

اصول کافی

اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی

تألیف

ثقة الاسلام کلینی

بترجمه و شرح

بقلم دانشمند محترم آقای حاج سید جواد مصطفوی



3 1142 01233 7435

29

Provided by the
Library of Congress
PL 480 Program

IR-P-85-920291

DATE DUE



100

Kulaynti, Muhammad ibn Ya'qub

Uṣūl-i Kāfi

أُصُولُ كَافِيٍّ

تأليف :

تَقَالِيدُ الْأَمِيرِ الْأَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ سَيِّدِ أَهْلِ بَغْدَادٍ

الْكَلْبِيِّ الرَّائِزِيِّ القمي

أتمنوا في سنة ٣٢٨ / ٣٢٩ هـ

ما ترجمه و شرح

بقلم دانشمند محترم آقای حاج سید جواد مصطفوی

کتابخانه حضرت قائم (عج)
تاسیس ۱۳۶۱ هـ ق

بسمه تعالی
 حضور محترم نائب الامام آیت الله العظمی خمینی
 السلام علیکم ورحمت الله
 ایامه . در پس پیام الهی مردم و لزوم تفسیر روابط قانونی به روابط
 اسلامی و گسترش فرهنگ اسلامی مبرهنه مدارد. عدالت با انحصار قرار دادن
 کتب اسلامی به خود قبضه بسیار گراف بر آن مینماید. کتاب ۱۶ تومانی
 را ۷۰ تومان میفروشند. وجهانچه کسی اقدام به نشر آن ننماید مورد تعجب
 قانونی قرار میگردد. آیا هر اسلام حق چاپ و نشر تبلیغ بدون اجازه ناشر یا
 مترجم یا مؤلف میشود یا انحصاری است به مترجم و ناشر اول .

بسمه تعالی
 این کتاب بعنوان انجمن حق طبع و نشری را از دستش بر او
 ناشر ندارد برکنار کند و این را از دستش بر او در اختیار دارد
 بگذارد و این کتاب را از دستش بر او در اختیار دارد
 و نشر در دنیا نفوذ بسیار ندارد برکنار از آن است

است مکتوبی در دستش
 ۳۳/۵۹/۵۱

مستند
 بین حق و رزق مکتوبه
 نام ثبت


BP
 193
 25
 K842576
 1980x
 V.1-2
 C.1

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی با خواننده و ناشر قبلی کتاب :

نظر به اینکه ضرورت چاپ و نشر فرهنگ و معارف اصیل اسلامی و منابع و
 متون گرانقدر آن در جامعه اسلامی ما یکی از مسائل حیاتی می باشد و با در نظر
 گرفتن اوضاع اقتصادی قشر مستضعف و حزب الله جامعه که از قدرت خرید کمتری
 برخوردار می باشند و این آثار باید در اختیار این قشر قرار بگیرد ، و با توجه به
 اینکه متاسفانه مشاهده می گردد پاره ای از ناشران سودجو حق چاپ و نشر بعضی
 از این آثار را در انحصار خود قرار داده و با قیمت های سرسام آور اقدام به نشر
 آن می نمایند ، لذا این انتشارات بنا به درخواست امت حزب الله و نهادهای انقلابی
 اقدام به چاپ این کتاب نموده است و هیچگونه جنبه انتفاعی ندارد .

ناشر
 و من الله التوفیق

کتابخانه حضرت قائم (ع) ۱۳۶۱ منطقه ۲

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الكافي عبده والناصر جنده والصلاة والسلام على ترجمان كتابه و شارح عقابه و نوابه : محمد المصطفى و آله الحجج الاصفياء اختارهم الله لتجلية مرآة العقول و تخلية النفوس عن الاهواء و الفضول صلوات الله عليهم اجمعين .

آفرین و صدها هزار آفرین بر روان پاک دانشمند عمیق و محدث بصیری که در یازده قرن پیش ، مدت بیست سال از عمر خود را با کمال اخلاص و مودت صرف کرد و معتبرترین احادیث و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام را از لابلای کتب و رساله ها برگزید و مجموعه‌ئی نفیس و بی نظیر ، بلکه گنجینه‌ای سرشار و پایان ناپذیر ، بجامعه اسلام و تشیع تحویل داد که در تمام این یازده قرن در میان صدها هزار کتاب اسلامی مانند خورشید تابان درخشندگی نمود و سال بسال بر عزت و شوکتش بیعزود ، تا آنجا که منجاوز از پنجاه کتاب در شرح و ترجمه و تعلیقش بزبانهای مختلف منتشر گشت ، و آن مجموعه در میان دانشمندان و مؤلفین بعنوان يك حجت و سند مذهبی تلقی شد ، و در جامعه تشیع در ردیف معتبرترین کتب بعد از قرآن معرفی گشت .

نام آن دانشمند بزرگوار و مؤلف عالیقدر : ثقة الاسلام شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی و نام مجموعه گرانها و شریفش کتاب کافی است .

(اهمیت و ارزش کتاب کافی)

از یازده قرن پیش تا حال دانشمندان بزرگ و نوابغ علمی شیعه قلم بدست

گرفته ، و در اطراف حدیث و جهات مختلف آن کتابها نوشته مجموعه‌ها پرداخته‌اند ولی با تمام این احوال ، کتاب کافی عظمت و ارزش خود را از لحاظ اهمیت و اعتبار حفظ کرده و امروز هم در باره آن به « معتبرترین کتاب بعد از قرآن » قضاوت میشود .

باید متوجه بود که چنین قضاوتی درباره کتاب کافی پس از آنست که این کتاب شریف مدت یازده قرن متوالی مورد مطالعه و تحقیق و بررسی دانشمندان نقاد و نکته سنج و محدثین دقیق و باریک بین بوده است ، و هر یک از احادیث از نظر هزارها فقیه و حکیم و متکلم و محدث و خطیب گذشته و روات و مخبرینی که آن احادیث را از زبان معصوم گرفته و دست بدست گردانیده تا بشیخ کلینی رسانیده‌اند يك بیک مورد کنجکاوای علماء رجال و درایت قرار گرفته و وثوق و اعتبار و امثال این تعبیرات نمره گرفته‌اند .

پیداست که قضاوت درباره هر موضوعی ابتداءً ممکن است با عینک دودی حب و بغض صورت گیرد و مسامحه و مجامله ، حجاب بصیرت گردد ، و در نتیجه حقیقت و واقع چنانکه هست نمایش ندهد ، اما قضاوتیکه نتیجه یازده قرن کنجکاوای و بررسی نقادان موشکاف باشد ، مقرون بحقیقت و خالی از شک و شبهت است ؛ ما در فصول آتی قسمتی از تعاریف و ستایش‌های دانشمندانرا از کتاب کافی نقل میکنیم ولی بجزه کوتاه و مختصری که از تمام آن کلمات بدست می‌آید اینست : کتاب کافی در ردیف معتبرترین کتب اسلامی است

جامعه تشیع در این عصر و دوران احتیاج شدیدی احساس میکند که آنچه در متن و واقع اصل دینست بدانند و مورد اعتقاد و عمل قرار دهد ، و زوائد و پیرایه‌هایی که بآن بسته شده ، کنار گذارد و دور بریزد ، بدون شك کتاب کافی در ردیف معتبرترین کتبی است که این احتیاج را از همه بیشتر تأمین میکند . ما میدانیم که در میان احادیث و آیاتی که امروز در دست داریم و به پیغمبر و ائمه معصومین هم نسبت داده شده است ، اخباری است که یابکلی پیغمبر و امام آنرا

نفرموده و یا باین صورت نبوده است ، بلکه هدفهای ناپاک و دستهای خیانتگر جاعلین و محرفین در ساختن و پرداختن آنها کمک کرده است ، جامعه تشیع در این عصر و زمان عاشق تشنه کام عین کلمات صادره از میان دولب پیشوایان خویش است ، و بدون تردید و مبالغه کتاب کافی سرچشمه صافی است که زلال‌ترین آب مقصود را بلب تشنگان خود مینوشاند .

چرا مرحوم کلینی (قده) کتاب کافی را نوشت ؟

از حاصل گفتار شیخ بزرگوار مرحوم ثقة الاسلام کلینی در مقدمه همین کتاب چنین بدست می‌آید که : یکی از شیعیان و برادران دینیش باو نامه نوشته و یا پیغام داده است که مردم زمان ما علم و دانش را رها کرده و در جهل و نادانی غوطه‌ور شده‌اند ، نام خود را مسلمان گذاشته و از مقررات واقعی اسلام خبری ندارند . تنها از روی عادت و تقلید از نیاکان خود اعمالی را بنام دین انجام میدهند و میگویند ما در هر مطلبی بعقل خود رجوع میکنیم . آیا چنین طریقه و روش صحیح است و مردم میتوانند بدین رویه ادامه دهند ؟ !!

شیخ بزرگوار با استناد بآیات و احادیث ثابت میکند که چون خدایتعالی بر انسان منت نهاد و باو عقل و هوش و استعداد عنایت فرمود ، لیاقت یافت که پیغمبران و نمایندگان خود را برای هدایتش بفرستد و کتب آسمانی خود را بر آنها نازل کند و او امر و نواهی خود را که موجب ثواب و کیفر است ، بایشان برساند و معلومست که ثواب و پاداش بکسی میدهد که او امر او را طبق دستوری که خود او معین کرده است انجام دهد .

این او امر و مقررات را تنها بوسیله پیغمبران و حجج خویش ابلاغ فرموده و از مردم خواسته است که مقرراتش را از روی یقین و بصیرت انجام دهند و بگمان و تقلید اعتماد نکنند ، پس روش آن مردم که تو گفتی خدا پسندانه نیست . از من تقاضا کردی کتابی بنویسم که شامل جمیع علوم دینی از گفتار امام باقر و صادق علیهما السلام و سنتهای استواریکه باید طبق آن عمل کرد بوده باشد . سپس

میگوید: خدا را شکر میکنم که وسائل تألیف و تدوین چنان کتابی را که تقاضا کردی آماده کرد و امیدوارم چنانکه خواستی بوده باشد، زیرا نصیحت و خیر - خواهی برادران دینی بر ما لازمست، و ما امید داریم با کسانی که از این زمان تا روز قیامت از این کتاب استفاده میکنند، در اجر و ثواب شریک باشیم - انتهى -

باز هم ما میگوئیم آفرین و صدها هزار آفرین بر روان پاک روشن بینت که با فراست ذاتی و نورایمان خویش دریافتی که کتاب تو تا روز قیامت باقی باشد و مسلمین از آن استفاده کنند و مدت بیست سال از عمر شریفت را در جمع و تألیف این کتاب صرف کردی.

ثقة الاسلام! چه عمر پر خیر و برکتی داشتی!! جزاك الله عن الاسلام و المسلمين خير الجزاء

شرح حال کلینی قدس الله سره

در شرح حال و زندگی مرحوم کلینی مانند بسیاری از علماء و محدثین سلف نقاط مبهم و نامعلومی باقی است که کنجکوی و تلاشهای امروز هم نتیجه‌ای جز تکثیر وجوه و احتمالات ندارد. استاد معاصر آقای دکتر حسین علی محفوظ در مقدمه اصول کافی طبع تهران که بتذیلات آقای علی اکبر غفاری دام توفیقه موشح است شرح حال مفصل و مبسوطی راجع بثقة الاسلام کلینی نوشته‌اند و از ۱۰۰ کتاب چاپی و خطی حیات کلینی را استخراج کرده و با اختلاف اقوالش ذکر نموده‌اند که شاید بهتر از آن هنوز نوشته نشده باشد.

ما برای اینکه این مجموعه خالی از این بهره نباشد قسمتهائی را از آن مقدمه استخراج کرده در اینجا ترجمه میکنیم، و در هر قسمت تنها بذکر يك قول اکتفا میورزیم.

کلین (بروزن حسین) قریه‌ایست در ۳۸ کیلو متری جنوب غربی شهر ری کنونی که پنج کیلومتر از جاده دوراست و از این قریه فقها و محدثینی بزرگ برخاسته‌اند که از جمله آنها محمد بن یعقوب کلینی و دائی او مرحوم علاء است. مرحوم کلینی در آنجا

شیخ و پیشوای شیعه بود و سپس بیفداد مسافرت کرد و در آنجا هم بتدیس و فتوی اشتغال داشت. سال ولادت کلینی معلوم نیست ولی وفاتش در ۳۲۸ یا ۳۱۹ بوده است و سفراء مهدی علیه السلام یعنی نواب خاص آنحضرت را درک کرده و احادیث و اخبار را از دست او لش اخذ کرده است. بعضی از علما معتقدند که کتاب کافی بر امام زمان علیه السلام عرضه شده، و آن حضرت فرمود: **الکافی کاف لشیعتنا** همین کتاب کافی شیعیان ما را بس است. معلوم نیست که مرحوم کلینی کتاب کافی را در کجا و از کجا و از چه سالی شروع کرده است ولی آنچه معلومست تألیف آن مدت بیست سال طول کشیده و در بغداد خاتمه یافته است.

(ستایش کلینی)

- ۱ - نجاشی گوید: او در زمان خود شیخ و پیشوای شیعه بود درری، و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است.
- ۲ - ابن طاووس گوید: توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است.
- ۳ - ابن اثیر گوید: او بفرقه امامیه در قرن سوم زندگی تازه ای بخشید و پیشوا و عالم بزرگ و فاضل و مشهور در آن مذهب است.
- ۴ - ابن حجر عسقلانی گوید: کلینی از رؤساء فضلاء شیعه است در ایام مقتدر عباسی.

۵ - محمد تقی مجلسی گوید: حق اینست که در میان علماء شیعه مانند کلینی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند، درمیابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است.

(تألیفات کلینی)

- ۱ - کتاب تفسیر الرؤیا (تعبیر خواب) .
- ۲ - کتاب الرجال .
- ۳ - کتاب الرد علی القرامطة (طایفه ای از خوارج - مجمع البحرین -) .
- ۴ - کتاب الرسائل، رسائل ائمه علیهم السلام .

۵ - کتاب کافی .

۶ - کتاب ما قبل فی الائمة عليهم السلام من الشعر .

(مقبره کلینی)

نجاشی گوید : کلینی در مقبره خود در باب الکوفه بغداد و در جانب غربی بخاک سپرده شد و ابن عبدون متوفی بسال ۴۲۳ قبر او را میشناخته و گفته است : من قبر او را در جاده طائی دیده ام که لوحی داشت و روی آن نام او و پدرش بر آن نقش بود و در اواخر قرن چهارم کهنه شده بود . و اکنون قبر او در جانب شرقی دجله نزد باب جسر عنیق (جسر مأمون) است ، کسیکه از جانب مشرق بیاید و بطرف کرخ رود ، مقبره در سمت دست چپ او واقع میشود و شیعیان قرنهای است که زیارت این محل را بنام مقبره کلینی عادت کرده اند و سنتی هاهم بر احترام آن مقبره و تعظیم (کلینی) اتفاق دارند و این شیوه مستمر و روش دیرین گذشتگان ، ما را با احترام همین مکان و ادار میکند ، اگر چه دفن او در آنجا از لحاظ تاریخ محقق نباشد .

محمد تقی مجلسی گوید : مقبره کلینی در مولوی خانه بغداد است و بشیخ المشایخ معروفست و عامه و خاصه آنرا زیارت میکنند ، من از جماعتی از شیعیان شنیدم که آن مقبره محمد بن یعقوب کلینی است و خودم او را در همانجا زیارت کردم .

(ستایش کتاب کافی)

۱ - شیخ مفید گوید : کافی در ردیف جلیل ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست .

۲ - محمد بن مکی شهید در اجازه خود باین خازن گوید : کتاب کافی در علم حدیث است و امامیه مانندش را ننوخته اند .

۳ - محقق کرکی در اجازه خود بقای صفی الدین عیسی گوید : کتابی بزرگ در موضوع حدیث بنام کافی است که مانندش نوشته نشده . این کتاب از احادیث شرعی و اسرار دینی مقداری جمع آوری نموده که در کتاب دیگری یافت نمیشود .

۴ - فیض کاشانی گوید : کافی شریفترین و کاملترین و جامعترین کتب است

زیرا که در میان آنها شامل اصول و خالی از عیب و فضول است .

۵ - شهید ثانی گوید: کتاب کافی، آبخور صافی است که بجان خودم هیچ نویسنده‌ئی مانندش را برشته تألیف در نیاورده است و قدر و منزلت کلینی و جلالت او از این کتاب هویدا گردد .

۶ - مولی محمد امین استرآبادی در کتاب « فوائد المدنیة » گوید : ما از اساتید و علماء خود شنیده‌ایم که در اسلام کتابی تألیف نشده که برابر یا نزدیک بکتاب کافی باشد .

یکی از افاضل گوید : بدانکه کافی کتابیست جامع احادیث در تمام علوم عقاید و اخلاق و آداب و فقه - از اول تا آخرش - که در کتب احادیث عامه مانندش نیست کجا آنها میتوانند کتابی مانند کافی در جمیع فنون و احادیث و تمام اقسام علوم الهی که از خاندان عصمت و رحمت بدست آمده داشته باشند . (زیرا آنها خاندان عصمت و رحمتی ندارند) .

کتاب کافی از علومى که گفتم آنقدر گرد آورده که در کتاب دیگری نیست بدرجه‌ایکه احادیثش از لحاظ متن و سند بر تمامش کتاب صحیح عامه فزونى دارد زیرا شماره احادیث کافی ۱۶۱۹۹ میباشد^(۱) در صورتیکه تمام احادیث صحیح بخاری با مکرراتش ۷۲۷۵ حدیث است و گفته‌اند که با حذف مکررات ۴۰۰۰ حدیث است و این تیمیه گوید مجموع احادیث صحیح بخاری و مسلم از ۷۰۰۰ کمتر است .

(خصائص و امتیازات کتاب کافی)

۱ - مؤلفش در زمان سفره امام زمان علیه السلام زنده بوده و بقول سید بن طاوس این خود برای ما راهی باز میکند که نوشتجات کلینی را توأم با حقیقت بدانیم .

۲ - کلینی ملتزم است که در کتاب کافی همه احادیث را جز اندکی با تمام

(۱) فاضل منتبغ آقای علی اکبر غفاری احادیث اصول و فروع و روضه کافی را با دقت شمرده و طرق مختلفی را که مرحوم کلینی برای بعضی از احادیث نقل کرده یکی بحساب آورده است و بشماره ۱۵۱۷۶ رسیده است .

سلسله سند تا برسد بامام ذکر کند و گاهی صدر سند را حذف کرده زیرا حدیث را از کتاب شخصیکه از او روایت نموده نقل کرده و سلسله سند در آن کتاب بوده است یا بواسطه آنکه بسندی که قبلاً گذشته حواله کرده است .

۳ - یکی از بزرگان محققین گفته است : روش کلینی در ترتیب احادیث هر باب اینست که حدیث درست تر و روشن تر را در اول باب قرار داده و سپس بهمین ترتیب احادیث مبهم و مجمل را ذکر نموده است از اینجهت غالباً احادیث آخر هر بابی خالی از اجمال و ابهام نیست .

۴ - در بیشتر موارد ، اخبار متعارض را ذکر نکرده و تنها بذکر روایاتی که دلیل عنوان بابت آنها کتفا نموده و این خود دلیل ترجیح دادن اوست روایات ذکر شده را بر روایاتی که ذکر نکرده است . پایان نقل از مقدمه آقای دکتر محفوظ .

احادیث متشابه را بپذیریم یا رد کنیم ؟

در میان روایات و احادیث کتاب کافی و همچنین کتب دیگر حدیث ، مطالبی یافت میشود که درک آنها دشوار و سنگین بنظر میرسد و خرد و مغز انسان تحمل هضم و فهم آن را ندارد ، در اینجا سؤالی که در بالا نوشتیم ، پیش میآید : « احادیث متشابه را بپذیریم یا رد کنیم ؟ »

اگر باید بپذیریم ، تکلیفی محال و غیر مقدور است ، زیرا عمل پذیرش این مطالب تنها عقل و مغز انسانست که در ابتدای مواجهه ، گنجایش آنرا در خود احساس نکرده و از آنها روگردان شده است و تعبهدهم در اینجا راه ندارد زیرا ممکن نیست انسان را وادار کنیم بباور داشتن آنچه باور ندارد و پذیرفتن آنچه عقلش درک نمیکند این تکلیف متناقض و غیر مقدور و تحمیلی - ناممکن و غیر مشروعست .

و اگر تکلیف وارد کردن و پذیرفتن این احادیث باشد ، با مشکل دیگری مواجه میشویم که آن هم بدستور همان عقل واقع بین و دور اندیش است ، زیرا از بدیهیات عقل سالم است که تا انسان مطلبی را بتمام جهات و شرائط احاطه پیدا

نکرده و مقتضیات و موانع آنرا بخوبی درك ننموده است ، نمیتواند آنرا انکار کند ، زیرا هر تصدیقی فرع بر تصور و اثبات و نفی هر چیزی پس از ثبوت و حضور آن چیز در ذهنست و بلکه موضوع نفی و انکار بسی مشکل تر از اثبات و پذیرفتن است . در مثال محسوس اگر سوزنی در خانه گم شود بمحض اینکه آنرا در گوشه‌ای ببینیم میتوانیم بگوئیم : « سوزن در خانه هست » ولی اگر نخواهیم وجود سوزن را در خانه نفی کنیم و بگوئیم : « سوزن در خانه نیست » وقتی میتوانیم که تمام اشیاء و لوازم خانه و همه نقاط بالا و پائین آنرا بدقت بررسی کرده باشیم بسی واضح و روشن است که اثبات و نفی مطالب عقلی و مباحث علمی بسیار دقیقتر و باریک تر از این مثالست .

در حدیث ۲۱۱ همین کتاب میخوانید که امام صادق علیه السلام بزندقی که خدا را انکار میکرد ، فرمود : « تو که با آسمان بالا نرفته و فضای لایتناهی را بررسی نکرده‌ای و بزمین هم فرو نرفته و طبقات مختلف و متعدد آنرا کنجکاو نموده‌ئی ، چگونه خدا را انکار میکنی ؟ » یعنی اگر خدا - العیاذ بالله - جسم میبود ، و مانند سلطانی مقتدر بر اریکه عرش خود تکیه میداشت تو حق نداشتی او را انکار کنی تا چه رسد باینکه او جسم نیست و بچشم دیده نمی‌شود و در مغز کوچک تو نمیگنجد .

آنمرد عاقل و فهمیده بود . استدلال روشن امام را درك کرد و در همان محضر بخدای یگانه اقرار کرد سپس مسلمانی با ایمان و پسندیده و از اصحاب امام صادق علیه السلام گشت

ای برادری که خدای تعالی چشم بپیا و قلب دانا و عقل سالمت عنایت فرموده است ، بدانکه اخبار و احادیث کتاب کافی چنانچه از مقدمه مؤلفش پیداست برای روشن ساختن جاهلان و تنبّه بی روشاں مقاد بر گزیده و تألیف گشته و همگی بر اساس عقل و فطرت سالم پایه گذاری شده است ، فقط ممکن است گاهی خواننده محترم با

مطلبی مواجه شود که هضم و درك آن برای او گران و سنگین باشد ، در صورتیکه همان
مطلب برای دیگران ساده و عادی تلقی شود .

خود من از مؤمن ساده و بیغرضیکه اندک فضلی هم داشت شنیدم که بلسان
انتقاد از حرم کلینی میگفت : در کتاب اصول کافی از امام چهارم علیه السلام نقل شده
است که آنحضرت میفرماید : « پرهای کوچک ملائکه در خانه ما میریزد و ما آنها
را از زمین جمع میکنیم » باو گفتم : ای برادرشما که طبق مبانی دینی وجود ملائکه
و فرود آمدن او را از آسمان بزمین و آوردن وحی او را قبول داری ، از پذیرفتن پر
کوچک او چه استعادی میکنی ؟ !! مگر پر داشتن ملائکه با چه آیه قرآن و دلیل
عقلی مخالفت ؟ و در اینجا میگوئیم نفی و انکار پر ملائکه وقتی صحیح و معقولست
که انسان کیفیت تجسم و فرود آمدن ملائکه و نیز کیفیت ارتباط و برخورد
امام را با فرشتگان درك کرده و فهمیده باشد ، و در آنجادیلی روشن و مقبول ، مخالف
با ریختن پر آنها در منزل امام در دست داشته باشد که باتکاء بآن دلیل بتواند این
روایت را انکار کند و گرنه با مجرد استبعاد ، رد و انکارش نزد عقلا پسندیده نیست .
اکنون که واضح گشت که اینگونه اخبار و احادیث را نباید انکار کرد و هم

نمی‌توان پذیرفت ، تکلیف چیست ؟ و چگونه راه حلی باید پیدا کرد ؟

خوبست جواب این پرسش را از خود قرآن و اخبار بشنویم و سپس بر عقل
دقیق و نکته سنج خود عرضه کنیم . باید دانست که امثال این روایات در آیات قرآن
هم هست و بنام « آیات متشابه » خوانده میشود ، از آیه سوم سوره آل عمران و خطبه
۸۹ نهج البلاغه و روایات مختلف و متعدد کتب حدیث استفاده میشود که نسبت باینگونه
مطالب باید تصدیق اجمالی داشت و واقع و حقیقت را بخدا و پیغمبرش ارجاع داد و
سکوت نمود و نسبت بنفی و اثباتش چیزی نگفت ، در اینجا چون بدآوری عقل و
خردمندان بشر هم مراجعه میکنیم راه حلی جز این نشان نمیدهند ، عقل میگوید :
چون گوینده این سخن صادق و عالم و واقع بین است و حتماً معنی صحیح و درستی
از آن اراده کرده است ؛ نباید سخن او را رد کنیم ، و چون معنی کلامش بر ما پوشیده

و مبهم است ، نمیتوانیم بپذیریم و تصدیق کنیم ، پس چاره‌ئی جز ایمان اجمالی و
ارجاع بخود آنها نداریم

بزرگ دانشمند مشرق زمین شیخ الرئیس ابوعلی سینا درباره اینموضوع
جمله‌ای دارد که دانشمندان پس از وی هم آنرا پذیرفته ، و در کتب خود بآن استدلال
میکند و آن جمله اینست : **كلما قرع سمعك من غراب عالم الطبيعة فذره في
بقعة الامكان مالم يذك عنه واضح البرهان** « هر گاه از امور جهان مطلبی
عجیب و شگفت آمیز بگوشت رسید ، تا زمانیکه دلیل روشنی بر نفی و انکارش نیافته‌ای
آنرا در ردیف امور ممکن گذار ، یعنی نسبت بنفی و انکارش سکوت کن و معتقد
باش که شاید درست باشد .

سخن بوعلی سینا متین و درست است ولی در برابر جمله‌ای که از شاگرد مکتب
وحی خدا و معلم دانشمندان بشر ، **امیر مؤمنان علی بن ابیطالب صلوات الله علیه**
رسیده است فروغ و پرتوی نیارد ، آری ، سینا کجا و مولا کجا ؟!

آنحضرت در نامه‌ای که بعنوان درس عقیده و زندگی بفرزند عزیزش نوشته
و گنجینه‌ای از معارف و اخلاق ، بلکه محکمترین برنامه زندگی مادی و معنوی بشر
را بجامعه انسانیت تحویل داده است ، پس از آنکه راجع بمبدأ و معاد بیاناتی میفرماید
چنین می‌نویسد : **فان اشكل عليك شيء من ذلك ، فاحمله على جهالتك به ،
فانك اول ما خلقت كنت جاهلا وما اكثر ما تجهل من الامر ويتحير فيه رأيك
ويضل فيه بصرك ، ثم تبصره بعد ذلك .** « پس اگر چیزی از این مطالب بر
تو مشکل آمد ، آنرا بر نادانی خود حمل کن ، زیرا تو در ابتدای آفرینشت نادان
بودی و سپس دانش آموختی ، چه بسیار از اموریرا که تو نمیدانی و نسبت بآن سر-
گردان و گمراهی و سپس بینا و آگاه میشوی .

امام علیؑ در این جمله شریف ، بزرگترین رمز حل این مشکل را بیان
کرده است و آن موضوع جهالت و نادانی انسانست ، بشر از مادر متولد میشود ، در
حالیکه از علم و سواد هیچ بهره‌ئی ندارد ، و چون بزرگ میشود ، هر مطلبی را که

میشود برایش تازگی دارد و عجیب و غریب است ، زیرا بواسطه سابقه جهلش آنرا نا آشنا و غیر مأنوس میباید ، بسا ممکن است انسان مطلبی را بشنود که آنرا محال و غیر ممکن بداند ، سپس دیر یا زود با وقوع و انجام آن مواجه شود ، پس چگونه میتواند ، هر چه را نفهمید انکار کند ؟ !

انسان هر چه عاقلتر و پخته تر و آزموده تر شود ، بعظمت جهان هستی و نادانی خویش بیشتری میبرد و نسبت با مورسنگین و غیر قابل هضم ، احتمال امکان و وقوعش بیشتر میشود . اینستکه بوعلی سینا در اواخر عمر و کمال دانشش میگوید :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

در صورتیکه جاهل ناپخته و بی تجربه ، در همان نظر اول یا میپذیرد و یابقی و انکار میپردازد ، قرآن کریم از آن مردم پخته و آزموده به راسخین در علم تعبیر فرموده است . و درباره جاهلان ناپخته فرماید : «بل کذبوا بآمالهم یحیطوا بعلمه» . انسان اگر بتواند بفهمد که معلومات او و همه دانشمندان در برابر واقعیات جهان هستی ، راستی نسبت قطره بدریاست و بلکه گاهی ممکن است که معلومات اندوخته هفتاد ساله او ، همه جهالات و اشتباهات باشد . میتواند مانند بوعلی سینا بگوید «من نادانم» و میتواند بگوید ریختن پر ملائکه و امثال آن ممکن است درست باشد و آنگاه بعظمت کلام شاه مردان و امیر مؤمنان پی میبرد .

اگر در اینموضوع اندکی بیشتر دقت نمائید ، اعتراف میکنید که نخستین قدم در راه موفقیت کاشفین و مخترعین بزرگ بشر ، همین احتمال وقوع موضوعاتی است که مردم عادی آنرا محال و غیر ممکن می شمارند ، و شاید آن مردم ، کاشفین و مخترعین را در زمان مطالعه و تحقیق و آزمایش تسفیه و تحمیق کنند .

در پایان این موضوع اشاره بچند نکته لازم بنظر میرسد :

۱ - روایتی که مضمون آن مخالفت صریح با نص قرآن داشته باشد ، از موضوع سخن ما خارجست و باید نفی و انکار شود ، و بلکه مطابق روایات معتبری که در این باب رسیده است ، باید بدیوار زده شود .

۲ - آنچه در باره عدم امکان پذیرش این گونه از روایات گفتیم و بیان نمودیم که تعبد در آن جاری نیست ، مربوط باصول دین و مطالب اعتقادیه است ولی نسبت بفروع احکام و وظائف عملی اسلام جریان تعبد دلیل متین و مستحکمی دارد .

۳ - بعضی از متفصلان ساده دل این عصر در تطبیق آیات واحادیث باعلوم عصری جدید حرص و ولع بسیاری از خود نشان میدهند و میخواهند شکافتن اتم و سفینه‌های هواپیمائی امروز را از قرآن وحدیث استنباط کنند ، و در نتیجه برشان وفضیلت پیغمبر وائمه هدی بیفزایند ، اینان در کتابهای خود مینویسند : آیه « اذا السماء انشقت » از شکافتن اتم خبر میدهد و جمله « الماء تحت الهواء » را باچاههای جوئی که هواپیما ازبر خورد بآن احتراز میکند منطبق میسازند و جمله « آیه محکمه » را در کلام رسول خدا ﷺ با فرمولهای ریاضی الکتریسته واتم تطبیق میدهند . گویا اینان متوجه نیستند که با این توجیها ت زشت و رکبک خود ، علاوه بر اینکه شان وفضیلتی برای پیشوایان ثابت نمیکند ، توهین بزرگی نسبت بساحت مقدس ایشان نموده و آنها را عالم بلغت عرب ندانسته اند و گمان کرده اند که ایشان کلمات وجملات را در غیر موارد استعمال خود بکار میبرند .

ما قبول داریم که قرآن کریم وحلال و حرام ^{مذموم و مکاره} برای همیشه زنده و رهبر اخلاق وضامن سعادت بشر است ولزومی هم ندارد که از جزئیات اختراعات بشر خبر دهد ، بعلاوه علوم قرآن ثابت وتغییر ناپذیر وعلوم بشر متحول ودگرگونست ، شریعت مقدس اسلام برای رهبری تمام مردم جهان ، در همه قرون و اعصارست وانحصاری بعصر جدید و احتیاجات مردم خاصی ندارد . ما منکر نیستیم که گاهی برخی از علوم جدید که پایه وریشه ثابتی دارد مصداق آیات واحادیثی واقع میشود ولی تا حدودی که قواعد لغت و ادب اجازه دهد واز دلالات سه گانه (مطابقه و تضمین والتزام) خارج نباشد : و خلاصه توجیه و تأویل روایات از قالب الفاظ کوچکترو بزرگتر نباشد .

این برادران ایمانی ما اگر از این خیر خواه بیغرض بشنوند ، در اینگونه موارد نسبت نادانی را بخود بدهند بهتر است تا به پیشوایان دینی خود وبدانند که اظهار نادانی افتخارمانند بوعلی سیناست در درجه نهائی دانش و علمش .

۴ - از توضیحات مبسوطی که در سابق بیان کردیم ، معلوم شد که تصدیق اجمالی آیات و روایات متشابه نتیجه تحقیق وتدبر واستنباط است نه رکود عقل و جهود فکر ، زیرا خلاصه وحاصل گفتار ما اینستکه : نسبت باحادیث و اخبار تا آنجا که عقل وفکر انسان درك میکند وقواعد صرف ونحو زبان هم اجازه میدهد ، باید استنباط واجتهاد کند وقواعد تخصیص و تقیید و ورود و حکومت را جاری سازد ، ولی نسبت باحادیثی که قوه عقل وقواعد زبان پیشروی ندارد واز دلالت بر معنی و مفهوم درستی امتناع و سرپیچی میکند ، مسلمان باید سکوت کند و تصدیق اجمالی نماید وواقع وحقیقت را بخدا ورسولش ارجاع دهد .

۵ - آنچه تا کنون گفتیم راجع بمتن ودلالت حدیث است که در مرحله دوم قرارداد و اما راجع بسند وطریق حدیث و تحقیق درباره اشخاصی که آن حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بحوم کلینی وسایر مؤلفین رسانیده اند ، جداگانه بحثی مفصل ومبسوط دارد که دانشمندان رجال کتابهای قطور در آن موضوع نوشته و برای هر يك از آنها پرونده ای مخصوص تشکیل داده اند که مرحله نخستین قبول و انکار احادیث در آن مرزاست .

چون خوشبختانه کتاب اصول کافی از اینجهت بهره وافری دارد ، و رجالش از لحاظ اعتبار و وثوق در ردیف معتبر ترین اصحاب حدیثند ، ما را بتوضیح آن مرحله نیازی نیست .

آنچه در باره کتاب کافی نوشته اند مؤلفات و کتبی که درباره کتاب کافی نوشته شده در مقدمه اصول کافی طبع تهران به شش قسمت تقسیم شده است .

۱ - شروح عربی مفصل ومبسوطی که دانشمندان از قرن یازدهم ببعده نوشته اند

و آنها دوازده شرح است که نخستین آنها شرح صدر المتألهین شیرازی معروف بشرح ملاصدرامیباشد که در سال ۱۰۵۰ وفات یافته است و آخرین آنها کتاب هدی العقول فی شرح احادیث الاصول از عهده بن عبد علی ... قطیفی از علماء اوائل قرن سیزدهم است این کتاب خطی و در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است .

۲ - حواشی و تعلیقاتی که تنها جملات مشکل و مبهم آنرا توضیح داده است ، این حواشی بسیار است و در آن مقدمه بیست و یک حاشیه را با مؤلفش نام میبرد .

۳ - ترجمهها و شروح فارسی که سه تایی آنها در آن مقدمه ذکر شده است دو کتاب آنها خطی است و در کتابخانه اهدائی سید عهده مشکلات استاد دانشگاه تهران است و سومی شرح شیخ خلیل بن غازی قزوینی است که در سال ۱۳۰۸ هجری در لکنهو چاپ شده و در دو جلد است . و بقلم و سبک نگارش دیر و زاست .

علاوه بر اینها ترجمه و شرحی است فارسی که اخیراً در تهران چاپ شده و از نظر نگارش تا حدی بقلم روز و سبک جدید است لکن مترجم و شارحش در مواردی از آن کتاب عقاید خاصی بر خلاف تحقیق علماء شیعه و اساطین فقه و حدیث و فلسفه و کلام اظهار میکند و نسبت بمفاخر شیعه بیجا میبازد (۱) بسی تعجب کردم ، زمانی که صفحاتی از آن کتابرا مطالعه کردم و اشتباهاتی حتی در قواعد ابتدائی صرف و نحو دیدم که از یک مبتدی عربی آموز هم انتظار نبود و ناچار همه را حمل بر طغیان قلم نموده و گذشتم (۲)

۱ - در جلد دوم کتابش ص ۵ - ۶ باعلام واساطین مذهب تشیع : شیخ مفید ، علامه حلی ، مرحوم مجلسی تندی کرده و مخصوصاً نسبت بشیخ مفید جمله ای گفته است که گمان ندارم هیچ مسلمانی آن نسبت را برای آن بزرگ دانشمند بیسند ، و در مجلد اول ص ۵۶ - ۶۰ نسبت بمرحوم صدر المتألهین و فیض کاشانی و علامه مجلسی رحمهم الله هم سوء تعبیراتی دارد .

۲ - درج ۱ ص ۱۹ در کلمه د و مایض الرئی ، ماء موصوله را بباء نافییه اشتباه کرده است و در ص ۱۲۱ د لم ، تعلیلیه راه لم ، نافییه خیال کرده است و در دو صفحه بعد کلمه داعمی را افضل تفضیل ترجمه کرده است تنها در نیمی از جلد اول کتابش علاوه بر آنچه گفتیم بصفحات ۷۰ - ۷۹ - ۱۰۸ - ۱۵۵ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۷۸ - ۲۱۱ - ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۶۶ مراجعه کنید و قضاوت نمائید .

لکن این جهات و علل دیگر^(۱) موجب شد که از آن ترجمه و شرح سلب اعتماد گشت.

۴ - شرح بعضی از احادیث کافی و از این قسمت دو کتاب را ذکر نموده است:

الف - کتاب « حثیث الفلجفة فی شرح حدیث الفرجة » تألیف سید بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی مختاری از علماء اوائل قرن دوازدهم .

ب - کتاب « هداية النجدین و تفضیل الجندین » رساله ایست در شرح حدیث جنود عقل و جهل اصول کافی .

۵ - مختصر کافی و آن منحصر بکتاب محمد جعفر بن محمد صفی ناعسی است و یک نسخه خطی آن در کتابخانه اهدائی سید محمد مشکات استاد دانشگاه است .

۶ - تحقیقاتی که راجع ببعضی از جهات کتاب کافی شده است و از این قسمت ده کتاب ذکر میکند .

اینها پنجاه کتاب تمامست که در اطراف کتاب کافی نوشته شده است که بیشتر آنها عربی یا چاپ نشده است و ترجمه و شرح فارسی چاپ شده غیر از همان دو کتابیکه در شماره ۳ توضیح دادیم بنظر نمیرسد .

مدیر محترم کتابفروشی علمیه اسلامیة باینجانب پیشنهاد کرد که ترجمه و

توضیحی برای اصول کافی بنویسم ، من هم چون بهداز کتاب « الکاشف عن الفاظ

نهج البلاغه » فهرستی بهمان ترتیب برای تمام اصول کافی نه مشتمل بر ۳۷۸۵ حدیث

است نوشته بودم که تمام الفاظ و جملات اصول کافی بترتیب حروف الفبا منظم گشته

و شماره مسلسل حدیث پشت سرش گذاشته شده و آماده چاپست ، از طرفی

بآن کتاب جدیدالعهد بودم و از طرفی میخواستم نسخه ای از اصول کافی که شماره های

حدیثش مطابق فهرست من باشد ، دردست باشد از اینجهت و جهات دیگری که اکنون

۱ - مانند توجیهاتی که در تطبیق احادیث با علوم عصر جدید دارد و ما این موضوع را

قبلا توضیح دادیم .

ذکر میشود آن پیشنهاد را پذیرفتم و شماره دهگان احادیث را بترتیب در این کتاب گذاشتم . تا پس از طبع آن فهرست پیدا کردن هر کلمه از اصول کافی برای دارندگان آن نسخه بسهولت انجام گیرد .

سبک فکر و اسلوب نگارش این کتاب

بعقیده ما در میان پنجاه تألیفی که در باره کتاب کافی شده است ، از لحاظ شرح و توضیح مطالب و حل مشکلات و استدلال بر مطالب نظری آن چهار شرح امتیاز و شهرت دارد :

۱ - شرح صدر المتألهین معروف بملاصدراى شیرازی است که چاپ شده آن مقدار ۵۰۰ حدیث از اصول کافی است و طبق مذاق آن مرحوم احادیث و اخبار با عینک فلسفه و عرفان ملاحظه شده است .

۲ - کتاب وافى تألیف ملا محسن فیض کاشانی شاگرد صدر المتألهین است که یکی از کتب اربعه متأخره محسوب میشود و احادیث را از نظری نزدیک بنظر استادش بیان میکند .

۳ - کتاب مرآة العقول علامه مجلسی (ره) متوفى بسال ۱۱۱۱ که شاید متأخرترین شرح چاپ شده عربی اصول کافی و در نتیجه کاملترین آنها باشد و احادیث ، بیشتر از نظر افکار فقها ، و محدثین بیان و توضیح شده است .

مرحوم مجلسی در این کتاب نخبهها و برگزیدههای سخنان صدر المتألهین و فیض کاشانی و سایر شارحین قدس الله اسرارهم - را انتخاب کرده و در بیان احادیث ذکر نموده است . در صفحه ۷۷ مرآة العقول از گفتار ملاصدرا باین جمله تعبیر میکند « ما ذکروه بعض المحققین » و نسبت بمرحوم فیض « ما ذکروه بعض الافاضل » میفرماید و در صفحه ۶۹ در باره سخن ملاصدرا « ما حققه بعض الافاضل » تعبیر میکند و در صفحه ۶۰ « قال بعضهم » میگوید و در صفحه ۵۴ راجع بحدیث فرجه هفت قول نقل میکند که سوّمی آنها قول ملاصدراست و اقوال دیگری را که تنها احاطه و تبحر بی نظیر آن دانشمند متتبع توانسته است در آنجا گرد آورد و همچنین اقوال

و جوهری را که در احادیث دیگر ذکر میکند تنها اختصاص بشرح او دارد .
۴ - شرح ملا صالح مازندرانی متوفی بسال ۱۰۸۰ است که نزد افاضل فقها مشهور است و اکنون با تزییلات علامه معاصر آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی دام ظلّه چاپ می شود و از چاپ شده های آن گاهی مورد استفاده ما قرار میگیرد .
بمقیده ما آنچه درباره احادیث اصول کافی باید گفته شود ، تنها همین چهار دانشمند بزرگ گفته اند و نوشته اند ، و بر ماست که فقط لباب و برگزیده های کلمات ایشانرا انتخاب و اختصار کرده . بفارسی ترجمه کنیم و هم در مواردی باقتضای تغییر محیط و جبر تاریخ با وجود اعتراف باستحکام پایه گذاری ایشان ، سبک توضیح و استدلالرا تغییر دهیم و یا توضیح و استدلالی را که آنها نگفته و لازم دانسته ایم بنویسیم و اگر احیاناً نظری بر خلاف انظار آن بزرگان داشته ایم با کمال احترام تذکر داده ایم ^(۱) و خلاصه این ترجمه و توضیح دارای روش و خصوصیات زیر است :

- ۱ - در احادیثی که روشن و واضح بنظر رسیده بترجمه تنها اکتفا شده است .
 - ۲ - روایات و احادیثی که مجمل و مبهم بوده توضیح داده ایم و آن توضیح را غالباً از همان چهار شرح انتخاب کرده و در بین هلالین (پراتنز) یا تحت عنوان توضیح نوشته ایم .
 - ۳ - کلمات و جهلاتی که نسخه بدل داشته و یا آنکه متحمل چند معنی بوده است نسخه و احتمال زائد را میان این علامت [] قرار داده ایم .
 - ۴ - روایاتی که مضامینش برای مسلمین پاکدل و بی آرایش و راسخ ، قطعی و روشن بوده و برای کسانی که اطلاع دینی کمتری دارند ولی هنوز برای دستورات دینی دنبال دلیل میگردند ، باندازه ای که خدای تعالی بفهم و درک ما استعداد داده استدلال کرده ایم ولی استدلالی که باز بقرآن و حدیث متکی باشد و از طریق و مذاق
-
- ۱ - برای نمونه بسفحات ۴۶ و ۱۰۳ و ۲۱۷ مراجعه شود .

اهلیت عصمت خارج نشود^(۱) و از فضل و کرم خداوند منان در این منظور کمک خواسته‌ایم که فکر و قلم ما را هدایت و رهبری فرماید و از خطا و لغزش مصون دارد .

۵ - چنانکه در سابق بیان کردیم شماره‌های مسلسل احادیث را هم ده بده گذاشته‌ایم تا با کتاب فهرست الفاظی که برای اصول کافی نوشته‌ایم منطبق باشد .
۶ - هر گاه حدیثی از لحاظ مضمون مناسب حدیث گذشته بوده است بهمان شماره مسلسل عطف داده‌ایم .

۷ - تا آنجا که توانسته‌ایم مطالب را با سطحی هر چه نازل تر و قلمی هر چه ساده تر بیان کرده‌ایم مگر در مواردی که از ذکر اصطلاحات ناگزیر بوده‌ایم مانند بیشتر مباحث توحید .

خدای تعالی را باین توفیق شکر گزاریم و همیشه از خطا و لغزش فکر و قلم باو پناه میبریم و هدایت و رهبری آن دورا در طریق مستقیم دین حنیف اسلام و روش پاک و معتدل پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از در گاه کریمش خواستاریم .

سید جواد مصطفوی خراسانی



۱ - برای نمونه صفحات ۹۳ و ۳۰۰ - ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۴ مراجعه شود .

بمقتضای این کتاب در بیان فضیلت و برکت آن حضرت و در بیان احوال و عیال و اولاد و غیره در این کتاب مذکور است

یا رب حی میت ذکوره
و میت یحیی بأخباره
لیس بمیت عند اهل النهی
من کان هذا بعض آثاره
باخرزی

در بیان احوال و عیال و اولاد و غیره در این کتاب مذکور است

در بیان احوال و عیال و اولاد و غیره در این کتاب مذکور است

متن عربی این کتاب با نسخه
اصول کافی که جناب آقای
علی اکبر غفاری با نسخه علامه
مجلسی و شیخ حر عاملی اعلی
الله مقامها مقابله و تصحیح
نموده بودند مقابله شد و
کاملاً مورد اطمینان است .

در این مورد ویرای کتابی که در این کتاب مذکور است

در این مورد ویرای کتابی که در این کتاب مذکور است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ لِنِعْمَتِهِ ، الْمَعْبُودِ لِقُدْرَتِهِ ، الْمَطَاعِ فِي سُلْطَانِهِ ، الْمَرْهُوبِ لِجَلَالِهِ ، الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ ، النَّافِذِ أَمْرُهُ فِي جَمِيعِ خَلْقِهِ ، عَلَا فَاسْتَعْلَى وَدَنَى فَتَعَالَى ، وَارْتَفَعَ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ : الَّذِي لَا بَدَأَ لَآ وَرَبِّيهِ وَلَا غَايَةَ لِأَرْزَلِيَّتِهِ ، الْقَائِمُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ وَالذَّائِمُ الَّذِي بِهِ قَوَامُهَا ، وَالْقَاهِرُ الَّذِي لَا يُؤْوِدُهُ حِفْظُهَا ، وَالْقَادِرُ الَّذِي يَعْظَمُهُ تَقَرُّرُ دِيَالِ الْمَلَكُوتِ وَيَقْدَرُهُ تَوْحِيدُ بِالْجَبْرُوتِ وَبِحِكْمَتِهِ أَظْهَرَ حُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، اخْتَرَعَ الْأَشْيَاءَ إِنْشَاءً وَابْتَدَعَهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ ، لِأَمْرٍ شَيْءٍ فَيَبْطُلُ الْإِخْتِرَاعُ وَلَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الْإِبْتِدَاعُ ، خَلَقَ مَا شَاءَ ، كَيْفَ شَاءَ ، مُتَّوَجِّدًا بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ . لِأَنْصِبُطُهُ الْعُقُولَ ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ ، وَلَا تُنْذِرُ كُنْهُ الْأَبْصَارِ ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ بِمِقْدَارِ عَجَزَتِ دُونِهَا الْعِبَارَةُ ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ ، وَصَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ ، اِحْتَجَبَتْ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ ، وَاسْتَمَرَّ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتَوْرٍ ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَنُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ ، لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى ، صَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ بُلُوغِ كُنْهِهِ وَذَهَلَتِ الْعُقُولُ أَنْ تَبْلُغَ غَايَةَ نَهَائِيَّتِهِ ، لِأَتَبْلُغَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدایراست که برای نعمتش ستایش شده و برای قدرتش پرستیده گشته در سلطنت خویش فرمانرواست و بجهت شوکتش از او بیم دارند ، بدانچه نزد او است رغبت شده ، فرمانش بر همه مخلوق جاری است ، والاست در نهایت والائی ، نزدیکست و در عین حال بلند مرتبه ، از دیدگاه بینندگان فرا رفته ، ناآغازست و بی انتها ، بیش از همه چیز برجا بوده و همیشه نگهدار آنها است ، زیر دستی که نگهداری همه چیزش خسته نکند ، توانائی که بظمتش در سلطه آسمانی فریداست و بقدرتش در بزرگمنشی وحید ، آياتشرا بحکمتش برمخلوق هویدا کرد ، همه چیز را بی سابقه آفرید و بقدرت و حکمت خویش نقشه آنها راآغاز نمود ، مادهای نبودتا اختراع صدق نکند و علتی نداشت تا ابتداع درست نیابد . آنچه را خواست چنانکه خواست آفرید و برای نمایاندن حکمت و حقیقت ربوبیتش در این آفرینش یکتاست خردهایش فرا نگیرند واندیشهها بدو نرسند ، دیدگانش در نیابند و اندازه بر او احاطه نکند ، بیان از وصفش ناتوان است و دیدگان درآستانش نایبنا وهرگونه توصیفی در مقامش نارسا ، بی مانع نهانست و بی پرده پنهان ، نا دیده شناخته شده و بی شکل توصیف گشته و بی جسم تمریفش کنند ، معبودی جز خدای

حَدُّ وَهْمٍ وَلَا يَنْدِرُ كُهُ نَمَانُ بَصِيرٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ، اِحْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ بِرُسُلِهِ وَأَوْصَحَ الْأُمُورَ
بِدَلَالِهِ وَابْتَعَثَ الرُّسُلَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ ، لِئَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ .
وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ وَيُوحِدُوهُ بِالْآلِهِيَّةِ بَعْدَ مَا
أَصَدُّوهُ ، أَحْمَدُهُ حَمْدًا يَشْفِي التَّعَافُسَ وَيَبْلُغُ رِضَاهُ وَيُوَدِّي شُكْرَ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا ، مِنْ سَوَابِغِ النِّعَمَاءِ
وَ جَزِيلِ الْآلَاءِ وَ جَمِيلِ الْبَلَاءِ .

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا صَدَمًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً
وَلَا وِلْدَانًا . وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ
هَجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْبِسَاطِ مِنَ الْجَهْلِ وَ اغْتِرَاضِ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُؤْتَمَرِ ، وَ عَمَىٰ عَنِ
الْحَقِّ وَ اعْتِسَافِ مِنَ الْجَوْرِ وَ امْتِخَاطِ مِنَ الدِّينِ ، وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ ، فِيهِ الْبَيَانَ وَ التَّبْيَانَ
قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ . قَدْ بَيَّنَّنَا لِلنَّاسِ وَ نَهَجَّنَا ، بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَ دِينٍ قَدْ
أَوْصَحَّهُ وَ قُرْآنِصَّ قَدْ أَوْجَبَهَا وَ أُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ أَعْلَنَهَا ، فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ وَ مَعَالِمٌ
تَدْعُو إِلَى هُدَاهُ .

فَبَلَّغْ بِلِسَانِكَ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَ صَدِّعْ بِمَا أُمِرَ ، وَأَدِّئْ مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ ، وَصَبِّرْ لِرَبِّهِ

بزرگه و والا نیست ، اندیشه‌ها از رسیدن بحقیقتش حیران شده و خردها از درک نهایتش سرگردان ،
جبال تیر پر بوی نرسد و دیده گذرا درکش نکند و اوست شنوا و دانا . با فرستادگانش بر مخلوق حجت
آورد و هر امری را با دلیل خود روشن ساخت . پیمبران رامزده دهان و بیم دهان فرستاد تا هر که هلاک
شود بدلیل روشن هلاک شود و هر که زنده و سعادت مند گردد بدلیل روشن زنده ماند و تابندگان آنچه نمیدانند
از پروردگارشان بیاموزند و ربوبیتش را پس از آنکه منکر بودند معترف شوند و بعد از آنکه با شریکش
میبنداشتند یکتا پرست گردند . او را میستایم چنانکه درمان روانها و موجب خرسندی وی و شکرانه نعمتهای
شاپان و فراوان و آزمایش نیک او باشد . و گواهی دهم که مبعودی جز خدای یگانه بی شریک نیست ، خدای
یکتا ، بی مانند ، بینای که نه همسری گیرد و نه فرزندی دارد . و گواهی دهم که محمد (ص) بنده است که
او را برگزیده و فرستاده است که او را مبعوث کرد در زمان فترت رسولان و خواب دراز ملتها و گسترش
نادانی و سرکشی فتنه و گسیختن اساس محکم و کوری از دریافت حق و سرپیچی ستم و ناپودی دیانت و قرآن
را بسوی فرستاد که در اوست بیان و توضیح حقیقت ، قرآنی است بلسان عربی ، بدون کجی و انحراف
تا شاید مردم پرهیزکار شوند . قرآن را برای مردم بیان کرد و توضیح داد با بر نامه روشنی که تشریحش
فرمود و دینی که توضیحش داد و دستوراتی که آنرا لازم شمرد و امور دیگری که برای مخلوقش آشکار و
هویدا ساخت ، در آن امور است رهنمائی بسوی نجات و نشانه‌هایی که بهدایت کشاند ، پیغمبر هم مأموریت
خویش را تبلیغ نمود و دستور خود آشکار ساخت و تکلیفش را که بار نبوت بود بمنزل رسانید و برای

وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِهِ وَ نَصَحَ لِأَمْنِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ حَسَبَهُمْ عَلَى الذِّكْرِ وَ دَلَّاهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى
مِنْ بَعْدِهِ بِمَنَاهِجٍ وَ دَوَاعٍ أَتَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا ، وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا ، لِيَكَيْلًا يَضَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَ كَانَ
بِهِمْ رَوْفًا رَحِيمًا .

فَلَمَّا انْقَضَتْ مَدَّتُهُ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ ، تَوَفَّاهُ اللَّهُ وَ وَبَّضَهُ إِلَيْهِ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٌّ عَمَلُهُ ،
وَ افِرَّ حَظُّهُ ، عَظِيمٌ حَظُّهُ ، فَمَضَى بِمَضَى وَ حَلَفَ فِي أَمْنِهِ كِتَابَ اللَّهِ وَ وَصِيَّتُهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
إِمَامَ الْمُتَّقِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، صَاحِبِينَ مُؤْتَلَفِينَ ، يَشْهَدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ بِالتَّصْدِيقِ ،
يَنْطِقُ الْإِمَامُ عَنِ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ فِيهِ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ الْإِمَامِ وَ وَلايَتِهِ
وَ وَاجِبِ حَقِّهِ ، الَّذِي أَرَادَ مِنْ اسْتِكْمَالِ دِينِهِ وَ إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ الْإِحْتِجَاجِ بِحُجَّتِهِ وَ الْإِسْتِضَاءِ بِنُورِهِ ،
فِي مَعَادِنِ أَهْلِ صَفْوَتِهِ وَ مُسْطَفَى أَهْلِ خَيْرَتِهِ وَ أَوْصَحَ اللَّهُ بِأَمَّةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
دِينِهِ وَ أَتْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنَاهِجِهِ وَ فَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ تَبَايَعِ عَلَيْهِ ، جَعَلَهُمْ مَسَالِكَ لِمَعْرِفَتِهِ وَ
مَعَالِمَ لِدِينِهِ وَ حُجَابًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ الْبَابَ الْمُؤَدِّيَ إِلَى مَعْرِفَةِ حَقِّهِ ، وَ أَطْلَعَهُمْ عَلَى الْمَكْنُونِ
مِنْ غَيْبِ سِرِّهِ .

كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ ، نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقْبِهِ إِمَامًا بَيْنَنَا ، وَ هَادِيًا تَبِيرًا ، وَ إِمَامًا قِيَمًا ، يَهْدُونَ

رضای پروردگارش صبر کرد و در راهش جهد نمود و امت خود را نصیحت کرد و براه نجاتشان دعوت
فرمود و بیاد خدا و ادا کرد و برای پس از خود هم ایشان را براه هدایت دلالت فرمود بسبب راههای
روشن و انکیزه‌هایی که برای بندگان پایه‌گذاری فرمود و پرچمهای مناره‌های روشن را برایشان برافراشت
(یعنی امامان دوازده‌گانه را برای رهبری امت معرفی فرمود) تا پس از وی گمراه نکردند چون نسبت
بایشان مهربان و دلسوز بود و چون روزگارش سپری و عمرش بیابان رسید خدایش بسوی خود خواند و
روحش را دریافت داشت در حالتیکه کردارش پسندیده خدا و بهره‌اش بسیار و مقامش شامخ بود . او در گذشت
و در میان امتش کتاب خدا و جانشینش امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران عَلَيْهِ السَّلَام را بجای گذاشت که دو
همدم خو گرفته بودند و هر یک گواه درستی دیگری (گواهی ایشان چنین است که) آنچه را خدا بر بندگانش
در قرآن واجب فرموده امام از جانب حق بیان میکند مانند اطاعت خدا و اطاعت امام و دوستی امام و حق لازم
وی که بوسیله آن خدا خواست دینش را کامل و امرش را ظاهر کند و با حجت‌های خویش اقامه حجت کند
و از نور خود او بندگانش پرتو گیرند ، نوری که در معادن برگزیدگان و انتخاب شده از نیکانست .
و خدا بوسیله پیشوایان هدایت که خاندان پیغمبر مامیباشند دینشرا آشکار نمود و راههای راست خود را
روشن ساخت و حقیقت چشمه‌های دانش خویشرا بر گشود ، ایشانرا طریق معرفت و نشانه‌های دینش و
دربانان بین خود و خلقتش و باب شناسائی حقیقتش قرارداد و محرم اسرار نهفته خویش ساخت .
هر گاه یکی از آن امامان در میگذشت از دنبال او امامی هویدا و رهبری پرتو افکن و پیشوائی

بِالْحَقِّ وَ يَهْدِلُونَ ، حَجَّجَ اللهُ وَ دُعَاتُهُ وَ رُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ ، بَدِينٍ يَهْدِيهِمُ الْعِبَادُ وَ تَسْتَهْلُ بِمُورِهِمُ الْبِلَادُ ، وَ جَعَلَهُمُ اللهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ وَ مَصَابِيحَ لِلظَّالِمِ وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلامِ وَ دَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ وَ جَعَلَ نِظَامَ طَاعَتِهِ وَ تَمَامَ قَرْضِهِ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا عُلِمَ وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا جُهِلَ وَ حَظَرَ عَلَى غَيْرِهِمُ التَّهْجُمَ عَلَى الْقَوْلِ بِمَا يَجْهَلُونَ وَ مَنَعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ ، لِمَا أَرَادَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ اسْتِنْقَاذِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ ، مِنْ مَلِمَاتِ الظُّلْمِ وَ مَعْشِيَاتِ الْبُهْمِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ [أهل البيت] وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً .

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَهَمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَّوتَ مِنْ اضْطِلَاجِ أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَةِ ، وَ تَوَاؤُرِهِمْ وَسَعْيِهِمْ فِي عِمَارَةِ طُرُقِهَا وَ مُبَايَنَتِهِمُ الْعِلْمَ وَ أَهْلَهُ ، حَتَّى كَادَ الْعِلْمُ مَعَهُمْ أَنْ يَأْرَزَ كُلَّهُ وَ يَنْقَطِعَ مَوَادُّهُ ، لِمَا قَدْ رَضُوا أَنْ يَسْتَنِدُوا إِلَى الْجَهْلِ وَ يُصَيِّعُوا الْعِلْمَ وَ أَهْلَهُ وَ سَأَلْتُ: هَلْ يَسْعُ النَّاسُ الْمَعَامُ عَلَى الْجَهَالَةِ وَ التَّنْدِينِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، إِنْ كَانُوا دَاخِلِينَ فِي الدِّينِ مُقَرَّرِينَ بِجَمِيعِ أُمُورِهِ عَلَى جَهْوَةِ الْإِسْتِحْسَانِ وَ التَّشَوُّعِ عَلَيْهِ وَ التَّقْلِيدِ لِلْأَبَاءِ وَ الْأَسْلَافِ وَ الْكِبَرَاءِ وَ الْإِتِّكَاؤِ عَلَى عُقُولِهِمْ فِي دَقِيقِ الْأَشْيَاءِ وَ جَلِيلِهَا .

فَاعْلَمْ يَا أَخِي رَحِمَكَ اللهُ أَنَّ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ عِبَادَهُ خَلْقَةً مُتَفَصِّلَةً مِنَ الْبُهْلَانِ فِي

نکهدار بر میکماشت ، همه بحق هدایت میگردند و بحق حکم مینمودند ، ایشان حجت‌های خدا و خوانندگان بسوی و سرپرستان خلقت بودند تا بندگان برهبری آنان دینداری کنند ، و شهرها بنور علم ایشان روشن باشند ، خدا ایشان را مایه زندگی مردم و چراغهای تاریکی و کلیدهای سخنوری و ارکان اسلام قرارداد و نظام اطاعت و تمامیت دستور واجب خویشرا در احکامی که معلومیت ، پذیرفتن از ایشان و در آنچه نامعلوم است ، ارجاع دادن بانها مقرر داشت و پیشدستی کردن دیگران را در اعتقاد بانچه نمیدانند و انکار آنچه میدانند غدقن نمود ، چون اراده فرمود هر که را از مخلوقش بخواهد از پیش آمدهای تاریک و مجهولات پوشیده دست گیری کند ، درود خدا بر محمد و خاندان نیکش که خدا پلیدی را از آنها شسته و بخوبی پاکشان فرمود .

اما بعد: ای برادر! آگاه شدم از آن شکایت که نسبت بمردم زمان ما نمودی که ایشان بر نادانی با هم شازش نموده و در آبادانی راه جهالت همدست و کوشایند تا آنجا که نزدیکست دانش بکلی از ایشان رخت بر بندد و ریشه کن گردد ، چون ایشان بر اعتماد بجهل و تباه ساختن دانش و دانشمندان خرسند گشته‌اند و پرسیدی که آیا رواسر مردم بر نادانی بیایند و از روی گمان بدین دل خوش کنند . چون در ظاهر بدین اسلام گرویده‌اند ولی مقرراتشرا بطور دلخواه و عادت و تقلید از پدران و نیاکان و بزرگان باور کرده و در مطالب مهم و غیر مهم بقل خود اعتماد میکنند .

پس بدان ای برادر - که خدایت رحمت کناد : - خدای تبارک و تعالی بسبب هوش و عقلی که در خلقت بندگانش آمیخت ایشان را از چارپایان ممتاز ساخت و شایسته امر و نهی فرمود و آنها را دو

الْفِطْنِ وَالْعُقُولِ الْمُرَكَّبَةِ فِيهِمْ ، مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَجَعَلَهُمْ جَلًّا ذِكْرُهُمْ صِنْفَيْنِ : صِنْفًا مِنْهُمْ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ وَصِنْفًا مِنْهُمْ أَهْلَ الصَّرْرِ وَالزَّمَانَةِ ، فَحَصَّ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بَعْدَ مَا أَكْمَلَ لَهُمْ آلَةَ التَّكْلِيفِ وَوَضَعَ التَّكْلِيفَ عَنْ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالصَّرْرِ إِذْ قَدْ خَلَقَهُمْ خَلْقَةً غَيْرَ مُحْتَمِلَةَ لِلْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ وَجَعَلَ عَزًّا وَجَلًّا سَبَبَ بَقَائِهِمْ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ وَجَعَلَ بَقَاءَهُمْ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ ، فَلَوْ كَانَتْ الْجَهَالَةُ جَائِزَةً لِأَهْلِ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ لَجَارَ وَضْعُ التَّكْلِيفِ عَنْهُمْ وَفِي جَوَازِ ذَلِكَ بَطْلَانُ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْأَدَابِ ، وَفِي رَفْعِ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْأَدَابِ فَسَادُ التَّدْبِيرِ وَالرُّجُوعُ إِلَى قَوْلِ أَهْلِ الدَّهْرِ ، فَوَجَبَ فِي عَدْلِ اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ] وَحِكْمَتِهِ أَنْ يَخْصَّ مَنْ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ خَلْقَةً مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ لِئَلَّا يَكُونُوا سُدىً مُهْمَلِينَ ، وَلِيُعْظِمُوهُ وَيُحَدِّثُوهُ وَيَقْرُؤُوا وَاللهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَرَازِقُهُمْ ، إِذْ شَوَاهِدُ رُبُوبِيَّتِهِ دَالَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحُجَجُهُ نَبِيْرَةٌ وَاضِحَةٌ وَأَعْلَامُهُ لَاحِظَةٌ ، تَدْعُوهُمْ إِلَى تَوْجِيدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَشْهَدُ عَلَى أَنْفُسِهَا لِصَانِعِهَا بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْإِلَهِيَّةِ لِمَا فِيهَا مِنْ آثَارِ صُنْعِهِ وَعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ ، فَتَدْبِيْرُهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِهِ لِئَلَّا يُبْسِحَ لَهُمْ أَنْ يَجْهَلُوهُ وَيَجْهَلُوا دِيْنَهُ وَأَحْكَمَهُ لِأَنَّ الْحَكِيمَ لَا يُبْسِحُ الْجَهْلُ بِهِ وَالْإِنْكَارَ لِدِيْنِهِ ، فَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ : « أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ الْأَيْ لَوْ أَعْلَى اللَّهُ إِلَّا الْحَقُّ ، وَ قَالَ : « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ ، فَكَانُوا مَحْضُورِينَ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، مَا مُرِبْنِ يَقُولِ

دسته ساخت : مردم سالم و بی عیب و کوران و زمین گران (مراد بدسته اول آنهاست که شرایط تکلیف را دارند و مقصود از دسته دوم دیوانگان و کودکانند که تکلیف ندارند) پس سالمان را بعد از آنکه ابراز تکلیفشان را کامل ساخت ، با امر و نهی مخصوص گردانید و از معیوبان تکلیف را برداشت زیرا آفرینش ایشان را طوری قرار داد که تحمل آموزش و پرورش نتوانند کرد و سالمان را سبب بقای ایشان قرار داد و بقاء سالمان را با آموزش و پرورش مقرر فرمود . اگر برای سالمان جهالت روا باشد روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود و در آن صورت آمدن دستورات و کتب آسمانی و پیمبران بیهوده باشد و این خود موجب فساد تدبیر و رجوع بگفتار طبیعین است . بنابر این مقتضای عدل و حکمت الهی اینست که مخلوقی را که قابل تکلیف آفریده امر و نهی کند تا وجود ایشان بیهوده و مهمل نباشد و بیگانهگی و ربوبیتش اقرار کنند و بدانند که او خالق و رازق ایشانست ، زیرا گواهان پروردگارش هویدا و حجت‌های آشکار و روشن و علامتش واضح است ، مردم را بیگانهگی خدای عزوجل دعوت کنند و بر ربوبیت و خدائی سازنده خویش گواهی دهند زیرا آثار صنع خدا و شگفتیهای تدبیرش در آنها نمایانست . خداهم این مردم را بشناسائی خود دعوت بر خود نموده تا شناختن خود و دین و احکامش را بر مردم روا نداشته باشد زیرا شخص حکیم جهالت و انکار دین را روا نداند از اینجهت فرموده است (سوره ۷) مگر در کتاب از آنها پیمان گرفته نشد که در باره خدا جز حق نگویید ، و نیز فرمود : (۴۱ سوره ۱۰) بلکه تکذیب

الْحَقِّ ، غَيْرِ مَرَحٍ فِيهِمْ فِي الْمَقَامِ عَلَى الْجَهْلِ ، أَمَرَهُمُ بِالسُّؤَالِ وَالتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ فَقَالَ :
 « فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ،
 وَقَالَ : « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » ، فَلَوْ كَانَ يَسَعُ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ الْمَقَامَ
 عَلَى الْجَهْلِ ، لَمَا أَمَرَهُمُ بِالسُّؤَالِ وَلَمْ يَكُنْ يَحْتَاجُ إِلَى يَعْنَةِ الرُّسُلِ بِالْكِتَابِ وَالْآدَابِ وَكَانُوا
 يَكُونُونَ عِنْدَ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ النَّبَاتِيمِ وَبِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الصَّرَرِ وَالزَّمَانَةِ وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ ، لَمَا بَقُوا
 طَرْفَةَ عَيْنٍ ، فَلَمَّا لَمْ يَجُزْ بَعَاثُهُمْ إِلَّا بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ وَجَبَ أَنَّهُ لِابْتِدَاءِ لِكُلِّ صَاحِبِ الْخَلْقَةِ
 كَامِلِ الْآلَةِ ، مِنْ مُؤَدِّبٍ وَدَلِيلٍ وَ مُشِيرٍ وَ أَمِيرٍ وَنَايٍ وَ أَدَبٍ وَتَعْلِيمٍ وَ سُؤَالٍ وَمَسْأَلَةٍ
 فَأَحَقُّ مَا اقْتَبَسَهُ الْعَاقِلُ وَالتَّمَسَّهُ الْمُتَدَبِّرُ الْقَطِينُ وَ سَعَى لَهُ الْمَوْفِقُ الْمُصِيبُ الْعِلْمُ بِالدِّينِ
 وَ مَعْرِفَةُ مَا اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ خَلْقَهُ : مِنْ تَوْحِيدِهِ وَ شَرَائِعِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ زَوَاجِرِهِ وَ آدَابِهِ ،
 إِذْ كَانَتْ الْمُحِجَّةُ نَائِبَةً وَالتَّكْلِيفُ لِزِمًا وَالعُمُرُ يَسْبِرُ وَالتَّسْوِيفُ غَيْرَ مَقْبُولٍ وَالتَّشْرُطُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ
 ذِكْرُهُ فِيمَا اسْتَعْبَدَ بِهِ خَلْقَهُ أَنْ يُؤَدَّ وَاجِبِ قَرَائِصِهِ يَعْلَمُ وَ يَقِينُ وَبَصِيرَةٌ لِيَكُونَ الْمُؤَدِّي لَهُ مَحْمُودًا
 عِنْدَ رَبِّهِ مُسْتَوْجِبًا لِثَوَابِهِ وَ عَظِيمَ جَزَائِهِ لِأَنَّ الَّذِي يُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ بِمَهْرَةٍ لَا يَنْدِرِي مَا يُؤَدِّي
 وَلَا يَنْدِرِي إِلَى مَنْ يُؤَدِّي .

وَ إِذَا كَانَ جَاهِلًا لَمْ يَكُنْ عَلَى يَقِينَةٍ مِمَّا آدَى ، وَلَا مُصَدِّقًا ، لِأَنَّ الْمُصَدِّقَ لَا يَكُونُ

کردند چیزی را علمرا خوب فرا نگرفتند ، بنا براین وظیفه مردم منحصر در امر و نهی الهی و نیز
 بگفتار حق مأمورند ، پایداری بر نادانی را اجازه ندارند . خدای ایشانرا پیرش و فهمیدن امور دین
 امر کرده و فرموده است (۱۲۴ سوره ۹) چرا از هر گروه ایشان دسته‌ای سفر نکنند تا در امر دین
 دانش اندوزند و چون بازگشتند قوم خود را بیم دهند . و نیز فرمود (۴۶ سوره ۱۶) اگر خودتان
 نمیدانید از اهل کتاب پیرسید . پس اگر برای سالمان پایداری بر نادانی روا بود ایشانرا پیرش امر
 نیفرمود و بفرستادن پیمبران و کتب و دستورات نیازی نبود و در اینصورت ایشان مانند چارپایان و ناسالمان
 بودند و چون چنین میبودند چشم بهم زدنی باقی نمیاندند و چون بقائشان جز با آموزش و پرورش روا
 نباشد ، لازم شد هر که خلقتش سالم و ابزار تکلیفش کامل است برای خود معلم و رهنما رأی زن و فرمانده
 و باز دارنده گیرد ، و راه آموزش پرورش و پیرش پوید .

پس سزاوارتر چیزیکه عاقل برگیرد و منفکر باهوش آنرا جوید و شخص باتوفیق و درست رو در آن
 کوشد همتا علم دین و شناختن روش عبادتی است که خدا از خلقت خواسته و آن توحید و مقررات و احکام
 و امر و نهی و جلوگیرها و آداب او میباشد . زیرا حجت تمام است و تکلیف لازم و عمر کوتاه و تأخیر
 ناپذیرفته و در روش عبادتیکه خدا از خلقت خواسته شرط است که تمام واجباترا مردم از روی علم و
 یقین و بصیرت بجای آرند که در اینصورت بجای آورنده آنها نزد خدا پسندیده و سزاوار ثواب و پاداش

مُصَدِّقًا حَتَّى يَكُونَ عَارِفًا بِمَا صَدَّقَ بِهِ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَلَا شُبُهَةٍ لِأَنَّ الشَّكَّ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الرَّغْبَةِ
وَالرَّهْبَةِ وَالخُضُوعِ وَالتَّقَرُّبِ مِثْلُ مَا يَكُونُ مِنَ الْعَالَمِ الْمُسْتَقِينِ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْأَلَمَانَ
مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» فَصَارَتِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً لِعِلَّةِ الْعِلْمِ بِالشَّهَادَةِ، وَلَوْلَا الْعِلْمُ بِالشَّهَادَةِ
لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً وَالْأَمْرُ فِي الشَّكِّ الْمُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ إِلَى اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ إِنْ
شَاءَ تَطَوَّلَ عَلَيْهِ فَقَبِلَ عَمَلَهُ وَإِنْ شَاءَ رَدَّ عَلَيْهِ لِأَنَّ الشَّرْطَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ أَنْ يُؤَدِّيَهُ الْمَعْرُوضُ
بِعِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ وَيَقِينُ كَيْلًا يَكُونُوا مِمَّنْ وَصَّعَهُ اللَّهُ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ
اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الَّذِينَ»
وَالْآخِرَةُ، ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، لِأَنَّهُ كَانَ دَاخِلًا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ فَلِذَلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ عليه السلام: مَنْ دَخَلَ فِي الْإِيمَانِ بِعِلْمٍ، تَبَّتْ فِيهِ وَتَقَعَتْ إِيْمَانُهُ، وَمَنْ
دَخَلَ فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ. وَقَالَ عليه السلام: مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَتَمَسَّ
نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ
رَدَّ نَهَ الرَّجَالِ.

وَقَالَ عليه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَدَكَّرِ الْقِتْمَنَ. وَ لِهُذِهِ الْعِلَّةِ انْتَبَهَتْ عَلَيَّ

بزرگه او گردد. زیرا کسیکه بی دانش و بصیرت کاری انجام دهد نمیداند چه میکند و برای کی انجام
میدهد و چون نادانست بکار خود اطمینان و تصدیق ندارد، زیرا تا کسی بمنتقدانش بدون شک و تردید آشنا
نباشد او را تصدیق کننده نگویند زیرا شک دارندند شوق و ترس و خضوع و تقرب عالم بایقین را ندارد و
خدای عزوجل فرموده است (سوره ۷۸، ۴۳) مگر کسانی که بحق گواهی داده و خودشان علم داشته باشند.
پس گواهی پذیرفته شد بجهت علم بآن و اگر علم بگواهی نباشد پذیرفته نیست و کسیکه از روی شک
و بدون علم و بصیرت انجام وظیفه میکند کارش با خداست، اگر خواهد بر او فضل نموده، عملش پذیرد
و اگر خواهد نپذیرد، زیرا خدا با او شرط کرده که واجباتش را از روی علم و بصیرت و یقین انجام
دهد، تا از آنها نباشد که خدایشان چنین توصیف نمود (سوره ۱۲، ۲۲) از جمله مردمان کسی است که
خدا را با دو دلی پرستد، اگر چیزی باو رسد بخدا پرستی قرار گیرد اگر بلائی باو رسد روی بگرداند
دنیا و آخرت را زیان کند و زیان آشکار همین است. چون او بدون علم و یقین در دین داخل شده خروجهش
هم از دین بی علم و یقین است و امام علیه السلام فرموده است: کسیکه از روی علم داخل ایمان شود ثابت
ماند و ایمانش او را سود بخشد و کسیکه بدون علم داخل شود همچنانکه داخل شده خارج میشود و نیز
فرموده است: هر که دینش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش (ص) برگیرد از کوهها استوارتر است و کسیکه
دینش را از دهان مردم گیرد همان مردمش از دین برگرداندند، و باز فرمود: هر که امر امامت ما را از
قرآن نفهمد از فتنها بیرون نرود.

أَهْلٍ دَهْرِنَا بُتُوْقٍ هُنُوِ الْأَذْيَانِ الْفَاعِيْدَةِ وَالْمَذَاهِبِ الْمُسْتَشَنَعَةِ الْبَرِّ قَدِ اسْتَوْقَتْ شَرَايِطَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ كُلِّهَا وَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ خِذْلَانِهِ ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ وَ أَنْ يَكُونَ إِيْمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا ، سَبَبَ لَهُ الْأَسْبَابُ الَّتِي تُؤَدِّيهِ إِلَى أَنْ يَأْخُذَ بِدِينِهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ سُسَّةً نَبِيَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَعْلَمُ وَ يَبْقِي وَ بَصِيْرَةٌ ، فَذَلِكَ أَثْبَتُ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي ، وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ خِذْلَانَهُ وَ أَنْ يَكُونَ دِينُهُ مُعَارَاً مُسْتَوْدَعًا - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ - سَبَبَ لَهُ الْأَسْبَابُ الْإِسْتِحْسَانِ وَ التَّقْلِيدِ وَ التَّأْوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَ بَصِيْرَةٍ . فَذَلِكَ فِي الْمَشِيئَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَتَمَّ إِيْمَانُهُ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُ إِيْمَانَهُ وَ لَا يُؤْمِنُ عَلَيْهِ أَنْ يُصْبِحَ مُؤْمِنًا وَ يُمَسِّيَ كَافِرًا ، أَوْ يُمَسِّيَ مُؤْمِنًا وَ يُصْبِحَ كَافِرًا ، لِأَنَّهُ كَلَّمَا رَأَى كَبِيْرًا مِنَ الْكَبِيْرَاءِ مَالٌ مَعَهُ وَ كَلَّمَا رَأَى شَيْئًا اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ قَبْلَهُ ، وَ قَدْ قَالَ الْعَالِمُ **عَلَيْهِ السَّلَامُ** : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّسَبِينَ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَ خَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَوْصِيَاءَ وَ أَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا فَإِنْ شَاءَ تَقَمَّهُ لَهُمْ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانًا . قَالَ : وَ فِيهِمْ جَرَى قَوْلُهُ : **فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ** .

وَ ذَكَرَتْ أَنَّ أُمُورًا قَدْ اشْتَكَلَتْ عَلَيْكَ ، لِأَنَّكَ حَقَائِقُهَا لِاخْتِلَافِ الرَّوَايَةِ فِيهَا وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ اخْتِلَافَ الرَّوَايَةِ فِيهَا لِاخْتِلَافِ عِلَلِهَا وَ أَسْبَابِهَا وَ أَنَّكَ لِأَتَجِدَ بِحَضْرَتِكَ مَنْ نَدَا كَرْمُوتًا وَ نَفَاوِسَةً مَعْنَى تَبِيْقٍ يَعْلَمُهُ فِيهَا وَ قُلْتَ إِنَّكَ تَحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَانِي يَجْمَعُ [فِيهِ] مِنْ جَمِيعِ

از اینروست که بر مردم روزگار ما کیشهای باطل و مذاهب زشتیکه تمام شرایط کفر و شرک را دارد رخنه کرده است . اینها همه بتوفیق و خذلان خدای متعال بستگی دارد . هر که را خدا خواهد موفق باشد و ایمانش ثابت برجا ماند ، اسبابی برایش فراهم کند که او دینش را از کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله با علم و یقین و بصیرت برگیرد . این است آنکه در دین خود از کوههای محکم استوارتر است و هر که را خواهد واگذارد و دینش عاریت و ناپدار باشد - پناه بخدا میبریم از این حالت - برایش اسباب دلخواه و تقلید و تاویل بی علم و بصیرت فراهم سازد و کارش بخواست خدا مربوط است اگر خواهد ایمان ناقص را کامل کند و اگر خواهد از او بگیرد و در امان نیست که صبح مؤمن باشد و شب کافر یا شب مؤمن باشد و صبح کافر زیرا که چنین شخصی هر گاه یکی از بزرگان را ببندد بدو گراید و هر چه را خوش ظاهر ببندد پذیرد ، در صورتیکه امام علیه السلام فرموده است : خدای عزوجل پیمبرانرا برای پیغمبری آفرید و جز آن نباشند و اوصیاء را برای وصایت آفرید و جز آن نباشند و ایمان مردمی را هم عاریت قرار داد ، اگر خواهد ثابتش قرار دهد و اگر خواهد از ایشان جدا کند و در باره ایشان صادق است گفتار (۹۸ سوره ۶) « ایمان برخی پا برجاست و از بعضی ناپایدار » .

و تو یاد آوردی که مطالبی برایت مشکل شده که بواسطه اختلاف روایات وارد در آنها حقیقت آنها را نمیفهمی و دانسته ای که اختلاف روایت مربوط باختلاف علل و اسباب آنست و بداندنشدن مورد اعتمادیکه در این قسمت وارد باشد دسترسی نداری تا با او مذاکره و گفتگو کنی و گفتی که میخواهم کتابی داشته باشم که تمام

فُونِ عِلْمِ الدِّينِ، مَا يَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ، وَ يَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِوَجْهِ النَّارِ الصَّحِيحَةَ عَنِ الصَّادِقِينَ عليه السلام وَالسَّنَنَ الْقَائِمَةَ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ وَبِهَا يُؤَدَّى قَرْضُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله وَقُلْتَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا يَتَذَارَكُ اللَّهُ [تعالى] بِمَعُونَتِهِ وَ تَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَ أَهْلَ مِلَّتِنَا وَ يُقْبَلُ بِهِمْ إِلَى مَرَاتِبِهِمْ.

يَا أُخِي أَرَسَدَكَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا يَسَعُ أَحَدًا تَمَيُّزُ شَيْءٍ وَمَا اخْتَلَفَ الرَّوَاةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عليه السلام بِرَأْيِهِ إِلَّا عَلَى مَا أَلْفَقَهُ الْعَالِمُ بِقَوْلِهِ عليه السلام: أَعْرِضُوهَا عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ قَمَا وَ أَفَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَحُدُّوهُ، وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ قَرُّوهُ. وَ قَوْلُهُ دَعُوا مَا وَ أَفَقَ النَّوْمَ فَإِنَّ الرَّشَدَ فِي عِلَافِهِمْ. وَ قَوْلُهُ عليه السلام: خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ، فَإِنَّ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ، وَنَحْرُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقْلَهُ وَ لَا تَحْدُ شَيْئًا أَحْوَطَ وَ لَا أَوْسَعَ مِنْ رَدِّ عِلْمٍ ذَلِكَ كَلِمَةً إِلَى الْعَالِمِ عليه السلام وَ قَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ بَابًا مَا أَحَدْتُمْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ سِعْتُمْ وَقَدْ بَسَّرَ اللَّهُ لَهُ الْحَمْدُ تَأْلِيفَ مَا سَأَلَتْ وَ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ بِحَيْثُ تَوَحَّيْتِ فَهَمَّا كَانَ فِيهِمْ مِنْ تَفْصِيلِ قَلَمٍ تَفْصِيرِ نَبِيِّنَا فِي إِهْدَائِ النَّصِيحَةِ إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً لِإِخْوَانِنَا وَ أَهْلِ مِلَّتِنَا حَمَّ مَا رَجَوْنَا أَنْ نَكُونَ مُشَارِكِينَ لِكَلِّ مَنْ أَقْبَسَ مِنْهُ وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ فِي دَهْرِنَا هَذَا وَ فِي غَايِرِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا بِإِذْنِ الرَّبِّ جَلَّ وَ عَزَّ وَ أَحَدٌ وَ الرَّسُولُ مُحَمَّدٌ

قسمت‌های علم دین در آن باشد که دانشجورا بی نیاز کند و مرجع هدایت خواء باشد و کسیکه علم دین و عمل باخبار صحیح امامان صادق و سنت‌های ثابتة مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگرد و واجبات خدا و سنت پیغمبر (ص) را از روی آن کتاب انجام دهد و گفنی که اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای تعالی بوسیله آن و بیاری و توفیق خویش برادران و هم‌مذهبان ما را اصلاح کند و بهدایتان متوجه کند . پس بدان ای برادر... که خدایت هدایت کند... کسیرا نغیرسد که بنظر خویش بیروایات مختلفه ای را که از امامان علیهم السلام رسیده است تفصیص دهد مگر بدستور خود امام علیه السلام (و آن یکی از سه راه است : ۱- روایترا باقرآن بسنجید آنرا که مطابق قرآنست بگیرد و آنرا که مخالف است رد کنید ۲- روایتیکه مطابق گفتار امامه استرها کنید زیرا هدایت در مخالفت ایشانست ۳- روایتیکه مورد اتفاقست بگیرد زیرا در مورد اتفاق تردیدی نیست . جمعا با این دستور فقط مقدار کمی از روایات را تشخیص میدهم و نسبت بیباقی روایات مختلف (راهی و سیمتر و با احتیاطتر از این نمیدانم که علم آنها را بخود امام رد کنیم و دستور آسانیکه امام علیه السلام داده است بپذیریم که فرموده است : هر کدام از دو روایت مختلفه را که گردن نهید برای شما جایز است . خدا را شکر که تألیف کتابیرا که خواستی میسر کرد . امیدوارم چنانکه خواستی باشد . اگر در آن کوتاهی رفته باشد در نیت ما که خیر خواهی است کوتاهی نبوده . زیرا خیر خواهی برادران و هم‌مذهبان بر ما واجب است بهلاوه ما امیدواریم که با مردم این زمان و آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و بان عمل میکنند در ثواب شریکه باشیم زیرا پروردگار بزرگه و عزیز

خَاتَمُ النَّبِيِّينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَاحِدٌ وَالشَّرِيعَةُ وَاحِدَةٌ وَحَلَالٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَوَسَعْنَا قَلِيلًا كِتَابَ الْحُجَّةِ وَإِنْ لَمْ نَكْمِلْهُ عَلَى اسْتِحْقَاقِهِ لِأَنَّا كَرِهْنَا أَنْ نَبْحَسَ حُطُوطَهُ كُلَّهَا وَارْجُو أَنْ يُسَهِّلَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ امْتِئَاءَ مَا قَدَّمْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ تَأَخَّرَ الْأَجَلُ صَنَّفْنَا كِتَابًا أَوْسَعَ وَأَكْمَلَ مِنْهُ يُوفِّيهِ حُقُوقَهُ كُلَّهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَدِ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَ إِلَيْهِ الرَّغْبَةُ فِي الزِّيَادَةِ فِي الْمَعُونَةِ وَالتَّوْفِيقِ . وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ ﷺ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ . وَ أَوَّلُ مَا أَبْدَأُ بِهِ وَأَفْتَحُ بِهِ كِتَابِي هَذَا كِتَابُ الْعَقْلِ وَفَضَائِلِ الْعِلْمِ وَارْتِفَاعِ دَرَجَةِ أَهْلِهِ وَعُلُوِّ قَدْرِهِمْ وَنَقْصِ الْجَهْلِ وَخَسَاسَةِ أَهْلِهِ وَسُقُوطِ مَنْزِلَتِهِمْ ، إِذْ كَانَ الْعَقْلُ مَوْ الْقُطْبِ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ ، وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ التَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ [وَ اللَّهُ الْمُؤَفِّقُ]

کتابُ العَقْلِ وَ الْجَهْلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الْقَطَارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْقَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ

یکی است و پیغمبر محمد آخرین پیغمبران - حق - یکی است و شریعت یکی است حلال محمد حلال و حرامش حرامست تا روز قیامت . ما اندکی کتاب حجت را تفصیل دادیم اگر چه چنانچه سزاوارش بود تکمیل نکردیم زیرا نخواستیم تمام بهره‌های آنرا کاشف دهیم . و امیدوارم که خدای عزوجل امتیاء این نیت ما را سهیل فرماید تا اگر اجل مهلت دهد کتابی مفصلتر و کاملتر از این بنویسیم که تا تمام حقیقت ادا کنیم بخواست خدا و بحول و قوه او امید زیادی کمک و توفیق تنها باو است و درود بر سیدما محمد پیغمبر - س - و خاندان نیک طاهرش من این تصنیفم را با کتاب عقل و فضائل علم و بلندی درجه وارجمندی دانشمندان و نقص جهل و پستی و بی‌ارزشی جاهلان شروع میکنم زیرا عقل محوری است که همه مدار بر آنست و سود و زیان توابع و کیفر متوجه او است [و خداست توفیق ده] .

❖ (کتاب عقل و جهل) ❖

۱ - امام باقر علیه السلام فرماید : چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرد . باو گفت پیش‌آی پیش آمد ، گفت بازگرد ، بازگشت ، فرمود همزت و جلالم سوگند مخلوقی که از توییضم محبوبتر باشد نیافریدم و ترا تنها بکسانیکه دوستشان دارم بطور کامل دادم . همانا امر و نهی کیفر و پاداشم متوجه تو است .

وَعَزَّ بِهٖ وَجَلَالِهٖ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتَك إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ ، أَمَا إِنِّي
إِشَاكَ أَمْرٌ وَإِشَاكَ أُنْهَى وَإِشَاكَ أَعَاقِبُ وَإِشَاكَ أُثْبِتُ .

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ سَعْدِ
أَبِي طَرِبِيفٍ ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ : هَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ :
يَا آدَمُ إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتُهَا وَدَعَيْتُهُنَّ فَقَالَ لَهُ آدَمُ : يَا جَبْرِئِيلُ
وَمَا الثَّلَاثُ ؟ فَقَالَ : الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالِدِّينُ فَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ
لِلْحَيَاءِ وَالِدِّينِ : انصرفا و دَعَاهُ فَقَالَا : يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّا أَمَرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ
قَالَ : فَشَاءَ كَمَا وَعَرَجَ .

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا الْعَقْلُ ؟ قَالَ : «مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ» قَالَ : قُلْتُ :
فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ ؟ فَقَالَ : تِلْكَ النَّكْرَةُ ؛ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ .
۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ :

شرح - مراد بعقل چنانچه از جمیع روایات ابن باب استفاد می شود همان قوه تشخیص و ادراک و
ادار کننده انسان به نیکی و صلاح و باز دارنده اواز شرفساد میباشد چنانچه در روایت سوم عقل وسیله
پرستش خدا و بدست آوردن بهشت معرفی شده و در حدیث چهارم ۷۵ خاصیت و اثر آن بنام لشکر عقل
توضیح داده شده است پس عاقل کامل کسی است که آن اثر در او باشد ، و مراد به پیش آمدن و بازگشتن
عقل اینست که این موجود در برابر او امر و نواهی خالقش کاملا منقاد و مطیع است و جمله آخر حدیث
در روایات دیگر توضیح داده میشود که کیفر پاداش مردم در روز جزا بمقدار عقل ایشانست .
۲ - اصبح بن نباته از علی علیه السلام روایت میکند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت : ای آدم من
مأمور شده ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم پس یکی را برگزین و دونا را واگذار . آدم
گفت چیست آن سه چیز ؟ گفت : عقل و حیاء و دین آدم گفت عقل را برگزیدم ، جبرئیل بحیاء و دین
گفت شما باز گردید و او را واگذارید ، آندو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او
باشیم . گفت خود دانید و بالا رفت .

شرح - از مجموع این روایت چنین استفاده میشود که عقل باحیاء و دین لازم و ملزومند و از یکدیگر
جدا نشوند پس خداوند بهر کس عقل عنایت کند حیاء و دین هم عنایت کرده است و کسرا که باحیاء و
متدین بافتید باید او را عاقل هم بدانیم .

۳ - شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست ؟ فرمود چیز بستگی بوسیله آن خدا پرستش شود و
بهشت بدست آید آن شخص گوید : گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود ؟ فرمود : آن نیرنگست ، آن شیطنت
است ، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست .

۴ - حسن بن جهم گوید : از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود : دوست هر انسانی عقل او است

سَمِعْتُ الرَّسُولَ يَقُولُ: صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ.

۵ - وَعَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ قُضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : إِنْ عِنْدَنَا قَوْمًا لَهُمْ مَحَبَّةٌ وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعَزِيمَةُ يَقُولُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ ؛ فَقَالَ : لَيْسَ أَوْلَيْكَ مِحْنٌ غَابَتْ اللَّهُ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ : فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ .

۶ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ ؛ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ ، وَمَنْ كَانَ كَاهِنًا كَانَ لَهُ دِينٌ ، دَخَلَ الْجَنَّةَ .

- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْتَبِينَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا .

- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ ؛ فَقَالَ : كَيْفَ عَقْلُهُ ؟ قُلْتُ : لَا أَدْرِي ، فَقَالَ : إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ ، إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي حَزِيرٍ وَمِنْ حَزَائِرِ الْبَحْرِ حَضْرًا نَصْرَةً كَثِيرَةً الشَّجَرِ طَاهِرَةً الْمَاءِ ، وَإِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ

ودشمن او جهلش .

۵ - حسن بن جهم گوید : حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم نزد ما دسته‌ای هستند که دوستدار امامند ولی آن تسمیم راسخرا ندارند (که بتوانند از راه عقیده خویش از جان و مال بگذرند) همین قدر است که از محبت امام دم میزنند . فرمود آنها (بواسطه کوتاهی عقل و تصور ادراکشان) از جمله کسانی که مورد سرزنت خدا قرار گرفته‌اند نیستند . همانا خدا میفرماید : عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت (و ایمان صاحب بصیرت نمیباشند) .

۶ - اسحاق بن عمار گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : هر که عاقل است دین دارد و کسیکه دین دارد بی‌بخت می‌رود (پس هر که عاقل است بی‌بخت می‌رود) .

۷ - ابو جارود از امام پنجم علیه السلام نقل میکند : خدا در روز قیامت نسبت بحساب بندگانش باندازه عقلی که در دنیا با آنها داده است باریک بینی میکند .

۸ - سلیمان دلمی گوید : پامام صادق علیه السلام عرض کردم فلانی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و چنانست فرمود : عقلش چگونه است ؟ گفتم نمیدانم ، فرمود ، پاداش باندازه عقل است ، همانا مردی ادب‌پس اسرائیلی در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب و درخت بود عبادت خدا میکرد یکی از فرشتگان

قَالَ: يَا رَبِّ أَرِنِي تَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا فَأَرَاهُ اللَّهُ [تعالى] ذَلِكَ، فَاسْتَقَلَهُ الْمَلَكُ فَأَوْحَى إِلَيْهِ [تعالى] أَنِ اصْحَبْهُ فَإِنَّهُ الْمَلَكُ فِي صُورَةِ إِنْسِي فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَّغَنِي مَكَانَكَ وَعِبَادَتَكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ قَلَمًا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزِيهٌ وَمَا يَصْلِحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ: إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْبًا فَقَالَ لَهُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: لَيْسَ رِزْقِنَا بِهِمَّةٌ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ، فَقَالَ لَهُ [ذَلِكَ] الْمَلَكُ: وَمَا رِزْقُ حِمَارٍ؟ فَقَالَ: لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِنْهُ هَذَا الْحَشِيشُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ إِنَّمَا أُبَيِّهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ.

۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ، فَاسْمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ.

۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَجُلًا مُبْتَلَى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ، وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ، فَقَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ، فَقُلْتُ: لَهُ: وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ: سَلَهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ قَائِمٌ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانَ.

از آنجا گذشت و عرض کرد پروردگارا مقدار پاداش این بنده است را بمن بنما خداوند باو نشان داد و او آن مقدار را کوچک شمرد، خدا باو وحی کرد همراه او باش پس آن فرشته بصورت انسانی نزد او آمد عابد گفت تو کیستی؟ گفت مردی عابدم چون از مقام و عبادت تو در این مکان آگاه شدم نزد تو آمدم تا با تو عبادت خدا کنم پس آنروز را با او بود، چون صبح شد فرشته باو گفت: جای پاکیزه ای داری و فقط برای عبادت خوبست. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. فرشته گفت: چه عیبی؟ عابد گفت: خدای ما چهارپائی ندارد، اگر او خری میداشت در اینجا میجراندیمش برآستی این علف از بین میرود! فرشته گفت: پروردگار که خرد ندارد، عابد گفت: اگر خری میداشت چنین علفی تباہ نمیشد، پس خدا بفرشته وحی کرد: همانا او را باندازه عقلش پاداش میدهم (یعنی حال این عابد مانند مستضعفین و کودکان است که چون سخنش از روی ساده دلی و ضعف خرد است مشرک و کافر نیست لیکن عبادتش هم پاداش عبادت عالم خدا شناس را ندارد).

۹- امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند که: چون خوبی حال مردی (مانند

نماز و روزه بسیارش) بشما رسید، در خوبی عقلش بنگرید زیرا ب میزان عقلش پاداش مییابد.

۱۰- ابن سنان گوید بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم: مردیست عاقل که گرفتار و سواس در

وضو و نماز مییابد: فرمود چه عقلی که فرمانبری شیطان میکند؟ گفتیم: چگونه فرمان شیطان میبرد؟

فرمود از او پرس و سوسه ای که باو دست میدهد از چیست؟ قطعا بتو خواهد گفت از عمل شیطانست.

۱۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ، فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُومِ الْجَاهِلِ وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يَضُرُّ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ، وَ مَا أَدَى الْعَبْدُ فَرِيضَةَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَلَا بَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَالْعَقْلَاهُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَلْبَابِ».

۱۲- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَ الْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ».

يَا هِشَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ، وَ نَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ دَلَّمَهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدْلَةِ فَقَالَ: «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْعُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَبَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَنَصَرِيفِ الرِّيَّاحِ

۱۱ - پیغمبر فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوا بییدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسا زد (تا عقلش را کامل نکند مبعوث نسا زد) و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده ای واجب ترا بقتل خود در نیابد آنها را انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان بپای عاقل نرسند. عقلا همان صاحبان خردند که در باره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز میگیرند.

۱۲- هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر علیهم السلام بمن فرمود: ای هشام خدای تبارک و تعالی صاحب عقل و فهم را در کتاب مژده داده و فرموده (سوره ۲۰) آن بندگانی را که هر سخن را شنوند و از نیکوترش پیروی کنند مژده بده، ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشانند صاحبان عقل. ای هشام همانا خدای تعالی بواسطه عقل حجت را برای مردم تمام کرده و پیغمبر انرا بوسیله بیان یاری کرده و بسبب برهانها بر بوییت خویش دلالتان نموده و فرموده است (سوره ۱۶۰) خدای شما خدائست یگانه که جز او خدائی نیست و رحمان و رحیم است. در آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتیهاییکه بسود مردم در دریادوانست و آبی که خدا از آسمان فرو آورد که زمین را بعد از موات شدنش زنده گرداند و از همه جنبندگان در آن

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

یاهنایم قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَىٰ مَعْرِفَتِهِ إِنََّّهُمْ مُدْبِرُونَ، فقال: «وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» وَ قَالَ: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيََكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلَ مُمَّسًى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وَقَالَ: «إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْرَجَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ [وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ] لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» وَ قَالَ: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وَ قَالَ: «وَ جَسَّاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَجِيلٍ، صُنُوفٍ وَ غَيْرِ صُنُوفٍ يُسْمَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَصِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْمَلِ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» وَ قَالَ: «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» وَ قَالَ: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ الْأَنْفُسَ الَّتِي أَنْفَسْنَا وَأَنْفُسَ آبَائِنَا الْأَوْلَادِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ يَأْتِ اللَّهَ بَعْتًا كَبِيرًا وَ يَأْتِ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا إِنَّ مِنْ آيَاتِهِ لَلْآيَاتِ الَّتِي لَا يَرَوْنَهَا إِلَّا بِالْحَقِّ»

پراکند و گردش بادها و ابریکه بین آسمان و زمین زبر فرمائست نشانه هائست بر ربوبیت ما برای مردمیکه تعقل کنند. **ای هشام** خدا اینها را دلیل بر شناسائی خود قرار داده که مسلماً مدبری دارند، پس فرموده است (سوره ۱۶۰) شب و روز و خورشید و ماه را بخدمت شما گماشت و ستارگان تحت فرمان اویند در اینها برای گروهیکه عقل خود را بکار اندازند نشانه ها است و باز فرمود (سوره ۷۰) اوست که شما را از خاکی آفرید آنگاه از نطفه ای آنگاه از پاره گوشتی سپس شمارا بصورت طفلی بیرون آورد تا هنگامیکه بکمال نیرو رسید و بعداً پرشوید و بعضی از شما پیش از پیری بمیرد و بعدتی ممین برسد شاید تعقل کنید. و باز فرموده: همانا در گردش شب و روز و رزقیکه خدا از آسمان فرستاد که زمین را بعد از موت شدنش زنده کرد و در گردش بادها [و ابر مسخر در فضا] برای آنها که تعقل میکنند نشانه هائست و باز فرمود (سوره ۵۷) زمین را بعد از موت شدنش زنده میکند، این آیات را برای شما بیان میکنیم شاید تعقل کنید. و نیز فرمود (سوره ۱۳) و باغها از نازک و کشتزار و نخلستان جفتهم و جدا از هم که همه از یک آب مشروب میشوند لیکن میوه بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده ایم در اینها آیاتست برای کسانی که تعقل کنند و فرمود (سوره ۳۰) از جمله آیه های وی اینست که برقی را برای بیم و امید بشما بنمایاند و از آسمان آبی نازل کند تا زمین را پس از موت شدنش زنده کند در اینها برای مردمیکه تعقل میکنند نشانه هائست. و باز فرمود (سوره ۶) بگو بیاید آنچه را پرورگارتان بشما حرام کرده بخوانم: اینک که چیزها را با او شریک مکنید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی نکشید که شما و آنها را ما روزی میدهیم و بکارهای دشت چه عیان وجه نهانش نزدیک نشوید و تنی را که خدا محترم داشته نکشید مگر بحق. اینها است که

ذَلِكُمْ وَصِيكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ . و قَالَ : « هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيهَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ، تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ، كَذَلِكَ نَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ »
يا هشام : ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَ رَغَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ : « وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » .

يا هشام : ثُمَّ حَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى : « ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ وَ إِنَّا كُنْمُ لَتَمُرُّ وَنَ عَائِمٌ مُصِيبٌ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » . و قَالَ : « إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقُرْآنِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ ، بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » .

يا هشام : إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ : « وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ » .

يا هشام : ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ فَقَالَ : « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَسِيعُ مَا الْفَيْئَاعِلِيَّةِ بَاءَنَا . أَوْلَوْ كُنَّا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ » . و قَالَ : « مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بَعْضُهُمْ عَلَى سَمْعِ الْآخَرِ لَا يَعْقِلُونَ » . و قَالَ : « وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمِعَ إِلَيْكَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ » . و قَالَ : « أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا

خدا شما را بآن سفارش کرده شاید تعقل کنید. و نیز فرمود (۲۸ سوره ۳۰) مگر بعضی از بردگان شما نسبت باموالیکه بشما داده ایم شریکشان میباشند تا در دارائی برابر باشید و از آنها چنانچه از یکدیگر میترسید بترسید آیات خود را اینگونه برای مردمیکه تعقل میکنند شرح میدهیم . **ای هشام** پس خداوند صاحبان عقل را اندرز داده و باختر تشویقشان نموده و فرموده است (۳۳ سوره ۶) زندگی دنیا جز بازیچه سرگرمی نیست و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است چرا تعقل نمیکند .

ای هشام - سپس خدا کسانی را که کیفرشرا تعقل نمیکند بیم داده و فرموده (۱۳۸ سوره ۳۷) سپس دیگرانرا هلاک ساختیم شما سبحانهان و هنگام شب بآنها میگذرید پس چرا تعقل نمیکند و فرموده (۳۵ سوره ۲۹) ما بر مردم این دهکده بسبب گناهی که میکرده اند عذابی از آسمان فرود آوریم از این حادثه برای آنها که تعقل میکنند نشانه ای روشن بجا گذاشته ایم . **ای هشام** عقل همراه علم است و خدا فرموده (۴۳ سوره ۲۹) این مثلها را برای مردم میزنیم و جز دانشمندان تعقل نمیکند **ای هشام** سپس کسانی را که تعقل نمیکند نکوهش نموده و فرموده (۱۶۶ سوره ۲۰) و چون بشرکان گویند از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید گویند : نه ، بلکه از آئینی که پدران خویشرا بر آن یافتیم پیروی میکنیم . و گرچه پدرانشان چیزی تعقل نکرده و هدایت نیافته بودند و فرموده داستان کافران چنانستکه شخصی ب حیوانی که جز صدائی و فریادی نمیشنود بانکه زند ایشان کرا نند و لا نند ، کوراند پس تعقل نمیکند . و فرموده (۴۳ سوره ۱۰) بعضی از آنها بسویت گوش فرا دهد اما مگر تو میتوانی بکران در صورتیکه تعقل هم نمیکند بشنوانی و باز فرموده (۴۷ سوره ۲۵) مگر

كَلَّا نَعْمَ بَلْ هُمْ أَصْلُ سَبِيلًا . و قال : « لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَائِهَا جُدُرٌ ، بِأَسْمِهِمْ يَتِيمٌ شَدِيدٌ نَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ » . وقال : « وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » .

يَا هِشَامُ : ثُمَّ ذَمَّ اللَّهُ الْكَثْرَةَ فَقَالَ : « وَإِنْ تُطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » . وَ قَالَ : « وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ : قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » . وَ قَالَ : « وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا ، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ » .

يَا هِشَامُ ثُمَّ مَدَحَ الْقِلَّةَ فَقَالَ : « وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ » . وَ قَالَ : « وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ » . وَ قَالَ : « وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ . وَ قَالَ : « وَ مَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ » . وَ قَالَ : « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » . وَ قَالَ : « وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ » . وَ قَالَ : « وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ » .

يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَكَرَ أُولَى الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ وَ حَالَهُمْ بِأَحْسَنِ الْحَلِيَّةِ ، فَقَالَ : « يُؤْتِي

گمانبری بیشتر آنها میشوند یا تعقل میکنند ؟ : ایشان جز بمانند چارپایان نیستند بلکه روش ایشان گمراهانه تراست . و فرموده (۱۵ سوره ۴۹) با شما دسته جمعی کار زار نکنند مگر از درون دهکده ای مستحکم یا از پشت دیوارها ، دلیری ایشان میان خودشان با شدت است ، گمانبری باهمند اما دلهاشان پراکنده است ، چنین است زیرا آنها گروهی هستند که تعقل نمیکنند . و فرموده (۴۴ سوره ۲) خود را از پیاد میبرید در صورتیکه کتاب آسمانی میخوانید مگر تعقل نمیکنید ای هِشام - خدا اکثریت در انکوهش نموده و فرموده (۱۱۷ سوره ۶) اگر بخواهی از اکثریت مردم زمین پیروی کنی ترا از راه خدا بدر برند . و فرموده (۲۵ سوره ۳۱) و اگر از آنها پرسی که آسمانها و زمین را آفریده مسلماً میگویند : خدا ، بگوستایش مخصوص خداست اما اکثریت آنها نمیدانند . و فرموده (۶۳ سوره ۲۹) و اگر از آنها پرسی که از آسمان باران فرستد و زمین موافقاً بدان زنده کند قطعاً میگویند : خدا ، بگو : حمد خدا را اما اکثریت آنها تعقل نمیکنند ای هِشام - سپس اقلیت را ستوده و فرموده (۱۳ سوره ۳۴) و کمی از بندگانه شکر گزارند و فرموده (۲۴ سوره ۳۸) (بسیاری از شریکان بیکدیگر ستم کنند مگر کسانی که ایمان دارند و کار شایسته کنند) و آنها کمند و فرموده (۲۹ سوره ۴) تنها يك مرد با ایمان از خاندان فرعون که ایمانشرا پنهان میداشت گفت : میخواهید مردی را بکشید که میگوید : پروردگارم خداست ؟ و فرموده (۴۳ سوره ۱۱) جز اندکی بنوح ایمان نیاوردند و فرموده : (۳۸ سوره ۶) لیکن بیشترشان نمیدانند و فرموده (۱۰۳ سوره ۵) و بیشترشان تعقل نمیکنند . و فرموده (۲) و بیشترشان ادراک نمیکنند ای هِشام - سپس خداوند از صاحبان عقل به نیکوترین وجه یاد نموده و ایشان را بهترین زبور آراسته و فرموده (۲۸۲ سوره ۲) خدا بهر که خواهد حکمت دهد و هر که حکمت گیرد غیر بسیار گرفته است .

الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ .
 و قَالَ : « وَالرُّسُلُ إِسْحُونٌ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ . »
 و قَالَ : « إِنَّ فِي حَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ . » و قَالَ :
 « أَمَنْ يَعْلَمُ أَسْمَاءَ نَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ . » و قَالَ :
 « أَمَنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَا اللَّيْلُ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ . » و قَالَ : « كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُذَكِّرَ بِهِ آيَاتِهِ وَ لِتُبَيِّنَ أُولُو الْأَلْبَابِ . » و قَالَ : « وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى ، وَ أَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ . » و قَالَ : « وَ ذَكَرْنَا قَانَ الذِّكْرَى نَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ . »
 يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ ، يَعْنِي : عَقْلٌ . » و قَالَ : « وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ ، قَالَ : الْقَهْمُ وَ الْعَقْلُ . »

يَا هِشَامُ إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِأَبْنِهِ : تَوَاصَّعَ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ وَ إِنَّ الْكَيْسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرٌ ، يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهَ ، وَ حَشَوَهَا الْإِيمَانَ وَ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ وَ قَيْمَهَا الْعَقْلَ وَ دَلِيلَهَا الْعِلْمَ وَ سَكُنَهَا الصَّبْرَ .

و جز صاحبان عقل در نیابند . و فرموده (۵ سوره ۳) آنها که در دانش ریشه دارند گویند بقرآن ایمان داریم تمامی از نزد پروردگار ما است ولی جز صاحبان عقل در نیابند . و فرموده (۱۸۷ سوره ۳) همانا در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز برای صاحبان عقل نشانه هاست . و فرموده (۲۰ سوره ۱۳) مگر آنکه میداند آنچه از پروردگارت بتو نازل شده حق است ، مانند شخص کوراست تنها صاحبان عقل درمییابند . و فرموده (۱۰ سوره ۳۹) مگر آنکه در اوقات شب در حال سجده و قیام مشغول عبادت است و از آخرت بیم دارد و برحمت پروردگارش امیدوار است (مانند غیراوست) بگو مگر کسانی که مانند با کسانی که ندانند یکسانند صاحبان عقل درمییابند . و فرموده (۲۹ سوره ۳۸) کتاب پریرکتی را بسویت فرستادیم تا در آیاتش تدبیر کنند و تا صاحبان عقل متذکر شوند . و فرموده (۵۷ سوره ۴۰) موسی را هدایت دادیم و آن کتاب را که هدایت و پند صاحبان عقل بود میراث بنی اسرائیل کردیم . و فرموده (۵۶ سوره ۵۱) و پند ده که پند دادن مؤمنانرا سود دهد . **ای هشام** . خدای تعالی در کتابش میفرماید (۳۷ سوره ۵۰) همانا در این کتاب یاد آوری است برای کسیکه دلی دارد (یعنی عقل دارد) و فرموده (۱۲ سوره ۳۱) « همانا بلقمان حکمت دادیم ، فرمود مقصود از حکمت عقل و فهم است . **ای هشام** . لقمان پسرش گفت : حق را گردن نه تا عاقلترین مردم باشی همانا زیرکی در برابر حق نا چیز است پسر عزیزم دنیا دریای ژرفی است که خلقه ، سبار در آن غرقه شدند (اگر از این دریا نجات میخواهی) باید کشتیت در این دریا تقوای الهی

يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ ، وَ دَلِيلُ التَّمَكُّرِ الصَّمْتُ ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيئَةٌ وَ مَطِيئَةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ وَ كَفَى بِكَ جَهْلًا أَنْ تَرَكَبَ مَا نُهِيتَ عَنْهُ .
 يَا هِشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا ، وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ .
 يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ : حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ ؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ ؛ وَ الْأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُوبُ .
 يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَسْقُطُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَ لَا يَفِيلُ الْحَرَامَ صَبْرَهُ .
 يَا هِشَامُ مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أُعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ : مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ ، وَ مَخَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَ أَظْلَمَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أُعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ ، وَ مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ .
 يَا هِشَامُ كَيْفَ يَزُكُّو عِنْدَ اللَّهِ عَمَلُكَ وَ أَنْتَ قَدْ شَقَلْتَ قَلْبَكَ عَنِ أَمْرِ رَبِّكَ وَ أَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ .
 يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمَةٌ قُوَّةٌ الْعَقْلِ ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا

و آکنده آن ایمان و بادانش توکل و ناخدایش عقل و رهبرش دانش و لنگرش شکبائی باشد . ای هشام - برای هر چیز رهبری است و رهبری عقل اندیشیدن و رهبر اندیشیدن خاموشی است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل تواضع است ، برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده‌ئی .
 ای هشام - خدا پیغمبران و رسولان را بسوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه از خدا خردمند شوند (یعنی معلومات آنها مکتسب از کتاب و سنت باشد نه از پیش خود) پس هر که نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر است و آنکه بفرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است و کسیکه عقلش کاملتر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است . ای هشام - خدا بر مردم دو حجت دارد : حجت آشکار و حجت پنهان ، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند (ع) و حجت پنهان عقل مردم است . ای هشام - عاقل کسی است که حلال او را از سپاسگزاری باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود . ای هشام - هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد بویرانی عقلش کمک کرده است : آنکه بر تو فکرتش را با درزی درازش تار یک کند و آنکه شگفتیهای حکمتش را بگفتار بیهوده اش ناپود کند و آنکه بر تو اندرز گرفتن خود را بخواهشهای نفس خاموش نماید (هر که چنین کند) گویا هوس خود را بویرانی عقلش کمک داده و کسیکه عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباه ساخته است . ای هشام - چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد که دل از فرمان پروردگارت باز داشته و علیه عقلت از هوس فرمان برده باشی . ای هشام - صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است . کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیا طلبان کناره گیرد و با آنچه نزد خداست پیردازد و خدا انیس و وحشت او و یار تنهایی او

وَالرَّائِغِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أَنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزًّا مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.

یا هشام نَسَبُ الْحَقِّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ، وَالنَّجَاةُ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ.

یا هشام قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهُوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ يَاهِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالذُّنُوبِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَرْضَ بِالذُّنُوبِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا، فَلِذَلِكَ رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ.

یا هشام إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبُ وَتَرَكَوا الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرَكَوا الذُّنُوبَ مِنَ الْقُرْبَى.

يَاهِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَأَنْتَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَأَنْتَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا.

يَاهِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ رَغَبُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغَبُوا فِي الْآخِرَةِ، لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ.

واندوخته هنگام تنگدستی او و عزیز کننده اوست بی فامیل و تبار. ای هشام- حق برای فرمانبرداری خدا یا داشته شد، نجاتی جز بفرمانبرداری نیست و فرمانبرداری بسبب علم است و علم با آموزش بدست آید و آموزش بعقل وابسته است و علم جز از دانشمندان الهی بدست نیاید و شناختن علم بوسیله عقل است.

ای هشام - کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هوا پرستان و نادانان پذیرفته نکرده. ای هشام- همانا عاقل بکم و کاست دنیا با دریافت حکمت خوشنود است و با کم و کاست حکمت و رسیدن دنیا خوشنود نیست از اینرو تجارتشان سودمند گشت. ای هشام- همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد بگناهان با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم. ای هشام - عاقل دنیا و اهل دنیا نگرست و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و با آخرت نگرست و دانست که آن هم جز با زحمت نیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده تر آن برآمد (یعنی چون دید بدست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده منحل شوم). ای هشام- خردمندان از دنیا روگردانیده با آخرت روی آوردند زیرا ایشان دانستند که دنیا خواهانست و خواسته و آخرت هم خواهانست و خواسته و کسیکه خواهان آخرت باشد دنیا او را بجوید تا روزیش را بطور کامل از دنیا برگردد و کسیکه دنیا طلبد آخرت او را جوید یعنی مرگش در رسد و دنیا و آخرتش را

يَا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِالْمَالِ وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَصَرَّحْ
إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكَيِّدَ عَقْلَهُ، وَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ
اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا.

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ حَكَمَى عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ : أَنَّهُمْ قَالُوا : «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» ، حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَ تَعُودُ إِلَى عَمَّاهَا
وَ رَدَّهَا ، إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ
ثَابِتَةٍ يُبَصِّرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِعِزِّهِ مُصَدِّقًا وَ سِرِّهِ
لِعِلْمَانِيَّتِهِ مُوَافِقًا . لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَبْدُلْ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ .
يَا هِشَامُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَا عُدَّ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَ مَا تَمَّ عَقْلُ
أَمْرٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ شَيْءٍ : الْكُفْرُ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ وَ الرَّشْدُ وَ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ وَ
فَضْلُ مَالِهِ مَبْدُولٌ وَ فَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ وَ نَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقَوْتُ ، لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَةٌ ،
الدُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِرِّ مَعَ غَيْرِهِ وَ التَّوَاضُّعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرْفِ ، يَسْتَكْبِرُ قَلِيلٌ

تباہ سازد . ای هشام . کسیکه ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین خواهد باید با تضرع و
زاری از خدا بخواهد که عقلش را کامل کند زیرا عاقل بقدر احتیاج قناعت کند و آنکه بقدر احتیاج قناعت
کند بی نیاز گردد و کسیکه بقدر احتیاج قناعت نکند هرگز بی نیازی نیابد . ای هشام . خدا از مردمی شایسته
حکایت کند که آنها گفتند (۸ سوره ۳) « پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت فرمودی دل‌هایمان را منحرف
مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که توبخشایند» ، چون دانستند که دل‌ها منحرف شوند و
بگوری و سرنگونی گرایند . همانا از خدا نترسد کسیکه از جانب خدا خردمند نگردد و کسیکه از جانب
خدا خرد نیابد دلش بر معرفت ناپستی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد بسته نگردد و کسی بدین
سمادت رسد که گفتار و کردارش یکی شود و درونش با برونش موافق باشد زیرا خدائی که اسمش مبارک
است بر عقل درونی پنهان جز بظاهریکه از باطن حکایت کند دلیلی نگماشته است . ای هشام - امیرالمؤمنین
عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرمود : خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود تا چند صفت در انسان نباشد عقلش کامل نشده
است مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند . زیادی مالش بخشیده زیادی
گفتارش باز داشت شده باشد . بهره او از دنیا مقدار قوتش باشد . تا زنده است از دانش سیر نشود . ذلت
با خدا را از عزت با غیر خدا دوست تر دارد . تواضع را از شرافت دوست تر دارد . نیکی اندک دیگران از زیاد

الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَيَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ حَيْرًا مِنْهُ وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ وَهُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ.

يَاهِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ.

يَاهِشَامُ لِأَيِّبِنِ لَمَنْ لَا مَرُوءَةَ لَهُ وَلَا مَرُوءَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَرًا أَمَا إِنْ أَبَدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا.

يَاهِشَامُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ وَيَسْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ وَيُسَبِّرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحٌ أَهْلِهِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ فَهُوَ أَحْمَقُ.

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَيِّبِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ الثَّلَاثُ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ فَهُوَ أَحْمَقُ.

و قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا طَلَبْتُمْ الْحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا، قِيلَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: وَمَنْ أَهْلُهَا قَالَ: الَّذِينَ قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَدَكَرَهُمْ، فَقَالَ: إِنَّمَا يَمْتَدُّ كَرُّ أَوْلُو الْأَبَابِ، قَالَ: هُمْ أَوْلُو الْعُقُولِ، وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ وَإِدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ وَطَاعَةُ وُلَاةِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمَرُوءَةِ وَإِزْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ

و نیکی بسیار خود را اندک شماردهم مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر و این تمام مطلب است .
ای هشام - عاقل دروغ نکويد اگر چه دلخواه او باشد . ای هشام - کسیکه مردانگی ندارد دين ندارد کسی که عقل ندارد مردانگی ندارد . با ارزشترین مردم کسی است که دنیا را برای خود منزلتی نداند . همانا برای بدنها شما بهائی جز بهشت نیست پس آنرا بغير بهشت نفروشيد . ای هشام - امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرمود : از جمله علامات عاقل اینست که سه خصلت در او باشد :

۱ - چون از او پرسند جواب دهد ۲ - و چون مردم از سخن درمانند او سخن گوید ۳ - و رأیی اظهار کند که بمصلحت همگان باشد کسی که هیچ يك از این صفات ندارد احمق است ، امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود در صدر مجلس نباید نشیند مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از آنها را داشته باشد و کسیکه هیچ ندارد و در صدر نشیند احمق است .

و حسن بن علی علیهما السلام فرمود حاجات خود را از اهلش خواهید عرض شد اهلش کیانتدای پسر پیشمیر ؟ فرمود : آنها که خدا در کتابش بیان کرده و یاد نموده و فرموده : تنها صاحبان پند گیرند . و آنها خردمندانند . و علی بن حسین علیهما السلام فرمود : همنشین با خوبان صلاح انگیز است و حسن اخلاق دانمندان عقل خیز و فرما نیری از حاکمان عادل کمال عزت است و بهره برداری از مال کمال مردانگی و

قَصَابِهِ لِحَقِّ النِّعْمَةِ، وَ كَفُّ الْأَذَى مِنْ كَمَالِ الْعَقْلِ وَ فِدْرَاحَةَ الْبَدَنِ عَاجِلًا وَ آجِلًا.
يَاهِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ وَلَا يُسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ وَلَا يَعِدُّ مَا لَا
يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلَا يَرْجُو مَا يُعَسِّفُ بِرَجَائِهِ وَلَا يُقَدِّمُ عَلَى مَا يَخَافُ قُوَّتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ.

۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: الْعَقْلُ غِطَاءُ
سِتِيرٍ وَالْفِعْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ فَاسْتُرْ حَلَلَ خَلْقِكَ بِعَضْلِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ، تَسَلَّمَ لَكَ الْمَوَدَّةُ
وَ نَظَرَتْ لَكَ الْمَحَبَّةُ.

۱۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبٍ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ
قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ: اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ: فَقُلْتُ: جُمِعَتْ فِدَاكَ
لَا تُعْرَفُ إِلَّا مَا عَرَفْنَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقِ

رهنمائی مشورت خواه ادای حق نعمت است و خود داری از آزار نشانه کمال عقل است و آسایش تن
در دنیا و آخرت. ای هشام عاقل بکسی که بترسد تکذیبش کند خبر ندهد و از آنکه نگرانی مضایقه دارد
چیزی نخواهد و بآنچه توانا نیست وعده ندهد و به آنچه در امیدواریش سر زش شود امید نبندد و بکاریکه
بترسد در آن درماند اقدام نکند.

شرح - مقصود اصلی و تکیه گاه سخن در این حدیث شریف طولانی همانا عقل و عاقل است چه در
اصل سخن خود حضرت وجه در آیات کریمه ای که از قرآن استشهاد فرمود و چه در اخباریکه از اجداد
بزرگوارش نقل میفرماید حتی نکوهش اکثریت و ستایش اقلیت از این نظر است که بیشتر مردم تمقل نمیکنند
و شکر گزاران مؤمن نیکوکار همواره در اقلیتند.

۱۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عقل پرده ایست پوشاننده محبت. و فضل جمالی است هویدا
پس نادرستی های اخلاقت را بفضلت بیوشان و با عقلت هوست را بکش تا دوستی مردم برایت سالم ماند
و محبت تو بر آنها آشکار گردد.

شرح - خواهشهای نفسانی انسان همیشه او را تهییج و بستم و کار زشت تحریک میکنند ولی انسان
عاقل بوسیله عقلش شهوت را خاموش میکند و روی آنها پرده میاندازد تا از طرف آن آزاری بمردم نرسد
براستی و حقیقت مردم را دوست داشته باشد و نیز عاقل اگر بعضی از صفات نیکرا ندارد یا ناقص دارد
بسبب نیکی و احسانیکه بمردم می کند جلوه می پیدا میکند و محبت آنها را نسبت بخود جلب مینماید.

۱۴ - سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند
که ذکر عقل و جهل بیان آمد حضرت فرمود: عقل و لشکرش و جهل و لشکرشرا بشناسید، سماعه گوید
من عرض کردم قربانت کردم غیر از آنچه شما بیا فهمانیده اید نمیدانیم. حضرت فرمود خدای عزوجل عقلرا

مِنَ الرُّوحَانِيَيْنِ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أُدْبِرْ فَأُدْبِرَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : خَلَقْتِكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي ، قَالَ : ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَااجِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ : أُدْبِرْ فَأُدْبِرَ : ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبَلْ فَقَالَ لَهُ : اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ، ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ حَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ : يَا رَبِّ ؟ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ : نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدُكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ : قَدَرَضِيَتْ فَأَعْطَاهُ حَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ وَمَا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدِ :

الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ ، وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ ، وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ ، وَ الرَّجَاءُ وَ ضِدُّهُ الْقُنُوطُ ، وَ الْعَدْلُ وَ ضِدُّهُ الْجَوْرُ ، وَ الرِّضَاةُ وَ ضِدُّهُ السَّخَطُ ، وَ الشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ ، وَ الطَّمَعُ وَ ضِدُّهُ الْيَأْسُ ، وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْصُ ، وَ الرَّأْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَسْوَةُ ، وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْعُضْبُ ، وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ ، وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْحُمُوقُ ، وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتِكُ ،

از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانیین است پس بدو فرمود پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آید پیش آمد خدای تبارک و تعالی فرمود : ترا با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تارک و از دریای شور و تلخ آفرید باو فرمود پس رو پس رفت فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود : گردن کنی کردی ؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد . چون جهل مکرمت و عطاء خدا را نسبت بمقل دید دشمنی اورادر دل گرفت و عرض کرد پرورد گارا اینهم مخلوقی است مانند من . اورا آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و بر او توانائی ندارم آنچه از لشکر باو دادی بمن هم عطا کن فرمود بلی میدهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی ترا و لشکر ترا از رحمت خود بیرون میکنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر باو عطا کرد . و هفتاد و پنج لشکری که بمقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است :

نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او راهبی قرارداد ؛ که آن وزیر جهل است ؛ و ایمان و ضد آن کفر ؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار حق ؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی ؛ و دادگری و ضد آن ستم ؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم ؛ و سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی ؛ و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن باس از رحمتش ؛ و توکل و اعتماد بخدا و ضد آن حرص و آز ؛ و نرم دلی و ضد آن سخت دلی ؛ و مهربانی و ضد آن کینه توزی ؛ و دانش و فهم و ضد آن نادانی ؛ و شعور و ضد آن حماقت ؛ و پاکدامنی و ضد آن بی باکی و رسوائی ؛

وَالرَّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّعْبَةُ ، وَالرَّفْقُ وَضِدُّهُ الْخُرْقُ ، وَالرَّعْبَةُ وَضِدُّهَا الْجُرَاءَةُ ،
وَالْتَوَاضُعُ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ ، وَالتَّوَدُّعُ وَضِدُّهَا التَّسْرُعُ ، وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهُ ،
وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ السَّهْكُ ، وَالْإِسْتِسْلَامُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ ، وَالتَّسْلِيمُ وَضِدُّهُ الشَّكُّ ،
وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ ، وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ ، وَالْفَيْئُ وَضِدُّهُ الْفَقْرُ ،
وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّمْوُ ، وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ التَّسْيَانُ ، وَالتَّعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ ،
وَالْقَنُوعُ وَضِدُّهُ الْجِرْسُ ، وَالْمُوَاسَاةُ وَضِدُّهَا الْمَنْعُ ، وَالْمَوَدَّةُ وَضِدُّهَا الْعَدَاوَةُ ،
وَالْوَفَاءُ وَضِدُّهُ الْفُتْرُ ، وَالطَّاعَةُ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ ، وَالْحُضُوعُ وَضِدُّهُ التَّطَاوُلُ ،
وَالسَّلَامَةُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ ، وَالْحُبُّ وَضِدُّهُ الْبَغْضُ ، وَالصِّدْقُ وَضِدُّهُ الْكَيْدُ ،
وَالْحَقُّ وَضِدُّهُ الْبَاطِلُ ، وَالْأَمَانَةُ وَضِدُّهَا الْخِيَانَةُ ، وَالْإِخْلَاصُ وَضِدُّهُ الشُّوبُ ،
وَالشَّهَامَةُ وَضِدُّهَا الْبِلَادَةُ ، [وَالْقَهْمُ وَضِدُّهُ الْقَبَاوَةُ ، وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدُّهَا الْإِنْكِلَابُ] ،
وَالْمُدَارَاةُ وَضِدُّهَا الْمُتَشَاكَةُ ، وَالسَّلَامَةُ الْقَيْسِيَّةُ وَضِدُّهَا الْمُتَاكِرَةُ ، وَالْكِتْمَانُ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاةُ ،
وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ ، وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْإِفْطَارُ ، وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ التُّكُولُ ،
وَالْحَجُّ وَضِدُّهُ نَبْدُ الْمِيْنَانِي ، وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ النَّعِيْمَةُ ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ ،
وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ ، وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ ، وَالسِّتْرُ وَضِدُّهُ التَّبَرُّجُ

و پارسائی و ضد آن دنیا پرستی ؛ و خوشرفتاری و ضد آن بد رفتاری ؛ و پروا داشتن و ضد آن گستاخی ؛
و فروتنی و ضد آن خود پرستی ؛ و آرامی و ضد آن شتابزدگی ؛ و خردمندی و ضد آن بیخردی ؛
و خاموشی و ضد آن پرگویی ؛ و روم بودن و ضد آن گردنکشی ؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن نرودید کردن ؛
و شکیبایی و ضد آن بیبایی ؛ و چشم پوشی و ضد آن انتقام جویی ؛ و بی نیازی و ضد آن نیازمندی ؛
و بیادداشتن و ضد آن بی غیر بودن ؛ و در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی ؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره گیری ؛
و قناعت و ضد آن حرص و آز ؛ و تفریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری ؛ و دوستی و ضد آن دشمنی ؛
و پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی ؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی ؛ و سرفروزی و ضد آن بلندی جستن ؛
و سلامت و ضد آن مبتلا بودن ؛ و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار ؛ و راستگویی و ضد آن دروغگویی ؛
و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی ؛ و امانت و ضد آن خیانت ؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی ؛
و جلالگی و ضد آن سستی ؛ و ذریکی و ضد آن کودنی ؛ و شناسائی و ضد آن ناشناسائی ؛ و مدارا و راز داری
و ضد آن راز فاش کردن ؛ و یکرویی و ضد آن دغلی او پرده پوشی و ضد آن فاش کردن ؛ و نماز گزاردن و ضد
آن تپاه کردن نماز ؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خو بردن ؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد ؛ و حج گزاردن
و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخن جینی ؛ دینیکی پیدر و مادر و ضد آن نافرمانی پیدر و مادر ؛
و پا حقیقت بودن و ضد آن ریا کاری ؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی ؛ و خود پوشی و ضد آن خود آرا می ؛

والتَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِذَاعَةُ ، وَ الْإِنْسَافُ وَ ضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ ، وَ التَّهَيُّؤُةُ وَ ضِدُّهَا الْبَغْيُ ،
وَالنَّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَدَرُ ، وَ الْحَيَاةُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ ، وَ الْقَصْدُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْوَانُ ،
وَالرَّاحَةُ وَ ضِدُّهَا التَّعَبُ ، وَ السُّهُولَةُ وَ ضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ ، وَ الْبَرَكَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَحَقُ ،
[وَ الْعَافِيَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ] ، وَ الْقَوَامُ وَ ضِدُّهُ الْمُكَابَرَةُ ، وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْهَوَاءُ ،
وَ الْوَقَارُ وَ ضِدُّهُ الْخِفَةُ ، وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ ، وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضْرَارُ ،
وَ الْإِسْتِغْفَارُ وَ ضِدُّهُ الْإِعْتِرَارُ ، وَ الْمُحَافَظَةُ وَ ضِدُّهَا التَّهَاوُنُ ، وَ الدُّعَاةُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِنكَافُ ،
وَ النَّشَاطُ وَ ضِدُّهُ الْكَسَلُ ، وَ الْفَرَحُ وَ ضِدُّهُ الْحُزْنُ ، وَ الْأَلْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْفَرَقَةُ ،
وَ السَّخَاةُ وَ ضِدُّهُ الْبُخْلُ .

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ
آمَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَحِلُّو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ
هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَتَّقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُنْذَرُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ قَعْنَا
اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ .

و تَقِيهِ وَ ضِدَّانِ بِي پُرْدَائِي ؛ وَ انْصَافِ وَ ضِدَّانِ جَانِبِدَارِي بَاطِلِ ؛ وَ خُودِ آدَائِي بَرَايِ شُوهَرِ وَ ضِدَّانِ ذَنَادَادَنِ ؛
وَ پَا كَبِرْ كِي وَ ضِدَّانِ پَلِيدِي ؛ وَ حَيَا وَ آذَرَمِ وَ ضِدَّانِ بِي حَيَاتِي ؛ وَ مِيَانِه رُویِ وَ ضِدَّانِ تَجَاوُزِ اَزْ حُدِّ ؛
وَ آسُود كِي وَ ضِدَّانِ خُودِ رَا بَرِ نَجِ اِنْدَاخْتَنِ ؛ وَ آسَانِ كَبِرِي وَ ضِدَّانِ سَخْتِي كَبِرِي ؛ وَ بَر كِتِ دَا شَتَنِ وَ ضِدَّانِ بِي بَر كَتِي ؛
وَ تَنْدَرَسْتِي وَ ضِدَّانِ كَرَفْتَارِي ؛ وَ اِعْتِدَالِ وَ ضِدَّانِ اَفْزُونِ طَلْبِي ؛ وَ مَوَاقِفْتِ بَاحِقِ وَ ضِدَّانِ پِرُویِ اَزْ هُوسِ ؛
وَ سَنَكِيئِي وَ مَنَاتِ وَ ضِدَّانِ سَبَكِي وَ جَلْفِي ؛ وَ سَعَادَتِ وَ ضِدَّانِ شَقَاوَتِ ؛ وَ تَوْبِه وَ ضِدَّانِ اَسْرَارِ بَر كَنَاءِ ؛
وَ طَلْبِ اَمْرُشِ وَ ضِدَّانِ بِي هُودِه طَمَعِ بَسْتَنِ ؛ وَ دَقَقْتِ وَ مَرَاقِبَتِ وَ ضِدَّانِ سَهْلِ اِنكَارِي ؛ دَعَا كَرْدَنِ وَ ضِدَّانِ سِرْ بَا زْدَنِ ؛
وَ خَرَمِي وَ شَادَائِي وَ ضِدَّانِ سَسْتِي وَ كَسَالَتِ ؛ وَ خُوشْدَلِي وَ ضِدَّانِ اِنْدُوهَكِيئِي ؛ مَا نُوسِ شَدَنِ وَ ضِدَّانِ كَنَارِه كَرَفْتَنِ ؛
وَ سَخَاوَتِ وَ ضِدَّانِ بَخِيلِ بُودَنِ .

پس تمام این صفات (هفتاد و پنجگانه) که لشکریان عقلمند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنیکه
خدا دلش را بایمان آرموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا متدرجاً همه را در یابند
و از لشکریان جهل پاک شوند آنکاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز
با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش بدست نیاید خدا ما و شما را بفرمانبری و طلب
ثوابش موفق دارد . [در متن جنود عقل و جهل را ۷۵ ذکر کرده و در توضیح ۷۸ و ظاهراً بعضی بسبب سبابت
دیگر تکرار شده] .

شرح - مقصود از جهل یا شیطان است و یا همان قوه ایکه انسان را بکار زشت و گناه دعوت میکند و
وسوسه مینماید و این در فرشتگان نیست از این جهت هیچ يك از هفتاد و پنج لشکر جهل که در این حدیث
شریف نام برده شده در ایشان نیست و انسان آنکاه از فرشته برتر شود که با وجود آنکه استعداد پذیرش

۱۵- جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمٍ عَنِ عِيسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْعِبَادَ بِكُنُوعِ عَقْلِهِمْ قَطُّ ، وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نَكَلِمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ .

۱۶- عَلِيُّ بْنُ تَمِيمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ النَّوْقَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَالِ تَسْتَفِزُّهَا الْأَطْمَاعُ وَتَرْتَبِهَا الْمُنَى وَتَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ .

۱۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ تَمِيمٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَهْقَانَ عَنْ دُرِّسْتِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَكْمَلَ النَّاسَ عَقْلًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا .

۱۸- عَلِيُّ بْنُ تَمِيمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَمْعَرِيِّ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ الرَّضَا عليه السلام فَتَدَا كَرْنَا الْعَقْلَ وَالْأَدَبَ فَقَالَ : يَا أَبَاهَاشِمِ الْعَقْلُ جِبَاهٌ مِنَ اللَّهِ ، وَالْأَدَبُ كَلْفَةٌ ، فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَّرَ عَلَيْهِ ، وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا .

۱۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنْ لِي جَارًا كَثِيرَ السَّلَاةِ كَثِيرَ الصَّدَقَةِ ، كَثِيرَ الْحَجِّ لِأَبَاسٍ بِهِ قَالَ : فَقَالَ : يَا إِسْحَاقُ ، كَيْفَ عَقْلُهُ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ

ابن صفات زشترا دارد با آنها متصف نگردد و آنها را در خود راه ندهد و مراد بقلهم چنانچه در حدیث اول گفتیم قوه ایست که انسانرا بفصائل و کارهای نیک و امیدارد و لشکریان او هم در برابر لشکریان جهل صف کشیده و همیشه نفس انسان میدان مرکه و محل زدخورد و کلزار این دو صف میباشد .

۱۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود : هیچگاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه میفرمود : ما گروه پیغمبران ماوریم که با مردم با اندازه عقل خودشان سخن گوئیم .

۱۶- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : دلهای نادانان را طمعها از جا بر میکنند و آرزوهای بی جا در گروشان میگذارند و نیرنگها بدامشان میاندازند .

۱۷- حضرت صادق علیه السلام فرمود با عقلمترین مردم خوش خلق ترین آنها است .

۱۸- ابوهاشم گوید : خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و از عقل و ادب گفتگو میکردیم حضرت فرمود : ای ابوهاشم عقل موهبت خدا است و ادب با رنج و سختی بدست آید پس کسیکه در کسب ادب زحمت کشد آنرا بدست آرد و کسیکه در کسب عقل رنج برد بر نادانی خویش افزاید .

۱۹- اسحاق بن عمار گوید بحضرت صادق عرض کردم : قربانت کردم من هسایه ای دارم که نماز خواندن و صدقه دادن و حج رفتن بسیار است و عیب ظاهری ندارد فرمود عقلش چطور است گفتیم : عقل

فَإِنَّكَ لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ، قَالَ: فَقَالَ: لَا يُزْتَعَمُ بِذَلِكَ مِنْهُ.

۲۰۴۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ النَّعْدَائِيِّ قَالَ: قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام بِالْعَصَا وَ يَدِيهِ الْبَيْضَاءِ وَ آتَةَ السِّحْرِ؟ وَ بَعَثَ عِيسَى عليه السلام بِالْقَلَمِ الطَّيِّبِ؟ وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيًّا جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلامِ وَ الْخُطْبِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عليه السلام كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ فَاتَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِنْهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عليه السلام فِي وَقْتٍ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ اجْتَنَحَ النَّاسُ إِلَى الطَّيِّبِ فَاتَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِنْهُ وَ بِمَا أَحْيَالَهُمُ الْمَوْتَى وَ أْبْرَهُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَسَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ - وَ أَظَنَّهُ قَالَ: الشُّعْرَ - فَاتَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ، قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: نَأْتِيهِ مَا رَأَيْتُ مِنْكَ قَطُّ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ قَالَ: فَقَالَ عليه السلام: الْعَقْلُ يَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُ بِهِ، قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ.

درستی ندارد فرمود: پس با آن اعمال درجه اش بالا نمی رود

۲۰- ابن سکیته گوید امام دهم علیه السلام عرض کرد: چرا خدا حضرت موسی را با وسیله عصا و بیضا و ایزار ابطال جادو و فرستاد و حضرت عیسی را با وسیله طباوت و حضرت محمد را - که بر او و خاندانش و پیمبران درود باد - بوسیله کلام و سخنرانی حضرت فرمود: چون خدا موسی علیه السلام را مبعوث کرد جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت پس او از طرف خدا چیزی آورد که مانندش از توانائی آنها خارج بود و بوسیله آن جادوی آنها را باطل ساخت و حجت را بر ایشان ثابت کرد و عیسی علیه السلام را در زمانی فرستاد که فلج و زمینگری زیاد شده بود و مردم نیاز طب داشتند پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند پس با اجازه خدا مردگان را زنده کرد و کور مادر زاد و پیس را درمان نمود و حجت را بر ایشان ثابت کرد. و حضرت محمد (ص) را در زمانی فرستاد که خطبه خوانی و سخنوری - بگمانم شعر را هم فرمود - زیاد شده بود، پس آنحضرت از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را باطل کرد و حجت را بر ایشان تمام نمود. ابن سکیته گفت بخدا هرگز مانند ترا ندیدم بفرماید در این زمان حجت خدا بر مردم چیست فرمود: عقلست که بوسیله آن امام راستگو را میشناسد و تصدیقش میکند و دورنگو را میشناسد و تکذیبش مینماید. ابن سکیته گفت بخدا جواب درست همین است.

۲۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الْمُتَنَسِّي الْحَسَّاطِ ، عَنِ قُتَيْبَةَ الْأَعَشِيِّ ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ ، عَنْ مَوْلَى لَيْثِي شَيْثَانَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِذَا قَامَ قَائِمًا وَاصَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ .

۲۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ .

۲۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مُرْسَلًا قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : رِغَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْقَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ ، وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ ، فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدَ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا ، حَافِظًا ، ذَا كِرَاءٍ ، قَاطِنًا ، فِيمَا فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَلِمَ وَحَيْثُ ، وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَمَنْ غَشَّهُ ، فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَعْصُولَهُ وَ أَحْلَمَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَالْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدِيرًا كَالِإِمَائَاتِ ، وَوَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ ، يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَلَا يَتِي شَيْءٌ هُوَ هَهُنَا ، وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ ، وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ .

۲۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ .

۲۱- حضرت باقر علیه السلام فرمود : چون قائم ما قیام کند خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد پس عقولشان را جمع کند (تا پیروی هوس نکنند و با یکدیگر اختلاف نوزند) و در نتیجه خردشان کامل شود [منانت و خود نگه داریشان کامل شود] .

۲۲- حضرت صادق فرمود : حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است .

۲۳- و فرمود : پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سر چشمه میگیرند . عقل انسان را کامل کند و رهنما و بینا کننده و کلید کار اوست و چون عقلش بنور خدائی مؤید باشد دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و غیر خواه و بد خواه خود را بشناسد و چون آنرا شناخت روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف بفرمانش مخلص شود و چون چنین کند از دست رفته را جبران کرده بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و بکجا میرود ؛ اینها همه از تأیید عقل است .

۲۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود عقل راهنمای مؤمن است .

۲۵- الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنِ السَّرِيِّ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ لَا فِقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالَ أَعْوَدَ مِنَ الْعَقْلِ.

۲۶- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ. فَقَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ، إِثَّاكَ أَمْرٌ وَ إِثَّاكَ أَنْهَى وَ إِثَّاكَ أُمِيبٌ وَ إِثَّاكَ أَعَاقِبُ.

۲۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ آتِيَهُ وَ أَكَلِمَةٌ يَبْغِضُ كَلَامِي فَيَعْرِفُهُ كَلِمَةً وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيَهُ فَأَكَلِمَةٌ بِالْكَلامِ فَيَسْتَوِفِي كَلَامِي كَلِمَةً ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلِمَتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيَهُ فَأَكَلِمَةٌ فَيَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تَدْرِي لِمَ هَذَا؟ قُلْتُ: لِأَنَّ الَّذِي تَكَلَّمُهُ يَبْغِضُ كَلَامِي فَيَعْرِفُهُ كَلِمَةً فَذَاكَ مَنْ عَجَنَتْ نَظْفَتَهُ بِعَقْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِي تَكَلَّمُهُ فَيَسْتَوِفِي كَلَامِي عَلَى كَلَامِي فَذَاكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَ أَمَّا الَّذِي تَكَلَّمُهُ بِالْكَلامِ فَيَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ فَذَاكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبُرَ قَبْلَهُ يَقُولُ لَكَ: أَعِدْ عَلَيَّ.

۲۵- امام صادق علیه السلام از پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمود: ای علی هیچ تهیدستی سخت تر

از نادانی و هیچ مالی سودبخش تر از عقل نیست.

۲۶- امام باقر علیه السلام فرمود چون خدا عقل را آفرید باو فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود

برگردد، برگشت فرمود بمرت و جلال مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است.

۲۷- اسحاق بن عمار گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: نزد مردی میروم و بعضی از سخنان را

میگویم او تمام مقصود مرا میفهمد و مردی دیگر نزد او میروم و تمام سخنان را باو میگویم او طبق گفته من جواب میدهد و مردی دیگر نزد او میروم و سخنان را میگویم او (چون مقصود مرا نمیفهمد) میگوید دو باره بگو. فرمود: ای اسحاق میدانی چرا چنین است؟ گفتم: نه، فرمود: آنکه تمام سخن ترا از بعضی گفتارت میفهمد، کسی است که نطفه اش با عقلش خمیر شده است و آنکه پس از اتمام سخنت جواب ترا میگوید کسی است که عقلش در شکم مادر باو آمیخته است و آنکه چون سخنانش گوئی گوید: دو باره بگو کسی است که پس از بزرگ شدن عقلش باو آمیخته شده او است که میگوید دو باره بگو.

۲۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَكَثِيرَ السِّيَامِ فَلَا تَبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقَلَهُ .

۲۹- بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، رَفَعَهُ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : يَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ وَسَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ وَ يَنْظُرُ مَنْ يَحْلُمُ وَ الْعِلْمُ جُنَّةٌ وَ الصِّدْقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ وَ الْفَهْمُ مَجْدٌ وَ الْجُودُ نَجْعٌ وَ حَسَنُ الْخُلُقِ مَحَلْبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْعَالِمُ يَرْمَانِهِ لِتَهْجُمَ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ وَ الْحَزْمُ مَسَاهَةُ الطَّنِّ وَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ الْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ وَ الْجَاهِلِ شِقْمٌ بَيْنَهُمَا وَ اللَّهُ وَلِيُّ مَنْ عَرَفَهُ وَ عَدُوٌّ مَنْ تَكَلَّفَهُ وَ الْعَاقِلُ غَفُورٌ وَ الْجَاهِلُ حَتُورٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرِمَ فَلَنْ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاحْشُنْ وَ مَنْ كَرَّمَ أَصْلَهُ لَانَ قَلْبُهُ وَ مَنْ حَشَّنَ عُنُقَهُ غَلَطَ كَيْدُهُ وَ مَنْ فَرَّ طَ تَوَرَّطَ وَ مَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ تَنَبَّسَتْ عَنِ التَّوَعُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَ مَنْ هَجَمَ عَلَيَّ أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أُنْفَ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَ مَنْ لَمْ يَفْهَمْ لَمْ يَسْلَمْ ، وَ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ لَمْ يَكْرَمْ ، وَ مَنْ لَمْ يَكْرَمْ يُهْضَمُ وَ مَنْ يُهْضَمُ كَانَ أَلْوَمَ وَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ أُخْرَى أَنْ يَنْدَمَ .

۳۰- ۳۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، رَفَعَهُ قَالَ . قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصَلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَ اغْتَفَرْتُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا وَلَا اغْتَفِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَ لِادِينِ ، لِأَنَّ مُفَارَقَةَ

۲۸- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم (ص) فرمود : چون مردی را بر نماز و روزه دیدید باو

ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است .

۲۹- امام صادق علیه السلام فرمود ای مفضل کسیکه تعقل نکند رستگار نگردد و تعقل نکند کسیکه

نداند ، کسیکه بفهمد نجیب میشود ، کسیکه سبب کند پیروز شود ، دانش سبب بدبختی است و راستی عزت است و نادانی ذلت ، فهمیدن بزرگواری و سخاوت کامیابی و خوش خلقی دوستی آورنده است ، کسیکه باوضاع زمانش آگام باشد اشتباهات بر او هجوم نیارد ، دور اندیشی همان بدبینی است واسطه بین انسان و رسیدن بحقیقت نعمت و جود عالم است و نادان در این میان بدبخت است ، خدا دوست کسی است که او را شناخت و دشمن آنکه خود سرانه خویش را در زحمت شناسائیش انداخت خردمند عیب پوش است و نادان فریبنده اگر خواهی بزرگواری شوی ملایم باش و اگر خواهی خوار شوی درشتی کن . شریف طینت نرم دل است بد اصل سخت دل کسیکه کوتاهی کند بپرتگاه افتد و کسیکه از عاقبت بیم کند از سنجدیده کاری سالم ماند ، کسیکه ندانسته و ناگام بکاری در آید بینی خود را بریده است (خود را بنهایت خواری و مذلت انداخته است) . هر که نداند نفهمد و هر که نفهمد سالم نماند و آنکه سالم نماند عزیز نگردد و هر که عزیز نگردد خرد شود و آنکه خرد شود سرزنش شود و هر کس چنین باشد سزاوار است که پشیمان شود .

۳۰- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : کسی را که آگام شوم بر یکی از صفات خوب استوار است ،

الدِّينِ مُفَارَقَةً أَلَا مَنْ فَلَاتَبَهَتْهَا بِحَيَاتِهِ مَعَ مَخَافَةٍ، وَفَقَدُ الْعَقْلِ فَقَدُ الْحَيَاةِ وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ.
 ۳۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُحَارَبِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى
 عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:
 إِعْجَابُ الْمَرُوفِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى صَعْفِ عَقْلِهِ.

۳۲- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيُّ؛ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَذُكِرَ الْعَقْلُ قَالَ: فَقَالَ عليه السلام
 لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَأَعْقَلُ لَهُ قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنْ مِمَّنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ قَوْمًا لَا بَأْسَ بِهِمْ
 عِنْدَنَا وَكَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ فَقَالَ: لَيْسَ هُوَ لِأَمْرٍ مِمَّنْ خَاطَبَ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ:
 أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، وَ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزِّي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْكَ وَأَوْحَبَّ
 إِلَيَّ مِنْكَ، بِكَ آخُذُ وَ بِكَ أُعْطِي.

۳۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

پندیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمیبوشم زیرا جدائی از دین
 جدائی از امنیت است و زندگی با هراس گوارا نباشد و فقدان عقل فقدان زندگی است (زیرا بی خردان)
 فقط با مردگان مقایسه شوند و بس.

شرح- ممکن است انسان بواسطه یکی از صفات نیک مانند سخاوت، حیا، غیرت، عدالت،
 راستگویی نجات یابد و سعادت مند گردد بشرط آنکه آن صفت ملکه راسخه او گشته و همیشه بر آن پایدار
 و ثابت باشد چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فقط شخصیرا بخاطر راستگویی اهل بهشت دانست و حاتم طائی
 را بسبب سخاوت و نوشیروان را بجهت عدالت در بعضی از روایات اهل نجات شمرده اند ولی دو صفت دین
 و عقل است که در هر حال برای انسان لازمت زیرا مردمیکه دین ندارند امنیت ندارند و آنها که عقل
 ندارند زندگی انسانی ندارند.

۳۱- و نیز فرمود: خود بینی انسان دلیل بر سستی خردش میباشد.

۳۲- حسن بن جهم گوید: جمعی از یاران ما خدمت حضرت رضا علیه السلام سخن از عقل بمیان
 آوردند. امام فرمود: دینداری که عقل ندارد اعتنائی باو نباشد. گفتم: قربانت کردم. بعضی از مردمی
 که باصامت قائلند ما نفسی بر آنها نمی بینیم در صورتیکه باندازه عقل شایسته ندارند فرمود:
 ایشان مورد خطاب خدا نیستند (زیرا خدا عاقل را امر و نهی میکند و به اندازه عقلشان پاداش و کیفر
 میدهد) خدا عقل را آفرید باو فرمود پیش آید بر آمد، بر کرد، برگشت فرمود بعزت و جلال بهتر و
 محبوب تر از توجیزی نیازیدم باز خواست و بخشش متوجه تو است.

۳۳- امام صادق علیه السلام فرمود: میان ایمان و کفر فاصله ای جز کم عقلی نیست. عرض شد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلْعَةُ الْعَقْلِ قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ النَّبِيُّ يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ.

۳۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الدِّعْقَانِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْحِكْمَةِ وَبِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْعَقْلِ وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: التَّمَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبُ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْعَائِشِيُّ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّعَلُّصِ وَ قَلْعَةُ التَّرْبِصِ.

الف [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزِازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقَوَاتُهَا وَعِمَارَتُهَا الَّتِي لَا يَنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِدِ الْعَقْلِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِحَلْفِهِ وَ نُورًا لَهُمْ، فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَأَنْتَهُمْ مَخْلُوقُونَ وَأَنْتَهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَأَنْتَهُ الْمُدَبِّرُونَ وَأَنْتَهُ الْبَاقِي وَهُمْ الْفَانُونَ، وَاسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا زَاوُوا مِنْ حَلْفِهِ، مِنْ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَشَمْسِهِ وَقَمَرِهِ وَنَلِيلِهِ وَنَهَارِهِ أَنْ لَهُ وَلَهُمْ خَالِقًا وَمُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ وَعَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَأَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَأَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّتْهُمُ

چگونه ای پسر پیغمبر؟ فرمود: بنده خدا متوجه مخلوقی میشود (و حاجت خود را از فقیری مانند خود میخواهد) در صورتیکه اگر با خلوص نیت متوجه خدا شود آنچه خواهد در نزدیکتر از آن وقت باو رسد. ۳۴- امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل میفرماید: عمق حکمت بوسیله عقل و عمق عقل بوسیله حکمت بیرون آید، حسن تدبیر وسیله ادب شایسته است؛ و نیز میفرمود تفکر و تعقل مایه زندگی دل شخص با بصیرت است چنانکه رونده در تاریکی که بوسیله نور گام بر دارد بخوبی رهائی یابد و اندکی در راه درنگ کند.

شرح- مراد بحکمت حقائق علوم الهی و معارف دینی است که تنها وسیله رسیدن بآن عقل است و چون با درجه‌ای از عقل درجه‌ای از حکمت رسد عکس‌العملش اینستکه عقلش پرتو بیشتری میگیرد و بواسطه ترقی حکمت عقل هم ترقی میکند و کمال مییابد و مراد بادب نگاهداشت حد هر چیز و طور پسندیده آنست مانند اخلاق حمیده و انجام اعمال شرعیه که اینها در سورتی حاصل میشود که معلم مدبر و با سیاستی برای فرد یا جامعه باشد.

الف- امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرماید: آغاز و نخست هر چیزی و آبادانی آن که هر سودی تنها بآن مربوط است عقل است که آنرا خدا زینت و نوری برای خلقتش قرار داده. با عقل بندگان خالق خود بشناسند و دانند که آنها مخلوقند و او مدبر و ایشان تحت تدبیر اویند و اینکه خالقشان پایدار و آنها فانی میباشند و بوسیله عقول خویش از دیدن آسمان و زمین و خورشید و ماه و

عَلَيْهِ الْعَقْلُ.

قِيلَ لَهُ: قَهْلٌ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ؛ قَالَ: إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قِوَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهُدَايَتَهُ عِلْمٌ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَعَلِمٌ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً وَأَنَّ لَهُ كَرَاهَةً وَأَنَّ لَهُ طَاعَةً وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يُدَلِّهِ عَلَى ذَلِكَ وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يُوَصَّلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَطَلَبِهِ وَ أَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يُصَبِّ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الَّذِي لِقِوَامِ لَهُ إِلَّا بِهِ.

ب- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ حُمْرَانَ وَصَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: لِأَغْنَاءِ أَحْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا فُقْرَ أَحْطَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا اسْتَظْهَرَ فِي أَمْرِ يَأْكُتَرُ مِنَ الْمَشُورَةِ فِيهِ]

وَهَذَا آخِرُ كِتَابِ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ]

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا

شب و روز استدلال کردند که او و اینها خالق سرپرستی دارند تا آغاز و بی انتها و با عقل تشخیص زشت و زیبا دادند و دانستند در نادانی تاریکی و در علم نور است اینست آنچه عقل با آنها رهنما گشته . عرض شد : آیا بندگان میتوانند بعقل تنها اکتفا کنند (و در پی تحصیل علم و ادب بر نیایند) فرمود : عاقل برهبری همان عقلیکه خداوند نگهدار او و زینت و سب هدایتش قرار داده میداند که خدا حق است و پروردگار اوست و میداند که خالقشرا پسندو نا پسندوست و اطاعت و معصیتی ، و عقلاشرا پنهانی راهنمای باینها نمی بینند و میفهمد که رسیدن باین مطالب جز با طلب علم ممکن نیست و اگر بوسیله علمش باینها نرسد عقاش او را سودی نداده پس واجب است بر عالم طلب علم و ادب نماید که بی آن استوار نماند .

ب- صفوان گوید تنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : مکتبی بر نعمت تر از عقل نیست و تنکدستی پست تر از حماقت نی . و در هر کار پشتیبانی . فزوتتر از مشورت نیست .

کتاب فضل العلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(بَابُ)

﴿ فَرَضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلْبِهِ وَالْحَثِّ عَلَيْهِ ﴾

۱- أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، إِلَّا إِنْ لَمْ يَجِبْ بَغَاةَ الْعِلْمِ»

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَيْسَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ.

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَجْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟» فَقَالَ: لَا.

۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، وَنُوحِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى جَمِيعًا عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، إِلَّا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَفْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ غَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَصَمَمَهُ وَسَيَّمِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْرُوفٌ عِنْدَ أَهْلِهِ قَدْ مَرَّتْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ

﴿ کتاب فضل علم ﴾

﴿ باب وجوب دانش و آموختن آن و تشویق بدان ﴾

۱- رسول خدا (ص) فرمود: دانشجویی بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا دانشجویان را دوست

دارد.

۲- حضرت صادق عليه السلام فرمود: دانشجویی واجب است.۳- از حضرت ابوالحسن عليه السلام سؤال شد که: مردم را میرسد که از آنچه نیاز دارند نپرسند

فرمود: نه.

۴- امیر المؤمنین (ع) میفرمود: ای مردم بدانید که مال دین طلب علم و عمل بدانست، بدانید که طلب علم

بر شما از طلب مال لازم تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده، عادل (که خداست) آنرا

بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و شما میرساند ولی علم نزد اهلس نگه داشته شده و شما ما مورید که

آنرا از اهلس طلب کنید، پس آنرا بخواهید.

۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ .

وَفِي جَدِيدٍ آخَرَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بَغَاةَ الْعِلْمِ .

﴿ ۴۰ ﴾ ۶۰- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي إِنْ أَفَّهُ يَقُولُ [فِي كِتَابِهِ] : « لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » .

۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ مَعْصَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلًا .

۸- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَوِ دِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُوسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا .

۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ لَهُ رَجُلٌ : جُعِلَتْ فِدَاكَ رَجُلٌ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ ، لَزِمَ بَيْتَهُ وَلَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ؟ قَالَ : فَقَالَ : كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هَذَا فِي دِينِهِ؟

۵- پینمبر (من) فرمود طلب علم واجب است و در حدیث دیگر فرمود : طلب علم بر هر مسلمانی

واجب است . همانا خدا دانشجویانرا دوست دارد .

۶- علی بن ابی حمزه گوید شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود : دین را خوب بفهمید زیرا هر که دین را خوب نفهمد مانند صحراگرد است . خداوند در کتابش میفرماید (۱۲۴ سوره ۹) تا در امر دین دانش اندوزند و چون باز گشتند قوم خود را بیم دهند شاید آنها بترسند .

۷- معضل گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود : بر شما باد که در دین خدا دانشمند شوید و صحراگرد نباشید زیرا آنکه در دین خدا دانشمند نشود خدا روز قیامت باو توجه نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد .

۸- و فرمود : میخواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنند تا دینرا خوب بفهمند .

۹- مردی بامام صادق علیه السلام عرض کرد : قربانت مردیستکه امر امامت را شناخته و در خانه نشسته

و باهیچ يك از برادران دینیش آشنائی ندارد فرمود : این مرد چگونه دینرا میفهمد .

(باب)

صِفَةُ الْعِلْمِ وَفَضْلُهُ وَفَضْلُ الْعُلَمَاءِ

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ ، عَنْ ذُرِّبَتِ الْوَاسِطِيِّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ : مَا هَذَا؟ فَقِيلَ : عَلَامَةٌ فَقَالَ : وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ : أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ ، قَالَ : فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سِتَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَالَاهُنَّ

(باب توصیف و فضیلت علم و فضل دانشمندان)

۱- امام هفتم علیه السلام فرمود : چون رسول خدا (ص) وارد مسجد شد دید جماعتی گرد مردی را گرفته اند فرمود : چه خبر است گفتند علامه ایست . فرمود : علامه یعنی چه ؟ گفتند : داناترین مردم است بدو دمان عرب و حوادث ایشان و روزگار جاهلیت و اشیاء عربی . پینمبر فرمود : اینها علمی است که نادانرا زیانی ندهد و عالمرا سودی نبخشد . سپس فرمود : همانا علم سه چیز است : آیه محکم ، فریضه عادل ، سنت پابرجا ، و غیر از اینها فضل است .

شرح - در بیان این حدیث شریف اشاره بچند نکته لازمست : اول - کلمه « علم » در معانی مختلفی بکار میرود : ۱ - بمعنی قطع و یقین مانند (ما لهم بذلك من علم ان هم الا یظنون) یعنی بآن یقین ندارند تنها گمان میکنند ۲ - بمعنی مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی مانند « هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » مگر دانندگان یا نادانان برابرند ؟ ۳ - بمعنی دانستن قواعد و کلیاتیکه بر مصادیق و جزئیاتش تطبیق کند چنانکه گویند : علم منطق ، فلسفه ، فقه ، اصول ، پیداست که کلمه « علم » در این حدیث شریف بمعنی دوم و سوم مناسب است . دوم - علم از نظرهای گوناگون تقسیمات مختلف و گوناگونی دارد مانند العلم علما ، مطبوع و مسموع : العلم علما : علم الابدان و علم الادیان - علم بر دو قسمت : علم غیب و شهود - علم بر چهار قسمتست که در حدیث ۱۳۴ همین کتاب بیان میشود - گاهی علم را از نظر سود و زیان تقسیم میکنند مانند : لآخر فی علم لا ینفع . علمیکه سود نهد خیر ندارد و مانند همین حدیث شریف که علم را از این نظر تقسیم نموده و علم سودمند سه قسم شده است . سوم - شخصیکه راجع بعلم یا هر موضوعی سخن میگوید موقعیت و مسؤولیتش در معنی سخنش تأثیر میکند پس باید در مقام تفسیر و بیان سخنش موقعیت و مسؤولیت او را در نظر گرفت مثلاً کلمه « آیه » و آیات یا آیه محکم و آیات محکومات ، در ۲۳۲ مورد از قرآن و ۱۷ مورد از نهج البلاغه ذکر شده است و در تمام این موارد بمعنی آیه قرآن یا نشانه ای که از آن بخدا پی برند یا مطلق نشانه بکاررفته است در صورتیکه همین کلمه را اگر ابن سینا و ملاصدرا بدون قرینه ذکر کنند معنی برهان منطقی و صغری و کبری صحیح از آن فهمیده میشود و

چون این کلمه را يك دانشمند طبیعی استعمال کند معنی فرمول آزمایش شده از آن تبادر میکند . اکنون با ملاحظه این سه مقدمه و تفکر در صدر و ذیل این حدیث شریف باید بگوئیم که « علم سودمند از نظر پیغمبر بر سه قسم است ، شارحین بصیر و روشنفکر اصول کافی تمام این نکات را اگر چه تصریح نکرده اند در نظر گرفته و این حدیث را بیان و توضیح داده اند عارف خبیر و دانشمد بصیر مرحوم فیض کاشانی چنین فرماید پیغمبر (ص) با جمله « لایضرمن جهله » ب مردم فهمانید که معلومات این شخص که علامه اش می خوانید در حقیقت علم نیست بلکه علم حقیقی آنستکه دانستنش برای معاد و قیامت مفید باشد و ندانستنش در آرزو زبان دهد نه آنچه را که عوام مردم پیسندند و وسیله جمع مال شود . آنگاه علم سودمند در نظر شرع را بیان کرده و به سه قسم منحصر نموده است : ۱ - آیه محکمه که با اصول عقاید اشاره دارد زیرا بر این آیات محکمت جهان و قرآن کریم است و در قرآن دلائل مبده و معاد بلفظ « آیه و آیات » بسیار ذکر شده است و فریضة عادله اشاره ب علم اخلاص است که خویشی از لشکر عقل و بدش از لشکر جهل است و بر انسان فریضة (واجب) است که لشکر عقلا داشته باشد و از لشکر جهل تهی باشد و عدالت آن کنایه از حد وسط بین افراط و تفریط است و سنة قائمه اشاره با حکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد و انحصار علوم دینی ب این سه قسم معلومست و این کتاب کافی هم مشتمل بر همین سه علم است و با سه نشأه انسانیت مطابقت یعنی علم اصول عقاید برای عقلش و علم اخلاق برای جان و دلتش و حلال و حرام برای بدن او میباشد ، مرحوم ملا صدرا و مجلسی همین تفاسیر را عیناً یا با اختلاف در عموم و خصوص از جمله اقوال و وجوه شمرده اند و نیز این بیان را مفسرین در آیه کریمه « یتلوا علیهم آیاتہ ویزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمة » با اندکی فرق ذکر میکنند ، شیخ طوسی از قول قتاده میفرماید مراد ب حکمت سنت است ، در حدیث ۱۳۴ امام صادق علیه السلام میفرماید : همه علم مردم را چهار قسم دیدم : اول اینکه خدایترا بشناسی دوم - بدانی چه مصالحی در ساختن تو بکار برده . سوم بدانی از توجه خواسته . چهارم آنچه تراز دینت خارج کند بشناسی ، و خلاصه علم مفید از نظر قرآن و پیغمبر و امام صادق در اطراف همین مطالب دور میزند و علوم دیگر از نظر آنها زیاد است چنانچه در این حدیث پیغمبر فرموده : بود و نبودش سود و زیانی ندارد . صدرا المتألهین (ره) در اینجا بحث مر بوطی مطرح کرده میگوید : علم یعنی شناختن و دانستن چیزی همانطور که هست و این از صفات خداوندست پس چگونه میشود چیزی علم باشد و زیادی و ناپسند باشد خلاصه سخنش اینکه : دانستن هر چیز بهتر از ندانستن آنست پس چگونه در این روایت فقط سه علم را خوب دانسته و بقیه را بد آنگاه پاسخی مفصل میگوید که خلاصه اش اینست : نکوهش علم بواسطه خود علم و دانستن چیزی نیست بلکه بجهت نتایج زیان بخشی است که بخود عالم یا بدیگران میرسد مانند علم جادو و شبده و طلسمات که بوسیله آن بین زن و شوهر جدائی میاندازند و مانند علم نجوم و هیئت که باستانیای قسمت مفید آن بیشترش تمضیع عمر و وقت بیهوده گذرانیدن و احتمال و تخمینی یاد گرفتن است و یا مانند علوم حقیقی غامض و مشکل که فهم انسان طاقت درک آنرا ندارد مانند بحث قضا و قدر الهی .

۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن أبي البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن العلماء ورثة الأنبياء، وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً وإنما أوردوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيءٍ منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه؟ فإن فينا أهل البيت في كل خلفٍ عدوٌّ لا ينفون عنه تحريف الغالين وابتحال المبطلين وتأويل الجاهلين.

۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أراد الله بعبده خيراً فقهه في الدين.

۴- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عیسی، عن ربعي بن عبد الله، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الكمال كل الكمال التّفقه في الدين والصبر على النّائبة و تقدیر المعيشة.

۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: العلماء أمناء، والأتقياء حصون والأوصياء سادة. وفي رواية أخرى: العلماء منار والأتقياء حصون والأوصياء سادة.

۲ - امام صادق فرمود: دانشمندان وارثان پیامبرانند برای اینکه پیامبران پول طلا و نقره بارت نگذارند و تنها احادیثی از احادیثشان بجای گذارند هر که از آن احادیث برگیرد بهره بسیاری بر گرفته است. پس نیکو بنگرید که این علم خود را از که میگیرید، زیرا در خاندان مساهلیت در هر عصر جانشینان عادلّی هستند که تغییر دادن غالیان و بخود بستگی خرابکاران و بد معنی کردن نادانانرا از دین بر میدارند.

شرح - خرابکاری در دین طبق این روایت سه گونه است: ۱ - کلمه یا جمله قرآن و حدیث را بنفع و سلیقه خویش، تغییر دادن و این عمل گاهی از غلایه و مسلمین کاسه از آتش داغ تر سر میزند ۲ کسانی که مسلمان و متدین نیستند خود را با اسلام و دین به بندند یا مطلبیکه از دین نیست بدین نسبت دهند ۳ قرآن و حدیث را از معنی حقیقی خود بر گردانیده طبق سلیقه شخص خویش معنی کنند و در هر دوره امامان یا علماء عادلّی هستند که از این اعمال جلوگیری کنند.

۳ - و فرمود: چون خدا خیر بندگی خواهد آورد در دین دانشمند کند.

۴ - امام باقر عليه السلام فرمود: کمال انسان و نهایت کمالش دانشمند شدن در دین و صبر در بلا و اقتصاد در زندگی است.

۵ - امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندان امینند و پرهیزکاران دژها و جانشینان سروران و در روایت دیگر دانشمندان بر جهای نورا فکن و پرهیزکاران دژها و جانشینان سرورانند.

۶- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْكَنْدِيِّ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَأَخِيرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ إِنْ الرَّجُلُ جَلَّ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفِعْلِهِ احْتِاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَذْخَلُوهُ فِي بَابِ صَلَاتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ.

﴿ ۵۰ ﴾ ۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَأَخِيرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ، أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاجِعٍ.

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَوَهْبِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.

۹- الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ زَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُتُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَ يُشَدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبٌ شِيعَتِكُمْ وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَبَسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَيُّسُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ: الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يُشَدِّدُ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.

۶ - حضرت صادق عليه السلام به بشیر فرمود: هر يك از اصحاب ما كه فهم دين ندارد خيري ندارد، اي بشير هر مردی از ایشان كه از نظر فهم دين بى نیاز باشد بديگران نياز پیدا میکند و چون بآنها نيازمند شداو را در گمراهی خویش وارد کنند و او نفعمند.

۷ - رسول خدا (ص) فرمود: در زندگی جز برای دو نفر خیری نیست: عالميکه فرمائش برند، و شنونده تکهदार (آنکه چون مطلبي از دين شنيد حفظ کند و عمل نمايد)

۸ - امام باقر عليه السلام فرمود: عالميکه از علمش بهره برد (يا بهره برند) بهتر از هفتاد هزار عابد است.

۹ - معاوية بن عمار گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردیستکه از شما روايت بسيار نقل کند و میان مردم انتشار دهد و آنرا در دل مردم و دل شيعيان استوار کند و شايد عابدي از شيعيان شما باشد که در روايت چون او نياشد کداميك بهترند؟ فرمود: آنکه احاديث ما را روايت کند و دلهاي شيعيان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است.

(باب اصناف الناس)

- ۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَسَمَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ وَمَنْ يُوثَقُ بِهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ أَلْوَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى ثَلَاثَةِ: أَلْوَا إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللَّهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ وَ جَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لِأَعْلَمَ لَهُ مُعْجِبٍ بِمَا عِنْدَهُ وَ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَ فَتَنَ غَيْرُهُ وَ مُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ نَجَاؤٍ ثُمَّ هَلَكَ مِنْ أَدْعَى وَ خَابَ مِنْ أَفْتَرَى.
- ۲- الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوُشَاةِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي حَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غَنَابٌ.
- ۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ زَيْنٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحِبُّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَلَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكَ بِبَعْضِهِمْ.
- ۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

(باب انواع مردم)

- ۱ - امر مؤمنان عليه السلام میفرمود: پس از رسول خدا (ص) مردم سه جانب روی آوردند:
- ۱ - بالمیکه رهبری خدائی داشت و خدا او را بآنچه میدانست از علم دیگران بی نیاز ساخته بود (قطلاً این عالم خود آنحضرت بود و آن مردم سلمان و مقداد و ابوذر و امثال آنها) ۲ - بنادانیکه مدعی علم بود و علم نداشت، بآنچه در دست داشت مغرور بود، دنیا او را فریفته بود و او دیگرانرا ۳ - بدانش آموزیکه دانش خود را از عالمیکه در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته پس آنکه ادعا کرد هلاک شد و آنکه دروغ بست نوמיד گشت.
- ۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته اند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب (که هر لحظه آبش بجانبی برد مانند مردمیکه چون تعمق دینی ندارند هر روز بکیشی گروند و دنبال هر صدائی برآیند).
- ۳ - و آنحضرت باین حمزه فرمود: یا دانشمند باش و یا دانشجو و یا دوستدار دانشمندان و جهادمی (یعنی دشمن اهل علم) مباحث که بسبب دشمنی آنها هلاک شوی.
- ۴ - و فرمود: مردم بر سه دسته شوند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب، ما دانشمندانیم

سَمِعْتُهُ يَقُولُ : يَغْدُو النَّاسُ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ عَلِيمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ ، فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِعْمَتَنَا الْمُتَعَلِّمُونَ ، وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ .

باب ثواب العالم والمتعلم

۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْصَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهُ وَ إِنَّهُ يَسْتَفِيرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مِنْ فِي السَّمَاءِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوَاتِمِ فِي الْبَحْرِ ، وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ، إِنْ الْأَنْبِيَاءُ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّهِ وَافِرٍ .

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ ، عَنْ جَبَلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنْ الَّذِي يُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَلَهُ الْفُضْلُ عَلَيْهِ ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ وَعَلِمُوهُ إِخْوَانَكُمْ كَمَا عَلَّمَكُمُوهُ الْعُلَمَاءُ .

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ

و شيعيان ما دانشجویان و مردم دیگر خاشاک روی آب .

❖ (باب ثواب دانشمند و دانشجو) ❖

۱ - رسول خدا (ص) فرمود : کسیکه در راهی رود که در آن دانشی جوید خدا او را براهی سوی بهشت برد ، همانا ، فرشتگان باخرسندی بالهای خویش برای دانشجو فرو نهند و اهل زمین و آسمان تا برسد بماهیان دریا برای دانشجو آموزش طلبند و برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر و علماء و ارباب پیمبرانند زیرا پیمبران پول طلا و نقره بجای نگذارند بلکه دانش بجای گذارند ، هر که از دانش ایشان برگیرد بهره فراوانی گرفته است .

۲ - امام باقر علیه السلام فرمود : آنکه از شما شیعیان بدیگری علم آموزد مزد او بمقدار مزد دانشجو است با قدری بیشتر پس از دانشمندان دانش آموزید و آنرا برادران دینی خود بیاموزید چنانکه دانشمندان بشما آموختند .

۳ - ابوبصیر گوید شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : کسیکه بدیگری چیزی آموزد برای اوست مثل پاداش کسیکه بآن عمل کند . عرض کردم : اگر باز بدیگری آموزد همین پاداش برای او

به، قُلْتُ: فَإِنَّ عِلْمَهُ غَيْرُهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ؟ قَالَ: إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كَلَّمَهُمْ جَرَى لَهُ، قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: وَإِنْ مَاتَ.

﴿ ۶۰ ﴾ ۴- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدَى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا.

۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: لَوْ عَلَّمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَّبُوهُ وَلَوْ سَفَكَ الْمُهَيَّجَ وَخَوَّضَ اللَّجَجَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَانِيَالُ أَنْ أُمَّتَ عَيْبِدِي إِلَيَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخْفُ بِحَقِّي أَهْلُ الْعِلْمِ التَّارِكُ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ وَأَنْ أَحَبَّ عَيْبِدِي إِلَيَّ التَّقِيُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ لِلْإِلْمَاءِ النَّابِعِ لِلْحُلَمَاءِ، الْقَابِلُ عَنِ الْحُكَمَاءِ.

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ اللَّهُ دُعَايَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا قَبِيلَ: تَعَلَّمَ اللَّهُ وَعَمِلَ فَهُوَ عَلَّمَ لِلَّهِ.

هست ؟ فرمود : اگر همه مردم بیاموزد همان ثواب در باره او جاریست ، گفتیم : اگر چه معلم بمیرد فرمود : اگر چه بمیرد .

۴ - حضرت باقر علیه السلام فرمود : هر که بمردم دری از هدایت آموزد مثل پاداش ایشان دارد بدون اینکه از پاداش آنها چیزی کم شود و کسیکه بمردم دری از گمراهی آموزد مثل گناه ایشان دارد بدون اینکه از گناه آنها چیزی کم شود .

۵ - امام چهارم علیه السلام فرمود : اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده است آنرا میطلبند اگر چه باریختن خون دل و فرورفتن در گردابها باشد . خداوند تبارک و تعالی دانیال وحی فرمود که : مغفور ترین بندگانه نزد من نادانی است که حق علماء را سبک شمرد و پیروی ایشان نکند و محبوبترین بندگانه پرهیزکاریست که طالب ثواب بزرگ و ملازم علماء و پیرو خوبستن داران و پذیرنده حکما باشد .

۶ - حفص گوید امام صادق علیه السلام بمن فرمود : هر که برای خدا علم را بیاموزد و بدان عمل کند و بدبگران بیاموزد در مقامهای بلند آسمانها عنایتمش خوانند و گویند : آموخت برای خدا ، عمل کرد برای خدا ، تعلیم داد برای خدا .

کتاب فضل العلم
(بَابُ صِفَةِ الْعُلَمَاءِ)

ج ۱

۱- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى الْعَطَّارُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ یَقُولُ : اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَرَبَّعُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ ، وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَنْهَبَ بِاطْلَاكِكُمْ يَحَقِّقِكُمْ .

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى ، عَنْ یُوسُفَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ النَّصْرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» قَالَ : یَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ فِعْلُهُ قَوْلُهُ ، وَ مَنْ لَمْ یَصْدَقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ .

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقِّ الْفَقِيهِ : مَنْ لَمْ یَقْبِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ یُؤْمِرْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ، وَ لَمْ یُرْخِصْ لَهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ ، وَ لَمْ یَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ ، أَلَا لِأَخِيرٍ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَقَهُمُ ، أَلَا لِأَخِيرٍ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ ، أَلَا لِأَخِيرٍ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : أَلَا لِأَخِيرٍ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَقَهُمُ ، أَلَا لِأَخِيرٍ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ ، أَلَا لِأَخِيرٍ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا ، أَلَا لِأَخِيرٍ فِي سُؤْلِ لَأَوْرَعَ فِيهِ .

☆ (بَابُ صِفَةِ عُلَمَاءِ) ☆

۱ - امام صادق علیه السلام میفرمود : دانش آموزید بوجود آن خود را با خویشتن داری و سنگینی بیارماید و نسبت بدانش آموزان خود تواضع کنید و نسبت با استاد خود فروتن باشید و از علماء متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند .

۲ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (تنها بندگان دانشمند خدا از او ترس دارند) فرمود : مراد بدانند کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسیکه چنین نباشد عالم نیست .

۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : آیا از آنکه بحقیقت فقیه است بشما خبر ندهم ؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و از عذاب خدا ایمن نسازد و با آنها رخصت گناه ندهد و قرآن را ترک نکند از روی اعراض و بجزیر دیگر متوجه شود . همانا در علمیکه فهم نباشد خیر نباشد همانا در خواندنیکه تدبیر نباشد خیر نباشد همانا در عبادتیکه تفکر نباشد خیر نباشد . و در روایت دیگر است : همانا در علمیکه فهم نباشد خیر نیست همانا در خواندنیکه تدبیر نباشد خیر نیست همانا در خداپرستی که فقه نباشد خیر نیست همانا در عبادتیکه در آن پرهیزکاری نباشد خیر نیست .

۴- محمد بن یحیی؛ عن أحمد بن محمد بن عیسی، و محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان التیسابوری جمیعاً، عن صفوان بن یحیی، عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: إن من علامات الفقه الحلم والسمت.

۵- أحمد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد البرقي، عن بعض أصحابه رفعه قال: قال أمير المؤمنين علیه السلام: لا يكون السفة والفرقة في قلب العالم.

۶- و بهذا الإسناد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، رفعه قال: قال عیسی بن مریم علیه السلام: يامعشر الجوارین ابي اليكم حاجة اقضوها لي، قالوا: قضيت حاجتك يا روح الله، فقام ففسل أقدامهم فقالوا: كنا نحن أحق بهذا يا روح الله! فقال: إن أحق الناس بالخدمة العالم إنما تواضع هكذا لكيما تتواضعوا بعدي في الناس كواضعي لكم، ثم قال عیسی علیه السلام: بالتواضع تُعمر الحكمة لا بالتكبر وكذلك في السهل ينبت الزرع لا في الجبل.

۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن ذكره، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: كان أمير المؤمنين علیه السلام يقول: يا طالب العلم إن للعالم ثلاث علامات: العلم والحلم والسمت، وللمتكبر ثلاث علامات: ينازع من فوقه بالمعصية، ويظلم من دونه بالقلبة ويظهر الظلمة.

(باب حق العالم)

﴿۷۰﴾: ۱- علي بن محمد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن سليمان بن جعفر

۴- امام رضا عليه السلام فرمود: از نشانه‌های فهمیدن دین خویشتن داری و خاموشی است.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سفاقت و فریفتگی (ناآزمودگی) در دل عالم نیست.

۶- امام علیه السلام از عیسی بن مریم نقل میکند که او گفت: ای گروه حواریون: مرا بشما حاجتی است، آنرا بر آورید: گفتند حاجتت رواست یا روح الله! پس برخواست و پاهای ایشان را بست، آنها گفتند: ما بشتن سزاوارتر بودیم یا روح الله فرمود: همانا سزاوارترین مردم بخدمت نمودن عالمست من تا این اندازه تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم چون من تواضع کنید سپس عیسی علیه السلام فرمود: بنای حکمت بوسیله تواضع ساخته شود نه بوسیله تکبر چنانکه زراعت در زمین نرم میرود نه در کوه.

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای دانشجو همانا دانشمند را سه علامت است: علم و خویشتن داری و خاموشی. و عالم نما را سه علامت است: با نا فرمانی نسبت بما فوق خود کشمکش کند و بوسیله چیرگی بزیر دست خود ستم کند. و از ستمکاران پشتیبانی نماید.

﴿باب حق عالم﴾

۱ امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: از جمله حقوق عالمست که از او زیاد نپرسی و جامعه اش نگیری و

الْجَعْفَرِي، عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَنْ حَقَّ الْعَالِمُ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ وَلَا تَأْخُذْ بِدَوْبِهِ وَإِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَحَصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَلَا تَقِيمْ بِعَيْنِكَ وَلَا تُشِرْ بِيَدِكَ وَلَا تُكْثِرَ مِنَ الْقَوْلِ: قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ، خِلَافاً لِقَوْلِهِمْ لَا تَصْجِرْ بِطَوْلِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُهَا حَتَّى يَسْقُطَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ مِنَ الْعَالِمِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

(بَابُ فَقْدِ الْعُلَمَاءِ)

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ إِلَّا يَمُوتُ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ.

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْقَفِيهُ نِلِمَ فِي الْإِسْلَامِ نَلْمَةً لَا يَسْتُرُهَا شَيْءٌ.

چون بر او وارد شدی و گروهی نزد او بودند بهمه سلام کن و او را نزد آنها بنحیت مخصوص گردان ، مقابلش بنشین و پشت سرش منشین ، چشمک مزن ، بادت اشاره مکن ، پرگویی مکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی مجالستش دلتنگه مشوزیر امثل عالم مثل درخت خرماست باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد و پاداش عالم از روزه دار شب زنده دار بیکه در راه خدا جهاد کند بیشتر است .

(بَابُ مَرَدِنِ عُلَمَاءِ)

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : مرگه هیچکس نزد شیطان محبوبتر از مرگه عالم نیست .
 ۲- و فرمود : چون مؤمن عالمی بمیرد ، رخنه‌ئی در اسلام افتد که چیزی آنرا نبندد .
 شرح صدقات الملهین فرماید ، در اینجا اشکالی است و آن اینست که ممکن است فقیهی بمیرد و بجای او يك یا چند فقیه دیگر آیند که رخنه اسلام بوجود آنها بسته شود (در صورتیکه در روایت فرمود : چیزی این رخنه را نبندد) و ممکن است از این اشکال جواب داد باینکه الف و لام در « المؤمن الفقیه » جنسی باشد و ثابت است که ارتفاع طبیعت برفع تمام افراد آنست همچنین است حکم مردن زیرا که آن عدم است . بنا بر جواب ایشان معنی روایت اینست که اگر تمام فقها مردند رخنه جبران ناپذیری در اسلام افتاده است در صورتیکه انصافاً چنین احتمال بسیار ضعیف واز سیاق عبارت بدور است ، در این باره با بعضی از فضلاء معاصر گفتگو میگردم ، آنها با اقرار بضمف آن احتمال میگفتند اگر عالمی جانشین عالم دیگر شود او خود وجودی مستقل است و رخنه مرگه فقیه سابقاً جبران نکرده است ، گفتم بنابراین معنی

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَجْرُبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَيَقَاحُ الْأَرْضُ التُّبَى كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ ، وَتَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ نُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا .

۴- وَعَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنِ ابْنِ مَجْرُبٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَوْتِ قَبِيهِ .

۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ، عَنْ عَوْسَةَ بِنْتِ سَالِمٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقَدٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ بَعْدَ مَا يُهَيِّطُهُ وَلَكِنْ يَمُوتُ الْعَالِمُ فَيَذْهَبُ بِمَا يَعْلَمُ فَتَلِيهِمُ الْجَفَاءُ فَيَضِلُّونَ وَبُضِلُّونَ وَلَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ .

روایت اینستکه فقیه سابق برای اسلام اثری داشت و با مرگ او آن اثر از بین رفت پس اینکه توضیح واضح است و از دایره احادیث و روایات بدور میباشد ، آنچه بنظر قاصر من میرسد اینستکه چیزهاییکه سبب بقا و تقویت اسلامت مانند مسجد و مدرسه و مؤذن و سر باز حافظ مرز در تأثیر تقویت اسلام بیای فقیه نرسد یعنی هر یک از آنها که از بین برود دیگری جانشین آن شود و آن رخنه را جبران کند جز وجود فقیه که رخنه مرگش را آنها جبران نکنند این روایت تنها در مقام بیان این معنی است و نظری بصورت وجود فقیهی در سابق ندارد زیرا که واضح است که در آن صورت جبران رخنه حتمی است مثلاً مهندسی با سنگ و آهن و سیمان سدی میسازد ولی برای استحکام بیشتر سد فلز و ماده نفیسی هم پیدا میکند و در آن بکار میبرد اگر آن مهندس بنگهبانان سد بگوید : فلزی در این سد بکار بردم که اگر از بین رفت چیزی جای آنرا نمیگیرد ، معنی سخنی اینستکه مصالح ساختمانی دیگر جای آنرا نمیگیرد مگر اینکه دو باره خود آن پیدا شود .

۳ - امام هفتم علیه السلام فرمود چون مؤمن بمیرد فرشتگان و صومعه های زمینیکه خدا را در آن عبادت میکرده و درهای آسمانیکه اعمالش از آنها بالا میرفته بر او گریه کنند و در اسلام رخنه ای افتد که چیزی آنرا نبندد زیرا مؤمنین دانشمند درهای اسلامند مانند درهای اطراف شهر .

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : مرگه هیچیک از مؤمنین نزد شیطان محبوبتر از مرگه عالم نیست .

۵ - امام صادق علیه السلام فرمود : پدرم میفرمود : خداوند پس از آنکه علمرا فرو فرستاد بر نمیکرداند ، لیکن عالم که بمیرد علمش برود و جای خود را بمردم خشک و خشنی دهد که گمراهند و گمراه کننده و چیزیکه بتون وریشه ندارد خیر ندارد . (مجلسی علیه الرحمه «تلیهم» را از ماده ولایت گرفته و چون بنظر درست نیامد از ماده ولی گرفتیم) .

۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّهُ يُسَخِّنِي نَفْسِي فِي سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فِينَا قَوْلُ اللَّهِ : «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» وَهُوَ ذَهَابُ الْعُلَمَاءِ .

(بَابُ مُجَالَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَصُحْبَتِهِمْ)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بَنِيَّ اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْمًا يَدُكُرُونَ اللَّهَ جَلًّا وَعَزًّا فَاجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنْ تَكُنَّ عَالِمًا نَفَعَكَ عِلْمُكَ وَإِنْ تَكُنَّ جَاهِلًا عَلِمُوكَ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُطْلِمَهُمْ بِرَحْمَتِهِ فَيُعَمِّكَ مَعَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا يَدُكُرُونَ اللَّهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنْ تَكُنَّ عَالِمًا لَمْ يَنْفَعَكَ عِلْمُكَ وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا يَزِيدُوكَ جَهْلًا وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُطْلِمَهُمْ بِمَقُورَةٍ فَيُعَمِّكَ مَعَهُمْ .

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيعًا ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ دُرِّسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : مُحَادَاةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَائِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَاةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزُّرَايَةِ .

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيٍّ ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَائِقٍ ، عَنْ الْقَضَلِيِّ بْنِ أَبِي قُرَّةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعَيْسَى : يَا رُوحَ اللَّهِ!

۶ - زین العابدین علیه السلام میفرمود : زود مردن و کشته شدن ما خانواده را گفتار خدا بر من گوارا میکند (۴۱ سوره ۱۳) « مکر نمی بینند که ما بر زمین درآئیم و از اطرافش کاهش دهیم ، کاهش اطراف زمین همان از دست رفتن علامت است .

❦ (بَابُ هَمْنِشِينِي وَهَمْنِي بِاعْلَمَا) ❦

۱ - امام فرماید : لقمان پسرش گفت : پسر عزیزم همنشین را از روی بصیرت انتخاب کن . اگر دیدی گروهی خدای عزوجل را یاد میکنند با ایشان بنشین که اگر تو عالم باشی علمت سودت بخشد و اگر جاهل باشی ترا بیاموزند و شاید خدا بر آنها سایه رحمت اندازد و ترا هم فرا گیرد . و چون دیدی گروهی بیاد خدا نیستند با آنها منشین زیرا اگر تو عالم باشی علمت سودت میدهد و اگر جاهل باشی نادانترت کنند و شاید خدا بر سرشان کیفری آرد و ترا هم فرا گیرد .

۲ - موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : گفتگوی با عالم در خاکروبه بهتر از گفتگوی با جاهل است روی تشکها .

۳ - رسول خدا فرمود : حواریین عیسی علیه السلام گفتند یا روح الله یا که بنشینم فرمود : با کسیکه

مَنْ جُلِسَ؛ قَالَ مَنْ يُدَكِّرُكُمْ اللَّهُ زُؤَيْمَةً وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَطِطَهُ وَ يَرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ .
 ۴ - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْقَاضِي بْنِ شَادَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ ، عَنِ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفٌ لِلنَّبِيِّ وَالْآخِرَةِ .
 ۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِصْبَهَانِيِّ ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ ،
 عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ قَالَ : سَوَّعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : أَمَجْلِسُ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ
 أَثِقُ بِهِ أَوْ ثِقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ .

(بَابُ سُؤَالِ الْعَالِمِ وَ تَذَاكُرِهِمْ)

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَغَسَلُوهُ فَمَاتَ قَالَ : قَتَلُوهُ أَلَّا سَأَلُوا فَإِنَّ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ .
 ۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَنْزَةَ وَ
 مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالُوا : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ فِي شَيْءٍ سَأَلَهُ : إِسْمَاءُ بَيْتِكَ
 النَّاسُ لَا تَسْمَعُ لَا يَسْأَلُونَ .
 ۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ
 الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ : إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قِفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ .
 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْقَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ .

دیدارش شما را بیاد خدا اندازد و سخنش دانشتانرا زیاد کند و کردارش شما را باخترت تشویق کند .

۴ - رسول خدا فرمود : همتشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرتست .

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود : نشستن نزد کسیکه باو اعتماد دارم از عبادت یکسال برایم اطمینان
 بخشتر است .

(بَابُ پَرِشِشِ اَزْ عَالِمِ وَ مَذَاكِرِهِ بَا او)

۱ - یکی از اصحاب گوید : از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مردی آبله دار جنب شده بود او
 را غسل دادند و مرد ، فرمود : او را کشتند ! چرا نپرسیدند ، همانا دوی نفهمی پرسش است .
 ۲ - حضرت صادق بجزمان را جع بسؤال بیکه کرده بود فرمود : همانا مردم هلاک شدند چون نپرسیدند .
 ۳ - و فرمود : بر در این علم قفلی است که کلید آن پرسش است .

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَخْوَلِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَا يَسْعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا وَ يَنْفَقُوهَا وَ يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ وَ يَسْمَعَهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يَقُولُ وَإِنْ كَانَ تَقِيَّةً .

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : أَوْفِ رَجُلٍ لِيَفْرَغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرٍ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدَهُ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ ، وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى لِكُلِّ مُسْلِمٍ .

۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : إِنْ أَتَى رَجُلٌ رَجُلًا فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، نَذَاكَرُكَ الْعِلْمَ بَيْنَ عِبَادِي وَمَا تَحْيِي عَلَيْهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ إِذَا هُمْ إِذْ هُمْ فِيهِ إِلَى أَمْرِي .

۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْبَبَ الْعِلْمَ قَالَ : قُلْتُ : وَمَا إِحْيَاؤُهُ؟ قَالَ : أَنْ يُذَاكَرَ بِهِ أَهْلَ الدِّينِ وَ أَهْلَ الْوَرَعِ .

۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَجَّالِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، تَذَاكَرُوا وَ تَلَاَقُوا وَ تُحَدِّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءُ لِلْقُلُوبِ إِنْ الْقُلُوبَ لَتَرَيْنِ كَمَا يَرَيْنِ السَّيْفُ وَ جَلَاؤُهَا الْحَدِيثُ .

۹۰۰ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ فَصَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عُمَرَ

۴ - و فرمود : مردم در فراخی و گشادگی نیستند مگر اینکه بیسند و بفهمند و امام خویش بشناسند و بر آنها رواست که آنچه امام گوید عمل کنند اگر چه از روی تمیه باشد .

۵ - رسول خدا (ص) فرمود : اف بر مردیکه خود را در هر روز جمعه [هفته‌ای یکروز] برای امر دینش آماده نکند تا با آن تجدید عهد کند و از دینش سؤال کند و در روایت دیگری است : اف بر هر مرد مسلمانیکه

۶ - و فرمود : خدای عز و جل فرماید : گفتگوی علمی میان بندگانش سبب زنده شدن دل‌های مرده می‌گردد در صورتیکه پایان گفتگویشان با امریکه مربوط بمن است برسد (اصول دین باشد یا فروع دین) .

۷ - ابو جارود گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود : خدا رحمت کند بنده‌ای را که علم از زنده کند . گفتن زنده کردن علم چیست ؟ فرمود : اینست که با اهل دین و اهل پرهیزکاری مذاکره شود .

۸ - رسول خدا (ص) فرمود : با یکدیگر مذاکره و ملاقات و گفتگو کنید زیرا حدیث صیقل دلهاست همانا دل‌ها مانند شمشیر زنگار می‌گیرد و صیقل آنها حدیث است .

۹ - امام باقر علیه السلام می‌فرماید : مذاکره علم درس است و درس نماز [دعاء] خوبی است (ثواب

بن ابان عن منصور الصيقل قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: تذاكر العلم دراسة والدراسة صلاة حسنة.

﴿ باب بذل العلم ﴾

۱- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن منصور بن حازم ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قرأت في كتاب علي عليه السلام إن الله لم يأخذ على الجهال عهداً يطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهداً يبذل العلم للجهال ، لأن العلم كان قبل الجهل.

۲- عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبيه ، عن عبد الله بن المغيرة ومحمد بن سنان ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبد الله عليه السلام في هذه الآية: « ولا تصغر حدك للناس » قال: ليكن الناس عندك في العلم سواء.

۳- وهذا الإسناد ، عن أبيه ، عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: زكاة العلم أن تعلمه عبادة الله.

۴- علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس بن عبد الرحمن ، عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قام عيسى بن مريم عليه السلام خطيباً في بني إسرائيل فقال: يا بني إسرائيل! لا تحددوا الجهال بالحكمة فتظلموها ، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم .

نماز مقبول را دارد .

﴿ باب بذل علم ﴾

۱ - امام صادق عليه السلام فرماید : در کتاب علی علیه السلام خواندم که : خدا از نادانها پیمانی برای طلب علم نمیگیرد تا آنکه از علماء پیمان گیرد که بنادانان علم آموزند زیرا که علم بر جهل مقدم است (یعنی خلقت موجودات عالم مانند لوح و قلم وملائکه وآدم بر خلقت مردم جاهل مقدم است و ابتدا خدا از آنها پیمان گرفته است سپس از نادانان) .

۲ - امام صادق درباره این آیه (۱۸-سور۳۱) و از مردم روی برمگردان ، فرماید : باید همه مردم از نظر علم بیشت مساوی باشند (و از نظر آموختن بین دانش آموزان فرق نگذاری) .

۳ - امام باقر علیه السلام فرمود : زکاة علم اینستکه آنرا به بندگان خدا بیاموزی .

۴- امام صادق علیه السلام فرمود : عیسی علیه السلام میان بنی اسرائیل ایستاد و گفت : ای بنی اسرائیل خیر حکمت را بنادانان نکوئید که بایشان ستم کرده باشید و از اهل حکمت آنرا باز ندارید که بانهاستم کرده باشید . (مقصود از حکمت حقایق ودقایق دین است که هر مفزی تحمل درک آن ندارد) .

باب النهی عن القول بغير علم

۱ - محمد بن یحییٰ، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن مفضل بن مزند قال: قال [لي] أبو عبدالله عليه السلام: أتاهك عن خصلتين فيهما هلاك الرجال: أتاهك أن تدين الله بالباطل و تفتي الناس بما لا تعلم.

۲ - علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عميد؛ عن يونس بن عبدالرحمن، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: قال لي، أبو عبدالله عليه السلام: أتاهك و خصلتين فيهما هلاك من هلك: إتيك أن تفتي الناس برأيك أو تدين بما لا تعلم.

۳ - محمد بن یحییٰ، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رباب، عن أبي عبيدة الحداد عن أبي جعفر عليه السلام قال: من أفتى الناس بغير علم ولا هدى لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و زدن عمل بعثاه.

۴ - عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد؛ عن الحسن بن علي الوشاء، عن أبيان الأحمر، عن زياد بن أبي رجا، عن أبي جعفر عليه السلام قال: ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم، إن الرجل ليتزع الآيه من القرآن يختر فيها أبعد ما بين السماء و الأرض.

۵ - محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبدالله، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: للعالم إذا سئل عن شيء و هو لا يعلمه أن يقول: الله

۵ (باب نهی از ندانسته گوئی)

۱ - مفضل گوید امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ترا باز میدارم از دو صفت که هلاک مردان در آنست، باز میدارم از اینکه با روش باطلی دینداری کنی و ندانسته ب مردم فتوی دهی.

۲ - ابن حجاج گوید حضرت صادق بمن فرمود: از دو صفت پرهیز که هر کس هلاک شد از آن جهت بود: پرهیز از اینکه طبق رأی و نظر خویش ب مردم فتوی دهی یا آنچه نمیدانی عقیده دینی پیدا کنی.

۳ - امام باقر علیه السلام فرمود: هر که ندانسته و رهبری نشده ب مردم فتوی دهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را منت کنند و گناه آنکه بفتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

۴ - امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه میدانید بگوئید و آنچه نمیدانید بگوئید خدادانات راست. همانا مرد آیه‌ای از قرآن بیرون میکشد (تا بدلخواه خویش تفسیر کند و دلیل مدعای باطل خویش سازد) از اینرو بفاصله‌ای دورتر از میان آسمان و زمین سرنگون گردد. [یا از معنی حقیقی آیه باین مسافت دور شود].

۵ - برای عالم رواست که چون از او سؤالی شود که نداند گوید: خدا داناتراست ولی برای غیر عالم شایسته نیست که چنین گوید (بلکه او باید صریحاً بگوید نمیدانم و اگر او بگوید خدا داناتراست

أَعْلَمُ، وَلَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ .

۱۰۰۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا سَأَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَلًا يَعْلَمُ فَلْيَقُلْ: لَا أَدْرِي وَلَا يَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَيُوفِعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شُكًّا وَإِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ: لَا أَدْرِي فَلَا يَنْتَهِمُهُ السَّائِلُ.

۷ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِيانٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقَّ لِلَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ .

۸ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ يُونُسَ [بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ] عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَسَّ عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا، وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» وَقَالَ: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».

۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقَدٍ، عَنْ مَنْ حَدَّثَهُ، عَنْ ابْنِ شُبْرَمَةَ قَالَ: مَا ذَكَرْتُ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كَأَنَّ بَتَصَدَّعَ قَلْبِي،

روا نیست (معنی تضمینی این جمله آنستکه من دانام اما خدا دانتر است) .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود: چون مردی از شما را از آنچه نداند پرسند بگوید نمیدانم و نکويد خدا بهتر ميداند تا در دل ريفتش شكی اندازد . و اگر كسيكه از او سؤال ميشود بگويد نميدانم سائل اورا متهم نكند .

شرح -- شكی كه در دل ريفق يعنى سؤال كننده مياندازد اينستكه چون او در جواب ميگويد خدا دانتر است سؤال كننده خيال ميكد كه او جوابر اميداند ولي بواسطه تكبر يا تنبيه يا تشبه بعلماء يا جهات ديكر است كه سريحا نميگويد نميدانم ولي اگر سريحا بگويد نميدانم مورد هيچيك از اين تهمتها واقع نكردد .

۷ - زرارة گوويد از امام باقر عليه السلام پرسيدم: حق خدا بر بندگان چيست؟ فرمود آنچه ميدانند بگويند و از آنچه نميدانند باز ايستند .

۸ - امام صادق عليه السلام فرمود: خدا بندگان (پيرو قرآن) خود را بدو آيه از كتابش تخبص داده است درباره اينكه تاندا نند نگويند و تا آنجا كه ميدانند پرسنده را رد نكنند [يا قول قائل] از روى نادانستن رد نكنند . خداى عزوجل فرمايد (۲۹ - سوره ۷) مگر از ايشان در كتاب آسمانى پيمان نكر فتم كه جز حق بر خدا نگويند (يعنى بر خدا دورغ نبندند) و فرمود است (۴۰ - سوره ۱۰) بلكه چيزيرا كه يعلم آن نرسيدماند و از تاويل آن خبر ندارند تكذيب كردند .

۹ - ابن شبرمه گوويد حديثى از امام صادق عليه السلام شنيدم كه هر گله يادم ميآيد نزديكتر دلم شكافته شود فرمود: خير داد مرا پدرم از جدم تا پرسد بر رسول خدا - ابن شبرمه گوويد بخدا سوگند كه

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - قَالَ ابْنُ شُبْرَمَةَ وَأُقْسِمُ بِأَبِي مَا كَذَّبَ أَبُوهُ عَلِيَّ جَدِّي وَلَا جَدِّي عَلِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِسِ فَقَدَّ هَلَكًا وَ أَهْلَكَ وَمَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِيخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُنْشَأِ بِهِ فَقَدَّ هَلَكًا وَ أَهْلَكَ.

﴿ باب من عمل بغير علم ﴾

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّرِّ إِلَّا بَعْدًا

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ حَسَنِ الصَّبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ تَرَفَّ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ ؛ إِلَّا إِنْ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ .

نه پدش بز جدش دروغ بست و نه جدش بر رسول خدا - که رسول خدا (ص) فرمود هر که بقیاسها عمل کند خودش سخت هلاک شده و مردم را هلاک کرده است و کسیکه ندانسته قوی دهد و اونا سخ را از منسوخ و محکما از متشابه تشخیص ندهد سخت هلاک شده و هلاک کرده است .

﴿ باب کسیکه ندانسته عمل کند ﴾

۱ - امام صادق علیه السلام میفرمود : هر که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که بیراهه میرود هر چند شتاب کند از هدف دوتر گردد .

۲ - و میفرمود : خدا عملی را جز با معرفت نپذیرد و معرفتی نباشد مگر با عمل پس کسیکه معرفت دارد ، همان معرفت او را بر عمل دلالت کند ، و کسی که عمل نکند معرفت ندارد همانا برخی از ایمان از برخی دیگرش بوجود آید .

شرح - بعد از این در کتاب ایمان و کفر انشاء الله بیان میشود که ایمان سه جزء دارد . ۱ - اعتقاد قلبی ۲ - اقرار زبانی ۳ - عمل جوارحی . و این سه جزء ایمان در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند چنانچه در این حدیث شریف تأثیر و تأثر اولی را با سومی بیان میکند بدین نحو که تا کسی درجه اول اعتقاد را که قول لاله الا الله است نداشته باشد عملی بعنوان تقرب و رضای خدای از او پذیرفته نیست زیرا او کافر است و هنوز در زمره مسلمین در نیامده است و از آن طرف بجا آوردن اعمال عبادی واجب و مستحب با معرفت اندک سبب میشود که نور معرفت و خدا شناسیش تا بنده تر گردد و بدرجه بالاتری از معرفت ترقی کند .

۳- عَنْهُ . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ ، عَمَّنْ رَوَاهُ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يَفْعِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلِحُ

﴿ بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ ﴾

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ أَبِي عَاصِمٍ ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامِهِ لَهُ : الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقِيلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الذَّاعِي النَّارَ يَتَرَكُو عِلْمَهُ وَ اتَّبَعَ الْهَوَى وَ طَوَّلَ الْأَمَلَ ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طَوَّلَ الْأَمَلَ يُنْسِي الْآخِرَةَ .

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونَانَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ ، فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ

۳- رسول خدا (ص) فرمود : کسیکه ندانسته عملی انجام دهد خراب کردتش از درست کردتش

بیشتر است .

﴿ بَابُ بَكَارِ بَسْتَنِ عِلْمٍ ﴾

۱- سلیم گوید شنیدم امیرالمؤمنین را که از رسول خدا (ص) خبر میداد که آنحضرت در سخنش میفرمود مردم دانشمند دو قسمند : دانشمندی که علم خود را بکار بسته و این رستگار است و دانشمندی که علمشرا کنار گذاشته و این هلاک شده است . همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل دراذیقتند و میان دوزخیان ندامت و حسرت آنکس سخت تر است که در دنیا بنده ایرا بسوی خدا خوانده او پذیرفته و اطاعت خدا کرده و خدا ببهشتش درآورده است و خود دعوت کننده را بسبب عمل نکردن و پیروی هوس و درازی آرزویش بدوزخ درآورده است . پیروی هوس از حق جلو گیرد و درازی آرزو آخرت را از یاد برد .

۲- امام صادق علیه السلام فرمود : علم با عمل همدوش است (نجات و رستگاری انسان بهر دو مربوط است) هر که بداند باید عمل کند و هر که عمل کند باید بداند ، علم عمل را صدا زند اگر پاسخ گوید همانند و گرنه کوچ کند (مثلاً کسیکه میدانند اطاعت خدا خوبست و لازم گویا همان دانستن او را بزبان حال صدا میزند و میگوید تو که میدانی اطاعت خدا خوبست اطاعت کن ، اگر فرمان برد علمش ثابت و برجا ماند و گرنه باشک و شبهه و فراموشی از میان برود) .

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَاسَانِيِّ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنْ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ
عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفا.

۱۱۰- عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ
الْبُرَيْدِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَسَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلٍ فَأَجَابَ ثُمَّ عَادَ
لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام : مَكْتُوبٌ فِي الْأَجْبَلِ لِأَتَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ
وَلَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عِلْمُكُمْ ، فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ دِصَابَةَ إِلَّا كُفْرًا وَلَمْ يَزِدْ دِينَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا
۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : يَمْ يَعْرِفُ النَّاجِي ؟ قَالَ : مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا قَائِبَةً لَهُ
الشَّهَادَةُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَانْسَا ذَلِكَ مُسْتَوْدِعٌ.

۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عليه السلام فِي كَلَامٍ لَهُ خُطِبَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ : أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عِلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عِلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ،
إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدَّأَيْتَ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ
أَعْظَمَ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمَ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلَخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِي جَهْلِهِ
وَ كِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِسٌ ، لِأَنْزَاتُ بَاؤُوا فَتَشْكُوا وَلَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا وَلَا تُرْحِصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَنْهَوُوا

۳ - و فرمود : چون عالم بعلم خویش عمل نکند اندرزش از دلهای شوندگان بلفرد چنانکه باران
از سنگ صاف بلفرد .

۴ - مردی خدمت امام چهارم علیه السلام آمد و از او مسائلی پرسید و آنحضرت جوابداد سپس باز گشت
تا همچنان پرسد حضرت فرمود : در انجیل نوشته است که : تا بدانچه دانسته اید عمل نکرده اید از آنچه
نمیدانید نپرسید ، همانا علمیکه بآن عمل نشود جز کفر [ناسپاسی] داننده و دوری او را از خدا نیفزاید .
۵ - مفضل گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم ! اهل نجات بجه علامت شناخته شود ؟ فرمود
آنکه کردارش موافق گفتارش باشد ، گواهی پنجانش حتمی است یا گواهی پنجانشرا منتشر کن و
کسیکه کردارش موافق گفتارش نباشد دینش متزلزل است .

۶ - امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنرانی منبر خویش فرمود : ای مردم چون دانا شدید بآن عمل کنید
شاید هدایت شوید . عالمی که برخلاف علمش عمل کند چون جاهل سرگردانی است که از نادانی بهوش
نیاید بلکه حجت بر او تمامتر و حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده بیشتر است از حسرت جاهل سرگردان
در جهالت و هر دو سرگردان و خوابند . تردید و دو دلی بخود راه ندهید تا بشک افتید و شک نکنید تا
کافر شوید و بخود اجازه ندهید (از خود سلب مسئولیت نکنید) تا سست شوید و در راه حق سست نشوید

وَلَا تَدْنُوا فِي الْحَقِّ فَتَحْسَرُوا وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا وَمِنَ الْعَقْبِ أَنْ لَا تَغْتَرُّوا ، وَإِنْ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِكُمْ أَطْوَعَكُمْ لِرَبِّهِ وَأَعَشَّكُمْ لِنَفْسِكُمْ أَعْمَاكُمْ لِرَبِّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يَأْمَنُ وَيَسْتَبْشِرُ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ يَجِبُ وَيَنْتَمِ .

۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِذَا سَمِعْتُمْ الْعِلْمَ فَاسْتَعْمِلُوهُ وَلْتَسْبِحْ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ ، قَدَّ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ ، فَإِذَا خَاصَمَكُمُ الشَّيْطَانُ فَاقْبَلُوا عَلَيْهِ بِمَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ، فَقُلْتُ وَ مَا الَّذِي نَعْرِفُهُ؟ قَالَ : خَاصِمُوهُ بِمَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

«بَابُ الْمُسْتَأْكِلِ بِعِلْمِهِ وَالْمُبَاهِي بِهِ»

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا ، عَنْ حَسَنِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَطَالِبُ عِلْمٍ فَمَنْ اِقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا

تا زیان یابید . از جمله حق اینست که دین را بفهمید و از فهمیدن است که فریب نخورید . همانا خیر خواه .
ترین شما نسبت بخود مطبعتین شماست خدا را و خائن ترین شما با خود نافرمانترین شماست خدا را ، کسیکه اطاعت خدا کند ایمن گردد و مؤذنه یابد و آنکه نافرمانی خدا کند نومید گردد و پشیمان شود .

۷ - امام باقر عليه السلام میفرمود : چون علم را شنیدید بکارش بندید و باید دلهای شما گنجایش داشته باشد (زیادتر از استعداد و حوصله خود علم را فرا نگیرید) زیرا چون علم در دل مرد بقدری زیاد شود که نتواند تحمل کند شیطان بر او مسلط شود ، پس چون شیطان با شما بدشمنی برخاست با آنچه میدانید با او روی آورید زیرا نیرنگ شیطان ضعیف است (راوی گوید) گفتم آنچه میدانیم چیست ؟ فرمود : با او مبارزه کنید با آنچه از قدرت خدای عزوجل برای شما هویدا گشته است .

شرح - دشمنی شیطان اینست که در اصول دین انسان و سوسه و تشکیک کند در آنجا باید انسان او را بهمان ادله مختصریکه میدانند جواب گوید مثلاً در اثبات صانع گوید : این جهان منظم بی صانع نمیشود و راجع بنبوت و امامت بعلم و حلم و معجزه آنها استدلال کند .

«بَابُ كَسِيكِهِ اِزْ عِلْمِشِ رَوْزِي خَوْرِدِ وَ بَانَ بِنَاذِ»

۱ - امیرالمؤمنین عليه السلام گوید رسول خدا (س) فرمود : دو پر خورند که سیر نشوند : دنیا طلب و دانشجو ، کسیکه از دنیا با آنچه خدا برایش حلال کرده قناعت کند سالم ماند و کسیکه دنیا را از راه غیر حلالش بدست آورد هلاک گردد مگر اینکه توبه کند و بازگشت نماید ، (مال حرام را بصاحبش برگرداند)

عَلَى مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ سَلِيمٌ ، وَمَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ جِلْمِهَا هَلَكَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ أَوْ يُرَاجِعَ وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَمَنْ أَرَادَ بِوَالِدٍ نِيًّا فِيهِ حَظٌّ .

۲- الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ غَايِمٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عَمْرٍو ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ ، عَنْ أَبِي حَبِيبَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ ، وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِسْهَانِيِّ ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ .

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُجِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتِمُّوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُجِبٍّ لِدُنْيَاهُ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ وَقَالَ عليه السلام : أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام : لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالْدُّنْيَا فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلِيكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْعُرَيْدِينَ ، إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا ضَاعَ بِهِمْ أَنْ أَنْزَعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ .

۵- عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : تَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : الْقَهْمَاءُ أُمَّتَاهُ الرَّسُلُ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا ؟ قَالَ اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْتَدَوْهُمْ عَلَى دِينِكُمْ .

وکیسه علم را از اهلس گرفته و بان عمل کند نجات یابد و کسی که منظورش از طلب علم مال دنیا باشد بهره اش همانست (و در آخرت بهره ندارد) .

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود کسی که حدیث ما را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره می ندارد و هر که آنرا برای خیر آخرت جوید خداوند خیر دنیا و آخرت باو عطا فرماید .

۳ - و فرمود : هر که سبب را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره می ندارد .

۴ - و فرمود : چون عالم را دنیا دوست دیدید او را نسبت بدینتان متهم داند (بدانید دینداریش حقیقی نیست) زیرا دوست هر چیزی کرد محبوبش میگردد ، و فرمود خدا بداد وحی فرمود که : میان من و خودت عالم فریفته دنیا را واسطه قرار مده که ترا از راه دوستیم بگرداند زیرا که ایشان راهزنان پندگان جویای منند ، همانا کمتر کاری که با ایشان کنم اینست که شیرینی مناجات مرا از دلشان برکنم .

۵ - رسول خدا (ص) فرمود : دانشمندان قبه تا هنگامیکه وارد دنیا نشده اند امین پیغمبرانند . عرض شد یا رسول الله ! معنی ورودشان در دنیا چیست ؟ فرمود : پیروی سلطان ، پس چون چنین کنند نسبت بدینتان از ایشان بر حذر باشید .

۶- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْقَضْلِ بْنِ شَادَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِنَهَائِي بِهِ الْعُلَمَاءَ ، أَوْ يُمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلَيْتَبَوْا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنْ الرَّثَاةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا .
(بَابُ لُزُومِ الْحُجَّةِ عَلَى الْعَالِمِ) ۵

وَتَشْهِيدِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ يَاحْفَظُ : يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ .

۲- وَبِهَذَا الْإِسْنَادُ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَى نَبِينَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيَلُ لِّلْعُلَمَاءِ السُّوءُ كَيْفَ تَأْطَى عَلَيْهِمُ النَّارُ ؟

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَحَمَّادُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْقَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعًا ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَبْرِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَهُنَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - لَمْ يَكُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَةٌ ثُمَّ قَرَأَ اسْمَا التَّوْبَةِ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ .
۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ .

۶ - امام باقر علیه السلام فرمود : هر که علم جوید برای اینکه بر علما بیالد یا بر سفها ستیزد یا مردم را متوجه خود کند باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد همانا ریاست جز برای اهلس شایسته نیست .

(بَابُ ثُبُوتِ حُجَّتِ بَرِّعَالِمٍ وَسُخْتِي أَمْرِشِ) ۵

۱ - امام صادق علیه السلام بحفص بن غیاث فرمود : ای حفص هفتاد گناه جاهل آمرزیده شود پیش از آنکه يك گناه عالم آمرزیده شود .

۲ - و حضرت صادق علیه السلام فرمود : عیسی بن مریم علیه السلام - فرمود : وای بر علماء بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد .

۳ - و حضرت صادق علیه السلام فرمود ، چون جان با اینجا رسد - با دست بکلوش اشاره کرد - برای عالم توبه ای نیست سپس این آیه را قرائت فرمود (۱۷ سوره ۴) قبول توبه بر خدا فقط نسبت بکسانی است که از روی نادانی بدی میکنند .

۴ - امام باقر علیه السلام راجع بگفتار خدای عزوجل (۹۴ سوره ۲۶) گمراه کنندگان و گمراه شدگان

عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَلِيِّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوُنُ » ، قَالَ : هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالسِّنِّهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ .

« (بَابُ النَّوَادِرِ) »

١- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَحْتَرِيِّ ، رَفَعَهُ قَالَ : كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : رَوِّ حُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيحِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَكِلُ كَمَا تَكِلُ الْإِبْدَانُ .

٢- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبِ النَّيْسَابُورِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِيِّ ، عَنْ دُرِّسَةَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَخِي شُعَيْبِ الْعَمَرِيُّ فِيهِ ، عَنْ شُعَيْبِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : يَا طَالِبَ الْعِلْمِ ! إِنَّ الْعِلْمَ ذَوْ فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ : قَرَأْتُهُ التَّوَاضُعَ وَعَيْنُهُ الْبُرَاءَةَ مِنَ الْحَسَدِ وَأَذَنُهُ الْفَهْمَ وَلِسَانُهُ الصِّدْقَ وَحِفْظُهُ الْفَحْصَ وَقَلْبُهُ حُسْنَ النِّيَّةِ وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةَ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ وَيَدُهُ الرَّحْمَةَ وَرِجْلُهُ زِيَارَةَ الْعُلَمَاءِ وَهَيْئَتُهُ السَّلَامَةَ وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعَ وَمَسْتَقَرُّهُ النَّجَاةَ وَقَائِدُهُ الْعَاقِبَةَ وَمَرْكَبَتُهُ الْوَفَاءَ وَسِلَاحُهُ لِينُ الْكَلِمَةِ وَسَيْفُهُ الرِّضَا وَقَوْسُهُ الْمُدَارَاةَ وَجَيْشُهُ مُحَاوَرَةَ الْعُلَمَاءِ وَمَالُهُ الْأَدَبُ وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ وَزَادَهُ الْمَعْرُوفُ وَمَاؤُهُ الْمُوَادَعَةُ وَدَلِيلُهُ الْهُدَى وَرَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ .

بدوزخ سرنگون کردند میفرماید : ایشان گروهی باشند که عدالت را بزبان بستانند (ولی در مقام عمل) مخالفت نموده بستم گرایند [عادل را ستایند و ظالم گرایند] .

« (بَابُ نَوَادِرٍ - مَتَفَرِّقَاتٍ) »

١ - امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود : جان خود را بطلب شکست حکمت استراحت دهید زیرا جان هم چون تن خسته شود .

٢ - امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود : ای دانشجو همانا دانش امتیازات بسیاری دارد (اگر با انسان کاملی تشبیه شود) سرش تواضع است ، چشمش بی رشکی ، گوشش فهمیدن ، زبانش راست گفتن حافظه اش کنجکاوی ، دلش حسن نیت ، خردش شناختن اشیاء و امور ، دستش رحمت ، پایش دیدار علما همتش سلامت ، حکمتش پرهیزکاری ، قرارگاهش رستگاری ، جلودارش عاقبت ، مرکبش وفا ، اسلحه اش نرم زبانی ، شمشیرش رضا ، کمانش مدارا ، لشکرش گفتگوی باعلماء ، ثروتش ادب ، پس اندازش دوری از گناه ، توشه اش نیکی ، آشامیدنش سازگاری ، رهبرش هدایت ، رفیقش دوستی نیکان .

۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن ابی نصر، عن حماد بن عثمان، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: نعم وزیر الایمان العلم، و نعم وزیر العلم الجلم، و نعم وزیر الجلم الرفق، و نعم وزیر الرفق الصبر.

۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبد الله بن میمون القداح، عن ابی عبد الله علیه السلام عن آباءه علیهم السلام قال: جاء رجل إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول الله ما العلم؟ قال: الامت، قال: ثم مه؟ قال الاستیاع، قال: ثم مه؟ قال الحفظ، قال: ثم مه؟ قال العمل به، قال ثم مه یا رسول الله؟ قال نشره.

۵- علی بن ابراهیم رفعه إلى ابی عبد الله علیه السلام قال: طلبت العلم ثلاثة فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم: صنف يطلبه للجهل و المراو، و صنف يطلبه للإستطالة و الختل و صنف يطلبه للنعق و العقل، فصاحب الجهل و المرآه موزع ممان متعمر من للمقال في أندية الرجال يتذكر العلم و صفة الجلم، قد تسربل بالخشوع و تخلى من الورع فدق الله من هذا خشومه و قطع منه حيزومه؛ و صاحب الإستطالة و الختل ذو حجب و ملقى يستطيل على منله من أشباهه و يتواضع للأغنياء من دونه فهو لجلوانهم هاضم و ليدنيه خاطم، فأعمى الله على هذا خبزه و قطع من آثار العلماء أثره و صاحب النعق و العقل ذو كآبة و حزن و سهر قد تحنك في برئسه و قام الليل في حنيسه

۳- رسول خدا (س) فرمود: چه خوب وزیر است علم برای ایمان، چه خوب وزیر است

خویشتر داری برای علم، چه خوب وزیر است ملامت برای خویشتر داری، چه خوب وزیر است بردباری برای ملامت.

۴- مردی خدمت رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله علم چیست؟ فرمود: سکوت کردن، گفت

سپس چه؟ فرمود: گوش فرا دادن، گفت سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن، گفت سپس چه؟ فرمود: بآن عمل کردن، گفت سپس چه ای رسول خدا: فرمود: انتشارش دادن.

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: دانشجویان سه دسته اند، ایشانرا و صفاتشانرا بشناسید: دسته‌ای

دانشرا برای نادانی و ستیزه جویند، و دسته‌ای برای بلندی جستن و فریفتن جویند، و دسته‌ای برای

فهمیدن و خرد ورزیدن جویند، یار نادانی و ستیزه (اولی) مردم آزار و ستیزه گر است و در مجالس

مردان سخنرانی میکند، از علم یاد میکند و حللرا میستاید و فروتنی تظاهر میکند ولی از پرهیز کاری تهی

است خدا [از این جهت] بینش را بکوبد و کمرش را جدا کند و یار بلندی جستن و فریفتن (دومی)

نیست که باز و چابک است و بر همدوشان خود گردن فرازی کند و برای ثروتمندان پست تر از خود کوچکی

نماید، حلوائ آنها را بخورد و دین خود را بشکند خدا او را [براین روش] بی نام و نشان کند و اثرشرا

يَعْمَلُ وَيَخْشَى وَجِلًّا دَاعِيًا مُشْفِقًا مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ أَوْلِيَّيْهِ إِخْوَانِهِ فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَةً .

وَحَدَّثَنَا فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبِقِيُّ يَزِيدِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِمْسَى الْعَلَوِيِّ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبِ الْبَصْرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام .

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ رِوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَإِنْ رُغَاتُهُ قَلِيلٌ وَكَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَفْهِشٍ لِلْكِتَابِ ، فَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُ مِنْهُمْ تَرْكُ الرَّغَايَةِ وَالْجَهَالُ يَحْزَنُ مِنْهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَةِ فِرَاعٍ يَرْعَى حَيَاتَهُ وَدَاعٍ يَرْعَى هَلَكَتَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ وَتَغَايَرَ الْقَرِيفَانِ .

﴿۱۳۰﴾ ۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّعْرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا قَبِيحًا .

از میان آثار علما قطع نماید . و بار فهم و خرد (سومی) افسرده و غمگین و شب بیدارست ، تحت الحنک خویش انداخته (خلوت گزیده) و در تاریکی شب بیا ایستاده است ، ترسان و خواهان و هراسان عمل کند ، بخود مشغول است ، مردم زمانش را خوب میشناسد و از مطمئن ترین برادرانش دهشتناکست ، خدا [از این جهت] پایه‌های وجودش را محکم کند و روز قیامت امانش عطا فرماید .

۶- امام صادق علیه السلام فرمود : همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش کم چه بسا مردمیکه نسبت بحديث خیر خواه و نسبت بقرآن خیانتگرند ، علما از رعایت نکردن غمگینند و جاهلان از حفظ روایت (ازاینکه نتوانند روایترا حفظ کنند غمگینند) ، یکی در پی حفظ حیات خود است و دیگری در پی هلاکت خویش ، در اینجاست که دو دسته رعایت کننده اختلاف سدا میکنند و از هم جدا میشوند (در صورتیکه بحسب ظاهر و در نظر مردم جاهل هر دو دسته ستایش شوند) .
شرح - روایت کردن قرآن در اینجا بمعنی تصحیح الفاظ و تجوید و قرائت و اذ بر کردن آنست و مزاد از حیر خواهی هم همین است و رعایت بمعنی فهمیدن معنی و تفکر و تدبر در آن و عمل کردن بمقتضای آنست .

۷- و فرمود : کسیکه چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند خدا او را روز قیامت عالم و قبیح مبعوث کند .

شرح - مراد از حفظ حدیث یا از بر کردن آنست و یا معنی عامی که شامل نوشتن و تصحیح و تدریس و تفکر در آن و نگهداریش از تنبیر و تحریف و عمل کردن بمقتضای آن میگردد و البته همین معنی است که موجب پناه دین و مذهب تشیع گردیده است .

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَلَیَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » ، قَالَ : قُلْتُ مَا لَطَعَامُهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي يَأْخُذُهُ ، عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟

۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقِدٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ وَ تَرَكَكَ حَدِيثًا لَمْ تُرَوْهُ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثًا لَمْ تُحْصِهِ .

۱۰- مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنِ ابْنِ فَصَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ أَنَّهُ عَرَسَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْضَ حُطْبٍ أَبِيهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَوْضِعًا مِنْهَا قَالَ لَهُ : كُفِّ وَاسْكُتْ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لَا يَسْمَعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكُفُّ عَنْهُ وَالتَّنْبِثُ وَالرَّدُّ إِلَى أَيْمَةِ الْهُدَى حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَصْدِ وَيَجْلُوا عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمَى وَيَعْرِ فَوْكُمْ فِيهِ الْحَقُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ،

۱۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ : أَوْ لَهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ

۸ - زید شحام از امام باقر درباره گفتار خدای عزوجل (سوره ۲۴ - ۸۰) بایده انسان بخوراک خویش نظر

داشته باشد ، پرسید معنی خوراک چیست ؟ فرمود : علمی را که فرا میگردد نظر کند از که فرا میگردد .
(زیر اعلم غذای روحت و خویش موجب صحت ، و بدش باعث مرض روح میگردد) .

۹ - حضرت باقر علیه السلام فرمود : از امر مشتبه باز ایستادن بهتر است از زیاده گفتن و واگذارند حدیثی را که روایت آن برایت ثابت نشده بهتر است از روایت کردند حدیثی را که بر آن احاطه نداری .

شرح - این حدیث شریف را از لحاظ کلمه « تروه » و احتمالاً تیکه در تلفظ آن داده اند معانی مختلفی کرده اند ولی تمام آن احتمالات این معنی را در بردارد که حدیثی که از همه جهات برایت روشن و واضح نیست و از مصادیق امر مشتبه است باز ایستادن از آن و واگذارند آن بهتر از روایت کردنش میباشد

۱۰ - ابن طیار بر حضرت صادق بعضی از سخنرانیهای پدرش علیهما السلام راعرضه کرد تا بجمله ای از آن رسید فرمود : بایست و ساکت باش . سپس فرمود : در اموری که با آن مواجه میشوید و حکمشرا نمیدانید وظیفه ای جز باز ایستادن و درنگ کردن و ارجاع دادن آنرا بایم هدی عليه السلام ندارید ، تا ایشان شما را بر اعتدال [راه راست یا هدفتان] وادارند و گمراهی را از شما بردارند و حق را بشما بفهمانند خدایتعالی فرموده (۴۲ سوره ۱۶) اگر نمیدانید از اهل قرآن پرسید .

۱۱ - امام صادق علیه السلام میفرمود : همه علم مردم را در چهار چیز یاقم : اول اینکه پروردگار خود را بشناسی . دوم اینکه بدانی با توجه کرده (بخلقت موزون و حکیمانهات و نعمت عقل و حواس و ارسال

وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ.

۱۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قُلْتُ: لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا حَقَّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ.

۱۳ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الْعِجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَمَّا.

۱۴ - الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْقَلَابِيِّ، عَنْ ابْنِ عَائِشَةَ الْبَصْرِيِّ رَفَعَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ فِي بَعْضِ خُطْبِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنْ أَنْزَعَ مِنْ قَوْلِ الرَّؤُوفِ فِيهِ وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِشَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ، النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ وَقَدَّرَ كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ فَتَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنَ أَقْدَارُكُمْ.

۱۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يَقُولُ لَهُ: عُثْمَانُ الْأَعْمَى وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِي رِيحَ بَطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ، فَقَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: قَهْلَكَ إِنَّنِ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نُوحًا عليه السلام فَلْيَذْهَبِ

رسل وانزال کتب پی ببری (سوم اینکه بدانی اواز توجه خواسته است ، چهارم اینکه بدانی چه چیز ترا از دینت خارج کند (گناهان و موجبات شرک و ارتداد را بشناسی) .

۱۲ - هشام گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : حق خدا بر مردمان چیست ! فرمود اینکه آنچه دانند بگویند و از آنچه ندانند بازایستند ، چون چنین کنند حق خدا را باو پرداخته اند . (از علم خود مضایقه نکنند و ندانسته چیزی نگویند) .

۱۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : منزلت مردم را باندازه روایتیکه از ما میکنند بشناسید . (هر که بیشتر و بهتر روایت کند مقامش بالاتر است) .

۱۴ - امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنرانیهایش میفرمود : بدانید کسیکه از سخن نا حقیقه باو گویند از جا کنده شود عاقل نیست ، و آنکه بستایش نادان خرسند گردد حکیم نیست ، مردم فرزند کارهای نیکشانند و ارزش هر کس باندازه کاریست که بخوبی انجام دهد ، سخن علمی گویند تا ارزششان هویدا شود .

۱۵ - عبدالله بن سلیمان گوید مردی از اهل بصره که نامش عثمان اعمی بود بامام باقر (ع) عرض کرد : حسن بصری عقیده دارد کسانیکه علم را کتمان کنند شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند . امام فرمود : بنا بر این مؤمن آل فرعون هلاک شده است ! (در صورتیکه قرآن او را بکتمان ایمان ستاید)

الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا قَوْلَ اللَّهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هُنَا .

«(بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَالْحَدِيثِ)»

وَفَضْلِ الْكِتَابَةِ وَالْتِمَاسِكِ بِالْكَتُبِ

١- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؟ قَالَ: هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ.

﴿١٤٠﴾ ٢- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُدَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَسْمِعْ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَازِيدْ وَ أَنْقُصْ؟ قَالَ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ .

٣- وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنِ ذَاوُدَ بْنِ قَزَّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ فَأُرِيدُ أَنْ أُرْوِيَهُ كَمَا سَمِعْتَهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ؟ قَالَ: فَتَعْمِدُ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لِأَقَالَ: تُرِيدُ الْمَعَانِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ فَلَا بَأْسَ .

٤- وَ عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْحَدِيثُ أَسْمَعُهُ مِنْكَ أُرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ أَوْ

از زمان بهشت نوح علیه السلام علم پنهان بوده است . حسن بصری بهر راهی که خواهد برود . بخدا علم جز در این خاندان یافت نشود .

«(بَابُ رِوَايَةِ كُتُبٍ وَتَوَسُّلِ بَآئِنِهَا وَحَدِيثِ وَفَضِيلَتِ نَوْشْتَنِ)»

١- ابوبصیر از امام صادق عليه السلام راجع بآیه (١٨ سوره ٣٩) کسانی که گفتارها را میشوند واز بهترش پیروی میکنند پرسید حضرت فرمود : او مردیستکه حدیثی را شنود سپس آنرا چنانکه شنیده بی کم و زیاد باز گوید .

٢- محمد بن مسلم گوید بامام صادق عليه السلام عرض کردم : من از شما حدیث میشنوم و در آن کم و زیاد میکنم . فرمود : اگر مقصود بیان معانی آن باشد عیب ندارد : (اگر مقصود شرح و توضیح باشد بنحویکه معنی را تغییر ندهد عیب ندارد) .

٣- ابن فرقد گوید : بامام صادق عليه السلام گفتم سخنی از شما میشنوم میخواهم بالفاظیکه شنیده ام روایت کنم بخاطرم نیاید . فرمود : عمداً فراموش میکنی گفتم : نه فرمود : مقصود معانی کلام من است گفتم بلی ، فرمود : عیب ندارد .

٤- ابو بصیر گوید بامام صادق عليه السلام عرض کردم : حدیثی را از شما بشنوم و از پدرتان روایت کنم یا از پدرتان بشنوم واز شما روایت کنم چه طور است ؟ فرمود : فرقی ندارد جز اینکه اگر از پدرم روایت

أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَرُوهُ عَنكَ، قَالَ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّكَ تَرُوهُ عَنِ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَجَمِيلٍ: مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَارُوهُ عَنِ أَبِي .

٥- وَ عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَجِئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ فَأَصْجِرُ وَلَا أَقْوَى، قَالَ: فَاقْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوْلِيهِ حَدِيثًا وَمِنْ وَسْطِهِ حَدِيثًا وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثًا .

٦- عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام: الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي الْكِتَابَ وَلَا يَقُولُ: أَرُوهُ عَنِّي يَجُوزُ لِي أَنْ أَرُوهُ عَنْهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَكَ فَارُوهُ عَنْهُ .

٧- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنْ الشَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَاسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ .

٨- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حُسَيْنِ الْأَحْمَسِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْقَلْبُ يَنْكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ .

٩- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: اُكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا .

کتابي دوست تر دارم . و آنحضرت . بجمیل فرمود : آنچه از من میشنوی از پدرم روایت کن .

٥ - عبدالله بن سنان گوید: با امام صادق عليه السلام عرض کردم مردم میآیند تا حدیث شما را از من بشنوند (چون مقداری از احادیث کتاب را بر ایشان میخوانم کسل میشوند و نمیتوانم ادامه دهم فرمود: حدیثی از اول کتاب و حدیثی از وسطش و حدیثی از آخرش برای آنها بخوان (این حدیث راجع بطرز تصحیح و مقابله احادیث و اجازه روایت در عصر امام صادق علیه السلام است که محدثین را در این زمینه تحقیقات و تدقیقات فراوانست) .

٦ - احمد بن عمر حلال گوید: با امام هشتم (ع) عرض کردم: مردی از اصحاب خود ما شیعیان کتابی بمن میدهد و نمیکوید این کتاب را از من روایت کن، من میتوانم از او روایت کنم؟ فرمود: اگر بدانی کتاب از خود اوست از او روایت کن .

٧ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون حدیثی بشما گویند در مقام نقل آنرا بگوینده اش نسبت دهید اگر درست باشد بفتح شاست و اگر دروغ باشد بزبان گوینده است .

٨ - امام صادق علیه السلام فرمود: دل بنوشته اطمینان پیدا میکند .

٩ - و فرمود: احادیث را بنویسید زیرا تا ننویسید حفظ نمیکنید .

۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ابن بکیر، عن عیبد بن زرارة قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: احتفظوا بکتابکم فإنکم سوف تحتاجون إليها.

۱۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقی، عن بعض أصحابه، عن أبي سعید الخیري، عن المغضل بن عمر قال: قال لي أبو عبدالله علیه السلام: اکتب و بث علمک فی إخوانک فإن مت فأورث کتیبک بنیک فإنه يأتي علی الناس زمان هرج لا یأمنون فیہ إلا بکتابکم.

۱۲ (۱۵۰) - وهذا الإسناد عن محمد بن علی رفعه قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: إياکم و الکتاب المغترع قيل له: وما الکتاب المغترع؟ قال: أن یحدک الرجل بالحديث فتترکه و ترویه عن الذی حدک عنہ.

۱۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن جمیل بن دراج قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: أعر بوا حدیثنا فإننا قوم فصحاء.

۱۰ - فرمود: نوشتجات خود را محفوظ دارید که در آینده بآن نیاز پیدا میکنید.

۱۱ - مفضل گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: بنویس و علمت را در میان دوستان منتشر ساز و چون مرگت رسید آنها را پسرانت میراث ده زیرا برای مردم زمان فتنه و آشوب میرسد که آنها را جز با کتاب انس نگیرند.

۱۲ - و فرمود از دروغ مفرع بهره‌زید، عرض شد دروغ مفرع چیست؟ فرمود: اینکه مردی بتو حدیثی گوید و تو در مقام نقل گوینده را رها کنی و آنرا از کسیکه گوینده از او خبر داده روایت کنی.

شرح - در حدیث ۷ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که حدیث را بگوینده اش نسبت دهید تا اگر دروغ باشد زیانش دامنگیر او شود و در این حدیث میفرماید اگر بگوینده نسبت ندهی و بآنکه گوینده از او نقل کرده نسبت دهی یکنوع دروغست زیرا میگوئی از فلانی شنیدم در صورتیکه چنین نبوده امامنی کردن کلمه مفرع، را بفارسی برای ما لازم نیست زیرا معنی حقیقی آنرا خود امام علیه السلام بیان فرموده و از سؤال اصحاب با آنکه اهل لسان بودند که استعمال این کلمه در این مورد از ابتکارات و اصطلاحات خود آنحضرتست تظیر استعمال الفاظ صوم و صلوة در معانی شرعیه ولی اگر بخواهیم با قطع نظر از بیان امام علیه السلام معنی فارسی مناسبی برایش بگوئیم باید گفت: دروغ غیر اصلی یا دروغ میان پاره، تا بیان امام علیه السلام با معنی لغوی آن تطبیق کند.

۱۳ - و فرمود: حدیث ما را اعراب دهید (صحیح تلفظ کنید و درست بنویسید) زیرا ما خانواده

مردمی فصیح زبانیم.

۱۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُمَانَ وَعَبِيدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ حَدِيثُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ شَيْخِنَا وَقَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عليه السلام: جُمِلْتَ فِدَاكَ إِنْ مَشَاخِنَا رَوَوْا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَانَتِ التَّيْبَةَ شَدِيدَةً فَكَتَمُوا كُتُبَهُمْ وَلَمْ يُرَوِّعْنَهُمْ فَلَمَّا مَاتُوا صَارَتِ الْكُتُبُ إِلَيْنَا فَقَالَ: جَدُّنَا بِهَا فَانْتَهَا حَقٌّ.

«(بَابُ التَّقْلِيدِ)»

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَاً فَمَبْدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ.»

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ:

۱۴- و فرمود: حدیث من حدیث پدرم است و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول خدا (ص) و حدیث رسول خدا (ص) گفتار خدای عزوجل.

۱۵- راوی گوید: امام نهم علیه السلام عرض کردم فدایت شوم، اساتید ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایاتی دارند که چون در آن زمان تقیه سخت بوده کتب خود را پنهان کردند و از آنها روایت نشد، چون آنها مردند کتب ایشان بما رسید. فرمود: آنها را نقل کنید که درست است.

«(بَابُ تَقْلِيدِ)»

۱- ابوبصیر گوید از امام صادق عليه السلام در باره آیه (۳۱ سوره ۹) د علما و راهبان خویشرا پروردگار خود گرفتند خدا را پرسیدم. فرمود: بخدا سوگند که علما و راهبان مردم را بعبادت خویش نخواندند و اگر هم میخواندند آنها نمیپذیرفتند ولی حرام خدا را برای آنها حلال و حلالشرا حرام کردند، بنابراین آنها ندانسته و نفهمیده عبادت ایشان کردند.

۲- محمد بن عبیده گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام بمن فرمود: ای محمد تقلید شما محکمتر

فَالِ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : يَا مُحَمَّدُ أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيدًا أَمِ الْمَرْجِيَّةُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : قَلْدْنَا وَ قَلْدُوا فَقَالَ : لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّ الْمَرْجِيَّةَ نَصَبَتْ رَجُلًا لَمْ تَفِرْ مِنْ طَاعَتِهِ وَ قَلْدُوهُ وَأَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلًا وَفَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تَقْلِدُوهُ فَمَنْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيدًا .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ ، عَنْ حَسَادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ : « اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ » ، فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَ لَا صَلُّوا لَهُمْ وَ لَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ .

❖ (بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ) ❖

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ نَجْدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ ، وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعًا عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّمَا بَدَأَ دُفُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَ أَحْكَامُ تُبَدِّعُ يُخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا فَلَوْ أَنَّ السَّبَاطِلَ

است یا مرجئه ؟ (آنها که پس از پیغمبر (ص) ابوبکر را مقدم و علی علیه السلام را مؤخر داشتند) عرض کردم ما هم تقلید کردیم آنها هم تقلید کردند . فرمود : این را از تو نپرسیدم ، محمد گوید : من جوابی بیشتر از این جواب نداشتم ، امام فرمود : مرجئه مردی را که اطاعتش واجب نبود بخلافت نصب کردند و تقلیدش کردند و شما مردی را نصب کردید و اطاعتش را لازم دانستید و تقلیدش نکردید پس تقلید آنها از شما محکمتر است (چنانچه علی علیه السلام هم از اصحابش همین کله را داشت که چرا باید پیروان معاویه پیشوای باطل خود را اطاعت کنند و شما رهبر حق خود را نافرمانی کنید آنها در باطل مجتمعند و شما در حق متفرق) .

۳- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه (سوره ۹) « غیر خدا علما و راهبان خود را پروردگار گرفتند » میفرماید : بخدا برای آنها روزه نکرقتند و نماز نکرادند بلکه بر ایشان حرام را حلال و حلال را حرام ساختند و ایشان هم پذیرفتند .

❖ (بَابُ بَدْعَتِهَا وَرَأْيِ وَ قِيَاسِهَا) ❖

۱- امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود : ای مردم همانا آغاز پیدایش آشوبها فرمانبری هوسها و بدعت نهادن احکامی است بر خلاف قرآن که مردمی بدنبال مردمی آنرا بدست گیرند ، اگر باطل برهنه می بود بر خردمندی نهان نمی گشت و اگر حق نا آمیخته مینمود اختلافی پیدا

حَلَصَ لَمْ يَحْفَ عَلِي ذِي جَبِي وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ حَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَلَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ
وَمِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيَمَزُجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا فَهَذَا كَاسْتَحْوَدَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَتَجَى الَّذِينَ سَبَقَتْ
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى .

۲- الْحُسَيْنُ بْنُ عَمْرِو، عَنْ مَعْلَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَمْرٍو بْنِ جُمُهورٍ الْعَمِيّ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ
۳- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ جُمُهورٍ رَفَعَهُ قَالَ: مَنْ أَتَى ذَا بَدْعَةٍ فَعَطَّمَهُ فَإِنَّمَا يَسْمَعُ
فِي هَذِهِ الْأَسْلَامِ .

۴- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ جُمُهورٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا اللَّهُ لِصَاحِبِ
الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَشْرَبَ قَلْبُهُ حُبًّا .

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْجُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يُكَادِيهَا
الْإِيمَانُ وَلَيْتَآ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَوْكَلًا بِدَيْتَبِ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِاللَّهَامِ مِنَ اللَّهِ وَيَعْلُنُ الْحَقَّ وَ يُؤَوِّزُهُ وَ
يُرَدُّ كَيْدَ الْكَاذِبِينَ يَمِيرُ عَنِ الضُّعْفَاءِ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ .

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ

نمیشد ولی مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و آمیخته شود و با هم پیش آیند ، اینجاست که شیطان بر
دوستان خود چیره شود و آنها که از جانب خدا سبقت نیکی داشتند نجات یابند .

۲- رسول خدا (ص) فرمود : زمانیکه در امت بدعتها هویدا گشت بر عالم است که علم خویش
را آشکار کند ، هر که نکند لعنت خدا بر او باد .

۳- در حدیث است : کسیکه نزد بدعتگزار آید و تعظیمش کند در خرابی اسلام کوشیده است .

۴- رسول خدا (ص) فرمود : خدا از قبول توبه بدعتگزار خود داری فرموده . عرض شد چرا
چنین است ؟ فرمود : زیرا که دوستی بدعت دل نشینش شده . (پس توبه کردنش حقیقی نیست) .

۵- رسول خدا (ص) فرمود : برای هر بدعتی که پس از من برای نیرنگه زدن با ایمان پیدا شود
سر پرستی از خاندانم گماشته شده که از ایمان دفاع کند و بالهام خدا سخن گوید و حقرا آشکار و
روشن کند و نیرنگه نیرنگبازان را رد کند و زبان ناتوانان باشد ، ای هوشمندان پند گیرید و بخدا
توکل کنید .

۶- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : مینویس ترین مردم نزد خدا دو نفرند : ۱- مردیکه خدا او

مَسْعَدَةَ بِنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَفَعَهُ، عَنْ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ مِنْ أَوْفَى الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ
 إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ مَشْعُوفٌ بِكَلَامٍ بَدْعَةٍ، فَدَلَّجَ بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ
 افْتَنَّ بِهِ، ضَالٌّ عَنِ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَالٌ
 خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جُهَالِ النَّاسِ، غَانُ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ قَدَسَمَاءُ
 أَشْبَاهُ النَّاسِ غَالِمًا وَ لَمْ يَعْنِ فِيهِ يَوْمًا سَالِمًا، بَكَرَ فَاسْتَكْبَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، خَشِيَ
 إِذَا ارْتَوَى مِنْ آجِنٍ وَ اكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ فَاضِيًا ضَامِنًا لِتَجَلْبِيسِ
 مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ وَ إِنْ خَالَفَ فَاضِيًا سَبَقَهُ لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُصَ حُكْمَهُ مِنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفَعَلِهِ
 بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمُعْضَلَاتِ هَبَّ أَلْهَا حَشَوًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَبُهِ
 مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ عَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ لِأَيْدِي أَصَابٍ أَمْ أَحْطَأَ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا
 أَنْكَرَ، وَلَا يَرَى أَنْ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَبًا، إِنْ فَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ لَمْ يَكْدِبْ نَظْرَهُ وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ
 أَمْرٌ أَكْتَمْتُمْ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ لِكَيْلَا يُقَالَ لَهُ: لَا يَعْلَمُ، ثُمَّ جَسَرَ قَفْضِي، فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتِ كِتَابِ

را بخودش وا گذاشته از راه راست منحرف گشته، دلباخته سخن بدعت شده، از نماز و روزه هم دم
 میزند، مردمی بوسیله او بقتنه افتاده‌اند، راه هدایت پیشینیانش را گم کرده و در زندگی و پس از مرگش
 گمراه کننده پیروانش گشته، باربر خطاهای دیگری شده و در گرو خطای خویش است.

۲- مردیکه نادانیا در میان مردم نادان قماش خود قرار داده، اسیر تاریکیهای فتنه گشته،
 انسان نماها او را عالم گویند در صورتیکه یکروز تمامرا صرف علم نکرده، صبح زود برخاسته و آنچه
 را که کمش از زیادش بهتر است (مال دنیا یا علوم بیفایده) فراوان خواسته چون از آب گندیده سیر
 شد و مطالب بیفایده را انباشته کرد، بین مردم بر کرسی قضاوت نشست و متمهد شد که آنچه بر دیگران
 مشکل بوده حل کند، اگر با نظر قاضی پیشین مخالفت میکند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم
 او را نقض نکند چنانکه او با قاضی پیشین کرد، اگر با مطالب پیچیده و مشکلی مواجه شود ترهاتی از
 نظر خویش برای آن بافته و آماده میکند و حکم قطعی میدهد شبهه باقی او مثل تار بافتن عنکبوتست،
 خودش نمیداند درست رفته یا خطا کرده، گمان نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد و
 جز منتقادات خویش روش درستی ساغ ندارد، اگر چیزبرا بجیزی قیاس کند (و بخطا هم رود) نظر
 خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد برای چهلیکه در خود سراغ دارد آنرا پنهان
 میکند تا نگویند نمیداند سپس گستاخی کند و حکم دهد اوست کلید تاریکیها (که در نادانی بر مردم
 گشاید) شہاترا مرتکب شود، در نادانیا کور کورانه گام بر دارد، از آنچه نداند پوزش نطلبید

شُبُهَاتٍ، حَبَاطُ جَهَالَاتٍ، لَا يَعْتَدِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمُ وَلَا يَتَعَشَّرُ فِي الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ قَبِيحٍ، يَنْدِي
الرِّ دَائِبَاتِ ذَرَوَاتِ رِيحِ الْهَيْبَمِ تَبْكِي مِنْهُ الْمَوَارِيثُ وَتَصْرِيحُ مِنْهُ الدِّمَاءُ؛ يَسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ الْفَرْجَ
الْحَرَامَ وَيَحْرَمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجَ الْحَلَالَ لِأَمَلِيٍّ بِإِصْدَارِ مَا عَلَيْهِ وَرَدَ وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ مِنْ
إِدْعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ.

۷- الْحُسَيْنُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عَمْرٍو، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَاءِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُمَانَ
عَنْ أَبِي شَيْبَةَ الْخُرَّاسَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَائِسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ
بِالْمَقَائِسِ فَلَمْ تَزِدْهُمْ الْمَقَائِسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لِأَيُّسَابُ بِالْمَقَائِسِ.

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، وَخَمْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْقُضَلِيِّ بْنِ شاذَانَ رَفَعَهُ،
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلٌ إِلَى التَّارِكِ.
۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي
الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَيَقِينُنَا فِي الدِّينِ وَاعْتَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى أَنْ
الْجَمَاعَةَ مِثْلًا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ، مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَيَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا
مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ قَرِيبًا وَرَدَّ عَلَيْنَا الشَّيْءَ لَمْ يَأْتِنَا فَبِدِعْتِكَ وَلَاعَنِ آبَاءُكَ شَيْءٌ فَنظَرْنَا لِي أَحْسَنَ

تا سالم ماند و در علم ریشه دار و قاطع نیست تا بهره برد. روایات را درهم می‌شکند همچنانکه باد گیاه
خشکیده را، میرانهای بناحق رفته از او گریانند، و خونهای بناحق ریخته از او نالان، زناشوی حرام
بحکم او حلال گردد، و زناشوی حلال حرام شود، برای جواب دادن بمسائلیکه نزدش می‌آید سرشار نیست
و اهلیت ریاستی را که بواسطه داشتن علم حق ادعا میکند ندارد.

توضیح فرق میان ایندو نفر اینستکه اولی در اصول دین خرابکاری کند و بدعت گذارد و دومی
مقام قضاء و فتوی را بناحق غصب کند.

۷- امام صادق علیه السلام میفرمود: قیاس کنندگان علم را از راه قیاس جستند و قیاس جز دوری
از حق بر آنها نیفزود، همانا دین خدا با قیاس درست نمیشود.

توضیح- قیاس یکی از ادله شرعیه است نزد ابوحنیفه و پیروانش و فقهاء شیعه با استناد با حدیث
این باب قیاس در احکام شرعی را ممنوع و قدغن دانسته‌اند.

۸- امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی
دوزخ است.

۹- محمد بن حکیم گوید: بحضرت ابوالحسن عليه السلام عرض کردم: قربانت مادر دین دانشمند شدید
واز برکت شما خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در مجلسی باشیم: کسی از رفیقش
چیزی نپرسد چون آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد بواسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده،
اما گاهی مطلبی برای ما پیش می‌آید که از شما و هدایت دربارۀ آن سخنی بما نرسیده است پس ما به بهترین

بِأَحْضَرْنَا وَ أَوْقَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَتَأْخُذُ بِهِ؟ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، فِي ذَلِكَ وَ اللَّهُ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا بْنَ حُكَيْمٍ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ: قَالَ: عَلِيُّ وَقُلْتُ.

قال محمد بن حُكَيْمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ.

۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ

بِهِمَا بِمَا أُوحِدُ اللَّهَ؟ فَقَالَ: يَا يُونُسُ! لَا تُكُونَنَّ مُبْتَدِعًا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ.

۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ مُنَسَّى الْحَنَاطِ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرِدُ عَلَيْنَا أَشْيَاءٌ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَا سُنَّةِ فَتَنْظُرُ فِيهَا؟

قَالَ: لَا: أَمَّا أَنْتَ إِنْ أَصَبْتَ لَمْ تُوَجَّرْ، وَإِنْ أَخْطَأْتَ كَذَبَتْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۱۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ عُمَرَ بْنِ

أَبَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُلُّ بَدْعَةٍ

صَلَاةٌ وَكُلُّ صَلَاةٍ فِي النَّارِ.

۱۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ سَمَاعَةَ بْنِ

مِهْرَانَ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنْ أَنَا نَجْتَمِعُ وَنَتَدَاكِرُ مَا عِنْدَنَا فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا

شَيْءٌ إِلَّا لَوْعَيْنَا فَبِدِ شَيْءٍ مُسْطَرٍّ مَوْذِكٍ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ، ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ

و جهیکه در نظر داریم توجه میکنیم و راهبر که با اخبار از شما رسیده موافقت است انتخاب میکنیم .

فرمود : چه دور است ، چه دور است این راه از حقیقت ، بخدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شدای

پسر حکیم سپس فرمود : خدا لعنت کند ابوحنیفه را که میگفت : علی چنان گفت و من چنین گویم .

ابن حکیم بهشام گفت بخدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه مرا بقیاس اجازه دهد .

۱۰- یونس گوید موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم : بچه وسیله خدا را بیگانگی پرستم ؟

فرمود : ای یونس : بدعتگزار مباش کسیکه برای خویش توجه کند هلاک شود و هر که خانواده پیغمبرش

را (س) رها کند گمراه گردد و کسیکه قرآن و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر گردد .

۱۱- ابوبصیر گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم مطالبی برای ما پیش میآید که حکمشرا از

قرآن نمیفهمیم و حدیثی هم نداریم که در آن نظر کنیم (میتوانیم برای و قیاس عمل کنیم ؟) فرمود : نه ،

زیرا اگر درست رفتی پاداش نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بستهای .

۱۲- رسول خدا (ص) فرمود : هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است

۱۳- سماعه گوید : بامام هفتم عرض کردم : اسلحک الله ما انجمن میکنیم و وارد مذاکره میشویم ،

هر مطلبی که پیش آید ، راجع بان نوشته‌ای داریم ، این هم از برکت وجود شماست که خدا بیا لطف کرده

عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ فَيَنْظُرُ بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ وَ عِنْدَنَا مَا يُشْبِهُهُ فَتَقِيسُ عَلَيَّ أَحْسَنَهُ؟ فَقَالَ: وَمَا لَكُمْ
وَالْقِيَاسِ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ ثُمَّ قَالَ: إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ فَقُولُوا بِهِ وَ
إِنْ جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهِيَ- وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ- ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ: قَالَ
عَلَيٌّ وَ قُلْتُ أَنَا وَ قَالَتِ الصَّحَابَةُ وَ قُلْتُ ، ثُمَّ قَالَ ، أَكُنْتُ تَجْلِسُ إِلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: لَا وَلَكِنَّ هَذَا
كَلَامُهُ ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ النَّاسُ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ
مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَقُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: لَاهُو عِنْدَ أَهْلِهِ.

﴿۱۷۰﴾ ۱۴- عَنْ عَمْرِو بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَابَانَ عَنْ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ
ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شَبْرَمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ إِمْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ حَطَّ عَلَيَّ ﷺ بِيَدِهِ إِنْ الْجَامِعَةَ لَمْ
تَدْعُ لِأَحَدٍ كَلَامًا ، فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ، إِنْ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ
يَزِدُوا مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا ، إِنْ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ .

۱۵- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ أَبِي بَابَانَ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنْ السُّنَّةُ لَاتَّقَاسُ الْآتِرَى أَنْ الْمَرْأَةَ
تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي صَلَوَاتَهَا؟ يَا أَبَانُ! إِنْ السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ .

است ، گاهی مطلب کوچکی پیش میآید که حکمش را حاضر نداریم و بیکیدیگر نگاه میکنیم و چون نظیر
آن موضوع را داریم آنرا بهترین نظیرش قیاس میکنیم . فرمود : شما را با قیاس چکار ؟ ! همانا پیشینیان
شما که هلاک شدند بواسطه قیاس هلاک شدند ، سپس فرمود : چون مطلبی برای شما پیش آمد که حکمش را
میدانید بگوئید و چون آنچه را نمیدانید پیش آمد ، این - با دست بلبهای خویش اشاره فرمود - (یعنی
سکوت کنید یا حکمش را از دهان من جوئید) پس فرمود : خدا ابوحنیفه را لعنت کند که میگفت علی
چنان گفت و من چنین گویم ، اصحاب چنان گفتند و من چنین گویم ، پس فرمود : در مجلسش بوده ای ؟
گفتم : نه ، ولی این سخن اوست ، پس گفتم اصلحک الله آیا پیغمبر احتیاجات مردم زمان خویش را کامل
آورد ؟ فرمود : بلی و آنچه را هم تا قیامت محتاجند ، گفتم : آیا چیزی هم از دست رفت ؟ گفت نه ،
نزد اهلس محفوظ است .

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود : دانش ابن شبرمه در برابر جامعه که بااملاء پیغمبر و دستخط
علی(ع) است گمشده و نابود است ، جامعه برای کسی جای سخن نگذاشته ، در آنست علم حلالو حرام ،
همانا اصحاب قیاس عمل را بوسیله قیاس جستند لذا از راه حق دورتر شدند . همانا دین خدا با قیاس درست نمیشود .
توضیح - راجع بجامعه در کتاب حجت توضیح بیشتری میآید .

۱۵- حضرت صادق علیه السلام با بان بن تغلب فرمود : احکام اسلامی را نتوان قیاس کرد ، نمی بینی که زن
حائض روزه اش را قضا کند و نمازش را قضا نکند ای بان احکام اسلامی اگر قیاس شود دین از میان برود .

۱۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ ، سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِيَاسِ فَقَالَ : مَا لَكُمْ وَالْقِيَاسُ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ .

۱۷ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ : مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَاسِ لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي النَّيَاسِ وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي ارْتِمَاسٍ . قَالَ : وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَقْنَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ .

۱۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مِثْبَاجٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ إبْلِيسَ قَاسَ نَفْسَهُ بِأَدَمَ فَقَالَ : « خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ، وَكُو قَاسَ الْجَوْهَرَ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ أَدَمَ بِالنَّارِ كَانَ ذَلِكَ أَكْثَرَ نُورًا وَضِيَاءً مِنَ النَّارِ .

۱۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ حَرْبِ بْنِ مَرْزَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ : حَلَالٌ مُتَّحِدٌ أَحَدًا أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَقَالَ : قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بَدْعًا إِلَّا تَرَكَ بِهَا سَنَةً .

۱۶ - عثمان بن عیسی گوید از حضرت موسی بن جعفر راجع بقیاس پرسیدم . فرمود : شما را با قیاس چکار ؟ از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است .

۱۷ - مسعدة گوید امام صادق از پدرش علیهما السلام خبر داد که علی صلوات الله علیه فرموده است : هر که خود را بر کرسی قیاس نشاند همیشه عمرش در اشتباه است و کسیکه برای خود خدا پرستی کند همیشه عمر در باطل فرو رفته است . و امام باقر (ع) فرمود : کسیکه برای خویش ب مردم فتوی دهد ندانسته خدا پرستی کرده است و آنکه ندانسته خدا پرستی کند مخالفت خدا نموده چونکه آنچه را ندانسته حلال و حرام کرده است .

۱۸ - امام صادق (ع) فرمود : شیطان خود را با آدم قیاس کرد و گفت : (۱۲ - سوره ۷) مرا از آتش و شیطان را از خاک آفریدی . و اگر گوهری را که خدا آدم را از آن آفرید با آتش قیاس میکرد آن گوهر درخشنده تر و روشن تر از آتش بود

۱۹ - زراره گوید از امام صادق (ع) راجع بحلال و حرام پرسیدم فرمود : حلال مطلق همیشه تا روز قیامت حلالست و حرامش همیشه تا روز قیامت حرام ، غیر حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی (ع) فرمود هیچکس بدعتی نهاد جز آنکه بسبب آن سنتی را ترک کرد .

۲۰ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَبَّاسِيِّ ، عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ قَالَ : دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا حَنِيفَةَ ! بَلِّغْنِي أَنْتَ تَقِيْسُ؟ قَالَ : نَعَمْ قَالَ : لَا تَقِيْسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ جِبْنَ قَالَ خَلَقَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ وَلَوْ فَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ .

۲۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ قُتَيْبَةَ قَالَ : سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَ كَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟ فَقَالَ لَهُ : مَهْ ، مَا أَحْبَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَسْنَا مِنْهُ . أَرَأَيْتَ ، فِي شَيْءٍ .

۲۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَّةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبِّ وَ نَسَبٍ وَ قَرَابَةٍ وَ وَلِيَّةٍ وَ بَدْعَةٍ وَ شُبُهَةٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا مَا أَثَبَّهُ الْقُرْآنُ .

(بَابُ)

الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ جَمِيعٌ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ مُرَاذِمٍ ، عَنْ أَبِي

۲۰ - ابوحنیفه بر امام صادق (ع) وارد شد . حضرت فرمود : بمن خبر رسیده که تو قیاس میکنی

گفت آری فرمود : قیاس مکن زیرا نخستین کسیکه قیاس کرد شیطان بود ، آنکه که گفت : مرا از آتش آفریدی و آدمرا از خاک ، او بین آتش و خاک قیاس کرد و اگر نورانیت آدمرا با نورانیت آتش قیاس میکرد امتیاز میان دونور و پاکیزگی یکی را بر دیگری مینهید .

۲۱ - قتیبه گوید مردی از امام صادق (ع) مسأله‌ای پرسید و حضرت جوابش داد سپس گفت : برای شما اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست ؟ فرمود خاموش باش ، هر جوابی که من بنویسم از قول رسول خدا (ص) است ، ما از خود رأیی نداریم .

۲۲ - امام باقر (ع) فرمود : غیر خدا را برای خود تکیه گاه و محرم راز مگیرید که مؤمن نباشید زیرا هر وسیله و پیوند و خویشی و محرم راز و بدعت و شبهتی نزد خدا بریده و بی اثر است جز آنچه را که قرآن اثبات کرده است (و آن علم و ایمان و تقوی است) .

(بَابُ)

﴿ رَجُوعُ بَقْرَانَ وَسُنَّتِ وَأَيْنَكِهِ هَمَّةٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَاحْتِيَاجَاتُ مَرْدَمِ ﴾

﴿ دَرَقْرَانَ يَأْسُنْتُ مَوْجُودِ اسْتِ ﴾

۱ - امام صادق (ع) فرمود : خدای تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را فرود فرستاده تا آنجا که

عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ ، إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ .

﴿ ۱۸۰ ﴾ ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ ، وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا .

۳- عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي بَابٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ ، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ قَبْوًا مِنَ الطَّرِيقِ ، وَمَا كَانَ مِنَ الدَّارِ قَبْوًا مِنَ الدَّارِ حَتَّى أَرْضِي الْخَدْيَ فَمَا سِوَاهُ وَالْبَجْدَةَ وَنِصْفَ الْجَلْدَةِ .

۴- عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْسَنُهُ .

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْقَيْلِ وَالْقَالِ ، وَفَسَادِ الْمَالِ ، وَ

بخدا سو کند چیزی را از احتیاجات بندگان فرو گذار نفرموده : و تا آنجا که هیچ بنده نمی تواند بگوید
ایکاش این در قرآن آمده بود جز آنکه خدا آنرا در قرآن فرو فرستاده است .

۲- امام باقر (ع) میفرمود : خدای تبارک و تعالی چیزی را از احتیاجات امت را وانگذاشت جز
آنکه آنرا در قرآنش فرو فرستاد و برای رسولش بیان فرمود و برای هر چیزی اندازه و مرزی قرار داد و
برای رهنمائی آن رهبری گماشت و برای کسیکه از آن مرز تجاوز کند کیفری قرار داد .

۳- امام صادق (ع) فرمود : خدا حلال و حرامی نیافریده جز آنکه برای آن مرزی مانند مرز
خانه هست آنچه از جاده است جزء جاده محسوب شود و آنچه از خانه است بخانه تعلق دارد تا آنجا که جریمه
خراش و غیر خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه (در حلال و حرام خدا) معین شده است .

۴- و فرمود : چیزی نیست جز آنکه درباره اش آیه قرآن یا حدیثی هست .

۵- ابو جارود گوید : امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : چون بشما از چیزی خبر دهم از من بپرسید کجای قرآنست

آنگاه حضرت ضمن گفتارش فرمود : پیغمبر (ص) از قیل و قال و تباہ ساختن مال و زیادی سؤال نمی فرموده
است ، بحضرت عرض شد ، پسر پیغمبر ! همینکه فرمودید در کجای قرآنست ؟ فرمود : خدای عزوجل

كَثْرَةَ السُّؤَالِ : فَقِيلَ لَهُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ :
 «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» ، وَقَالَ :
 « وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا مَاءً » ، وَقَالَ : « لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ
 بُدِيَ لَكُمْ تَسْؤُلُكُمْ . »

۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن نعلبه بن ميمون، عن حدثة عن
 المعلی بن خنیس قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : ما من امرٍ یختلف فیہ اثنا إلا ولہ أصل فی کتاب الله
 عزَّ وَجَلَّ وَلَکِنْ لَا تَبْلُغُهُ عَقُولُ الرِّجَالِ .

۷- محمد بن یحیی، عن بعض أصحابه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي
 عبد الله علیه السلام قال : قال أمير المؤمنين علیه السلام : أيسأ الناس ! إن الله تبارك وتعالى أرسل إليكم
 الرسول صلى الله عليه وآله وأنزل إليه الكتاب بالحق وأنتم أميون عن الكتاب ومن أنزله، وعن الرسول
 ومن أرسله، على حين فترة من الرسل وطول هجعة من الأمم وأنساط من الجهل واعتراض
 من الفتنه وانتقاض من المبرم وعمى عن الحق واعتساف من الجور وامتخا من الدين و
 تلظى من الحروب على حين اصفرار من رياض جنات الدنيا وبس من أعصابها وانتثار من
 ورقها وبأس من ثمرها وأغوار من مائها، قد درست أعلام الهدى فظهرت أعلام الردى فالدنيا
 منهجمة، في وجوه أهلها مكفرة، مديرة غير مقبلة، تمرتها الفتنه وطعامها الحيفه و شعارها
 الخوف و دنارها السيف، من فتم كل ممرق وقد أعمت عيون أهلها وأظلمت عليها أيامها، قد قطعوا

میفرماید : (سوره ۱۱۴ سوره ۴) در بسیاری از سرگوشیهای مردم خیری نیست جز آنکه بصدقہ یا نیکی یا اصلاح
 میان مردم دستور دهد . و فرمود (سوره ۵) اموالنا را که خدا قوام کار شما قرار داده بکم خردان
 مدهید ، و فرموده (سوره ۱۰۱) از چیزهاییکه اگر بر شما عیان شود شکفتان کند سؤال نکنید .

۶- امام صادق (ع) فرمود : هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف نظر داشته باشند جز
 آنکه برای آن در کتاب خدا ریشه و بنیادی است ولی عقولای مردم بان نمیرسد .

۷- امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ای مردم خدای تبارک و تعالی پیغمبر را بسوی شما فرستاد و قرآن
 مقرر او نازل فرمود در حالیکه شما از قرآن و فرستنده قرآن بی خبر بودید و هم از پیغمبر و فرستنده
 او ، در زمان تعطیلی پیغمبران و خواب دراز ملتها و گسترش نادانی و سرکشی فتنه و کسبختن اساس محکم
 و کوری از حقیقت و سرپیچی ستم و کاهش دین و شمله وری آتش جنگه ، همزمان با زردی گلستان باغ جهان
 و خشکیدن شاخهها و پراکندگی برگها و نومییدی از میوه و فرو رفتن آبهای آن ، پرچمهای هدایت
 فرسوده و پرچمهای هلاکت افراشته بود ، دنیا بر خسار مردم عبوس و روی درهم کشیده بود ، بانها پشت
 گردانیده روی خوش نشان نمیداد : میوه دنیا آشوب و خوراکیش مردار بود نهانش ترس و آشکارش شمیر

أَرْحَامَهُمْ وَسَقَّوْا دِمَاءَهُمْ وَ دَفَنُوا فِي التُّرَابِ الْمَوْتُورَةِ بَيْنَهُمْ مِنْ أَوْلَادِهِمْ، يَجْنَأُ دُونَهُمْ طِبُّ الْعَيْشِ وَرَفَاهِيَةُ خُفُوضِ الدُّنْيَا، لَا يَرِجُونَ مِنَ اللَّهِ تَوَابًا وَلَا يَخَافُونَ اللَّهَ مِنْهُ عِقَابًا، حَسِبُهُمْ أَعْمَى نَحْسٍ وَ مَيْتَهُمْ فِي النَّارِ مَبْلَسٌ فَجَاهَهُمْ يَنْسَحُهُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ تَقْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَبِّ الْحَرَامِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَطْفِئُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أَحَبُّكُمْ عَنْهُ، إِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَامَضِي وَعِلْمٌ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيَانٌ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَحْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ .

۸- محمد بن یحیی، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن حماد بن عثمان، عن عبد الاعلی بن اعمی قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وانا اعلم كتاب الله و فيه بدنه الخلق و ما هو كائن الى يوم القيامة و فيه خبر السماء و خبر الارض و خبر الجنة و خبر النار و خبر ما كان و [خبر] ما هو كائن، اعلم ذلك كما انظر الى كفي، ان الله يقول فيه تبيان كل شيء.

۹- عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن اسماعيل بن جابر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: كتاب الله فيه بنا ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه.

بود، بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید، دیدگان مردم جهان نا بینا و روزگاران تاریخ بود پیوند خویشی خود را بریده و خون یکدیگر را میریختند، دختران خود را در جوار خود زنده بگور کردند، زندگی خوش و رفاه و آسایش از ایشان دور گشته بود، نه از خدا امید پاداشی و نه از او بیم کیفری داشتند، زنده ایشان کوری بود پلید و مرده آنها در آتش و نومید. در آن هنگام پینمبر اکرم نسخه‌ای از کتب آسمانی نخستین بر ایشان آورد که کتب جلوتر شرا تصدیق داشت و حلال را از حرام مشکوک جدا ساخت، این نسخه همان قرآنست، از او بخواهید تا یا شما سخن گوید، او هرگز سخن نکوید، ولی من از او شما خبر میدهم، در قرآنست علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت میان شما حکم می‌دهد و اختلافات شما را بیان میکند، اگر از من قرآنرا بپرسید بشما می‌آموزم.

۸- عبدالاعلی گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: من زاده رسول خدایم و بقرآن دانایم، در قرآنست آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ دهد و خبر آسمان و زمین و خبر بهشت و دوزخ و خبر گذشته و خبر آینده تمام اینها را میدانم چنانکه بکف دست خود مینگرم، همانا خدا می‌فرماید: در قرآنست بیان آشکار هر چیز.

۹- و فرمود: قرآنست که هر خبریکه پیش از شما بوده و هر خبریکه بعد از شما باشد در آنست و داور میان شما است و ما آنرا میدانیم.

۱۰ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَكُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ ؟ قَالَ : بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله .

«(بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ)»

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَمَادٍ بْنِ عِيسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْبَمَانِيِّ ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ أَبِي عَبَّاشٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ اللَّيْلِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرِّ شَيْئًا مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَأَحَادِيثٍ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله غَيْرَهَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصَدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَتَزْعَمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كَلِمَةٌ بَاطِلٌ أَفْتَرَى النَّاسُ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّدِينَ وَيُفْسِرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ ؟ قَالَ : فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ فَقَالَ : قَدَّمَلْتَ فَافْهَمْ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكِذْبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُنْشَأِبًا وَحِفْظًا وَهَمًّا وَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ حَظِيبًا فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَنْبَوْهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي ، وَإِنَّمَا أَنَا كَمُ الْحَدِيثِ مِنْ أَرْبَعَةِ

۱۰ سماعة با امام کاظم (ع) عرض کرد : همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش موجود است یا شما

هم در آن گفتاری دارید ؟ فرمود : همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش میباشد .

«(بَابُ اخْتِلَافِ حَدِيثِ)»

۱ - سلیم بن قیس گوید : با امیرالمؤمنین (ع) عرض کردم . من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن و هم احادیثی از پیغمبر شنیده‌ام که با آنچه در نزد مردم است مخالفت و باز از شما میشنوم چیزی که آنچه را شنیده‌ام تصدیق میکند ، و درست مردم مطالبی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر می‌بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل میدانید ، آیا عقیده دارید که مردم عمداً بر رسول خدا دروغ می‌بندند و قرآن را برای خود تفسیر میکنند ؟ سلیم گوید : حضرت بمن توجه کرد و فرمود . سؤالی کردی اکنون پاسخن را بفهم .

همانا نزد مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و منشاء و خاطره درست و نادرست همه هست و در زمان پیغمبر (ع) مردم بر حضرتش دروغ بستند تا آنکه میان مردم بسخرانی ایستاد و فرمود : و ای مردم همانا دروغ بندگان بر من زیاد شده‌اند هر که عمداً بمن دروغ بزند باید جای نشستن خود را دوزخ داند . سپس بعد از او هم بر او دروغ بستند همانا حدیث از جبار طریقه که پنجمی ندارد پشما میرسد .

لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظَاهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَيِّحًا بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأْتِمُهُ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْتُمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يَصُدِّ قَوْمٌ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوا مِنْهُ ، وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : « وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَيْدِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَبِذَا أَحَدٌ الْأَرْبَعَةِ . وَ رَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَجْهِهِمْ فَبِهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كِذْبًا قَبُو فِي يَدَيْهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرِيدُ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَ هُمْ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَ هُمْ لَرَفَصَهُ . وَ رَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَلَوْ عَلِمَ

اول - شخص منافقیکه تظاهر بایمان میکند و اسلام ساختگی دارد و از عمداً دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آنرا گناه نمیشمارد ، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است از او نمیبیزند و تصدیقش نمیکند لیکن مردم میگویند این شخص همدم پیغمبر بوده و او را دیده و از او شنیده است مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند در صورتیکه خداوند پیغمبرشرا از حال منافقین خبر داده و ایشانرا توصیف نموده و فرموده است (۳ سوره ۶۳) « چون ایشانرا ببینی از ظاهرشان خوشتر آید و اگر سخن گویند بگفتارشان گوش دهی ، منافقین پس از پیغمبر زنده ماندند و بر بهران گمراهی و کسانیکه با باطل و دروغ و تهمت مردمرا بدوزخ خوانند پیوستند و آنها پستهای حساسان دادند و بر گردن مردمشان سوار کردند و بوسیله آنها دنیا را بدست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیا میروند مگر آنرا که خدا نگهدار این بود یکی از چهار نفر .

دوم - کسیکه چیزی از پیغمبر (ص) شنیده و آنرا درست فهمیده و بطلان رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است ، بان معتقد است و عمل میکند و بدیگران میرساند و میگوید من اینرا از رسول خدا (ص) شنیدم . اگر مسلمین بدانند که او بطلان رفته نمی پذیرندش و اگر هم خودش بداند اشتباه کرده ، آنرا رها میکند .

سوم - شخصی که چیزی از پیغمبر (ص) شنیده که بان امر میفرمود پس پیغمبر از آن نهی فرموده و او آگاه نگشته با نهی چیزی را از پیغمبر شنیده و سپس آنحضرت بان امر فرموده و او اطلاع نیاخته پس

أَنَّهُ مَسْوُوحٌ لِرَفْضِهِ وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَسْوُوحٌ لِرَفْضِهِ. وَآخِرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْتَبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَتَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَعَلِمَ النَّاسُ مِنَ الْمَسْوُوحِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمَسْوُوحَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَسْوُوحٌ [وَخَاسٌ وَعَامٌ] وَ مُحَكَّمٌ وَمُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْكَلَامُ لَهُ وَجِهَانٌ: كَلَامٌ عَامٌ وَكَلَامٌ خَاسٌ مِثْلَ الْقُرْآنِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: « مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » فَبَشَّرَهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَرَسُولُهُ ﷺ. وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَقِيهِمْ وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفِيهِمْ حَتَّى أَنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَسْمَعُوا وَقَدْ كُنْتَ أَدْخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةٌ وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَةٌ فَيَحْلِينِي فِيهَا أَدْرَمُهُ حَيْثُ دَارَ، وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ عَيْرِي، قَرَّبًا مَا كَانَ فِي بَيْتِي يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَأَقَامَ عَشِي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ عَيْرِي

او مسوخرا حفظ کرده و ناسخرا حفظ نکرده اگر او بداند مسوخست ترکش کند و اگر مسلمین هنگامیکه از او میشوند بداند مسوخست ترکش کنند .

چهارم - شخصی که بر پیغمبر دروغ نبسته و دروغرا از ترس خدا و احترام پیغمبر مبغوض دارد و حدیثرا هم فراموش نکرده بلکه آنچه شنیده چنانکه بوده حفظ کرده و همچنانکه شنیده نقل کرده ، بآن نیفزوده و از آن کم نکرده و ناسخرا از مسوخ شناخته ، ناسخ عمل کرده و مسوخرا رها کرده ، زیرا امر پیغمبر (س) هم مانند قرآن ناسخ و مسوخ [و خاص و عام] و محکم و متشابه دارد ، گاهی رسول خدا (س) بدو طریق سخن میفرمود : سخنی عام و سخنی خاص مثل قرآن و خدای عزوجل در کتابش فرموده (۷ سوره ۵۹) آنچه را پیغمبر برایتان آورده اخذ کنید و از آنچه نهیتان کرده باز ایستید ، کسیکه مقصود خدا و رسولشرا نفهمد و درک نکند بر او مشبه شود ، اصحاب پیغمبر (س) که چیزی از او میپرسیدند همگی که نمیفهمیدند ، بعضی از آنها از پیغمبر میپرسیدند ولی (بملت شرم یا احترام یا بی قیدی) فهم جوئی نمیکردند و دوست داشتند که بیابانی ورهگندی باید و از پیغمبر بپرسد تا آنها بشنوند .

اما من هر روز بکنویت و هر شب بکنویت بر پیغمبر (س) وارد میشدم با من خلوت میکرد و در هر موضوعی با او بودم (محرم رازش بودم و چیزی از من پوشیده نداشت) اصحاب پیغمبر (س) میدانند که جز من با هیچکس چنین رفتار نمیکرد ، بسا بود که در خانه خودم بودم و پیغمبر (س) نزد من میآمد ، و این همنشینی در خانه من بیشتر واقع میشد از خانه پیغمبر و چون در بعضی از منازل بر آنحضرت وارد

وَإِذَا تَأْتَانِي لِلْخُلُوةِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عِنِّي فَاطِمَةُ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي، وَكَنتَ إِذَا سَأَلْتَهُ أَجَابَنِي وَإِذَا سَكَتُ عَنْهُ وَوُفِّيتَ مَسْأَلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَفْرَأْنِيهَا وَآمَلَهَا عَلَيَّ فَكُتِبَتْهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوحَهَا وَمُحَكَّمَهَا وَمُنْشَابَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمَّهَا وَحَفِظَهَا فَمَا تَسِيَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عَلِمَا أَمَلَاهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتَهُ مِنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَادَعَاءِ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَيَّ أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ فَلَمْ أُنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمَلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحُكْمًا وَنُورًا فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يَا بِيَّ أَنْتَ وَأَمْسِي مُنْذَعَوْتُ اللَّهَ لِي بِمَادَعَوْتُ لَمْ أُنْسَ شَيْئًا وَلَمْ يَقْنِزْنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَفْتَخَوْفُ عَلَيَّ السَّيِّئَانَ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَأَلَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ السَّيِّئَانَ وَالْجَهْلَ.

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرَوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يُتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ فَيَجِيءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ؟ قَالَ: إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ.

میشدم ، زنان خود را بیرون نمیکرد و تنها با من بود و چون برای خلوت بمنزل من میآمد فاطمه و هیچیک از پسرانم را بیرون نمیکرد ، چون از او میپرسیدم جواب میداد و چون پرسش تمام میشد و خاموش میشدم او شروع میفرمود ، هیچ آیه ای از قرآن بر رسول خدا (ص) نازل نشد جز اینکه برای من خواند و املا فرمود و من بخط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و منشابه و خاص و عام آنرا بمن آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آنرا بمن عطا فرماید ، و از زمانیکه آن دعا را در باره من کرد هیچ آیه ای از قرآن و هیچ علمی را که املا فرمود و من نوشتم فراموش نکردم و آنچه را که خدا تعلیمش فرمود از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و نوشته ای که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و معصیت بمن تعلیم فرمود و من حفظش کردم و حتی يك حرف آنرا فراموش نکردم ، سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست دل مرا از علم و فهم و حکم و نور پر کند ، عرض کردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از زمانیکه آن دعا را در باره من کردی چیزی را فراموش نکردم و آنچه را هم نوشتم از یادم نرفت ، آیا بیم فراموشی بر من داری ؟ فرمود : نه بر تو بیم فراموشی و نادانی ندارم .

۲ - محمد بن مسلم گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم ، چه میگوید مردمی را که متهم بدروغ نیستند حدیثی را با واسطه از رسول خدا (ص) روایت میکنند ولی از شما خلافتش بما میرسد ؟ فرمود : حدیث هم مانند قرآن نسخ میشود .

۳۴۱۹۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي نجران، عن عاصم بن حميد، عن منصور بن حازم قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: ما بالي اسالك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب ثم يجيبك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر؟ فقال: اننا نحب الناس على الزيادة والنقصان، قال: قلت: فأخبرني عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله صدقوا على عهد أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا، قال: قلت: فما بالهم اختلفوا؟ فقال: أما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله صلى الله عليه وآله فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب ثم يجيبه بعد ذلك ما ينسخ ذلك الجواب فنسخت الأحدث بعضها بعضاً.

۴- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن علي بن رباب، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لي: يا زياد! ما تقول لو أفتينا رجلاً ممن يتولانا بشي من التبيسة قال: قلت له: أنت أعلم جعلت فداك، قال: إن أخذ به فهو خير له وأعظم أجراً. وفي رواية أخرى: إن أخذ به أوجر وإن تركه والله أعلم.

۵- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علي، عن ثعلبة بن ميمون عن زرارة بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله عن مسألة فأجابني ثم جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابني ثم جاءه رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابني و أجاب صاحبني فلما خرج الرجلان قلت: يا ابن رسول الله! رجلان من أهل العراق من شيعتكم قدما يسألان

۳- ابن حازم گوید: چه میشود که من از شما مطلبی میپرسم و شما جواب مرا میگوئید سپس دیگری نزد شما میآید و باو جواب دیگری میفرمائید! فرمود: ما مرد مرا بزیداد و کم (باندازه عقلشان) جواب میگوئیم. عرض کردم: بفرمائید آیا اصحاب پیغمبر (ص) بر آنحضرت راست گفتند یا دروغ بستند! فرمود: راست گفتند. عرض کردم پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت پیغمبر (ص) می آمد و از او مسأله ای می پرسید و آنحضرت جوابش می فرمود و بعدها باو جوابی می داد که جواب اول را نسخ میکرد پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را نسخ کرده است.

۴- زیاد گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: اگر ما بیکی از دوستان خود فتوایی از روی تبه دهیم چه میگوئی! عرض کردم: قربانت، شما بهتر دانید. فرمود: اگر همان را اخذ کنند برایش بهتر و پاداشش بزرگتر است. - و در روایت دیگری است که فرمود: اگر آنرا اخذ کند پاداش یابد و اگر رها کند بخدا که گناه کرده است.

۵- زراره گوید: از امام باقر (ع) مطلبی پرسیدم و جواب فرمود، سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و او برخلاف جواب من گفت، سپس مرد دیگری آمد و باو جوابی برخلاف هر دو جواب داد، چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم پرس پیغمبر! دو مرد از اهل عراق و از شیعیان شما

فَأَجَبَتْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِغَيْرِ مَا أَجَبَتْ بِهِ صَاحِبَهُ؛ فَقَالَ: يَا زُرَّارَةُ! إِنَّ هَذَا خَيْرٌ مِنَّا وَأَبْيُّ لَنَا وَلَكُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَيَّ أُمُرٌ وَاحِدٌ لَصَدَّقْتُكُمْ النَّاسَ عَلَيْنَا وَ لَكَانَ أَقْلَ لِبَقَائِنَا وَ بَغَائِكُمْ . قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: شِيعَتُكُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى الْأَسِنَّةِ أَوْ عَلَى النَّارِ لَمَضَوْا وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِكُمْ مُخْتَلِفِينَ ، قَالَ: فَأَجَابَنِي بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ .

۶- محمد بن یحیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الْخَنَازِمِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : مَنْ عَرَفَ أَنَا لَأَنْقُولُ إِلَّا حَقًّا فَلْيَكْتَفِ بِمَا يَعْلَمُ مِنْهَا فَإِنَّ سَمِعَ مِنْهَا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ دِفَاعٌ مِنْهَا عَنْهُ .

۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيْسَى وَ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ جَمِيعًا ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرِ كِلَاهُمَا يَرَوِيهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخِيهِ وَالْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ: يُرْجِئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ ، فَهُوَ فِي سَعَةِ حَتَّى يَلْقَاهُ؛ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ .

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيْسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ بَعْضِ

آمدند و سؤالی کردند و شما هر یک را برخلاف دیگری جواب دادید !! فرمود : ای زراره اینگونه رفتار برای ما بهتر و ما بیشتر باقی دارد و اگر اتفاق کلمه داشته باشید ، مردم متابعت شما را از متابعتی میکنند (و اتحاد شما را علیه خود میدانند) و زندگی ما و شما ناپایدار گردد .

زراره گوید سپس امام صادق (ع) عرض کردم : شیعیان شما چنانند که اگر آنها را بسوی سر نیزه و آتش برانید میروند با اینحال از شما جوابهای مختلف میشوند . آنحضرت هم مانند پدرش بمن جواب داد .

۶- امام صادق (ع) فرمود کسیکه میدانند ما جز حق نگوئیم باید همان علمش بما او را بس باشد پس اگر از ما خلاف آنچه را میدانند (گفتاری بظاهر ناحق) شنید باید بداند که آن گفتار برای دفاع ماست از او .

۷- سماعه گوید از امام صادق (ع) پرسیدم : مردیست که دو نفر از هم مذہبانش نسبت بمطلبی دو روایت مختلف برایش نقل میکنند ، یکی امرش میکند و دیگری نهیش مینماید ، او چه کند ؟ فرمود : تأخیرش اندازد تا آنکه را بواقع عبرت میدهد (امام زمانش را) ملاقات کند ، و تا زمان ملاقاتش خود مختار است . و در روایت دیگر است ، بهتر کدام از آن دو روایت که با رضایت خاطر عمل کنی ترازو است .

۸- راوی گوید : امام صادق (ع) بمن فرمود : بگو بدانم اگر من امسال حدیثی بنویسم

أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَرَأَيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثِ الْعَامِ ثُمَّ جِئْتَنِي مِنْ قَائِلٍ فَحَدَّثْتُكَ بِخِلَافِهِ بِأَيِّهِمَا كُنْتَ تَأْخُذُ؟ قَالَ: قُلْتُ: كُنْتُ آخِذٌ بِالْأَخْيَرِ؛ فَقَالَ لِي: رَحِمَكَ اللَّهُ.

۹- وَعَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْدِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا جَاءَ حَدِيثٌ عَنْ أَوْ لَكُمْ وَحَدِيثٌ عَنْ آخِرِ كُفَيَّهِمَا تَأْخُذُ؟ فَقَالَ: خُذُوا بِهِ حَتَّى يَبْلُغَكُمْ عَنِ الْحَيِّ فَإِنْ بَلَغَكُمْ عَنِ الْحَيِّ فَخُذُوا بِقَوْلِهِ قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّا وَاللَّهِ لَأَنْدُجِلُكُمْ إِلَّا فِيمَا يَسْعُكُمْ، وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: خُذُوا بِالْأَحَدِثِ.

۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقَضَاءِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ حَقَّنَا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَا نَهْ أَخَذَهُ يَحْكُمُ الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ.

قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟

قَالَ: يَنْظُرَانِ [إِلَى] مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ

وَسَالَ آيِنْدَهُ كَه نَزْد مِنْ آئِي خِلَافِ آنرَا بَتُو كُوِيْم بِكَدَام يِك اَزْدُو حَدِيْثِ عَمَلِ مِيَكْنِي ! عَرَضُ كَرْدَم ! بَدُوْمِي فَرْمُوْد خِدَايَتِ بِيَا مَرَزْد .

۹ - ابن حنيس گوید بامام صادق (ع) عرض کردم : اگر حدیثی از امام سابق رسد و حدیثی برخلافش از امام لاحق بکدامیک عمل کنیم ! فرمود : بیکی از آن دو (بحدیث امام لاحق عمل کنید - ملاصدرا -) تا از امام زنده بیانی رسد و چون از امام زنده بیانی رسید بآن عمل کنید ، سپس فرمود : بخدا ما شما را برای در آریم که در وسعت باشید و در روایت دیگر است : بحدیث تازه تر عمل کنید .

۱۰ - عمر بن حنظله گوید : از امام صادق علیه السلام پرسیدم : دو نفر از خودمان راجع بامام یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت بمحاکمه میروند ، این عمل جایز است ؟ فرمود : کسیکه در موضوعی حق یا باطل نزد آنها بمحاکمه رود چنانستکه نزد طغیانگر بمحاکمه رفته باشد و آنچه طغیانگر برایش حکم کند اگرچه حق مسلم او باشد چنان است که مال حرامی را بمیکرد زیرا آنرا بحکم طغیانگر گرفته است در صورتیکه خدا امر فرموده است باو کافر باشند خدای تعالی فرماید (۲۳ سوره ۶۰) میخواهند بطغیانگر محاکمه برند در صورتیکه مأمور بودند باو کافر شوند . عرض کردم : پس چگونه ؟ فرمود : نظر کنند بشخصی از خود شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد ، بحکمیت او دانی شوند همانا من او را حاکم شما قرار دادم ، اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آنها

فَإِنَّمَا اسْتَحَقَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّهُ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ.
 قُلْتُ : فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِينَا أَنْ يَكُونَا النَّظِيرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا
 وَ اخْتَلَفَا فِيهَا حَكْمًا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ؛ قَالَ : الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا
 وَ أَصَدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَدْرَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ. قَالَ قُلْتُ : فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ
 مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ قَالَ فَقَالَ : يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ
 رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَ بِهِ الْمُجْمَعُ نَبِيهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ
 الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَأَرْبَبٌ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ : أَمْرٌ بَيْنَ
 رَشَدٍ وَ قَيْتَبَعٍ ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْبٍ وَ جَهَنَّمَ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يَرُدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 ﷺ : حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ ، وَ مَنْ
 أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ قُلْتُ : فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عِنْدَكُمَا
 مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عِنْدَكُمْ؛ قَالَ : يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ
 الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ. قُلْتُ : جُعِلَتْ
 فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا

از او نپذیرفت همانا حکم خدا را سبک شمرده و مارا رد کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده
 و این در مرز شریک بخدا است . گفتیم : اگر هر کدام از آندو یکی از اصحابمانرا (از شیعیان) انتخاب
 کرده ، بنظارت او در حق خویش راضی شد و آندو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان ، اختلاف
 حدیث شما بود ، فرمود : حکم درست آنستکه عادلتر و فقیه تر و راستگوتر در حدیث و پرهیز کلتر آنها
 صادر کند و بحکم آن دیگر اعتنا نشود . گفتیم : اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچیک
 بر دیگری ترجیح نداشته باشد ، چکنند ؟ فرمود : توجه شود بآنکه مدرك حکمش حدیث مورد اتفاق نزد
 اصحاب باشد بان حدیث عمل شودو حدیث دیگری تنها و غیر معروف نزد اصحابست راها شود زیرا آنچه
 مورد اتفاق است تردید ندارد و همانا امور بر سه قسمند : ۱- امریکه درستی و هدایت آن روشن است و
 باید پیروی شود . ۲- امریکه گمراهی روشن است و باید از آن پرهیز شود . ۳- امریکه مشکل و مشبه
 است و باید در یافت حقیقت او بخدا و رسولش ارجاع شود ، پینمبر (ص) فرموده است : حلالی است روشن
 و حرامیست روشن و در میان آنها امور است مشبه(پوشیده و نا معلوم) کسیکه امور مشبه را رها کند از
 محرمات نجات یابد و هر که مشبهاترا اخذ کند مرتکب محرمات هم گردد و ندانسته هلاک شود . گفتیم
 اگر هر دو حدیث مشهور باشند و معتمدین از شما روایت کرده باشند ؟ فرمود : باید توجه شود ، هر کدام
 مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد اخذ شود ، و آنکه مخالف قرآن و سنت و موافق عامه باشد رها
 شود . گفتیم : قربانت بمن بفرمائید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت بدست آورده باشند ، ولی

لِلْعَامَّةِ وَالْآخِرِ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤَخِّدُ قَالَ: مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَعَيْدِ الرَّشَادِ، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنَّ وَأَقْفَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا. قَالَ: يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلَ حُكْمُهُمْ وَفُضَاتُهُمْ فَيُنْتَرَكُ وَيُؤَخِّدُ بِالْآخِرِ. قُلْتُ: فَإِنَّ دَافِقَ حُكْمُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا. قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَارْجِدْ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ.

(بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا قَمَا دَافِقَ كِتَابِ اللَّهِ فُخِّدُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ: وَحَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِي يَعْقُوبَ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرَوِيهِ مَنْ نَقَى بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا نَقَى بِهِ؟ قَالَ: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ.

یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه بیایم ، بکدامیک اخذ شود ؟ فرمود : آنکه مخالف عامه است حق است . گفتیم فدایت شوم ، اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد ؟ فرمود : نظر شود بخصمیکه حاکمان وقاضیان ایشان بیشتر توجه دارند ترک شود و آندیکر اخذ شود . گفتیم : اگر حاکمان عامه بپرد و خبر با توافق نظر دهند ؟ فرمود : چون چنین شد صبر کن تا امامت را ملاقات کنی ، زیرا توقف در نزد شبهات از افتادن بهلکه بهتر است .

(بَابُ اخْذِ بَقَوْلِ پِيغمبر (ص) وَشَوَاهِدِ قُرْآنِ)

۱- رسول خدا (ص) فرمود : برای هر امر حقی و حقیقتی موجود است (که بسوی آن حق رهبری میکند) و بر سر هر امر درستی نوری موجود است ، پس آنچه موافق قرآنست اخذ کنید و آنچه مخالف قرآنست ترک نمائید (زیرا قرآن نور است و حقیقت که مردم را بحق و صواب دلالت کند)

۲- ابن ابی یعفور گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم در باره اختلاف حدیث که آنرا روایت کند کسیکه باو اعتماد داریم و کسیکه باو اعتماد نداریم (و در مضمون مختلف باشند) فرمود: چون حدیثی بشما رسید و از قرآن یا قول پیغمبر (ص) گواهی بر آن یافتید اخذش کنید و گرنه برای آورنده اش سزاوارتر است . (شما نپذیرید و بکسیکه نقل میکند برگردانید) .

۳۰۰) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الشَّرِيفِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلِيِّ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ .

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ .
۵- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَغَيْرِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : خَطَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِنُصْرَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَأَمَّا النَّاسُ مَا جَاءَهُمْ كَمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَمَا جَاءَهُمْ كَمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ .

۶- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَقَدْ كَفَرَ .

۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : إِنْ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عَمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قَلَّ .

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ وَصَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْئَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ : قَالَ الرَّجُلُ : إِنَّ الْقُمَّيَاءَ لَا يَقُولُونَ هَذَا ، فَقَالَ : يَا وَيْحَكَ وَهَلْ رَأَيْتَ قَبِيهَا قَطُّ ؟ إِنَّ الْقَبِيَةَ حَقَّ الْقَبِيَةِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا ، الرَّائِبُ فِي الْآخِرَةِ ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله .

۳- امام صادق علیه السلام فرمود : هر موضوعی باید بقرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد دروغیست خوش نما .

۴- و فرمود : حدیثی که با قرآن موافقت نکند دروغیست خوش نما .

۵- پیغمبر (ص) در منی سخنرانی کرده فرمود : ای مردم آنچه از جانب من بشما رسید و موافق قرآن بود آنرا من گفته‌ام و آنچه بشما رسید و مخالف قرآن بود من آنرا نگفتم .

۶- امام صادق علیه السلام فرمود : کسیکه با قرآن و سنت محمد (ص) مخالفت کند کافر است .

توضیح - کلمه « سنت » در معانی بسیاری بکار میرود مانند ۱- طریقه موافق دین در مقابل بدعت

۲- مستحب مقابل واجب ۳- حدیث و خبریکه از پیغمبر (ص) رسیده است ۴- روش عملی پیغمبر (ص) . و

اینجا دو معنی اخیر مناسب است .

۷- امام چهارم علیه السلام فرمود : شریفترین اعمال نزد خدا عمل بسنت است اگر چه کم باشد .

۸- ابان بن تغلب گوید : از امام باقر علیه السلام مسأله‌ای پرسیده شد و حضرت پاسخ فرمود ،

مرد سائل گفت : فقها چنین نکویند : فرمود : وای بر تو ! تو هرگز فقیهی ندیده‌ای ؟ ! فقیه حقیقی ، زاهد

در دنیا ، مشتاق آخرت ، چنگه زنده بسنت پیغمبر (ص) است .

۹- عِدَّةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِي عُمَانَ الثَّمَدِيِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السَّنَةِ.

۱۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ شِرْطَةٌ وَفِتْرَةٌ فَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى سُنَّةٍ فَقَدْ اهْتَدَى وَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى بَدْعَةٍ فَقَدْ غَوَى.

۱۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، وَنَحْوَهُ بَنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ زُرَّادَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: كُلُّ مَنْ تَعَدَّى السَّنَةَ رَدَّ إِلَى السَّنَةِ.

۱۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: السَّنَةُ سُنَّتَانِ: سُنَّتُهُ فِي قَرِيصَةٍ أَلَا خَذُّهَا بِهَا هُدًى وَتَرَكُهَا صَلَاةً وَ سُنَّتُهُ فِي غَيْرِ قَرِيصَةٍ أَلَا خَذُّهَا بِهَا فِضِيلَةٌ وَ تَرَكُهَا إِلَى غَيْرِ حَطِيبَةٍ.

قَدَّمَ كِتَابَ فَضْلِ الْعِلْمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۹- رسول خدا (ص) فرمود: هیچ گفتاری جز با کردار ارزش ندارد و هیچ گفتار و کرداری جز با نیت ارزش ندارد و هیچ گفتار و نیتی جز با موافقت سنت ارزش ندارد.

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی را جوشش و آرامشیت، آنکه آرامش بسوی سنت باشد رهبری شده و آنکه آرامش بسوی بدعت باشد گمراه گشته.

شرح- هر کسی برای اخذ دین درست و روش عملی خویش ابتدا در تکاپو و تلاش و جوشش است بهر دری سری میزند و از هر کسی چیزی میشنود تا بالاخره روش ثابتی برای خود اخذ میکند و دلش آرامش و سکون مییابد. کسبیکه نتیجه تلاش و جوشش اخذ سنت و روش پیغمبر باشد و در آنجا آرامش دل یابد هدایت یافته است و آنکه حاصل تکاپوش اتخاذ روش بدعت باشد گمراه است و ممکن است مراد بجوشش زمان جوانی و نشاط شباب و مراد با آرامش هنگام پیری و فرتوتی باشد.

۱۱- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که از سنت تجاوز کند باید بسنت برگردد.

۱۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سنت دو گونه است: سنتی است در واجب که عمل بان هدایت و ترکش گمراهی است، سنتی است در غیر واجب که عمل بان فضیلت است و ترک آن غیر گناه. توضیح- دو معنی اخیریکه برای سنت، در حدیث ششم گفته شد در اینجا مناسب است زیرا که سخن پیغمبر (ص) گاهی امر بعمل واجب است و گاهی امر بعمل مستحب و همچنین عمل خود آنحضرت گاهی انجام عمل واجب است و گاهی انجام عمل مستحب.

کتاب فضل علم پایان رسیده و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل الطاهیرین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
کتاب التوحید
(باب)

حُدُوثِ الْعَالَمِ وَ اثْبَاتِ الْمُحَدِثِ

۱ - أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ كَانَ بِمِصْرَ زَنْدِيقٌ تَبَلَّغَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَشْيَاءُ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَاطِرَهُ فَلَمَّ يَصَادِفُهُ بِهَا وَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ خَارِجٌ بِمَكَّةَ فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الطَّوَافِ وَكَانَ اسْمُهُ عَبْدَ الْمَلِكِ وَكُنْيَتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَضَرَبَ كِنْفَهُ كِنْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ: اسْمِي عَبْدُ الْمَلِكِ، قَالَ: فَمَا كُنْيَتُكَ؟ قَالَ: كُنْيَتِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَمَنْ هَذَا الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ؟ أَمِنْ مَلُوكِ الْأَرْضِ أَمْ مِنْ مَلُوكِ السَّمَاءِ؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ ابْنِكَ عَبْدِ إِلَهِ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدِ إِلَهِ الْأَرْضِ؟ فَلَمَّا سَأَلْتَهُ نَحَصَمَ قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَقُلْتُ لِلزَّنْدِيقِ: أَمَا تَرُدُّ عَلَيَّ؟ قَالَ: قَبِّحَ قَوْلِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الطَّوَافِ فَاتِنَا فَلَمَّا فَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَا؟

بنام خداوند رحمن ورحیم

(کتاب توحید)

(باب حادث بودن جهان و اثبات پدید آوردنده آن)

۱ - هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که سخنانی از حضرت صادق عليه السلام باو رسیده بود بمدینه آمد تا با آنحضرت مباحثه کند در آنجا بحضرت بر نخورد، باو گفتند بمکه رفته است، آنجا آمد، ما با حضرت صادق عليه السلام مشغول طواف بودیم که بما رسید: نامش عبدالملک و کینه اش ابو عبدالله بود، در حال طواف شانه اشرا بشانه امام صادق عليه السلام زد، حضرت فرمود: نامت چیست؟ گفت نام: عبدالملک، (بنده سلطان): فرمود: کتیه ات چیست؟ گفت: کتیه ام ابو عبدالله (پدر بنده خدا) حضرت فرمود: این ملکی که تو بنده او هستی؟ از ملوک زمین است یا ملوک آسمان و نیز بمن بگو پسر تو بنده خدای آسمانست یا بنده خدای زمین، هر جوابی بدهی محکوم می شوی (او خاموش ماند)، هشام گوید:

الرَّ نَدِيقٌ فَقَمَدَ بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلرَّ نَدِيقِ
 أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتًا وَ فَوْقًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا يَدْرِيكَ مَا تَحْتَهَا؟
 قَالَ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ، فَقَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَالظَّنُّ عَجْزٌ لِمَا لَا تَسْتَيْقِنُ،
 ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَفَصِيدَتِ السَّمَاءُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَفَتَدْرِي مَا فِيهَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: عَجَبًا لَكَ
 لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ، وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلِ الْأَرْضَ وَ لَمْ تَصْعِدِ السَّمَاءَ وَ لَمْ تَجْزُ هُنَاكَ فَتَعْرِفَ
 مَا خَلْفَهُنَّ وَ أَنْتَ جَاحِدٌ بِمَا فِيهِنَّ وَ هَلْ يَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟ قَالَ الرَّ نَدِيقُ: مَا كَلَّمَنِي بِهَذَا
 أَحَدٌ غَيْرِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَأَنْتَ مِنْ ذَلِكَ فِي شَكِّ فَلَعَلَّهُ هُوَ وَ لَعَلَّهُ لَيْسَ هُوَ؟ فَقَالَ الرَّ نَدِيقُ
 وَ لَعَلَّ ذَلِكَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيُّهَا الرَّ جُلُّ! لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَيَّ مِنْ يَعْلَمُ وَ لَا حُجَّةً
 لِلْجَاهِلِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ! تَفَهَّمْ عَيْتِي فَإِنَّا لَأَنْشُكَ فِي اللَّهِ أَبَدًا أَمَّا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
 يَلْبِغَانِ فَلَا يَشْتَبِهَانِ وَ يَرِحَانِ، قَدِ اضْطَرَّا لَيْسَ لِهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانَهُمَا فَإِنَّ كُنَّا يَقْدِرَانِ عَلَيَّ أَنْ
 يَدْبُهَابَا فَلَمْ يَرِحَانِ؟ وَ إِنْ كُنَّا غَيْرَ مُضْطَرِّينَ فَلِمَ لَا يَبْصُرُ اللَّيْلُ نَهَارًا وَ النَّهَارُ لَيْلًا؟ اضْطَرَّا وَ اللَّهُ
 يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ إِلَى دَوَامِهِمَا وَ الَّذِي اضْطَرَّ هُمَا أَحْكَمُ مِنْهُمَا وَ أَكْبَرُ؟ فَقَالَ الرَّ نَدِيقُ صَدَقْتَ، ثُمَّ
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ! إِنَّ الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ تَتَطَنُّونَ أَنَّهُ الدَّهْرُ إِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ
 لِمَ لَا يَرُدُّهُمْ وَ إِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟ الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ! لِمَ السَّمَاءُ أَمْرُ فُوعَةٍ

بزندیق گفتیم چرا جوابشرا نمیگویی؟ از سخن من بدش آمد، امام صادق عليه السلام فرمود: چون از طواف
 فارغ شدم نزد ما بیا زندیق پس از پایان طواف امام عليه السلام آمد و در مقابل آنحضرت نشست و ما هم گردش
 بودیم، امام بزندیق فرمود: قبول داری که زمین زیر وزبری دارد؟ گفت: آری فرمود: زیر زمین
 رفته ای؟ گفت: نه، فرمود: پس چه میدانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمیدانم ولی گمان میکنم
 زیر زمین چیزی نیست! امام فرمود: گمان درماندگی است نسبت بچیزی که بان یقین نتوانی کرد. سپس
 فرمود: با آسمان بالا رفته ای؟ گفت: نه، فرمود: میدانم در آن چیست؟ گفت: نه فرمود: شکفتا از
 تو که نه بمشرق رسیدی و نه بمغرب، نه بزمین فروشدی و نه با آسمان بالا رفتی و نه از آن گذشتی تا بدانی
 پشت سر آسمانها چیست و با اینحال آنچه را در آنها است (نظم و تذییری که دلالت بر صانع حکیمی دارد)
 منکر گشتی، مگر عاقل چیزیرا که نفهمیده انکار می کند؟! زندیق گفت: تا حال کسی غیر شما با
 من اینگونه سخن نکرده است امام فرمود: بنا بر این تو در این موضوع شك داری که شاید باشد و شاید
 نباشد! گفت شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد کسیکه نمی داند بر آنکه می داند برهانی ندارد،
 نادانرا حجتی نیست ای برادر اهل مصر از من بپشنو در باب ما هرگز در باره خدا شك نداریم،
 مگر غورشید و ما و شب و روز را نمی بینی که بافق در آیند، مشتهه نشوند، بازگشت کنند ناچار و مجبورند

وَالْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ لِمَ لَا يَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ، لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طَبَاقِهَا وَلَا يَتَمَسَّكُنِ وَلَا يَتَمَسَّكُ مِنْ عَلَيْهَا؟ قَالَ الرَّزْدِيُّ: أَمَسَّكُمَا اللَّهُ رَبُّهُمَا وَسَيِّدُهُمَا، قَالَ: فَأَمَّنَ الرَّزْدِيُّ عَلَى

مسیری جز مسیر خود ندارند ، اگر قوه رفتن دارند ، پس چرا بر میگردند ، واگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمیشود و روز شب نمیکرد ؟ ای برادر اهل مصر بخدا آنها برای همیشه [بدامه وضع خود] ناچارند و آنکه ناچارشان کرده از آنها فرمانروا تر [محکمتر] و بزرگتر است ، زندیق گفت : راست گفتی ، سپس امام علیه السلام فرمود : ای برادر اهل مصر برستی آنچه را باو گرویده‌اید و گمان می‌کنید که دهر است ، اگر دهر مردم را میبرد چرا آنها را بر نمی‌گرداند و اگر بر میگرداند چرا نمی‌برد ؟ ای برادر اهل مصر همه ناچارند ، چرا آسمان افراشته و زمین نهاده شده چرا آسمان بر زمین نیفتد ، چرا زمین بالای طبقاتش سرازیر نمیکرد و با آسمان نمی‌چسبد و کسانیکه روی آن هستند بهم نمی‌چسبند و زندیق بدست امام علیه السلام ایمان آورد و گفت : خدا که پروردگار و مولای زمین و آسمانست آنها را نگه داشته ، حمران (که در مجلس حاضر بود) گفت : فدایت اگر زنداقه بدست تو مؤمن شوند ، کفار هم بدست پدرت ایمان آوردند پس آن تازه مسلمان عرضکرد : مرا بشاگردی بپذیر ، امام علیه السلام بهشام فرمود : او را نزد خود بدار و تعلیمش ده هشام که معلم ایمان اهل شام و مصر بود او را تعلیم داد تا پاک عقیده شد و امام صادق (ع) را پسند آمد و محتمل است که ضمیر کان راجع به مؤمن باشد .

شرح - در سخنان پر مغز و طریقه استدلال‌متین امام صادق (ع) نکات و دقایق درخشانی بنظر میرسد که ما را ناچار کرد از روش اختصار تا حدی تجاوز کرده و یکی از هزار و موشی از خروار آن نکات را در اینجا یاد آور شویم بملأه بسیاری از این نکات در این کتاب دیده می‌شود و ذکرش لااقل در يك مورد لازم بنظر میرسد .

نکته اول - امام (ع) از موضوع کوچک و دم دستی که پرسیدن نام و کتبه زندیق بود شروع فرمود و بالاخره او را محکوم و بایمان و توحید کشانید و همچنین در حدیث بعد که با ابن ابی‌الموجاء در کنار خانه خدا مباحثه میفرماید از همان طوایف مردم مسلمان که بچشم میخورد شروع میکند سپس حالات نفسانی او را که از همه چیز باو نزدیکتر است گواہ می‌آورد و او را مجاب مینماید ، در حدیث چهارم که بر مرد دیوانی احتجاج میفرماید ، کودکی نزدش نشسته و با تخم مرغی بازی میکند حضرت همان تخم مرغ را گرفته و با آن شروع میفرماید اینها دلالت دارد اولاً بر مهارت و زبر دستی امام (ع) در طرز استدلال و ثانیاً بر اینکه هر موجودی اگر چه بسیار کوچک و پیش پا افتاده گواہ وجود صانع حکیم است و ثالثاً اینکه توحید فطری بشر است و اثبات آن بشتمق و تجسم نیاز ندارد و همیشه راه پر پیچ و خم دور و تسلسل را نباید پیمود ، اگر دختر ۹ ساله و مردم ضعیف العقل بخدا شناسی مکلف شده‌اند از طاقتشان خارج نیست و خداشناسی بهمان مقدار فهمشان کافی و مجزی است .

نکته دوم - امام (ع) بدون آنکه خود وارد استدلال طولانی شود از زندیق سؤالات کوتاهی

يَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ آمَنَتِ الرَّ نَارِقَةُ عَلَيَّ يَدِكَ فَقَدْ آمَنَ
الْكُفَّارُ عَلَيَّ يَدِّي أَبِيكَ ، فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَيَّ يَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : اجْعَلْنِي مِنَ تَلَامِيذِكَ

فرمود او را طبق جواب خودش محکوم کرد و این بهترین طریقۀ مباحثه و جدال با حسن است که قرآن کریم بدان امر فرموده است .

نکته سوم - از کفر تا توحید سه منزل بسیار طولانی و دراز وجود دارد : انکار وجود خدا و بیزاری از خدا پرستان ۲ - شك داشتن در خدا باینکه شاید باشد و شاید نباشد ۳ - اقرار و ایمان بوجود خدا ، این زندیق چنانکه از شانه زدنش بامام پیداست در منزل اول یعنی منکر خدا و معاند خدا پرستان بوده امام (ع) با چند جمله کوتاه و مختصر او را مجبور کرد که از مرحله اول بمرحله دوم صعود کند و این مسافت طولانی را در عرض چند دقیقه ببیماید و سپس هم وارد مرحله سوم شود . و این نکته نیز در حدیث بعد جاریست .

نکته چهارم - پس از آنکه زندیق را از مرحله انکار بر سر منزل شك وارد ساخت خودش با کمال جرأت و شهامت فرمود ، از من بشنو و بفهم ما هرگز در وجود خدا شك نداریم ، نمیتوانیم بگوئیم این جمله چه تأثیری در روح و مغز زندیق باقی گذاشت گویا امام باو فرمود : ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تو است ، حالا که آمدی خود را آماده کن حریت بسیاری قوی است هر تیری در ترکش داری بکار انداز ، خیال نکنی مباحثه با ما جنبه سخن بافی و مناظره بازی و ظاهر سازی دارد ما آنچه میگوئیم عقیده قطعی و مسلم داریم .

نکته پنجم - در عین اینکه امام (ع) از نظر استدلال زندیق را میکوبد و خرد میکند و سخنانش چون چکش آهنین مغز زندیق را متلاشی میکند از نظر آداب اجتماعی استعمال و دلجوئی را فراموش نمیکند و مرتبه او را « برادر اهل مصر » خطاب میکند . ابدأ سخن تند و زشتی باو نمیگوید ، استنباط بقیه نکات را بخواننده متفطن میسپارد و میگوید پدر و مادرم بفدایت ای حجت خدا ، ای رهبر گرامی ما عقیده من بامامت شما تنها مدرکش همین سخنان پر مغز و متین و محکم و مستدل شماست که هر چه در جهان گوشه دارم و مطالعه کردم مانندش را نیافتم ، اکنون بطرز استدلال آنحضرت دقت نمائید . چنانچه مجلسی ره میفرماید در این حدیث شریف از سه راه بر اثبات صانع استدلال شده است : ۱ - حرکت منظم و رفت و برگشت کواکب و سیارات دلالت بر صانع با اراده و مختار آنها دارد زیرا اگر صانع با شعوری نداشته باشند حرکات آنها یا بطبیعت خودشانست و یا باراده و شعور خودشان و هر دو باطلست زیرا که حرکت طبیعی بیک طرف متوجه است و یک اقتضای دارد مانند جسم سنگین که همیشه پائین میل کند و جسم سبک مانند دود و بخار همیشه بیالا رود و هیچگاه برعکس نشود و چون حرکت سیارات آسمان دوری و رفتن و برگشتن است پس طبیعی نیست و نیز باراده خودشان هم نیست زیرا شخص با اراده نشاط و کسالت دارد ، تند و کند می رود و گاهی هم می ایستد در صورتیکه حرکت سیارات بر یک نظم معین و دائمی است پس

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ خُذْهُ إِلَيْكَ، وَعَلِّمَهُ، فَعَلَّمَهُ هِشَامٌ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَهْلِ مِصْرَ الْإِيمَانَ وَحَسَنَتْ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْسِنِ الْمَيْمَنِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مَنْصُورِ الْمُتَطَلِّبِ فَقَالَ أَخْبَرْتَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي قَالَ كُنْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُقَفَّعِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ، تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ الطَّوَافِ - مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَوْجِبُ لَهُ اسْمَ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخَ الْجَالِسَ - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَمَعَهُ رَبَّنَا عليه السلام - فَأَمَّا الْبَاقُونَ فَرَعَاغٌ وَبَهَائِمٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: وَكَيْفَ أَوْجِبَتْ هَذَا الْأِسْمَ لِهَذَا الشَّيْخِ دُونَ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: لِأَنِّي رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَالَمَ أَرَهُ عِنْدَهُمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: لِأَنَّ مِنْ أَحْبَابِ مَا قُلْتَ فَبَدِ مِنْهُ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: لَا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ؛ فَقَالَ: لَيْسَ ذَاكَ بِأَيْكَ وَلَكِنْ تَخَافُ أَنْ يَضْعَفَ رَأْيُكَ

چاره نداریم جز اینکه بگوئیم آنها مجبورند وزیر فرمان قدرتی با اراده و شعور اداره میشوند

۲ - موجودات جهان همه در تغییر و تبدیلتند می آیند و می روند ، موجود و معدوم میگردند جوان و پیر می شوند و مذهب دهر به که همان طبیعیون باشند اینستکه فاعل و علت این تغییرات همان طبیعت است و این قول باطلست زیرا نسبت وجود و عدم و جوانی و پیری بطبیعت امکانیه مساوی است و ترجیح يك طرف بلامرجح است . مثلاً انسانی زنده میشود و انسانی میمیرد ما بدهری میگوئیم طبیعت که بدهشما بی اراده و شعور است پس چرا آنرا زنده کرد و این را میرانید ، چرا برعکس نشد ، جوابی ندارد جز اینکه در اینجا بشعور و اراده ای اعتراف کند و آن خود اعتراف بخداست .

۳ - تمام موجودات جهان از زمین و آسمان و آنچه در آنها است با نظم و ترتیب و حکمت و طبق مصلحت و برای ادامه زندگی خلق شده است و در هیچ گوشه جهان بی نظمی و اختلال دیده نمیشود ، هیچگاه آسمان بطرف زمین حرکت نمی کند و زمین بطرف آسمان نمیرود ، این نظام متقن و محکم جهان جز با تدبیر و تسخیر پروردگار زنده حکیم و قادر و قاهر ممکن نگردد .

۲ - مردی گوید : من و این ابی العوجاء و این مقفع در مسجد الحرام بودیم ، این مقفع با دست اشاره بمحل طواف کرد و گفت : این مرد مرا که مبینی کسی از ایشانرا شایسته نام انسانیت نمیدانم مگر آن شیخ نشسته - مقصودش امام سادق (ع) بود - اما دیگران ناکسانند و چهارپایان ؛ این ابی العوجاء گفت : چگونه این نام را تنها شایان این شیخ دانی گفت : برای اینکه آنچه را نزد او دیدم از علم و کیاست نزد آنها نیافتم - این ابی العوجاء گفت : لازمست گفته اترا در باره او بیازمایم ، این مقفع گفت : اینکار ممکن که میترسم عقیده اترا

عِنْدِي فِي إِحْلَالِكَ إِثْمَهُ الْمَحَلِّ الَّذِي وَصَّيْتَهُ؛ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفِّعِ أَمَا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هَذَا فَعَمَّ إِلَيْهِ وَتَحَفَّظَ مَا اسْتَطَاعَتْ مِنَ الزَّلِيلِ وَلَا تَنِي عِنَانِكَ إِلَيَّ اسْتِرْسَالٍ فَيُسَلِّمَكَ إِلَيَّ عِقَالٍ وَسِمَهُ مَالِكَ أَوْ عَلَيْكَ؛ قَالَ: فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَبَقِيَتْ أَنَا وَابْنُ الْمُقَفِّعِ جَالِسِينَ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْنَا ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْمُقَفِّعِ مَا هَذَا بِبَشَرٍ وَإِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِي يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِرًا وَيَرْوَحُ إِذَا شَاءَ بَاطِنًا فَهَذَا! فَقَالَ لَهُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: جَاسَتْ إِلَيْهِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِي ابْتَدَأَنِي فَقَالَ: إِنْ يَكُنُ الْأَمْرُ عَلَيَّ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَهُوَ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ - بِعَنِي أَهْلُ الطَّوَافِ فَقَدِّمُوا وَعِظِينِي وَإِنْ يَكُنُ الْأَمْرُ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَلَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ فَقَدِّ اسْتَوَيْتُمْ وَهُمْ؛ فَقُلْتُ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَأَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ وَأَيُّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ مَا قَوْلِي وَقَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِدًا؛ فَقَالَ: وَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَقَوْلُهُمْ وَاحِدًا؟ وَهُمْ يَقُولُونَ: إِنْ لَهُمْ مَعَادًا وَتَوَابًا وَعِقَابًا وَيَدِينُونَ بِأَنَّ فِي السَّمَاءِ إِلَهًا وَآنْهَا عُمَرَانُ وَأَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ؛ قَالَ: فَاعْتَمْتُمَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ أَنْ يَظْهَرَ لِيَخْلُفُوا وَيَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمْ اثْنَانِ وَلِمَ احْتَجَبَ عَنْهُمْ وَأَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ؟ وَلَوْ بَأْسَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ

فاسد کند : گفت : نظر تو این نیست بلکه میترسی نظرت نسبت بمقام شامخی که برای او توصیف کردی نزد من ست شود ، این مقفع گفت : چون چنین گمانی بمن بری بر خیز و نزد او برو و تا توانی خود را از لفتش نگهدار و مهار از دست مده که ترا در بند کند و آنچه بسود یا زیان تو باشد که بر او عرضه کنی علامت گذار یا آزمایش کن راوی گوید : ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفع نشسته بودیم ، چون ابن ابی العوجاء برگشت ، گفت : وای بر تو پسر مقفع : (که مقام او را کوچک دانستی ، بعقیده من) این مرد از جنس پھر نیست ، بلکه اگر در دنیا روحی باشد که هر گاه خواهد با کالبد هویدا شود و هر گاه خواهد روحی ناپیدا گردد ، این مرد است !! ، ابن مقفع گفت : چطور ، گفت : نزد او نشستم چون دیگران بقتند و من تنها ماندم ، بی پریش من فرمود : اگر حقیقت چنان باشد که اینها میگویند - و همانطور هم هست - (مقصودش مسلمین طواف کننده بود) آنها رستکارند و شما هلاکید و اگر چنان باشد که شما گوئید - در صورتیکه چنان نیست شما بآنها براهید من گفتم : خدایت رحمت کند - مگر ما چه میگوئیم و آنها چه میگویند ، گفته ما و آنها یکی است فرمود : چگونه گفتار تو با آنها یکی است : ؛ در صورتیکه آنها معتقدند که معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند که در آسمان معبودست و آنها (با وجود فرشتگان) آباد است و شما عقیده دارید آسمان خرابست و کسی در آن نیست ، ابن ابی العوجاء گوید من این سخن را از او غنیمت دانستم و گفتم : اگر مطلب چنانست که اینها میگویند (و خدائی هست) چه مانعی دارد که بر مخلوقش آشکار شود و آنها را به پرستش خود خواند تا حتی دو نفر از مردم بهم اختلاف نکنند ، چرا از آنها پنهان گفت و فرستادگانرا بسوی ایشان گسیل داشت اگر خود

بِهِ؟ فَقَالَ لِي: وَيْلَكَ وَكَيْفَ أَحْتَجِبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نَشُوهُ لَكَ وَلَمْ تَكُنْ وَكَبْرَكَ بَعْدَ صَفْرِكَ
وَقُوَّتِكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَسَقَمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَصِحَّتَكَ بَعْدَ سَقَمِكَ وَرِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ
وَعُصْبَتِكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَحُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَفَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَحُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَبُغْضَكَ بَعْدَ
حُبِّكَ وَعَزْمَكَ بَعْدَ أُنَانِكَ وَأُنَانَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَشَهْوَتَكَ بَعْدَ كِرَاهَتِكَ وَكِرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ
رَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَرَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَرَجَائِكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَيَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ، وَخَاطِرَكَ بِمَالَمْ
يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَعُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذَهَبِكَ وَمَا زَالَ يَعِدُّ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي
الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَطْهَرُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ.

۵- [عَنْهُ، عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ وَزَادَ فِي حَدِيثِ ابْنِ أَبِي الْعَوَّاجِ جِئْنَا سَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: غَادَ ابْنُ أَبِي الْعَوَّاجِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ وَهُوَ سَاكِتٌ

بی واسطه اینکار را میکرد ، راه ایمان مردم باو نزدیکتر میشد ، بمن فرمود : وای بر تو ! چگونه پنهان
گشته بر تو کسبیکه قدرتش را در وجود خودت بتوارانه داده است ، پیدا شدنت بعد هیچ بودندت ، بزرگسالت
بعد کودکی ، نیرومندیت بعد ناتوانی و ناتوانیت پس از نیرومندی ، بیماریت بعد تندرستی و تندرستیت پس از
بیماری ، خرسندیت بعد از خشم و خشمیت پس از خرسندی ، واندوهت بعد از شادی و شادیت پس از اندوه دوستیت
بعد دشمنی و دشمنیت پس از دوستی تصمیبت بعد درنگت و درنگت پس از تصمیم ، خواهشت بعد از نخواستن و
نخواستنت پس از خواهش ، تمایلت بعد هراست و هراست پس از تمایل . امیدت بعد از نومیدی و نومیدیت
پس از امید ، بخاطر آمدنت آنچه در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن آنچه نیک میدانی از ذهنت ، بهمین تحویبت سرهم
قدرت خدا را که در وجودم بود و نمیتوانستم انکار کنم برایم میسر شد که معتقد شدم بزودی در این مباحثه
بر من غالب خواهد شد .

شرح - از این احتجاج پیداست که ابن ابی العوَّاج دهری بوده و بخدا و مساد اعتقاد نداشته است
امام (ع) در مرحله اول او را از انکار بشک و تردید وارد ساخت و فرمود ، اگر خدا و معاد و پاداش
و کیفری باشد مسلمین از عذاب و دوزخ نجات یافته و شما گرفتارید و اگر پاداش و کیفری نباشد مسلمین
زیانی نبرده و با شما برابرند زیرا که هر دو زندگی کردید و ناپدید شدید پس برای اثبات وجود مانع
و ظهور و آشکاری او آثار قدرتش را در وجود شخص ابن ابی العوَّاج که از همه چیز باو نزدیکتر است گواه
میگیرد باین بیان که پیدا شدن انسان و پیری و ناتوانی و شادی و خشم و دها حالت دیگری که یکی پس
از دیگری بر انسان عارض میشود خود انسان میداند که از اختیار او خارجست و خود او علت این حوادث
و آثار نیست و علت دیگری جز اراده و مشیت قادری حی و مددک ندارد پس چگونه پنهانست کسبیکه آثار
قدرتش ساعت بساعت در جان انسان هویدا و روشن است .

راوی گوید روز دیگر ابن ابی العوَّاج برگشت و در مجلس امام صادق علیه السلام خاموش نشست و دم
نمیزد ، امام فرمود : گویا آمده ای که بعضی از مطالبی را که در میان داشتیم تعقیب کنی ؛ گفت : همین را خواستم

لَا يَنْطِقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَأَنَّكَ حِجَّتَ تُبَيْدُ بَعْضَ مَا كُنَّا فِيهِ؟ فَقَالَ: أَرَدْتُ ذَلِكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا أَعْجَبَ هَذَا؟ تَنْكِرُ اللَّهَ وَتَشْهَدُ أَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: الْعَادَةُ تَحْمِلُنِي عَلَى ذَلِكَ؛ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْكَلَامِ؟ قَالَ: إِجْلَالُكَ وَ مَهَابَةُ مَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنِّي شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ وَنَاطَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَمَا تَدَاخَلَنِي هَيْبَةٌ قَطُّ وَمِثْلَ مَا تَدَاخَلَنِي مِنْ هَيْبَتِكَ، قَالَ: يَكُونُ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَفْتَحْ عَلَيْكَ سُؤَالَ وَأَقْبَلْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: أَمْصُوعُ أَنْتَ أَوْ عَيْرُ مْصُوعٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بَنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ بَلْ أَنَا عَيْرُ مْصُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: صِفْ لِي لَوْ كُنْتَ مْصُوعًا كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ؟ فَبَيَّنَّ عَبْدُ الْكَرِيمِ مَلِيئًا لَا يَخِيرُ جَوَابًا وَوَلِيحٌ بِخَشْبَةٍ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ قَصِيرٌ مَتَحَرِّ كُساكِنٌ كُلُّ ذَلِكَ صِفَةٌ خَلَقَهُ ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ: فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصَّنْعَةِ عَيْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مْصُوعًا لِمَا تَجِدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ: سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَسْأَلْنِي عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا يَسْأَلْنِي أَحَدٌ بَعْدَكَ عَرِيضًا مِثْلَهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَبْكَ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُسْأَلْ فِيمَا مَضَى فَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَأُسْأَلُ فِيمَا بَعْدَ عَالِي أَنَّكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ نَقَضْتَ قَوْلَكَ لِأَنَّكَ تَزْعَمُ أَنَّ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْأَوَّلِ سِوَاهُ فَكَيْفَ قَدَّ مَتَدَّ أَحْرَتْ؟

ای پسر پنجمبر ! امام باو فرمود تعجب است ازاينکه تو خدا را منکرى و باينکه من پسر رسول خدايم گواهى دهى !! گفت عادت مرا باين جمله وادار ميکنند ؟ امام فرمود : پس چرا سخن نکوئى ؟ عرض - کرد : از جلال و هيبت شما است که در برابرتان زبانم بسخن نيايد من دانشمندان را ديده و با متکلمين مباحثه کرده ام ولى مانند هيبتى که از شما بمن دست دهد هرگز بمن روى نداده است فرمود : چنين باشد ولى من در پرسش رابرويت باز ميکنم ، سپس باو توجه کرد و فرمود : تو مصنوعى يا غير مصنوع (ساخته شده امى يا ناساخته و خود رو پيداشده امى) عبدالکریم بن ابى العوجاء گفت ساخته نشده ام ، امام فرمود : براى من بيان کن که اگر ساخته شده بودى چگونه ميبودى ؟ عبدالکریم مدتى دراز سربگريبان شده پاسخ نيمداد و بچويى که در مقابلش بود ورميرفت و ميگفت : دراز ، پهن ، گود ، کوتاه ، متحرک ساکن همه اينها صفت مخلوقست ، امام فرمود : اگر براى مصنوع صفتى جز اينها ندانى بايد خودت را هم مصنوع بدانى زيرا در خود از اين امور حادث شده مى بايى . عبدالکریم گفت : از من چيزى پرسيدى که هيچکس پيش از تو نپرسيده و کسى بعد از تو هم نخواهد پرسيد ، امام فرمود : فرضاً بدانى در گذشته از تو نپرسيده اند از کجا ميدانى که در آينده نميپرسند علاوه بر اينکه با اين سخن گفتار خود را تقصير کردى زيرا تو معتقدى که همه چيز از روز اول مساوى و برابر است پس چگونه چيز را مقدم و چيزى را مؤخر ميدارى ؟ (يعنى تو که منکر صانع هستى نسبت وجود و عدم را باشياء و حوادث برابر ميدانى و تقدم و تاخري قائل نيسى پس چگونه در کلامت گذشته و آينده آوردى) اى عبدالکریم ! توضيح بيشتري برايت

ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ! أَرَيْتَكَ وُضُوحاً أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ مَعَكَ كَيْسٌ فِيهِ جَوَاهِرُ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ: هَلْ فِي الْكَيْسِ دِينَارٌ فَتَقَبَّيْتُ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكَيْسِ، فَقَالَ لَكَ وَفِيهِ الدِّينَارُ وَكُنْتَ غَيْرَ عَالِمٍ بِصَفَتِهِ هَلْ كَانَ لَكَ أَنْ تَنْفِي كَوْنَ الدِّينَارِ عَنِ الْكَيْسِ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ؟ قَالَ: لَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ عَالِمٌ أَكْبَرُ وَأَطْوَلُ وَ أَعْرَضُ مِنَ الْكَيْسِ فَلَعَلَّ فِي الْعَالَمِ صِنْعَةٌ مِنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمُ صِنْفَةَ الصَّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ الصَّنْعَةِ، فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْكَرِيمِ وَ أَجَابَ إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ بَقِيَ مَعَهُ بَعْضٌ.

فَعَادَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَقَالَ: أَقْبَلِ السُّؤَالَ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ: مَا الدَّيْلُ عَلَى حَدَثِ الْأَجْسَامِ؟ فَقَالَ: إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً إِلَّا وَ إِذَا ضَمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ وَ فِي ذَلِكَ رَوَايَةٌ وَ انْتِقَالَ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا مَا زَالَ وَ لِأَخَالِ لِأَنَّ الَّذِي يَرُورُ وَ يَحُولُ يَجُورُ أَنْ يُوْجَدَ وَيَبْطُلَ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ وَ فِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَالْعَدَمِ وَ الْحُدُوثِ وَ الْقَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ: هَبْكَ عَلِمْتَ فِي جَرِي الْحَالَتَيْنِ وَالزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَ اسْتَدَلَّتْ بِذَلِكَ عَلَى حَدُوثِهَا فَلَوْ بَقِيَتْ الْأَشْيَاءُ عَلَى صِفَتِهَا مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَى حَدُوثِهَا؟ فَقَالَ الْعَالِمُ

دهم : بگو بدانم اگر تو کیسه جوهری داشته باشی و کسی بنویسد که در این کیسه اشرفی هست و تو بگویی نیست ، او بنویسد که اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آنرا ندانی ، آیا تو میتوانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست ؟ گفت : نه امام فرمود ، جهان هستی که درازا و پهنایش از کیسه جوهر بزرگتر است . شاید در این جهان مصنوعی باشد زیرا که تو صفت مصنوعرا از غیر مصنوع تشخیص نمیدی ، عبدالکریم درماند ولی بعضی از رفقای اسلام آوردند و بعضی هم با او بکفر باقی ماندند .

روز سوم برگشت و گفت میخواهم که من پرسش کنم ، امام فرمود : هر چه خواهی بپرس ، عرض کرد : دلیل بر حدوث اجسام چیست (ظاهراً مقصودش همان بحث مشهور حدوث و قدم ماده است که مجادلات دامنهدار و طولانی بین دانشمندان طبیعی و اسلامی بوجود آورده است) ؟ فرمود : من هیچ چیز کوچک و بزرگ را نمی بینم مگر اینکه چون چیزی مانندش بآن ضمیمه شود بزرگتر شود ، همین است ناپدید شدن (چیز کوچک) و انتقال از حالت اول (که کوچک بود بحالت دوم که بزرگ گشت و همین است معنی حدوث) و اگر قدیم بودی ناپدید و متغیر نشستی زیرا آنچه ناپدید و متغیر شود روایت که پیدا شود و از میان برود پس با بود شدنش بعد از ناپودی داخل در حدوث شود و با بودنش در ازل داخل در عدم گردد (اگر آن چیز کوچک را ازلی فرض کنیم اکنون معدومست زیرا اکنون بجای او چیز بزرگ وجود دارد) و صفت ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود . عبدالکریم گفت : فرض در صورت جریان حالت کوچکی و بزرگی و زمان سابق و لاحق مطلب چنان باشد که فرمودی و بر حدوث اجسام استدلال نمودی ولی اگر چیزها همگی بکوچکی خود باقی مانند آنچه داء بر حدوث آنها استدلال

عَلَيْهِ : إِنَّمَا تَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَوَضَعْنَا عَالِمًا آخَرَ كَانَ لِأَشْيَاءٍ أُدْلَى عَلَى الْحَدِيثِ مِنْ رَفَعْنَا إِشَاءَهُ وَوَضَعْنَا غَيْرَهُ وَلَكِنْ أُجِيبَكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تُلْزِمَنَا فَنَقُولُ : إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْدَامَتْ عَلَى صِفَرِهَا لَكُنَّ فِي الْوَهْمِ أَنْتُمْ أَنْتُمْ شَيْءٌ إِلَى مِثْلِهِ كَانَ أَكْبَرَ وَفِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقَدَمِ كَمَا أَنَّ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولُهُ فِي الْحَدِيثِ لَيْسَ لِكَوْرَاهِهِ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ فَانْقَطِعْ وَخُزْيِ . فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَالَمِ الْقَائِلِ التَّمَعُّي مَعَهُ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شَيْعَتِهِ : إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ : هُوَ أَعْمَى مِنْ ذَلِكَ لَا يَسْلِمُ ، فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ قَالَ : سَيِّدِي وَمَوْلَايَ . فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ : مَا جَاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ ؟ فَقَالَ : عَادَةُ الْجَسَدِ وَسُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنَسْطَرِّ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُبُونِ وَالْحَلْقِ وَ رَمِي الْجِجَارَةَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ : أَنْتَ بَعْدَ عَلِيٍّ عُنُو لَوْ وَصَلَاكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ (ع) : لِأِحْدَالٍ فِي الْحَجِّ وَنَقَضَ رِدَائِهِ مِنْ يَدَيْهِ وَقَالَ : إِنْ يَكُنْ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجُونًا وَنَجُوتَ وَ إِنْ يَكُنْ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ هُوَ كَمَا تَقُولُ نَجُونًا وَ هَلَكْتَ ، فَأَقْبَلَ عَبْدَ الْكَرِيمِ عَلَى مَنْ مَعَهُ فَقَالَ : وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حِرَازَةً قَرَدٌ وَنِي قَرَدٌ وَهَمَمَاتٌ

می کنید ؟ امام فرمود : بحث ما روی همین جهان موجود است اگر این جهان موجود را برداریم و جهان دیگری بجای آن گذاریم این جهان نابود شده و همین نابود شدن و وجود آمدن دیگری دلالت بر حدوث بیشتر نیست ولی یا زهم من از همین راه که فرض کردی بر ما احتیاج کنی جوابت گویم ما میگوئیم اگر همه چیز پیوسته بحال کوچککی باقی ماند در عالم فرض جایز و صحیح است که اگر بهر چیز کوچککی چیزی مانند شرا ضمیمه کنیم بزرگتر گردد و جایز بودن این تغییر آن را از قدم خارج کند و در حدوث داخل نماید ، ای عبدالکریم دیگر سخنی نداری ، عبدالکریم در ماند و رسوا گشت (حاصل استدلال امام علیه را منطقیین برای مثال شکل اول از اشکال اربعه باین صورت بیان میکنند ، العالم متغیر و کل متغیر حادث . فالعالم حادث ، و برای اثبات صغری و کبری این قضیه مفضل استدلال میکنند ولی بعقیده ما بیان امام (ع) بسیار روشن و واضح و دور از اصطلاحات گنگ و مبهم ایشان میباشد .

چون سال آینده شد امام (ع) در حرم مکه باو برخورد یکی از شیعیان بحضرت عرض کرد : این ابی العوجاء مسلمان شده ؟ فرمود اون نسبت باسلام کوردلست ، مسلمان نشود ، چون ابن ابی العوجاء چشمش با امام افتاد : گفت : ای آقا و مولای من !! امام فرمود : برای چه اینجا آمدی ؟ گفت : برای عادت تن و سنت میهن و برای اینکه دیوانگی و سر تراشی و سنگه پرانی مردمرا بینم امام فرمود ای عبدالکریم تو هنوز بر سر کشی و گمراهیت پابر جانی ؟ عبدالکریم رفت سخنی گوید که امام (ع) فرمود : در حج مجادله روا نیست و عباشرا تکان داد و فرمود : اگر حقیقت چنان باشد که تو گوئی . در صورتیکه چنان نیست - ما و توستکاریم و اگر حقیقت چنان باشد که ما گوئیم - و چنان هم هست - ما رستکاریم

لَا رَحِمَهُ اللَّهُ]

۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ الرَّازِيِّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُرَيْدٍ الدِّيَنْوَرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ : دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الرَّضَا نَادِقَةً عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ فَوَلَّكُمُ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلَسْنَا وَ إِيَّاكُمْ شِرْعًا سَوَاءً ، لَا يَضُرُّ نَامَا صَلَبِنَا وَ صَمْنَا وَ زَكَبْنَا وَ أَفْرَرْنَا؟ فَسَكَتَ الرَّجُلُ ؛ ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : وَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ قَوْلُنَا أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجَوْنَا؟ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَوْ جِدْنِي كَيْفَ هُوَ وَ أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ : وَيَلَيْكَ إِنْ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلَطَ هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ بِلَا أَيْنِ وَ كَيْفَ الْكَيْفِ بِلَا كَيْفٍ فَلَا يَعْرِفُ بِالْكَيفِ وَ قِيَّةً وَ لَا يَأْتِي نِيَّةً وَ لَا يُدْرِكُ بِحَاسَةِ وَ لَا يُفَاسُ بِشَيْءٍ .

فَقَالَ الرَّجُلُ : فَإِذَا إِنَّهُ لِأَشْيءِ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَةِ مِنَ الْحَوَاسِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : وَيَلَيْكَ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُكَ عَنْ إِدْرَاكِكَ أَنْ تَكْرَتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ

و تو هلاک ، عبدالکریم رو با طرافیان خود کرد و گفت در دلم دردی احساس می کنم برابر گردانید ، چون او را بر گشت دادند جان سپرد خدایش نیامرزد .

۳- خادم حضرت رضا (ع) گوید : مردی از زنادقه خدمت امام آمد و وقتی که جمعی حضورش بودند امام (ع) فرمود : بمن بگو اگر قول حق گفته شما باشد - یا اینکه چنان نیست - مگر نه اینستکه ما و شما همانند و برابریم ، آنچه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکوة دادیم و ایمان آوردیم که بمازبانی نداد ، آنمرد خاموش بود ، سپس امام (ع) فرمود : و اگر قول حق گفته ما باشد . با آنکه گفته ماست مگر نه اینستکه شما هلاک شدید و ما نجات یافتیم ، گفت خدایت رحمت کند ، بمن بفهمان که خدا چگونه و در کجاست ، فرمود ، وای بر تو این راه که رفته ای غلط است ، او مکان را مکان قرار داد بدون اینکه برای او مکانی باشد و چگونه را چگونه قرار داد بدون اینکه برای خود او چگونه باشد (آنزمان که خدا بود هیچ چیز دیگر نبود - کلمه آنزمان هم از باب ضیق تعبیر و تنگی قافیه است - نه جسمی بود و نه روحی نه مکانی نه کمی و نه کیفی و نه زمینی و نه آسمانی خودش بود و خودش و سپس بتدریج همه چیز را آفرید و اوهم که جسم و ماهیت نیست تا در مکانی باشد و مرکب نیست تا چگونه داشته باشد) پس خدا بچگونهگی و مکان گرفتن شناخته نشود و بهیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجیده نگردد .

آنمرد گفت : در صورتیکه او بهیچ حسی ادراک نشود پس چیزی نیست ، امام (ع) فرمود ، وای بر تو که چون حواست از ادراک او عاجز گشت منکر ربوبیتش شدی ولی ما چون حواسمان از ادراکش عاجز گشت یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همه چیزهاست (ما دانستیم که تنها جسم و ماده است که بحس درک شود و آنچه بحس درک شود مصنوع و حادث و محتاج است و خالق و مانع اشیاء

أَيُّهَا أَنَّهُ رَبُّنَا بِخِلَافِ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ .

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ فَأَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ .
قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي وَلَمْ يُمْكِنْسِي فِيهِ
زِيَادَةٌ وَلَا نَقْصَانٌ فِي الْعَرِضِ وَالطُّوْلِ وَدَفِعَ الْمَكْلَاهُ عَنْهُ وَجَرَّ الْمَنْعَمَةَ إِلَيْهِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا
الْبَيْتَانِ بَأْيَانًا فَأَقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِقَدْرَتِهِ وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ
وَ مَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُبِينَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا
مَقْدَرًا وَمُشِيئًا .

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْخَفَافِ، أَوْ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: إِنَّ
عَبْدَ اللَّهِ الدِّيسَانِيَّ سَأَلَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ لَهُ: أَلَيْكَ رَبُّ؟ فَقَالَ: بَلَى! قَالَ أَقَادِرُهُ هُوَ؟ قَالَ:
نَعَمْ قَادِرُهُ قَاهِرُهُ، قَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يَدْخِلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ لِاتِّكَبُرُ الْبَيْضَةُ وَلَا تَصْغُرُ الدُّنْيَا؟ قَالَ
هِشَامُ: النَّظَرَةُ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَنْظَرْتُكَ حَوْلًا، ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ، فَرَكِبَ هِشَامٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنَ
عَلَيْهِ فَأِذِنَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَانِي عَبْدُ اللَّهِ الدِّيسَانِيُّ بِمَسْأَلَةٍ لَيْسَ الْمَعُولُ فِيهَا إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَعَلَيْكَ،
فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَمَّاذَا سَأَلَكَ؟ فَقَالَ: قَالَ لِي كَيْتٌ وَكَيْتٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا هِشَامُ!
كَمْ حَوَاشِكُ؟ قَالَ حَمْسٌ قَالَ: أَيُّهَا أَصْغَرُ؟ قَالَ النَّاطِرُ، قَالَ: وَكَمْ قَدُّ النَّاطِرِ؟ قَالَ: مِثْلُ الْعَنْسَةِ

مخالفت که مسنوع و حادث باشد ولی توجون باین حقیقت پی نبردی در نقطه مقابل ما ایستادی .

آنمرد گفت : بمن بگو خدا از چه زمانی بوده است ، امام فرمود: تو بمن بگو چه زمانی بوده که او
نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده است . آنمرد گفت : دلیل بر وجود او چیست امام فرمود : من چون
تن خود را نگرستم که نتوانم در طول و عرض آن زیاد و کم کنم و زیان و بدیها را از او دور و سود
و خوبیها را با او برسانم یقین کردم این ساختمانرا سازنده ایست و بوجودش اعتراف کردم علاوه بر اینکه
می بینم گردش فلک بقدرت اوست و پیدایش ابرو گردش بادها و جریان خورشید و ماء و ستارگان
و نشانه های شگفت و آشکار دیگر را که دیدم دانستم که این دستگهارا مهندس و مخترعی است . (در حدیث ۲۷۷
توضیح بیشتری برای این حدیث بیان میکنیم) .

۴ - عبدالله دیسانی از هشام پرسید : تو پروردگاری داری ، گفت : آری گفت : او قادر است؟ گفت : آری
قادر و هم قاهر است گفت : میتواند تمام جهانرا در تخم مرغی بکنجانند که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه
جهان کوچک : هشام گفت : مهلتم بده ، دیسانی گفت : یکسال بتومهلت دادم و بیرون رفت . هشام سوار شد و خدمت
امام صادق (ع) رسید و اجازه خواست و حضرت با او اجازه داد ، هشام عرض کرد : یا بن رسول الله عبدالله دیسانی
از من سؤالی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد . امام فرمود : چه سؤالی کرده :
عرض کرد : چنین و چنان گفت . حضرت فرمود : ای هشام چند حس داری ! گفت : پنج حس . فرمود

أَوْ أَقْلٌ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ: يَا هِشَامُ! فَانظُرْ أَمَامَكَ وَفَوْقَكَ وَ أَخْبِرْنِي بِمَا تَرَى، فَقَالَ: أَرَى سَمَاءً وَأَرْضًا وَ دُورًا وَ قُصُورًا وَ بَرَارِي وَ جِبَالًا وَ أَنهَارًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ الَّذِي قَدَرْنَا أَنْ يَدْخُلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدَسَةَ أَوْ أَقْلٌ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يَدْخُلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ لَا تَصْفُرُ الدُّنْيَا وَلَا تَكْبُرُ الْبَيْضَةُ ، فَكَتَبَ هِشَامٌ عَلَيْهِ وَ قَبَلَ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ وَ رَجَلَيْهِ وَقَالَ: حَسْبِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ غَدَا عَلَيْهِ الدِّيَّانِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا هِشَامُ! إِنِّي حِجَّتُكَ مُسَلِّمًا وَ لَمْ أَحِجِّكَ مُتَقَاضِيًا لِلْجَوَابِ فَقَالَ لَهُ هِشَامُ: إِنْ كُنْتُ حِجَّتَ مُتَقَاضِيًا فَهَآكَ الْجَوَابُ. فَخَرَجَ الدِّيَّانِيُّ عَنْهُ حَتَّى أَتَى بَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأِذِنَ لَهُ فَلَمَّا قَعَدَ قَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ! دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا اسْمُكَ؟ فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ؟ قَالَ: لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ؟ عَبْدِ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ، فَقَالُوا لَهُ: عَبْدُ اللَّهِ وَقُلْ لَهُ: يَدُلُّكَ عَلَى مَعْبُودِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنِ اسْمِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ! دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي وَلَا تَسْأَلْنِي عَنِ اسْمِي؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اجْلِسْ وَإِذَا غُلَامٌ لَهُ صَفِيرٌ فِي كَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: نَاوِلْنِي يَا غُلَامُ الْبَيْضَةَ فَنَاوَلَهُ إِثَابَهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا دِيَّانِيُّ: هَذَا حِصْنٌ مَكُونُ لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ دَهَبٌ مَائِعَةٌ

کدام يك كوچكتر است ! گفت باصره (یعنی چشم) . فرمود : اندازه بیننده چه قدر است ، گفت : اندازه يك عدس یا كوچكتر از آن پس فرمود : ای هشام به پیش رو و بالای سرت بنگر و بمن بگو چه می بینی ، گفت : آسمان و زمین و خانه ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها می بینم . امام (ع) فرمود آنکه توانست آنچه را تو می بینی در يك عدس یا كوچكتر از عدس درآرد میتواند جهانرا در تخم مرغ درآورد بی آنکه جهان كوچك و تخم مرغ بزرگ شود ، آنگاه هشام بجانب حضرت خم شد و دست و سر و پایش بوسید و عرض کرد : مرا پس است ای پسر پیغمبر و بمنزلش باز گشت . دیسانی فردانزد او آمد و گفت ای هشام من آمدم که بتوسلامدم نه آنکه از تو جواب خواهم ، هشام گفت اگر برای طلب جوابم آمده می اینست جوابت (جواب حضرت را باو گفت) دیسانی از نزد او خارج شد و در خانه امام صادق (ع) آمد و اجازه خواست ، حضرت باو اجازه داد ، چون نشست گفت : ای جعفر بن محمد مرا بمعبودم راهنمایی فرما ، امام صادق باو فرمود : نامت چیست ؟ دیسانی بیرون رفت و اسمشرا نکفت رفقایش باو گفتند چرا نامترا بحضرت نگفتی ؟ جوابداد : اگر میگفتم نام عبدالله (بنده خدا) است میگفت : آنکه تو بنده اش هستی کیست ؟ آنها گفتند باز گرد و بگو ترا بمعبودت دلالت کند و اسمت را نپرسد . او باز گشت و گفت : مرا بمعبودم راهنمایی کن و نامم مپرس حضرت باو فرمود : بنشین ، در آنجا یکی از کودکان امام (ع) تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی میکرد : حضرت باو فرمود : این تخم مرغرا بمن ده

وَفِضَّةٌ ذَائِبَةٌ فَلَا الذَّهَبُ الْمَائِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ وَلَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَخْتَلِطُ بِالدَّهَبِ الْمَائِعَةِ فِيهِ عَلَى حَالِهَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ فَيُخْبِرَ عَنْ صَلَاحِهَا وَلَا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ فَيُخْبِرَ عَنْ فَاسِدِهَا لَا يَبْدَى لِلذَّكْرِ خُلِقَتْ أَمْ لِلْأُنْثَى تَتَلَقُّ عَنْ مِثْلِ الْوَانِ الطَّوَاوِيسِ أَتَرَى لَهَا مُدْبِرًا؟ قَالَ:

آنرا بوی داد امام (ع) فرمود: ای دیسانی این تخم سنگریست پوشیده که پوست کلفتی دارد وزیر پوست کلفت پوست نازکی است وزیر پوست نازک طلائی است روان و نقره ایست آب شده که نه طلای روان به نقره آب شده آمیزد و نه نقره آب شده با طلای روان درهم شود و بهمین حال باقی است، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آنرا اصلاح کردم و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم و معلوم نیست برای تولید زر آفریده شده یا ماده، ناگاه میشکافد و مانند طاووس رنگارنگ بیرون میدهد آیا تو برای این مدبری درمیابی، دیسانی مدتی سر بزیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجت خدایی بر مردم من از حالت پیشین توبه گزارم.

شرح - جواب امام صادق علیه السلام در موضوع گنجیدن جهان در یک تخم مرغ مانند تمام سخنان و بیانات این خانواده از معجزات کلام و محکمت استدلال و منطقی است، پیداست که سؤال دیسانی از یک امر غیر ممکن و محال عقلی بوده است که دانشمندان گویند قدرت خداوند بمحال تعلق نمیگیرد و این نقص از ناحیه امر محال است نه از ناحیه قدرت خدا، زیرا که امر محال ذات و شئییت ندارد تا شایسته باشد در دائره ممکن و موجود در آید و مانند شریکت برای خدا که قدرت نامتناهی خداهم بایجادش تعلق نگیرد زیرا هر چه خدا خلق کند باز او مخلوقست و خدای خالق و شریک خدا نتواند بود، امام علیه السلام در جواب دیسانی این مطلب را صریحاً فرموده و مثال بینائی دیده و منطبع شدن آنچه ببینید را در آن بیان فرموده است تا بطور کنایه و التزام دلالت داشته باشد بر اینکه اولاً سؤال تو غلط و بیجاست چون هر کودکی میفهمد که آن نشدنی است ثانیاً اگر میخواهی کمال قدرت خدا را بدانی در اینکه من میگویم ببیندیش، که در عین اینکه محال نیست از خوارق عادت و رقایق خلقت و دقائق نظام طبیعت است و ثالثاً اگر گنجیدن دنیا را در تخم مرغ میخواهی باین طریق که من گفتم یعنی از راه انطباق و انعکاس ممکن است و خداهم بر آن قدرت دارد و رابعاً اگر خدا تخم - مرغ را مانند عدسی چشم قرار میداد که جهان در آن منعکس شود در نظام خلقت مصلحتی نداشت و فائده ای بر آن مترتب نبود آنچه بمصلحت بشر است بینائی چشم اوست باین طریق حیرت انگیز که اختراع فرموده است. خلاصه این ۴ مطلب با وضوح و روشنی کامل بشرط اندکی دقت از این حدیث شریف پیداست و سؤال و جواب در این حدیث عیناً مثل اینست که شخصی از دیگری پرسید انسان میتواند بهوا بپرد او جواب دهد انسان میتواند هوا پیم بسازد و در آن بنشیند و در هوا سیر کند یعنی اولاً سؤال تو غلط و بیجاست ثانیاً اگر میخواهی قدرت فوق العاده بشر را بدانی در ساختن هوا پیم ببیندیش و ثالثاً پرواز در هوا با

فَأُطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدَانِ لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَنَا نَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ.

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْقَيْمِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ الرَّبِّ نَدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَكَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا يَخْلُو قَوْلُكَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ أَوْ يَكُونَا قَوِيًّا وَالْآخَرُ ضَعِيفًا، فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلَمْ

هو ایما ممکن است رابعا عاقل باش و بفهم بهوا پریدن ثمری ندارد و آنچه فائده دارد طی مسافت است که باهوا پیمای انجام میگیرد من که هر چه فکرمی کنم جوابی از بیان حضرت دقیق تر و محکمتر و مناسبتر نمیتوان پیدا کرد و گمان نمیکنم مطالبی که ما از این حدیث شریف بدلالت التزام استنباط کردیم تکلف و تسفی داشته و توجیه و تاویلی باشد بلکه از جمله اشارات و معاریض سخن است که در هر لغتی موجود است چنانچه با مثل فارسی پرواز انسان هم تطبیق کردیم بنا بر این گمان نمیکنم که در بیان حدیث احتیاجی باشد باین که بگوئیم جواب حضرت از باب مجادله با حسن و ساکت کردن خصم است چنانچه مرحوم فیض (ره) فرموده یا بگوئیم سؤال دیسانی از گنجیدن دنیا در تخم مرغ نبوده بلکه از حاصل شدن چیز بزرگی در چیز کوچکی بوده است، و یا آنکه امام عليه السلام میدانسته است که دیسانی فرق بین داخل شدن و منطبع شدن را نمیگذارد لذا آنطور جوابش داد، چنانچه مرحوم مجلسی ره فرموده یا بگوئیم اگر امام عليه السلام جواب میداد که آنچه تو گفتی امر محالست، او نمیفهمید زیرا فهم مردم عوام باین دقایق نمیرسد و لذا جواب اقناعی داد چنانچه مرحوم ملاصدرا (ره) فرموده، البته مرحوم مجلسی (ره) بدو وجه از چهار وجهی که ما بیان کردیم اشاره فرموده و جزء احتمالات شمرده اند ولی خود ایشان آنرا نپسندیده و قسمت اخیرا که از ایشان نقل کردیم اختیار کرده و اظہر دانسته اند.

علاوه بر آنچه گفتیم امام عليه السلام در مقام جواب مناسبترین و منطبقترین مثال را که در ممنوعات خدا بهتر از آن نمیتوان فکر کرد پیدا کرده و تحویل هشام داده است، من گاهی فکر میکردم که مثال منعکس شدن اشیاء در ذهن انسان از مثال امام و بیعتر است، انسان میتواند در يك آن تمام جهان و صدها مانند آنرا در ذهن خود حاضر کند ولی بد متوجه شدم که سؤال دیسانی از گنجیدن محسوس بوده است و وجه شبه در مثال امام عليه السلام کمال تناسب را با سؤال او دارد و بگنجیدن محسوس نزدیکتر است زیرا آنجا انطباق و انعکاس است ولی در ذهن شیخ است و عرض اگر درست باشد و همچنین مثال وجود میلیونها درخت توهمند در يك هسته ^{درست} نیست زیرا که در اینجا فعلیت و وجودی نیست بلکه قوه محض است.

۵- هشام بن حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق عليه السلام بزندیقی که خدمتش رسید این بود: اینکے کوئی خدا دو تاست بیرون از این نیست که یا هر دو قدیم و قویند و یا هر دو ضعیف یا یکی قوی و دیگری ضعیف: اگر هر دو قویند پس چرا یکی از آنها دیگری را دفع نکند نادر اداره جهان هستی تنها باشد (زیرا قدرت خدا باید فوق همه قدرتها باشد و اگر قدرتی در برابرش یافت شود نشانه عجز و

لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَيَنْفَرُ ذُو التَّدْبِيرِ وَإِنْ رَعِمَتْ أَنْ أَحَدَهُمَا قُوِي وَالْآخَرُ ضَعِيفٌ
بَيَّنَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ بِالْمَعْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي، فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ يَحُلْ مِنْ أَنْ يَكُونَا
مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ فَلَقَدْ رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا وَالْفَلَكَ جَارِيًا وَالتَّدْبِيرَ
وَاحِدًا وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ذَلَّ صِحَّةُ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ وَاتِّتْلَفُ الْأَمْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ
وَاحِدٌ ثُمَّ يَلْزِمُكَ إِنْ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فُرْجَةً مَا بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثًا بَيْنَهُمَا
قَدِيمًا مَعَهُمَا فَيَلْزِمُكَ ثَلَاثَةٌ، فَإِنْ ادَّعَيْتَ ثَلَاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْتَ فِي الْإِثْنَيْنِ حَتَّى تَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَةٌ

ناتوانی است) ، واگر یکرا قوی و دیگریرا ضعیف پنداری گفتار ما ثابت شود که خدا یکی است بملت
ناتوانی وضعی که در دیگری آشکار است (واگر هر دو ضعیف باشند پیداست که هیچک خدا نخواهد
بود) (این بیان امام (ع) ساده و روشن و مطابق فهم عامه مردم است ، اکنون همین مطلب را با استدلالی
دقیقتر که مناسب فهم خواص و نکته سنجانست بیان میفرماید - از ملا صدرا) اگر بگوئی خدا دو تاست بیرون
از این نیست که یا هر دو در تمام جهات برابرند یا از تمام جهات مختلف و متمایزند ، چون ما امر
خلقت را منظم می بینیم و فلک را در گردش و تدبیر جهانرا یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب ؛
درستی کار و تدبیر و هماهنگی آن دلالت کند که ناظم یکی است بعلاوه اگر ادعای دو خدا کنی بر تو لازمست
میانه ای بین آنها قائل شوی تا دوئیت آنها درست شود بنابراین آن میانه خدای سومی قدیمی است بین آن دو
پس سه خدا گرد نکیرت شود و اگر سه خدا ادعا کنی بر تو لازم شود آنچه در دو خدا گفتیم که بین آنها
میانه باشد بنا بر این خدایان پنج میشوند و همچنین در شماره بالا می رود و زیادی خدا بی نهایت میشود ،
هشام گوید از جمله سؤال زندیق این بود که گفت : دلیل بر وجود خدا چیست ؟ امام (ع) فرمود :
وجود ساخته ها دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته ، مگر نمیدانی که چون ساختمان افزاشته
و استواری بینی یقین کنی که بنائی داشته اگر چه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی ، زندیق گفت
خدا چیست ؟ فرمود : خدا چیزیست بر خلاف همه چیز بعبارت دیگر ثابت کردن معنائیست و اینکه او
چیزیست بحقیقت و چیز بودن ، جز اینکه جسم و شکل نیست ، دیده نشود ، لمس نکرد ، بهیچ یک از
حواس پنجگانه درک نشود : خیالها او را در نیابند و گذشت زمان کاهش ندهد و گر گونش نسازد .
شرح - مجلسی (ره) در شرح این حدیث گوید : این حدیث از غوامض و مشکلات احادیث است و
هفت وجه مفصل از قول علما در شرح آن بیان کرده است ، ولی پیداست که مشکل بودن این حدیث از
نظر مستصحب بودن و یا متشابه بودن آن نیست بلکه از این جهت است که سخن امام (ع) تقطیع شده و
تنها قسمتهائی از آن با حذف ایصال ذکر شده و قرائن فهم معنی از میان رفته است لذا تفکر در توجیه و تاویل
آن و تکثیر احتمالات خالی از تکلف نکرد مجلسی (ره) نسبت به چند احتمال که نقل میکند میگوید تکلف
است ، دور از فهم است ، و حق هم با اوست ولی برای اینکه خوانندگان بکلی بی بهره نباشند خلاصه بیان
مرحوم ملا صدرا (ره) را که مجلسی هم یکی از اقوال شمرده بآندگی تصرف ذکر میکنیم : او میگوید : این

فَيَكُونُوا حَمْسَةً ثُمَّ يَتَنَاهَى فِي الْعَمَدِ إِلَى الْمَالِ الْبَيْتِ لَهَا فِي الْكُتْرَةِ، قَالَ هِشَامُ: فَكُنَّ مِنْ سُؤَالِ الرَّبِّ نَدِيْقٍ
 أَنْ قَالَ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وُجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعَهَا صَنَعَهَا الْأَتْرَى أَنْكَ
 إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءِ مُشَيِّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِيًّا وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَّ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ، قَالَ: فَمَا
 هُوَ؟ قَالَ: شَيْءٌ يَخْلَافُ الْأَشْيَاءَ أَرْجِعْ يَقُولِي إِلَى إِبْتِاتٍ مَعْنَى وَ أَنَّ شَيْءٌ يَحْقِيقُهُ الشَّيْبَةُ غَيْرَ أَنَّهُ

حدیث مشتمل بر سه مطلب است : ۱ - اثبات وحدت خدای جهان ۲ - اثبات وجود او ۳ اثبات اینکه او وجود بحت بسیط است و ماهیتی غیر از این ندارد اما برای مطلب اول امام (ع) دو دلیل بیان فرموده که یکی برای عوام و دیگری برای خواص است (سپس دلیل عوام را چنانکه گفتیم تشریح کرده) و اما دلیل خواص بیانش اینستکه اگر دو خدای قدیم فرض شود یا هر دو از تمام جهات متفقند و یا از تمام جهات مختلف و یا از جهتی متفق و از جهتی مختلفند ، اگر از هر دو جهت متفق باشند بطلاش واضحست زیرا تا یکی از دو چیز از دیگری امتیاز نداشته باشد ولو از یک جهت دوئیت محقق نمیشود بلکه آندو یک چیز است و بواسطه وضوحش در روایت ذکر نشده و اگر هر دو از تمام جهات مختلف باشند فرضش باطلست زیرا هیچ دو چیز در عالم نیست مگر اینکه یک جهت اتفاق دارند ولو جهت اتفاق تنها اشتراك در وجود و شپیت باشد که اینرا امام (ع) فرموده و دلیل دیگری فرموده و آن اینستکه تمام جهان مانند یک انسانست که دارای اعضا و جوارح بسیارست و با آنکه هر یک از اعضا خاصیت و عمل مخصوصی دارد ولی یک روح و نفس است که مدیر و فرمانروای همه آنهاست همچنین است جهان هستی که آسمان و زمین و کوه و دریا و ماه و خورشیدش هر یک وظیفه مخصوصی دارد و عمل جدائی انجام میدهد ولی در عین حال همه با هم همکاری و تشریک مساعی دارند و بفتح ساکنان زمین و حیوان و گیاه آن قدم برمیدارند ، انسان طوری آفریده شده که مواد مخصوصی باندازه معینی برای تغذیه لازم دارد و از آنطرف زمین و کپله و حیوان روی زمین همان مواد مخصوص را ب همان اندازه معین تحویل انسان میدهند ، انسان برای تنفس احتیاج به هوا دارد و برای زینت احتیاج بطلا و هر دو در جهان هستی موجود است باندازه احتیاج بنا بر این از ارتباط و هماهنگی اجزاء عالم و وحدت هدف و منظور پی میبریم که صانع و مدبر آنها یکی است .

و اما در صورتیکه دو خدا از جهتی متفق و از جهتی مختلف باشند لازمست یک امر وجودی در میان باشد که یکی از دو خدا آنرا داشته باشد و دیگری نداشته باشد تا امتیاز صادق آید و این امر نمیتواند عدمی باشد زیرا اعدام تمایزی ندارند و ما به الامتیاز واقع نشوند و نیز این امر وجودی باید قدیم باشد و همراه آندو خدا تا دوئیت قدیم صادق آید بنا بر این خدایان سه تا شوند و چون سه شدند بین هر دو تالی آنها چنانکه گفتیم یک امر وجودی طارق لازمست پس خدایان پنج میشوند و باز بهمین ترتیب عدد خداها بالا میرود تا به بینهایت میرسد و آن تسلسل باطلست و اگر بگوئی بنا بر این نباید هیچ دو چیزی در خارج پیدا شود میگویم فرق دو خدا با دو چیز خارجی اینستکه در دو چیز خارجی آن امر وجودی که در میان

لَا حِسْمَ وَلَا صُورَةَ وَلَا يَحْسُ وَلَا يَحْسُ وَلَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِ الْخَمْسِ، لَا تَدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ
وَلَا تُغَيِّرُهُ الْأَزْمَانُ.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيَّةٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ
عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَارْقَانَ، عَنْ أَبِي سَيِّدُو الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام
قَالَ: كَفَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ يَخْلُقِ الرَّبَّ الْمُسَيَّرَ وَمَلِكِ الرَّبِّ الْقَاهِرَ وَجَلَالِ الرَّبِّ الظَّاهِرَ وَ
نُورِ الرَّبِّ الْبَاهِرَ وَبُرْهَانِ الرَّبِّ الصَّادِقِ وَمَا أَنْطَقَ بِهِ أَلْسُنَ الْعِبَادِ وَمَا أَرْسَلَهُ الرَّبُّ سُلُوكًا وَمَا أَنْزَلَ
عَلَى الْعِبَادِ دَلِيلًا عَلَى الرَّبِّ.

آید و بآنها ضمیمه شود مانند انضمام فصل بجنس است که فصل جنس مبهم را تحصیل میدهد ولی در دو خدا
چون واجب الوجود خود امر محصلی است پس ضمیمه امر وجودی بآن ضمیمه کردن امر محصل موجودیت
بامر محصل موجود دیگر .

مطلب دوم : اثبات وجود خدا - در این قسمت مرحوم ملاصدرا (ره) ابتدا شرحی راجع به تقدم توحید
بر اثبات مانع و توضیح دلیل انی و لمی میدهد که از شرح متن حدیث خارج است سپس حاصل بیان امام
(ع) را برهانی کرده و بتکل اول بر میگردد باین طریق : جهان ساخته و بنا شده است و هر ساخته بنا
شده ای اقتضای بانی و صانعی میکند پس جهان صانعی دارد .

مطلب سوم : اثبات اینکه خدا وجود بحت است - ماهیت خدای تعالی همان ایت اوست یعنی
خدا جز همان حقیقت محض و ایت بحت ماهیتی ندارد و وجود صرفی است که وجودی کاملتر و تمامتر
از اوست از اینرو عدم و عموم و خصوص عارضش نشود اینست معنی قول امام علیه السلام شیء بخلاف الاشياء
زیرا هر چیزی جز حقیقت وجود ماهیت خاصی هم دارد که عدم و کلیت و جزئیت عارضش شود و اشياء
بسیاری از او سلب شود مانند جسم که عقل نیست انسان که فلك نیست ماده که صورت نیست بخلاف ذات
خدای تعالی که کل وجود و وجود کل است پس در عالم هستی جز ذات او و صفات و افعال او چیزی نیست
و نیز از اینجهت امام علیه السلام نقایس و تصورات و تراکیب و کثرات و تغییرات را از او نفی
کرده است و هر چه جز او باشد این نقایس و معایب را دارد چنانچه جسم مرکب است و هر چه بحس
درک شود در خارج یا در ذهن کثیر الافراد است و هر چه در عقل یا ذهن یافت شود قابل اشتراك بین
کثیرین است و آنچه در زمان یافت شود ناپایدار و مدموم شدنی است ولی ذات خدا که مثل و نظیری ندارد نه
بحس درک شود و نه زمان و دهر و ساعت بر او توارد کند .

۶ - امام باقر (ع) فرموده : خلقت پروردگار غالب و سلطنت پروردگار زبردست و شکوه پروردگار
ظاهر و نور پروردگار مسلط و دلیل پروردگار صادق و اعترافی که از زبان بندگان گذرد و آنچه بینمبران
آورد مانند آنچه بر بندگان نازل شده ، کافی است که بر خردمندان راهنمای پروردگار باشد .
شرح - در این حدیث شریف هفت چیز از آثار قدرت پروردگار و صفات او ذک شده است که

«(بَابُ إِطْلَاقِ الْقَوْلِ بِأَنَّهُ شَيْءٌ)»

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ : عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام : عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْتُ : أَتَوْهَمُ شَيْئًا ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، غَيْرَ مَقْضُوعٍ وَلَا مَحْدُودٍ ، فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ ، لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَلَا تَنْدُرُ كُهُ الْأَوْهَامُ ، كَيْفَ تَنْدُرُ كُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ ؟ إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرَ مَقْضُوعٍ وَلَا مَحْدُودٍ

۲- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام الثَّانِي عليه السلام : يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ : إِنَّهُ شَيْءٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِّ مِنْ حَدِّ التَّمْطِيلِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ .

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَا رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

خردمند در آنها بیندیشد و پروردگار خویش بشناسد و در هر يك از پنج قسمت اول ممكن است كلمه سوم را صفت كلمه اول قرار داد و در هر يك معنى مناسبى لحاظ كرد .

«(بَابُ جَوَازِ تَعْبِيرِ أَزْخَدَا بِهَ شَيْءٍ «چیز»)»

۱ - ابن ابی نجران گوید : از امام جواد (ع) راجع بتوحید سؤال کردم و گفتم : میتوانم خدا را چیزی تصور کنم ؟ فرمود : آری ولی چیزیکه حقیقتش درك نیست و وحی ندارد زیرا هر چیزی که در خاطر در آید خدا غیر او باشد ، چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درك نکنند ، چگونه خاطرها دركش کنند در صورتیکه او بر خلاف آنچه تعقل شود و در خاطر نقش بندد میباشد ، درباره خدا تنها همین اندازه بخاطر گذرد : « چیزیکه حقیقتش درك نشود وحی ندارد » .

شرح - وقتی گوئیم زمین چیزیست ، آب چیزیست ، کوه چیزیست ، حقیقت معانی این الفاظ را می فهمیم و سورتی از آنها در ذهن ما منتقل است که محدود بعد معینی است ، مثلا حد آب اینست که روان باشد اگر جامد شد نامش یخ است نه آب بخلاف وقتی که گوئیم « خدا چیزیست » اولاً باید بدانیم که حقیقت خدا را نمیتوانیم درك کنیم ثانیاً ممکن نیست سورتی از خدا در ذهن ما منتقل شود ثالثاً خدا بعدی محدود نکرد و بهمین دلیل در ذهن در نیاید .

۲ - از امام باقر (ع) سؤال شد : رواست که بخدا گویند چیزیست ؟ فرمود : آری چیزی که او را از حد تطیل (خدائی نیست) و حد تشبیه (مانند ساختن او را بمخلوق) خارج کند (یعنی چون گوئی خدا چیزیست اعتراف بوجودش کرده ای پس کافر و طبیعی نیستی اما باید بدانی که او چیزیست بیساخته) .

۳ - امام باقر (ع) فرمود : ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست (هر چه وجه

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ إِنْ أَلَّهِ خَلُوعٌ مِنْ خَلْفِهِ وَخَلْفَهُ خَلُوعٌ مِنْهُ وَكُلَّمَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ.

۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ زُرَّادَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنْ أَلَّهِ خَلُوعٌ مِنْ خَلْفِهِ وَخَلْفَهُ خَلُوعٌ مِنْهُ وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

(۲۲۰) صَلَوَاتُكَ يَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ حَبِئَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنْ أَلَّهِ خَلُوعٌ مِنْ خَلْفِهِ وَخَلْفَهُ خَلُوعٌ مِنْهُ وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ تَعَالَى فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِلزُّنْدِيقِ جِنِّ سَأَلَهُ مَا هُوَ؟ قَالَ: هُوَ شَيْءٌ يَخْلَافُ الْأَشْيَاءَ أَرْجَعُ بِقَوْلِي إِلَى إِبْتِنَاتٍ مَعْنَى وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْءِ غَيْرَ أَنَّهُ لِاجْسَمِ وَالصُّورَةِ وَالْيَحْسُ وَالْيَجْسُ وَلَا يَتَدْرَكُ بِالْحَوَاسِ الْحَمْسِ لِأَنَّهُ لَمْ يَتَدْرَكْهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَلَا تَقْتَصِرُهُ الْأَزْمَانُ ، فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَتَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؟ قَالَ: هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ وَ بَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَةٍ، بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ ، لَيْسَ قَوْلِي: إِنَّهُ سَمِيعٌ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ بَصِيرٌ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ

شباهتی در میان نیست) و هر آنچه نام « چیز » بر او صادق باشد جز خدا مخلوقست .

۴ - امام صادق (ع) فرمود : ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام « چیز » بر او صادق باشد جز خدا مخلوقست و خدا خالق همه چیز است ، هر خیر و منزه است آنکه چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست .

۵ - و فرمود : ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام « چیز » بر او صادق آید جز خدا ایتمالی مخلوقست و خدا خالق همه چیز است .

۶- هشام بن حکم گوید : امام صادق علیه السلام بزندیتی که از او پرسید : خدا چیست ؟ فرمود : او چیزیست بخلاف همه چیز گفته من برگشتش باثبات معنای است برای خدا (همینقدر که باو اعتراف کنی و منکرش نشوی و بدانیکه) او چیزیست بحقیقت معنی « چیز » جز اینکه جسم نیست ، صورت نیست ، دیده نشود ، لمس نکردد ، و بهیچیک از حواس پنجگانه درنیاید ، خاطرها درکش نکنند و گذشت روزگار کاهش ندهد و سپری شدن زمان دگرگونش نسازد ، سائل گفت : میگویند خدا شنوا و بیناست ؟ فرمود : او شنوا و بیناست : شنواست بی عضو گوش ، بیناست ، بی ابزار چشم ، بلکه بنفس خود شنود و بنفس خود بیند ، اینکه گویم : شنواست و بنفس خود شنود ، بیناست و بنفس خود بیند معنی این نیست که او چیزیست و

أَنَّهُ شَيْءٌ وَالنَّفْسُ شَيْءٌ آخَرَ وَلَكِنْ أَرَدْتُ عِبَادَةَ عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولًا وَإِفْهَامًا لَكَ إِذْ كُنْتُ سَائِلًا ، فَأَقُولُ : إِنَّهُ سَمِيعٌ بِكُلِّهِ لِأَنَّ الْكُلَّ مِنْهُ لَهُ بَعْضٌ وَلِكِنِّي أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ وَالتَّصْيِيرَ عَنِ نَفْسِي وَكَأَنَّ مَرَجِعِي فِي ذَلِكَ إِلَّا إِلَى أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْمَالِمُ الْخَبِيرُ بِلَا اخْتِلَافٍ لِذَاتٍ وَلَا اخْتِلَافٍ الْمَعْنَى .

قَالَ لَهُ السَّائِلُ : فَمَا هُوَ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : هُوَ الرَّبُّ وَهُوَ الْمَعْبُودُ وَهُوَ اللَّهُ وَكَأَنَّ قَوْلِي : اللَّهُ إِثْبَاتٌ هَذِهِ الْحُرُوفِ : أَلِفٌ وَلامٌ وَهَاءٌ وَلازَاءٌ وَلايَاءٌ وَلَكِنْ أَرَجَعْتُ إِلَى مَعْنَى وَشَيْءٌ خَالِقٌ لِأَشْيَاءٍ وَصَانِعٌ وَتَمَّتْ هَذِهِ الْحُرُوفُ وَهُوَ الْمَعْنَى سُمِّيَ بِهِ اللَّهُ وَالرَّحْمَنُ وَالرَّحِيمُ وَالتَّعْزِيزُ وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ وَهُوَ الْمَعْبُودُ جَلَّ وَعَزَّ .

قَالَ لَهُ السَّائِلُ : فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُومًا إِلَّا مَخْلُوقًا ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا تَقُولُ لَكَانَ التَّوْحِيدُ عُنَا مَرْتَبِعًا لِأَنَّا لَمْ نُكَلِّفْ غَيْرَ مَوْهُومٍ وَلَكِنَّا نَقُولُ : كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرِكٌ بِهِ تَحْدُثُهُ الْحَوَاسُّ وَتُمَثِّلُهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ ، إِذْ كَانَ النَّقْيُ هُوَ الْإِبْطَالُ وَالْمَدْمُ ؛ وَالْحَيْثُ الثَّانِيَةُ : التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ هُوَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرَكِيبِيِّ وَالتَّأْلِيفِيِّ فَلَمْ يَكُنْ بَدًّا مِنْ إِثْبَاتِ

نفس چیز دیگری بلکه خواستم آنچه در دل دارم بلفظ آورم چون از من پرسیده‌ای و میخواهم بتو که سائلی بفهمانم (لذا باید با الفاظی که تو با آنها مأنوسی مقصود مرا ادا کنم) حقیقت اینست که او باتمام ذاتش میشود و معنی تمام این نیست که او را بعضی باشد بلکه خواستم بتو بفهمانم و مقصود مرا بلفظ آورم ، و برگشت سختم باینست که او شنوا ، بینا ، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت اختلاف و کثرت پیدا کند .
سائل گفت : پس او چه باشد ؟ امام فرمود : او رب (پروردگار) است ، او معبود است ، او الله است ، اینکه گویم : الله است ، (رب است) ظلم اثبات حروف : الف ، لام ، هاء ، راه ، باه ، نیست ، بلکه بازگرد بمنائی و چیزیکه خالق همه چیز است و سازنده آنها و مصداق این حروف و منائیکه ، الله ، رحمن ، رحیم ، عزیز و اسماء دیگرش نامیده میشود و او است پرستیده شده بزرگه و والا ،

سائل بحضرت عرض کرد : هر چیز که در خاطر گذرد مخلوقست حضرت فرمود : اگر چنین باشد که تو گوئی خداشناسی از ما ساقط است زیرا ما جز بشناختن آنچه در خاطر گذرد مکلف نیستیم ، بلکه ما می گوئیم هر چیز که حقیقتش بحواس در آید و درک شود و در حواس محدود و مثل گردد مخلوقست (و چون حقیقت خدا بحواس در نیاید و در آنجا محدود و ممثل نگردد پس مخلوق نیست بلکه او خالقست) [خالق اشیاء باید از دو جهت ناپسندیده برکنار باشد ، یکی از آن دو جهت نفی است] (یعنی نبود خدا و انکارش - جمله ای که در بین دو قلاب ترجمه کردیم در کتاب توحید و احتیاج هست و از قلم مرحوم کلینی یا کتابخانه است -) زیرا که نفی نبودنت و جهت دوم تشبیه است زیرا که تشبیه (مانند چیزی بودن) صفت مخلوقست که اجزایش بهم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد ، بنابراین چاره‌ای نیست جز اثبات صانع (و اعتراف بان) بجهت بودن مصنوعین و آفریدگان و ناگزیری آنها از اعتراف باینکه آنها

الصَّانِعِ لَوْجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَالْإِضْطِرَّارِ إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَأَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَلَيْسَ مِنْهُمْ إِذْ كَانَ مِنْهُمْ شَبَهِاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرَكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ وَفِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حَدُوثِهِمْ بَعْدَ إِذْ لَمْ يَكُونُوا وَتَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَسَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَقُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَأَحْوَالٍ مُوجُودَةٍ لِأَحَاةٍ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِبَيَانِهَا وَوُجُودِهَا.

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَقَدْ حَدَّدْتَهُ إِذْ أَثَبَّتَ وَجُودَهُ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَمْ أَحَدَّهُ وَلَكِنِّي أَثَبَّتُهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ.

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ إِثْبَاتٌ وَمَائِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا يَثْبُتُ الشَّيْءُ إِلَّا بِإِثْبَاتٍ وَمَائِيَّةٍ.

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ كَيْفِيَّةٌ؟ قَالَ: لِأَنَّ الْكَيْفِيَّةَ جِهَةٌ الصِّفَةِ وَالْإِحَاةُ وَلَكِنْ لَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ مِنْ جِهَةِ التَّعْطِيلِ وَالتَّشْبِيهِ لِأَنَّ مَنْ نَفَاهُ فَقَدْ أَنْكَرَهُ وَدَفَعَ رُبُوبِيَّتَهُ وَأَبْطَلَهُ، وَمَنْ شَبَّهَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ أَثَبَّتَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْمَصْنُوعِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِقُّونَ الرُّبُوبِيَّةَ وَلَكِنْ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ أَنَّ لَهُ كَيْفِيَّةً لَا يَسْتَحِقُّهَا غَيْرُهُ وَلَا يَشَارِكُ فِيهَا وَلَا يُحَاطُ بِهَا وَلَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ.

مصنوعند و سانشان غير آنهاست و مانند آنها نيست زيرا هر چيز كه مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پيوستگي و هماهنگي پيكر و در بودن بعد از نبودن و انتقال از كودكي بيزرگي و از سياهي بسفيدى و از نيرومندی بناتوانى و حالات موجود و معلوم ديگرى كه نيازى بتوضيح آنها نيست زيرا كه عيانند و موجود .

سائل گفت چون وجود خدا را ثابت كردى پس او را محدود ساختى (وقلا فرمودى كه خدا محدود نشود) امام فرمود: محدودش نكردم بلكه اثباتش كردم زيرا بين نفى و اثبات منزلى نيست (يعنى نتيجه استدلالات من همین قدر است كه سانسى موجود است در مقابل آنها كه گویند موجود نيست و استدلال من از هيچ راه دلالت بر محدود ساختن او ندارد).

سائل گفت: خدا را ائيت و مائيت باشد؟ فرمود: آرى جز با ائيت و مائيت چيزى ثابت نشود (ائيت و مائيت را بايد بالفاظى مانند خودى و ذاتيت معنى كرد و اصطلاح فلسفى آنرا در شرح بيان ميكنيم) سائل گفت: خدا كيفيت (چگونگى) دارد فرمود: نه زيرا كيفيت جهت صفت و احاطه است (چون چيزى متصف بچيزى يا محاط بچيزى باشد كيفيتى پيدا ميكند مثلا كاغذ چون بنازكى متصف شده و سفيدى بر آن احاطه دارد كيفيت مخصوصى پيدا كرده ولى چون صفات خدا عين ذات او است و محاط بچيزى نيست كيفيت ندارد) ولى بناچار او از جهت تعطيل و تشبيه خارج است (نبايد نفيش نمود و نه بچيزى مانندش كرد) زيرا كسيكه نفيش كند منكرش گفته و ربوبيتش را رد كرده و ابطالش نموده است و هر كه او را بچيز ديگرى مانند سازد صفت مخلوق ساخته شده ايرا كه سزاوار ربوبيت نيست برايش ثابت كرده است ولى بايد كيفيتى را كه ديگرى سزاوار آن نيست و شريكش نباشد و بر خدا احاطه نكند و جز او كسى نداند برايش ثابت و اعتراف نمود (يعنى خداوند كيفيت بمعنى سابقرا ندارد ولى اگر مقصود

قَالَ السَّائِلُ: فَيُعَانِي الْأَشْيَاءَ بِنَفْسِهِ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُعَانِيَ الْأَشْيَاءَ بِمُبَاشَرَةٍ وَمُعَالَجَةٍ لِأَنَّ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِ الَّذِي لَا تَنْجِيهِ الْأَشْيَاءُ لَهُ إِلَّا بِالْمُبَاشَرَةِ وَالْمُعَالَجَةِ وَهُوَ مُتَعَالٍ نَافِذُ الْإِرَادَةِ وَالْمَسْبُوكِ، فَعَالَ لِمَا يَشَاءُ؛

۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ : سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : أَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ : إِنَّ اللَّهَ شَيْءٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِّ بْنِ حَدِّ التَّعْطِيلِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ .

«(بَابُ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ)»

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنِ الْقَاصِلِ بْنِ السَّكَنِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ . وَمَعْنَى قَوْلِهِ عليه السلام : اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ يَعْنِي أَنَّ

از کیفیت توصیفش باین صفات باشد که از حدتطیل و تشبیهش خارج کند بناچار باید برایش ثابت کرد (سائل گفت : رنج کارها را خودش متحمل شود ؟ امام فرمود : او برتر از اینست که زحمت کارها را بتصدی خود بدوش کشد زیرا این طرز عمل شأن مخلوقست که انجام کارها برای او بدون تصدی و زحمت ممکن نیست ولی خدا مقامش عالیت ، اراده و خواستش نافذ است ، آنچه خواهد انجام دهد . شرح - حاصل سخن مرحوم ملاصدرا (ره) در بیان انیت و مائیت اینستکه : انیت وجود خاص اشیا است در مقابل مفهوم عام و مشترک وجود که بر همه چیز از واجب الوجود و ممکن الوجود صادق است و مفهوم است ذهنی خارج از حقیقت اشیا ، و چون از بیان امام عليه السلام معلوم شد که مفهوم عام وجود خارج از وجود خاص خداوند است سائل گفت : آیا برای خدا وجود خاصی غیر از مفهوم عام وجود هست ؟ حضرت فرمود : آری هست ، و اما مائیت یا ماهیت دو معنی دارد : اول ماهیت در مقابل وجود چنانکه گوئیم ماهیت ممکن خارج از وجود اوست و عموم و اشتراك عارض این ماهیت شود پس خدا ماهیتی باین معنی ندارد . دوم - ماهیت بمعنی مابعد الشئی هوهو است و برگشت این عبارت بحقیقت ذات است و مائیت در کلام سائل و امام باین معناست که برای خدا ثابت فرموده است .

۷- از حضرت ابیجفر عليه السلام سؤال شد که : رواست گفته شود : خدا چیزیست ؟ فرمود : آری چیزیکه او را از حدتطیل و تشبیه خارج کند (این حدیث در ص ۱۰۹ گذشت) .

*(بَابُ - أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ) *

۱- امیر المؤمنین عليه السلام فرمود : خدا را بخدا بشناسید و رسول را بر سالتش و صاحبان فرمان را با امر بمعرف و دادگری و نیکوکاری .

اللَّهُ خَلَقَ الْأَشْخَاصَ وَالْأَنْوَارَ وَالْجَوَاهِرَ وَالْأَعْيَانَ، فَلَا أَعْيَانَ: الْأَبْدَانَ وَالْجَوَاهِرَ: الْأَرْوَاحَ وَهُوَ جَلٌّ وَعَزٌّ لَا يُشْبَهُ جِسْمًا وَلَا رُوحًا وَلَا نَسْرَ لِأَحَدٍ فِي خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَّاسِ الذَّاكِ أَمْرٌ وَلَا سَبَبٌ، هُوَ الْمُنْفَرِدُ بِخَلْقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ فَإِذَا نَفَى عَنْهُ الشَّبَهَ: سَبَّهَ الْأَبْدَانَ وَشَبَّهَ الْأَرْوَاحَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ بِاللَّهِ إِذَا شَبَّهَهُ بِالرُّوحِ أَوْ الْبَدَنِ أَوِ النُّورِ فَلَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ بِاللَّهِ.

(مؤلف کتاب مرحوم کلینی - ره - فرماید) : معنی سخن حضرت که « خدا را بخدا بشناسید » اینست که : خدا اشخاص و انوار و جواهر و اعیان را خلق فرمود ، اعیان بیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر روحهاست و خدای عزوجل شهادتی با جسم و روح ندارد هیچکس را در آفریدن روح حساس درک دستور و وسیله‌ای نبوده ، خدا در خلقت ارواح و اجسام یکتا بوده است ، پس چون کسی شهادت خدا را با موجودات جسمانی و روحانی از میان برد خدا را بخدا شناخته و چون او را بروح یا جسم یا نور تشبیه کند خدا را به خدا شناخته است .

شرح - مراد باولی الامر (صاحبان فرمان) ائمه معصومین (ص) است و مراد بجمله « اعرفوا الله بالله » بقرینه دو جمله بعد « اعرفوا الله بالالوهية » میباشد ، پس مقصود از جمله اول اینست که خدا را بسبب بشوون و امتیازات خدائی بشناسید یعنی چون شأن الوهیت اینست که قدیم و حی و عالم و قادر و بیمانند باشد و جسم و شریکدار و محتاج و مرکب نباشد ، اگر خدا را اینگونه شناختید او را بالوهیت شناخته‌اید و برگشت این معنی بکلام مرحوم کلینی (ره) میباشد و از این معنی میتوان نتیجه گرفت که خدا را با معرفی خودش که توسط پیغمبران و کتب آسمانی نموده بشناسید ، خدا را با استحسان و عقل ناقص خود نشناسید ، خدا را با نور خدائی که در دل بندگان شایسته‌اش پرتو افکند بشناسید ، یا با اطاعت و تضرع در خانه او شناسائش را بخواهید ، چون کسی خدا را بغیر این صفات معرفی کرد نپذیرید همه اینها از لوازم معنائی است که از کلام مرحوم کلینی (ره) استفاده میشود . و اما جمله دوم یعنی پیغمبر را بشوون و امتیازات پیغمبری بشناسید چون شأن پیغمبر آوردن معجزه و شریعت مستقیم و دین و کتابی است که با موازین عقلی و قوانین فطری و عدالت و حکمت موافق باشد پس پیغمبر را باید از روی این امور شناخت و لازمه این سخن آنست که در باره پیغمبر غلو نشود و خدایش ندانند و نیز از مقام واقعیش نگاهند و همچنین شأن امام علیه السلام امر بمعرفت و اقامه عدل و احسانست که باید امام را بوسیله آنها شناخت پس کسیکه ادعای امامت کند و اقامه عدل و احسان نکند دروغگو است ، با این معنی که برای حدیث شریف گفتیم لازم نیست که هر يك از نتایج و لوازمی که بیان کردیم احتمالی جداگانه برای معنی حدیث دانست چنانکه مرحوم مجلسی (ره) قرار داده است بلکه ارجاع همه احتمالات بهمان يك مناسبت ولی مرحوم صدوق و فیض و ملاصدرا هر يك معنائی جدا غیر از آنچه گفتیم گفته‌اند که این مختصر مناسب ذکرش نیست .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ : بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ ؟ قَالَ : بِمَا عَرَفْتُ فِي نَفْسِي ، قِيلَ : وَكَيْفَ عَرَفْتَ نَفْسَهُ ؟ قَالَ : لَا يُشَبِّهُهُ صُورَةٌ وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ

- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : إِنِّي نَاطَرْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ لَهُمْ : إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بِلِ الْعِبَادِ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ .

(بَابُ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ)

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ جَمِيعًا ، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى

۲- از امیر المؤمنین (ع) سؤال شد که پروردگارت را بچه شناختی ؟ فرمود : بآنچه خودش خود را برایم معرفی کرده . عرض شد : چگونه خودش را بتو معرفی کرده ؟ فرمود : هیچ سورتی شبیه او نیست و بحواس درک نشود و بمردم سنجیده نشود ، در عین دوری نزدیکست و در عین نزدیکی دور (با آنکه از رگه کردن به بندگانش نزدیکتر است ، بندگان در نهایت پستی و او در نهایت علو است) برتر از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از اوست ، جلو همه چیز است و نتوان گفت جلو دارد (پس جلو بودنش بمعنی تقدم رتبه و علت بودن اوست نه جلو بودن مکانی) در اشیاء داخل است نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی (بلکه بمعنی احاطه علم و تدبیر و فیض باجزاه ممکنات) از همه چیز خارجست نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد (بلکه بمعنی شباقت نداشتنش بهیچ چیز) منزله است آنکه چنین است و جز او چنین نیست ، و او سر آغاز همه چیز است .

۳- منصور بن حازم گوید : بامام صادق (ع) عرض کردم : با مردمی مناظره کردم و بایشان گفتم : خدای جل جلاله ، بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامیتر است از اینکه بسبب مخلوقش شناخته شود بلکه بندگان بسبب خدا شناخته شوند . فرمود : خدایت رحمت کناد .

(بَابُ كَمْتَرِينَ دَرَجَةِ خَدَاشَانَسَى)

۱ - فتح بن یزید گوید : از حضرت ابوالحسن ﷺ راجع بکمترین حد خدا شناسی پرسیدم : فرمود : اقرار داشتن باینکه جز او خدائی نیست و مانند (در صفات) و نظیری (در الوهیت) ندارد

المَعْرِفَةَ فَقَالَ: الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ لَهُ وَلَا تَطْيِيرَ وَأَنَّهُ قَدِيمٌ مُنْبَتٌ، مَوْجُودٌ غَيْرُ قَعِيدٍ وَأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ طَاهِرِ بْنِ حَاتِمٍ فِي حَالِ اسْتِفَامَتِهِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى الرَّحْلِ مَا الَّذِي لَا يُجْتَنَزُ فِي مَعْرِفَةِ الْخَالِقِ بِدُونِهِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: لَمْ يَزَلْ عَالِمًا وَسَامِعًا وَبَصِيرًا وَهُوَ الْفَعَالُ لِمَا يَرِيدُ. وَسُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الَّذِي لَا يُجْتَنَزُ بِدُونِ ذَلِكَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْخَالِقِ فَقَالَ: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ، لَمْ يَزَلْ عَالِمًا سَمِعًا بَصِيرًا.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يُوسُفَ بْنِ بَقَّاحٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدَعَرْتُمْ فَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ.

(بَابُ الْمَعْبُودِ)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِثَابٍ وَعَنْ غَيْرِهِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِإِقْبَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَقَدْ عَبَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَنَطَقَ بِه لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَعَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَقًّا

و او قدیم است و پا برجا ، موجود است و کم نشدنی و اینکه چیزی مانندش نیست .

۲ - طاهر بن حاتم در زمانی که عقیده درست داشت (و عالی نشده بود) بامام نوشت : در خدا - شناسی مقداری که بکمتر از آن اکتفا نشود چیست ؟ حضرت باو نوشت ، اینکه خدا همیشه دانا و شنوا و بیناست ، آنچه خواهد انجام دهد . و حضرت ابو جعفر عليه السلام را پرسیدند از مقداریکه در خداشناسی بکمتر از آن اکتفا نشود ، فرمود : اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست ، همیشه دانا و شنوا و بیناست .

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : همه امر خدا شکفت آوراست جز اینکه بمقداریکه از خود بشما معرفی کرده مؤلنان دانسته است (که او را بهمان مقدار بشناسید و فرمان برید) .

(بَابُ مَعْبُودٍ - پَرَسْتَشِ شُدِه)

۱ - امام صادق (ع) فرمود : کسیکه خدا را از روی خیال خود پرستد کافر است ، کسی که تنها نام خدا را بدون صاحب نام پرستد کافر است کسی که نام و صاحب نام را باهم پرستد مشرک است ، کسی که صاحب نام را پرستد و با صفاتی که خود را بآن ستوده نامها را هم بر آن تطبیق کند و دل بدان محکم کند و در نهان و آشکارش بزبان آورد اینها اصحاب حقیقی امیر المؤمنین (ع) میباشد .

وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا.

﴿۲۴۰﴾ ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَاشْتِقَاقِهَا، اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُسْتَقٌّ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ! اللَّهُ مُسْتَقٌّ مِنْ آلِهِ رَإٍ لَهُ يَنْقُضِي مَالُوهَا وَالِاسْمُ غَيْرُ الْمَسْمُوعِ، فَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَعَبَدَ اثْنَيْنِ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ أَفِيَمْتَ يَا هِشَامُ، قَالَ فَقُلْتُ زِدْنِي قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ أَسْمَاءً فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هُوَ الْمَسْمُوعِ لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَلَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ، يَا هِشَامُ! الْحَبْرُ اسْمٌ لِلْمَا كُولِ وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَالتَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرَقِ أَفِيَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَا تَدْفَعُ يَدَهُ تَنَاجُلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَالْمُسْتَحْذِينَ مَعَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ غَيْرُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَالَ: تَفَعَّلَ اللَّهُ بِهِ وَتَبَتَّكَ يَا هِشَامُ، قَالَ هِشَامُ فَوَاللَّهِ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قَمْتُ مَقَامِي هَذَا.

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع أَوْقَلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ نَعْبُدُ الرَّحْمَنَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ؟ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَسْمُوعِ بِالْأَسْمَاءِ فَقَدْ أَشْرَكَ وَكَفَرَ وَجَحَدَ وَلَمْ يَعْبُدْ

و در حدیث دیگر است: ایشان مؤمنین حقیقی میباشند.

۲- هشام بن حکم گوید از حضرت صادق راجع باسماء خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟ فرمود: از «الاء» و «اله» و «اله» و «اله» (آنکه پرستش کنند) لازم دارد و نام غیر صاحب نام است، کسی که نامرا بدون صاحب نام پرستد کافر است و چیزی نپرستیده، و هر که نام صاحب نامرا پرستد کافر است و دو چیز پرستیده و هر که صاحب نامرا پرستد نه نام را این یگانه پرستی است، ای هشام فهمیدی عرض کردم: بیشتر بفرمائید. فرمود: خدا را نود و نه نام است؟ اگر هر نامی همان صاحب نام باشد باید هر کدام از نامها معبودی باشند، ولی خدا خود معنایی است که این نامها براو دلالت کنند و همه غیر خود او باشند، ای هشام کلمه خبز (نان) نامی است برای خوردنی و کلمه ماء (آب) نامی است برای آسامیدنی و کلمه ثوب (لباس) نامی است برای پوشیدنی و کلمه نار (آتش) نامی است برای سوزنده، ای هشام طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدا چیز دیگری پرستند پیروز شوی، عرض کردم آری، فرمود: ای هشام خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: از زمانیکه از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در مباحثه توحید بر من غلبه نکرده است.

۳- ابن ابی نجران گوید: با امام باقر (ع) نوشتم، یا گوید: زبانی عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، ما میتوانیم بخشنده: مهربان یگانه یکنای بی نیاز را پرستش کنیم؟ فرمود: هر که تنها نام را بدون آنکه بدان نامیده شده پرستد مشرک و کافر و منکر است و چیزی نپرستیده، بلکه خدای یگانه یکتای

شَيْئًا بَلِ اعْبُدِ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ الْمَسْمُومَ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ دُونَ الْأَسْمَاءِ ، إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ
وَصَفَّ بِهَا نَفْسَهُ

(بَابُ الْكَوْنِ وَالْمَكَانِ)

- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ : سَأَلَ نَافِعُ
بْنُ الْأَزْدِ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ مَنْتَى كَانَ؟ فَقَالَ : مَنْتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أُخْبِرَكَ مَنْتَى
كَانَ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ قَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.
- ۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ : جَاءَ
رَجُلٌ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام مِنْ وَرَاءِ نَهْرٍ بَلَخٍ فَقَالَ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَإِنْ أُجِبْتَنِي فِيهَا
بِمَاعِنِدِي قُلْتُ بِإِمَامَتِكَ . فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ رَبِّكَ مَنْتَى كَانَ؟
وَ كَيْفَ كَانَ؟ وَ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيْنَ الْأَيْنِ
بِلَا أَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفِ بِلَا كَيْفٍ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ ، فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ
قَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَالْقَيْمُ بَعْدَهُ بِمَا
قَامَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنْتُمْ الْأَيُّمَةُ الصَّادِقُونَ وَ أَنْتَ الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِهِمْ.

بی نیازی را که باین نامها نامیده شده پرستش کن نه خود نامها را زیرا نامها صفاتی هستند که خدا خود را بآنها ستوده .

(بَابُ بُودَنِ وَمَكَانِ)

- ۱- نافع بن ازرق با امام باقر (ع) عرض کرد : بمن بفرمائید : خدا از چه زمانی بوده ؟ فرمود : مگر چه زمانی نبوده تا بتو گویم از چه زمانی بوده . منزله باد آنکه همیشه بوده و همیشه باشد ، یکتا و بی نیاز است ، همسر و فرزندی نگیرد .
- ۲- مردی از پشت نهر بلخ آمد و خدمت حضرت رضا (ع) رسید و عرض کرد : من از شما مسأله ای میپرسم ، اگر چنانچه میدانم جواب گویی با مامت معتقد شوم . امام فرمود : هر چه خواهی بپرس ، عرض کرد : بمن بگو پروردگارت از کی بوده [و کجا بوده] و چگونه بوده و تکیه اش بر چیست ؟ امام فرمود خدای تبارک و تعالی مکارا مکان کرد بی آنکه خود مکانی داشته باشد و چگونگی را چگونه ساخت بی آنکه خود چگونگی داشته باشد و بر قدرت خود تکیه دارد ، آن مرد برخاست و سر آنحضرت را بوسید و گفت گواهی دهم که شایان پرستش جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست و علی وصی پیمبر و سرپرست دعوت او پس از وی میباشد و شماید پیشوایان راستگو و تومی جانشین بعد از آنها (راجع بتوضیح حدیث به صفحه ۱۰۱-۱۰۲) .
- مراجعه شود ، حدیث ۳- باب اول .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَنْتَى كَانَهُ؟ فَقَالَ : وَبِكَ إِنَّمَا يُقَالُ لَشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ : مَنْتَى كَانَهُ ، إِنْ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَمْ يَزَلْ حَيًّا بِلاَ كَيْفٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَانٌ ، وَلَا كَانَ لِكُونِهِ كَوْنٌ كَيْفٌ وَلَا كَانَ لَهُ أَيْنٌ وَلَا كَانَ فِي شَيْءٍ وَلَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَلَا ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَانًا وَلَا قَوِيَّ بَعْدَ مَا كَوْنَ الْأَشْيَاءَ وَلَا كَانَ ضَعِيفًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَلَا كَانَ مُسْتَوْجِشًا قَبْلَ أَنْ يَبْتَدَعَ شَيْئًا وَلَا يُشْبِهُ شَيْئًا مَذْكَورًا وَلَا كَانَ خِلْوًا مِنَ الْمَلِكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَلَا يَكُونُ مِنْهُ خِلْوًا بَعْدَ ذَهَابِهِ ، لَمْ يَزَلْ حَيًّا بِلاَ حَيَاةٍ وَ مَلِكًا قَادِرًا قَبْلَ أَنْ يُنْشَى ، شَيْئًا وَمَلِكًا جَبَّارًا بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ ، فَلَيْسَ لِكُونِهِ كَيْفٌ وَلَا لَهُ أَيْنٌ وَلَا لَهُ حَدٌّ وَلَا يَعْرِفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ وَلَا يَهْرُمُ لِطَوْلِ الْبَقَاءِ وَلَا يَضَعُ لَشَيْءٍ بَلْ لِحَوْفِهِ تَصَعُقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا ، كَانَ حَيًّا بِلاَ حَيَاةٍ حَادِثَةً وَلَا كَوْنٌ مَوْصُوفٍ وَلَا كَيْفِيَّةً مَحْدُودٍ وَلَا أَيْنٌ مَوْقُوفٍ عَلَيْهِ وَلَا مَكَانَ جَاوِرٍ شَيْئًا بَلْ حَيٌّ يَعْرِفُ وَمَلِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْمَلِكُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيئَتِهِ لَا يَحْدُ وَلَا يَبْغِضُ وَلَا يَفْضِي ، كَانَ أَوْ لَا بِلاَ كَيْفٍ وَيَكُونُ آخِرًا بِلاَ أَيْنٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ بِهَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ ، لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .

۳ - مردی خدمت امام باقر (ع) آمد و عرض کرد : بمن بگو پروردگارت از کی بوده ؟ فرمود :

وای بر تو ، بچیزی که در زمانی نبوده گویند ، از کی بوده ، همانا پروردگار من تبارک و تعالی همیشه بوده و زنده است بدون چگونگی ، برای او بود شدن نیست (جمله « بود شد » نسبت بخدا غلط است زیرا این جمله را بکسی گویند که نباشد و سپس پیدا شود) و بودنش را چگونه بودن نباشد ، (زیرا او وجود بحت بسیط است و هیچگونه ترکیبی ندارد تا چگونگی داشته باشد) مکانی ندارد ، در چیزی نیست و بر چیزی قرار ندارد ، و برای منزلت خود مکانی پدید نیاورده ، پس از آنکه چیزها را آفرید نبروند نکشت و پیش از آنکه چیزی آفریند ناتوان نبود ، پیش از آنکه چیزی پدید آورد ترسان نبود ، با آنچه در لفظ آید و بخاطر گذرد مانند نیست ، پیش از آفریدنش هم از سلطنت جدا نبود و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن جدا نباشد همیشه زنده است بدون زندگی جدای از ذاتش ، پیش از آنکه چیزی آفریند پادشاه توانا بود و پس از ایجاد جهان هستی پادشاه مقتدر است ، برای او چگونگی و مکان و حدی نیست و بوسیله شباهت بچیزی شناخته نشود ، هر چه بماند پیرنگردد ، او از چیزی ترسد بلکه تمام چیزها از ترس او قالب تهی کنند ، زنده است بدون زندگی پدید آمده و بود قابل وصفی و چگونگی محدودی و مکانیکه در آن ایستد و مکانی که مجاور چیزی باشد ، بلکه زنده است (که با تار قدرت و زندگی) شناخته شده و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی دارد ، آنچه را خواست بمحض آنکه خواست بمشیت خود پدید آورد ، نه محدود است و نه دارای اجزاء و فانی نگردد ، او سر آغاز هستی است بدون کیفیت (هر چیز که آغاز چیز دیگری باشد برای او کیفیتی از آن حاصل شود جز آغاز بودن خداوند) و انجام هستی است بدون مکان (مؤخر بودن هر چیز واقع شدن

وَبَلَّغَ أَيْهَا السَّائِلُ إِنَّ رَبِّي لَأَنْفَعُ الْأَوْهَامَ وَلَا تَنْزِيلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ وَلَا يَحَازِلُ [مِنْ شَيْءٍ] وَلَا يُجَاوِزُهُ شَيْءٌ وَلَا تَنْزِيلُ بِهِ إِلَّا حَدَاثٌ وَلَا يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ وَلَا يَنْدَمُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى.

۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ - يَعْنُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ نَسْأَلُهُ فَأَتَوْهُ فَقَبِلَ لَهُمْ: هُوَ فِي الْقَمْرِ فانتظروه حتى خرج، فقال له رأس الجالوت: جئناك نسألك فقال: سل يا يهودي عما بدالك، فقال: أسألك عن ربك مني كان؟ فقال: كان بلا كينونية. كان بلا كيفية، كان لم يزل بلاكم وبلا كيفية كان ليس له قبل، هو قبل القبل بلا قبل ولا غاية ولا منتهى انقطعت عنه الغاية وهو غاية كل غاية، فقال رأس الجالوت: امضوا بنا فهو أعلم مما يقال فيه.

اوست در مکانی عقب تر از پیشینیاش جز ذات باری که اولیت و آخریتش عین هم عین ذات اوست (همه چیز نابود است جز ذات او) (زیرا همه چیز بمنزله سایه و پرتوی از وجود اوست که چون از ارتباط و تعلقشان با او سرفنظر شود جز نابودی چیزی نباشند)، آفرینش و فرمان بدست اوست، پرخیز است پروردگار جهانیان، وای بر توای سؤال کننده، همانا پروردگار من خاطرهما و او را فرانگیرند و شبهات بر او فرود نیابند و سرگردان نشود (همه چیز نزدش روشن و قطعی است) چیزی بنزدیکی او نرسد، پیش آمدها بر او وارد نشود مسؤل چیزی واقع نگردد و بر چیزی پشیمان نگردد، جرت و خواہش نبرد، هر چه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاکست از آن اوست.

۴- یهود گرد راس الجالوت (بزرگه عالم یهود) اجتماع کرده باو گفتند: این مرد عالم است مقصودشان امیر المؤمنین (ع) بود - ما را نزد او ببر تا از او سؤال کنیم، نزدش آمدند، با آنها گفتند: حضرت در خانه خویش است، با انتظار نشستند تا درآمد راس الجالوت عرض کرد: آمده ایم از شما پرسشی کنیم - فرمود: ای یهودی پیرس از هر چه بخاطرت گذرد، گفت: از پروردگارت میپرسم که از چه زمانی بوده؟ فرمود: خدا بوده است بدون پدید آمدن [بدون بودنی زائد برانیت و حقیقتش او همان حقیقت وجود بحت است] و بدون چگونگی (پس صفاتش عین ذاتش باشد) همیشگی است بدون کمیت و کیفیت زمانی (زیرا زمان از مجمولات و مخلوقات اوست و محالست که در ذات او تأثیری کند) چیزی پیش از او نبوده او خود بدون پیشی پیش از هر پیش است (چون اولیت او عین ذاتش باشد پس اولینی زائد بر ذات ندارد و چون مبده المبادی و علت الملل است بر هر پیشی مقدم است) او پایان و نهایی ندارد، پایان از او منقطع است و او پایان هر پایان است (چون آخریت او عین ذاتش باشد پس آخریت زائدی ندارد و چون همه چیز پایدار پایان یابد و او باقی باشد پس پایان پایان است) راس الجالوت گفت: بیائید برویم که او از آنچه هم درباره اش گویند دانشمندتر است.

۵- وَ يَهْدَا الْإِسْلَامَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي تَصْرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : جَاءَ جَبْرُ مِنْ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! مَتَى كَانَ رَبُّكَ ؟ فَقَالَ لَهُ : تَكَلَّمَكَ أُمَّكَ وَمَتَى لَمْ يَكُنْ ؟ حَتَّى يُقَالَ : مَتَى كَانَ ؟ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِالْقَبْلِ ، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِالْبَعْدِ ، وَلَا غَايَةَ وَلَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ ، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ ، قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَنَبِيٌّ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : وَبِئْسَ مَا أَنْتَ إِذَا عَبَدْتُمْ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ عليه السلام . وَ رُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ عليه السلام : أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضًا ؟ فَقَالَ عليه السلام : أَيْنَ سُؤَالَ عَنْ مَكَانٍ ! وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَا مَكَانَ .

۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ : إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِهِمْ أَذْهَبُوا بِنَا إِلَيْكَ لِمَلِي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَ أُحِطُّهُ فِيهَا فَاتَاهُ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ : سَلْ عَمَّا شِئْتَ ، قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا ؟ قَالَ لَهُ : يَا يَهُودِيُّ ! إِنَّمَا يُقَالُ : مَتَى كَانَ ، لِمَنْ لَمْ يَكُنْ ، فَكُلَّ مَتَى كَانَ ، هُوَ كَأَنَّهُ بِالْأَكْثَرِ كَأَنَّهُ ، كَانَ بِالْأَكْثَرِ يَكُونُ ، بَلَى يَا يَهُودِيُّ ! بَلَى يَا يَهُودِيُّ كَيْفَ يَكُونُ لَهْ قَبْلُ ؟ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِالْغَايَةِ وَ لَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَ لَا غَايَةَ إِلَيْهَا انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ ، هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ

۵ - امام صادق فرمود : یکی از دانشمندان یهود نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت : ای امیرمؤمنان پروردگارت از کی بوده ؟ فرمود : مادرت بی تو شود ، خدا کی نبوده تا گفته شود از کی بوده ، پروردگارم بدون پیشی پیش ازهر پیشی بوده و بدون بعدی پس از هر بعدی است ، برای پایانش پایان و نهایی نیست ، پایانش نزد او منقطع شوند پس او نهایت هر پایان است ، گفت یا امیرالمؤمنین تو بیغمبری فرمود : وای بر تو ، من بندهای ازبندگان محمدم (ص) وروایت شده که از آنحضرت سؤال شد : پروردگار ما پیش از آنکه آسمان وزمین آفریند کجا بود ؟ فرمود : کلمه این (کجا) پرسش از مکانست و خدا بوده و مکانی نبوده (به توضیح حدیث پیش رجوع شود) .

۶ - امام صادق (ع) فرمود : رأس الجالوت بیهود گفت : مسلمین گمان کنند علی از همه مردم بحاث تر و داناتر است ، مرا نزدش برید ، شاید از او چیزی پرسم و خطایش را ثابت کنم خدمت حضرت آمد و عرضکرد : ای امیرمؤمنان میخواهم از شما مسأله ای پرسم . فرمود هر چه خواهی بپرس گفت : ای امیرمؤمنان پروردگار ما از کی بوده ؟ فرمود : ای یهودی از کی بوده را بکسی گویند که زمانی نبوده آنجا درست است از کی بوده ، ولی خدا موجود است بدون بودن پدید آمده ای ، بوده است بدون هیچ کیفیتی آری ای یهودی بازهم آری ای یهودی چگونه برای او قبلی باشد ؟ در صورتیکه او پیش از پیش است ، بدون پایان ، و پایانش نهایت ندارد ، پایان باو نرسد ، پایانش نزد او منقطع شوند ، اوست پایان هر پایان .

فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ.

۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع: أَكَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ؟ قَالَ نَعَمْ كَانَ وَلَا شَيْءَ قُلْتُ: فَأَيْنَ كَانَ يَكُونُ؟ قَالَ: وَكَانَ مُتَكِنًا فَاسْتَوَى جَالِسًا وَقَالَ: أَحَلَّكَ يَازُرَّارَةُ وَ سَأَلْتَ عَنِ الْمَكَانِ إِذْ لَا مَكَانَ.

۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: قَالَ: أَتَى جَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْتَى كَانَ رَبُّكَ؟ قَالَ: وَبَيْتِكَ إِنَّمَا يُقَالُ: مَنْتَى كَانَ لِمَا لَمْ يَكُنْ فَأَمَّا مَا كَانَ فَلَا يُقَالُ! مَنْتَى كَانَ، كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِأَقْبَلٍ، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِأَبْعَدٍ، وَلَا مَنْتَى غَايَةَ لِنْتَيْ غَايَتَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَنَنْبِي أَنْتَ؟ فَقَالَ: لِأَمِّكَ الْهَيْلُ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

(بَابُ النَّسْبَةِ)

س ۲- ۱- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا: انْسِبْ لَنَا رَبَّكَ فَلَيْتَ

یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حق است و آنچه مخالف آنست باطل (به حدیث ۴- رجوع شود).

۷- زراره گوید بحضورت باقر (ع) عرض کردم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده فرمود: آری خدا بوده و چیزی نبوده، گفتم: پس کجا بوده؟ حضرت تکیه کرده بود، راست نشست و فرمود: سخن محالی گفتمی ای زراره، چون از مکان لامکان پرسیدی.

۸- امام صادق (ع) فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت ای امیرمؤمنان! پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: وای بر تو، از کی بوده را بچیزی گویند که زمانی نبوده ولی با آنچه بوده گفته نشود از کی بوده، او بدون پیشی پیش از هر پیشی است و بدون بدی پس از هر بدی است و او را نهایت پایانی نیست تا پایشان با آنها رسد: عرض کرد: آیا تو پیغمبری؟ فرمود مادرت مرگت بند همانا من بندهای از بندگان رسول خدایم.

شرح - از مجموع این ۸ روایت استفاده میشود که کلمه «کان» (بوده است خدا) را نسبت بخدا گفتن از باب ضیق تعبیر یا از نظر مشاکلت بالفاظ پیش و پس جمله است زیرا لفظ «کان» اگر چه تامه باشد چون بسیغه ماضی است کیفیتی را برای بودن ثابت کند در صورتیکه مکرر در این احادیث فرمودند بودن خدا کیفیت ندارد یعنی او بود مطلق و هستی صرف است.

(بَابُ انْتِسَابِ وَخَوِشِي)

۱- امام صادق (ع) فرمود: یهود از رسول خدا (ص) سؤال کردند و گفتند نژاد پروردگارت را

ثَلَاثًا لَا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» إِلَى آخِرِهَا.

وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، وَنَحْوَهُ، بَنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو النَّصَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فَقَالَ عليه السلام: نِسْبَةُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ، أَحَدًا صَدَمًا أَرْلِيًّا صَمِدِيًّا لَا ظِلَّ لَهُ يُمْسِكُهُ وَهُوَ يُمْسِكُ الْأَشْيَاءَ بِأَخْلِقَتِهَا، عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ. فَرَدَانِيًّا لِأَخْلَقِهِ فِيهِ وَلَا هُوَ فِي خَلْقِهِ، غَيْرَ مَحْسُوسٍ وَلَا مَجْسُوسٍ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، عَلَا قُرْبَ وَدَنَا بَعْدَ وَعُصِي فَعَقَرَ وَأُطِيعَ فَشَكَرَ: لَا تَحْوِيهِ أَرْضُهُ وَلَا تَقْلُهُ سَمَاوَاتُهُ، حَامِلُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ، دِيمُومِيٌّ أَرْلِيٌّ لَا يَنْسَى وَلَا يَنْلَهُ وَلَا يَفْلُطُ وَلَا يَلْمُبُ، وَلَا لِإِرَادَتِهِ قَصْلٌ وَقَصْلُهُ جَزَاءٌ وَأَمْرُهُ وَاقِعٌ، لَمْ يَلِدْ فَيُورَثْ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمِيْدٍ قَالَ: قَالَ: سِئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ

برای ما بیان کن، حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد سپس سوره «قل هو الله احد» تا آخرش نازل شد.

۲- حماد نصیبی گوید از امام صادق (ع) درباره «قل هو الله احد» پرسیدم فرمود: نسبت خداست به مخلوقش بکناست، مقصود مخلوق [بی خلل] است، همیشگی است، نیاز مخلوق باوست او را دست آویزی نباشد که نگاهش دارد، بلکه او همه چیز را با دست آویزشان نگهدارد، مجهول را شناسد و نزد هر جاهلی معروفست (زیرا معرفت حق فطری بشر است و آثار وجودش عالم و جاهل را فرا گرفته است) بکناست، نه مخلوقش در او باشند و نه او در مخلوقش، محسوس نیست و بلمس در نیاید، دیدگان درکش نکنند، بلند است تا آنجا که نزدیکست (رتبه علم و قدرتش بقدری بالاست که همه مخلوقش از نزدیک احاطه دارد) نزدیکست تا آنجا که دور است (از شدت ظهورش مخفی است) نافرمانی شود و بیامزد، اطاعت شود و پاداش دهد، زمینش او را فرانگیرد و آسمانهایش حامل او نگردند، او با قدرتش همه چیز را برداشته، بی پایان و بی آغاز است فراموش نکند، بیهوده گری ننماید غلط نرود، بازی نکند، خواستش رام نمی نیست (هر چه خواهد بود آید) آید (داوریش در قیامت) پاداش است (ستم و جور در آن نیست) و فرمانش جاریست: فرزند ندارد تا ارثش برند [چیزی از او جدا نشده تا قسمتی از او بدیگری منتقل شده باشد] زائیده نیست تا شریکش باشند (تا پدرانش انبیا و بلکه بالاتر از او باشند) [از چیزی جدا نشده تا آن چیز در صفات و خصوصیات شریک و مانندش باشد] و هیچکس همنای او نیست.

۳- از امام چهارم (ع) راجع بتوحید پرسش شد، فرمود: خدای عزوجل دانست که در آخر الزمان مردمی محقق و موشفکاف آیند از این سوره «قل هو الله احد» و آیات سوره حدید را که آخرش «وهو علیم

فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قَوْلَهُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدِمَكَ

۴- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: كُلُّ مَنْ قَرَأَ: «قَوْلَهُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَآمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ؛ قُلْتُ كَيْفَ يَقْرُؤُهَا؟ قَالَ: كَمَا يَقْرُؤُهَا النَّاسُ وَزَادَ فِيهِ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي، كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي.

(بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْكَلَامِ فِي الْكَيْفِيَّةِ)

۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْجُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ، عَنِ

بذات الصدور، است نازل فرمود، پس هر که برای خدا شناسی غیر از این جوید هلاک است.
شرح - مرحوم مجلسی (ره) علت نزول آیات را برای مردم کنجکاو سه چیز دانسته: ۱- تا فکر دقیق و عمیق آنها در معانی این آیات بکار افتد ۲- تا در خدا شناسی با فکر خود تکیه نکنند بلکه بمضامین همان آیات اکتفا کنند ۳- تا این آیات معیار و میزانی باشند که افکار خود را بر آنها عرضه کنند و درست و نادرست آنها را بشناسند، ولی پیداست که این سه معنی لازم و ملزوم یکدیگرند و بیک معنی رجوع کنند. زیرا تا در آیات تعمق نکنند نتواند آنها را معیار قرار دهد و چون معیار قرار داد با فکر خود تکیه نکنند و مراد از آیات شی آیه اول سوره حدید (سوره ۵۷) قرآنست که اینک ترجمه آنرا ذکر میکنیم و توضیح و تفسیرش را که مناسب این مختصر نیست باهل تعمق و امیکذاریم، بعد از بسم الله الرحمن الرحیم چنین فرماید: (۱) آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح خدا گویند و او نیرومند و فرزانه است (۲) پادشاهی آسمانها و زمین خاص اوست، او زنده کند و بمیراند و بهمه چیز تواناست (۳) او اول و آخر است و آشکار و نهانست و بهمه چیز داناست (۴) اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بعرض پرداخت، آنچه بزمین فرو رود آنچه از آن برون شود و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه بسویش بالا رود همه را خدا میداند، هر جا که باشید او با شماست و آنچه میکند بیناست (۵) پادشاهی آسمانها و زمین خاص اوست و تمام کارها بخدا بازگشت مینماید (۶) شب را برود در آورد و روز را بشب در آورد و او از درون سینهها آگاه است.

۴ - عبدالعزیز گوید از حضرت رضا (ع) راجع بتوحید پرسیدم، فرمود: هر که «قل هو الله احد» را بخواند و بان ایمان آورد توحید را شناخته است، عرض کردم: این سوره را چگونه بخواند؟ فرمود چنانکه مردم میخوانند، و خود حضرت این جمله را افزود: چنین است پروردگام [چنین است پروردگام] (افزودن این جمله پس از پایان سوره مستحب است و مانند گفتن «سبحان الله العلی العظيم» پس از پایان قرآن و گفتن «لیک» بعد از «یا ایها الذین آمنوا» میباشد.

❀ (بَابُ نَهْيِ اَزْ سَخْنِ كَلْفْتِنِ دَرِ چگونگی) ❀

۱ - امام باقر (ع) فرمود: درباره خلق خدا سخن گوئید و راجع بخدا سخن نگوئید زیرا سخن

أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَجَحُّرًا

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ حَرِيرٍ : تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» فَإِذَا انْتَهَىٰ الْكَلَامُ إِلَىٰ اللَّهِ فَامْسِكُوا.

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا عَمْرُو إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتَّىٰ يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّادِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا زِيَادُ! إِنَّكَ وَالْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تَوْرَثُ الشَّكَّ وَتَحْطِطُ الْعَمَلَ وَتُرَدِّي صَاحِبَهَا وَعَسَىٰ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يَفْقَهُ لَهُ ، إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَىٰ قَوْمٌ تَرَكَوْا عِلْمَهُمْ وَكَلَبُوا بِهِ وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كَفَرُوا حَتَّىٰ انْتَهَىٰ كَلَامُهُمْ إِلَىٰ اللَّهِ فَتَحَجَّرُوا حَتَّىٰ أَنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَدْعِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ وَيَدْعِي مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.

راجع بخدا جز سرگردانی برای گوینده زیاد نکند . و در روایت دیگری از حریر است درباره هر چیزی سخن گویند ولی راجع ذات خدا سخن نگویند .

شرح بنظر میرسد که در روایت اول مراد از خلق خدا انسان و مراد از خدا ذات خداست بقرینه مقابله ایندو با یکدیگر ولی در روایت دیگر چون « هر چیزی » در برابر «خدا» قرار گرفت ، آن قرینه از بین رفت لذا کلمه « ذات » را اضافه فرمود .

۲- امام صادق (ع) گوید : خدای عزوجل میفرماید (۴۳ سوره ۵۳) همانا پایان و سرانجام سوی پروردگارت باشد . پس چون سخن بخدا رسید باز ایستید .

۳- و بمحمد بن مسلم فرمود : ای محمد مردم همیشه و از هر دری سخن گویند تا آنجا که در باره خدا هم سخن گویند چون شما آنرا شنیدید ، بگویند : شایسته پرستش جز خدای یکتای بیمانند نیست .

۴- امام باقر بزیاد فرمود : ای زیاد از گفتگوهای دشمنی خیز بپرهیز که موجب شك شود و عمل را تباه کند و صاحبش را هلاک نماید و ممکن است در آن میان کسی سخنی گوید و آمرزیده نشود ، در زمان گذشته مردمی علمبراه که واگذارشان شده بودند ترك كرد و در طلب علمی که از آن نهی شده بودند رفتند تا آنجا که سخنشان بخدا رسید و سرگردان شدند و کارشان (در حیرت و دهشت) بجائی رسید که مردی را از پیش او صدا میزدند و او پشت سرش جواب میداد و از پشت سرش صدا میکردند و او پیش رو پاسخ میگفت

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: حَتَّى تَأْهُوا فِي الْأَرْضِ.

۵- عَدَّ ثَمِينَ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ السَّيَّاحِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى؛ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّادَةَ بْنِ أَعْيَنَ؛ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مَلِكًا عَظِيمَ الشَّانِ كَانَ فِي مَجْلِسٍ لَهُ فَتَنَّاوَلَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَمَالَى فَفَقِدَ قَمَا يَدْرِي أَيْنَ هُوَ.

۷ (۲۵۰) عَدَّ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْمَلَاءِ بْنِ دُرَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا كُمْ وَالتَّفَكَّرَ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ.

۸- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا ابْنَ آدَمَ! لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْعَرْ، وَبَصْرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ حَرَقُ إِبْرَةٍ لَغَطَّاهُ تَرِيدٌ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَهَذَا الشَّمْسُ خَلِقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنْ قَدَّرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَيْنَكَ مِنْهَا فَهِيَ وَكَمَا تَقُولُ.

۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا

و در روایت دیگر است: تا آنجا که در زمین سرگردان شدند.

۵- امام صادق (ع) فرمود: هر که درباره خدا فکر کند که او چگونه است هلاک گردد.

۶- و فرمود: پادشاه و الامقامی در انجمنش نسبت پیرو دگار تبارک و تمالی ناروا سخن گفت

پس از آن گم گفت و معلوم نشد کجا رفت

۷- امام باقر (ع) فرمود: از تفکر درباره خدا پرهیزید. ولی اگر خواستید در عظمتش بیندیشید

در عظمت خلقش نظر کنید.

۸- امام ششم (ع) فرمود: ای پسر آدم! اگر دل ترا پرنده‌ای بخورد سیرش نکند و اگر بر

چشمت سوراخ سوزنی نهند آنرا بپوشاند، تو خواهی با این دو (عضو کوچک) سلطه آسمانها و زمین را

بشناسی. اگر راست میگوئی این خورشید است که مخلوقی از مخلوقات خداست، اگر توانستی چشمت

را بآن بدوزی چنانست که تو میگوئی.

شرح - حاصل روایت اینستکه انسان در برابر ذات باریتمالی بی نهایت حقیر و نادان و ناچیز است و

خدا که واجب خیر و مطلق کمال او است با او آن استعداد را نداده که بتواند حقیقت ذات خدا بلکه خبلی

کوچکتر از آن را دریابد بدلیل اینکه اعضاء رئیسه پیکر او را که دریچه فکر و عقلش قرار داده کوچک

آفریده پس چگونه میتوان از دریچه و روزنه کوچک بجهان هستی و خالق بزرگتر آن نظر افکند و

آنرا دریافت.

۹- و فرمود: يك يهودی که نامش «سبخت» بود خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَلَامٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ يَهُودِيًّا يُقَالُ لَهُ : سَبَحْتُ حَاجَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ ، فَإِنَّ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ وَإِلَّا رَجَعْتُ قَالَ : سَلْ عَمَّا شِئْتَ ، قَالَ : أَيْنَ رَبُّكَ ؟ قَالَ : هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَكَانِ الْمَحْدُودِ ، قَالَ : وَ كَيْفَ هُوَ ؟ قَالَ : وَ كَيْفَ أَصِفُ رَبِّي بِالْكَيفِ وَالْكَيفُ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ ، قَالَ فَمِنْ أَيْنَ يُعَلِّمُ أَنَّكَ نَبِيُّ اللَّهِ ؟ قَالَ : فَمَا بَقِيَ حَوْلَهُ حَجْرٌ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ : يَا سَبَحْتُ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ سَبَحْتُ : مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ أَمْرًا أُبَيِّنُ مِنْ هَذَا ، ثُمَّ قَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ .

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْخُثَمِيِّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَتِيكَ الْقَصِيرِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ : تَعَالَى الْجَبَّارُ ، تَعَالَى الْجَبَّارُ ، مَنْ تَعَاطَى مَا تَمَّ هَلَكَ .

(بَابُ فِي إِبْطَالِ الرُّؤْيَةِ)

۱- عَمْرُو بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَمْرٍو عليه السلام أَسْأَلُهُ كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَهُوَ لَا يَرَاهُ؟ فَوَقَعَ عليه السلام : يَا أَبَا يُوسُفَ ! جَلَّ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ

رسول خدا : آمده‌ام تا درباره پروردگارت از تو سؤال کنم . اگر پاسخ سؤال مرا دادی میپذیرم و گرنه بر میگردم . فرمود : از آنچه خواهی پرس گفت : پروردگارت در کجاست ؟ فرمود : او در همه جا است و در جای محدودی نیست . گفت : خدا چگونه است ؟ فرمود : چگونه توام پروردگار مرا بچگونگی توصیف کنم در صورتیکه چگونگی مخلوقست و خدا بمخلوقش توصیف نشود (زیرا وصف هر چیزی مختص خود او است و دیگری که آن وصف را ندارد نتوان بدان توصیفش کرد) گفت : از کجا بدانیم تو پیغمبر خدائی ؟ چون این بگفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود بلفظ عربی واضح گویا شدند که : ای و سبحت ، او فرستاده خداست . سبحت گفت : تا امروز مطلبی واضحتر از این ندیده‌ام سپس گفت : گواهم که معبودی جز خدا نیست و توئی فرستاده خدا .

۱- ابن عتیک گوید : سؤالی در باره صفت خدا از امام باقر (ع) نمودم حضرت دستش بسوی آسمان بلند کرد و فرمود : والست خدای جبار ، والست خدای جبار ، هر که بآنچه آنجاست دست درازی کند هارت گردد .

(بَابُ إِبْطَالِ دِينِ خُدا)

۱- یعقوب بن اسحاق گوید : با امام حسن عسکری (ع) نوشتم که : چگونه بنده پروردگارش را پرستد در صورتیکه او را نبیند ، آنحضرت نوشت : ای ابایوسف : آقا و مولای ولینمت من و پدرانم بزرگتر از

وَالْمُنْعِمُ عَلَيَّ وَعَلَى آبَائِي أَنْ يَرَى، قَالَ: وَسَأَلْتُهُ: هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَبَّهُ؟ فَوَقَعَ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ يَقْلِبُهُ مِنْ نُورٍ عَظَمْتَهُ مَا أَحَبَّ.

۲- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ﷺ فَاسْتَأْذَنَنِي فِي ذَلِكَ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلَ عَلَيَّ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤَالَهُ إِلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: إِنَّا رَوَيْنَا أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ الرُّؤْيَةَ وَالْكَلامَ بَيْنَ نَبِيِّنَ فَقَسَمَ الْكَلَامَ لِمُوسَى وَ لِمُحَمَّدٍ الرَّؤْيَةَ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ فَمَنْ الْمُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ؟ «لَا تُنْذِرُ كُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُونَ بِعِلْمِنَا. وَكَيْسَ كَمِثْلِهِ سَمِيَ بِهِ أَلَيْسَ مُحَمَّدٌ ﷺ؟ قَالَ: بَلَى؟ قَالَ: كَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعًا فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ فَيَقُولُ: «لَا تُنْذِرُ كُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا. وَكَيْسَ كَمِثْلِهِ سَمِيَ بِهِ ثُمَّ يَقُولُ: «أَنَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي وَ أَحَطْتُ بِهِ عِلْمًا وَ هُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ؟ أَمَا تَسْتَحُونَ؟ مَا قَدَرَتِ الزَّانِقَةُ أَنْ تَرْمِيَهُ بِهَذَا أَنْ يَكُونَ يَأْتِي مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِشَيْءٍ ثُمَّ يَأْتِي بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: «وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ الْآخِرَى، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: إِنَّ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ مَا يُدَلُّ عَلَيَّ مَا رَأَى حَيْثُ قَالَ: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» يَقُولُ: «مَا كَذَبَ فُؤَادِي مَا رَأَى عَيْنَاهُ، ثُمَّ

آنستکه دیده شود. گوید از آنحضرت سؤال کردم آیا پیغمبر (س) پروردگارش را دیده است، در جواب نوشت خدای تبارک و تعالی از نور عظمتش بقلب پیغمبرش آنچه دوست داشت ارائه فرمود.

۲- صفوان بن یحیی گوید: ابوقرّه محدث از من خواست که او را خدمت حضرت رضا (ع) برم، از آنحضرت اجازه خواستم، اجازه فرمود، ابوقرّه بمحضرش رسید و از حلال و حرام و احکام دین پرسش کرد تا آنکه سؤالش بتوحید رسید و عرض کرد: برای ما چنین روایت کرده اند که خدا دیدار و هم سخنی خویشرا میان دو پیغمبر تقسیم فرمود، قسمت هم سخنی را بموسی و قسمت دیدار خویشرا بمحمد عطا کرد. حضرت فرمود: پس آنکه از طرف خدا بچنین وائس رسانید که: دیده ها او را درک نکند، علم مخلوق باو احاطه نکند، چیزی مانند او نیست، کی بود؟ مگر محمد (س) نبود؟ عرض کرد: چرا، فرمود: چگونه ممکن است مردی بسوی تمام مخلوق آید و با آنها گوید که از جانب خدا آمده و آنها را بفرمان خدا بسوی خدا خواند و بگوید: دیده ها خدا را در نیابند و علمشان باو احاطه نکند و چیزی مانندش نیست سپس همین مرد بگوید: من بچشم خدا را دیدم و باو احاطه علمی پیدا کردم و او بشکل انسانست !!! خجالت نمیکشید! زنادقه نتوانستند چنین نسبتی باو دهند که او چیزی از جانب خدا آورد و سپس از راه دیگر خلاف آنرا گوید.

ابوقرّه گفت: خدا خود فرماید: (۱۳ سوره ۵۳) بتحقیق او را در فرود آمدن دیگری دید. حضرت ابوالحسن ﷺ فرمود: بعد از این آیه، آیه ایست که دلالت دارد بر آنچه پیغمبر دیده، خدا

أَخْبَرَ بِمَا رَأَى فَقَالَ: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» فَأَيَاتُ اللَّهِ عِزَّ اللَّهُ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدَاحَاتُ بِهِ الْعِلْمُ وَوَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ، فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَتُكْذِبُ بِالرَّايِ وَأَيَاتٍ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِذَا كَانَتِ الرَّايِ وَأَيَاتُ مُخَالَفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَّبَتْهَا مَجْمَعُ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُحَاطُ بِهِ عِلْمًا وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرَّوْيَةِ وَمَا تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِي ذَلِكَ، فَكَتَبَ بِحَظِّهِ: اتَّفَقَ الْجَمِيعُ لِاتِّمَاعِ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرَّوْيَةِ ضَرْوَةٌ فَإِذَا جَاءَ أَنْ يُرَى اللَّهُ بِالْعَيْنِ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ ضَرْوَةٌ ثُمَّ لَمْ تَخُلْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَانًا أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ فَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرَّوْيَةِ إِيمَانًا فَالْمَعْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الْإِكْتِسَابِ لَيْسَتْ إِيمَانًا لِأَنَّهَا ضِدُّهُ، فَلَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا مُؤْمِنًا لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا اللَّهَ عَزَّ وَكَبَّرُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرَّوْيَةِ إِيمَانًا لَمْ تَخُلْ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الْإِكْتِسَابِ أَنْ تَزُولَ، وَلَا تَزُولَ فِي الْمَعَادِ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّي إِلَى مَا وَصَفْنَا.

فرماید: (آیه ۱۱) دل آنچه را دید دروغ نشمرد یعنی دل محمد آنچه را چشم دید، دروغ ندانست. سپس خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید (آیه ۱۸) پیغمبر از آیات بسیار بزرگه پروردگارش دید، و آیات خدا غیر خود خداست، و باز خدا فرماید: مردم احاطه علمی بخدا پیدا نکنند، در صورتیکه اگر دیدگان او را بینند علمشان باو احاطه کرده و دریافت او واقع شده است. ابو قره عرض کرد: پس روایاترا تکذیب مینماید. فرمود: هر گاه روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم، و آنچه مسلمین بر آن اتفاق دارند اینستکه: احاطه علمی باو پیدا نشود، دیدگان او را ادراک نکنند، چیزی مانند او نیست،

۳- محمد بن عبید گوید: بحضرت رضا عليه السلام نامه نوشتم و در باره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده اند سؤال کردم و خواستم که این مطلب را برایم شرح دهد، حضرت بخط خود نوشت: همه اتفاق دارند و اختلافی میان آنها نیست که شناسائی از راه دیدن ضروری و قطعی است، پس اگر درست باشد که خدا چشم دیده شود قطعاً شناختن او حاصل شود، آنگاه این شناختن بیرون از این نیست که یا ایمانست و یا ایمان نیست، اگر این شناسائی از راه دیدن ایمان باشد پس شناسائی در دنیا که از راه کسب دلیل است ایمان نباشد زیرا این شناسائی ضد آنست و باید در دنیا مؤمنی وجود نداشته باشد زیرا ایشان خدای عز ذکرة را ندیده اند و اگر شناسائی از راه دیدن ایمان نباشد، شناسائی از راه کسب دلیل بیرون از آن نیست که یا در معاد نابود شود و نباید نابود شود [و یا نابود نشود] این دلیلست بر

۴- وَ عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ فَكَتَبَ : لِأَنْجُوزِ الرُّؤْيَةِ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّأْيِيِّ وَ الْمَرِيِّ هَوَاءٌ [لَمْ يَنْفُذْهُ الْبَصَرُ فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّأْيِيِّ وَ الْمَرِيِّ لَمْ تَصَحَّ الرُّؤْيَةُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْإِشْتِبَاهُ ، لِأَنَّ الرَّأْيِيَّ مِنْهُ سَاوَى الْمَرِيِّ فِي السَّبَبِ الْمَوْجِبِ بَيْنَهُمَا فِي الرُّؤْيَةِ وَ جَبَّ الْإِشْتِبَاهُ وَ كَانَ ذَلِكَ التَّشْبِيهُ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا يَبْدُ مِنْ اتِّصَالِهَا بِالْمَسَبَبَاتِ .

اینکه خدای - عزوجل - بچشم دیده نشود زیرا دیدن بچشم بآنچه گفتیم میرسد .

شرح- هر چند استدلال در روایت سابق با وجود قوت و استحکامش ساده و روشن بود استدلال در این روایت مشکل و پیچیده است بطوریکه فهم آن برای شارحین ایجاد صوبت کرده است ، ولی سخن غوامض بحار احادیث علامه مجلسی (ره) در این میان بسیار متین و پسندیده است ، آن مرحوم در بیان حدیث سه قول از شارحین و ناظرین در این حدیث را نقل میکند و خودش قول اول را نزدیکتر بافهام میدانند قول دوم گوینده اش معلوم نیست و قول سوم گفتار مرحوم ملاصدر است که مجلسی (ره) از آن تعبیر به ما حقیقه بعضی الافاضل میکند و در آخر میگوید : شاید در زمان امام علیه السلام مقدماتی بین دو طرف مجادله برای الزام بوده است که ما آنرا نمیدانیم چنانچه در بیشتر اخبار چنین است ، اینک بیان قول اول : شناسائی خدا از راه اکتساب دلیل و راهنمایی قرآن و حدیث باین نتیجه میرسد که خدا جسم نیست ، مانند ندارد پس دیدنش بچشم محالست و اگر فرض شود کسی او را بچشم ببیند قطعاً او را شناخته است ولی این شناسائی مخالف و ضد شناسائی از راه دلیلست ، پس اگر دیدن بچشم ایمان باشد شناسائی از راه دلیل ایمان نیست در صورتیکه قرآن ایشانرا مؤمن خوانده و اگر ایمان نباشد ایمان اکتسابی در قیامت یا از بین می رود و یا نمی رود و هر دو باطلست زیرا اگر از بین برود مخالف اجماع است که ایمان ثابت از دلیل که در دنیا حاصل شده در آخرت محالست از بین برود و اگر از بین نرود با ایمان از راه دیدن بچشم اجتماع نقیضین شود .

۴- احمد بن اسحاق گوید : بامام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از دیدن خدا و اختلاف مردم در آن سؤال کردم . آنحضرت نوشت : تا وقتیکه میان بیننده و دیده شده (هدف دید) هواییکه دید در آن نفوذ کند نباشد دیدن صورت نکیرد ، پس اگر چنین هوایی از میان بیننده و هدف قطع شود دیدن درست نشود و در صورت درستی هم مانند شدن بیننده به هدف است (در اینکه هر دو جایگزین شده و در جهت مخصوصی هستند) زیرا بیننده چون برابر هدف قرار گرفت از نظر شرط دیدن میان آنها تشبیه واقع شود ، و این همان تشبیه ممنوع است (که خدا را مانندای باشد) زیرا اتصال بین اسباب و مسببات حتمی است .

شرح- دانشمندان طبیعی گویند منعکس شدن چیزی در چشم متوقف بر سه شرط حتمی است :

- ۱- هدف دهد جسم کثیف باشد تا بتواند نور را منعکس و پراکنده کند از این جهت اجسام لطیفه مانند هوا و فرشته و جن دیده نشوند مگر وقتیکه بقالب جسم کثیف در آیند .
- ۲- میان آن دو فاصله مبینی که

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُودٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ تَعَالَى، قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: بَلْ لَمْ تَرَهُ الْمُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْإِبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا يَعْرِفُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُشَبِّهُ بِالنَّاسِ؛ مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ، ذَلِكَ اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْمَلُ رِسَالَتَهُ

۶- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوسِطِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ جَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: قَالَ: وَيَلَّكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ، قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيَلَّكَ لَا تُدْرِكُهُ الْمُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْإِبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛

۷- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَعْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حَمِيدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَا كَرَّتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِيمَا يَرُودُونَ مِنَ الرَّؤْيَةِ، فَقَالَ: الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ

نه بسیار دورونه بسیار نزدیک باشد وجود داشته باشد . ۳- میان آندو هوای لطیفی موجود باشد تا حامل جسم شعاعی گردد ، امام یازدهم علیه السلام در این حدیث شریف بقسمتی از این شرایط اشاره کرده و فرموده است اگر خدا دیده شود باید در آن شرایط باشد زیرا رابطه بین شرط و مشروط و سبب و مسبب حتمی است و اگر بر فرض محال این شرایط موجود شد لازم میآید که خدا هم مانند مخلوق خود باشد زیرا که هدف دید قرار گرفته است و هدف دید چنانکه گفتیم باید جسم کثیف باشد و خدا بزرگتر از اینست که جسم باشد .
۵- مردی از خوارج خدمت امام باقر (ع) رسید و عرض کرد : ای اباجعفر چه چیز را میپرستی ؟ فرمود : خدای تعالی را ، گفت او را دیده ام ؟ فرمود : دیدگان او را بینائی چشم نبینند ولی دلها او را بحقیقت ایمان دیده اند ، باسنجش شناخته نشود و با حواس درک نشود و ب مردم مانند نیست ، با آیاتش توصیف شده و با علامات شناخته شده ، در داوریش ستم نکنند ، اوست خدا سزاوار پرستشی جز او نیست ، مرد خارجی بیرون رفت و میگفت : خدا دانایتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد

۶- امام صادق (ع) فرمود : عالمی خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید و گفت ای امیر مؤمنان: پروردگارت را هنگام پرستش او دیده ام ؟ فرمود : وای بر تو ! من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده ام پرستم ، عرض کرد : چگونه او را دیده ام ؟ فرمود : وای بر تو دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نکنند ولی دلها باحقایق ایمان او را دیده اند .

۷- عاصم بن حمید گوید : با امام صادق (ع) درباره آنچه راجع بدیدن خدا روایت کنند مذاکره می کردم ، حضرت فرمود : این خورشید یک هفتادم نور کرسی است و کرسی یک هفتادم نور عرش و عرش یک هفتادم

جُزْءًا مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ وَالْكَرْسِيِّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَالْعَرْشِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَالْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نُورِ السِّتْرِ فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَلَيْسَ لَهُمْ مِنْ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ

۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا لَمْ يَطَّأَهُ قَطُّ جِبْرَائِيلُ فَكَشَفَ لَهُ قَارَاهُ اللَّهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحْت

(فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ)

۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: «لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» قَالَ: إِحَاطَةُ الْوَهْمِ، الْأَتْرَى إِلَى قَوْلِهِ: «فَدَجَاءَ كُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعَبُودِ» فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، لَيْسَ يَعْنِي مِنَ الْبَصَرِ يَعْنِيهِ «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» لَيْسَ يَعْنِي عَمَى الْعَبُودِ إِنَّمَا عَمِيَ إِحَاطَةُ الْوَهْمِ كَمَا يُقَالُ: فَلَانٌ بَصِيرٌ بِالشَّعْرِ وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالْفَقْرِ

نور حجاب و حجاب يك هفتاد نورستر ، اگر آنها راستگویند چشم خود را بهمین خورشید و قیبه در ابر نباشد بدوزند .

۸- حضرت رضا (ع) فرمود : رسول خدا (ص) میفرمود : چون مرا با آسمان بردند ، جبرئیل مرا بجائی رسانید که جبرئیلی هیچگاه با نجا گام نهاده بود ، سپس از پیش دیده پیغمبر پرده برداشته شدو خدا از نور عظمت خویش باحضرت آنچه دوست داشت ارائه فرمود : (در باره آیه شریفه دیدگان او را در نیابند ولی او دیدگان را دریابد) .

۹- ابن سنان گوید : امام صادق (ع) راجع به آیه (۱۰۴ سوره ۶) دیدگان او را در نیابند ، فرمود : مقصود احاطه وهم است (یعنی منی مقصود از آیه شریفه اینست که خدا در خاطر ها نکتند و چشم دل باو دست نیابد) مگر نمی بینی خدا چه میفرماید (آیه ۱۰۴ سوره انفصام) از پروردگارتان بصیرت ها سوی شما آمده ، که مقصود بینائی بچشم نیست (و نیز در آیه ۱۰۴ سوره ۶) فرماید هر که بینا شد بسود خودش باشد که مقصود بینائی بچشم نیست ، (سپس فرماید) و هر که کور گشت یزیان خودش باشد ، که مقصود کوری چشم نیست ، همانا مقصود احاطه وهم است چنانکه میگویند فلانی بشمر بیناست و فلانی ببقه بیناست و فلانی بسکه پول بیناست و فلانی بلباس بیناست ، خدا بزرگوارتر از اینست که بچشم دیده شود . (خلاصه اینکه چون دیدن خدا بچشم محالست و هیچکس خیال آنرا نمیکند آیه شریفه آنرا نفی نکرده است تا از قبیل توضیح واضح باشد بلکه مقصود از آیه شریفه احاطه وهم است بخدا و کنجیدن کنه ذات در خاطر انسان

وَفَلَانٌ بَصِيرٌ بِالذَّاهِمِ وَفَلَانٌ بَصِيرٌ بِالثَّابِتِ، اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُرَى بِالْعَيْنِ.

۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن أبي هاشم الجعفری، عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: سألته عن الله هل يوصف؟ فقال: أما تقرء القرآن؟ قلت: بلى. قال: أما تقرء قوله تعالى: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»؟ قلت: بلى، قال: «لَا تُدْرِكُهُ مَا هِيَ»؟ قلت: أَبْصَارُ الْعَيُونِ، فقال: إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْبَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعَيُونِ فَهِيَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهِيَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ.

۱۱- محمد بن أبي عبدالله، عمس ذکره، عن محمد بن عيسى، عن داود بن القاسم أبي هاشم الجعفری قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهِيَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؟ فقال: يَا أَبَا هَاشِمٍ، أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدْقُ مِنْ أَبْصَارِ الْعَيُونِ، أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ وَالْهِنْدَ وَالْبِلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا وَلَا تُدْرِكُهَا بِبَصَرِكَ وَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهَا فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعَيُونِ؟

۱۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن هشام بن الحكم قال: الْأَشْيَاءُ [كُلُّهَا] لَا تُدْرِكُ إِلَّا بِأَمْرَيْنِ: بِالْحَوَاسِّ وَالْقَلْبِ؛ وَالْحَوَاسُّ إِذَا كُنَّا عَلَى ثَلَاثَةِ مَعَانَ: إِذَا كُنَّا بِالْمُدَاخَلَةِ وَإِذَا كُنَّا بِالْمُمَاسَّةِ وَإِذَا كُنَّا بِالْمُدَاخَلَةِ وَالْمُمَاسَّةِ، فَأَمَّا الْإِدْرَاكُ الَّذِي بِالْمُدَاخَلَةِ فَالْأَصْوَاتُ وَالْمَشَامُ وَالطُّعُومُ وَأَمَّا الْإِدْرَاكُ بِالْمُمَاسَّةِ فَمَعْرِفَةُ الْأَشْكَالِ مِنَ التَّرْبِيعِ وَالتَّثْلِيثِ وَ

که چون تو هم این معنی ممکن است آیه شریفه آنرا نفی نموده)

۱۰- ابو هاشم گوید: با امام رضا (ع) عرض کردم: میتوان خدا را توصیف نمود؟ فرمود: مگر قرآن نمیخوانی؟ عرض کردم: چرا فرمود: مگر نخوانده‌ای گفته خدایتعالی را «ابصار درکش نکنند و ابصار را درک کند» گفتم: چرا، فرمود: میدانید ابصار چیست؟ گفتم دیدن بچشمها، فرمود: خاطرات دلها از بینایی چشمها قویتر است، خاطرات او را درک نکنند و او خاطرات او را درک کند.

۱۱- ابو هاشم گوید: بحضرت جواد (ع) آیه «لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار» را عرض کردم، فرمود: ای ابا هاشم خاطره دلها دقیقتر از بینایی چشمهاست، زیرا تو گاهی با خاطره دلست سند و هند و شهرهاییکه بانها نرفته‌ای درک میکنی ولی با چشمت درک نمیتکنی، خاطره دلها خدا را درک نکنند تا چه رسد بینایی چشمها.

۱۲- هشام بن حکم گوید: تمام اشیاء با دو چیز درکشوند: حواس پنجگانه و دل، و ادراک حواس بر سه قسم است: ۱- ادراک بوسیله دخول ۲- ادراک بوسیله سودن و لمس کردن ۳- ادراک بدون دخول و سودن. اما ادراک بوسیله دخول در صداها و بوئیدنیها و چشیدن آنها است (که صوت داخل گوش شود و هوای متعفن داخل بینی و چشیدن داخل بواق زبان) و اما ادراک بلمس و سودن در شناختن اشکال هندسی

مَعْرِفَةُ اللَّيْنِ وَالْحَشِينِ وَالْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَأَمَّا الْإِدْرَاكُ بِالْأَمْمَاسِيَّةِ وَلَا مُدَاخَلَةَ فَالْبَصْرُ فَإِنَّهُ يُدْرِكُ الْأَشْيَاءَ
 بِالْأَمْمَاسِيَّةِ وَلَا مُدَاخَلَةَ فِي حَيْزٍ غَيْرِهِ وَلَا فِي حَيْزِهِ ، وَإِذْ ذَاكَ الْبَصْرُ لَهُ سَبِيلٌ وَسَبَبٌ فَسَبِيلُهُ الْهَوَاءُ
 وَسَبَبُهُ الضِّيَاءُ فَإِذَا كَانَ السَّبِيلُ مُتَّصِلًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَرْتَبِيِّ وَالسَّبَبُ قَائِمٌ أَدْرَكَ مَا يُبْلَغُ فِيهِ مِنَ الْأَلْوَانِ
 وَالْأَشْخَاصِ فَإِذَا حِيلَ الْبَصْرُ عَلَى مَا لَا سَبِيلَ لَهُ فِيهِ رَجَعَ رَاجِعًا فَحَكَى مَا وَرَاءَهُ كَالنَّاطِرِ فِي الْمِرْآةِ
 لَا يَتَّبِعُ بَصْرُهُ فِي الْمِرْآةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ سَبِيلٌ رَجَعَ رَاجِعًا ، يَحْكِي مَا وَرَاءَهُ وَكَذَلِكَ النَّاطِرُ فِي
 الْمَاءِ الصَّافِي يَرْجِعُ رَاجِعًا فَيَحْكِي مَا وَرَاءَهُ إِذْ لَا سَبِيلَ لَهُ فِيهِ أَنْتَاقُ بَصْرِهِ ، فَأَمَّا الْقَلْبُ فَإِنَّهُ
 سُلْطَانُهُ عَلَى الْهَوَاءِ فَهُوَ يُدْرِكُ جَمِيعَ مَا فِي الْهَوَاءِ وَيَتَوَهَّمُهُ ، فَإِذَا حِيلَ الْقَلْبُ عَلَى مَا لَيْسَ فِي
 الْهَوَاءِ مَوْجُودًا رَجَعَ رَاجِعًا فَحَكَى مَا فِي الْهَوَاءِ ، فَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْمِلَ قَلْبُهُ عَلَى مَا لَيْسَ
 مَوْجُودًا فِي الْهَوَاءِ مِنْ أَمْرِ التَّوْحِيدِ جَلَّ اللَّهُ وَعَزَّ فَإِنَّهُ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يَتَوَهَّمْ إِلَّا مَا فِي الْهَوَاءِ مَوْجُودٌ
 كَمَا قُلْنَا فِي أَمْرِ الْبَصْرِ تَعَالَى اللَّهُ أَنْ يُشَبِّهَهُ خَلْقُهُ

مانند مربع و مثلث (چنانکه در تاریکی دست روی جسم مثلث و مربع گذاریم) و نیز در شناختن نرمی و
 زبری و گرمی و سردی است و اما ادراک بی دخول و سودن با چشم است زیرا که چشم چیزها را درک
 میکند بدون لمس و دخول نه در جانب خود و نه در جانب آنها (مثلا انسان که قلب را میبیند نه قلم بچشم
 او در آید و بان ساید و نه چشم بطرف قلم رود و اینکار کند) و ادراک بچشم راه و وسیله مخصوصی دارد ،
 راهش هوا و وسیله اش روشنی است که چون راه بین چشم و هدف متصل شد و وسیله بر جا بود ، چشم آنچه
 را در ملاقاتش باشد مانند رنگها و بیکرها درک کند و اگر چشم را بچیزی وادارند که راهی برایش نباشد
 بازگشت کند و پشت سرش را (که بیکر بیننده است) نشان دهد ، مانند کسیکه در آینه بنگردد چشمی
 در آینه نفوذ نکند و چون راه نفوذ در آینه را ندارد بازگشت کند و پشت سرش را نشان دهد ، همچنین کسیکه
 در آب صاف بنگردد بینایش بر گردد و پشت سرش را نشان دهد زیرا راهی برای نفوذ چشمش نیست و اما
 دل تسلطش بهوا و فضای جهانست ، و او آنچه را در فضاست درک کند و به خاطر گذراند ، و اگر دل را
 بدرک آنچه در فضا نیست وادارند برگشت کند و پشت سرش را (از آنچه در جهانست) بیند بنا بر این عاقلرا
 سزاوار نیست که دلش را بر درک آنچه در فضا نیست وادار کند و آن شناختن خدای - جل و عز - است
 زیرا کسی که چنین کند غیر آنچه در فضاست درک نکند چنانچه راجع بچشم گفتیم ، خدا بزرگتر از
 اینستکه مانند خلقش باشد .

توضیح - این روایت مرسل و موقوفست یعنی سندش با امام (ع) نرسیده و تنها از قول هشام بن حکم
 که از اکابر اصحاب حضرت صادق و بلکه شاگرد اول مکتب آنحضرت است نقل شده است پس سخن او
 منخذه از فرمایش امام (ع) و باعین کلام آنحضرتست .

(بَابُ)

(النَّهْيُ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِيِّ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَيْنِيكَ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَيَّ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ قَوْمًا بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللَّهَ بِالصُّورَةِ وَبِالتَّخْطِيطِ فَإِنِ رَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ مِنَ التَّوْحِيدِ؛ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ سَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمَشْبُهُونَ اللَّهُ بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ، فَأَعْلَمَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى الْبَطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ فَلَا تَقْيَ وَلَا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَعُدُّوا الْقُرْآنَ أَنْ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا حَمْرَةَ! إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ، عَظُمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يَحُدُّ وَلَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

* (نهی از توصیف خدا بغير آنچه خود توصیف نموده) *

۱- ابن عتيق گوید: با امام صادق (ع) نامه نوشتم و توسط عبدالملک بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق خدا را بشکل و ترسیم وصف میکنند، اگر صلاح دانید - خدا مرا قربانت کند - روش درست خدا شناسی را برایم مرقوم دارید. حضرت بمن چنین نوشت: خدایت رحمت کناد از خدا شناسی و عقیده مردم معاصرت سؤال کردی، برتر است آنخدائیکه چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، برتر است از آنچه توصیف کنند: توصیف کنندگانیکه او را بمخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند، بدان که - خدایت رحمت کناد - روش درست خدا شناسی آنستکه قرآن درباره صفات خدای - جل و عز - بآن نازل شده - بطلان و تشبیه را از خدا برکنار ساز، نه سلب درست است و نه تشبیه (یعنی نه نفی و انکار خدا و نه تشبیه او بمخلوق) اوست خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه واسفان گویند، از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید.

۲- ابو حمزه گوید: امام چهارم (ع) بمن فرمود: ای اباحمزه: همانا خدا بهیچ محدودیتی توصیف نشود، پروردگارا بزرگتر از وصف است، چگونه بمحدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد بینائیاها او را درک نکنند و او بینائیاها را درک کند و او لطیف و آگاهست.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَزْزِازِ وَتَمِيمِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَا: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي الْحَسَنِ
الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَكَيْتُمَا لَهُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى رَبَّهُ فِي صُورَةِ الشَّابِّ الْمُؤَقَّفِ فِي سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ
سَنَةً وَفَلْنَا: إِنَّ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَصَاحِبَ الطَّاقِ وَالْمَيْمَنِيِّ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَحْوَفُ إِلَى الشَّرِّ وَ
الْمَقْبَةِ صَدَقَ فَخَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَكَ مَا عَرَفُوكَ وَلَا وَحَدُّوكَ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ وَصَفُوكَ،
سُبْحَانَكَ لَوْ عَرَفُوكَ لَوَسَّعُوكَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، سُبْحَانَكَ كَيْفَ طَاعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ شَبَّهُوكَ
بِفِرْعَوْنَ، اللَّهُمَّ لَا أَصِفُكَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَلَا أَشْبِهُكَ بِخَلْقِكَ، أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ، فَلَا
تَجْعَلْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ: مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرُهُ ثُمَّ قَالَ:
نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يَدْرِي كُنَّا الْعَالِي وَلَا السُّفْلَى الْقَالِي، يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَبَانَ
نَظَرَ إِلَى عَظْمَةِ رَبِّهِ كَانَ فِي هَيْئَةِ الشَّابِّ الْمُؤَقَّفِ وَسِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، يَا مُحَمَّدُ! عَظُمَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ
أَنْ يَكُونَ فِي صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ كَانَتْ رِجْلَاهُ فِي خُضْرَةٍ؟ قَالَ: ذَلِكَ
مُحَمَّدٌ ﷺ كَانَ إِذَا نَظَرَ إِلَى رَبِّهِ يَنْقَلِبُ جَمَلَهُ فِي نُورٍ مِثْلَ نُورِ الْحُجُبِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَهَا فِي الْحُجُبِ،
إِنَّ نُورَ اللَّهِ مِنْهُ أَخْضَرُ وَمِنْهُ أَحْمَرُ وَمِنْهُ أبيضٌ وَمِنْهُ غَيْرُ ذَلِكَ، يَا مُحَمَّدُ مَا شَهِدَ لَهُ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ
فَتَحْنُ الْقَائِلُونَ بِهِ.

۳- خزازو محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت رضا (ع) شرفیاب شدید و برای آنحضرت نقل
کردیم، روایتیکه: محمد (س) پروردگارش را بصورت جوان آراسته سی ساله دیده و گفتیم: هشام بن سالم
و صاحب طاق و میثمی میگویند: خدا تاناف میان خالی بود و باقی تنش تو بر، حضرت برای خدا بسجده
افتاد و فرمود: منزهی تو، ترا نشناختند و بیگانهات ندانستند، از این رو برایت صفت ترا شنیدند، منزهی
تو، اگر ترا میشناختند بآنچه خود را توصیف کرده‌ای توصیف میکردند، منزهی تو، چگونه بخود اجازه
دادند که ترا بدیگری تشبیه کنند بار خدایا: من ترا جز بآنچه خود ستوده‌ای نستايم و بمخلوقت مانند
نسام، تو هر خیرری را سزاواری، مرا از مردم متمکر قرار مده سپس بماتوجه نمود و فرمود: هرچه
بمخاطرتان گذشت خدا را غیر آن دانید، بعد فرمود: ما آل محمد طریق متعدلی (صراط مستقیم) باشیم
که غلوکننده بما نرسد و عقب افتاده از ما نکند (مثل آنکه ما امیر المؤمنین (ع) را خلیفه بلافضل دانیم
ولی یکدسته غلو کرده او را خدا دانند و یکدسته عقب افتاده دررتبه چهارم دانند، ایندو دسته باید در
حقیده خود را بما که در حد و سطیم رسانند تا نجات یابند) ای محمد هنگامیکه رسول خدا (س) بظلمت
پروردگارش نظر افکند جوان آراسته و در سن سی سالگی بود ای محمد! پروردگار - عزوجل - من
بزرگتر از اینستکه بصف آفریدگان باشد. عرض کردم: قربانت کردم، کی بود که دو پایش در
سبزه بود؟ فرمود: او محمد (س) بود که چون بادل متوجه پروردگارش شد، خدا او را در نوری مانند
نور حجه (مبارک و مقبول) قرار داد تا آنجا که آنچه در حجب بود برایش هویدا گشت، همانا نور

۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَنَجْدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَشِيرِ الْبَرْقِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ عَلَامِرِ الْقَصْبَانِيُّ، قَالَ : أَخْبَرَنِي هَارُونُ بْنُ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : قَالَ : لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا .

﴿ ۴۷۰ 》 سَهْلٌ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْ مَنْ قَبَلْنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ يَقُولُ : سُورَةٌ، فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحُطْبِهِ : سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، أَوْ قَالَ : الْبَصِيرُ .

۶ - سَهْلٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ : كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَبِي : أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، فَصَفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَكَفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ

۷ - سَهْلٌ، عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ أَخِي مُرَازِمٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ فَقَالَ : لَا تَجَاوِزْ مَا فِي الْقُرْآنِ .

۸ - سَهْلٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْقَاسَانِيِّ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَيْهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ مَنْ قَبَلْنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ قَالَ : فَكَتَبْتُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .

خدا سبزو سرخوسفید ورنکهای دیگر است ، ای محمد ؛ عقیده ما همانستکه که قرآن وحیدت بان گواهی دهد .
۴ - امام چهارم (ع) فرمود : اگر اهل آسمان و زمین انجمن کنند که خدا را بمطقتش توصیف کنند نتوانند :

۵ - سهل از قول همدانی گوید که من نوشتم بامام که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند ؛ بعضی گویند : او جسم است و بعضی گویند صورتست ، حضرت بخط خود نوشت : منزله باد آنکه محدود نباشد و بوصف در نیاید چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست (سهل گوید که همدانی گفت : دانا) یا گفت بینا .

۶ - محمد بن حکیم گوید : موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بیدرم نوشت : خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از اینستکه حقیقت سفتش درک شود ، پس او را بآنچه خود توصیف نموده بستائید و از غیر آن باز ایستید (از پیش خود چیزی نگویید) .

۷ - مفصل گوید از حضرت ابوالحسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مطلبی از صفت خدا پرسیدم ، فرمود : از آنچه در قرآنست تجاوز نکنید .

۸ - کاشانی گوید : بامام عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نوشتم که معاصرین ما در باره توحید اختلاف دارند ، حضرت نوشت منزله باد آنکه محدود نباشد و بوصف در نیاید ، چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست .

۹ - سَهْلٌ، عَنْ يَشْرِبِينَ بَشَارِ النَّبِيبُورِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ مَنْ قَبَلْنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: [هُوَ] جِسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: [هُوَ] صُورَةٌ؛ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ: سُبْحَانَ مَنْ لَا يُعَدُّ وَلَا يُوصَفُ وَلَا يُشَبَّهُ شَيْءٌ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

۱۰ - سَهْلٌ؛ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ حَمْسٍ وَحَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ: قَدِ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي أَصْحَابُنَا فِي التَّوْحِيدِ؛ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ فَإِنَّ رَأْيَتِ يَا سَيِّدِي أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقْفَعُ عَلَيْهِ وَلَا أَجُورُهُ فَعَلْتَ مَبْطُوقَ لَا عَلَى عَبْدِكَ، فَوَقَعَ بِحِطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتَعَنَ التَّوْحِيدَ وَهَذَا عَنْكُمْ مَعْرُوفٌ، اللَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، خَالِقٌ وَلَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، يَخْلُقُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا يَشَاءُ مِنْ الْأَجْسَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَلَيْسَ بِجِسْمٍ وَ يَصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَلَيْسَ بِصُورَةٍ، جَلَّ تَأْوُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ شِبْهُهُ، هُوَ لِأَعْيُنِهِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

۱۱ - عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»، فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ.

۱۲ - عَلِيُّ بْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ عَنْ غَيْرِهِ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،

۹ - نیشابوری گوید: با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشتم که مردم زمان ما در باره توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورت است، حضرت بمن نوشت: منزله باد آنکه محدود نباشد و بوصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او چیزی نماند و او شنوا و بیناست.

۱۰ - سهل گوید: در سال ۲۵۵ بحضرت عسکری نوشتم که اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند: برخی گویند او جسم است و بعضی گویند او صورت است اگر صلاح بدانید بچاکر خود لطف کنید و بمن پیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن تجاوز نکنم انجام میدهم، حضرت بخط خود مرقوم فرمود از توحید پرسیدی در صورتیکه از شما برکنار است (وظیفه شما نیست) خدا یگانه و بکناست، نزاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست، او خالق است و مخلوق نیست خدای تبارک و تعالی هر چه خواهد از جسم و غیر جسم بیافریند و خودش جسم نیست، آنچه خواهد صورتگری کند و خودش صورت نیست، سپاس بزرگست و نامهایش مقدستر از آنکه برایش مانند چیزی خود او باشد، چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست.

۱۱ - امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: همانا خدا را توصیف نتوان کرد چگونه توان توصیفش نمود که در کتابش فرماید: (سوره ۹۱) خدا را چنانکه شأن اوست نشناختند، پس خدا با هیچ مقیاسی توصیف نشود جز آنکه بزرگتر از آنست.

۱۲ - امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خدا بزرگست و با رفت بندگان توصیفش نتوانند و بحقیقت عظمتش

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَلَا يَتَلَمَّعُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَيْرُ وَلَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَلَا أَيْنَ وَلَا حَيْثُ ، وَكَيْفَ أَصْفُهُ بِالْكَيْفِ ؟ وَهُوَ الَّذِي كَتَبَ الْكَيْفَ حَتَّى صَارَ كَيْفًا فَعَرَفَتْ الْكَيْفُ بِمَا كَيْفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ ، أَمْ كَيْفَ أَصْفُهُ بِأَيْنَ ؟ وَهُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْنًا فَعَرَفَتْ الْأَيْنُ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ ، أَمْ كَيْفَ أَصْفُهُ بِحَيْثُ ؟ وَهُوَ الَّذِي حَيْثَ الْحَيْثُ حَتَّى صَارَ حَيْثًا فَعَرَفَتْ الْحَيْثُ بِمَا حَيْثَ لَنَا مِنَ الْحَيْثُ ، فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَخَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَيْرُ .

نرسند ، بیناها او را درک نکنند و او بیناها را درک کند و او لطیف و آگاهست ، بچگونگی و جایگزینی و چه سوئی توصیف نشود (نتوان گفت خدا چگونه است یا بکجاست یا در چه سواست) چگونه توانم او را بچگونگی وصف کنم با اینکه بچگونگی را او آفرید تا بچگونگی شد و بوسیله بچگونگی که برای ما قرار داد بچگونگی شناخته شد یا چگونه توانم او را بجایگزینی وصف کنم در صورتیکه او جا را آفرید تا جامع حق شد و ما بوسیله جایگزینی که برای ما قرار داد معنی جایگزینی را فهمیدیم ، یا چگونه توانم او را به در چه سواست وصف کنم در صورتیکه او سو و جهت آفرید تا آن محقق شد و ما بوسیله جهتی که برای خود ما قرار داد سو و جهت را فهمیدیم ، پس خدای - تبارک و تعالی در همه جا داخل و از همه چیز خارج است (علم و قدرتش همه جا احاطه دارد و ذاتش غیر همه چیز است) بیناها درکش نکنند و او بیناها را درک کند (چشم در حالیکه همه چیز را ببینند خودش را و دیدنش را و ابزار دیدنش را درک نمیکند اما خدا اینها را درک میکند تا چه رسد بچیزهاییکه چشم می بیند چنانکه در آیه دیگر فرماید نگاه خیانت آمیز را میداند) شایسته پرستش جز خدای فراز و بزرگه نیست و او لطیف است و آگاه .

شرح - اینکه گوئیم خدا بود و هیچ چیز با او نبود از جمله چیزها همین بچگونگی و جایگزینی و درجه سوئی است بچگونگی بمعنی حالت و صفت و کیفیت است مثلا چون خدا انسان را آفرید بچگونگیهای باو داد مانند قامت راست ، شعوری بیشتر از حیوان ، استعداد سخن گفتن و عالم شدن ، حواس پنجگانه با اثرهای مخصوص و درجهای معین اینها و هزارها مانند آن بچگونگیهای است برای انسان که بعد از آنکه انسان آفریده شد ما باین بچگونگیها پی بردیم همچنین است بچگونگیهای همه چیز جهان اما خداوند متمثال وجود سرف هستی مطلق است و هیچگونه بچگونگی ندارد زیرا اگر او بچگونگی داشته باشد باید دیگری آن بچگونگی را باو داده و او را آن گونه خلق کرده باشد در صورتیکه او مخلوق دیگری نیست بلکه خود او خالق همه چیز و بچگونگیهای آنهاست همچنین است موضوع جایگزینی و درجه سوئی .

هـ (بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ)

۱- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِي عَنْكَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ صَمَدِيٌّ نُورِيٌّ، مَعْرِفَتُهُ صَرُورَةٌ، يَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، فَقَالَ عليه السلام: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا يُحَدُّ وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا تُدْرِكُهُ [الْأَبْصَارُ وَلَا] الْحَوَاسُّ وَلَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ، وَلَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا تَخْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ: فَكَتَبَ: سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَلَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ. وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُسَمِّ الرَّجُلَ.

﴿۴۸۰﴾ ۳- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: جِئْتُ إِلَى الرَّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَأَمَلَى عَلَيَّ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ، إِنْشَاءً وَمَبْتَدِعِهَا، ابْتِدَاعًا، يَقْدَرْتَهُ وَحِكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَيْءٍ قَبِطْلُ الْإِخْتِرَاعِ، وَلَا لِعَلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الْإِبْتِدَاعُ، خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ، مُتَوَحِّدًا، بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ، لِأَنْضِطَةِ الْمُقُولِ وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ، عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ وَضَلَّ فِيهِ

هـ (بَابُ نَهْيِ أَزْجِسْمِ وَصُورَتِ دَر بَارِهْ خَلْدَا)

۱- ابن ابی حمزہ گوید: با امام صادق عليه السلام عرض کردم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که: خدا جسمی است، توپر، نورانی شناختش ضروری، بهر کس از مخلوقش که خواهد منت نهاد، حضرت فرمود: منزله باد، آنکه کسی جز او نداند که او چگونه است، چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست. محدود نکرده، بحس درنیاید، سوده نشود، حواس درکش نکنند، چیزی بر او احاطه نکند نه جسم است و نه صورت و نه ترسیم و نه محدود.

۲- حمزه بن محمد گوید: به حضرت ابی الحسن عليه السلام نوشتم و درباره جسم و صورت از او پرسیدم، حضرت نوشت: منزله باد آنکه چیزی مانندش نیست، نه جسم است و نه صورت.

۳- محمد بن زید گوید خدمت حضرت رضا فریاد شدم و درباره توحید پرسیدم، حضرت برایم دیکته کرد: ستایش خدای است که همه چیز را بدون نقشه پدید آورد و بقدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد آنها را از چیزی نیافرید تا اختراع صادق نیاید و علت و سببی در میان نبود تا ابتکار صحیح نباشد آنچه را خواست چنانچه خواست با یکتائی خویش برای اظهار حکمت و حقیقت ربوبیتش آفرید، خردها او را بدست نگیرند و خاطرها باو نرسند، بیناییها درکش نکنند و در اندازه ننگند، در آستانش تعبیر ناتوان و

تَصَارِيفِ الصِّفَاتِ ، اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ ، وَاسْتَرَّ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتَوْرٍ ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيٍ وَ
وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ ؛ لِأَلِلهِ الْكَبِيرِ الْمُنْعَالِ

۴- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ،
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ : وَصَفْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَوْلَ هِشَامِ بْنِ سَالِمِ الْجَوَالِقِيِّ وَحَكَيْتُ لَهُ : قَوْلُ
هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ جِسْمٌ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُ شَيْئًا ، أَيُّ فُحْشٍ أَوْ حَمَلٍ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ
يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ خِلْقَةٍ أَوْ بَتَحْدِيدٍ وَأَعْضَاءٍ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَرَجِ الرَّحَجِيِّ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ
عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمِ فِي الصُّورَةِ فَكَتَبَ : دَعَّ عَنْكَ حَيْرَةَ الْحَيَّانِ
وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ، لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَهُ الشَّامَانُ .

۶- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ،
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ طَبِيبَانَ يَقُولُ :
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَقُولُ قَوْلًا عَظِيمًا إِلَّا أَنِّي أَخْتَصِرُ
لَكَ مِنْهُ أَحْرَفًا فَرَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ شَيْئَانِ : جِسْمٌ وَقَوْلُ الْجِسْمِ ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ

بینائی‌ها در مانده‌اند هر گونه ستایشی در مقام او نارسا است ، بی پرده نهانست و بی پوشش پوشیده ، نادیده
شناخته شده و بی‌تصور ستوده گردیده و بی جسم توصیف شده ، شایسته ستایشی جز خدای بزرگه متعال نیست .

۴ - محمد بن حکیم گوید : برای موسی بن جعفر عليه السلام گفتار جوالیقی را بیان کردم و گفتار هشام
بن حکم را حکایت نمودم : که خدا جسم است ، حضرت فرمود : خدایتعالی را چیزی مانده نیست ، چه
دشنام و ناسزائی بزرگتر است از گفته کسیکه خالق همه چیز را بجسم یا صورت یا مخلوقش یا محدودیت و
اعضاء توصیف کند خدای ازین گفتار بسیار برتری دارد .

۵ - ابن فرج گوید : بحضرت ابوالحسن (ع) نوشتم درباره قول هشام بن حکم که خدا جسم
است و هشام بن سالم که او صورتست پرسیدم ، حضرت نوشت : سرگردانی حیرت زده را از خود دور
کن و از شیطان بخدا پناه بر ، این گفتار ، گفتار آندوهشام نیست . (زیرا این دونفر از بزرگان و
تئات اصحاب میباشند) و شراح چنین معنی کرده‌اند که فرمود : گفتار هشامین صحیح نیست .

۶ - یونس گوید : خدمت امام صادق (ع) رسیدم و عرض کردم : همانا هشام بن حکم سخنی سخت
گوید که من چند جمله‌اش را برای شما مختصر میکنم : اوعقیده دارد که خدا جسم است زیرا که چیزها
دو قسمند : جسم و عمل جسم : و درست نیست که مانع چیزها عمل و کار باشد ولی رواست که فاعل باشد .
حضرت فرمود ، وای بر او مگر نمیداند که جسم محدود و منتهای است و صورت هم محدود و منتهای است .

الصَّانِعُ بِمَعْنَى الْفِعْلِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ ؛ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيَحْتَمِلُ أَمَّا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاءٌ وَالصُّورَةُ مَحْدُودَةٌ مُتَنَاهِيَةٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ كَانَ مَخْلُوقًا قَالَ : فُلْتُ : فَمَا أَقُولُ ؟ قَالَ : لِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ وَهُوَ مُجَسِّمٌ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرٌ الصُّورِ ، لَمْ يَنْجَرْ ؛ وَلَمْ يَتَنَاءَ وَلَمْ يَنْزَايِدْ وَلَمْ يَتَنَاقَصْ ؛ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَلَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَالْمُنْشَأِ لَكِنَّ هُوَ الْمُنْشِئُ ، فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَّرَهُ وَأَنْشَأَهُ ، إِذْ كَانَ لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ وَلَا يَشْبَهُهُ هُوَ شَيْئًا .

۷- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَمَّانِيِّ قَالَ : فُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، عَالِمٌ ، سَمِيعٌ ، بَصِيرٌ ، فَادِرٌ ، مُتَكَلِّمٌ ، نَاطِقٌ . وَالْكَلَامُ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِلْمُ يَجْرِي مَجْرَى وَاحِدٍ ، لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا مَخْلُوقًا فَقَالَ فَاتَلَّهُ اللَّهُ أَمَّا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ وَالْكَلَامَ غَيْرُ الْمُتَكَلِّمِ مَعَادَ اللَّهِ وَ أَبْرُءُ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ ، لِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا تَحْدِيدٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يُوَاهُ مَخْلُوقٌ ، إِنَّمَا تَكُونُ الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَ مَشِيئَتِهِ ، مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ وَلَا تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ وَلَا نَطْقٍ بِلِسَانٍ .

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ : وَصَفْتُ لِأَبِي

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ هِشَامِ الْجَوَالِقِيِّ وَمَا يَقُولُ فِي الشَّابِّ الْمَوْفِقِ وَوَصَفْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ

و چون جسم محدودیت دارد ، فزونی و کاهش پیدا میکند و چون فزونی و کاهش پیدا کرد مخلوق خواهد بود . عرض کردم پس من چه عقیده داشته باشم ؟ فرمود : نه جسم است و نه صورت ، او اجسام را اجسام کند و صورتها را صورت نماید ، جزء ندارد ، نهایت ندارد افزایش و کاهش نیابد ، اگر حقیقت چنان باشد که آنها گویند میان خالق و مخلوق و آفریننده و آفریده فرقی نباشد ، ولی اوست پدید آورنده ، میان او و کسیکه جسمش ساخته و صورتش داده و پدیدش آورده فرقی است ، زیرا چیزی مانند او نیست و او بچیزی مانند .

۷- حمّانی گوید : به امام موسی بن جعفر (ع) عرض کردم ، هشام بن حکم عقیده دارد که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و او دانا ، شنوا ، بینا ، توانا ، متکلم و ناطقست ، و کلام و قدرت و علم در یک روشند (عین ذاتند) هیچ کدام از آنها مخلوق نیست ، حضرت فرمود : خدا او را بکشد مگر نپیداند که جسم محدود است و کلام غیر متکلم است ، پناه میبرم بخدا و در حمایت او از این سخن بیزاری جویم نه جسمت ، نه صورت ، و نه محدودیت و هر چیز جز او مخلوق است بمحض اراده و خواست او موجود شود ، بدون کلام و حرکت خاطر و سخن زبانی .

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ.

(بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومٌ وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَالْمَسْمُوعُ وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَالْمُبْصَرُ وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَالْمَقْدُورُ، فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَالسَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَالْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَالْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ، قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَحَرِّرًا؟ قَالَ فَقَالَ: تَعَالَى اللَّهُ [عَنْ ذَلِكَ] إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحَدَّثَةٌ بِالْفِعْلِ، قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا؟ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحَدَّثَةٌ لَيْسَتْ بِأَرْزَاقِيَّةٍ، كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُتَكَلِّمَ.

جوان آراسته است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم . حضرت فرمود : همانا چیزی بخدا مانند نیست .

توضیح - چون برائت ساحت این دو بزرگوار (هشام بن حکم و هشام بن سالم) و جلالت ایشان نزد ارباب رجال مسلم است راجع باین چند حدیث که عقیده تجسم آنها را میرسانند مجلسی ره بیاناتی مفید دارد که نقل آنها از وظیفه این کتاب خارج است .

(بَابُ صِفَاتِ ذَاتِ)

۱- ابوبصیر گوید: شنیدم که امام صادق (ع) میفرمود: خدای عزوجل همیشه پروردگار ما و علم عین ذاتش بوده آنکاه که معلومی وجود نداشت و شنیدن عین ذاتش بود زمانیکه شنیده شده نمی وجود نداشت و بینائی عین ذاتش بوده آنکاه که دیده شده نمی وجود نداشت و قدرت عین ذاتش بوده زمانیکه مقدوری نبود ، پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد علمش بر معلوم منطبق گشت و شنیدنش بر شنیده شده و بینایش بر دیده شده و قدرتش بر مقدور ابوبصیر گوید : عرض کردم : پس خدا همیشه متحرک است ؟ فرمود : خدا برتر از آنست ، حرکت صفتی است که با فعل وجود آید ، عرض کردم : پس خدا همیشه متکلم است ؟ فرمود : کلام صفتی است پدید شونده ازلی و قدیم نیست ، خدای بود و متکلم نبود .

شرح - مرحومین ملامسدر و مجلسی ره در شرح این حدیث بعنوان مقدمه صفات خداوند را پسلیه محصه مانند فردیت و قدوسیت و اضافیه محصه مانند مبدئیت و خالقیت و حقیقیه اضافیه مانند عالمیت و قادریت یا غیر اضافیه مانند حیات و بقاء تقسیم کرده اند ولی تقسیم و توضیح مرحوم فیض ارتباطش بحدیث بیشتر است لذا مختصری از بیان او را ذکر میکنیم : در صفحه ۹۸ وافی میگوید : يك قسم الصفات خدا صفاتیستکه در

۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن ابي عمیر، عن هشام بن سالم، عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر علیه السلام قال: سمعته يقول: كان الله عز وجل ولاشيء غيره، و لم يزل عالماً بما يكون، فعلمه به قبل كونه، كعلمه به بعد كونه.

۳- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن الكاهلي قال: كتبت إلى ابي الحسن علیه السلام: في دعاء الحمد لله منتهى علمه، فكتب إلي لا تقولن منتهى علمه فليس لعلمه

که اضافه بنیر ندارند و تنها بیک وجه ملاحظه شوند مانند حیوة و بقاء ۲ - صفاتیکه اضافه بنیر دارند ولی اضافه آنها مؤخر است مانند علم و شنیدن و دیدن ، مثلاً منی علم خدا اینستکه آنچه در جهان هستی پیدا میشود از امور کلی و جزئی با تعیین وقت و ساعت همه را خدا میداند و این دانستنش هم از ازل و زمانیکه او بوده و چیز دیگر نبوده با او بوده و بلکه عین ذات او بوده و بعد از اینکه این امور واقع شد اضافه علم با آنها پیدا میشود یعنی علم بر آنها منطبق میشود بدون کم و زیاد و معنی عین ذات اینستکه همان چیزیکه خداست همان چیز هم علم است (علم ما غیر خودماست و عرضی است قائم بما بخلاف علم خدا) ذات خدا علم و قدرت و حیات و سمع و بصیرت و همان هم علیم و قادر و وحی و سمیع و بصیرت و تنها مفهوم هر یک از اینها غیر دیگری است لذا امیر المؤمنین فرماید : کمال اخلاص بنده بخدا اینستکه صفات را از او نفی کند یعنی صفات زائد بر ذات را نفی کند و آنها را عین ذات داند و قسم دیگر صفات فعل است و آن صفات است که بحسب مصالح خلق پدید آید و اینها بر دو قسم است : ۱ - صفاتیکه اضافه محضه است و خارج از ذات است و برای آنها معنایی غیر از علم و قدرت و اراده و مشیت نیست مانند خالقیت و رازقیت و تکلم ۲ - صفاتیکه علاوه بر اضافه معنای دیگری در ذات دارد ولی اضافه و مضاف الیه از آن انفکاک ندارد مانند مشیت و اراده که هیچگاه مشی و مراد از این دو صفت انفکاک نیابد زیرا هر چه خدا خواهد و اراده کند فوراً موجود شود پس این دو صفت بدون متعلق آن وجود نیابند و فرق بین این دو صفات اینستکه اراده جزئی و مقارنت و مشیت کلی و متقدم صفات فعل اگر چه هر یک اصلی و مبدئی در ذات قدیم دارند که آن اصل صفت ذات است و قدیم صفات فعل فروعی است مترتب بر آنها مثلاً خالقیت و تکلم خدا عبارت از اینستکه ذات باری بنحویستکه (اگر چه نحو ندارد) هر چه خواهد خلق کند و با هر که خواهد تکلم نماید میتواند اما از نظر اینکه جهت ثبات و قدم در صفات مانند علم و قدرت دلالتش بر مجرد و کمال از جهت تجدد و حدوث بیشتر و ظاهر تر است زیرا تخلف و تأخر متعلقات این صفات از آنها زیانی بکمال آنها نرزد ، از این نظر اینها را صفت ذات گفتند بخلاف مثل اراده و مشیت که جهت تجدد و حدوث در آنها دلالتش بر عزت و جلال ذات ربوبی بیشتر است از این جهت که متعلقات آنها از آنها تخلف پیدا نکند لذا آنها را صفت فعل دانستند چونکه خطاب شارع با جمهور و توده مردم است .

۲ - امام باقر علیه السلام فرمود : خدای عز و جل بود و چیزی با او نبود و همیشه عالم بود با آنچه پدید می آید ، و علم او بان پیش از بودنش مانند علم اوست بان بعد از بودنش (مثلاً هیچکس نمیداند فردا چه پیش می آید ،

مُنْتَهَى وَلَكِنْ قُلْ: مُنْتَهَى رِضَاهُ.

۴- محمد بن یحیی، عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن عیسی، عن ایوب بن نوح أنه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن الله عز وجل أكان يعلم الأشياء قبل أن خلق الأشياء وكونها أو لم يعلم ذلك حتى خلقها و أراد خلقها و تكوینها فعلمها خلق عند ما خلق و ما کون عند ما کون؟ فوقع بخطه: لم يزل الله عالماً بالأشياء قبل أن يخلق الأشياء كعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء.

﴿۲۹۰﴾ ۵- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد؛ عن جعفر بن محمد بن حمزة قال: كتبت إلى الرُّجل عليه السلام أسأله أن مواليك اختلفوا في العلم فقال بعضهم: لم يزل الله عالماً قبل فعل الأشياء، وقال بعضهم: لا نقول: لم يزل الله عالماً، لأن معنى يعلم يفعل فإن أثبتنا العلم فقد أثبتنا في الأزل معه شيئاً فإن رأيت جعلني الله فداك أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه ولا أجوزه؛ فكتب عليه السلام بخطه: لم يزل الله عالماً تبارك وتعالى ذكره.

ممکن است شخص متفرسی باشد ودریک موضوع کوچک سیاسی یا اجتماعی حدسی بزند که صدی نود آن درست باشد ولی علم خدا بهمه امور کلی وجزئی جهان از زمانیکه خود او بوده و چیزی با او نبوده تا این زمان و هر زمان که بیاید صدی صد مطابق است .

۳- کاهلی گوید: درباره جمله «سپاس خدا راست» تا نهایت علمش، که در دعائی است بحضرت ابوالحسن عليه السلام نوشتم و پرسیدم. حضرت بمن نوشت: نکو «نهایت علمش» زیرا علمشرا نهایتی نیست بلکه بگو «نهایت رضایتش» (زیرا که رضایت او مربوط باعمال صالح بندگانت که محدود و منتهای است).

۴- ایوب بن نوح گوید: بحضرت ابوالحسن عليه السلام نوشتم واز او پرسیدم: آیا خدای عزوجل عالم بود بهر چیز پیش از آنکه آنها را بیافریند وپدید آرد یا آنکه نمیدانست تا آنها را آفرید و آفرینش و بودن آنها را اراده کرد و علم پیدا کرد بمخلوق هنگامیکه خلق کرد و بموجود هنگامی که موجود کرد؟ پس بخط خود مرقوم فرمود: خدا همیشه بهمه چیز علم دارد پیش از خلقت آنها مانند علم داشتنش با آنها بعد از خلقتشان.

۵- جعفر بن محمد بن حمزة گوید نوشتم بامام عليه السلام و پرسیدم که دوستان شما درباره علم خدا اختلاف دارند بعضی گویند: خدا پیش از خلقت اشیا هم عالمست و بعضی گویند: ما نمیگوئیم خدا همیشه عالمست. زیرا معنی میدانند، خلق میکند است پس اگر علم همیشگی برای او ثابت کنیم: چیزی همیشگی با او ثابت کرده ایم (و قائل بدو قدیم شده ایم) اگر صلاح بدانید - خدایم قربانت کند نسبت باین موضوع چیزی بمن بیاموزید تا بر آن بایستم واز آن درنگندم، حضرت بخط خود مرقوم فرمود خدا همیشه عالم است پر خیر وپلند است یاد او

۶- تَهْمَانُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنْ رَأَيْتَ أَنَّ تُعَلِّمَنِي هَلْ كَانَ اللهُ جَلَّ وَجْهَهُ يَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ أَنَّهُ وَحْدَهُ ؟ فَقَدَّ اخْتَلَفَ مَوَالِيكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ : قَدْ كَانَ يَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً مِنْ خَلْقِهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّمَا مَعْنَى يَعْلَمُ يَفْعَلُ فَهُوَ الْيَوْمَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لِأَعْيُرِهِ قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْيَاءِ فَقَالُوا : إِنْ أَثْبَتْنَا أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِأَنَّهُ لِأَعْيُرِهِ فَقَدْ أَثْبَتْنَا مَعَهُ عَيْرَهُ فِي أَرْزَلِيَّتِهِ؟ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنَّ تُعَلِّمَنِي مَا لِأَعْدُوهُ إِلَى غَيْرِهِ؟ فَكَتَبَ عليه السلام : مَا زَالَ اللهُ عَالِماً تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ.

﴿بَابُ آخِرُ وَهُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ﴾

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

۶- فضیل گوید : با امام باقر عليه السلام عرضه داشتم : قربانت ، اگر صلاح بدانید بمن بفهمانید که آیا خدای - جل ووجه - پیش از اینکه مخلوق را بیافریند میدانست که یکتاست ؟ زیرا دوستان شما اختلاف کرده ، بعضی گویند : پیش از آنکه مخلوقی آفریند عالم بود و بعضی گویند معنی میداند خلق میکند است پس خدا امروز میداند که پیش از خلقت اشیاء یگانه بوده و اینها گویند اگر ثابت کنیم که او همیشه بیگانگی خود عالم بوده در ازل با او چیز دیگری ثابت کرده ایم . آقای من اگر صلاح دانید بمن بیاموزید چیزی را که از آن تجاوز نکنم : حضرت نوشت : خدای - تبارک و تعالی ذکره - همیشه عالم است .

شرح - در نحوه علم خداوند بموجودات اقوال و وجوه بسیار است یکی از اساتیدم میگفت : « من تا ۳۲ قول پیدا کردم » مانند مشائیون سابق که بمنابعت ارسطاطالیس علم را متقدم بر اشیاء دانند و خدا را فاعل بالغنایة و اثرافیون بمنابعت افلاطون قائل بمعیت علم یا وجود اشیائند و اضافه علم را باشیاء اضافه فاعلیه دانند و محقق طوسی در اشارات راه دیگری پیموده است ، « مرحوم صدر المتألهین سر دقیق و بحر عمیق دیگری کشف کرده است ، خلاصه در میان این قائلین کسانی هستند که گویند علم خداوند بدون وجود معلوم ممکن نیست اگر چه وجود انکشافی و نحوی از حصول باشد و گویا کسانی که در این چند روایت گفتند : علم خدا بمعنی فعل وخلق اوست همین مقصود را دارند ، ولی امام (ع) بواسطه اینکه فهم سائلرا کوتاه میدانسته یا بواسطه اینکه سخن گفتن و تفکر در این موضوع با ملاحظه عینیت ذات و صفات مشمول سخن از کیفیت است جواب اجمالی و سر بسته داده و قدم فرا گذاشتن را اجازه نفرموده است .

﴿باب دیگری که از جمله باب اولست﴾

مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ: إِنَّهُ وَاحِدٌ صَمَدٌ أَحَدِي الْمَعْنَى لَيْسَ بِمَعْنَى كَثِيرَةٍ مُخْتَلَفَةٍ، قَالَ: قُلْتُ: جُمِلْتُ فِدَاكَ يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بَغَيْرَ الَّذِي يُبْصِرُ وَيُبْصِرُ بَغَيْرَ الَّذِي يَسْمَعُ، قَالَ: فَقَالَ: كَذَبُوا وَالْحَدُوا وَشَبَّهُوا تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، إِنَّهُ سَمِيعٌ بِصِيرٍ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَيُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ، قَالَ: قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُونَ، قَالَ فَقَالَ: تَعَالَى اللَّهُ إِنَّمَا يَعْقِلُ مَا كَانَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَلَيْسَ اللَّهُ كَذَلِكَ

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ فِي حَدِيثِ الزَّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَتَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بِصِيرٍ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هُوَ سَمِيعٌ بِصِيرٍ، سَمِيعٌ بَغَيْرِ جَارِحَةٍ وَبَصِيرٌ بَغَيْرِ آلَةٍ بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَيُبْصِرُ بِنَفْسِهِ وَلَيْسَ قَوْلِي: إِنَّهُ سَمِيعٌ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَالنَّفْسُ شَيْءٌ آخَرٌ وَلِكِنِّي أَرَدْتُ عِبَادَةَ عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولًا وَإِفْهَامًا لَكَ إِذْ كُنْتُ سَائِلًا فَأَقُولُ يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لِأَنَّ كُلَّهُ لَهُ بَعْضٌ لِأَنَّ الْكُلَّ لَنَا [لَهُ] بَعْضٌ وَلَكِنْ أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ وَالتَّعْيِيرَ عَنْ نَفْسِي وَلَيْسَ مَرَجِعِي فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَّا أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْخَيْرُ بِلَا اخْتِلَافٍ الدَّاتِ وَلَا اخْتِلَافٍ مَعْنَى

یکتا معنی است . معانی زیاد و مختلفی ندارد (علم و قدرت و سایر صفاتش همه بذاتش بر میگردند بلکه عن ذاتند) عرض کردم مردمی از اهل عراق معتقدند که او میشود بوسیله غیر آنچه می بیند و می بیند بوسیله غیر آنچه میشود ، فرمود دروغ گفتند و از دین منحرف شدند و خدا را تشبیه کردند - خدا برتر از آنست - خدا شنوا و بیناست . . میشود با آنچه می بیند و می بیند با آنچه میشود ، عرض کردم : آنها عقیده دارند که خدا بیناست بهمان معناییکه آنها از بینائی تعقل میکنند فرمود : : خدای برتر است ، تعقل شود هر چیز که بصفه مخلوق باشد و خدا چنین نیست (معناییکه آنها از بینائی تعقل میکنند اینستکه دیدن با عضو مانند چشم صورت گیرد و قوه بینائی انسان غیر از خود انسان است ولی بینائی خدا اینگونه نیست زیرا اولاً خدا از عضو و ترکیب منزله است و ثانیاً قوه بینائی او هم عین خود اوست) .

۲- امام صادق بزندیقی که بان حضرت عرض کرد : آیا خدا شنوا و بیناست ؟ فرمود : خدا شنوا و بیناست شنواست بدون عضو ، بیناست بدون ابزار ، بلکه بذات خود میشود و بذات خود می بیند و اینکه گویم بذات خود میشود معنی این نیست که او چیز است و ذات چیز دیگر ، ولی چون توازن من پرسیدی برای فهمانیدن بتو خواستم آنچه در دل دارم بلفظ آورم ، پس میگویم خدا میشود بشما ذاتش ولی نه بان معنی که ذاتش بعضی و پاره داشته باشد چنانکه تمام مادیات بعضی است بلکه مقصود فهمانیدن بتو و تمییز از ضمیرم بود و باز گشت سخنم باینستکه او شنوا ، بینا ، دانا : آگاهست بدون آنکه ذاتش و صفتش اختلاف و کثرت پیدا کند (برای این

(بَابُ)

الْإِرَادَةُ أَنَّهُمَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَسَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدِ الْأَهْوَازِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُرِيدًا؟ قَالَ: إِنْ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ؛ لَمْ يَزَلِ [اللَّهُ] عَالِمًا فَادِرًا ثُمَّ أَرَادَ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَلِمَ اللَّهُ وَ مَشِيئَتُهُمَا مُخْتَلِفَانِ أَوْ مُتَّفِقَانِ؟ فَقَالَ: الْعِلْمُ لَيْسَ هُوَ الْمَشِيئَةُ الْأَتْرَى أَنْتَ تَقُولُ: سَأَفْعُلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا تَقُولُ: سَأَفْعُلُ كَذَا إِنْ عَلِمَ اللَّهُ فَقَوْلُكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ فَإِذَا شَاءَ كَانَ الَّذِي شَاءَ، كَمَا شَاءَ، وَ عَلِمَ اللَّهُ السَّابِقُ لِلْمَشِيئَةِ.

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ الْخَلْقِ قَالَ: فَقَالَ: الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ: الضَّمِيرُ وَ مَا يَبْدُو لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَ أَمَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لِأَعْيُنِ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يَرَوِي وَلَا يَهْمُ وَلَا يَتَفَكَّرُ وَ هُنَّ الصِّفَاتُ مَنْفِيَةٌ عَنْهُ وَ هِيَ صِفَاتُ الْخَلْقِ؛ فَإِرَادَةُ اللَّهِ الْفِعْلَ لِأَعْيُنِ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ:

* (بَابُ - اراده از صفات فعل است و سایر صفات فعل) *

۱ - عاصم گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: خدا همیشه مرید (با اراده) است؟ فرمود: مرید نمیباشد مگر با بودن مراد (اراده شده) با او، خدا همیشه عالم وقادراست و سپس اراده کرده است (هنگامی که خواست چیزی خلق کند).

۲ - بکیر بن اعین گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم علم و مشیت خدا با هم فرق دارند یا یک چیزند فرمود: علم غیر مشیت است (دانستن غیر خواستن است) مگر نمی بینی که خودت میگوئی این کار خواهم کرد و اگر خدا بخواهد و نمیگوئی این کار خواهم کرد اگر خدا بداند، پس اینکه گوئی اگر خدا بخواهد دلیل است بر اینکه خدا نخواست و چون خواست، آنچه را خواست چنانکه خواست واقع شود، پس علم خدا پیش از مشیت اوست.

۳ - صفوان گوید: بحضرت ابوالحسن عليه السلام عرض کردم، اراده خدا و اراده مخلوق را برایم بیان کنید، فرمود: اراده مخلوق ضمیر و آهنگ درونی اوست و آنچه پس از آن از او سر میزند، و اما اراده خدای تعالی همان پدید آوردن اوست نه چیز دیگر، زیرا او نیندیشد و آهنگ نکند و تفکر ننماید، این صفات در او نیست و صفات مخلوقست، پس اراده خدا همان فعل اوست نه چیز دیگر، بهرچو خواهد

كُنْ فَيَكُونُ بِلا لَفْظٍ وَلَا نُنْطِقُ بِلسَانٍ، وَلَا هِمَّةً وَلَا تَفَكُّرًا، وَلَا كَيْفَ لِذَلِكَ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ عَنْ أَبِيهِ؛ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ؛ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ
خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ.

ه عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْزَنْجِي؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ عَنِ الْمَشْرِقِيِّ حَمْرَةَ بْنِ
الْمُرْتَبِعِ؛ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ
فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَوَلَّاهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ عَضِي فَقَدْ هَوَى، مَا ذَلِكَ الْغَضْبُ
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هُوَ الْعِقَابُ يَا عَمْرُو إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَالَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةَ
مَخْلُوقٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَفِرُّ شَيْءٌ وَيَغَيِّرُهُ».

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ عَنْ أَبِيهِ؛ عَنِ الْعَبَّاسِيِّ بْنِ عَمْرٍو؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ
الرِّبِّ نَبِيٍّ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَكَانَ مِنْ سُؤَالِهِ أَنْ قَالَ لَهُ: فَلَهُ رِضًا وَسَخَطٌ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام: نَعَمْ وَلَكِنَّ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا حَالٌ تَدْخُلُ عَلَيْهِ

موجود شود گوید «باش پس میباشد» (موجود شود بلافاصله موجود شود) بدون لفظ وسخن بزبان و آهنگه
وتفکر، و اراده خدا چگونه ندارد چنانچه ذات او چگونه نمی دارد.

۴ - امام صادق (ع) فرمود: خداوند مشیت را بخود مشیت آفرید سپس چیزها را با مشیت آفرید.
شرح - معنی جمله دوم واضحست ولی در باره جمله اول اظهاراوقوال مختلفی از شارحین کافی نقل
شده است، مرحوم مجلسی پنج قول درمرآت نقل میکند، یکی از آن اقوال که روشتر بنظر میرسد قول
مرحوم فیض است که خلاصه اش اینست که مشیت نسبتی بشائی (خداوند) و نسبتی بمشیء (خواستہ شده)
دارد و از لحاظ اول صفت ذاتی قدیم و عین ذات خداوند است باین معنی است که ذات خدا میتواند
آنچه خیر و صلاح است اختیار کند بنا بر این کلمه «خلق» (آفرید) مجاز است و مراد تحقق و ثبوت
مشیت است و انتزاع آن از ذات باری تعالی و اما از لحاظ دوم همان معنی جمله دومست که همه چیز را خداوند
بمشیت آفریند.

۵ - یکی از شیعیان در محضر امام باقر (ع) شرفیاب بود که عمرو بن عبید وارد شد و گفت: قربانت
خدای تبارک و تعالی - که فرماید: «هر که غضب من باو درآید سقوط کند» معنی این غضب چیست؟ فرمود
آن کیفر است، ای عمرو کسیکه گمان کند خدا از حالی بحال دیگر درآید او را بصفته مخلوق توصیف
نموده است، خدای تعالی را چیزی از جا نکند تا تغییرش دهد (او مخلوقست که غضب از جایش بکند
و تغییرش دهد).

۶ - هشام بن حکم گوید: از جمله پرسش زندیق از امام صادق (ع) این بود که: خدا حشودی
و غشم دارد؟ حضرت فرمود آری ولی غشم و حشودی او طبق آنچه در مخلوقین پیدا میشود نیست، زیرا

فَتَقَلُّهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ لِأَنَّ الْمَخْلُوقَ أَجُوفٌ مُعْتَمِلٌ مَرَكَبٌ؛ لِلأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ، وَ خَالِقُنَا
لَا مَدْخَلَ لِلأَشْيَاءِ فِيهِ لِأَنَّهُ وَاحِدٌ وَاحِدِيٌّ الذَّاتِ وَاحِدِيٌّ الْمَعْنَى فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ
مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَتَدَاخَلُهُ فَيُهَيِّجُهُ وَ يَقْلِبُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ
الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ

﴿۴۰۰﴾ ۷ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ عَنْ أَبِيهِ؛ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ؛ عَنْ ابْنِ
أَدِينَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْمَشِيئَةُ مُحَدَّثَةٌ

☆ (جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَصِفَاتِ الْفِعْلِ) ☆

إِنَّ كُلَّ شَيْئٍ وَصَفَتَ اللَّهُ بِهِمَا وَ كَانَا جَمِيعاً فِي الوجودِ فَذَلِكَ صِفَةُ فِعْلٍ وَ تَقْسِيرُ هَذِهِ
الْجُمْلَةِ: أَنَّكَ تُثَبِّتُ فِي الوجودِ مَا يُرِيدُ وَ مَا لَا يُرِيدُ وَ مَا يُرْسَاهُ وَ مَا يَسْخَطُهُ وَ مَا يُحِبُّ وَ مَا يُبْغِضُ
فَلَوْ كَانَتِ الإرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ مِثْلَ الْعِلْمِ وَ الْقُدْرَةِ كَانَ مَا لَا يُرِيدُ نَاقِضاً لِتِلْكَ الصِّفَةِ وَلَوْ كَانَ
مَا يُحِبُّ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ كَانَ مَا يُبْغِضُ نَاقِضاً لِتِلْكَ الصِّفَةِ: الْأَثَرُ أَنَا لِأَنَّهُ فِي الوجودِ مَا لَا
يَعْلَمُ وَ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ كَذَلِكَ صِفَاتُ ذَاتِهِ الْأَثَرُ لَسْنَا نَصِفُهُ بِقُدْرَةٍ وَ عَجْزٍ [وَعِلْمٍ وَ جَهْلِ وَسَفَهٍ]

که خشنودی حالتی است که با انسان وارد میشود و او را از حالی بحالی بر میگرداند چونکه مخلوق تو خالی ساخته شده و بهم آمیخته است ، هر چیزی در او راه دخولی دارد و خالق ما را راه دخولی برای اشیاء نیست زیرا او یکتاست ، ذاتش یگانه و سفتش یگانه است ، پس خرسندی او پاداش او و خشمش کبفرش می باشد بدون اینکه چیزی در او تأثیر کند و او را برانگیزاند و از حالی بحالی گرداند ، زیرا این تغییرات از صفات مخلوقین ناتوان نیازمند است .

۷ - امام صادق (ع) فرمود : مشیت پدید شده است (چنانچه در دو حدیث قبل از قول مرحوم فیض بنقل مجلسی ره ذکر شد و آن لحاظ دوم مشیت است که بمخلوق) نسبت پیدا میکند .

☆ (خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل) ☆

هر دو صفتی که بتوانی خدا را بآنها توصیف کنی و هر دو وجود داشته باشد صفت فعل خدایند ، توضیح این جمله مختصر اینستکه تو در جهان هستی ثابت میکنی چیزی را که میخواهد و چیزی را که نمیکند (میگوئی آسانی کار بندگانش را میخواهد و دشواری آنرا نمیخواهد) و چیزی که خشنودش کند و چیزی که بخشش آورد و چیزی که دوست دارد و چیزی که مبغوض دارد (اینها همه صفات فعل خدا هستند و اراده هم صفت فعل است) زیرا اگر اراده مانند علم و قدرت از صفات ذات باشد ذمالمالایرد ، آنچه خدا اراده ندارد ناقض این قول میباشد و نیز اگر آنچه دوست دارد از صفات ذات باشد ، آنچه مبغوض دارد ناقض آن خواهد بود ، مگر نمیبینی که ما در عالم وجود آنچه را خدا نداند و آنچه را خدا بر آن قدرت ندارد نمی یابیم ، همچنین است تمام صفات ذات ازلی او که ما نمیتوانیم خدا را بقدرت و عجز [و علم

وَحِكْمَةٍ وَخَطَاةٍ وَعِزٍّ [وَذِلَّةٍ وَجُورٍ أَنْ يُقَالَ: يُحِبُّ مِنَ اطِّعَاءِ وَيُبَغِّضُ مِنَ عَصَاةٍ وَيُؤَالِي مِنَ اطِّعَاءِ وَيُعَادِي مِنَ عَصَاةٍ وَإِنَّهُ يَرْضَا وَيَسَخَطُ، وَيُقَالُ فِي الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ ارْضَ عَنِّي وَلَا تَسَخَطْ عَلَيَّ وَتَوَلَّنِي وَلَا تُعَادِنِي وَلَا يَجُورُ أَنْ يُقَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يَعْلَمَ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَعْلَمَ وَيَقْدِرُ أَنْ يَمْلِكَ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَمْلِكَ، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا حَكِيمًا وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ عَزِيزًا حَكِيمًا، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ جَوَادًا وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ جَوَادًا، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ عَفُورًا وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ عَفُورًا وَلَا يَجُورُ أَيْضًا أَنْ يُقَالَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ رَبًّا وَقَدِيمًا وَعَزِيزًا وَحَكِيمًا وَمَالِكًا وَعَالِمًا وَقَادِرًا لِأَنَّ هَذِهِ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ وَالْإِرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ يُقَالَ: أَرَادَ هَذَا وَلَمْ يَرِدْ هَذَا بِوَصِفَاتِ الذَّاتِ تَنَفَّى عَنْهُ بِكُلِّ صِفَةٍ مِنْهَا ضِدًّا هَا، يُقَالَ: حَيٌّ وَعَالِمٌ وَسَمِيعٌ وَبَصِيرٌ وَعَزِيزٌ وَحَكِيمٌ، غَنِيٌّ، مَلِكٌ، حَلِيمٌ، عَدْلٌ، كَرِيمٌ؛ فَالْعِلْمُ ضِدُّ الْجَهْلِ، وَالقُدْرَةُ ضِدُّهَا الْعَجْزُ، وَالْحَيَاةُ ضِدُّهَا الْمَوْتُ، وَالْعِزَّةُ ضِدُّهَا الذِّلَّةُ، وَالْحِكْمَةُ ضِدُّهَا الْخَطَأُ، وَضِدُّ الْجِلْمِ الْعَجَلَةُ وَالْجَهْلُ، وَضِدُّ الْعَدْلِ الْجُورُ وَالظُّلْمُ

(بَابُ حَدُوثِ الْأَسْمَاءِ)

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا

و جهل و سغه و نیز حکمت و خطا و عزت] و ذلت و صف کنیم ولی جایز است بگوئیم : اطاعت کننده اش را دوست دارد و نافرمانش را میبوسد شمارد اطاعت کننده را یاری کند و با نافرمان دشمنی کند و خدا خشنود شود و خشم کند ، در دعا گفته میشود : خدایا از من راضی باش و بر من خشم مکن مرا یاری کن و با من دشمنی مکن و جایز نیست گفته شود: میتوان بداند ، نمیتوان نداندمی تواند سلطان باشد و نمیتواند سلطان نباشد ، میتواند عزیز و حکیم باشد و نمیتواند عزیز و حکیم نباشد ، می تواند جواد باشد و نمیتواند که جواد نباشد ، میتواند آمرزنده باشد و نمی تواند آمرزنده نباشد ، و نیز جایز نیست گفته شود : اراده کرد پروردگار ، قدیم ، عزیز ، حکیم ، مالک عالم و قادر باشد زیرا اینها صفات ذاتند و اراده صفت فعل ، مگر نبینی که گفته میشود : خدا این را خواست و این را نخواست در صورتیکه در برابر هر صفت ذات ضد آن صفت از خدا نفی میشود : گفته میشود : حی ، عالم ، سمیع ، بصیر ، عزیز ، حکیم ، غنی ، ملک ، حلیم : عدل ، کریم . و جهل ضد علمست ، عاجز ضد قدرت ، موت ضد حیات ، ذلت ضد عزت ، خطا ضد حکمت ، عجله و جهل ضد حلم ، ظلم و جور ضد عدل .

❖ (بَابُ حَدُوثِ الْأَسْمَاءِ) ❖

۱ - امام صادق (ع) فرمود : خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد ، بلنظاد انشود تن و کالبد ندارد ، بتشبیه موصوف نشود ، برنگی آمیخته نیست ، ابعاد و اضلاع ندارد ، حدود و اطراف از

بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مَتَّصَوَاتٍ وَبِاللَّفْظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ وَبِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْضُوفٍ وَبِالْوَقْتِ غَيْرِ مَبْصُوعٍ ، مَنْقِيٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ ، مَبْعَدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ ، مَحْجُوبٌ عَنْهُ حَسُّ كُلِّ مَتَوَهِّمٍ ، مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مَسْتَوْرٍ ، فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعَ لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخِرِ ، فَظَهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ لِغَايَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا وَهُوَ الْإِسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَحْزُونُ . فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ ، فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، وَسَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ ، فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ رُكْنًا ، ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْمًا فَعَلًا مَنْسُوبًا إِلَيْهَا فَهُوَ الرَّحْمَنُ ، الرَّحِيمُ ، الْمَلِكُ ، الْقُدُّوسُ ، الْخَالِقُ ، الْبَارِئُ ، الْمُصَوِّرُ ، الْحَيُّ ، الْقَيُّومُ ، لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ، الْعَلِيمُ ، الْخَبِيرُ ، السَّمِيعُ ، الْبَصِيرُ ، الْحَكِيمُ ، الْعَزِيزُ ، الْجَبَّارُ ، الْمُتَكَبِّرُ ، الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ، الْمُقْتَدِرُ ، الْقَادِرُ ، السَّلَامُ ، الْمُؤْمِنُ ، الْمُهَيِّمُ ، [الْبَارِئُ] الْمُنْشِئُ ، الْبَدِيعُ ، الرَّفِيعُ ، الْجَلِيلُ ، الْكَرِيمُ ، الرَّازِقُ ، الْمُحْيِي ، الْمُمِيتُ ، الْبَاعِثُ ، الْوَارِثُ ؛ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تَبِمَ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَسِتِّينَ اسْمًا فَهِيَ نِسْبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ أَرْكَانٌ ، وَحُجِبَ الْإِسْمُ الْوَاحِدُ الْمَكْنُونُ الْمَحْزُونُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى »

او دور گشته ، حس توهم کننده باو دست نیابد ، نهانست بی پرده ، خدای آنرا يك كلمه تمام قرار داد دارای چهار جزء مقارن که هیچیک پیش از دیگری نیست ، سپس سه اسم آنرا که خلق بآن نیاز داشتند هویدا ساخت و يك اسم آنرا نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزونست ، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان « الله ، تبارک و تعالی است ، و خدای سبحان برای هر اسمی از این اسماء چهار رکن مسخر فرمود که جمعا ۱۲ رکن میشود ، سپس در برابر هر رکنی ۳۰ اسم که بآنها منسوبند آفرید که آنها ، رحمن رحیم ، ملک ، قدوس ، خالق باری و مصور ، حی قیوم ، بی چرت و خواب و علیم ، خبیر ، سمیع ، بصیر حکیم ، عزیز ، جبار ، متکبر ، علی ، عظیم ، مقتدر ، قادر ، سلام ، مؤمن ، مهیمن ، منشی ، بدیع رفیع جلیل ، کریم ، رزاق : زنده کننده ، میراننده ، باعث ، وارث ، میباید ، این اسماء با اسماء حسنی تا ۳۶۰ اسم کامل شود فروع این سه اسم میباشند و آن سه ارکانند و آن يك اسم مکنون مخزون بسبب این اسماء سه گانه پنهان شده ، اینست معنی قول خداوند (۱۱۰ سوره ۱۷) بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدامرا بخوانید نامهای نیکو از اوست .

توضیح - مرحوم مجلسی ره گوید : این حدیث از احادیث منشا به و اسرار غامض است که جز خدا و راسخین در علم تاویل آن ندانند پس بهتر اینستکه نسبت بآن سکوت کنیم و اقرار نمائیم که فهم ما عاجز از درک آنست . ولی با وجود این میفرماید بواسطه پیروی از دیگران که در این حدیث سخن گفته اند سخنی بر سیل احتمال میگوئیم .

۲- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُوسَى بْنِ عُمَرَ ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام : هَلْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ : مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا ، هُوَ نَفْسُهُ وَنَفْسُهُ هُوَ . قُدْرَتُهُ نَافِعَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ وَلِكِنِّهِ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يَحْزَفْهُ فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ : الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا ، فَمَعْنَاهُ اللَّهُ وَ اسْمُهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ .

۳- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِسْمِ مَا هُوَ؟ قَالَ : صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ

۴- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : اسْمُ اللَّهِ غَيْرُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ ، فَأَمَّا عَبْرَتُهُ الْأَلْسُنِ أَوْ عَمَلَتِ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ عَلِيَّةٌ مِنْ غَايَاتِهِ ، وَالْمَغْبِي غَيْرُ الْغَايَةِ وَالْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ

۲ - ابن سنان گوید از امام رضا (ع) پرسیدم : آیا خدای عزوجل پیش از آنکه مخلوق را آفریند بذات خود شناسائی داشت ؟ فرمود : آری عرض کردم : آنرا میدید و میشنید ؟ (خودش نام خود را می گفت و خودش میشنید ؟) فرمود نیازی بآن نداشت زیرا نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی ، او خودش بود و خودش او قدرتش نفوذ داشت پس نیازی نداشت که ذات خود را نام ببرد ولی برای خود نامهایی برگزید تا دیگران او را بآن نامها بخوانند ، زیرا اگر او بنام خود خوانده نمیشد شناخته نمیشد و نخستین اسمی که برای خود برگزید : علی عظیم بود ، زیرا او برتر از همه چیز است ، معنای او الله است (یعنی کلمه الله دال است وذات خدا مدلول) و اسم او علی عظیم است که اول نامهای اوست و برتر از همه چیز است (پس کلمه الله باعتبار ذات است و اسماء دیگر باعتبار صفات) .

۳ - ابن سنان گوید : از حضرت رضا (ع) پرسیدم : اسم خدا چیست ؟ فرمود : صفتی است برای موصوف (اسماء خدا بر صفاتی که بر خدا صادق آید دلالت کنند « مرآت » اسم چیز است که بر ذاتی که صفت معینی دارد دلالت کند چه آنکه لفظ باشد یا حقیقت موجودی پس تمام موجودات از نظر صاحبان ذبانی گویا بیکانگی خدا هستند . وافی) .

۴ - امام صادق (ع) فرمود : اسم خدا غیر خود اوست و هر آنچه نام « چیز » بر آن صادق آید مخلوقست جز خدا و اما آنچه بزبان تعبیر شود (کلمه الله که بزبان آید) یا بدست انجام گیرد (وقتی بخط نوشته شود) آن مخلوقست و خدا مقصودی از مقاصد اوست (یعنی آنکه لفظ « الله » را گوید یا نویسد مقصودش ذات خداست که بوسیله لفظ و خط با او متوسل میشود) [لفظ « الله » یکی از علامات بسوی خداست]

مَوْصُوفٍ مَّصْنُوعٍ وَمَصْنَعِ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ مَسْمُومٍ، لَمْ يَتَّكُونَ فَيَعْرِفُ كَيْنُ وَيَسْتَنْهُ يَضَعُ
غَيْرِهِ وَلَمْ يَتَنَاهَ إِلَى غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرُهُ، لَا يَزِلُّ مَنْ فِيهِ هَذَا الْحُكْمُ أَبَدًا وَهُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ
فَارَعُوهُ وَصَدِّقُوهُ وَتَقَبَّلُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ، مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ
لِأَنَّ حِجَابَهُ وَمِثَالَهُ وَصُورَتَهُ غَيْرُهُ، وَإِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ، فَكَيْفَ يُوجِّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ
بِفَيْرِهِ وَإِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ، لَيْسَ بَيْنَ
الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ وَاللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ، لَا مِنْ شَيْءٍ وَكَانَ وَاللَّهُ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ وَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ
وَالْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ

(بَابُ مَعَانِي الْأَسْمَاءِ وَاشْتِقَاقِهَا)

١- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى؛ عَنِ جَدِّ وَالْحَسَنِ
ابْنِ رَاشِدٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ تَفْسِيرِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
قَالَ: الْبَاءُ بِهَا؛ اللَّهُ، وَالسِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ، وَالْمِيمُ مَجْدُ اللَّهِ؛ وَرَوَى بَعْضُهُمْ: الْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ، وَاللَّهُ إِلَهُ
كُلِّ شَيْءٍ، الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.

و صاحب علامت غیر از خود علامت است زیرا علامت توصیف میشود و هر چیزی که توصیف شود مصنوع است ولی
سانع همه چیز بهیچ حدی که قابل ذکر باشد توصیف نشود ، پدید آورده نشده تا چونگی پدید آمدنش
از روی مصنوعی جز او شناخته شود [از روی ساختن سازنده اش شناخته شود] و مردم در شناسائی او بهر
نهایتی که رسند او غیر از آنست ، کسیکه این حقیقت را بفهمد هرگز نلغزد ، اینست توحید خالص ، با
اجازه خدا آنرا بگوئید [نگه دارید] و باور کنید و درست بفهمید . هر که گمان کند خدا را با حجاب یا
صورت یا مثال شناخته است مشرکست زیرا که حجاب و مثال و صورت غیر خود است زیرا او یگانه است و
یکتا دانسته پس چگونه او را شناخته باشد کسیکه عقیده دارد او را بغیر او شناخته ، کسیکه خدا را بخدا
شناسد او را شناخته است و کسیکه او را بخود او نشناسد او را نشناخته است بلکه غیر او را شناخته ، میان
خالق و مخلوق چیز دیگری نیست (چیزی نیست که نه خالق باشد نه مخلوق) خدا خالق همه چیز است
بدون ماده و مایه ، و خدا با اسمائش نامیده و خوانده شود ، او غیر اسمائش باشد و اسماء غیر او .

❖ (بَابُ مَعَانِي الْأَسْمَاءِ وَاشْتِقَاقِهَا) ❖

١ - ابن سنان گوید : از امام صادق (ع) تفسیر « بسم الله الرحمن الرحيم » را پرسیدم ، فرمود :
بهاء (روشنی) خدا وسین سناء (رفعت) خداست و میم مجد (بزرگواری) خداست و بعضی روایت
کرده اند که میم ملك (سلطنت) خداست و الله معبود هر چیزیست ، رحمن مهربان است بتمام خلقت ، رحیم
مهربانست بخصوص مؤمنین .

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُويَبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَاشْتِقَاقِهَا ، أَلَتَمِيمًا هُوَ مُشْتَقٌّ ؟ فَقَالَ يَا هِشَامُ ! اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَإِلَهُ يَقْتَضِي مَالُوهَا وَالِاسْمُ غَيْرُ الْمُسْمَى ، فَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبَدَ اثْنَيْنِ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ ، أَفَهَيْتَ يَا هِشَامُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : زِدْنِي قَالَ : اللَّهُ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هُوَ الْمُسْمَى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَلَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ ، يَا هِشَامُ الْخَبْرُ اسْمٌ لِلْمَاءِ كُؤُلٌ وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَالتَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَالتَّارُ اسْمٌ لِلْمَحْرَقِ ، أَفَهَيْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَا تَدْفَعُ بِهِ وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَ نَا الْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُهُ ، قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ نَعَمَكَ اللَّهُ عليه [بِهِ] وَتَبَّتْكَ يَا هِشَامُ ! قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا

۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيِّ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ جَدِّهِ وَالْحَسَنِ ابْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سُئِلَ عَنْ مَعْنَى اللَّهِ فَقَالَ : اسْتَوْلَى

شرح - ملاصدرا گوید : تفسیریکه امام (ع) برای حروف باء و سین ومیم نمود از باب توقیف است (یعنی باید عین آنچه را مرموده بدون چون و چرا پذیرفت) و عقل راهی بفهم آن ندارد ، واما در باره رحمان ورحیم خلاصه سخن مجلسی ره اینستکه : چون زیادی لفظ دلالت بر زیادی معنی دارد و رحمان يك حرف بیشتر ازرحیم دارد بمبالغه دررحمت بیشتر است ، پس مهربانی خدا بتمام مخلوق از مؤمن و کافر باعتبار رحمانیت او است و توفیق وهدایتی که نصیب مؤمنان کرده باعتبار صفت رحیمیت اوست .

۲ - هشام بن حکم از امام صادق (ع) راجع باشتقاق اسماء خدا پرسید ، الله از چه مشتق است ؟ فرمود : ای هشام الله مشتق ازاله (پرستش شده) است وپرستش شده شایسته پرستشی لازم دارد ، ونام غیر صاحب نام است کسیکه تنها نام را بدون صاحب نام پرستد کافر گشته ودرحقیقت چیزی نپرستیده است وهر که نام وصاحب نام را پرستد مشرک گشته و دو چیز پرستیده است وکسیکه صاحب نامرا پرستد نه نام را آنست یکتا پرستی ، ای هشام فهمیدی ؟ عرض کردم : توضیح بیشتری برایم دهیہ ، فرمود : خدا را نودونه نام است اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبودی باشد ، ولی خدا معنی (و ذات یگانه) ایستکه همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیراوباشند ، ای هشام نان اسم خوردنی است و آب اسم آشامیدنی وجامه اسم پوشیدنی و آتش اسم سوختنی ، فهمیدی ای هشام بطوریکه بتوانی دفاع کنی و بر دشمنان ما که با خدا دیگری را شریک گرفته اند در مباحثه غلبه کنی ؟ عرض کردم آری ، فرمود ای هشام خدایت به آن سود دهد و بر آن پا برجایت دارد ، هشام گوید : اززمانیکه از آن مجلس برخاستم دیگر در بحث توحید کسی بر من غلبه نکرد .

۳ - از حضرت موسی بن جعفر (ع) راجع بمعنی الله سؤال شد فرمود : خدا بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد (چون استیلاء و تسلط بر همه موجودات لازمه معنی الوهیت است حضرت بلازم معنی

عَلَى مَادِقٍ وَجَلَّ

۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، فَقَالَ: هَادِيًا هَلِ السَّمَاوَاتِ وَهَادِيًا هَلِ الْأَرْضِ؛ وَفِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَهُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ؛

۵- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ»، وَ قُلْتُ: أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ وَأَمَّا الْآخِرُ فَبَيِّنْ لَنَا تَفْسِيرَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا يَبِيدُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَوْ يَدْخُلُهُ التَّغْيِيرُ وَالزَّوَالُ أَوْ يَنْتَقِلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَمِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ وَمِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ وَمِنْ زِيَادَةٍ إِلَى تَقْصَانٍ وَمِنْ تَقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ بِحَالَةٍ وَاجِدَةٍ، هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَزَلْ [وَأَلَّا تَخْتَلِفَ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ كَمَا تَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ، مِثْلَ الْإِنْسَانِ الَّذِي يَكُونُ تُرَابًا مَرَّةً وَهَرَّةً لَحْمًا وَدَمًا وَمَرَّةً رُفَاتًا وَرَيْمًا، وَكَالْبَشَرِ الَّذِي يَكُونُ مَرَّةً بَلْحًا وَمَرَّةً بَسْرًا وَمَرَّةً رُطْبًا وَمَرَّةً تَمْرًا، فَتَبَدَّلَ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ وَاللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ بِخِلَافِ ذَلِكَ

پاسخش داد .)

۴- ابن هلال گوید: از حضرت رضا (ع) تفسیر قول خدا (آیه ۳۶ سوره ۲۴) خدا نور آسمانها و زمین است را پرسیدم فرمود: خدا هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است - و در روایت برقی بلفظ مصدر یا ماضی وارد شده .

۵- ابن ابی یعقوب گوید: از حضرت صادق عليه السلام راجع بقول خدا «او اول و آخر است»، پرسیدم و گفتم . معنی اول را فهمیدم و اما آخر را شما تفسیرش را برایم بیان کنید . فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود و دگرگون گردد یا نابودی و دگرگونی از خارج باو راه یابد یا رنگه و شکل و وصفش عوض شود و از زیادی بکمی و از کمی بزایدی گراید، تنها اوست که همیشه بیک حالت بوده و باشد اوست اول و پیش از هر چیز و اوست آخر برای همیشه، صفات و اسماء گوناگون براو وارد نشود چنانکه بر غیر او وارد شود، مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی بلخ و گاهی بسر و گاهی خرماي تازه و گاهی خرماي خشک است که اسماء و صفات مختلف بر آن وارد شود و خدای - جلو عز - بخلاف آنست .

شرح - بلخ و بسر دو مرحله از مراحل خرماي نارس است که در فارسی اسمی برای آن نیاقتم مقصود است اینستکه خرما شکل و رنگه و مزه اش بسرور زمان تغییر میکند و طبق این تغییر اسمش هم تغییر میکند ولی خدای عزوجل راهیچگونه تغییری نیست .

﴿۳۱۰﴾ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ قَالٍ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ ، فَقَالَ : الْأَوَّلُ لَا عَنِّ الْأَوَّلِ قَبْلَهُ ، وَلَا عَنِّ بَدَأَ سَبَقَهُ . وَالْآخِرُ لَا عَنِّ نِهَائِهِ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَلَكِنَّ قَدِيمٌ أَوَّلُ آخِرٍ ، لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ بِلَا بَدْيٍ وَلَا نِهَائِهِ ، لَا يَمُوتُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ وَلَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

۷- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ فِي كِتَابِهِ وَ أَسْمَاؤُهُ وَ صِفَاتُهُ هِيَ هُوَ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَيْنِ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ : هِيَ هُوَ أَيْ أَنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَ كَثْرَةٍ فَتَعَالَى اللَّهُ عَنِّ ذَلِكَ وَ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ : هَذِهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ فَإِنَّ لَمْ تَزَلْ مُحْتَمِلٌ مُعَيَّنٌ فَإِنَّ قُلْتَ : لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَهُوَ مُسْتَحَقُّهَا ، فَنَعَمْ وَ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ : لَمْ يَزَلْ تَصْوِيرُهَا وَهَجَاؤُهَا وَتَقَطُّعُ حُرُوفِهَا ، فَمَعَادُ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ ، بَلْ كَانَ اللَّهُ وَالْخَلْقُ ؛ ثُمَّ حَلَقَهَا وَسَيْلَهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يَنْصُرُ عُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَ يَعْبُدُونَهُ وَ هِيَ ذِكْرُهُ وَ كَانَ اللَّهُ وَالْأَسْمَاءُ وَالْمَدْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَالْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتُ وَالْمَعْنَى وَالْمَعْنَى بِهَا هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَلِيْقُ بِهِ الْإِخْتِلَافُ وَلَا الْإِتْيَافُ وَ إِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَيَأْتِلِفُ الْمُتَجَرِّيُّ ، فَلَا يُقَالُ :

۶- چون از امام صادق (ع) راجع باول و آخر سؤال شد ، فرمود : اولی است که پیش از او اولی نبوده و آغازی او را سبقت نکرده [از چیزی پیش از خود پدید نیامده] و آخریست که آخریتش از ناحیه پایان نیست چنانکه از صفت مخلوقین فهمیده میشود (چنانکه گوئیم جمعه آخر هفته است که آخر بودن جمعه از ناحیه پایان هفته بودنش میباشد) ولی خدا قدیمست ، اولست ، آخر است ، همیشه بوده و همیشه میباشد بدون آغاز و بدون پایان پدید آمدن بر او وارد نشود و از حالی بحالی نگردد ، خالق همه چیز است .
۷- ابو هاشم گوید خدمت حضرت جواد (ع) بودم که مردی از آنحضرت پرسید و گفت بمن بگوئید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای پروردگار هست ، آن اسماء و صفات ، خود پروردگار است حضرت فرمود : سخن تودو معنی دارد ، اگر مقصود تو که گوئی اینها خود او هستند اینست که خدا متعدد و متکثر است که خدا برتر از آنست (که متکثر باشد) و اگر مقصودت اینست که این اسماء و صفات ازلی (همیشه) میباشد ، ازلی بودن دوم معنی دارد : (اول) اگر بگوئی خدا همیشه با آنها علم داشته و سزاوار آنها بوده ، صحیح است (دوم) و اگر بگوئی تصویر آنها و القاب آنها و حروف مفرده آنها همیشه بوده ، پناه میبرم بخدا که با خدا چیز دیگری در ازل بوده باشد بلکه خدا بود و مخلوقی نبود ، سپس این اسماء و صفات را پدید آورد تا میان او و مخلوقش واسطه باشند و بوسیله آنها بدرگاہ خدا تضرع کنند و او را پرستش نمایند و آنها ذکر او باشند ، خدا بود و ذکر او نبود و کسیکه بوسیله ذکر یاد شود همان خدای قدیمست که همیشه

اللَّهُ مُؤْتِكُمْ وَلَا اللَّهُ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَلِكِنَّ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ، لِأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَرِّى، وَاللَّهُ
 وَاحِدٌ لَمْ تُتَجَرِّى، وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقَلَّةِ وَالكَثْرَةِ وَ كُلُّ مُتَجَرِّى، أَوْ مُتَوَهَّمٌ بِالْقَلَّةِ وَالكَثْرَةِ فَهُوَ
 مَخْلُوقٌ ذَالٌ عَلَى خَالِقٍ لَهُ فَقَوْلُكَ: إِنَّ اللَّهَ قَدِيمٌ خَبَّرَتْ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ، فَتَقَبَّتْ بِالْكَلِمَةِ
 الْعَجْزَ وَ جَعَلَتْ الْعَجْزَ سِوَاهُ، وَ كَذَلِكَ قَوْلُكَ: عَالِمٌ إِنَّمَا تَقَبَّتْ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَ جَعَلَتْ
 الْجَهْلَ سِوَاهُ وَ إِذَا أَفْنَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْنَى الصُّورَةَ وَ الْهَجَاءَ وَ التَّقْطِيعَ وَ لَا يَزَالُ مَنْ يَزَلُ عَالِمًا.
 فَقَالَ الرَّجُلُ: فَكَيْفَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا سَمِيمًا؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ لَا يُخْفَى عَلَيْهِ مَا يَدْرُكُ بِالْأَسْمَاعِ
 وَ لَمْ تَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمُعْقُولِ فِي الرَّأْسِ وَ كَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ بِبَصِيرٍ لِأَنَّهُ لَا يُخْفَى عَلَيْهِ مَا يَدْرُكُ
 بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لَمْ تَصِفْهُ بِبَصَرٍ لِحَظَّةِ الْعَيْنِ وَ كَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ لَطِيفًا لِإِعْلَامِهِ
 بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ مِثْلِ الْبَعُوضَةِ وَ أَخْفَى مِنْ ذَلِكَ وَ مَوْضِعِ النُّشُوءِ مِنْهَا وَ الْعَقْلِ وَ الشَّهْوَةِ لِلتَّسْفَادِ
 وَ الْحَدَبِ عَلَى نَسْلِهَا وَ إِقَامِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ وَ نَقْلِهَا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ
 وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْأَوْدِيَةِ وَ الْقِفَارِ فَعَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ بِالْكَيفِ وَ إِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُكَيَّفِ،

بوده و اسماء و صفات مخلوقند و معانی آنها و آنچه از آنها مقصود است همان خدایست که اختلاف و بهم پیوستگی
 او را سزاوار نیست ، چیزی که جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا) پس نباید
 گفت : خدایهم پیوسته است و نه خدا کم است و نه زیاد است بلکه او بذات خود قدیمست ، زیرا هر چیز که
 یکتا نباشد تجزیه پذیر است و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت باو تصور نشود هر
 چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت باو تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند ،
 اینکه گوئی خدا تواناست خبر داده ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه ناتوانی را از او برداشته‌ای
 و ناتوانی را غیر او قرار داده ای و نیز اینکه گوئی خدا عالمست ، با این کلمه جهل را از او برداشته‌ای
 و جهل را غیر او قرار داده‌ای و چون خدا همه چیز را نابود کند ، سورت تلفظ و مفردات حروف را هم نابود
 کند و همیشه باشد آنکه علمش همیشه است .

آنمرد عرض کرد (اگر الفاظ ازین رود) پس چگونه پروردگار خود را شنوا مینامیم ؟ فرمود :
 از آن جهت که آنچه با گوش درك شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را بگویش که در سر فهمیده میشود توصیف
 نمیکنیم ، همچنین او را بینا مینامیم از آن جهت که آنچه با چشم درك شود مانند رنگ و شخص و غیر اینها
 بر او پوشیده نیست ولی او را به بینائی نگاه چشم توصیف نکنیم و همچنین او را لطیف نامیم برای آنکه بهر
 لطیفی داناست (چیز کوچک و دقیق) مانند پشه و کوچکتر از آن و محل نشوونمای او و دشور و شهوت جنسی
 او و مهرورزی با اولادش و سوار شدن بعضی بر بعضی دیگر و بردن خوردنی و آشامیدنی برای اولادش در کوهها
 و کویرها و نهرها و خشکزارها ، از اینجا دانستیم که خالق پشه لطیف است بدون کیفیت ، کیفیت تنها برای

وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا قَوْلًا لَّيْقُوهُ الْبَطْشُ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُ قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ وَلا حَتَمَلُ الرِّيَازَةِ وَ مَا حَتَمَلُ الرِّيَازَةِ اِحْتَمَلُ التَّطَانُ وَ مَا كَانَ نَاقِصًا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ وَ مَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزًا ، فَ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِأَشْبَهَ لَهُ وَ لا ضِدَّ وَ لا نِدَّ وَ لا كَيْفَ وَ لا نِهَآيَةَ وَ لا تَبْصَارَ بَصَرٍ ، وَ مُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تُمَثِّلَهُ وَ عَلَى الْأَوْهَامِ أَنْ تَحَدُّهُ وَ عَلَى الصَّمَائِرِ أَنْ تُكْوِيَهُ ، جَلَّ وَ عَزَّ عَنْ أَدَاتِ خَلْقِهِ وَ سِمَاتِ بَرِيَّتِهِ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

۸- عَلِيُّ بْنُ عَمِيٍّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ : اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ ؟ فَقَالَ : مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : حَدِّدْتَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ : كَيْفَ أَقُولُ ؟ قَالَ : قُلْ : اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ .

۹- وَرَوَاهُ عليه السلام بَعْضُ بَنِي يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ جَمِيعِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؟ أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ ؟ فَقُلْتُ : اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، فَقَالَ : وَ كَانَ تَمَّ شَيْءٌ ؟ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ ؟ فَقُلْتُ : وَ مَا هُوَ ؟ قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ .

۱۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ سُبْحَانَ اللَّهِ فَقَالَ أَنْفَعُ [۱] لِلَّهِ

مخلوقست که چگونگی دارد ، وهمچنین پروردگار خود را توانا نامیم نه از جهت توانایی مشت کویی که میان مخلوق معروف است ، اگر توانایی او توانایی مشت کویی معمول میان مخلوق باشد تشبیه بمخلوق میشود و احتمال زیادت برد و آنچه احتمال زیادت برد احتمال کاهش برد و هر چیزی که ناقص و کاست باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است ، پس پروردگار ما - تبارک و تعالی - نه مانند است و نه ضد و نه همتا و نه چگونگی و نه پایان و نه دیدن بچشم ، بر دلها تحریم شده است که تشبیهش کنند و بر خاطرها که محدودش کنند و براندیشه‌ها که پدید آمده‌اش دانند ، او از ابزار مخلوقش و نشانه‌های آفریدگانش بالا و برکنار است ، و از آن برتری بسیاری دارد .

۸- مردی خدمت امام صادق عليه السلام عرض کرد : الله اکبر (خدا بزرگتر است) فرمود ، خدا از چه بزرگتر است ؟ عرض کرد : از همه چیز ، فرمود : خدا را محدود ساختی ، عرض کرد : پس چه بگویم ؟ فرمود : بگو خدا بزرگتر از آنست که وصف شود .

۹- جمیع گوید : امام صادق (ع) از من پرسید : معنی الله اکبر چیست ؟ عرض کردم خدا بزرگتر از همه چیز است ، فرمود : مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد ، عرض کردم : پس چیست ؟ فرمود : خدا بزرگتر از آنست که وصف شود .

۱۰- هشام بن حکم گوید از حضرت صادق (ع) راجع به « سبحان الله » پرسیدم ، فرمود : تنگه

۱- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْمُطِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ مَوْلَى طِرْبَالٍ عَنْ هِشَامِ الْجَوَابِقِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَعْنَى بِهِ؟ قَالَ تَنْزِيهِهُ»

۱۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيحاً، عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَمْعَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام الثَّانِي عليه السلام: «مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ؟ فَقَالَ إِجْمَاعُ الْأَلْسِنِ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»

﴿ بَابٌ آخَرٌ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ ﴾

إِلَّا أَنْ فِيهِ زِيَادَةٌ وَ هُوَ الْفَرْقُ مَا بَيْنَ الْمَعْنَى
الَّتِي تَحْتَ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَ أَسْمَاءِ الْمَخْلُوقِينَ

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَلُوتِيِّ جَمِيحاً عَنِ الْقَتَنِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَيْرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهُ لَمْ يَعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ، فَرَقَ بَيْنَ مَنْ جَسَمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ إِذْ كَانَ لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ، وَلَا يَشْبَهُهُ هُوَ شَيْئاً، قُلْتُ: أَجَلْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِذَاكَ لِكِنَّكَ قُلْتَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ وَ قُلْتَ: لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ، وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ أَلَيْسَ قَدْ

داشتن خداست (یعنی تنزه و بر کناریش از هر نقص و عیبی) .

۱۱- جوالیقی گوید : از امام صادق (ع) پرسیدم گفته خدای عزوجل « سبحان الله » معنی چیست ؟

فرمود : تنزیه اوست .

۱۲- ابو هاشم گوید : از امام جواد (ع) پرسیدم : معنی خدا یکتاست چیست ؟ فرمود اتفاق همه

زبانها بر یکتائی او چنانچه خودش فرماید : اگر از آنها پرسی کی آنها را آفریده ؟ محققاً میگویند : خدا .

﴿ باب دیگریکه جزء باب اولست جز اینکه فرق میان معانی اسماء خدا ﴾

﴿ و اسماء مخلوق را اضافه دارد ﴾

۱- جرجانی گوید : شنیدم که حضرت ابوالحسن عليه السلام میفرمود : خدا لطیف ، آگاه ، شنوا ، بینا ،

یکتا ، و بی نیاز است ، فزاده و زاده نشده و هیچکس همتای او نیست ، اگر او چنان باشد که مشبه گویند

نه خالق از مخلوق شناخته شود و نه آفریننده از آفریده ولی اوست آفریننده ، میان او کسی که جسم و صورتش

داده و ایجادش کرده فرق است ، زیرا چیزی مانند او نیست و او مانند چیزی نباشد ، عرض کردم : آری خدایم

قربانت گرداند ولی شما فرمودید او یکتا و بی نیاز است و فرمودید چیزی مانند او نیست در صورتیکه خدا یکتا

تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ؟ قَالَ: يَا فَتْحُ! أَحَلَّتْ تَبَتُّكَ اللَّهُ إِنَّمَا التَّشْبِيهِ فِي الْمَعْنَى، فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَبِيَّ وَاحِدَةٌ وَهِيَ ذَالَةٌ عَلَى الْمُسَمَّى وَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَإِنْ قَبِلَ: وَاحِدٌ فَإِنَّهُ يُخْبِرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَلَيْسَ بِأَشْيَى وَالْإِنْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَالْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَمَنْ الْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرٌ وَاحِدٍ وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجْزَأَةٌ، لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ، دَمُهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَلَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ وَعَصَبُهُ غَيْرُ عُرْوِقِهِ وَشَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ وَسَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَكَذَلِكَ سَائِرُ جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَالْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فِي الْإِسْمِ وَلَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَاللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ هُوَ وَاحِدٌ لِأَوْاحِدِ غَيْرِهِ لِأَخْتِلَافٍ فِيهِ وَلَا تَعَاوَتْ وَلَا زِيَادَةَ وَلَا تَقْصَانَ، فَأَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَجَوَاهِرَ شَتَّى غَيْرِ أَنَّهُ بِالِاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَرَّجَتْ عَيْنِي فَرَّجَ اللَّهُ عَنكَ فَقَوْلُكَ: اللَّطِيفُ الْخَيْرُ فَسَّرَهُ لِي كَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ عَلَى خِلَافٍ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَضْلِ غَيْرِ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ ذَلِكَ لِي فَقَالَ: يَا فَتْحُ! إِنَّمَا قُلْنَا: اللَّطِيفُ، لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ لِعَالَمِهِ بِالْشَيْءِ اللَّطِيفِ أَوْ لَا تَرَى وَقَفَّكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ إِلَى أَنْ تُرِضُنِي فِي النَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ غَيْرِ اللَّطِيفِ وَمِنْ الْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ مِنَ الْحَيَوَانِ الصِّغَارِ وَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجَرْحِسِ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهَا مَا لَا يَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعَيُونُ، بَلْ لَا يَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذِّكْرُ مِنَ الْأُنثَى وَالْحَدِيثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ، فَلَمَّا رَأَيْتُ صَعَرَ

است و انسان هم یکتاست ، مگر یکتائی او شبیه یکتائی انسان نیست ؟ فرمود : ای فتح مجال گفتی ، خدایت پابرجا دارد ، همانا تشبیه نسبت بمعانی است ، اما نسبت باسماها همه یکی است و آنها بر صاحب نام دلالت کنند ، بیانش اینستکه چون گفته شود انسان یکی است این گفته خبر دادن از آنستکه انسان یک پیکر است و دو پیکر نیست ولی خود انسان یکی نیست زیرا اعضاء و رنگهایش مختلف است ، کسیکه رنگهایش مختلف است یکی نیست ، اجزایش قابل تقسیم است ، یکنواخت نیست ، خونی غیر گوشتش و گوشتش غیر خونی باشد ، عصبش غیر رگهایش و مویش غیر پوستش و سیاهیش غیر سفیدی او است همچنین است مخلوقهای دیگر ، پس انسان اسمش یکی است ، معنایش یکی نیست ، و خدای - جل جلاله - یکتاست یکتائی جز او وجود ندارد ، در او اختلاف و تفاوت و زیادی و کمی نیست ، اما انسان مخلوق و مصنوع است ، از اجزاء مختلف و مواد گوناگون ترکیب شده ، جز اینکه در حال جمع اجزاء یک چیز است ، عرض کردم : قریات کردم ، رهایی و آسودگیم بخشیدی ، خدایت فرج دهد ، لطیف و آگاه بودن خدا را که فرمودی برایم تفسیر کن چنانکه یکتا را تفسیر کردی ، من میدانم که لطف او غیر از لطف مخلوقست بجهت فرق (میان خالق و مخلوق) ولی دوست دارم برایم شرح دهی ، فرمود : ای فتح اینکه گوئیم خدا لطیف است بجهت آفریدن چیز لطیف و دانائیش بچیز لطیف است ، مگر نمی بینی - خدایت توفیق دهد و ثابت دارد - اثر ساخت و هنر او را در گیاه ، لطف و غیر لطف و در آفرینش لطیف مثل خاندان کوچک و پشه و کوچک آن و کوچکتر از آن که بچشم در نیاید بلکه بواسطه کوچکی نرو ماده و نوزاد و پیش زاد آن تشخیص داده نشود و ما چون

ذَلِكَ فِي لُطْفِهِ وَاهْتِدَائِهِ لِلتَّعَاذِيرِ وَالتَّهَرُّبِ مِنَ الْمَوْتِ وَالتَّجَمُّعِ لِمَا يُصْلِحُهُ وَ مَا فِي لُجَجِ الْبَحَارِ
وَمَا فِي لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَالتَّمَاوِزِ وَالتَّقَارِيرِ وَ إِفْهَامِ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضِ مَنْطِقِهَا وَ مَا يَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا
عَسَا وَ تَقْلِبَ الْعَدَاءِ إِلَيْهَا ثُمَّ تَأَلَّفَتْ أَلْوَانَهَا حُمْرًا مَعَ صَفْرَةٍ وَ بِيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ وَ أَنَّهُ مَا لَمْ يَتَكَلَّفْ
عِيُونَنَا تَسْتَبِينَهُ لِذِمَامَةِ خَلْقِهَا لِأَتْرَاهُ عِيُونَنَا وَ لَا تَلْمِسُهُ أَيْدِينَا عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ
لَطَفَ بِخَلْقِ مَا سَمَّيْنَاهُ بِالْأَعْلَاجِ وَ لَا أَدَاتِهِ وَ لَا آلَتِهِ وَ أَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ مَسْنَعٌ وَ اللَّهُ الْخَالِقُ
اللطيف الجليل خلق وصنع لا من شيء.

۲- علي بن محمد مرسلاً عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال: اعلم علمك الله الخيران الله
تبارك و تعالی قديم و القدم صفة التي دللت العاقل على أنه لاشيء قبله و لاشيء معه في ديموميته
فقد بان لنا بإقرار العامة معجزة الصفة أنه لاشيء قبل الله و لاشيء مع الله في بقائه و بطل قول
من زعم أنه كان قبله أو كان معه شيء و وذلك أنه لو كان معه شيء في بقائه لم يجز أن يكون خالقاً
له لأنه لم يزل معه فكيف يكون خالقاً لمن لم يزل معه ولو كان قبله شيء كان الأول ذلك الشيء
لهذا و كان الأول أولى بأن يكون خالقاً للأول ثم وصف نفسه تبارك و تعالی باسماء دعاء
الخلق إذ خلقهم و تعبدتهم و ابتلاهم إلى أن يدعوها فسمى نفسه سميعاً ، بصيراً ، قادراً ، قائماً ،

کوچکی این حیوان را با لطافتش دیدیم و نیز رهبری شدتش بنزدیکی با ماده و گریز از مرگ و گرد آوردن
منافع خویش و جاندارانیکه در گردابه‌های دریا و پوستهای درختان و کوزیرها و بیابانها و فهمانیدن برخی
از آنها اندکی از سخنشرا و آنچه به بیجه‌های خود میفهماند و خوراک برایشان میبرد و بازموضوع رنگه‌آمیزی
آنها ، سرخ بازرده و سفید باقرمز و اینکه از خردی اندام بچشم ماهویدا نگرند ، نه چشمان ما آنرا بیند
و نه دستهای ما آنرا لمس نماید ، از ملاحظه تمام اینها دانستیم که خالق این مخلوق لطیف در خلقت آنچه
نام بردیم لطافت بکار برده بدون رنج بردن و استعمال ابزار و آلت و نیز دانستیم که هر که چیزی سازد از
ماده‌ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده‌ای نبوده .

۲- حضرت امام رضا عليه السلام یکی از اصحاب فرمود : بدان - خدایت خیر آموزد - خدای تبارک و تعالی
قدیم است ، و قدیم بودن صفتی است برای او که خردمند راهبری میکند باینکه چیزی پیش از او نبوده و
در همیشگی بودنش شریک ندارد ، پس باعتراف داشتن عموم خردمندان این صفت معجزه را (یعنی قدیم
بودنیکه از درک آن عاجزند) برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده و نسبت بدوامش هم چیزی
با او نیست (همه چیز فانی شوند و او باقیست) و گفته آنکه معتقد است که پیش از او پاهرا و چیزی بوده
باطل گشت زیرا اگر چیزی همیشه با او باشد خدا خالق او نخواهد بود چونکه او همیشه با خدا بوده پس
چگونه خدا خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او باشد او اول خواهد بود نه این و
آنکه اولست سزاوارتر است که خالق دیگری باشد ، آنگاه خدای تبارک و تعالی خود را بنامهایی توصیف

نَاطِقًا ، ظَاهِرًا ، بَاطِنًا ، لَطِيفًا ، خَيْرًا ، قَوِيًّا ، عَزِيزًا ، حَكِيمًا ، عَلِيمًا وَمَا أَشْبَهَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْعَالُونَ الْمُكْدِبُونَ وَقَدْ سَمِعُونَا نَحْدِثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لِأَشْيَئِهِ مِنْهُ وَلَا شَيْءٍ مِنَ الْخَلْقِ فِي حَالِهِ قَالُوا : أَخْبِرُونَا إِذَا زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ لِلَّهِ وَلَا شِبْهَ لَهُ ، كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيعِهَا ؛ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّكُمْ مِنْهُ فِي حَالَتِهِ كُلِّهَا أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ إِذْ جَمَعْتُمْ الْأَسْمَاءَ الطَّيِّبَةَ قَبْلَ لَهُمْ ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلَزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءَهُ مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي وَذَلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الْإِسْمَ الْوَاحِدُ مَعْنِيَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزِ عِنْدَهُمُ الشَّائِعُ وَهُوَ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ بِهِ الْخَلْقَ فَكَلَّمَهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ فِي تَضْيِيعِ مَا صَبَّحُوا أَفْقَدِي قَالُوا لِلرَّجُلِ كَلْبٌ وَحِمَارٌ ، وَتَوْرٌ ، وَسَكْرَةٌ ، وَعَلَقَمَةٌ ، وَأَسَدٌ ، كُلُّ ذَلِكَ عَلَى خِلَافِهِ وَحَالَتِهِ لَمْ تَقْعِ الْأَسْمَاءُ عَلَى مَعَانِيهَا الَّتِي كَانَتْ بُنِيَتْ عَلَيْهِ ؛ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَيْسَ بِأَسَدٍ وَلَا كَلْبٍ فَافْتَمَّ ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عَلَيْهِ الْأَشْيَاءَ اسْتَعَانَ بِهِ عَلَى حِفْظِ مَا يَسْتَقْبَلُ مِنْ أَمْرِهِ وَالرَّوِيَّةِ فِيمَا يَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ وَيُقْسِدُ مَاضِيًّا مِمَّا أَفْنَى مِنْ خَلْقِهِ مِمَّا لَوْلَمْ يَحْضُرْ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَبِغَيْبِهِ كَانَ جَاهِلًا ضَعِيفًا ، كَمَا أَنَّا لَوْرَأَيْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ

نموده که چون مخلوق آفرید و پرستش و آزمایشش را خواست ، ایشانرا دعوت کرد که اورا بآن نامها بخوانند ، پس خودرا شنوا ، بینا ، توانا ، قائم ، گویا ، آشکار ، نهان ، لطیف ، آگاه ، قوی ، عزیز ، حکیم ، دانا و مانند اینها نامید و چون بدخواهان تکذیب کنند این اسماء را ملاحظه کردند و از طرفی از ما شنیده بودند که از خدا خیر میدادیم که چیزی مانند او نیست و مخلوقی حاشی چون او نباشد گفتند : شما که عقیده دارید خدا مانند نظیری ندارد پس چگونه در اسماء حسناى خدا خود را شریک او ساختید و همه را نام خود پذیرفتید ، این خود دلیل است که شما در تمام یا بعض حالات مانند خدا هستید زیرا نامهای خوبرا برای خودتان هم جمع کردید .

ما بآنها جواب گوئیم همانا خدای تبارک و تعالی بندگانشرا با اسمائی از اسماء خویش با اختلاف معانی الزام نموده است ، چنانکه يك اسم دو معنی مختلف دارد ، دلیل بر این مطلب گفته خود مرد مست که نزد آنها پذیرفته و مشهور است و خدا هم مخلوقشرا بهمان گفته خطاب کرده و آنچه میفهمند با آنها سخن گفته تا نسبت با آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد ، گاهی بمردی گفته میشود : سگ ، خر ، گاو ، شیل ، تلخ ، شیر ، تمام اینها بر خلاف حالات مرد است ، و این اسمی بمعانی که برای آنها نهاده شده بکار نرفته است ، زیرا انسان نه شیر است و نه سگ ، این را بفهم خدایت بیامرزد ،

خدا هم که عالم نامیده میشود ، بواسطه علم حادثی نیست که چیزها را بآن داند و بر نگهداری امر آینده اش و تفکر در آنچه آفریند و تباه کند آنچه را از مخلوقش نابود کرده استعانت جوید که اگر این

إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمِ حَادِثٍ إِذْ كَانُوا فِيهِ جَهْلَةً وَرَبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْيَاءِ فَعَادُوا إِلَى الْجَهْلِ وَإِنَّمَا سُمِّيَ اللَّهُ عَالِمًا لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئًا ، فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَالْمَخْلُوقَ اسْمَ الْعَالِمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى عَلَى مَا رَأَيْتَ ، وَسُمِّيَ رَبَّنَا سَمِيعًا لِأَيَّحْرَتٍ فِيهِ يَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتُ وَلَا يُبْصِرُ بِهِ كَمَا أَنَّ خَرْتَنَا الَّذِي بِهِ نَسْمَعُ لَا تَقْوَى بِهِ عَلَى الْبَصْرِ وَلَكِنَّهُ أَخْبَرَنَا أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ ، لَيْسَ عَلَى حَدِّ مَا سُمِّينَا نَحْنُ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ بِالسَّمْعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ هَكَذَا الْبَصْرُ لِأَيَّحْرَتٍ مِنْهُ أَبْصَرَ كَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِخَرْتِنَا لِأَنَّنَا نَسْتَفِيعُ بِهِ فِي غَيْرِهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ لَا يَحْتَمِلُ شَخْصًا مَنْظُورًا إِلَيْهِ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى ، وَ هُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى انْتِصَابِ وَقِيَامٍ عَلَى سَاقٍ فِي كِبَدٍ كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ وَلَكِنْ قَائِمٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ كَقَوْلِ الرَّجُلِ: الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا فَلَانٌ وَاللَّهُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَالْقَائِمُ أَيْضًا فِي كَلَامِ النَّاسِ: الْبَاقِي ، وَالْقَائِمُ أَيْضًا يُخْبِرُ عَنِ الْكِفَايَةِ كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: قُمْ بِأَمْرِي فَلَانٍ أَيْ اكْفِهِمْ وَالْقَائِمُ مِنْ قَائِمٍ عَلَى سَاقٍ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَلَمْ نَجْمَعْ الْمَعْنَى ، وَ أَمَّا اللَّطِيفُ فَلَيْسَ عَلَى قَلَّةٍ وَ قِصَافَةٍ وَ صَغِيرٍ وَلَكِنْ ذَلِكَ عَلَى التَّفَازِ فِي الْأَشْيَاءِ وَالْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرَكَ ، كَقَوْلِكَ

علم نزدش حاضر نبود و از او غیبیت کرده بود نادان و ناتوان باشد ، چنانکه علماء از مخلوق را می بینیم برای علم پدید آمده آنها عالم نامیده شوند زیرا پیش از آن نادان بودند و بسا باشد که همان علم از آنها دوری کند و بنادانی برگردند ، و خدا را عالم نامند زیرا بجزیری نادان نیست ، پس خالق و مخلوق در اسم عالم شریک شدند و معنی چنانکه دانستی مختلف بود .

و باز پروردگار ما شنوا نامیده شود نه باین معنی که سوراخ گوش دارد که با آن آواز را بشنود و با آن چیزی نبیند مانند سوراخ گوش ما که از آن میشنویم ولی با آن نتوانیم دید ، اما خدا خود خیر دهد که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست و این بر طبق آنچه ما اسم میبریم نیست ، پس او هم در اسم شنیدن با ما شریک است ، ولی معنی مختلف است ، همچنین است دیدن او با سوراخ چشم نیست چنانکه ما با سوراخ چشم خود بینیم و از آن استفاده دیگری نکنیم ولی خدا بیناست و بهره توان نگاه کرد نادان نیست ، پس در اسم بینائی با ما است و معنی مختلف است .

او قائم است ولی نه باین معنی که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته چنانچه چیزهای دیگر ایستند بلکه معنی آن اینست که خدا حافظ و نگهدار است چنانکه کسی گوید فلانی قائم با ما است (مانند قیم سفار) و خدا بر هر جانی نسبت با آنچه انجام داده قائم است ، و نیز قائم ، در زبان مردم بمعنی باقی است و معنی سرپرستی را هم میدهد ، چنانکه بوردی گوئی : با ما فرزندان فلانی قیام کن یعنی سرپرستیشان نما ، و قائم از ما کسی است که روی ساق ایستاده ، پس در اسم شریک او شدیم و در معنی شریک نگشتیم ،

لِلرَّجُلِ : لَطْفَ عَنِّي هَذَا الْأَمْرُ وَ لَطْفَ فَلَانٍ فِي مَذْهَبِهِ وَ قَوْلِهِ يُخْبِرُكَ أَنَّهُ عَمَّصَ فِيهِ الْعَقْلُ وَ فَاتَ الطَّلَبُ وَ عَادَ مُتَعَمِّقًا مُتَلَطِّفًا لَا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ فَكَذَلِكَ لَطَفَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يُدْرِكَ بِحَدِّ أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفٍ وَ اللَّطَافَةُ مِنَّا : الصِّغَرُ وَ الْقِلَّةُ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى ، وَ أَمَّا الْخَبِيرُ فَالَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ وَ لَا يَفُوتُهُ لَيْسَ لِلتَّجْرِبَةِ وَ لَا لِلْإِعْتِبَارِ بِالْأَشْيَاءِ فَعِنْدَ التَّجْرِبَةِ وَ الْإِعْتِبَارِ عِلْمَانِ وَ لَوْلَاهُمَا مَا عَلِمَ لِأَنَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ جَاهِلًا وَ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ خَبِيرًا بِمَا يَخْلُقُ وَ الْخَبِيرُ مِنَ النَّاسِ الْمُسْتَخْبِرُ عَنْ جَهْلِ الْمُتَعَلِّمِ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى ، وَ أَمَّا الظَّاهِرُ فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلَا الْأَشْيَاءَ بِرُكُوبِ فَوْقَهَا وَ قُعُودِ عَلَيْهَا وَ تَسَمُّ لِنُدَاها وَ لَكِنَّ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَ لِعَابَتِهِ الْأَشْيَاءَ وَ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَقَوْلِ الرَّجُلِ : ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَائِي وَ أَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى خَصْمِي يُخْبِرُ عَنِ الْفَلَاحِ وَ الْعَلْبَةِ ، فَهَكَذَا ظَهَرُوا لِلَّهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ ، وَ وَجْهٌ آخَرٌ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ أَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا بَرَأَ فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرَ وَ أَوْضَحَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ، لِأَنَّكَ لَا تَعْدِمُ صُنْعَتَهُ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ وَ فِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُعْنِيكَ وَ الظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ وَ الْمَعْلُومُ

اما لطيف بودنش بمعنی کمی وباریکی وخردی نیست بلکه بمعنی نفوذ درآشياء (علمش بهمها احاطه دارد) و دیده نشدن اوست، چنانکه بمردی گوئی: این امر ازمن لطیف شد وقلانی در کردارو گفتارش لطیف است، باوجبر میدهی که عقلت درآن امر درمانده و جستن از دست رفته و بطوری عمیق وباریک گفته که اندیشه درکش نکند، همچنین لطیف بودن خدای تبارک و تعالی از این نظر است که بحدو وصف درک نشود، و لطافت ما بمعنی خردی و کمی است، پس در اسم شریک اوشدید و معنی مختلف گشت.

و اما خبیر (آگاہ) کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته، خبیر بودن خدا از نظر آزمایش و عبرت گرفتن از چیزها نیست که اگر آزمایش و عبرت باشد بداند و چون نباشد نداند زیرا کسیکه چنین باشد نادانست و خدا همیشه نسبت بافریدگانش آگاہ است ولی آگاہ در میان مردم کسی است که از نادانی دانش آموز خبیر گیری کند [که پس از نادانی آگاہ و دانا شده] پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف شد.

اما ظاهر بودن خدا از آن نظر نیست که روی چیزها برآمده و سوار گشته و بر آنها نشسته و پيله بالا برآمده باشد بلکه بواسطه غلبه و تسلط و قدرتش بر چیزهاست چنانچه مردی گوید و بردشنامت ظهور یاقم و خدا مرا بردشمنم ظهور داد، و اواپیروزی و غلبه خبر میدهد همچنین است ظهور خدا بر چیزها، و معنی دیگر ظاهر بودنش اینستکه برای کسیکه او را طلب کند ظاهر است (و برای خدا هم همه چیز ظاهر است) و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست مدبر هر چه آفریده، پس چه ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا هر سو که توجه کنی، صنعت او موجودست و در وجود خودت از آثار او بقدر کنایت

يَحْدُو ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَلَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنَى ، وَ أَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَيَّ مَعْنَى الْإِسْتِطَانِ لِلْأَشْيَاءِ
بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَيَّ اسْتِطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَ حِفْظًا وَ تَدْبِيرًا ، كَقَوْلِ الْقَائِلِ :
أَبْطَنَهُ يَعْنِي خَبَرْتُهُ وَ عَلِمْتُ مَكْنُومَ سِرِّهِ وَ الْبَاطِنُ مِنَ الْغَائِبِ فِي الشَّيْءِ الْمُسْتَرِّ وَ قَدْ جَمَعْنَا
الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى ، وَ أَمَّا الْقَاهِرُ فَلَيْسَ عَلَيَّ مَعْنَى عِلَاجٍ وَ نَصَبٍ وَ احْتِيَالٍ وَ مُدَارَاةٍ وَ مَكْرِ ،
كَمَا يَقْهَرُ الْعِبَادُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ الْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعْوِدُ قَاهِرًا وَ الْقَاهِرُ يَعْوِدُ مَقْهُورًا وَ لَكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ
وَ تَعَالَى عَلَيَّ أَنْ جَمِعَ مَا خَلَقَ مُلْبَسًا بِهِ الدَّلِيلَ لِغَايِهِ وَ قَلَّةَ الْإِمْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَ بِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرَفَةٌ
عَيْنٌ أَنْ يَقُولَ لَهُ : كُنْ فَيَكُونُ وَ الْقَاهِرُ مِنْهُ عَلَيَّ مَا ذَكَرْتُ وَ وَصَفْتُ فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ
الْمَعْنَى ، وَ هَكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَ إِنْ كُنَّا لَمْ نَسْتَجْمِعْهَا كُلَّهَا فَقَدْ يَكْتَفِي الْإِعْتِبَارُ بِمَا أَلْقَيْنَا
إِلَيْكَ وَ اللَّهُ عَوْنُكَ وَ عَوْنُنَا فِي إِرْشَادِنَا وَ تَوْفِيقِنَا

« بَابُ تَأْوِيلِ الصَّمَدِ »

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ لَقَبَهُ شَبَابُ السَّرِيفِيِّ ،
عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الصَّمَدُ؟ قَالَ :
السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ الْبَيْتُ فِي الْقَلْبِ وَالْكَثِيرُ .

هست ، و ظاهر از ما کسی است که خودش آشکار و محدود و معین باشد پس در اسم شریکیم و در معنی شریک نیستیم .
و اما باطن بودن خدا بمعنی درون چیزها بودن نیست بلکه باین معنی است که علم و نگهداری و تدبیرش
بدرون چیزها راه دارد ، چنانکه کسی گوید « ابطنته » یعنی خوب آگاه شدم و رازبها نشاندانستم و باطن
در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته ، پس در اسم شریکیم و معنی مختلف است .
و اما قاهر بودن خدا بمعنی رنج زحمت و چاره جوئی و ملامت و نیرنگ نیست چنانکه بعضی از بندگان
بر بعضی قهر کند و مقهور قاهر شود و قاهر مقهور گردد ، ولی قاهر بودن خدای- تبارک و تعالی- اینستکه
تمام آفریدگانش در برابر او که آفریدگارست لباس خواری و زبونی پوشیده اند ، از آنچه خدا نسبت
بآنها اراده کند قدرت سرپیچی ندارند ، باندازه چشم بهم زدن از حکومت او که گوید : باش و می باشد
خارج نشوند ، قاهر در میان ما آنگونه است که بیان و وصف کردم ، پس در اسم شریکیم و معنی مختلف
است ، همچنین است تمام اسماء خدا ، و اگر ما تمام آنها را بیان نکردیم برای آنکه بمقداریکه بتو گفتیم
برای پند گرفتن و نیک اندیشیدن کفایت کند - خداست یا ورتو و یاور ما در هدایت و توفیقمان - .

« بَابُ تَأْوِيلِ صِفَتِ « صَمَد » »

۱- جعفری گوید : بامام جواد (ع) عرض کردم : فدایت کردم ، معنی صمد چیست ؟ فرمود :
آقائیکه در هر کم و زیاد باو توجه شود .

﴿۳۳۰﴾ ۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ: فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ كَثَرَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِي يُدْعَا بِهَا وَتَعَالَى فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ وَاجِدُ تَوْحِيدَهُ بِالتَّوْحِيدِ فِي تَوْحِيدِهِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ، فَهُوَ وَاحِدٌ، صَمَدٌ، قُدُّوسٌ، يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَصْمُدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ وَوَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا.

فَهَذَا هُوَ الْمَعْنَى الصَّحِيحُ فِي تَأْوِيلِ الصَّمَدِ، لِأَمَّا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمُشَبَّهَةُ: أَنَّ تَأْوِيلَ الصَّمَدِ: الْمُصَمَّتُ الَّذِي لِأَجْوَفٍ لَهُ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ صِفَةِ الْجِسْمِ وَاللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ مُتَمَالٍ عَنْ ذَلِكَ، هُوَ أَعْظَمُ وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ تَقَعَ الْأَوْهَامُ عَلَى صِفَتِهِ أَوْ تُدْرِكَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ وَ لَوْ كَانَ تَأْوِيلُ الصَّمَدِ فِي صِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُصَمَّتِ، لَكَانَ مُخَالَفًا لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ صِفَةِ الْأَجْسَامِ الْمُصَمَّمَةِ الَّتِي لِأَجْوَافٍ لَهَا، وَمِثْلُ الْحَجَرِ وَ الْحَدِيدِ وَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْمُصَمَّمَةِ الَّتِي لِأَجْوَافٍ لَهَا، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. فَأَمَّا مَا جَاءَ فِي الْأَخْبَارِ مِنْ ذَلِكَ فَالْعَالِمُ عليه السلام أَعْلَمُ بِمَا قَالَ وَ هَذَا الَّذِي قَالَ عليه السلام أَنَّ التَّمَدُّ هُوَ السَّيِّدُ الْمُصْمُودُ إِلَيْهِ هُوَ مَعْنَى صَحِيحٌ مُوَافِقٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» وَ الْمُصْمُودُ إِلَيْهِ الْمُقْصُودُ فِي اللَّغَةِ قَالَ أَبُو طَالِبٍ فِي بَعْضِ مَا كَانَ يَمْدَحُ بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مِنْ شِعْرِهِ:

۲- جابر گوید: از امام باقر (ع) مطلبی از توحید پرسیدم، فرمود: خدائیکه اسماءش که بانها خوانندش، پرخیز و برکت است و در علو حقیقتش تعالی دارد، یکتاست، در حال یکتائی خودش (که چیزی با او نبود) بیگانه دانستن خود منفرد بود [در یکتائی منفرد است، یکتای دیگری چون او نیست] پس این توحید را میان خلقت جاری ساخت پس او، یکتا، صمد، قدوس است، همه چیز پرستش کند و بسوی او نیاز برد و علمش همه چیز را فرا گرفته است.

(کلینی فرماید: اینست معنی صحیح در تأویل صمد نه آنچه مشبهه معتقد شده اند که تأویل صمد: توپری است که جوف ندارد، زیرا که توپری صفت جسم است و خدای جل ذکره از آن برتر است او بزرگتر و الاثر است از اینکه او هام بوفش رسد یا حقیقت عظمتش درک شود و اگر تأویل صمد که صفت خدای عزوجل است توپر باشد برخلاف گفته خدای عزوجل است که فرموده: چیزی مانند او نیست، زیرا توپری صفت اجسامیست که پرند و جوف ندارند مثل سنگه و آهن و سایر چیزهای توپری جوف، مقام خدای از این صفت بسیار بلند است.

اما اخباریکه در این باره وارد شده است خود امام (ع) دانایتر است بگفته خویش و اینکه (در دو روایت مزبور) فرمود صمد بمعنی سید مورد نیاز است معنائیست صحیح و موافق گفتار خدای عزوجل «چیزی مانند او نیست»، و در لغت هم مصمود بمعنی مقصود است.

وَبِالْحَمْرَةِ الْقُصْوَى إِذَا صَمَدُوا لَهَا ۖ يَوْمُونَ قَدْفَا رَأْسَهَا بِالْجِنَادِلِ
يَعْنِي قَصَدُوا نَحْوَهَا يَوْمُونَهَا بِالْجِنَادِلِ يَعْنِي الْحَصَا الصَّغَارَ الَّتِي تُسَمَّى بِالْجِمَارِ
وَقَالَ بَعْضُ شُرَآءِ الْجَاهِلِيَّةِ:

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْنَنَا ظَاهِرًا ۖ لِلَّهِ فِي أَكْنَافِ مَكَّةَ يُضَمَدُ

يَعْنِي يُقَصَدُ وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَإِنَّ: وَلَا رَهْبَةَ إِلَّا لِلَّهِ صَمَدُ

وَقَالَ شَدُّ ابْنُ مُعَاوِيَةَ فِي حُدَيْفَةَ بْنِ بَدْرٍ

عَلَوْتُهُ بِحُصَامٍ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ ۖ خُذْهَا حُدَيْفُ فَإِنَّتَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ

وَمِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ الَّذِي جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ

إِلَيْهِ يَصْمُدُونَ فِي الْحَوَائِجِ وَإِلَيْهِ يَلْجَأُونَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ وَمِنْهُ يَرْجُونَ الرَّخَاءَ وَدَوَامَ التَّعْمَارِ
لِيُدْفَعَ عَنْهُمْ الشَّدَائِدَ.

ابوطالب در بعضی اشعارش که پنجمبر (ص) را مدح نموده گفته است (معنی شعر) : سوگند بجمره
عقبه ، زمانیکه برای پرانیدن سنگها بسر او متوجهش شوند ، « صمدو الها » یعنی بسوی او متوجه شوند و
سنگش زنند ، مراد بجنادل سنگهای کوچکی است که جمار نامیده شود .

یکی از شعراء جاهلیت گوید : (معنی شعر) گمان ندارم در اطراف مکه خانه آشکاری برای خدا
باشد که متوجهش شوند ، وابن زبیران گوید : رهبته جز سید صمد نیست (رهبته نام مردیست و صمد شاهد
مثال است که بمعنی مورد توجه آمده .)

و شداد بن معاویه درباره حذیفه بن بدر گوید (معنی شعر) شمشیری روی سرش بلند کردم و گفتم ای
حذیفه آنرا بگیر که توسید و مورد توجهی ، و مانند این مثالها زیاد است ، و خدای عزوجل سید صمدیست که
تمام مخلوق از جن و انس در حوائج باو متوجه شوند و در گرفتاریها باو پناه برند و از او امید گشایش و
دوام نعمت دارند که گرفتاریها را از آنها بردارد .

توضیح - راجع بمعنی کلمه « صمد » که صفت خداوند است و در سوره توحید آمده است دو دسته
روایات وارد شده است : ۱- همین دو روایتیکه مرحوم کلینی در اینجا ذکر نمود که صمد را بمعنی مورد
توجه و نیاز تفسیر کرده یعنی خدا استغناء و بی نیازی کامل دارد و همه مخلوق باو نیازمندند و در حوائج خود
اورا مورد توجه قرار دهند . ۲- روایاتی که « صمد » را بمعنی توپر تفسیر کرده اند در مقابل مخلوق که تو
خالی و میان تھی است . شارحین اصول کافی میگویند چنانکه معنی تو خالی بودن مخلوق اینست که او ممکن
است و محتاج و ذاتش کامل نیست و باطن و حقیقتش خالی و صفر است معنی توپر بودن خدا هم نقطه مقابل همین
معانی است پس او واجب الوجود است غنی بالذاتست عدم و امکان و نقص را در او راه نفوذی نیست پس این

﴿ بَابُ الْحَرَكَةِ وَالْإِنْتِقَالِ ﴾

۱- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ الْكُرَّادِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَائِدٍ؛ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ؛ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِلُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَنْزِلَ، إِنَّمَا مَنْظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ قَرِيبٌ وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَلَمْ يَحْتَاجْ إِلَى شَيْءٍ بَلْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَهُوَ ذُو الطَّوْلِ، لِأَيْلَهُ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، أَمَا قَوْلُ الْوَاصِعِينَ: إِنَّهُ يَنْزِلُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّمَا يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى نَقْصٍ أَوْ زِيَادَةٍ كُلُّ مَنْ حَرَّكَ مُحْتَاجٌ إِلَى مَنْ يَحْرُكُهُ أَوْ يَنْحَرُّ كَيْدَهُ، فَمَنْ ظَنَّ بِاللَّهِ الظُّنُونَ هَلَكَ، فَاحْذَرُوا فِي صِفَاتِهِ مَنْ أَنْ تَقْعُوا لَهُ عَلَى حَدِّ تَحَدُّ وَنَهْ يَنْقُصُ أَوْ زِيَادَةٍ أَوْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَجْرُكٍ أَوْ زَوَالٍ أَوْ اسْتِنزَالٍ أَوْ نُهْوٍ أَوْ قُعُودٍ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ عَنِ سِغَةِ الْوَاصِعِينَ وَنَعْتِ النَّاعِثِينَ وَتَوَهُمِ الْمُتَوَهُمِينَ؛ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ

معانی بامعانی مورد توجه و نیاز روایات دسته اول مخالفتی ندارد بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند زیرا آنکه غنی بالذات و کامل از تمام جهات شد و در مقابل مخلوقی محتاج و توغالی قرار گرفت قهراً این فقیر بآن غنی متوجه میشود و بدو نیاز میبرد؛ بنابراین آنچه مرحوم کلینی فرمودند نسبت بکسانستکه از کلمه «سعد = توپر» معنی ظاهر لفظش را اراده کنند و خدا را مانند سنگه و آهن - المیاذباه - توپر بدانند همچنانکه آیات شریفه: یدالله فوق ایدیهیم، و جاء ربک - ان الله علی المرش استوی را بمعنی ظاهرش میگیرند و برای خدا دست و شخص و جسم قائل میشوند در صورتیکه این کنایات و استعارات در لغت عرب و بلکه در هر لغتی فراوان است و ابلغ از تصریح شمرده شده است.

﴿ بَابُ حَرَكَةِ وَانْتِقَالِ ﴾

۱- جعفری گوید، در خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) گفته شد: مردمی عقیده دارند: خدای تبارک و تعالی با آسمان پائین فرود آید حضرت فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی بفرود آمدن ندارد: دیدگاه او نسبت بنزدیک و دور برابر است (همچنانکه آسمان بالا را میبیند آسمان پائین را هم میبیند) هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری با او نزدیکه نگشته، او چیزی نیاز ندارد بلکه نیاز همه باوست، او عطاکننده است، شایسته پرستشی جز او نیست عزیز و حکیم است، اما گفته وصف کنندگانیکه گویند خدای تبارک و تعالی فرود آید (درست نیست) و این سخن کسی گوید که خدا را بکاهش و فرونی نسبت دهد (زیرا جسم محدود است و هر محدودی کم و زیاد میشود) بعلاوه هر متحرکی احتیاج بمحرك یا وسیله حرکت دارد، کسیکه این گمانها را بخدا برد هلاک گردد، پرهیزید از اینکه راجع بصفات خدا در حد معینی بایستید و او را بکاهش یا فرونی یا تحریک یا تحریک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود کنید، خدای

الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ جِئَ تَعْوَمُ وَتَقْلُكُ فِي السَّاجِدِينَ .

۲- وَعَنْهُ زَفَعَهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : لَا أَقُولُ : إِنَّهُ فَائِمٌ فَارِيزُهُ عَنْ مَكَانِهِ وَلَا أَحَدُهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ وَلَا أَحَدُهُ أَنْ يَنْحَرَكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْكَانِ وَالْجَوَارِحِ وَلَا أَحَدُهُ يَلْفِظُ شَيْءًا وَلَكِنْ كَمَا قَالَ [اللَّهُ] تَبَارَكَ وَتَعَالَى : كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ صَمَدًا فَرْدًا ، لَمْ يَحْتَجْ إِلَى شَرِيكَ يَدُكُ لَهُ مُلْكُهُ وَلَا يَفْتَحُ لَدَ الْأَبْوَابِ عِلْمُهُ .

۳- وَعَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ تَيْمُونِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَهْمٍ ، عَنْ عَيْسَى بْنِ يُونُسَ قَالَ : قَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ مَا كَانَ يُخَاوِرُهُ : ذَكَرْتَ اللَّهُ فَأَحَلَّتْ عَلَيَّ غَائِبٌ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَيْلَكَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِبًا مَنْ هُوَ مَعَ حَظِّهِ شَاهِدٌ ، وَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ جَبَلِ الْوَرِيدِ ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَيَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ : أَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ أَلَيْسَ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَكُونُ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا كَانَ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَكُونُ فِي السَّمَاءِ ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا وَصَفْتَ الْمَخْلُوقَ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ

از توصیف و اسماں و ستایش ستایندگان و توهم متوهمان والا و گرامیست بر خدای عزیز مهر باینکه ترا هنگام ایستادن و گشتنت میان سجده کنان میبیند توکل نما .

۲- امام کاظم علیه السلام فرمود: اینکه گویم خدا قائم است باین معنی نیست که او را از مکانش جدا سازم (چنانکه هر نشسته هنگام ایستادن از مجلسش جدا شود) (او را از منزلت و مقام مجردش دور سازم و باجسامش مانند کنم] و نیز او را بمکان معینی که در آن باشد محدود نسازم و بحرکت اعضاء و جوارح محدود نسازم و بتلفظ از شکاف دهن محدود نسازم ولی چنان گویم که خدای تبارک و تعالی فرماید (کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط اینستکه باو گوید) : باش و وجود یابد بدون تردد خاطر ، (تفکر) او صمد است و یگانه بشریکی احتیاج ندارد که امور سلطنت او را یادش آورد و درهای علمش را برویش گشاید (بلکه خودش بپنهایی ایجاد کند و سپس نگهداری نماید و چیزی را از یاد نبرد و علم کامل و محیطش دستخوش تنبیر و نشان نکرده) .

۳- عیسی بن یونس گوید : این ابی العوجاء در بعضی از مباحثاتش با امام صادق (ع) بآنحضرت عرض کرد : شما نام خدا بر دی و بنا پیدائی حواله دادی ، حضرت فرمود : وای بر تو ! چگونه ناپیداست کسیکه نزد مخلوقش حاضر است ، از رگه گردن (که باعث حیاتست) بایشان نزدیکتر است ، (پس او زندگی بخش و مدبر انسانست) سخنانرا میشوند و خودشانرا میبینند و رازشانرا میداند ، این ابی العوجاء گفت : مگر او در همه جا هست وقتی در آسمانست چگونه در زمین باشد و هنگامی که در زمین است چگونه در آسمان باشد ، حضرت فرمود : تو (باین بیانت) مخلوقی را توصیف کردی که چون از مکانی برود ،

عَنْ مَكَانٍ اشْتَقَلَ بِهِ مَكَانٌ وَ خَلَا مِنْهُ مَكَانٌ فَلَا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا يَحْدُثُ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الشَّانِ الْمَلِكُ الدَّيَّانُ فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَقِلُ بِهِ مَكَانٌ وَلَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ.

۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: جَمَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا سَيِّدِي قَدْرُوي لَنَا: أَنَّ اللَّهَ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعِ عَلِيِّ الْعَرْشِ اسْتَوَى وَأَنَّهُ يُنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي النِّصْفِ الْأَخِيرِ مِنَ اللَّيْلِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَرُوي: أَنَّهُ يُنْزِلُ فِي عَشِيَةِ عَرَفَةَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَوْضِعِهِ، فَقَالَ بَعْضُ مَوَالِكِ فِي ذَلِكَ: إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعِ ، فَقَدْ يَلْقِيهِ الْهَوَاءُ وَيَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ وَالْهَوَاءُ جِسْمٌ رَفِيقٌ يَتَكَنَّفُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقَدْرِهِ، فَكَيْفَ يَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ جَلُّ نَسَاؤُهُ عَلَى هَذَا الْمِنَالِ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام: عَلِمْتُ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَهُوَ الْمُقَدَّرُ لَهُ بِمَا هُوَ أَحْسَنُ تَقْدِيرًا وَاعْلَمْ أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَمُلْكًا وَإِحَاطَةً.

وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى مِثْلَهُ.

جائی او را فرا گیرد و جائی از او خالی شود و در جائیکه آمد از جائیکه بوده خبر ندارد که چه پیش آمد کرده ، ولی خدای عظیم الشان و سلطان جزا بخش هیچ جاز از او خالی نیست و هیچ جا او را فرا نگیرد و بهیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست ،

۴- محمد بن عیسی گوید : بحضرت امام علی النقی (ع) نوشتم : آقایم خدا مرا قربانت گرداند برای ما روایت کرده اند که : خدا در موضع معینی از عرش قرار دارد و نیمه آخر هر شب با آسمان پائین فرود آید و باز روایت کنند که در شب عرفه پائین آید و سپس بجای خود برگردد ، یکی از دوستان شما در این باره گوید : اگر خدا در موضع معینی باشد در ملاقات و مجاورت هوا قرار گیرد در صورتیکه هوا جسم رقیقی است که بهر چیز باندازه خودش احاطه کند ، پس چگونه در این صورت هوا بخدا احاطه کند ؟ حضرت مرقوم فرمود : این را خدا خود میداند و اوست که نیکو اندازه گیری آن کند ، بدانکه او اگر در آسمان پائین باشد همچنان در عرش است (در یک وقت معین علمش بهر دو ناحیه مساویست) و علم و قدرت و سلطنت و احاطه او بر همه چیز یکسانست .

شرح- در این حدیث شریف امام دهم علیه السلام سؤال محمد بن عیسی را از ظاهر فاسدش بر گردانیده و با مناتن کاملی بطرز صحیح و مقولش جواب داده است زیرا پائین آمدن و باندازه معینی در مجاورت هوا قرار گرفتن را که در سؤال مربوط بذات خداوند متعال دانسته او را جسم و صاحب مکان فرض کرده در مقام جواب حضرت بنزول رحمت و اندازه گیری خلقت بر گردانیده و پاسخ داده است یعنی سؤال از اندازه گیری شدن خداست و جواب از اندازه گرفتن خدا ، سپس توضیح بیشتری داده که مقصود از بودن او در عرش

« فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ »

« عَنْهُ عَنِ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُدَيْنَةَ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» فَقَالَ: هُوَ وَاحِدٌ وَاحِدِي الدَّاتِ؛ بَأْتِي مِنْ خَلْقِهِ وَبِذَلِكَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَهُوَ يَكَلِّمُ شَيْءًا مُحِيطٌ بِالْإِشْرَافِ وَالْإِحَاطَةِ وَالْقُدْرَةَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِنْقَالٌ دَرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ بِالْإِحَاطَةِ وَالْعِلْمِ لِأِلْبَالِغَاتِ، لِأَنَّ الْأَمَاكِينَ مَحْدُودَةٌ تَحْوِيهَا حُدُودُ أَرْبَعَةٍ فَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَةُ.

با آسان پائین ، بودن علم و قدرت و تدبیر اوست گویا بارمز دقیق و کنایه لطیفی میخواهد بفرماید شبیه ما را سزاوار نیست که فکر جسمیت خدا در مغزش آید و یا توهم کند که خدا پائین میاید و در مجاورت هو اقرار میگیرد.

« راجع بقول خدایتعالی « هر راز گویی که میان سه نفر باشد »

« (خدا چهارمین آنهاست) »

« امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی (۷ سوره ۵۸) « راز گویی میان سه نفر نباشد جز اینکه خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز اینکه او ششمین آنهاست » فرمود : او یکتا و ذاتش یگانه و از خلقت جداست و خود را اینگونه توصیف نموده است (که فرموده : چیزی مانند او نیست) و او بهمه چیز احاطه دارد (نه بطور احاطه ظرف بر مظهر و بلکه) بطور زیر نظر داشتن و فرا گرفتن و توانائی ، هموزن ذره و نه سبکتر و نه سنگین تر از آن ندر آسمانها و نه در زمین از علم او پنهان نیست از نظر احاطه و علم نواز نظر ذات و حقیقت ، زیرا اماکن بچهار حد (راست ، چپ ، جلو و عقب) محدود و مشتمل است ، اگر از نظر ذات و حقیقت باشد لازم آید که در بر گیرد .

شرح- چون از آیه شریفه استفاده میشود که هر چند نفریکه بایکدیگر راز گویی و در گوشی کنند خدا با آنها هست ممکن است کسی گمان کند که خدا هم مانند یکی از آنها در کنار ایشان نشسته است ، از اینجهت امام (ع) برای بیان حقیقت ، وحدت و علم خدای متعال را توضیح میدهد و تشریح میفرماید که اولاً یکتائی خداوند مانند یکتائی مخلوق نیست چنانکه گوئیم يك انسان ، يك قطره ، يك ذره ، يك روح ، يك عقل ، زیرا تمام اینها و هر مخلوقی بدون استثنا مرکب از ماهیت و وجود است و خدای متعال سرفوجود و وجود بحت کاملی است که هیچگونه ترکیبی در ذات او متصور نیست پس اگر در یکزمان سه نفر در مشرق و پنج نفر در مغرب مثلاً راز گویی کنند او با هر دودسته هست او یکتا وجودیست که بر سراسر جهان و اجزایش احاطه دارد یعنی تمام مخلوقش را زیر نظر دارد ، از همه چیز آگاه است ، چه راز گوئیهای بندگانش باشد و چه غیر آن و بر همه قدرت دارد ، احاطه او بر سراسر جهان چنان نیست که ذات او - نمودها - مانند فلکی بزرگتر و وسیعتر از همه جهان باشد و جهان را در بر گرفته باشد .

«فِي قَوْلِهِ: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»

۶- عَلِيُّ بْنُ سَمَاءٍ وَتَمِيمُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، فَقَالَ اسْتَوَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ.

۷- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ مَأْيِدٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، فَقَالَ: اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ.

۸- وَعَنْهُ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ تَمِيمِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، فَقَالَ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، لَمْ يَتَعَدَّ مِنْهُ وَيَعْدُ لَهُمْ يَقْرُبُ مِنْهُ قَرِيبٌ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ.

۹- وَعَنْهُ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَبِيحٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ كَفَرَ، قُلْتُ فَسِرُّ لِي، قَالَ: أَعْنِي بِالْحَوَايَةِ مِنَ الشَّيْءِ لَهُ أَوْ بِأَمْسَاكِهِ لَهُ أَوْ مِنْ شَيْءٍ سَبَقَهُ، وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُجَدِّدًا وَمَنْ زَعَمَ

«(راجع بقول خدايتعالی «خداى رحمان بر عرش استوا دارد »)»

- ۶- از حضرت صادق (ع) راجع بقول خدايتعالی (۵ سوره ۲۰) «رحمان بر عرش استوا دارد» سؤال شد ، حضرت فرمود : او بر همه چیز مسلط است چیزی باو نزدیکتر از چیزی دیگر نیست .
- ۷- و باز در این باره فرمود : نسبت به همه چیز برابر است چیزی باو نزدیکتر از چیزی دیگر نیست :
- ۸- ابن حجاج گوید : از امام صادق (ع) راجع بقول خدايتعالی «رحمان بر عرش استوا دارد» پرسیدم فرمود : او در همه چیز استوا دارد ، چیزی باو نزدیکتر از چیزی دیگر نیست ، هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی باو نزدیک نیست ، او نسبت به همه چیز برابر است . (مخلوقست که چون مکان معینی دارد بعضی از چیزها باو نزدیک و برخی از او دور میشود .)

۹- ابو بصیر گوید : امام صادق (ع) فرمود : هر کس معتقد شود که خدا از چیزیست یا در چیزیست کافر است ، عرض کردم بر این توضیح دهید فرمود : مقصود اینست که چیزی او را فرا گیرد یا او را نگهدارد یا چیزی بر او پیشی گیرد . و در روایت دیگریست : هر که گمان کند خدا از چیزیست ، او را پدید آمده قرار داده و هر که گمان کند در چیزیست ، او را در حصار قرار داده و هر که گمان کند بر چیزیست ،

أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْضُورًا وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا.

❦ (فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ) ❦

❦ (۳۴۰) ۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَّانِيُّ: إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً هِيَ قَوْلُنَا، قُلْتُ: مَا هِيَ؟ فَقَالَ: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» فَلَمْ أَدْرِ بِمَا أُحْيِيهِ فَحَجَجْتُ فَحَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: هَذَا كَلَامُ زَيْنَدِيقٍ حَبِيبٍ إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْكَوْفَةِ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ: «فُلَانٌ» فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْبَصْرَةِ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ: «فُلَانٌ» فَقُلْ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبَّنَا فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَفِي الْبَحْرِ إِلَهُ وَفِي الْقِفَارِ إِلَهُ وَفِي كُلِّ مَكَانٍ إِلَهُ، قَالَ: فَقَدِمْتُ فَأَتَيْتُ أَبَا شَاكِرٍ فَأَخْبَرْتَهُ، فَقَالَ: هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ.

اورا قابل حمل قرار داده .

شرح - کلمه « استوی » که از ماده « سوی » مشتق است بمعنی برابری و اعتدال و یک نسبت داشتن است و مساوات و تساوی و تسویه هم از همین ماده مشتق است ولی چون بحرف « علی » متعدی شود مانند آیه شریفه متضمن معنی غلبه و استیلاء و تسلط گردد از این جهت بیشتر مفسرین آیه را بمعنی غلبه و استیلاء گرفته اند و گفته اند چون کلمه «عرش» بمعنی احاطه علمی و ایجادی خداست بر تمام جهان آفرینش پس استیلاء خدا بر عرش بمعنی تسلط اوست بر تمام جهان آفرینش ولی امام صادق (ع) در این سه حدیث استوی را بمعنی اصلی آن که برابری و اعتدالست تفسیر فرموده یعنی علم و قدرت خدا نسبت به همه چیز جهان برابراست یا مهر و لطف او نسبت به همه یکسانست و این معنی با کلمه «رحمان» مناسبتر است و این دو تفسیر با یکدیگر منافات ندارد زیرا آیات قرآن بقالی ریخته شده که گاهی متحمل هفتاد معنی هم میباشد و این از معجزات قرآن کریم است و گاهی کلمه استوی بوسیله حرف « الی » متعدی شود و در آنجا بمعنی قصد و توجه آید چنانکه در آیه شریفه «ثم استوی الی السماء» باین معنی آمده است .

❦ (راجع بقول خدای تعالی « اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است ») ❦

۱۰ - هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیسانی گفت: آیه ای در قرآن است که گفته ما را میرساند گفتیم: کدام آیه؟ گفت: (آیه ۸۳ سوره ۴۳) « اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است » هشام گوید من نفهمیدم چگونه جوابش گویم مفلوب شدم [سپس بحج رفتم] و با امام صادق عليه السلام گزارش دادم، حضرت فرمود این سخن زندقی حبیث است، چون بسویش باز گشتی باو بگو، اسم تو در کوفه چیست، او میگوید: فلان، سپس بگو اسم تو در بصره چیست، او میگوید همان فلان، پس بگو همچنین است خدای پروردگار ما در آسمان معبود است و در زمین معبود است و در دریاها معبود است و در بیابانها معبود است و در همه جا معبود است، هشام گوید: من باز گشتم و نزد ابو شاکر آمدم و باو باز گفتم، او گفت، این جواب از حجاز آمده است .

(بَابُ الْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ)

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ ، قَالَ : سَأَلَ الْجَائِلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَحْمِلُ الْعَرْشَ أَمْ الْعَرْشُ يَحْمِلُهُ ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَامِلُ الْعَرْشِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِمَا وَ بَيْنَهُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا » ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ قَوْمَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً » ، فَكَيْفَ قَالَ ذَلِكَ ؟ وَ قُلْتَ : « إِنَّهُ يَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ : نُورٍ أَحْمَرَ مِنْهُ أَحْمَرَاتِ الْحُمْرَةِ وَ نُورٍ أَخْضَرَ مِنْهُ أَخْضَرَاتِ الْخَضِرَةِ وَ نُورٍ أَصْفَرَ مِنْهُ أَصْفَرَاتِ الصَّفْرَةِ وَ نُورٍ أَبْيَضَ مِنْهُ [أَبْيَضٌ] الْبَيَاضُ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي حَمَلَهُ اللَّهُ الْحَمَلَةَ وَ ذَلِكَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ ، فِعْظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِعَظَمَتِهِ نُورِهِ

توضیح - چنانچه از بعضی اخبار استفاده میشود ، دیسانی طبیعی مذهب بوده و بعضی گفته اند قائل بدو خدا بوده است و گویا استدلال او از آیه شریفه بر مذهب خویش چنین است که : کلمه اله (معبود) در آیه تکرار شده است و نکره هم میباشد پس معنی آنست که آسمان طبیعی دارد که منشأ و مبدأ آنست و زمین هم طبیعی اینگونه دارد اگر خدا و مبدأ یکی میباشد باید بگوید « او در آسمان و زمین اله است » و حاصل جواب حضرت آنستکه که کلمه « اله » اسمی است برای ذات خدای متعال و هیچگاه اسم باختلاف امکانه و نقاط اختلاف پیدا نمیکند همچنانکه ترا در بصره « ابوشا کر » گویند و در کوفه هم ابوشا کر خوانند خدای متعال را هم در آسمان و زمین و بیابان و دریا « اله » خوانند .

❖ (بَابُ عَرْشِ وَ كَرْسِيِّ) ❖

۱ - جائلیق از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید و گفت : بمن بگو یا خدای عزوجل عرش را حمل میکند یا عرش او را حمل مینماید ؟ حضرت فرمود : خدای عزوجل حامل عرش و آسمانها و زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست میباشد و این کمنار خود خدای عزوجل است (۴۱ سوره ۳۵) « خدا آسمانها و زمین را نگه میدارد که نیفتند جز او هیچکس نگاهشان نمیدارد او و بردبار و آمرزنده است . جائلیق گفت : پس چگونه خدا فرماید (۱۷ سوره ۶۹) در آنروز هشت نفر عرش پروردگار ترا در بالایشان حمل کنند و شما گنتی خدا عرش و آسمانها و زمین را حمل کند . حضرت فرمود : همانا خدای تعالی هر شرا از چهار نور آفرید : نور سرخیکه هر سرخی از آن سرخی گرفت و نور سبزیکه هر سبزی از آن سبزی یافت و نور زردیکه هر زردی از آن زردی گرفت و نور سفیدیکه هر سفیدی از آن سفید شد و آن دانشی است که خدا بحاملین صلا فرموده است و آن نور است از عظمت او ، پس خدا به سبب عظمت و نورش دلهای مؤمنان را بینا

غَاذَاهُ الْجَاهِلُونَ وَ يَعْظَمَتِي نُورِي ابْتَغَىٰ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ حَلَايِيهِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْأَذْيَانِ الْمُشْتَبِهَةِ فَكُلُّ مَحْمُولٍ يَحْمِلُهُ اللَّهُ بِنُورِهِ وَعَظَمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ لَا يَسْتَطِيعُ
لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ، فَكُلُّ شَيْءٍ مَحْمُولٌ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْمَمْسُوكُ
لَهُمَا أَنْ تَزُولَا وَالْمَحْبُوطُ بِهِمَا مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ حَيَاةٌ كُلِّ شَيْءٍ ، وَ نُورٌ كُلِّ شَيْءٍ ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

فَاللهُ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيُّنَ هُوَ ؟ وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : هُوَ هُنَا وَهُنَا
وَ فَوْقَ وَ تَحْتَ وَ مُحِيطٌ بِنَا وَ مَعْنَا وَ هُوَ قَوْلُهُ : مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةً إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا
خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَذْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيُّمًا كَانُوا ، فَالْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ
بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَمَاتَحْتَ الثَّرَىٰ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ وَ ذَلِكَ
قَوْلُهُ تَعَالَى : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» فَالَّذِينَ
يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَلَهُمُ اللهُ عِلْمَهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ عَنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ خَلَقَ اللهُ
فِي مَلَكُوتِهِ الَّذِي أَرَاهُ اللهُ أَصْفِيَاءَهُ وَأَرَاهُ خَلِيلَهُ عليه السلام قَالَ : وَ كَذَلِكَ نَبِيُّ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِينَ ، وَ كَيْفَ يَحْمِلُ حَمَلَةَ الْعَرْشِ اللهُ وَ بِحَيَاتِهِ حَيَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ بِنُورِهِ

کرده و بهمان سبب نادانان با او دشمنی کرده و بهمان سبب تمام مخلوق او که در آسمانها و زمینند با اعمال
مختلف و دنیهای همانند بسوی او وسیله جویند آنها که از طریقیکه خود او تعیین کرده رفتند بحق رسیدند و
کسانیکه بفکر خود و تقلید گمراهان تکیه کردند گمراه شدند و بت و خورشید و ماه و ستاره و امثال آنرا
پرستیدند بنا بر این همگی محمولند و خدا آنها را بسبب نور و عظمت و قدرتش حمل کند و آنها بر
زیان و سود و مرگ و زندگی و برخاستن از گور خود توانائی ندارند ، همه چیز محمولست و خدای تبارک
و تعالی آسمان و زمین و آنچه را با آنها احاطه دارد از افتادن نگهدارد و خداست زندگی هر چیز و روشنی
هر چیز ، منزهت و برتری بزرگی دارد از آنچه بناحق گویند ، جائلیق گفت : بمن خبر ده که خدا در
کجاست ؟ امیرالمؤمنین فرمود ، او اینجاست و اینجا و بالا و پایین و محیط بر ما و همراه ما چنانکه فرماید
« و از گویی میان سه نفر نباشد جز اینکه خدا چهارمین آنها و نه میان پنج نفر جز اینکه او ششمین آنها
و نه کمتر از این و نه بیشتر باشد جز اینکه هر کجا باشند خدا با آنهاست » بنا بر این کرسی با آسمانها و زمین
و فضا و زیر خاک احاطه دارد و اگر بگفتارت آواز برداری او راز و پنهانتر از آنرا میداند و همین است
معنی قول خدا تعالی (۲۵۵ سوره ۲) کرسی خدا آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداشتنش بر او
سنگینی نمیکند و او والا و بزرگست ، پس کسانیکه عرشا حمل کنند دانشمندی هستند که خدا علم خود
را با آنها عطا فرموده و آنچه خدا در ملکوتش آفریده و بهر گزیدگان و خلیش ابراهیم عليه السلام نموده از این
چهار نور بیرون نیست که فرموده است (۷۵ سوره ۶) « بدینسان ملکوت آسمانها و زمین را با ابراهیم
نمودیم و برای اینکه از اهل یتیم باشد » چگونه ممکن است حاملین عرش خدا را حمل کنند با آنکه

اهْتَدُوا إِلَىٰ مَعْرِفَتِهِ .

۲- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ قَالَ : سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لِي ، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَتَفْتَرُ أَنْ اللَّهَ مَحْمُولٌ ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِمِضَافٍ إِلَىٰ غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ وَالْمَحْمُولُ اسْمٌ نَقِصٌ فِي اللَّفْظِ وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ فِي اللَّفْظِ مِدْحَةٌ وَكَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ : فَوْقَ وَ تَحْتَ وَ أَعْلَىٰ وَ أَسْفَلَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ : « وَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ، وَ لَمْ يَقُلْ فِي كُنْيَةٍ : إِنَّهُ الْمَحْمُولُ بَلْ قَالَ : إِنَّهُ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالْمَمْسُوكِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللَّهِ وَعَظَمْتَهُ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ : يَا مَحْمُولُ ، قَالَ أَبُو قُرَّةَ : فَإِنَّهُ قَالَ : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ » ، وَ قَالَ « الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ » ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَالْعَرْشُ اسْمٌ عَلِيمٌ وَقَدَرَةٌ وَعَرْشٌ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ ، ثُمَّ أَضَافَ الْحَمَلَ إِلَىٰ غَيْرِهِ ، خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ ؛ لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ يَحْمِلُ عَرْشَهُ وَهُمْ حَمَلٌ عَلَيْهِ

بسبب زندگی او دلهای ایشان زنده گشته و بسبب نور او بمعرفتش راهنمایی شده اند .

توضیح - عرش در لغت بمعنی سایبان و تخت است و در زبان اخبار گاهی بمعنی فلك بزرگ محیط بر همه افلاک و گاهی بمعنی آنچه غیر خداست از عقل و روح و جسم و گاهی بمعنی علم خدا بطور کلی یا علمیکه برسل وائمه میدهد بکار میرود که در این حدیث و حدیث بعد معنی اخیر مناسب است ولی سائل گمان کرده است که عرش بمعنی تخت است و خدا - العیاذ بالله - روی آن نشسته است و چون عرشها هشت نفر حمل کنند خدا هم حمل شده است پس او محمول خواهد بود .

۲ - ابوقرّة محدث بر حضرت امام رضا (ع) وارد شد و از مسائل حلال و حرام پرسید ، سپس عرض کرد : شما قبول دارید که خدا محمولست ؟ حضرت فرمود : هر محمولی فعلی بر او واقع شده که بدیگری نسبت دارد (و آن فعل حمل است که بحامل نسبت دارد) و « محمول » اسمی است که در تعبیر دلالت بر نقص دارد و حامل ، فاعل است و در تعبیر دلالت بر مدح دارد و همچنین است قول آنکه گوید : زبر ، زبر ، بالا ، پائین (که زبر و بالا دلالت بر مدح دارد و زبر و پائین دلالت بر نقص) و خدا فرموده است (۱۱۰ سوره ۱۷) « خدا را نامهای نیکوست ، او را با آنها بخوانید ، و در هیچیک از کتب آسمانی خود نغموده است که او محمولست بلکه گفته است او حامل است در خشکی و دریا (فرزندان آدم را در آیه ۷۰ سوره ۱۸) و نگهدار آسمانها و زمین است از افتادن (در آیه ۴۱ سوره ۳۵) و غیر خدا محمولست و هیچگاه از کسیکه بخدا و عظمتش ایمان دارد شنیده نشده که در دعای خود گوید « یا محمول » ابوقرّة گفت : خدا خود فرموده است : در آن روز عرش پروردگار ترا هشت نفر در بالایشان حمل کنند ، و باز فرموده است (۷ سوره ۴۰) کسانی که عرش را حمل میکنند ، حضرت ابوالحسن (ع) فرمود : عرش که خدا نیست عرش نام علم و قدرتست و عرش است که همه چیز در او است (اشاره بمعنی اول و دوم است که

وَخَلْقًا يَسْتَحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَهُمْ يَعْمَلُونَ بِهِ لِمِهِ وَمَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ أَعْمَالَ عِبَادِهِ وَاسْتَعْبَدَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالطَّوَافِ حَوْلَ بَيْتِهِ وَاللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى كَمَا قَالَ: وَالْعَرْشُ وَمَنْ يَحْمِلُهُ؛ وَمَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ: وَاللَّهُ الْحَامِلُ لَهُمْ: الْحَافِظُ لَهُمْ، الْمُمْسِكُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ وَفَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ: مَحْمُولٌ وَلَا أَسْفَلَ قَوْلًا مُفْرَدًا إِلَّا يُوصَلُ بِشَيْءٍ وَيَقْسُدُ اللَّفْظُ وَالْمَعْنَى: قَالَ أَبُو قُرَّةٍ: فَتَكْذِبُ بِالرَّيِّ وَإِيَّةِ الَّتِي جَاءَتْ أَنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ إِتْمَا يَعْرِفُ غَضَبَهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ يُعَلِّهُ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ، فَيَخِرُّونَ سُجَّدًا؛ فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ وَرَجَعُوا إِلَى مَوَاقِعِهِمْ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا هُوَ غَضْبَانٌ عَلَيْهِ؛ فَمَتَى رَضِيَ؟ وَهُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضْبَانٌ عَلَيْهِ وَعَلَى أَوْلِيَائِهِ وَعَلَى أَتْبَاعِهِ كَيْفَ تَجْتَرِي؟ أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغْيِيرِ مِنْ خَالٍ إِلَى خَالٍ وَأَنْتَ يُجْرِي عَلَيْهِ مَا يُجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ! سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؛ لَمْ يَزَلْ مَعَ الزَّائِلِينَ وَلَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ وَلَمْ يَتَبَدَّلْ مَعَ الْمُتَبَدِّلِينَ وَمَنْ دُونَهُ فِي

در توضیح بیان کردیم) آنکاه فعل حمل را بنیر خود که مخلوقی از مخلوقاتش باشد نسبت داده است بدین جهت که اذ آن مخلوق بسبب حمل عرشش عبادت خواسته است، حاملان عرش حاملان علم خداوند و مخلوقی هستند که گرد عرش او تسبیح گویند و بپلم او کارکنند و فرشتگانی هستند که کردارهای بندگانش را نویسند و ازاها زمین بسبب طواف گرد خانه خویش عبادت خواسته است (پس از هر مخلوقی بنوعی خاص عبادت خواسته است) و خدا بر عرش تسلط دارد چنانچه فرمود (و در باب سابق بیان شد) و عرش و آنها که حملش کنند و آنها که گردش باشند (همگی نسبت بخدا محمولند) و خدا حامل آنها و حافظ آنها و نگهدارنده آنهاست و پیادارنده هر جان و بالای هر چیز و بر همه چیز است و نسبت بخدا کلمه محمول و اسفل بنهایی بدون اینکه بکلمه دیگری بچسبند نباید گفت تا لفظ و معنی خراب شود (زیرا اسماء خدا بتمالی توقیفی است و محمول و اسفل، علاوه بر اینکه دلالت بر نقص و احتیاج دارد در هیچ دعائی نسبت بخدا گفته نشده است ولی جایز است بکلمه دیگر بچسبند و مثلاً گفته شود عرش خدا محمولست زمین خدا اسفل آسمانست) ابو قُرَّة گفت: شما آن روایت را تکذیب میکنید که میگوید: چون خدا خشم کند، فرشتگانیکه عرش را حمل میکنند از سنگینی دوش خود خشم او را دریابند و بسجده در افتند و چون خشم خدا برود دوش آنها سبک شود و بجایگاه خویش (حالت اولیه) برگردند، حضرت فرمود: بمن بگو از زمانیکه خدا شیطان را لعنت کرده و بر او خشمگین شده است تا امروز کی از او خشنود گشته است طبق بیان تو سکه خدا همیشه بر شیطان و دوستان و پیروانش خشمگین است (پس باید از آن زمان تا حال حاملان عرش در سجود باشند، بملأه) چگونه جرات میکنی که پروردگار ترا بدگر گونشدن از حالی بحالی نسبت دهی و بگوئی آنچه بر مخلوق وارد میشود براوهم وارد شود، او منزه است، متمالیست، پا بر جاست همراه ناپود شوندگان، بی دگر گونیست همراه دگر گونان، بی عوض شدنست همراه عوض شوندگان،

يَدُو وَتَدْبِيرِهِ وَكَلِمَهُ إِلَيْهِ مُخْتَاغٌ وَهُوَ عَنِّي عَمَّنْ سِوَاهُ.
 ۳- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ،
 عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، فَقَالَ: يَا فَضِيلُ! كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ، السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَكُلُّ شَيْءٍ
 فِي الْكُرْسِيِّ.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ نَعْلَبَةَ [بْنِ مَيْمُونٍ] عَنْ زُرَّادَةَ
 بِنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»،
 السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَسِعَ الْكُرْسِيُّ أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ: بَلِ الْكُرْسِيُّ
 وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشُ وَكُلُّ شَيْءٍ وَسِعَ الْكُرْسِيُّ.

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّادَةَ بِنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَ»، السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَسِعَ الْكُرْسِيُّ أَوْ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ:
 إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ.

۶- مُحَمَّدُ [بْنِ يَحْيَى]، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَالْعَرْشُ: الْعِلْمُ ثَمَانِيَةٌ: أَرْبَعَةٌ
 مَثَا وَأَرْبَعَةٌ وَمَنْ شَاءَ اللَّهُ.

هر چیز جز او در قبضه او و تحت تدبیر اوست و همگی با او محتاج او و از غیر خود بی نیاز است .

۳ - فضیل گوید : از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل « کرسی خدا آسمانها وزمین را
 در بردارد ، پرسیدم فرمود : ای فضیل همه چیز در کرسی است ، آسمانها و زمین و همه چیز در کرسی است
 (و عرش بر کرسی و همه چیز احاطه دارد) .

۴ - زراده گوید از حضرت صادق (ع) راجع بقول خدای جل و عز « وسع کرسیه السماوات
 والارض ، پرسیدم که آیا آسمانها وزمین کرسی را دربر دارند یا کرسی آسمانها و زمین را در بردارد
 فرمود بلکه کرسی آسمانها وزمین و عرش را در بردارد (پس کرسی مرفوع است و فاعل وسع) و کرسی همه
 چیز را در بردارد .

۵ - زراده گوید از حضرت صادق در باره قول خدای عزوجل « وسع کرسیه السماوات والارض ،
 پرسیدم که آسمانها وزمین کرسی را دربر دارند یا کرسی آسمانها و زمین را در بردارد فرمود : همه
 چیز در کرسی جا دارد .

۶ - امام صادق (ع) فرمود : حاملین عرش - و عرش بمعنی علم است - هشت نفرند : چهار کس از

۷- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ دَاوُدَ الرِّقِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» فَقَالَ مَا يَقُولُونَ، قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَالرَّبُّ فَوْقَهُ: فَقَالَ: كَذَبُوا، مَنْ زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللَّهَ مَحْمُولًا وَوَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَكَرِهَهُ أَنْ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ، قُلْتُ: بَيْنَ لِي جُعِلْتُ فِذَاكَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَمَلَ دِينَهُ وَعِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاوَةٌ أَوْ جَنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَزَّهَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوْ لَ مَنْ نَطَقَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا، فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمُ وَالدِّينَ؛ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُوَلَاءَ حَمَلَةُ دِينِي وَعِلْمِي وَ أَمْسَانِي فِي خَلْقِي وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِي آدَمَ: أَقْرَأِ وَاللَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِهُوَلَاءِ النَّعْرَ بِالْوِلَايَةِ وَ الطَّاعَةَ، فَقَالُوا، نَعَمْ رَبُّنَا أَقْرَأْنَا، فَقَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: أَشْهَدُوا، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا عَدَا: إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ يَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ

ما و چهار کس از آنها که خدا خواهد .

توضیح - مجلسی ره فرماید حدیثی از حضرت امام کاظم (ع) رسیده است که حاملین عرش روز قیامت هشت نفرند چهار نفر از پیشینیان و آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی باشند و چهار نفر از آخرین و آنها محمد و علی و حسن و حسین باشند .

۷- داود رقی گوید : از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل «و عرش خدا بر آب بود» پرسیدم فرمود : در این باره چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند عرش روی آب بود و پروردگار بالای آن ، فرمود : دروغ گویند ، هر که این گمان کند خدا را محمول قرار داده و او را بصف متعلق وصف کرده است و او را لازم آید که چیزی که خدا را حمل میکند توانا تر از او باشد . عرض کردم قربانت کردم شما برایم بیان کنید ، فرمود : پیش از آنکه زمینی یا آسمانی یا جن و انسی یا خورشید و ماهی باشد ، خدا دینش را و عرش را بآب عطا فرمود ، (مقصود از آب ماده ایست که قابلیت خلق پیغمبران را دارد - مرآت) چون خدا خواست مخلوق را بیافریند ایشانرا در برابر خویش پراکنده ساخت و با آنها گفت : پروردگار شما کیست ؟ نخستین کسی که سخن گفت رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند : توئی پروردگار ما ، خدا بایشان علم و دین عطا کرد سپس بفرشتگان فرمود : اینان حاملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم و مسؤلانند ، آنکاه بفرزندان آدم گفت : بر بویبت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید ، گفتند ، آری ای پروردگار ما اعتراف نمودیم ، پس خدا بفرشتگان فرمود : گواه باشید ، فرشتگان گفتند : گواهی دهیم و این پیمان برای آن بود که فردا نگویند ما از آن بی خبر بودیم یا آنکه بگویند : پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم فرزندان پس از آنها بودیم ، ما

كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ يَا دَاوُدُ! وَلَا تَبْتَغِ مَوَدَّةَ عَلَيْهِمْ فِي الْمَبْنِيِّ.

(بَابُ الرُّوحِ)

- ۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنِ الْأَحْوَلِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرُّوحِ النَّبِيِّ فِي آدَمَ عليه السلام ، قَوْلُهُ : « فَاِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي » ، قَالَ هُوَ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ وَالرُّوحُ النَّبِيُّ فِي عَيْسَى مَخْلُوقَةٌ .
- ۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ ، عَنْ حُمْرَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَرُوحٌ مِنْهُ » ، قَالَ : هِيَ رُوحُ اللَّهِ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ فِي آدَمَ وَعَيْسَى .

(۳۴۰) عَنْ ابْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِفِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » ، كَيْفَ هَذَا النَّفْخُ؟ فَقَالَ : إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرِّيحِ وَإِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَنْ لَفْظَةِ الرِّيحِ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ أَصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ ؛ كَمَا قَالَ لَبَّيْتُ مِنَ الْبَيْتِ : بَيْتِي ، وَلِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ : حَبْلِي ، وَ أَشْبَاهُ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُخَدَّثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ .

درباره اهل باطل کردند هلاک میکنی ؟ ای داود ولایت ما در زمان پیمان گیری برایشان مؤکد گشته است .

(بَابُ رُوحِ)

- ۱ - احوال گوید : از حضرت صادق (ع) درباره روحیکه در آدم (ع) دمیده شد پرسیدم که خدا فرماید : (۳۸/سوره ۱۱) « چون او را برابر ساختم و از روح خود در او دمیدم » حضرت فرمود : آن روح مخلوقست و هم روحیکه در عیسی بود مخلوق بود .
- ۲ حمران گوید : از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل « و روح منه » پرسیدم ، فرمود آن روح آفریده است که آنرا خدا در آدم و عیسی پدید آورد .
- ۳ - محمد بن مسلم گوید از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل « و از روح خود در او دمیدم » پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود ؟ فرمود : روح مانند باد متحرکست و برای آن روحی نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح همجنس باد باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آنرا بحدود نسبت داد زیرا که آنرا بر سایر ارواح برگزید چنانکه نسبت بیک خانه از میان همه خانهها فرموده خانه من (و آن کعبه است) و نسبت بیک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظایر اینها (چنانکه گوید : دین من ، بنده من ، رسول من) و همه اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند .

۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَمَّا يَرُودُنَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، فَقَالَ: هِيَ صُورَةٌ مُحَدَّثَةٌ مَخْلُوقَةٌ وَاصْطَفَاهَا اللَّهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ، كَمَا أَضَافَ الْكَمْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: «بَيْتِي»، وَتَفَحَّتْ مِنْ رُوحِي،

هـ (بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ) *

۱- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً رَفَعَاهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبٍ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ، فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسَ قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَعَزِّزِ الَّذِي لَمْ يَنْشَأْ مِنْ شَيْءٍ وَكَانَ لَمْ يَنْشَأْ مِنْ شَيْءٍ حَلَقَ مَا كَانَ قُدْرَةَ بَابِهَا مِنْ الْأَشْيَاءِ وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ، فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ وَلَا حُدٌّ تُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ، كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ وَصَلَّ هُنَاكَ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ وَخَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ وَانْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوحِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّنْسِيرِ وَحَالَ دُونَ عَيْبِهِ الْمَكُونُونَ حُجُبِينَ الْغُيُوبِ، تَاهَتْ فِي أَدْنَى أَدَانِيهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الْأُمُورِ.

۴ - محمد بن مسلم گوید از امام باقر (ع) پرسیدم راجع بآنچه روایت کنند که: خدا آدم را بصورت خود آفریده است، حضرت فرمود: آن صورتی است پدید آمده و آفریده که خدا آنرا انتخاب کرده و بر سایر صورتهای مختلف برگزیده است و بخود نسبت داده است همچنانکه کعبه و روح را بخود نسبت داده و فرموده است: خانه من و دمیدم در او از روح.

هـ (بَابُ كَلِمَاتِ تَوْحِيدِ) *

۱ - امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) برای مرتبه دوم مردمرا بجنکه معاویه برانگیخت چون مردم انجمن گشتند سخنرانی برخاست و فرمود: ستایش خدا پرست که یگانه و یکتا و بی نیاز و تنهاست، بود او از چیزی نیست و آفرینش از چیزی نبوده، تنها با قدرتی آفریده که بسبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است، برای او سفتیکه بدان توان رسیدن باشد و حدیکه برای آن مثل آوردن نیست آرایش لغتها از توصیف او ناتوان و ستودنهای گوناگون در آنجا کم گفته و حیران است: راههای عمیق اندیشه نسبت بملکوت او سرگردان و تفاسیر جامع از نفوذ در علمش بریده گشته، پردههای ناپیدا نزد کته پنهانش حایل شده و خردهای تند رو نسبت بمطالب دقیق در نزدیکترین درجاتش کم گفته، پر برکت باد خدائیکه دوربینی همتها باو نرسد و زیرکیهای عمیق او را در نیابد، متعالی است آنکه وقت قابل شماره و عمر دراز و صفت محدود ندارد (عمر دراز برای کسی است که دورانش پایان داشته باشد) منزله پاد

فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الِهْمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ وَتَعَالَى الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَفَتْ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ وَلَا نَمَتْ مَحْدُودٌ، سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبْتَدَأٌ وَلَا آخِرٌ مُنْتَهَى وَآخِرٌ يَقْنِي، سُبْحَانَهُ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَالْوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ، وَحَدَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عَنْ خَلْقِهِ، إِبَانَةً لَهَا مِنْ شَبْهِهِ وَإِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبْهِهَا، لَمْ يَحْلُلْ فِيهَا فَيُقَالُ: هُوَ فِيهَا كَأَنَّ وَلَمْ يَنْبَ عَنْهَا فَيُقَالُ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ وَلَمْ يَخْلُ مِنْهَا فَيُقَالُ لَهُ: آيِنٌ، لَيْكُنَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ وَأَتَقَمَّ صُنْعُهُ وَأَحْصَاهَا حِفْظُهُ، لَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ خَفِيَّاتُ غُيُوبِ الْهَوَاءِ وَلَا عَوَامِضُ مَكْنُونِ ظَلَمِ الدُّجَى وَدَا مَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى، لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا حَافِظٌ وَرَقِيبٌ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْهَا بِشَيْءٍ مُحِيطٌ وَالْمُحِيطُ بِمَا أَحَاطَ مِنْهَا.

الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يُغَيِّرُهُ صُرُوفُ الْأَزْمَانِ وَلَا يَتَكَادَهُ صُنْعُ شَيْءٍ كَانَ إِنَّمَا قَالَ لِمَا شَاءَ: كُنْ فَكَانَ، ابْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِأَلْمِثَالِ سَبَقٍ وَلَا تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ وَكُلُّ صَانِعِ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ وَ كُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلِ تَعَلَّمَ وَ اللهُ لَمْ يَجْهَلْ وَ لَمْ يَتَعَلَّمْ، أَحَاطَ بِالْأَشْيَاءِ عِلْمًا قَبْلَ كَوْنِهَا، فَلَمْ يَزِدْ بِكَوْنِهَا عِلْمًا؛ عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ نَهَا

آنچنان خدائیکه نه آغازی دارد که ازان شروع شود و نه انجامیکه بآن پایان یابد و نه آخریکه در آنجا نابود گردد. او منزله است، او چنانستکه که خود را، وصف نموده وصف کنندگان بستایش او نرسند، همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش (که محدود نیست) جدا باشند و او از همانندی آنها جدا باشد در چیزها درون نشده تا بتوان گفت در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا بتوان گفت او از آنها بیگانه است و از آنها بزکنار نگشته تا بتوان گفت: در کجاست، ولی خدای سبحان علمش همه چیز را فرا گرفته و صمنش آنها را محکم ساخته و یادش آنها را شماره کرده، پنهانیهای هوای ناپیدا (مانند امواج و برقی و قوای ناقل صدا) و پوشیده‌های نهان تاریکی شب و آنچه در آسمانهای بالا و زمینهای پائین است از اذونهای نیست، برای هر چیزی از جانب اونگهیان و گماشته‌ایست و چیزی نیست جز اینکه بچیز دیگر احاطه دارد و آنکه بهمه احاطه کنندگان احاطه دارد خدای یگانه یکنای بی‌نیازیست که گردش زمان دگرگونش نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته نکند، فقط بآنچه خواهد گوید: باش موجود شود، آنچه را آفریده بدون نمونه قبلی و بدون رنج و تلاش اختراع نموده، هر کسی که چیزی سازد آنرا از ماده‌ای سازد و خدا بی‌ماده ساخته است، هر دانشمندی پس از نادانی دانا گشته و خدا نادان نبوده و دانش نیاموخته علمش بهمه چیز پیش از بودن آنها احاطه کرده و از پیدایش آنها علمش افزون نگشته، علم او بآنها پیش از پدید آمدنشان چون علم اوست بآنها پس از پدید آوردنشان، چیزها را نیافریده تا سلطنتش استوار شود یا بیم نابودی و کاهشش برود یا در برابر مخالف ستمزه گر و همتاده

كِعْلِمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَمْ يَكُوتْ نَهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانِ وَلَا خَوْفٍ مِنْ ذَوَالِ وَلَا تَقْصَانِ وَلَا اسْتِعَانَةِ
 عَلَى ضِدِّ مُنَاوٍ، وَلَا نِدِّ مُكَابِرٍ، وَلَا شَرِيكِ مُكَابِرٍ، لَكِنْ خَلَاتِقُ مَرْبُوبُونَ وَعِبَادُ ذَاخِرُونَ.
 فَسُبْحَانَ الَّذِي لَا يُؤَدُّهُ خَلْقٌ مَا ابْتَدَأَ وَلَا تَدْبِيرٌ مَا بَرَأَ وَلَا مِنْ عَجَزٍ وَلَا مِنْ فِتْرَةٍ بِمَا خَلَقَ اِكْتَفَى،
 عِلْمٌ مَا خَلَقَ وَخَلَقَ مَا عِلْمٌ، لَا بِالتَّفَكِيرِ فِي عِلْمِ حَادِثٍ أَصَابَ مَا خَلَقَ، وَلَا شَبْهَةَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ
 يَخْلُقْ، لَكِنْ قَضَاءُ مُبَرَّمٍ وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ وَأَمْرٌ مُتَقَنٌ، تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَخَصَّ نَفْسَهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ
 وَاسْتَخْلَصَ بِالمَجْدِ وَالنَّوَاءِ وَتَقَرَّرَ بِالتَّوْحِيدِ وَالمَجْدِ وَالسَّنَاءِ وَتَوَحَّدَ بِالتَّحْمِيدِ وَتَمَجَّدَ
 بِالتَّمَجُّدِ وَعَلَا عَنِ اتِّخَاذِ الأَبْنَاءِ وَتَطَهَّرَ وَتَقَدَّسَ عَنِ مَلَامَسَةِ النِّسَاءِ وَعَزَّ وَجَلَّ عَنِ مُجَاوَرَةِ
 الشَّرْكَاءِ، فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا خَلَقَ ضِدٌّ وَلَا لَهُ فِيمَا مَلَكَ نِدٌّ وَلَمْ يُشْرِكْهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، الْوَاحِدُ
 الأَحَدُ السَّمْدُ المُهَيَّبُ لِلأَبْدِ وَالْوَارِثُ لِلأَمَدِ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَحْدَانِيَّةً أَرْلِيًّا، قَبْلَ بَدْءِ
 الدُّهُورِ وَبَعْدَ ضُرُوفِ الأُمُورِ، الَّذِي لَا يَبِيدُ وَلَا يَنْقَدُ؛ بِذَلِكَ أَصْفُ رَبِّي فَلَا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، مِنْ
 عَظِيمٍ مَا أَعْظَمَهُ، وَمِنْ جَلِيلٍ مَا أَجَلَّهُ، وَمِنْ عَزِيزٍ مَا أَعَزَّهُ، وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ
 عَلَوًّا كَبِيرًا.

وَهَذِهِ الخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَقَدْ ابْتَدَلَهَا العَامَّةُ وَهِيَ كَافِيَةٌ لِمَنْ طَلَبَ

افزون طلب و انباز گردن کنش کمک گیرد بلکه همه آفریدگان پروریده و بندگان سربریزند .
 منزله باد خدائیکه آفرینش آنچه اختراع کرده و سر پرستی آنچه آفریده برنجش نینداخته ، از
 ناتوانی و خستکی نیست که بهمین قدر که آفریده اکتفا کرده (بلکه در آفرینش بیش از این مقدار حکمت
 و مصلحت ندیده) آنچه را آفریده دانسته و آنچه را صلاح دانسته آفریده است در اثر اندیشه و علم پیدا
 شده نمی نبوده که در آفرینش خطا نکرده ، و آنچه را نیافریده بواسطه تردیدش نبوده بلکه آفرینش او قضاء و
 فرمانیست ناگستنی و دانشی است محکم و فرمانیست استوار ، بر بوییت یگانه گشته و خود را بیگانگی
 مخصوص گردانیده و بزرگواری و ستایش را ازان خود کرده ، بتوحید و بزرگی و نوربخشی یگانه گشته
 و ستایش یگانه شده و بزرگواری مخصوص است ، از گرفتن فرزندان بر تراست و از آمیزش زنان پاکیزه
 و مقدس است ، از همسایگی انبازان عزیز و والاست در آنچه آفریده ضدی ندارد و در آنچه مالک شده
 همتندی ندارد ؛ هیچکس در ملک او شریک نگشته ، یگانه و یکتا و بی نیاز است ، نابود کننده همیشگی و
 جایگزین پایان است (هر دراز عمری را خدا نابود کند و خودش همیشه باقیست) آنکه همیشه بوده و
 همیشه باشد ، یگانه است و ازلی پیش از آغاز روزگار بوده و پس از گذشت امور باشد ، نابود نکرده ،
 و تمام نشود ، بدینگونه پروردگارم را میستایم ، شایسته پرستشی جز خدا نیست شکفتا از بزرگی که چه
 بزرگست و از والائی که چقدر والاست و از عزیزی که چه اندازه عزیز است و از آنچه ستمگران درباره اش
 گویند بلندی بسیار دارد (ثقة الاسلام کلینی ره فرماید) این خطبه از خطبه های مشهور آنحضرت است و از
 زهدی شهرت عامه مردم آنرا کوچک شمرده اند در صورتیکه همین خطبه برای کسیکه علم توحید جوید کافی

عَلِمَ التَّوْحِيدَ إِذَا تَدَبَّرَهَا وَفِيهَا مَا فِيهَا ، فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ
عَلَى أَنْ يَبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ أَبِي وَأُمِّي - مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ وَلَوْ لَا إِبَاتَتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْلُكُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ ، الْأَتْرُونَ إِلَى قَوْلِهِ : «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ
خَلَقَ مَا كَانَ» فَتَمَى يَقُولُهُ : «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ» مَعْنَى الْحُدُوثِ وَكَيْفَ أَوْقَعَ عَلَى مَا أَحَدْتَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ
وَإِخْتِرَاعِ بِالأَصْلِ وَلَا مِثَالٍ ، تَفِيحًا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ : إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بِمَعْضَا مِنْ بَعْضٍ وَ
إِبْطَالًا لِقَوْلِ الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ رَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحَدِّثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ وَلَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِإِحْتِدَاءِ مِثَالٍ ،
فَدَفَعَ عَلَيْهِ يَقُولُهُ : «لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» جَمِيعَ حُجَجِ الثَّنَوِيَّةِ وَشَبِيهِمْ ، لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا
يَعْتَمِدُ الثَّنَوِيَّةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُوا إِلَّا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ
أَوْ مِنْ لاشيءٍ وَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَقَوْلُهُمْ مِنْ لاشيءٍ مُنَاقِضَةٌ وَإِحَالَةٌ ، لِأَنَّ «مِنْ» تُوجِبُ شَيْئًا وَ
«لَاشيءٍ» تَنْفِيهِ ، فَأَخْرَجَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أْبْلَغِ الْأَلْفَاظِ وَأَصَحِّهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا مِنْ
شَيْءٍ وَخَلَقَ مَا كَانَ ، فَتَمَى «مِنْ» إِذْ كَانَتْ تُوجِبُ شَيْئًا وَتَنْفِي الشَّيْءِ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقًا مُحَدَّثًا ،
لَا مِنْ أَصْلٍ أَحَدْتَهُ الْخَالِقُ ، كَمَا قَالَتِ الثَّنَوِيَّةُ : إِنَّهُ خَلَقَ مِنْ أَصْلٍ قَدِيمٍ فَلَا يَكُونُ تَدْبِيرٌ إِلَّا
بِإِحْتِدَاءِ مِثَالٍ

است اگر در آن بیندیشد و آنرا بفهمد ، زیرا اگر تمام جن و انس جز پینمبران همزبان شوند که توحید را مانند آنچه آنحضرت - پدر و مادرم فدایش - فرموده بیان کنند نتوانند و اگر بیان آنحضرت علیه السلام نبود مردم نمیدانستند چگونه در راه توحید قدم بردارند ، مگر نظر نمیتکنی که میفرماید : او از چیزی بود نشده و آنچه بوده از چیزی نیافریده که با گفته « او از چیزی بود نشده » معنی حدوث و پدید شدن خدا را نفی کرده و نفی بینی که چگونه بر آنچه خدا پدید آورده صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه ثابت کرده است تا گفته کسانی را که گویند هر چیزی از چیزی دیگر پدید آمده نفی کند و گفتار ثنویه (معتقدین بدو خدا) را که معتقدند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون نقشه گیری ایجاد نکرده باطل کند ، آنحضرت با جمله « و آنچه بوده از چیزی نیافریده » تمام ادله و اشکالات ثنویه را رد کرده ، زیرا مهمتر دلیلیکه ثنویه در حدوث عالم بآن تکیه دارند ایستکه میگویند : از این بیرون نیست که خدا چیزها را یا از چیزی آفریده و یا از هیچ ، از چیزی آفریدن را که قبول ندارید و باطل دانید و از هیچ آفریدن هم تناقض و محالست زیرا کلمه « من » چیزی را ثابت میکند و کلمه « لاشئی » آنرا نفی میکند ولی امیرالمؤمنین علیه السلام این کلمه را برساترین و درستترین تعبیر ادا نموده و فرموده است « آنچه بوده از چیزی نیافریده » (و بسیار فرقت بین از هیچ آفریده و از چیزی نیافریده) « من » را که دلالت بر اثبات چیزی میکند برداشته و چیزی را هم نفی کرده ، زیرا آنچه را خدا آفریده و پدید آورده از مایه و ماده نیافریده است چنانکه ثنویه گویند خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و تدبیر چیزی بدون نقشه گیری ممکن نیست ، سپس این جمله

ثُمَّ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تَنَالُ وَلَا حُدٌّ تُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ ، كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْيِيرُ اللُّغَاتِ ، فَتَقْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَادِيلَ الْمُشْتَبِهَاتِ شَبَّهَهُ بِالسَّبِيكَةِ وَالْبَلُورَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَقَادِيلِهِمْ مِنَ الطُّولِ وَالِاسْتِوَاءِ وَ قَوْلِهِمْ مَتَى مَا لَمْ تَعْقِدِ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ وَلَمْ تَرْجِعْ إِلَى إِثْبَاتِ هَيْئَةٍ لَمْ تَعْقِلْ شَيْئًا فَلَمْ تُثَبِّتْ صَانِعًا ؛ فَفَسَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ وَاحِدٌ بِأَلَا كَيْفِيَّةٍ وَ أَنَّ الْقُلُوبَ تَعْرِفُهُ بِالْأَنْصُوبِ وَلَا إِحَاطَةَ .

ثُمَّ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهَيْمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ وَ تَعَالَى الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتُ مَعْدُودٍ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ وَلَا نَعْتُ مَحْدُودٌ ، ثُمَّ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ قَبْقَالٌ : هُوَ فِيهَا كَائِنٌ وَلَمْ يَنَأْ عَنْهَا قَبْقَالٌ : هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ ، فَتَقْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَاتَيْنِ الْكَلِمَتَيْنِ صِفَةَ الْأَعْرَاضِ وَالْأَجْسَامِ لِأَنَّ مِنْ صِفَةِ الْأَجْسَامِ التَّبَاعُدَ وَالْمُبَايَنَةَ وَ مِنْ صِفَةِ الْأَعْرَاضِ الْكَوْنُ فِي الْأَجْسَامِ بِالْحُلُولِ عَلَى غَيْرِ مُمَاسَّةٍ ، وَمُبَايَنَةَ الْأَجْسَامِ عَلَى تَرَاخِي الْمَسَافَةِ .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَكِنْ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ وَ اتَّقَنَاهُ صُنْعُهُ ، أَيُّ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ بِالْإِحَاطَةِ وَ التَّدْبِيرِ وَ عَلَى غَيْرِ مُلَامَسَةٍ .

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ جَلَّ

آنحضرت عليه السلام را ملاحظه کن که میفرماید « برای او وصفی نیست که توان بدان رسید و حدیکه برایش آوردند نباشد ، آرایش لغتها از توصیفش ناتوان است ، با این جمله گفته مشبهه را باطل کرده است که گویند خدا مانند شمش و بلور است و گفته‌های دیگری که درازی قامت و جایگزینی برایش ثابت کنند و نیز آنچه گویند که تا دلها کیفینی از او درک نکنند و هیشی ثابت نشود ، چیزی تعقل نکنند و صانعی ثابت نشود ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام تشریح فرمود که : او یگانه است بدون کیفیت و دلها با او معرفت دارد بدون تصویر و فرا گرفتن و باز بنگر گفتار آنحضرت را که : دوربینی همتها باو نرسد و ذریه‌های عمیق او را در نیابد ، متعالیست خدائیکه وقت محدود و پایان دراز و وصف محدود ندارد ، سپس گفتار آنحضرت که : « در چیزها درون نشده تا گویند در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا گویند از آنها برکنار است » که با این جمله دو صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده ، زیرا صفت اجسام دوری و برکناری از یکدیگر است و صفت اعراض بودن در اجسامست بطور درون شدن بی تماس و فاصله گرفتن و دوری از آنها (بطور مقوله وضع یا این) بعد از این فرمود ، « ولی علمش بچیزها احاطه دارد و صنعتش آنها را محکم ساخته ، یعنی بودن او در چیزها بمعنی احاطه علم و تدبیر اوست بدون تماس جسمی .

۲- امام صادق علیه السلام فرمود : خدای که نامش پربرکت و یادش متعالی و ثنائیش بزرگست ، منزله و مقدس است ، تنها و یگانه است همیشه بوده و همیشه باشد ، اولست و آخر ، ظاهر است و باطن ، نا آغازست ،

تَنَاهُ؛ سُبحَانَهُ وَتَعَدَّسَ وَتَقَرَّدَ وَتَوَحَّدَ وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ
وَالْبَاطِنُ فَلَا أَوَّلَ لِأَوْلِيَّتِهِ، رَفِيعاً فِي أَعْلَى عُلُوِّهِ؛ شَامِخُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، عَظِيمُ
السُّلْطَانِ، مُبِينُ الْأَلَاءِ، سَنِيَّ الْعَلِيَاءِ الَّذِي عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ وَلَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَةِ
إِلَهِيَّتِهِ وَلَا يَحُدُّونَ حُدُودَهُ؛ لِأَنَّهُ بِالْكَفِيَّةِ لَا يُتَنَاهَى إِلَيْهِ:

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ
الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْقَنْعِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: سَمِعَنِي وَ أَبَا الْحَسَنِ بِهَذَا الطَّرِيقِ فِي مُنْصَرَفِي
مِنْ مَكَّةَ إِلَى خُرَاسَانَ وَ هُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى، وَ مَنْ أَطَاعَ
اللَّهَ يُطَاعَ، فَتَلَطَّفْتُ فِي الْوُصُولِ إِلَيْهِ، فَوَصَلْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ: يَا فَتْحُ
مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ لَمْ يَبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ وَ مَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِينٌ أَنْ يَسْلِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَخَطَ
الْمَخْلُوقِ وَ إِنْ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَنَّى يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَزُ الْحَوَاسُّ أَنْ
تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ، وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحْاطَةِ بِهِ، جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ
الْوَاصِفُونَ وَ تَعَالَى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ، نَأَى فِي قُرْبِهِ وَ قَرَّبَ فِي نَائِهِ فَهُوَ فِي نَائِهِ قَرِيبٌ
وَ فِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ، كَيْفَ الْكَيْفَ فَلَا يُقَالُ: كَيْفَ؟ وَ أَيْنَ الْأَيْنَ فَلَا يُقَالُ: أَيْنَ؟ إِذْ هُوَ مُتَقَطِعٌ
الْكَيْفُوفِيَّةِ وَ الْأَيْنُوفِيَّةِ

رفیعت در بالا ترین درجه بلندی ، ارکانش شامخ ، دستگاهش رفیع ، سلطنتش بزرگه ، نمش فراوان ،
بزرگواریش درخشان است ، وصف کنندگان از حقیقت سفتش عاجز گشته و توانائی تحمل معرفت خدائی او
را ندارند ، نتوانند محدودش ساخت زیرا به بیان کیفیت باو نتوان رسید .

۳ - جرجانی گوید ، در بین راه مراجعتم از مکه و رفتن حضرت ابوالحسن (ع) بمرق با آنحضرت
برخورد کردم و از او شنیدم که میفرمود : هر که از نافرمانی خدا بپرهیزد هیشک نگهدارند و هر که
فرمان خدا برد فرمائش برند ، من با ملایمت و لطف بسویش رفتم و چون خدمتش رسیدم سلام کردم ،
جواب گفت سپس فرمود : ای فتح هر که خدا را خشنود کند باید از خشم مخلوق باک نداشته باشد و
هر که خدا را بخشم آورد سزاوارست که خدا خشم مخلوق را بر او مسلط سازد ، خدای خالق جز بآنچه
خود را ستوده نباید توصیف شود ، چگونه توان توصیف نمود آنکه را حسواس از درکش ناتوان
گشته و اوهام از رسیدنش و خاطرهای از تحدیدش و بینائیها از در خود گنجانیدنش ، از آنچه واصفان
ستایندش بزرگه تر و از آنچه مداحیش کنند بنتر است ، دور است در عین نزدیکی ، نزدیک است در
عین دوری ، پس با وجود دوری نزدیکست و با وجود نزدیکی دور (چون او واجب است و مخلوق ممکن
بلندی مقامش از آنها بسیار دور است و چون علم و قدرت و تدبیرش بذرات وجود مخلوق احاطه دارد از
هر نزدیکی بآنها نزدیکتر است) او کیفیت را بوجود آورده پس باو کیف گفته نشود و او جایگزینی را

عَنْ عَبْدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْطُبُ عَلَيَّ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: ذُعَلْبٌ ذُو لِسَانٍ يَلْبِغُ فِي الْحُطْبِ، شُجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: وَيَلَكَ يَا ذُعَلْبُ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيَلَكَ يَا ذُعَلْبُ! لَمْ تَرَهُ الْعَيْونُ بِمُشَاهِدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ وَيَلَكَ يَا ذُعَلْبُ! إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ، عَظِيمُ الْعَظَمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعَظَمِ كَبِيرُ الْكِبَرِ يَأْتِي بِالْأَشْيَاءِ الْأَبْهَمَةِ، جَلِيلُ الْجَلَالِ لَا يُوصَفُ بِالْجَلِيلِ، قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ لَهُ بَعْدُ، شَاءَ الْأَشْيَاءِ لَا يَهْتَمُّ، دُرٌّ الْكَلْبِ لَا يَخْذِعُهُ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرَ مُتَمَازِجٍ بِهَا وَلَا بَائِسٌ مِنْهَا، ظَاهِرٌ لَا يَتَأَوَّلُ الْمُبَاشَرَةَ، مُتَجَلِّلٌ لَا يَسْتَهْلِكُ رُؤْيَاهُ، نَائِلٌ لَا يَمْسُقُهُ، قَرِيبٌ لَا يَمْدَانَاهُ، لَطِيفٌ لَا يَنْجَسُهُ، مَوْجُودٌ لَا يَبْغِضُهُ، فَاعِلٌ لَا يَاضْطَرُّ، مُقَدَّرٌ لَا يَحْرَكُهُ، مُرِيدٌ لَا يَهْمَامُهُ، سَمِيعٌ لَا يَأْتِيهِ بِصِيرٌ وَلَا يَأْتِيهِ، لَا تَحْوِيهِ إِلَّا مَا كُنْ وَلَا تَضْمَنُهُ إِلَّا وَقَاتُ وَلَا تَحْدُهُ إِلَّا الصِّفَاتُ وَلَا تَأْخُذُهُ إِلَّا السِّنَاتُ، سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنُهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءُ أَزَلُهُ، بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَمْشَعْرَلَهُ وَبِجَسْمِيهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَأَجْوَهْرَلَهُ وَبِمُضَادِّ يَدَيْهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَأَضْدَلَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ

آفریده پس نسبت با او «کجاست» گفته نشود زیرا او از جگونگی و جایگزینی برکنار است.

۴ - امام صادق (ع) فرمود: در آن میان که امیر المؤمنین (ع) در کوفه بر منبر سخنرانی میفرمود مردی که نامش ذعلب بود برخاست و او مردی شیوا سخن قوی القلب بود، پس گفت ای امیر مؤمنان آیا پروردگار ترا دیده‌ام؟ امام فرمود: وای بر تو ای ذعلب من پروردگاری که ندیده‌ام عبادت نکند عرض کرد ای امیر مؤمنان، او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود وای بر تو ای ذعلب دیدگان او را نگاه چشم نبینند بلکه دلها او را با ایمان حقیقی دریابند: وای بر تو ای ذعلب، پروردگار من اطاعتش لطیف است بی لطافت جسمانی (یعنی لطیف بودن خدا لطف خاصی دارد، او جسمی ندارد تا لطیف باشد) عظمتش عظیست بدون بزرگی جسمانی، بزرگواریش بزرگست بدون بزرگواری انسانی جلالتش جلیل است بدون غلظت و کلفتی پیش از همه چیز است بدون پیشی چیز دیگر بر او: بعد از همه چیز است (همه چیز نابود شود و او باقی باشد) بدون اینکه او را بعد گویند [بدون اینکه او را بعدی باشد که در آنجا پایان پذیرد] چیزها را که خواسته بدون اندیشه بوده، خوب درنگ کند بی نیرنگ و حیل، در همه چیز است بدون آمیختگی با آنها و نه برکناری از آنها، ظاهراست نه بمعنی بشره نمودن، تجلی دارد و نیازی نیست که در پی دیدنش باشند، دور است بدون بعد مسافت، نزدیکست بدون همجواری، لطیف است بدون لطافت جسمانی، موجود است، نه پس از نیستی فاعلست نه بناچار (آفرینش و تدبیر تنها باراده و خواست خود اوست)، اندازه گیر است بدون جنبش، اراده کند بدون اندیشه، شنو است بدون آلت، بیناست بدون ابزار، اماکنش در خود ننگینند و اوقاتش در بر نگیرند و اوقاتش محدود نکنند خوابهایش فرانگیرند، بود او بر اوقات پیشی گرفته (او بود و زمان نبود) وجودش بر عدم (پیش از همه چیز است و حادث نیست) و از پیش بر آغاز (هر آغازی که برایش تصور شود او پیش از آن

عُرِفَ أَنْ لَأَقْرَبِينَ لَهُ، ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَالْبَيْسِ بِالْبَلِّ وَالْخَشِنَ بِاللِّينِ وَالصَّرَدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِلَاتِهَا وَمُقَرَّرٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّةٌ بِتَقْرِيْبِهَا عَلَى مُقَرَّرِهَا وَبِتَأْبِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» فَتَقَرَّرَ بَيْنَ قَبْلِ وَبَعْدِ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَأَقْبَلَ لَهُ وَالْبَعْدَ، شَاهِدَةٌ بِفَرَائِزِهَا أَنَّ لَأَغْرِيْزَةَ لِمُعْرِيْزِهَا، مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِيْفِهَا أَنَّ لَأَوْقَتَ لِمَوْقِنِهَا، حَسْبَ بَعْضِهَا عَنِ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَأَحْبَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَانَ رَبًّا إِذْ لَأَرْبُوبَ وَإِلَهَا إِذْ لَأَمَالُومَ وَعَالِمَا إِذْ لَأَمَعْلُومَ وَ سَمِيْعَا إِذْ لَأَمَسْمُوعَ.

بوده) بساختنش مشاعر را دانسته شد که او را مشمری نیست (و مشاعر آلات درک و شعور است مانند فکر و عقل و خیال) و از جوهر ساختنش دانسته شد که او را جوهری نیست، و از ضد آفرینی او دانسته شد که ضد ندارد و قرین ساختنش دلیل بی قرینی اوست، روشنی را ضد تاریکی ساخت و عسکی را ضد تری، درشتی را ضد نرمی و سردی را ضد گرمی، ناچورها را هماهنگه ساخت (چون روح و بدن) و هماهنگها را از هم جدا کرد (مانند از هم پاشیدن اجزاء بدن پس از مرگ) تا جدایشان دلالت کند بر جدا کننده و هماهنگیشان دلالت کند بر هماهنگه سازنده [زیرا هر مصنوعی را مانی باید و هر معلول را علتی شاید] و همینست معنی گفتار خداوندی (سوره ۴۹، ۵۱) و از هر چیز دو تایی جفت هم آفریدیم شاید متذکر شوید، (که آنها آفریدگاری دارند بی جفت و ترکیب خدا) بین پیش و پس جدائی انداخت (یعنی زمان را آفرید) تا دانسته شود او را پیش و پس نیست (اول و آخر ندارد) و تا آفریدگان بفرائز خود (بطلبایع ذاتی خود یا بفرائز نفسانی خود مانند شجاعت و سخاوت) گواهی دهند که غریزه دهندۀ آنها غریزه ندارد و بموقت بودنشان گزارش بی وقتی وقت گذارشان را دهند، میان بعضی از آنها را با بعضی دیگر پرده افکند (چنانچه جماد و نبات و حیوان از حقیقت انسان و از حال یکدیگر بی خبرند چون همه ظلمتند و جهل) تا دانسته شود میان او و مخلوقی برده نمی نیست (زیرا او صرف نور است و مخلوق تاریکی محض و بین آندو مانی جز ذات خود تاریکی نیست) او پروردگار بود آنگاه که پروریدۀ ای نبود و شایان پرستش بود زمانیکه پرستیدۀ ای نبود، دانا بود و هنوز دانسته می وجود داشت، شنوا بود گاهی که آواز قابل شنیدنش موجود نبود.

شرح - قسمتی از این خطبه طریقه را مرحوم سید رضی با اندکی اختلاف در نهج البلاغه آورده است و دانشمندان بزرگ شارحین نهج البلاغه و اصول کافی در بیان عبارات دقیق و پرمفزش قلمفرسائیها کرده و کم و بیش پنجهز و قسور غوش اعتراف کرده اند، نیمه اول خطبه مشتمل بر مطالبی است که در صفحات گذشته بنام منفرد توضیح داده شده و نیمه اخیر آن در بیان این مطلب است که خدا بمخلوق صفات و خصائصی داده است که وجود آنها در مخلوق دلالت دارد بر اینکه خدا آن صفات و خصائص را ندارد.

شارحین بزرگوار نهج البلاغه و کافی در بیان این استدلال طرق مختلف و وجوه و احتمالات بسیاریست که بیان مرحوم فیض بعد از مقایسه اصح و اوضح بنظر رسید، آنمارف خبیر گوید: ساختن مشاعرش گفته شد که او را مشمری نیست زیرا که با ساختن آنها خدای عزوجل فهمانده است که آنها احتیاج به آفرینندۀ ای

۵- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شَبَابِ الصَّرِيفِيِّ وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَبْيَةَ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُنَيْبَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعَيْسَى شَلْقَانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْتَدَأَ فَقَالَ: عَجَبًا لِقَوْمٍ يَدْعُونَ عَلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ بِالْكَوْفَةِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِيحِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ وَفَاطِرِهِمْ عَلِيَّ مَعْرِفَقَرُّو بِبَيْتِهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلِيَّ أَرْزَلَهُ وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلِيَّ أَنْ لَأَشْبَهَلَهُ؛ الْمُسْتَشْهِدِ بِآيَاتِهِ عَلِيَّ قُدْرَتِهِ، الْمُتَمَتِّعِينَ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ وَمِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَمِنَ الْأَوْهَامِ الْإِلْحَاطَةَ بِهِ؛ لَأَمْدَلِكُونَهُ وَلَاغَايَةَ لِبَقَائِهِ؛ لِأَتَشْمَلُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجِبُهُ الْحُجُبُ وَالْحِجَابُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ خَلْقَهُ

دارند و اگر خدای عزوجل هم مشعری داشت باید مشعر آفرینی داشته باشد زیرا خودش نمیتواند برای خود مشعر آفریند و در آنصورت ذاتش محتاج باشد و بدانکه بخشیدن کمالات بایشان دلیل بر اینست که خودش آنها را بطور تمام و کامل دارد زیرا کسی که کمال را بدیگری مبخشد ممکن نیست که ذات خودش اذ آن خالی باشد

(ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش)

و نیز دلالت دارد که آن کمال در خود او بی نقصان است زیرا که نقصان کمالی در خدا منافی الوهیت و ربوبیت و بی نیازی حقیقی او است؛ پس همچنانکه ما از بخشیدن او علم و قدرت و ادراک را بما استدلال میکنیم که خود او علم و قدرت و ادراک دارد از نفس اینها در خود ما استدلال میکنیم که در او کامل و تمامست یعنی علم ما پس از جهل است و قدرت ما پس از عجز و ادراک ما بوسیله مشاعر ولی، علم و قدرت خدا سابقه جهل و عجز ندارد و ادراک او محتاج بمشاعر نیست و در سایر عبارات این خطبه هم مانند جوهر ساختن و ضد آفریدن و قرین نمودن نیز همینطور میگوئیم،

۵- ابن قنیه گوید: من با عیسی شلقان بمحض امام صادق (ع) رقیتم، حضرت خود آغاز سخن کرد و فرمود: تعجب است از مردمیکه بامیر المؤمنین (ع) نسبت میدهند چیزی را که او هرگز بان لب نگشوده است (میگویند او خداست و قابل پرستش در صورتیکه) آنحضرت در کوفه برای مردم خطبه خواند و فرمود ستایش خدا بر است که ستایش را بینندگان خود الهام فرمود و شناسایی ربوبیتش را سرشت ایشان ساخت، بوسیله خلقتش بر وجود خود رهنمون گشت و بعبادت بودن مخلوقش بر ازلی بودن خود و بمآند بودن آنها بر بیمانندی خود دلالت کرد، آیات خود را گواه قدرتش گرفت، ذاتش از پذیرش صفات امتناع دارد (زیرا تمام صفات کمال عین ذاتش باشد و محالست که صفت زائمی پذیرد) و دیدنش از بینائیا و در خود گنجانیدنش نسبت به خاطرها محالست، بودش را سرآغازی نیست و دوامش را انجامی نباشد، ابزار درک او را فرا نگیرد و پردهها او را نپوشاند پرده میان او و مخلوقش همان طرز خلقت آنهاست زیرا آنچه لایق بصفات مخلوقست نسبت باو منتع است و آنچه نسبت بوی منتع است مخلوق را سزاوار است (جهل و عجز و فقر و تا بودی نیست بوی محالست و همه آنها برای مخلوق ضروری و لازمست، این است پرده میان خالق

إِثْمَهُمْ لِمَتْنَاعِهِ وَمَا يُمَكِّنُ فِي ذَوَاتِهِمْ وَلَا مَكَانٍ مِمَّا يَمْتَنِعُ مِنْهُ وَلَا فِتْرَاتٍ الصَّانِعِ مِنَ الْمَصْنُوعِ وَالْحَادِ
 مِنَ الْمَحْدُودِ وَالرَّبِّ مِنَ الْمَرْبُوبِ ، الْوَاحِدُ بِالْأَوَّلِ عَدَدِ وَالْخَالِقُ لِابْتَعْنِي حَرَكَةٍ وَالْبَصِيرُ
 لِابْتِدَائِهِ وَالسَّمِيعُ لِابْتَفْرِيقِ آلِهِ وَالشَّاهِدُ لِابْتِمَاسَةِ وَالْبَاطِنُ لِابْتِجَانِ وَالظَّاهِرُ لِابْتِرَاحِ
 مَسَافَةِ ، أَرْزَلُهُ نَهْيَةً لِمَجَاوِلِ الْأَفْكَارِ وَدَوَامُهُ رَدْعٌ لِطَامِحَاتِ الْعُقُولِ قَدْ حَسَرَ كُنْهَهُ نَوَافِدُ الْأَبْصَارِ وَ
 قَمَعَ وُجُودَهُ جَوَائِلُ الْأَوْهَامِ ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَمَنْ عَدَّهُ
 فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلُهُ وَمَنْ قَالَ آيْنَ؟ فَقَدْ غَيَّبَهُ وَمَنْ قَالَ عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَاهُ مِنْهُ وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟
 فَقَدْ ضَمَّنَهُ ۶- وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْرَةَ ، عَنْ فَتْحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ:
 كَتَبْتُ إِلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحِطَّةِ الْحَمْدِ لِلَّهِ الْمَلِيهِمِ
 عِبَادَةَ حَمْدَهُ ، وَدَكَرَ مِثْلَ مَا رَوَاهُ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ إِلَيَّ قَوْلِهِ: وَقَمَعَ وُجُودَهُ جَوَائِلُ الْأَوْهَامِ - ثُمَّ زَادَ فِيهِ:
 أَوَّلُ الدِّيَانَةِ بِهِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَقْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ، بِشَهَادَةِ
 كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَشَهَادَةِ الْمُوصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَشَهَادَتُهُمَا جَمِيعاً بِالتَّشْبِيهِ الْمَمْتَنِعِ

و مخلوق) و نیز بجهت فرقی میان سازنده و ساخته شده و میان محدود کننده و محدود شده و میان پروردگار
 و پروریده ، یکتاست نه بمعنی عدد (يك بلکه باین معنی که مرکب نیست و مانند ندارد) آفریننده است نه
 بمعنی جنبش اعضاء (چنانکه هر سازنده ای اعضایش حرکت کند) بیناست بدون ابزار ، شنواست بدون آلت ،
 حاضر است بدون تماس جسمی ، باطن است نه بزیر پرده ، ظاهر است و برکنار نه بمعنی دوری مسافت ،
 (چنانکه کسیکه از ما بر کنار است بین ما او مسافتی است) ازلیتش جلو گیر تاخیر افکار است (توسن فکر
 هر چه بتازد آغازی برایش نیابد) و همیشگیش مانع سر کشیهای خرد ، کنه و حقیقت او دیدگان تیز بین را
 در مانده کرده و وجودش خاطرهای تندرو را از بین کننده ، هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده
 و هر که محدودش کند بشماره اش آورده و هر که او را بشماره آورد ازلیتش را باطل کرده و هر که گوید :
 کجاست نهایی برایش قائل شده (یعنی ذات او را در مکان محدودی منتهی دانسته) و هر که گوید روی
 چیست جایی را از او خالی دانسه و هر که گوید : در چیست ؟ او را گنجانیده است ،

۶- فتح بن عبدالله گوید : بحضرت موسی بن جعفر نوشتم و مطلبی راجع بتوحید از او پرسیدم ،
 حضرت بخط خود نوشت ، ستایش خدا پر است که ستایشش را ببندگانش الهام کرد - و همان روایت سهل
 بن زیاد سابقاً تا جمله و وجودش خاطرهای تندرو را از بین کننده ، ذکر نموده - سپس افزوده است : آغاز
 اعتقاد بخدا شناسائی اوست و کمال شناسائیش یگانه دانستن او و کمال یگانه دانستنش نفی صفات (زائد پر
 ذات) از او بواسطه گواهی دادن هر صفتی که آن غیر موصوفست و گواهی هر موصوفی که آن غیر صفت است
 و بهر راه یکدیگر گواه دوئیت باشند که ازلیت را نشاید (اگر بگوئیم صفات خدا غیر ذاتش و زائد بر آن

مِنْهُ الْأَرْزُلُ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهُ فَقَدْ حَدَّ، وَ مَنْ حَدَّ فَقَدْ عَدَّ، وَ مَنْ عَدَّ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ وَ مَنْ قَالَ: كَيْفَ؟ فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ وَ مَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ: عَلَامٌ؟ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ قَالَ: أَيْنَ؟ فَقَدْ أَخْلَامِنَهُ وَ مَنْ قَالَ: مَا هُوَ؟ فَقَدْ نَعَتَهُ وَ مَنْ قَالَ: إِلَىٰ مَ؟ فَقَدْ غَايَاهُ، عَلَامٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ وَ خَالِقٌ إِذْ لَا مَخْلُوقٌ وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ وَ كَذَلِكَ يُوصَفُ دَبُّنَا وَ فَوْقَ مَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ.

۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَغَيْرِهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَابِئٍ، عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ، قَالَ، خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ، فَحَجَّبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَكَرَهُ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ حَلَّ جَلَالُهُ؛ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ: أَوْ مَا حَافِظْتَنَهَا قَالَ: قَدْ كُنْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيَّ مِنْ كِتَابِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ، لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثٍ يَبْدِعُ لَمْ يَكُنْ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونُ مَوْرُوثًا هَالِكًا، وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرَهُ شَبْحًا مَاثِلًا وَ لَمْ تُدْرِكْهُ الْأَبْصَارُ فَيَكُونُ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلًا، الَّذِي لَيْسَتْ فِيهِ أَوْ لَيْسَتْ نِهَائِهِ وَ لَا لِأَخْرِيَّتِهِ حَدٌّ وَ لَا غَايَةٌ، الَّذِي لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتُهِ وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ زَمَانٌ، وَ لَا يَتَعَاوَرُهُ زِيَادَةٌ وَ لَا تَقْصَانٌ.

میباشد قائل بترکیب و تعدد قدیم و احتیاج آنها بیکدیگر شده ایم) هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده و هر که محدودش کند محدودش نموده و هر که محدودش نماید از لیتشرا باطل کرده و هر که گوید چگونه است ، جویای وصف او شده و هر که گوید در چیست ؟ او را گنجانیده و هر که گوید روی چیست ؟ او را نشناخته و هر که گوید کجاست ، جائی را از او خالی دانسته و هر که گوید ذات او چیست ؟ تعریفش نموده و هر که گوید : تا کی باشد ، متناهیست دانسته ، عالمت آنگاه که معلومی نبود خالقست زمانیکه مخلوقی نبود (پس همیشه توانایی خلقت دارد) پروردگار است گاهی که پروریده می نبود ، پروردگار ما اینگونه توصیف شود بلکه او بالاتر از توصیف و اصفاست .

۷- حارث اعور گوید روزی بعد از عصر امیر المؤمنین (ع) خطبه ای خواند که مردم را از خوشستانی و بزرگداشتن خدای جل جلاله را خوش آمد ابو اسحاق گوید بحارث گفتم آن سخن را نیز حفظ کرده ای ؟ گفت آنرا نوشته ام ، سپس از نوشته خود برای ما املا کرد که : سپس از آن خدائیکه مرگ ندارد و عجایبش پایان نیابد زیرا او هر روز در کار جدا گانه ایست و آن ایجاد چیز تازه ایست که سابقه نداشته است ، (لغت خدا بریهود که گفتند دست خدا بسته است) خدائیکه نزائیده تادر عزت شریک داشته باشد و زائیده نشده تا ببرد و ادرت گذارد (بعدی ۲۴۱ رجوع شود) دستخوش او هام مردم نکرد تا بسورت دور نمایی اندازه گیریش نمایند و بینا میها درکش نکند تا پس از باز گرفتن نظر از وی دگرگون شود (باینکه در برابر دیده نباشد) [تا پس از باز گرفتن نظر خیالی بیش نباشد] خدا تیکه برای اولیتش نهایتی نیست (که از آنجا شروع شود) و برای آخریتش حد و انجامی نیست ، (که با نجا پایان یابد) خدائیکه وقتی بر او سبقت

وَلَا يُوَصَّفُ بِأَيِّنٍ وَلَا يَمٍّ؟ وَلَا مَكَانَ؛ الَّذِي بَطَّنَ مِنْ حَبِيبَاتِ الْأُمُورِ وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ؛ الَّذِي سُئِلَ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ يَصْفَهُ بِحَدٍّ وَلَا بَعْضٍ، بَلْ وَصَفْتَهُ بِفِعَالِهِ وَدَلَّتْ عَلَيْهِ بَيِّنَاتُهُ، لِأَسْتَطِيعَ عُقُولَ الْمُتَفَكِّرِينَ جِجْدَهُ، لِأَنَّ مَنْ كَانَتْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَهُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ، فَلَا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ، الَّذِي نَأَى مِنَ الْخَلْقِ فَلَأَشْيَى كَمِثْلِهِ، الَّذِي خَلَقَ خَلْقَهُ لِمَبَادِيئِهِ وَأَقَدَّهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ، وَقَطَعَ عِنْدَهُمْ بِالْحُجُجِ، فَعَنْ بَيْنَتِهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَبِمَتِّهِ نَجَا مَنْ نَجَا وَلِلَّهِ الْفَضْلُ مُبْدِئاً وَمُعِيداً، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ افْتَتَحَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ وَخَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَمَحَلَّ الْآخِرَةِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ؛ فَقَالَ: «وَقَضَى بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ» وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ اللَّاسِ الْكِبْرِيَاءِ بِالْأَجْسِدِ وَالْمُرْتَدِي بِالْجَلَالِ بِالْأَمْثَلِ وَالْمُسَوِّي عَلَى الْعَرْشِ بِغَيْرِ زَوَالٍ وَالْمُنْتَالِي عَلَى الْخَلْقِ بِالْإِتْبَاعِ مِنْهُمْ وَالْمَلَامَسَةِ مِنْهُمْ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَى حَدِّهِ وَلَا لَهُ مِثْلٌ يُعْرَفُ بِمِثْلِهِ، ذَلِكَ مَنْ تَجَبَّرَ غَيْرُهُ وَصَغُرَ مِنْ تَكَبَّرَ دُونَهُ وَتَوَاصَعَتِ الْأَشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ وَانْقَادَتْ لِسُلْطَانِهِ وَعِزَّتِهِ وَكَلَّتْ عَنْ إِدْرَاكِهِ طُرُوفُ الْعِيُونِ وَقَصُرَتْ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلَائِقِ،

نداشته وزمانی از او جلوتر نبوده و دستخوش افزونی و کاهش نگردد و کجا و چرا در باره اش گفته نشود مکانی ندارد، خدائیکه علمش در باطن امور پنهان نفوذ دارد [حقیقت ذاتش از امور پنهانی پنهان تر است] و بسبب نشانه های تدبیریکه در خلقت دیده میشود در خرده ها آشکار است، خدائیکه او را از بیمبران پرسیدند ایشان باندازه و جزء توصیفش نکردند بلکه او را با فاعالش ستودند و با آتش نشان دادند، خرده های مردم متفکر توانائی انکارش ندارند، زیرا کسیکه آسمانها و زمین و درونیهای آن و فضا و آفرینش او و او صانع آنهاست، قدرتش انکار ناپذیر است، خدائیکه از خلق بدور است و از اینرو چیزی مانندش نیست، خدائی که مخلوقشرا برای پرستش آفرید و بوسیله ایزدیکه بایشان داد آنها را بر اطاعتش توانا کرد و بسبب حاجتها (که عقل خود مردم و پیمبران و ائمه باشند) عذرا از ایشان برداشت، پس آنکه هلاک شد با وجود حاجت هلاک شد و آنکه نجات یافت با منت و لطف خدا بود، از آغاز تا بازگشت تفضل از آن خداست، سپس خدا که ستایش از آن او است ستایش را برای خود آغاز کرد و امر دنیا و مکنات آخر ترا با ستایش خویش پایان داد و (در کتابش) فرمود: میان آنها بدرستی داوری شد و گفته شد: ستایش از آن خدای پروردگار جهانیان است.

ستایش خدای را که لباس کبریائی در بر کرده بی آنکه مجسم باشد و ردای شکوه پوشیده بی آنکه ممثل باشد و بدون نابودی بر عرش مسلط گشته، بر مخلوقش فراز گرفته بدون دوری از ایشان و بدون تماس با ایشان، برای او حدی نیست که به آن حد پایان یابد و مانندی ندارد تا بمانندش شناخته شود، جز او هر که جباری کند خوار است و جز او هر که گردن فرازی نماید خرد و ناچیز است، همه چیز در برابر عظمتش فروتنی کرده و در برابر سلطنت و عزتش رام و زبون گشته، حرکت چشمها از در کش و امانده و او هام

الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا قَبْلَ لَهُ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا بَعْدَ لَهُ الظَّاهِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِالْقَهْرِ لَهُ وَالْمُشَاهِدِ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِنِ بِلا انْتِقَالٍ إِلَيْهَا، لِاتْلِسُهُ لَامِسَةً وَلَا تَحُسُّهُ حَاسَةً، هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، أَتَقَنَّ مَا أَرَادَ مِنْ خَلْفِهِ مِنَ الْأَشْبَاحِ كُلِّهَا، لَا يَمْنَالُ سَبْقَ إِلَيْهِ وَاللُّغُوبَ دَجَلَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ، ابْتَدَأَ مَا أَرَادَ ابْتِدَاءَهُ وَأَنْشَأَ مَا أَرَادَ أَنْشَاءَهُ؛ عَلَى مَا أَرَادَ مِنَ الثَّقَلَيْنِ: الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، لِيَعْرِفُوا بِذَلِكَ رُبُوبِيَّتَهُ وَتَمَكَّنَ فِيهِمْ طَاعَتَهُ نَحْمَهُ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا؛ عَلَى جَمِيعِ نِعَمَائِهِ كُلِّهَا، وَنَسْتَهْدِيهِ لِمُرَائِدِ أُمُورِنَاو نَعُودُ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا وَنَسْتَغْفِرُهُ لِلذُّنُوبِ الَّتِي سَبَقَتْ مِنَّا وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ بَعْنَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا دَالًّا عَلَيْهِ وَهَادِيًّا إِلَيْهِ؛ فَهَدَى بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَاسْتَقَدَّنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ، مَنْ يُطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَ نَالَ ثَوَابًا جَزِيلًا وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا وَ اسْتَحَقَّ عَذَابًا أَلِيمًا؛ فَانْجِعُوا بِمَا يَحِقُّ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَ إِخْلَاصِ النَّصِيحَةِ وَ حَسَنِ الْمُؤَاذَرَةِ وَ أَعِينُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ يَلْزُمُ الطَّرِيقَةَ الْمُسْتَقِيمَةَ وَ هَجُرُوا الْأُمُورَ الْمَكْرُوهَةَ وَ تَعَاوَا الْحَقَّ بَيْنَكُمْ وَتَعَاوَنُوا بِه دُونِي وَ خُدُّوا عَلَى يَدِ الظَّالِمِ السَّفِيدِ وَ مَرُّوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْتَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اعْرِفُوا الَّذِي الْفَضْلُ فَضْلُهُمْ؛ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِثَابُكُمْ بِالْهُدَى وَ تَبَتَّنَا وَ إِثَابُكُمْ عَلَى التَّقْوَى

مخلوق از رسیدن بسفتش کوتاه شده ، او آغاز است وپیش از همه چیز وپیش از او چیزی نیست و آخر است و بعد از همه چیز و پس از او چیزی نیست با قهر و سلطه خود بر همه چیز غلبه جسته و همه جا را بدون انتقال بسوی آن دیده و حاضر شده ، هیچ لامه می اورا نرسد و هیچ حسی درکش ننموده ، اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او فرزانه و داناست ، از میان آنچه دورنمایی میکرد (قابلیت آفرینش داشت) آنچه را که اراده فرمود بیافریند بدون نقشه و نمونه قبلی محکم و متقن آفرید بی آنکه در آفرینش آن خستگی عارضش شود ، آنچه را اراده کرد آغاز باشد اول آفرید و آنچه را خواست از دو تنگ هستی که جن و انس باشند چنانکه خواست ایجاد کرد تا ربوبیتش بشناسند و اطاعتش در میان آنها جایگزین گردد . او را بیالاترین درجه ستایش بر تمام نمش میستائیم و برای اصلاح امور خود از او راهنمایی میجوئیم و از کردارهای زشت خود باو پناه میبریم و نسبت بگناهانیکه از ما سرزده از او آمرزش میطلبیم و گواهی دهیم که شایان پرستشی جز خدا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست ، او را بدرستی برانگیخت تا نشانش دهد و بسویش رهنا باشد ، خدا پیرکت آنحضرت از گمراهی بر اهلان آورد و از نادانی نجاتمان بخشید ، هر که اطاعت خدا و رسولش کند بگامی بزرگی رسد و ثواب نیکی دریابد و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند زبان آشکاری برد و سزاوار عذابی دردناک گردد ، در انجام وظیفه خود که شنیدن و فرمان بردن و خیر خواهی مخلصانه و حسن مساعدت است جدا بکوشید و با جدا نشدن از راه راست و بر کناری از کارهای زشت خود را یاری کنید ، حق را میان خود بگردانید و غزد من با آن یکدیگر را کمک دهید ، دست ستمگر نادانرا ببندید بکار نیک دستور دهید و از کار زشت جلوگیری کنید ، اهل فضلرا قدر شناسید ، خدا ما و شما را بر راه هدایت

وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِي وَلَكُمْ: (بَابُ التَّوَادِرِ)

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ؛ عَنْ سَيْبِ بْنِ عَمِيرَةَ؛ عَمَّنْ ذَكَرَهُ؛ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ فِيهِ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ؛ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا؛ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»

﴿۴۵۰﴾ ۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ؛ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قَالَ: مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أُمِرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ نَبِيِّ عليه السلام فَهُوَ الْوَجْهَ الَّذِي لَا يَهْلِكُ وَكَذَلِكَ قَالَ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ».

نکهدارد و بر جاده تقوی پابر جایمان دارد ، برای خود و شما از خدا آمرزش مبطلیم .

☆ (بَابُ نَوَادِرِ) ☆

۱ - حارث بن مفیره گوید از امام صادق (ع) در باره قول خدای تبارک و تعالی (۸۸ سوره ۲۸)
« همه چیز نابود است جز وجه خدا » پرسش شد حضرت فرمود : در این باره چه میگویند ؟ عرض کردم میگویند همه چیز هلاک شود جز وجه خدا ، فرمود منزه است خدا ، سخن درستی گفتند ، مقصود از وجه راهی است که بسوی خدا روند .

۲ - امام صادق راجع بقول خدای عزوجل « همه چیز نابود است جز وجه خدا » فرمود : هر که از راه اطاعت محمد با انجام آنچه مأمور شده است بسوی خدا رود ، وجهی است که نابود نگردد چنانکه فرماید ، (۷۹ سوره ۴) هر که اطاعت پیغمبر کند اطاعت خدا کرده است .

شرح - مفسرین در تفسیر آیه شریفه چند معنی ذکر نموده اند : ۱ - مراد از وجه ذات خداست که همیشه باقی است و فانی و نابود نگردد و جز او همه چیز نابود گردد ۲ - مقصود از آن کاریست که تنها برای رضای خدا انجام شود و در آن نظر ریا و خودنمایی نباشد ، چنین کردار است که هیچگاه از بین نرود .

۳ - همه چیز از نظر ذات و حقیقت خود نابود و از میان رفته است ولی از نظر ارتباط و نسبتش بذات خدایتعالی باقی و موجود است . ۴ - همه چیز نابود است جز دین خدا که مخلوق از آن راه بسوی خدا تقرب جویند . ۵ - مراد از وجه خدا پیغمبران و ائمه (س) باشند زیرا که مخلوق بواسطه آنها رو بسوی خدا کنند و خدا در خطاب به بندگانش با ایشان مواجه نماید و پیداست که این معانی بایکدیگر اختلافی ندارند و ممکن است همگی در آیه شریفه مقصود باشند چنانچه بعضی از این معانی از ایندو روایت اخذ شده و روایات دیگری هم که شاهد معانی دیگر است وارد شده که این مقامرا گنجایش ذکرش نیست .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَلَامٍ التَّخْتَايِ، عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا؛ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ الْمَثَانِي الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ تَبِيْعًا مُعْتَدًا عليه السلام وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ تَبَلُّبٌ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ؛ عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَجَبَلْنَا مَنْ جَبَلْنَا وَإِمَامَةَ الْمُتَّقِينَ.

۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ؛ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ؛ عَنْ مُنَادِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا ۵- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ سَعِيدٍ؛ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ اللَّهُ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقًا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورًا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ الْطَائِقَ فِي خَلْقِهِ وَيَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَبَابَهُ الَّذِي يُدَلُّ عَلَيْهِ وَخَرَّ أَنَّهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ؛

۳- امام صادق (ع) فرمود: مائیم آن مثنای که خدا به پیغمبر ما محمد (ص) عطا فرموده است (یعنی هدوش قرآنیم که پیغمبر فرمود: دو چیز سنگین میان شما گذاشته ام) و مائیم وجه خدا که در زمین میان شما رفت و آمد کنیم مائیم دیده خدا میان خلقتش (ناظر و شاهد کردار مخلوقیم) و دست باز رحمت او بر بندگانش شناخت هر که ما را شناخت (و خوشبختی و پیشوائی پر هیز کارانرا شناخت هر که ما را شناخت) وجه زیان بزرگی کرد که هر کس در پیش است و آنگاه زیان خود در یابد)

۴- و آنحضرت راجع به قول خدای عزوجل « خدا را نامهای نیکوست او را بآنها بخوانید » فرمود: سوگند بخدا مائیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد . (بدستور و راهنمایی ما باشد) .

۵- امام صادق فرمود: خدا ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت (زیرا طبیعت ما را از علین قرار داد و استعداد کمالاترا در ما فوق العاده ساخت) و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد (اخلاق حمیده و صفات فاضله را در سرشت ما گذاشت) و ما را در میان بندگان دیده خویش قرار داد (تا کردار آنها را بنگریم و نزد او گواهی دهیم) و در میان خلقتش زبان گویا قرار داد (تا معارف و حلال و حرام او را برای آنها بیان کنیم) و دست مهر و رحمت گشوده بر سر بندگانش ساخت و وجه خود قرار داد که از آن سوی پاو گرینند (به حدیث دوم رجوع شود) و ما را در پیکه او را نشان دهد قرار داد (پس هر که از این در وارد شود به معرفت و اطاعت او رسد) و گنجینه دارمیان آسمان و زمینش نمود (تا معارف و بلکه تمام خیرات او از برکت ما بپردازد) و از برکت وجود ما درختان بارور گردند و میوه ها برسند و نهرها جاری شوند و از برکت ما باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید (زیرا شناختن و

بِنَا أَمْرَتِ الْأَشْجَارِ وَأَيُّعَبِ الثِّمَارِ، وَجَرَّتِ الْأَنْهَارُ وَبِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَوَيْبَتْ عُشْبُ الْأَرْضِ
وَ يَمْنَادُنَا عَبْدَ اللَّهِ وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عْبَدَ اللَّهُ.

۶- محمد بن یحیی؛ عن محمد بن الحسین، عن محمد بن إسماعیل بن زریع؛ عن عمیه حمزة بن زریع،
عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: « فَلَمَّا آسَفُونَا انتقمنا منهم، فقال: إن الله عز وجل
لا يأسف كأسفنا ولكنَّهُ خلق أولياءً لنفسيه يأسفون ويرضون وهم مخلوقون مذبذبون فجعل
رضاهم رضا نفسه وسخطهم سخط نفسه، لا تهب عليهم الذعاة إلا يؤاؤا لإلهه عليه، فلذلك صاروا كذلك
وليس أن ذلك يصل إلى الله كما يصل إلى خلقه، لكن هذا معنى ما قال من ذلك وقد قال: «من أهان لي
وليتاً فقد بارزني بالمحاربة ودعاني إليها» وقال: «من يطع الرسول فقد أطاع الله» وقال: «إن الذين
يؤايعونك إنما يؤايعون الله يد الله فوق أيديهم، فكلُّ هذا وشبهه على ما ذكرت لك وهكذا
الرضا والغضب وغيرهما من الأشياء، مما يشاكل ذلك ولو كان يصل إلى الله الأسف والصخر و
هو الذي خلقهما وأنشأهما لجاز لفاعل هذا أن يقول: إن الخالق بيد يوماً ما؛ لأنه إذا دخله
الغضب والصخر دخله التغيير وإذا دخله التغيير لم يؤمن عليه إلا بآفة، ثم لم يعرف المكون من

پرستش خدای یکتا و ظهور کمالات نفسانی مخلوق میباید که از درخت وجود انسان مطلوبست و بدست
آمدن این میوه شرایط و معداتی لازم دارد که در اثر تبلیغات فرستادگان و برگزیدگان خدا حاصل آید
و بوسیله عبادت ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمیگشت (زیرا پرستش کامل و واجد تمام
شرایطی که خدا میخواهد ، ما میدانیم و میگوئیم و انجام میدهم) .

۶- امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل (۵۴ سوره ۴۳) « چون ما را بافوس آوردند از
ایشان انتقام گرفتیم ، فرمود : خدای عزوجل چون افوس ما افوس نخورد لیکن او دوستانی برای
خود آفریده که آنها افوس خوردند و خشنود کردند . و ایشان مخلوقند و پروریدگان و خداوند خشنودی
آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرارداد . زیرا ایشانرا مبلغین خود و دلالت کنندگان بسوی
خود مقرر داشته است و از اینجهت است که آن مقامرا دارند ، معنی آیه آن نیست که افوس دامن خدایتمالی
را گیرد چنانکه دامنگیر مخلوق شود بلکه معنی آن چنانستکه در این باره گفته است « هر که بیکی از
دوستان من اهانت کند بیچاره من آمده و مرا بیمارزه خوانده است و فرموده (۸۰ سوره ۴) « هر که
فرمان پیغمبر برد فرمان خدا برده است ، و نیز فرموده است (۱۰ سوره ۴۸) « همانا کسانیکه با تو بیعت
کنند با خدا بیعت کرده اند و دست خدا روی دست ایشانست ، تمام این عبارات و آنچه ما تندی اینهاست معنایش
همانست که برایت گفتم و همچنین است خشنودی و خشم و غیر ایندو از صفات دیگر مانند آنها ، اگر بنا
باشد که افوس و دلنگی دامن خدا را هم بگیرد در صورتیکه خود او خالق و پدید آورنده آنها است
روا باشد که کسی بگوید روزی شود که خدای خالق نابود گردد ، زیرا اگر خشم و دلنگی بر او در آید

الْمُكَوَّنِ وَلَا الْفَائِدِ مِنَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ وَلَا الْخَالِقِ مِنَ الْمَخْلُوقِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عَلْوًا كَبِيرًا؛ بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِأَشْيَاءٍ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لِإِحْتِجَاجِهِ اسْتِحْضَالَ الْحَدِّ وَالْكَيفُ فِيهِ؛ فَافْهَمْ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

دگرگونی عارضش شود و چون دگرگونی عارضش شود از نابودی ایمن نباشد ، بهلاوه در اینصورت میان پدید آورنده و پدید شده و میان قادر و آنچه زیر قدرتست و میان خالق و مخلوق فرقی نباشد ، خدا از چنین گفتار برتری بسیار دارد ، او خالق همه چیز است بدون آنکه بآنها نیازی داشته باشد و چون بی نیاز است اندازه و چگونگی نسبت باو محالست - مطلبی را بفهم ان شاء الله تعالی .

شرح - ملاصدراى شیرازی (ره) برای این جمله زوایت « و چون دگرگونی عارضش شود از نابودی ایمن نباشد ، چهار دلیل اقامه کرده است : ۱ - افسوس و خشم و دل‌تنگی و مانند اینها کیفیات است که قابل اشتداد است و لازمه اشتداد تضاد است و دو چیز متضاد فاسد شدنی و ازین رفتنی است مثلاً وقتی آب در گرمی شدت میکند آب بودنش از میان میرود و بخار و هوا میشود و همچنین هوا چون در سردی شدت کند منقلب به آب میشود و هوا بودنش از میان میرود و همچنین انسان چون خشمش شدت کند یا ترسش بنهایت درجه رسد میمیرد . ۲ - هرچیز متغیر را مغیری غیر از ذات خود لازمست زیرا با برهان ثابت شده است که چیزی از ناحیه ذات خود بحرکت در نیاید و هرچیز که مغیری داشته باشد آن مغیر در آن تصرف کند و بر آن غالب و مسلط باشد و بر نابود کردن آن قدرت دارد . ۳ - هرچیز متغیری مرکب از دو امر است که بسبب یکی بالفعل است و بسبب دیگری بالقوه زیرا که محالست فعلیت و قوه در چیزی یک جهت و یک سبب داشته باشد و وجود و عدم چیزی علت واحد داشته باشد زیرا که قوه نوعی از عدمست و معلومت که هر مرکبی قابل انحلال و زوالست ۴ - چیزی که قوه غیر متناهی دارد چیزی دیگر در او تأثیر نکند و او از چیزی متأثر و منفعل نگردد زیرا ضعیف در برابر قوی نتواند مقاومت کند تاچه رسد که بر او غلبه کند و تاچه رسد که آن قوی در قوت غیر متناهی باشد و عکس نقیض جمله اول اینست که هر چیز متغیری متأثر و منفعل گردد و قوتش متناهی باشد و هرچیز که چنین باشد ناچار روزی نابود و فانی شود . سپس ملاصدرا گوید امام (ع) فرمود از نابودی ایمن نباشد و نغرمود قطعاً نابود شود برای اینکه ممکن است همیشه از مبادی عالیّه بچیز متغیر کمک رسد و آنرا باقی نگهدارد و این هم نسبت بخدا محالست ، و اما راجع بآنچه امام (ع) در آخر حدیث فرمود که : « چون بی نیاز است اندازه و چگونگی نسبت باو محالست ، مرحوم ملاصدرا دلیلی آورده است که در نظر ابتدائی ما مربوط به بیان امام (ع) نیست و خود دلیلی جداگانه است و دلیلیکه میتوان برایش اقامه نمود اینست که وجود غیر محدود کاملست و احتیاجی ندارد و هر موجودی که بچیزی احتیاج دارد معنی آن احتیاج نفسی است در حد ذات یا صفات او که او را در آنجا محدود کرده و باو کیفیتی آنگونه داده است و باید آن احتیاج رفع شود تا غیر متناهی گردد (اگرچه وقوع این فرض محالست) و چیز غیر متناهی حد و کیفیت ندارد .

۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ : نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي حَلْفِهِ وَنَحْنُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ :

۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ حَسَّانِ الْجَمَّالِ قَالَ : حَدَّثَنِي هَاشِمُ بْنُ أَبِي عَمَّارَةَ الْجَنْبِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ :

۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزْجِعٍ ، عَنْ عَمِيهِ حَمْرَةَ بْنِ بَزْجِعٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَيَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» قَالَ : جَنْبُ اللَّهِ : أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَكَذَلِكَ مَا كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكْنِ الرَّفِيعِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ :

۱۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُودٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ ، عَنِ الْحَكِيمِ وَاسْمَاعِيلَ ابْنِ حَبِيبٍ ، عَنْ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : بِنَا عَيْنُ اللَّهِ وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَدَّثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَنَحْنُ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى :

۷- اسود بن سعید گوید خدمت امام باقر (ع) بودم که خود حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم شروع کرد و فرمود : ما حجت خدایم ما باب خدایم ، ما زبان خدایم ، ما وجه خدایم ، ما دیده خدا در میان خلقت باشیم ، ما ایم سرپرستان امر خدا در میان بندگانش (امر خدا همان فرمانهای خداست نسبت ببندگانش و یا بمعنی مطلق کار و مطلب خدائی است مانند امر توحید و معاد و نبوت و عبادات و معاملات از نظر شرع و معانی سایر جملات در دو حدیث قبل بیان شد) .

۸- جنبی گوید : از امیرالمؤمنین (ع) شنیدم که میفرمود : من چشم خدا ، من دست خدا ، من جنب خدا (یعنی بخدا نزدیکم و مردم باید از ناحیه من بخدا تقرب جویند) من باب خدا (هر که معرفت و خشنودی خدا طلبد باید از طریق من داخل شود) .

۹- موسی بن جعفر (ع) راجع بقول خدای عزوجل (۵۵ سوره ۳۹) « درینا بر من از آنچه در جنب خدا تصور ورزیدم » فرمود : جنب خدا امیرالمؤمنین است و همچنین اوصیاء بعد از او تا آخرین آنها در مقام بلندی باشند .

۱۰- امام باقر (ع) فرمود : بوسیله ما خدا پرستش شد و بوسیله ما خدا شناخته شد و بوسیله ما خدای تبارک و تعالی رایگانه شناختند و محمد پرده دار خدای تبارک و تعالی است (تا واسطه میان او و مخلوقش باشد) .

۱۱- بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ بِشْرِ، عَنْ مُوسَى بْنِ قَادِمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَ لَكِنَّهُ خَلَطْنَا بِنَفْسِيهِ فَجَعَلَ ظَلَمْنَا نُلْمَهُ وَوَلَّيْنَا وَوَلَّيْتَهُ، حَيْثُ يَقُولُ: «إِنَّمَا وَلَّيْنَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنَّا. ثُمَّ قَالَ: فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ

○ (بَابُ الْبِدَاءِ) ○

﴿۳۶۰﴾ ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحِجَالِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: مَا عُدَّ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبِدَاءِ وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ

۱۱- زرارة گوید: از امام باقر (ع) راجع بقول خدای عزوجل (۵۴ سوره ۲) « بماستم نکرده اند بلکه بخودشان ستم کردند » پرسیدم ، فرمود : همانا خدا یمنالی بزرگتر و عزیزتر و جلیل تر و والاتر است که ستم شود ولی ما را بخود پیوسته و ستم بما راستم بخود انکاشته و ولایت ما را ولایت خود قرار داده ، آنجا که میفرماید : (۶۰ سوره ۵) « همانا ولی شما فقط خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند » که مراد از آنها امامان از خاندان مایند (پس همچنانکه در این آیه ولایت ما را بولایت خود پیوسته) در جای دیگر (ستم بما را ستم بخود دانسته) و فرموده است « بماستم نکرده اند بلکه بخود ستم کردند » و سپس مانند این در قرآن ذکر کرده است (مانند خشنودی و غضب و افسوس که آنها را بخود نسبت داده و مقصود ما میم) [و در موضع دیگر قرآن این آیه را فرموده است] .

○ (بَابُ بَدَاءِ) ○

۱ - زرارة از یکی از دو امام (پنجم باشم) نقل میکند که فرمود : خدا بجزیی چون بداء پرستش نشده است و در روایت ابن ابی عمیر از هشام بن سالم است که امام صادق عليه السلام فرمود : خدا بجزیی چون بداء بزرگه شمرده نشده است .

شرح - چنانچه از ابواب سابق معلوم شد صفاتیرا که نسبت بخدایمنالی میدهم از لحاظ مفهوم و منی با صفات مخلوق فرق دارد علم خدا غیر از علم مخلوقست ، دیدن و شنیدن و یکتا بودن و لطیف بودن و ظاهر بودن و قاهر بودن خدا غیر از این صفاتست در مخلوق چنانچه تمام اینها در ابواب گذشته خصوصاً در حدیث ۳۱۷ و ۳۱۸ توضیح داده شد ، اکنون میگوئیم بداء هم نیز چنین است ، بداء نسبت بخدا غیر از بدای نسبت بمخلوقست و در هر یک منی جدا گانه ای دارد : بداء نسبت بمخلوق عبارت از اینست که شخصی نزد خود نقشه کاریرا طرح کند و سود و زیان آنرا بسنجد و چون جانب سود را ترجیح دهد در آنکار وارد شود و اقدام کند ، ناگاه در وسط کار یا جلوتر و دنبال تر بجهتی متوجه شود که قبلاً آنرا نمیدانست و آنجهت زیان و آسیبی باشد که از ناحیه آنکار وارد شود و چند برابر سودی باشد که او خیال کرده بود ، در

هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا عَظَّمَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْإِبْدَاءِ.

آنجا دست از کار بکشد و بگوید برایم بدا حاصل شد ، پیداست که چنین بدائی نسبت بخدای تبارک و تعالی محالست ، خدا پیش از آفرینش مخلوق همه چیز را میدانسته و سود و زیان هر چیز نزدش هویدا و آشکار بوده است ، او هرگز چیزی خلق نکند و فرمانی ندهد که بعداً پشیمان شود و منصرف گردد . چنانچه امام صادق عليه السلام در حدیث ۱۰۰۹ این باب باین معنی تصریح میفرماید ، و اما بداء نسبت بخدا باین معنیست که خدا چیزی را مطابق اوضاع و شرایطی مقرر دارد و سپس بواسطه تغییر اوضاع و شرایط آنرا تغییر دهد و چون ما خدا را فعال مایشاء میدانیم و میدانیم که او هر چه را مصلحت داند میکند و هر روز در کار تازه ایست و او دست بسته و کنار نشسته نیست باید این تغییر را بدهد و از این جهت است که عقیده بیداد در روایت او ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ - این باب با اهمیت تلقی شده است دانشمندان اسلامی اگر چه در معنی بدای خدا نسبت بمقام ثبوت نظریات مختلفی دارند ، مبرداماد ره گوید بدا در مقام قضا و جناب قدس حق و مفارقات محضه و متن دهر نیست بلکه در قدر و امتداد زمانست و شاگردش ملا صدرا هم از او تبعیت کرده است ، سید مرتضی فرموده است بدا همان نسخ در احکامست ، مجلسی ره قائل بلوح محفوظ و لوح محو و اثبات شده است ولی تمام این بزرگان این معنی را قبول دارند که خدا آنچه را تغییر میدهد پیش از آنکه چیزی را بیافریند میدانسته است یعنی او میدانسته که مثلاً در هر سال بعد کودکی متولد میشود که عمرش را ۵۰ سال مقرر میدارد ولی آن کودک بزرگ میشود و گناهانیکه موجب کوتاهی عمر است مانند زنا و قطع رحم انجام میدهد و او عمرش را ۵۰ به ۴۰ میآورد و در آن سن میمیرد و جز خدا کسی اینرا نداند و این بزرگان چون باین مطلب عقیده دارند ناچار میشوند که در مقام ثبوت بدا دومر حله قائل شوند و شاید بیان مرحوم مجلسی مطابق اخبار باشد ، خلاصه تمام دانشمندان شیعه باور دارند که بدا باین معنی اولاً وقوع دارد و ثانیاً خدا باین معنی از اول بآن عالم بوده است و اما علت اینکه خداوند از اول چیزی را مقرر میدارد و سپس تغییر میدهد چندوجه است : اول اینکه بندگان بکارهای نیک چون صلّه رحم و احسان بفقرا راغب باشند . دوم - امتحان حسن اطاعت بندگان است که خدا ببیند آیا در موقع تغییر بندگان ترمرد و سرپیچی میکنند و در مقام اعتراض و اشکال بر میآیند چنانچه در باره تغییر قبله بعضی با اعتراض برخاستند یا آنکه تسلیم و منقاد حکم خدا میشوند . سوم - چون بندگان بدانند که ممکن است شخصی که نزد خدا شقی بوده برگردد و سعید شود از دعا و تضرع به پیشگاه حضرت احدیت رونگردانند و همیشه بحالتی میان خوف و رجاء باشند . مرحوم مجلسی سه جهت دیگر غیر از آنچه ما گفتیم در مرآت صفحه ۱۰۰ بیان کرده است ، بعضی از دانشمندان سنی که معنی بدا را بمذاق شیعه نفهمیده و خیال کرده است شیعه بدای نسبت بخدا را بیهان معنی بدانست بانسان میدانند بآنها اعتراض کرده و سخنان زشتی نسبت داده است : مجلسی ره میفرماید این سخنان ناشی از عصبیت بیجاست زیرا که در اخبار آنها مطالبیکه بدارا تصدیق میکند بسیار است ولی چون آنها نسبت بخدا مطالب ناروایی میگویند که شیعه آنها را باطل میکند و خدا را از آنها با دلیل روشن منزّه میسازد و آنها سر افکنده میشوند و نمیتوانند جواب گویند بیهتان و افترا که شیوه ناتوانانست متمسک میشوند .

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفِصِ بْنِ الْبَحْتَرِيِّ وَغَيْرِهِمَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ» قَالَ: فَقَالَ: وَهَلْ يَمْحُو إِلَّا مَا كَانَ ثَابِتًا وَهَلْ يُنْبِتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ:

۳- عَلِيُّ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْإِقْرَارَ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَخَلْعَ الْأَنْدَادِ وَأَنَّ اللَّهَ يَقْدِمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَصَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّادَةَ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» قَالَ هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّخْتَوِّمٌ وَأَجَلٌ مَّوْقُوفٌ.

۵- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ، عَنْ حَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَأَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَكَلَّمْ يَكُ شَيْئًا» قَالَ: فَقَالَ: لِأَمَقَدَرٍ وَلَا مَكُونًا، قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ: «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنْ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكَورًا» فَقَالَ: كَانَ مَقَدَرًا غَيْرَ مَذْكَورٍ.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ

۲- امام صادق عليه السلام راجع بآیه (۴۱ سوره ۱۳) «و خدا آنچه را خواهد محو میکند و ثبت میکند فرمود: مگر نه اینستکه محو شود چیزی که ثابت بوده و ثبت شود چیزی که نبوده (و بدا چیزی جز این نیست).

۳- امام صادق عليه السلام فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز اینکه سه خصلت را از او پیمان گرفت: ۱- اقرار به بندگی خدا ۲- کنار زدن شریکها و مانندها برای خدا ۳- اقرار باینکه خدا هر چه را خواهد مقدم دارد و هر چه را خواهد بتأخیر اندازد (و همین است معنی بدا و از این روایت اهمیت موضوع «بدا» معلوم میشود، زیرا که در ردیف خدا پرستی و توحید قرار گرفته است).

۴- حمران گوید: از امام باقر راجع بقول خدای عزوجل (۳ سوره ۶) «مدتی معین کرد و مدتی معین نزد اوست پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود دو مدت است: مدتی حتمی و مدتی مشروط.

۵- مالک جهنی گوید: امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی (۶۸ سوره ۱۹) «مگر انسان بیاد ندارد که ما او را آفریدیم و هیچ نبود، پرسیدم: فرمود: نه اندازه گیری و نه هست شده بود و راجع بقول خدا (اول سوره ۷۷) «آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکر نبود، پرسیدم فرمود: اندازه گیری شده بود ولی قابل ذکر نبود.

۶- امام باقر عليه السلام فرمود: علم دو گونه است: ۱- علمیکه نزد خدا در خزانه است و کسی از

الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْرُونٌ لَمْ يَطْلُغْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ، فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْرُونٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُبَيِّنُ مَا يَشَاءُ.

۷- وَ يَهْدِي الْأَسْبَارَ، عَنْ حَمَّادٍ؛ عَنْ رِبْعِيِّ، عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْفُوقَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ.

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ؛ عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ؛ وَ وَهْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْرُونٌ، لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَأُ؛ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَ أَنْبِيَآءَهُ فَتَحْنُ تَعْلَمُهُ.

۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا لَأَنَّ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْدُولَهُ.

۱۰- عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرَّظٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْجَهَنِّيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْدَأْ لَهُ مِنْ جَهْلٍ.

﴿۳۷۰﴾ ۱۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا

مخلوق از آن آگاه نیست ۲ - علمیکه خدا بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده، علمی که بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده (مطابق آنچه تعلیم کرده) واقع خواهد شد زیرا خدا نه خودش را تکذیب کند و نه فرشتگان و پیغمبرانش را و علمی که نزدش در خزانه است هرچه را خواهد پیش دارد و هرچه را خواهد پس اندازد و هرچه را خواهد ثبت کند.

۷ - و فرمود: بعضی از امور نزد خدا مشروط است، هرچه را از آنها که خواهد پیش دارد و هرچه را که خواهد پس اندازد.

۸ - امام صادق عليه السلام فرمود: همانا: خدا را دو علم است: ۱ - علم نهفته و در خزانه که جز او کسی نداند و بدا از این علم باشد ۲ علمیکه بملائکه و رسولان و پیغمبرانش تعلیم داده که ما آنرا میدانیم.

۹ - برای خدا نسبت بچیزی بدا حاصل نشد جز اینکه پیش از اینکه بدا حاصل شود خدا آن را میدانست.

۱۰ - بدانست بخدا ناشی از جهل نیست (چنانچه نسبت بمخلوق است).

۱۱ - منصور بن حازم گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم که: آیا ممکن است امروز چیزی واقع

عَبْدَ اللَّهِ ﷺ هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ بِالْأَمْسِ؟ قَالَ: لَا، مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْرَاهُ اللَّهُ؛ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَأَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَيْسَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

۱۲- عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِّيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدْءِ مِنَ الْآخِرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ.

۱۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الْكُوفِيِّ أَخِي يَحْيَى، عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا تَسْبَأُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يُفَرِّقَ اللَّهُ بِحَمْسِ خِصَالٍ: بِالْبَدْءِ وَالْمَشِيئَةِ وَالسُّجُودِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالطَّاعَةَ.

۱۴- وَبِهِذَا الْأَسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَهْمِ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحْبَبَ عَمْرًا؛ بِمَا كَانَ مُنْذُ كَانَتْ الدُّنْيَا وَ بِمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا وَ أَحْبَبَهُ بِالْمَحْفُومِ مِنْ ذَلِكَ وَ اسْتَنَنِي عَلَيْهِ فِيمَا رَوَاهُ.

۱۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّيْثَانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا ﷺ يَقُولُ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا لَمْ يَنْتَهِيهِمُ الْخَمْرُ وَ أَنْ يُفَرَّقَ اللَّهُ بِالْبَدْءِ.

۱۶- الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُئِلَ الْعَالِمُ ﷺ كَيْفَ عِلْمُ اللَّهِ؟ قَالَ عِلْمٌ وَ شَاءَ

شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد (یعنی خدا آنرا نداند مگر وقتیکه واقع شود) فرمود: نه ، هر که چنین گوید خدایش رسوا کند . عرض کردم بفرمائید مگر نه اینستکه آنچه واقع شده و آنچه تا روز قیامت واقع میشود در علم خدا هست فرمود: چرا ، پیش از آنکه خلق را بیافریند (همه چیز را میدانست) .

۱۲ - و فرمود اگر میدانستند چه پاداشی در اعتقاد پیدا هست از سخن در آن سستی نمیورزیدند .

۱۳ - و فرمود: هرگز هیچکس پینمبر نشد تا به پنج خصلت برای خدا اقرار کرد: بداء ، مشیت

سجود ، بندگی ، اطاعت .

۱۴ - و فرمود: خدای عزوجل محمد (س) را با آنچه از اول دنیا واقع شده و با آنچه تا پایان دنیا واقع میشود خبر داد ، آنچه از این وقایع حتمی است باو خبر داد (ونسبت بفرآن که حتمی نیست و همیشه او مربوطست) استثنا قائل شد ، (و باو خبر نداد) .

۱۵ - حضرت رضا ﷺ فرمود ، هرگز خدا پینمبری مبعوث نفرمود مگر با حکم حرمت شراب

و اقرار به بداء برای خدا .

۱۶ - از امام ﷺ سؤال شد که خدا چگونه داند؟ فرمود: خدا بداند و بخواهد و اراده کند و مقدر سازد

وَأَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى وَأَمضى ، فَأَمضى مَا قَضَى وَقَضَى مَا قَدَّرَ وَقَدَّرَ مَا أَرَادَ ، فَبِعِلْمِهِ كَانَتْ الْمَشِيئَةُ وَبِمَشِيئَتِهِ كَانَتْ الْأَرَادَةُ وَبِأَرَادَتِهِ كَانِ التَّقْدِيرُ وَبِتَّقْدِيرِهِ كَانِ الْقَضَاءُ وَبِقَضَائِهِ كَانِ الْأَمضاءُ وَالْعِلْمُ مُتَقَدِّمٌ عَلَى الْمَشِيئَةِ وَالْمَشِيئَةُ ثَانِيَةٌ وَالْأَرَادَةُ ثَالِثَةٌ وَالتَّقْدِيرُ رَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْأَمضاءِ ، فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مِنْ شَيْءٍ ، وَفِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ ، فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْأَمضاءِ فَلَا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ فِي الْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ ، وَالْمَشِيئَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِيهِ وَالْأَرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَالتَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَتَوْصِيلِهَا عَيْنَانَا وَوَقْتَنَا وَالْقَضَاءُ بِالْأَمضاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ الْمُتَدَكِّاتِ بِالْحَوَاسِ مِنْ ذَوِي لَوْنٍ وَرَيْحٍ وَوِزْنٍ وَكَيْلٍ وَمَادَبٍ وَدَرَجٍ مِنْ إِنْسٍ وَحَيٍّ وَطَيْرٍ وَسَبَاجٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِثَالْمُدْرَكِ بِالْحَوَاسِ ، فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِثَالْعَيْنِ لَهُ ، فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلَا بَدَاءَ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَشَاءُ ، فَبِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا ، وَبِالْمَشِيئَةِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَحُدُودَهَا وَأَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا وَبِالْأَرَادَةِ مَيَّزَ أَنْسَهَا فِي أَلْوَانِهَا وَصِفَاتِهَا وَبِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَعَرَفَ أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا وَبِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَا كُنْهَا وَدَلَّهْمُ عَلَيْهَا وَبِالْأَمضاءِ شَرَّحَ عَلَيْهَا وَابَانَ أَمْرَهَا وَذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَرْبِزِ الْعَلِيمِ .

و حکم کند و امضاء فرماید پس امضاء کند آنچه را حکم کرده و حکم کند آنچه را مقدر ساخته و مقدر کند آنچه را اراده کرده ، بنا بر این از علمش مشیت خیزد و از مشیتش اراده و از اراده اش تقدیر و از تقدیرش حکم و از حکمش امضاء و علمش مقدم بر مشیت است ، مشیت در مرتبه دوم است و اراده در مرتبه سوم و تقدیر بر حکم مقرون با امضاء واقع شود ، و برای خدای تبارک و تعالی بداست نسبت با آنچه بدانند هر گاه که خواهد و نسبت با آنچه اراده کند برای تقدیر چیزها ولی اگر حکم مقرون با امضاء گشت دیگر بدانست و علم بهر معلومی پیش از بودن اوست و مشیت نسبت بخواسته شده پیش از وجود آنست و اراده پیش از بر پا شدن مراد است و تقدیر این معلومات پیش از آنستکه جدا شوند و بهم پیوندند در وجود مشخص و از لحاظ وقت و حکم مقرون با امضاء انجام شدنهای قطعی میباشد که دارای جسمند و بحواس درک شوند مانند آنچه رنگه و بودارد و وزن دارد و پیمانه شود و آنچه در زمین بچنبد و بخرامد که انسان و جن و پرنده گان و درندگان و جز اینها باشد که بحواس درک شود ، برای خدای تبارک و تعالی نسبت به آنچه وجود خارجی ندارد پدا میباشد و چون وجود خارجی قابل فهم و درک بیاید ، پدا نباشد و خدا آنچه خواهد بکند ، بلم خود همه چیز را پیش از پدید آمدنشان دانسته و با مشیت خود صفات و حدود آنها را شناخته و پیش از اظهار آنها انشاءشان کرده و بوسیله اراده تعیین رنگه و صفاتشان نموده و با تقدیر خود روزیشانرا اندازه گیری نموده و آغاز و پایان آنها را شناخته و بسبب حکمش اماکن آنها را برای مردم هویدا ساخته و به آنها رهبریشان

«(بَابُ)»

فِي أَنَّهُ لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةٍ

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَمِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً عَنْ فَصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارَةَ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ جَمِيعاً؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَةٍ وَ إِزَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ، فَمَنْ رَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى تَقْضِي وَاجِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ.

وَ رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارَةَ؛ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ ابْنِ مُسْكَانٍ مِثْلَهُ.

۲- وَ رَوَاهُ أَيْضاً عَنْ أَبِيهِ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعِ: بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ وَ إِزَادَةٍ وَ مَشِيئَةٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ وَ إِذْنٍ، فَمَنْ رَعَمَ غَيْرَ هَذَا فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ أَوْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عَرًّا وَ جَلًّا.

نموده و با امضائش علل آنها را تشریح کرده و امرشانرا آشکار نموده ، اینست ، تقدیر خدای عزیزدانا . شرح - مجلسی علیه الرحمه فرماید : این حدیث از جمله مشکلات و متشابهاات احادیث است و شاید اشاره داشته باشد باختلاف مراتب تقدیر چیزها در الواح آسمانی یا اختلاف مراتب آماده شدن علل آنها تا وقت حصول آنها .

«(بَابُ اِیْنِكِهٖ شَیْءٌ فِی السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ لَا یَكُونُ اِلَّا بِسَبْعِ)»

۱- امام صادق عليه السلام فرمود : چیزی نه در آسمان و نه در زمین باشد جز با این هفت خصلت : با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل ، هر که گمان کند که او میتواند یکی از اینها را نقض کند کافر است .

۲- موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : چیزی نه در آسمانها و نه در زمین باشد مگر بسبب هفت چیز با قضاء و قدر و اراده و مشیت و کتاب و اجل و اذن . هر که غیر این گمان کند بر خدا دروغ بسته است - یا فرمود بر خدای عزوجل رد کرده است .

شرح - پیداست که در این دو روایت مقدمات وجود و پیدایش هر چیزی را هفت مرتبه دانسته است اما ترتیب آنها محقق نیست زیرا که همین دو روایت در ذکر ترتیب مختلف است ، شارحین دانشمند برای هر یک از این هفت مرتبه معانی مختلفی گفته اند ، ولی در باب آینده مشیت و اراده و قدر از قول امام هفتم

﴿ بَابُ الْمَشِيئَةِ وَالْإِرَادَةِ ﴾

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّيلَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَصَى ، قُلْتُ : مَا مَعْنَى شَاءَ ؟ قَالَ : ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ ؛ قُلْتُ : مَا مَعْنَى قَدَّرَ ؟ قَالَ : تَقْدِيرُ الشَّيْءِ مِنْ طَوْلِهِ وَ عَرْضِهِ ، قُلْتُ : مَا مَعْنَى قَصَى ؟ قَالَ : إِذَا قَضَى أَمْرًا ، فَذَلِكَ الَّذِي لَأَمْرًا لَهُ

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْبِي ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَصَى ؛ قَالَ : نَعَمْ ؛ قُلْتُ : وَ أَحَبَّ قَالَ : لَا ،

عليه السلام توضیح داده میشود و نسبت بقیه مرحوم مجلسی ره فرماید مقصود از اذن خدا علم او و یا امر او و یا رفع موانع است و مراد بکتاب ، نوشتن در لوحهای آسمانی و یا واجب ساختن است چنانچه خدا فرماید « کتب علیکم الیام » یعنی روزه بر شما واجب شد و مقصود از اجل مدت معین و وقت مقدر است که نزد خود او است ، مرحوم ملا صدرا گوید این مراتب هفتگانه نسبت بامور تشریحی است و در امور تکوینی هر گاه خدا چیزی را خواهد ، گوید « باش ، او میباشد ، ولی بنظر ما ظاهر روایات عموم و شمولست .

﴿ بَابُ مَشِيئَةٍ وَ ارَادَةِ ﴾

۱- علی بن ابراهیم هاشمی گوید : از موسی بن جعفر (ع) شنیدم که فرمود : چیزی نباشد جز آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد ، گفتم معنی خواست خدا چیست ؟ فرمود : آغاز کار است گفتم معنی اندازه گیری چیست ؟ فرمود : آن اندازه گرفتن طول و عرض چیز است ؛ گفتم معنی قضا و حکمش چیست ؟ فرمود هر گاه حکم کند بگذراند و آنستکه بر گشت ندارد .

شرح - در این روایت امام هفتم (ع) چهار مرتبه از مقدمات ایجاد و آفرینش مخلوق را بیان کرده و در او سه تایی آنرا توضیح خواسته و حضرت توضیح داده است ؛ مجلسی ره فرماید : بر روایت کتاب حاشیانه راوی پس از سؤال از معنی مشیت معنی اراده را پرسید و حضرت فرمود : « معنی اراده اینست که بر آنچه خواسته پیاید و بایستد ، و این جمله از قلم مصنف یا ناسخ اقتاده است بنا بر این معنی روایت بسیار روشن است که چون بنا شود چیزی خلق گردد اولاً مشیت خدا به آن تعلق میگیرد و ثانیاً آنرا قاضی و مسجل میکند که در این مرتبه اراده نام دارد ثالثاً حدود اندازه آنرا معین میفرماید که تقدیر نام دارد و رابعاً فرمان خلقت صادر میکند که قضا نام دارد .

۲- ابو بصیر گوید بامام صادق (ع) عرض کردم : خدا خواسته و اراده کرده و مقدر نموده و حکم فرموده ؟ فرمود : آری ؛ عرض کردم و دوست هم داشته است فرمود : نه ؛ گفتم : چگونه خواسته و اراده

قُلْتُ : وَكَيْفَ شَاءَ وَارَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى وَلَمْ يُجِبْ ؟ قَالَ : هَكَذَا حَرَّجَ إِلَيْنَا .

۳۴۰ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ ، عَنْ وَأَصِيلِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : أَمَرَ اللَّهُ وَلَمْ يَشَأْ وَشَاءَ وَلَمْ يَأْمُرْ ، أَمَرَ إِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ وَشَاءَ أَنْ لَا يَسْجُدَ وَلَوْ شَاءَ ، لَسَجَدَ وَنَهَى آدَمَ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ وَشَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا وَلَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلْ .

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْمُحْتَارِ بْنِ خَمَّازٍ الْأَهْمَدِيِّ ، وَوَجَّاهُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً ، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ إِذَا دَاتَيْتَ وَكَرَدَ وَمَقَدَّرَ نَمُودَهُ وَحَكَمَ فَرَمُودَهُ وَلِي دُوسْتِ نَدَاشْتَهُ اسْتِ ؟ فَرَمُودِ اِيْنَجْنِيْنِ بَمَا رَسِيْدَهُ اسْتِ .

شرح - گویا امام (ع) سائل را قابل ندانسته و یا در مجلس نا اهلی بوده که بیان مطلب مقتضی حکمت نبوده است لذا بطور اجمال فرمود : اینچنین از پیغمبر و پدرانم بمن رسیده است و توضیح نفرموده و احتمال دارد توضیح سخن امام (ع) این باشد که خواست و اراده تقدیر و حکم خدا بافعال و کردارهای بندگان تعلق میگیرد ولی خدا گناه و کارزشت آنها را دوست ندارد و یا مقصود اینست که اسناد آن چهارصفت نسبت بخدا صحیح است ولی اسناد محبت باو صحیح نیست . و یا چون اراده و خواست و تقدیر و حکم خدا بخلقت و ایجاد بنده تعلق گیرد و خواهد که او قادر و مختار باشد طبعاً بعضی از بندگان از این قدرت و اختیار سوء استفاده کرده مرتکب گناه و عصیان میشوند که خدا آنرا دوست ندارد پس اراده و خواست خدا بالاصالة بوجود و اختیار بنده تعلق گرفته و بالتبع بگناهی که از او سر میزند ولی دوست داشتن خدا بالاصالة بگناه تعلق گرفته است .

۳ - امام اسحاق (ع) فرمود : ممکن است خدا امر کند و نخواهد و خواهد و امر نکند ، شیطا نرا امر کرد که به آدم سجده کند و خواست که سجده نکند و اگر میخواست سجده میکرد . و آدم را از خوردن آندرخت نهی فرمود و خواست که از آن بخورد و اگر نمیخواست اونمیخورد .

شرح - چنانچه بهمین زودی بیان میشود مذهب ماسیمیان درمسأله جبر و تفویض براساس عدل و امر بین الامرین است و از اینجهت ما را عدلیه نامند ولی ظاهر این خبر با عقیده جبریه موافق است لذا مجلسی ره با هشت طریق این حدیث را توجیه نموده است بعضی از آنها که روشنتر بنظر میرسد اینست : اول این خبر در مورد تقیه صادر شده است و شاهدی هم برایش ذکر میکند دوم - اینکه مقصود از خواست خدا علم اوست و آن هم شاهد دارد سوم - اینکه مراد بخواست خدا هدایات و الطاف خاصه او است که چون از آدم و ابلیس بازگرفت مرتکب نافرمانی شدند . چهارم - مقصود اینست که خدا خواست شیطان را بر سجود و آدمرا بر نخوردن از درخت مجبور نکند و آنها را باختیار خود واگذارد .

۴ - حضرت ابوالحسن (ع) فرمود : خدا را نواراده و دو مشیت است . اراده حتم و اراده عزم (و مشیت حتم و مشیت عزم) خدا نهی میکند و میخواهد ، امر میکند و نمیخواهد ، مگر نمی بینی که او

مَشْبُتَيْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ وَ إِرَادَةَ عَزْمٍ ، يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ وَ هُوَ لَا يَشَاءُ ، أَوْ مَا رَأَيْتَ أَنَّهُ نَهَى آدَمَ وَ رَوَّجْتَهُ أَنْ يَأْكُلَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَ شَاءَ ذَلِكَ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ يَأْكُلَا لَمَا غَلَبَتْ مَشْبُتُهُمَا مَشْبُتَةَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَدْبَحَ إِسْحَاقَ وَ لَمْ يَشَأْ أَنْ يَدْبَحَهُ وَ لَوْ شَاءَ لَمَا غَلَبَتْ مَشْبُتُهُ إِبْرَاهِيمَ مَشْبُتَةَ اللَّهِ تَعَالَى.

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُعَبَّدٍ، عَنْ دُرِّسَةَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ يُجِبْ وَ لَمْ يَرَمْسْ؛ شَاءَ أَنْ لَا يَكُونَ شَيْءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُجِبْ أَنْ يُقَالَ: نَالَيْتُ ثَلَاثَةً وَ لَمْ يَرَمْسْ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ.

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَزَّازِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ اللَّهُ: [يا] ابْنَ آدَمَ! بِمَشْبُتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِتَنْقِيكَ مَا تَشَاءُ وَ يَقْوَتِي أَذْيَتَ قَرَأِضِي وَ يَنْقِمَنِي

آدم و همسرش را نهی کرد که ازان درخت نخوردند ولی خوردن ایشانرا خواست و اگر نمیخواست که بخورند خواست آنها برخواست خدا یعنی غلبه نمیکرد و حضرت ابراهیم را امر کرد که اسحاق (و بقول مشهور اسمعیل) را سر ببرد ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر میخواست ، خواست ابراهیم برخواست خدا یعنی غلبه نمیکرد .

شرح - علامه مجلسی از قول سدوق - علیهما الرحمة - نقل میکند که او در کتاب توحید بعد از ذکر این خبر میگوید : خدا یعنی آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی کرد و میدانستکه آنها خواهند خورد ولی خدای عزوجل خواست که با جبر و قدرت مانع خوردن آنها نشود چه آنکه آنها را از خوردن نهی کرده و باز داشته بود ، اینست معنی خواست خدا نسبت بآنها و اگر میخواست ایشانرا با جبر و زور از خوردن باز دارد و آنها میخورند ، خواست آنها برخواست خدا غلبه کرده بود چنانکه امام (ع) فرمود . سپس مرحوم مجلسی اراده عزم و اراده حتم را معنی میکند که اراده عزم آنستکه تنها چیزی را بخواهد و بطلب آن کفیده شود و اراده حتم آنستکه تمام شرایط تأثیر را داشته باشد و بوجود آوردن آنچه را خواسته قطعی شده باشد پس ممکن است اراده عزم باشد و اراده حتم نباشد .

۵ - امام صادق (ع) فرمود : خدا خواسته و اراده کرده ولی دوست نداشته و نپسندیده ، خواسته است که چیزی نباشد مگر اینکه او بداند و همچنین هم اراده کرده و دوست نداشته که او را سوم سه خدا گویند و کفر را برای بندگان خود نپسندیده است .

شرح - اراده و خواست خدا تعلق گرفته است که آنچه در عالم واقع میشود از کوچک و بزرگ چنانکه هست بداند و حتی میداند که نصاری او را خدای سوم دانند ولی آنرا دوست ندارد و میدانند که بعضی از بندگانش با و کافر شوند ولی او کفر را برای بندگانش نمی پسندد .

۶ - امام رضا عليه السلام فرمود : خدای تعالی فرماید : ای پسر آدم بخواست من است که تو هر چه برای خود خواهی توانی خواست و پیروی من است که واجبات مرا انجام میدهی و بنمت من است که بر نافرمانی

قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي، جَعَلْتُكَ سَمِعاً، بَصِيراً، قَوَّيْتُ، مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَذَلِكَ أَنْتَ أَوْلَىٰ بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَذَلِكَ أَنْتَنِي لِأَنْتَ أَوْلَىٰ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يَسْأَلُونَ .

(بَابُ الْإِبْتِلَاءِ وَالْأَخْتِبَارِ)

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيْبَارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ قَبِيضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا أَوْلَىٰ اللَّهُ فِيهِ مَشِيئَةً وَقَضَاءً وَإِبْتِلَاءً .
 ۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ قُضَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيْبَارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبِيضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَىٰ عَنْهُ إِلَّا أَوْلَىٰ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِبْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ .

توانا می‌شوی ، من ترا شنوا ، بیضا ، توانا ساختم ، هر نیکی که بتو رسد از جانب خداست و هر بدی که بتو رسد از خود تو است و این برای آنستکه من بکارهای نیک تو از خودت سزاوارترم و تو بکارهای زشت از من سزاوارتری و علت این آنستکه من از آنچه می‌کنم بازخواست نشوم ولی مردم بازخواست شوند .

شرح - انسان با نیرو و نعمتی که خدا با او عطا فرموده راه می‌برد و می‌بیند و می‌شنود ولی باختیار خود گاهی راه مسجد و زمانی طریق میخانه می‌سپارد و در هر دو صورت نیروی گام بر داشتنش از خداست ولی باید انسان مسجد رفتنش را بخدا نسبت دهد و میخانه رفتنش را بخود زیرا که مسجد رفتنش بنیرو و بتوفیق و لطف خاصی او باشد و ذات او غیر محض است ولی میخانه رفتنش از نظر اینکه نیرو و قدرت از خداست و آن نیرو را برای صرف در راه طاعت با او داده و بدان امر فرموده است ولی بنده آنرا از راه مستقیم خود منحرف کرده و در راهی که او نهی فرموده مصرف کرده است پس سزاوارست که بخود او انتساب یابد سپس بطور تفریع یا تعلیل میفرماید « من از آنچه می‌کنم بازخواست نمی‌شوم و مردم بازخواست شوند » زیرا آنچه او کرده خلقت بنده و اعطاء قدرت و اختیار است نسبت بوی که همه خیر است و احسان و نباید از آن بازخواست نمود ولی آنچه بنده نافرمان بجا آورده صرف کردن نعمت منم و خالق خویش است در راه خلاف رضای او و ناسپاسی و کفران نسبت بوی که عظاموجب بازخواست و سؤال است .

(بَابُ امْتِحَانِ وَآزْمَائِشِ) *

۱ - امام صادق عليه السلام فرمود: هیچ قبض و بسطی (تنگی و فراخی ، بستن و گشودنی) نباشد جز آنکه برای خدا نسبت بان خواست و حکم و آزمایش است :

۲ - و فرمود: از آنچه خدا بان امر کرده یا از آن نهی فرموده چیزی که در آن قبض و بسطی باشد نیست مگر آنکه برای خدای عزوجل نسبت بان آزمایش و حکمی است .

شرح - قبض و بسط تقریباً مانند حرکت و سکون است و دارای معنی عامی است که بیشتر اوضاع

((بَابُ السَّعَادَةِ وَالشَّقَاءِ))

۱- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ؛ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ؛ عَنِ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى؛ عَنِ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ؛ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ فَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ سَعِيداً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَإِنْ عَمِلَ شَرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يُبْغِضْهُ وَإِنْ كَانَ شَقِيحاً لَمْ يُحِبِّهِ أَبَداً وَإِنْ عَمِلَ مَالِحاً أَحَبَّ عَمَلَهُ وَآبَعَضَهُ لِمَا يَبْغِيهِ إِلَيْهِ؛ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ شَيْئاً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَإِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً لَمْ يُحِبِّهِ أَبَداً.

واحوال خلق را شامل میشود زیرا قبض و بسط خدا نسبت بدارائی مردم فقر و غنای آنهاست و نسبت بنفوسشان غم و شادی آنها و نسبت ببدنشان مرض و تندرستی آنها و نسبت بکردارشان خذلان و توفیق ایشان و نسبت بدعايشان اجابت و عدم اجابت آنست و همچنين ساير جهات انسان از معنی قبض و بسط خارج نیست ولی چون در روایت دوم این قبض و بسط مقید بامر و نهی خدا شده است مختص میشود باموریکه مربوط بشرع و دین باشد و خدا در آن فرمان یا نهی داشته باشد مانند فقر و غنی و صحت و مرض ، که انسان در حالت فقر و مرض امر بصر و شکیبائی دارد و در حال صحت و ثروت امر بپرداخت حقوق واجب و به دستگیری از فقرا و صله رحم و مانند آن دارد پس تمامی این گونه احوال بندگان اولاً بخواست و حکم خداست و ثانیاً خدا بوسیله همین امور بندگان را آزمایش و امتحان میکند نه برای آنکه خودش احوال آنها با خیر شود زیرا او اعلام الغیوبست بلکه برای آنکه استحقاق ثواب یا عقاب را بخود آنها بفهماند و حجت را بر آنها تمام کند .

❖ (بَابُ سَعَادَتِ وَ شَقَاوَتِ) ❖

۱ - امام صادق عليه السلام فرمود : همانا خدا سعادت و شقاوت را آفرید پیش از آنکه مخلوقش را بیافریند هر که را خدا با سعادت آفرید هیچگاه او را دشمن ندارد و چون کار بدی بجا آورد کردار او را دشمن دارد . ولی خودش را دشمن ندارد و اگر شقی بوده باشد او را هرگز دوست ندارد و چون عمل صالحی انجام دهد کردار او را دوست دارد و خودش را دشمن دارد بواسطه سرانجامی که بسوی آن میرود ، پس چون خدا چیزی را دوست دارد دیگر هرگز آنرا دشمن ندارد و چون چیزی را دشمن دارد دیگر هرگز آنرا دوست ندارد . شرح - سعادت در اصطلاح شرع امریستکه موجب دخول بهشت و راحت ابدی شود و شقاوت آنستکه موجب دخول دوزخ و عقوبت ابدی شود و مقصود از آفرینش سعادت و شقاوت تقدیر و اندازه گیری تکالیفی است که مایه سعادت و شقاوت گردد پس از آنکه خدای تعالی تکالیف واجب و حرام را مقرر داشت انسان را آفرید و با علم خود دانست که کدامیک از مخلوقش تکالیف موجب سعادت را برگزیند و سرانجامش سعادت کشد و کدام آنها موجبات شقاوت را انتخاب کند و عاقبتش بشقاوت رسد ، پس یکدسته را سعید و یکدسته را شقی آفرید و او سعید را دوست دارد و شقی را دشمن و همچنین عمل صالح را دوست دارد اگر چه از شقی سرزند و گناه و معصیت را دشمن دارد اگر چه شخص سعیدانجام دهد .

۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ؛ عَنْ شُعَيْبِ الْعَمَرِيِّ قُوتِي ؛ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ سَأَلَهُ سَائِلٌ فَقَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مِنْ أَيْنَ لِحَقِّ الشَّقَاءِ أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ حَتَّى حَكَّمَ اللَّهُ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلَى عَمَلِهِمْ ؛ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّهَا السَّائِلُ ؛ حُكَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ . فَلَمَّا حَكَّمَ بِذَلِكَ وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ وَوَضَعَ عَنْهُمْ ثِقَلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَةِ مَا هُمْ أَهْلُهُ . وَوَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ لِيَسْبِقَ عَلَيْهِمْ فِيهِمْ ، وَ مَنَعَهُمْ إِطَاقَةَ الْقَبُولِ مِنْهُ فَوَاقَفُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْتُوا خَالًا تَنْجِيهِمْ مِنْ عَذَابِهِ ؛ لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلَى بِحَقِيقَةِ التَّصَدِيقِ وَهُوَ مَعْنَى شَاءَ مَا شَاءَ ، وَهُوَ سِرُّهُ .

۲- ابوبصیر گوید : خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که شخصی از او پرسید و گفت : قربانت کردم ای پسر پیغمبر از چه جهت شقاوت بکنهکاران رسید تا خدا در علم خود بر عمل ایشان حکم عذاب کرد امام (ع) فرمود : ای سؤال کننده ، هیچکس از خلق خدا نتواند بحق او قیام کند (و چنانکه شایسته اوست انجام وظیفه نماید) و چون این مطلب را دانست [بآن حکم کرد] باهل محبت خویش نیروی معرفت عطا فرمود و سنگینی عمل (و اطاعت خویش) را از ایشان برداشت بطوریکه سزاوار آن بودند ، و باهل معصیت نیروی معصیت بخشید برای آنچه از پیش نسبت بایشان میدانست و ایشان را از توانائی پذیرش از خود باز داشت و حال آنها با آنچه از پیش نسبت بایشان میدانست موافق گشت (چون بدنیا آمدند آن نیرو را در معصیت صرف کردند) و نتوانستند وضعی پیش آورند که ایشان را از عذاب او برهاند زیرا علم خدا را بحقیقت باور کردن سزاوار تر است ، اینست معنی « خدا خواست هر چه را خواست ، و اینست راز او .

شرح - این حدیث شریف مربوط بیاب طینت است که انشاء الله در اول جلد سوم بتفصیل بیان میشود زیرا ظاهراً سؤال از اینستکه : از کجا و بچه علت دسته‌ای در اول خلقت محکوم بشقاوت و عذاب خدا گشتند ؟ امام (ع) پس از آنکه بمناسبت مقام اولاحال اهل سعادت را بیان میکند نسبت باهل شقاوت میفرماید چون خدا میدانست بگذشته از مخلوقش پس از آنکه بدنیا آیند طریق گناه و نافرمانی سپارند بدینجهت هنگام خلقت بآنها نیروی معصیت داد و ایشانرا از پذیرفتن اطاعت خود ممنوع کرد و این عمل برای اینستکه خدا بهر کس آنچه سزاوارست عنایت کند و توفیقات و اللطاف خاصه خود را بیجا صرف نکند . طریقه و روش خردمندان این است که لباس نفیس و گرانبه را بر تن نوکر و فرزندیکه در خاک میفلطد نکنند و اسبی که گاز میگیرد افسارش کنند ، با این فرق که انسان چون علش کوتاهست هر چیزی را می آزماید و سپس بطوریکه سزاوار است عمل میکند ولی خدای تعالی چونکه علام النیوب است و هر پنهانی نزدش آشکار میباشد و گذشته و آینده هر چند که دورهم باشد از نظر علم او روشن است این عمل را پیش از خلقت انسان انجام میدهد یعنی هر چیزی را بجای خود میگذارد ، اینست آنچه بفکر ناقص ما نسبت بیان این حدیث شریف میرسد ، ولی علامه مجلسی قدس الله سره این حدیث را در نهایت صحت و اشکال معرفی کرده و تطبیق

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّصْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ بْنِ عَمْرٍاءَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، أَنَّهُ قَالَ: يُسَلِّكُ بِالسَّعِيدِ فِي طَرِيقِ الْأَشْقِيَاءِ، حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ، ثُمَّ يَتَذَرَكُهُ السَّعَادَةَ، وَقَدْ يُسَلِّكُ بِالشَّقِيِّ فِي طَرِيقِ السُّعَدَاءِ، حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ، ثُمَّ يَتَذَرَكُهُ الشَّقَاءَ، إِنْ مَنْ كَتَمَهُ اللَّهُ سَعِيداً وَإِنْ لَمْ يَتَّقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْفُؤَادَ نَاقَةَ حَتْمَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ.

(بَابُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ)

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكِيمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنْ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عليه السلام وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ: أَنْتَ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتَ الْخَلْقَ وَخَلَقْتَ الْخَيْرَ وَأَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أُجِبْتُ فَطَوَّبْتُ لِمَنْ أُجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ وَأَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتَ الْخَلْقَ وَخَلَقْتَ الشَّرَّ وَ

آنرا بر مذهب عدلیه محتاج بتکلفات دانسته است ، بنظر کوتاه ما صعوبت و اشکال در نظر مقدس ایشان از آنجهت پیدا شده که جمله و لسبق علمه فیهم ، را چنین معنی کرده است : چون خدا میدانستکه مخلوق تا ایزار و نیروی انجام تکلیف نداشته باشند نمیتوانند تکلیف را انجام دهند لذا با آنها نیرو داد و اگر آن نیرو نمداد جبراً و قهراً ترک معصیت میکردند .

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : گاهی شخص سعید را براه اهل شقاوت برند تا آنجا که مردم گویند چقدر شبیه آنها شده بلکه این هم از آنهاست ولی سپس سعادت او را دریابد و اصلاحش کند (این شخص نیکو مآبی است که اتفاقاً گناهانی از او سر زند و سپس با توبه و یا اعمال شایسته آنها را جبران کند) و گاهی شقی را براه سعادتندان برند تا آنجا که مردم گویند : چه اندازه با آنها ماند بلکه این هم از آنهاست و سپس شقاوت او را دریابد (و این شخص بد جنسی است که بدون تصمیم جدی یا برای تظاهر عمل خیری انجام دهد و سپس بخرمیه بد خویش گراید) آنرا که خدا (در لوح محفوظ) با سعادت نوشته است پایان کارش سعادت انجامد اگر چه از دنیا با اندازه فاصله میان دو دوشیدن ماده شتر (که چند لحظه بیش نیست) باقی نمانده باشد . (پس ملاک سعادت و شقاوت پایان عمر و زمان رفتن از دنیاست خدا ما و تمام مؤمنین را عاقبت بخیر و اهل سعادت فرماید) .

(بَابُ نِيكِي وَبَدِي)

۱ - امام صادق عليه السلام فرمود : از جمله آنچه خدا بجناب موسی عليه السلام وحی فرمود در تورات بر او نازل شد این بود که : همانا منم خدا که جز من شایسته پرستشی نیست ، مخلوق را آفریدم و نیکی را آفریدم و آنرا بدست هر که دوست داشتم جاری ساختم ، خوشا بحال آنکه نیکی را بدست او (بر مخلوقم)

أَجْرِيَّتُهُ عَلَى يَدَيْ مَنْ أُرِيدُهُ، قَوْلِي لِمَنْ أَجْرِيَّتُهُ عَلَى يَدَيْهِ

﴿۳۹۰﴾ ۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كُتُبِهِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، فَطَوَّبِي لِمَنْ أَجْرِيَّتْ عَلَى يَدَيْهِ الْخَيْرَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيَّتْ عَلَى يَدَيْهِ الشَّرَّ وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَذَا وَكَيْفَذَا.

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرْدَمَ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، وَعَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَطَوَّبِي لِمَنْ أَجْرِيَّتْ عَلَى يَدَيْهِ الْخَيْرَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيَّتْ عَلَى يَدَيْهِ الشَّرَّ وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَذَا وَكَيْفَذَا؟ قَالَ يُونُسُ: يَعْنِي مَنْ يُنْكِرُ هَذَا الْأَمْرَ بِتَنَقُّهِ فِيهِ.

جاری ساختن . منم خدا و شایان پرستشی جز من نیست ، مخلوق را آفریدم و بدی را آفریدم و آنرا بدست هر که اراده کردم جاری ساختم .

شرح - مقصود از خلقت بدی تقدیر و اندازه گیری ایزار و اسباب گناهیست مانند خلقت شراب و مراد بجاری ساختن بدست هر که خدا اراده کند اینستکه خدا میدانند کدامیک از مخلوقش بگناه و بدی گرایند و این معنی اگر چه مخالف با ظاهر لفظ است بعضی از شراح گفته اند و اگر بخواهیم بظاهر لفظ تمسک کنیم بعقیده ما بیان و توجیهش همانست که در دو حدیث پیش گفته شد که چون خدا اهل نیکی و بدی را شناخت همیشه عمل نیک را پیش اهل خیر گذارد و آنها بدان متوجه و سرگرم شوند و بدی را پیش اهل شر گذارد و آنها بان دلخوش و سرگرم شوند تا بهر کس آنچه لیاقت دارد داده باشد .

۲- امام باقر (ع) فرمود : در یکی از کتابهاییکه خدا نازل کرده اینستکه : منم خدا که شایسته پرستشی جز من نیست ، نیکی را آفریدم و بدی را آفریدم ، خوشا بحال آنکه نیکی را بدستش جاری ساختم ، وای بر کسیکه بدی را بدستش جاری ساختم و وای بر کسیکه بگوید چرا اینطور و چرا آنطور (چرا نیکی بدست این و بدی بدست آن جاری شد) .

۳- امام صادق (ع) فرمود : خدای عزوجل فرماید : منم خدا که معبودی جز من نیست ، آفریننده خیر و شر ، خوشا بحال آنکه خیر را بدستش جاری ساختم ، وای بر آنکه شر را بدستش جاری ساختم و وای بر آنکه بگوید : چگونه این شد و چگونه آن ، یونس گوید : یعنی وای بر کسیکه از روی عقل خود آنرا منکر شود (و بگوید خدا خالق خیر و شر نیست) .

(بَابُ)

الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ وَالْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَإِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِمَا رَفَعُوهُ قَالَ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

﴿بَابُ جَبْرِ وَقَدْرِ وَأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ﴾

شرح - کلمه «قدر» در این عنوان بمعنی تفویض است و مقصود از این عنوان موضوع مشهور و معروف خلق اعمال و مسأله جبر و تفویض است که از مهمترین و مشککترین مسائل مذهب است و در این خصوص میان طایفه امامیه و معتزله و اشاعره مباحثات و مناقشات دراز انجام یافته و بیشتر دانشمندان در این خصوص رساله جداگانه‌ای نوشته‌اند و عقاید ایشان فروع و منشعباتی پیدا کرده است ولی در اصل مسأله سه عقیده و مذاق پیش نبوده است: اول عقیده بجبر و خلاصه‌اش اینست که هر کردار و گفتاری که از انسان سر میزند بقدرت و اراده خداست و قدرت و اراده انسان در آن هیچ تأثیری ندارد بلکه انسان مانند ابزار دست کارگر است، خدا گاهی درخت را بسدا می‌آورد و گاهی انسان را، زمانی رعد و برق و هوا را بجنش می‌آورد و زمانی انسان را بنابراین فرقی میان گام برداشتن انسان و عرشه دست و پای او نیست، این عقیده شاعره است و سر سلسله این عقیده جهم بن صفوان و ابوالحسن اشعری است که هر يك تابعین بسیاری دارند دوم عقیده بتفویض است باین معنی که قدرت و اراده انسان در گفتار و کردارش از خود اوست و قدرت و اراده خدا در آن تأثیر و مداخلت بی‌واسطه ندارد و نزد بعضی در این معنی کلمه «قدر» هم بکار می‌روند مانند بکار بردن مصنف در این عنوان و نزد بعضی دیگر این کلمه بمعنی «جبر» بکار می‌رود، پنجم (ص) فرموده است: «قدریه مجوس این امت است» و هر يك از دو طایفه «مجبر» و «مفوض» این سخن را بردسته مقابل تطبیق میکنند. سوم عقیده باختیار یا «امر بین الامرین» است که مضمون روایات این باب و سایر روایاتی است که از ائمه هدی (ص) رسیده است، در تمام این روایات جبر و تفویض (یا قدر) وارد کرده و بر بطلان آن استدلال فرموده و امر بین الامرین را ثابت نموده‌اند چنانکه اکنون ذکر میشود. معنی امر بین الامرین اجمالاً اینست که انسان در افعال خود نه چنان مجبور و بی‌اختیار است که مانند ابزار دست کارگر باشد و از خود نیروی امتناع و دفاع نداشته باشد و نه چنانکه انسان در کردار خود مستقل باشد و خدا را هیچگونه دخالتی در آن نباشد بلکه افعال او بهر دو طرف ربط و بستگی دارد هم بخدا و هم بخود او ولی بیان و توضیح این عقیده و استدلالش ممرکه آراء و میدان نجات و هلاکت شده و دانشمندان را حیران و پریشان کرده است و به همین جهت این مسأله از غوامض و مشکلات مسائل مذهبی بشمار آمده است در اینجا است که صاحب کفایه الاسول چون به بن بست جبر از طریق استدلال گیر کرده میگوید «قلم اینجا رسید و سر بشکست» مرحوم مجلسی در اینجا هشت قول از بزرگان دانشمندان نقل میکند و بر هر يك ایراد و اعتراضی مینماید و خودش در آخر قول نهمی احداث میکند و آنرا مستفاد از روایات میداند، بسیاری از دانشمندان دلیل دندان شکن بر اختیار را وجدان پاک خود انسان دانسته و اینکه خود انسان گاهی میگوید «دلم خواست یا دلم

جَالِسًا بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِعْبَيْنِ إِذْ أَقْبَلَ شَيْخٌ فَجَثَا بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخَيْرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَقْضَاءُ مِنْ اللَّهِ وَقَدِيرٌ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا شَيْخُ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَلَا هَبِطْتُمْ بَطْنَ وَإِذَا بِأَقْضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدِيرٍ، فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْسَبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ: مَهْ يَا شَيْخُ! فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَظَّمَ اللَّهُ الْأَجْرَ فِي مَسِيرِكُمْ وَ أَنْتُمْ سَائِرُونَ وَ فِي مَقَامِكُمْ وَ أَنْتُمْ مُقِيمُونَ وَ فِي مُنْصَرَفِكُمْ وَ أَنْتُمْ مُنْصَرِفُونَ وَ لَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ خَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرَّينَ، فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ: وَ كَيْفَ لَمْ نَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ خَالَاتِنَا مُكْرَهِينَ وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرَّينَ وَ كَانَ بِالْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ مَسِيرُنَا وَ مُنْقَلَبُنَا وَ مُنْصَرَفُنَا؟ فَقَالَ لَهُ: وَ تَنْظُرُ أَتَيْتَهُ كَانَ قَضَاءً حَتْمًا وَ قَدْرًا لِأَزْمَا، إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ التَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالرَّجْرُ مِنَ اللَّهِ وَ سَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ تَكُنْ لِأُمَّةٍ لِلْمُذْنِبِ وَلَا عُمَّةٍ لِلْمُحْسِنِ وَ لَكُنَّ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْأِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ وَ لَكُنَّ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عِبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ حَصْمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ قَدْرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجْوسِيهَا، إِنَّ اللَّهَ

نخواست ، رادلیل مختار بودنش دانسته اند .

خود دلیل اختیاریست ای صنم

اینکه گویی این کنم یا آن کنم

وما جز اینکه با استمداد از فضل و توفیق خدای منان و با التجاء بدرگاه او از لغزش فکر و قلم وارد ترجمه و شرح و آیات شویم چاره دیگری نداریم و بنظر ما حدیث دو از دهم این باب که از حضرت ثامن الائمه (ع) روایت شده است تا آنجا که مغز بشر استمداد و اجازه تفکر دارد این مشکل را حل فرموده است .

۱- امیر المؤمنین (ع) پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه نشسته بود که پیر مردی آمد و در برابر آن حضرت زانو زد و سپس عرض کرد : ای امیر مؤمنان ، بفرمائید که آیا رفتن ما بجنک اهل شام بقضا و قدر خدا بود ؟ حضرت فرمود : آری ای پیر مرد بهیچ تلی بالا نرفتی و بهیچ دره‌ای سرا زیر نشدید مگر بقضا و قدر خدا ، پیر مرد گفت : ای امیر مؤمنان رنجبکه من در این راه بردم بحساب خدا گذارم ؟ (یعنی چون رفتن من بقضا و قدر خدا بوده است پس من اجری نخواهم داشت) حضرت فرمود : ساکت باش ای پیر مرد بخدا سوگند که خدا اجر بزرگی نسبت برفتن آنجا و اقامت در آنجا و بازگشت از آنجا بشما داده است ، و شما نسبت بهیچ یک از حالات خود مجبور و ناچار نبدید پیر مرد گفت : چگونه میشود که ما در هیچ یک از حالات مجبور و ناچار نباشیم با آنکه رفتن و حرکات و بازگشت ما بقضا و قدر خدا باشد ؟ حضرت باو فرمود : مگر تو گمان کنی که آن قضا حتمی بود و آن قدر لازم (بطوریکه اختیار از تو سلب شود و رفتن و جنگ کردنت بقدرت و اراده تو نباشد) اگر چنین میبود نواب و عقاب و امر و نهی و باز داشت خدا بیهوده بود (زیرا در آن صورت انسان مانند ماشین خود کاریستکه اگر درست کوکش کنند

تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَلَّفَ تَخْيِيراً وَنَهَى تَحْذِيراً وَأَعْطَى عَلَى الْقَلْبِ كَثِيراً وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَ لَمْ يُطْعَ مُكْرَهاً وَ لَمْ يُمَلِكْ مَقْوَضاً وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِالْإِطْلَا ، وَ لَمْ يَبْعَثِ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ عَبَثاً . ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ . فَأَنْشَأَ الشَّيْخُ يَقُولُ:

أَنْتَ الْأَمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ
يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانَا
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِساً
جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانَا

نافع باشد و چون بدجورش کنند زیان رساند و ما شین را امر نهی کردن و توییح و تحسین نمودن بیهوده و باطلست (و نوید و بیم دادن انسان معنی ندارد نه گنهگار سزاواری سرزنش دارد و نه نیکوکار اهلیت ستایش ، بلکه گنهگار از نیکو کار سزاوارتر باحسانست و نیکو کار از گنهگار بمقوبت سزاوارتر است [نیکو کار از بد کردار سزاوارتر بستایش نیست و بد کردار از نیکو کار سزاوارتر بنکوهش نباشد] این سخن گفتار برادران بت پرستان و دشمنان خدای رحمان و حزب شیطان و اهل قدر و معجوس این امت است ، خدای تبارک و تعالی تکلیف با اختیار نموده (نه با جبر و اضطرار) و برای بیم دادن نهی فرموده (تا مردم فهمیده و با اختیار بجای نیفتند) و بر کردار اندک ثواب بسیار عطا فرموده ، نافرمانی از او غلبه جوئی بر او نیست و فرمانبری از او باکراه و زور نباشد بمردم آن ملکیت نداده که یکباره واگذار کرده باشد (چنانکه اهل تفویض گویند) و آسمانها و زمین و فضا را بیهوده نیافریده و پیغمبرانرا بدون جهت مژده گویان و بیم رسان مبعوث نساخته ، این عقیده کافران است ، وای بر کافران از آتش دوزخ پیرمرد (که عقده دلش باز شده و از شادی در پوست خود نمیگنجید یکر باعی باین مضمون) انشاء نمود و میگفت : توئی آن امامیکه بسبب اطاعت او از خدای رحمان در روز قیامت امید آمرزش داریم ، از امر دین ما هر چه مشکل بود روشن ساختی ، در برابر این احسان پروردگارت بتو جزای احسان عنایت کند

شرح - در این حدیث شریف امیر المومنین (ع) در کمال و ضوح بر بطلان جبر و تفویض استدلال فرموده است ، آنچه در بین دو قلاب [] ذکر نمودیم نسخه بدل جمله سابق است که مجلسی (ره) از حدیث اصبح بن نباته نقل فرموده است و بنظر ماسعبارت صحیح همان است که بین دو قلابست زیرا مطابق عبارت کافی اگر چه مجلسی (ره) پنج وجه برای توجیه آن بیان کرده است ولی بنظر دقت هیچ یک درست نیست زیرا اساساً امام (ع) سزاواری ثواب و عقابرا در صورت جبر نمیکنند پس چگونه میشود که در دو جمله بعد سزاوارتر بودن آنها ثابت کند و آنکه فرمود این سخن گفتار برادران بت پرستانست برای اینستکه قرآن از قول آنها نقل میکند که : « چون کار زشتی کنند گویند پدران ما انرا اینگونه دیدیم و خدا ما را باین امر کرده است ، یعنی ما مجبور و تحت فرمان خدائیم و اینک فرمود « دشمن خدای رحمان ، گویا مربوط باهل تفویض باشد که خود را در برابر خدا مستقل میدانند ولی باز حزب شیطان با اهل جبر مناسبتر است زیرا که شیطان گفت « رب بها اغویتینی ، پروردگارا چون تو مرا گمراه کردی و اهل قدر

۲ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ إِلَيْهِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ.

۳ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: اللَّهُ قَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَيَّ الْعِبَادِ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ، قُلْتُ: فَجَبَّرَهُمْ عَلَيَّ الْمَعَاصِي؟ قَالَ: اللَّهُ أَعَدُّ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ: يَا بَنِي آدَمَ! أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكُمْ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ.

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرْثَدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ خُزَيْمِ قَالَ: قَالَ لِي

چنانکه گفتیم بر هر دو دسته تطبیق شده است و همچنین عبارات بعد در حدیث شریف بر هر دو طایفه قابل انطباق است، باهل تفویض میگوئیم اگر خدا کار را بشما وا گذاشته و خود کنار رفته است پس چرا شما را امر و نهی میکند چرا پیغمبر میفرستد، چرا پادشاه اندک را بسیار میدهد و باهل جبر میگوئیم شما را امر و نهی نمیکند و بملأه امر او را مقرون با اختیار خود وجدان میکنی و بقیده تو پادشاه بسیار بر عمل اندک معنی ندارد و . و . و اما کلمه قضا و قدر را در اینجا طبق حدیثی که از احتجاج نقل شده بامرو نهی و تمکین خدا معنی فرموده است

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود: هر که معتقد باشد که: خدا خلقت را به بیعتی و زشتکاری فرمان میدهد بر خدا دروغ بسته است و هر که معتقد شود که کار نیک و بد از اوست بر خدا دروغ بسته است.

شرح - جمله اول این روایت رد بر اهل جبر است که میگویند: کار زشت ما بدستور خداست چنانچه در شرح حدیث سابق از آیه شریفه نقل شد و جمله دوم رد بر اهل تفویض است که گویند مرجع و منشاء کار نیک و بد خود ما هستیم و خدا را در سلطنتش مغلوب و مقهور میدانند. دسته اول علل و اسباب اولیه افعال انسان را در نظر گرفته و از علل و اسباب قریبه که اراده و اختیار انسانست صرف نظر کردند و دسته دوم تنها چشم بملأ قریبه دوختند و قدرت و اراده خدا را نادیده انگاشتند. هر دو دسته بر خدا دروغ بستند و امر بین الامرین را فراموش کردند.

۳ - و شاء گوید از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم و عرض کردم: خدا کار را به خود بندگان وا گذاشته است؟ فرمود: خدا قادرتر از اینست، عرض کردم: پس ایشان را بر گناه مجبور کرده است؟ فرمود: خدا عادلتر و حکیم تر از اینست، سپس فرمود: خدا فرماید: ای پسر آدم من بکارهای نیک تو از خود تو سزاوارترم و تو بکارهای زشت از من سزاوتری (به حدیث ۳۸۳ رجوع شود) مرتکب گناه میشوی بسبب نیروئی که من در وجودت قرار دادم.

۴ - یونس بن عبدالرحمن گوید: حضرت رضا عليه السلام بمن فرمود: بگفتار قدریه (اهل تفویض)

أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : يَا يُونُسُ ! لَأَتَقَلَّ يَقُولُ الْقَدْرِيَّةِ فَإِنَّ الْقَدْرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا يَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَلَا يَقُولُ أَهْلُ النَّارِ وَلَا يَقُولُ إِبْلِيسَ فَإِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ قَالُوا : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ . وَقَالَ أَهْلُ النَّارِ : رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ . وَقَالَ إِبْلِيسُ : رَبِّ يَا أَعْوَبْتَنِي ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ وَ لَكَيْتِي أَقُولُ : لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَقَدَّرَ وَ قَضَى ؛ فَقَالَ : يَا يُونُسُ ! لَيْسَ هَكَذَا ، لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَقَدَّرَ وَ قَضَى ؛ يَا يُونُسُ ! تَعْلَمُ مَا الْمَشِيئَةُ ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : هِيَ الذِّكْرُ الْأَوَّلُ ، فَتَعْلَمُ مَا الْأَرَادَةُ ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : هِيَ الْعَزِيمَةُ عَلَى مَا يَشَاءُ ، فَتَعْلَمُ مَا الْقَدْرُ ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : هِيَ الْهَنْدَسَةُ وَوَضَعُ الْحُدُودِ مِنَ الْبَقَاءِ وَ الْفَنَاءِ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ : وَالْقَضَاءُ هُوَ الْأَبْرَامُ وَ إِقَامَةُ الْعَيْنِ ؛ قَالَ : فَاسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ يُقَبِّلَ رَأْسَهُ وَقُلْتُ : فَتَحَّتْ لِي شَيْئًا كُنْتُ عَنْهُ فِي عَمَلَةٍ .

قائل مباش زبرا قدریه نه بگفتار اهل بهشت قائل شدند و نه بگفتار اهل دوزخ و نه بگفتار شیطان برای اینکه اهل بهشت گفتند (سوره: ۷ - ۴۳) «سپاس خدا پرست که ما را باین بهشت هدایت فرمود و اگر خدا ما را هدایت نمیکرد ، ما هدایت نمیشدیم ، و اهل دوزخ گفتند (سوره: ۲۳ - ۱۰۶) «پروردگارا ، شقاوت خود ما بر ما غلبه کرد و ما گروهی گمراه بودیم ، و شیطان گفت : «پروردگارا بسبب آنکه تو مرا گمراه کردی ، (پس این هر سه طایفه نیکی و بدی را بخدا ارجاع میدهند ولی قدریه بخودشان برمیگردانند) عرض کردم بخدا سوگند من بگفتار ایشان قائل نیستم بلکه میگویم چیزی نباشد مگر بوسیله آنچه خدا خواهد و اراده کند و تقدیر نماید و حکم فرماید ، فرمود : ای یونس چنین نیست ، چیزی نباشد مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و تقدیر نماید و حکم فرماید میدانی مشیت (خواست خدا) چیست ؟ گفتم : نه ؛ فرمود : ذکر اولست (یاد نخستین) میدانی اراده چیست ؟ گفتم : نه ؛ فرمود : آن تصمیم است بر آنچه میخواهد ، میدانی قدر چیست ؟ گفتم : نه ؛ فرمود آن اندازه گیری و مرز بندی است مانند مقدار بقا و زمان فناء سپس فرمود و قضا (حکم) محکم ساختن و وجود خارجی دادنت ، یونس گوید : از آنحضرت اجازه خواستم که سرش را ببوسم و عرض کردم : گرهی برایم گشودی که از آن بیخبر بودم .

شرح - مجلسی علیه الرحمة گوید جمله «لا یكون الا بما شاء الله» در بیشتر نسخ کافی در قول یونس با «باء» و در قول امام بدون «باء» ذکر شده است و سپس دو توجیه برای آن بیان میفرماید و همچنین صدر المتألهین و فیض کاشانی قدس سرهما هر کدام در این زمینه بیانی دارند ولی انصاف اینستکه امام عليه السلام با در نظر گرفتن درجه فهم و دانش یونس و معنائیکه خود او از کلامش اراده کرده جوابش را داده است و این جهات برای ما واضح و روشن نیست تا بدانیم آنچه با نداشتن «باء» چه فرقی از لحاظ معنی میکند ، و اما منظور از «ذکر اول» مرحوم فیض گوید که : لوح محفوظ است و مقصود از بقا و فناء مدت عمر هر چیز و اجل اوست .

۵- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْبَمَانِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ أَمْرُهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمْرُهُمْ بِدِينِ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ ، وَ لَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَ لَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ .

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ قَرِظٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ بغيرِ مِثْبَئَةِ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بغيرِ قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ أَحْلَمَهُ اللَّهُ النَّارَ .

۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ : كَانَ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْقَدَرِ وَ الشَّاسِ مُجْتَمِعُونَ ، قَالَ : فَقُلْتُ : يَا هَذَا ! أَسَأَلُكَ ؟ قَالَ : سَلْ ؛ قُلْتُ : يَكُونُ فِي مُلْكِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا لَا يُرِيدُ ؟ قَالَ : فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ [لِي] : يَا هَذَا ! لَيْتَ قُلْتُ : إِنَّهُ يَكُونُ فِي مُلْكِهِ مَا لَا يُرِيدُ إِنَّهُ لَمَقْهُورٌ ، وَلَيْتَنِي

۵ - امام صادق عليه السلام فرمود : همانا خدا خلق را آفرید و دانست که آنها چه راهی میروند و ایشانرا امر کرد و نهی فرمود : هر امریکه با ایشان نمود راهی بترکش برای آنها گذاشت (بطوریکه با اختیار خود بجا آوردند و مجبور و ناچار نباشند) و انجام ندهند و ترک نکنند مگر باذن خدا .

توضیح - برای اذن خدا پنج معنی گفته اند : ۱ - امر تشریحی و فرمان ۲ - امر تکوینی و ایجاد ۳ - تخلیه و اطلاق یعنی رها گذاشتن و مجبور نکردن ۴ - علم و دانستن ۵ - قضاء و قدر ولی با اندکی تأمل میفهمیم که هیچیک از این معانی مناسب نیست و بقیده ما باید در اینگونه موارد کشف الکلماتی باشد که بنام موارد استعمال کلمه « اذن » نظر شود تا اصطلاح مخصوص ائمه علیهم السلام در این ماده بدست آید .

۶ - امام صادق از قول پیغمبر (ص) فرماید هر که معتقد باشد که خدا بزشکارتی فرمان میدهد بر خدا دروغ بسته و هر که معتقد باشد که خیر و شر بغير خواست خداست ، خدا را از سلطنتش بیرون کرده و هر که معتقد باشد که ارتکاب گناه با نیروی خدا نیست بر خدا دروغ بسته و هر که بر خدا دروغ بزند خدا او را بدوزخ برد .

۷ - اسمعیل بن جابر گوید : هردی در مسجد مدینه نشسته بود و راجع بقدر سخن میگفت و مردم گردش را گرفته بودند ، من گفتم ای فلانی از تو سؤالی دارم : گفت بپرس ، گفتم آیا در ملک خدا چیزی هست که با اراده او نباشد ، مدتی دراز سربگردیدم بیان شد و سپس سرش را بجانب من بلند کرد و گفت ای فلانی ، اگر بگویم در ملک خداست چیزی که اراده نکرده خدا مقهور و زورپذیر گردد و اگر بگویم در ملک او جز آنچه اراده کند نیست گناهان را بگو رخصت دادهام (زیرا آنها را بخدا نسبت دادهام و ترابی تقصیر

قُلْتُ: لَا يَكُونُ فِي مَمْلُوكِهِ إِلَّا مَا يُرِيدُ أَفَرَدْتُ لَكَ بِالْمَعَاصِي، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَأَلْتُ هَذَا الْقَدْرِيَّ فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ: لِنَفْسِهِ نَظَرٌ أَمَا لَوْ قَالَ غَيْرَ مَا قَالَ لَهْلَكَ.

۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رَعْلَانَ، عَنْ أَبِي ظَالِبِ الْقَمِي، عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ، أَخْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَقَوَّضَ إِلَيْنِهِمُ الْأَمْرَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: قُلْتُ: فَمَاذَا؟ قَالَ: لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَيْنَ ذَلِكَ.

﴿ ۴۰۰ ﴾ ۹۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قَالَ: إِنْ اللَّهُ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجَبِّرَ خَلْقَهُ عَلَى الدُّنُوبِ ثُمَّ يَعِدُّ بِهِمْ عَلَيْهَا وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ، قَالَ: فَسَلِّئْنَا عليهما السلام هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ مَنْزِلَةٌ نَائِلَةٌ قَالَ: نَعَمْ أَوْسَعُ مِثْلًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

دانسته ام) اسماعیل گوید: من بامام صادق عليه السلام عرض کردم اذ آن قدری مذهب جنین پرسیدم و او اینگونه جواب داد حضرت فرمود: او بفتح خویش اندیشید، اگر جز این میگفت (و طبق عقیده خودش جواب قطعی میداد) هلاک میشد.

۸ - مردی گوید بامام صادق عليه السلام عرض کردم: خدا بندگانرا برگناه مجبور ساخته؟ فرمود: نه، گفتم: پس کار را با آنها وا گذاشته؟ فرمود: نه، گفتم پس حقیقت چیست؟ فرمود: لطیفی است از پروردگارت میان این دو مطلب.

شرح - کلمه «لطف»، را در این حدیث مرحوم فیض و استادش بامر دقیق و مشکل معنی کرده اند و مرحوم مجلسی احتمال رحمت و توفیق پروردگارا هم داده و بلکه آنرا اختیار کرده است، و در هر حال تمام شارحین این کلمه را توضیح مذهب اختیار و امر بین امرین دانسته اند و چنانکه تحت عنوان این باب گفتیم برای مذهب اختیار نه معنی گفته اند و هر کسی این کلمه را با مختار خود تطبیق میکند، ولی با اصطلاح متکلمین کلمه «لطف» معنی دیگری دارد و آن: «چیزیست که بنده را با طاعت نزدیک کند و از معصیت دور دارد و بر حد جبر و زور هم نرسد»، که امامیه و معتزله این معنی را بر خدا واجب عقلی دانسته و اشاعره واجب ندانسته اند و هر یک برگفته خود دلیلی دارند که این مقام مناسب ذکرش نیست.

۹ - امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: خدا بمخلوقش مهربانتر از آنستکه ایشانرا مجبور برگناه کند و سپس بجهت آن عذابشان نماید (چنانچه جبری مذهب گوید) و خدا عزیزتر از آنستکه چیزی را بخواهد و نشود (چنانچه تفویضی مذهب گوید) راوی گوید از آن دو حضرت سؤال شد که: مگر میان جبر و تفویض منزل سومی است، فرمودند: آری منزلی است فراختر از میان آسمان تا زمین شرح - این منزل هم تعبیر دیگریست از مذهب اختیار و امر بین امرین که در حدیث سابق بلفظ تعبیر شده بود. ملاسدر را گوید: «اشاره باینستکه قائل بمذهب اختیار در فراخی و وسعت است بساقتی بیشتر از میان آسمان و زمین»، یعنی اهل جبر و تفویض در تنگنای استناد افعال بندگان بخواهند یا خویش

۱۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سُئِلَ عَنِ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ فَقَالَ : لَا جَبْرَ وَلَا قَدَرَ وَلَكِنْ مَنَزَلَةٌ بَيْنَهُمَا ، فِيهَا الْحَقُّ الَّذِي بَيْنَهُمَا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُ أَوْ مَنْ عَلَّمَهَا إِثَاءَ الْعَالِمِ .

۱۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ عِدَّةٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ لَهُ رَجُلٌ : جُعِلَتْ فِدَاكَ أَجَبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي ؟ فَقَالَ : اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجَبِّرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا . فَقَالَ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَوَّضَ مِنَ اللَّهِ إِلَى الْعِبَادِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : لَوْ قَوَّضَ إِلَيْهِمْ لَمْ يَخْصِرْهُمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ؛ فَقَالَ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ قَبَيْتَهُمَا مَنَزَلَةً ؟ قَالَ : فَقَالَ : نَعَمْ أَوْسَعُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ .

۱۲- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقُولُ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالْأَسْطِغَاةِ قَالَ : فَقَالَ لِي : اكْتُبْ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا بَيْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ وَبِقَوْلِي أَذِيَتْ إِلَيَّ قَرَائِصِي وَبِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي ؛ جَعَلْتُكَ سَمِعًا ؛ بَصِيرًا ؛ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ

میباشند کولی همینکه اندکی از این دو تنگنا بیرون رویم و افعال خود را بدو طرف نسبت دهم در مذهب اختیار وارد شده ایم چه آنکه خدا را مؤثرتر بدانیم یا خویش را .

۱۵ - از امام صادق عليه السلام راجع بجبر و تفویض پرسش شد ، حضرت فرمود : نه جبر است و نه تفویض بلکه منزلیست میان آن دو که حق آنجاست و آن منزل را نداند جز عالم یا کسی که عالم آن را بوی آموخته باشد .

۱۱ - راوی گوید مردی با امام صادق (ع) عرض کرد : قربانت گردم خدا بندگان را برگناه مجبور کرده است ؟ فرمود : خدا دادگرتر از آنستکه ایشان را برگناه مجبور کند و سپس با نجهت عذابشان نماید ، آنمرد گفت ، قربانت گردم : پس کار را ببندگان وا گذاشته است ؟ فرمود اگر ایشان را گذار کرده بود در تنگنای امر و نهی شان قرار نمیداد ، عرض کرد : پس میان این دو ، منزل دیگریست ؟ فرمود آری ، فراختر از میان آسمان و زمین .

۱۲ - احمد بن محمد گوید : حضرت رضا (ع) عرض کردم : بعضی از اصحاب ما شیعیان قائل بجبر و بعضی قائل باستطاعتند حضرت فرمود بنویس : د بسم الله الرحمن الرحيم ، علی بن الحسین فرمود خدای عزوجل فرموده است : ای پسر آدم ، تو بخواست من میخواهی و بقوت من واجباتم را انجام دهی و بوسیله نعمت من بر نافرمانیم توانا گشتی ، من ترا شنوا و بینا کردم ، هر نیکی که بتو رسد از خداست و هر بدی که بتو رسد از خود تو است زیرا ، من به نیکیهایت از تو سزاوارترم و تو بیدیهایت از من سزاوارتری زیرا ، من از آنچه کنم

مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَ ذَلِكَ أَتَى لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ؛ قَدْ نَظَّمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُ

بازخواست نشوم و مردم بازخواست شوند (سپس امام (ع) فرمود یا خدا فرماید) هر چه میخواستی برایت برشته در آوردم .

شرح - این حدیث با اندکی اختلاف در باب (مشیت و اراده) (۳۸۳) گذشت و ما در آنجا توضیحاتی دادیم در اینجا علاوه بر آن میگوئیم : معلوم میشود احمد بن محمد از اصحاب با هوش و دانشمند حضرت رضا (ع) بوده است که آنحضرت جوابی کامل و پرمغز باو داده و دستور بنوشتن فرموده است بطوریکه در میان روایات این باب جامعتی از این روایتی دیده نمیشود ایکاش احمد بن محمد هزارها مانند این سؤال از آنحضرت کرده بود و ایکاش مانند احمد بن محمد هزارها تن میان اصحاب آنحضرت و سایر ائمه هدی (س) پیدا میشد تا از مشکلات علمی حل نشده امروز ما اثری باقی نباشد . در جمله اول حدیث شریف حقیقتی بسیار عالی و گرانبها روشن گشته است ، زیرا در موضوع پرشور و غوغای جبر و تفویض و اختیار مسأله ای پیش میآید که غالب دانشمندان پایه و مبنای بحث خود قرار میدهند و آن مسأله اینست که کارهایی را که انسان با اراده و اختیار بجا میآورد یا ترك میکند مقدماتش باین ترتیب است که ابتداء توجهی در نفس انسان نسبت بموضوعی پیدا میشود ، سپس در باره آن فکر میکند و اطراف و جوانب را میسنجد گاهی انجام فعل در نظرش رجحان پیدا میکند و پس از تفکر و تأمل کم کم عزم و تصمیم جدی میشود تا آنجا که دست و پا و سایر اعضایش بطرف آنمطلوب حرکت میکند و گاهی برعکس میشود و ترك آن کار را اختیار میکنند . دانشمندان گویندشکی نیست که توجه و تفکر و عزم و تصمیم و قدرت و اختیار و اعضا و جوانب ماهمه ابزار و آلائی است که خداوند متعال در اختیار ما گذاشته تا معلوم شود کدامیک از ما نیکو کارتریم ، اما سخن در توجه و خواست اولست که آیا آن از ناحیه ذات خود ماست یا از جانب خدا یتمالی ، اگر آن خواست نخستین از خود ما باشد باید بخواست دیگر مامعلق داشته باشد تا بگوئیم «خواستم که بخواهم» و باز آن خواست بخواست قبلی دیگر مامعلق میشود و تسلسل لازم میآید و آنهم محالست پس مذهب صحیح آنست که خواستی که در ما پیدا میشود از طرف خدا یتمالی و معلول خواست اوست . اینجاست که دانشمندان در بن بست جبر گیر میکنند و سر قلمشان میشوند ، اما از بیان امام علیه السلام استفاده میشود که مشیت خدا تعلق گرفته که بها مشیت عنایت کند یعنی خدا خواست ما را جوری سازد که بتوانیم بخواهیم یا نخواهیم چنانکه بجماد و نبات این قوه را عنایت نفرمود ، پس خواستن و نخواستن ما که بانجام دادن یا انجام ندادن کاری منتهی میشود بدست ما و در اختیار خود ماست بوسیله نیروئیکه خدا در ما بودیمت نهاده است و حاصل اینست که انسان جوری ساخته شده است که اگر چیزی را بخواهد انجام دهد و اگر نخواهد ترك کند ، و آنچه مورد نیست که اگر بخواهد تواند بخواهد و اگر نخواهد تواند نخواهد . مطلب دیگری که از این حدیث شریف استفاده میشود اینست که راجع بانجام و اجبات کلمه قوت بکار برده و در باره گناه کلمه نعمت تا اشاره باشد باینکه اگر چه

۱۳- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؛ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى؛ عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ، وَلَكِنَّ أَمْرَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؛ قَالَ: قُلْتُ: وَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتُهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَهَيْبَتُهُ فَلَمْ يَنْتَه فَمَرَّ كُنْتُهُ فَعَمَلُ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَمَرَّ كُنْتُهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.

۱۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرَقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لَا يُرِيدُ.

اطاعت و معصیت بنده هر دو بخدا ارتباط دارد اما ارتباط اطاعت با نیست که خدا نیرو و قوتی در انسان میگذارد برای اینکه آنرا صرف اطاعت کند ولی ارتباط گناه بخدا بهمین مقدار است که اونمت چشم و گوش و سایر قوای ظاهری و باطنی را بانسان داده است و خودانسان بسوء اختیارش از این نعمتها سوء استفاده کرده و در غیر مورد بصرف میرساند مانند کسیکه نعمت آب و برق را بصرف خراب کردن عمارات و کشتن مردم بیگناه رساند و باید باو گفت :

ترا تبشه دادم که هیزم شکن ندادم که دیوار مردم بکن

۱۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : نه جبر درست است و نه تفویض بلکه امری است میان این دو امر ، راوی گوید: گفتیم امر میان دو امر چیست ؟ فرمود مثلش اینستکه مردی را مشغول گناه بینی و او را نهی کنی او نپذیرد و تو او را رها کنی و او آن گناه را انجام دهد ، پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده ای نباید گفت تو او را بگناه دستور داده ای .

شرح - مثال امام عليه السلام راجع بارتباط گناهست بخدا یعنی و اینکه نه جبر است و نه تفویض زیرا در همین مثال امام عليه السلام اگر شخصی که گناهکار را می بیند دست پهای او را به بندد و نگذارد گناه کند مثال از برای مذهب جبر است و اگر او را به بیند و هیچ نکوید ، مثال برای تفویض میشود ولی آنچه امام عليه السلام فرمود مثال برای مذهب اختیار و امر بین امرین است و آنچه در قرآن و اخبار خذلان و اضلال بندگان بخدا نسبت داده شده است دانشمندان طبق همین مثال معنی میکنند و میگویند معنی گمراه کردن و خذلان نمودن خدا بندگانش را اینستکه خدا با زبان پیغمبر و امام و مبلین خود و یا بوسیله کتب آسمانی و سایر طرق بندگانش را از گناه نهی میکند و چون نشنیده گرفتند آنها را بخودشان و میگذارند سپس ایشان در گناه و عصیان تا آنجا می تازند که پناه میبریم بخدا .

۱۴ - امام صادق عليه السلام فرمود : خدا بزرگوارتر از آنستکه که مردم را بآنچه توانایش را ندارند تکلیف کند و خدا نیرومندتر از آنست که در حوزه فرمانروائی او چیزی باشد که آنرا اراده نکرده باشد .

(بَابُ الْأَسْتِطَاعَةِ)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْأَسْتِطَاعَةِ فَقَالَ : يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ زَبَعِ خِصَالِهِ أَنْ يَكُونَ مُخْلِئَ السَّرْبِ : صَاحِبِ الْجَنِيمِ ؛ سَلِمَ الْجَوَارِحُ لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللَّهِ ؛ قَالَ : قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ فَيَسِّرْ لِي هَذَا قَالَ : أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخْلِئَ السَّرْبِ ، صَاحِبِ الْجَنِيمِ ، سَلِمَ الْجَوَارِحُ يُرِيدُ أَنْ يَزْنِيَ فَلَا يَجِدُ امْرَأَةً تَمَّ يَجِدُهَا ، فَأَمَّا أَنْ يَعِصَمَ نَفْسَهُ فَيَمْتَنِعُ كَمَا مَتَنَعَ يُونُسُ عليه السلام أَوْ يُخَلِّي بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِزَادَتِهِ فَيَزْنِي فَيَسْتَسِي زَانِيًا وَلَمْ يُطِيعِ اللَّهَ بِإِكْرَاهٍ وَلَمْ يَعِصِهِ بِغَلْبَةٍ .

(بَابُ اسْتِطَاعَتِ)

توضیح - این باب هم مربوط به باب وجوب و تفویض و اختیار است و مراد با استطاعت در اینجا قوه و نیروی است که انسان بوسیله آن کارها را انجام دهد یا ترک کند و فرق استطاعت با قدرت اینست که قدرت توانایی بر اختیار فعل و ترک است و استطاعت توانایی بر فعل یا ترک است باین معنی که چون بنده کاری را انجام داد گوئیم استطاعت بر فعل آن داشت و چون ترک کرد گوئیم استطاعت بر ترک آن داشت .

۱ - علی بن اسباط گوید : از حضرت رضا عليه السلام راجع با استطاعت پرسیدم ، فرمود : استطاعت بنده پس از چهار خصلت حاصل میشود : ۱- اینکه راهش باز باشد ۲- تندرست باشد ۳- اعضائش سالم باشد ۴- برای او سببی از جانب خدا برسد . گفتم : قربانت گردم : سبب از جانب خدا را برایم توضیح دهید ، فرمود : بعد از آنکه بنده راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضائش سالم باشد، میخواهد زنا کند زنی را پیدا نمیکند و سپس پیدا میکند ، آنکاه یا خود را نکه میدارد و سر باز میزند چنانکه حضرت یوسف (ع) سر باز زد یا خود را تسلیم خواست و اراداش میکند و زنا میکند و زانی نامیده میشود : نه (آنکه سر باز زند) خدا را بزور اطاعت کرده و نه (آنکه زنا کند) با نافرمانی خود بر او چیره گشته است .

شرح - از این روایت استفاده میشود که استطاعت ۴ - مقدمه و شرط دارد ، پس از اینکه این چهار چیز موجود شد استطاعت حاصل آید : اول سرب مخری است یعنی کاری را که میخواهد انجام دهد مانعی سر راهش نباشد که او را از آنکار جلوگیری کند دوم - تندرست باشد یعنی تب و ضعف و بیهوشی و امراضیکه بودن آنها مانع انجام کاریست که اراده دارد نباشد سوم - اعضاء مربوط با آنکار سالم باشد پس نایبنا استطاعت نظر بنا محرم ندارد و کرا استطاعت شنیدن غنا ندارد چهارم - برای او سببی از خدا برسد ، و این مطلب را چون راوی نفهمید از امام (ع) توضیح خواست و حضرت ضمن یک مثال در باره زنا بیان کرد ، ملاسدر را مرحوم مجلسی میفرمایند همان نیروی که خدا در او گذاشته که میتواند مانند حضرت یوسف خود را نگاهدارد یا آنکه مرتکب زنا شود، سبب رسیده از خداست و مجلسی (ره) احتمال دیگری هم داده و آنرا با تکلف دانسته است در صورتیکه روشنتر بنظر میرسد و آن اینست که پیدا شدن زن برای زنا سبب رسیده از خدا باشد .

۲- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى وَعَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِیمَ جَمِیعاً ، عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكِّمِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَزِيدَ جَمِیعاً ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ : سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْاِسْتِطَاعَةِ ، فَقَالَ : اَسْتَطِيعُ اَنْ تَعْمَلَ مَا لَمْ یَكُونَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَسْتَطِيعُ اَنْ تَنْهَبَ عَمَّا قَدْ كُوِّنَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : فَمَتَى اَنْتَ مُسْتَطِيعٌ ؟ قَالَ : لَا اَدْرِي ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : اِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا فَجَعَلَ فِيهِمْ اَلَةَ الْاِسْتِطَاعَةِ ثُمَّ لَمْ یَقَوْضِ اِلَيْهِمْ ، فَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ لِلْفِعْلِ وَفَتَ الْفِعْلِ مَعَ الْفِعْلِ اِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ الْفِعْلَ ، اِذَا لَمْ یَفْعَلُوهُ فِي مَلِكِهِ لَمْ یَكُونُوا مُسْتَطِيعِينَ اَنْ یَفْعَلُوهُ اِذَا لَمْ یَفْعَلُوهُ ، لِاَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اَعَزُّ مِنْ اَنْ یضَادَّهُ فِي مَلِكِهِ اَحَدٌ . قَالَ الْبَصْرِيُّ : فَالْاَسْرُ مَجْبُورُونَ ؟ قَالَ : لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ كَانُوا مَعْدُورِينَ ، قَالَ : فَقَوْضِ اِلَيْهِمْ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَما هُمْ ؟ قَالَ : عَلِمَ مِنْهُمْ فِعْلًا فَجَعَلَ فِيهِمْ اَلَةَ الْفِعْلِ اِذَا فَعَلُوا كَانُوا مَعَ الْفِعْلِ مُسْتَطِيعِينَ ، قَالَ الْبَصْرِيُّ : اَشْهَدُ اَنَّهُ الْحَقُّ وَ اَنْتُمْ اَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ .

۲- مردی بصری گوید : از حضرت صادق (ع) در باره استطاعت پرسیدم . حضرت فرمود : تو میتوانی کاری انجام دهی که نبوده است ؟ گفت : نه ، فرمود : میتوانی از کاریکه انجام یافته باز ایستی ؟ گفت : نه ، فرمود : پس تو کی استطاعت داری ؟ گفت : نمیدانم ، حضرت باو فرمود : خدا مخلوقی را آفرید و ابزار استطاعت را در آنها قرارداد ولی کار را با ایشان واگذار نفرمود . پس ایشان چون کار را انجام دهند هنگام کار و همراه کار استطاعت بر آن کار دارند . اگر کاری را در ملک خدا انجام ندادند استطاعت نداشته اند کار انجام نشده استطاعت آن معلوم نیست ، زیرا خدای عزوجل مقتدر تر از آنستکه کسی در ملک او با او رقابت کند ، مرد بصری گفت : پس مردم مجبورند ؟ فرمود : اگر مجبور بودند معذور بودند (و نمیبایست عقاب شوند) گفت : پس با ایشان واگذار شده است ؟ فرمود : نه ، گفت پس در چه حالتند ؟ فرمود : (پیش از آنکه خدا آنها را بیافریند) کار و وضع آنها را دانست پس ابزار همان کار را در وجودشان قرارداد و چون انجام دهند مقارن عمل استطاعت دارند ، مرد بصری گفت : گواهی دهم که حق همین است و شما خاندان نبوت و رسالت هستید .

توضیح - در این حدیث شریف علاوه بر آنکه امام (ع) استطاعت را توضیح داده و آنرا توانایی حال عمل دانسته است نه قبل و نه بعد از آن ، مطلبی بیان فرموده است که بنظر ما فتح باب برای جواب از اشکال اخبار طینت است زیرا فرموده : خدا کار و وضع آنها را دانست پس ابزار آنکار را در وجودشان قرار داد یعنی چون دانست که سلمان و بوذر و مقداد مثلاً وقتیکه دنیا آیند پیر و حق باشند و منحرف نشوند لذا ایشانرا از طینت علین آفرید و در شکم ما در قرین سعادتشان ساخت و پدر و مادر و محیط و قوای ظاهر و باطنشانرا مناسب وضعشان آفرید و چون دانست که فرعون و بوجهل و بولهب و پروان ایشان چون بدنیا آیند با خدا و فرستادگان و برگزیدگانش بمبارزه برخیزند و حق را زیر پا گذارند : ایشانرا از

۳- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْعٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكِيمِ ، عَنْ صَالِحِ النَّبَلِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ لِلْعِبَادِ مِنَ الْأَسْطِطَاعَةِ شَيْءٌ ؟ قَالَ : فَقَالَ لِي : إِذَا فَعَلُوا الْفِعْلَ كَانُوا مُسْتَطِيعِينَ بِالْأَسْطِطَاعَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ فِيهِمْ ، قَالَ : قُلْتُ وَمَا هِيَ ؟ قَالَ : أَلَا لَهُ مُثَلُّ الرَّبِّ إِذَا رَزَى كَانَ مُسْتَطِيعاً لِلرَّزَاءِ حِينَ رَزَى وَلَوْ أَنَّهُ تَرَكَ الرِّزَاءَ وَلَمْ يَزِنْ كَانَ مُسْتَطِيعاً لِتَرْكِهِ إِذَا تَرَكَ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ : لَيْسَ لَهُ مِنْ الْأَسْطِطَاعَةِ قَبْلَ الْفِعْلِ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَلَكِنْ مَعَ الْفِعْلِ وَالتَّرْكِ كَانَ مُسْتَطِيعاً ، قُلْتُ : فَعَلَى مَاذَا يُعَدُّ بِهِ ؟ قَالَ : بِالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ وَالْأَلَةِ الَّتِي رَكَّبَ فِيهِمْ ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُجْبِرْ أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَلَا أَرَادَ - إِزَادَةَ حَتْمِ الْكُفْرِ مِنْ أَحَدٍ وَلَكِنْ حِينَ كَفَرَ كَانَ فِي إِزَادَةِ اللَّهِ أَنْ يَكْفُرَ ، وَهُمْ فِي إِزَادَةِ اللَّهِ وَفِي عِلْمِهِ أَنْ لَا يَصْبِرُوا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ ، قُلْتُ : أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا ؟ قَالَ : لَيْسَ هَكَذَا أَقُولُ وَلَكِنِّي أَقُولُ : عِلْمَ أَنَّهُمْ سَيَكْفُرُونَ ، فَأَرَادَ الْكُفْرَ لِعِلْمِهِ فِيهِمْ وَلَيْسَتْ هِيَ إِزَادَةٌ حَتْمٍ إِنَّمَا هِيَ

طینت سچین آفرید و بر آنها مهر شقاوت زد و ایشانرا در سلب پدران و مادران ناپاک هم جنس خودشان قرار داد . و . و . و استفاده این معنی از کلام امام (ع) بسیار روشن است خصوصاً با ملاحظه نکره آوردن کلمه « فعل » مقدماً و معرف بلام آوردن آن مؤخرأ که در علم نحو ثابت است که چنین الف لامی عهد ذکری است و اشاره بهمان کلمه نکره سابق دارد .

۳ - صالح نیلی گوید : از امام صادق (ع) پرسیدم ، آیا بندگان از استطاعت بهره ای دارند ؟ حضرت بمن فرمود : زمانیکه کار را انجام دادند استطاعت دارند با استطاعتی که خدا در آنها نهاده است ، عرض کردم : آن چیست ؟ فرمود : آلت و ابزار است مانند زناکار که چون زنا کند در زمان زنا استطاعت آنرا داشته است و چون ترک زنا کند و مرتکب آن نشود استطاعت ترک زنا داشته است ، سپس فرمود : برای او پیش از عمل هیچگونه استطاعتی نه کم و نه زیادش نباشد بلکه در صورت انجام دادن یا ترک کردن مستطیع است . عرض کردم : (اگر آلت و ابزار معصیت هم از خداست) پس چرا زناکار را عذاب میکنند ؟ فرمود : بسبب حجت رسا (که عقل او و بیان پیمبرانست) و ابزاریکه در بندگان ترکیب کرده (و آن قدرت و اختیار ایشانست) خدا هیچکس را بر نافرمانی خود مجبور نسازد و از هیچکس کفر را باراده حتمی نخواست است ولی هنگامیکه کافر شود (کشف میکنیم) که کفر او در اراده خدا بوده است (پس از آنکه دانست آن بنده با اختیار خود کفر را انتخاب میکند) و نیز در اراده و علم خداست که کفار بسوی خیر نمیگردانند ، عرض کردم : خدا نسبت بایشان اراده کرد که کافر شوند ؟ فرمود : من چنین نمیگویم بلکه من میگویم : خدا دانست که ایشان کافر میشوند پس اراده کفر آنها نمود برای آنچه نسبت بایشان میدانست ، این اراده خدا اراده حتمی نیست بلکه اراده اختیار است (اراده حتمی آنستکه چه آنکه خدا کفر بنده را بداند یا اسلام او را نسبت باو اراده کفر نماید و اراده اختیار آنستکه طبق اراده و اختیار

إِزَادَةُ اخْتِيَارٍ

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي حَمْرَةَ بِنْتُ حُمْرَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْأَسْتِطَاعَةِ فَلَمْ يُجِبْنِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ دَخْلَةً أُخْرَى ، فَقُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي مِنْهَا شَيْءٌ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا شَيْءٌ أَسْمَعُهُ مِنْكَ ، قَالَ : فَإِنَّهُ لَا يَصْرُكُ مَا كَانَ فِي قَلْبِكَ ، قُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنِّي أَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَةَ مَا لَا يَسْتَطِيعُونَ وَلَا يَكْتَلِفُهُمْ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ وَإِنَّهُمْ لَا يَصْعَمُونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِإِزَادَةِ اللَّهِ وَمَشِيئَتِهِ وَقَضَائِهِ وَقَدَرِهِ ، قَالَ : فَقَالَ : هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ وَآبَائِي ، أَوْ كَمَا قَالَ .

(بَابُ)

(البيانات والتعريف ولزوم الحجّة)

﴿۴۱۰﴾ ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ .

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ مِثْلَهُ .
۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

بنده باشد .

۴ - حمزه بن حمران گوید : از امام صادق (ع) راجع باستطاعت پرسیدم ، جوایم نفرمود ، بار دیگر خدمتش رسیدم و عرض کردم : اصلحک الله - راجع باستطاعت مطلبی بقلبم درآمده که جز آنچه از شما بشنوم خارجش نکنم . حضرت فرمود : آنچه در دلت باشد بتو زیان نرساند (زیرا من از آن آگاهم و یا چون نزد من پیرمش آمده ای) عرض کردم - اصلحک الله - من میگویم : خدای تبارک و تعالی بندگانش را تکلیف نمیکند بچیزی که استطاعت ندارند و نه بچیزی که طاقت ندارند ، و چیزی را جز باراده و خواست و قضاء و قدر خدا انجام ندهند ، فرمود ، همین است آن دینی که من و پدرام برآینم - یا مانند این تعبیر را فرمود .

(بَابُ بَيَانِ وَمَعْرِفَةِ كَرْدَنِ خُودِ وَأَتْمَامِ حُجَّتِ وَيْ)

۱ - امام صادق (ع) فرمود خدا بر مردم بآنچه بآنها داده و بایشان معرفی کرده حجت آورد (یعنی بمقدار عقل و فهمی که بایشان داده و مطابق خیر و شری که بآنها شناسانده بازخواست کند نه بیش از آنمقدار که از عدالت بدور است) .

۲ - محمد بن حکیم گوید ، بامام صادق (ع) عرض کردم : معرفت ساخت کیست ؟ فرمود : ساخت

حکیم قال : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ ؟ قَالَ : مِنْ صُنْعِ اللَّهِ ، لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ .

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ ، عَنْ نَعْلَبَةَ بْنِ مَبْمُوتٍ ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيْبَارِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ » قَالَ : حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُسْخِطُهُ ؛ وَقَالَ : « فَالْمَهْمَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهُمَا » قَالَ : بَيَّنَّ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَتْرُكُ ، وَقَالَ : « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » قَالَ : عَرَّفْنَاهُ ، إِمَّا آخِذٌ وَإِمَّا تَارِكٌ ؛ وَعَنْ قَوْلِهِ : « وَأَمَّا تَمُودَ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى » قَالَ : عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَهُمْ يَعْرِفُونَ .
وَفِي رِوَايَةٍ : بَيَّنَّا لَهُمْ .

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ »

خداست ، برای بندگان در ساختن آن بهره‌مندی نیست .

شرح - معرفت زمانیکه در لسان اخبار مطلق و بی قید گفته شود بشناسائی خدا انصراف دارد و شکی نیست که خدا شناسائی خود را در سرشت و فطرت بشر گذاشته چنانکه علاقه نوزاد را بیستان مادر فطری او ساخته است بطوری که هر کس چون خود را از تعصب و اغراض پست دنیوی خالی کند عقلش بوجود صانع حکیم قضاوت می‌کند و مرحله اول خدا شناسی را بدست می‌آورد سپس بتوسط عبادات و ریاضات شرعی این معرفت تکمیل میشود تا بسر حد علم الیقین و حق الیقین میرسد و بنده در تمام این مراحل کاسب و طالب معرفت است نه موجد و محدث آن و روش انبیاء و ائمه (س) در دعوت و تبلیغ همین طریقه بوده است .

۳ - طیار گوید : امام صادق (ع) در تفسیر قول خدای عزوجل (۱۱۵ سوره ۹) « خدا پس از آنکه قوم را هدایت کرد بگمراهی نبرد تا آنچه وسیله پرهیز کاریست برای ایشان بیان کند » فرمود : یعنی تا آنها معرفی کند آنچه او را خوشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد و نیز در تفسیر (۸ سوره ۹۱) « راه خلافتکاری و تقوی را بنفوس بشر الهام کرد » فرمود برایش بیان کرد : چه بکنند و چه نکنند و در تفسیر (۳ سوره ۸۶) « ما را برا بانشان نمودیم ، او یا سپاسگزار شود و یا ناسپاس گردد » فرمود : راه را با او معرفی کردیم و او یا اخذ می‌کند و یا ترک مینماید ، و پرسید از قول خدا (۱۷ سوره ۴۱) « اما قوم نمود را هدایت کردیم ولی آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند » امام فرمود : بایشان معرفی کردیم و آنها کور دل را بر هدایت برگزیدند در صورتی که میشناختند و در روایت دیگری است برای آنها بیان کردیم .

۴ - و گوید . از آنحضرت پرسیدم راجع بقول خدای عزوجل (۱۰ سوره ۹۰) انسانرا بدو راه

قَالَ : نَجِدَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يُنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ ؟ قَالَ : فَقَالَ : لَا ، قُلْتُ : فَهَلْ كَلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ ؟ قَالَ : لَا ، عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ ، لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا ، وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا ، قَالَ : وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ : « وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ » قَالَ : حَتَّى يَعْرِفَ قَوْمٌ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُسْخِطُهُ

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ سَعْدَانَ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنْ اللَّهُ لَمْ يُنْعِمْ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً إِلَّا وَقَدَّ الرِّزْمَ فِيهَا الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ ، فَمَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ قَوْلًا فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ الْقِيَامُ بِمَا كَلَّفَهُ وَاحْتِمَالُ مَنْ هُوَ دُونَهُ مِمَّنْ هُوَ أضعفُ مِنْهُ ، وَمَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ مَوْسَعًا عَلَيْهِ فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ مَالُهُ ، ثُمَّ تَعَاهَدَهُ الْفُقَرَاءُ بَعْدَ بِنَوَافِلِهِ ، وَمَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ شَرِيفًا فِي بَيْتِهِ ، جَمِلاً فِي صُورَتِهِ فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْمَدَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ وَ أَنْ لَا يَنْطَاوَلَ عَلَى غَيْرِهِ ، فَيَمْنَعُ حُقُوقَ الضَّعْفَاءِ لِجَالِ شَرَفِهِ وَجَمَالِهِ .

❖ (بَابُ) ❖

[اِخْتِلَافِ الْحُجَّةِ عَلَى عِبَادِهِ]

۱- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاهٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ

بلند و روشن راهنمایی کردیم ، فرمود یعنی راه خیر و شر .

۵ - عبدالاعلی گوید : بامام صادق (ع) عرض کردم - اصلحک الله - آیا در مردم ابزاری نهاده شده که بوسیله آن بمعرفت برسند فرمود : نه ، عرض کردم : آیا بکسب معرفت تکلیف دارند ؟ فرمود : نه ، بر خداست که بیان کند ، خدا هیچ کس را جز بمقدار طاقت تکلیف نکند و خدا هیچ کس را جز بآنچه داده است تکلیف نکند ، و از آنحضرت راجع بقول خدا (۱۱۵ سوره ۹) « خدا پس از آنکه قوم را هدایت کرد بگمراهی نبرد تا موجبات تقوی را برای آنها بیان کند ، پرسیدم ، فرمود : تا بآنها بشناساند آنچه را خشنودش سازد و آنچه را خشنماکش کند .

۶ - امام صادق (ع) فرمود : خدا بیهیچ بنده ای نعمتی ندهد جز آنکه نسبت بآن حجتی گردنگیرش کند ، پس کسی که خدا بر او منت نهاده و توانایش ساخته حجتش بر او انجام تکلیف الهی و بدوش کشیدن از زیر دستان و ناتوانتران است و کسی را که بر او منت نهاده و در مالش توسعه داده است ، همان مالش بر او حجت است و باید با عطایش بقرا رسیدگی کند : و کسی را که خدا بر او منت نهاده و در میان فامیش شریف و خوش سیما قرارداداده ، حجت خدا بر او اینست که خدا رانسیب بآن نعمت شکر کند و بر دیگران گردنفرای نکند و بواسطه شرف و جمالش از حقوق ضعیفا جلوگیری نکند .

❖ (بَابُ اِخْتِلَافِ حُجَّتِ خُدا بر بندگان) ❖

۱- امام صادق عليه السلام فرمود : شش چیز است که بندگان را در آن کاری نیست : معرفت و نادانی ،

دُرُسْتُ ابْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْبَعَادِ فِيهَا صُنْعٌ: الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالغَضَبُ وَالنُّوْمُ وَالْيَقِظَةُ

(بَابُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ)

۱- عنه بِنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي شَعِيبَةَ الْمَحَامِلِيِّ، عَنْ دُرُسْتِ ابْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ بَرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا

خشنودی و خشم، خواب و بیداری.

شرح- مضمون این خبر بر عنوان باب انطباق ندارد و در بعضی از نسخ کافی فقط کلمه «باب» است و شاید صواب همان باشد، زیرا این روایت جز در موضوع معرفت با عنوان باب سابق هم انطباق ندارد. و حاصل روایت اینست که این سه موضوع متقابل در وجود انسان بدست خود او نیست بلکه در دست خداست: ۱- معرفت و نادانی که مربوط بروح و عقل انسانست. ۲- خشنودی و خشم که با احساسات و صفات اخلاقی او تعلق دارد. ۳- خواب و بیداری که بجسم و تنش عارض میشود. مرحوم فیض گوید: «ذکر عددش در این روایت برای حصر نیست زیرا چیزهای دیگری هم که در اختیار انسان نیست و بدست خداست میباشد مانند مرض و صحت و گریه و خنده و غیره و داخل کردن آنها را در آنچه در حدیث ذکر شده خالی از تکلف نیست، ولی اگر چنانچه ما گفتیم و آنرا از ترجمه و شرح چاپ اسلامیه اخذ کردیم، آن شش چیز که از اصول کیفیات و حالاتند بعنوان مثال برای سه جنبه روح و احساس و تن انسان ذکر باشد، داخل بودن تمام حالات و عوارض در آن بی تکلف است. و اختصاص آنها بذکر برای اینست که انسان گمان میکند این چیزها در اختیار اوست و گویا منظور حدیث اینست که در وجود خود انسان که از همه چیز باو نزدیکتر است حالات و عوارضی وجود دارد که در تصرف و اختیار او نیست و تحت اراده و اختیار مدبر و خالق اوست، بشر باید در اینگونه امور بیندیشد و بسانع حکیم و قادر خود پی ببرد. ولی فکر کردن از او و الهام معرفت از خداست.

(بَابُ حُجَّتِهَايِ خُدا بِرِخْلَقِش)

۱- امام صادق (ع) فرمود: برای خدا بر مردم حقی نیست که بشناسند بلکه برای مردم بر خداست که با آنها بشناساند و چون بایشان شناسانید حقی است از خدا بر آنها که بپذیرند.

شرح- تا وقتی انسان متوجه نشده که او را خالق و صانعی است و باید او را بشناسد یعنی اصلاً درباره خدا اثباتاً یا تنقياً فکر نکرده است، خدا را بر چنین بندهائی حقی نیست که از او باز خواسته گشته که چرا مرا نشناختی، بلکه در اینصورت بر خداست که بر بنده خود منت نهد و بوسیله بیان و تبلیغ فرستادگانش و انزال کتب و صحف و بیدار کردن فکر و عقل بنده اش، خود را با او بشناساند و چون خود را بوی معرفی کرد، بر بنده

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً هَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ ذَاوُدَ بْنِ قَرَّادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكْرِيَّا بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ قَبْهُ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ.

﴿۴۲۰﴾ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ الْأَخْمَرِيِّ، عَنْ حَمَزَةَ بْنِ الطَّبَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي: اكْتُبْ فَأَمَلَى عَلَيَّ: إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا: إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَنَهَى، أَوْ رَفَعَهُ بِالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ قَنَامَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ: أَنَا أُنْمِكُ وَأَنَا وَقِظُكَ فَإِذَا قَمْتُ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْعُقُونَ، لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ: إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ وَكَذَلِكَ الصِّيَامُ أَنَا أَمْرُضُكَ وَأَنَا أَصْحَحُكَ فَإِذَا شَقِيقُكَ فَأَقْضِهِ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَكَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي صَبِيحٍ وَلَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا وَاللَّهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَاللَّهُ فِيهِ الْمَشِيشَةُ وَلَا أَقُولُ: إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ، وَقَالَ: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا

است که حق را بپذیرد و گردن نهد و در مقام لجاج و عناد بر نیاید. و اگر اذ انصراف و ظهور لفظ معرفت صرف نظر کنیم شناسائی هر مطلب حتی را شامل شود و موضوع جاهل قاصر و مقصریکه فتها گویند پیش آید.

۲- عبدالاعلی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم کسیکه چیزی را شناسد مسئولیتی دارد؟ فرمود: نه (زیرا مواخذه غافل عقلا قبیح است).

۳- و فرمود: هر چه را خدا از بندگان پوشیده داشته از گردن ایشان ساقط است (پس هر که چیزی را نداند یا کسی را نیست بشرط اینکه در تحصیلش مقصر نباشد).

۴- حمزه بن طیار گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود بنویس، سپس برایم املا کرد: از عقیده ماست که خدا نسبت با آنچه ببندگان داده و بایشان معرفی کرده احتجاج کند. بسوی ایشان پیغمبر فرستاده و برایشان کتاب نازل کرده که در آن امر فرموده و نهی نموده، بنماز و روزه امر فرموده (روزی بین الطلوعین دروادی ممرس) پیغمبر (ص) را از انجام نماز خواب ربود (و نماز صبحش قضا شد) خدایش فرمود: من ترا بخواب برم و من ترا بیدار کنم هر وقت از خواب برخاستی نماز بخوان تا مردم بدانند اگر از نماز خوابشان ربود باید چه کنند، چنان نیست که ایشان گویند: چون پیغمبر از نماز خوابش ربود، هلاک گشت و هم چنین است موضوع روزه (خدا بتمالی فرماید) من مریض می کنم و من بهبودت میدهم. چون شفایت بخشیدم روزه را قضا کن، سپس امام صادق (ع) فرمود: همچنین در هر چیز (از اوامر خدا) که بنگری هیچکس را در تنگی و فشار نمی بینی، کسی را نمی بینی جز اینکه خدا بر او حجت دارد و خدا را نسبت بکار او مشیت است.

يُدُون سَعْنِيهِمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَوْرَ النَّاسِ بِهِ فَمَنْ يَسْعُونَ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ
وَالكِرَى النَّاسَ لِأَخْبَرِ فِيهِمْ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : « لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا
يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ » فَوُضِعَ عَنْهُمْ « مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَا عَلَى الَّذِينَ
إِذَا مَا تَوَكَّلْتُمْ لِتَحْمِلَهُمْ قَال : فَوُضِعَ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ .

○ (بَابُ الْهُدَايَةِ أَنَهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ
السَّرَّاجِ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ثَابِتُ ! مَا لَكُمْ وَالنَّاسِ
كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى أَمْرِ كُمْ ، فَإِنَّهُ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرْضِ اجْتَمَعُوا
عَلَى أَنْ يَهْدُوا عَبْدًا يُرِيدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوهُ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ
الْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُصَلُّوا عَبْدًا يُرِيدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُصَلُّوهُ ، كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا
يَقُولُ أَحَدٌ : عَمِّي وَأَخِي وَابْنُ عَمِّي وَجَارِي فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا طَيَّبَ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ

من نمیگویم مردم هر چه خواهند بکنند (چنانکه تفویضی مذهب گوید) سپس فرمود : خداست که راهرا
نشان دهد و نشان نهد (پس کار مردم بدست اوست و بخود واگذار نیستند) و باز فرمود : مردم بکمتر از
طاقتشان مأمورند و نسبت بهر چه مأمورند توانائی دارند و هر چه از طاقتشان خارجست از عهد ایشان ساقط
است ولی در مردم خیری نیست (زیرا ایشان پس از چنین منت و اتمام حجت و توسعه و سهولت ناسیاسی خدا
کنند و در پرستش و طاعتش کوتاهی ورزند) سپس (آیه ۹۲ سوره توبه را که درباره جهاد است) تلاوت
فرمود « بر ناتوانان و بیماران و کسانی که مالی ندارند تا اتفاق کنند تکلیفی نیست ، پس جهاد را از ایشان
برداشت (و بعد از یک جمله فرماید) « بر نیکوکاران راه اعتراضی نیست و خدا آمرزنده و مهربانست و
تکلیفی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند که مرگوشان دهی - گفتی چیزی ندارم که شما را بر آن
سوار کنم - ، پس از اینها هم که مرگوب نداشتند جهاد را برداشت .

○ (بَابُ هِدَايَةِ أَزْجَانِبِ خِدَاةِ)

۱- ثابت بن سعید گوید : امام صادق (ع) فرمود : ای ثابت شما را با مردم چکار ؟ از مردم دست
بردارید و هیچکس را بمذهب خود نخوانید ، بخدا اگر اهل آسمانها و اهل زمینها کرد آینه تابنده ایرا
که خدا گمراهی را خواسته ، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها کرد آینه تابنده ایرا
که خدا هدایت را خواسته ، گمراه کنند نتوانند ، از مردم دست بردارید و هیچکس نکوید : این عمومی
من ، برادر من ، پسر عمومی من ، همسایه من است (و من نمیتوانم نزدیکانم را در گمراهی به بینم) زیرا چون
خدا نسبت به بنده ای اراده حیر نماید روحش را پاک کند پس هر مطلب حقی را بشناسد و هر زشت و باطلی را

مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُوَلَا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ، وَنَمَّ يَقْنِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً مِنْ نُورٍ وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً سَوْدَاءَ وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ شَيْطَانًا يُضِلُّهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: « وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ ».

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ لِلَّهِ وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كُنَّ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَمَا كُنَّ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ وَلَا تَخَاصَمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مُمَرَّصَةٌ لِلْقَلْبِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ عليه السلام: « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ » وَقَالَ: « وَأَفَانَتْ تُكْرِمُهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، ذَرُّوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَإِتِّكُمُ أَخَذْتُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، إِنْ سَمِعْتُمْ أَبِي عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا كَتَبَ عَلَى عَبْدٍ أَنْ يَدْخُلَ

انکار کند، پس از آن خدا در دلش مطلبی اندازد که کارشرا فراهم آورد. (یعنی ولایت ائمه را بدلتش اندازد که سعادت و نجاتشرا فراهم آورد) .

۲- امام سادق (ع) فرمود: چون خدا خیر بنده ایرا خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوشهای دلش را باز کند و فرشتهای براو گمارد که نگهدارش باشد و چون برای بنده ای بدخواهد، اثری از سیاهی در دلش افکند و گوشهای دلش را به بندد و شیطانی براو گمارد که گمراهش کند، سپس این آیه (۱۲۶) سوره ۶) را قرائت فرمود: « هر که را خدا خواهد هدایت کند، سینه او را برای اسلام آوردن بگشاید. (عاشق و فریفته شود) و هر که را خواهد گمراه کند سینه اش را تانگه و سخت کند که گوئی با آسمان خواهد رفت، (سختی مسلمان شدن در نظر او مانند با آسمان رفتن است) .

۳- و فرمود: امر تشیع خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم، زیرا آنچه برای خداست بحساب او گذارده شود و آنچه برای مردم است، بسوی خدا بالا نرود: بخاطر دینتان با مردم ستیزه نکنید، زیرا ستیزه کردن دلرا بیمار کند، خدا یثمالی ببینم برش (س) فرمود: « تونمیتوانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند) و فرموده است (۱۰۰ سوره ۱۰) « مگر تومیتوانی مردم را مجبور کنی که ایمان آورند، مردم را رها کنید زیرا آنها از مردم تعلیم گرفتند و شما از رسول خدا (ص) تعلیم گرفتید. من از پدرم شنیدم که میفرمود: چون خدای عزوجل بر بنده ای نویسد که باید در این امر

فِي هَذَا الْأَمْرِ كَانَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلَمِ إِلَى وَكْرِهِ .

۴- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام نَدَعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ ؟ قَالَ : لَا يَا فَضِيلُ ! إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَمَرَ مَلَكَآ فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ فَأَدْخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا أَوْ كَارِهًا .

تَمَّ كِتَابُ الْعَقْلِ وَالْعِلْمِ وَالتَّوْحِيدِ مِنْ كِتَابِ الْكَافِي وَيتلوهُ كِتَابُ الْحُجَّةِ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي تَأَلَّفَ الشَّيْخُ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ .

(تشیع) داخل شود از رفتن پرنده باشیا نه اش شنا بنده تر شود .

۴- فضیل بن یسار گوید : با امام صادق (ع) عرض کردم مردم را با امر تشیع دعوت کنیم ؟ فرمود: نه، ای فضیل! چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد بفرشته‌ای فرمان دهد که گردنش بگیرد و او را خواه یا ناخواه در امر تشیع درآورد .

شرح - در روایات این باب دو مطلب محتاج بندگراست : اول - اینکه در روایت اول و دوم بود و بنده ایرا که خدا گمراهی را خواسته ، و چون برای بنده‌ای بد خواهد ، مقصود اراده و خواست اختیاری خداست نه اراده و خواست حتمی او چنانچه در حدیث ۴۰۸ توضیح داده شد . دوم - منظور اصلی در این روایات اینستکه اهل تسنن و عامه را بذهب تشیع دعوت نکنید ، آنها را رها کنید و بخودشان واگذارید . در صورتیکه آیات و اخبار بسیاری راجع بوجوب امر بمعروف و نهی از منکر و ثواب هدایت و تعلیم مردم و دفع شبهات مخالفین وارد شده است ، پس چگونه در این اخبار نهی از دعوت و تبلیغ میکند ولی با اندکی دقت و تأمل پیداست که سیاق این روایات در باره اصرار و پافشاری در تبلیغ است بطوری که انسان بخواهد مردم حقیقه شیعه شوند و بحق گرایند ، در صورتیکه پیغمبر هم چنین وظیفه‌ای نداشت ، آیات بسیاری که بعضی از آنها در این روایت ذکر شد در قرآن مجید است باین مضامین که: ای پیغمبر محترم هر چند تو دلت میسوزد و نمیتوانی مردم را گمراه به بینی و در هدایت ایشان جانبازی میکنی ولی بدانکه همه این مردم مسلمان نخواهند شد ، ایشان را رها کن که بر توجز ابلاغ چیزی نیست ، خدا مردم را بهتر میشناسد آنکه را شایسته مسلمانی داند ، او را بسراغ تو میفرستد . با چند جمله کوتاه تو دلت را روشن میکند و آنکه چنین شایستگی ندارد ، اگر چه از خویشان نزدیکت باشد ، هر چه بگوئی و اندرز دهی ، در دل سختش تأثیر نکند . پیداست وقتیکه وظیفه رهبر دین این باشد وظیفه پیروانش بر مراتب سهلتر و سبکتر است مخصوصاً با شدت تقیه در زمان ائمه (ع) که خود آنها را خانه نشین کرده بود ، بمردم کاری نداشتند جز آنکه هر کس مسأله‌ای از توحید و معارف و فروع پرسد جوابش گویند و با روش مسالمت آمیز خود مذهب تشیع را باقی دارند . پس اصحاب و پیروان ایشان نباید کاسه داعر از آتش ودایه دلسوزتر از مادر شوند .

پایان کتاب عقل و علم و توحید ، از کتاب کافی . و کتاب حجت ، که جزء دوم کتاب کافی و تألیف شیخ

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی (ره) است در دنبال آن بیاید .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الحجة

• (باب الاضطرار الى الحجة) •

[قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ : حَدَّثَنَا]

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُمَرَ الْقَمِيئِيِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكِيمِ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلزَّنَدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَتَيْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ ؛ قَالَ : إِنَّا لَمَّا أَتَيْتُنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الشَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيُحَاجُّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ ، ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ ؛ يَعْبُرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَاقُؤُهُمْ ؛ ثَبَّتَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَالْمُعْتَرُونَ عَنْهُ جَلًّا وَعَرًّا وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ ، حُكَمَاةٌ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَةِ ، مَبْعُوثِينَ بِهَا ، غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلشَّائِسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرَكُّبِ فِي شَيْءٍ مِنْ

بنام خدای رحمن و رحیم

کتاب حجت

• (باب نامزیری از حجت) •

توضیح - راجع بمباحثی که در کتاب حجت ذکر شده است مطالبی در ذیل حدیث ۵۳۷ ذکر میکنیم که مطالعه اش در اینجا مفید است ان شاء الله تعالی .

[ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی مصنف این کتاب رحمه الله گوید که برای ما حدیث کرد] .
۱ - هشام بن حکم گوید : امام صادق (ع) بزندیقی که پرسید : پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت میکنی ؟ فرمود : چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانعی داریم که از ما تمام مخلوق برتر و با حکمت و درفت است و روا نباشد که خلقتش او را به بینند و لمس کنند و بی واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه کنند ، ثابت شد که برای او سفرانی در میان خلقتش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشانرا بمصالح و منافشان و موجبات تباہ و فنایشان رهبری نمایند ، پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقتش ثابت گشت و ایشان همان پیغمبران و برگزیده های خلق او باشند ، حکیمانی هستند که بحکمت تربیت شده و بحکمت مبعوث گشته اند ، با آنکه در خلقت و

أحوالهم ومؤیدین من عند حکیم العلیم بالحکمة؛ ثمّ ثبت ذلك في كلّ دهر و زمانٍ مما أتت به الرُّسُلُ و الأنبياءُ من الدلائل و البراهین ، لیکتلا تحلوا أرض الله من حجّة یكون ممّه علم یدلّ علی صدق مقالته و جواز عدالتیه .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ؛ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْيَى ؛ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ : قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنْ اللهُ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ ، بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ ؛ قَالَ : صَدَقْتَ ، قُلْتُ : إِنْ مَنْ عَرَفَ أَنْ لَهُ رَبًّا ، فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضًا وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيِ أَوْسُولٍ ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ مَنَعَنِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمَفْتَرَصَةَ وَقُلْتُ لِلنَّاسِ : تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ؟ قَالُوا : بَلَى قُلْتُ فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ ؟ قَالُوا : الْقُرْآنُ فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَ الْقَدْرِيَّ وَ الزَّنَدِيقِيَّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرَّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمِهِ ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا ، فَقُلْتُ لَهُمْ : مَنْ قِيَمَ الْقُرْآنَ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُدَيْفَةُ يَعْلَمُ ، قُلْتُ : كَلِّهُ ، قَالُوا : لَا ، فَلَمْ أَجِدْ

اندام با مردم شریکند در احوال و اخلاق شریک ایشان نباشند . از جانب حدای حکیم دانا بحکمت مؤید باشند . سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی بسبب دلائل و براینی که آوردند ثابت شود . تا زمین خدا از حجتی که بر صدق گفتار و جواز عدالتش ، نشانه‌ای داشته باشد ، خالی نماند .

۲- منصور بن حازم گوید : با امام صادق (ع) عرض کردم ، همانا خدا برتر و بزرگوارتر از اینست که بخلش شناخته شود (زیرا صفات مخلوق در او نیست و معرفت او موهبتی است از خودش و پیغمبران فقط راهنمایی میکنند) بلکه مخلوق بخدا شناخته شوند ، (بوسیله نور و خودی که از خدا بمخلوق افاشه شود و آنها پدید آمده‌اند [بلکه مخلوق خدا را بسبب خود او بشناسند] یعنی بوسیله صفاتی که خود او برای خودش بیان کرده‌است) فرمود : راست گفتی . عرض کردم : کسی که بداند برای او پروردگاریست سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز بوسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود . و کسیکه بر او وحی نازل نشود باید که در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشانرا بیابد باید بداند که ایشان حجت حدایند و اطاعتشان لازمست ، من ب مردم (اهل سنت) گفتم : آیا شما میدانید که پیغمبر حجت خدا بود در میان خلقش ؟ گفتند : آری . گفتم : چون پیغمبر در گذشت ، حجت خدا بر خلقش کیست ؟ گفتند : قرآن ، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تفویضی مذهب و زندقی که بان ایمان ندارد ، برای مباحثه و غلبه بر مردان در مجادله بان استدلال میکنند ، (و آیات قرآنرا برای وسیله خویش بر ممتد خود تطبیق میکنند) پس دانستم که قرآن بدون قیَم (سرپرستی که آنرا طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجت نباشد و آن قیَم هر چه نسبت بقرآن گوید حق است ، پس با ایشان گفتم : قیَم

أَحَدًا يُعَالُ : إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا : لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا : لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا : لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا : أَنَا أَدْرِي ، فَاشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قِيمَةَ الْقُرْآنِ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَّ مَا قَالَهُ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ ؛ فَقَالَ : رَجِمَكَ اللَّهُ ، .

۳ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ؛ عَنْ أَبِيهِ ؛ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ : كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ التُّعْمَانِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّبَّارُ وَ جَمَاعَةٌ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هِشَامُ ! أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرٍو بْنِ عَبِيدٍ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ؟ فَقَالَ هِشَامُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُحِلِّكَ وَ أَسْتَحْبِبُّكَ وَ لَا يَمَعَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاَفْعَلُوا قَالَ هِشَامُ : بَلَّغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرٍو بْنُ عَبِيدٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ فَعَطَمَ ذَلِكَ عَلِيٌّ فَحَرَّجَتْ إِلَيْهِ وَ دَخَلَتْ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلَقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرٍو بْنُ عَبِيدٍ وَ عَلَيْهِ شِمْلَةٌ سَوْدَاءٌ مُتَرَرًا بِهَا مِنْ صَوْفٍ ، وَ شِمْلَةٌ مُرْتَدِّبًا بِهَا وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ ، فَاسْتَفْرَجَتْ النَّاسُ فَأَفْرَجُوا لِي ؛ ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَيَّ رُكْبَتِي ، ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالِمُ ! إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ تَأَذَّنَ لِي فِي مَسْأَلَةٍ ؛ فَقَالَ لِي : نَعَمْ ؛ فَقُلْتُ لَهُ أَلَكْ عَيْنٌ؟ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ وَ شَيْءٍ

قرآن کیست ؟ گفتند : ابن مسعود قرآنرا میدانست ، عمرهم میدانست ، حدیفة هم میدانست ، گفتم تمام قرآنرا ؟ گفتند : نه ، من کسیرا ندیدم که بگوید کسی جز علی (ع) تمام قرآنرا میدانست و چون مطلبی ، بان مردمی باشد که این گوید : نمیدانم و این گوید نمیدانم و این گوید نمیدانم و این (علی بن ابیطالب) گوید میدانم ، پس گواهی دهم که علی (ع) قیم قرآن باشد و اطاعتش لازم است و اوست حجت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هر چه نسبت بقرآن گوید حق است ، حضرت فرمود : خدایت رحمت کند .

۳ - جمعی از اصحاب که حمران و ابن نعمان و ابن سالم و طیار در میان نشان بودند خدمت امام صادق (ع) بودند و جمع دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود ، نیز حضور داشتند ، امام صادق (ع) فرمود : ای هشام : گزارش نمیدهی که (درمباحثه) با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی ؟ عرض کرد : جلالت شما مرا میگیرد و شرم میدارم و زبانم نزد شما بکار نمیآفتد ، امام صادق (ع) فرمود : چون بشما امری نمودم بجای آرید . هشام عرض کرد : وضع عمرو بن عبید و مجلس مسجد بصره او بمن خبر رسید ، بر من گران آمد ، بسویش رهسپار شدم ، روز جمعه ای وارد بصره شدم و بمسجد آنجا درآمدم ، جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آنهاست ، جامعه پشیمینه سیاهی بکمر بسته و عبائی بدوش انداخته و مردم از او سؤال میکردند ، از مردم راه خواستم ، بمن راه دادند تا در آخر مردم بزانو نشستم : آنگاه گفتم : ای مرد دانشمند من مردی غریبم ، اجازه دارم - مسأله ای

تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ هَكَذَا مَسْأَلَتِي ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقًا ،
 قُلْتُ : أَجِيبْنِي فِيهَا ؛ قَالَ لِي : سَلْ ، قُلْتُ : أَلَكْ عَيْنٌ ؛ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهَا ؟ قَالَ :
 أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ قُلْتُ : فَلَكْ أَنْفٌ ؛ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهَا ؟ قَالَ : أَشْمُ
 بِهَا الرِّيحَةَ ، قُلْتُ : أَلَكْ فَمٌ ؛ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهِ ؟ قَالَ : أَذُوقُ بِهِ اللَّعْمَ ، قُلْتُ : فَلَكْ
 أُذُنٌ ؛ قَالَ : نَعَمْ ؛ قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهَا ؟ قَالَ : أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ ؛ قُلْتُ : أَلَكْ قَلْبٌ ؛ قَالَ : نَعَمْ ؛
 قُلْتُ : فَمَا تَصْنَعُ بِهِ ؟ قَالَ : أُمَيِّرُ بِهِ كَلِمًا وَرَدَّ عَلَيَّ هَذِهِ الْجَوَارِحَ وَالْحَوَاشِ ، قُلْتُ : أَوَلَيْسَ فِي
 هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِيٌّ عَنِ الْقَلْبِ ؟ فَقَالَ : لَا ؛ قُلْتُ : وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ صَاحِبَةٌ سَلِيمَةٌ ؟ قَالَ :
 يَا بُنَيَّ ؛ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَتَّتَهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَبَيِّنُ
 الْبَيِّنَ وَيَبْطِلُ الشَّكَّ ؛ قَالَ هِشَامٌ : فَقُلْتُ لَهُ : فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَاكِّ الْجَوَارِحِ ؛ قَالَ : نَعَمْ ؛
 قُلْتُ : لِأَبَدٍ مِنَ الْقَلْبِ وَالْإِلْمُ تَسْتَبَيِّنُ الْجَوَارِحُ ؛ قَالَ : نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبَا مَرْوَانَ فَإِنَّهُ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرِكْ جَوَارِحَكَ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَامًا يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيَبَيِّنُ بِهَا مَا شَكَّ
 فِيهِ وَيَتْرِكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي خَيْرَتِهِمْ وَشَكِّيهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ ؛ لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَامًا يَرُدُّونَ إِلَيْهِ
 شَكَّهُمْ وَخَيْرَتَهُمْ وَيُقِيمُ لَكَ إِمَامًا لِيَجْوَازِحَكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ خَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ ؛ قَالَ فَسَكَتَ وَلَمْ

پرسم ؟ گفت : آری . گفتم : شما چشم دارید گفت : پسر جانم این چه سؤالی است ، چیزی را که مبیینی
 چگونه از آن میبرسی ۱۱۶ گفتم : سؤال من همینطور است . گفت : پسر پسر جانم ، اگر چه پرست احقرانه
 است . گفتم : شما جواب همان را بفرمائید . گفت : پسر ، گفتم شما چشم دارید ؟ گفت : آری ، گفتم : با آن
 چکار میکنید ؟ گفت : با آن رنگها و اشخاص را میبینم ، گفتم ببینی دارید ؟ گفت : آری گفتم : با آن چه میکنی گفت :
 با آن میبویم ، گفتم : دهن دارید ؟ گفت آری گفتم : با آن چه میکنید ؟ گفت : با آن مزه را میچشم گفتم :
 گوش دارید ؟ گفت آری گفتم : با آن چه میکنید ؟ گفت : با آن صدا را میشنوم گفتم : شما دل دارید
 گفت آری گفتم : با آن چه میکنید گفت : با آن هر چه بر اعضاء و حواسم درآید ، تشخیص میدهم ، گفتم
 مگر با وجود این اعضاء از دل بی نیازی نیست ؟ گفت : نه ، گفتم چگونه ؟ با آنکه اعضاء صحیح و سالم
 باشد (چه نیازی بدل داری) ؟ گفت پسر جانم هر گاه اعضاء بدن در چیزی که ببیند یا بشنود یا
 بشنود تردید کند ، آنرا بدل ارجاع دهد تا تردیدش برود و یقین حاصل کند ، من گفتم : پس خدا دل را
 برای رفع تردید اعضاء گذاشته است ، گفت : آری ، گفتم : دل لازمست و گرنه برای اعضاء یقینی نباشد
 گفت : آری گفتم ، ای ابا مروان (عمرو بن عبید) خدای تبارک و تعالی که اعضاء ترا بدون امامی که
 صحیح را تشخیص دهد و تردید را معین کند و آنکذاشته ، این همه مخلوق را در گردانی و تردید و اختلاف
 و اگذارد و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود باو رجوع کنند قرار نداده . در صورتیکه

يَقُلْ لِي شَيْئًا، ثُمَّ أَلْتَمَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكِيمِ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: أَمِنْ جُلَّاسِيهِ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ قَالَ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ، ثُمَّ صَمَّيْنِي إِلَيْهِ وَأَقَمَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَزَالَ عَن مَجْلِسِهِ وَمَا نَطَقَ حَتَّى قَمْتُ، قَالَ: فَصَحَّحَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ قُلْتُ: شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَالْفَتْنَةُ، فَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ عَنِ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَن يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفِقِهِ وَقَرَأَيْتُ وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَاطَرَةِ أَصْحَابِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقَالَ: مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمِنْ عِنْدِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَنْتَ إِذَا شَرِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُخَيِّرُكَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: لَا، فَالْتَمَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا يُونُسُ ابْنَ يَعْقُوبَ! هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ! لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ، قَالَ يُونُسُ: - فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ - فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَ

برای اعضاء تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را با او ارجاع دهی؛ او ساکت شد و بمن جوابی نداد، سپس بمن متوجه شد و گفت: توهشام بن حکمی؟ گفتم: نه گفت: از همنشین های او هستی؟ گفتم: نه گفت: اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: تو همان هشامی. سپس مرا در آغوش گرفت و بجای خود نشانید و خودش از آنجا برخاست و تا من آنجا بودم سخن نگفت، حضرت صادق (ع) خندید و فرمود این را کی بنوا موخت؟ عرض کردم: آنچه از شما شنیده بودم منظم کردم، فرمود بخدا سوگند این مطالب در صحف ابراهیم و موسی میباشد.

۴ - یونس بن یعقوب گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی از اهل شام بر آنحضرت وارد شد و گفت: من علم کلام و فقه و فرائض میدانم و برای مباحثه با اصحاب شما آمده‌ام. امام صادق (ع) فرمود سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟ گفت: از گفته پیغمبر و هم از خودم، امام فرمود: پس تو شریک پیغمبری؟ گفت: نه؛ فرمود: از خدای عزوجل وحی شنیده‌ای که بتو خیر دهد؟ گفت: نه؛ فرمود: چنانکه اطاعت پیغمبر را واجب میدانی اطاعت خود ترا هم واجب میدانی؟ گفت: نه؛ حضرت بمن متوجه شد و فرمود: ای یونس پسر یعقوب! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست بدون آنکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد) سپس فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب میدانستی با او سخن میگفتی، یونس گوید: (من گفتم) وای افسوس. سپس گفتم: قربانت من شنیدم که شما از علم کلام نهی مینمودی، و میفرمودی وای بر اصحاب علم کلام زیرا امبگویند

تَقُولُ: وَيَلُ لَأَصْحَابِ الْكَلَامِ يَقُولُونَ: هَذَا يَنْقَادُ وَهَذَا لَا يَنْقَادُ وَهَذَا يَنْسَأِقُ وَهَذَا لَا يَنْسَأِقُ وَهَذَا لَا يَنْعِقِلُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِتْمَا قُلْتُ، قَوْلِي لَهُمْ إِنْ تَرَكَوْا مَا أَقُولُ وَدَّهَبُوا إِلَيَّ مَا يُرِيدُونَ نِمَّ قَالَ لِي: أَخْرُجْ إِلَى الْبَابِ فَانظُرْ مَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَادْخِلْهُ؛ قَالَ: فَادْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَادْخَلْتُ الْأَحْوَلَ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَادْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَادْخَلْتُ قَيْسَ بْنَ الْمَاصِرِ وَكَانَ عِنْدِي أَحْسَنُهُمْ كَلَامًا، وَكَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ - وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيَّامًا فِي جَبَلٍ فِي طَرْفِ الْحَرَمِ فِي فَازَةِ لَهُ مَضْرُوبَةٌ - قَالَ فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَأْسَهُ مِنْ فَازَتِهِ فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخْبُ قَالَ: هِشَامُ وَرَبِّ الْكَلْبَةِ، قَالَ فَظَنَنَّا أَنَّ هِشَامًا رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ قَالَ: قَوَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكِّمِ وَهُوَ أَدْلُ مَا اخْتَطَّتْ لِحَيْتُهُ وَلَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنَّا مِنْهُ، قَالَ: فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَفَالَ: نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ، يَا حُمْرَانُ! كَلِمَ الرَّجُلِ، فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ، ثُمَّ قَالَ يَا طَاقِي! كَلِمَهُ، فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأَحْوَلُ، ثُمَّ قَالَ: يَا هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ كَلِمَهُ، فَتَمَارَقَا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِقَيْسِ الْمَاصِرِ: كَلِمَهُ فَكَلَّمَهُ فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَضْحَكُ مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ

این درست می‌آید و این درست نمی‌آید (می‌گویند: سلیمان، لانسلم) این نتیجه نمی‌رسد، این را می‌فهمیم و این را نمی‌فهمیم. امام فرمود: من گفتم وای بر آنها اگر گفته مراها کنند و دنبال خواسته خود بروند، سپس بمن فرمود: برو بیرون و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور، بونس گوید من حمران بن اعین و احول و هشام بن سالم که علم کلام خوب میدانستند آوردم و نیز قیس بن ماسر که بعبیده من در کلام بهتر از آنها بود و علم کلام را از علی بن حسین (ع) آموخته بود آوردم: چون همگی در مجلس قرار گرفتیم، امام صادق (ع) سرازخیمه بیرون کرد و آن خیمه‌ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت میزدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت. چشم حضرت بشتری افتاد که به دو می‌آمد فرمود: بی‌رورد گار کبیه که این هشام است. ما فکر میکردیم مقصود حضرت هشام از فرزندان عقیل است که او را بسیار دوست میداشت، که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روئیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگسالتر بودیم، امام صادق برایش جا باز کرد و فرمود، هشام بادل و زبان و دستش یاورمات سپس فرمود: ای حمران با مرد شامی سخن بگو. او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد سپس فرمود: ای طاقی تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد سپس فرمود: ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن او با شامی برابر شد [هر دو عرق کردند] سپس امام صادق (ع) بقیس ماسر فرمود: تو با او سخن بگو او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آنها می‌بخندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود پس شامی فرمود با

الشَّامِيُّ فَقَالَ لِلشَّامِيِّ: كَلِمَ هَذَا الْعُلَامَ يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكِّمِ، فَقَالَ: نَعَمْ فَقَالَ لِهِشَامٍ: يَا عَلَامُ اسْأَلْنِي فِي إِمَامَةِ هَذَا؛ فَضَبَّ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَدَّتْ قَالٍ لِلشَّامِيِّ: يَا هَذَا أَرَبْتُكَ أَنْظِرْ لِحَلْقِهِ أَمْ حَلَفَهُ لِأَنْفُسِهِمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ: بَلْ رَبِّي أَنْظِرْ لِحَلْقِهِ؛ قَالَ فَمَعَلَّ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَاذَا؟ قَالَ: أَفَأَمَّ لَهُمْ حُجَّةً وَدَلِيلًا كَيْ لَا يَتَشَكَّوْا أَوْ يَخْتَلِفُوا، وَيَتَأَلَّفَهُمْ وَيُقِيمَ أَوْدَهُمْ وَيُحَيِّرَهُمْ بِفَرِيضِ رَبِّهِمْ؛ قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ قَالَ هِشَامٌ: قَبِعَدَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ، قَالَ هِشَامٌ: قَهْلَ نَعَمْنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فِي رَفْعِ الْأَخْتِلَافِ عَنَّا؟ قَالَ الشَّامِيُّ: نَعَمْ، قَالَ: فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ أَنَا وَأَنْتَ وَصِرْتُمْ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا إِشَارَكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ الشَّامِيُّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ؟ قَالَ الشَّامِيُّ: إِنْ قُلْتُ: لَمْ نَخْتَلِفْ كَذِبْتُ وَإِنْ قُلْتُ: إِنْ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ يَرَقَانِ عَنَّا الْأَخْتِلَافَ أَبْطَلْتُ لِأَنَّ سَمَاءَ يَحْتَمِلَانِ الْبُوجُوهَ وَإِنْ قُلْتُ: قَدْ اخْتَلَفْنَا وَكُلُّ وَاحِدٍ مِمَّا يَدَّ عِي الْحَقِّ فَلَمْ يَتَّفَعْنَا إِذْنِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: سَلْهُ تَجِدُهُ مَلِيًّا، فَقَالَ الشَّامِيُّ: يَا هَذَا، مَنْ أَنْظِرْ لِحَلْقِ أَرْبَهُمْ أَوْ أَنْفُسِهِمْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: رَبِّهِمْ أَنْظِرْ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: قَهْلَ أَفَأَمَّ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَهُمْ وَيُحَيِّرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

این جوان - یعنی هشام بن حکم - صحبت کن، گفت حاضر، سپس بهشام گفت: ای جوان در باره امامت این مرد از من بپرس؛ هشام (از سوه ادب او نسبت بساحت مقدس امام (ع) عیشکین شد بطوری که میلرزید، سپس بشامی گفت: ای مرد آیا پروردگارت بمخلوقش خیر اندیش تر است یا مخلوق بخودشان، گفت بلکه پروردگارم نسبت بمخلوقش خیر اندیش تر است، هشام - در مقام خیر اندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی - برای ایشان حجت و دلیلی بیا داشته تا متفرق و مختلف نشوند و او ایشانرا با هم الفت دهد و ناهمواریهاشانرا هموار سازد و ایشانرا از قانون پروردگارشان آگاه سازد - هشام - او کیست؟ شامی رسول خدا (ص) است. هشام - بعد از رسول خدا (ص) کیست؟ شامی - قرآن و سنت است. هشام - قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی - آری. هشام پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با توداریم از شام باینجا آمدی؟ شامی خاموش ماند، امام صادق (ع) باو گفت چرا سخن نمیگویی، شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف میکنند باطل گفته‌ام زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنی میشود) و اگر بگویم اختلاف داریم و هر يك از ما مدعی حق میباشد، قرآن و سنت بما سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آنرا بنفع خویش توجیه میکنیم) ولی همین استدلال بر له من و علیه هشام است، حضرت فرمود: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است، شامی - ای مرد: کی بمخلوق خیر اندیشتر است: پروردگارشان یا خودشان؛ هشام پروردگارشان از خودشان خیر اندیشتر است. شامی - آیا پروردگار شخصی را بیا داشته است که ایشانرا

أَوِ الشَّاعَةِ؟ قَالَ الشَّامِيُّ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّاعِمِينَ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تَشَدُّ
إِلَيْهِ الرِّجَالُ وَيُخَيَّرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَرَأَيْتُهُ عَنْ أَبِي عَن حَبِيبٍ، قَالَ الشَّامِيُّ: فَكَيْفَ لِي أَنْ
أَعْلَمَ ذَلِكَ؟ قَالَ هِشَامٌ: سَلُهُ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ الشَّامِيُّ، قَطَعْتَ عُنْدِي فَعَلَيْ السُّؤَالِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
ﷺ: يَا شَامِيُّ، أُخْبِرُكَ كَيْفَ كَانَ سَقْرُكَ وَكَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ؟ كَانَ كَذَا وَكَذَا، فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ:
صَدَقْتَ، أَسَلَمْتُ لِلَّهِ الشَّاعَةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ الشَّاعَةَ، إِنَّ الْأِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ
عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَيَتَنَاكِحُونَ وَالْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُنَابُونَ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: صَدَقْتَ فَإِنَّا الشَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَّكَ وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ، ثُمَّ التَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِلَى حُمْرَانَ،
فَقَالَ: تُجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَصِيبٌ، وَالتَفَتَ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، فَقَالَ: تَرِيدُ الْأَثَرَ وَلَا تَعْرِفُهُ، ثُمَّ
التَفَتَ إِلَى الْأَحْوَلِ، فَقَالَ: قِيَاسُ رِوَاغٍ تَكْسُرُ بِإِطْلَاقِ الْإِنِّ بِإِطْلَاقِ أَظْهَرُ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى
قَيْسِ الْمَاضِيرِ، فَقَالَ: تَتَكَلَّمُ وَأَقْرَبُ مَا تَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيْعَدُ مَا تَكُونُ مِنْهُ، تَمْرُجُ

متحد کنند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را بایشان باز گوید ؟ هشام - در زمان رسول خدا (ص) یا
امروز ؟ شامی - در زمان رسول خدا (ص) که خود آنحضرت بود ، امروز کیست ؟ هشام - همین شخصی که بر
مسند نشسته (اشاره بامام صادق ﷺ کرد) و از اطراف جهان بسوی رهسپار گردند . بمرات علمی که از
پدرانش دست بدست گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز گوید : شامی - من چگونه میتوانم
اینرا بفهمم ؟ هشام - هر چه خواهی از او پیرس . شامی - عندی برایم باقی نگذاشتی ، بر من است که بیرسم
امام صادق (ع) فرمود : ای شامی ! میخواهی گزارش سفر و راحت را بخودت بدهم ؟ چنین بود و چنان بود ،
شامی با سرور و خوشحالی میگفت : راست گفتمی ، اکنون بخدا اسلام آوردم ، امام صادق (ع) فرمود نه ، بلکه
اکنون بخدا ایمان آوردی ، اسلام پیش از ایمان است ، بوسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و ازدواج
کنند و بوسیله ایمان ثواب برند (تو که قبلا بخدا و پیغمبر ایمان داشتی مسلمانی بودی که ثواب عبادت
نداشتی و اکنون که مرا بامامت شناختی خدا بر عبادات هم ب تو ثواب خواهد داد) شامی عرض کرد : درست
فرمودی ، گواهی دهم که شایسته عبادتی جز خدا نیست و محمد (ص) رسول خداست و تو جانشین
اوصیاء هستی ، سپس امام صادق (ع) رو بچمران کرد و فرمود : تو سخنت را دنبال حدیث میبری [مربوط
سخن میگوئی] و بحق میرسی و بهشام بن سالم متوجه شد و فرمود : در پی حدیث میگردی ولی تشخیص
نمیدهی [می خواهی مربوط سخن بگوئی ولی نمیتوانی] و متوجه احوال شد و فرمود : بسیار قیاس میکنی
از موضوع خارج میشوی مطلب باطلرا باطلی رد میکنی و باطل توروشنتر است . سپس متوجه قیس ، امر
شد و فرمود : تو چنان سخن میگوئی که هر چه خواهی بحدیث پیغمبر (ص) نزدیکتر باشد دورتر شود حق را

الْحَقُّ مَعَ الْبَاطِلِ وَقَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ أَنْتَ وَالْأَحْوَلُ قَفَّازَانِ حَدِيثَانِ قَالَ يُونُسُ:
 فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهَشَامٍ قَرِيباً مِمَّا قَالَ لَهَا ، ثُمَّ قَالَ : يَا هَشَامُ ! لِاتَّكُدُ نَعْمَ تَلَوِي بِرَجْلَيْكَ
 إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرْتِ ، مِنْكَ فَلْيَكَلِّمِ النَّاسَ : فَاتَّقِ الرَّزْأَةَ وَالشَّفَاعَةَ مِنْ رِزَائِمِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ
 ۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسِي ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ :
 أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام بَعَثَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَخْفِيهِ قَالَ : فَاتَيْتُهُ فَقَالَ لِي :
 يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ إِنْ طَرَفَكَ طَارِقٌ وَمَا أَتَخَرَّجُ مَعَهُ؟ قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : إِنْ كَانَ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ ،
 خَرَجْتُ مَعَهُ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أُجَاهِدُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَأَخْرَجَ مَعِي ، قَالَ : قُلْتُ :
 لِمَا أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : أَتَرَعُبُ بِتَفِيكِ عَنِّي؟ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّمَا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ
 فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنكَ نَاجٍ وَالْخَارِجُ مَعَكَ هَالِكٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ حُجَّةٌ فِي
 الْأَرْضِ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنكَ وَالْخَارِجُ مَعَكَ سَوَاءٌ ، قَالَ فَقَالَ لِي : يَا أَبَا جَعْفَرٍ كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلِيِّ
 الْخَوَّانِ فَيُلْقِمُنِي الْبَصْعَةَ السَّمِيئَةَ وَيُبْرِئُ دَلِيَّ اللَّقْمَةَ الْخَادَةَ حَتَّى تَبْرُدَ شَفَقَةٌ عَلَيَّ وَلَمْ يَشْفُقْ عَلَيَّ
 مِنْ حَرِّ النَّارِ ، إِذَا أَخْبَرَكَ بِالذِّمَنِ وَلَمْ يُخْبِرْ نِي بِهِ؟ فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْكَ مِنْ حَرِّ النَّارِ

بیاطل می آمیزی با آنکه حق اندک از باطل بسیار بی نیاز میکند : تو واحول از شاخه ای بشاخه ای میبری و با مهارتید . یونس گوید بخدا که من فکر میکردم نسبت بهشام هم نزدیک با آنچه درباره آندونفر فرمود ، میفرماید ولی فرمود : ای هشام تو بهر دو پا بزمین نمیخوری (بطوری که هیچگونه جویابی برایت نباشد) تا خواهی بزمین برسی پرواز میکنی (بعضی اینکه نشانه مغلوبیت هویدا گردد خود را نجات میدهی) مانند توئی باید با مردم سخن گوید . خود را از لغزش نگهدار ، شفاعت ما دنبالش می آید انشاء الله .

۵ - احول گوید : زید بن علی بن حسین علیهما السلام زمانیکه متواری و پنهان بود مرا خواست ، نزدش رفتم ، بمن گفت ای ابا جعفر اگر از ما خانواده کسی نزد تو آید (و ترا یاری طلبد) چه جواب میدهی ، با او بجهه جنگه میروی ؟ باو گفتم : اگر پدرت یا برادرت مرا بخواهند میروم ، زید گفت من میخواهم بجنگه این قوم (بنی امیه) بروم با من بیا ، گفتم : نه قربانت کردم . بمن گفت : جان خودت را بر من ترجیح میدهی ؟ گفتم من يك نفرم [يك جان بیش ندارم] اگر در روی زمین امامی جز تو باشد ، هر کس از تو کناره گیرد نجات یافته و هر کس با تو آید هلاک گشته و اگر برای خدا امامی روی زمین نباشد ، کسیکه از تو کناره کند با آنکه همراهیت کند برابرست ، بمن گفت : ای ابا جعفر من با پدرم سر یکسفره مینشستم ، او پاره گوشت چرب را برایم لقمه میکرد و لقمه داغ را برای دلسوزی بمن سرد میکرد ، او از گرمی آتش دوزخ بمن دلسوزی نکرده است ؟ ، از روش دینداری بتو خبر داده و بمن خبر نداده است ۱۱۹ عرض کردم قربانت کردم ، چون از آتش دوزخ بتو دلسوزی کرده خبرت نداده است ،

لَمْ يُخَيِّرْكَ، خَافَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ فَتَدْخُلَ النَّارَ وَأَخْبَرَنِي أَنَا فَإِنْ قِيلَتْ نَجَوْتُ وَإِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يُبَالِ أَنْ أَدْخَلَ النَّارَ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمْ الْأَنْبِيَاءُ؟ قَالَ: بَلِ الْأَنْبِيَاءُ قُلْتُ: يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: « يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدَهُمْ لَمْ يُخَيِّرْهُمْ حَتَّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَلَكِنْ كَتَمَهُمْ ذَلِكَ فَكَذَّبُوا أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ، قَالَ: فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَ نَبِيٌّ صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أُقْتَلُ وَأُصَلِّ بِالْكَنَّاسَةِ وَأَنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَصَلِّي. فَحَجَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَمَا قُلْتُ لَهُ. فَقَالَ لِي: أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ وَ لَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسَلَكًا يَسْلُكُهُ.

﴿ بَابُ طَبَقَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْإِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

﴿ ۴۳۰ ﴾ ۱ - عَنْ بَنِي يَحْيَى بِعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ؛ وَدُرِّسَتْ بِنِ

زیرا میترسید که تو نپذیری و از آنجهت بدو زخ روی ولی بمن خبر داده که اگر نپذیرم نجات یابم و اگر نپذیرم از دوزخ رفتن من باکی بر او نباشد (زیرا هر چه باشم فرزند او نیستم پس بمن فرمود با بنی امیه نجنک و ولی بتو نفرمود) سپس باو گفتم: قربانت کردم، شما بهترید یا پیغمبران؟ فرمود: پیغمبران گفتم: یوسف بیعقوب میگوید «داستان خوابت را پیرادانت مگو، مبادا برایت نیرنگی بریزند» او خواش را نکفت و پنهان داشت که برایش نیرنگی نریزند، همچنین پدر تو مطلب را از تو پنهان کرد زیرا بر تو بیم داشت، زید فرمود: اکنون که چنین گوئی بدانکه مولایت در مدینه بمن خبر داد که: من کشته میشوم و در کناسه کوفه بداروم و خبر داد که کتابی نزد اوست که کشتن و بدار رفتن من در آن نوشته است، احوال گوید من بحج رفتم و گفتگوی خودم را بازید بحضرت صادق (ع) عرض کردم، فرمود: تو که راه پیش و پس و راست و چپ و زیر و زیر را بر او بستی و نگذاشتی براهی قدم بردارد (هر چه گفت جوابش را دادی).

توضیح - موضوع قیام و نهضت جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام و منظور و هدف او از آن نهضت در کتب تاریخ و حدیث مورد بحث و تحقیق است. از روایاتی استفاده میشود که قیام او برای سرنگون ساختن خلافت جابرانه و غاصبانه بنی امیه و نصب امام بحق بوده است، از روایات دیگری هم جود دیگر استفاده میشود چنانکه این روایت هم دوپهلواست. از اینها گذشته مناسبت این روایت با عنوان باب که «الاضطرار الی الحجّة» است برای ما معلوم نشد.

﴿ طَبَقَاتِ يَغْمَبِرَانَ وَرَسُولَانَ وَائِمَّةَ (ع) ﴾

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبران و رسولان چهار طبقه باشند: ۱ - پیغمبریکه تنها برای خودش

أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ: فَنَبِيِّ مُنْتَبَأٍ فِي نَفْسِهِ، لَا يَمْتَدُّ غَيْرَهَا وَنَبِيِّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يُعَايِنُهُ فِي الْبَقِظَةِ وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ عَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى لُوطٍ عليهما السلام وَنَبِيِّ يَرَى فِي مَنْامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَى طَائِفَةٍ قَلْوًا أَوْ كَثْرًا، كَيُونُسَ قَالَ اللَّهُ لِيُونُسَ: «وَأَرْسَلْنَاكَ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ زَيْدُونَ» قَالَ: يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَعَلَيْهِ إِمَامٌ وَالَّذِي يَرَى فِي نَوْمِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعَايِنُ فِي الْبَقِظَةِ وَهُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولِي الْعَزْمِ، وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام نَبِيًّا وَلَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ: وَمِنْ ذِي تَيْبِي، فَقَالَ اللَّهُ: لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، مَنْ عَبَدَ صَمًّا أَوْ وَثْنَا لَا يَتَكُونُ إِمَامًا

۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَيَّانٍ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيفًا

پیغمبر است و بدیگری تجاوز نمیکند (و خدا بوسیله ای و ظائف شخصی او را با و میفهماند) ۲ - پیغمبریکه در خواب میبیند و آوازهاتف را میشنود ولی خود او را در بیداری نمیبیند و هر هیچکس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوایی دارد. چنانچه ابراهیم بر لوط (ع) امام بود ۳ - پیغمبریکه در خواب میبیند و صدا را میشنود و فرشته را می بیند و بسوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است مانند یونس ، خدا با و فرماید : (۱۴۷ سوره ۳۷) « ما او را بسوی صد هزار نفر بلکه بیشتر فرستادیم » امام فرمود : مقدار بیشتر سی هزار بود و یونس را پیشوایی بود (که جناب موسی باشد و او شریعت موسی را ترویج میکرد) ۴ - پیغمبریکه در خواب میبیند و صدا را میشنود و در بیداری میبیند و او امام است مانند پیغمبران اولوالعزم ، ابراهیم (ع) مدتی پیغمبر بود و امام نبود تا خدا فرمود : (۱۲۴ سوره ۲) « من ترا امام مردم قرار دادم ابراهیم گفت از فرزندان من هم » خدا فرمود « پیمان من بستمکاران نرسد ، کسیکه غیر خدا یا بتی را پرستیده امام نکردد . توضیح - کلمه «عهد» را که به پیمان معنی کردند ، مجلسی (ره) گوید ، مقصود از عهد منائست که شامل امامت شود و بمعنی فرمانیکه فرمانداران نویسند ، میآید و در اینجا کنایه از مقام خلافت خداست در زمین ، و چون آیه شریفه امامت و پیشوایی است را از ستمکاران نفی کرد ، دلالت دارد بر ثبوت آن برای عادلان و همین آیه دلیل است بر اینکه امام باید معصوم باشد و گناهی از او سر نزند ، زیرا غیر معصوم نسبت بخود یا دیگری ستمگر است .

۲ - امام صادق (ع) میفرمود . خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از آنکه پیغمبری نماید و او را پیغمبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیفش گرداند و خلیفش گرفت پیش از آنکه امامش قرار دهد ، پس چون همه این مقامات را برایش گرد آورد

قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قَالَ: فَمِنْ عَظِيمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» . قَالَ لِأَيُّهَا الظَّالِمِينَ «قَالَ: لَا يَكُونُ الشَّفِيعُ إِمَامَ التَّقِيِّ» .

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَنَعَمِيِّ، عَنْ هِشَامِ، عَنِ ابْنِ أَبِي تَغْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ وَهُمْ أُولُو الْعَرْزِ مِنَ الرُّسُلِ وَعَلَيْهِمْ ذَاتُ الرَّحَى . نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَتَمِّمٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ .

۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَبِي السَّمَاعِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَاتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَاتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ - وَبَصَّ يَدَهُ - قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَمِنْ عَظِيمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: يَا رَبِّ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ: لِأَيُّهَا الظَّالِمِينَ .

فرمود ، « همانا من ترا امام مردم قرار دادم ، چون اين مرتبت در چشم ابراهيم بزرگه جلوه نمود ، عرض کرد و از فرزندان من هم ، خدا فرمود . « پيمان من بستمکاران نرسد ، شخص کم خرد امام شخص پرهيزگار نگردد (وستمگر از نظر خدا کم خرد است و ممکن نيست که او پيشواى امتى گردد که در ميان ايشان مردم پرهيزگار باشد) .

۳ - و فرمود ، آقا و سرور پيغمبران و رسولان پنج نفرند که ايشان اولوا العزم رسولان و آساي نبوت و رسالت گرد آنها ميچرخد و ايشان : نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد است درود خدا بر محمد و خاندانش و بر تمام پيغمبران .

۴ - جابر گويد . شنيدم که امام باقر (ع) مي فرمود : همانا خدا ابراهيم را به بندگي به پذيرفت پيش از آنکه پيغمبري پذيرد و پيغمبري پذيرفت پيش از آنکه بر سالتش گيرد و بر سالتش گرفت پيش از آنکه خليلش گيرد و خليلش گرفت پيش از آنکه امامش گيرد و چون اين مقامات بر ايش فراهم نمود . امام پنج انگشت خود را (براي نمودن اين پنج مقام) جمع کرد . با ابراهيم گفت . اي ابراهيم همانا من ترا امام مردم گردانيدم . از بس اين مرتبت در چشم ابراهيم بزرگ آمد ، گفت . پروردگارا و از فرزندان من هم ، خدا فرمود : پيمان من بستمکاران نرسد .

«(باب)»

«(الفرق بين الرسول والنبي والمحدث)»

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» مَا الرَّسُولُ وَمَا النَّبِيُّ؟ قَالَ: النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ وَالرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ. قُلْتُ: الْأَمَامُ مَا مَنَزَلَتْهُ؟ قَالَ: يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرَى وَلَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ، ثُمَّ تَلَاهَنِيهِ الْآيَةُ: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدِّثٍ

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرْثَدَةَ قَالَ: كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمَعْرُوفِيُّ إِلَى الرَّضَا عليه السلام: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْأَمَامِ؟ قَالَ: فَكُتِبَ أَوْ قَالَ: الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْأَمَامِ أَنَّ الرَّسُولَ الَّذِي يُنَزَّلُ عَلَيْهِ خَبْرٌ سَبِيلُ قِرَاءَةٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَيُنَزَّلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَرُبَّمَا رَأَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَالنَّبِيُّ رُبَّمَا سَمِعَ الْكَلَامَ وَرُبَّمَا رَأَى الشَّخْصَ وَ لَمْ يَسْمَعْ وَالْأَمَامُ هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ.

«(فرق میان رسول و نبی و محدث)»

۱ - زرارة گوید از امام باقر (ع) درباره قول خدای عزوجل که فرماید «واو رسول بود و نبی» سؤال کردم: رسول چیست و نبی چیست؟ فرمود: نبی کسی است که در خواب میبیند و صدای او را میشنود و فرشته را نمی بیند و رسول کسی است که صدای او را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را هم مشاهده میکند، عرض کردم: امام درجه پایه است؟ فرمود صدای او را می شنود ولی نه در خواب بیند و نه فرشته را مشاهده کند سپس آیه (سوره ۵۲) را قرائت فرمود «پیش از تو هیچ رسول و نبی و محدثی نفرستادیم» (مگر اینکه وقتی قرائت کرد شیطان در قرائتش الفاظی کرد - کلمه محدث در قرآن نیست و از تفسیر امام است).

۲ - معروفی با امام رضا (ع) نوشت: قربانت کردم، بفرمائید، چه فرقت بین رسول و نبی و امام؟ حضرت نوشت - یا شافها فرمود - فرق میان رسول و نبی و امام اینستکه رسول جبرئیل بر او نازل شود و او را به بیند و سخنش را بشنود و بر او وحی نازل شود [کند] و گاهی باشد که در خواب بیند مانند خواب دیدن ابراهیم (دستور سر بردن پسرش را) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می شنود و گاهی شخص او را می بیند و سخنش را نمی شنود و امام آنستکه سخن را شنود و شخص را نبیند.

۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن الأحول قال: سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرسول والنبي والمحدث، قال: الرسول الذي يأتيه جبرئيل قبلاً فيراه ويكلمه فهذا الرسول وأما النبي فهو الذي يرى في منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السلام ونحو ما كان رأى رسول الله صلى الله عليه وآله من أسباب النبوة قبل الوحي حتى أتاه جبرئيل عليه السلام من عند الله بالرسالة وكان محمد صلى الله عليه وآله حين جمع له النبوة وجاءته الرسالة من عند الله يجيئه بها جبرئيل ويكلمه بها قبلاً ومن الأنبياء من جمع له النبوة و يرى في منامه ويأتيه الروح ويكلمه ويحدثه، من غير أن يكون يرى في اليقظة وأما المحدث فهو الذي يحدث فيسمع ولا يراى ولا يرى في منامه.

۴- أحمد بن محمد، محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن حسان، عن ابن فضال، عن علي بن يعقوب الهاشمي، عن مروان بن مسلم، عن برید، عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام في قوله عز وجل: «وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث» قلت: جعلت فداك ليست هذه قرائتنا فما الرسول والنبي والمحدث؟ قال: الرسول الذي يظهر له الملك فيكلمه والنبي هو الذي يرى في منامه وربما اجتمعت النبوة والرسالة لولا جبرئيل المحدث الذي يسمع الصوت ولا يرى الصورة قال: قلت: أصلحك الله كيف يعلم أن الذي رأى في النوم حق وأنه من الملك؟

۳ - احول گوید از امام باقر (ع) در باره رسول ونبی و محدث پرسیدم ، فرمود رسول کسی است که جبرئیل پیشش آید و او را ببیند و با او سخن گوید ، این است رسول و اما نبی آنستکه در خواب ببیند مانند خواب دیدن ابراهیم (فرمان سر بریدن پسرش را) و مانند آنچه رسول خدا (س) پیش از آمدن وحی از اسباب وعلامت نبوت میدید تا آنکه جبرئیل رسالت را برای او از جانب خدا آورد و محمد (س) هنگامی که نبوت برایش فراهم گشت و رسالت از جانب خدا برای او آمد، جبرئیل برایش پیغام می آورد و شفاهاً با او سخن میگفت ، بعضی از انبیاء نبوت برایش جمع شود و در خواب ببیند و روح القدس نزدش آید و با او سخن گوید و باز گونماید، بدون آنکه در بیداری به ببیند و اما محدث آنستکه خبر داده شود ، صدا را شنود ولی نه مشاهده کند و نه در خواب ببیند .

۴ - برید گوید: از امام باقر و صادق علیهما السلام در باره قول خدای عزوجل و هیچ نبی و رسول و محدثی پیش از تو نفرستادیم ، (که در حدیث اول بیان شد) پرسیدم و گفتم فدایت کردم قرائت ما اینچنین نیست (یعنی کلمه محدث ندارد) بفرمائید : رسول و نبی و محدث چیست ؟ فرمود : رسول کسیست که فرشته بر او نمایان شود و با او سخن گوید و نبی آنستکه در خواب ببیند و گاهی نبوت و رسالت در یک شخص جمع شود و محدث کسی است که صدا را شنود و صورت را نبیند . عرض کردم - اصلحك الله - از چه راه بدانند آنچه در خواب دیده حق است و از جانب فرشته باشد ؟ فرمود توفیق یابد که آنرا بفهمد ،

قَالَ: يُوقَفُ لِذَلِكَ حَتَّى يُعْرِفَهُ ، لَقَدْ حَتَمَ اللَّهُ بِكِتَابِكُمْ الْكُتُبَ وَحَتَمَ بِسَيِّئِكُمْ الْأَنْبِيَاءَ

○ (بَابُ)

(أَنَّ الْحُجَّةَ لِاتَّقَوْمِ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ)

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ ، عَنْ ذَاوُدَ الرِّقِيِّ ، عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحُجَّةَ لِاتَّقَوْمِ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرِفَ .

۲- الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحُجَّةَ لِاتَّقَوْمِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرِفَ .

﴿ ۴۴۰ ﴾ ۳- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحُجَّةَ لِاتَّقَوْمِ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرِفَ .

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ :

خدا با فرستادن قرآن شما بکتاب آسمانی پایان داد و با فرستادن پیغمبر شما به پیغمبران (پس دانستن علامات نبوت و رسالت برای شما لزومی ندارد) .

توضیح - مجلسی ره گوید فرق بین نبی و امام و استنباطش از این اخبار مشکل است و نیز جمع بین تمام اخبار که بیشتر آنها را در کتاب بحار آورده ایم در نهایت اشکالست .

✽ (در اینکه حجت خدا بر خلقش برپا نشود مگر بوجود امام) ✽

۱ - امام هفتم (ع) فرمود : حجت خدا بر خلقش برپا نکرده جز بوجود امام تا شناخته شود .
شرح - خدا در قیامت نتواند بمردم بگوید چرا چنین کردید و چرا چنان نکردید ، مگر اینکه در دنیا برای آنها امام و پیشوائی فرستاده باشد که بانصوس و معجزات امامت او برای مردم ثابت شده باشد و وظایف مردم را بآنها رسانده باشد ، خدا و دین را برای آنها معرفی کرده باشد و در بعضی از نسخ کافی بجای حتی حی است بنا بر آن یعنی جز بوجود امام زنده ای که شناخته شود .

۲ - امام رضا از قول امام صادق (ع) فرمود : حجت خدا بر خلقش تمام نشود مگر بوجود امام تا شناخته شود .

۳ - امام رضا فرمود : حجت خدا بر خلقش تمام نکرده جز بوجود امام تا شناخته شود .
۴ - امام صادق (ع) فرمود : حجت خدا پیش از خلق بوده و بسا خلق میباید و بعد از خلق

فَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ .
 (بَابُ) °

(أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُومِن حُجَّةٍ)

- ۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قَالَتْ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ، قَالَ: لَا، قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: لَا إِلَّا وَاحِدُهُمَا صَامِتٌ
- ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَسُعْدَانَ بْنِ مُسَيَّبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُومِن إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ، كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا زَدَهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَنْقَصَهُ لَهُمْ.
- ۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ، يُعَرِّفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.
- ۴- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبْقَى الْأَرْضُ يَغِيْرُ إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا.

هم باشد .

شرح - مجلسی (ره) در معنی این حدیث شریف چند احتمال داده است : ۱- در رشته آفرینش مخلوق سرسلسله آنها حضرت آدم پیغمبر بوده است و نیز در هر زمانی امام و پیغمبری بوده و آخرین فرد روی زمین هم امام زمان باشد ۲ - هر انسانی را که ملاحظه کنی پیش از او و در زمان او و پس از او پیغمبر یا امامی میباشد ۳- پشت پیغمبر و امام در عالم میثاق مقرر شده و در دنیا وجود خارجی یافته و در قیامت هم باشد .

° (در اینکه زمین خالی از حجت نماند) °

- ۱ - حسین بن ابی العلاء گوید : با امام صادق عرض کردم : ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد ؟ فرمود : نه ، گفتم : دو امام در یک زمان میشود ؟ فرمود : نه مگر اینکه یکی از آنها خاموش باشد (و بوظائف امامت قیام نکنند مانند حضرت حسین در زمان امام حسن علیهما السلام) .
- ۲ - امام صادق میفرمود : همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد برای آنکه اگر مؤمنین چیزی (در اصول یا فروع دین) افزودند آنها را بر گرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند .
- ۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : زمین از حالی بحالی نگردد جز آنکه برای خدا در آن حجتی باشد که حلال و حرام را بر مردم بفهماند و ایشانرا براه خدا خواند .
- ۴ - حسین بن ابی العلاء گوید : با امام صادق عرض کردم زمین بدون امام باقی میماند ؟ فرمود : نه .

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بِغَيْرِ غَالِمٍ وَلَوْلَ ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ.

۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ؛ وَهَشَامُ بْنُ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَمَّنْ يَتَّقِيهِ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَسْتَلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ.

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مُنْذُ قَبَضَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يَهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ

﴿ ۴۵۰ ﴾ - ۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ؛ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ:

أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ الْحُجَّةُ

۱۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ.

۵ - یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام فرمود: خدا زمین را بدون عالم وانگذارد و اگر چنین نمیکرد حق از باطل تشخیص داده نمیشد.

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود: خدا برتر و بزرگتر از آنستکه زمین را بدون امام عادل وانگذارد.

۷ - امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نگذاری.

۸ - امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح نمود زمینی را بدون امامی که بوسیله او بسوی خدا رهبری شوند وانگذارد او حجت خداست بر بندگانش و زمینی بدون امامی که حجت خدا باشد بر بندگانش وجود ندارد.

۹ - حضرت ابوالحسن امام دهم علیه السلام فرمود: زمین از حجت خالی نماند، بخدا آن حجت منم.

۱۰ - ابو حمزه گوید با امام صادق علیه السلام عرض کردم: زمین بدون امام میماند؟ فرمود: اگر زمین

بدون امام باشد فرو رود (و ظلمش از هم بپاشد).

۱۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُضَلِّبِ. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضَ بَعْدَ إِمَامِي؟ قَالَ: لَا؛ قُلْتُ: فَإِنَّا نَرَوِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهَا لَا تَبْقَى بَعْدَ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْحَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ؛ فَقَالَ: لَا، لَا تَبْقَى إِذَا لَسَّخَتْ.

۱۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ؛ عَنْ أَبِي هُرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ.

۱۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامِي؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: إِنَّا نَرَوِي أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْحَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؛ قَالَ: لَا تَبْقَى إِذَا لَسَّخَتْ.

«(بَابُ)»

أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ.

۲- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى مِثْلَهُ.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ كَرِيمِ

- ۱۱ - محمد بن فضیل گوید : با امام رضا عليه السلام عرض کردم : زمین بدون امام باقی ماند ؟ فرمود : نه ، گفتم : برای ما از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که زمین بدون امام باقی نباشد مگر اینکه خدای تعالی بر اهل زمین یا بر بندگان خشم گیرد ، فرمود : نه ، باقی نماند ، در آن صورت فرو رود .
- ۱۲ - حضرت باقر فرمود چنانچه امام از زمین برگرفته شود زمین با اهلش مضطرب گردد چنانکه دریا .
- ۱۳ - حسن و شاء گوید : از حضرت رضا (ع) پرسیدم آیا زمین بدون امام باقی ماند ؟ فرمود : نه .
- گفتم چنین روایت نموده اند که باقی نماند در حالیکه خدا بر بندگان خشم گرفته باشد فرمود : خیر نماند در این صورت در هم فرو ریزد .

«(در اینکه اگر در روی زمین جز دو کس نباشند یکی از آنها امام است)»

- ۱ - امام صادق (ع) میفرمود : اگر در زمین جز دو نفر باقی نباشند یکی از آنها امام است .
- ۲ - و فرمود : اگر دو کس باقی باشند یکی از آنها بر رفیقش امام است .
- ۳ - و فرمود : اگر مردم زمین تنها دو کس باشند یکی از آنها امام است و فرمود : آخرین کسی که

قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الإمام وقال: إن آخر من يموت الإمام لئلا يحتج أحد على الله عز وجل أنه تركه بغير حجة لله عليه.

۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن علي بن إسماعيل، عن ابن سنان، عن حمزة بن الطبار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو لم يبق في الأرض إلا اثنتان لكان أحدهما الحجة أو الثاني الحجة. الشك من أحمد بن محمد.

۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن النهدي، عن أبيه، عن يونس بن يعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: لو لم يكن في الأرض إلا اثنتان لكان الإمام أحدهما.

((باب معرفة الإمام والرد إليه))

﴿ ۴۶۰ ﴾ الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: حدّ ثناء بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: إن ما يعبد الله من يعرف الله، فامّا من لا يعرف الله فإنما يعبدّه هكذا ضلّالاً قلت: جميلٌ فذاك فمعرفة الله؟ قال: تصديق الله عز وجل وتصديق رسول الله صلى الله عليه وآله وموالاته عليّ عليه السلام والإلتزام به وبائمه الهدى عليه السلام والبراءة إلى الله عز وجل. ومن عدوهم، هكذا يعرف الله عز وجل.

بمیرد امامت تا کسی بر خدای عز وجل احتجاج نکند که او را بدون حجت و گذاشته است.

۴ - و فرمود: اگر در روی زمین جز دو نفر باقی نمانند یکی از آندو امامست - یا فرمود: دومی

امامست - و این تردید از احمد بن محمد راوی حدیث است.

۵ - و فرمود: اگر در زمین جز دو کس نباشند یکی از آنها امام است.

(شناختن امام و مراجعه باو)

۱ - ابو حمزة گوید: امام باقر (ع) بمن فرمود. همانا خدا را کسی پرستد که او را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد او را اینگونه (مانند عامه از مردم) گمراهانه میپرستد، عرض کردم قربانت کردم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عز و جل و باور داشتن پیغمبرش (ص) و دوست داشتن علی (ع) و پیروی از او و از ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن بخدای عز و جل از دشمن ایشان، این چنین شناخته میشود خدای عز و جل.

شرح - از جمله آخر روایت پیداست که امام (ع) درجه کامل خداشناسی را برای ابو حمزه بیان فرموده است و بهمین جهت دوستی علی و پیروی بائمه هدی را از شرایط خداشناسی قرار داده است زیرا که اعمال و عبادات مسلمان بدون ولایت ثواب ندارد چنانچه در حدیث ۴۲۸ گذشت و اگر مقصود امام

۲- الْحَسَنِ، عَنْ مُعَلَّى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا الْإمامين أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأُمَّةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَيَرُدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ يَعْرِفُ إِلَّا خِرْوَهُ وَيَجْهَلُ إِلَّا وُلَّ.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَحُجَّةً لِلَّهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ، فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنْهَا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ وَلَمْ يُصَدِّقْهُ وَيَعْرِفْ حَقَّهُمَا فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَهُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَعْرِفُ حَقَّهُمَا؟ قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَصَدِّقُ رَسُولَهُ فِي جَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ؛ يَجِبُ عَلَى أَوْلَئِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ

درجه کامل خداشناسی نبود این شرایط را داخل نمیفرمود چنانچه درباب (ادنی المعرفة) بیان شد و باز در اینجا هم که درجه کامل گوئیم، بملاحظه استعداد و ظرفیت ابوحمزه است و ممکن است برای صحابی دیگرش درجه کاملتری طبق استعداد او بیان فرماید :

۲ - یکی ازدو امام باقر وصادق (ع) فرمود : بنده خدا مؤمن نباشد تا آنکه خدا و رسولش و همه ائمه و امام زمانش را بشناسد و در امورش با امام زمانش رجوع کند و تسلیمش باشد، سپس فرمود : چگونه ممکن است کسی امام آخر را (که امام زمان اوست) بشناسد و امام اول را نشناسد (از اینجهت معرفت همه ائمه در ایمان شرط شد که طریق شناختن همه امامان یکی است و امام لاحق بنص امام سابق شناخته گردد) .

۳- زرارة گوید: با امام باقر (ع) عرض کردم : بمن بفرمائید که آیا معرفت امام از شما خانواده بر تمام خلق واجبست ؟ فرمود : خدای عزوجل محمد (ص) را بر تمام مردم بعنوان رسول و حجت خدا بر همه خلقش در روی زمین مبعوث فرمود ، پس هر که بخدا ایمان آورد و بمحمد رسول خدا (ص) ایمان آورد و پیروش کند و تصدیقش نماید معرفت امام از ما خانواده بر او واجبست و کسیکه بخدا و رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و تصدیقش ننماید و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد در صورتیکه بخدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آنها را شناخته است (بلکه بر او واجبست اولاً خدا و رسولش را بشناسد و از رسول پیروی کند) عرض کردم : پس چه میفرمائید درباره کسی که بخدا و رسولش ایمان آورده و پیغمبر را نسبت با آنچه خدا بر او نازل کرده باور دارد ، بر چنین اشخاص حق معرفت شما لازمست ؟ فرمود : آری مگر اینان (عامه و اهل سنت) بفلان و فلان (ابوبکر و عمر) معرفت ندارند ؟ عرض کردم : چرا (از سؤال حضرت استفاده میشود که هر کس بخدا و رسولش ایمان آورد لازمست برای جانشینی پیغمبر و حفظ و ترویج شریعت به پیشوائی معتقد شود، چنانچه اهل سنت هم این قاعده را قبول دارند ولی آنها در تعیین امام و خلیفه با اشتباه

أَلَيْسَ هُوَ لَاءَ يَعْرِفُونَ فُلَانًا وَفُلَانًا؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَوْفَعَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَةَ هُوَ لَاءَ؟ وَاللَّهِ مَا أَوْفَعَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا الشَّيْطَانُ، لَا وَاللَّهِ مَا أَلَهَمَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّنَا إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

ع - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ خَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَرَفَ إِمَامَهُ وَسَأَهْلَ الْبَيْتِ وَمَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِمَّنْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَيَعْبُدُغَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَاللَّهُ ضَالًّا.

د - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ فَصَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ ذَرِيعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْأُكْتَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِمَامًا ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ إِمَامًا، ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ إِمَامًا، ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ إِمَامًا، ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِمَامًا، مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَنْتَ؟ جَعِلْتُ فِذَاكَ فَأَعَدْتَهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ لِي: إِنِّي إِنَّمَا

رفته اند) امام فرمود: مگر عقیده داری که خدا معرفت فلان و فلان را در دل ایشان انداخته است؟ بخدا آنرا کسی جز شیطان در دل ایشان نینداخته است، نه بخدا، حق ما را کسی جز خدا بمؤمنین الهام نکند (یعنی ای زرادۀ این را هم بدان که معرفت ما گوهریست ربانی و توفیقی است الهی که جز بمردم سالم و پاک فطرت نرسد، چنانچه پیروی از پیشوایان ناحق عقیده است شیطانی که در اثر خبث باطن نصیب افراد دیگری گردد).

۴ - امام باقر (ع) میفرمود: تنها کسی خدای عزوجل را شناسد و پرستش کند که هم خدا را بشناسد و هم امام از ما خاندان را و کسی که خدای عزوجل را نشناسد و امام از ما خاندان را نشناسد غیر خدا را شناخته و عبادت کرده، اینچنین (مانند عامه مردم) که بخدا گمراهند (خدائی که بوسیله غیر الهه هدی (ع) معرفی شود جوان خوش میمائی است که در قیامت برای مردم جلوه گری کند پس هر که بچنین خدائی معتقد باشد، حقا خدا را نشناخته است).

۵ - ذریع گوید: از امام صادق (ع) راجع بامامان بعد از پیغمبر (ص) پرسیدم، فرمود: امیر المؤمنین (ع) امامست و سپس حسن امامست و سپس حسین امامست و سپس علی بن الحسین امامست و سپس محمد بن علی امامست، هر که منکر اینان شود، مانند کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسولش (ص) را منکر شده است. عرض کردم قربانت کردم و سپس شما امامید؟ - این سخن را سه مرتبه تکرار کردم - فرمود: من این مطلبها تنها برای این بتو گفتم که از گواهان خدای تبارک و تعالی در زمینش باشی (یعنی تا خودت بدانی و باهلی برسانی و از نااهلان پوشیده داری یا برای اینکه نزد خدا گواه باشی که

حَدَّثْنَاكَ لِتَكُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَرْضِهِ.

۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا : عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تُصَدِّقُوا وَلَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبْوَابَ أَرْبَعَةٍ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِأَخْرِهَا ، صَلَّى أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَتَاهُوا تَيْبَهَا بَعْدَ إِذْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشَّرْطِ وَالْمُعُودِ ، فَمَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَرْطِهِ وَاسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ نَالَ مَا عِنْدَهُ وَاسْتَكْمَلَ [مَا] وَعَدَّهُ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْبَبَ الْعِبَادَ يَطْرُقُ الْهُدَى وَشَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ وَأَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ فَقَالَ : «وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحَاتٍ مَهْتَدَى» وَ قَالَ : « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ » فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُ لَقِيَ اللَّهَ مُؤْمِنًا بِمَا جَاءَهُ بِهِ عليه السلام هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَاتَ قَوْمٌ وَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ أَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ، إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدَى ، وَ صَلَّى اللَّهُ طَاعَةً وَ لِي أَمْرِهِ طَاعَةَ رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ طَاعَتِي فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَ لَاءِ الْأَمْرِ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ لَارَسُولَهُ وَ هُوَ

من تبلیغ کردم و وظیفه خود را انجام دادم) .

۶- امام صادق (ع) فرمود : شما صالح نباشید جز اینکه معرفت پیدا کنید و معرفت نیاید جز اینکه تصدیق کنید و تصدیق نکنید جز اینکه تسلیم باشید . هر چهار در (تسلیم و تصدیق و معرفت و صلاح) را بگوید که نخستین آنها جز بهمراهی آخرشان شایسته نکردد ، کسانی که همراه سه در باشند گمراه گشته و در بیراهی دوری افتاده اند . خدای تبارک و تعالی هر عمل صالح نپذیرد و جز وفاء بشروط و پیمانها را نپذیرد ، کسیکه شرطش را با خدای عزوجل وفا کند و آنچه خدا در پیمانش بیان کرده بکار بندد با آنچه نزد خداست برسد و وعده خدا را کاملا در یابد ، خدای تبارک و تعالی بندگانش را بر راههای هدایت خبر داده و برای ایشان در آن راهها چراغهای بلند قرار داده و با آنها خبر داده است که چگونه راه پیمایند و فرموده است (۳۰) « وَ مَنْ آمَرَ زُكَّارًا أَنْ يَكْفُرَ بِهِ فَانْطَلِقْ بِهِ لِنُؤُودٍ » و من آمرزگار آنکسانم که توبه کرده و عمل صالح داشته و سپس راه هدایت پیمایند . و فرموده است « (۳۱) سوره ۵ » « خدای فقط از پرهیز کاران میپذیرد » . پس کسیکه از خدا نسبت با و امرش باک داشته باشد خدا را ملاقات کند در حالیکه مؤمن باشد با آنچه محمد (ص) آورده است ، افسوس ، افسوس ، که مردمی گذشتند و پیش از آنکه هدایت یابند بگردند و گمان بردند که مؤمن هستند ولی از آنجا که نمیدانستند مشرک بودند ، هر که از در بخانه در آید ره یافته و آنکه راهی غیر از در پیش گیرد راه هلاکت پیموده . خدا اطاعت ولی امرش را بطاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را بطاعت خودش ، پس هر که از والیان امر اطاعت نکند خدا و رسولش را اطاعت نکرده و همانست اقرار با آنچه از طرف خدای

أَلَا قَرَارٌ بِمَا أُنزِلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، خُنِدُوا زَيْبَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَالتَّمَسُوا الْبَيُوتَ الَّتِي
 أُوذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ ؛ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ كُمْ أَنَّهُمْ رِجَالٌ لَا تَلْمِهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ
 اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِتْيَانِ الرَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ؛ إِنَّ اللَّهَ قَدِ اسْتَخْلَصَ
 الرُّسُلَ لِأَمْرِهِ ، ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَيَّبٍ فَيَنْبِذُكَ فِي نُدْرِيهِ ؛ فَقَالَ : « وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ،
 نَاهٍ مَنْ جَبَلٍ وَاهْتَدَى مَنْ أَبْصَرَ وَعَقَلَ . إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : « فَإِنَّهَا لَتَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ
 تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ، وَكَيْفَ يَهْتَدِي مَنْ لَمْ يُبْصِرْ ؛ وَكَيْفَ يَبْصُرُ مَنْ لَمْ يَتَدَبَّرْ ؛ إِنَّمَا
 رَسُولَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَقْرَبَ وَأَوْيَاتِنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اتَّبِعُوا آثَارَ الْهَدْيِ ، فَإِنَّهُمْ عَلَامَاتُ الْأَمَانَةِ
 وَالتَّقَى وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ رَجُلٌ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام وَ أَقْرَبَ يَمَنَ يَبُوءُ مِنَ الرُّسُلِ لَمْ يُؤْمِنْ ،
 إِقْتَصُوا الطَّرِيقَ بِالتَّمَسِّ الْمَنَارِ وَ التَّمَسُّوا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْآثَارَ نَسْتَكْمِلُوا أَمْرَ دِينِكُمْ وَتُؤْمِنُوا
 بِاللَّهِ رَبِّكُمْ .

هزوجل نازل گشته که فرموده است (۳۱ سوره ۷) « در هر مسجدی پوشاک زیورتن کنید ، وخواهش
 نمائید و بجوئید خانه‌ها میرا که خدا اجازه داده رفت گیرند ونامش درآنها برده شود ، زیرا خدا شما
 خبر داده که آنها (۳۶ سوره ۲۴) « مردانی باشند که هیچ تجارت و دادوستدی ایشانرا از یاد خدا و گزاردن
 نماز و دادن زکوة باز ندارد و از روزیکه دلها و دیده‌ها در آن دگرگون شودیم دارند ، همانا خدا فرستاد
 گانثرا برای امرش برگزید و سپس ایشانرا باور دارندگان به بیمهای خویش انتخاب کرده و فرموده
 (۲۴ سوره ۳۵) « هیچ امتی نیست مگر اینکه در میان نشان بیم رسانی بوده است ، گمراه شد آنکه ندانست
 و ره یافت آنکه بینا و عاقل گشت . خدای عز و جل فرماید (۴۶ سوره ۲۲) « نکته ایست ! دیدگان
 کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است ، چگونه ره یابد کسیکه بینا نیست و چگونه بینا شود
 کسیکه تفکر نکند . از رسول خدا و اهل بیتش پیروی کنید و آنچه از نزد خدا نازل گشته اعتراف نمائید
 و در پی نشانه‌های هدایت‌دروید ، زیرا که ایشان علامات امانت و تقویند بدانید که اگر کسی عیسی بن‌مریم
 را انکار کند و به پیغمبران دیگر اعتراف نماید ، ایمان ندارد . روشنی گاهرا بجوئید و راه پیمائید و آثار پشت
 پرده (امام پنهان و یا اخبار واحادیث و یا عنایات مخصوص خدا) را بخواید تا امر دینتان کامل شود و
 بهدای پروردگارتان مؤمن شوید .

توضیح - پیداست که این حدیث شریف نقطه اتکانش پیروی از اهل بیت پیغمبر و امامان بحق یعنی
 علی و اولادش علیهم السلام میباشد و این معنی با عبارات مختلف در این حدیث شریف بیان شده است . گاهی باطاعت
 و ایان امر تعبیر فرموده و گاهی بجهت چراغهای راه هدایت و گاهی بوارد شدن بخانه از درش و گاهی بر رفتن
 سوی مردانیکه تجارت و معامله ایشانرا از یاد خدا باز ندارد و از اینجهت بعضی از شراح گفته‌اند مقصود
 از چهار در : علی و فاطمه و حسنین باشند که با پیغمبر در زیر کسا بودند و بعضی گفته‌اند : مقصود توبه و

۷- عَدُوٌّ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَغِيرٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَيْبَى اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ؛ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عَلِمًا وَجَعَلَ لِكُلِّ عَلِيمٍ بَابًا نَاطِقًا، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَحْنُ.

۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَقْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَعِيهِ غَيْرُ مَقْمُولٍ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحِيرٌ وَاللَّهُ شَانِيهِ؛ لِأَعْمَالِهِ وَ مِثْلُهُ كَمِثْلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطَعِيهَا فَجَحَّتْ دَائِبَةً وَجَائِبَةً يَوْمَهَا؛ فَلَمَّا جَسَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ غَنِمَ مَعَ رَاعِيهَا، فَحَسَّتْ إِلَيْهَا وَاعْتَرَّتْ بِهَا، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرَبِضِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَتَكَرَّتْ رَاعِيهَا وَقَطِيعَهَا، فَجَحَّتْ مُتَحِيرَةً تَطْلُبُ رَاعِيهَا وَقَطِيعَهَا فَبَعُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَسَّتْ إِلَيْهَا وَاعْتَرَّتْ بِهَا،

ایمان و عمل صالح و ولایت ائمه معصومین است که سه تایی اول آنها بدون چهارمی نتیجه ندارد و از آن چهارمهمتر همان ولایت است و بعضی گفته اند: مراد با صاحب ثلثه پیروان سه خلیفه اولند.

۷- امام صادق (ع) فرمود: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد پس برای هر چیزی سبب و وسیله ای قرار داد و برای هر سببی شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی نشانه ای [دانشی] گذاشت و برای هر نشانه دری گویا نهاد، عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت و نادان حقیقی کسی است که باین در نادان گشت، این در گویا رسول خدا (ص) است و ما.

شرح - اگر چه خدا قادر است که امور جهان را بدون علل و اسباب فراهم آورد، چنانچه گاهی عیبی را بدون پدر ایجاد می کند و آتش را بدون اسباب معمولی بر ابراهیم سرد و سلامت می نماید ولی بطور عموم و کلی عادتش بر این جاری گشته که امور جهان را با وسائل و اسبابی مخصوص جریان دهد و فراهم آورد، و ترتیب اسباب در این حدیث شریف چنانستکه خدا برای سعادت و نجات مردم سببی قرار داده که آن معرفت و اطاعت خدا و رسول است و برای این سبب شرحی قرار داده که آن مقررات و قوانین دینی است و برای این شرح نشانه یا دانشی گذاشته که آن قرآن است و برای قرآن در گویائی مقرر داشته که آن پیغمبر و ائمه معصومینند (ص) پس هر که خواهد بسعادت و نجات رسد باید این طرق را پیماید.

۸- محمد بن مسلم گوید شنیدم که امام باقر (ع) میفرمود: هر که دینداری خدای عزوجل کند بوسیله عبادتیکه خود را در آن بزرحت افکند ولی امام و پیشوائی که خدا معین کرده نداشته باشد، زحمتش ناپذیرفته و خود او کمراه و سرگردانست و خدا اعمال او را مبنوض و دشمن دارد، حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خود کم شده و تمام روز سرگردان می رود و بر میگردد، چون شب فرا رسد گله ای باشیان بچشمش آید، بسوی آن گراید و بآن فریفته شود و شب را در خوابگاه آن گله بسر برد، چون چوپان گله را حرکت دهد، گوسفند گمشده گله و چوپان را ناشناس بیند، باز متعیر و

قَصَّاحَ بِهَا الرَّأعِي : الْحَقِّي بِرَأْعِيكَ وَقَطَّبِكَ فَأَنْتِ نَائِبَةٌ مُتَحَيَّرَةٌ عَنْ رَأْعِكَ وَقَطَّبِكَ فَهَجَمَتْ
ذُعْرَةً ؛ مُتَحَيَّرَةٌ ، نَائِبَةٌ ، لِرَأْعِي لَهَا يُرِيدُهَا إِلَى مَرَعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا ؛ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَمَّ
الذُّبُ صَبَّغَتْهَا ، فَأَكَلَهَا ، وَكَذَلِكَ وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ ؛ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لِإِمَامٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
ظَاهِرٌ غَايِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا نَائِبًا ، وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرًا وَتَفَاقَ وَأَعْلَمَ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أُمَّةَ
الْجَوْرِ وَاتَّبَاعَهُمْ لَمَعْرُوْلُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ فَذَلُّوا وَأَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمًا إِشْدَدَتْ
بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ، ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ .

۹- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنِ
الْهَيْثَمِ بْنِ وَائِدٍ ، عَنْ مَقْرِنٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : جَاءَ ابْنُ الْكُوَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عليه السلام فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؛ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا بِسْمَاهُمْ ؛ فَقَالَ : نَحْنُ عَلَى
الْأَعْرَافِ ، نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسْمَاهُمْ وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ
مَعْرِفَتِنَا وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يَعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ ؛ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا
مَنْ عَرَفْنَا وَعَرَفْنَاهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَأَنْكَرْنَاهُ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْشَاءَ لَعَرَفَ

سرگردان در جستجوی شیان و گله خود باشد که گوسفندانی را با چوپانش به بیند ، بسوی آن رود و بان
فریفته گردد ، شیان او را صدا زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو سرگردانی و از چوپان و گله
خود گمگشته ای ، پس ترسان و سرگردان و گمراه حرکت کند و چوپانیکه او را بچراگاه رهبری کند
و با بجایش برگرداند نباشد ، در همین میان گمگشتن او را غنیمت شمارد و او را بخورد ، بخدا ای
محمد کسیکه از این امت باشد و امامی هویدا و عادل از طرف خدای عزوجل نداشته باشد چنین است ، گم
گفته و گمراهست و اگر با این حال بمیرد با کفر و نفاق مرده است ، بدان ای محمد که پیشوایان جور و
پروان ایشان از دین خدا برکنارند ، خود گمراهند و مردمرا گمراه کنند ، اعمالی را که انجام میدهند
چون خاکستر استکه تندبادی در روز طوفانی بان تازد ، از کردارشان چیزی دست گیرشان نشود . اینست
گمراهی دور . (آری بخدا سوگند هر که از تحت سر پرستی شما فرار کند گرفتار دین سازان و مذهب
تراشان دغل و مخیط میشود - پدر و مادرم بفدای شما -) .

۹ - امام صادق (ع) میفرمود : این کوا نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت : ای امیر مؤمنان (آیه
۴۶ سوره ۷) « بر اعراف مردانی باشند که همه کس را از رخسارشان شناسند ، یعنی چه ؟ فرمود : ما میم
بر اعراف که یاران خود را بر رخسارشان میشناسیم و ما میم اعراف که خدای عزوجل جز از طریق معرفت ما
شناخته نشود و ما میم اعراف که خدا ما را در روز قیامت بر روی صراط معرفت قرار دهد ، پس داخل
بهشت نشود مگر کسیکه ما او را شناسیم و او ما را شناسد و بدو زخ نرود جز آنکه ما او را شناسان دانیم
و او ما را ، خدای تبارک و تعالی اگر میخواست خودش را بیواسطه به بندگانش میشناسانید ولی ما را درو جاده

الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، فَمَنْ عَدَلَ عَنَّا وَلَا يَتَنَا أَوْ فَضَلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَاتَّبَعُوا عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِوَلَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونٍ كِدْرَةٍ يَفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا؛ لَا تَقَادِلُهَا وَلَا تَقِطَّاعُ.

۱۰- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ نُجَيْمٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ نُجَيْمٍ، عَنِ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الرَّيَّانِ

بِ بْنِ شَبِيبٍ، عَنِ يُونُسَ؛ عَنِ أَبِي أَيُّوبَ الْحَرَّازِيِّ، عَنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا أَبَا حَمَزَةَ! يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ قَرَايِحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ يَطْرُقُ السَّمَاءَ أَجْهَلُ مِنْكَ يَطْرُقُ الْأَرْضَ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا.

﴿۳۷۰﴾ ۱۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ يُونُسَ، عَنِ أَبِي أَيُّوبَ بْنِ الْحَرَّازِيِّ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» فَقَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْأَمَامِ.

وراء وطریق معرفت خود قرار داد، کسانی که از ولایت مارو گردانیده و دیگران را بر ما ترجیح دهند از صراط مستقیم منحرفند [در قیامت از صراط بسرد آیند] برابر نیست و برابر نیست کسانی که مردم به آنها پناه گیرند (که ما اهل بیت پیغمبر باشیم) با کسانی که خود محتاج پناهندگی بدیگران باشند (که پیشوایان عامه باشند) زیرا آن مردم (پروان پیشوایان عامه) بسوی چشمه‌های آب تیره اندک که از چشمه‌ای بجشمه دیگر ریزد رفتند و کسانی که بسوی چشمه‌های صافی آمدند که آبش بامر پروردگار جاریست و تمام شدن و خشک شدن ندارد.

توضیح - علومبراکه ابوحنیفه و امثال او دارند تشبیه فرمود بجشمه آبی که تیره و کم است یعنی اولاً علم حقیقی نیست و مخلوط بجهل است و ثانیاً محدود و متناهی است و یک سلسله اصطلاحاتی است که دست بدست میگردد و علوم ربانی خود را تشبیه بجشمه صاف لایزال فرمود. یعنی آنچه ما داریم اولاً عین و حقیقت علم است و ثانیاً رشته‌اش باقیانوس نامحدود علم خدا متصل است که بریدن و تمام شدن ندارد، هرچه از ما بپرسید جواب گوئیم و آنچه گوئیم عین حقیقت و واقعت.

۱۰- ابو حمزه گوید: امام باقر بمن فرمود: ای ابا حمزه: هر یک از شما که خواهد چند فرسخی پیماید برای خود راهنمایی گیرد. تو که بر اهل آسمان نادانتری تا بر اهل زمین، پس برای خود راهنمایی طلب کن (و آن راهنما غیر از اهل بیت پیغمبر نباشد زیرا از آسمان وحی در خانه آنها نازل شده و راه بهشت و جهنم را آنها دانند).

۱۱- امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل (سوره ۲۷۳) «و بهر که حکمت دادند غیر بسیاری دادند» فرمود: مراد بحکمت اطاعت خدا و معرفت امام است.

۱۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هَلْ عَرَفْتَ إِمَامَكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : إِي وَ اللَّهِ ، قَبْلَ أَنْ أُخْرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ ، فَقَالَ : حَسْبُكَ إِذَا .

۱۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُوسَى ، عَنْ بَرِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «أَوْ مَنْ كَانَ مِنَّا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» فَقَالَ : مِثْلُ لَيْعْرِفُ شَيْئًا وَنُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ : إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ ، كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا ، قَالَ : الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ .

۱۴- الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! أَلَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَوْنِ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ؟ قَالَ : بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! جُعِلَتْ فِدَاكَ ، فَقَالَ : الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ نِكَاكُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ .
(بَابُ فَرِيضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ)

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ حَرْبِ بْنِ ، عَنْ زُرَّادَةَ ، عَنْ أَبِي

۱۲ - ابو بصير گوید : امام باقر بن فرمود . آیا امامت را شناخته‌ای ؟ عرض کردم آری بخدا

پیش از آنکه از کوفه بیرون روم فرمود : بنا بر این ترا بس است .

۱۳ - ودر باره قول خدای تبارک و تعالی (سوره ۱۲۳) «آیا کسیکه مرده بود و ما او را زنده

کردیم و با او نوری دادیم که میان مردم راه رود ، فرمود : مرده کسی است که بچیزی معرفت نداشته باشد و نوریکه با آن میان مردم راه رود ، امامی است که از او پیروی میکند ، و اینکه فرماید «مانند کسی است که درظلمات باشد و نتواند از آن بدر رود ، کسی است که امام را نشناسد .

۱۴ - امام باقر فرمود . ابو عبدالله جدلی بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شد حضرت فرمود ای ابو عبدالله

نمیخواهی ترا خبر دهم از قول خدای عزوجل (سوره ۹۱) «هر که کار نیکی آورد بهتر از آنرا پاداش گیرد و از هراس روز قیامت ایمن باشند ، و هر که کار بدی آورد برود در دوزخ افتد ، مگر ممکن است جز آنچه کرده‌اید جزا ببیند ، عرض کرد چرا ای امیر مؤمنان قربانت کردم - فرمود : کار نیک شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت است و کار بد ، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است و باز هم آن آیه را تلاوت فرمود .

(وجوب اطاعت الیمة)

۱ - امام باقر عليه السلام فرمود : بلندی و کوهان و کلید و درهه چیز و خرسندی خدای رحمان تبارک و تعالی

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: دُرُوءَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا».

۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْبِيَّ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَنَّ الْحَسَنَ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ.

۳- وَبِهَذَا الْإِسْلَامِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ بَشِيرِ الْعَطَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا وَ أَنْتُمْ تَأْتِمُونَنَا بِمَنْ لَا يُعِدُّ النَّاسُ بِجِهَالَتِهِ.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُحْتَارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، قَالَ: الطَّاعَةُ الْمَعْرُوضَةُ.

۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَّاطِ،

اطاعت امامست بعد از معرفت او، سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی میفرماید: (سوره ۸۳، آیه ۴) «هر که اطاعت پیغمبر نماید، اطاعت خدا کرده و هر که رو گرداند (او را رها کن، زیرا) ما ترا نگهبان او فرستاده ایم».

۲- ابی الصباح گوید: گواهی دهم که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: گواهی دهم که علی امامیست که خدا اطاعتش را واجب ساخته و حسن امامیست که خدا اطاعتش را واجب ساخته و حسین امامیست که خدا اطاعتش را واجب ساخته و محمد بن علی امامی است که خدا اطاعتش را واجب ساخته است.

۳- بشیر عطار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: ما خانواده گروهی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده و شما پیروی میکنید از کسیکه مردم بنادانی او منذور نیستند (پس اگر اهل سنت در قیامت گویند ما اهل بیت پیغمبر را نمیشناختیم تا از آنها پیروی کنیم، اگر مستضعف نباشند خدا منورشان ندارد زیرا امامت ایشان براهین روشن دارد).

۴- امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (سوره ۵۴، آیه ۴) «با آنها سلطنت بزرگی دادیم» فرمود مقصود اطاعت آنهاست که بر مردم واجبست.

۵- امام صادق علیه السلام میفرمود: وجوب اطاعت میان اوسیه و پیغمبران مشترک است (و بر امت است

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَطَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أُشْرِكُ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَالرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ ۖ
 ۶- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ
 قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ وَلَنَا صَعُوقُ الْمَالِ وَ
 نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ
 اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»
 (۴۸۰) ۷- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي
 عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ أَنْ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
 «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا
 وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» .

که از هر دو طایفه اطاعت کنند).

۶- و فرمود: ما گروهی باشیم که خدای عزوجل اطاعت ما را واجب کرده، انفال (غنیمت در جنگه و مباحات اولیه) از ماست و برگزیده از مال (اشیاء نفیس جنگی) بما اختصاص دارد: ما در دانش ریشه داریم و ما هستیم حسد برده شدگان که خدا فرماید (۵۸ سوره ۴) «آیا بر مردم حسد میورزند بواسطه آنچه خدا از فضل خود بایشان داده است» (در باره انفال و برگزیده از مال و نیز درباره اینکه ائمه علیهم السلام محسودند بعد از این بتفصیل بیان میشود).

۷- حسین بن ابی العلاء گوید: گفتار خود را در باره اوصیاء که اطاعتشان واجبست بامام صادق علیه السلام عرض کردم فرمود: آری ایشانند همان کسان که خدای تعالی فرماید (۵۹ سوره ۴) «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتانرا» (یعنی مقصود از والیان امر، اوصیاء باشند) و ایشانند همان کسان که خدای عزوجل فرموده است (۶۱ سوره ۵) «ولی شما فقط خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند».

شرح - راجع بآیه اول مجلسی (ره) از مجمع البیان نقل میکنند که عامه و اهل سنت اولی الامر را بزمامداران و یا علما تفسیر میکنند و اما مفسرین شیعه باستناد روایات وارده از حضرت باقر و صادق علیهم السلام بائمه و اهل بیت علیهم السلام تفسیر میکنند و ایشانند که خدا اطاعتشان را بدون قید و شرط در این آیه واجب کرده است و جایز نیست که خدا اطاعت کسی را بی قید و شرط واجب کند، جز آنکه معصوم باشد و ظاهر و باطنش یکی باشد و اشتباه نکند و بکار زشت دستور ندهد و زمامداران و علماء اینگونه نیستند و خدا منزّه است از اینکه مردم را امر کند از گنهکار و یا کسانیکه عقاید مختلف دارند اطاعت نمایند زیرا اطاعت نمودن از چند عالمیکه هر یک رای جدا گانه ای دارد محالست و ممکن هم نیست که آنها در عقیده متحد شوند و یک قول را اختیار کنند.

اما راجع بآیه دوم که مهمترین آیه ایستکه مفسرین و متکلمین شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده اند و آن موضوع خاتم بعضی آن حضرت در حال رکوع است که این آیه در شأنش نازل

۸ - وَ يَهْدَا الْأَسْنَادَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ حَلَّادٍ قَالَ : سَأَلَ رَجُلًا فَسَأَلِيهِ
 أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ : طَاعَتُكَ مُفْتَرَضَةٌ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : وَمِثْلُ طَاعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ؟
 فَقَالَ : نَعَمْ

۹ - وَ يَهْدَا الْأَسْنَادَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ،
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْأُئِمَّةِ هَلْ يَجْرُونَ فِي الْأُمْرِ وَالطَّاعَةِ مَجْرَى وَاحِدٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ .
 ۱۰ - وَ يَهْدَا الْأَسْنَادَ ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ كُنْتُ قَائِمًا عَلَى
 رَأْسِ الرِّضَا عليه السلام بِخُرَاسَانَ وَ عِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ فِيهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى بْنِ عِيسَى
 الْعَبَّاسِيُّ فَقَالَ : يَا إِسْحَاقُ ! بَلَّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ : إِنَّا نَزَعْنَا أَنَّ النَّاسَ عِبِيدٌ لَنَا ، لَا وَ قَرَابَتِي
 مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا قُلْتُهُ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُهُ مِنْ آبَائِي قَالَهُ وَلَا بَلَّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ ؛
 وَلَكِنِّي أَقُولُ : النَّاسُ عِبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ ، مُوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ ، فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ،

گفته است چنانچه این مطلب را مفسرین از امامه و اهل سنت هم اعتراف دادند ، فخر رازی و زمخشری و بیضاوی
 و سیوطی که از بزرگان علما سننند در تفاسیر خود نزول آیه شریفه را در شان امیر المؤمنین عليه السلام و موضوع
 خاتم بعضی آنحضرت دانسته اند و خلاصه اخبار در این باره متواتر است فقط بعضی از مفسرین اهل
 سنت را شدت تعصب و اداشته است که بگویند جمله « و هم را کون » در آخر آیه حالیه نیست و استینافست
 ولی بنا بر آن لازم آید که رکوع تکرار شده باشد زیرا از « یقیمون الصلوة » رکوع فهمیده میشود یا بگویند
 « رکوع » در اینجا حقیقت شرعیه ندارد و بمعنی خضوعست که آنرا هم طبع سلیم و ذوق صحیح نمیپذیرد
 یا آنکه در کلمه « ولی » تصرفی کنند و آنرا از ظهورش که سنخ ولایت خدا و رسولست برگردانند ، مفسرین
 و متکلمین شیعه در این جهات بحث کرده و بطور مفصل و مبسوط حقیقت را روشن نموده اند که نقل آنها
 مناسب این مختصر نیست .

۸ - مردی پاریسی از امام کاظم عليه السلام پرسید اطاعت شما واجبست؟ فرمود: آری ، گفت : مثل اطاعت
 علی بن ابیطالب فرمود : آری .

۹ - ابو بصیر گوید : از امام صادق عليه السلام پرسیدم : همه امامان در فرمان و وجوب اطاعت یکسانند
 فرمود : آری .

۱۰ - طبری گوید : من در خراسان بالای سر امام رضا عليه السلام بخدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که
 اسحاق بن موسی در میانشان بود ، خدمت آنحضرت بودند ، امام فرمود : ای اسحاق بمن خبر رسید که
 مردم (اهل سنت) میگویند : ما عقیده داریم که مردم برده ما هستند ، نه سوگند بخویشی و قرابتیکه با
 پیامبر (ص) دارم نه من هرگز این سخن گفته ام و نه از پدران شنیده ام و نه بمن خبر رسیده که یکی از
 آنها گفته باشد ولی من میگویم مردم بند ما هستند در اینکه اطاعت ما بر آنها واجبست و در اطاعت فرمانبر ما یند

۱۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : نَحْنُ الَّذِينَ فَرَسَ اللَّهُ طَاعَتَنَا ، لَا يَسْعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا وَلَا يُعَدُّ النَّاسُ بِجَهْلَانَا ، مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَلَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَسَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ يَقَعَلُ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ .

۱۲ - عَلِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، قَالَ : أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ وَطَاعَةُ أَوْلِي الْأَمْرِ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : حُبُّنَا إِيْمَانٌ وَبُغْضُنَا كُفْرٌ .

۱۳ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ فَصَّالَةَ بِنْتِ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي بَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : أَعْرَضَ عَلَيْكَ دِينِي الَّذِي أَدْبَنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : هَاتِي قَالَ : فَقُلْتُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْأَوَّلَازِمَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا كَانَ إِمَامًا

و در دین پیرو ما هستند ، هر کس حضرات با فائین برساند .

۱۱ - امام صادق عليه السلام میفرماید : مائیم که خدا اطاعت ما را واجب ساخته ، مردم راهی جز معرفت ما ندارند و بر نشاختن ما معذور نباشند. هر که ما را شناسد مؤمن است و هر که انکار کند کافر است و کسی که شناسد و انکار هم نکند گمراه است تا زمانیکه بسوی هدایتی که خدا بر او واجب ساخته و آن اطاعت حتی ماست بر گردد و اگر بهمان حال گمراهی ببرد خدا، هر چه خواهد با او کند .
شرح - مقصود از کسانی که ائمه را شناخته و انکار هم نکرده اند آنها اینست که عقل و فهم درک مقام امامت را ندارند و در قرآن از آنها بستمعین تعبیر شده است و همچنین کسانی که از محیط تعلیمات مذهبی دور افتاده و مقام امام چنانکه شایسته است بایشان معرفی نگشته در باره این اشخاص هم امید عفو و بخشش هست .

۱۲ - ابن فضیل گوید: از امام (ع) پرسیدم بهترین وسیله تقرب بندگان بخدای عزوجل چیست؟ فرمود بهترین وسیله تقرب بندگان بسوی خدای عزوجل اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت والیان امر است ، امام باقر (ع) فرمود : دوستی ما ایمان و دشمنی ما کفر است .

۱۳ - اسماعیل بن جابر گوید : با امام باقر (ع) عرض کردم : دین خودم را که خدای عزوجل را بآن میپرستم بشما عرض کنم؟ فرمود: بگو. عرض کردم: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی انبیا نیست و محمد بنده او و فرستاده اوست و آنچه از جانب خدا آورده اعتراف دارم علی امامست و خدا اطاعتش را واجب ساخته و بعد از او حسن امامست و خدا اطاعتش را واجب نموده و بعد از او حسین امامست و خدا

فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَاماً فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ حَتَّىٰ آتَىٰهُ الْأَمْرُ إِلَيْهِ. ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، قَالَ: فَقَالَ: هَذَا دِينُ اللَّهِ وَدِينُ مَلَائِكَتِهِ.

۱۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اَعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالِمِ وَاتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ وَطَاعَتُهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَنَاتِ مِمَّحَاتٌ لِلْسَيِّئَاتِ وَذَخِيرَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرِقْمَةٌ فِيهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ وَجَبِيلٌ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ.

۱۵ - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِحَلْقِهِ، بَلِ الْحَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ، قَالَ: صَدَقْتَ، إِنْ مَنْ عَرَفَ أَنْ لَهُ رَبًّا فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَسَخَطًا، وَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ رِضَاءَهُ وَسَخَطَهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَأَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ، فَقُلْتُ لِلنَّاسِ: أَلَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلَى، قُلْتُ: فَحِينَ مَضَى صلى الله عليه وآله وسلم مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ؟ قَالُوا: الْفُرْآنُ فَتَنْظَرْتُ فِي الْفُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْعَرَجِيُّ

اطاعتش را واجب دانسته و بعد از او علی بن حسین امامت و عدا اطاعتش را واجب کرده (هبیطور گفتم) تا بخود حضرت رسید، سپس عرض کردم: تو می امام، خدایت رحمت کند، فرمود: دین خدا و دین ملائکه او همین است.

۱۴ - امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: همنشین با عالم (امام باشد یا دانشمند ربانی) و پیروی از او دینیست که خدا بوسیله آن دینداری و پرستش شود و اطاعت عالم موجب بدست آمدن حسنات و محو گناهانست و برای مؤمنین ذخیره ای است و در زمان حیات مایه سر بلندی و پس از مرگ موجب ذکر خیر است.

۱۵ - منصور بن حازم گوید: با امام صادق (ع) عرض کردم: همانا خدا بزرگوارتر و گرامیتر است از اینکه بوسیله مخلوقش شناخته شود بلکه مخلوق بوسیله خدا شناخته شوند [بوسیله خدا بشناسند] فرمود درست گفتی، عرض کردم. هر که بداند پروردگاری دارد سزاوار است که بداند برای او خرسندی و خشمی است و خرسندی و خشم او جز بوسیله وحی یا پیغمبر فهمیده نشود و کسیکه وحی بر خودش نازل نشود باید که در طلب پیغمبران باشد و چون ایشان را ملاقات کرد، بداند که ایشانند حجت خدا و اطاعتشان لازمست من مردم (اهل سنت) گفتم مگر نمیدانید که رسول خدا (ص) حجت خدا بود بر خلقتش؟ گفتند چرا، گفتم چون او در گذشت حجت خدا کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و قدری و حتی زندقی که با آن ایمان ندارد با آن استشهد میکنند تا بر مردان طرف مقابل خود غلبه کنند، پس فهمیدم که

وَالْقَدِيمِ وَالرَّانِدِيْنَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرِّجَالَ بِحُصُومَتِهِ ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمِهِ ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا ، فَقُلْتُ لَهُمْ : مَنْ قَسَمَ الْقُرْآنَ ؟ قَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ ، فَكَانَ يَعْلَمُ وَعَمْرٌ يَعْلَمُ وَحَدِيثُهُ يَعْلَمُ ، قُلْتُ : كَلِمَةُ قَالُوا : لَا ، فَلَمْ أَحِدْ أَحَدًا يُقَالُ : إِنَّهُ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ كَلِمَةً إِلَّا عَلَيَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا : لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا : لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي ، وَقَالَ هَذَا : أَنَا أَدْرِي ، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَسَمَ الْقُرْآنَ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، فَقُلْتُ : إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَدْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَجَتَيْنِ بَعْدَهُ كَمَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَأَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ عَلِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَدْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ وَجَدُّهُ وَأَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ : وَأَشْهَدُ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَدْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَدْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي جَعْفَرٍ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، قُلْتُ : أَعْطِنِي رَأْسَكَ حَتَّى أَقْبِلَهُ ، فَضَحِكَ ، قُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ

قرآن بدون قيم (و سرپرستی که معنی واقعی آنرا بیان کند) حجت نباشد و آن قيم هر چه نسبت بقرآن بگوید حق است ، بآنها گفتم : قيم قرآن کيست ؟ گفتند : ابن مسعود قرآن میدانست . عمر میدانست ، حذيفة میدانست ، گفتم ، همه قرآنرا ؟ گفتند نه ، کسی را ندیدم که بگوید شخصی جز علی (س) همه قرآنرا میدانست و زمانیکه مطلبی میان مردمی باشد که این گوید : نمیدانم ، و این گوید : نمیدانم ؛ و این (علی بن ابیطالب) گوید من میدانم (حق با کسی است که میداند) پس من گواهی دهم که علی (ع) قيم قرآن است و اطاعتش واجبست و بعد از پیغمبر حجت خداست بر مردم و آنچه او درباره قرآن گوید حق است . حضرت فرمود : خدا ترا رحمت کند ، عرض کردم : علی (ع) از دنیا نرفت جز آنکه پس از خود حجتی گذاشت چنانکه پیغمبر (س) گذاشت و حجت بعد از علی ، حسن بن علی است و نسبت بامام حسن (ع) گواهی دهم که از دنیا نرفت تا آنکه برای پس از خود حجتی گذاشت چنانکه پدر و جدش گذاردند و حجت بعد از حسن ، حسین است و اطاعتش واجبست ، فرمود خدایت رحمت کند ، من سرش را بوسیدم و عرض کردم و گواهی دهم که امام حسین هم از دنیا نرفت تا اینکه علی بن حسین را پس از خود بنوان حجت گذاشت و او اطاعتش واجبست ، فرمود خدایت رحمت کند و سرش را بوسیدم و گفتم گواهی دهم که علی بن حسین از دنیا نرفت تا پس از خود حجتی گذاشت که او محمد بن علی ابوجعفر است و اطاعت او واجب بود . فرمود : خدایت رحمت کند ، عرض کردم : سرت را پیش آور تا ببوسم ، حضرت خندید . عرض کردم - اصلحك الله - میدانم که پدرت از دنیا نرفت تا اینکه برای پس از خود حجتی گذاشت ، چنانکه پدر او گذاشت و خدا را

فَدَعَلِمْتُ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَدَهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِي كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ وَ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ أَنْتَ
الْحُجَّةُ وَأَنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ، فَقَالَ: كَفَى رَجِمَكَ اللَّهُ، قُلْتُ: أَعْطَيْتَنِي رَأْسَكَ أَوْ قَبِيلَهُ فَقَبَلْتُ رَأْسَهُ
فَضَجَّكَ وَقَالَ: سَلْبِي عَمَّا شِئْتُ، فَلَا أُنْكِرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا.

۱۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ
بْنِ مُحَمَّدِ الْجَوْهَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَلَا وَصِيَاءُ طَاعَتَهُمْ
مُفْتَرَضَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ هُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ»، وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِعُونَ».

(۴۹۰) ۱۷ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حَمَّادِ، عَنْ
عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ أَبْوَابُ الْخَيْرِ، السَّمِيعُ الْمُطِيعُ
لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ وَالسَّمِيعُ الْمَاصِي لَا حُجَّةَ لَهُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَاحْتِجَاجُهُ يَوْمَ يَلْقَى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ».

گواه میگیرم که تو می آن حجت و اطاعت تو لازمست ، فرمود : پس است خدایت رحمت کناد . عرض کردم .
سر ترا پیش آور تا بیوسم ، پس سرش بوسیدم ، حضرت تبسم نمود و سپس فرمود : هر چه خواهی از من
پیرس که بعد از این ترا هر گز ناشناس ندانم ، (به حدیث ۴۲۶ رجوع شود) .

۱۶ - حسین بن ابی العلاء گوید بامام صادق (ع) عرض کردم ، اوصیاء پیغمبر اطاعتشان واجبست؟
فرمود : بلی ، ایشانند که خدای عزوجل درباره آنها فرموده (سوره ۶۳) (۴) « واطاعت کنید خدا را واطاعت
کنید پیغمبر و صاحبان امر از خودتانرا ، وایشانند که خدا درباره آنها فرموده (۹۱ سوره ۵) « ولی شما
خداست ورسولش و کسانیکه ایمان آورده و نماز میگذارند ودر حال رکوع صدقه میدهند ، (بعدیست هفتم
همین باب مراجعه شود)

۱۷ - عبد الاعلی گوید : شنیدم امام صادق (ع) میفرمود : شنیدن و اطاعت نمودن از در های خیر
است ، بر کسیکه بشنود و فرمانبرد حجتی نیست ، و آنکه بشنود و نافرمانی کند حجت و عذری ندارد و امام
مسلمین در روزیکه خدای عزوجل را ملاقات کند حجت و احتیاجش تمامست (زیرا او امام بحق است و
در تبلیغ هم کوتاهی نکرده است) سپس فرمود : خدای تبارک و تعالی میفرماید : (۷۴ سوره ۱۷) « روزیکه
هر مردمی را با [۱] امامشان میخوانیم ، (یعنی روز قیامت مثلا گوئیم : شیعیان امام صادق شیعیان
ابوحنیفه شیعیان مالک !)

باب *

« فِي أَنْ الْأُمَّةَ شَهِدَاءَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ »

۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ ، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا » قَالَ : نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ عليه السلام خَاصَّةً ، فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِثْلَ شَهِيدٍ عَلَيْهِمْ وَنَحْوِهِ شَهِيدٌ عَلَيْنَا .

۲ - الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَائِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَائِظٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ » قَالَ : نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَنَحْنُ شَهِدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ ، قُلْتُ : قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ » قَالَ : إِيَّانَا عَنَى خَاصَّةً ، « هُوَ سَمَاءُ كُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ » فِي الْكِتَابِ الَّذِي مَضَتْ فِي هَذَا الْقُرْآنِ ، « وَلْيَكُونَنَّ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الشَّهِدَاءُ عَلَى النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ صَدَقْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ كَذَبَ كَذَّبْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

۳ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ

« (إِلَٰهَةٌ كُوهَانِ خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَسْمَاءِ بَرِخْلَشِ) »

- ۱- امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل (۴۵ سوره ۴) « پس بطور باشدزمانیکه ازهرامنی گواهی آوریم و ترا بر آنها گواه آوریم ، فرمود : تنها درباره امت محمد (ص) نازل شده ، در هر قرنی امامی از ما بر ایشان گواه و ناظر است و محمد (ص) گواه و ناظر بر ما است . (یعنی برگفتار و کردار ایشان ناظر است و روز قیامت نزد خدا گواهی دهد ، پس مواظب باشید و تقوی پیشه کنید که گواهان شما عادل و مقبولند)
- ۲- برید عجللی گوید : از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل (۱۳۸ سوره ۲) « و اینگونه شمارا امتی میانه (عادل) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید ، پرسیدم ، فرمود : ما هستیم امت میانه و ما هم گواهان خدا بر خلقتش و حجت‌های او در زمینش . عرض کردم : قول خدای عزوجل (۷۸ سوره ۲۲) « ملت پدر شما ابراهیم ، یعنی چه ؟ فرمود : خصوصاً ما مقصود است (دنبال آیه و تفسیر آن) « او شمارا از پیش مسلمان نامیده ، یعنی در کتابهای گذشته « و در این ، یعنی قرآن « تا پیشبر بر شما گواه باشد ، پس پیشبر (ص) گواه و ناظر بر ما است نسبت با آنچه از طرف خدای عزوجل بر مردم رسانیده ایم و ما گواهانیم بر مردم ، هر که ما را تصدیق کند ، روز قیامت تصدیقش کنیم و هر که ما را تکذیب کند روز قیامت تکذیبش کنیم .
- ۳- حلال گوید از حضرت ابوالحسن (ع) درباره قول خدای عزوجل (۲۱ سوره ۱۱) « آیا کسیکه

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَقْمِنَ كَأَن عَلَى بَيْتِنَا مِن رَّبِّيهِ وَيَتَلَوُّهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» فَقَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الشَّاهِدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

عَلَى بَيْتِنَا مِن رَّبِّيهِ
 ۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ الْعِجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» قَالَ: نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ، قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَزْكَوُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ احْتِبَاءُكُمْ، قَالَ: إِثْنَا عَشْرًا وَعَنْ نَحْنُ الْمُجْتَنِبُونَ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الدِّينِ مِنْ ضَيْقٍ قَالِحٍ أَشَدَّ مِنَ الضَّيْقِ «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» إِثْنَا عَشْرًا عَنِّي خَاصَّةً وَدَسْتَاكُمْ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُ سَمَانَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ، فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَفِي هَذَا «لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَنَحْنُ الشُّهُدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَدَّ قَنَاءَهُ وَمَنْ كَذَبَ كَذَّبَ بِنَاءَهُ.

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الِيزْمَانِيِّ، عَنْ

از پروردگار خود دلیل دارد و گواهی از خودش در پی اوست، پرسیدم. فرمود امیر المؤمنین (س) گواه در پی رسول خدا (س) است و رسول خدا (س) از پروردگار خود دلیل دارد (و آن قرآنت).

۴ - برید عجلی گوید از امام باقر (ع) درباره قول خدای تبارک و تعالی (سوره ۱۳۸، سوره ۲) «و همچنین

شمارا امت میانه قرار دادیم تا هر مردم گواه باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد» پرسیدم، فرمود: ما ایم امت میانه و ما ایم گواهان خدای تبارک و تعالی بر خلقش و حجتهای او در زمینش گفتم: خدا فرماید:

(سوره ۷۷، ۲۲) «ای اهل ایمان رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار تانرا بپرستید و نیکی کنید شاید دستگار گردید و در راه خدا کار زار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای اوست او شمارا برگزید»

فرمود: خدا ما را قصد کرده و ما ایم برگزیدگان و خدای تبارک و تعالی در دین حرجی قرار نداده، حرج از تنگه گرفتن سخت تر است، و اینکه فرماید: «ملت پدران ابراهیم» تنها ما را قصد کرده و «شمارا

مسلمان نامیده» خدا ما را مسلمان نامیده «از پیش» یعنی در کتابهای گذشته «در این» یعنی قرآن «تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید» پس رسول خدا (س) گواه بر ما است نسبت بدانچه از

جانب خدای تبارک و تعالی تبلیغ نموده ایم و ما بر مردم گواهیم در روز قیامت، هر که ما را تصدیق کند تصدیقش کنیم و هر که تکذیب کند تکذیبش نمانیم.

۵ - امیر المؤمنین (س) فرمود: خدای تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و نگهداری فرمود و ما را

سَلِّمِ بِنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لِانْفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا

(بَابُ أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْهُدَاةُ)

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ وَفَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ ، عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ « وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » ، فَقَالَ : كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْمُنذِرُ الْمُنذِرُ وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مَنَاهِدٌ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاجِدًا بَعْدَ وَاجِدٍ .

۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُودٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ سَعْدَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » ، فَقَالَ :

بر خلش گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و مارا همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد ، نهما اذ آن جدا شویم و نه او از ما جدا شود (کردار و گفتار ما با حقیقت معانی و معانی قرآن منطبق است و جدائی ممکن نیست زیرا ما سرمویی هم از قرآن تجاوز نمیکنیم) .

﴿ در اینکه رهنمایان تنها ائمه باشند ﴾

۱- فضیل گوید از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل (۷ سوره ۱۳) « و هر گروهی را رهبریت ، پرسیدم ، فرمود : هر امامی رهبر است در دورانی که در میان مردم است (رهبر مردم دوران خویش است) .

۲- برید عجلی گوید از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « همانا تو بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی رهبریت ، پرسیدم ، فرمود : رسول خدا (ص) بیم دهنده است و در هر زمانی یکی از ما اهلیت رهبریت که مردم را بآنچه پیغمبر از طرف خدا آورده رهبری کند ، رهبران بعد از پیغمبر اول علی است پس از او اوصیایش یکی پس از دیگری .

۳- ابوبصر گوید امام صادق (ع) آیه « همانا توئی بیم دهنده و برای هر گروهی رهبریت ، را هر چه کردم ، فرمود : بیم دهنده رسول خدا (ص) است و رهبر علی است . ای ابومحمد آیا امروز رهبری

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُنَادُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي يَا أَبَا نُجَيْدٍ هَلَمِّنْ هَادِيَ الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعْتَ إِلَيْكَ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا نُجَيْدٍ! لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ نَمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا تَبَّتْ الْآيَةُ مَا تَابَ الْكِتَابُ وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِيهِمْ بَقِي كَمَا جَرَى فِيهِمْ مَضَى

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصْبِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنَادٍ وَلكلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُنَادُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي، أَمَا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ.

﴿ بَاب ﴾

﴿ أَنْ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ ﴾

﴿ ۵۰۰ ﴾ ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَعَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ.

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ أَبِيهِ أَصْبَاطٍ، عَنْ سُورَةَ بْنِ كُلَيْبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَاللَّهِ إِنَّا لَخَزَنَةُ اللَّهِ فِي سَمَائِهِ

هست؟ عرض کردم: آری فدایت گردم، همیشه از شما خانواده رهبری پس از رهبر دیگری بوده تا بشما رسیده است، فرمود خدایت رحمت کناد: ای ابامحمد: اگر چنین میبود که چون آیه ای درباره مردی نازل میشد و آن مرد میبرد آیه هم ازین میرفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است بر باز ماندگان منطبق میشود چنانچه بر گذشتگان منطبق میشد.

۴ - قسیر گوید از امام باقر (ع) درباره گفته خدای تبارک و تعالی و همانا توئی بیم دهنده و برای هر قومی رهبر هست، پرسیدم فرمود: رسول خدا (ص) بیم دهنده است و علی رهبر است، همان بخدا سوگند که مقام هدایت و رهبری از میان ما خانواده نرفته و تا اکنون هم در میان ما هست.

﴿ در اینکه ائمه (ع) ولی امر خدا و خزانة دار علم او هستند ﴾

۱ - امام صادق (ع) میفرمود: ما ولی امر (امامت و خلافت) خدا و گنجینه علم خدا و صندوق وحی خدا هستیم.

۲ - امام باقر (ع) فرمود: بخدا که ما خزانه دار خدائیم در آسمان و زمینش، نه آنکه خزانه دار

وَأَرْضِهِ ، لِأَعْلَى ذَهَبٍ وَلَا عَلَى فِضَّةٍ إِلَّا أَعْلَى عَلَيْهِ .

۳- عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، وَعَمَّا بَنُ خَالِدِ الْبَرَقِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَنْتُمْ ؟ قَالَ : نَحْنُ خُرَّانٌ عِلْمُ اللَّهِ وَنَحْنُ تَرَاجِمَةٌ وَحْيِ اللَّهِ وَنَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَمَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ .

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شَعِيبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : اسْتِكْمَالُ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مِنْ تَرَكَ وَلَايَةَ عَلِيِّ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ ، فَإِنَّ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَسُنَّةَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ وَهُمْ خُرَّانِي عَلَى عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِكَ ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : لَقَدْ أَنْبَأَنِي جِبْرِئِيلُ عليه السلام بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ .

۵- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ فَصَّالَةَ بِنِ ابْتُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا ابْنَ أَبِي يَعْقُوبَ ! إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ ، مُتَقَرِّدٌ بِأَمْرِهِ ، فَخَلَقَ خَلْقًا فَقَدَّرَهُمْ لِذَلِكَ الْأَمْرِ ، فَحَنُّهُمْ يَا ابْنَ أَبِي يَعْقُوبَ !

طلا یا نقره باشیم ، بلکه خزانهدار علمش هستیم .

۳- سدید گوید : امام باقر (ع) عرض کردم : قربانت ، شما چه سمتی دارید ؟ فرمود : ما خزانهدار علم خدائیم ، ما مترجم وحی خدائیم ؛ ما حجت رسائیم بر هر که در زیر آسمان و روی زمین است .

۴- رسول خدا (ص) فرمود : خدای تبارک و تعالی فرماید ، حجت من بر اشقیاء امت تو کامل و تمامست ، آنها نیکه ولایت علی و اوصیاء بعد از ترا ترک گفتند ، زیرا روش و رفتار تو و پیغمبران پیش از تو در ایشان موجود است و بعلاوه ایشان خزانهدار علم من بعد از تو میباشند ، سپس پیغمبر (ص) فرمود : همانا جبرئیل نام ایشان و نام پدرانشانرا بمن خبر داد

توضیح - کسانی که رهبرانی چون علی و اولادش دارند که رفتار و گفتار آنها همان رفتار و گفتار پیغمبر است و هر چه از آنها بپرسند مانند پیغمبر جواب گویند ، خدا تمام اسباب نجات و هدایت را بر ایشان آماده کرده است ، اگر این مردم چنین امامان و رهبرانرا رها کنند و در خانه دیگران روند ، شقی ترین مردمند ، زیرا خدا حجت را بر ایشان تمام کرده و برای آنها جای عذری باقی نگذاشته است

۵- ابن ابی یعقوب گوید : امام صادق (ع) بمن فرمود : ای پسر ابی یعقوب ! همانا خدا بکناست و در بکنائی یگانه است (بی شریکست و بسیط مطلق و حتی صفاتش زائد بر ذاتش نیست) در کار خود بکناست پس مخلوقرا آفرید و ایشانرا برای این کار (خلافت و امامت) سنجید و مقدر کرد و ما هستیم آن مخلوق ای پسر ابی یعقوب ، و ما هستیم حجت خدا در میان بندگانش و خزانهدار علمش و باین کار (امامت و

فَمَنْ حَجَّ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَحُرَّ أَنْهُ عَلَى عِلْمِهِ وَالْقَائِمُونَ بِذَلِكَ

۶ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَنُجَيْمِ بْنِ يَحْيَى ،
عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ : قَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَحَمَلَنَا حُرّاً أَنَّهُ
فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَلَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَبِعِبَادِنَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْلَا نَامَا عَبْدَ اللَّهِ

❖ (نَابُ أَنْ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ) ❖
وَأَبْوَابُ النَّبِيِّ مِنْهَا يُوتَى

۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ،
عَنِ الْجَمْعَرِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ : الْأَيْمَةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ
۲ - عَنْهُ ، عَنْ مُعَلَّى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ،
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : الْأَوْصِيَاءُ هُمُ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُوتَى مِنْهَا
وَلَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِهِمْ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ
۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَائِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : سَأَلْتُ

خلافت (قیام کرده ایم .

۶ - امام صادق (ع) فرمود : خدای عزوجل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را
سورتگری کرد و نیکو تصویر نمود و ما را در آسمان و زمینش خزانهدار ساخت و برای ما درخت سخن
گفت و بوسیله عبادت ما خدای عزوجل عبادت شد و اگر ما نبودیم ، خدا پرستیده نمیشد .

شرح - دو جمله اول در حدیث ۳۵۳ بیان شد و مقصود از سخن گفتن درخت یا همان تکلم معمولی
است که بعنوان معجزه برای پیغمبر (ص) و بعضی از ائمه (ع) رخ داده است و با استنباط علوم و معارفی از
درختان و بر گه آنهاست که برای دیگران میسر نیست چنانکه از بعضی اخبار استفاده میشود (مرآت المعقول).

❖ (در اینکه ائمه (ع) خلفاء خدایندر زمین و درهای توجّه باویند) ❖

۱ - امام رضا (ع) میفرمود : ائمه خلفاء خدای عزوجل در زمینش باشند .
۲ - امام صادق (ع) فرمود : اوصیاء پیغمبر درهای توجّه بسوی خدای عزوجل باشند و اگر
ایشان نبودند ، مردم خدای عزوجل را نمیشناختند و خدای تبارک و تعالی بوسیله ایشان بر خلقش احتجاج کند .
۳ - ابن سنان گوید از امام صادق (ع) پرسیدم تفسیر قول خدای جل جلاله را (۵۵ سوره ۲۴)

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» قَالَ: هُمْ الْأَيُّمَةُ

((بَابُ أَنَّ الْأَيُّمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ))

۱- الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى وَالْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَأَمَّا أَبُو اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَالنُّورُ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأَيُّمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لِنُورِ الْأَمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلَمُ قُلُوبُهُمْ، وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُجِيبُنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّأْنَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ

و خدا از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کار شایسته کرده اند وعده فرموده است که در زمین بخلافت گمارد چنانکه پیشینیان ایشانرا بخلافت گماشت ، فرمود : ایشان ائمه هستند (و در روایت است که این آیه در باره حضرت مهدی قائم (ع) و اسحاب او است و اگر از دنیا نماند مگر بکروز خدا آنروز را دراز کند تا آنحضرت ظهور کند و در روی زمین فرمانروائی نماید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد) .

❖ (در اینکه ائمه (ع) نور خدای عز و جل باشند) ❖

۱ - ابو خالد کابلی گوید از امام باقر (ع) پرسیدم تفسیر قول خدای عزوجل را (۸ سوره ۶۴)
و بخدا و رسولش و نوری که فرستاده ایم ایمان آورید ، فرمود : ای ابا خالد بخدا سوگند که مقصود از نور ائمه از آل محمد (ص) باشند تا روز قیامت ، بخدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده ، بخدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین ، بخدای ابا خالد ، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز ، روشن تر است ، بخدا که ائمه دلهای مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس خواهد نور ایشانرا پنهان دارد ، پس دل آنها تاریک گردد ، بخدای ابا خالد بنده ای مارا دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده باشد و آشتی کرده باشد (بگرنگه شده باشد و سازگار) و چون با ما سازش کرد خدا از حساب سخت

سَلِمًا لَنَا؛ فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلِمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَآمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ.
 ﴿۵۱۰﴾ ۲۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بِإِسْنَادِهِ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ
 الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ
 وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَجْلِبُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» إِلَى قَوْلِهِ -: «وَاتَّبِعُوا التَّوْرَ
 الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، قَالَ: النَّوْرُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ [عَلِيٌّ] أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 وَالْأَيْمَنَةُ عليه السلام.

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ ابْنِ فَصَّالٍ، عَنْ نَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ
 أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام لَقَدْ آتَى اللَّهُ أَهْلَ الْكِتَابِ خَيْرًا كَثِيرًا، قَالَ: وَمَا ذَلِكَ؟
 قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِهِمْ يَهْتَدُونَ» إِلَى قَوْلِهِ: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ
 مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»، قَالَ: فَقَالَ: قَدْ آتَاكُمْ اللَّهُ كَمَا آتَاهُمْ، ثُمَّ تَلَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
 وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَجَعَلَ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» يَعْنِي إِمَامًا تَأْتَمُونَ بِهِ.
 ۴- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ وَالْحَسَنِ بْنِ
 مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

نگاهش دارد و از هر اس بزرگه روز قیامت ایمنش سازد.

۲- امام صادق (ع) راجع بقول خدای تعالی (سوره ۱۵۷، سوره ۷) «کسانیکه پیروی میکنند از رسول
 و پیغمبری که درس ناخوانده است و اوصافش را در تورات و انجیل نزدشان نوشته میبایند، ایشانرا بکار
 نیک وامیدارد و از کار زشت نهی میکند و پاکیزه ها را برای ایشان حلال و پلیدی ها را بر ایشان حرام
 میسازد - تا آنجا که فرماید - و پیروی کنند از نوری که با او نازل شده، تنها ایشان رستگارنده فرمود
 مقصود از نور در اینجا [علی] امیر مؤمنان و ائمه (ع) میباشد.

۳- ابی جارود گوید بامام باقر (ع) عرض کردم: خدا باهل کتاب خیر بسیاری داده است،
 فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: قول خود خدا بتمالی است (سوره ۵۴، سوره ۲۸) «کسانرا که پیش از آن
 با آنها کتاب دادیم باو میگردند - تا آنجا که فرماید - آنها برای شکیبایشان دو مرتبه اجر گیرند» امام
 فرمود: خدا بشما هم عطا کرده چنانکه بایشان عطا کرده است، سپس تلاوت فرمود (سوره ۵۷)
 «ای گروندگان از خدا بک داشته باشید و برسولش ایمان آورید تا دو بهره از رحمت خود بشما دهد
 و برای شما نوری قرار دهد که در پرتوش حرکت کنید، یعنی امامیکه باو اقتدا کنید.

۴- ابو خالد کابلی گوید: از امام باقر (ع) در باره قول خدا بتمالی (سوره ۶۴) «بخدا و
 رسولش و نوری که فرستادیم ایمان آورید» پرسیدم فرمود: ای ابا خالد بخدا مقصود از نور ائمه (ع)

«فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! النُّورُ وَاللَّهُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَا أَبَا خَالِدٍ! نُورُ الْأِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ نُورٌ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ الَّذِينَ يُتَوَرَّوْنَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحْبُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَنُظِّمُ قُلُوبَهُمْ وَيَقْشَاهُمْ بِهَا.

۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَنَجْمُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمْرَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ، فَاطْمَأَنَّ عَلَيْهَا السَّلَامُ» فِيهَا مِصْبَاحُ الْحَسَنِ «الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاجَةِ الْحُسَيْنِ» الرُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، فَاطْمَأَنَّ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةِ مَبَارَكَةٍ» إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «زَيْتُونَةٌ لِأَشْرَفِيَّةٍ وَلَا عَرَبِيَّةٍ، لَا يَهُودِيَّةٌ وَلَا نَصْرَانِيَّةٌ» يَكَادُ زَيْتُونَتُهَا يُضِيءُ، يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْجَعُ بِهَا «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ» إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِمَنْ يَشَاءُ» يَهْدِي اللَّهُ لِلْأَيْمَةِ مِنْ نِسَاءٍ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ، قُلْتُ «أَوْ كَطَلْمَاتٍ» قَالَ: «الْأَوَّلُ وَصَاحِبُهُ» يَغْشَاهُ مَوْجٌ «الثَّالِثُ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ طَلْمَاتٍ» الثَّانِي «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» مَعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَفَتَنَ بَنِي أُمَيَّةَ إِذَا أَخْرَجَ يَدَّهُ الْمُؤْمِنُ فِي ظِلْمَةٍ فَنِتْنِيهِمْ «لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ

است . ای اباخالد نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید، تیان در روز روشن تر است و ایشانند که دلهای مؤمنین را منور کنند و خدا از هر که خواهد نور ایشان را بنهاندان دارد پس دل آنها تاریک گردد و در ظلمت رود .

۵- صالح بن سهل همدانی گوید امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع بقول خدا بتهالی (آیه ۸۰ سوره نور که بایه نور معروفست در تاویل آن چنین فرمود) « خدا نور آسمانها و زمین است ، حکایت نور او چون فانوسی است » آن فانوس فاطمه علیها السلام است « که در آن فانوس چراغیست ، آن چراغ حسن است » چراغ در آبگینه است ، آبگینه حسین است « آبگینه مانند اختر درخشانی است ، آن اختر درخشان فاطمه است در میان زنان جهان » از درخت پربرکتی برافروزد ، آن درخت حضرت ابراهیم (ع) است « درخت ذیقونی است نه خاوری و نه باختری ، نه یهودی و نه نصرانی » که نزدیکست روغنش برافروزد ، نزدیکست علم از آن بجوشد « اگر چه آتشی باو نرسد ، نوریست روی نوری ، از فاطمه امامی پس از امامی آید » خدا هر که را خواهد بنور خود رهبری کند ، هر که را خدا خواهد بامامان رهبری کند و خدا برای مردم مثلها میزند ، همدانی گوید : عرض کردم : (تاویل این کلمات را بفرمائید) یا مانند تاریکیها ، فرمود: اولی در قیقتش باشند « موجی او را فرا گرفت » سومی است روی آن موجی بود ، اینها ظلماتی است ، آن موج دومی است « که برخی زبر برخی متراکمند ، معاویه لعنه الله و فتنه های بنی امیه است » چون کسی دستش را بیرون کند نزدیک نیست که آنرا ببیند ، حال مؤمن است در تاریکی فتنه بنی امیه (فجایع بنی امیه بر مؤمنین احاطه کند و آنها را سرگردان نماید) و کسبیکه خدا برای او نوری مقرر فرموده ،

يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ نُورًا إِمَامًا مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ «فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ» إِمَامِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَقَالَ فِي قَوْلِهِ «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»: أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيْ الْمُؤْمِنِينَ وَبِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَنُحَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْجَلِّيِّ؛ وَنُحَيْدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعًا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام مِثْلَهُ.

أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ نَجْرِ بْنِ الْحَسَنِ وَمُوسَى بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلا يَهْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ، قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ» قَالَ: يَقُولُ: وَاللَّهُ مَتَمُّ الْإِمَامَةِ وَ الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» قَالَ: النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ.

یعنی امامی از اولاد فاطمه علیها السلام ندارد و هیچ نوری برای او نباشد ، روز قیامت امامی نداشته باشد ، و در باره قول خدایتعالی (۱۲ سوره ۵۷) « نور آنها از پیش رو و طرف راست میثابتند تا ایشانرا بمنازل اهل بهشت وارد سازند . روز قیامت ائمه مؤمنین از پیش رو و طرف راست مؤمنین میثابتند تا ایشانرا بمنازل اهل بهشت وارد سازند . توضیح - باصطلاح محدثین و مفسرین ، تفسیر قرآن با تاویل آن فرق دارد : تفسیر قرآن همان معنی ساده و روشن است که هر دانای بلغت عربی آنرا میفهمد و اجازه دارد که آن معنادر استنباط کند و در آن بیندیشد و در کتاب تفسیر خود بنویسد ولی تاویل قرآن معنی باطنی و مکنون آنست که همه کس را اجازه دست درازی بسوی آن نیست ، تاویل قرآن منحصر به پیغمبر اکرم و ائمه معصومین (س) میباشد که قرآن در خانه آنها نازل شده و بوحی و الهام الهی بآن تاویل رهبری شده اند ، ایشان هر چه در باره قرآن گویند از تفسیر و تاویل حق است و مقبول ، در صورتیکه از دیگران کلمه ای هم در تاویل پذیرفته نیست ، آنچه امام صادق (ع) در باره آیه شریفه نور که از آیات بر جسته و تمایز ابتکاری قرآن میباشد فرموده است مربوط بتاویل قرآنست ، دانشمندان شیعه برای تطبیق آیه شریفه با تاویل و بیان حضرت صادق (ع) بیانات مفصل و مختلفی دارند و بعضی رساله ای جداگانه در این موضوع نوشته اند که از حوصله این مختصر بیرونست . علاوه بر آنکه پس از اطمینان بصحت اصل حدیث نیاز مبرمی بفروع و جواش آن نمیباشد .

۶- محمد بن فضیل گوید از حضرت ابوالحسن (ع) راجع بقول خدایتعالی (۸ سوره ۶۱) «میخواهند نور خدا را با پف دهان خود خاموش کنند» پرسیدم ، فرمود : یعنی میخواهند ولایت امیرالمؤمنین را (ع) با پف دهانشان خاموش کنند ، گفتم سپس خدایتعالی فرماید : « و خدا کامل کننده نور خویش است » فرمود یعنی و خدا کامل کننده امامت است و امامت همان نور است و همانست که خدای عزوجل فرماید « بخدا و رسولش و نوریکه فرو فرستاده ایم ایمان آورید » مقصود از نور همان امام است .

۴۶۶۰. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ السَّابِطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنِ الْإِمَامِ؟ يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟

که مرحوم مجلسی نقل میکند و آنرا واضحتر میدانند و بنظر ما هم چنانست و حاصل معنی اینستکه: خدای تعالی دریک آیه نسبت بآصف بن برخیا میفرماید: او دانشی بکتاب داشت یعنی اندکی از علم کتابرا میدانست و در آیه دیگر نسبت بعلی بن ابیطالب میفرماید: کسیکه علم کتاب را میدانست یعنی علی علیه السلام تمام علم کتابرا میدانست و معلومست که یازده فرزند علی علیه السلام هم در علم مانند او هستند، پس ایشان از آصف عالمتر و بافهمترند و علم آصف نسبت بعلم آنها باندازه يك قطره است نسبت بدریای محیط البته این تعبیر چنانچه در حدیث ۵۳۶ گفتیم برای بیان کثرت و قلت است نه برای تحدید حقیقی و چون سدید از کم بودن علم آصف تعجب کرد: امام علیه السلام فرمود: همان اندازه را هم نسبت بآصف یاید بسیار بحساب آورد در مقابل ما که تمام علم کتاب را میدانیم.

و اما مناسبت جواب حضرت با سؤال سدید بیکی از دو وجه است:

۱- با آنکه امام علیه السلام تمام علم کتابرا میدانند و علمش نسبت بعلم آصف مانند دریای محیط است نسبت بیک قطره، گاهی حکمت و مصلحت اقتضا میکند که يك امر جزئی و کوچک را مانند بودن کتیز در اطاق نداند زیرا علم آنها از طرف خدایتعالی افزایه میشود و هر چه را خدا بآنها عطا فرماید میدانند.

۲- ممکن است در آنمجلس که امام علیه السلام خشمگین بود، کسانی بوده اند که باید از آنها تقیه کرد یا بیان ضعیف العقلی بوده اند که با امام نسبت الوهیت و خدائی میداده اند. امام علیه السلام در برابر آنها فرمود: من نمیدانم کتیزم در کدام اطاقست و منظورش این بود که از روی اسباب ظاهر و از آن نظر که من هم مانند شما بشری هستم و با قطع نظر از علم امامت این موضوع را نمیدانم ولی اکنون که در مجلس خصوصی هستیم بشما که اصحاب خاص من هستید، میگویم: من همه علم کتاب را میدانم و معلومست که این وجه واضحتر و بهتر است، زیرا همان عوض شدن مجلس بهترین دلیل گفتار ماست، علاوه بر آنکه با اختیار دیگر هم مناسب است ما این مطلب را در حدیث بعد توضیح بیشتری میدهم.

۴- عمار سابطی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا امام غیب میداند؟ فرمود: نه، ولی هر گاه بخواهد چیزی را بداند خدا آنرا باو بیاموزد.

شرح - علم غیب طبق تقییمی که مناسب این مقامست بر سه قسمت:

اول - علم غیبی که منحصر بذات قدیم باری تعالی و خدای یگانه است و احدی را بر آن اطلاعی نیست حتی پیغمبران و امامان و جبرئیل و فرشتگان هم از آن خبر ندارند و مصلحت نیست که خدا بآنها بفهماند، و صریح آیات و روایاتی بر این مطلب دلالت دارد مانند:

۱- (آیه ۵۹ سوره انعام) وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، کلیدهای غیب نزد خداست جز او کسی از آنها آگاه نیست.

فَلَمْ يُعْنَبِي مَا سَبَقَنِي وَلَمْ يَغْرُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي ، اُبَشِّرُ بِاِذْنِ اللَّهِ وَ اُوَدِّي عَنْهُ ، كُلُّ ذَلِكَ مِنْ اللَّهِ مَكْنَنِي فِيهِ بَعْلِيهِ .

الحسين بن علي بن شعربي ، عن معلى بن محمد بن محمد بن جمهور العمي ، عن محمد بن سنان قال : حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ قَالَ : سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ - ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ الْأَوَّلَ .

۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّرَفِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ الْأَعْرَجُ قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَ سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَبْتَدَأْنَا فَقَالَ : يَا سُلَيْمَانُ ! مَا جَاءَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُؤْخَذُ بِهِ وَ مَا نَبِيٌّ عَنْهُ يُشْتَبَى عَنْهُ ، جَرَى لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مَا جَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَلِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْفَضْلُ عَلَى جَمِيعٍ مَنِ خَلَقَ اللَّهُ ، الْمُعَيَّبُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ كَالْمُعَيَّبِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلُهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَ يَغْتَرِبَ هَلَكًا وَ بِذَلِكَ جَرَتْ الْأَيْمَةُ عليها السلام وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَزْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى وَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَنَا فَسَمِ اللَّهُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَنَا الْغَارُوقُ الْأَكْبَرُ وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ وَ لَقَدْ أَقْرَبْتُ لِي جَمِيعُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ بِمِثْلِ مَا أَقْرَبْتُ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ لَقَدْ حَمَلْتُ

برمن پیشی نکرفته است : مرگه مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب (قرآن یا تشخیص حق از باطل) رامیدانم ، آنچه پیش ازمن بوده از دستم نرفته و آنچه نردم حاضر نیست (ازامور آینده) برمن پوشیده نیست ، با اجازه خدا بشارت میدهم و از جانب او ادای وظیفه میکنم ، همه اینها از طرف خداست که او بعلم خود مرا نسبت بآنها توانا ساخته است .

۲- سعید اعرج گوید : من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق (ع) رسیدیم ، حضرت آغاز سخن نمود و فرمود : ای سلیمان هر امریکه از امیر المؤمنین (ع) رسیده باید اخذ شود و از هر چه نهی فرموده باید ترک شود ، برای او همان فضیلت است که برای رسول خدا (ص) است و رسول خدا (ص) را بر تمام مخلوق خدا فضیلت است ، کسیکه نسبت به چیزی از احکام او عیب گیرد مانند کسیستکه بر رسول خدا (ص) عیب گرفته است و هر که او را در امری کوچک یا بزرگ رد کند در مرتبه شرک بخداست . امیر المؤمنین (ص) در دست که از غیر آن بخدا نتوان رسید و راه بسوی خداست که هر که جز آن پوید هلاک شود و همچنین است مقام ائمه (ع) یکی پس از دیگری ، خدا ایشان را ارکان زمین قرار داد تا اهلش را نجنباند ، و حجت رسای خویش نمود بر کسانیکه روی زمین و زیر خاکند و امیر المؤمنین (ع) فرمود : من از طرف خدا قسمت کننده میان بهشت و دوزخم (و همچنین بقیه روایت را مانند روایت پیش نقل میکند) .

عَلَىٰ مِثْلِ حَمُولَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ هِيَ حَمُولَةُ الرَّبِّ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدْعَى فَيَكْسَى وَ يُسْتَنْقَطُ وَ
 ادْعَى فَأَكْسَى وَ اسْتَنْقَطُ فَأَنْطِقُ عَلَىٰ حَدِّ مَنْطِقِهِ وَ لَقَدْ أُعْطِبْتُ خِصَالًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي ،
 عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابِ وَ فَصَلَ الْخِطَابِ ، فَلَمْ يُفْنِنِي مَا سَبَقَنِي وَ لَمْ يُعْرَبْ عَنِّي مَا
 غَابَ عَنِّي ، ابْشِرْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُوْدِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، كُلُّ ذَلِكَ مَكْنَنِي اللَّهُ فِيهِ بِإِذْنِهِ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَمِّي بْنِ حَسَّانٍ قَالَ :
 حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّيْحَانِيُّ ، عَنْ أَبِي الصَّامِتِ الْحُلَوَانِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : فَضَّلَ أَمِيرَ -
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا جَاءَ بِهِ أَحَدٌ بِهِ وَ مَا نَهَى عَنْهُ أَنْتَهَى عَنْهُ ، جَرَى لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الْفَضْلُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ
 وَ الْمُتَفَضِّلِ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضِّلِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الرَّادِّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ
 بِاللَّهِ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلُهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ وَ كَذَلِكَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَ جَرَى لِلْإِمَامَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ،
 جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ عُمُدَ الْإِسْلَامِ وَ زَابِطَةَ عَلَى سَبِيلِ هُدَاؤِهِ ،
 لَا يَهْدِي هَانِ إِلَّا لِأَهْدَاهُمْ وَ لَا يَصِلُ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ ، أَمَّنَاءُ اللَّهِ عَلَى مَا أَهْبَطَ
 مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُدُوًّا أَوْ نُذْرًا وَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ ، يَجْرِي لِأَخْرِهِمْ مِنَ اللَّهِ مِثْلُ الَّذِي
 جَرَى لِأَوْلِيهِمْ وَ لَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا بِإِعْوَنِ اللَّهِ وَ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ

۳- امام باقر (ع) فرمود : فضیلت امیر المؤمنین (ع) اینست که هر چه آورده من بدان عمل میکنم و

از هر چه نهی کرده ترک میکنم ، اطاعت او بعد از رسول خدا (ص) همان اطاعت رسول خدا (ص) است و فضیلت
 برای محمد (ص) است ، هر که از او پیش افتد چون کسی است که از خدا و رسولش پیش افتاده و کسی که
 بر او برتری جوید مانند کسی است که بر رسول خدا (ص) برتری جست و هر که در امر کوچک یا بزرگی
 او را رد کند در مرز شرک بخداست ، زیرا رسول خدا (ص) باب منحصر معرفت خدا بود ، و راهی بود که هر
 که آنرا پوید بخدای عزوجل رسد و همچنین است امیر المؤمنین (ع) پس از وی و ائمه (ع) یکی پس از
 دیگری هم بهمین روشند ، خدای عزوجل ایشانرا ارکان زمین مقرر فرموده تا اهلس را نلرزاند و ستونهای
 اسلام و مرزدار راه هدایت ساخته . کسی جز با هدایت ایشان هدایت نشود و کسی که از طریق هدایت خارج
 شده و گمراه گشته فقط بواسطه تقصیر در حق آنهاست ، آنها بر علم و عذر و بیمیکه خدا (در قرآنش) نازل
 کرده امینند ، و حجت رسا بر مردم روی زمینند ، برای آخرین آنها از جانب خدا جاری شود مثل آنچه
 برای نخستینشان جاری بود (همگی در علم و وجوب اطاعت و سایر کمالات برابرند) و کسی جز بیاری خدا
 بدین درجه نرسد ، امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : من در میان بهشت و دوزخ مقسم خدایم ، کسی جز طبق

وَالنَّارِ لَا يَدْخُلُهَا ذَاخِلٌ إِلَّا لَأَعْلَىٰ حَدِّ قَسَمِي وَأَنَا الْإِمَامُ لِمَنْ بَعْدِي وَالْمُؤَدِّي عَمَّنْ كَانَ قَبْلِي ،
لَا يَمْتَدُّ مِنِّي أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنِّي وَ إِنِّي لَعَلِّي سَبِيلٍ وَاحِدٍ ، لِأَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُو بِاسْمِهِ وَ
لَقَدْ أُعْطِيتُ السِّتَ : عِلْمَ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَضْلَ الْخِطَابِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْكِرَامَاتِ وَ دَوْلَةِ
الدُّوَلِ وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْوَيْسَمِ وَ الذَّابِقَةِ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ .

○ (بَابُ) ○

نَادِرٌ جَامِعٌ فِي فَضْلِ الْإِمَامِ وَ صِفَاتِهِ

۱- أَبُو تَمِيمٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَجَمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

تقسیم من به بهشت یا دوزخ نرود ، من پیشوای مردم پس از خود و رساننده از جانب پیش از خود (پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله وسلم) میباشم ، کسی جز احمد (س) بر من پیشی ندارد و من او در یک روشم ، جز اینکه نبوت
تنها بنام اوست ، و من شش فضیلت عطا شده است ۱ - علم آجال و مرگها ۲ - علم بلاها ۳ - علم وصایا (آنچه
اوصیاء پیغمبران میدانند) ۴ - فصل الخطاب (قرآن یا داوری میان حق و باطل و با بیان و سخن واضح)
۵ - و من صاحب کرات (حمله های مشهور میدان جنگ یا عالم بحوادث و وقایع گذشته و آینده) و دولت
حاکم بر همه دولتهایم ۶ - و من صاحب عصا و میسم و جنبنده ای که با مردم سخن گوید میباشم .
شرح - مراد بعصا یا چوبدستی مخصوصی است که از پیغمبران باوصیانشان رسیده و همانست که
دست حضرت موسی (ع) بوده و دست بدست گشته تا پیغمبر خاتم (س) و از او بامیر المؤمنین (ع) رسیده است
و با آنکه کلمه «عصا» کتابه از قدرت و تصرف است و اما میسم در لغت بمعنی آلت نشانه گذاری و آهنی است
که با آن گوسفندان را داغ میکنند و نشانه میگذارند تا با گوسفندان دیگر اشتباه نشوند و بدین
مناسبت بعضی از شراح گفته اند : مقصود از اینکه علی (ع) صاحب عصا و میسم است اینست که او چوپان و
گله دار است بعد از رسول اکرم (س) و عصا و میسم از خصائص چوپانست و از روایاتی استفاده میشود
که امیر المؤمنین (ع) در قیامت ابزاری در دست دارد که میان دو چشم اهل ایمان علامت «مؤمن» و میان دو چشم
کفار علامت «کافر» میگذارد و اما جنبنده سخن گو اشاره دارد بآیه شریفه (۸۲ سوره ۲۷) « و چون فرمان
بر آنها اجرا شود جنبنده ای از زمین بیرون آریم تا بدانها بگوید که این مردم آیات ما را باور نمی کرده اند ،
این جنبنده در روایات بسیاری تأویل بامیر المؤمنین (ع) شده است در زمانیکه مؤمنین و کفار را نشانه
گذاری میکند .

○ (بَابُ مَخْصُوصِ وَ جَامِعِ دَرَفُضِيلَتِ وَ صِفَاتِ اِمَامِ) ○

۱ - عبد العزیز بن مسلم گوید : ما در ایام حضرت رضا در مرو بودیم ، در آغاز ورود ، روز جمعه

بِمَرِّ وَفَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدِيْمَقَدِّ مِثْلَ مَا قَدَّارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَكَرُّوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ خَوْصَ النَّاسِ فِيهِ، فَبَسَمَ بِاللهِ ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ [بِنِ مُسْلِمٍ]! جَهْلَ الْقَوْمِ وَخُدَعُوا عَنْ آرَائِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ ﷺ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَانزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبَيُّانُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: « مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، وَانزَلَ فِي حِجَّةِ الْوُدَاعِ وَهِيَ آخِرُ عُثْمَرِ ﷺ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَلَمْ يَمُضِ ﷺ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَ لَهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا ﷺ عِلْمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ [لَهُمْ] شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ، فَمَنْ رَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَيَقْدِرْ كِتَابَ اللَّهِ وَ مِنْ رَدِّ كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ، هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارَهُمْ؟!، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ عَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْأَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ، إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْحَلِيلَ

در مسجد جامع انجمن کردیم، حضار مسجد موضوع امامت را مورد بحث قرار داد. و اختلاف بسیار مردم را در آن زمینه بازگو میکردند، من خدمت آقایم رفتم و گفتگوی مردم را در بحث امامت بعرض رسانیدم حضرت (ع) لبخندی زد و فرمود: ای عبدالعزیز این مردم نفهمیدند و از آراء صحیح خود فریب خورده و غافل گشتند. همانا خدای عزوجل پیغمبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیزی در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود (سوره ۳۸: ۶) « چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم، و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (ص) بود این آیه نازل فرمود (سوره ۳: ۵) « امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم، و موضوع امامت از کمال دین است (تا پیغمبر (ص) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (ص) از دنیا نرفت تا آنکه نشانه‌های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه حق و اوستاد داشت و علی (ع) را بعنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد پس هر که گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل نکرده قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند بان کافر است.

مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت میدانند تا روا باشد که با اختیار و انتخاب ایشان واگذار شود، همانا امامت قدرش والا تر و شأنش بزرگتر و منزلتش عالیتر و مکانش منیعتر و عمقش گودتر از آنست که مردم با عقل خود بان رسند یا با آرائشان آن را دریابند و یا با انتخاب خود امامی منصوب کنند، همانا امامت مقامی

بِقِيَامِهِ وَ مِيرَاثِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .
 إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ ، وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ ، وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ ،
 إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ الشَّامِي ، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ
 وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفِيءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعِ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ؛ الْإِمَامُ
 يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَنْدُبُ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ
 بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ .

الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الظَّالِمَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ فِي الْأَفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ ،
 الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الشَّاطِعُ ، وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَابِ الدُّجَى وَ أَجْوَادِ
 الْبُلْدَانِ وَ الْفِغَارِ وَ لَجَجِ الْبِحَارِ ، الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي
 مِنَ الرَّدَى ، الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْبِقَاعِ ، الْحَارُّ لِمَنْ اصْطَلَى بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ ، مَنْ فَارَقَهُ
 فَهَالِكٌ .

الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ الْأَرْضُ
 السَّيِّطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ ، الْإِمَامُ الْأَنْبَسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ
 الشَّقِيقُ وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي السَّاهِبَةِ النَّادِرِ .

است ، همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا (س) و مقام امیر المؤمنین (ع) و میراث حسن و حسین
 علیهما السلام است . همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است ؛ همانا
 امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آنست ، کامل شدن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت
 و صدقات و اجراء حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف بوسیله امامت ، امامت که حلال خدا را حلال
 و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بپا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت
 رسا مردم را بطریق پروردگارش دعوت نماید ، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا
 گیرد و خودش در افق است بنحویکه دستها و دیدگان بآن نرسد ، امام ماه تابان ، چراغ فروزان ،
 نور درخشان و ستاره ایست راهنما در شدت تاریکی ها و رهگذر شهرها و کوپرها و گرداب دریاها
 (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم) امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر بسوی هدایت
 و نجات بخش از هلاکت است ، امام آتش روشن روی تپه (رهنمای کمگشتگان) است ، وسیله گرمی سرما
 زدگان و رهنمای هلاکت گاههاست هر که از او جدا شود هلاک شود . امام ابريست بارنده ، بارانست
 شتابنده ، خورشیديست فروزنده سقفي است سایه دهنده ، زميني است گسترده ، چشمه ايست جوشنده و
 برکه و گلستانست ، امام هدم و رفیق ، پدمهربان ، برادر برابر ، مادر دلسوز بکودک ، پناه بندگان خدا
 در گرفتاری سخت است ، امام امین خداست در میان خلقتش و حجت او بر بندگانش و خلیفه او در بلادش

الإمام أمينُ الله في خلقه و حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَخَلِيقَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَالدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَالذَّابِكُ
عَنْ حُرْمِ اللَّهِ، الإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ ،
الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ ، نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ عَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ، الإِمَامُ وَاجِدُ
دَهْرِهِ، لا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لا لَهُ مِثْلٌ وَ لا نَظِيرٌ ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ
كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ. وَ لا اِكْتِسَابَ ؛ بَلْ اِخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ
مَعْرِفَةَ الإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اِخْتِيَارَهُ ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ، صَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْعُلُومُ وَ حَارَتِ الأَلْبَابُ
وَ حَسَّتِ الْعُيُُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَفَاصَّرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ
حَصِرَتِ الخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الأَدْبَاءُ وَ عَيَّيَتِ البُلَغَاءُ. عَنِ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ
شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يُوَصَّفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهٍ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ
مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي عَنْهُ، لا ، كَيْفَ وَ أَنَّى ؟ وَ هُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ مِنْ يَسَدِ
الْمُنَاوِلِينَ وَ وَصَفِ الوَاصِعِينَ فَأَيُّنَ الإِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا وَ أَيُّنَ الْعُقُولِ عَنْ هَذَا وَ أَيُّنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا ؟
أَتَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ ﷺ كَذَبْتُمْ وَ اللهُ أَنفُسَهُمْ وَ مَنَنَهُمْ الأَبَاطِيلُ
فَارْتَقُوا مَرْتَقاً صَعْباً دَخَضاً تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ ، زَامُوا إِقَامَةَ الإِمَامِ بِعُقُولِ خَائِرَةِ بَائِرَةٍ

و دعوت کننده بسوی او و دفاع کننده از حقوق اوست ، امام از گناهان پاک و از عیبها برکنار است ، بدانش
مخصوص و بخویشتن داری نشانه داراست ، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین
است ، امام یگانه زمان خود است ، کسی بهمطرازی او نرسد ، دانشمندی با او برابر نباشد ، جایگزین
ندارد ؛ مانند و نظیر ندارد ، بنام فضیلت مخصوص است بی آنکه خود او در طلبش رفته و بدست آورده
باشد ، بلکه امتیاز است که خدا بفضل و بخشش با او عنایت فرموده .

کیست که امام تواند شناخت یا انتخاب امام برای او ممکن باشد ، هیئات ، در اینجا خردها گمگشته ،
خویشتن داریها بیراهه رفته و عقلا سرگردان و دیدهها بی نور و بزرگان کوچک شده و حکیمان متحیر و
خردمندان کوتاه فکر و خطیبان درمانده و خردمندان نادان و شمار او امانده و ادبا ناتوان و سخنندان درمانده اند که
بتوانند یکی از شؤون و فضائل امام را توصیف کنند همگی بجز و ناتوانی معترفند ، چگونه ممکن است تمام اوصاف
و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امام را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا
کرد ؟ !! ممکن نیست ، چگونه و از کجا ؟!! در صورتیکه او از دست یازان و وصف کنندگان اوج گرفته
و مقام ستاره در آسمان را دارد ، او کجا و انتخاب بشر ؟!! او کجا و خرد بشر ؟!! او کجا و مانندای برای
او ؟!! گمان بر ندکه امام در غیر خاندان رسول خدا محمد (س) یافت شود ؟!! بخدا که شمشیرش بخود
آنها دروغ گفته [تکذیبشان کند] و بیهوده آرزو بردند ، بگردنه بلند و لنگزنده ای که پیاپی مبلرزند بالا

نَاقِصَةٍ وَآرَاءٍ مُّضَلَّةٍ، فَلَمْ يَزِدَا دُورًا مِنْهُ إِلَّا بَعْدًا، [فَاتْلُوهُمْ اللَّهُ أَنْتَى يُؤْفَكُونَ] وَلَقَدْ رَأَوْا مَا صَعِبُوا وَقَالُوا
 إِفْكَأ وَصَلُّوا صَلًّا بَعِيدًا وَوَقَعُوا فِي الْخَبْرَةِ إِذْ نَرَكُوا الْأِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ وَرَيْتَنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ
 أَعْمَالَ لَهُمْ، فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ رَغِبُوا عَنْ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 وَاهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى
 اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ - الْآيَةُ» وَقَالَ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»
 أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَحْيِرُونَ أَمْ لَكُمْ آيَةٌ أَنْ عَاينَا بِالْفِعْلِ إِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا أَيُّهُمْ بِذَلِكَ رَعِيبٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ
 كَانُوا صَادِقِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟» أَمْ «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى
 قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ؟» أَمْ «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنْ شَرَّ الذَّوَاتِ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبِكُمْ
 الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ، أَمْ «قَالُوا سَمِعْنَا
 وَعَصَيْنَا» بَلْ هُوَ «فَضَّلَ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ مَنِ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»، فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْأِمَامِ؟

رفتند وخواستند که با خرد گمگشته و ناقص خود و با آراء گمراه کنند. خویش نسب امام کنند و جز
 دوری از حق بهره نبردند [خدا آنها را بکشد، بکجا منحرف میشوند؟] [۱۱] آهنگ مشکلی کردند
 و دروغی پرداختند و بگمراهی دوری افتادند و در سرگردانی فرو رفتند که با چشم بینا امام را ترک گفتند
 (۲۸ سوره ۲۹) «شیطان کردارشان را در نظرشان بیاد است و از راه منحرفشان کرد با آنکه اهل بصیرت بودند».
 از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا (ص) و اهل بیتش روی گردان شده و با انتخاب خود گمراهند
 در سورتیکه قرآن صدا برآورد که: (۶۶ سوره ۲۸) «پروردگارت هر چه خواهد بیا فریاد و انتخاب کند
 اختیار بدست آنها نیست خدا از آنچه با او شریک میکنند منزّه و والاست» و باز خدای عزوجل فرماید
 (۳۶ - احزاب) «هیچ مرد وزن مؤمنی حق ندارد که چون خدا و پیغمبرش چیزی را فرمان دادند، اختیار
 کار خویش داشته باشد» و فرموده است (۳۶ سوره ۶۸) «شما راجه شده، چگونه قضاوت میکنید؟! مگر
 کتابی دارید که آنرا میخوانید، تا هر چه خواهید انتخاب کنید، در آن کتاب بیابید، یا برای شما
 تا روز قیامت بر عهده ما پیمانهای رسا هست که هر چه قضاوت کنید حق شمامست، از آنها پیرن کدماشان
 متعهد این مطلب است و یا مگر شریکانی دارید، اگر راست گویند، شریکان خویش بیاورند» و باز خدای
 عزوجل فرموده است (۲۴ - محمد) «چرا در قرآن اندیشه نمیکنند یا مگر بر دلها قفل دارند و فرموده
 مگر خدا بر دلهاشان مهر نهاده که نمیفهمند» و (۲۰ سوره ۸) «گفتند شنیدیم ولی نمیشنیدند و همانا
 بدترین جانوران بنظر خدا مردم کورالند که تعقل نمیکنند، و اگر خدا در آنها خیری سراغ داشت با آنها شنوائی
 میداد و اگر شنوائی هم میداشتند پشت میکردند و روی گردان بودند، و یاد گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم»

وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَزَاعٌ لَا يَنْكُلُ مَعِينُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَالنُّسْكِ وَ الزَّهَادَةِ وَالْعِلْمِ
وَالْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ ، لَامَعْمَرٌ فِيهِ فِي نَسَبٍ وَلَا يَدَانِيهِ
ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالدِّدْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعَمْرَةَ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ وَ الرَّضَائِينَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ،
شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرَعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ ، نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضٌ
الطَّاعَةَ ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ . إِنْ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأُئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ يَوْفِقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخزُونِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِمْ غَيْرُهُمْ ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ قَوْقُ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ
فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « أَقَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي لِأَنَّ يَهْدِي ، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ ، وَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : « وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » وَ قَوْلُهُ فِي
ظَالُوتَ : « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ » وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ : « أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا » وَ قَالَ فِي الْأُئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ عِزَّتِهِ وَ ذَرِّيَتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ :
« أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ

(منصب امامت اکتسابی نیست) بلکه فضلی است از خدا که بهر کس خواهد میدهد پس چگونه ایشان را رسد
که امام انتخاب کنند در صورتیکه امام عالمی است که نادانی ندارد ، سرپرستی است که عقب نشینی ندارد
کانون قدس و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادتست ، دعوت پیغمبر باو اختصاص دارد ، از نژاد پاک فاطمه
بتولست ، در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست و هیچ شریف نژادی باو نرسد ، از خاندان قریش و
کنکره هاشم و عترت پیغمبر و پسند خدای عزوجل است ، برای اشراف شرفست و زاده عبد منافست ، علمش
در ترقی دجلمش کاملست ، در امامت قوی و در سیاست عالمست ، اطاعتش واجبست ، با امر خدای عزوجل
قائمست ، خیر خواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست : خدا پیغمبران و امامان را توفیق بخشیده
و از خزانه علم و حکم خود آنچه بدبکران نداده بآنها داده ، از اینجهت علم آنها برتر از علم مردم
زمانشان باشد که خدا بتمالی فرموده (۳۵۰ - یونس) « آیا کسی که سوی حق هدایت میکند شایسته تر است
که پیرویش کنند یا کسیکه هدایت نمیکند جز اینکه هدایت شود ، شمارا چه شده ؟ چگونه قضاوت میکنید !! »
و گفته دیگر خدا بتمالی (۳۵۹ بقره) « هر کرا حکمت دادند خیر بسیاری دادند ، و باز گفته خدا بتمالی
در باره جناب طالوت (۲۴۷ بقره) « خدا او را بر شمار گزید و بعلم و تریز رگیش افزود خدا ملک خویش
بهر که خواهد دهد و خدا وسعت بخش و داناست ، و به پیغمبر خویش (ص) فرمود : (۱۱۳ - نساء) « خدا
بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را نمیدانستی بنو تعلیم داد ، کرم خدا نسبت بنو بزرگ بود ، و
نسبت با امامان از اهل بیت و عترت و ذریه پیغمبر علیهم السلام فرمود : (۵۴ - نساء) و یا ب مردم نسبت به آنچه خدا

عَبْدَ اللَّهِ ﷺ فِي حُطْبَةٍ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا خَالَ الْأَيْمَةَ وَالْحَبَابَةَ وَصِفَاتِهِمْ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بِأَيْمَتِهِ
 الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ وَأَبْلَحَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنْهَاجِهِ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ نَبَايِعِ عَلَيْهِ، فَمَنْ
 عَرَفَ مِنْ أَيْمَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَحَدَّ طَعْمِ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ وَعَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ،
 لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَّبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَازِيهِ وَغَالِمِهِ وَالْبَسَّةِ
 اللَّهُ تَاجِ الْوَقَارِ وَغَشَاءُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ، يُمَدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَازِيهُ وَلَا يُنَالُ
 مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَّةِ أَسْبَابِهِ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ: فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَسِتَاتِ
 الدُّجَى وَمُعَمَّيَاتِ السَّنَنِ وَمُشَبَّهَاتِ الْفِتَنِ، فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِمْ وَلِدِ
 الْحُسَيْنِ ﷺ مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمَامٍ يَضَطْفِقُهُمْ لِذَلِكَ وَيَجْتَبِيهِمْ، وَ يَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَيَرْضِيهِمْ، كُلَّمَا
 مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَّبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَامًا عِلْمًا بَيْنَنَا وَهَادِيًا تَبْرًا وَ إِمَامًا قِيمًا وَحُجَّةً عَالِمًا؛
 أَيْمَةً مِنَ اللَّهِ، يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، حُجَّجَ اللَّهُ وَرُغَانُهُ وَرُغَانُهُ عَلَى خَلْقِهِ يَدِينُ بِهِمْ
 الْعِبَادُ وَتَسْتَهِّلُ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ وَ يَنْمُو بِبَرِّ كَيْمِهِمُ النَّوَادِي، جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنْبَاءِ وَ مَصَابِيحَ لِلظُّلَمِ
 وَمَفَاتِيحَ لِلْكَوَالِمِ وَدَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ، جَرَّتْ بِذَلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَلَى مَحْنُومِيهَا، فَلَا إِمَامَ هُوَ الْمُنْتَجَبُ
 الْمُرْتَضَى وَالْهَادِي الْمُنْتَجَبِي وَالْقَائِمُ الْمُرْتَجَى، اصْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الذِّكْرِ حِينَ دَرَاهُ

عز وجل بوسیله ائمه هدی از اهلیت پندمیر ما دینشرا آشکار ساخت و راهشرا روشن نمود و برای آنان باطن چشمه های
 علمشرا گشود ، هر که از امت محمد (ص) حق واجب امامشرا شناسد طعم و شیرینی ایمانشرا بیابد و وصل
 خرمی اسلامشرا بداند (خدایا در اینجا این عاصی هم بدرگاہ رحمت چشم امید دوزد) زیرا خدای تبارک
 و تعالی امامرا به پیشوائی خلقش منسوب کرده و بر روز بخوران اهل جهانش حجت قرار داده و تاج و قارش
 بر سر نهاده و از نور جباریش بدو افکنده با دشمنای الهی تا آسمان کشیده که فیوضات خدا از او منقطع
 نشود و آنچه نزد خداست جز از طریق وسائل او بدست نیاید و خدا اعمال بندگانشرا جز با معرفت او نپذیرد
 آنچه از امور مشبه تاریخ و سنت های مشکل و فتنه های نا آشکار بر او وارد شود ، حکمشرا میداند خدای تبارک
 و تعالی همیشه امامانرا برای رهبری خلقش از اولاد حسین ﷺ و از فرزندان بلا واسطه هر امامی برای امامت
 برگزیند و انتخاب کند و ایشانرا برای خلقش بپذیرد و بیستند ، هر گاه یکی از ایشان رحلت کند از فرزندان
 او امامی بزرگوار آشکار و رهبری نور بخش و پیشوائی سر پرست و حجتی دانشمند برای خلقش نصب کند ایشان
 از طرف خدا پیشوایند ، بحق هدایت کنند و بحق داوری نمایند ، حجت های خدا و داعیان بسوی خدایند ، از
 طرف خدا مخلوق را سر پرستی کنند ، بندگان خدا بر رهبری آنها دینداری کنند و شهرها بنورشان آبادان
 شود و ثروت های کهنه از برکنشان فزونی یابد ، خدا ایشانرا حیات مردم و چراغ های تاریکی و کلید های
 سخن و پایه های اسلام قرار داده و مقدرات حتمی خدا بر این جاری شده ،
 پس امام همان برگزیده و پسندیده و رهبر محرم اسرار و امید بخشی است که بفرمان خدا قیام کرده

وَفِي الْبَرِّيَّةِ حِينَ بَرَّاهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُوبًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ
 اخْتَارَهُ بَعْلِمِهِ وَانْتَجَبَهُ لَطْفِهِ ، بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَيْرَةً مِنْ دَرِيَّةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُصْطَفَى مِنْ آلِ
 إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُلَالَةٍ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَصَفْوَةٍ مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلْ مَرْعِيًّا بِعَيْنِ اللَّهِ يَحْفَظُهُ وَيَكْلُوهُ
 بِسِتْرِهِ ، مَطْرُودًا عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ ، مَدْفُوعًا عَنْهُ وَقُوبُ الْعَوَاسِقِ وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ ،
 مَصْرُوفًا عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ ، مُبْرَأً مِنَ الْعَاهَاتِ ؛ مَحْبُوبًا عَنِ الْآفَاتِ مَعْصُومًا مِنَ الرَّذَائِلِ مَصُونًا
 عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا ، مَعْرُوفًا بِالْحِلْمِ وَالْبِرِّ فِي تَقَاعِهِ ، مَسْنُوبًا إِلَى الْعَقَابِ وَالْعِلْمِ وَالْفَضْلِ عِنْدَ
 انْتِهَائِهِ ، مُسْتَدًا إِلَيْهِ أَمْرٌ وَالِدِيهِ ، صَامِتًا عَنِ الْمَنْطِقِ فِي حَيَاتِهِ ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ وَالِدِيهِ إِلَى أَنْ
 انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللَّهِ إِلَى مَشِيئَتِهِ وَجَاءَتِ الْأَزَادَةُ مِنَ اللَّهِ فِيهِ إِلَى مَحَبَّتِهِ وَ بَلَغَ مُنْتَهَى مُدَّةِ وَالِدِيهِ
 فَمَضَى وَ صَارَ أَمْرُ اللَّهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَقَلَدَهُ دِينَهُ وَ جَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ وَ قِيمَهُ فِي بِلَادِهِ
 وَأَيْدِيهِ بِرُوحِهِ وَ آتَاهُ عِلْمَهُ وَ أَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِهِ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ ، وَانْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ أَنْبَأَهُ فَضْلَ
 بَيَانِ عِلْمِهِ وَ نَصَبَهُ عِلْمًا لِحَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ عَالَمِهِ وَ ضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ وَالْقِيمِ عَلَى عِبَادِهِ ،

است ، خدا او را برای این برگزیده و در عالم ذره او را آفریده ، زیر نظر خود پروریده و در میان مردم ،
 او را همچنان ساخته است ، در عالم ذریبش از آنکه جاندارى پدید آید ، امام را مانند سایه‌ای درست راست
 عرش آفریده و با علم غیب خود ، باو حکمت بخشیده و او را برگزیده و برای پاکبش انتخابش کرده است ،
 باقی مانده خلافت آدم عليه السلام باورسیده و از بهترین فرزندان نوح عليه السلام است ، برگزیده خاندان ابراهیم
 علیه السلام و سلاله اسماعیل و انتخاب شده از عزت محمد صلی الله علیه و آله است ، همیشه زیر نظر خدا سر
 پرستی شده و با پرده خود حفظ و نگهبانیش نموده و دامهای شیطان و لشکرش را او کنار زده و پیش آمدهای
 شب هنگام و افسون جادوگران را از او دور ساخته است ، روی آوردن بدی را از او برگردانیده از بلاها
 برکنار است ، از آفتها پنهانست ، از لغزشها نگهداری شده و از تمام زشتکاریها مصونست .

در جوانی بخوبی نشن داری و نیکوکاری معروفست و در پیری پیاکدامنی و علم و فضیلت منسوب ، امرامامت
 پدرش باو رسیده و در زمان حیات پدرش از آن گفتار خاموش بوده ، چون ایام پدرش گذشت و مقدرات و
 خواست خدا نسبت باو پایان یافت و اراده خدا او را بسوی محبت خود رسانید و پیاپایان دورانش رسید ، او
 در گذشت و امر خدا پس از او بوی رسید ، خدا امر دینش را بگردن او نهاد و او را بر بندگانش حجت کرد
 و در بلادش سرپرست نمود و بروح خود قوتش داد و از علم خود باو داد و از بیان روشن [گفتار حق]
 آگاهش نمود و راز خود بدو سپرد و برای امر بزرگش (رهبری تمام مخلوق) دعوت فرمود و فضیلت بیان
 علمش را باو خبر داد و برای رهبری خلق منصوبش ساخت و بر اهل عالم حجتش نمود و مایه روشنائی اهل

رَضِيَ اللهُ بِهِ إِمَامًا لَهُمْ ، اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ اسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ وَ اسْتَخْبَاهُ حِكْمَتَهُ وَ اسْتَرْعَاهُ لِدِينِهِ وَ اسْتَدْبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ أَحْيَاهُ مَنَاهِجَ سَبِيلِهِ وَ فَرَّضَهُ وَ حُدُودَهُ ، فِقَامَ بِالْمَعْدِلِ عِنْدَ تَحْخِيرِ أَهْلِ الْجَهْلِ وَ تَحْخِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ وَ الشَّفَاءِ النَّافِعِ بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ وَ الْبَيَانِ اللَّائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ ، عَلَى طَرِيقِ الْمَنْهَجِ الَّذِي مَضَى عَلَيْهِ الصَّادِقُونَ مِنْ آبَائِهِ عليهم السلام ، فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالَمِ إِلَّا لَشَقِيٍّ وَ لَا يَجْحَدُهُ إِلَّا لَأَغْوِيٍّ وَ لَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا لَأَجْرِيٍّ عَلَى اللَّهِ حَلٌّ وَعَلَا ،

«(بَابُ)»

أَنَّ الْإِئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَأَهُ الْأَمْرُ وَ هُمْ النَّاسُ الْمَحْزُونُونَ
الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

۴۳۰ * الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَائِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَدِينٍ ، عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا حَفْصَةَ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » فَكَانَ جَوَابُهُ : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجَنَّةِ وَ الطَّاعُونَ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ مِنْ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا » يَقُولُونَ لِأُئِمَّةِ الصَّلَاةِ وَ الدَّعَاءِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا

دین و سرپرست بندگانش کرد ، او را برای امامت خلق پسندید و راز خود بدو سپرد و بر علم خویش نگاهبان کرد و حکمش را در او نهفت و سرپرستی دینش را از او حواست و برای امر بزرگش او را طلبید و راههای روشن و احکام و حدود خویش با او زنده کرد .

امام هم بانور درخشان و درمان مفید ، هنگام سرگردانی نادانان و سحن آراستن اهل جدل ، بدالت قیام کرد در حالیکه با حق واضح و بیان از هر سو روشن همراه بود و بر او مستقیمیکه پدران درستکارش علیهم السلام رفته بودند ، کام برداشت ، پس حق چنین عالمی را جز بدبخت نابدیده نکرد و جز کمرام نومیست منکرش نشود و جز دلیر بر خدای حل و علا برایش کارشکنی نکند .

«(ائمه علیهم السلام والیان امر و حسد برده شدگانی هستند)»

«(که خدای عز و جل در قرآن فرموده)»

۱- برید عجلی گوید : از امام باقر عليه السلام راجع بقول خدای عز و جل (۶۱ - سوره ۴) « اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر را » پرسیدم ، جواب حضرت این بود که (۵۵ - سوره ۴) « مگر آنکس را که از کتاب آسمانی بهره‌ای بایشان داده‌اند نمی‌بینی که بهت و طغیانگر گردند و در باره کافران گویند : این گروه از مؤمنان هدایت یافته‌ترند ، بنی این مردم درباره پیشوایان کمرامی و رهبران بدو زخ می‌گویند : آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته‌ترند ، ایشان همان کسانند

«وَأُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَهُ نَصْرًا ۖ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ ۖ يَعْنِي الْإِمَامَةَ وَالْخِلَافَةَ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَصْرًا ۖ نَحْنُ النَّاسُ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ وَالنَّقِيرُ النُّقْطَةُ الَّتِي فِي وَسْطِ النَّوَاةِ ۖ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۖ نَحْنُ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ عَلَى مَا آتَانَا اللَّهُ مِنَ الْإِمَامَةِ دُونَ خَلْقِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ ۖ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ۖ يَقُولُ جَعَلْنَا مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ ۖ وَالْأَيْمَةَ فَكَيْفَ يَقْرُرُونَ بِهِ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُنْكِرُونَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۖ فَصِنُّهُم مِّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِحَبْنَمٍ سَعِيرًا ۖ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا أُخْرَىٰ لِيَذُقُوا الْعَذَابَ ۖ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۖ»

۲- عِدَّةٌ مِّنْ أَشْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُضَيْلِ ، عَنْ

که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز پاوری برای او نخواهی یافت . مگر آنها را از ملک بهره‌ای هست؟ یعنی ملک امامت و خلافت و که در آنصورت نقری هم ب مردم ندهند ، ما هستیم آن مردمی که خدا قصد کرده و نقر نقطه میان هسته خرماس (و مقصود بیان کمال بخل و خست ایشانست که اگر بمقام سلطنت هم میرسیدند ، قسمی از هسته خرماس را از ما مضایقه میکردند ، تا چه رسد بچیز شریفتر و گرانباتر) .

« و یا ب مردم نسبت با آنچه خدا از کرم خویش با آنها داده حسد میبرند ، ما هستیم آن مردم حسد برده شده ، برای منصب امامتیکه خدا با ما داده و بهیچ کس دیگر نداده و حقا که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت و ملک بزرگی دادیم ، یعنی پیغمبران و رسولان و امامانرا ، از آل ابراهیم قرار دادیم ، پس چگونه این مردم این مقام را نسبت با آل ابراهیم علیه السلام اعتراف دارند و در باره آل محمد صلی الله علیه و آله منکر میشوند (بنا بر این مقصود از والیان امر که پرسیدی آل محمد صلی الله علیه و آله است) .

« برخی بآن گرویدند و برخی روی گردان شدند و جهنم برای ایشان افروخته آتشی است کافی ، کسانی که آیه های ما را انکار کرده اند ، بزودی بآتشی درویشان کنیم که هر وقت پوستهایشان بسوزد ، پوستهای دیگرشان دهیم تا عذابرا خوب بچشند ، همانا خدا نیرومند و فرزانه است . »

توضیح- راجع بوالیان امر در حدیث ۴۸۰ سخن گفتیم و از قول مجلسی (ره) اثبات شد که چنانچه اطاعت خدا و رسول واجبست ، اطاعت والیان امر هم که ائمه معصومین علیهم السلام باشند ، واجب و لازمست و نیز باید ایشان معصوم و پاک از خطا و گناه باشند و راجع بحجبت و طاغوت مجلسی (ره) گوید : حجت ابتدا نام بت مخصوصی بود و سپس برای هر معبود باطلی بکار بردند و گفته اند در اصل «جیس» بوده است و سین بتاء بدل شده است و جیس چیز بی حیر است . و اما طاغوت بمعنی هر امر باطلی است ، معبود باشد یا غیر معبود و حجت و طاغوت در روایات بر اولی و دومی تاویل شده است .

۲- ابن فضیل از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی « و یا ب مردم نسبت با آنچه

أبي الحسن عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» قَالَ: نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ.

۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن محمد الأحمول، عن حمزان بن أئین، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قول الله عز وجل: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ؟» فَقَالَ: التَّبْوَةُ؛ قُلْتُ: «الْحِكْمَةُ؟» قَالَ: الْفَهْمُ وَالْقَضَاءُ، قُلْتُ: «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؟» فَقَالَ: الطَّاعَةَ.

۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن أبي الصباح قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» فَقَالَ: يَا أَبَا الصَّبَاحِ نَحْنُ وَاللَّهِ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ.

۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن اذينة، عن برید العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ: جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَيْمَةَ، فَكَيْفَ يَقْرُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَيُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ قَالَ: قُلْتُ: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؟» قَالَ: الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أَيْمَةً: مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ، فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ.

خدا از کرشم باها داده حسد میبرند (گوید که آنحضرت فرمود: ما ئیم حسد برده شدگان .

۳- حمزان بن ائین گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم قول خدای عزوجل را « ما نا آل ابراهیم را کتاب دادیم ، فرمود: مقصود نبوت است ، گفتم: حکمت چیست ؟ فرمود: فهمیدن و قضاوتست گفتم: « و با آنها ملک بزرگ دادیم؟ » فرمود: اطاعت است .

۴- ابوالصباح گوید: از امام صادق عليه السلام قول خدای عزوجل و یا ب مردم نسبت با آنچه خدا از کرشم باها داده حسد میبرند ، را پرسیدم ، فرمود: ای ابوالصباح ، بخدا ما همتیم آن مردم حسد برده شده .

۵- برید عجلی گوید: امام باقر علیه السلام در باره قول خدای تبارک و تعالی « ما با آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک بزرگ دادیم ، فرمود: خدا پیغمبران و رسولان و امامان را از آل ابراهیم قرارداد، پس چگونه این مردم نسبت با آل ابراهیم علیه السلام این مقام را مترفند وای درباره آل محمد صلی الله علیه و آله انکار میکنند . عرض کردم « و با ایشان ملک بزرگی دادیم ، چیست ؟ فرمود: ملک بزرگ اینستکه امامان را در آن خانواده قرار داد ، هر که اطاعت آنها کند اطاعت خدا کرده و هر که نافرمانی آنها کند نافرمانی خدا کرده است ، این است ملک بزرگ .

﴿ بَاب ﴾

﴿ أن الأئمة عليهم السلام هم العلامات التي ذكرها الله عز وجل في كتابه ﴾

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسَرِّقِ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجَصَّاصُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «وَعَلَامَاتٌ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَ الْهَيْثَمُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَعَلَامَاتٌ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّجْمُ وَالْعَلَامَاتُ [هُمُ] الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَعَلَامَاتٌ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَالنَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

﴿ بَاب ﴾

﴿ أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ﴾

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنَ هِلَالٍ، عَنْ

﴿ - أئمة عليهم السلام علاماتى هستند که خدای عزوجل در کتابش یاد فرموده ﴾

- ۱- داود جصاص گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بآیه (۱۶ - نحل) و علاماتى گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند، پرسیدم فرمود: ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علامات ائمه عليهم السلام میباشد.
 - ۲- هیثم از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل و علاماتى گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند، پرسید، امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ستاره است و علامات ائمه عليهم السلام اند.
 - ۳- وشاء گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع بقول خدای تعالی و علاماتى گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند، پرسیدم فرمود: ما هستیم علامات و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است.
- شرح- خدای تعالی در آیاتی چند که پیش از این آیه شریفه است، نعمتها و آیات قدرت خود را برای بشر بیان میکند و در يك آیه قبل میفرماید: «و در زمین لنگر هائی (از کوه) افکنند، تا زمین شما را نلرزاند و جویها و راهها پدید آورد، شاید هدایت یابید، سپس فرماید: و علاماتى گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند، پیداست که تفسیر و معنی ظاهر آیه اینست که برای راههای زمین علاماتى مانند کوهها و پست و بلندها قرار داد، تا مسافرین مقصد و هدف خود را گم نکنند و در شب هم ستارهها را چراغ و راهنمای این علامات قرار داد و این معنی بسیار مناسب است با تاویل که امام علیه السلام برای راه دین و رهبری پیغمبر و امامان صلی الله علیه و آله نسبت بآن راه میفرماید.

* (- در اینکه مراد بآیاتیکه خدای عزوجل در کتابش فرموده ائمه عليهم السلام هستند) *

۱- داود درقی گوید، از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (۱۰۱ - سوره)

أُمِّيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِصِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «وَمَا تُقْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» قَالَ : الْآيَاتُ هُمُ الْإِيمَةُ وَالنُّذُرُ هُمُ الْإِنْبَاءُ عليه السلام .
 ۲- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَمَّادٍ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّبَتْهَا » يَعْنِي الْأَوْصِيَاءَ كُلَّهُمْ .

﴿ ۵۴۰ ﴾ ۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ الشَّيْبَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ «عَمَّ يَسْأَلُونَ» عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ ، قَالَ : ذَلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتُ أَخْبِرُكُمْ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أَخْبِرْكُمْ ثُمَّ قَالَ : الْكَلْبِيُّ أَخْبَرَكَ بِتَفْسِيرِهَا ، قُلْتُ : «عَمَّ يَسْأَلُونَ» ؟ قَالَ : فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّي .

﴿ بَاب ﴾

﴿ مَا قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْكُفُونِ ﴾

﴿ مَعَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ﴾

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَائِظٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ

« ابن آیه‌ها و بی‌م دادن‌ها گروهی را که مؤمن شدنی نیستند سود ندهد ، پرسیدم ، فرمود : آیه‌ها امامان و بی‌م دادنها پیغمبران علیهم السلام میباشد . (واضحست که امامان علیهم السلام آیات الله العظمی میباشد و وظیفه پیغمبران بی‌م دادن مردمست از عواقب سوئی که بر گناها نشان مترتب میشود و وجود امامان و بی‌م دادن پیغمبران ، برای اهل ایمان و افراد شایسته سودمند و برای مردم سر سختی که ایمان نیاورند سودی ندارد .
 ۲- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (۴۲ - سوره ۵۴) « تمام آیات ما را تکذیب کردند ، فرمود : مقصود از آیات ، اوصیاء است .

۳- ابو حمزه گوید : امام باقر علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، شیعه از شما تفسیر این آیه را می‌پرسند ، از چه از یکدیگر می‌پرسند ؟ از خیر بزرگی می‌پرسند ، فرمود : اختیار با من است ، اگر خواهم با آنها بگویم و اگر نخواهم نگویم ، سپس فرمود : ولی من تفسیرش را برای تو می‌گویم عرض کردم : از چه از یکدیگر می‌پرسند ؟ فرمود : این آیه در باره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است ، آنحضرت صلی الله علیه و آله می‌فرمود : خدا را آیه‌ای بزرگتر از من نیست ، خدا را خبری بزرگتر از من نیست .

﴿ واجب دانستن خدای عزوجل و پیغمبرش (ص) همراه بودن با الهه (ع) را ﴾

۱- برید گوید : از امام باقر عليه السلام درباره قول خدای عزوجل (۱۲۰ سوره ۹) « از خدا باک داشته

بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ: إِنَّا نَا عَنِّي.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ: الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَالصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ.

۳- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاةَ تَشْبِهِ حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمُوتَ مِثْلَهُ تَشْبَهُ مِثْلَةِ الشُّهَدَاءِ وَيَسْكُنَ الْجَنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ لِوَالِدَيْهِ وَ لِيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ عَتَرَتِي حُلُقُوا مِنْ طِينَتِي، اللَّهُمَّ ارزُقْهُمْ فَهْمِي وَ عِلْمِي وَ دَيْلُ الْمُخَالَفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي، اللَّهُمَّ لَا تُنَلِّمْ شِعَابِي.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: اسْتِكْمَالُ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ تَرَكَ وَايَةَ عَلِيٍّ وَ وَالِي أَعْدَاءَهُ وَ أَنْكَرَ فَضْلَهُ وَ فَضَّلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّ فَضْلَكَ فَضْلُهُمْ وَ طَاعَتَكَ طَاعَتُهُمْ وَ حَقِّكَ حَقُّهُمْ وَ مَعْصِيَتَكَ مَعْصِيَتُهُمْ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ

باشید و با صادقان باشید ، پرسیدم فرمود : مقصود ما هستیم .

۲- ابن ابی نصر گوید : از حضرت رضا عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل د ای گروندگان از خدا باک داشته باشید و با صادقان باشید ، پرسیدم فرمود : صادقان همان امامان و باوردارندگان اطاعت ایشانند [صادق و صدیق همان امامانند بواسطه اطاعتشان خدا را] .

۳- امام باقر عليه السلام فرماید : رسول خدا (ص) فرمود: هر که خواهد مانند پیغمبران زندگی کند و مانند شهیدان ببرد و در بهشتی که خدای رحمن کاشته ، ساکن شود ، باید از علی پیروی کند و با دوست او دوستی کند و با امامان پس از وی اقتدا کند : زیرا ایشان عنترت منند و از طینت من آفریده شده اند . خدایا فهم و علم مرا بایشان روزی کن ، وای بر آنها که از امت من مخالف ایشان باشند خدایا شفاعت مرا بآنها مرسا (خدایا مارا هم توفیق پیروی علی و دوستی دوستانش و رسیدن بشفاعت رسولت عطا فرما) .

۴- رسول خدا (ص) فرمود: حجت من بر اشقیاء امت تو کامل و تمامست ، آنهایی که ولایت علی را ترک گفته و با دشمنانش دوستی نموده و فضیلت او و اوصیاء بعد از او را انکار کردند . زیرا فضیلت توفیق ایشان است و اطاعت تو اطاعت ایشان ، و حق تو حق ایشان و با فرمانی تو نافرمانی ایشان : و آنها را امامان راهبر بعد از تو ، روح تو در کالبد ایشانست و روح توهانست که از طرف پروردگارت در تو دمیده

الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِكَ حَرَى فِيهِمْ رُوحَكَ وَ رُوحَكَ [مَا] جَرَى فَبِكَ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ عَمْرُوكَ مِنْ طِبْنِكَ وَ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ وَ قَدْ أَجْرَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَ سُنَّةَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ وَهُمْ حُرٌّ ابْنِي عَلِيٍّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِكَ حَقٌّ عَلَيَّ لَقَدْ اصْطَفَيْتَهُمْ وَ انْتَجَبْتَهُمْ وَ أَخْلَصْتَهُمْ وَ انْتَضَيْتَهُمْ وَ نَجَيْتَهُمْ مِنَ أَحْبَبِّهِمْ وَ الْأَهْمِّ وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِمْ ، وَ لَقَدْ آتَانِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ أَحِبَّائِهِمْ وَ الْمُسْلِمِينَ لِفَضْلِهِمْ .

۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي الْمَعْرَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِثْلِي وَ يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنِ التِّي عَرَسَهَا اللَّهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَيْتَوَلَّ وَلِيَّهُ وَ لِيُعَارِدَ عَدُوَّهُ وَ لِيَسَلِّمْ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ عَمْرُوتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي ، أَعْظَاهُمْ اللَّهُ فِيَّ وَ عِلْمِي ، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو أَمْرَ امْنِي ، الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ ، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي وَ أَيْمَ اللَّهِ لَيَقْتُلَنَّ ابْنِي لِأَنَّا لَنُحِبُّهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي .

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَبْدِ الْقَهَّارِ ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِثْلِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ التِّي وَ عَدَّ نَبْهَا زَيْبِي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضْبِ عَرَسِهِ رَبِّي بِيَدِهِ

شده وایشان عترت تو میباشند و از طینت و گوشت و خون تو سرشته اند .

خدای عزوجل سنت و روش تو و پیغمبران پیش از ترا در ایشان جاری داشته و ایشان پس از تو خزانه دار علم منند ، اینها حقی است بر من [بخودم سوگند] ایشانرا برگزیدم و انتخاب کردم و پاک ساختم و پسندیدم ، هر که ایشانرا دوست دارد و از آنها پیروی کند و فضیلتشانرا معترف باشد ، نجات یافته است همانا جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نام ایشان و نام پدرانشان و دوستانشان و معترفین بفضیلت ایشانرا بر ای من آورده است . (بحدیت ۵۰۳ رجوع شود) .

۵- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید : کسبکه خواهد زندگی و مرگش زندگی و مرگه من باشد و بیبشت برینی که پروردگارش بدست قدرت خود کاشته در آید باید پیروی علی بن ابیطالب کند و با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و نسبت با اوصیاء پس از وی تسلیم باشد زیرا ایشان از خاندان من و از گوشت و خون منند و خدا فهم و علم مرا بایشان عطا فرموده است : بخدا شکایت میکنم از حال آن امت که فضیلت ایشانرا منکر گشته ، پیوند مرا با ایشان قطع کنند (رعایت قرابت آنها را که اجر رسالت من است نکنند) بخدا سوگند که دو فرزندم را میکشند خدا شفاعتم را بآنها نرساند .

۶- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود . هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مر او عده داده در آید و پشاهه ای که پروردگارش بدست قدرت خود کاشته دست آویزد ، باید علی بن ابیطالب و جانشینانش را اطاعت کند ، زیرا آنها شما را بهیچ درگمراهی در نیاورده و از هیچ درهدایت

فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَلَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى ، فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَامٌ مِنْكُمْ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ، هَكَذَا - وَصَمَّ بَيْنَ أَصْبَعَيْهِ - وَعَرَضَهُ مَا بَيْنَ صَعَاةٍ إِلَى أُيْتَلَةٍ ، فِيهِ فُدْحَانُ فِضَّةٍ وَ ذَهَبٍ عِنْدَ النُّجُومِ .

۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ الْمُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَإِنَّ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ وَالْقَلْبَ وَالْعَمُونَ وَالنَّجَاحَ وَالْبَرَكَهَ وَالْكَرَامَةَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالْمُعَافَاةَ وَالْيُسْرَ وَالْبُشْرَى وَالرِّضْوَانَ وَالْقُرْبَ وَالنَّصَرَ

خارج نکنند شما بایشان یاد ندهید که آنها از شما دانانترند من از پروردگارم خواستم که میان آنها و قرآن جدائی نیندازد تا سرحوض بر من وارد شوند ، اینچنین - دو انگشت (سیاه) خود را بهم جسدانید - پهنای آن حوض بمسافت میان سمناء تا ایله است و بعد ستارگان جامهای سبیمین وزین دارد .

شرح - مقصود از جدا نشدن ائمه (ع) از قرآن اینست که : ایشان همیشه حافظ قرآن و مفسر قرآن و عمل کننده بقرآن و دعوت کننده مردم بسوی قرآنند و هیچگاه از این روش تمدی و تجاوز نکنند و سمناء شهری است در بین و ایله نام کوهی است میان مکه و مدینه و نیز نام شهر است در طرف مصر و امکانه دیگر هم باین نام میباشد ، ولی پیداست که مقصود روایت بیان بزرگی حوض است نه تحدید حقیقی آن ، چنانکه سنجیدن کاسه های آبخوری آن را بتعداد ستارگان نیز از این بابست .

۷ - امام باقر علیه السلام (از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه مجلسی گوید) فرمود : همانا نسیم رحمت و آسودگی و پیروزی و کمک و کامیابی و برکت و بزرگواری و آمرزش و ایمنی و توانگری و مزده و رضوان و تقرب و یاری و توانائی و امید و دوستی خدای عزوجل ، برای کسی است که علی را دوست بدارد . و اطاعتش کند و از دشمنش بیزاری جوید و بغضیت او و جانشینانش معترف باشد ، بر من است که ایشانرا در شفاعتم در آورم و بر پروردگار - تبارک و تعالی - من است که شفاعت مرا نسبت بایشان بپذیرد ، زیرا آنها پیرو منند و هر که پیروی من کند از آن من است .

توضیح - تصدیق و پذیرش این روایات ، برای امامیه و شیعیانیکه با اصول و مبانی مذهبی خود آشنائی دارند ، بسیار ساده و آسانست ، زیرا از مبانی مذهبی متقن و کامل شیهه از برکت روایات ائمه هدی که همین کتاب کافی بهترین مجموعه آنست ، چنین استفاده میشود که : نظام دقیق و متقن جهان هستی گواهی ممدبری حکیم و قادر و مهربان است و او والاتر از اینست که بچشم کوچک و محدود بندگانش دیده شود و از طرفی هم حکمت و رأفت او اقتضا میکند که این مخلوق ضعیف و جاهل را خود سر رها نکند و بدون سرپرست و رهنا نگذارد .

بدینجهت از میان تمام مخلوق در هر عصری فردی شایسته برای رهبری آنها ، بعنوان پیغمبر یا امام انتخاب میکند و آن رهبر اولاً انسانست و همجنس خود آنها ، تا بتوانند با او بنشینند و در ازل گویند و با او انس و الفت

وَالْمَمْكُنَ وَالرَّجَاءَ وَالْمَحَبَّةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا وَأَنْتُمْ بِهِ بَرِيءٌ مِنْ عُدُوِّهِ وَسَمَّ لِفَضْلِهِ وَإِلَّا فُضِّبُوا مِنْ بَعْدِهِ ، حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أُدْخِلَهُمْ فِي شَفَاعَتِي وَحَقٌّ عَلَيَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ ، فَإِنَّهُمْ أَتْبَاعِي وَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي .

گیرند و مشکلات زندگی خود را با او در میان گذارند و ثانیاً در مقام علم و عمل از همه آنها بهتر و بالاتر است تا بتواند بنام سؤالات ایشان جواب گوید و مردم ، با عقیده و ایمان از او بپذیرند .

آن رهبر عالیشان را صدای رسا بگوش تمام دانشمندان عصرش میرساند که : بر گزیده خدا باید از تمام مردم اعلم و داناتر باشد بطوریکه هر چه از او بیسند بتواند جواب گوید و منم آن بر گزیده خدا ، سلوئی قبل ان تفقدونی ، تا من زنده ام هر چه میخواهید بیسید ، میگوید ای بشر عاقل و متفکر شما همگی با میلیونها فکر و تجربه و دانش آموزی ، بکطرف و من درس نخوانده تنها بکطرف ، سریع و روشن بشما میگویم : من برگزیده خدا و رهبر شمایم و برگزیده خدا باید هر چه از او بیسند جواب گوید ، بیائید و هر چه میخواهید از من بیسید در سخنان مرا بنویسید زیرا همچنانکه امر و زهر هر حاضر شما هستم و بوسیله منطق و زبان شما را رهبری میکنم ، فردا هم رهبر غایب نسل آینده شما هستم و آنها را با سخنان نوشته ام بنام روایات و احادیث رهبری میکنم .

گاهی با دست اشاره بسینه نموده و میفرماید در اینجا علم فراوانست بیائید و بیسید گاهی میفرماید صحیفه و جفر و جامه و مصحف فاطمه که علوم گذشته و آینده در آنهاست نزد ماست بیائید و بیسید بهر لغت و زبانیکه از ما سؤال کنید بهمان لغت بشما پاسخ میگوئیم و ما کتاب تورات و انجیل و زبور را میدانیم بیائید و بیسید اهل ذکر یکه خدا در قرآنش دستور داده که از آنها بیسید ما هستیم بیائید و بیسید راسخین در علم مائیم علامات و آیات و متوسمین که خدا در قرآنش فرموده ما هستیم بیائید و بیسید علوم تمام پندیران و اوصیاء گذشته نزد ماست و روز بروز ساعت بساعت علم ما زیاد میشود خصوصاً شبهای جمعه و شبهای قدر بیائید و بیسید همه علوم قرآنرا تنها ما میدانیم بیائید و بیسید و باز خودشان میفرمودند و ممکن نیست که از امام چیزی بیسند و او بگوید نمیدانم ، آیا تا کنون بشری روی زمین بوده که بگوید ولادری = نمیدانم ، در قاموس زندگی من نیست ؟ .

شیمه میگوید : خدایا شکر که این تدای مقدس جامه عمل پوشید : دوازده نفر امام یکی پس از دیگری بدون اینکه در مکتب بشر زانو بزنند ، در جوانی و پیری ، در خانه و زندان ، در سفر و حضر ، در صلح و جنگ در مرأی و منظر مردم بودند ، دانشمندان تعان ، از دور و نزدیک ، بمحضرشان رسیدند و هر گونه سؤالی از مشکل و آسان ، از دنیا و عقبی ، از زمین و آسمان ، از محسوس و مقول ، از گذشته و آینده ، از حق و باطل از ایشان کردند و آنها نیز همه را پاسخ گفتند و قسمتی از آن پرسش و پاسخها نوشته شد و برای قضاوت امروز ما باقی ماند که تنها همین کتاب کافی مشتمل بر ۱۵۱۷۶ حدیث مفصل و کوتاه است .

ما در این ذخائر گرانهای خود می بینیم که دانشمندان طبیبی و یهود و نصاری و مجوس و غیره بنام ابن ابی العوجاه و ابن مقفع و جاثلیق و دیصانی و رأس الجالوت و بوحنیفه و امثالش ، با مغزی متکبر و مغرور

بمحضّر ائمه هدی علیهم السلام رسیده و انصافاً سؤالاتی بر مغز و مشکل نموده اند ولی پاسخ امام علیه السلام گاهی آن مشکلات را گره بگره باز کرده و گاهی چون خورشیدی تابان طلوع کرده و ظلمت مترام شک و شبهه را یکمرتبه محو و نابود کرده است و سؤال کنندگان مغرور بعضی تسلیم شده و ایمان آورده اند و برخی با سکوت و خاموشی و خجالت و شرمساری از مجلس برخاسته اند .

مأمون عباسی خلیفه کشور پهناور اسلام بهر منظوری که بود بزرگترین دانشمندان زمان خود را از نقاط دور و نزدیک کشور ، جمع میکرد و ارکان و رجال دولت را طلب مینمود و مجالس تاریخی و شاهانه ترتیب میداد و برای مناظره و مباحثه با این نوایغ بشر ، امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و ارواحنا فداء - را دعوت میکرد ، شاید مأمون گمان میکرد ، امام رضا علیه السلام در این مجالس حاضر نخواهد شد و اگر حاضر شود سکوت خواهد کرد و اگر سخن گوید از عهده جواب همه بر نیاید ، ولی خدا خواست که آن مجالس تاریخی باشکوه برگزار شود ، بزرگه دانشمندان یهود و نصاری و مجوس هر چه در مدت عمر فرا گرفته بودند از حضرتش سؤال میکردند و پاسخ میشنیدند ولی همگی در برابر سؤالات کوتاه آنحضرت عاجز میشدند همه آن سؤالات و جوابها بتفصیل نوشته شده و برای قضاوت امروز ما باقی مانده است .

من نویسنده خدا را شاهد میکنم که ایما نیکه از مطالعه همین احادیث و اخبار و جوابها نیکه ائمه علیهم السلام گفته اند و نوشته اند برایم حاصل می شود ، راسختر و محکمتر از بیان هر معجزه و فضیلت است زیرا اگر همه چیز قابل جعل و تزویر باشد جواب علمی جعل بردار نیست زیرا تا حائل بآن درجه اعلاّی از علم و دانش نرسد که بتواند بر سؤال مشکلی را جواب گوید نمیتواند جعل کند و نویسد ، این است مقام علم امام و اما در مقام عمل از مبانی مذهبی ماست که امامان و رهبران ما از گناه و خطا معصومند یعنی با استعداد و لیاقتی که خدا نسبت بآنها میدانسته ، ایشانرا پاک و معصوم آفریده است و گناه و اشتباه از آنها سر نزنند ، همین مطلب را هم خود آنها فرموده اند تا اشاره کنند که ای بشر کنجکاو و خرده گیر ، شما خود را مبینید که چگونه سراپا نقص و آلودگی دارید و در برابر مال و مقام و زیبایی عقل و دین خود را می بازید ، عربده میکشید و شکم یکدیگر را پاره میکنید ولی ما سریعاً میگوئیم که طلا و نقره زرد و سفید ما را نمیفریبند خلافت و سلطنت شما نزد ما بیک نعلین پاره نمیآرد اگر تمام دنیا را بما دهند که بموری ستم کنیم ، نمیپذیریم ما دروغ نمیگوئیم ما برای اطاعت حق شهادت و زندان را بر تمدی و تجاوز ترجیح میدهیم ؟ ما در میان شما و مانند شما ساخته شده ایم ، اگر میتوانید بر ما خورده ای بگیری .

متجاوز از دوست سال این رهبران الهی در میان همین مردم بودند و با آنها ازدواج و معاشرت کردند و احدی نتوانست لغزشی - المیاذبالله - بر آنها بگیرد ، چگونه بشر میتواند بر آنها لغزشی بگیرد ، در صورتیکه معنای لغزش را آنها میدانند و خود آنها بیشر فهمانیده اند .

پس از تأمل و دقت در آنچه گفتیم ، روشن میشود که چرا خدا مردم را بایشان ارجاع داده و چرا

(باب)

أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَائِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [قَالَ] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : «الذِّكْرُ أَنَا وَالْأَيْمَةُ أَهْلُ الذِّكْرِ» وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : نَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ .

اطاعت علی و امامان پس از او را واجب کرده است و چرا علی بن ابیطالب عليه السلام مقسم بهشت و جهنم است و چرا راه نجاتی جز در خانه ایشان نیست و چرا دشمنان ایشان در خسارت و زیانند و در آتش دوزخ بسر میبرند و چرا باید ما از آنها بیزاری جوئیم و چرا .. و چرا ..

* (اهل ذکریکه خدا مردم را بپرسی از ایشان امر فرموده ائمه هستند)

۱ - امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (سوره ۴۳) «اگر خودتان نمیدانید اهل ذکر بپرسید» از قول پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید : مقصود از ذکر من هتم و امامان اهل ذکر باشند و راجع بقول خدای عزوجل (سوره ۴۴) «همانا قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و بزودی از آن بازخواست میشود» خود امام فرمود : ما میم قوم او و ما میم بازخواست شدگان [سؤال شوندگان] .

شرح - مرحوم طبرسی در مجمع البیان اهل ذکر را سه گونه تفسیر کرده است : ۱- دانشمندان باخبار امنهای گذشته ، مؤمن باشند یا کافر ۲- اهل کتاب (یهود و نصاری) و مقصود از آیه اینستکه ای مشرکین مکه اگر شما نبوت این پیغمبر را قبول نمیکنید ، از اهل تورات و انجیل بپرسید ، زیرا مشرکین اخباری را که یهود و نصاری از کتابهای خود نقل میکردند ؛ تصدیق مینمودند . ۳- اهل قرآن و ائمه هدی علیهم السلام و اما راجع به آیه دوم (سوره ۴۴) (سوره ۴۳) مرحوم طبرسی گوید : یعنی قرآنیکه بتو وحی شده ، مایه شرف تو و دودمان قریش است و مقصود از بازخواست شدن ، بازخواست از شکر این نعمت شرفست و بعضی گفته اند : مقصود از بازخواست از مردمست نسبت باحترام قرآن و اداء حق آن که بر مردم لازم میباشد و مرحوم مجلسی «ره» گوید : معنی اینستکه ای پیغمبر تو و قوم تو تا آخر الزمان ، از معنی آیات قرآن پرسش میشود ، یعنی مردم از شما تفسیر قرآن را میپرسند و خود قرآن مذکر (بیاد آورنده) شاست و این معنی با خطابیکه خدا در کلمه «تسألون» میفرماید ، مناسب تراست . پایان کلام مجلسی ره .

ما در سابق بیان کردیم که از معجزات قرآن اینستکه : آیات آن بقالی ریخته شده که تحمل معانی متعددی را دارد و بسا باشد که هر کسی بمقدار فهم و استعداد خویش ، معنایی از آن میفهمد و غالباً آن معانی مختلف ، با هم منافاتی هم ندارند و همین است معنی ظهور و بطن قرآن .

۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنَانَ، عَنْ عَمْرِهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَبِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: «الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَنَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ» قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» قَالَ: «إِنَّمَا عَنِي وَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ».

۳- (۵۴۰) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جِئْتُكَ فَذَاكَ «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؟ فَقَالَ: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ» فَأَنْتُمْ الْمَسْئُولُونَ وَنَحْنُ السَّائِلُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ: «لَا ذَلِكَ إِلَيْنَا إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَإِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ» أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

۲- ابن کثیر گوید: از امام صادق عليه السلام آیه «اگر خودتان نمیدانید، از اهل ذکر پرسید، را پرسیدم، فرمود: مقصود از ذکر محمد صلی الله علیه وآله است و ما هستیم اهل او که پرسیده میشویم، بحضرت عرض کردم: خدای تعالی فرماید: «قرآن ذکر است برای تو و قومت و بزودی از آن پرسیده میشوید» فرمود: تنها ما را قصد کرده، ما هم اهل ذکر و ما هم پرسش شوندگان.

۳- و شاه گوید بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم «اگر نمیدانید از اهل ذکر پرسید، یعنی چه؟ فرمود: ما هم اهل ذکر و ما هم پرسش شوندگان عرض کردم: شما پرسش شونده و ما پرسش کننده ایم؟ فرمود: آری، عرض کردم: بر ماست که از شما پرسیم؟ فرمود: آری عرض کردم: بر ماست که بما پاسخ دهید؟ فرمود: نه، اختیار با ماست، اگر خواستیم پاسخ دهیم و اگر نخواستیم پاسخ ندهیم، مگر نمیشنوی قول خدای تبارک و تعالی را (۳۹- سوره ۳۸) «اینست بخشش بی حساب ما خواهی بخش یا نکهدار [این بخشش ما است خواهی بخش یا نکهدار حسابی بر تو نیست]».

توضیح - آیه اخیر درباره حضرت سلیمان و راجع باموال دنیاست که خدای تعالی او را سلطان و صاحب اختیار و سببی نمود و طبق این آیه باو اختیار داده که آن اموال را بهر که خواهد بدهد و بهر که خواهد ندهد امام عليه السلام این آیه را در موضوع علم و اختیار پاسخ دادن و ندادن، استشهد فرموده است و شاید اختیار حضرت سلیمان هم شامل بذل مال و علم هر دو بوده است، و معلومست که پاسخ دهنده را لازمست که در مقام پاسخ، ملاحظه فهم و استعداد سؤال کننده و هدف و منظور او را از سؤال و سایر شرایط و اوضاع زمان و مکان را بنماید.

کسیکه مطلبی را پرسد و استعداد فهم پاسخ آنرا ندارد، جواب دادنش لازم نیست و همچنین کسیکه در حضور جمعی که باید از آنها تقیه نمود سؤال کند، یا کسیکه از مطلب بیهوده و غیر لازمی سؤال کند، نباید باو جواب داد، بلکه باید او را پرسش از مطلب مهم و لازم متوجه ساخت، چنانکه در قرآن کریم اینگونه موارد پیش آمده است، مانند آیه شریفه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْهٍ ، عَنْ غَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ » ، فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الذِّكْرُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْمَسْئُولُونَ وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ .

۵ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رَبِيعٍ ، عَنْ فَضِيلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ » ، قَالَ : الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ .

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍِ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الْوَزْدُ أَخُو الْكُمَيْتِ فَقَالَ : جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ اخْتَرْتُ لَكَ سَبْعِينَ مَسْأَلَةً مَا تَحْضُرُنِي مِنْهَا مَسْأَلَةٌ وَاحِدَةٌ ؛ قَالَ : وَلَا وَاحِدَةٌ يَا وَزْدُ ؟ قَالَ : بَلَى قَدْ حَضَرَنِي مِنْهَا وَاحِدَةٌ ؛ قَالَ : وَمَاهِي ؟ قَالَ : قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « فَاسْأَلُوا أَهْلَ

وَمَا أَلَيْسَ مِنْ الْعِلْمِ الْأَقْلِيَا » و درباره روح از تو میپرسند ، بگو : روح از امر پروردگار من است و بشما جز اندکی از دانش نداده‌اند، یعنی فهم حقیقت این سؤال از استمداد و وظیفه شما خارج است و بازمانده آیه شریفه مربوط به عدد اصحاب کهف که با اجمال و بصورت تردید بیان شده است و نیز مانند آیاتیکه راجع بسؤال جناب موسی از حضرت خضر است و نهی کردن شدید حضرت خضر از سؤال و مانند احادیث باب خیر و شر که در کتاب توحید گذشت .

پس وظیفه امام عليه السلام هم هنگامیکه سؤالی از او میشود ، این است که اطراف و جوانب سؤال را ملاحظه کند و سؤال را که وظیفه دارد صلاح میداند ، جواب گوید و نسبت بآنچه صلاح نمیداند ، سکوت کند یا سر بسته جواب دهد ، چنانچه در حدیث ۳۷۹ گذشت .

۴ - و باز امام صادق علیه السلام در باره آیه (۴۴ سوره زحرف) فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر است و اهل بیتش علیهم السلام پرسش شوندگان و اهل ذکر باشند .

۵ - و آنحضرت اجاب بهمین آیه فرمود : همانا مراد بذکر قرآنست و ما هستیم قوم او و ما هستیم پرسش شوندگان .

۶ - ابوبکر حضرمی گوید : خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب بودم که ورد برادر کمیت (که از شعراء معروف عرب و مداح اهل بیت است) وارد شد و عرض کرد : خدا مرا فریانت کند ، هفتاد سؤال حاضر کرده بودم که از شما بپرسم و اکنون یکی از آنها را هم بخاطر ندارم . (در اینجا این شعر با تصحیف مناسب است) گفته بودم چو بیایم غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون برت آیم

حضرت فرمود : ای ورد یکی را هم بخاطر نداری !! عرض کرد : چرا یکی از آنها بخاطرم آمد فرمود : آن چیست ؟ عرض کرد ، قول خدای تبارک و تعالی « اگر نمیدانید از اهل ذکر پرسید ، ایشان

الذِّكْرُ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ ، مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : نَحْنُ ، قَالَ : قُلْتُ : عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ ؟ قَالَ : نَعَمْ قُلْتُ : عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا ؟ قَالَ : ذَلِكَ الْبَيْنَا .

۷- محمد بن یحیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنْ مِنْ عِنْدِنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ » ، أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى ، قَالَ : إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ قَالَ : قَالَ يَدِيهِ إِلَى صَدْرِهِ : نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ .

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : عَلَى الْأَيْمَةِ مِنَ الْفَرَضِ مَا لَيْسَ عَلَى شِبَعَتِهِمْ وَعَلَى شِبَعَتِنَا مَا لَيْسَ عَلَيْنَا ، أَمَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْأَلُونَا ، قَالَ : « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ » ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونَا وَ لَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ ، إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا وَإِنْ شِئْنَا أَمْسَكْنَا .

۹- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام كِتَابًا فَكَانَ فِي بَعْضِ مَا كَتَبْتُ : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ » ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ، فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » ، فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْأَلَةُ ، وَ لَمْ

کیانند ؟ فرمود : ما هستیم عرض کرد : بر ماست که از شما پرسیم ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : بر شماست که
بما جواب گوئید ؟ فرمود : اختیار با ماست .

۷- محمد بن مسلم با امام باقر علیه السلام : عرض کرد : همشهریان ما گمان کنند ، قول خدای عزوجل « اگر نمیدانید از اهل ذکر پرسید ، اهل ذکر یهود و نصاری هستند ، فرمود : بنا بر این آنها شما را بدین خود دعوت کنند !!! سپس با دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود : ما هستیم اهل ذکر و ما هستیم سؤال شوندگان .

۸- حضرت امام رضا از علی بن الحسین علیهما السلام نقل میفرماید : بر امامان چیزی واجبست که بر شیعیان نشان واجب نیست (مانند لباس خشن پوشیدن و غذای درشت خوردن - مجلسی (ره) -) و بر شیعیان ماست چیزی که بر ما نیست ، (و آن امور دین خود را از ما پرسیدن است) خدای عزوجل ایشان را امر فرموده که از ما پرسند زیرا فرموده است « اگر نمیدانید از اهل ذکر پرسید ، بایشان فرمان داده که از ما پرسند ولی پاسخ بر ما لازم نیست ، اگر بخواهیم پاسخ دهیم و اگر نخواهیم باز ایستیم .

۹- محمد بن ابی نصر گوید : با امام رضا عليه السلام نامه ای نوشتم : که قسمتی از آن این بود خدای عزوجل فرماید : « اگر نمیدانید از اهل ذکر پرسید ، و نیز فرموده است (سوره ۱۲۲) « مؤمنین همگی نتوانند سفر کنند ، پس چرا از هر گروه ایشان ، دسته ای سفر نکنند ، تا در امر دین دانش آموزند و چون باز گشتند ، قوم

يُفَرِّضُ عَلَيْكُمْ الْجَوَابِ؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ».

﴿بَابُ﴾

﴿أَنَّ مَنْ وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِالْعِلْمِ هُمُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ﴾

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْقَاسِمِ

خویش را بیم دهند: شاید آنها بترسند، بنا بر این بر مردم پرسش واجب گشته و بر شما پاسخ واجب نیست، امام علیه السلام مرقوم فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: (سوره ۲۸) «اگر از تو نپذیرفتند، بدان که فقط از هوسهای خود پیروی میکنند، گمراه تر از کسیکه پیروی هوس خود کند کیست؟».

شرح - آیه شریفه «وما كان المؤمنون لينفروا كافة»، را علاوه بر مفسرین و محدثین، علماء اصول هم مورد بحث و تحقیق قرار داده و در باب حجیت خبر واحد بآن استدلال میکنند و به آیه نقر مشهور گشته است، این دانشمندان بزرگ در تفسیر آیه شریفه میگویند: مورد نزول آیه در باره مسلمینی است که از محضر پیغمبر و امام صلوات الله علیهم دورند و در شهر دیگر زندگی میکنند و چون تحصیل علم دین بر آنها لازمست و از طرفی هم ممکن نیست که همه مکلفین کوچ کنند و شهر را در اختیار کودکان غیر مکلف گذارند باید که از تمام مردم شهر، دسته‌ی کوچ کنند و خدمت امام برسند و معارف و احکام دین را یاد بگیرند و عذاب و عقابیکه بر گناه مترتب میشود از امامشان بشنوند، سپس بشهر خود مراجعت کرده و آنچه آموخته‌اند بهمشهریان خود بازگویند و ایشانرا از عواقب و خیم معاصی بیم دهند، شاید آنها بپذیرند.

بنا بر این تحصیل علم بر همه واجبست، برای یکدسته با رفتن بخدمت امام و شنیدن از آنحضرت و برای دیگران با شنیدن از آن دسته هنگامیکه بر میگرددند، پس اصل تحصیل علم بر همه واجبست بوجوب عینی و مسافرت برای تحصیل علم بر چند نفری بوجوب کفائی واجبست.

والبته از این آیه استفاده می شود که پرسیدن مردم از امام لازمست، چنانکه از آیه «فاسألواهل الذکر» استفاده میشود، پس مقصود محمد بن ابی نصر اینستکه: طبق این دو آیه بر مردم لازمست که از شما بپرسند و شما میفرمائید که جواب دادن بر ما لازم نیست، این چگونه درست می‌آید؟ حضرت در پاسخ بآیه شریفه (سوره ۲۸) استشهد میفرماید یعنی همچنانکه پیغمبر (ص) بمردم پاسخ میداد ولی هوا پرستان نپذیرفتند و خدایتعالی آن آیه را نازل فرمود، تا اشاره داشته باشد باینکه پاسخ دادن به هوا پرستان لازم نیست، ما امامان هم که جانشین پیغمبر هستیم، همان روش را داریم، پس یکی از جهات پاسخ ندادن ما اینستکه سؤال کننده قصد فهمیدن ندارد، بلکه هواپرست و متبرّد است.

﴿كَسَانِيرًا كَمَا خَدَّيْتَعَالَى فِي قُرْآنِهِ عَالِمٌ نَامِيْدَةٌ أَلْمَةُ (ع) مِيْبَاشِدَةٌ﴾

۱ - امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (سوره ۹ - سوره ۲۹) «آیا کسانیکه دانند با

الأَنْصَارِيِّ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوُّنَا، وَشِعْبَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ».

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، قَالَ: «نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَعَدُوُّنَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَشِعْبَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ».

باب ۱۰

((أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ))

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ وَعِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ».

کسانیکه ندانند یکسانند ، تنها خردمندان بیاد میگیرند ، فرمود : ما هستیم کسانیکه میدانند و آنها که نمیدانند دشمنان مايند و شیعیان ما خردمندانند .

۲- و باز راجع باین آیه فرموده است : ما هستیم کسانیکه میدانند و دشمنان ما نادانانند و شیعیان ما خردمندان .

شرح- راجع بآیه شریفه دو تفسیر گفته اند که با یکدیگر منافات ندارد و ممکن است هر دو مقصود باشد : اول- دانا با نادان برابر نیست و این مطلب را هر خردمندی میفهمد بنا بر این سیاق آیه در باره تشویق بتحصول علم و مجالست با علما و استفاده از محضر ایشان و کناره گیری از جاهلانست دوم- کسانیکه همه چیز را میدانند با آنها که همه چیز را نمیدانند یکسان نیستند ، در اینصورت دانایان منحصر میشود بایمه هدی علیهم السلام ، زیرا تنها ایشانند که گنجینه علمشان بجز آنکه علم خدا متصل است و برای تعلیم مردم انتخاب شده اند و مردم دیگر از دسته دوم میباشد که همه چیز را نمیدانند و این مطلب را خردمندان و صاحبان عقل سالم درک میکنند و مصداق آن شیعیان میباشد : زیرا ایشان اعلم امت را امام میدانند و او را بر دیگران تفضیل میدهند ، پس این آیه دلالت دارد بر امامت ائمه دوازده گانه ما زیرا که ایشان در هر عصری از مدعیان خلافت و بلکه از همه مردم اعلم بوده اند و آیه هم دلالت دارد بر اینکه مناط امامت رجحان علم و دانش است .

❖ (راسخون در علم همان ائمه علیهم السلام میباشد) ❖

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : ما ئیم راسخون در علم و ما تأویل قرآن را میدانیم .

﴿۵۵۰﴾ - عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ الرَّسُولُ اسْخُونُ فِي الْعِلْمِ، فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ، قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنزِلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ، وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ إِذَا قَالَ الْعَالِمُ فِيهِمْ يَعْلَمُ، فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ يَقُولِهِ: « يَقُولُونَ: آمَنَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا، وَ الْقُرْآنُ خَاسٌ وَ عَامٌ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ وَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ، فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ.»

۳- الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَتَمُّعِينَ بَعْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲- یکی از دو امام باقر یاسادق علیهما السلام راجع بقول خدای عزوجل (۶- سوره ۳) « وجز خدا و راسخون در علم تأویل قرآن را نمیدانند» فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین راسخ در علم است. خدای عزوجل همه آنچه را از تنزیل (معنی مطابقی) و تأویل (معنی التزامی) نازل فرمود باو آموخته است، چیزی را که خدا تأویلش را باو نیاموخت براو نازل نفرمود و اوصیاء پس از وی هم تمام آنرا میداند، و کسانی که تأویل آنرا نمیدانند (شیعیان) هر گاه عالمان چیزی از روی علم بفرماید (ایمان میآورند و میپذیرند) چنانچه خدا ایشانرا پذیرفته و فرموده است « میگویند ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست، و قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم همه را میداند.»

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: راسخون در علم امیر المؤمنین و امامان پس از وی علیهم السلام میباشند. شرح- آیه شریفه (۶ سوره ۳) تمامش چنین است: « خداست که این کتاب را بر تو نازل کرده قسمتی از آن آیات است محکم که آنها اصل و پایه قرآنست و قسمتی از آن آیات است متشابه. کسانی که در دلفان خللی است، از قرآن آنچه را متشابه است، در طلب فتنه و بقصد تأویل پیروی میکنند، در صورتیکه جز خدا تأویل آنرا نداند و راسخون در علم گویند: ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان اندوز نگیرند.»

مفسرین و دانشمندان اسلامی راجع بمحکم و متشابه بتفصیل بحث کرده و کتابهای جداگانه در این موضوع نوشته اند که معروفترین آنها رساله سید مرتضی است. این دانشمندان در مسائل خود اقوال مختلفی را که راجع بمنشی محکم و متشابه و تبیین مصداق آنها و علت آمدن آیات متشابه در قرآن است، بحث میکنند ولی آنچه مسلم است، آیات متشابه معنی واضح و روشنی چون آیات محکم ندارد، بلکه چند معنی شبیه

بَابُ

﴿ اِنَّ الْاِيْمَةَ قَدْ اُوتُوا الْعِلْمَ وَ اُثِبَتْ فِي صُدُوْرِهِمْ ﴾

۱- اَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُحْتَارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي هَذِهِ الْاَيَةِ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُوْرِ الَّذِيْنَ اُوتُوا الْعِلْمَ، فَاَوْمَأَ بِيَدِهِ اِلَى صَدْرِهِ»

۲- عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوْبٍ، عَنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ الْعَبْدِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُوْرِ الَّذِيْنَ اُوتُوا الْعِلْمَ»، قَالَ: «هُمُ الْاِيْمَةُ عليهم السلام»

۳- وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: اَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي هَذِهِ الْاَيَةِ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُوْرِ الَّذِيْنَ اُوتُوا الْعِلْمَ»... ثُمَّ قَالَ: «اَمَّا وَاللهُ يَا اَبَا جَعْفَرٍ»

بهم از آنها استفاده میشود و بحکم آیه شریفه ، مردمیکه در دل خود خللی دارند ، برای آشوبگری و گمراه کردن مردم و تباهی دین ، آیات متشابه رادست آویز خود قرار داده ، طبق رأی و سلیقه خویش تأویل میکنند ، در صورتیکه جز خدا کسی تأویل آنها نداند و طبق این سه روایت ، خدای عزوجل تأویل قرآنا بیغیبر و امام صلی الله علیه و آله آموخته است و اگر با آنها نمیآموخت ، فایده ای نداشت که کلام مبهم و نا معلوم را بر آنها نازل کند و این منافات ندارد با اینکه بگوئیم : جز خدا کسی تأویل قرآن نمیداند ، زیرا که ایشان هم شاگرد مکتب خدایند و علم ایشان همان علم خداست .

این در صورتیست که در مقام قرائت بر کلمه « الله » وقف کنیم و « الراسخون » را مبتدا بگیریم ولی بنا بر قرائت دیگر که « والراسخون » راعطف بالله دانسته اند اشکالی در میان نیست و راسخ در علم ، کسی است که در علم ریشه دارد و آنها خوب ضبط کرده و در آن استاد است که افراد کاملش همان پیغمبر و امامان هدی صلی الله علیه و آله میباشد و بنا بر روایت دوم شیعیان پاک و مخلص که تأویل قرآنا ننیدانند تصدیق اجمالی نموده و میگویند : ما میدانیم که همه قرآن ، چه محکم و چه متشابهش را پروردگار ما نازل کرده است و علی علیه السلام هم در اول خطبه ۸۹ نهج البلاغه این موضوع را بیان میکند .

﴿ عِلْمٌ بِاَيْمَةٍ دَاوَدَ شِدَّةً وَ دَرَّ سِيْنَةً اَنْهَا ثَبِتَ اَسْت ﴾

۱- ابو بصیر گوید : از امام باقر علیه السلام شنیدم که این آیه را قرائت میفرمود (۴۸- سوره ۲۹) « بلکه قرآن آیه هائست روشن ، در سینه کسانی که با آنها علم داده اند ، و بادست اشاره بسینه خود فرمود .
۲- امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (آیه ۴۸ سوره ۲۹) فرمود : ایشان ائمه علیهم السلام میباشد .

۳- ابو بصیر گوید : امام باقر علیه السلام این آیه (۴۸ سوره ۲۹) را قرائت نمود و سپس فرمود : بخدا ای ابا محمد ! خدا نغمه فرمود : قرآن آیه هائست میان دو جلد قرآن (تا مردمی گویند قرآن که

ما قال: بَيْنَ دَفْتَيْهِ الْمُصْحَفِ، قُلْتُ: مَنْ هُمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا؟

- ۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ شَعْرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، قَالَ: هُمُ الْأُئِمَّةُ خَاصَّةً.
- ۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، قَالَ: هُمُ الْأُئِمَّةُ عليهم السلام خَاصَّةً.

﴿بَابُ﴾

﴿فِي أَنْ مَنِ اصْطَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَأُورَثَهُمْ كِتَابَهُ هُمُ الْأُئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ﴾

- ۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِشَى، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ عَنْ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ لَصَطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ»، قَالَ: السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْأِمَامُ، وَالْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ لِلْأِمَامِ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْأِمَامَ.

حجت خداست بر ما ، همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه اول تا صفحه آخر است و محتاج با ما میباید آنرا تفسیر کند (نمیباشد) عرض کردم : قربانت کردم کیانند ایشان ؟ (دانشمندانیکه حقایق قرآن در سینه آنهاست) فرمود : توقع می رود که جز ما چه اشخاصی باشند ؟

۴- هارون بن حمزه گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که راجع بآیه (۴۸ سوره ۲۹) میفرمود: آنها تنها ائمه میباشند .

۵- محمد بن فضیل گوید : از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل (۴۸ سوره ۲۹) پرسیدم ، فرمود : ایشان تنها ائمه علیهم السلام میباشند .

﴿ کسانی را که خدا از میان بندگانش برگزیده ﴾

﴿ وقرآنرا باریشان داده ائمه علیهم السلام میباشند ﴾

- ۱- سالم گوید : از امام باقر علیه السلام پرسیدم راجع بقول خدای عزوجل (۲۲ سوره ۳۵)
 « و آنگاه این کتابرا بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ام ، بارت دادیم . بعضی از ایشان بخود متمسکند و بعضی معتدلند و بعضی باذن خدا بسوی نیکبها شنا باوند ، » فرمود : شنا بنده بسوی نیکبها امامست و معتدل امام شناس است و متمسک بخویشت کسی است که امامرا نمیشناسد .

۲- الْحُسَيْنُ، عَنِ الْمُعَلَّى، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ مَالِدٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُونَ أَنْتُمْ؟ قُلْتُ: تَقُولُ: إِنَّهَا فِي الْفَاطِمِيِّينَ؟ قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي هَذَا مَنْ أَشَارَ بِسَيْفِهِ وَدَعَا النَّاسَ إِلَى خِلَافِي، فَقُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ؟ قَالَ: الْجَالِسُ فِي بَيْتِهِ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْأِمَامِ، وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِحَقِّ الْأِمَامِ، وَالشَّابِقُ بِالْحِزْبَاتِ: الْأِمَامُ.

۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» الْآيَةَ قَالَ: فَقَالَ: «وَلَدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَالشَّابِقُ بِالْحِزْبَاتِ: الْأِمَامُ، وَالْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ بِالْأِمَامِ وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْأِمَامَ.»

﴿۵۶۰﴾ ۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ أَبِي وَالدِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

۲- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق عليه السلام راجع بقول خداوند تعالی «و آنگاه این کتاب را بکسانیکه از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارت دادیم، پرسیدم، فرمود: شما در این باره چه میگوئید؟ عرض کردم: ما میگوئیم: این آیه درباره فرزندان فاطمه علیها السلام است، (گو یا مقصودش اولاد امام حسن است) فرمود: چنانکه تو پنداری نیست، کسیکه شمشیر کشد و مردم را بمخالفت دعوت کند، در این آیه داخل نیست. عرض کردم: پس ستمگر بخویش کیست؟ فرمود: کسی است که در خانه خود نشیند و حق امام را نشناسد و معتدل کسی است که حق امام را شناسد و شتابنده و بنیکبها امام است.

۳- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا عليه السلام راجع بآیه (۲۲ سوره ۳۵) «و آنگاه این کتاب را بکسانیکه از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارت دادیم، پرسیدم فرمود: اولاد فاطمه علیها السلام هستند (با دشمنای ساداتیکه با کشیدن شمشیر مردم را بمخالفت میخوانند. تا با حدیث سابق موافق شود - پاورقی فاضل متبوع جناب آقای غفاری (ج ۱ ص ۲۱۵) -) و شتابنده بسوی نیکبها امام است و معتدل امام شناس است و ستمگر بخویش کسی است که امام را نشناسد.

شرح- مرحوم طبرسی تفاسیر متعددی راجع بقسمتهای مختلف آیه نقل میکند که بیشتر آنها قابل جمع است و منافات ندارد ولی وظیفه مادر این کتاب توضیح آیه از نظر روایت و بیان امام است: نه از نظر تفسیر، بنابراین میگوئیم بیان امام عليه السلام در تطبیق آیه بر اشخاص سه گانه واضح است و در اصل مقسم که طوایف سه گانه را شامل است اختلاف است که آیا بندگان است- چنانکه سید مرتضی اختیار کرده است یا برگزیدگانند چنانچه ظاهر از این روایات است و مرجع اختلاف اینست که ضمیر «منهم» راجع بعباد است یا بمسئومین و امام مقصود از ارت دادن کتاب، رسیدن حکم و علم قرآنست باین اشخاص.

۴- ابن ولاد گوید: از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل (۱۲۱ بقره) «و کسانیکه با آنها

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» قَالَ: هُمْ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام.

﴿بَاب﴾

﴿أَنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ : إِمَامٌ يُدْعَوُ إِلَى اللَّهِ﴾
 ﴿وَإِمَامٌ يُدْعَوُ إِلَى النَّارِ﴾

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ الْمُسْلِمُونَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ ؟ قَالَ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَلَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيَكْذِبُونَ وَيُظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ وَأَشْيَاعُهُمْ ، فَمَنْ وَالَاهُمْ وَاتَّبَعَهُمْ وَصَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَمَعِي وَسَيَلْقَانِي ، أَلَا وَمَنْ ظَلَمَهُمْ وَكَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ .

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ رَيْدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ : إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى :

کتاب داده ایم و آنرا چنانکه شایسته است میخوانند ، بدان ایمان آورده اند ، پرسیدم ، فرمود : ایشان ائمه عليهم السلام باشند (وتلاوت شایسته آنستکه العاظمی را شمرده و باتانی ادا کنند ودر معانی آن تفکر نمایند ودر نتیجه طبق آن عمل کنند .)

﴿إِمَامَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ : إِمَامٌ يُدْعَوُ إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يُدْعَوُ إِلَى النَّارِ﴾

۱- امام باقر عليه السلام فرمود : چون آیه (۷۱ - سوره ۱۷) و روزیکه هر دهنه از مردم را با امامشان خوانیم ، نازل شد ، مسلمین عرض کردند : ای فرستاده خدا ، مگر شما امام همه مردم نیستید ؟ پیغمبر فرمود : من از جانب خدا بسوی همه مردم فرستاده شده ام ولی بعد از من امامانی از خاندانم بر مردم منصوب شوند ، ایشان در میان مردم قیام کنند و مردم آنها را تکذیب کنند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان بر ایشان ستم کنند ، هر که آنها را دوست دارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید ، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد کرد و آگاه باشید کسیکه با ایشان ستم کند و تکذیبشان نماید ، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم .

۲- امام صادق عليه السلام فرمود : ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند : ۱- خدای تبارک و تعالی فرماید (۷۴ - سوره ۲۱) و آنها را امامانی قرار دادیم که با ما هدایت کنند ، نه با مردم ، امر

وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ، لِأَيِّمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ : « وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ »

(بَابُ آتِ الْقُرْآنِ يَهْدِي لِلْإِمَامِ)

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ، قَالَ : إِنَّمَا عُنِيَ بِذَلِكَ الْأُئِمَّةَ عليهم السلام بِمِثْلِ بِيَمِّ عَقْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْمَانُكُمْ »

خدا را بر امر مردم مقدم دارند و حکم خدا را پیش از حکم مردم دانند . ۲- و باز فرموده است (۴۱) سوره (۲۸) « آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی دوزخ بخوانند ، ایشان امر مردم را بر امر خدا مقدم دارند و حکم مردم را پیش از حکم خدا دانند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است ، طبق هوس خویش رفتار کنند .

شرح- مقصود از خواندن سوی دوزخ اینستکه مردم را بکفر و گناه و امیدارند که عاقبتش دوزخ است و مقصود از قرار دادن خدا ایشانرا اینچنین ، آنستکه خدا از حال ایشان خبر میدهد چنانکه شخصی گوئی : « تو مرا دروغگو قرار دادی ، یعنی ب مردم گفتی که او دروغگوست و این معنی را شیخ طوسی و طبرسی قدس سرهما گفته اند و بیانیکه ما در جبر و تفویض کیفیت و در اخبار طینت انشاء الله میآید نیز مناسب این مقام است .

❖ (قرآن بسوی امام هدایت میکند) ❖

۱- حسن بن محبوب گوید : از حضرت رضا عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل پرسیدم (آیه ۳۳ - سوره ۴) « همدا در ترکه پدران و مادران و خویشان ، بستگانی قرار داده ایم و کسانی که با آنها دست (بیعت یا پیمان) داده اید ، (بهره آنها را بدهید) حضرت فرمود : مقصود ائمه علیهم السلام باشند که خدای عزوجل پیمان شما را با ایشان بسته است .

شرح - ظاهر آیه شریفه و تفسیر آن ، راجع بارت بردن اولاد از پدر و مادر و خویشان و بستگان از یکدیگر است که در این سوره بتفصیل بیان شده است و از جمله روابطیکه موجب اربت میشود ، عقد ایمان است که در آخر آیه شریفه ذکر شد و آن بمعنی رابطه همسری یا ضمان جریره و یا امامت است که فقها در کتاب اربت تفصیل داده اند و اربت بردن امام در صورتی است که برای میت هیچگونه وارثی نباشد و اما تأویل و باطن آیه شریفه را که حضرت بیان میفرماید ، تطبیق نمودن عقد ایمان است با حق معنوی امامت یعنی نظر باینکه بین امام و مأموم رابطه ولایت و دست بیعت و پیمان فرمانبرداری هست ، خدا ایتالی میفرماید : این حق امام را ادا کنید یعنی از او اطاعت و پیروی کنید .

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَكْبِيلِ النَّمِيرِيِّ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْأِمَامِ.

﴿ بَاب ﴾

﴿ أَنْ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَيْمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ﴾

- ۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سِظَامِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سَعْدِ الْأَسْكَافِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَا بِالْأَقْوَامِ غَيْرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعَدَلُوا عَنْ وَصِيهِ لِأَيَّتْخَوْ فَوَنَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ» ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَبِنَا يَفُورُ مَنْ فَارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.
- ۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فِي أَيِّ آيَاتِ الْوَعْدِ كُنَّا نَكْذِبُ بَانَ» أَمَّا بِالْوَصِيِّ نَكْذِبُ بَانَ؛ نَزَلَتْ فِي «الرَّحْمَنِ».

۲- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدا بتمالی (سوره ۹۷) «مانا این قرآن بدانچه استوارتر است، راهنمایی کند، فرمود: بسوی امام راهنمایی میکند (مانند آیاتیکه در ابواب گذشته و آینده بوجود امام علیه السلام تأویل شده است و نیز از نظر آیات مشکل و مشابه قرآن که وجود مفسر و شارح بصیر را طلب میکند و آن غیر از امام نتواند بود)

﴿ نعمتی را که خدای عزوجل در کتابش ذکر فرموده ائمه علیهم السلامند ﴾

۱- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چگونه باشد حال مردمیکه سنت پیمبر صلی الله علیه و آله را ذکر گون ساختند و از وصی او رو گردان شدند؟ ایشان نمیترسند که عذاب بر آنها نازل شود؟! سپس این آیه را تلاوت فرمود (سوره ۲۹) «سوره ۱۴) «مگر آنکسانرا ندیدی که نعمت خدا را بناسپاسی تغییر دادند و قوم خویشرا بدوزخ که برای هلاکت است، در آوردند، سپس فرمود: ما هستیم آن نعمتیکه خدا ببندگانش انعام فرموده هر که در روز قیامت کامیاب شود بوسیله ما است.

توضیح- تغییر نعمت بناسپاسی اینستکه بجای شکر و سپاسگزاری از نعمت، کفران و ناسپاسی کند، پس خدا آن نعمت را از او بگیرد و عقوبت ناسپاسی برایش باقی ماند.

۲- معلى بن محمد از امام روایت کند که راجع بقول خدای عزوجل « کدام نعمت پروردگارتان را تکذیب میکنید؟ » فرمود: پیغمبر را تکذیب میکند یا وصیش را؟! - این آیه در سوره - (الرحمن) نازل شده است.

- ۳- الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ أَبِي يُوسُفَ الْبَرَّازِ قَالَ: تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَذِهِ الْآيَةَ: «وَإِذْ كَرَّمْنَا آيَةَ اللَّهِ» قَالَ: أَتَدْرِي مَا آيَةُ اللَّهِ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: هِيَ أَعْظَمُ نِعْمٍ اللَّهُ عَلَيَّ خَلَقَهُ وَهِيَ وَلا يُنْتَأَى.
- ۴- الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا - الْآيَةَ» قَالَ عَنِ يَمِينِهَا قَرِيشًا قَاطِبَةً الَّذِينَ عَادُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَنَصَبُوا لَهُ الْحَرْبَ وَجَحَدُوا وَصَيَّتَ وَصَيَّتَ.

(بَابُ)

أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مِثَابِهِ هُمُ الْآيَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالسَّبِيلُ فِيهِمْ مُقِيمٌ

- ۱- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي

توضیح- صیغه تشبیه در کلمه «تکذبان» راجع بجن وانس است که در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره «الرحمن» ذکر شده است و چون نعمتهای خداوند بر جن وانس بسیار است و بزرگترین و شریفترین آن نعمتها، وجود رهبران دینی است امام علیه السلام این نعمت را بوجود پیغمبر و امام تطبیق فرمود و استفهام در آیه برای ترویج و تفریح است یعنی ای گروه جن وانس چرا چنین نعمت بزرگ خدا را که وسیله سعادت شمارا فراهم میکند تکذیب میکنید ؟

۳- ابویوسف بزاز گوید: امام صادق علیه السلام آیه (۶۹ - سوره ۷) «نعمتهای خدا را بیاد آورید» را تلاوت نمود و فرمود: میدانی نعمتهای خدا چیست؟ عرض کردم: نه، فرمود: مقصود بزرگترین نعمتهای خداست بر خلقش و آن ولایت ماست.

توضیح- در قرآن فقط در دو مورد جمله «فاذکروا آلاء الله» ذکر شده و در هر دو مورد هم با «فاء» است پس در این روایت اشتباه از کاتب است که با «واو» ضبط کرده است.

۴- ابن کثیر: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (۲۹ - سوره ۴) «مگر آنکس را ندیدی که نعمت خدا را بناسپاسی تغییر دادند - تا آخر آیه» پرسیدم، فرمود: مقصود همه قریش است، آنکسان که با رسول خدا صلی الله علیه وآله دشمنی کردند و جنگه نمودند و وصیت او را درباره جانشینش انکار کردند.

* (باریک بینانیکه خدایتعالی در کتابش ذکر فرموده) *

* (که راه حق در خاندانشان پابرجاست ائمه علیهم السلام هستند) *

۱- اسباط گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت راجع بقول خدای

أَسْبَاطُ بِيْنَاغِ الرُّطْبِيِّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» وَإِنَّمَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ، قَالَ : فَقَالَ : نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ وَالسَّبِيلُ فِينَا مُّقِيمٌ .

۲- (۵۷۰) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ سَلْمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَسْبَاطُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَيْتٍ فَقَالَ لَهُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا تَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؟ قَالَ : نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ وَالسَّبِيلُ فِينَا مُّقِيمٌ .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قَالَ : هُمُ الْأُئِمَّةُ عليهم السلام، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» .

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» فَقَالَ : هُمُ الْأُئِمَّةُ «وَإِنَّمَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ» قَالَ : لَا يُخْرَجُ مِنَّا أَبَدًا .

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

عزوجل (۷۵ -سوره ۱۵) « برای باریک بینان در آن امر نشانه‌هاست و آن قریه در راهی پابرجاست » سؤال کرد ، حضرت فرمود : مائیم باریک بینان وآن راه در خاندان ما پابرجاست .

۲- اسباط بن سالم گوید : خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی ازاهل « هیت » (شهریست بالای فرات) وارد شد و با امام گفت . - اصلحک الله - چه میفرمائید درباره قول خدای عزوجل « برای باریک بینان در آن امر نشانه‌هاست ؟ » فرمود : مائیم باریک بینان وآنراه درخاندان ما پابرجاست .

۳- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « برای باریک بینان در آن امر نشانه‌هاست » فرمود : ایشان ائمه علیهم السلام هستند . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : اندر کی مؤمن پرواکنید ، زیرا که او در پرتو نور خدای عزوجل مینگرد ، خدای تعالی فرموده است « برای باریک بینان در آن امر نشانه‌هاست »

۴- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « برای باریک بینان در آن امر نشانه‌هاست ، فرمود : ایشان ائمه هستند و آن درخاندان ایشان پابرجاست ، هیچگاه از میان ما خارج نشود .

۵- امیر المؤمنین علیه السلام درباره قول خدایتعالی « برای باریک بینان در آن امر نشانه‌هاست ،

لِلْمُتَوَسِّمِينَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُتَوَسِّمُ وَأَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي: الْمُتَوَسِّمُونَ
وَ فِي نُسَخَةٍ أُخْرَى: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ بِإِسْنَادِهِ مِنْهُ

* نَاب *

(عَرَضُ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ
بْنِ أَبِي حَمَزَةَ؛ عَنْ أَبِي بصير، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَعَرَّضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام
أَعْمَالُ الْبِنَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أَبْرَارُهَا وَفَجَارُهَا فَاحْذَرُوهَا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «اعْمَلُوا فَيَسِّرَ
اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَسَكَتَ».

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ،
عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِبِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ
قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اعْمَلُوا فَيَسِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» قَالَ: هُمُ الْأَيْمَةُ.

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله باریک بین بود و پس از او من و امامان از ذریه من باریک بینانیم .

شرح- سیاق آیه شریفه در باره هلاکت قوم لوط و زبرو روشن دیار ایشان است و ظاهر معنی آیه اینست که:
دیار خراب شده قوم لوط در کناره جاده و گذرگاه است ، ای مردم با فراست و باریک بینی که از آنجا میگذرید
از عاقبت و خیمیکه برای این مردم هرزه پیش آمد نمود ، عبرت گیرید ولی تأویلش چنان بود که در این
پنج روایت ذکر شد یعنی باریک بینان و عبرت گیران حقیقی امامانند و راه حق و عبرت در میان ایشان پابرجاست .

* (عَرَضُ أَعْمَالٍ بِرِيفِغَمْبَرٍ وَالْمَهْ صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) *

۱- ابو بصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: در هر بامداد کردار بندگان نیکوکار و فاسق بر
رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود ، پس بر حذر باشید (از کردار ناشایست) و همین است معنی قول
خدا تعالی (۱۰۵ - سوره ۹) « در عمل کوشید که خدا و رسولش کردار شما را ببینند ، و ساکت شد .

توضیح- نظر باینکه در آیه شریفه بعد از کلمه « و رسوله » کلمه « و المؤمنون » است که بائمه علیهم السلام
تفسیر شده است ، امام صادق علیه السلام آن کلمه را از لحاظ تقیه یا واضح بودن مطلب نفرمود و سکوت نمود .

۲- یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل (۱۰۵ - سوره ۹)

« در کار باشید که خدا و پیغمبر و مؤمنین کردار شما را می بینند » پرسیدم ، فرمود: مؤمنین ائمه هستند .

۳- سماعة گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: شمارا چه میشود که پیغمبر صلی الله

قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : مَا لَكُمْ تَسْوُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ رَجُلٌ : كَيْفَ نَسْوُوهُ ؟ فَقَالَ : أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةَ سَاءَةٍ ذَلِكَ فَلَا تَسْوُوا رَسُولَ اللَّهِ وَسَرُّهُ .
 ۴- عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الرَّيَّانِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانَ الرَّيَّانِيِّ وَكَانَ مَكِينًا عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : ادْعُ اللَّهَ لِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِي فَقَالَ : أَوْلَسْتُ أَفْعَلُ وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ قَالَ : فَاسْتَغْظَمْتُ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِي : أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » ؟ قَالَ : هُوَ وَاللَّهِ عَلَيَّ **بِئْسَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ** .

۵- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّامِتِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ هَذِهِ الْآيَةَ : « فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » قَالَ : هُوَ وَاللَّهِ عَلَيَّ **بِئْسَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ** .
 ۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَائِءِ : قَالَ : سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّ الْأَعْمَالَ تُعْرَضُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجْرًا وَفَجَارًا .

بَابُ *

« أَنَّ الطَّرِيقَةَ الَّتِي حُتَّ عَلَيَّ الْأَسْتِقَامَةَ عَلَيْهَا وَلايَةُ »

« عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ »

« ۵۸۰ » ۱- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ

عليه وآله راناخوش واندوهگین میکنید ؟ مردی گفت : ما او راناخوش میکنیم ؟ فرمود : مگر نمیدانید که اعمال شما بر آنحضرت عرضه میشود و چون گناهی در آن بیند ، اندوهگینش میکند ؟ پس نسبت بیبغمبر بدی نکنید او را (باعبادات و طاعات خویش) مسرور سازید .

۴- عبدالله بن ابان زیات که نزد حضرت رضا علیه السلام منزلتی داشت ، گوید با آنحضرت عرض کردم : برای من و خانواده‌ام بدرگاه خدا دعا بفرما . فرمود : مگر من دعا نمیکنم ؟ بخدا که اعمال شما در هر صبح و شام بر من عرضه میشود ، عبدالله گوید : من این مطلب را بزرگ شرمدم ، بمن فرمود : مگر تو کتاب خدای عزوجل را نمیخوانی که فرماید ؟ « بگو (ای محمد) در عمل کوشید که خدا و رسولش و مؤمنان کردار شما را می‌بینند ، بخدا که آن مؤمن علی بن ابیطالب است .

۵- امام باقر (ع) این آیه (۱۰۵ - سوره ۹) را یاد نمود و فرمود : بخدا که آن مؤمن علی بن ابیطالب علیه السلام است .

۶- امام رضا علیه السلام میفرمود . همانا کردار نیک و بد بندگان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود

* (روشیکه بر پایداری آن ترغیب شده ولایت علی علیه السلام است) *

۱- حضرت ابیجعفر علیه السلام در باره قول خدا تعالی (۱۶ - سوره ۸۲) « و اگر بر آن روش

يَعْقُوبَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» قَالَ : يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ عليهم السلام وَقَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَنَهْيِهِمْ «لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» يَقُولُ : لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمْ الْإِيمَانَ ، وَالطَّرِيقَةُ هِيَ الْإِيمَانُ بِوِلَايَةِ عَلِيِّ وَالْأَوْصِيَاءِ .

۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَانَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَالَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : اسْتَقَامُوا عَلَى الْإِيمَةِ وَاجِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَتَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ .

((بَاب))

أَنَّ الْأَلَمَةَ مَعِينُ الْعِلْمِ وَشَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ

۱- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْسَى ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام : مَا يَنْفِقُ النَّاسُ مِثْقَالَ حَبِّ خَلْفِ شَجَرَةِ

استوار شوند ، آبی فراوانشان نوشانیم ، فرمود : یعنی اگر بروایت علی بن ابیطالب امیر مؤمنان و اوصیاء از فرزندان او استوار شوند و اطاعت آنها را در امر و نهی شان بپذیرند ، آب فراوانی بآنها نوشانیم ، یعنی ایمانرا در دلشان جایگزین کنیم و مقصود از «طریقه» = روش ، ایمان بولایت علی و جانشینان اوست .

۲- محمد بن مسلم گوید : از امام صادق عليه السلام در باره قول خدای عزوجل پرسیدم (سوره ۴۱) «کسانیکه گفتند : پروردگار ما خداست و سپس استوار شدند» فرمود : یعنی بر امامان یکی پس از دیگری استوار بماندند «فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بیم مدارید و اندوهگین مباشید و بیهوشی که بان وعده مییافتید ، شادمان باشید» .

توضیح - استواری بر ایمان بمعنی پایداری بر شرایط و لوازم آنست ، مانند اطاعت و فرمانبرداری از دستورات دینی و عدم انحراف در عقاید قلبی و امام رضا علیه السلام بیکی از شیعیان فرمود : استواری بر ایمان همین است که شما شیعیان دارید یعنی کسانیکه از طریقه شما منحرفند استوار نیستند و نزول فرشتگان در هنگام مرگ ، یاد قبر و یاد قیامت است که بمؤمنین استوار گویند : از عقاب مفرسید و بر از دست رفتن ثواب اندوهگین مباشید و یا آنکه بر اهل و مال و فرزند خود اندوهگین مباشید - مختصری از مجمع البیان .

* (الْمُهْ كَانُونَ عِلْمًا وَدَرَجَاتٍ نُبُوتٍ وَآمَدٍ وَشَدَّاهُ فَرَشْتَكَانَهُ) *

۱- علی بن الحسین علیهما السلام فرمود : مردم چه خرده گیری بر ما دارند ؟ بخدا که ما درخت نبوت

النُّبُوَّةَ وَبَيْتَ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَمُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْدٍ ، عَنْ حَمْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ .

۳ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَشَابِ قَالَ : حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا خَيْثَمَةُ ! نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ ، وَنَحْنُ وَرِيعَةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَنَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ ، وَنَحْنُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ ، فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ ، وَمَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَعَهْدَهُ .

(بَابُ)

أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَثَةُ الْعِلْمِ ، بَرُّتْ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْعِلْمَ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا وَالْعِلْمُ يُتَوَازَرُ وَلَنْ يَهْلِكَ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ .

وخانه رحمت و كانون علم و آمد و شد گاه فرشتگانیم .

۲ - امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : ما خانواده درخت نبوت و محل رسالت و آمد و شد گاه فرشتگان و

خانه رحمت و كانون دانسیم .

۳ - خیسمة گوید : امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای خیسمة ، ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید

حکمت و كانون دانش و محل رسالت و آمد و شد گاه فرشتگان و محل راز خدائیم ، ما هستیم امانت خدادار میان بندگانش و ما هستیم حرم بزرگ خدا (پس رعایت و احترام ما از کعبه بیشتر است) ما هستیم امان خدا ، ما هستیم پیمان خدا ، هر که بییمان ما وفا کند بییمان خدا و وفا کرده و هر که با ما بییمان شکنی کند بییمان و عهد خدادار شکسته است .

❖ ائمه و ارثان دانشند ، یکی پس از دیگری دانش را بارش میبرند ❖

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : علی علیه السلام عالم بود و علم بارت منتقل میشود و هرگز عالمی نمیرد

جز اینکه پس از او کسی باشد که علم او را بداند یا آنچه را خدا خواهد (کمتر یا بیشتر از علم عالم سابق بداند) .

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرْبِ بْنِ، عَنْ زُرَّارَةَ وَفَضِيلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَإِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنْهَا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عِلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ وَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا لَوْ تَرَكَ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ.

۴- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي عَلِيِّ عليه السلام سُنَّةَ أَلْفِ نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ وَمَامَاتُ عَالِمٍ فَذَهَبَ عِلْمُهُ وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ.

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَصَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ وَمَامَاتُ عَالِمٍ فَذَهَبَ عِلْمُهُ.

﴿۵۹۰﴾ ۶- مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ

۲ - امام باقر علیه السلام ، فرمود : علمیکه با آدم علیه السلام فرود آمد. بالا نرفت و علم بارت منتقل میشود و علی علیه السلام عالم این امت بود و هیچگاه عالمی از ما خانواده نمیرد ، جز اینکه از خاندانش حانشین او شود کسی که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد بداند .

۳ - امام باقر علیه السلام فرمود : علم بارت منتقل می شود و عالمی نمیرد جز اینکه کسی که مانند او یا آنچه خدا خواهد بداند بجا گذارد .

۴ - امام صادق علیه السلام میفرمود : در علی علیه السلام سنت هزار پیغمبر بود (چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود هر که خواهد علم آدم و عبادت نوح و خلت ابراهیم و سلطوت موسی و زهد عیسی را به بیند بعلی بن ابیطالب نظر کند) و علمیکه با آدم علیه السلام فرود آمد ، بالا نرفت و عالمی نمیرد که علمش از میان برود و علم بارت منتقل می شود .

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود : علمیکه با آدم علیه السلام فرود آمد بالا نرفت ، و عالمی نمیرد ، که علمش از میان برود .

۶ - امام باقر علیه السلام فرمود : مردم رطوبت را میبکنند و نهر بزرگ را رها میکنند ، عرض

عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَمْصُونَ التِّمَادَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ، قَبْلَ لَهُ: وَمَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْعِلْمُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَعَلَّمَ جَرَّأَ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ قَبْلَ لَهُ: وَمَاتِلِكَ السَّنَنُ؟ قَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْمَعُوا مَا يَقُولُ!! إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ: أَنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّهُ جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَسْأَلُنِي أَهْوَأَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ.

۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِيِّ سُوَيْدٍ، عَنِ يَحْيَى الْخَلِّيِّ عَنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِبِيِّ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ فَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا تَرَكَ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ.

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ يُوسُفَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُعِيرِزِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُزَقَّعْ وَمَامَاتُ عَالِمٍ إِلَّا لَأَوْفَدَ وَرَثَ عِلْمَهُ

شد: نهر بزرگ چیست؟ فرمود: رسول خداست و علمی که خدا باو عطا فرموده است. همانا خدای عزوجل ستمهای تمام پیغمبران را از آدم تا برسد بخود محمد صلی الله علیه و آله برای او گرد آورد، عرض شد آن ستمها چه بود؟ فرمود: همه علم پیغمبران، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام آنرا با امیر المؤمنین علیه السلام تحویل داد. مردی عرض کرد: ای پسر پیغمبر! امیر المؤمنین اعلم است یا بعضی از پیغمبران امام باقر (با طرافیان توجه کرد و) فرمود: گوش دهید این مرد چه میگوید؟! - همانا خدا گوشهای هر که را خواهد باز میکند - من باو میگویم: خدا علم تمام پیغمبران را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد و آنحضرت همه را با امیر المؤمنین تحویل داد، باز او از من میبرد که علی اعلم است یا بعضی از پیغمبران (و نمیفهمد که معنی سخن من اینست که آنچه همه پیغمبران میدانستند علی بتنهایی میدانست).

توضیح - مقصود از مکیدن رطوبت اینست که علمی که در دست ابوحنیفه و امثالش میباشد که از راه قیاس و اجتهاد و آراء و افکار خود بدست آورده اند، مانند رطوبت و نمی است که در گودالی باقی مانده و منبع و سرچشمه ندارد و پیروان ایشان با عشق و علاقه فراوانی مانند عشق و علاقه طفل بیستان مادر برای یاد گرفتن آنها میکوشند ولی علوم ما را که از نظر اتصال باقیانوس علم خدا مانند نهری بزرگ در جریان است رها میکنند (خداوند رشته اتصال ما را تادم مرگه از این نهر بزرگ قطع نفرما).

۷ - امام باقر (ع) فرمود: علم بارت منتقل می شود، پس عالمی نمیرد، جز اینکه کسی را که مانند او یا آنچه را خدا خواهد بداند بجا گذارد.

۸ - امام صادق میفرمود همانا علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالانرف و عالمی نمیرد، جز

إِنَّ الْأَرْضَ لَاتَّبَعِي بَعِيرِ عَالِمٍ

باب *

*(أَنَّ الْأئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ) *

*(الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) *

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ تَهْمًا أُتِيَّتْ عَلَيَّ كَانَتْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ نَبِيُّكَ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرِثْتَهُ، فَحَنَنْ أُمَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، عِنْدَنَا عِلْمُ الْبِلَايَا وَالْمَنَائِيَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ التَّفَاقُقِ وَ إِنَّا شِعْمَتُنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، أَحَدًا اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْنِهِمُ الْمِثَاقُ، يَرِدُونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا، لَيْسَ عَلَيَّ مِلَّةَ الْإِسْلَامِ

اینکه علمش بارث رسد ، همانا زمین بدون عالم باقی نمی ماند .

شرح - روایات این باب علاوه بر اینکه می رساند که ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری وارث علم یکدیگرند ، اشاره دارد باینکه خدا یتمالی موضوع انتقال علم را در بشر با اسباب و شرایطی مقرر فرموده و بشر را واجد آن شرایط ساخته و اسباب را در اختیارش نهاده است انسان را با زبانی گویا و گوش شنوا و چشمی بینا خلق فرمود ، تا بتواند آنچه را میداند ، بدیگران بگوید و آنها بشنوند و بیاموزند و نیز نوشتن بنوسط قلم را باو آموخت ، تا بتواند معلومات خود را در صفحه ای نقش کند و آیندگان پس از خود را از آن بهره مند سازد این اسباب و قوا و وسعها مانند آن ، از شرایط انتقال علم و تکمیل و ترقی آنست در بشر و چون این اسباب و قوا بحیوانات و موجودات دیگر عطا نشده آثار علم در زندگی آنها دیده نمیشود و ترقی و تکامل تنها در زندگی بشر جلوه کرده است و لזה همین راه است که قرآن کریم پس از چهارده قرن برای ما باقی مانده و بهمین جهت است که در این روایات فرمودند : علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد بالاترقت یعنی عدا یتمالی اسباب باقی ماندن آنرا در میان بشر فراهم آورد .

*(ائمه علم پیغمبر خاتم و تمام پیغمبران و اوصیاء پیشین خود را وارث برده اند) *

۱- از عبدالله جندب روایت شده که حضرت رضاعلیه السلام با نوشتن : اما بعد همانا محمد صلی الله علیه وآله امین خدا بود در میان خلقتش و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله در گذشت ، ما خانواده وارث او شدیم ، پس ما هستیم امین خدا در زمین ، علم بلاها و مردنها و نژاد عرب و تولد اسلام نزد ماست (یعنی نژاد صحیح و فاسد عرب را میشناسیم و از محل تولد اسلام که دل انسانست آگاهیم) و چون هر مردی را به بینیم میشناسیم که او حقیقه مؤمن است یا منافق و نام شیعیان ما و نام پدرانشان ، نزد ما ثبت است . خدا از ما و آنها پیمان گرفته (که ما رهبر آنها باشیم و آنها پیرو ما) بر سر هر آبی که ما وارد شویم

عَرَبْنَا وَعَبَّرَهُمْ، نَحْنُ النَّجْبَاءُ التَّجَاهُ وَنَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَنَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ : «شَرَعَ لَكُمْ (يَا آلِ مُحَمَّدٍ) مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّيَ بِهِ نُوحًا (قَدْ وَصَّانا بِمَا وَصَّيَ بِهِ نُوحًا) وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (يَا مُحَمَّدُ) وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى (فَقَدْ عَلَّمْنَا وَ بَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَ اسْتَوْدَعْنَا عِلْمَهُمْ) نَحْنُ وَرَثَةُ أَوْلَى الْعَزْمِ مِنَ الرَّسُولِ) أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ (يَا آلِ مُحَمَّدٍ) وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (وَ كُونُوا عَلَى جَمَاعَةٍ) كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ (مِنْ وَايَةِ عَلِيٍّ) (إِنَّ اللَّهَ (يَا مُحَمَّدُ) يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ، مَنْ يُجِيبُكَ إِلَى وَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ).

۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إن أول وصي كان علي وجه الأرض هبة الله بن آدم وما من نبي مضى إلا وله وصي و كان جميع الأنبياء مائة ألف نبي و عشرين ألف نبي منهم خمسة أولوا العزم: نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمد ﷺ و إن علي بن أبي طالب

آنها هم وارد شوند و در حجاز در آئیم ، در آئید (اشاره بحوض کوثر و بهشت و مقام علین دارد و با منابت در مقام عمل را میرساند) جز ما و ایشان کسی در کیش اسلام نیست ، ما ئیم نجیب و دستگار و ما ئیم با زماندگان پیغمبران و ما ئیم فرزندان اوصیاء و ما در کتاب خدای عزوجل خصوصیت داریم و ما بقرآن سزاوارتریم تا مردم دیگر و ما پیغمبر نزدیکتریم تا مردم دیگر ، و خدا دینش را برای ما مقرر داشته و در قرآنش فرموده (۱۳ سوره ۴۲) « مقرر فرمود برای شما (ای آل محمد) از دین آنچه را که بنوح سفارش نمود (بما سفارش کرد آنچه را بنوح سفارش کرد) و آنچه را بتو وحی کردیم (ای محمد) و آنچه را بابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (بما آموخت و رسانید آنچه را باید بدانیم و علوم این پیغمبران را بما سپرد ، ما وارث پیغمبران اولوالعزم هستیم) و آن سفارش این بود که دین را بپا دارید (ای آل محمد) در آن تفرقه نیندازید (و با هم متحد باشید) گران و ناگوار است بر مشرکین (آنها که بولایت علی مشرک شدند) آنچه را بدان دعوتشان کنید (که ولایت علی است) همانا خدا (ای محمد) هدایت کند کسیرا که باو رجوع کند ، یعنی کسی که ولایت علی علیه السلام را از تو بپذیرد .

۲ - امام باقر علیه السلام فرماید که : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : نخستین وصی که در روی زمین بود ، هبة الله پسر آدم بود و هیچ پیغمبری در نگذشت ، جز اینکه او را وصی بود و همه پیغمبران یکصد و بیست هزار تن بودند که پنج نفر آنها اولوالعزمند : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام و علی بن ابیطالب مانند هبة الله است برای محمد و علم اوصیاء و پیشینیان خود را بارت برده است همانا محمد علم پیغمبران و مرسلین پیش از خود را بارت برده

كَانَ هِبَةَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ وَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، أَمَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، عَلَى فَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: حَمْزَةُ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ فِي ذُوَابَةِ الْعَرْشِ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَهَذِهِ حُجَّتُنَا عَلَى مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنَا وَ جَحَدَ مِيرَاتِنَا وَ مَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَلَامِ وَ أَمَامِنَا الْبَقِيَّةُ فَأَيُّ حُجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هَذَا.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ رُزَعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا وَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ تَبْيَانِ مَا فِي الْأَلْوَابِحِ قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ؟ قَالَ: لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ، إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي يَحْدُثُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ.

۴- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ شُعَيْبِ الْحَدَّادِ عَنْ ضُرَيْسِ الْكِنَابَسِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

بر پایه عرش نوشته است: حمزه (بن عبدالمطلب) شیر خدا و شیر رسولش و سرور شهیدانست و در کنگره عرش نوشته است علی علیه السلام امیر مؤمنان است، این است حجت ما بر کسیکه حق ما را انکار کند و نسبت ب میراث ما جحود دور زد، چه مانعی از گفتن این مطالب داریم با آنکه مرگه در پیش است؟ [علم و حجت در برابر ماست] پس چگونه حجتی از این راستر میشود.

۳- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود، همانا سلیمان از داود ارث برد و محمد از سلیمان ارث برد و ما از محمد ارث بریم. علم تورات و انجیل و بیان آنچه در الواح (جناب موسی عليه السلام) بود نزد ماست. عرض کردم: علم کامل همین است؟ فرمود: این علم کامل نیست، همانا علم کامل آنستکه روز بروز ساعت بساعت پدید می آید.

شرح - گویا علمی که روز بروز و ساعت بساعت برای امام پدید می آید همان الهاماتی است که از نظر مسائل روز و مقتضیات زمان از جانب خدای متعال بقلب امام افاشه می شود و تفصیل مطالبی را که از پیغمبر و امام سابق سر بسته گرفته است در میابد و دستور اجراء علوم و قوانین تصویب شده را اخذ می کند، چنانچه در ابواب آتیه بیان میشود و مقتضای لطف و عنایتی که خدای تعالی نسبت بایشان دارد، در هر ساعت و هر روز علم خود را بآنها افاشه میکند تا از تمام مردم زمان خویش أعلم باشند.

اگر بمقتضای قانون تکامل دانش انسان در ترقی باشد امامان و پیشوایان بشر باین امتیاز سزاورترند و اما اختصاص داود و سلیمان از میان پیغمبران، برای اشاره بآیه ۱۶ سوره نمل است و سلیمان از داود ارث برد،

۴- ضریس کناسی گوید: من خدمت امام صادق علیه السلام بودم و ابوبصیر هم نزد آنحضرت بود امام صادق عليه السلام فرمود، داود علم پیغمبران را بارت برد و سلیمان از داود ارث برد و محمد صلی الله علیه

إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَإِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَالْوَاحِ مَوْسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ، إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَسَاعَةً بِسَاعَةٍ ۵ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ،

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: وَكَيْدَ أُعْطِيَ مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَعِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» قُلْتُ: جُعِلَتْ قَدَاكِ هِيَ الْأَلْوَابِحُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

۶ - مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الثَّعْلَبِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُرَيْانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» مَا الزَّبُورُ وَمَا الذِّكْرُ؟ قَالَ: الذِّكْرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالزَّبُورُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ دَاوُدَ وَكُلَّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ.

۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ أَوْغَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَخِيهِ أَحْمَدَ ابْنِ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ

وآله از سلیمان ارت بردوما از محمد صلی الله علیه وآله ارت بریم و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهما السلام نزد ما است . ابو بصیر گفت : علم کامل همین است فرمود : ای ابا محمد ، علم کامل این نیست . علم کامل آنستکه در هر شب و هر روز ، ساعت بساعت پدید آید .

۵ - ابو بصیر گوید : امام صادق علیه السلام بمن فرمود ، ای ابا محمد خدای عزوجل چیزی بیغبران عطا فرمود ، جز آنکه آنرا بمحمد صلی الله علیه وآله عطا کرد و همه آنچه را بیغبران داد ، بمحمد هم عطا فرمود و آن صحفی که خدای عزوجل (۱۹ سوره ۸۷) فرماید صحف ابراهیم و موسی ، نزد ماست ، عرض کردم : آن صحف همان الواحست ؟ فرمود : بلی .

۶ - ابن سنان از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (۱۰۵ سوره ۲۱) « ما در کتاب زبور پس از ذکر نوشتیم ، پرسید ، زبور چیست و ذکر کدامست ؟ فرمود : ذکر نزد خداست (لوح محفوظ) و زبور آنستکه بر داود نازل شد و هر کتابی که نازل گشته است نزد اهل علمست و ما هستیم اهل علم .

۷ - ابراهیم گوید : پدرم گفت ، بامام کاظم علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، بمن بفرمائید که : آیا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وارث تمام پیغمبران است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : از زمان

أَخْبَرَنِي عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَرِثَ النَّبِيِّينَ كُلِّهِمْ؛ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ؟
 قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَجَّهَهُ ﷺ أَعْلَمُ مِنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى
 بِإِذْنِ اللَّهِ قَالَ: صَدَقْتَ وَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ كَانَ يَفْعَلُهُمْ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْدِرُ عَلَى
 هُنَاقِ الْمَنَازِلِ، قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ لِلْمُهْدُودِ حِينَ فَقَدَهُ وَشَكَ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ:
 هَذَا لِي لَا أَرَى الْمُهْدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ، حِينَ فَقَدَهُ فَعَصَبَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «لَا عَدَّ بَنَهُ عَذَابًا شَدِيدًا
 أَوْ لَا أَدْبَحْتَهُ أَوْ لَبَّائِسِي سُلْطَانٍ مُبِينٍ، وَإِنَّمَا غَضِبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ قَهْدًا وَهُوَ طَائِرٌ قَدْ
 أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانٌ وَقَدْ كَانَتْ الرِّيحُ وَالْتَّمَلُ وَالْأَنْسُ وَالْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ [و] الْمَرْدَةُ لَهُ
 طَائِعِينَ وَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَكَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ وَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ أَنَّ
 قُرْآنًا سُرِّتَ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَى، وَقَدْ وَرَّثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي
 فِيهِ مَا تُسِّرُّهُ الْجِبَالُ وَتُقَطِّعُ بِهِ الْبُلْدَانَ وَتُحْيِي بِهِ الْمَوْتَى وَنَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَإِنَّ
 فِي كِتَابِ اللَّهِ لَا يَأْتِ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ يَأْذَنُ اللَّهُ مِمَّا كَتَبَهُ الْمَاضُونَ جَعَلَهُ
 اللَّهُ لَنَا فِي أُمَّ الْكِتَابِ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» ثُمَّ

آدم تا بخود آنحضرت برسد ؟ فرمود : خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود ، جز اینکه محمد صلی الله علیه
 وآله ازاو اعلم بود ، عرض کردم : عیسی بن مریم مردگان را باذن خدا زنده میکرد ، فرمود : راست گفتی
 و سلیمان هم نطق پرندگان را میفهمید و پیغمبر صلی الله علیه وآله هم بر این مراتب توانایی داشت ، سپس
 فرمود : چون سلیمان شانه سر را حاضر نیافت و در امر او بشک افتاد ، گفت : (۲۰ - سوره ۲۷) « چرا
 شانه سر را نمی بینم مگر او غایب است ؟ » پس بر او خشمگین شد و گفت ، « او را عذاب سخت میکنم و یا
 سرش را میبرم و یا باید دلیل روشنی پیشم آرد ، و خشم سلیمان بر شانه سر برای این بود که او سلیمانرا بمنزل
 آب راهنمایی میکرد ، (موقمی که سلیمان و همرا هانش بوسیله باد در هوا حرکت میکردند) خدا باین پرند
 چیزی صلا کرده بود که سلیمان عطا فرموده بود ، در صورتیکه باد و مور وانس و جن و شیاطین و سرکشان
 مطیع او بودند ولی اوجای آبرا در زیر هوا نمیدانست و پرند
 میدانست .

خدا در کتابش فرماید (۲۹ - سوره ۱۳) « و اگر قرآنی باشد که کوهها با آن حرکت کنند یا زمین
 بدان شکافته شود [بوسیله آن طی الارض شود] یا مردگان بدان سخنگو شوند ، ما وارث آن قرآنیم که
 آنچه کوهها بوسیله آن حرکت کنند در آنست و بوسیله آن بکشورها مسافرت شود و مردگان بدان سخنگو
 شوند ، ما آب را در زیر هوا تشخیص میدهیم و همانا در کتاب خدا آیاتی است که بوسیله آنها چیزی خواسته
 نشود جز اینکه خدا بآن اجازه دهد (هر دعائی از برکت آن آیات مستجاب شود) علاوه بر آنچه خدا برای
 پیغمبران گذشته اجازه فرموده است (علمی که با آنها عطا کرده است - مرآت -) همه اینها را خدا در قرآن
 برای ما مقرر فرموده است ، همانا خدا میفرماید (۲۵ - سوره ۲۷) « هیچ نهفتهای در آسمانها و زمین

فَالْ : «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَعْنُ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَوْزَنَّا هَذَا الَّذِي فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ .»

(بَابُ)

(أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ)

(عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْهَمُ يَعْرِفُونَهَا عَلَى اخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهَا)

(۶۰۰) - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بَرِيَّةَ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : لِبَرِيَّةَ يَا بَرِيَّةُ ! كَيْفَ عَلِمْتَ بِكِتَابِكَ؟ قَالَ : أَنَا بِهِ غَالِمٌ ، ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ ثَقَّفْتُكَ بِتَأْوِيلِهِ؟ قَالَ : مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ ، قَالَ : فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ ، فَقَالَ بَرِيَّةُ : إِذَا كُنْتُ أَطْلُبُ مِنْذُ حَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ ، قَالَ : فَأَمَرَ بَرِيَّةَ وَحَسَنَ إِيمَانَهُ وَأَمْسَتْ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ ، فَدَخَلَ هِشَامُ وَبَرِيَّةَ وَالْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَبَيْنَ بَرِيَّةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضِ اللَّهِ سَمِيعٌ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ بَرِيَّةُ : أَسَى لَكُمْ التَّوْزَاةُ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ .

نیست ، جز اینکه در کتبی آشکاراست ، و باز فرماید (۲۹ سوره ۳۴) « آنکه این کتاب را یکسانیکه از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم بارت دادیم ، و مائیم کسانیکه خدای عزوجل انتخابان کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آنست بارتیمان داده .»

(هر کتابی را که خدا نازل کرده نزد ائمه است و بهر لغتی که باشد آنرا میدانند)

۱ - چون هشام بن حکم با بریه خدمت امام صادق آمد ، بحضرت موسی بن جعفر برخوردند ، هشام داستان بریه را برای آنحضرت نقلکرد ، چون پایان یافت ، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود : ای بریه : علمت بکتاب دینت تا چه حد است ؟ گفت : آنرا میدانم فرمود : تا چه حد اطمینان داری که معنیش را بدانی ؟ گفت ، آنرا خوب میدانم و بسیار اطمینان دارم ، سپس امام عليه السلام بخواندن انجیل شروع فرمود ، بریه گفت : پنجاه سال است که من ترا یا مانند ترا میبجستم ، پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد وزنی هم که با او بود ، ایمان آورد ، سپس هشام و بریه و آن زن ، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند ، هشام گفتگوی میان حضرت ابوالحسن و بریه را نقلکرد ، امام صادق (آیه ۳۴ سوره ۳) ، نژاد ابراهیم و عمران بعضی آن از بعضی دیگر است و خدا شنوا و داناست ، را قرائت فرمود بریه گفت : تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا بشما رسیده ؟ فرمود : اینها از خودشان بما

قَالَ : هِيَ عِنْدَنَا وَرِائَهُ مِنْ عِنْدِهِمْ تَقَرُّوْهَا كَمَا قَرُّوْهَا وَتَقُوْلُهَا كَمَا قَالُوْا ، اِنَّ اللّٰهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي اَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُوْلُ لَا اَدْرِي .

۲- عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو وَنَجْدِيُّ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ رَبِيعٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : اَتَيْنَا بَابَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نُرِيدُ الْاِذْنَ عَلَيْهِ فَسَمِعْنَاهُ يُتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَتَوَهَّمْنَا اَنَّهُ بِالسَّرْيَانِيَّةِ ثُمَّ بَكَى فَبَكَيْنَا لِبَكَائِهِ ثُمَّ حَرَجَ اِلَيْنَا الْغُلَامُ فَاِذْنَ لَنَا

بارت رسیده و چنانکه آنها می خواندند ما هم میخوانیم و چنانکه آنها بیان میکردند ما هم بیان میکنیم ، خدا حجتی در زمینش نمیگذارد که چیزی از او پرسند و او بگوید نمیدانم .

شرح - بریه مصنف ابراهیم است و در بعضی از نسخ کافی بریه ضبط شده است . مرحوم مجلسی در صفحه ۱۷۰ ج اول مرآت القول داستان او را از توحید صدوق بنفصیل نقل میکند که خلاصه اش اینست که :

بریه از دانشمندان بزرگ هفتاد ساله نصاری بود که بوجود او افتخار میکردند و اومدتی بود که عقیده اش نسبت بدین مسیح سست شده بود و در جستجوی دین حق بود و با بسیاری از مسلمین مباحثه کرده ولی چیزی بدست نیاورده بود اوزنی خدمتگزار داشت که مطالب را با او در میان می گذاشت شیعیان او را بهشام بن حکم معرفی کردند .

روزی با جمعی از نصاری بدکان هشام رفت که عده ای نزد او قرآن می آموختند ، بهشام گفت : با همه متکلمین اسلام مباحثه کردم و چیزی دست گیرم نشد ، آمده ام که با تو مناظره کنم ، هشام خندید و گفت : اگر از من معجزات مسیح می خواهی ، ندارم . سپس سؤالاتی درباره اسلام از هشام کرد و جواب کافی شنید ، آنگاه هشام از سؤالاتی درباره نصرانیت نمود و او نتوانست جواب گوید ، خودش شرمسار و اطرافیان ششمان شدند که با او آمدند و متفرق گشتند .

چون بریه بخانه آمد و داستان را برای زن خدمتگزارش نقل کرد ، او گفت : اگر طالب حقی اندوهگین مباش و هر کجا حق را دیدی بپذیر و لجبازی را کنار گذار ، بریه سخن او را پذیرفت و روز دیگر نزد هشام آمد و گفت : تو معلم و پیشوایی هم داری ؟ گفت آری . بریه شرح حال خواست ، هشام اندکی درباره نزاد و عصمت و سخاوت و شجاعت حضرت صادق توضیح داد و سپس گفت : ای بریه خدا هر حجتی را که بر مردم دوران اول نصب فرموده برای مردم دوران وسط و اخیر هم اقامه کرده است و هیچگاه حجت خدا و دین و سنت از میان نرود ، بریه گفت : سخن بسیار درستی است ، سپس با هشام وزن خدمتگزار عازم مدینه و تشرف خدمت امام صادق علیه السلام شدند ، چنانکه ذکر شد .

۲- مفضل بن عمر گوید : مادر خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و میخواستیم اجازه تشرف خدمتش گیریم ، شنیدم حضرت سخنی میگوید که عربی نیست و خیال کردیم بلفت سریانی ست ، سپس آنحضرت گریه کرد و ما هم از گریه او بگریه درآمدیم ، آنگاه غلامش بیرون آمد و بما اجازه داد ، ما خدمتش رسیدیم ،

فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَقُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَيْنَاكَ نُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْكَ فَسَمِعْنَاكَ تَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَتَوَهَّمْنَا أَنَّهُ بِالسَّرْيَانِيَّةِ ثُمَّ بَكَيْتَ فَبَكَيْنَا لِكَلَامِكَ ، فَقَالَ : نَعَمْ ذَكَرْتُ الْبِلَاسَ النَّسِيحَةَ وَكَانَ مِنْ عَبَادِ أَتْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقُلْتُ كَمَا كَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ ، ثُمَّ انْدَفَعَ فِيهِ بِالسَّرْيَانِيَّةِ فَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَسَا وَلَا جَانِلِقَا أَفْصَحَ لِهَجَّةٍ مِنْهُ بِهِ ثُمَّ فَسَّرَهُ لَنَا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ : كَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ : أَتْرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ أَطْمَأْتُ لَكَ هُوَ اجْرِي ، أَتْرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ عَقَّرْتُ لَكَ فِي التَّرَابِ وَجْهِي ، أَتْرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعَاصِيَ أَتْرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي ، قَالَ : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَذِّبِكَ قَالَ : فَقَالَ : إِنْ قُلْتُ : لَا أَعْذِبُكَ ثُمَّ عَذَّبْتَنِي مَاذَا ؟ أَلَسْتُ عَبْدَكَ وَأَنْتَ رَبِّي [قَالَ] : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَذِّبِكَ ، إِنِّي إِذَا وَعَدْتُ وَعَدْتُ وَعَدْتُ وَفَيْتُ بِهِ .

من عرض کردم :- اصلحک الله - ما آمدم که از شما اجازه ورود بگیرم ، شنیدیم بلغتی که عربی نیست و بخیال ما سریانی بود ، سخن میگفتید ، سپس شما گریه کردید و ما هم از گریه شما بگریه در آمدم .
فرمود : آری بیاد الیاس پیغمبر افتادم که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعائی که او در سجده میخواند ، میخواندم ، سپس آن دعا را بلت سریانی پشت سر هم میخواند که بخدا من هیچ کشیش و جاثلیقی را شیوا لهجه تر از او ندیده بودم و بعد آنرا برای ما عبری ترجمه کرد و فرمود : او در سجودش میگفت : خدایا ترا بینم که مرا عذاب کنی ، با آنکه روزهای آفتاب بخاطر توفتگی کشیدم ۱۱۹ ترا بینم که مرا عذاب کنی ، در صورتیکه رخسارم را برای تو روی خاک مالیدم ۱۱۹ ترا بینم که مرا عذاب کنی ، با آنکه از گناهان بخاطر تو دوری گزیدم ۱۱۹ ترا بینم که مرا عذاب کنی ، با آنکه برای تو شب زنده داری کردم ۱۱۹ پس خدا باو وحی کرد : سرت را بردار که ترا عذاب نمیکنم الیاس گفت : اگر فرمودی عذابت نمیکنم و سپس عذابم کردی چه می شود ؟ مگر نه اینست که من بنده تو و تو پروردگار منی ؟ باز خدا باو وحی کرد سرت را بردار که من ترا عذاب نمیکنم و چون وعده ای دادم با آن وفا می کنم (وعده من مشروط و مقید نیست که توترس از عاقبت و نبودن شرط داری بلکه وعده مطلق است - مرات -) .

شرح - دانشمندان نصاری بدین ترتیب درجه بندی می شوند .

۱ - بطریق یا بطریق در شهر انطاکیه بوده و رئیس اساقفه است .

۲ - مطران - زبردست بطریق است .

۳ - اسقف در همه بلاد هست و بفرمان مطران است .

۴ - قس یا قسبیس (معرب کشیش) زیر نظر اسقف است .

۵ - شماس - در آخرین درجه آنهاست و لازمست میان سرش برای بیعت تراشیده باشد .

باب (۱)

أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنْتَهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ

۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن عمرو بن أبي المقدام ، عن جابر قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب وما جمعه وحفظه كما نزل له الله تعالى إلا علي بن أبي طالب عليه السلام والأئمة من بعده عليهم السلام .

۲ - محمد بن الحسين ، عن محمد بن الحسن ، عن محمد بن سنان ، عن عمار بن مروان ، عن المنخل ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال : ما يستطيع أحد أن يدعي أن عنده جميع القرآن كله ظاهره وباطنه غير الأوصياء .

۳ - علي بن محمد و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عن القاسم بن الربيع ، عن عبيد بن عبد الله بن أبي هاشم الصيرفي ، عن عمرو بن مضع ، عن سلمة بن مهران قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إن من علم ما أوتينا تفسير القرآن وأحكامه وعلم تفسير الزمان وحدثاته ، إذا أراد الله بقوم خيراً أسمعتهم ولو أسمع من لم يسمع لولئى معرضاً كأن لم يسمع ، ثم أمسك هيبته . ثم قال : ولو وجدنا أوعية أو مستراحاً لقلنا والله المنة .

*** همه قرآنرا غیر ائمه جمع نکرده و تنها ایشان همه آنرا میدانند ***

۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : جز در غکوهیچکس از مردم ادعا نکنند که تمام قرآنرا چنانکه نازل شده ، جمع کرده است ، و کسی جز علی بن ابیطالب و امامان پس از وی علیهم السلام آنرا چنانکه خدایتعالی فرستاده ، جمع و نگهداری نکرده اند .

۲ - و فرمود : جز اوصیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست .

۳ - سلمة گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود : از جمله علومیکه بما داده شده ، علم تفسیر و احکام قرآن و علم تغییر زمان و حوادث آنست (مسائل روز و مقتضیات زمان) هر گاه خدا نسبت بمردمی خبری خواهد بآنها بشنوند و اگر بکسی که حاضر بشنیدن نیست بشنوند پشت میکند و رومیگرداند ، مثل اینکه نشنیده است ، سپس اندکی سکوت نمود و بعد فرمود : اگر راز نگهداران یا مورد اطمینانی را میدیدیم میگفتیم و حداست که همه از او کمک خواهند .

توضیح - در جلد چهارم این کتاب انشاء الله درباره قرآن و جمع و ترتیب آن بحث میشود .

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفْيِي فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ .

۵ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنِ الْحَشَابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : « قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ » قَالَ : فَقَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ : وَعِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ .

۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعًا عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍ ، عَنْ ابْنِ أَدْبَةَ ، عَنْ بَرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : « قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ نِجَامُ الْكِتَابِ » ؟ قَالَ : إِيَّانَاعُنِي وَعَلِيٌّ أَوْلَانَا وَأَفْضَلُنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله .

۴ - امام صادق عليه السلام میفرمود : بخدا که من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش میدانم ، چنانکه گوی در کف دست منست ، در قرآنست خبر آسمان و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده ، خدای عزوجل فرماید : « بیان هر چیزی در آنست » .

۵ - ابن کثیر گوید : امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه (۴۰ سوره ۲۷) « کسی که دانشی بکتاب داشت (آصف بن برخیا بقول مشهور) گفت من آن تخت را نزد تو آورم ، پیش از آنکه چشمت را بهم زنی ، آنگاه انگشتانش را باز کرد و بر سینه اش گذاشت و سپس فرمود : بخدا که همه علم کتاب نزد ماست (ولی آصف اندکی از آنرا میدانست و از برکت همان مقدار بود که توانست تخت بلقیس را در چشم بهم زدنی نزد سلیمان حاضر کند و خدایتعالی این داستان را در سوره نمل بیان میکند) .

۶ - برید بن معاویه گوید با امام باقر آیه شریفه (۴۳ سوره ۱۳) بگو خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست ، برای گواهی میان من و شما کافی است ، را عرض کردم ، فرمود : خدا ما را قصد کرده و علی بعد از پیمبر صلی الله علیه و آله او را ما و افضل ما و بهتر ما خاندانست (یعنی ای کفار قریش اگر در رسالت من شک و تردیدی دارید ، حقیقت مرا همان بس که گواهانی چون خدا و جانشینانم دارم ، گواهی خدا اینست که مرا بپنهایی در میان شما ، مردم خونخوار میبوت کرده و حفظ میکنند و نصرت میدهد و کلامی چون قرآن بر من نازل کرده و از خطا و لغزشم بگه میدارد و گواهی جانشینانم به برتری علم و صفات و کمال آنهاست بر تمام مردم و باینکه یگانه مردی مانند علی گوید : من یکی از بندگان محترم (س) .

(باب)

مَا أُعْطِيَ الْأَيُّمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ

۱ - محمد بن يحيى وغيره ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن محمد بن فضال قال أخبرني حريز الوائشي ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن اسم الله الأعظم على ثلاثة وسبعين حرفاً وإنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فحسف بالأرض ما بينه وبين سريز يلتقي حتى تناول السريز بيده ثم علقت الأرض كما كانت أسرع من طرفه العين ونحن عندنا من الاسم الأعظم اثنين وسبعون حرفاً وحرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم .

۲ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد ، عن زكريا ابن عمران القمي ، عن هارون بن الجهم ، عن رجل من أصحاب أبي عبدالله عليه السلام لم أحفظ اسمه قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إن عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما وأعطى موسى أربعة أحرف وأعطى إبراهيم ثمانية أحرف وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً وإن الله تعالى جمع ذلك كله لمحمد عليه السلام وإن اسم الله الأعظم ثلاثة وسبعون حرفاً ، أعطى محمد عليه السلام اثنين وسبعين حرفاً وحجبه عنه حرف واحد

۳ (۶۱۰) الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن أحمد بن محمد بن عبدالله ، عن علي بن محمد التوفلي ، عن أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام قال : سمعته يقول : اسم الله الأعظم ثلاثة و

❖ آنچه از اسم اعظم خدا بائمه عطا شده است ❖

۱ - امام باقر عليه السلام فرمود : اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست و تنهایك حرف آن نزد آصف بود ، آصف آن يك حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس درهم نوردید تا او تخت را بدست گرفت ، سپس زمین بحالت اول بازگشت ، و این عمل دو کمر از يك چشم بهم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و يك حرف هم نزد خداست که آنرا در علم غیب برای خود مخصوص ساخته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم .

۲ - امام صادق عليه السلام میفرمود : بیسی بن مریم دو حرف داده شد که با آنها کار میکرد و بموسی چهار حرف و بابراهیم هشت حرف و بنوح پانزده حرف و بآدم بیست و پنج حرف داده شد و خدا پتانلی تمام این حرفها را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع فرمود ، همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست و هفتاد و دو حرف آن بمعهد (ص) داده شد و يك حرف از او پنهان شد .

۳ - حضرت ابوالحسن عسکری عليه السلام میفرماید : اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست ، آصف يك حرف را داشت . و چون بزبان آورد ، زمین میان او و شهر سبأ شکافته شد ، او تخت بلقیس را بدست گرفت و پسلیمان

سَبْعُونَ حَرْفًا ، كَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَاَنْجَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَبَا فَنَآوَلَ عَرْشَ بَلْقَيْسَ حَتَّى صَوَّرَهُ إِلَى سُلَيْمَانَ ، ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِي أَقْلِ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ ، مُسْتَأْتِرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ .

(بَابُ)

مَا عِنْدَ الْأَلِئَمَةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْبَصْرِيِّ ، عَنْ مُجَاشِعٍ ، عَنْ مُعَلَّى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَبِيضِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : كَانَتْ عَصَا مُوسَى لِأَدَمَ عليه السلام فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَإِنَّهَا لَعِنْدَنَا وَإِنَّ عَهْدِي بِهَا أَنْفَاؤَهِيَ حَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتَرَعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا وَإِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتَنْطِقَتْ ، أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا عليه السلام يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ يَصْنَعُ مُوسَى وَإِنَّهَا لَتُرْوَعُ وَ تَلْفَعُ مَا يَأْفِكُونَ وَ تَصْنَعُ مَا تُؤْمَرُ بِهِ ، إِنَّهَا حَيْثُ أَقْبَلَتْ تَلْفَعُ مَا يَأْفِكُونَ ، يُفْتَحُ لَهَا شُعْبَتَانِ ، إِحْدِيهُمَا فِي الْأَرْضِ وَالْآخَرَى فِي السَّمَاءِ وَبَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا تَلْفَعُ مَا يَأْفِكُونَ بِلِسَانِهَا .

۲- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَصِيلٍ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : الْوَاخُ مُوسَى عليه السلام عِنْدَنَا وَ عَصَا مُوسَى عِنْدَنَا وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ .

رسانید ، سپس زمین گشاده گشت و این عمل در کمتر از چشم بهم زدنی انجام شد و نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم است و یک حرف نزد خداست که در علم غیب بخود اختصاص داده است .

(آیاتیکه از پیغمبران نزد ائمه (ع) است)

۱- امام باقر عليه السلام فرمود : عسای موسی از آن آدم علیه السلام بود که بشعب رسید و سپس بموسی بن عمران رسید ، آن عصا نزد ماست و اندکی پیش نردم بود و مانند وقتیکه از درختش باز شده سبز است ، و چون از او بازپرسی شود ، جواب گوید و برای قائم ما علیه السلام آماده گشته است ، او با آن همان کار که موسی میکرد انجام دهد ، آن عصا هراس آوراست و ساخته های نیرنگی جادوگران را میبلد ، و بهر چه مأمور شود انجام دهد ، چون حمله کند ، هر چه نیرنگه ساخته اند میبلد و برایش دوشعبه باز شود که یکی در زمین و دیگری در سقف باشد و میان آنها (میان دوفکش) جهل ذراع باشد و نیرنگه ساخته ها را با زبانش میبلد (چنانچه در زمان موسی (ع) جادوهای جادوگران را بلعید) .

۲- امام صادق علیه السلام میفرمود ، الواح موسی علیه السلام و عسای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانیم .

۳ - محمد بن یحیی، عن محمد بن الحُسن، عن موسى بن سعدان، عن عبدالله بن القاسم، عن أبي سعيد الخراسانی، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: قال أبو جعفر علیه السلام إن القائم إذا قام بيمكة وأزاد أن يتوجه إلى الكوفة نادى منادیه: ألا لا يحيل أحد منكم طعاماً ولا شرباً ولا يحيل حجر موسى بن عمران وهو وقر بعبیر، فلا ينزل منزلاً إلا ابتعت عن منه، فمن كان جائعاً شبع ومن كان ظامئاً روي، فهو زادهم حتى ينزلوا النجف من ظهر الكوفة.

۴ - محمد بن یحیی، عن محمد بن الحُسن، عن موسى بن سعدان، عن أبي الحسن الأَسدي، عن أبي بصیر، عن أبي جعفر علیه السلام قال: خرج أمير المؤمنين علیه السلام ذات ليلة بعد عتمة ويقول همهمة همهمة و ليلة مظلمة خرج عليكم الإمام عليه قميص آدم وفي يده خاتم سليمان و عصا موسى علیه السلام

۵ - محمد، عن محمد بن الحُسن، عن محمد بن إسماعيل، عن أبي إسماعيل السراج، عن بشر بن جعفر، عن مفضل بن عمر، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: سمعته يقول: أتدري ما كان قميص يوسف علیه السلام؟ قال: قلت: لا، قال: إن إبراهيم علیه السلام لما أو قدت له التارآناه جبرئيل علیه السلام بنوب من ثياب الجنة فلبسه إياه، فلم يضره معه حر ولا برد فلما حصر إبراهيم الموت جعله في تميمة وعلقه على إسحاق وعلقه إسحاق على يعقوب، فلما ولد يوسف علیه السلام علقه عليه فكان في عنقه حتى كان من أمره ما كان، فلما أخرجه يوسف بمصر من التميمية وجد يعقوب ريحه وهو قوله:

۳ - امام باقر عليه السلام فرمود: چون حضرت قائم درمکه قیام کند و خواهد متوجه کوفه شود منادیش فریاد کند که، کسی خوردنی و آشامیدنی همراه خود بر ندارد، و سنگ حضرت موسی که بوزن یکبار شتر است با آنحضرت است، در هر منزلی که فرود آیند، چشمه‌ای ازان سنگ بجوشد که گرسنه را سیر و تشنه را سیراب کند و همان سنگ توشه آنهاست تا هنگامی که در نجف پشت کوفه فرود آیند.

۴ - امام باقر علیه السلام فرمود: شبی بعد از نماز عشا امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت و میفرمود همهمة همهمة (صدای مخصوصی است که در سینه بگردد و گرفتگی داشته باشد) و شب تاریک است، امام بر شما در آمده است، پیراهن آدمرا پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیهم السلام را در دست دارد.

۵ - مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: میدانی پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟ عرض کردم: نه، فرمود: چون برای ابراهیم علیه السلام آتش افروختند، جبرئیل علیه السلام جامعه‌ای از جامه‌های بهشت برایش آورد، او پوشید، و با آن جامه گرما و سرما با ابراهیم زبانی نمیرسانید چون مرگه ابراهیم در رسید، آنرا در غلافی نهاد و با اسحاق آویخت و اسحاق آنرا بیعقوب آویخت و چون یوسف علیه السلام متولد شد، آنرا بر او آویخت و در بازوی او بود تا امرش بانجا که بایست رسید (زمان حکومت مصر بدست گرفت) و چون یوسف آنرا در صراف غلاف بیرون آورد، یعقوب بوی خوش آنرا دریافت

«إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِلَى مَنْ صَارَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ قَالَ: إِلَى أَهْلِهِ، ثُمَّ قَالَ: كُلُّ نَبِيٍّ وَرَثَ عِلْمًا وَغَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

(بَابُ)

مَاعِنَدَ الْأَيْمَةِ مِنْ سَلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَتَاعِهِ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُنَاوِيَةَ ابْنِ وَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ السَّمَّانِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَ لَهُ: أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَخْبَرْنَا عَنْكَ النَّفَاتُ إِنَّكَ تُقْنِي وَتَقْرُ وَتَقُولُ بِهِ وَنُسَمِيهِمْ لَكَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَهُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٍ وَهُمْ وَمَنْ لَا يَكْذِبُ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا، فَلَمَّا رَأَى الْقَصَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا، فَقَالَ لِي: أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوْقِنَا وَهُمَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ وَهُمَا يَزْعُمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: كَذَبًا لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَاللَّهِمَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بَعَيْنِيهِ

وهدین است که گوید (۹۴ سوره یوسف ۱۲) « اگر سفید نمیشواید من بوی یوسف را احساس میکنم » و آن همان پیراهنی بود که خدا از بهشت فرستاده بود .

عرض کردم : قربانت کردم آن پیراهن بچه کس رسید ؟ فرمود : باهش رسید ، سپس فرمود : هر پیغمبری که دانش یا چیز دیگری را بارت گذاشته [دریافته] بال محمد صلی الله علیه و آله رسیده است .

❦ (اسلحه و متاعی که از پیغمبر (ص) نزد ائمه است) ❦

۱ - سعید سمان گوید : نزد امام صادق علیه السلام بودم که دومرد زیدی مذهب بر آنحضرت وارد شدند و گفتند : آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد هست ؟ (و مقصودشان اثبات امامت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام بود) فرمود : نه (امامیکه مقصود شماست در میان ما نیست) آندونفر گفتند : مردمان موثق بما خبر دادند که شما بان فتوی دمی و اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام میبریم و ایشان دارای تقوی و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند ، امام صادق علیه السلام در غضب شد و فرمود : من بآنها چنین دستوری نداده ام ، چون آندونفر آثار غضب بر چهره امام دیدند ، بیرون رفتند .

حضرت بمن فرمود : ایندو نفر را میشناسی ؟ عرض کردم : آری ، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیة میباشد و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است ، فرمود : خدای - لمنتشان کند ، دروغ میگویند . بخدا که عبدالله بن حسن آنرا ندیده نه با یک چشم و نه با دو چشم و

وَلَا يُوَاحِدُهُ مِنْ عَيْنِهِ وَلَا رَأَى أَبُوهُ ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَاهُ عِنْدَ عَائِي بْنِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ كُنَّا صَادِقِينَ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ؟ وَمَا أَثَرٌ فِي مَوْضِعِ مَضْرِبِهِ؟ وَإِنْ عِنْدِي لَسَيْفٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنْ عِنْدِي لِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ وَوَلَامَتُهُ وَمَغْفَرُهُ ، فَإِنْ كُنَّا صَادِقِينَ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دِرْعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنْ عِنْدِي لِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمِغْلَبَةُ وَإِنْ عِنْدِي الْوَاحُ مُوسَى وَعَصَاهُ وَإِنْ عِنْدِي لَخَاتَمِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَإِنْ عِنْدِي الطُّسْتُ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقَرِّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ وَإِنْ عِنْدِي الْأِسْمُ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَصَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُشَابَةٌ وَإِنْ عِنْدِي لِمِثْلِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ ، وَمِثْلُ السِّلَاحِ فَبِنَا كَمِثْلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي أَيِّ أَهْلِ بَيْتٍ وَجِدَ التَّابُوتُ عَلَى آبَائِهِمْ أَوْ تَوَا النُّبُوَّةَ وَمَنْ صَارَ إِلَى السِّلَاحِ مِنَّا أَوْ تَوَى الْأِمَامَةَ وَلَقَدْ لَيْسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَحَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ حَطِيطًاو لَيْسَتْهَا أَنَا فَكَانَتْ وَكَانَتْ وَقَائِمُنَا مَنْ إِذَا لَيْسَتْهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

پدرش هم آنرا ندیده ، جز اینکه ممکن است آنرا نزد علی بن حسین دیده باشد ، اگر راست میگویند ، چه علامتی در دسته آنست ؟ وجه نشانه و اثری در لبه تیغ آنست ؛ همانا شمشیر پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد من است همانا پرچم و جوشن وزره و خود پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد من است ، اگر راست میگویند ، در زره پیغمبر صلی الله علیه وآله چه علامتی است ؟ همانا پرچم ظفر بخش پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد من است ، همانا الواح موسی و عصای او نزد من است ، همانا انگشتر سلیمان بن داود ، نزد منست و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام میداد ، نزد منست ، همانا اسمی که نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و چون (در جبهه جنگ) آنرا میان مسلمانان و کفار میگذاشت ، چوبه تیری از کفار بمسلمین نمیرسید نزد من است و من آنرا میدانم ، همانا آنچه را فرشتگان (از اسلحه برای پیغمبران سابق) آورده اند نزد من است و داستان سلاح درخاندان ماهان داستان تابوتست در بنی اسرائیل بر در هر خاندانیکه تابوت پیدا میشد ، نشانه اعطاء نبوت بود و سلاح بهر کس از ما خانواده رسد امامت باو داده میشود ، همانا پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه وآله را پوشید و دامش اندکی بزمین میکشید و من آنرا پوشیدم همچنان بود [گاهی بزمین میکشید و گاهی نمیکشید و اختلاف محسوسى نداشت] و قائم ما کسی است که چون آنرا پوشد باندازه قامتش باشد انشاء الله .

توضیح - مرحوم مجلسی فرماید : تابوت صندوقی بود برای تورات از چوب شمشاد و طلاکاری شده بصحیح سه ذراع در دوزراع ، چون موسی بجنگی میرفت ، تابوت را در جلو لشکر میبردند تا لشکریان آرامش دل یابند و فرار نکنند .

۲- الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا نَارُ فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ السِّلَاحَ مَدْفُوعٌ عَنْهُ لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقٍ اللَّهُ لَكُنَّ حَيْرُهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلَى مَنْ يَلْوِي لَهُ الْحَنَكُ فَإِذَا كَانَتْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ فَيَقُولُ النَّاسُ : مَا هَذَا الَّذِي كَانَ؟ وَيَضَعُ اللَّهُ لَهُ بِدَأْ عَلَى رَأْسِ رَعِيَّتِهِ .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ : تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الْمَتَاعِ سَيْفًا وَدِرْعًا وَعَنْزَةً وَرَحْلًا وَبَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ فَوَرَّثَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام .

۴- الحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ ، عَنْ فَصِيلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَيْسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ الْفُضُولِ فَحَطَّتْ وَلَيْسَتْهَا أَنَا فَفَضَلْتُ .

﴿ ۶۳۰ 〉 ۵- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَنَحْوُهُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۲- عبدالاعلی بن اعین گوید : شنیدم که امام صادق عليه السلام می فرمود : اسلحه پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است ، کسی نسبت بآن با من نتواند نزاع کند (یعنی میراث مخصوص ماست یا آنکه خدا نگذارد کسی آنرا بزور از ما بر باید یا بودن آنرا نزد ما انکار کند) همانا سلاح از آسیب محفوظ است [در دست هرکس باشد از گناه و لغزش برکنار است] ، اگر بدست بدترین مخلوق خدا بیفتد بهترین ایشان شود (ولی خدا بدست او نمی اندازد) سپس فرمود : امر امامت در آخر یکی رسد که چانه بسوی او کج شود (یعنی همه مطیع او شوند و یا آنکه طولانی شدن غیبتش سبب شود که مردم بشیعیان دهن کجی کنند و استهزاء نمایند) و چون خواست خدا درباره او صورت گیرد ، بیرون شود ، مردم گویند : این چه واقعه ای است ، خدا از برکت آن حضرت بر سر رعبتش دست رحمت نهد (تا عقلشان کامل شود) .

۳- امام صادق عليه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان کالای خویش شمیری وزری و نیزه ای و زینی و استر شهبائی داشت که در ترکه او بود و همه بعلی بن ابی طالب عليه السلام بارت رسید (یعنی چون این اسلحه نشانه امامت و جانشینی آن حضرت بود ، باو منتقل شد و اینها مانند دین و وصیت از ترکه خارج است) .

۴- امام صادق عليه السلام فرماید : پدرم زره ذات الفضول پیغمبر صلی الله علیه و آله را در بر کرد ، بزمین کشیده شد ، من آنرا پوشیدم ، از قامت بلندتر بود .

۵- احمد بن ابی عبدالله گوید : از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم که ذوالفقار شمیر رسول خدا صلی

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ذِي الْقَعَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: هَبْطِهِ جِبْرَائِيلُ عليه السلام مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَتْ حَلْبَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَهُوَ عِنْدِي.

۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: السِّلَاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنَا، مَدْفُوعٌ عَنْهُ، لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ كَانَ خَيْرَهُمْ، لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ حَيْثُ بَنَى بِالتَّقْفِيمَةِ وَكَانَ قَدْ شَقَّ لَهُ فِي الْجِدَارِ فَنَجَدَ الْبَيْتَ فَلَمَّا كَانَتْ صَبِيحَةُ غُرَيْبِهِ رَمَى بِبَصَرِهِ فَرَأَى حُدُودَهُ حَمْسَةَ عَشَرَ مِشْمَارًا فَفَرَعَ لِدَلِّكَ وَقَالَ لَهَا: تَحَوَّلِي فَاِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ مَوَالِيَّ فِي خَاجَةِ فَكَشَطَهُ فَمَا مِنْهَا مِشْمَارٌ إِلَّا وَجَدَهُ مُضْرِبًا طَرَفَهُ عَنِ السَّيْفِ وَمَا وَصَلَ إِلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ.

۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ حُجْرٍ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دَفِعَتْ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِيُّ عليه السلام عِلْمَهُ وَوَسَّالَهُ وَمَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَلَمَّا حَشِينَا أَنْ نَعْتَسِي اسْتَوْدَعَهَا أُمُّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَبَّضَهَا بَعْدَ ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ ثُمَّ صَارَ إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ وَصَارَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ.

الله عليه وآله از کجا آمد؟ فرمود: جبرئیل عليه السلام آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود و آن نزد من است.

۶ - موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: اسلحه نزد ما نهاده شده، از آسیب محفوظ است، اگر نزد بدترین مخلوق خدا گذارند، بهترین ایشان شود (به سه حدیث قبل رجوع شود) پدرم بمن خبر داد که چون بازوجه تقیه خویش عروسی کرد، اطاقی را که اسلحه را در شکاف دیوار آن پنهان کرده بود، برای عروسی زینت کرده بودند، بامداد شب زفاف، چشمش بیدیوار افتاد، در محل شکاف جای پانزده میخ دید و تکران شد، بعروس گفت: از اطاق بیرون رو که می خواهم غلامان را برای کاری بخوانم پس شکاف را بررسی کرد و دید سرمیخها از طرف شمشیر برگشته و بان برخورد نکرده است. (نقل این داستان دلیل محفوظ بودن اسلحه از آسیب است).

۷ - حمران گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم در باره آنچه مردم گویند که نامه مهر شده می بام سلمه داده شد، امام عليه السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه وآله در گذشت، علمش و سلاحش و هر چه نزد او بود (از نشانه های امامت) بملی عليه السلام بارت رسید، سپس بحسن و پس از او بحسین علیهما السلام رسید و چون تکران شدیم که گرفتار شویم (و در داستان کربلا آن اسلحه بدست دشمن افتد) حسین عليه السلام آنرا بام سلمه سپرد. سپس علی بن الحسین علیهما السلام آنرا بازگرفت، من عرض کردم: آری چنین

۸- عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ فَضَالَةَ عَنِ عُمَرَ بْنِ أَبِي أَسَدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَمَّا يَحْدُثُ النَّاسُ أَنَّهُ دُفِعَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَحْضُومَةٌ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَبِضَ وَرِثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : قُلْتُ : ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى ابْنِهِ ، ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ فَقَالَ : نَعَمْ .

۹- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شِبَابِ الصَّرْفِيِّ ، عَنْ أَبِي بَنْ بِنِ عُمَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْوَفَاةُ دَعَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ : يَا عَمَّ مُحَمَّدٍ ! تَأْخُذُ تَرَاثُ مُحَمَّدٍ وَ تَقْضِي دَيْنَهُ وَ تُنْجِزُ عِدَاتِهِ ؟ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنِّي شَيْخُ كَثِيرِ الْعِيَالِ قَلِيلُ الْمَالِ مَنْ يُطِيفُكَ وَ أَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ قَالَ : فَاطْرَقَ رَضِيحُهُ هَيْئَةً ثُمَّ قَالَ : يَا عَبَّاسُ أَتَأْخُذُ تَرَاثُ مُحَمَّدٍ وَ تُنْجِزُ عِدَاتِهِ وَ تَقْضِي دَيْنَهُ ؟ فَقَالَ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي شَيْخُ كَثِيرِ الْعِيَالِ قَلِيلُ الْمَالِ وَ أَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ قَالَ : أَمَا إِنِّي سَأَعْطِبُهَا مَنْ يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا ثُمَّ قَالَ : يَا عَلِيُّ يَا أَخَا مُحَمَّدٍ أَتَنْجِزُ عِدَاتِ مُحَمَّدٍ وَ تَقْضِي دَيْنَهُ وَ تَقْبِضُ تَرَاثَهُ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ذَاكَ عَلَيَّ وَ لِي ، قَالَ : فَظَنَرْتُ إِلَيْهِ حَتَّى نَزَعَ خَاتَمَهُ مِنْ إِصْبَعِهِ فَقَالَ :

است ، سپس پیدرت رسید و پس از وی بشما رسید ؟ فرمود : بلی .

۸ - عمر بن ابان گوید : از امام صادق علیه السلام پرسیدم راجع آنچه مردم میگویند که نامه مهر شده می بام سلمه داده شد ، امام فرمود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت ، علمش و سلاحش و آنچه از میراث انبیاء داشت ، بعلی علیه السلام بارت رسید ، سپس بحسن و پس از او بحسین علیهما السلام رسید ، عرض کردم : سپس بعلی بن حسین و پس از او پسرش و سپس بشما رسید ؟ فرمود : آری .

۹ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید ، عباس بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین علیه السلام را طلب کرد و بیاس فرمود : عموی محمد ! قبول می کنی که اارت محمد را ببری و قرضش را بپردازی و بوعده هایش وفا کنی ؟ او نپذیرفت و گفت : ای رسول خدا پدر و مادرم قربانت ، من پیرمردم ، عیالم بسیار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه گذاشته ای : چه کسی طاقت وصایت ترا دارد ؟ حضرت اندکی سر پائین انداخت و سپس فرمود : عباس می پذیری که اارت محمد را ببری و قرضش را ادا کنی و بوعده هایش را عملی کنی ؟ عرض کرد : پدر و مادرم بقربانت پیر مردی عیالمند و نادارم و تو با باد مسابقه داری .

فرمود : همانا این وصیت بکسی می سپارم که شایسته دریافت آنست ، سپس فرمود : ای علی ! ای برادر محمد ! قبول داری که بوعده های محمد را عمل کنی و قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری ؟

تَخَتَّمُ بِهَذَا فِي حَيَاتِي ، قَالَ : فَظَنَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ حِينَ وَصَعْتُهُ فِي إِصْبَئِي فَتَمَنَّنَيْتُ مِنْ جَمِيعِ مَا تَرَكَ الْخَاتَمُ ثُمَّ صَاحَ يَا بِلَالُ ! عَلَيَّ بِالْمَغْفِرِ وَالدَّرْعِ وَالتَّرَائِيهِ وَالتَّقْمِصِ وَذِي الْفَقَارِ وَالسَّحَابِ وَ التُّرْدِ وَالأَبْرَقَةِ وَالتَّقْصِيبِ قَالَ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهَا غَيْرَ سَاعَتِي تِلْكَ يَعْنِي الأَبْرَقَةَ فَجِيءَ بِشِقْمَةٍ كَادَتْ تَخْطِفُ الأَبْصَارَ فَإِذَا هِيَ مِنْ أَبْرِقِ الْجَنَّةِ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! إِنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَانِي بِهَا وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ اجْعَلْهَا فِي حَلَقَةِ الدَّرْعِ وَاسْتَدْفِرْ بِهَا مَكَانَ الْمِنْطَقَةِ ثُمَّ دَعَا بِرِوَجِي نِغَالٍ عَرَبِيَّيْنِ جَمِيعاً أَحَدَهُمَا مَخْصُوفٌ وَالأُخْرَى غَيْرُ مَخْصُوفٍ وَالتَّقْمِصَيْنِ : التَّقْمِصِ الَّذِي أُسْرِي بِهِ فِيهِ وَالتَّقْمِصِ الَّذِي حَرَجَ فِيهِ يَوْمَ أُحُدٍ وَالتَّقْلَانِسِ الثَّلَاثِ : قَلَنْسُوءَ السَّفَرِ وَقَلَنْسُوءَ الْعَبْدَيْنِ وَالتَّجْمِيعِ وَقَلَنْسُوءَ كَانَتْ يَلْبَسُهَا وَيَقْعُدُ مَعَ أَصْحَابِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا بِلَالُ عَلَيَّ بِالتَّبَغْلَتَيْنِ الشَّهْبَاءِ وَالدُّلْدَلِ وَالتَّنَاقُتَيْنِ الْعَضْبَاءِ وَالتَّقْصُوءِ وَالتَّقْرَسِينَ : الْجَنَاحُ - كَانَتْ تُوقَفُ بِبَابِ الْمَسْجِدِ لِحَوَائِجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَبْعَثُ الرَّجُلَ فِي حَاجَتِهِ فَيَرُكُهُ فَيَرَهُ كُصْفِي فِي حَاجَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَحَبِزُومٍ وَهُوَ الَّذِي كَانَ يَقُولُ : أَقْدِمَ حَبِزُومٍ ، وَالتَّجْمَارِ عَفِيرٍ فَقَالَ :

(در کیفیت سؤال حضرت از این دو نفر نکته‌ای لطیف است که در خطاب بمباس اولاً گرفتارن میراث را می‌فرماید و نسبت بعلی علیه‌السلام قرض و وعده را مقدم میدارد تا تلویحاً اشاره بطرز فکر آن دو نفر نموده باشد) علی عرض کرد : آری پدر و مادرم بقرابت ، سود و زیانش با من ، علی علیه‌السلام فرمود : من پیغمبر نظر می‌کردم ، دیدم انگشتر خویش از انگشت بیرون کرد و فرمود : تا من زنده‌ام این انگشتر بدست کن ، چون در انگشتم نهادم ، بآن نظر کردم و آرزو بردم که از تمام ترکه آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم .

سپس فریاد زد ، ای بلال ! آن کلاه خود و زره و پرچم و پیراهن و ذوالفقار و عمامه سحاب و جامه برد و کمر بند و عصا را بیاور ، علی علیه‌السلام فرماید : من تا آن ساعت آن کمر بند را ندیده بودم . قطعه و رشته‌ای آورد که چشمها را خیره می‌کرد و معلوم شد که از کمر بندهای بهشتی است ، پیغمبر فرمود : ای علی ، جبرئیل این را برایم آورد و گفت : ای محمد این را در حلقه‌های زره بگذار و در جای کمر بند بکمر ببند ، سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بی وصله بود و دو پیراهن خواست یکی پیراهنی که با آن بمساجد رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن بجنگ احد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد : کلاه مسافرت و کلاه روز عید فطر و قربان و روزهای جمعه و کلاهی که بسر میگذاشت و با اصحابش مجلس می‌کرد ، سپس فرمود : ای بلال دو استر : شهباء و دلدل و دو شتر : عضباء و قسوی و دو اسب : جناح و حبزوم را بیاور - جناح اسبی بود که بدر مسجد بسته بود و پیغمبر برای کارهای شخصی خود مردی را میفرستاد که آنرا سوار شود و بتازد و حبزوم اسبی بود که پیغمبر با او می‌فرمود :

اقبضها في حيايتي فذكر أمير المؤمنين عليه السلام أن أول شيء من الدواب توفي عن غير ساعة قبض رسول الله صلى الله عليه وآله قطع خطامه ثم مر يزكض حتى أتى بئر بني خطمة بقاء فرمى بنفسه فيها فكانت قبره وروي أن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إن ذلك الحمار كلم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا أباي أنت وأمي إن أبي حدثنني ، عن أبيه ، عن جدّه عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة فقام إليه نوح فمسح على كفيه ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يزكبه سيد النبيين و خاتمهم ، فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار .

(باب)

أن مثل سلاح رسول الله مثل التابوت في بني إسرائيل

۱ - عده من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن معاوية بن وهب ، عن سعيد السمان قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إنما مثل السلاح فيما مثل التابوت في بني إسرائيل ، كانت بنو إسرائيل أي أهل بيت و جد التابوت على بابهم أو توأ النبوة فمن صار إليه

دیش برو ای حیزوم (۱) ، و الاغی را که غیر نام داشت آورد .

پیغمبر فرمود : تا من زنده ام ، اینها را دریافت کن ، امیر المؤمنین علیه السلام گوید : نخستین چارپایی که مرد ، همان غیر بود . ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت ، افسارش را پاره کرد و میتاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی خطمه رسید ، خود را در آن افکند و همان چاه گورش گشت و روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : این الاغ با پیغمبر صلی الله علیه و آله بسخن درآمد و گفت : پدر و مادرم قربانت ! پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست بکفل او کشیده و گفته : از پشت این الاغ ، الاغی آید که سید پشمبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود ، خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد .

توضیح - قسمت آخر روایت که راجع بسخن گفت: الاغ است ، بلفظ «روی» نقل شده و معلوم نیست که چه اشخاصی آنرا برای مرحوم کلینی نقل کرده اند و باصطلاح «علم درایه» مرسل و مقطوع است و در مقام اعتبار بیای روایات مستند نمرسد .

* (سلاح رسول خدا مانند تابوت است در بنی اسرائیل) *

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : داستان سلاح در خاندان ما ، داستان تابوت است در بنی اسرائیل تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می گشت ، نبوت بانها داده میشد ، هر کس از ماهمک

۱ - برای راندن هر حیوانی در هر لغتی کلمه مخصوصی بکار می برند ، در لغت عربی برای راندن

اسب و اقدم ، گویند - مجمع البحرین - .

السِّلَاحُ مِنَّا أَوْ تَبِي الْأِمَامَةِ ،

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السُّكَيْنِ ، عَنْ نُوحِ بْنِ دُرَّاجٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِيْنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ فَإِنَّمَا دَارَ السِّلَاحِ فِيْنَا دَارَ الْعِلْمِ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ : كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِيْنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ أَدْوَا النُّبُوَّةَ وَ حَيْثُمَا دَارَ السِّلَاحِ فِيْنَا فَنَمَّ الْأَمْرُ ، قُلْتُ : فَيَكُونُ السِّلَاحُ مَرَايِلًا لِلْعِلْمِ ؟ قَالَ : لِإِ

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِيْنَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ وَأَيْنَمَا دَارَ السِّلَاحِ فِيْنَا دَارَ الْعِلْمِ . (بَابُ)

فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجَفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَمُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ [بْنِ] الْحَبَالِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ

سلاح بدست رسد ، امامت باو داده میشود .

۲ - و میفرمود : داستان سلاح در خاندان ماداستان تابوت است در بنی اسرائیل ، هر کجا تابوت

دور میزد ملک نبوت در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند ، علم امامت دنیا لش باشد .

۳ - صفوان از قول حضرت رضا گوید که : امام باقر علیه السلام میفرمود : همانا داستان سلاح در

خاندان ما ، داستان تابوت است در بنی اسرائیل ، هر کجا تابوت دور میزد ، نبوت عطا میشد و در میان

ما هر کجا سلاح دور زند ، امر امامت آنجا است ، عرض کردم : سلاح از علم جدا میشود ؟ (ممکن است

سلاح بدست کسی افتد که علم امامت نداشته باشد؟) فرمود : نه .

۴ - امام باقر علیه السلام فرمود : داستان سلاح در خاندان ما داستان تابوت است در بنی اسرائیل

هر کجا تابوت دور میزد ملک نبوت در پی آن بود و در میان ما هر کجا سلاح دور زند ، علم امامت در

دنیا لش باشد .

* (بیان صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام) *

۱ - ابوبصیر گوید : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم : قربانت کردم ، از شما

پرسی دارم ، آیا در اینجا کسی (نامحرم) هست که سخن مرا بشنود ؟ امام صادق علیه السلام پرده ای را

ههنا احدٌ يسمع كلامي؟ قال: فرجع أبو عبد الله عليه السلام سراً بينه وبين بيت آحر فأطلع فيه ثم قال يا أبا محمد! سل عما بذاك، قال: قلت: جعلت فداك إن شيعتك يتحدون أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علم علياً عليه السلام باباً يفتح له منه ألف باب؟ قال: فقال: يا أبا محمد! علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً عليه السلام ألف باب يفتح من كل باب ألف باب قال: قلت: هذا والله العلم، قال: فنكت ساعة في الأرض ثم قال: إنه لعلم وما هو بذاك قال: ثم قال: يا أبا محمد! وإن عندنا الجامعة وما يدرهم ما الجامعة؟ قال: قلت: جعلت فداك وما الجامعة؟ قال: صحيفه طولها سبعون ذراعاً يذاع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وإملائه من فاتق فيه وخط علي عليه السلام بيمينه، فيها كل حلال وحرام وكل شيء يخناج الناس إليه حتى الأرض في الخدش وصرب بيده الي وقال: تاذن لي يا أبا محمد؟ قال: قلت: جعلت فداك إنما أنا لك فاصنع ما شئت، قال: فغمزني بيده وقال: حتى أرضي هذا، كأنه مغضب، قال: قلت: هذا والله العلم! قال: إنه لعلم وليس بذاك، ثم سكنت ساعة، ثم قال: وإن عندنا الجفر وما يدرهم ما الجفر؟ قال: قلت: وما الجفر؟ قال: وعاء من آدم فيه علم التميمين والوصيين وعلم العلماء الذين مضوا من بني إسرائيل، قال: قلت: إن هذا هو

که در میان آنجا و اطاق دیگر بود ، بالا زد و آنجا سر کشید ، سپس فرمود : ای ابا محمد هر چه خواهی پرس ، عرض کردم : قربانت کردم . شعیان حدیث میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام بای از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده گشت ، فرمود : ای ابا محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده میشد (مانند جزئیات و مصادیقی که بر قواعد کلی منطبق میشود) عرض کردم : بخدا که علم کامل و حقیقی اینست . امام علیه السلام ساعتی (برای اظهار تفکر) بزمین اشاره کرد و سپس فرمود : آن علم است ولی علم کامل نیست .

سپس فرمود : ای ابا محمد همانا جامعه نزد ماست ، اما مردم چه میدانند ؟ جامعه چیست ؟ عرض کردم : قربانت کردم جامعه چیست ؟ فرمود : طوماریست بطول هفتاد ذراع پیغمبر صلی الله علیه و آله باملاء زبانی آنحضرت و دستخط علی ، تمام حلال و حرام و همه احتیاجات دینی مردم ، حتی جریمه خراش در آن موجود است ، سپس با دست بیدن من زد و فرمود : بمن اجازه میدهی ای ابا محمد ؟ عرض کردم من از آن شمایم هر چه خواهی بنما آنگاه با دست مبارک مرا نشگون گرفت و فرمود : حتی جریمه این نشگون در جامعه هست و حضرت خشمگین بنظر میرسید (مانند حالتی که طبعاً برای نشگون گیرنده پیدا میشود) من عرض کردم بخدا که علم کامل این است ، فرمود : این علم است ولی بازم کامل نیست ، آنگاه ساعتی سکوت نمود .

سپس فرمود : همانا جفر نزد ماست ، مردم چه میدانند جفر چیست ؟ عرض کردم : جفر چیست فرمود : مخزنی است از جرم که علم انبیاء و اوصیاء و علم دانشمندان گذشته بنی اسرائیل در آنست عرض کردم

الْعِلْمُ، قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ (ع) وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ (ع)، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ (ع)؟ قَالَ: مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ، قَالَ: قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ، قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَعِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا وَاللَّهُ هُوَ الْعِلْمُ، قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّ شَيْءٍ الْعِلْمُ؟ قَالَ: مَا يَخْتَدُّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا مَرُّ بَعْدَ أَلَمٍ وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

﴿۶۳۰﴾ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: تَظْهَرُ الزُّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانَ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ (ع)، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ

همانا علم کامل اینست ، فرمود . این علم است ولی علم کامل نیست ، باز ساعتی سکوت کرد .

سپس فرمود : همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست ، مردم چه میدانند مصحف فاطمه چیست ؟ عرض کردم مصحف فاطمه علیها السلام چیست ؟ فرمود مصحفی است سه برابر قرآنیکه در دست شماست بخدا حتی يك حرف قرآن هم در آن نیست (یعنی مطالبی که شما از ظاهر قرآن و تفسیر آن میفهمید ، در مصحف فاطمه نیست ولی از نظر تأویل و معنای باطنی قرآن که ما آنرا میفهمیم مصحف تفصیل قرآنست - مرآت -) عرض کردم : بخدا علم کامل اینست . فرمود : این هم علم است ولی علم کامل نیست . آنکاه ساعتی سکوت نمود .

سپس فرمود : علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست عرض کردم بخدا علم کامل همین است ، فرمود : این هم علم است ولی علم کامل نیست عرض کردم : قربانت کردم . پس علم کامل چیست ؟ فرمود علمی است که در هر شب و هر روز راجع بموضوعی پس از موضوع دیگر و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت پدید آید . (بحديث ۵۹۵ رجوع شود) !

۲ - حماد بن عیسی گوید : شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود : زناده در سال صد و بیست و هشت ظهور کنند من این مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم ، عرض کردم : مصحف فاطمه علیها السلام چیست ؟ فرمود : چون خدایتعالی پیغمبرش صلی الله علیه وآله را قبض روح فرمود ، فاطمه علیها السلام را از وفات آنحضرت اندوهی گرفت که جز خدای عزوجل مقدارش را نداند ، بدانجهت خدا فرشته ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید ، فاطمه از این داستان با امیرالمؤمنین علیه السلام

إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا ، فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ : إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتَ الصَّوْتِ قَوْلِي لِي ، فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَكْتُبُ كُلَّمَا سَمِعَ حَتَّى أَثَبَّتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَال : ثُمَّ قَالَ : أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ ، قَالَ : قُلْتُ : فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ ؟ قَالَ : زُبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ ؛ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ، مَا أَرَعُمُ أَنْ فِيهِ قُرْآنًا وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ رُبْعُ الْجِلْدَةِ وَ أَرْضُ الْخَدَشِ ؛ وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ ؟ قَالَ : السِّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يَفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السِّيفِ لِلْقَتْلِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَيَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ ؟ فَقَالَ : إِي وَ اللَّهِ كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ وَ لَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْجُحُودِ وَ الْإِنْكَارِ وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْرًا أَمَّهُمْ .

شکایت کرد (یعنی گزارش داد و یا شکایتش از نظر نتوشتن سخنان فرشته بود) علی علیه السلام فرمود : چون آمدن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی ، بمن بگو . پس فاطمه با امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد و آنحضرت هر چه میشنید مینوشت ، تا آنکه از آن سخنان مصحفی ساخت . اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست ، بلکه در آن علم به پیش آمدهای آینده است .

توضیح - علامه مجلسی (ره) گوید : من فکر میکنم که مقصود از زنادقه امثال ابن ابی الموجه و ابن مقفع باشند که با امام صادق علیه السلام مجادله و مناظره میکردند و سال ۱۲۸ هجری بیست سال قبل از وفات امام صادق علیه السلام است که زمان طفیان و بسپاری این طایفه بود و با آنکه مراد خلفای بنی عباسند که کتب زنادقه را در آنسال ترویج دادند .

۳ - حسین بن ابی الملاح گوید شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود همانا جفر سفید نزد من است ، عرض کردم : در آن چیست ؟ فرمود : زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه ، و معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد : در آنست آنچه مردم بهما احتیاج دارند . و ما بکسی احتیاج نداریم . حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و تازیانه و جریمه خراش در آن هست و جفر سرخ هم نزد من است ، عرض کردم : در جفر سرخ چیست ؟ فرمود : اسلحه است و آن تنها برای خونخواهی گشوده میشود و صاحب شمشیر (امام قائم علیه السلام) آنرا برای کشتن باز میکند .

ابن ابی یعفر بحضرتش عرض کرد : اسلحه الله . پسران حسن او را میشناسند ؟ فرمود : آری بخدا میشناسند ، چنانکه روز و شب را میشناسند و تشخیص میدهند که این روز است و این شب ولی حسد و دنیا طلبی ایشان را بر سر پیچی و انکار و امیدارد و اگر ایشان حق را از راه حق جویند ، برایشان بهتر است

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوؤُهُمْ، لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَالْحَقُّ فِيهِ، فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيِّ وَفَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَسَلَوْهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَالْعَمَاتِ وَلْيُخْرِجُوا مَصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ وَمَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله وسلامه عليه: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَاتُوا بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْضَ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ: هُوَ جِلْدُ ثَوْبٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا، قَالَ لَهُ:

(اکنون که برای خونخواهی سیدالشهدا و رفع منکرات با بنی عباس میجنگند ، هدفشان حق است و مقدس ولی چون این مبارزه باذن امام علیه السلام نیست ، برای ایشان خیری ندارد وحق را از راه باطل بدست می آورند و گناه انکار و سرپیچی از ما بگردنشان میباند) .

۴ امام صادق علیه السلام فرمود : همانا در جفری که (پیشوایان زیدیه) یاد میکنند (ومدعی هستند که نزد آنهاست) چیزهایی است که ایشانرا ناپسند آید ، زیرا آنها بحق قائل نیستند ، در صورتیکه حق در آن جفر است (در آن نوشته است که از ایشان کسی با امامت نمیرسد و اجازه خروج و جنگیدن ندارد) و بازاگر راست میگویند ، قضاوتهای علی علیه السلام و احکام میراثی را که فرموده است (ودر جفر نوشته است) بیرون آورند ، راجع بمرات خاله ها و عمه ها از ایشان پرسید (اگر توانستند جواب گویند و باز اگر راست میگویند) مصحف فاطمه علیها السلام را که وصیتش در آن سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز همراه آنست ، بیرون آورند (وصیت فاطمه علیها السلام ایشان را تکذیب میکند و سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ماست نه نزد ایشان) .

خدای عزوجل فرماید (۳ سوره ۴۶) « اگر راست میگویند ، کتابی پیش از این قرآن یا اثری از علم برای من بیاورید . »

توضیح - آیه شریفه در سیاق احتجاج بر کفار است و در قرآن بکلمه « ای تونی است » که امام علیه السلام نقل بمعنی نموده و « فأتوا » فرموده است ، خدای تعالی میفرماید : « کافران از آنچه بپیشان داده اند روی گردانند ، بگواگر راست گویند ، آنچه را جز خدا میخوانید ، از زمین چه آفریده اند یا مگر در آفرینش آسمانها شرکت داشته اند ، اگر راست گویند ، از کتابهای آسمانی پیش از قرآن یکی را بیاورید یا اثری از علم (که حجت باشد) بیاورید . »

استشهاد امام عليه السلام به آیه شریفه از این نظر است که پیشوایان طایفه زیدیه برای اثبات ادعای خود با باید دلیلی از کتاب آسمانی بیاورند و یا اثری از علم مانند گفتار انبیا و اولیا و برهانی عقلی بیاورند و ایشان هیچیک را ندارند .

۵- ابو عبیده گوید : یکی از شیعیان از حضرت صادق عليه السلام راجع بجفر پرسید ، حضرت فرمود :

جفر پوست گاو است پراز علم ، عرضکرد : جامه چیست ؟ فرمود : طومار است بطول هفتاد ذراع و عرض

فَالْجَامِعَةُ؟ قَالَ: تِلْكَ صَحِيفَةٌ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخْدِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَهِيَ فِيهَا حَتَّى أَرِشَ الْحَدِيثِ، قَالَ: فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنْ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرِئِيلُ ﷺ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عِزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخَبِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي دَرِيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ ﷺ يَكْتُبُ ذَلِكَ، فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ضَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي يَسْرٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرِيبٍ الصَّرْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنْ عِنْدَنَا مَالًا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَ إِنْ النَّاسُ لِيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا وَإِنْ عِنْدَنَا كِتَابًا إِمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَحَظَّ عَلِيُّ ﷺ، صَحِيفَةً فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَإِتِّكُمُ لَتَأْتُونَنَا بِالْأَمْرِ، فَتَعْرِفُ إِذَا أَحَدْتُمْ بِهِ وَتَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ.

۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَرُزَاةَ أَنَّ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنَ أَعِينٍ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنْ الزَّيْدِيَّةَ وَالْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنْ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا

يك پوست مانند پوست ران شتر فربه که تمام احتیاجات مردم در آن نوشته است، (یعنی نوشته‌ها در آنست نه آنکه روی خود آن پوست نوشته باشد - مرآت) همه قضایا حتی جریمه خراش در آنجا هست، عرض کرد: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت مدتی سکوت کرد سپس فرمود: شما از آنچه میخواهید و نمیخواهید بحث میکنید (یعنی بعضی از پرشهایت بقصد فهمیدن نیست یا بددت نمیخورد) همانا فاطمه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت و جبرئیل ﷺ میامه او را در مرگ پدر تسلیت میداد و خوشدل میساخت و از احوال و مقام پدرش خیر میداد و سرگذشت اولادشرا پس از او برایش میگفت و علی ﷺ اینها را مینوشت و آن نوشته‌ها مصحف فاطمه عليها السلام است.

۶- امام صادق ﷺ میفرمود: همانا نزد ما نوشتجاتی است که باوجود آنها نیازی ب مردم نداریم (که از آنها چیزی پیرسیم) ولی مردم بما احتیاج دارند، نزد ما کتابیست بااملاء پیغمبر صلی الله علیه و آله و خط علی ﷺ، و دقیرتست که هر حلال و حرامی در آنست، شما راجع بکاری نزد ما میآیید (و کسب تکلیف میکنید) سپس ما میفهمیم که شما بان عمل میکنید یا عمل نمیکند.

۷- عبدالملک بن اعین بامام صادق ﷺ فرمود: طایفه زیدیه و معتزله گرد محمد بن عبدالله (بن حسن ملقب ببنفس زکیه) را گرفته‌اند آیا برای او سلطنتی هست؟ فرمود: بخدا که نزد من دو کتابست

تَسْمِيَةَ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ، لَا وَاللَّهِ مَا نَعُدُّ بِنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنِ فَضِيلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: يَا فَضِيلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ قَبِيلُ، قَالَ: قُلْتُ: لَأَقَالَ: كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ [الْأَرْضَ] إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لَوْلَادِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً

* بَابُ *

*(فِي شَأْنِ إِنْ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَتَفْسِيرِهَا) *

که نام تمام انبیا و سلاطینی که در زمین فرمانروائی میکنند ، در آنها ثبت است ، بخدا که در هیچیک از آنها نام محمد بن عبدالله نیست .

۸- فضیل بن سکره گوید : بر امام صادق علیه السلام وارد شدم ، فرمود ای فضیل میدانی اندکی پیش چه مطالعه میکردم ؟ عرض کردم : نه ، فرمود : کتاب فاطمه علیها السلام را مطالعه میکردم ، تمام سلاطینی که در زمین فرمانروائی میکنند ، بنام خود و نام پدرانشان در آن نوشته است و من برای فرزندان حسن چیزی در آن ندیدم (گویا مقصود همان اولاد امام حسن در زمان امامت و گرنه در صحت نسب سلاطین مصر فاطمی خدشه میشود - مرآت -)

* (در شان انا انزلناه فی لیلۃ القدر و تفسیر آن) *

توضیح - مرحوم کلینی در این باب تدریجاً ذکر میکند که در سلسله اسنادش شخصی بنام حسن بن عباس بن حریش ، موجود است ، حال این شخص در نظر علماء رجاز در دو نقطه قدح و توثیق قرار گرفته است ، نجاشی ره گوید : حسن بن عباس که از امام جواد علیه السلام نقل میکند بسیار ضعیف است ، کتابی در باره سوره « انا انزلناه » دارد که عباراتش در هم و ناچوار است و مرحوم علامه حلی گوید : او ضعیف الرأی است و کتابیکه در فضیلت « انا انزلناه » تصنیف کرده الفاظش خراب و خیالباقیهایش دلیل بر جعل و نادستی آنست ولی علامه مجلسی ره او را توثیق نموده و فرموده است از کتب رجال استفاده میشود که قدح او تنها بسبب روایت کردن همین احادیث عالی و مشکلیکه عقل بیشتر مردم نمیرسد بوده است در صورتیکه کتاب او نزد محدثین مشهور و معروف بوده و احمد بن محمد که برقی را از قم بیرون کرد برای اینسکه از مردم ضعیف نقل میکرد : حدیث حسن بن عباس را نقل کرده است در صورتیکه اگر کتاب او نزدش معتبر نبود آنرا نقل نمیکرد و من هم دلائل بسیاری بر صحت آن کتاب دارم .- پایان کلام مجلسی -
در هر حال تحقیق در باره این شخص بسیار بجا و مناسب است ولی چون ما را در این مقام مجال این تحقیق نیست ، تنها ترجمه و شرح روایات او از نظر متن و دلالت اکتفا میکنیم و باید بگوئیم که از نظر متن ، در این روایات مضامینی عالی و استدلالاتی محکم و قوی دیده میشود که من ظنیر آنرا در روایات دیگر کمتر دیده‌ام ، مخصوصاً موضوع عدم اختلاف علوم امه که در چند حدیث از این باب بان استدلال میشود .

۱- محمد بن أبي عبدالله و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد بن محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد جميعاً ، عن الحسن بن العباس بن الحرّيش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: بينا أبي عليه السلام يطوف بالكعبة إذا رجل ممعجج قد قيص له فقطع عليه أسبوعه حتى أدخله إلى دار جنب الصفا فأرسل إليّ فكنّا ثلاثة فقال: مرحباً يا ابن رسول الله ثم وضع يده على رأسي وقال: بارك الله فيك يا أمين الله بعد آباؤه . يا أبا جعفر إن شئت فأخبرني وإن شئت فأخبرتك وإن شئت سألني وإن شئت سألتك، وإن شئت فاصدقني وإن شئت صدقتك؟ قال: كل ذلك أشاء قال: فإياك أن ينطق لسانك عند مسألتي بأمر تضمر لي غيره قال: إنما يفعل ذلك من في قلبه علمان يخالف أحدهما صاحبه وإن الله عز وجل أي أن يكون له علم فيه اختلاف قال: هذه مسألتي وقد فسرت طرفاً منها، أخبرني عن هذا العلم الذي ليس فيه اختلاف من يعلمه؟ قال: أمّا جملة العلم فعند الله جلّ ذكره و أمّا ما لا بدّ للعباد منه فعند الأوصياء قال: ففتح الرجل عجيرته واستوى جالساً وتهلّل وجهه وقال: هدم أردت ولها أتميت، رعمت أن علم

۱- امام جواد عليه السلام فرمايد: امام صادق عليه السلام فرمود: در آن میان که پدم طواف کعبه مینمود ، مردی نقاب زده ناگهانی پیدا شد و هفت شوط او را قطع کرد و او را بخانه کنار صفا آورد و دنبال من هم فرستاد تا سه نفر شدید ، آن مرد بمن گفت خوش آمدی پس پیغمبر ! سپس دستش را بر سرم نهاد و گفت : خیر و برکت خدا بر تو باد ای امین خدا پس از پدانش ! (سپس متوجه پدم شد و گفت) ای ابا جعفر ! اگر میخواهی تو بمن خبر ده و اگر میخواهی من بنو خبر دهم ، میخواهی از من بپرس یا من از تو بپرسم ، میخواهی تو مرا تصدیق کن یا من ترا تصدیق کنم ، پدم فرمود : همه اینها را میخواهم (و با هیچیک مخالف نیستم) آن مرد گفت : پس مبدا که در جواب سؤال من زبانت چیزی گوید که در دلت چیز دیگر باشد ، فرمود : این کار را کسی میکند که در دلت دو علم مختلف باشد و خدای عزوجل از علمیکه در آن اختلاف باشد امتناع دارد (پس علم ما هم که از علم خدا سز چشمه میگیرد اختلاف ندارد) .

آن مرد گفت : سؤال من همین بود که شما يك برشرا گفتی ، بمن خبر دهید : این علمیکه در آن اختلاف نیست ، چه کسی آنرا میداند ، پدم فرمود : اما تمام این علم نزد خدای جل ذکره میباشد و اما آنچه برای بندگان لازمست ، نزد اوصیاء است ، آن مرد نقابشرا باز کرد و راست نشست و چهره اش شکفته شد و گفت : من همین را میخواستم و برای همین آمدم .

شرح - واقع و حقیقت در هر موضوعی يك چیز است و کسیکه بواقع و حقیقت عالم باشد همیشه يك چیز می گوید ، هیچ گاه دو گفتار مخالف از او شنیده نمیشود ، اختلاف در گفتار و احتمالات بسیار نسبت بکسانستکه واقع و حقیقت را میدانند و در گفتار و نوشتجاتشان تناقض و اختلاف و توالی فاسده و لوازمیکه خود آنها

مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ؟ قَالَ: كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرَى، لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَهُمْ مُخَدُّونَ وَإِنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ، فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! سَأَلْتُكَ بِمَسْأَلَةٍ صَعْبَةٍ، أَخْبَرَنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَنْظَرُ كَمَا كَانَ يَنْظَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: فَصَحَّكَ أَبِي ﷺ وَقَالَ: أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُطْلِعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ إِلَّا مُمْتَحِنًا لِلْإِيمَانِ بِهِ كَمَا فَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُصَيِّرَ عَلَيَّ أَدْنَى قَوْمِهِ وَلَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ، فَكَمْ مِنْ أَكْثَامٍ قَدِ اكْتَنَمَ بِهَا حَتَّى قَبِلَ لَهُ: «اصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» وَأَيْمُ اللَّهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكُنْ آمِنًا وَالْكَفَّةُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَخَافَ الْخِلَافَ فَيَذَلُّكَ كَقَوْلِكَ أَنْ عَيْنِكَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ تَمْدِيبُ أَرْوَاحِ الْكَافِرِينَ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَتَلْحِقُوا

قبول ندارند دیده میشود ، بعقیده ماشعیان علم بواقع و حقیقت در درجه اول مختص بخداستعالی و در درجه دوم بمقدار احتیاج بشر برای الهام گیرندگان از منبع علم او یعنی انبیاء و اوصیاء است ، اینستکه قرآن کریم میفرماید (سوره ۲۲-۴) « اگر این قرآن از جانب غیر خدا میبود در آن اختلاف بسیاری می یافتند » . ترجمه بقیه حدیث : بعقیده شما علمیکه اختلافی در آن نیست نزد اوصیاء است ، اکنون بفرمائید : چگونه آنرا میدانند و بدست می آورند ؟ فرمود : همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست (یعنی همه بالهام و وحی خدا میدانند) جز اینکه ایشان آنچه را پیغمبر میدید نمی بینند ، زیرا او پیغمبر بود و ایشان محدثند و پیغمبر (در مراحهای خود) برخدای عزوجل وارد میشد و وحی را میشنید و ایشان نمیشنوند ، آن مرد گفت : راست گفتی پسر پیغمبر ، اکنون مسأله مشکلی از شما میپرسم ! بفرمائید که این علم بدون اختلاف ، چرا همیشه آشکار نشود ، چنانچه با پیغمبر آشکار میگشت (چرا اوصیاء گاهی تقیه میکنند و واقع را می پرده نمیگویند چنانچه پیغمبر میگفت) پدرم خندید و فرمود : خدای عزوجل نخواست که بر علم او اطلاع پیدا کند مگر کسیکه در ایمان بخدا امتحان شده باشد ، چنانکه خدا بر سولش حکم فرموده بود که بر آزار قومش صبر کند و جز بفرمان خدا با ایشان مبارزه نکند ، پیغمبر چه اندازه پنهانی دعوت کرد تا با او دستور رسید (سوره ۹۴-۱۵) « آنچه را ما موردت داری آشکار کن و از مشرکین روی برگردان » (پس پیغمبر هم مانند اوصیاء گاهی علمش را آشکار نمیکرد) . بخدا سوگند ، اگر پیغمبر پیش از این دستور هم دعوتش را آشکار میکرد در امان بود ولی نظرا و اطاعت امت بود و از مخالفتشان بیم داشت که از دعوت آشکار باز ایستاد .

دل میخواست با چشم مهدی این امت (امام دوازدهم) رامیدیدی در حالیکه فرشتگان ، ارواح کفار مرده را با مشیر آل داود بین زمین و آسمان ، عذاب میکنند و ارواح زندگان مانند ایشانرا (که در

بِهِمْ أَرْوَاهُ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَبْعًا ثُمَّ قَالَ : هَذَا مِنْهَا ، قَالَ : فَقَالَ : أَبِي
إِي وَالَّذِي اصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ ، قَالَ : فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَقَالَ : أَنَا الْيَأْسُ مَا سَأَلْتُكَ عَنْ
أَمْرِكَ وَبِي مِنْهُ جِهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَسَاخِرِكُ بِأَيَّةٍ
أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا

قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبِي عليه السلام إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِهَا ، قَالَ قَدْ شِئْتُ ، قَالَ : إِنْ شِئْتُمْ

إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ عليه السلام : إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي
لَيْلَةِ الْقَدْرِ - إِلَى آخِرِهَا - فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ
يَأْتِيهِ بِهِ جِبْرَائِيلُ عليه السلام فِي غَيْرِهَا ؟ فَأَنَّهُمْ سَيَقُولُونَ : لَا ، فَقُلْ لَهُمْ : فَهَلْ كَانَ لِمَا عَلِمَ بَدُءُ مَنْ أَنْ
يُظْهِرَ ؟ فَيَقُولُونَ : لَا ، فَقُلْ لَهُمْ : فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ
اِخْتِلَافٌ ؟ فَإِنْ قَالُوا : لَا ، فَقُلْ لَهُمْ : فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهِ اِخْتِلَافٌ فَهَلْ خَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام ؟

(زمین هستند) بآنها ملحق مینمایند .

آنمرد شمشیری برآورد و گفت : هان این شمشیر از همان شمشیرها است ، پدم فرمود : آری بحق
خدائیکه محمد را بر بشر برگزید ، آنمرد نقابش را کنار زد و گفت : من الیاسم ، اینکه از وضع شما پرسیدم
بخاطر بیاطلاعی نبود ، بلکه میخواستم این حدیث ، موجب قوت اصحاب شما باشد و بشما خبر خواهم
داد آیهای را که خود میدانید و اصحاب شما اگر بآن آیه احتجاج کنند ، پروز شوند .

پدم فرمود : اگر میخواهی من آن آیه را بنویسم ؟ گفت : میخواهم ، فرمود : شیعیان ما اگر
بمخالفین ما (اهل سنت) بگویند : خدای عزوجل پیغمبرش میفرماید ، : ما قرآنرا در شب قدر نازل کردیم
- تا آخر سوره - (که معنی آیات اینست : تو چه دانی که شب قدر چیست ؟ ، شب قدر از هزار ماه
بهتر است ، در شب قدر فرشتگان و جبرئیل با اجازه پروردگار خود ، برای هر مطلبی نازل شوند و تادمیند
صبح آنچه نازل میشود سلام است [برای هر مطلب سلامتی تاسپیده دم نازل شوند] .

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی میدانست که در آن شب نداند و در غیر آن شب هم جبرئیل عليه السلام
برای او نیاورد ؟ (یعنی آیا پیغمبر علمی از غیر طریق وحی هم داشت ؟) مخالفین خواهند گفت : نه ، بآنها
بگو : آیا آنچه را پیغمبر میدانست ، جایگزینی برای اظهارش داشت ؟ (یعنی چاره ای داشت که دعوتش را
تبلیغ نکند ؟) خواهند گفت : نه ، بآنها بگو : آیا در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از علم خدای - عزذکره -
اظهار میکند (و مردم میگویند ،) اختلافی هست ؟ اگر گویند : نه ، بایشان بگو : پس کسیکه برمسند
حکم خدا نشسته و در حکمش اختلاف میباشد (مانند اجتهادات متناقض اهل سنت) آیا مخالفت پیغمبر

فَيَقُولُونَ : نَعَمْ - فَإِنْ قَالُوا : لَا ، فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ - فَقُلْ لَهُمْ : مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرُّسُلُ اسْمُ خَلْقٍ فِي الْعِلْمِ ، فَإِنْ قَالُوا : مِنَ الرُّسُلِ اسْمُ خَلْقٍ فِي الْعِلْمِ ؟ فَقُلْ : مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ ، فَإِنْ قَالُوا : فَمَنْ هُوَ ذَلِكَ ؟ فَقُلْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَاحِبَ ذَلِكَ ، فَهَلْ بَلَغَ أَوْلَاهُ ؟ فَإِنْ قَالُوا : قَدْ بَلَغَ فَقُلْ : فَهَلْ مَاتَ ﷺ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْمًا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ ؟ فَإِنْ قَالُوا : لَا ، فَقُلْ : إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُؤَيَّدٌ وَلَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَإِلَّا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النُّبُوَّةَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِي عِلْمِهِ أَحَدًا فَقَدْ صَبَّحَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ فَإِنْ قَالُوا لَكَ : فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقُلْ : حَمْدُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ [إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا] إِلَى قَوْلِهِ : إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ، فَإِنْ قَالُوا لَكَ : لَا يُرْسِلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا إِلَى نَبِيٍّ فَقُلْ : هَذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يَفْرُقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ الَّذِي تَنْزَلُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ

صلی الله علیه و آله کرده است ؟ خواهند گفت : آری ، و اگر بگویند : نه ، سخن اول خود را باطل کرده اند (که گفتند : علم پیغمبر تنها از طریق وحی و مأخوذ از علم بی اختلاف خداست) .

سپس بآنها این آیه را تذکر بده (۷ سوره ۳) « تَأْوِيلَ قُرْآنٍ جَزِئًا مِنْ خُدَا وَرَاسِخِينَ دَرَعِلْمِ نَمِيدَانْتَه » اگر بگویند : راسخین در علم چه کسانیند ؟ بگو : کسیکه در علمش اختلاف نیست ، اگر بگویند : او کیست ؟ بگو : پیغمبر صلی الله علیه و آله دارای این علم بود ، ولی آیا پیغمبر علم خود را تبلیغ کرد یا نه ؟ اگر بگویند : تبلیغ کرد ، بگو : آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله که وفات کرد ، جانشین پس از او ، آن علم بی اختلاف را میداند ؟ اگر بگویند : نه ، بگو : جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند ، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد ، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را جانشین علم خود معین نکند ، کسانی را که در پشت پدرانند پس از او بدینا می آیند ضایع کرده (و بدون رهبر دینی گذاشته) است . (پس از تمهید این مقدمات ، چنین نتیجه میگیریم که جانشین پیغمبر باید مثل خود او عالم بتأویل قرآن و معصوم از خطا و اشتباه بوده ، اختلاف در حکم و فتوی نداشته باشد و مؤید از طرف خدا باشد .

اگر بتو بگویند : علم پیغمبر تنها از قرآن بود (و از راه دیگری در شب قدر برایش علمی پدیدانمیشد) تو بآنها بگو : (همان قرآن در سوره ۴۴ فرماید) « حَمْدُ قَسَمِ بَإِيْنِ كِتَابِ رُوشِنِ كِهْ مَا أَنْرَا دَرْ شَيْئِ مِبَارَكِ نَازِلِ كَرْدِهْ اِيْم ، مَا يَمِيْدُهَنْدِهْ اِيْم (سپس میفرماید : در آن شب هر امر محکم و درستی فیصل داده شود ، فرمانیست از جانبها ، همانا ما فرستنده رسولانیم ، این آیه دلالت دارد که علم پیغمبر و جانشینانش در شبهای قدر زیاد

فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ فَأَيُّ فَيْسٍ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يُرْجِعُ مِنْ طَاعَةٍ إِلَى مَعْصِيَةٍ فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ وَأَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ إِلَى ذَلِكَ فَقُلْ : فَهَلْ لَهُمْ بَدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ ؟ فَإِنْ قَالُوا : فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكَمُهُمْ فَقُلْ : وَاللَّهِ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - إِلَى قَوْلِهِ - : خَالِدُونَ لَعَمْرِي مَا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلِيُّ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا وَهُوَ مُؤَيَّدٌ وَمَنْ أُيِّدَ لَمْ يُخْطِ وَمَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا وَهُوَ مَخْدُودٌ وَمَنْ خُذِلَ لَمْ يُصِبْ ، كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَأَبَدٍ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ يَحْكُمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ كَذَلِكَ لَأَبَدٍ مِنْ وَالٍ ، فَإِنْ قَالُوا : لَا نَعْرِفُ هَذَا فَقُلْ : [لَهُمْ] تَوَلَّوْا مَا أَحْبَبْتُمْ ؛ أَيْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ تَحْيِيٍّ وَتَوَلَّوْا أَنْ يَتْرُكَ الْعِبَادَ وَلَا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ ؛ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ : هَهُنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ؛ بَابٌ غَامِضٌ أَرَأَيْتَ إِنْ قَالُوا : حُجَّةُ اللَّهِ ، الْقُرْآنُ ؟ قَالَ : إِذَنْ أَقُولُ لَهُمْ ، إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَ يَنْهَى وَلَكِنَّ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا يَأْمُرُونَ وَيَنْهَوْنَ وَأَقُولُ : قَدْ عَرَّضْتَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةً مَا هِيَ

میشود ، زیرا فیصل دادن هر امر محکم بآنها ابلاغ میشود) اگر بتوبگویند : خدای عزوجل این امر را جز بسوی پیغمبر نفرستد ، توبگو : آیا این امر محکم که فیصل داده میشود و بتوسط فرشتگان و جبرئیل فرود میآید آنها از آسمانی بآسمانی نزول کنند یا از آسمان بزمین ؟ اگر گویند : تنها از آسمانی بآسمانی نزول کنند ، (درست نیست) زیرا در آسمان کسی نیست که از اطاعت بمعصیت گراید (و فیصل دادن در مورد گناه و طغیان و اختلاف است) و اگر بگویند : از آسمان بزمین آیند و اهل زمین بفیصل دادن احتیاج زیادی دارند ، توبگو : پس ایشان چاره‌ئی جز این دارند که سید و بزرگتری داشته باشند و نزدش محاکمه کنند ؟ .

اگر گویند : خلیفه وقت حاکم ایشانست ، توبگو (۲۵۶ - بقره) و خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند ، ایشانرا از تاریکیها بسوی نور برد - تا آنجا که فرماید - : در دوزخ جاودانند ، بجانم قسم که در زمین و آسمان ، سرپرستی از طرف خدای - عزذکره - نیست ، جز اینکه مؤید است و کسیکه تأیید شود خطا نکند و در روی زمین دشمنی برای خدا نباشد ، جز اینکه بی یاور باشد و هر که بی یاور باشد ، بحق نرسد همچنانکه لازمست از آسمان برای مردم زمین فرمان و قانون نازل شود ، لازمست حاکمی هم باشد ،

اگر گویند : آن حاکم را نمیشناسیم ، بآنها بگو . هر چه خواهید بگوئید ، خدای عزوجل نخواسته است که بندگانشرا بعد از محمد صلی الله علیه و آله بدون حجت گذارد .

امام صادق عليه السلام فرماید : الیاس ایستاد و گفت : ای پسر پیغمبر در اینجا موضوعی است مشکل ، بمن بفرمائید : اگر آنها گویند حجت خدا تنها قرآنست ، (چه باید گفت) فرمود : آنکاه من بآنها میگویم : قرآن زبان ندارد که امر و نهی کند ولی قرآن اهلی دارد که آنها امر و نهی میکنند (و جزئیات

فِي السُّنَّةِ وَالْحُكْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ وَلَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ أَيْ اللَّهُ لِعَلِمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ أَنْ تَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ فِي حُكْمِهِ رَادُّهَا وَ مُفَرِّجٌ عَنْ أَهْلِهَا فَقَالَ : هُنَا تَفَلَّجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلًا ، قَالَ : فَقَالَ الرَّجُلُ : هَلْ تَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! دَلِيلٌ مَا هُوَ ؟ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، نَعَمْ فِيهِ جَمَلُ الْحُدُودِ وَ تَفْسِيرُهَا عِنْدَ الْحُكْمِ فَقَالَ أَبِي اللَّهِ أَنْ يُصِيبَ عَبْدًا بِمُصِيبَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ أَوْ [فِي] مَالِهِ لَيْسَ فِي أَرْضِهِ مِنْ حُكْمِهِ قَاضٍ بِالصَّوَابِ فِي تِلْكَ الْمُصِيبَةِ قَالَ : فَقَالَ الرَّجُلُ : أَمَا فِي هَذَا الْبَابِ فَقَدْ فَلَجْتُمْ بِحُجَّةٍ إِلَّا أَنْ يَفْتَرِيَ خَصْمُكُمْ عَلَى اللَّهِ فَيَقُولُ : لَيْسَ لِلَّهِ جَلٌّ ذِكْرُهُ حُجَّةٌ وَلَكِنْ أَخْبَرَنِي عَنْ تَفْسِيرِ « لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ » ؟ مِمَّا خَصَّ بِهِ عَلِيُّ « وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ » قَالَ : فِي أَبِي فَلَانَ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدَةٌ مُقَدِّمَةٌ وَوَاحِدَةٌ مُؤَخَّرَةٌ « لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ » مِمَّا خَصَّ بِهِ عَلِيُّ عليه السلام « وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ » مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي

ومصادیق کلی قرآنرا تفسیر و تعیین میکنند) و نیز میگویم : گاهی برای بعضی از اهل زمین ، بلا و فتنه‌ئی پیش آمد کند که در سنت پیغمبر و حکم مورد اجماع امت وجود نداشته باشد و در قرآن هم نباشد ، برای علم خدا روا نیست که چنین فتنه‌ئی در زمین پیدا شود و در محکمه عدالت او کسیکه آن فتنه را رد کند و بگرفناران فرج بخشد ، وجود نداشته باشد .

الیاس گفت : در اینجا شما پیروز میشوید ای پسر پیغمبر ، گواهی دهم که هر بلا و مصیبتی که در زمین بمخلوق رسد ، یا نسبت بجان ایشان در موضوع دین یا غیر دین ، پیش آمد کند ، خدای - عزذکره - میداند و قرآنرا راهنمای آنها قرار داده است ، سپس گفت : ای پسر پیغمبر ! میدانی که قرآن دلیل چیست ؟ امام باقر علیه السلام فرمود : آری کلیات حدود خدا در قرآنست و تفسیر آنها نزد حاکم (حجت معصوم خدا) است .

الیاس گفت : خدا امتناع دارد که بنده‌ای بمصیبتی نسبت بدین یا جان و یا مالش گرفتار شود و در روی زمینش حاکمیکه نسبت بان مصیبت بدرستی قضاوت کند ، وجود نداشته باشد . آن مرد (الیاس) گفت : در این موضوع شما بکمک برهان پیروزی دارید ، مگر اینکه دشمن شادروغی بخدا ببندد و گوید : برای خدای - جلذکره - حجتی نیست :

بمن خبر دهید از تفسیر (۲۰ سوره ۵۷) « تا برای آنچه از دستتان رفته غم نخورید » (امام باقر علیه السلام فرمود :) این از مختصات علی است « و نسبت بانچه بدستتان آمده شادی نکنید » در باره ابی فلان و باران اوست که یکی در جلو و یکی دنبالش « برای آنچه از دستتان رفته غم نخورید » مخصوص علی علیه السلام است و برای آنچه بدستتان آمده شادی نکنید ، راجع بفتنه‌ایست که بعد از پیغمبر

عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَشْهَدُ أَنْكُمْ أَصْحَابُ الْحُكْمِ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ثُمَّ قَامَ الرَّجُلُ وَذَهَبَ فَلَمْ أَرَهُ .

۲ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : بَيْنَا أَبِي جَالِسٌ وَعِنْدَهُ نَقَرٌ إِذَا اسْتَضَحَكَ حَتَّى اغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ دُمُوعاً ثُمَّ قَالَ : هَلْ تَدْرُونَ مَا أَضْحَكُنِي ؟ قَالَ : فَقَالُوا : لَا ، قَالَ : رَعِمَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنْتَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَقُلْتُ لَهُ : هَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ! تُخْبِرُكَ

صلی الله علیه وآله پیش آمد ، آن مرد (الباس) گفت : گواهی دهم که شما دارندگان همان حکمی هستید که در آن اختلاف نیست ، سپس آن مرد برخاست و رفت و من اورانیدم .

شرح - راجع بآیه شریفه (۲۳ سوره ۵۷) وتأویلیکه امام علیه السلام فرمود : علامه مجلسی ره پنج قول نقل میکند ولی خودش قول اول را انتخاب میکند و آنرا واضعتر میدانند و انصافاً هم چنانست که ایشان گویند ، بدینجهت ما نیز تنها همان قول را ذکر میکنیم . در مرآت صفحه ۱۷۸ گوید :

اول - آنچه بذهن کوتاه من رسد اینستکه : این آیه درباره ای بکر و اسحاقش یعنی عمر و عثمان نازل شده و خطاب در آیه متوجه ایشانست ، پس اینکه خدا فرماید : « تا بر آنچه از دستتان رفته غم مخورید » یعنی از اینکه خلافت و امامت بواسطه نص و تعیین پیغمبر از دست شما رفت و بعلی علیه السلام اختصاص یافت ، غم مخورید « و نسبت با آنچه بدستان آمده شادی نکنید » یعنی باین خلافت ظاهری که بعد از پیغمبر بشما رسید ، شادی نکنید ، خدا شما را بمیل خودتان واگذار کرد و مجبور بر ترک این کار نساخت و توانائی نصب خلافت را بشما داد .

واینکه امام فرمود : « یکی در جلو و یکی دنبالت » یعنی قسمت اول آیه ، اشاره بقضیه اول دارد که تعیین خلافت علی در حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد و قسمت دوم آیه ، اشاره بواقعه دوم دارد که نصب خلافت بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد .

و این تأویل کاملاً با صدر آیه هم منطبق است که میفرماید : « هیچگونه مصیبتی بزمین و یا جان شما نرسد ، مگر پیش از آنکه خلقش کنیم ، در نامه ای (لوح محفوظ) بوده و این برای خدا آسانست » یعنی موضوع خلافت ، در لوح محفوظ ما برای علی علیه السلام ثبت شده و ملائکه و جبرئیل هم همان احکام نوشته ما را نازل میکنند ، اگر از دست شما رفته است غم مخورید و بدانید که با تعیین خدا بوده و باین خلافتی که با تحمیل و زور بدست آورده اید ، شادی نکنید و بدانید که شما مستحق آن نیستید و بکیفرش خواهید رسید . پس معلوم شد که آنچه امام باقر علیه السلام قبلاً فرمود (راجع بمصیبت دردین و جان و مال) اشاره بتأویل صدر همین آیه بوده و بدینجهت الباس هم از بقیه آیه پرسید .

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : در آنمیان که پدم نشسته بود و افرادی هم نزد او بودند ، ناگهان او را خنده می گرفت که دو چشمش پر از اشک شد ، سپس فرمود : میدانید چه مرا بخنده آورد ؟ گفتند : نه ، فرمود : ابن عباس معتقد است که از جمله کسانی است که (۳۰ سوره ۴۱) « گفته اند :

بِوَلَايَتِهَا لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْأَمْنِ مِنَ الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ قَالَ: فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» وَقَدْ دَخَلَ فِي هَذَا جَمِيعُ الْأُمَّةِ فَاسْتَضْحَكْتُ ثُمَّ قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنْشَدَكَ اللَّهُ هَلْ فِي حُكْمِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ؟ قَالَ: قَالَ: لَا، فَقُلْتُ: مَا تَرَى فِي رَجُلٍ صَرَبَ رَجُلًا أَصَابِعُهُ بِالسَّيْفِ حَتَّى سَقَطَتْ ثُمَّ ذَهَبَ وَأَتَى رَجُلًا آخَرَ فَأَطَارَ كَفَّهُ فَأَتَى بِهِ إِلَيْكَ وَأَنْتَ فَاضِرٌ كَيْفَ أَنْتَ صَائِعٌ؟ قَالَ: أَقُولُ لِهَذَا الْقَاطِعِ: أَعْطِهِ دِيَةَ كَفِّهِ وَأَقُولُ لِهَذَا الْمَقْطُوعِ: صَالِحُهُ عَلَيَّ مَا شِئْتَ؛ وَأَبْعَثْ بِهِ إِلَى ذَوِي عَدْلٍ، قُلْتُ: جَاءَ الْإِخْتِلَافُ فِي حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَتَقَطَّصَتِ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ، أَبِي اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُحَدِّثَ فِي خَلْقِهِ شَيْئًا مِنَ الْحُدُودِ [وَأ] لَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِي الْأَرْضِ، أَفْطَعَ قَاطِعَ الْكَفِّ أَصْلًا ثُمَّ أَعْطَاهُ دِيَةَ الْأَصَابِعِ هَكَذَا حُكْمُ اللَّهِ لَيْلَةَ نَزَلُ فِيهَا أَمْرُهُ، إِنْ جَحَدَتْهَا بَعْدَ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَدْخَلَكَ اللَّهُ النَّارَ كَمَا أَعْمَى بِصَرَكَ يَوْمَ جَحَدَتْهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: فَلِذَلِكَ عَمِيَّ بِصَرِي قَالَ: وَ مَا عَلِمَكَ بِذَلِكَ؟ فَوَاللَّهِ إِنْ عَمِيَ بِصَرِي إِلَّا مِنْ صَفْقَةِ جَنَاحِ الْمَلِكِ، قَالَ: فَاسْتَضْحَكْتُ ثُمَّ تَرَكْتَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ لِسَخَافَةٍ عَقِلَهُ ثُمَّ لَقِبْتُهُ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا تَكَلَّمْتَ بِصَدِيقِي مِنْ أَمْسٍ، قَالَ لَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يُنَزَّلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَإِنَّ لِذَلِكَ الْأَمْرَ وَ لَأَنَّهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،

پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند - دنباله آیه - : فرشتگان برایشان نازل شوند که بیم مدارید وغم مغورید - « من باو گفتم : ابن عباس ! تو فرشتگانرا دیده‌ای که دوستی خود را نسبت بتو در دنیاو آخرت وایمنی ترا ازبیم واندوه خیر دهند ؛ ابن عباس گفت : خدای - تبارک و تعالی - فرماید : (۱۰ -سوره ۴۹) « همانا مؤمنین برادر یکدیگرند ، پس تمام امت دراین حکم شریکند(یعنی همچنانکه من فرشتگان را ندیده‌ام ، سایر مؤمنین با استقامت هم ندیده‌اند) .

امام علیه السلام فرماید : من خندیدم (شاید جهت خنده حضرت اینستکه : مقصود از استقامت در آیه ، استقامت برحق است در هر گفتار و کردار و آن ملازم باعصمت و مخنص بائمه علیهم السلام است و ابن عباس گمان میکند که هر گونه استقامت وهر مومنی را شامل میشود) و باو گفتم : راست گفتی (مؤمنین برادر یکدیگرند) ولی ابن عباس ! ترا بخدا آیا در حکم خدای - جل ذکره - اختلافی هست ؟ گفت : نه ، گفتم : رأی تو چیست در باره مردیکه باشمشیر انگشتان دست مردی را بیندازد و فرار کند و مرد دیگری بیاید و کف دست او را قطع کند ، اگر تو قاضی باشی و او را نزد تو آورند ، چه خواهی کرد ؟ گفت : بکسیکه کف دست را بریده میگویم : باید دیه کف دست او را بدهی و بدست بریده میگویم با او بهر چه خواهی مصالحه کن و او رانزد دو عادل میفرستم (تادیبه کف او را معین کنند) .

من گفتم : در حکم خدای - عز ذکره - اختلاف پیدا شد(زیرا اول گفتی مصالحه کنند و سپس گفتی

قُلْتُ : مَنْ هُمْ ؟ فَقَالَ : أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَيْمَةً مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ : لِأَزَاهَا كَانَتْ إِلَّا
 مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَبَّأَكَ الْمَلِكُ الَّذِي يُحَدِّثُهُ فَقَالَ : كَذَبْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ رَأَتْ عَيْنَايَ الَّذِي
 حَدَّثَكَ بِهِ عَلِيٌّ - وَلَمْ تَرَهُ عَيْنَاهُ وَلَكِنْ وَعَا قَلْبَهُ وَوَقَرَ فِي سَمْعِهِ - ثُمَّ صَفَّمَكَ بِجَنَاحِهِ فَعَمِيَتْ قَالَ :
 فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ : قَبْلِ حُكْمِ اللَّهِ فِي حُكْمٍ مِنْ حُكْمِهِ
 بِأَمْرَيْنِ؟ قَالَ : لَا ، فَقُلْتُ هَهُنَا هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ .

نزد دو عادل میفرستم) و سخن اولت را باطل کردی (که گفתי در حکم خدا اختلاف نیست) خدای
 - عزذکره - هرگز نخواسته که موضوعی راجع بحدود در میان خلقت پیدا شود و تفسیر و حکمش در زمین
 نباشد ، دست کسیکه کف را بریده قطع کن و دبه انکشانرا باو برگردان (وسائل ج ۳ ص ۴۸۱ - این
 حدیث را با سه طریق ذکر نموده و طبق آن فتوی داده است و مجلسی ره گوید : بیشتر اصحاب ما باین
 حدیث عمل کرده اند - مرآت ص ۱۷۹) حکم خدا در شبی که امرش را نازل کرده است ، (شب قدر)
 چنین است . اگر تو بعد از آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ای آنرا انکار کنی ، خدایت بدوزخ
 فرستد ، همچنانکه چشمت را کور کرد ، روزیکه علی بن ایبطالب را انکار کردی . ابن عباس گفت : بهمان
 جهت چشم کور شد [۲] امام علیه السلام فرمود : تو از کجا اینرا دانستی ؟ بخدا که چشم او جز از ضربه پر
 فرشته کور نشد ، سپس خندیدیم و او را در آنروز بواسطه سستی عقلش رها کردم .

سپس او را دیدم و گفتم : ابن عباس ! توهیچگاه مثل دیروز راست نگفتی ، زیرا گفתי : علی بن
 ایبطالب علیه السلام بتو فرمود : شب قدر در هر سالی هست و امر آنسال (حکم خدا و مقدر بندگان) در
 آنشب نازل میشود و برای آن امر (که نازل میشود) و ایانی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین شده
 است . تو گفתי : آنها چه کسانیند ؟ علی علیه السلام فرمود : من و یازده نفر امامان محدث از صلب من
 میباشیم . تو گفתי : من عقیده ندارم که شب قدر جز با پیغمبر باشد (یعنی پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه
 و آله امر خدا در شب قدر بر کسی نازل نشود) آنگاه فرشته ایکه با او سخن میگفت ، مجسم شد و گفت :
 ابن عباس ! دروغ گفتی ، من با دو چشم فرشته ایرا که با علی علیه السلام سخن میگفت ، دیده ام - ولی
 علی علیه السلام فرشته را با چشمش ندیده بلکه با قلبش دریافته (و آوازاو) در گوشش قرار گرفته - سپس
 با پر خود بتو زد که کور گشتی .

ابن عباس گفت : در هر چه ما بایکدیگر اختلاف کنیم ، حکمش با خداست . امام علیه السلام فرماید : من گفتم
 مگر خدا در هیچیک از احکامش ، دو گونه حکم میکند ؟ (در حکم خدا اختلاف پیدا میشود ؟) گفت : نه
 فرمود : همینجاست که هلاک شدی و هلاک کردی (یعنی چون علم بدون اختلاف که فقط بواقع و حقیقت
 ناظر است و متصل بوجه الهی است ، تنها نزد ماست که جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشیم و علمی
 که در دست مردمست ، همه متناقض و مختلف است ، اگر توهم بپلم خویش منکی شوی ، خودت هلاک گشته
 و دیگران را هلاک کرده ای) .

۴ - وَ يَهْدِي الْإِنْسَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: «فِيهَا يُعْرَفُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، يَقُولُ: يَنْزِلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَالْمُحْكَمَ لَيْسَ بِشَيْئَيْنِ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ مَنْ حَكَمَ بِأَمْرٍ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَرَأَى أَنَّهُ مُصِيبٌ فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ، إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً، يُؤَمَّرُ فِيهَا فِي أَمْرِ تَفْسِيرِهِ بِكَذِّا وَ كَذِّا، وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذِّا وَ كَذِّا؛ وَإِنَّهُ لَيَحْدُثُ لِيُؤْتِي الْأَمْرَ سَوَى ذَلِكَ كُلِّ يَوْمٍ عِلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْخَاصُّ وَالْمَكُونُ الْمَعْجِبُ الْمَخْرُوجُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

توضیح - علامه مجلسی (ره) گوید: مناظره بین امام باقر عليه السلام و ابن عباس لابد در زمان کودکی امام و حیات پدرش زین العابدین علیهما السلام بوده است، زیرا تولد امام باقر عليه السلام در سال ۵۷ هجری بوده و وفات ابن عباس در سال ۶۸ و وفات امام چهارم در سال ۹۵ بوده است، و اما راجع بشب قدمیان امامیه خلاقی نیست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا انقراض دنیا شب قدر و فضیلتش باقیست و در شب قدر هر سال ملائکه و روح نازل میشوند و بیشتر عامه هم چنین معتقدند.

۳ - امام محمد تقی عليه السلام فرماید: خدای عزوجل راجع بشب قدر فرموده است (سوره ۴۴) «در انشب هر امر محکمی فیصل داده شود»، خدا میفرماید: هر امر محکمی از آسمان نازل میشود و محکم دو چیز نیست، بلکه تنها یک چیز است، پس هر که حکم بی اختلاف کند، حکمش حکم خدای عزوجل است و هر که حکمی کند که در آن اختلافی باشد و خود را مصیب داند، بحکم طاغوت (باطل) حکم کرده است.

همانا سال بسال در شب قدر تفسیر و بیان کارها بر ولی امر (امام زمان) نازل میشود، در آنشب امام عليه السلام درباره کار خودش چنین و چنان دستور میگیرد و راجع بکار مردم هم بچنین و چنان مأمور میشود، و نیز برای ولی امر غیر از شب قدر هم در هر روزیکه خدای عزوجل صلاح داند، مانند آنشب امر مخصوص و پوشیده و شکفت در گنجینه پدید میآید، سپس قرائت فرمود: (آیه ۲۷ سوره ۳۱) «اگر همه درختانی که در زمین هست قلم باشد، و دریا و هفت دریای دیگر بکممک او مرکب شود، کلمات خدا تمام نشود، زیرا که خدا نیرومند و فرزانه است».

توضیح - مجلسی (ره) گوید: از این حدیث استفاده میشود که در شب قدر آیات قرآن توضیح داده میشود، محکم و متشابهی جدا میشود آیات مجلسش بیان میشود، آیات متشابهش تاویل میشود، مطلقاتی متعید میگردد و خلاصه انزال قرآن کامل میشود بطوریکه برای مردم هدایت باشد (و مناسب پیش آمدها و اوضاع مردم در آنسال باشد) سپس مجلسی گوید: مراد بامر محکم امر معلوم یقینی است که حتمی

﴿۶۴۰﴾ - وبهذا الإسناد ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان علي بن الحسين صلوات الله عليه يقول : «إنا أنزلناه في ليلة القدر ، صدق الله عز وجل أنزل الله القرآن في ليلة القدر ، وما أدرنا ما ليلة القدر» قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لأدري ، قال الله عز وجل : «ليلة القدر خير من ألف شهر» ليس فيها ليلة القدر قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «وهل تدري لم هي خير من ألف شهر؟ قال : لا ، قال : لأنها تنزل فيها الملائكة والرؤس بأذن ربهم من كل أمر» وإذا أذن الله عز وجل بشيء فقد رصيه «سلام» هي حتى مطلع الفجر ، يقول : «سلم عليك يا محمد ملائكتي وروحي بسلامي من أول ما يهبطون إلى مطلع الفجر» ثم قال في بعض كتابه : «وأتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة» في إنا أنزلناه في ليلة القدر ، وقال في بعض كتابه : «وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين» يقول في الآية الأولى : «إن محمدا حين يموت ، يقول أهل الخلال

و واقمی باشد و در شب قدر نازل میشود و لازمست که در زمین عالمی باشد که آن امر واقمی را بداند و گرنه انزال آن فائدهئی ندارد و آن عالم هم جز امام مسمومی که از جانب خدا مؤید است نباشد ، پس آیه دلالت دارد که در هر عصری تا انقراض تکلیف خدا از روی زمین ، باید امامی که تمام امور دین را از جزئی و کلی بداند ، موجود باشد و اطاعت او هم بر مردم لازمست .

۴ - امام صادق عليه السلام فرمود : «علی بن حسین علیهما السلام میفرمود : «إنا أنزلناه في ليلة القدر» راست فرمود خدای عزوجل که قرآنرا در شب قدر نازل فرمود «تو میدانی شب قدر چیست ؟» پشیمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «نمیدانم ، خدای عزوجل فرمود : «شب قدر از هزار ماه بهتر است» که شب قدر ندارد (یعنی شب قدر از هزار ماه غیر رمضان بهتر است تا تفضیل شئی بر نفس لازم نیاید) خدا پشیمبر صلی الله علیه و آله فرمود : میدانی چرا آن یکشب از هزار ماه بهتر است ؟ گفت : نه ، فرمود : زیرا «در آنشب فرشتگان و جبرئیل با اجازه پروردگارشان برای هر مطلبی نازل می شوند» و چون خدای عزوجل نسبت به چیزی اجازه دهد آنرا پسندیده است «آنشب تا بر آمدن سپیده دم سلامست» خدا میفرماید : ای محمد : فرشتگان و جبرئیل از آغاز فرود آمدنشان تا طلوع صبح سلام مرا برای تو میآورند .

و در آیه دیگر قرآنش میفرماید : (سوره ۲۷ : ۸) «پرسید از فتنه ای که تنها بستمکران نمیرسد ، یعنی آنها که درباره «إنا أنزلناه في ليلة القدر» ستم کردند و در آیه دیگر قرآنش فرموده (سوره ۱۳۸ : ۳) «محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او فرستادگان بوده و در گذشته اند ، آیا اگر او میرد پاکشته شود ، شما بمقتب بر میگردید ، هر که بمقتب برگردد ، بخدا زیانی نمیزند ، و خدا سپاسگزارانرا پاداش خواهد داد ، خدا در آیه اول میفرماید : چون محمد بمیرد ، مخالفین امر خدای عزوجل - گویند - «شب قدر

لَا مَرَّ لَهِ عَزَّ وَجَلَّ: مَضَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَذِهِ فِتْنَةٌ أَصَابَتْهُمْ خَاصَّةً وَبِهَا أَرْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ لِأَنَّهُمْ إِنْ قَالُوا: لَمْ تَذْهَبْ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا أَمْرٌ وَإِذَا أَمَرَ وَإِلَّا لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ ضَاحِبٍ بُدٌّ.

هم با پیغمبر صلی الله علیه وآله درگذشت ، این فتنه ای بود که تنها با آنها رسید و بسبب آن بمقب بر گشتند ، زیرا اگر میگفتند شب قدر (بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله) از میان ترفقه ناچار برای خدای عزوجل در آنشب امری لازم است (که فرود آید) و چون بامر اعتراف کردند ، چاره ای نیست جز اینکه صاحب الامر هم باشد .

شرح - علامه مجلسی گوید : مقصود از روح یا جبرئیل است و یا بزرگترین فرشته خدا و یا مخلوقی که از جنس فرشته نیست و اشرف و اعظم از آنها است .

طبرسی (ده) گوید : آنشب را شب قدر گویند زیرا خدا هر چه در آنسال واقع می شود در آنشب تقدیر میکند و حکم مینماید و گفته اند : برای اینست که شب مبارکیست و خیر و برکت و مغفرت در آنشب نازل میشود ، پس قدر و منزلت دارد و گفته اند : برای اینست که طاعات و عبادات در آنشب ثواب بسیار دارد . انتهى .

و همین است معنی « شب قدر از هزار ماه بهتر است » ، یعنی با وجود اینکه قطعات زمان و ایام از نظر ما مساوی و برابر است ولی از نظر خالق جهان و صانع زمین و زمان روز جمعه بر سایر روزها شرافت دارد ، ماه رمضان بر سایر ماهها رجحان و فضیلت دارد ، عید فطر و عید قربان در میان ایام امتیاز مخصوصی دارد . عبادت در شب قدر از عبادت هزار ماه بهتر است . خدائیکه منظومه شمس را ساخته و ماه و سال و شب و روز پدید آورده ، چنین مقرر داشته است **الایعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر** آیا میشود که خالق دقیق کاردان نداند . و اما راجع بتعیین شب قدر ، مجلسی (ده) فرماید : بعضی از عامه گفته اند . یکشب نامعلوم در میان سالت : برخی گفته اند : از ماه شعبان و رمضان خارج نیست و بعضی شب اول و هفتم و هفدهم را گفته اند ولی نزد ما شیعیان اختلافی نیست که شب قدر از شبهای ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ رمضان خارج نیست .

و اما راجع بنزول قرآن در اینشب ، مرحوم طبرسی گوید : خدا در این شب همه قرآنرا از لوح محفوظ با آسمان پائین فرود آورد و سپس جبرئیل در مدت ۲۳ سال آنرا کم کم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل کرد .

موضوع دیگر اختلاف عامه و خاصه در نزول ملائکه است . علماء عامه میگویند : نزول ملائکه و جبرئیل فقط در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده و پس از وفات آنحضرت قطع شده است ، علماء خاصه (شیعه) گویند : اولاً کلمه « تنزل » فعل مضارعست و دلالت بر استمرار میکند ، پس باید نزول ملائکه در هر شب قدری ادامه داشته باشد و ثانیاً استدلالی است که امام چهارم علیه السلام بکمک دو آیه دیگر قرآن می نماید . بدین ترتیب که :

خدا اینتالی در سوره آل عمران میفرماید : اگر پیغمبر از میان شما برود ، بمقب بر میگرددید ، یعنی

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام كَثِيراً مَا يَقُولُ: [مَا] اجْتَمَعَ التَّمِيمِيُّ وَالْعَدَوِيُّ
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ يَقْرَأُ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِخَشْيَةٍ وَبُكَاءٍ فَيَقُولَانِ: مَا أَشَدَّ رِقَّتَكَ لِهَيْبَةِ
السُّورَةِ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لِمَارَاتٍ عَيْنِي وَوَعَا قَلْبِي وَلِمَا يَرَى قَلْبُ هَذَا مِنْ بَعْدِي فَيَقُولَانِ:
وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ وَمَا الَّذِي يَرَى؟ قَالَ: فَيَكْتُبُ لَهُمَا فِي التُّرَابِ «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ بَعْدَ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ أَمْرٍ» فَيَقُولَانِ:
لَا، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْلَمَانِ مِنَ الْمُنَزَّلِ إِلَيْهِ بِذَلِكَ فَيَقُولَانِ: أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَقُولُ: نَعَمْ فَيَقُولُ هَلْ تَكُونُ
لَيْلَةَ الْقَدْرِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولَانِ: نَعَمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: فَهَلْ يَنْزِلُ ذَلِكَ الْأَمْرُ فِيهَا؟ فَيَقُولَانِ: نَعَمْ،
قَالَ: فَيَقُولُ: إِلَى مَنْ؟ فَيَقُولَانِ: لِأَنْدَرِي فَيَأْخُذُ بِرَأْسِي وَيَقُولُ: إِنْ لَمْ تَنْدَرِيَا فَادْرِيَا، هُوَ

مانند دوران جاهلیت که بدون رهبر و پیشوا بودید ، خود را بدون رهبر میدانید ، زیرا می گوئید : خدا در
روی زمین ، پس از پیغمبر خلیفه ای نگذاشته که ملائکه در شب قدر امور محکم آنسارا از جانب خدا برای
او بیاورند و در سوره انفال که راجع بقتله فرموده است : مقصود از قتلته همان ارتداد بیشتر مسلمین و روگردانیدن
آنها از علی بن ابیطالب عليه السلام است و در کلمه « لاتصین » بعضی از قراء « لتصین » قرائت کرده اند و آن
مطابق تفسیری است که امام علیه السلام فرمود .

آنچه بنظر کوتاه من رسیده اینستکه علاوه بر این دو استدلال باید بامام گفت ، اگر بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه و آله شب قدر و نزول ملائکه ازین رفته باشد ، لازم آید که این آیه قرآن مرده باشد و بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی و مصداق نداشته باشد ، در صورتیکه تمام آیات قرآن ، مانند خورشید تابان
همیشه در جریان و با وضع زمان قابل انطباقست ، چنانچه در اخبار باین معنی تصریح شده است .

۵ - علی علیه السلام غالباً میفرمود که : هر گاه تیمی وعدوی (ابوبکر و عمر) خدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بودند و آنحضرت سوره « انا انزلناه » را با خشوع و گریه تلاوت میفرمود ، میگفتند : چقدر
در این سوره دلت میسوزد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود : برای آنچه چشم (فرشتگانرا در شب قدر)
دیده و دلم (بیان هر امر محکم را در آنشب) فهمیده و نیز برای آنچه دل این شخص (علی عليه السلام) پس از
من درمیآید (۱) آنها میگفتند : مگر شما چه دیده ای و آنچه میبیند ؟ حضرت برای آنها روی خاک مینوشت
« تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر » سپس میفرمود : پس از اینکه خدای
عزوجل فرماید « هر امری » دیگر چیزی باقی میماند ؟ میگفتند : نه ، میفرمود : میدانید آنکه هر امری
بر او نازل میشود کیست ؟ میگفتند : توهستی ای رسول خدا ، میفرمود : آری ، اما شب قدر بعد از من هم
میباشد ؟ میگفتند آری ، میفرمود : در شبهای قدر پس از من هم آن امر نازل میشود ؟ میگفتند : آری .
میفرمود : بچه کسی نازل می شود ؟ می گفتند : نمیدانیم ، پیغمبر دست بر سر من میگذاشت و میفرمود : اگر
(۱) نسبت بعلی عليه السلام فرمود که با چشم می بیند ، زیرا چنانکه در سابق ذکر شد ، امام عليه السلام ملائکه
را در شب قدر بچشم نمی بیند ، بلکه تنها صدای آنها را می شنود .

هَذَا مِنْ بَدَنِي قَالَ : فَإِنَّا كُنَّا لَيَعْرِفَانِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ شِدَّةِ مَا يُدَاخِلُهُمَا مِنَ الرَّغَبِ !

۶- وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ ! خَاصِمُوا بِسُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ [فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ] تَقْلِبُوا ، قَوَّالِهَا لِحُجَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنِّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَإِنَّهَا لَأَعْيُنُ عَلِمْنَا ، يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِدَحْمٍ وَوَالِكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ، فَإِنَّهَا لَوْلَاةُ الْأَمْرِ خَاصَّةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ ! يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى « وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ » قِيلَ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ نَذِيرُهَا مُحَمَّدٌ عليه السلام قَالَ : صَدَقْتَ قَبْلَ أَنْ نَذِيرَ وَهُوَ حَيٌّ مِّنَ الْعَيْنَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ ؛ فَقَالَ السَّائِلُ : لَا ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : أَرَأَيْتَ بَعِيثَ الْبَيْتِ نَذِيرُهُ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعِيثِهِ مِّنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَذِيرٌ ، فَقَالَ : بَلَى ، قَالَ : فَكَذَلِكَ لَمْ يَمُتْ مُحَمَّدٌ إِلَّا وَكَهْ بَعِيثِ نَذِيرٌ قَالَ : فَإِن قُلْتَ : لَا ، فَقَدْ صَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَن فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِّنْ أُمَّتِهِ قَالَ : وَمَا يَكْمِئُهُمُ الْقُرْآنُ ؟ قَالَ : بَلَى إِن وَجِدُوا

نمی‌دانید ، بدانید ، آن شخص پس از من مرد است ، سپس اندونفر شب قدر را بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌شناختند ، بواسطه هراس سختی که در دل آنها می‌افتاد .

۶- امام محمد تقی عليه السلام فرمود : ای گروه شیعه : با سوره « انا انزلناه » (با اهل سنت) مخاصمه و مباحثه کنید تا پیروز شوید ، بخدا که آن سوره پس از پیغمبر ججت خدای - تبارک و تعالی - است بر مردم و آن سوره سرور دین شماست (بزرگترین دلیل مذهب شماست) و نهایت دانش ماست (زیرا کاشف از شب قدر است و در آن شب مکنونات علمی برای ما هویدا می‌گردد) ای گروه شیعه با آیات « هم و الكتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين » مخاصمه کنید ، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله .

ای گروه شیعه خدای - تبارک و تعالی - میفرماید : (۲۲ سوره ۳۵) « هیچ امتی نیست مگر آنکه بیم رسانی در میان آنها بوده است ، شخصی گفت : ای ابا جعفر بیم رسان امت ، محمد صلی الله علیه وآله است فرمود : درست گفتی ولی آیا پیغمبر در زمان حیاتش چاره‌ای از فرستادن نمایندگان در اطراف زمین داشت ؟ (یعنی میتوانست آنها را نفرستد) گفت : نه ؛ امام فرمود : بمن بگو مگر فرستاده پیغمبر بیم رسان او نیست چنانکه خود پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاده خدای عزوجل و بیم رسان او بود ؟ گفت : چرا ، فرمود : پس همچنین پیغمبر صلی الله علیه وآله برای پس از مرگ خود هم فرستاده و بیم رسان دارد ، اگر بگوئی ندارد ، لازم آید که پیغمبر آنها را که در سلب مردان امتش بودند ، ضایع کرده (و بدون رهبر گذاشته) باشد .

آن مرد گفت : مگر قرآن برای آنها کافی نیست ؟ فرمود : چرا در صورتیکه تفسیری برای قرآن

لَهُ مُقَسَّرًا قَالَ : وَمَا فَسَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : بَلَى قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ وَ فَسَّرَ لِلْأُمَّةِ شَأْنَ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ! كَانَ هَذَا أَمْرًا خَاصًّا لَا يَحْتَمِلُهُ الْعَامَّةُ قَالَ : أَبِي اللَّهِ أَنْ يُعْبَدَ إِلَّا سِرًّا حَتَّى يَأْتِيَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ دِينُهُ كَمَا أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ خَدِيجَةَ مُسْتَتِرًا حَتَّى أَمَرَ بِالْإِعْلَانِ ، قَالَ السَّائِلُ : يَنْبَغِي لِصَاحِبِ هَذَا الدِّينِ أَنْ يَكْتُمَ ؟ قَالَ : أَوْ مَا كَتَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ يَوْمَ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُهُ ؟ قَالَ : بَلَى ؛ قَالَ : فَكَذَلِكَ أَمَرْنَا حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ .

داشته باشند ، گفت : مگر پیغمبر صلی الله علیه وآله قرآنرا تفسیر نفرموده است ؟ فرمود : چرا تنها برای یک مرد تفسیر کرد و شأن آن مرد را که علی بن ابیطالب است بامت خود گفت .

مرد سائل گفت ، ای ابا جعفر ، این مطلبی است خصوصی که عامه از مردم زیر باد آن نروند ، فرمود خدا حتماً میخواهد که در نهان پرستش شود تا برسد هنگام و زمانی که دینش آشکار شود ، همچنانکه (سالهای اول بعثت) پیغمبر صلی الله علیه و آله بسا خدیجه در نهان پرستش خدا می کرد تا زمانی که مأمور باعلان گشت .

مرد سائل گفت : آیا صاحب این دین باید آنرا نهان کند ؟ فرمود : مگر علی بن ابیطالب علیه السلام اندوژی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد آنرا نهان نکرد تا زمانی که امرش ظاهر گشت ؟ کار ما نیز همچنین است تا نوشته خدا مدتش برسد (و هنگام ظهور امام زمان علیه السلام و آشکار شدن دین فرا رسد) .

شرح - جمله « فهل كان نذير » بنظر ما « فهل كان له بد » بوده و تصحیف شده است ، لذا همانطور ترجمه کردیم و حاصل استدلال امام علیه السلام بآیه شریفه (۲۲ سوره ۳۵) اینست که خدای تعالی میفرماید در هر امتی پیام رسانی بوده است و این امت هم پیام رسانی لازم دارد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمانی که زنده بود ، پیام رسان خدا بود نسبت به مردم مکه و مدینه و سایر بلاد و شهرها از جانب خود اشخاصی را میفرستاد که نمایندگان او و پیام رسانان از طرف او بودند ، پس در صورتیکه پیغمبر در زمان حیاتش نایب و نماینده‌ای معین کند ، چگونه برای پس از وفاتش نماینده‌ای معین نکند .

در اینجا مجلسی (ره) اضافه میکند که نماینده در زمان حیات لازم نیست معصوم باشد ، زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است ، هر گاه نماینده خلافی مرتکب شود ، عزلش می کند ولی نماینده بعد از وفات پیغمبر ، باید معصوم باشد . زیرا اگر معصوم نباشد و گناهی از او سر زند امت حق عزل او را ندارند .

۷- وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَاوَ لَقَدْ خَلَقَ فِيهَا أَوَّلَ نَبِيٍّ يَكُونُ وَ أَوَّلَ وَصِيِّ يَكُونُ وَلَقَدْ قَضَى أَنْ يَكُونَ فِي كُلِّ سَنَةٍ لَيْلَةً يَهْبِطُ فِيهَا بِتَفْسِيرِ الْأُمُورِ إِلَى مِثْلِهَا مِنَ السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ ، مَنْ جَعَدَ ذَلِكَ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ عِلْمَهُ لِأَنَّهُ لَا يَقُومُ إِلَّا نَبِيًّا وَالرُّسُلُ وَالْمُحَدَّثُونَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ بِمَا يَأْتِيهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مَعَ الْحُجَّةِ الَّتِي يَأْتِيهِمْ بِهَا جِبْرِئِيلُ عليه السلام قُلْتُ : وَالْمُحَدَّثُونَ أَيْضًا يَأْتِيهِمْ جِبْرِئِيلُ أَوْ غَيْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عليهم السلام قَالَ : أُمَّتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَلَاشَكَّ وَلَا بَدَلَ لِمَنْ سِوَاهُمْ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ خُلِقَتْ فِيهِ الْأَرْضُ إِلَى آخِرِ فَنَاءِ الدُّنْيَا - أَنْ تَكُونَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حُجَّةٌ يَنْزِلُ ذَلِكَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَى مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ وَأَيُّمَ اللَّهُ لَقَدْ نَزَلَ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ بِالْأَمْرِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عَلَى آدَمَ . وَ أَيُّمَ اللَّهُ مَا مَاتَ آدَمُ إِلَّا وَوَلَهُ وَصِيٌّ وَ كُلُّ مَنْ بَعْدَ آدَمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَدْ آتَاهُ الْأَمْرُ فِيهَا وَوَضَعَ لَوْصِيهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَيُّمَ اللَّهُ إِنْ كَانَ النَّبِيُّ لِيَوْمَرُ فِيمَا يَأْتِيهِ مِنَ الْأَمْرِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنْ أَوْصِيَ إِلَى فُلَانٍ وَلَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لَوْلَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ عليه السلام خَاصَّةً : « وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ - إِلَى قَوْلِهِ - فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » يَقُولُ : اسْتَخْلَفَكُمْ لِعِلْمِي وَدِينِي وَ

۷ - امام محمد تقی علیه السلام فرمود : خدای - جل ذکره - شب قدر را در ابتدای خلقت دنیا آفرید و در آن شب نخستین پیغمبر و نخستین وصی که باید باشد (آدم و شیثدا) آفرید [وجود آنها را مقدر ساخت] و حکم فرمود که در هر سالی شبی باشد که در آن شب تفسیر و بیان امور تا چنان شبی در سال آینده فرود آید ، هر که آن شب را انکار کند ، علم خدای عزوجل را رد کرده ، زیرا پیغمبران و رسولان و محدثان جز بوسیله حجتی که در آن شب بانها میرسد با حجتی که جبرئیل علیه السلام (در غیر آن شب) برای آنها میآورد ، قائم نشوند و بیایستند (زیرا برنامه رهبری خلق و علم بدون اختلاف در آن شب بدست میآوردند) راوی گوید : عرض کردم : جبرئیل یا ملائکه دیگر نزد محدثان هم میآیند ؟ فرمود : اما نسبت پیغمبران و رسولان صلی الله علیهم که شکی نیست و نسبت بغیر ایشان ، ناچار باید از نخستین روز آفرینش زمین ، تا پایان جهان حجتی برای اهل زمین بوده باشد که خدا بتعالی تفسیر امور را در آن شب بر محبوبترین بندگانش نازل فرماید . بخدا سوگند که جبرئیل و ملائکه در شب قدر آن امر را برای آدم آوردند و بخدا سوگند که آدم نمرد ، جز اینکه برای او وصی بود و برای همه پیغمبران پس از آدم امر خدا در شب قدر میآید ، و برای وصی پس از او هم مقرر شد . بخدا سوگند که هر پیغمبری از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله در آن شب مأمور میگشت که بفلان کس وصیت کند (شخصی را وصی خود کند) .

و خدای عزوجل در قرآن نسبت بخصوص والیان امر بعد از محمد صلی الله علیه و آله فرماید (۵۴)

سوره (۲۴) و خدا یکسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند ، وعده کرده که در اینسر زمین

عِبَادَتِي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ وُصَاةَ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى يَبْعَثَ النَّبِيَّ الَّذِي يَلِيهِ « يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا » يَقُولُ: يَعْبُدُونَنِي بِإِيمَانٍ لِأَنِّي بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَمَنْ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ « فَاوَلَيْكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » فَقَدِمَكَ نِ وَالْأَمْرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ بِالْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ ، فَاسْأَلُونَا فَإِنْ صَدَقْنَا كُمْ فَأَقْرُوا وَ مَا أَنْتُمْ بِفَاعِلِينَ ، أَمَا عَلِمْنَا فَظَاهِرٌ وَ أَمَا إِثْبَانٌ أَجَلِنَا الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ الدِّينُ مِثَا حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَ النَّاسِ اخْتِلَافٌ ، فَإِنَّ لَهُ أَجَلًا مِنْ مَمَرِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ ، إِذَا أَتَى ظَهَرَ وَ كَانَ الْأَمْرُ وَاحِدًا

وَ أَيْمَ اللَّهُ لَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اخْتِلَافٌ وَ لِذَلِكَ جَعَلْنَاهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ لِشَهَادَةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ لِشَهَادَةِ شَيْعَتِنَا عَلَى النَّاسِ ، أَيْمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي حُكْمِهِ اخْتِلَافٌ أَوْ يَبِينُ أَهْلَ عَلَيْهِ تَنَاقُضٌ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَضَّلُ إِيمَانَ الْمُؤْمِنِينَ بِحُجْمَلِهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ يَتَفَسَّرُهَا عَلَى مَنْ لَيْسَ مِثْلَهُ فِي الْإِيمَانِ بِهَا كَفَضْلِ الْإِنْسَانِ عَلَى الْبَهَائِمِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَنِ الْجَاحِدِينَ لَهَا فِي الدُّنْيَا - لِكَمَالِ

جاننیشان کند ، چنانکه پیشینیان ایشانرا جاننشین کرد . تا آنجا که فرماید (و دینی را که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و از پی ترسشان امنیت بدل آرد ، تا تنها مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نازند ، آنها که پس از این کافر شوند) خودشان گنه پیشگاند ، یعنی شما را پس از پیغمبرتان جاننشین علم و دین و عبادت خود کنم ، چنانکه اوصیاء آدم علیه السلام پس از او جاننشین میشدند تا پیغمبر بعدمبعوت میگشت « مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نازند » یعنی مرا عبادت کنند با ایمان باینکه پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیست ، کمانیکه جز این گویند « خودشان گنه پیشگاند » ؛ خدا هم والیان امر را بعد از محمد در علم استقرار بخشید و ما هستیم آن والیان .

پس از ما بی رسید ، اگر شما راست گفتیم ، اعتراف کنید - ولی شما اعتراف نخواهید کرد - اما علم ما ظاهر است (زیرا اگر شما از ما بی رسید ، دیگران میپرسند و اگر شما از روی لجاج و عناد اعتراف نکنید ، مردم بی غرض چیز فهم دیگر هستند) و اما وقت و زمانی که دین خدا بوسیله ما در آن ظاهر گردد بطوریکه میان مردم هیچگونه اختلافی نباشد ، آنرا مدتی است که با گذشت شبانه روزها سپری شود ، و چون وقتش رسد آشکار گردد و امر یکی شود (اختلاف از میان مردم رخت بر بندد) .

بخد! سوگند که فرمان خدا جاری شده که میان مؤمنین اختلافی نباشد و همین جهت ایشانرا گواہ مردم قرارداد است ، بدین ترتیب که محمد صلی الله علیه و آله گواہ ما باشد و ما گواہ شیعیان خود و شیعیان ما گواہ مردم دیگر خدای - عزوجل - هرگز نخواسته که در حکم او اختلافی باشد و میان اهل علمش تناقضی وجود داشته باشد ، سپس امام علیه السلام فرمود : برتری مؤمنیکه « انا انزلناه » را با تفسیرش باور کند ، بر کسیکه در ایمانش بان سوره چون او نیست ، مانند برتری انسانست بر چهار پایان و خدای

عَذَابِ الآخِرَةِ لَمَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يُتُوبُ مِنْهُمْ - مَا يَدْفَعُ بِالْمُجَاهِدِينَ عَنِ الْقَاعِدِينَ وَلَا أَعْلَمُ أَنْ فِي هَذَا الزَّمَانِ جِهَاداً إِلَّا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَالْجِوَارَ .

۸ - قَالَ : وَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ قَالَ : لِمَاذَا؟ قَالَ : لِمَا رُبِدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ ، قَالَ : قُلْ ، قَالَ : وَلَا تَغْضَبْ ؟ قَالَ : وَلَا أَعْضِبُ ، قَالَ : أَرَأَيْتَ قَوْلَكَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ تَبَيَّرَ لِرُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا إِلَى الْأَوْصِيَاءِ يَا تَوَنُّهُمْ بِأَمْرِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَدْ عَلِمَهُ أَوْ يَا تَوَنُّهُمْ بِأَمْرِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَعْلَمُهُ ؟ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَاتَ وَ لَيْسَ مِنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ إِلَّا وَ عَلَيَّ عليه السلام لَهُ ذَائِعٌ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : مَا لِي وَ لَكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ وَ مَنْ أَدْخَلَكَ عَلَيَّ ؟ قَالَ : أَدْخَلَنِي عَلَيْكَ الْقَصَاةُ لِطَلْبِ الدِّينِ ، قَالَ : فَافْتَمَّ مَا أَقُولُ لَكَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ لَمْ يَهْبِطْ حَتَّى أَعْلَمَهُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عِلْمَ مَا قَدْ كَانَ وَمَا سَيَكُونُ

- مزوجل - بوسيله مؤمنان بان سوره از منكرين آن در دنيا بر مي دارد ، آنچه را (يعنى تسلط كفار را بر مسلمين) كه بوسيله جهاد كنندگان ، از خانه نشستگان بر مي دارد ، تا عذاب آنهايي كه خدا ميداند از انكار خود توبه نميكنند ، در آخرت كامل باشد و) چون سخن از جهاد ببيان آمد ، براي اينكه گمان نكني در اين زمان هم جهادي واجبست ميگويم (من در اين زمان جهادي جز حج و عمره و همسايگي خوب سراغ ندارم .

توضيح - مراد از همسايه ، كسي است كه در منزل با او همسايگي دارد و باهر آشنا و نزديكي كه با او معاشرت دارد و خويي با همسايه اينستكه حق او را رعايت كند و بر اذيت او شكيبائي و رزد و بر عهد و پيمان و امان خويش محافظت داشته باشد و در حقيقت حج و عمره و خوش همسايه داري جهاد نفسي است كه بجاي جهاد باشمير گذاشته شده - حاصل كلام مجلسي ره .

۸- مردی با امام محمد تقی علیه السلام عرض کرد : پسر پیغمبر ! بر من خشم مکن ، فرمود : برای چه ، عرض کرد : برای آنچه میخواهم از شما بپرسم . فرمود : بگو : عرض کرد : خشم نمیکنی ، فرمود : خشم نمیکنم ، عرض کرد ، بفرمائید اینکه راجع بشب قدر منتقدید که فرشتگان و جبرئیل بسوی اوصیاء نازل میشوند ، آیا برای آنها امری میآورند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را نمیدانسته یا امری میآورند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را میدانسته است ؛ با آنکه شما میدانید که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد ، علی علیه السلام تمام علوم او را فرا گرفته بود ؛ امام فرمود : ای مرد مرا پاتو چکار است ؛ چه شخصی ترا نزد من آورد ؛ عرض کرد : سرنوشت مرا برای طلب دین نزد تو آورد . فرمود : پس آنچه را پتو میگویم خوب بفهم .

مانا چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را بمراج بردند ، فرود نیامد تا اینکه خدای - جل ذکره - علم گذشته و آینده را با او آموخت و مقدار زیادی از آن علم مجمل و سر بسته بود که تفسیر و توضیحش در

وَ كَانَ كَثِيرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذَلِكَ جَمَلًا يَأْتِي تَفْسِيرُهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ كَذَلِكَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَلِمَ جَمَلَ الْعِلْمِ وَ يَأْتِي تَفْسِيرُهُ فِي لَيْلِي الْقَدْرِ ، كَمَا كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ السَّائِلُ : أَوْ مَا كَانَ فِي الْجَمَلِ تَفْسِيرٌ ؟ قَالَ : بَلَى وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا يَأْتِي بِالْأَمْرِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي لَيْلِي الْقَدْرِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ أَفْعَلُ كَذَا وَ كَذَا ، لَا مَرَّ قَدْ كَانُوا عِلْمُوهُ ، أَمْرُوا كَيْفَ يَعْمَلُونَ فِيهِ ، قُلْتُ : فَسِّرْ لِي هَذَا ؟ قَالَ لَمْ يَمُتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا حَافِظًا لِحُجْمَلَةِ الْعِلْمِ وَ تَفْسِيرِهِ ، قُلْتُ : فَالَّذِي كَانَ يَأْتِيهِ فِي لَيْلِي الْقَدْرِ عِلْمٌ مَا هُوَ ؟ قَالَ : الْأَمْرُ وَ الْبُشْرُ فِيمَا كَانَ قَدْ عَلِمَ ، قَالَ السَّائِلُ : فَمَا يَحْدُثُ لَهُمْ فِي لَيْلِي الْقَدْرِ عِلْمٌ سِوَى مَا عَلِمُوا ؟ قَالَ : هَذَا مِمَّا أَمْرُوا بِكُتْمَانِهِ وَ لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، قَالَ السَّائِلُ : فَهَلْ يَعْلَمُ الْأَوْصِيَاءُ مَا لَا يَعْلَمُ الْأَنْبِيَاءُ ؟ قَالَ : لَا وَ كَيْفَ يَعْلَمُ وَ صِيٌّ غَيْرَ عِلْمٍ مَا أَوْصِيَ إِلَيْهِ ، قَالَ السَّائِلُ : فَهَلْ يَسْعُنَا أَنْ نَقُولَ : إِنَّ أَحَدًا مِنَ الْوُصَاوِ يَعْلَمُ مَا لَا يَعْلَمُ الْآخَرُ ؟ قَالَ : لَا لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ إِلَّا وَ عِلْمُهُ فِي جَوْفِ وَصِيِّهِ وَ

شب قدر میآید ، علی بن ابیطالب علیه السلام هم مانند پیغمبر بود ، علوم مجمل را میدانست و تفسیرش در شبهای قدر میآید ، مانند آنچه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ، مرد سائل گفت : مگر در آن علوم مجمل و سر بسته تفسیری نبود ؟ فرمود : چرا ، ولی در شبهای قدر از طرف خدا بتعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء نسبت با آنچه میدانند دستور میآید که چنین و چنان کن و در آن شب دستور میگیرند که نسبت با آنچه میدانند چگونه رفتار کنند .

مرد سائل گوید ، عرض کردم : این مطلب را برایم توضیح دهید ، فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات نکرد ، جز اینکه علوم سر بسته و تفسیر آنها را فرا گرفته بود ، عرض کردم : پس آنچه در شبهای قدر برایش میآید چه علمی بود ؟ فرمود : فرمان و تسهیلی بود نسبت با آنچه میدانست (جزئیات و مصادیق بر کلیات منطبق میکشد و دستور اجرایش میآید و این خود تسهیلی بود برای پیغمبر و امام صلی الله علیه و آله .)
مرد سائل گفت : پس برای ایشان در شبهای قدر چه علمی غیر از آنچه میدانستند پدید میآید ؟ فرمود : این مطلب از چیزهایی است که ایشان مأمور بکتمانش باشند و تفسیر آنچه را پرسیدی جز خدای - عزوجل - نداند .

مرد سائل گفت : مگر اوصیاء میدانند آنچه را که پیغمبران نمیدانند ؟ فرمود : نه ، چگونه میشود که وصی علمی جز آنچه باو وصیت شده بداند ؟ ۱۱ .

مرد سائل گفت : ما را میرسد که بگوئیم یکی از اوصیاء چیزی میدانند که وصی دیگر آنرا نمیداند ؟ فرمود : نه ، هر پیغمبری که بمیرد علمش در قلب و وصیش باشد و فرشتگان و جبرئیل در شب قدر فقط آنچه را که وصی باید میان بندگان حکم کند فرود میآوردند .

إِنَّمَا تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بِالْحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ الْعِبَادِ ، قَالَ السَّائِلُ :
 وَمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ ذَلِكَ الْحُكْمَ ؟ قَالَ : بَلَى قَدْ عَلِمُوهُ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ إِمْضَاءَ شَيْءٍ مِنْهُ حَتَّى
 يُؤْمَرُوا فِي لَيْلِ الْيَوْمِ الْقَدْرِ كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَةِ الْمُتَقْبِلَةِ ، قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ! لَا اسْتَطِيعُ
 أَنْكَارَ هَذَا ؟ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنِّي ، قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ! أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ
 ﷺ هَلْ كَانَ يَأْتِيهِ فِي لَيْلِ الْيَوْمِ الْقَدْرِ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ ؟ قَالَ : لَا يَجِلُّ لَكَ أَنْ تَسْأَلَ عَن هَذَا ،
 أَمَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَمَا سَيَكُونُ فَلَيْسَ يَمُوتُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ إِلَّا وَالْوَصِيُّ الَّذِي بَعْدَهُ يَعْلَمُهُ ، أَمَا
 هَذَا الْعِلْمُ الَّذِي تَسْأَلُ عَنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْبَى أَنْ يُطَّلِعَ الْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ، قَالَ
 السَّائِلُ : يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ ! كَيْفَ أَعْرِفُ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ تَكُونُ فِي كُلِّ سَنَةٍ ؟ قَالَ : إِذَا أَتَى شَهْرُ
 رَمَضَانَ فَاقْرَأْ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ فَإِذَا أَنْتَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَإِنَّكَ نَاطِرٌ
 إِلَى تَصَدِيقِ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ .

مرد سائل گفت : مگر ایشان آن حکم را نمیدانند ؛ فرمود : چرا میدانند ولی نمیتوانند مطلبی را اجرا کنند تا در شبهای قدر دستور یابند که تا سال آینده چگونه رفتار کنند .

مرد سائل گفت : من نمیتوانم این موضوع را انکار کنم ؛ امام فرمود : هر که انکار آن کند ، از ما نیست .

مرد سائل گفت : ای اباجعفر بفرمائید که آیا برای پیغمبر صلی الله علیه وآله در شبهای قدر علمی میآید که آنرا نمیدانست ؛ فرمود : این سؤال برای تو روا نیست ، اما نسبت به علم گذشته و آینده ، هر پیغمبر و وصی که بعهد وصی پس از او آنرا میداند و اما این علمیکه تو میپرسی خدای عزوجل -نخواست که جز خود اوصیاء از آن اطلاع یابند ،

مرد سائل گفت : پس پیغمبر ! از کجا بدانم که شب قدر در هر سالی هست ؛ فرمود : چون ماه رمضان فرا رسد ، در هر شب سوره « دخان » را صد مرتبه بخوان ، چون شب بیست و سوم رسد ، آنچه را پرسیدی تصدیقش را مبینی .

توضیح - پیداست که عمده مشکل این مرد در این حدیث شریف اینستکه : با امام علیه السلام میگوید شما میگوئید : بعضی اینک پیغمبر صلی الله علیه وآله با امام سابق بعهد ، جانشین او تمام علوم او را و بطور کلی وسر بسته میداند و باز در شبهای قدر هر سال فرشتگان برای او علمی میآورند ، اگر پیغمبر و امام صلوات الله علیهم همه چیز را میدانند ، پس آنچه در شبهای قدر میآورند چیست ؛ و اگر در شبهای قدر چیز تازه ای میآورند ، پس پیغمبر و امام علیهم السلام پیش از آنشب همه چیز را نمیدانسته اند ؛ مرد سائل این مشکل را هشت مرتبه ببارت مختلف سؤال میکند و حضرت جوابش میدهد که : آنچه را میدانند علوم و قوانینی است حقیقی و بنصوب رسیده ولی در شبهای قدر فقط دستور اجرا آنها را در یافت میکنند

۹- وَ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : لَمَّا تَرَوْنَ مِنْ بَعَثَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلشَّقَاوَةِ عَلَى أَهْلِ الضَّلَالَةِ مِنْ أَجْنَادِ الشَّيَاطِينِ وَ أَزْوَاجِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا تَرَوْنَ خَلِيفَةَ اللَّهِ الَّذِي بَعَثَهُ لِلْمَعْدَلِ وَ الصَّوَابِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، قَبْلَ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ! وَ كَيْفَ يَكُونُ شَيْءٌ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ؟ قَالَ : كَمَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ! إِنِّي لَوْ حَدَّثْتُ بَعْضَ الشَّيْعَةِ بِهَذَا الْحَدِيثِ لَأَنْكَرُوهُ قَالَ : كَيْفَ يَنْكَرُونَهُ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : إِنَّ الْمَلَائِكَةَ عليها السلام أَكْثَرُ مِنَ الشَّيَاطِينِ قَالَ : صَدَقْتَ أَفْهَمَ عَنِّي مَا أَقُولُ : إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَ حَمِيعُ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ تَزُورُ أُمَّةَ الضَّلَالَةِ وَ يَزُورُ إِمَامَ الْهُدَى عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى إِذَا أَتَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فَيَهْبِطُ فِيهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى وِلِيِّ الْأَمْرِ ، حَاقَ اللَّهُ - أَوْ قَالَ قَبِضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الشَّيَاطِينِ بَعْدَهُمْ ثُمَّ زَارُوا وِلِيَّ الضَّلَالَةِ فَاتَوَّهُ بِالْإِفْكِ وَ الْكَيْدِ حَتَّى لَعَلَّهُ يُصْبِحُ قَيْقُولٌ : رَأَيْتُ كَذَا وَ كَذَا فَلَوْ سَأَلَ وِلِيَّ الْأَمْرِ عَنِ ذَلِكَ لَقَالَ :

(شاید کیفیت اجراء هم در آنشها ابلاغ شود .)

و اما راجع باینکه امام عليه السلام باو میفرماید : این سؤال برای تو روانیست جهش اینستکه آنسائل بیش از آنمقدار ظرفیت و استعداد نداشته و بر امام لازمست که جواب را بمقدار فهم و استعداد سائل گوید چنانچه در حدیث ۵۴۰ توضیح دادیم و با جهش اینستکه چون هشت مرتبه جوابش را فرمود و او نفهمید ، امام عليه السلام با آنجمله خواست باو بفهماند که فهم دست خداست و من فقط بیان میکنم و یا آنکه مقصود سائل خصوصیات و جزئیات شب قدر بوده بطوریکه فرشتگان برای امام میگویند ، او هم برای آنمرد بگوید و پیداست که اگر دانستن آن خصوصیات برای آنمرد جایز میباشد ، خدا فرشتگان را در شبهای قدر بر او نازل می کرد .

۹- امام محمد تقی عليه السلام فرمود: آنچه از لشکریان و همسران [و ارواح] شیاطین را که خدای عزوجل برای شقاوت بر گمراهان گماشته می بینید، بیشتر از فرشتگانی باشند که خلیفه خدایتند و آنها را برای عدالت و صواب فرستاده است عرض شد : ای ابا جعفر! چگونه می شود چیزی از ملائکه بیشتر باشد ؟ فرمود : چنانچه خدای عزوجل خواسته است ، گفته شد : ای ابا جعفر! چگونه می شود چیزی از ملائکه بیشتر باشد ؟ فرمود : چنانچه خدای عزوجل خواسته است ، مرد سائل گفت : ای ابا جعفر! من اگر این حدیث را بیسوی از شیعیان گویم ، انکار میکنند ، فرمود : چگونه انکار میکنند ؟ عرض کرد میگویند : فرشتگان عليها السلام از شیاطین بیشترند فرمود : راست گفتی ولی آنچه میگویم خوب بفهم :

در هر روز و هر شب تمام جن و شیاطین ، پیشوایان گمراهی را زیارت میکنند و بشماره ایشان فرشتگان هم پیشوای هدایت را زیارت می کنند ، تا آنکه شب قدر فرار رسد و فرشتگان در آنشب بسوی ولی امر (امام زمان) فرود آیند ، خدای عزوجل - بشماره آنها از شیاطین خلق کند - یا فرمود : آماده کند - سپس ایشان رئیس گمراهی را زیارت کنند و برایش دروغ پردازی کنند ، تا چون صبح شود ، او هم بگوید چنین و چنان دیدم ، اگر او از صاحب الامر در این باره بپرسد ، باو میفرماید که : شیطانی را دیدی که بتو

رَأَيْتَ شَيْطَانًا أَخْبَرَكَ بِكَذَا وَكَذَا حَتَّى يُفَسِّرَ لَهُ تَفْسِيرًا وَيُعَلِّمَهُ الصَّلَاةَ الَّتِي هُوَ عَلَيْهَا وَإِنَّمَا اللَّهُ
 إِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِبَلِيَّةِ الْقَدْرِ لَيَعْلَمَنَّ أَنَّهَا لَنَا خَاصَّةٌ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ دَنَا مَوْتُهُ:
 هَذَا وَلِيُكْفِمَ مِنْ بَعْدِي فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ رَشِدْتُمْ وَلَكِنْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِمَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مُنْكَرٌ وَمَنْ
 آمَنَ بِبَلِيَّةِ الْقَدْرِ مِمَّنْ عَلَى غَيْرِ رَأْيِنَا فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ فِي الصِّدْقِ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهَا لَنَا وَمَنْ لَمْ
 يَقُلْ فَإِنَّهُ كَاذِبٌ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُنَزَّلَ الْأَمْرُ مَعَ الرُّوحِ وَالْمَلَائِكَةِ إِلَى كَافِرٍ
 فَاسْقِ، فَإِنْ قَالَ: إِنَّهُ يُنَزَّلُ إِلَى الْخَلِيفَةِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهَا فَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ وَإِنْ قَالُوا:
 إِنَّهُ لَيْسَ يُنَزَّلُ إِلَى أَحَدٍ فَلَا يَكُونُ أَنْ يُنَزَّلَ شَيْءٌ إِلَى غَيْرِ شَيْءٍ وَإِنْ قَالُوا [و] سَيَقُولُونَ: لَيْسَ
 هَذَا بِشَيْءٍ، فَقَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا.

«(بَابُ)»

فِي أَنَّ الْأَيِّمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزَادُونَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ

۱ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْقُمِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ،
 عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنَعَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

چنین وچنان خبرداد تا آنجا که آنموضوع را بخوبی برایش شرح دهد و او را از گمراهی آگاه سازد .
 بخدا سوگند کسی که شب قدر را باور دارد میدانند که آنشب مخصوص ماست ، زیرا چون وفات
 پیغمبر صلی الله علیه وآله رسید ، درباره علی علیه السلام (بامتنش) فرمود : ولی و سرپرست شما پس از من این
 علی است ، اگر از او اطاعت کنید ، بهدایت رسید ، اما کسیکه بشب قدر ایمان ندارد ، منکر است (امامت
 ما را و اختصاص شب قدر را بما) و کسی که بشب قدر ایمان دارد و با ما هم رأی نیست (آنرا مختص ما
 نمیداند) در راستگویی راهی ندارد ، جز اینکه بگوید : آنشب مختص بماست ، و هر که نکوید دروغگوست ،
 زیرا خدای عزوجل - بزرگتر از آنستکه آن امر بزرگ را توسط جبرئیل و فرشتگان بسوی کافر فاسقی فرو
 فرستد و اگر بگوید : بخلیفه گمراهی [بخلیفه پیشوای او] نازل می کند ، گفتارشان یاده و بی ارزش است
 و اگر گویند : بهیچ کس نازل نمیشود ، ممکن نیست که چیزی بسوی هیچ چیز نازل شود و اگر بگویند -
 و خواهند گفت - شب قدر حقیقت ندارد ، بگمراهی دوری افتاده اند .

توضیح - مجلسی (ره) گوید : بنظر ما کلمه « ترون » که در دو موضوع از این خبر نقل شد ، در
 اصل ، « یزور » بوده و تصحیف گردیده است ، چنانچه دنباله خبر شاهد این مدعی است .

«(در اینکه علم ائمه در هر شب جمعه فرونی یابد)»

۱ - ابا یحیی سنمانی گوید : امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای ابا یحیی برای ما در شبهای
 جمعه شأن بزرگی است ، عرض کردم قربانت : آن شأن چیست ؟ فرمود : بارواح پیغمبران و اوصیاء در

فَال لِي : يَا أَبَا يَحْيَى إِنَّ لَنَا فِي لَيْلِي الْجُمُعَةِ لَشَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ ، قَالَ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا ذَاكَ الشَّأْنُ؟ قَالَ : يُؤَدَّنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَوْتِي وَأَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَوْتِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرُوحِ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرِ أَنْبِيَاءِكُمْ يَعْرُجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تُوَافِيَ عَرْشَ رَبِّهَا فَتَطُوفُ بِهِ أُسْبُوعًا وَتُصَلِّيَ عِنْدَ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى الْأَبْدَانِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا فَتُصْبِحُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ قَدْ مَلِكُوا سُرُورًا وَيُصْبِحُ الْوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرِ أَنْبِيَاءِكُمْ وَقَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ مِثْلَ جَمِّ الْغَفِيرِ .

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ ، عَنْ يُونُسَ الْأَبْزَارِيِّ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ - وَكَانَ لَا يَسْكُنُنِي قَبْلَ ذَلِكَ - : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! قَالَ : قُلْتُ : لَسْبِكَ ، قَالَ : إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٌ سُورًا قُلْتُ : زَادَكَ اللَّهُ وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ : إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعَرْشَ وَوَافِيَ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَهُ وَوَاقَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَنْقَدْنَا

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ

گذشته و روح وصی که در میان شصت (امام زمان شما) اجازه داده میشود که با آسمان بالا روند تا بهر سر پروردگارشان برسند ، در آنجا هفت دور طواف کنند و نزد هر رکنی از ارکان عرش دورکت نماز گزارند پس یکالبدهای پیشین خود برگردند ، چون صبح شود ، پینمبران و اوصیاء از شادی سرشار باشند و آن وصی که در میان شصت مقدار زیادی بملش افزوده شده باشد .

شرح - راجع بر رفتن و برگشتن روح امامی که زنده و در میان مردم است علامه مجلسی ره توجیهاتی می کند و میفرماید : ممکن است مقصود از آن روح در بدن مثالی و یا اصل روح باشد اگر بگوئیم روح در خواب مجسم میشود و یا مقصود تعلق یافتن ارواح مقدس ایشانست ببلای اعلی و گزاردن نماز بر سبیل استعاره و معجاز است ولی در آخر سخن میفرماید - وجه خوب میفرماید - باینگونه مطالب ایمان اجمالی یافتن بهتر و سالم تر است .

مقصود مجلسی (ره) اینستکه ما از این روایت همین قدر میفهمیم که روح امام در شبهای جمعه ارتباطی با عالم بالا پیدا میکند و امام افزایش علمی می یابد اما کیفیت این ارتباط را چون خودشان نفرموده اند ما نمیدانیم ، پس ما بهمین مقدار عقیده داریم و بیش از این چیزی از پیش خود نمی گوئیم :

۲ - مفصل (بن عمر که کینه اش ابا عبدالله است) گوید : روزی امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای ابا عبدالله - و تا آنروز مرا بکنیه ام نخوانده بود - من عرض کردم : لبیک : فرمود : برای ما در هر شب جمعه شادی و سرور است . عرض کردم : خدایش افزایش دهد ، آن سرور چیست ؟ فرمود : چون شب جمعه شود ، پینمبر سلی الله علیه و آله بعرض خدا برآید و ائمه علیهم السلام برآیند و مانیز با ایشان برآئیم ، پس ارواح ما بیدنها ایمان باز نکرده ، مگر با علمی که استفاده شده باشد و اگر چنین نباشد علم ما نابود گردد .

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : شب جمعه ای نباشد ، جز اینکه برای اولیاء الله در آن شب سروری

الْمُنْقَرِيَّ ، عَنْ يُونُسَ أَوِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : مَا مِنْ لَيْلَةٍ جُمِعَ إِلَّا وَلَا وَليَاءَ اللَّهِ فِيهَا سُرُورٌ قُلْتُ : كَيْفَ ذَلِكَ ، جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ : إِذَا كَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم الْعَرْشَ وَوَافَى الْأَيْمَةَ عليها السلام وَوَافَيْتْ مَعَهُمْ فَمَا أَرْجِعُ إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَفِدَ مَا عِنْدِي .

«(بَابُ)»

لَوْلَا أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزْدَادُونَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَهُمْ

۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَنُحَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : كَانَ جَمْعُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ : لَوْلَا أَنَا نَزَادُ لَا نَفِدْنَا .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام مِثْلَهُ .

۲ (۶۵۰) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ النَّصْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ ذَرِيحِ الْمُخَارَبِيِّ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا ذَرِيحُ ! لَوْلَا أَنَا نَزَادُ لَا نَفِدْنَا .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِبْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَوْلَا أَنَا نَزَادُ لَا نَفِدْنَا ، قَالَ : قُلْتُ : نَزَادُونَ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ؟ قَالَ : أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عَرَضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ثُمَّ عَلَى الْأَيْمَةِ ثُمَّ أَنْتَهَى الْأَمْرَ إِلَيْنَا .

هست . راوی گوید عرض کردم : قربانت کردم آنسرور چیست ؟ فرمود : چون شب جمعه شود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بعرض بر آیند و من هم با ایشان بر آیم و جزاین نباشد که با علم استفاده شده برگردم و اگر چنین نبود ، آنچه نزد من هست نابود میشد .

«(امر علم ائمه افزایش نیابد آنچه دارند نابود گردد)»

۱ - امام صادق علیه السلام میفرمود : اگر علم ما افزایش نیابد ، بی علم بمانیم .

۲ - ذریح گوید : امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای ذریح اگر ما افزایش علمی نیابیم ، بی علم بمانیم .

۳ - زراره گوید : شنیدم : امام باقر علیه السلام میفرمود : اگر افزایش علمی پیدا نکنیم بی علم بمانیم . عرض کردم آیا بلم شما چیزی زیاد می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا نمیدانست ؟ فرمود هر گاه بنای افزایش علم باشد ، اول آنرا پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه کنند ، سپس بر امامان تا برسد بنا .

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَبْدَأَ بِرَسُولٍ عليه السلام ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ لِكَيْلَا يَكُونَ آخِرُنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوْلَانَا .

(باب)

أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ جَمِيعَ الْعُلُومِ الَّتِي خَرَجَتْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَنِي : عِلْمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ فَقَدْ عَلَّمَنَاهُ وَعِلْمًا اسْتَأْثَرَ بِهِ فَإِذَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمْنَا ذَلِكَ وَعُرِضَ عَلَى الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا .

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ الْعَمْرِكَتِيِّ بْنِ عَلِيِّ جَمِيعًا ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ .

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : چیزی (از علم) از نزد خدای عزوجل خارج نشود ، جز اینکه برسول خدا صلی الله علیه وآله آغاز شود ، سپس بامیرالمؤمنین علیه السلام رسد و سپس بامامان دیگر ، یکی پس از دیگری تا امام آخر از امام اول عالمتر نباشد .

توضیح - در اینجا علامه مجلسی (ره) حدیثی از بائراالدرجات نقل میکند که حاصلش اینست : افزایش علم پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمه راجع بدستور اجراء احکامست (چنانچه در حدیث ۶۴۴ ذکر شد) نه آنکه راجع بحلال و حرام باشد ، زیرا ایشان همیشه حلال و حرام را بطور کامل میدانند ، و آنچه را امام میدانند ، پیغمبر صلی الله علیه وآله هم میدانند ، زیرا که دستور علم تازه از خدا بفرشته رسد و او نزد پیغمبر برد و پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد علی علیه السلام فرستد و او نزد حسن فرستد و همچنین بهر يك از ائمه عرضه شود .

*) ائمه تمام علومیکه بملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است میدانند *

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی را دو گونه علم است : ۱ - علمی که ملائکه و پیغمبران و رسولانرا بآن آگاه ساخته ، پس آنچه ملائکه و رسولان و پیغمبرانرا بآن آگاه ساخته ما هم میدانیم . ۲ - علمی که بخودش اختصاص داده و هر گاه در موضوعی از آن علم بدا حاصل شود ، ما را آگاه سازد و برامامان پیش از ما هم عرضه شود .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمًا عِنْدَهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْمًا نَبَّهَهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَمَا نَبَّهَهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَقَدِ انْتَهَى إِلَيْنَا .

۳ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ ضَرِيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ مَبْدُولٌ وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ فَأَمَّا الْمَبْدُولُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعَلَّمَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ ، وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ إِذَا حَرَجَ نَعْدَ .

۴ - أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانَ ، عَنْ سُؤَيْدِ الْقَلَاءِ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ عليه السلام فَتَحْنُ نَعْلَمُهُ .

(باب)

نَادِرٌ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ حَلَادٍ قَالَ : سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ

۲ - وفرمود : خدای عزوجل را دو گونه علم است : ۱ - علمی که نزد خود اوست و هیچکس از مخلوقش را از آن آگاه نساخته است . ۲ - علمی که بسوی ملائکه و رسولانش افکنده ، آنچه بسوی ملائکه و رسولانش افکنده ، بما رسیده است .

۳ - ضریس گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود : خدای عزوجل را دو گونه علم است : ۱ - علم بذل شده . ۲ - علم نگهداری شده . اما نسبت بهلم بذل شده ، هر چه ملائکه و رسولان دانند ، ما هم میدانیم و اما علم نگهداری شده آنست که نزد خدای دراصل کتاب (لوح محفوظ) است که چون از آن درآید نفوذ کند (و بدیگران رسد ، چنانچه در حدیث ۶۵۲ گفته شد) .

۴ - وفرمود خدای عزوجل را دو گونه علم است : ۱ - علمی که جز خود اونداند . ۲ - علمی که بملائکه و رسولانش آموخته است ، آنچه بملائکه و رسولانش علیهم السلام آموخته است ما میدانیم .

❀ (باب نادر - در آن ذکری از علم غیب است) ❀

۱ - معمر بن خلاد گوید : مردی از اهل فارس بحضرت ابوالحسن علیه السلام : عرض کرد : شما علم

عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فَارِسٍ فَقَالَ لَهُ : أَتَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ؟ فَقَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُسْطُ لَنَا الْعِلْمُ فَعَلَّمُوا وَيُقْبَضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ وَقَالَ : سَرُّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَسْرَهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَهُ جَبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَهُ مُحَمَّدٌ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ ، عَنْ سَدِيرِ الصَّرْفِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعَالَمِهِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ ، فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَلَا أَرْضُونَ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ » فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ : أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا » ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رُسُلٍ ، وَكَانَ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنْ ارْتَضَاهُ » وَأَمَا قَوْلُهُ « عَالِمُ الْغَيْبِ » فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِيمَا يَقْدِرُ مِنْ شَيْءٍ .

غیب میدانید ؛ امام فرمود ، حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود : چون علم الهی برای ما گشوده شود بدانیم و چون از ما گرفته شود ندانیم ، علم راز خدای عزوجل است که آنرا با جبرئیل علیه السلام در میان گذارد و جبرئیل آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله و آل و بر از گوید و محمد بهر که خواهد (از امامان علیهم السلام) بر از گوید .

شرح - مجلسی (ره) گوید : علمی که برای ائمه گشوده و گرفته میشود غیر از امور دینی و مطالبی است که مردم از امام میپرسند زیرا امام احکام دینی و سؤالات مورد احتیاج مردم را همیشه میداند ، چنانچه در حدیث است که : ممکن نیست از امام چیزی بیسند او گوید ؛ نمیدانم ، پس مقصود علوم دیگریست غیر از احتیاجات مردم (که ما نمیدانیم و نباید هم بدانیم زیرا آنها راز است و مخصوص بامام) و همین علومت که در هر شبانه روز و شبهای قدر و جمعه برای امام حاصل میشود .

۲ - سَدِيرِ صَرْفِيِّ كُوَيْدٍ : شَنِيدِمُ كِهْ حَمْرَانُ بِنُ اَعْيَنِ اِذَا مَامُ بَا قَرَّ عَلَيهِ السَّلَامُ رَا جَعَّ بِقَوْلِ خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ (۱۰۱ سوره ۶۰) « خُدَا اِيْجَادِ كُنْتُمْ اَسْمَانَهَا وَزَمِيْنَهَا اَسْت » هِيْطَرَسِيْدُ : اِمَامُ فَرْمُوْدُ : خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ هَمَّ چِيْزَ رَا بَا عِلْمِشْ اِيْجَادِ كَرْدُ ، بِدُوْنِ اَنَكِهْ نَمُوْنَهْ قَبْلِيْ دَا شْتَهْ بَا شُدُ ، اَسْمَا هَا وَ زَمِيْنَا هَا رَا اَفْرِيْدُ دَرِ سُوْرَتِيْ كِهْ پِيْشِ اِذَا اَنْ اَسْمَانُ وَ زَمِيْنِيْ نَبُوْدُ ، مَكْرَ نَمِيْشِنُوِيْ كَفْتَارُ خُوْدِشْ رَا (۷ سوره ۱۱) « وَ عَرَشُ خُدَا رُوِيْ اَبْ بُوْدُ » (پَسِ اِكْرَ اَسْمَانُ وَ زَمِيْنُ مِيْبُوْدُ ، عَرَشُ خُدَا رُوِيْ اَنَهَا قَرَارُ مِيْ كَرْفَتِ) حَمْرَانُ عَرْضُ كَرْدُ : بِفَرْمَايِيْدُ مَعْنِيْ كَفْتَارُ خُدَايَ جَلَّ ذِكْرُهُ رَا (۲۷ سوره ۷۲) « خُدَا غَيْبِ مِيْدَانْدُ وَ كَسِيْ رَا بِرِ عِلْمِ غَيْبِ خُوْدِ اَكْ گَاهِ نَكْنَدُ ، اِمَامُ عَلَيهِ السَّلَامُ (دُنِيَا لْ اَيَهْ رَا) فَرْمُوْدُ : « مَكْرَ پِيْ نَمِيْرِيْ كِهْ مَوْرُوْدِ پَسَنْدُ اَوْ بَا شُدُ ، بِخُدَا كِهْ مَحْمُوْدُ اِذَا پَسَنْدِيْدُ كَانُ اَوْ بُوْدُ وَ اِمَا اِيْنَكِهْ فَرْمَايِيْدُ : « خُدَا غَيْبِ مِيْ دَانْدُ » هِمَا نَا خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمُ اسْت بَا نَچِهْ اِذَا خَلَقْشْ غَايِبُ اسْت نَسْبَتُ بَا نَچِهْ دَرِ عِلْمِشْ تَقْدِيْرُ مِيْ كَنْدُ وَ حَكْمُ مِيْ دَهَنْدُ پِيْشِ اِذَا اَنَكِهْ اَنْرَا بِيْا فَرِيْنْدُ وَ

وَيَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَقَبْلَ أَنْ يُقْضِيَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَذَلِكَ يَا حُمْرَانُ ! عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ وَيَبْدُلُهُ فِيهِ فَلَا يُمَضِّهِ ، فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يُقَدِّرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقْضِيهِ وَيُمَضِّهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ إِلَيْنَا .

۳ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَابُوبَصِيرٍ وَيَحْيَى بْنُ زَبْرِئٍ وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغَضَّبٌ ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ : يَا عَجَبًا لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْعَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْعَيْبُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَانَةَ ، فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ ؟ قَالَ سَدِيرٌ : فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَضَارَفِي مَنْزِلَهُ دَخَلْتُ أَنَا وَابُوبَصِيرٌ

بفرشتگانش افزانه کند ، ای حمران ! این علم نزد او نگهداشته است و نسبت بان مشیت دارد ، هر گاه بخواهد طبق آن حکم دهد (و آنرا بمورد اجرا گذارد) و گاهی نسبت بان بداحاصل شود و بمورد اجرایش نکذارد : و اما علمی که خدای عز وجل آنرا بتقدیر و حکم و امضاء فرموده علمست که اولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سبب بها رسیده است .

شرح - چنانچه در باب بدا گفتیم ، علمیکه در آن بدا حاصل میشود ، مختص بذات خدای تعالی است . و هیچکس از آن اطلاع ندارد ، آنچه بفکر قاصد ما رسیده در ضمن مثالی بیان میکنیم. تنها خدا و حاجتهای او عالماًند آنچه میگویند :

خدای متعال عمر بنده ایرا پنجاه سال مقدر میکند و بتوسط پیغمبران و امامان علیهم السلام دستور میدهد که هر گاه شخصی صاه رحم کند ، عمرش زیاد میشود و آن بنده صله رحم میکند و عمرش بشصت سال بالا می رود ، در اینجا میگوئیم اگر خدا بخواهد پیغمبر و امام اطلاع میدهد که عمر آن بنده پنجاه سال مقدر شده است ولی نسبت باینکه آن بنده صله رحم میکند و عمرش بشصت میرسد ، تنها بذات احدیت اختصاص دارد و دیگری از آن آگاه نیست .

اما نسبت باموریکه تقدیر و امضاء شده و بددر آن حاصل نشود تغییر نیابد و پیغمبر و امامان (ص) اطلاع داده میشود ، مانند عمر بنده ای که پنجاه سال معین شده و او هم صله رحم نمیکند و در پنجاه سالگی میمیرد .
۳- سدير گوید : من و ابوبصير و يحيى بن زبیر و داود بن كثير در مجلس نشسته بودیم که امام صادق علیه السلام باحالت خشم وارد شد ، چون درمسند خویش قرار گرفت فرمود : شکفتا از مردمیکه گمان میکنند ما غیب میدانیم ! ! کسی جز خدای عزوجل غیب نمیداند . من میخواستم فلان کنیزم را بزخم ، او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطراف منزل پنهان شده است .

سدير گوید : چون حضرت از مجلس برخاست و بمنزلش رفت ، من و ابوبصير و میسر ، خدمتش رفتیم و عرض کردیم : قربانت کردیم ، آنچه درباره کنیزت فرمودی ، شنیدیم و ما میدانیم که شما علم زیادی

وَمَيْسِرٌ وَقُلْنَا لَهُ: جُعِلْنَا فِدَاكَ سَمِعْنَاكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا وَلَا نَنْسِبُكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ قَالَ: فَقَالَ: يَا سَدِيرُ أَلَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتِ فِيهَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ: أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتُهُ، قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ؟ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهِ؟ قَالَ: قَدَّرْتُ قَطْرَةَ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ إِلَّا خَضِرَ فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ هَذَا فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! مَا أَكْثَرَ هَذَا أَنْ يَنْسِبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ يَا سَدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتِ فِيهَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا؟ قَالَ كَفَيْ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، قَالَ: قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ: أَقَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ أَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضُهُ؟ قُلْتُ: لَا، بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ، قَالَ: فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ: عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا.

دارید و علم غیب را بشما نسبت ندهیم [۱] .

فرمود : ای سدیر ! مگر تو قرآن را نمیخوانی ؟ عرض کردم : چرا ، فرمود : در آنچه از کتاب خدای - عزوجل - خوانده‌ای ؟ این آیه (۴۰ سوره ۲۷) را دیده‌ای ؟ « مردی که بکتاب دانشی داشت : گفت : من آنرا پیش از آنکه چشم بهم زنی نزد تو آورم ، عرض کردم : قربانت گردم ، این آیه را خوانده‌ام . فرمود : آن مرد را شناختی و فهمیدی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود ؟ عرض کردم : شما بمن خبر دهید . فرمود : باندازه یک قطره آب نسبت بدریای اخضر (بحر محیط) عرض کردم : قربانت کردم ، چه کم ! ! فرمود : ای سدیر ! چه بسیار است آن مقداریکه خدای عزوجل نسبت داده است بعلمی که اکنون بتو خبر میدهم [چه بسیار است آن مقدار برای کسیکه خدای عزوجل او را بعلمی که اکنون بتو خبر میدهم نسبت نداده است] .

ای سدیر ! باذر آنچه از کتاب خدای عزوجل خوانده‌ای این آیه (۴۳ سوره ۱۳) را دیده‌ای ؟ « بگو (ای محمد) گواه بودن خدا و کسیکه علم کتاب نزد اوست میان من و شما پس است ، (کسیکه علم کتاب نزد اوست علی و امامان از فرزندان او میباشد چنانچه در حدیث ۴۹۳ گذشت) عرض کردم : قربانت ، این آیه را هم خوانده‌ام . فرمود : آیا کسیکه تمام علم کتاب را میداند بافهمتر است یا کسیکه بعضی از آنرا میداند ؟ عرض کردم : نه ، بلکه کسیکه تمام علم کتاب را میداند آنگاه حضرت با دست اشاره بسینه اش نمود و فرمود : بخدا تمام علم کتاب نزد ماست ، بخدا تمام علم کتاب نزد ماست . شرح - عبارتی را که میان دوقلاب [ذکر نمودیم ، مطابق نسخه کتاب « مسائل الذجات » است

﴿۶۶۰﴾. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ
عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ الشَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنِ الْإِمَامِ؟ يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟

که مرحوم مجلسی نقل میکند و آنرا واضحتر میداند و بنظر ما هم چنانست و حاصل معنی اینستکه : خدای تعالی در یک آیه نسبت باصف بن برخیا میفرماید : اودانشی بکتاب داشت یعنی اندکی از علم کتابرا میدانست و در آیه دیگر نسبت بعلی بن ابیطالب میفرماید : کسیکه علم کتاب را میدانست یعنی علی علیه السلام تمام علم کتابرا میدانست و معلومست که یازده فرزند علی علیه السلام هم در علم مانند او هستند ، پس ایشان از آصف عالمتر و بافهمترند و علم آصف نسبت بعلم آنها باندازه يك قطره است نسبت بدریای محیط البته این تعبیر چنانچه در حدیث ۵۳۶ گفتیم برای بیان کثرت و قلت است نه برای تحدید حقیقی و چون سدیر از کم بودن علم آصف تعجب کرد : امام علیه السلام فرمود : همان اندازه را هم نسبت باصف باید بسیار بحساب آورد در مقابل ما که تمام علم کتاب را میدانیم .

و اما مناسبت جواب حضرت با سؤال سدیر بیکی از دو وجه است :

۱- با آنکه امام علیه السلام تمام علم کتابرا میداند و علمش نسبت بعلم آصف مانند دریای محیط است نسبت بیک قطره ، گاهی حکمت و مصلحت اقتضا میکند که يك امر جزئی و کوچک را مانند بودن کتیز در اطاق نداند زیرا علم آنها از طرف خدایتعالی افزایه میشود و هر چه را خدا بآنها عطا فرماید میدانند .

۲- ممکن است در آنمجلس که امام علیه السلام خشمگین بود ، کسانی بوده اند که باید از آنها تقیه کرد یا شیعیان ضعیف العقلی بوده اند که با امام نسبت الوهیت و خدائی میداده اند . امام علیه السلام در برابر آنها فرمود : من نمیدانم کتیزم در کدام اطاقست و منظورش این بود که از روی اسباب ظاهر و از آن نظر که من هم مانند شما بشری هستم و با قطع نظر از علم امامتم این موضوعرا نمیدانم ولی اکنون که در مجلس خصوصی هستیم بشما که اصحاب خاص من هستید ، میگویم : من همه علم کتاب را میدانم و معلومست که این وجه واضحتر و بهتر است ، زیرا همان عوض شدن مجلس بهترین دلیل گفتار ماست ، علاوه بر آنکه با اخبار دیگر هم مناسب است ما این مطلب را در حدیث بعد توضیح بیشتری میدهیم .

۴- عمار شاطبی گوید : از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا امام غیب میداند ؟ فرمود : نه ، ولی هر گاه بخواهد چیزی را بداند خدا آنرا با وی میمورد .

شرح - علم غیب طبق تقسیمی که مناسب این مقامست بر سه قسمت :

اول - علم غیبی که منحصر بذات قدیم باری تعالی و خدای یگانه است و احدی را بر آن اطلاعی نیست حتی پیغمبران و امامان و جبرئیل و فرشتگان هم از آن خبر ندارند و مصلحت نیست که خدا بآنها بفهماند ، و صریح آیات و روایاتی بر این مطلب دلالت دارد مانند :

۱- (آیه ۵۹ سوره انعام) **وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو** و کلیدهای غیب نزد خداست جز او کسی از آنها آگاه نیست .

فَقَالَ: لَأُولَئِكَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ، أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ.

- ۲- (آیه ۲۰ سوره یونس) **انما الغیب لله** «غیب را تنها خدا میداند» .
 ۳- (آیه ۶۷ سوره نمل) **قل لا یعلم من فی السماوات والارض الغیب الا الله** «بگو کسی در آسمانها و زمین غیب نداند جز خدا» .
 ۴- روایاتی که بدین مضمون در سابق ذکر شد و این علم را بنام علم مخزون یا مکنون نامیدند ، مانند روایات ۳۶۷ و ۳۷۳ و ۶۵۳ و ۶۵۶ .

دوم - معلوماً تیکه از نظر نوع مردم پنهان و پوشیده است و تنها عده کمی که فراست و کیاست ذاتی دارند آن امور را میفهمند و از آیتده خبر میدهند و همانطور هم واقع میشود ، مانند پیش بینی های بعضی از علماء سیاست و اقتصاد و مرتاضین و تعبیر خوابهای ابن سیرین و تفسیرات و داستانهاییکه از ایاس قاضی القضاة معروف قرن دوم در تاریخ مذکور است .

این قسم اگر چه از لحاظ لغت مشمول علم غیب باشد ولی از نظر قرآن و حدیث داخل در علم غیب نیست ، زیرا غیب در لسان قرآن و حدیث آنستکه **ما غاب عن الخلق علمه و خفی مأخذه** - منهاج البراهة ج ۸ ص ۲۱۳ - «علمش از مخلوق پوشیده و راه و سولش پنهان باشد» و لذا می بینم که ماده «غیب» در ۵۸ مورد از قرآن و ۶۹ مورد از نهج البلاغه ذکر شده است و در هیچ موردی باین معنی استعمال نشده است .

سوم - اموریستکه میان این دو قسم قرارداد ، و آن اموریستکه نه مردم آنها را می دانند و نه مختص بخداست اینگونه امور را بمقداری که خدا یتعالی صلاح بداند و در هر زمان و مکانی که حکمتش اقتضا کند ، بسلامتکه ربیبمیران و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین اطلاع میدهد و مقدارش برای پیغمبران و ائمه چنانچه در حدیث ۶۳۷ گذشت باندازه احتیاج بشر روی زمین است ، زیرا خدا ایشان را برای راهنمایی بشر انتخاب فرموده و برای اینکه هر کس هر گونه سؤالی از امر دین و معارف و اخلاق و توحید و معاد از ایشان بپساید جواب گویند (۱) و احدی در روی زمین داننا تر از ایشان نبوده و کلمه «نمی دانم» در قاموس زندگی آنها نبوده باشد . خداوند حکیم هم وسیله و ابزار این مأموریت را در اختیار ایشان گذاشته است چنانچه جناب عزرائیل را که برای قبض ارواح معین فرموده ، باید آجال و هنگام مردن مردم را در اختیار او گذارده و با اطلاع دهد و همچنین فرشتگان دیگری را که برای هر کاری معین کرده ، علم مربوط بآن کار را در اختیار ایشان خواهد گذاشت .

و خلاصه بهر کس معلوماتی طبق شؤن و مأموریتش می دهد ، اگر خواننده محترم در گفته ما درست دقت کند و اگر تفهید از دانشمندان فهمیده بپرسد میدانند که هیچ منافاتی ندارد که امام علیه السلام تمام علوم گذشته

(۱) این مطلب در ذیل حدیث ۵۴۰ بیان شد و در اینجا می افزایم که پاسخ دادن بسؤالی لازمت

که بقصد تفهم و تدبیر باشد و برای سائل سودی دنیوی یا اخروی داشته باشد و نیز سائل استعداد فهم جوابش را داشته و برای شنوندگان دیگر زیانی نداشته باشد .

((باب))

أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلُومًا

- ۱ - عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي تَيْبٍ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ بَحْبُوحٍ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّاهِي ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلُومًا .
- ۲ - أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلُومًا .

وآینده را بداند و پنهان شدن کنیز را در اتاق نداند و ما می توانیم طبق فرمایش جناب مجلسی (ره) در وجه اول ، کلام آنحضرت را بمعنی حقیقی و مطابقش حمل نمائیم و با امام علیه السلام نسبت توریة و تجوز ندهیم و افتخار کنیم بچنین رهبر اینکه واقع و حقیقتاً بدون پرده می گویند تا مردم آنها را بشنون حقیقی خود بشناسند و درباره آنها غلو و مبالغه نکنند زیرا دلیلی نداریم که دانستن مخفی گاه کنیز از شؤون امام و خارج از قوانین عادی و طبیعت بشری بوده و دانستن آن از طریق معجزه و خرق عادت برای امام لازم باشد ، چون اگر بنای معجزه و خرق عادت می بود ، امام در مسند خود مینشست و امر میفرمود تا کنیز در هر مکانی که هست بطرف او کشیده شود ، چنانچه در موقعی که از پیغمبر معجزه خواستند و اثبات نبوت متوقف بر آن بود ، بدرخت امر فرمود تا پیش آمد و نیز منافاتی ندارد که بگوئیم پیغمبر که علوم اولین و آخرین را داراست زمانی را که در جنگ احد سنگ دشمن بطرف دندان مبارکش می آمد نمیدانست زیرا اگر بنا بود در جنگها با علم غیب کار کند ، بکنفر گشته نمی داد و از کفار هم یکنفر باقی نمی گذاشت و در نتیجه برای او شان و مقامی نبود که با نیروی علم غیب بر دشمن پیروز شود ، اینست که قرآن کریم از قول او میفرماید (سوره ۱۸۸ - ۷) و اگر من غیب می دانستم سود بسیاری میبرد و بدی بمن نمی رسید .

حاصل سخن آنکه پیغمبر و امام علیهم السلام علم غیب و شهود و هر چه را که میدانند ، علم ذاتی نیست ، بلکه همه با عطاء و بخشش خدا یتعالی است و خداهم هر چه را صلاح بداند و مطابق شئون و مأموریت آنها باشد بایشان عنایت می کند تا برای رهبری بشر روی زمین آمادگی داشته باشند اما تفصیل جزئیات و مصادیق آنها و اینکه چگونه مطالبی را خدا بآنها الهام می کند و چگونه مطالبی را از آنها باز میگیرد و بخود اختصاص می دهد بر ما معلوم نیست و شاید بر خود آنها هم معلوم نباشد و الحفد لله رب العالمین .

* (المة علیه السلام هر گاه خواهند بدانند ، بدانند) *

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : امام هر گاه خواهد بداند ، بداند .

۲ - و فرمود : امام هر گاه خواهد بداند ، بوی اعلام شود .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى . عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعْدِ الْمَدَائِنِيِّ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَدَائِنِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ .

(بَابُ)

أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَأَتَمُّهُمْ لَا يَمُوتُونَ
إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِيِّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَى مَا يُصِيرُ ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ [۱] لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ .

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ . قَالَ : حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيفَةَ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَةِ بَعْدَ إِذْ مَنَّ كَانُ يُنْقَلُ عَنْهُ ، قَالَ : قَالَ لِي : قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ، فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَ سُكُوهِ . فَقُلْتُ لَهُ : مَنْ ؟ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ ؟ قَالَ : جُمِعْنَا أَيَّامَ السَّنَدِيِّ فِي شَاهِكِ ثَمَانِينَ رَجُلًا مِنَ الْوُجُوهِ الْمَسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ ، فَأَدْخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَنَا السَّنَدِيُّ : يَا هَؤُلَاءِ انظُرُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَّثَ بِهِ حَدَّثٌ ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَرْعَمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ بِهِ وَ يَكْتُمُونَ فِي ذَلِكَ وَ هَذَا مَنِيْلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوسَعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُصَيَّقٍ وَ لَمْ يَرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِوَا وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ

۳ - و فرمود : هر گاه امام بخواهد چیز را بداند ، خدا آن را (بوسیله الهام یا روح القدس)

بوی اعلام کند .

❖ (ع) ائمه (ع) باختیار خود میمیرند و زمانشرا میدانند ❖

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : هر امامی که نداند چه سرش می آید (از خیر و شر و بلا و عاقبت) و بسوی

چه می رود (از مرگ و شهادت) او حجت خدا بر خلقش نیست .

۲ - ابن بشار گوید : شیخی سنی از اهل قطیفه الربیع بغداد که از او روایت نقل میشد ، بمن گفت : من یکی از این خاندان (امامان شیعه) را که فضیلتش زبانزد مردم بود ، دیدم که در فضیلت و عبادت مانند او هرگز ندیده بودم گفتم : او که بود و حالشرا چگونه دیدی ؟ گفت : در ایام زندانیانی سندی بن شاهک ، ما را که هشتاد تن از آبرومندان و نیکوکاران نزد مردم بودیم ، جمع کرد ، و بحضور موسی بن جعفر علیهما السلام برد (زمانی که مسمومش کرده و هنوز اثر زهر در بدن مبارکش هویدا نگشته بود) سندی بسا گفت : باین مرد نگاه کنید و ببینید : آیا نسبت باو پیش آمدی رخ داده است ؟ زیرا مردم گمان میکنند که چنین شده و این سخن را بسیار میگویند ، اینست منزل و استراحتگاه او که در کمال وسعت و بدون سختی و فشار است ، امیر المؤمنین

فَبَناظِرَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَذَا هُوَ صَحيحٌ مُوسَعٌ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ ، فَسَلُوهُ ، قَالَ : وَ نَحْنُ لَيْسَ لَنَا هَمٌّ اِلَّا النَّظَرُ اِلَى الرَّجُلِ وَ اِلَى فَضْلِهِ وَ سَمِيهِ : فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام : اَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ التَّوَسُّعِ وَ مَا اشْبَهَهَا فَهُوَ عَلَيَّ مَا ذَكَرَ غَيْرَ اَنِّي اُخْبِرُكُمْ اَنَّهَا التَّقَرُّ اَنِّي قَدْ سَقَيْتُ السَّمَّ فِي سَبْعِ تَمْرَاتٍ وَ اَنَا عَدَا اَحْضَرُ وَ بَعْدَعُو اَمُوتُ قَالَ : فَتَطَّرْتُ اِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكٍ يَضْطَرُّ وَ يَرْتَعِدُ مِثْلَ الشَّعْفَةِ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ اَنَّهُ اَتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لَيْلَةَ قُبُصٍ فِيهَا بِشْرَابٌ فَقَالَ : يَا اَبْتَ اشْرَبْ هَذَا فَقَالَ : يَا بُنَيَّ اِنَّ هَذِهِ اللَّيْلَةَ الَّتِي اُقْبِصُ فِيهَا وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُبِصَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله .

۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ؛ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : اِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ وَ قَوْلُهُ لَمَّا سَمِعَ صِيَاخَ الْاَوْرِ فِي الدَّارِ : «صَوَائِحُ تَتَّبَعُنَا نَوَائِحُ» وَ قَوْلُهُ اَمَّ كَلْتُمُومٍ : لَوْ صَلَّيْتُ اللَّيْلَةَ دَاخِلَ الدَّارِ وَ اَمَرْتُ غَيْرَكَ بِصَلَاةٍ بِالنَّاسِ ، فَأَبَى عَلَيْنَا وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ

(هارون) نسبت باو سوء قصدی ندارد و فقط باین انتظار است که امیرالمؤمنین از سفر برگردد و با او مناظره و مباحثه کند ، او را می بینید که صحیح و سالم و از همه چیز دروسست است ، شما از خود او پرسید .

شیخ سنی گوید : (منظره امام بقدری ما را جذب کرده بود که بسخن سندی توجهی نداشتیم) و هدفی جز دیدار او و نظر بفضل و هیبت جذاب او نداشتیم ، لذا موسی بن جعفر علیهما السلام خودش فرمود : اما راجع بتوسعه زندگی و مانند آن آنچه میگوید ، چنانست که میگوید ، ولی من بشما جمعیت خبر میدهم که در هفت دانه خرما بمن زهر داده اند و فردا رنگ من سبز می شود و پس فردا می میرم .

شیخ سنی گوید : من بسندی بن شاهک نگاه کردم ، دیدم او مضطرب شد و مثل شاخه خرما میلرزید :
۳- امام جعفر صادق عليه السلام از پدرش نقل میفرماید که : در شب وفات علی بن الحسین علیهم السلام برایش شربتی برد و گفت : ای پدر ، این شربت را بنوش ، او فرمود : پسر جان امشب من قبض روح می شوم و رسول خدا صلی الله علیه وآله هم در همین شب قبض روح شد . (یعنی در همین شب از لحاظ ماء و یا لحاظ هفته و در هر صورت اینقول خلاف مشهور است) .

۴ - حسن بن جهم گوید : بحضرت رضا عليه السلام عرض کردم : همانا امیرالمؤمنین عليه السلام قاتل خود را شناخته بود و میدانست که درجه شی و درجه مکانی کشته می شود ، و چون نمره مرغابیان را در خانه شنید خودش فرمود : « اینها نمره زنانی هستند که نوحه گرانی پشت سر دارند ، و چون ام کلثوم باو عرض کرد : «کاش امشب در خانه نماز بخوانی و برای نماز جماعت دیگری را بفرستی» از او پذیرفت و در آن شب بدون اسلحه

تِلْكَ اللَّيْلَةَ يَلَا سِلَاحَ وَ قَدْ عَرَفَ ﷺ أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَاتَيْلَهُ بِالسَّيْفِ كَانَ هَذَا وَمَا لَمْ يَجْرَ
تَعَرَّضُهُ ؛ فَقَالَ: ذَلِكَ كَانَ وَلِكِنْتُهُ خَيْرٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ لَتَمْضِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

در رفت و آمد بود ، در صورتی که میدانست ابن ملجم - لعنه الله - او را با شمشیر میکشد و اقدام بچنین کاری جایز نیست .

امام فرمود : آنچه گفתי درست است ولی خودش اختیار فرمود که در آن شب مقدرات خدای عزوجل اجرا شود .

توضیح - درباره کلمه « خیر » که در جمله اخیر روایت بیان شده است ، مرحوم مجلسی (ره) دو نسخه بدل ذکر میکند : ۱- خیر ۲- حین . بنا بر اول معنی جمله اینست :

ولی حضرت در آن شب فراموش کرد و غفلت نمود ، تا مقدرات خدا اجرا شود . و بنا بر نسخه دوم :
ولی وفات آنحضرت در آن شب معین شده بود ، تا مقدرات خدای عزوجل اجرا شود . و خود مجلسی (ره) نسخه اول را قبول نمیکند زیرا مخالف با روایات دیگر است ولی نسخه دوم را واضعتر و روشنتر از همه می داند و سپس توضیح می دهد که :

اصل اشکال و اعتراض در اینجا اینست که : حفظ نفس بحکم عقل و شرع واجبست و جایز نیست که انسان خود را بهلاکت اندازد ، پس چرا علی عليه السلام آنشب بمسجد رفت ، آنگاه در مقام جواب میفرماید : وجه خوب میفرماید .

کسی که مقدرات خدا و علل اسباب آنها را نمیداند ، میتواند از آنها دوری و اجتناب ورزد و باجتناب مکلف شود ، اما کسی که بجمیع حوادث و پیش آمدها عالمست ، چگونه ممکن است او را باجتناب و دوری از آن مکلف نمود . اگر چنین تکلیفی ممکن باشد ، لازم آید که هیچ یک از مقدرات نسبت باو واقع نشود ، پس امامان ما علیهم السلام بجمیع حوادث و بلاهائی که بر آنها واقع میشود عالمند و تکلیف هم ندارند که طبق این علم عمل کنند و از آن بلاها اجتناب و دوری ورزند ، چنانکه پیغمبر و امیر المؤمنین صلی الله علیهما مناقین رامیشناختند و از عقاید فاسد آنها آگاہ بودند ، ولی مکلف نبودند که از آنها دوری کنند و با آنها معاشرت و ازدواج ننمایند با آنها را بکشند و یا طرد کنند تا زمانی که عمل موجب قتل و طرد از آنها مشاهده نشود .

همچنین امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آنکه میدانست که در ظاهر بر معاویه ظفر نمیکند و میدانست که معاویه پس از وی خلافت میکند ، ولی از جنگیدن با او کوتاهی نفرمود ، بلکه نهایت کوشش را بکار برد تا شهید گشت و خود آنحضرت خیر میداد که من کشته میشوم و پس از من معاویه بر شیعیان تسلط پیدا میکند و همچنین امام حسین عليه السلام میدانست که اهل عراق با او پیمان شکنی میکنند و خود او با اولاد و اصحابش کشته میشود و بارها از این مطلب خیر میداد ولی از جانب خداوند متعال مکلف نبود که بفرار نرود و جان خود را حفظ کند .

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَحَبَّرَنِي نَفْسِي أَوْهُمْ ؛ فَوَقَيْتَهُمْ وَاللَّهِ يَنْفُسِي

سپس مجلسی علیه الرحمه از محقق سدید مرحوم شیخ مفید قدس الله روحه نقل میکند که ایشان هم در جواب مسائل عکبریه از این اشکال جواب داده‌اند که در مذهب ما این مطلب مورد اتفاق نیست که امام عليه السلام تمام حوادث و وقایعیکه پیش آمد می‌کند با تفصیل و تشخیص میداند (چنانچه در حدیث ۶۵۹ راجع بینهان شدن کنیز امام صادق عليه السلام بیان کردیم) بلکه آنچه مورد اتفاق شیعه میباشد اینستکه : هر قضیه و حادثه‌ایکه در روی زمین رخ دهد ، امام عليه السلام حکم آنرا میداند و سپس میگوید : و اگر هم روایتی باشد که امیر المؤمنین صلوات الله علیه قتل و شهادت خود را بتفصیل میدانست میگوئیم : آنحضرت مأمور بتسلیم و صبر بر شهادت بود ، تا بدرجات بلندیکه جز بوسیله شهادت بآن نتوان رسید نائل آید ، و سپس نسبت بامام حسن و امام حسین علیهما السلام نزدیک بهمین بیانرا میفرماید و در حدیث ۶۷۵ راجع باین مطلب توضیح بیشتری داده میشود .

آنگاه مرحوم مجلسی از علامه حلی طیب الله تربته پاسخ این اشکالرا بهمین مضمون نقل میکند و خلاصه اش اینستکه تکلیف امام غیر از تکلیف ما میباشد و رواست که امام عليه السلام یا آنکه میدانست در آنشب کشته میشود ، جان خود را در راه خدا بذل کرده باشد ، چنانچه بر سر باز جبهه جهاد لازمست پایداری ورزد اگر چه کشته شود .

آنچه بنظر ما میرسد : کلام این بزرگان در نهایت متانت و استحکامست و احتمالرا که شیخ مفید در باره علم امام فرمود ، سزاوار است مورد دقت و مطالعه قرار گیرد ، زیرا وقتی چنین عالم بزرگی احتمال عدم تمییم علم امامرا نسبت بتمام وقایع و حوادث بدهد ، ما حق نداریم که دایه دلسوزتر از ما در شده و شمول علم امامرا بتمام وقایع و حوادث مورد اتفاق شیعه بدانیم .

آنچه در اینجا مادر بچه مرده را می‌بخنداند اینستکه : مترجم معاصر ما قلم بدست گرفته و بتمام این بزرگان و مایه‌های افتخار شیعه تاخت و تاز کرده است او مینویسد : چرا کلمات آنها بر اساس احتمالات و امکان پی‌ریزی شده و علم قطعی در موضوع نداشته و روشن نبوده‌اند ، چرا اصول مسلمه مذهب را انکار کرده و در برابر اجماع مدعی اجماع شده‌اند که اگر تحلیل و تجزیه شود نتیجه می‌دهد اجماع شیعه را بر نادانی اما - نمود بالله - و بسا الاخره این مترجم پر مدعی که کلام شیخ مفید را نفهمیده و در نتیجه چنان جسارت بزرگی بمفخر شیعه کرده است ، همان جوابی را که ایشان و علامه حلی و مجلسی قدس الله اسرارهم بمبارات مختلف بیان فرموده‌اند ، بتعبیر دیگری با تفصیلات زائد ذکر نموده است .

من نمی‌دانم اگر در اجماع شیعه مانند شیخ مفید و علامه نباشند . آن اجماع از چه اشخاصی ترکیب و تشکیل می‌شود و اما راجع با احتمالات و امکان ، مادر مقدمه این کتاب توضیح مفصلی بیان کردیم .

۵ - موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : خدای عزوجل بر شیعه غضب کرد ، پس مرا مخیر ساخت که یا من و یا آنها فدا شوم ، بخدا من با دادن جان خودم ایشانرا حفظ کردم .

۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن مسافر أن أبا الحسن الرضا عليه السلام قال له: يا مسافر هذه القنأة فيها جبان؟ قال: نعم جعلت فداك، فقال: إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله البارحة وهو يقول: يا علي ما عندنا خير لك.

﴿۱۷۰﴾ محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله وفي كفيه وفي دخوله قبره، فقلت: يا أباة والله ما رأيتك منذ اشتكيت أحسن منك اليوم، ما رأيت عليك أثر الموت، فقال: يا بُنَيَّ! أما سمعت علي بن الحسين عليه السلام ينادي من وراء الجدار: يا محمد؟ تعال، تعال، عجل!

۸- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى كَانَ [مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ حُسِرَ: النَّصْرُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى.

شرح - علامه مجلسی ره گوید: غضب خدا بر شیعه بابرای این بود که ایشان تغیه را از دست دادند و امامت آنحضرت را فاش کردند: پس خلیفه وقت هارون الرشید چاره‌ئی نداشت، جز اینکه یاشعیان را تعقیب کند و بکشد و یا آنحضرت را زندانی و مسموم کند، و حضرتش سلامت شیعه را بقیمت جان خود خرید. یا آنکه علت غضب خدا این بود که شیعیان از آنحضرت اطاعت و انقیاد نکردند تا هارونیان بر آنها مسلط شدند، خدایتعالی آنحضرت را مخیر ساخت که یا جنگه کند و جماعتی از شیعه را بکشتن دهد و یا گوشه گیری کند و تن بزندان و شهادت دهد.

۶- مسافر گوید: حضرت ابوالحسن امام رضا عليه السلام بمن فرمود: ای مسافر در این کاریز ماهیان هست؟ عرض کردم: آری قربانت کردم. فرمود: من دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمود: ای علی آنچه نزد ماست برای تو بهتر است (و این جمله خبر از وفات آنحضرت بود و موضوع ماهیان کاریز برای اینستکه خواب دیدن پیغمبر نزد آنحضرت مشاهده و محسوس است مانند دیدن مسافر ماهیان را).
۷- امام صادق عليه السلام فرمود: روزیکه پدم وفات کرد، من در حضورش بودم، در باره غسل و کفن و داخل کردن قبرش بمن سفارشائی میکرد. من گفتم: ای پدر: از آغاز بیماریت ترا مثل امروز نیکو حال ندیده‌ام، من نشانه مرگه بر شما نمی‌بینم، فرمود: پس جان مگر نشیدی که علی بن الحسین عليه السلام از پشت دیوار فریاد کرد: ای محمد بیا و بشتاب.

۸- امام باقر عليه السلام فرمود: خدایتعالی نصرت خود را بر امام حسین عليه السلام فرود آورد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت (و نزدیک شد که او را بر کوفیان پیروزی دهد) سپس او را مخیر ساخت که او یا پیروزی و یا ملاقات خدا را انتخاب کند، آنحضرت ملاقات خدایتعالی را اختیار کرد.

* (بَابُ) *

۵ (أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَأَنَّهُ) ۵
 ۵ (لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) ۵

۱ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَنَحْوُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَخْمَرِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ : كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي السَّجْرِ فَقَالَ : عَلَيْنَا عَيْنٌ ، فَالْتَفَنَّا يُمْنَةً وَيُسْرَةً فَلَمْ نَرِ أَحَدًا فَقُلْنَا : لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ فَقَالَ : وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَرَبِّ النَّبِيَّةِ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَ الْخَضِرِ لَأَخْبِرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا مَا لَبَّيْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا ، لِأَنَّ مُوسَى وَالْخَضِرَ عليهما السلام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَقَدُورُ نَاهٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِرَائِهِ .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدِ الْأَعْلَى وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ يَشْرِ الْحَنْعَمِيُّ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْحَجَّةِ وَ

* (ائمه عليهم السلام آنچه واقع شده و میشود میدانند و چیزی از ایشان نهان نیست) *

۱- سيف تمار (خرما فروش) گوید: باجماعتی از شیعیان در حجر اسمعیل خدمت امام صادق عليه السلام

بودیم، حضرت فرمود: آیا جاسوسی مراقب ماست؟ ما بر است و چپ نکاه کردیم و کسیرا نندیدیم، عرض کردیم، بر سر ما جاسوسی نیست، حضرت سه مرتبه فرمود: بی‌ورد گسار این کعبه، بی‌ورد گسار این ساختمان، اگر من باموسی و خضر می‌بودم بآنها خبر می‌دادم که من از آنها دانایترم و چیزی را که نزد آنها نبود، بایشان گزارش می‌دادم، زیرا باموسی و خضر علیهما السلام علم آنچه گذشته و واقع شده، عطا شده بود، ولی علم آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود، عطا نشده بود، لیکن ما از راه وراثت آن علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدست آورده‌ایم.

شرح - مجلسی ره گوید: اگر اشکال شود که چگونه امام که از گذشته و آینده اطلاع دارد در باره جاسوس از اصحابش می‌پرسد، جواب گوئیم که در سابق گفتیم که امام مکلف نیست که بچنین علمی عمل کند و باید در ظاهر طبق تقیه رفتار کند و با آنکه امام برای اطلاع از بعضی مطالب محتاج به مراجعه کتب و یا توحه به امام قدس است.

۲- جماعتی از اصحاب که عبدالاعلی و ابوعبیده و عبدالله بن بشر خنمی از آنجمله بودند، از امام صادق عليه السلام شنیدند که فرمود: من آنچه در آسمانها و زمین است می‌دانم و آنچه در بهشت و دوزخ است می‌دانم و گذشته و آینده را می‌دانم، سپس اندکی تأمل کرد و دید این سخن بر شنوندگان گران آمد، لذا فرمود:

أَعْلَمَ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ ، قَالَ : ثُمَّ مَكَتْ هَيْبَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَيَّ مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ : عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ .

۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ ، عَنْ جَمَاعَةٍ ابْنِ سَعْدٍ الْحَنْعَمِيِّ أَنَّهُ قَالَ : كَانَ الْمُفَضَّلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ يَقْرُسُ اللَّهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ وَ يَخْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ ؟ قَالَ : لَا ، اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَرْحَمُ وَ أَزْأَفُ عِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَقْرُسَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَخْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً .

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِثَابٍ ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ - وَ عِنْدَهُ أَنْاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ - : عَجَبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَ يَجْعَلُونَا أَيْمَةً وَ يَصِفُونَنَا أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَ يَخْتِمْوْنَ أَنْفُسَهُمْ بِصَعْفِ قُلُوبِهِمْ ، فَيَنْقُضُونَا حَقًّا وَ يَعْيبُونَ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِنَا ، أَتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى افْتَرَسَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ ، ثُمَّ وَجَّهِي عَنْهُمْ أَحْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَقَطِّعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ دِينِهِمْ ؟ فَقَالَ

من این مطالب را از کتاب خدای عزوجل می دانم . خدای عزوجل میفرماید : بیان هر چیز در قرآنت ، (آیه شریفه در سوره نحل باین صورتست : تبیاناً لكل شیء) پس فرمایش امام عليه السلام با طریق نقل بمعنی و با قرائت مختص بائمه است .

۳ - مفضل بامام صادق عليه السلام عرض کرد : قربانت کردم ، ممکن است خدا اطاعت شخصی را بر بندگانش واجب سازد و خبر آسمان را از او پوشیده دارد ؟ فرمود : نه ، خدا بزرگوارتر و مهربانتر و مشفقتر از آنستکه اطاعت شخصی را بر بندگانش واجب کند و سپس خبر آسمان را در هر صبح و شام از او پوشیده دارد . (پس در هر صبح و شام از اخبار آسمانی بطریق الهام و تحدیث بامام افاضه میشود) .

۴ - ضریس کناسی گوید : در حالی که جمعی از اصحاب خدمت امام باقر عليه السلام بودند ، شنیدم که آنحضرت میفرمود : من در شکفتن از مردمی که از ما پیروی می کنند و ما را پیشوای خود میدانند و میکوبند اطاعت ما چون اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است ، با وجود این دلیل و حجت خود را میشکنند و با ضنف قلبی که از خود نشان دهند خود را مغلوب کنند و حق ما را کاهش دهند و بر کسیکه حدایش برهان حق معرفت و گردن نهادن بامر ما را عطا فرموده خرده گیری کنند ، شما میپذیرید که خدای تبارک و تعالی اطاعت اولیائش را بر بندگانش واجب کند و سپس اخبار آسمانها و زمین را از ایشان پوشیده دارد و اصول علم را نسبت بسؤالاتی که از ایشان میشود و قوام دین ایشانست از آنها قطع کند .

شرح - مقصود از این جملات ، توییح و سرزنش شیعیانی است که گویند امام اخبار آسمانها و زمین را

لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلَتْ فِذَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَخُرُوجِهِمْ وَفِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَمَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاعِيَةِ إِيَّاهُمْ وَالظَّمْرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَغُلِبُوا ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا حُمْرَانُ ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدْ رَدَّ ذَلِكَ عَلَيْنِهِمْ وَ قَضَاهُ وَأَمَضَاهُ وَحَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ . فَيَتَقَدَّمُ عِلْمُ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَيَعْلِمُ صَمَتٌ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ ! حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِظْهَارِ الطَّوَاعِيَةِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَالْأَحْوَا عَلَيْهِ فِيهِ طَلَبُ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاعِيَةِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذَا لَأَجَابَهُمْ وَدَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ ، ثُمَّ كَانَ انْتِزَاعُ مَدَّةِ الطَّوَاعِيَةِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ أَشْرَعَ مِنْ سَيْلِكَ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ قَتْبَدَدٌ ، وَ مَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ ، وَلَا لِعُقُوبَةٍ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا ، وَلَكِنْ لِمَنَازِلِ وَكَرَامَتِ اللَّهِ ، أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوَهَا ، فَلَا تَدَّهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ .

نمی‌داند و از لحاظ علم مانند یکی از افراد بشر است . امام علی (ع) صریح و روشن باین شیعیان می‌فهماند که شما با این عقیده خود را در برابر اهل سنت مغلوب می‌کنید زیرا آنها می‌گویند : امام شما هم از لحاظ علم و دانش مانند امام ماست . ای شیعیان ضعیف و سست دل ! چرا مقام ما را می‌کاهید و حجت خود را خرد می‌کنید ؟ مگر ممکن است خدا شخصاً پیشوای دین مردم قرار دهد که از جواب سؤالات مختلف ایشان عاجز بماند . ما در صفحه ۳۰۰ - ۳۰۳ راجع باین موضوع توضیح بیشتری داده‌ایم .

چقدر مایه تأسف و تأثر است که اقیانوس علمی با آب شیرین و گوارایش در کنار مردمی جاهل و فقیر و تشنه قرار گیرد و با کمال سفا و سمیبت سرشاری و گوارائی آب خود را با آنها تذکر دهد و آن تشنگان بیچاره بجای اینکه در طریق استفاده از آن اقیانوس با یکدیگر مسابقه گذارند و جانبازی کنند ، چشم روی هم گذاشته و بگویند تو گودال آبی بیش نیستی .

آفرین و سدها هزار آفرین بر روشندان بیداری چون زارده و ابو بصیر و ابن مسلم که چشم باز کردند و تا اندازه‌ای بظلمت آن اقیانوس پی بردند و قطراتی از آن برگرفتند که تا روز قیامت تشنه دلان را سیراب کند و با آنها نشاط و خرمی دهد .

دنباله حدیث - حمران عرض کرد قربانت کردم ، پس بفرمائید : موضوع قیام علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام چگونه شد که ایشان برای یاری دین‌خدا ی عزذکره خروج و قیام کردند و چه بلاها از طغیان‌نگران سرکش دیدند و بالاخره هم بر ایشان غلبه کردند و امامان کشته و مغلوب شدند .

امام باقر (ع) فرمود : ای حمران خدای تبارک و تعالی آن مصیبت را برای ایشان مقدر فرموده و از مرحله قضا و امضا و حتم گذرانیده و در اختیار خود آنها گذاشته بود پس از آنکه خود آنها آن مصیبت را اختیار کردند ، خدا هم آنها را به مرحله اجرا گذاشت ، پس علی و حسن و حسین علیهم السلام با خبریکه قبلاً

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَنْ عَنِ حَمْسِمَائَةَ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ فَأَقْبَلْتُ أَقْوَلَ : يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا قَالَ : فَيَقُولُ : قُلْ كَذَا وَكَذَا ، قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا الْحَلَالُ وَهَذَا الْحَرَامُ ، أَعْلَمُ أَنَّكَ صَاحِبُهُ وَأَنَّكَ أَعْلَمُ النَّاسَ بِهِ وَهَذَا هُوَ الْكَلَامُ ؟ ، فَقَالَ لِي : وَيَكُ يَا هِشَامُ [لَا] يَحْتَجُّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ .

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلًا أَبَدًا ، عَالِمًا بِشَيْءٍ جَاهِلًا بِشَيْءٍ ثُمَّ قَالَ : اللَّهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ ، ثُمَّ قَالَ : لَا يَحْجُبُ ذَلِكَ عَنْهُ .

از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیده بودند و میدانستند، قیام کردند و هر کس از ما هم که سکوت کند ، سکوتش از روی علم و بصیرت است :

ای حمران ! اگر ایشان در زمان گرفتاری و غلبه طغیانگران از خدای عزوجل جداً بخواهند که سلطنت طغیانگران را زایل کند و دولتشانرا نابود سازد ، خدا اجابت میکند و آن گرفتاری را از ایشان بر میدارد و پس از آن سرآمدن مدت طغیانگران و نابودی سلطنتشان از پاره شدن و از هم پاشیدن يك گلوبند برشته کشیده زودتر انجام می گیرد .

ای حمران بلاهائی که بآنها میرسد ، بواسطه گناهی که از آنها سرزده و یا برای عقوبت نافرمانی خدا نمی باشد ، بلکه برای درجات و کرامتی است که خدا خواسته بدان نائل آیند ، نسبت بایشان گمانهای دیگر مبر .

۵ - هشام بن حکم گوید : در منی از امام صادق عليه السلام پانصد مطلب از علم کلام پرسیدم و گفتم آنها (متکلمین عامه) چنین و چنان می گویند ، امام میفرمود : تو چنین و چنان بگو . (هشام از حاضر جوابی و تسلط آنحضرت بر مسائل علم کلام تعجب کرد ، گوید) من میدانم که مسائل حلال و حرام در دست شاست و شما از همه مردم نسبت بان داناترید ولی اینها علم کلامست ۱۱۴ بمن فرمود : وای بر تو ای هشام خدای تبارک و تعالی برای خلقش حجتی مقرر نمیدارد که همه احتیاجات مردم نزد او نباشد (حجت خدا کسی است که از هر چه پرسند جواب گوید) .

۶ - ابو حمزه گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : نه بخدا عالم هرگز جاهل نباشد (یعنی عالمی که خدا اطاعتش را بر مردم واجب کرده و او همان امامست) ممکن نیست چیزی را بداند و چیزی را نداند (او همه چیز می داند) سپس فرمود : خدا والا تر از آنستکه فرمانبری از بنده می را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او نهان داشته است و باز فرمود : آنرا از او نهان نکند .

﴿بَابُ﴾

أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلْمًا إِلَّا أَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَأَنَّهُ سَمَانَ شَرِيكُهُ فِي الْعِلْمِ

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَانَ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَغْوَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ جَبْرِئِيلَ عليه السلام أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِرُمَاتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِحْدَاهُمَا وَكَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَكَلَ نِصْفًا وَأَطْعَمَ عَلِيًّا عليه السلام نِصْفًا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : يَا أُخِي هَلْ تَنْدِي مَا هَاتَانِ الرُّمَاتَانِ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : أَمَّا الْأُولَى فَالْبُؤُوءُ ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَالْعِلْمُ أَنتَ شَرِيكِي فِيهِ ، فَقُلْتَ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ كَانَ ؟ يَكُونُ شَرِيكُهُ فِيهِ ؟ قَالَ : كَلِمَ يُعَلِّمُ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله عِلْمًا إِلَّا وَأَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا عليه السلام .

۲ - عَلِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَّادَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِرُمَاتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَعْطَاهُ إِحْدَاهُمَا فَأَكَلَ وَاجِدَةً وَكَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَعْطَى عَلِيًّا عليه السلام نِصْفَهَا فَأَكَلَهَا ؛ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ أَمَّا الرُّمَاتَانِ الْأُولَى الَّتِي أَكَلْتَهَا فَالْبُؤُوءُ لَيْسَ لَكَ فِيهَا شَيْءٌ ، وَأَمَّا الْأُخْرَى فَهِيَ الْعِلْمُ فَأَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ .

﴿خداى عزوجل هر علمى كه به پيغمبرش (ص) آموخت امر فرمود كه با ميرالمؤمنين (ع)﴾

﴿بياموزد و او در علم وى شريكست﴾

۱ - حمران گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : جبرئیل عليه السلام دو انار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را دونیمه کرد ، نیمی را هم خورد و نیمی را بعلی خوردانید . پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : برادرم ! می دانی این دو انار چه بود ؟ گفت : نه ، فرمود اما اولی نبوت بود که (مخصوص منست و) ترا از آن بهره می نیست و اما دیگری علم و دانش بود که تو در آن با من شریک هستی .

من گفتم : چگونه علی در علم شریک پیغمبر بود ؟ فرمود : خدا هیچ علمى را به محمد صلی الله علیه و آله نیاموخت جز آنکه باو دستور داد که آنرا بعلی عليه السلام بیاموزد .

۲ - امام باقر عليه السلام فرمود : جبرئیل عليه السلام دو انار بهشتی آورد و هر دورا با حضرت داد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را از میان دونیمه کرد ، سپس نیمی را بعلی عليه السلام داد تا بخورد ، آنگاه فرمود : ای علی ! انار اولی را که من خوردم نبوت بود که ترا در آن بهره می نیست و دیگری علم و دانش بود که تو با من در آن شریک هستی .

﴿۳۸۰﴾ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ مَشْعُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِرُمَاتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ ، فَلَقِيَهُ عَلِيُّ عليه السلام فَقَالَ : مَا هَاتَانِ الرَّمَاتَانِ اللَّتَانِ فِي يَدِكَ ؟ فَقَالَ : أَمَّا هَذِهِ فَالْتَّبُوءُ ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ ، وَأَمَّا هَذِهِ فَالْعِلْمُ ، ثُمَّ فَلَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِرِضَةٍ مِنْ قَاعِطَاهُ يَضَعُهَا وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَضَعُهَا ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ وَأَنَا شَرِيكَكَ فِيهِ ، قَالَ : فَلَمْ يَعْلَمْ وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَرَفًا مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمَهُ عَلِيًّا عليه السلام ثُمَّ انْتَهَى الْعِلْمُ إِلَيْنَا ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ .

﴿بَابُ﴾

﴿جِهَاتِ عُلُومِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ﴾

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حَمْرَةَ بْنِ بَرْبَعٍ ، عَنْ عَلِيِّ السَّائِي ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسَى عليه السلام قَالَ : قَالَ : مَبْلُغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ : مَا بَيْنَ وَغَايِرِهِ حَدِيثٌ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَقْسَرٌ وَأَمَّا الْغَايِبُ فَمَرْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْفٌ فِي الْقُلُوبِ تَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا .

۳- محمد بن مسلم گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : جبرئیل برای محمد صلی الله علیه وآله دو انار بهشتی آورد ، علی عليه السلام او را ملاقات کرد و گفت : این دو انار که در دست داری چیست ؟ گفت اما این یکی نبوت است که تو از آن بهره می نداری و اما این یکی علمت ، سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را دو نیمه کرد ، نیمی را بعلی داد و نیمی را خود گرفت ، سپس فرمود : در این تو با من شریک هستی و من با تو .

پس امام باقر عليه السلام فرمود : بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وآله از آنچه خدایش تعلیم داد حرفی نیاموخت جز آنکه آنرا بعلی عليه السلام تعلیم داد ، سپس آن علم بما رسید ، آنکاه دست بر سینه خود نهاد .

﴿جِهَاتِ عُلُومِ الْمَهِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ﴾

۱- موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : علم ما به جهت رسائی دارد : گذشته و آینده و پدید شونده اما گذشته برای ما تفسیر شده است (یعنی اخبار گذشته را پیغمبر برای ما توضیح داده است) و اما آینده (در جامعه و مصحفی که نزد ماست) نوشته شده و اما پدید شونده از راه الهام بدل و تأثیر در گوش باشد (که هر روز و هر ساعت مخصوصاً شبهای جمعه و قدر برای ما حاصل آید) و آن بهترین دانش ماست ، (زیرا مخصوص بما و از اسرار امامت است ولی با وجود همه این علوم که ما داریم پیغمبر نیستیم) و پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست .

۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن أبي زاهر، عن علي بن موسى، عن صفوان بن يحيى، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السلام: [قال] قلت: أخبرتني عن علم عالمكم؟ قال: ورأته من رسول الله صلى الله عليه وآله ومن علي عليه السلام: قال: قلنا: إننا نتحدث أنه يقذف في قلوبكم ويترك في آذانكم؟ قال: أذاك.

۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمه حذثة، عن المفصل بن عمر قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: روقينا، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن علمنا غايب ومربور ونكت في القلوب ونقر في الأسماع، فقال: أما الغايب فما تقد من علمنا وأما المربور فما يأتينا وأما النكت في القلوب فالهائم وأما النقر في الأسماع فامر المملك.

○ (باب) ○

أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْ سَرَّ عَلَيْهِمْ لِأَخْبَرُوا كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ

۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن عبد الواحد بن المختار قال: قال أبو جعفر عليه السلام: لو كان لا لستينكم أوكية لحدت كل امرئ بما له وعليه.

۲- حارت بن مغيرة گوید: با امام صادق عليه السلام عرض کردم، از علم عالم خود (یعنی امام از شما خوانده) بمن خبر دهید، فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله و از علی عليه السلام با رت رسیده است. عرض کردم: بما گزارش میدهند که علم بدل شما الهام می شود و در گوش شما وارد میگردد، فرمود: گاهی هم چنین است.

۳- مفضل بن عمر گوید بحضرت ابوالحسن عليه السلام عرض کردم: برای ما از امام صادق عليه السلام روایت کرده اند که فرموده است: همانا علم ما یا مربوط بگذشته است و یا نوشته شده و یا وارد شدن در دل و تأثیر در گوش. فرمود: اما گذشته مربوط بامور پیشین است که میدانیم و اما نوشته شده مربوط بآینده است و اما وارد شدن بدل الهام است و اما تأثیر در گوش امر فرشته است.

توضیح - در کتاب بصائر الدرجات بعد از ذکر این خبر گوید: زراره مثل این خبر را از امام صادق عليه السلام روایت کرده، گوید بحضرت عرض کردم: امام که شخص گوینده را نمی بیند چگونه میفهمد که آن امر از فرشته است و از شیطان نیست؟ فرمود: آرامش و سکونی بر امام القا شود که بفهمد از جانب فرشته است و اگر از جانب شیطان باشد هراسی عارضش شود، علاوه بر آنکه ای زراره شیطان متعرض صاحب امرامانت نکرد. - مرآت العقول ..

○ اگر راز الهه حفظ شود سود و زیان هر کس را باو خبر دهند ○

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: اگر زبانهای شما لجام و بندی میداشت سود و زیان هر مردی را برایش گزارش میدادم.

﴿۶۸۵﴾ وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيِّ مَأْصَابَهُمْ مَعَ عَلِيمِهِمْ يَمْنَاهُمْ وَبَلَاهَاهُمْ ؟ قَالَ : فَأَجَابَنِي - شِبْهَ الْمُغْضَبِ - : مِمَّنْ ذَلِكَ لِأَمْنِهِمْ ؟ ! فَقُلْتُ : مَا يَمْنَعُكَ جَعَلْتُ فِذَاكَ ؟ قَالَ : ذَلِكَ بَابُ الْغُلُقِ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا فَتَحَ مِنْهُ شَيْئًا يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَا تَعْيٍ ! إِنْ أَوْلَيْتُكَ كَانَتْ عَلَيَّ أَفْوَاهِهِمْ أَوْ كَيْفَ .

۲ - ابو بصیر گوید : امام صادق علیه السلام عرض کردم : چرا باصحاب علی علیه السلام مصیبت‌ها رسید با وجود آنکه از مرگه و مصیبت خود آگاه بودند ؟ حضرت بمانند شخص خشمگین بمن جواب داد : آن مصیبت‌ها تنها از ناحیه خودشان بآنها رسید ، عرض کردم : قریانت کردم مانع شما چیست ؟ (که مرگه و مصیبت اصحاب خود را بآنها نمی‌گوئید ؟) فرمود : این در بستر بسته شده ، تنها حسین بن علی صلوات الله علیهما اندکی از آنرا گشود (که در شب عاشورا شهادت و مصیبت اصحابش را بآنها خبر داد) سپس فرمود ای ابا محمد : اصحاب آنحضرت بردهان خود لجام و بندی داشتند .

شرح - علامه مجلسی (ره) پس از آنکه کلمه « ما اصابهم » را بیلا و مصیبت تفسیر کرده چنانکه گفتیم ، احتمال دیگری را هم ذکر نموده است و آن احتمال اینستکه مقصود از « ما اصابهم » قرب و منزلتی است که اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام نزد آنحضرت پیدا کردند و علم منایا و بلایا هم داشتند و حضرت در جواب فرمود : این مقام و منزلت را آنها بواسطه قابلیت و استمداد خویش بدست آوردند زیرا راز نگهدار بودند ، شما توقع دارید که بآن مقام و علوم برسید اما چون راز نگهدار نیستید قابلیت ندارید .

پایان جزء اول اصول کافی مشتمل بر ۶۸۵ حدیث با ترجمه و شرح بقلم سید جواد مطقوفی خراسانی
 جزء دوم با حدیث ۶۸۶ که در ابتدای باب « التَّقْوِيضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَالْإِمَّةِ فِي أَمْرِ الدِّينِ » است انشاء الله بهمان سبک شروع میشود .

فهرست موضوعات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۸	بعلم مذموم بیان می کند	۴	مقدمه مترجم
۳۹	خرابکاری دردین از سه طریق است	۲	اهمیت و ارزش کتاب کافی
۴۱	اصناف مردم	۴	چرا مرحوم کلینی کتاب کافی را نوشت ؟
۴۲	ثواب دانشمند و دانشجو	۵	شرح حال کلینی ره
۴۴	باب صفت علماء	۶	ستایش کلینی
۴۵	باب حق عالم	۶	تألیفات کلینی
۴۶	باب مردن علماء	۷	مقبره کلینی
	اشکال و جواب ملاصدرا درباره مرگ	۷	ستایش کتاب کافی
۴۶	عالم و رخنه در اسلام	۸	امتیازات کافی
۴۸	باب همدمی و هم نشینی با علماء	۹	احادیث متشابه را بپذیریم یا رد کنیم ؟
۴۹	باب پرسش از عالم	۱۵	آنچه درباره کافی نوشته اند
۵۱	باب بذل علم	۱۸	اسلوب نگارش این کتاب
۵۲	باب نهی از ندانسته گوئی	۹	مقدمه مؤلف
۵۴	باب کسیکه ندانسته عمل کند	۱۰	کتاب عقل و جهل
۵۵	باب بکار بستن علم	۲۴	جنود عقل و جهل
۵۷	باب کسی که از علمش روزی خورد	۳۵	کتاب فضل علم
۵۹	باب ثبوت حجّت بر عالم	۳۷	توصیف و فضیلت علم و فضل دانشمندان
۶۰	باب نوادر - متفرقات	۳۷	بیان سه معنی برای کلمه «علم»
۶۰	تشبیه علم با انسان کامل	۳۸	علم سودمند از نظر اسلام بر سه قسمت
۶۱	دانشجویان سه دسته اند		اشکال و جوابی که صدر المتألهین راجع

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۱۶	باب معبود = پرستش شده	۶۲	راویان علم و راعیان آن
۱۱۸	باب بودن و مکان		روایت کتب و حدیث و فضیلت نوشتن و
۱۲۲	باب انتساب و خویشی	۶۵	توسل بآنها
۱۲۴	باب نهی از سخن گفتن	۶۸	باب تقلید
۱۲۷	باب ابطال دیدن خدا	۶۹	باب بدعتها و رأی و قیاسها
۱۲۸	استدلال بر عدم امکان رؤیت خدا	۷۶	رجوع بقرآن و سنت
۱۳۲	درباره آیه «لا تدرکه الابصار»	۸۰	باب اختلاف حدیث
۱۳۳	استدلال هشام بن حکم بر عدم رؤیت	۸۱	راویان حدیث چهارقسمند
۱۳۵	نهی از توصیف خدا	۸۶	مقبوله عمر بن حنظله
۱۳۹	توضیح چگونگی نداشتن خدا	۸۸	باب اخذ بقول پیغمبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۱۴۰	باب نهی از جسم و صورت	۸۹	چهار معنی برای کلمه «سنت»
۱۴۳	باب صفات ذات	۹۱	کتاب توحید
	معنی صفت ذات و صفت فعل از گفتار	۹۱	حدوث جهان و اثبات پدید آوردن آن
۱۴۳	مرحوم فیض کاشانی		نکات و دقایق درخشانی که از مباحثه
۱۴۶	باب دیگری که از جمله باب اولست		امام صادق <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> با زندیق استنباط
۱۴۸	باب اراده از صفات فعل است	۹۳	می شود.
۱۵۰	خلاصه سخن در صفات ذات	۹۵	مباحثه امام با ابن ابی العوجاء
۱۵۱	باب حدوث اسماء	۱۰۱	سؤالات زندیق و جوابهای امام رضا <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۱۵۴	باب معانی اسماء و اشتقاق آنها		سؤال مشکل دیسانی و جواب پر مغز
	فرق میان معانی اسماء خدا با اسماء	۱۰۲	امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۱۶۰	مخلوق	۱۰۴	حدیث معروف به «فرجة»
۱۶۶	باب تأویل صمد	۱۰۹	باب جواز تعبیر از خدا به شیء
۱۶۹	باب حرکت و انتقال	۱۱۳	بیان انیت و مائیت خدای تعالی
۱۷۲	راجع بآیه «ما یکون من نجوی ثلاثه الخ»	۱۱۳	خدا را جز بخدا نتوان شناخت
۱۷۳	راجع بآیه «الرحمان علی العرش استوی»	۱۱۴	توضیح جمله «اعرفوا الله بالله»
		۱۱۵	باب کمترین درجه خدا شناسی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۳۱	باب حجت های خدا	۱۷۴	راجع بآیه «وهو الذی فی السماء اله»
۲۳۳	باب هدایت از جانب خداست	۱۷۵	باب عرش و کرسی
۲۳۵	معنی گمراهی خواستن خدا	۱۷۷	معنی لغوی واصطلاحی «عرش»
۲۳۵	جواب از اشکال دعوت نکنید	۱۷۷	راجع بحمل عرش
۲۳۶	کتاب حجت	۱۸۱	درباره روح
۲۳۶	ناگزیری از حجت	۱۸۲	باب کلیات توحید
۲۴۰	مناظره شامی با اصحاب امام صادق <small>علیه السلام</small>		توضیح مرحوم کلینی قسمتهائی از خطبه
۲۴۵	طبقات پیغمبران و رسولان	۱۸۴	مولی را و تمجید از آن
۲۴۸	فرق میان رسول و نبی و محدث	۱۸۶	احادیث کلیات توحید
۲۵۰	باب حجت خدا بر خلقش	۱۹۵	نوا در توحید
۲۵۱	در اینکه زمین خالی از حجت نماند	۲۰۰	بدا و معنی آن
۲۵۳	در اینکه زمین خالی از امام نباشد		چیزی در آسمان و زمین جز با هفت
۲۵۴	شناختن امام و مراجعه باو	۲۰۶	خصلت نباشد
۲۵۹	خدا هر امری را با اسبابش فراهم آورد	۲۰۷	مشیت و اراده
۲۶۱	تشبیه علم امام بچشمه آب صاف	۲۱۰	باب امتحان و آزمایش
۲۶۲	وجوب اطاعت ائمه	۲۱۱	معنی قبض و بسط خدا
۲۶۴	توضیح آیه «و اولی الامر منکم»	۲۱۱	باب سعادت و شقاوت
۲۷۰	ائمه <small>علیهم السلام</small> گواهان خدایند	۲۱۳	باب نیکی و بدی
۲۷۲	راهنمایان تنها ائمه هستند	۲۱۵	جبر و قدر و امر بین امرین
۲۷۳	ائمه ولی امر خدایند	۲۱۵	توضیح عقاید جبر و تفویض و اختیار
۲۷۵	ائمه خلقای خدایند	۲۲۰	معانی اذن خدا
۲۷۶	ائمه نور خدایند		معنی «لطف» باصطلاح محدثین و متکلمین
۲۷۹	فرق میان تفسیر و تأویل	۲۲۳	توضیح روایت جامع باب جبر و تفویض
۲۸۰	ارکان زمین ائمه میباشند	۲۲۵	استطاعت
۲۸۳	باب نادر و جامع در فضیلت و صفات امام	۲۲۸	باب بیان و معرفی کردن خدا
		۲۳۰	باب اختلاف حجت

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۳۱	درجه بندی علماء نصاری	۲۹۲	ائمه والیان امرند
	کسی غیر از ائمه تمام علم قرآن را	۲۹۶	مراد بکلمات ائمه <small>علیهم السلام</small> هستند
۳۳۲	نمیداند	۲۹۶	مراد به آیات ائمه میباشد
۳۳۴	اسم اعظم خدا نزد ائمه است	۲۹۷	وجوب همراه بودن با ائمه
۳۳۵	آیاتی که از پیغمبران نزد ائمه است	۲۹۷	معنی جدا نشدن ائمه از قرآن
۳۳۷	اسلحه و متاعی که نزد ائمه موجود است	۳۰۰	چرا اطاعت ائمه لازم گشت؟
۳۴۳	سلاح رسول خدا مانند تابوت است	۳۰۳	اهل ذکر در قرآن ائمه میباشدند
۳۴۴	مصحف فاطمه و جعفر و جامعه	۳۰۴	چرا جواب سؤال بر امام لازم نیست؟
۳۵۰	در شأن انا انزلناه و تفسیر آن	۳۰۷	علماء در قرآن ائمه هستند
۳۵۱	معنی علم بدون اختلاف	۳۰۸	راسخون در علم ائمه میباشدند
۳۵۲	بقیه احادیث تفسیر « انا انزلناه »	۳۱۰	علم ائمه در سینه آنان ضبط است
۳۷۲	علم ائمه در شب جمعه فزونی یابد	۳۱۱	ائمه برگزیدگان و وارث قرآنند
۳۷۴	در افزایش علم ائمه <small>علیهم السلام</small>	۳۱۳	امامان بر دو قسمند
۳۷۵	ائمه علوم پیغمبران را دارا هستند	۳۱۴	قرآن بسوی امام هدایت میکند
۳۷۶	باب نادر در علم غیب	۳۱۶	باریک بینان در قرآن ائمه میباشدند
۳۸۲	ائمه هر گاه خواهند بدانند ، بدانند	۳۱۸	عرض اعمال بر پیغمبر و ائمه <small>علیهم السلام</small>
۳۸۳	ائمه با اختیار خود میمیرند	۳۱۹	ترغیب بر ولایت علی <small>علیه السلام</small>
۳۸۸	ائمه <small>علیهم السلام</small> همه چیز را میدانند	۳۲۰	ائمه کانون علم و درخت نبوتند
۳۹۲	امیر المؤمنین علوم پیغمبر را میداند	۳۲۱	ائمه وارثان دانشند
۳۹۳	جهات علوم ائمه <small>علیهم السلام</small>	۳۲۴	ائمه علوم همه پیغمبران را دارند
۳۹۴	حفظ نمودن راز ائمه <small>علیهم السلام</small>	۳۲۹	کتابهای آسمانی نزد ائمه میباشد

أصولها في

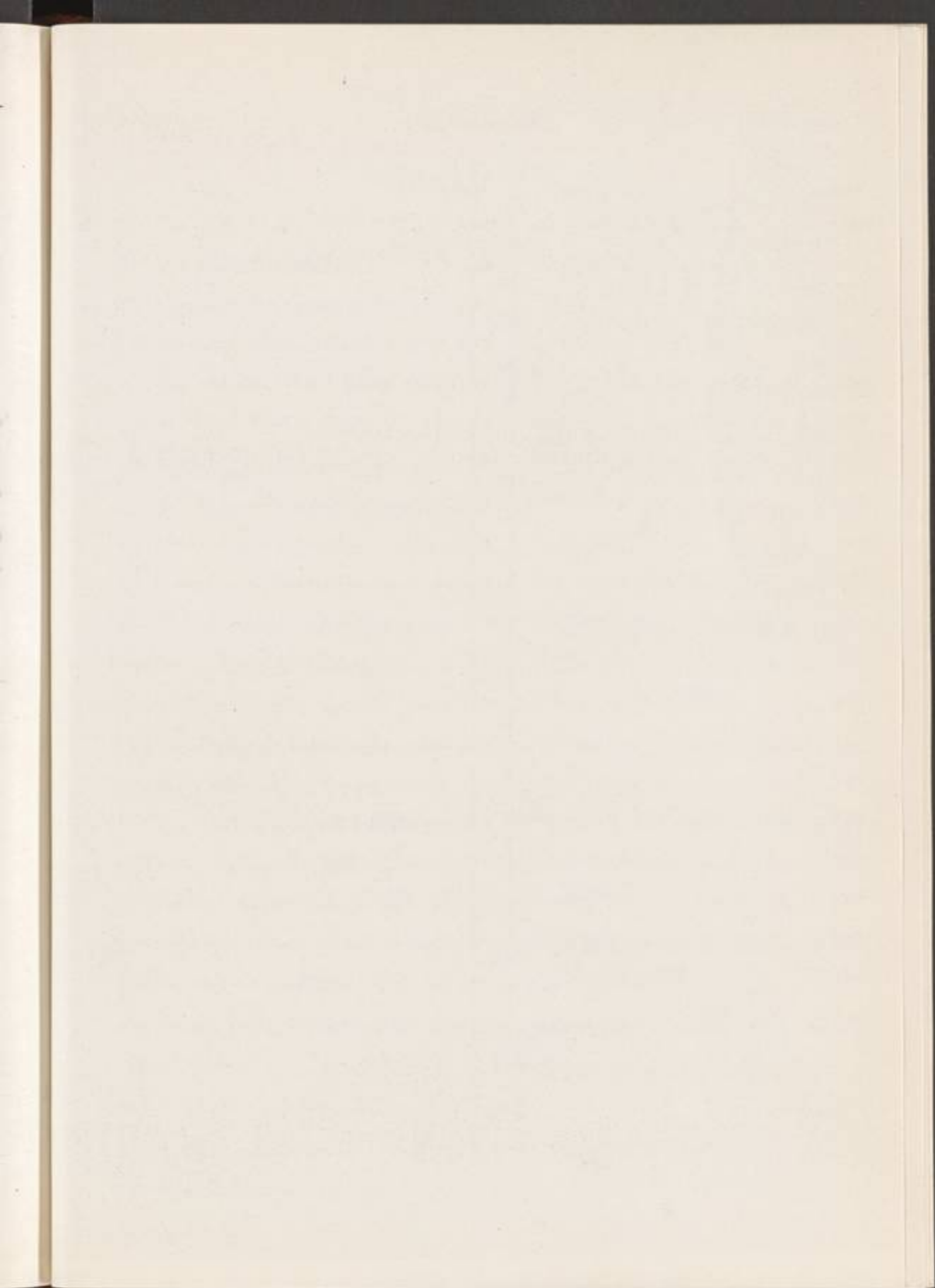
تأليفه العلامة الفاضلة التي جعلت محله من أصولها في

الكلمة التي تليها في

أصولها في سنة ١٢٢٨/١٢٢٩

بالتحقيق

بمقره في سنة ١٢٢٨/١٢٢٩



اصول کافی

تأليف:

ثقل الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق

الكليني الرازي

المتوفى سنة ٣٢٨/٣٢٩ هـ

بترجمه و شرح

بقلم دانشمند محترم آقای حاج سید جواد مصطفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(بَابُ)

التَّقْوِيَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّينِ

﴿٦٨٦﴾ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ غَاثِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ التَّخَوِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَسَمْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: «وَإِنَّكَ لَمَلَى خُلُقِي عَظِيمٍ، ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» [قَالَ:] ثُمَّ قَالَ: «وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ قَوَّضَ إِلَيَّ عِلْمَهُ وَاسْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَدَدَ النَّاسِ قَوْلَ اللَّهِ لِنُجْبَتِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَأَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَعْنَا وَتَخُنْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافٍ أَمْرًا نَا.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

❀ (واگذاری امر دین به پیغمبر و آلهم علیهم السلام) ❀

۱ - ابواسحاق نحوی گوید : بر امام صادق علیه السلام وارد شد و شنیدم میفرمود : خدای عزوجل پیغمبرش را بسبب خود تربیت کرد سپس فرمود «تو دارای خلق عظیمی هستی ۴ سوره ۶۸ ، و آنگاه با او واگذار کرد و فرمود «هر چه را پیغمبر برای شما آورد بپذیرید ؛ و از هر چه منعان کند باز ایستید - ۷ سوره ۵۹ ، و باز فرمود «هر کس از رسول خدا اطاعت کند ، خدا را اطاعت کرده است - ۸۰ سوره ۴ - ، سپس امام فرمود : پیغمبر خدا کار را بپلی و واگذار کرد و او را امین شمرد ، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند ، بخدا ما شمارا دوست داریم که هر گاه بگوئیم بگوئید ، و هر گاه سکوت کنیم ، سکوت کنید ، و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم ، خدا برای هیچکس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است .

شرح - در اینجا چند مطلب نیاز بتوضیح دارد :

۱ - جمله اول حدیث از عبارات پرمفهرمی است ، خصوصاً باعتبار صدور آن از خاندان وحی ، و بطور خلاصه پنج معنی را متحمل است : ۱ - خدای عزوجل پیغمبرش را طوری که میخواست و دوست داشت

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ - ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ .

تریت کرد ۲ - چون پیغمبر، خدا را دوست داشت، خداهم او را تربیت کرد ۳ - خدا پیغمبرش را تربیت کرد تا دوست او باشد ۴ - خدا طریق محبتش را پیغمبرش آموخت ۵ - خدا درحالیکه پیغمبرش را دوست داشت او را تربیت کرد .

۲ - درباره خلق عظیم پیغمبر صلی الله علیه وآله که خدای تعالی آنرا میستاید ، مرحوم طبرسی گوید : خلق آنستکه انسان خود را بر حفظ آداب و اداب کند ، و این قوه مانند خلقت در وجود او پا برجا شده و مرحوم مجلسی گوید : مراد از خلق عظیم پیغمبر صلی الله علیه وآله اینستکه : علم و عمل بدرجه کاملش در وجود آنحضرت گرد آمده بود .

۳ - آیه شریفه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...» ، در سیاق آیات مربوط بقیه و غنیمت در جنگ است و راجع باموال منقول و غیر منقول از طایفه بنی قریظه و بنی نضیر از یهود است که نصیب مسلمین شده بود خدای تعالی در این آیه شریفه پیغمبر اکرم اختیار میدهد و مسلمین را آگاه میسازد که در تقسیم و صرف این اموال بدآوری آنحضرت رضا دهند و تسلیم شوند ، ولی از لحاظ عموم و شمول آیات شریفه قرآنی و هم از نظر استشهاد امام علیه السلام در این روایت معنی وسیعتری از آن استفاده میشود و آن معنی اینستکه : پیغمبر صلی الله علیه وآله هر امری بشما کرد و هر دستوری که فرمود ، بپذیرید و عمل کنید ، و از هر چه شما را نهی کرد و بازداشت آنرا ترک کنید و بپایستید ، زیرا امر و نهی او عین امر و نهی خدای تعالی است و او از پیش خود چیزی نمیگوید . لذا در آیه بعد که امام علیه السلام بآن استشهاد میکنند میفرماید : «هر کس از رسول خدا صلی الله علیه وآله اطاعت کند ، خدا را اطاعت کرده است ، بنی پیغمبر فقط نماینده و پیکار رسان و مأمور است ، و نیز بهمین جهت در آخر روایت فرمود : ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم .

۴ - راجع بتفویض و واگذاری امر دین پیغمبر و امامان علیهم السلام که مقصود اصلی این حدیث و حدیث بعد است ، علامه مجلسی (ره) توضیحی بیان کرده که خلاصه اش اینست : تفویض بچند معنی استعمال میشود : الف - تفویض در امر آفرینش و روزی دادن مخلوق و زنده کردن و تربیت و میراندن آنها ، چنانچه جماعتی عقیده دارند که خدای تعالی ابتدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سایر اولیاء اشرا خلق کرد سپس خلقت و تربیت سایر موجودات را با اختیار ایشان گذاشت ، پس آنها بیا فریبنند و روزی دهند و بپرانند و این طایفه بنام مخلوقات (جمع غالی = متجاوز از حد) یا مفوضه نامیده میشوند .

شکی نیست که این عقیده کفر است و معتقدین بآن از زمره مسلمین خارجند مگر اینکه مقصودشان این باشد که ائمه علیت غائی ایجادند و خدا آنها را در آسمان و زمین و نسبت بهر چیز فرمانده و مطاع قرار داده و حتی جمادات از ایشان فرمان برند و هر چه خواهند خدا انجام دهد ولی آنها جز آنچه خدا خواهد نخواهند ، این عقیده درست است و اخباری هم بر آن دلالت دارد .

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عُمَرَ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ بَكْرِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيمٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ يَلِكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَ [بِهِ] الْأَوَّلَ فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى كَأَنَّ قَلْبِي يُشْرَحُ بِالسَّكَاكِينِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : تَرَكْتُ أَبَا قَتَادَةَ بِالشَّامِ لَا يُحِطُ ، فِي الْوَاوِ وَ شِبْهِهِ وَ جِئْتُ إِلَى هَذَا ، يُحِطُ بِهَذَا الْخَطَاءِ كُلَّهُ ، فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرٌ فَسَأَلَهُ عَنْ يَلِكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَنِي وَأَخْبَرَ صَاحِبِي ، فَسَكَتَتْ

شیخ صدوق (ره) در رساله عقایدش گوید : اعتقاد ما شیعیان در باره غلات و مفروضه اینستکه ایشان کافرند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و همه بدعت گزاران و کمراهان، زیرا هیچکس مانند ایشان خدا را کوچک نکرده است - تا آنجا که گوید : امام رضا علیه السلام در دعایش میفرمود :

خدایا من از هر توان و نیروئی بیزاری جویم و بسوی تو گرایم ، توان و نیروئی جز از جانب تو نیست ، خدایا من بسوی تو بیزاری جویم از کسانی که برای ما آنچه را سزاوار نیست ادعا میکنند ، خدایا من بسوی تو بیزاری میجویم از کسانی که درباره ما آنچه را خود نکویم میگویند ، خدایا آفرینش مخصوص تو و روزی از جانب تو است ، ترا میپرستیم و از تو یاری میجویم ، خدایا تو خالق ما و خالق پدران پیشینیان و پدران آیندگانی ، ربوبیت جز برای تو سزاوار نیست و خدائی جز ترا نشاید ...

شیخ مفید (قده) فرماید : غلات مسلمان نما همان کسانی که امیر المؤمنین و امامان از فرزندان ایشان بخدائی و پیغمبری نسبت دهند و ایشانرا در فضیلت دین و دنیا ، بیشتر از مقدار واقف ستایند ، ایشان کمره و کافرند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمان کشتن و سوختن آنها را داده است .

ب - تفویض در امر دین و آن معانی و تفاسیر مختلفی دارد (که خود مجلسی ره توضیح میدهد) و میفرماید : معنائی که صحیح است و حکم عقل هم بر آن دلالت دارد و مقصود از این روایاتست اینست که : خدا امر سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم مردم را بآنها واگذار فرموده است و نیز امر کردن مردم را باطاعت از خودشان نسبت بآنچه خواهند و نخواهند و در آنچه صلاح دانند و صلاح ندانند بایشان واگذار نموده است ، و در روایات بعد این مطلب توضیح بیشتری داده می شود .

۲ - موسی بن اشیم گوید : خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی راجع بآیهئی از قرآن پرسید و حضرت جوابش فرمود ، سپس مردی وارد شد و همان آیه را پرسید ، حضرت برخلاف آنچه باولی فرموده بود ، باو جواب گفت ، از اختلاف گوئی آنحضرت آنچه خدا خواهد ، در دلم وارد شد ، بطوری که گویا دلم را با کاردها میبرند . با خود گفتم من ابوقتاده را که در یک و او ، اشتباه نمیکرد ، در شام رها کردم و نزد این مرد آمدم که چنین اشتباه بزرگی میکند ، در آنمیان که من آن افکار داشتم ، مرد دیگری وارد شد و از همان آیه سؤال کرد ، حضرت برخلاف آنچه بمن و [دو] رفیقم گفته بود ، باو جواب داد ، من دلم آرام گرفتم ، زیرا دانستم اختلاف گوئی حضرت بخواط تقیه است .

تَقِيهِ فَعَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ تَقِيَّتُهُ، قَالَ: ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ أُشَيْمِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ فَقَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِقَعْرِ حِسَابٍ» وَقَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَحُدُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» قَمَا قَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ قَوَّضَهُ إِلَيْنَا.

۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهِ ﷺ أَمَرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَحُدُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُدَيْبَةَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدِبُهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: «إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»، ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوْسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَحُدُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»

سپس آنحضرت بمن توجه کرد و فرمود: پس اشیم! خدای عزوجل امر را بسلیمان بن داود واگذار

کرد و فرمود: اینست عطاء ما خواهی ببخش یا نگهدار، حسابی بر تو نیست - ۴۰ - سوره ۳۸ - و بیضمیرش

صلی الله علیه وآله واگذار کرد و فرمود: آنچه را رسول برای شما آورده بگیرد و از آنچه منمندان کرده

بازایستید - ۷ - سوره ۵۹ - و آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله واگذار نمود، بما واگذار کرده است.

توضیح - علامه مجلس (ره) در اینجا روایت دیگری هم ذکر میکند که خود موسی بن اشیم هم

ابتدا همان سؤال را از امام کرده است و جوابی مخالف دو جواب دیگر شنیده است، از اینجهت در آخر گفت

«بر خلاف آنچه بمن و دو رفیقم گفته بود، ولی مطابق این روایت باید بگوئیم شنیدن خودش را هم بحساب

آورده است. (برای توضیح بیشتر بحديث ۵۴۰ مراجعه شود).

۳ - زراره گوید: من از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که میفرمودند: خدای عزوجل

امر خلق را بیضمیرش واگذار فرمود، تا ببیند چگونه اطاعت میکنند (بیضمیرش را چون اطاعت بیضمیر بر نفوس

مردم دشوارتر از اطاعت خدا است اجرش بیشتر است - مرآت -) سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آنچه

را رسول برای شما آورده بگیرد و از آنچه منمندان کرده بازایستید - ۷ - سوره ۵۹ -»

۴ - فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق ﷺ بیضی از اصحاب قیس ماصر میفرمود: همانا

خدای عزوجل بیضمیرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: «تو

بر خلق عظیمی استواری - ۴ - سوره ۶۸ - سپس امر دین و امت را با او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را

بمده گیرد، سپس فرمود: «آنچه را رسول برای شما آورده بگیرد از آنچه شما را نهر کرده باز -

ایستید - ۷ - سوره ۵۹ -»

وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ مُسَدِّدًا مُوقِفًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ ، لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِي ، فِي شَيْءٍ مِمَّا
 بَسَّوَسَ بِهِ الْخَلْقَ ، فَتَأَذَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ ، عَشْرَ
 رَكَعَاتٍ ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَإِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً فَصَارَتْ عَدِيلَ الْقَرِيبَةِ
 لَا يَجُوزُ تَرَكَهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الزَّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَ كَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَجَارَ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتْ الْقَرِيبَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ، ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ التَّوَائِلَ
 أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلِي الْقَرِيبَةَ فَأَجَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَالْقَرِيبَةَ وَالتَّائِفَةَ إِخْدَى وَخَمْسُونَ
 رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تَعْدُ بِرَكْعَةٍ مَكَانَ الْوُثْرِ وَ قَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ
 رَمَضَانَ وَسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْمَ شَعْبَانَ وَثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرِ مِثْلِي الْقَرِيبَةَ فَأَجَارَ اللَّهُ عَزَّ
 وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَمْرَ بِعَيْنَيْهَا وَحَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ
 شَرَابٍ فَأَجَارَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَعَاقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشْيَاءَ وَكَرِهَهَا وَلَمْ يَهْ عُنْهَا نَهَى حَرَامٌ إِنَّمَا

هانا رسول خدا صلی الله علیه وآله استوار و موفق و مؤید بر روح القدس بود ، نسبت بسیاست و تدبیر خلق
 هیچگونه لغزش و خطائی نداشت ، با آداب خدا تربیت شد ، خدای عزوجل نمازهای پنجگانه را دو رکعت دو
 رکعت واجب ساخت تا ده رکعت شد . سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله بدو رکعت (ظهر و عصر و عشا)
 دو رکعت و بمغرب یک رکعت افزود ، و این اضافات با واجب خدای تعالی هم دوش گشت ، بطوریکه ترک آنها
 جز در سفر جایز نیست و چون در نماز مغرب یک رکعت افزود ، آنرا در سفر و حضر برجا گذاشت . خدای
 عزوجل تمام این اضافات پینمبر را اجازه کرد و نمازهای یومیه واجب هفده رکعت گشت .
 سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله نمازهای نافله را که سی و چهار رکعت دو برابر نمازهای واجب است
 مستحب قرار داد . خدای عزوجل هم آنرا اجازه کرد ، و نمازهای واجب و مستحب پنججا و یک رکعت گشت
 دو رکعت نماز نشسته بعد از عشا بجای نماز وتر است و یک رکعت بحساب می آید .
 و خدا در میان سال ، تنها روزه ماه رمضان را واجب ساخت و رسول خدا صلی الله علیه وآله روزه ماه
 شعبان و سه روز از هر ماه را سنت کرد تا دو برابر مقدار واجب شد (زیرا چون دوده ماه غیر از رمضان و
 شعبان ماهی سه روز روزه بدارد ، سی روز میشود و با اضافه ماه شعبان ، دو برابر سی روز رمضان میگردد)
 خدای عزوجل این دهم برای او اجازه کرد .

و باز خدای عزوجل خصوص شراب انگور را حرام ساخت و رسول خدا صلی الله علیه وآله هر نوشابه
 مست کننده ابرا حرام کرد ، خداهم برای او اجازه کرد ، و رسول خدا صلی الله علیه وآله لایقیزهائی خود
 داری کرد و آنها را بد دانست ولی بطور حرمت از آنها نهی نکرد ، و تنها نهی خود داری و کراهت نمود
 و در ارتکاب آنها رخصت داد ، اخذ بر رخصت او هم بر بندگان واجب گشت ، مانند واجب بودن اخذ بنهی

نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَاقِفَةٍ وَكَرَاهَةٍ ، ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا قَصَارًا لَا خُدُّ بِرُحْمِهِ وَاجِبًا عَلَى الْبِيَادِ كَوْجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَعَزَائِمِهِ وَلَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهَا نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ وَلَا فِيهَا أَمْرٌ بِهِ أَمْرٌ قَرَضٍ لِأَنَّهُ فَكْثُرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ لَمْ يُرَخَّصْ فِيهِ لِأَجْدٍ وَلَمْ يُرَخَّصْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرَّكَعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ صَعَمَهُمَا إِلَى مَا قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذَلِكَ إِلْزَامًا وَاجِبًا ، لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا لِلْمَسَافِرِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخَّصَ [شَيْئًا] مَا لَمْ يُرَخَّصْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَوَاقِقَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَهْيُهُ نَهْيُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجَبَ عَلَى الْبِيَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالْتَّسْلِيمِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى .

﴿ ۶۹۰ 》 أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ ابْنِ قَسَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولَانِ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَوَّسَ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَمْرًا خَلْفِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ، ثُمَّ تَلَاهُ فِيهِ الْآيَةَ « مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْحَجَّالِ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ مِثْلَهُ .
 ۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَبَ نَبِيَّهُ ﷺ فَلَمَّا أَنْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ ، قَالَ لَهُ :

وغدقهای او ، رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت بآنچه نهی حرام نمود و امر واجب فرمود ، بر دم رخصت تخلف نداد ، از اینجهت بیشتر نوشابه‌های مست‌کننده را که از آن نهی حرام فرمود ، رخصت ارتکاب آن نداد و نیز نسبت بدورگت نمازی که بواجب خدای عزوجل اضافه فرموده بود ، هیچکس رخصت تقصیر نداد ، بلکه آنرا بطور واجب بر ایشان ملزم ساخت ، برای هیچکس جز مسافر رخصت تقصیر نداد ، و هیچکس را نرسد که نسبت بآنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله رخصت نداده رخصت دهد ، پس امر رسول خدا صلی الله علیه وآله با امر خدای عزوجل و نهی او با نهیش موافق و برابر است ، بر بندگان لازمست تسلیم او باشند همچنانکه تسلیم خدای تبارک و تعالی هستند

۵ - زراره گوید شنیدم که امام باقر و امام صادق علیهما السلام میفرمودند : خدای تبارک و تعالی امر خلقت را بیغمبرش صلی الله علیه وآله واگذار فرمود تا به بیند چگونه اطاعت میکنند ، سپس این آیه را تلاوت فرمود : « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه منعتان کرده بازایستید » (بعدیت ۶۸۸ رجوع شود) .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی بیغمبرش را تربیت نمود و چون بانجا که خدا میخواست رسید ، در باره او فرمود « تو بر خلق بزرگی استواری - ۴ سوره ۶۸ - » سپس امر دینش را

«إِنَّكَ لَمَلَأُ خَلْقِي عَظِيمًا، فَفَوَّصَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ: «وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَلَمْ يَقْسِمِ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَارَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ

يَقْبِرِ حِسَابًا»
 ۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ رِزَاةَ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِيَةَ الْعَيْنِ وَدِيَةَ النَّفْسِ وَحَرَّمَ النَّبِيذَ وَكَلَّ مُسْكِرًا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصِيهِ.

۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: وَجَدْتُ فِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: لَا وَاللَّهِ مَا فَوَّصَ الرَّسُولُ ﷺ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِلَى الْأَيْمَةِ، قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ ﷺ».

۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ

باو وا گذاشت و فرمود: آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه منعمان کرده باز ایستید. ۷-

سوره ۵۹ - ۴

خدای عزوجل سهام ارث را معین کرد و برای جدمیت چیزی قرار نداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله شش یک مال میت را طعمه و بهره او ساخت. خدای - جل ذکره - هم این را برای او اجازه کرد برای همین است که خدای عزوجل فرماید: «اینست بخشش ببحساب ما، خواهی بده و خواهی نگهدار»
 ۴۰ سوره ۴۷ - ۴

۷- حضرت ابی جعفر ﷺ فرمود: قانون خونهای چشم و خونهای جان را پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع فرمود و نبیذ (شراب خرما) و هر مست کننده می را احرام کرد، مردی عرض کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله وضع قانون کرد بدون آنکه دستوری نسبت با آنها آمده باشد؟ فرمود: آری تا کسانی که اطاعت رسول میکنند از نافرمانان او مشخص شوند.

۸- امام صادق ﷺ فرمود: نه، بخدا سوگند که خدا امری را بخلقتش واگذار نفرموده است، مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام. خدای عزوجل فرموده است: ما این کتاب را بحق و درستی بر تو نازل کردیم تا با آنچه خدایت ارائه داده حکم کنی. - ۱۰۶ سوره ۴ - ۴ و این آیه در باره اوصیاء پیغمبر هم جاریست.

۹- امام صادق ﷺ میفرمود: خدای عزوجل رسولش را تربیت کرد تا چنانکه میخواست او را

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمِثْمَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ ، ثُمَّ قَوْمَ مَنْ إِلَيْهِ فَقَالَ عَمْرٌ ذَكَرَهُ : « مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ، فَمَا قَوْمَ مَنْ إِلَى رَسُولِهِ عليه السلام فَقَدْ قَوْمَهُ إِلَيْنَا .

﴿ ۶۹۵ 〉 . ۱۰ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ صَدِّقِ الْحَيَّاطِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » قَالَ : أَعْطَى سُلَيْمَانَ مُلْكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَيَمْنَعَ مَنْ شَاءَ وَأَعْطَاهُ [اللَّهُ] أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ لِقَوْلِهِ : « مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » .

﴿ بَاب ﴾

﴿ فِي أَنَّ الْأئِمَّةَ بِمَنْ يُشِيرُهُونَ مِمَّنْ مَضَى وَ كَرَاهِيَةَ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنَّبُوَّةِ ﴾

۱ - أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ

استوار ساخت ، سپس باو واگذار کرد و فرمود : آنچه را رسول برای شما آورد بگیرد و از آنچه نهیان

کرد باز ایستد ، و آنچه را خدا پیغمبرش واگذار کرده ، بما واگذار فرموده است .

۱۰ - زید شحام گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدا یعنی « اینست عطاء ما ، خواهی

ببخش و خواهی نکهدار ، حسابی نیست ، پرسیدم . فرمود : خدا بسلیمان سلطنت بررگی داد (و این آیه

در باره اوست) سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گشت ، پس برای او رواست که هر

چه خواهد ، بهر که خواهد ببخشد و از هر که خواهد باز گیرد ، و خدا باو بهتر از آنچه بسلیمان داد عطا

فرمود ، زیرا فرموده است « آنچه را رسول برای شما آورده بگیرد و از آنچه منعان کرده باز ایستد

۷ سوره ۵۹ - (پس اختیارات جناب سلیمان نسبت بمال دنیا و اختیارات رسول خدا صلی الله علیه و آله

نسبت بامرونی پندگانت در امور دینی) .

شرح - از تأمل و دقت در این روایات استفاده میشود که چون خدا یعنی پیغمبرش را تربیت کرد

و پرورش داد و حقایق را باو فهمانید ، آنحضرت بدرجهای رسید که جز حق و صواب اختیار نمیکرد و در

هیچ موضوعی برخلاف خواست خدا چیزی بخاطرش نمیآمد ، از اینجهت خدا یعنی وضع و تعیین بعضی از

امور دین را باو تفویض کرد ، مانند افراش رکنتهای نماز و وضع نماز و روزه و مستحب و تمیز ارت حدو

خونبهای انسان و چشم او ، بملاوه خدا یعنی تعیین و وضع او را بوسیله وحی تأکید و امضا میفرموده است

و اعطاء چنین اختیاری پیغمبر صلی الله علیه و آله مانع عقلی ندارد و روایات بسیاری هم شاهد آنست (مضمون

کلام علامه مجلسی (ره) مرآت ص ۱۹۲) .

﴿ در اینکه ائمه بکدام دسته از گذشتگان میمانند ﴾

﴿ و کراهت قول نبوت ایشان ﴾

۱ - حمران بن اعین گوید : بامام باقر عليه السلام عرض کردم : علماء (امامان) چه موقعیتی دارند ؟ فرمود :

أَعْيَنَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع : مَا مَوْضِعُ الْعُلَمَاءِ ؟ قَالَ : مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ وَصَاحِبِ مُوسَى ع.

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع : إِتِمَّا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَمَّا السُّبُوءُ فَلَا .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرَقِيِّ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَعْقِبَ بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّثِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرَهُ حَتَمَ بَيْنَتِكُمْ النَّبِيَّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا ، وَحَتَمَ بِكِتَابِكُمْ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَأَنْزَلَ فِيهِ بَيِّنَاتٍ كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَكُمْ وَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَنَبَأَ مَا فِيكُمْ وَفَصَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَخَبَّرَ مَا بَعْدَكُمْ وَأَمَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ .

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُحْتَارِ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع : إِنَّ عَلِيًّا ع كَانَ مُحَدِّثًا فَقُلْتُ : فَتَقُولُ : نَبِيُّي ؟ قَالَ : فَحَرَّكَ يَدَيْهِ هَكَذَا ثُمَّ قَالَ : أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ أَوْ مَا بَلَّغَكُمْ أَنَّهُ ع قَالَ : وَفِيكُمْ مِثْلُهُ ؟ .

مانند ذوالقرنین و هدم سلیمان (آصف بن برخیا) و هدم موسی علیهم السلام (یوشع بن نون یا جناب خضر) میباشد .

۲- امام صادق ع فرمود : درباره ما بدانستن حلال و حرام باید توقف کرد . اما نبوت ، نه (ما تنها حلال و حرام می دانیم و پیغمبر نیستیم) .

۳- ایوب بن حر گوید شنیدم امام صادق ع میفرمود : خدای عزذکر - با پیغمبر شما بی پیغمبران خاتمه داد ، پس از او هرگز پیغمبری نباشد و با کتاب شما (قرآن) بکتاب آسمانی خاتمه داد ، پس بعد از آن هرگز کتابی نباشد ، و بیان همه چیز را در آن نازل فرمود ، و آفرینش شما و آسمانها و زمین و غیر پیش از شما و داوری میان شما و غیر بعد از شما و موضوع بهشت و دوزخ و پایان کار شادان قرآن هست .

۴- حارث بن مغیره گوید امام باقر ع فرمود : علی ع محدث بود ، عرض کردم : میفرمائید پیغمبر بود ؟ (چون این سؤال در بین سخن آنحضرت بود ، برای جواب نفی) امام ع دست خود را اینچنین (بیالا) حرکت داد . سپس فرمود : بلکه مانند هدم سلیمان یا هدم موسی یا مانند ذوالقرنین بود ، مگر شما خیر نرسیده است که خود علی فرمود : در میان شما هم مانند ذوالقرنین هست (و او خود علی ع است) .

شرح - محدث (مانند مقدم بسینه اسم مفعول از باب تفعیل) در لغت بمعنی کسی است که باو حدیث و خبر تازه گویند و در لسان اخبار امام ع را محدث گویند ، زیرا خدای تعالی علوم و اخبار آسمانی

«۷۰۰» - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ بَرِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا مَنَزَلْتُمْ وَمَنْ تُشَبِّهُونَ مِمَّنْ مَضَى ؟ قَالَ : سَاجِبُ مُوسَى وَ ذُو الْقَرْنَيْنِ كَانَا غَالِمَيْنِ وَلَمْ يَكُونَا نَبِيَّيْنِ .

٦ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْبَرْزَقِيِّ ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلُ اللَّهِ ، يَتَلَوْنَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا قُرْآنًا : وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ ، فَقَالَ : يَا سَدِيرُ سَمِعِي وَ بَصِّرِي وَ بَشِّرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَ بَرِيءٌ اللَّهُ مِنْهُمْ ، مَا هَؤُلَاءِ عَلَيَّ دِينِي وَ لِأَعْلَى دِينِ آبَائِي وَ اللَّهُ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ سَاحِطٌ عَلَيْهِمْ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ عِنْدَ نَاقِمٍ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ يَقْرَأُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآنًا يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ، فَقَالَ : يَا سَدِيرُ سَمِعِي وَ بَصِّرِي وَ شَعْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَ بَرِيءٌ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ رَسُولُهُ مَا هَؤُلَاءِ

رابوسيله الهام باسداى فرشته باو ميرساند ولى امام شخص فرشته رانمى بيند ، اما پيغمبر صلى الله عليه وآله او را مى ديد ، چون راوى معنى محدث را نمى دانست و خيال مى كرد كه محدث شامل پيغمبر هم ميشود ، از آن سؤال كرد ، امام عليه السلام با اشاره دست فرمود : نه ، على عليه السلام محدث بود و پيغمبر نبود و محدث مانند آصف و خضر و ذوالقرنين است ، و چون در روايتى كه على بن ابراهيم در تفسيرش نقل ميكند ، امير المؤمنين عليه السلام مقام و موقبيت ذوالقرنين را بيان ميكند و سپس مى فرمايد : در ميان شما هم مانند او هست يعنى خود على عليه السلام لذا امام باقر عليه السلام در اينجا بآن روايت هم اشاره ميكند .

٥ - بريد بن معاوية گويد : از امام باقر و امام صادق عليهما السلام پرسيدم كه مقام و منزلت شما چيست ؟ و بگدام كس از گذشتگان ميانيد ؟ فرمود : مانند هدم موسى (جناب خضريا يوشع) و ذوالقرنين كه هر دو عالم بودند ولى پيغمبر نبودند .

٦ - سدير گويد ، با امام صادق عليه السلام عرض كردم : مردمى عقیده دارند كه شما خدا و معبوديد و براى دليل عقیده خود اين آيه قرآنرا ميخوانند : « اوست كه در آسمان معبود است و در زمين معبود است - ٨٤ - سوره ٤٣ - » (اينها گمان ميكنند كه معبود زمين امامانند) امام فرمود : اى سدير ا شنوائى و بينائيم ، پوست و گوشتم ، خون و مويم از اينان بيزار است و خدا از ايشان بيزار باشد ، اينان دين من و دين پدران مرا ندارند . خدا در روز قيسامت ، مرا با آنها گرد هم نياورد ، جز آنكه بر آنها خشمگين باشد . عرض كردم : مردمى نزد ما هستند كه عقیده دارند شما پيغمبريد ا و اين آيه قرآنرا براى دليل سخن خود قرائت ميكنند : « اى رسولان از چيزهاى پاكيزه بخوريد و كارشايسته كنيد كه من بگردار شادانانم - ٥١ - سوره ٢٣ - » امام فرمود : اى سدير ا شنوائى و بينائيم ، مود پوستم ، گوشت و خونم از اينها بيزاره

عَلَى دِينِي وَلَا عَلَى دِينِ آبَائِي وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ، قَالَ :
 قُلْتُ : مَا أَنْتُمْ ؟ قَالَ : نَحْنُ حُرٌّ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ ، نَحْنُ تَرَاجِمَةٌ أَمْرُ اللَّهِ ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ ، أَمَرَ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَنَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا ، نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ
 ۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ ،
 عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
 يَقُولُ : الْأَيُّمَةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَّا أَنْتُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا يَجِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَجِلُّ
 لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَأَمَّا مَا خَلَا ذَلِكَ فَبِهِمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله .

است و خدا و رسولش از ایشان بیزار باشد ، اینها بدین من و دین پدرانم نیستند ، خدا در قیامت مرا با ایشان
 کردم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد . عرض کردم : پس شما چه موقعیتی دارید ؟ فرمود : ما
 خزانه دار علم خدائیم ، ما مترجم امر خدائیم ، ما مردمی معصوم هستیم ، خدای تبارک و تعالی مرد مرا
 بفرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی مانهی نموده است ، ما حجت رسائیم بر هر که زیر آسمان و روی
 زمین است .

شرح - راجع بآیه اول بحديث ۳۳۰ رجوع شود و اما راجع بآیه دوم گویا طریق استدلال غلط
 آنها اینستکه : با لفظ جمع بر رسولان خطاب شده است و مخاطب باید حاضر باشد ، پس ممکن نیست که
 مقصود از رسولان پیغمبران گذشته باشند ، زیرا آنها در زمان نزول قرآن حاضر نبودند پس مقصود از
 رسولان پیغمبر و امامان علیهم السلام میباشد ، ولی جوابش اینستکه علاوه بر اینکه خود امام از این مردم
 بیزاری میجوید خطاب در آیه حکایت از خطابههای متعدد میکند ، یعنی بهر رسولی در زمان حیاتش چنین
 دستوری داده شده ، نه آنکه این خطاب در زمان واحد متوجه همگی باشد و بتعبیر دیگری توان گفت این
 خطاب با لاساله متوجه پیغمبر ماسلی الله علیه و آله و بالتبع متوجه پیغمبران گذشته است و بعضی گفته اند خطاب
 متوجه شخص پیغمبر و سینه جمع از نظر احترام و تشریف آنحضرت است ، و مقصود از چیزهای پاکیزه ، لذا از
 حلالست که خدا برای همه بندگان جایز و مباح فرار داده است و این آیه رد بر ریاضت کشانی است که
 ترك دنیا و لذائذ آن کنند .

۷- امام صادق عليه السلام میفرمود : ائمه مقام و منزلت پیغمبر را دارند ولی پیغمبر نیستند و آنچه از آنها
 برای پیغمبر صلی الله علیه و آله حلالست . از چهار زن دائم وزن موهوبه (برای ایشان حلال نیست
 و اما نسبت بغير آن ایشان بمنزلت رسول خدایند صلی الله علیه و آله .

(باب)

أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ مُفْرَهَمُونَ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنِ الْفَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّادَةَ قَالَ : أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى زُرَّادَةَ أَنْ يُعَلِّمَ الْحَكَمَ بْنَ عُنَيْبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ .

۲- مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُنَيْبَةَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَوْمًا فَقَالَ : يَا حَكَمُ هَلْ تَدْرِي الْآيَةَ الَّتِي كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَعْرِفُ قَاتِلَهُ بِهَا وَيَعْرِفُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظَامَ الَّتِي كَانَ يُحَدِّثُ بِهَا النَّاسَ ؟ قَالَ الْحَكَمُ : فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : قَدْ وَقَعْتُ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، أَعْلَمُ بِذَلِكَ تِلْكَ الْأُمُورَ الْعِظَامَ ، قَالَ : فَقُلْتُ : لَا وَاللَّهِ لَا أَعْلَمُ ، قَالَ : ثُمَّ قُلْتُ : الْآيَةُ تُحْبِرُنِي بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : هُوَ وَاللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ : « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مُحَدَّثًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ، كَانَ أَخًا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ ! مُحَدَّثًا ؟ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذَلِكَ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ

* (أئمة عليهم السلام محدث ومفهمند) *

توضیح- کلمه محدث در روایت ۶۹۹ توضیح داده شد توضیح کلمه مفهم در روایت ۷۰۵ می آید.

۱- عبیده بن زراره گوید : امام باقر علیه السلام نزد زراره فرستاد تا بحکم بن عنیبه گوید که : اوصیاء محمد علیه وعلیه السلام محدثند .

شرح - حکم بن عنیبه زیدی مذهب و استاد زراره بود پیش از شیعه شدنش و مقصود امام از سفارش باو اینستکه بداند زید امام نیست ، زیرا خود حکم میدانسته که زید با عالم فقیب ارتباط ندارد .

۲- حکم بن عنیبه گوید : روزی خدمت علی بن الحسین علیهما السلام رفتم . حضرت فرمود : ای حکم آیا تو میدانی آن آیه ای را که علی بن ابیطالب علیه السلام قاتل خود را بدان میشناخت و امور بزرگ (نبی) را بمردم خبر می داد ؟ حکم گوید : من با خود گفتم : رشته ای از علم علی بن الحسین بدستم آمد که من هم بوسیله آن امور بزرگرا بدانم ، بحضرت عرض کردم : نه . بخدا ، نمی دانم و گفتم : پسر پیغمبر ! ممکن است آن آیه را بمن بفرمائید ؟ فرمود : بخدا آن آیه قول خدای - عزذکره - است ، که می فرماید : پیش از تو هیچ رسول و پیغمبر و محدثی نفرستادیم - ۵۲ سوره ۲۲ - در قرآن کلمه محدث نیست بحديث ۴۳۷ رجوع شود ، و علی بن ابیطالب علیه السلام محدث بود ، مردیکه نامش عبدالله بن زید و برادر مادری علی بن الحسین بود ، (زیرا امام چهارم از مادر او شیر خورده بود) مثل اینکه انکار کند ، گفت : سبحان

بَعْدَ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ ، قَالَ : فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ ، فَقَالَ : هِيَ النَّبِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ فَلَمْ يَدْرِمَا تَأْوِيلُ الْمُحَدَّثِ وَالنَّبِيِّ .

۳۴۷۰۵ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

إِسْمَاعِيلَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : الْأُئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهِّمُونَ مُحَدِّثُونَ .

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ :

ذَكَرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ : إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ فِذَاكَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلِكِ ؟ قَالَ : إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَالْوَفَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ .

۵ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ

الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُحْتَارِ ، عَنِ الْخَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ

الله او محدث بود ۱۱۱ امام باقر عليه السلام (که در آن مجلس حاضر بود) بما توجه کرد و فرمود : هان ،

بخدا ، سر مادر تو این رامیداند ، چون چنین فرمود : آن مرد خاموش شد ، امام فرمود : همین است

آنچه ابوالخطاب نسبت بان هلاک و گمراه شد و معنی محدث و نبی (پیمبر) دانهمید .

توضیح - ابوالخطاب ، کنیه محمد بن مقلاس است که عقیده داشت : ائمه عليهم السلام پیمبرند

زیرا شنیده بود که ایشان محدثند و خیال می کرد هر محدثی پیمبر است (فرق میان آنها در حدیث ۴۳۶

گذشت) ابوالخطاب سپس غلو بیشتری کرد و گفت ائمه مپیوندند .

علامه مجلسی (ره) گوید : بعقیده من نویسندگان در این حدیث اشتباه کرده و صدريك حدیث را

بذیل حدیث دیگر چسبانیده اند و آن دو حدیث را در مرآت ص ۱۹۶ نقل میکند .

۳ - محمد بن اسماعیل گوید : شنیدم : حضرت ابوالحسن عليه السلام می فرمود : ائمه دانشمندان ، راستگویان ،

فهمیدگان ، محدثانند .

شرح - علماء (دانشمندان) اشاره بآیه شریفه « هل يستوی الذین یعلمون والذین

لا یعلمون » دارد و صادقون (راستگویان) اشاره بآیه شریفه « وكونوا مع الصادقین » دارد که

در حدیث ۵۴۷ و ۵۳۱ بائمه عليهم السلام تأویل شد و فهمیم هر وزن مقدم بمعنی فهمیده است و ائمه عليهم السلام

را مفهم گویند ، زیرا پیمبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تأویل قرآنرا بایشان فهمانیده است و محدث چنانکه

گفتیم برای اینستکه از غیب با امام حدیث و الهام میرسد .

۴ - محمد بن مسلم گوید : کلمه محدث نزد امام صادق عليه السلام ذکر شد ، حضرت فرمود ، محدث

کسی است که صدا را بشنود و شخص را نبیند ، بحضرت عرض کردم : قریانت کردم . امام از کجا میفهمد

که آن کلام فرشته است ؟ فرمود آرامش و وقاری باو عطا میشود که میفهمد آن کلام از فرشته است .

۵ حمران بن اعین گوید : امام باقر عليه السلام فرمود : همانا علی عليه السلام محدث بود ، حمران گوید : من

نزد رفقایم رفتم و گفتم : خبر شگفتی برای شما آورده ام ، گفتند : چه خبر ؟ گفتم از امام باقر عليه السلام

عَلَيْهَا عَلَيْهَا كَانَ مُحَدَّثًا نَا ، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ : حِثُّكُمْ بِعَجَبَةٍ ، فَقَالُوا : وَمَاهِي ؟ قُلْتُ :
 سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَدَّثًا نَا ، فَقَالُوا : مَا صَنَعْتَ شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتَهُ مَنْ كَانَ
 يُحَدِّثُهُ ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ : إِنِّي حَدَّثْتُ أَصْحَابِي بِمَا حَدَّثْتَنِي فَقَالُوا : مَا صَنَعْتَ شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتَهُ
 مَنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ ، فَقَالَ لِي : يُحَدِّثُهُ مُلْكٌ ، قُلْتُ : تَقُولُ : إِنَّهُ نَبِيٌّ ؟ قَالَ : فَحَرَّكَ يَدَهُ هَكَذَا -
 أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقُرْنَيْنِ أَوْ مَا بَلَّغَكُمْ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : وَفِيكُمْ مِثْلُهُ

(بَابُ)

فِي ذِكْرِ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَيِّمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نَجْمٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا جَابِرُ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
 مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ »

شنیدم که میفرمود : همانا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محدث بود ، گفتند : تا از او نپرسی کی با و حدیث می گوید ، کاری
 نکرده‌ای ، من بسوی امام مراجعت کردم و عرض کردم : آنچه بمن خبر دادید بر قایم بازگو کردم ، آنها
 گفتند : تا از او نپرسی کی با و حدیث میگوید ، کاری نکرده‌ای ، بمن فرمود : فرشته ای با او حدیث
 میگوید ، عرض کردم : میفرماید : علی پینمبر است ، امام با دست اینچنین اشاره کرد (یعنی نه)
 و فرمود : بلکه مانند هدم سلیمان یا هدم موسی یا ذوالقرنین است ، مگر بشما خبر نرسیده که خودش
 فرمود : در میان شما هم مانند او هست . (به حدیث ۶۹۹ رجوع شود)

* بیان ارواحیکه در ایمة علیهم السلام موجود است *

۱ - جابر جنفی گوید : امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : ای جابر ! همانا خدای - تبارک و تعالی - مخلوق
 را سه دسته آفرید : چنانچه فرماید : « وَشَاسَهُ دَسْتَهُ جَفْتَهُمْ بِأَشْيِدِّ : دَسْتِ رَاسْتِيهَا وَجْهَ دَسْتِ رَاسْتِيهَا ۱۱۲
 (چگونه در نعمتهای بهشت میخرازند) و دست چپها ، چه دست چپها ۱۱۲ (چگونه در عقوبات دوزخ گرفتارند)
 و پیشی گرفتگان که پیشی گرفته‌اند تنها ایشان مفر بمانند - ۶ تا ۱۱ - سوره ۵۶ - « پیشی گرفتگان همان
 رسولان خدا و مخصوصین در گاه‌اوازمیان مخلوق میباشند . که خدا در ایشان پنج روح قرار داده است :
 ۱ - ایشان را بروح القدس مؤید ساخت و بوسیله آن همه چیز را بدانند و بشناسند . ۲ - ایشان را با روح
 ایمان مؤید ساخت و با آن از خدای عزوجل بترسند ۳ - آنها را بروح قوه مؤید ساخت و با آن بر اطاعت
 خدا توانائی یافتند ۴ - آنها را بروح شهوت (میل و اشتها) مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا را خواستند

فَالسَّابِقُونَ هُمُ الَّذِينَ رُسِلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَخَاصَّةً اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ حَمْسَةَ أَزْوَاجٍ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ، وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي يَهْدِي النَّاسَ وَيَجِيئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ : أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي يَهْدِي النَّاسَ وَيَجِيئُونَ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ الْمُتَخَلِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ، فَقَالَ لِي : يَا جَابِرُ ! إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ حَمْسَةَ أَزْوَاجٍ : رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْحَيَاةِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ ! عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ الْإِلَهِيِّ

و از نافرمانی کراهت یافتند ۵ - در ایشان روح حرکت نهاد که همه مردم با آن رفت و آمد کنند .
 و در مؤمنین دست راستی ها روح ایمان نهاد که با آن از خدا بترسند و در ایشان روح قوه نهاد و با آن بر اطاعت خدا توانائی یافتند ، و در ایشان روح شهوت نهاد و با آن خواهان اطاعت خدا گشتند و در ایشان روح حرکت نهاد که مردم با آن روح رفت و آمد کنند .

شرح - کلمه روح در این حدیث شریف بمعنی قوه و نیروئی است باطنی و معنوی که منشأ و مبدأ آثار است که امام عليه السلام بیان میکند ، زیرا رفت و آمد انسان و ترس او از خدا و شناختن و دانستن چیزها آثار و اعمالی است که از انسان بروز میکند و این آثار ناچار باید مبدأ و علت و موجب و محرکی داشته باشند که هستی و قیامشان بآن باشد .

کلمه روح در این روایت همان مبدأ و علتی است که سبب پیدایش این آثار گشته است ، چه آنکه این ارواح پنج روح جدا و مستقل باشند یا آنکه درجات و مراتب یک روح باشند که همان روح ناطقه انسان و فصل ممیز او از حیوان باشد، ولی ظاهر اینست که هر یک روحی جدا هستند و روح القدس و روح ایمان از خارج بکمک انسان میرسد و سه روح دیگر از درون و داخل او را کمک میدهد و هم از این حدیث استفاده میشود که روح حرکت، عمومیت دارد و در هر انسانی هست و روح القدس مختص بر سولان و پیغمبرانست و حتی در مؤمنین دست راستیها هم نیست و تعبیر بدست راستیها از اینجهت است که روز قیامت نامه اعمالشان بدست راستشان داده شود و یا بجهت اینست که اهل میمنت و برگزینند ، بر خلاف دست چپها .

۲ - جابر گوید: از امام باقر عليه السلام درباره علم عالم (یعنی پیغمبر و امام) پرسیدم ، فرمود : ای جابر ! همانا در پیغمبران و اوصیاء پنج روحت : ۱- روح القدس ۲- روح ایمان ۳- روح زندگی (حرکت) ۴- روح قوه ۵- روح شهوت، ای جابر ، ایشان بوسیله روح القدس امور و مطالب زیر عرش

مَا تَحْتَ التُّرْبِ يُتَلَوُ قَالَ : يَا جَابِرُ ! إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٌ يُصِيبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا لِرُوحِ الْقُدُسِ فَإِنَّهَا لَا تَلَهُوُ وَلَا تَلْعَبُ ﴿٢٧١٠﴾ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ مَرْخَى عَلَيْهِ سِتْرُهُ ، فَقَالَ : يَا مُفَضَّلُ ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ عليه السلام خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ : رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَدَدَجٌ وَرُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهَضٌ وَجَاهِدٌ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكَلٌ وَشَرِبٌ وَآتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ آمَنٌ وَعَدَلٌ وَرُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النَّبُوءَةِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ عليه السلام انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ قَصَارًا إِلَى الْإِمَامِ وَرُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلَهُوُ وَلَا يَزْهُوُ وَالْأَرْبَعَةَ الْأَرْوَاحَ تَنَامُ وَتَغْفُلُ وَتَزْهُوُ وَتَلَهُوُ وَرُوحُ الْقُدُسِ كَانَ يَرَى بِهِ .

(بَابُ)

الرُّوحُ النَّبِيُّ يُسَيِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ .

دا تا زیر خاک بدانند . سپس فرمود ای جابر بن چهار روح اخیر را پیش آمد و آفت میرسد ، ولی روح القدس بازی و پاوه گری نکند .

شرح - مراد بافت و پیش آمدی که بان چهار روح میرسد اینستکه : گاهی آنها را مانی عارض میشود که از تأثیر بازمیآیند و بازی و پاوه گری میکنند ، مانند روح شهوت و حرکت در زمان پیری و مرض و اما روح القدس که مبدأ و سبب علم و فهم امامست ، آفت و پاوه گری ندارد و همیشه حقایق را بدون زیاده و نقصان با آنها میفهماند .

۳ - مفضل بن عمر گوید : از امام صادق عليه السلام پرسیدم راجع بدانستن امام عليه السلام آنچه را در اطراف زمین است ، با اینکه خودش در میان اتاقیست که پرده اش انداخته است فرمود : ای مفضل ! خدای تبارک و تعالی در پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد : ۱ - روح زندگی که با آن بجنبند و راه رود ۲ - روح قوه که با آن قیام و کوشش کند ۳ - روح شهوت که با آن بخورد و بیاشامد و با زنان حلال خود نزدیکی کند ۴ - روح ایمان که با آن ایمان آورد و عدالت ورزد ۵ - روح القدس که با آن بار نبوت کشد .

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کند ، روح القدس از او با امام (جانشینش) منتقل شود و روح القدس خواب و غفلت و پاوه گری و تکبر ندارد و چهار روح دیگر خواب و غفلت و تکبر و پاوه گری دارند و بوسیله روح القدس همه چیز درک میشود .

﴿ روحکیه خدا ائمه را بان استوار میسازد ﴾

۱ - ابو بصیر گوید : از امام صادق عليه السلام قول خدایتعالی د و همچنین روحی از امر خود را بسویت

عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ، قَالَ : خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ .

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ، عَنْ أَصْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ : سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَيْبٍ - وَ أَنَا حَاضِرٌ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ، فَقَالَ : مُنْذُ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الرُّوحَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مَا صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ وَإِنَّهُ لَفَيْنَا .

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ، قَالَ : خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَكَوَتِ .

۳- عَلِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ، قَالَ : خَلَقَ أَعْظَمَ

وحی کردیم ، تو نمیدانستی کتاب وایمان چیست ۱- ۵۲ - ۴۲ - ۴ ، را پرسیدم . فرمود : آن مخلوقیست از مخلوقات خدای عزوجل ، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل ، که همراه پنبهر صلی الله علیه وآله است ، باو خبر میدهد و رهبری میکند و همراه امامان پس از وی هم میباشد .

۲- اسباط بن سالم گوید : من حاضر بودم که مردی از اهل هیت (شهری در کنار فرات بوده) از امام عليه السلام درباره قول خدای - عزوجل - « و همچنین روحی از امر خود را بسوی تو وحی کردیم ، پرسید امام فرمود : از زمانیکه خدای عزوجل آن روح را بر محمد صلی الله علیه وآله فرو فرستاده ، باسمان بالا نرفته است و آن روح در ما هست .

۳- ابوبصیر گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل « از تو درباره روح میپرسند بگو روح از امر پروردگار من است ۸۷ - ۱۷ - ۴ ، پرسیدم . فرمود : آن مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و همراه ائمه است و آن از عالم ملکوتست (یعنی آسمانی و روحانی است) .

۴- ابوبصیر گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام درباره « یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربي » میفرمود : مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه هیچ يك از پنبهران گذشته جز محمد صلی الله علیه وآله نبوده است ، و آن همراه ائمه میباشد و ایشان را رهبری میکند ، چنان نیست که

مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدِمَنْ مَضَى ، غَيْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ بِسَدِّ دُهُمٍ
وَلَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وَجِدَ .

﴿۷۱۵﴾ محمد بن یحییٰ عن عمران بن موسی ، عن موسی بن جعفر ، عن علی بن اَشباط ، عن
محمد بن فضیل ، عن اَبی حمزة قال : سألت ابا عبد الله عليه السلام عن العلم ، اهو علم يتعلمه العالم من
أفواه الرّجال أم في الكتاب عندكم تقرؤونه فتعلمون منه ؟ قال : الأمر أعظم من ذلك و
أوجب ، أما سمعت قول الله عزّ وجلّ : « وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ » ثُمَّ قَالَ : أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ؟ أَيْقِرُّونَ أَنَّهُ كَانَ فِي
حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ؟ فَقُلْتُ : لَا أَدْرِي - جَعَلْتُ فِدَاكَ - مَا يَقُولُونَ ، فَقَالَ (إِلَيَّ) :
بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرَّوْحَ النَّبِيَّ ذَكَرَ فِيهِ
الْكِتَابُ ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلِمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْقَهْمَ وَهِيَ الرَّوْحُ النَّبِيَّ يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ ،
فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلِمَهُ الْقَهْمَ .

محمد بن یحییٰ ، عن محمد بن الحسن ، عن علی بن اَشباط ، عن الحسن بن اَبی العلاء

هر چه طلب شود ، بدست آید (پس همراهی این روح با پیغمبر و امامان فضل است از خدایتالی که بهر کس
خواهد عطا کند ، و با طلب و کوشش بدست نیاید) .

شرح - در باره روحی که در این آیه ، مورد سؤال واقع شده اختلاف است يك قول اینست که بهود در

کتاب تورات خود دیده بودند که از پیغمبر (ص) درباره هر چه پرسند جواب گوید ، ولی درباره روح که سؤال
کنند ، جواب نگویند ، لذا آنها بقریش گفتند : شما از محمد درباره روح پرسید ، اگر جواب سریع داد ،
بدانید که او پیغمبر نیست و اگر بخدا واگذار کرد ، او پیغمبر است .

۵ - ابو حمزه گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بعلم امام پرسیدم ، که آیا امام آن علم را ازدهان

رجال علم فرا میگیرد یا آنکه نزد شما کتابیست که آنرا میخوانید و فرا میگیرید ؟ فرمود : این مطلب از
آنچه تو گفتی بزرگتر و استوارتر است ، مگر نشنیده‌ای قول خدای عزوجل را : « و همچنین روحی از امر
خود بتو وحی کردیم ، و تو نمیدانستی که کتاب و ایمان چیست - سوره ۵۲ - سوره ۴۲ - » .

سپس فرمود : اصحاب شما درباره این آیه چه میگویند؟ آیا اقرار دارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله

درحالی بود که کتاب و ایمان نمی‌دانست ؟ عرض کردم : قربانت کردم ، نمیدانم چه میگویند فرمود : آری
درحالی بر میبرد که نمیدانست کتاب و ایمان چیست ، تا آنکه خدایتالی روحی را که در کتابش ذکر
میکند مبعوث کرد ، و چون آنرا بسوی او وحی فرمود : بسبب آن علم و فهم آموخت ، و آن همان روحت
که خدایتالی بهر که خواهد عطا کند ، و چون آنرا به بنده‌ای عطا فرماید ، باو فهم آموزد .

۶ - سعد اسکاف (کفاش) گوید : مردی خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمد و درباره روح پرسید که آیا او

عَنْ سَعْدِ الْأَشْكَفِيِّ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ ، أَلَيْسَ هُوَ جِبْرِئِيلُ ؟
 فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : جِبْرِئِيلٌ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ غَيْرُ جِبْرِئِيلٍ - فَكَّرَ ذَلِكَ
 عَلَى الرَّجُلِ - فَقَالَ لَهُ : لَقَدْ قُلْتَ عَظِيمًا مِنَ الْقَوْلِ ، مَا أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ
 جِبْرِئِيلٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : إِنَّكَ ضَالٌّ تَرَوِي عَنِ أَهْلِ الصَّلَاةِ ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ
صلى الله عليه وآله : أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ ،
 وَالرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

(بَابُ)

وَقْتِ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا السَّلَامُ

۱ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعید ، عن علي بن أسباط ، عن
 الحكم بن مسكين ، عن بعض أصحابنا قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى يعرف الأخير ما عند
 الأول ؟ قال : في آخر دقيقة تبقى من روجه .

۲ - محمد ، عن محمد بن الحسين ، عن علي بن أسباط ، عن الحكم بن مسكين ، عن عبيد بن
 زرارة وجماعه معه قالوا : سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول : يعرف الذي بعد الإمام علم من كان قبله
 في آخر دقيقة تبقى من روجه .

همان جبرئیل است ؟ امیر المؤمنین عليه السلام باو فرمود : جبرئیل عليه السلام از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است - و
 این سخن را تکرار فرمود - او عرض کرد : سخن بزرگی گفتمی !! هیچکس عقیده ندارد که روح غیر از
 جبرئیل است - امیر المؤمنین باو فرمود : تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روایت میکنی خدایتعالی
 پیغمبرش صلی الله علیه و آله میفرماید : فرمان خدا آمد نیست ، آن را پشتاب نخواهید ، خدا منزله است و از
 آنچه مشرکان باوی انباز میکنند بر تراست ، ملائکه روح را فرود میآورند - ۱ - سوره ۱۶ - ۱۰ ، پس روح
 غیر از ملائکه صلوات الله علیهم میباشد .

*) زمانیکه امام بتمام علوم امام پیش از خود آگاه میشود *

- ۱ - یکی از اصحاب گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : چه زمانی امام پسین با آنچه نزد امام
 پیشین است آگاه میشود ؟ فرمود : در آخرین دقیقه ای که از روح او باقی مانده است .
- ۲ - امام صادق عليه السلام میفرمود : جانشین امام ، بتمام امام پیش از خود را در آخرین دقیقه ای که از روح
 او باقی مانده آگاه میشود .

۳- محمد بن یحییٰ، عن محمد بن الحسین، عن یعقوب بن یزید، عن علی بن اسباط، عن بعض أصحابه عن ابي عبدالله علیه السلام قال: قلت له: الإمام متى يعرف إمامته وينتهي الأمر إليه؟ قال: في آخر دقيقة من حياة الأول.

(باب)

في أن الأئمة صلوات الله عليهم في العلم والشجاعة والطاعة سوا.

(۷۴۰) - محمد بن یحییٰ عن أحمد بن أبي زاهر عن الحشّاب، عن علي بن حسان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن ابي عبدالله علیه السلام قال: قال [الله تعالى] والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بإيمان ألحقنا بهم ذريتهم وما ألتناهم من عملهم من شيء، قال: الذين آمنوا: النبي صلى الله عليه وآله وأمر المؤمنين عليهم السلام وذريته الأئمة والأوصياء صلوات الله عليهم، ألحقنا بهم ولم ننقص ذريتهم الحجّة التي جاء بها محمد صلى الله عليه وآله في علي عليه السلام وحجّتهم واحدة وطاعتهم واحدة.

۲- علي بن محمد بن عبدالله، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن داود النهدي، عن علي بن جعفر عن ابي الحسن علیه السلام قال: قال لي: نحن في العلم والشجاعة سوا. وفي العطايا على قدر ما نؤمن.

۳- أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن علي بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى،

۳- یکی از اصحاب گوید: امام صادق علیه السلام عرض کرد: چه زمانی امام، امامت و رسیدن امر را بخود میفهمد؟ فرمود: در آخرین دقیقه زندگی امام پیشین.

(ائمه صلوات الله عليهم در علم وشجاعت واطاعت برابرند)

۱- امام صادق علیه السلام درباره آیه «کسانیکه ایمان آوردند و فرزندان آنها هم در ایمان از آنها پیروی کردند، فرزندان آنها را باشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی کمشان ندهیم» (یعنی بحساب فرزند انسان نگذاریم) - د - ۲۱ سوره ۵۲ - فرمود: کسانیکه ایمان آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین، و فرزندان او، ائمه و اوصیاء صلوات الله عليهم باشند که خدا فرماید: با آنها ملحق میکنیم و حجتی را که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی آورد، نسبت باولادش کاهش ندهیم و حجت همه یکی است و طاعتشان هم یکی است.

۲- حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ما خانواده در علم و شجاعت برابریم و در بخشیدن (علم و مال بر مردم) بهر اندازه که دستور داریم، میبخشیم.

۳- حارث بن مغیره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنِ الْخَارِثِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله وسلامته عليه : نَحْنُ فِي الْأَمْرِ وَالْفَهْمِ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ نَجْرِي مَجْرَى وَاحِدًا ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله وسلامته عليه وَعَلَيَّ فَلَهُمَا فَضْلُهُمَا .

(باب)

أَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ، فِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نَزَلَتْ

۱ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنِ ابْنِ أُدَيْنَةَ ، عَنِ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ، قَالَ : إِنَّا نَأْتِيْنَا عَنْهُ ، أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلَ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَالْعِلْمَ وَالسَّلَاحَ «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِنَّا نَأْتِيْنَا عَنْهُ خَاصَّةً ، أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا ، فَإِنْ حِجَمْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ قَرَدُوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ، كَذَا نَزَلَتْ

مانسبت بامر وفهم وحلال وحرाम دريك روش هسنيام واما پيغمبر صلي الله عليه وآله وعلى فضيلت خودرا دارند .

شرح - مقصود از امر يا امر امامت و خلافتست و يا فرمانيستكه ب مردم ميدهند و اطاعتش واجبست و نسبت بفضيلت على عليه السلام بر امامان ديگر رواياتي وارد شده كه از جمله آنها همين رواياتست و روايت ديگر يستكه لقب امير المؤمنين رامنحصر و مختص بانحضرت بيان ميكند و نيز از رواياتي استفاده ميشود كه بعد از آنحضرت حسين و پس از آنها امام دوازدهم عليهم السلام فضيلت دارد ، و بقيه هشت امام ديگر برابرنند .

✽ (امام عليه السلام امام پس از خود راميشناسد و آيه « خدا بشما فرمان ميدهد كه)

✽ (امانات را باهلسن بپردازيد » درباره آنها نازل شده است) ✽

۱ - بريد عجلي گويد : اذ امام باقر عليه السلام درباره قول خداي عزوجل « خدا بشما فرمان ميدهد كه امانات را بساحبانش برسانيد و چون ميان مردم داور شديد ببدالتم حكم كنيد - ۶۲ سوره ۴ - » پرسيدم ، فرمود : خدا مارا قصد کرده است ، كه بايد امام پيشين كتابها و علم و سلاح را بامام بعد از خود برساند « و چون ميان مردم داور شديد ، ببدالتم حكم كنيد ، يعني بآنچه دست شماست (از احكام و قوانين خدا حكم كنيد) سپس خدا بتمالي ب مردم فرمايد : « كسانيكه ايمان آورده ايد ، خدا را اطاعت كنيد و رسول و

وَكَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَةِ وَلَائِهِ الْأَمْرِ وَبِرِخْصِ فِي مُنَازَعَتِهِمْ؟ إِنَّمَا قَبِلَ ذَلِكَ لِلْمَأْمُورِينَ
الَّذِينَ قَبِلَ لَهُمْ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

۲ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَائِءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو
قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عليه السلام ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى
أَهْلِهَا» ، قَالَ: هُمُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ، أَنْ يُؤَدِّيَ الْإِمَامُ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ وَلَا يَخْصُ بِهَا
غَيْرَهُ وَلَا يَزُوبُ بِهَا عَنْهُ.

والبيان امر از خودتانرا اطاعت کنید - ۶۳ سوره ۴ - ، خدا خصوص ما را قصد کرده ، (ما ائمه والیان
امر) خدا همه مؤمنین را تا روز قیامت باطاعت ما امر فرموده ، و چون از نزاع و اختلاف در باره امری
ترسیدید ، آنرا بخدا و رسول و والیان امر از خود ارجاع دهید - آیه ۵۹ سوره ۴ ، اینگونه نازل شد است -
چگونه ممکن است خدای عزوجل باطاعت والیان امر فرمان دهد و نزاع و اختلاف با ایشان را رخصت
فرماید ، همانا امر با رجاع نسبت بمأمورینی است که بآنها گفته شده ، اطاعت کنید خدا را و اطاعت
کنید رسول و والیان امر از خود را .

شرح - راجع برسانیدن امانتها بصاحبانش چند قولست : ۱ - شامل هر گونه امانتی است ، امانات
خدا امر و نهی و دستورات اوست ، و امانات مردم سپرده های آنهاست بیکدیگر ۲ - رعیت امانت خداست در
دست پیشوایان و زعما که باید در تعلیم و تربیت آنها رعایت کنند و استدلال در آخر روایت برای رد کسانی
است که میگویند معنی آیه اینست : اگر شما با والیان امر در دین اختلاف کردید بکتاب و سنت مراجعه
کنید و دلیل ردش اینست که چگونه ممکن است خدادار یکجا بگوید : از والیان امر اطاعت کنید و در جای
دیگر بفرماید : اگر با آنها اختلاف و نزاع پیدا کردید . . . ۱۲۰ پس معلوم میشود که والیان امر همان
ائمه هستند که مردم باید در اختلافات خود بقول آنها رجوع کنند و داوری ایشانرا بدون چون و چرا
پذیرند ، نه آنکه نسبت بقول امام هم رد و انکار داشته باشند تا آنجا هم نزاع و اختلاف پیدا شود . و اما
راجع بآنچه فرمود : اینگونه نازل شده است ، اصل آیه در قرآن اینست : **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ
إِلَى اللَّهِ وَالْيَسْرَ وَالرَّسُولِ وَكَلِمَةَ «أُولَى الْأَمْرِ»** در قرآن نیست ، پس ممکن است عثمان آنرا انداخته
باشد و ممکن است قول امام تفسیر ارجاع بخدا و رسول باشد ، زیرا ارجاع بائمه هم ارجاع برسولت و
داین چنین نازل شده ، از نظر معنی است .

۲ - احمد بن عمر گوید : از امام رضا عليه السلام درباره قول خدای عزوجل « خدا شما را امر میکند
که امانتها را بصاحبانش رد کنید ۵۲ سوره ۴ - ، پرسیدم ، فرمود : ایشان ائمه از آل محمد صلی الله
علیه و آله میباشند که باید هر امامی امانت امامت را با امام بعد از خود بسپارد ، بدیگری ندهد و از امام
هم دریغ ندارد .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَصِيلٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » ، قَالَ : هُمُ الْأَيْمَةُ يُؤَدِّي الْإِمَامُ إِلَى الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا يَحْصُرُ بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ .

﴿۷۳۵﴾ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » ، قَالَ : أَمَرَ اللَّهُ الْإِمَامَ الْأَوَّلَ أَنْ يُدْفَعَ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ كُلِّ شَيْءٍ عِنْدَهُ .

۵- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ ابْنِ مَجْجُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : لَا يَمُوتُ الْإِمَامُ حَتَّى يَعْلَمَ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ قَبِيصِي [إِلَيْهِ] .

۶- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى ، عَنْ [ابْنِ] أَبِي عُمَرَ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : إِنَّ الْإِمَامَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَمُوتُ مِنْ بَعْدِهِ قَبِيصِي [إِلَيْهِ] .

۷- أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ قُضَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : مَا فَاتَ غَالِمٌ حَتَّى يُعَلِّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَنْ يُوصِيهِ؟ .

۳ - امام رضا علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « خدا شما امر میکند که امانتها را با صاحبانش رد کنید » فرمود : ایشان ائمه هستند . هر امامی باید آنرا با امام بعد از خود بسپارد ، بدیگری ندهد و از او هم دریغ ندارد .

۴ - معلی بن حنیس گوید : از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ، خدا شما را امر میکند که امانتها را با صاحبانش رد کنید ، پرسیدم فرمود : خدا امام پیشین را دستور میدهد که هر چه (از اعلام امامت) نزد اوست با امام بعد از خود رد کند .

۵ - امام صادق علیه السلام فرمود : امام نمی میرد تا امام بعد از خود را بشناسد و با او وصیت کند .

۶ - و فرمود : امام ، امام بعد از خود را می شناسد و با او وصیت میکند .

۷ - عالمی (امامی) نمی میرد تا خدای عزوجل با او بیاموزد که به کس وصیت کند .

((بَابُ))

أَنَّ الْإِمَامَةَ عَلَيْهِمُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرُوفٌ وَمِنْ وَاحِدٍ إِلَى وَاحِدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱- (۷۳۰) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَدْ كَرُّوا الْأَوْصِيَاءَ وَذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ ، فَقَالَ : لِأَوَّلِهِ يَا أَبَانُ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا وَمَاهُو إِلَّا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُتْرَلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ .

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : أَنْتَرُونَ الْمُؤَمِّسِي مِنْتَابِ يَوْسُفِي إِلَى مَنْ يُرِيدُ ؟ لِأَوَّلِهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ عليه السلام لِرَجُلٍ لِرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُوهْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مِهَالٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِثْلَهُ .

۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَتِّمِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ

) امامت عهدیست از جانب خدا که برای هر یک از ائمه بسته شده ()

۱ - ابو بصیر گوید : خدمت امام صادق عليه السلام بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم . حضرت فرمود : نه بخدا ، ای ابا محمد ، تعیین امام با اختیار ما نیست ، اینکار تنها بدست خداست که در پاره هر یک پس از دیگری فرو میفرستد .

توضیح - اسماعیل فرزند ارشد امام صادق عليه السلام است که در زمان حیات امام وفات یافت ، با وجود این طایفه اسماعیلیه او را امام میدانند ، در این مجلس هم ابو بصیر امامت را برای او نام برد و حضرت صادق رد فرمود .

۲ - عمرو بن اشعث گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : شما گمان میکنید هر کس از امامان که وصیت میکند ، بهر کس میخواهد وصیت میکند ؛ نه بخدا ، چنین نیست ، بلکه امر امامت عهد و فرمانی است از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله برای مردی پس از مردی (از ماخانواده) تا بساحبش برسد (یعنی تا برسد بامام دوازدهم و یا اینکه امر امامت بدست خدا و رسولت تا باهل و مستحقش برسد) .

۳ - معاویه بن عمار گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : امامت عهد و پیمانست از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است ، امام حق ندارد آنرا از امام بعد از خود دور دارد و

مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُودٌ لِرِجَالِ مَسْمُومِينَ ، لَيْسَ لِلْإِطْمِاعِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنِ الدَّهْبِ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ اتَّخِذْ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِكَ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ لَا أَبْعَثَ نَبِيًّا إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِهِ كَانَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَادٌ عِدَّةٌ وَ فِيهِمْ غُلَامٌ كَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ وَ كَانَتْ لَهَا مُجِيبًا فَدَخَلَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهَا حِينَ أَتَاهُ الْوَحْيُ فَقَالَ لَهَا : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ بِأَمْرِي أَنْ اتَّخِذَ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِي ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : فَلْيَكُنْ ابْنِي ، قَالَ : ذَلِكَ أُرِيدُ ، وَكَانَ السَّابِقُ فِي عِلْمِ اللَّهِ الْمَحْتُمِ عِنْدَهُ أَنَّهُ سَلِيمَانُ ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُدَ : أَنْ لَا تَعْجَلَ دُونَ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ أَمْرِي ، فَلَمْ يَلْبَثْ دَاوُدَ أَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ فِي الْغَنَمِ وَالْكَرْمِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ أَنْ اجْمَعْ وَلَدَكَ فَمَنْ قَضَى بِهَذِهِ الْقَضِيَّةِ فَأَصَابَ فَهُوَ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَجَمَعَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ ، فَلَمَّا أَنْ قَمَسَ الْخَصْمَانُ قَالَ سَلِيمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا صَاحِبَ الْكَرْمِ ! مَتَى دَخَلْتَ غَنَمَ هَذَا الرَّجُلِ كَرَمَكَ ؟ قَالَ : دَخَلْتُهُ لَيْلًا ، قَالَ : قَدْ قَضَيْتَ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْغَنَمِ !

بگرداند ، همانا خدای تبارک و تعالی بد او را علیه السلام وحی کرد که از خاندان خود وصی انتخاب کن ، زیرا در علم من پیشی گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نسازم جز اینکه برای او وصی از خاندانش باشد داود فرزندان بسیاری داشت و در میان آنها جوان نوری بود که مادرش نزد داود بود و داود آن زنی را دوست می داشت ، چون این وحی بد او رسید ، نزد آن زن آمد و با او گفت خدای عز و جل بمن وحی فرستاده و امر کرده است که از خاندان خودم وصی انتخاب کنم ، هسرش با او گفت : خوبست پسر من باشد ، داود گفت : من هم همین را خواستارم ، ولی در علم پیشین و حتمی خدا گذشته بود که وصی او سلیمان باشد ، خدای تبارک و تعالی بد او وحی کرد ، تا فرمان من بنو نرسد ، در اینکار شتاب مکن ، دیری نگذشت که دو مرد نزد داود آمدند و درباره گوسفندان و باغ انگور مرافعه کردند ، (زیرا گوسفندان یکی باغ انگور دیگری را خورده بود) خدای عز و جل بد او وحی کرد که پسرانت را جمع کن ، هر که در این قضیه حکم درست دهد ، او وصی بد از تو است . داود پسرانش را جمع کرد ، چون دو طرف نزاع قصه خود گفتند سلیمان علیه السلام گفت : ای صاحب باغ : گوسفندان این مرد ، کی بی باغ تو ریخته اند ؟ گفت : شب در آمده اند ، سلیمان گفت : ای صاحب گوسفند ! من حکم دادم که بچه ها و پشم امسال گوسفندان تو مال صاحب باغ باشد ، داود با او گفت : چرا حکم نکردی که خود گوسفندان را بدهد ، با اینکه علماء بنی اسرائیل آنرا قیمت کرده اند و بهای انگور با قیمت گوسفندان برابر است ؟ سلیمان گفت : تا کجا از ریشه کنده نشده و تنها بار آن خورده شده است و سال آینده بار میدهد .

خدای عز و جل بد او وحی فرستاد : حکم در این قضیه همانست که سلیمان صادر کرد ، ای داود تو چیزی را خواستی و ما چیز دیگری را (تو آن پسر ترا برای جانشینی خواستی و ما سلیمان را) داود نزد

يَاوَادَ عَمِيكَ وَاصْوَابَهَا فِي عَامِكَ هَذَا ثُمَّ قَالَ لَهُ دَاوُدُ: فَكَيْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقابِ النَّعَمِ وَقَدْ قَوَّ مَذَلِكَ عُلَمَاءُ
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكُلَّ نَمْرٍ الْكَرْمِ قِيمَةَ النَّعَمِ؟ فَقَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ الْكَرْمَ لَمْ يُجَنَّتْ مِنْ أَصْلِهِ
إِنَّمَا أَكَلَ حِمْلَهُ وَهُوَ عَائِدٌ فِي قَابِلٍ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ: إِنَّ الْفَضَاءَ فِي هَذِهِ
الْقَضِيَّةِ مَا قَضَى سُلَيْمَانُ بِهِ، يَا دَاوُدُ! أَرَدْتَ أَمْرًا وَآرَدْنَا أَمْرًا غَيْرَهُ، فَدَخَلَ دَاوُدُ عَلَى أَمْرَاتِهِ
فَقَالَ: آرَدْنَا أَمْرًا وَآرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْرًا غَيْرَهُ وَلَمْ يَكُنْ إِلَّا مَا آرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَدَّ رَضِينَا
بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلَّمْنَا. وَكَذَلِكَ الْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا بِهَذَا الْأَمْرِ عِجَابًا وَرَدُونَ
صَاحِبَهُ إِلَى غَيْرِهِ.

فَالَ الْكَلْبِيُّ مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ: أَنَّ النَّعَمَ لَوَدَخَلَتْ الْكَرْمَ نَهَارًا، لَمْ يَكُنْ عَلَى صَاحِبِ
النَّعَمِ شَيْءٌ، لِأَنَّ لِصَاحِبِ النَّعَمِ أَنْ يُسْرَحَ غَنَمَهُ بِالنَّهَارِ تَرْغِي وَ عَلَى صَاحِبِ الْكَرْمِ حِفْظُهُ وَعَلَى
صَاحِبِ النَّعَمِ أَنْ يَرِيطَ غَنَمَهُ لَيْلًا وَلِصَاحِبِ الْكَرْمِ أَنْ يَنَامَ فِي بَيْتِهِ.

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ جَمِيلِ،
عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَتَرَوْنَ أَنَّ الْمُوصِي مِثْلًا يُوصِي
إِلَى مَنْ يُرِيدُ؟ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ.

همسرش آمد وگفت: ما چیزی را خواستیم و خدای عزوجل چیز دیگری را خواست و جز آنچه خدا خواهد
نشود، ما نسبت بامر خدای عزوجل راضی و تسلیمیم (پس از نقل این داستان امام فرمود:)
و همچنین است امر اوصیاء و امامان، ایشان هم حق ندارند ارا امر خدا تجاوز کنند و امامت را از
صاحبش بدیگری دهند.

مرحوم کلینی گوید: معنی حدیث اول (راجع بحکم سلیمان) اینستکه: اگر گوسفندان در
روز داخل باغ میشدند بر صاحب گوسفندان جریمه می نمود، زیرا صاحب گوسفند حق دارد که در روز آنها
را رها کند و بچراند و بر صاحب باغست که باغش را حفظ کند ولی در شب صاحب گوسفند باید آنها را دربند
کند و صاحب باغ باید در خانه اش بخوابد.

۴ - عمرو بن مصعب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: شما گمان میکنید هر کس از ما
امامان که وصیت میکند بهر کس میخواهد وصیت میکند؟ نه بخدا، چنین نیست، بلکه امر وصیت عهد و
فرمانیست از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمردی پس از مردی - تا بخودش (امام ششم) رسید - (یعنی
شش مرتبه فرمود: بمردی پس از مردی - مرآت -) .

(باب)

أَنَّ الْأَيْقَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَأَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَالحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ،
عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ
الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا ، لَمْ يُنَزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةَ
فَقَالَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام : يَا مُحَمَّدُ ، هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله :
أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرِئِيلُ ؟ قَالَ : نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيُرْتِكَ عِلْمَ النَّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ
عليه السلام وَ مِيرَاثُهُ لِعَلِيِّ عليه السلام وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ ، قَالَ : وَكَانَ عَلَيْهَا حَوَاتِيمٌ ، قَالَ : فَفَتَحَ عَلِيُّ عليه السلام
الْخَاتِمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عليه السلام الْخَاتِمَ الثَّانِيَّ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا فَلَمَّا
نُوفِيَ الْحَسَنُ وَ مَضَى ، فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخَاتِمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنَّ قَاتِلَ فَاقِتْلَ وَ تَقْتُلَ وَ أَخْرَجَ
بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لِشَّهَادَةِ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ ، قَالَ : فَفَعَلَ عليه السلام ، فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
عليه السلام قَبْلَ ذَلِكَ . فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنَّ اصْمُتْ وَ اطْرُقْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ ، فَلَمَّا نُوفِيَ وَ

☆ ائمه عليهم السلام جز بعهد و فرمان خدا گاری را انجام نداده ☆

☆ (و نمیدهند و از آن تجاوز نمیکنند) ☆

۱ - معاذین کثیر گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : امر وصیت از آسمان در مکتوبی بر محمد
نازل شد ، و مکتوب سر بهمرجز راجع بوصیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نکشت . جبرئیل علیه السلام
عرض کرد : یا محمد : این است وصیت تو درباره امت نزد اهل بیتت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ای جبرئیل کدام اهل بیتم ؟ گفت : برگزیده خدا از میان ایشان و ذریه او (علی و اولادش علیهم السلام)
و این وصیت برای اینست که علی علم نبوت را از تو ارث ببرد ، چنانکه ابراهیم بارت داد و میراث این علم
برای علی عليه السلام و ذریه تو از پشت او است .

آنکاه امام صادق عليه السلام فرمود : آن مکتوب چند مهر داشت ، علی عليه السلام مهر اول را گشود و با آنچه در
آن بود عمل کرد ، سپس حسن عليه السلام مهر دوم را گشود و با آنچه در آن مأمور شده بود عمل کرد ، چون حسن
وفات کرد و در گذشت ، حسین عليه السلام مهر سوم را گشود ، دید در آن نوشته است : « جنگ کن و بکش و کشته
میشوی و مردمی را برای شهادت با خود ببرد ، برای ایشان شهادتی جز همراه تو نیست ، او هم عمل کرد
و چون خواست در گذرد ، پیش از آن ، مکتوب را بعلی بن الحسین عليه السلام داد ، او مهر چهارم را گشود و دید در

مَصِي دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ فَسَّرَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَصَدَّقَ أَبَاكَ
وَوَرِثَ ابْنَكَ وَأَصْطَنَعَ الْأُمَّةَ وَقَمَّ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَلَّ الْحَقُّ فِي الْخَوَافِ وَالْأَمْنِ وَلَا تَخْشَ إِلَّا
اللَّهَ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ ؟ قَالَ : فَقَالَ : مَا بِي إِلَّا
أَنْ تَذَهَبَ يَا مُعَاذُ فَرَوِي عَلَيَّ قَالَ : قُلْتُ : أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ
مِنْ عَيْتِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ ، قَالَ : قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ ، قَالَ : قُلْتُ : فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟
قَالَ : هَذَا الرَّاقِدُ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ - وَهُوَ رَاقِدٌ

﴿٢٧٧٥﴾ أحمد بن محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن أحمد بن محمد ، عن أبي الحسن
الكندي ، عن جعفر بن نجيب الكندي ، عن محمد بن أحمد بن عبد الله العمري ، عن أبيه ، عن جدّه ،
عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ عليه السلام كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ
سَيِّدُهُ وَصَيْتِكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ ، قَالَ : وَمَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ ؟ قَالَ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ
عليهم السلام ، وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ عليه السلام إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ
يَفْكَ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ ، فَفَكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاتَمًا وَعَمَلَ بِمَا فِيهِ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ

آن نوشته است : سکوت کن و چون علم در پرده شده سر بزیر انداز [نسبت بهلمی که پوشیده شده سر بزیر
انداز] چون او خواست وفات کند و درگذرد ، آنرا بمحمد بن علی داد ، او مهر پنجم را گشود ، دید در
آن نوشته است : و کتاب خدایتعالی را تفسیر کن و هدایت را تصدیق نما (مثل او خاموشی گزین) و ادب
امامت را بیسرت بده ، و امت را نیکو تربیت کن ، و بحق خدای عزوجل قیام کن ، و در حال ترس و
امنیت حق را بگو و جز از خدا مترس ، او هم عمل کرد و سپس آنرا بشخص بعد از خود داد ، معاذ گوید :
من عرض کردم : قربانت گردم ، آنشخص شما میاید ؟ فرمود : ای معاذ : من از چیزی باک ندارم جز اینکه
بروی و علیه من روایت کنی (یعنی آری منم ، اما این خیر را بمخالفین و دشمنان ما مگو) عرض کردم : من
از خدای که این مقام را از پدران تو رسانیده است ، خواستارم که تا پیش از وفات شما ، مانند آنرا
با اولاد عطا کند ، فرمود : ای معاذ : چنین کرده است ، عرض کردم : او کیست قربانت گردم ؟ فرمود این
شخص خوا بیده ، و با دست خود اشاره بمعبدالصالح (موسی بن جعفر علیه السلام) کرد که خوا بیده بود .

٢ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر ، مکتوبی بر او نازل کرد
و فرمود : ای محمد ! اینست و سیت من بسوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو ، پیغمبر گفت : ای جبرئیل
نجیبان کیانند ؟ فرمود : علی بن ابیطالب و اولادش علیهم السلام ، و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود ،
پیغمبر سلی الله علیه و آله آنرا بامیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که يك مهر آنرا بگشاید و با آنچه
در آنست عمل کند ، امیرالمؤمنین علیه السلام يك مهر را گشود و بان عمل کرد ، سپس آنرا پسرش حسن

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَتَبَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَتَبَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُرْجَى بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ ، فَلَا شَأْنَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَأَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُطْرَقَ وَأَصُمْتُ وَالرِّزْمُ مَنْزِلَكَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْبَقِيَّةُ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَتَبَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَأَفْتِهِمْ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [فَفَعَلَ] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَدِيثَ النَّاسِ وَأَفْتِهِمْ وَأَنْشُرَ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدَقَ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزِ وَأَمَانٍ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ .

۳- محمد بن يعقوب ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رثاب ، عن ضريس الكناسي ، عن أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَخُرُوجِهِمْ وَقِيَامِهِمْ يَدِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِثْمَهُمْ وَالظُّعْرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَعُغِلُوا ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا حُمْرَانُ ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى [قَدْ] كَانَ

عليه السلام داد ، او هم يك مهر را گشود و بان عمل كرد ، سپس او آنرا بحسين عليه السلام داد ، او يك مهر را گشود و در آن ديد نوشته است : يا مردمي بطرف شهادت برو ، براي آنها شهادتي جز با تو نيست ، و خود را بخداي عزوجل بفروش ، او هم انجام داد ، سپس آنرا بعلي بن الحسين عليه السلام داد ، او نيز يك مهر گشود و ديد در آن نوشته است : سر بزيير انداز و خاموشي گزين و در خانه ات بنشين ، و پروردگارت را عبادت كن تا مرگت فرا رسد ، او هم انجام داد سپس آنرا پسرش محمد بن علي عليه السلام داد ، او يك مهر را گشود ، ديد نوشته است : مردم را حديث گو و فتوى ده و جز از خداي عزوجل مترس : هيچكس عليه تو راهي نيابد ، او هم عمل كرد و سپس آنرا پسرش جعفر عليه السلام داد ، او هم يك مهر گشود ، ديد در آن نوشته است ، مردم را حديث گو و فتوى ده و علوم اهل بيت خود را منتشر كن و پدران نيكوكارت را تصديق نما و جز از خداي عزوجل مترس كه تودر پناه و امانى ، او هم عمل كرد و سپس آنرا پسرش موسى عليه السلام داد (يعنى من هم عمل كردم و سپس آنرا پسر م موسى عليه السلام خواهم داد ، رواي عبارت را تغيير داده است) و همچنين موسى بامام بعد از خود ميدهد و تا قيام حضرت مهدى صلى الله عليه و آله اينچنين است

۳- حمران بامام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض كرد : قربانت كردم بمن خير دهيد كه موضوع نهضت علي و حسن و حسين عليهم السلام و قيام ايشان براي دين خداي عزوجل و مصيبتهايي كه ديدند ، از كشته شدن بدست طغيانكران و پروزي آنها بر ايشان تا آنجا كه كشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود ؟ امام باقر عليه السلام فرمود : اي حمران : خداي تبارك و تعالي آن مصيبات را بر ايشان مقدر كرد و حكم فرمود و امضاء نمود و حتمى ساخت ، و سپس اجرا كرد (پس همه آن مصيبات با علم و اجازة خدا بوده) و علي و حسن و حسين از بوى

قَدَرُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاءُ وَأَمْنَاهُ وَحَتْمُهُ، ثُمَّ أَجْرَاهُ، فَيَتَقَدَّمُ عَلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَامْرَأَةٌ عَلَيْهِمُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَيَعْلَمُ صَمْتٌ مَنْ صَمَتَ مِنَّا .

٤ - الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَقُطِينٍ، عَنْ عَيْسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى النَّضْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى ابْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْمُعَلَّى عَلَيْهِ وَجِبْرِئِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمَقْرَبُونَ وَاللَّيْلُ شُهُودٌ؟ قَالَ: فَاطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ وَلَكِنْ جِئَ نَزْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْأَمْرُ، نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّلًا، نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ! مَرَّ بِأَخْرَاجٍ مِنْ عِنْدِكَ إِلَّا وَصِيَّتُكَ، لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَتُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِلَيْهَا وَإِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا ﷺ! فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِأَخْرَاجٍ مِنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا ﷺ؛ وَفَاطِمَةَ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبَابِ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ! رَبُّكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: هَذَا كِتَابٌ مَا كُنْتُ عَاهِدْتُ إِلَيْكَ وَشَرَطْتُ عَلَيْكَ وَشَهِدْتُ بِعَمَلِكَ وَأَشْهَدْتُ بِعَمَلِكَ مَلَائِكَتِي وَكَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا، قَالَ: فَارْتَمَعَتْ مَفَاصِلُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا جِبْرِئِيلُ! رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ

بصیرت و دانستی که قبلا از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافتند و قیام کردند ، و هر کس از ما خانواده هم که خاموشی گزینند . از روی علم است .

٤ - ابو موسیٰ خزیم (نایبنا) گوید : موسیٰ بن جعفر علیهما السلام بمن فرمود که : من بامام صادق علیه السلام گفتم : مگر امیر المؤمنین علیه السلام کاتب وصیت و پیغمبر دیکته گو و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند ؟ حضرت مدتی سر بریز انداخت و سپس فرمود :

چنان بود که گفتم ، ای ابوالحسن ! ولی زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید ، امر وصیت از جانب خدا در مکتوبی سر به سر فرود آمد ، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد . جبرئیل گفت : ای محمد ! دستور ده هر که نزدت هست ، جز وصیت یعنی علی بیرون روند ، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آنرا باو دادی و خودش ضامن و متعهد آن شود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله باخراج هر که در خانه بود ، جز علی علیه السلام دستور داد ، و فاطمه در میان در پرده بود .

آنکاه جبرئیل گفت : ای محمد ! پروردگارت سلام میفرساند و میفرماید : این همان مکتوب است که (در شب معراج) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت بان بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم ، در صورتی که شهادت خودم تنها کافی است ای محمد ! . بندهای استخوان پیغمبر پلرزه در آمد و گفت : ای جبرئیل ! پروردگار من خودش سلام است (یعنی سلامتی از هر عیب) و سلام از جانب

صَدَقَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَبَرَّ ، هَاتِ الْكِتَابَ ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ :
 إِقْرَأْهُ ، فَقَرَأَهُ حَرْفًا حَرْفًا ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! هَذَا عَهْدُ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْكَ وَشَرَطُهُ عَلَيَّ وَ
 أَمَانَتُهُ ، وَقَدِّبَلْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَأَدَيْتُمْ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ أَنَا أَشْهَدُ لَكَ [يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي] بِالْبَلَاغِ
 وَالتَّصْبِيحَةِ وَالتَّصَدِيقِ عَلَى مَا قُلْتُمْ وَيَشْهَدُ لَكَ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي وَلِحْمِي وَدَمِي ، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 وَأَنَا لَكُمْ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يَا عَلِيُّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَعَرَفْتَهَا وَ
 ضَمِنْتَ لِلَّهِ وَلِيِّ الْوَفَاءِ بِمَا فِيهَا ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي عَلَيَّ صَمَانُهَا وَعَلَى اللَّهِ عَوْنِي
 وَتَوْفِيقِي عَلَى أَدَائِهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْهَدَ عَلَيْكَ بِمُؤَافَاتِي بِهَا يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ أَشْهَدُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ
 الْآنَ وَهُمَا حَاضِرَانِ مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ لِأَشْهَدَهُمْ عَلَيْكَ ، فَقَالَ : نَعَمْ لِيَشْهَدُوا وَ أَنَا
 - يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي - أَشْهَدُهُمْ ، فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جَبْرِئِيلَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ قَالَ لَهُ : يَا عَلِيُّ ! تَقْبِي بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مِنْ وَالِي اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ
 الْبِرَاءَةِ وَالْعِدَاوَةِ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ [وَ] عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ وَعَلَى

اوست و سلام بسوی او باز میگردد . خدای عزوجل راست فرموده و احسان کرده است ، مکتوبرا بده ، جبرئیل
 آنرا باو داد و دستور داد که با امیرالمؤمنین تسلیم کند و باو گفت : آن را بخوان ، حضرت آنرا کلمه
 بکلمه قرائت کرد .

سپس پیغمبر فرمود : ای علی ! این پیمانی است که پروردگارت - تبارک و تعالی - با من کرده و امانت
 او و شرط او بر من است ، من رسانیدم و خیر خواهی کردم و ادا نمودم . علی علیه السلام گفت [پدر و مادرم
 بقدایت] من در این رسانیدن و خیر خواهی و تصدیق آنچه گفتم گواه توأم و گوش و چشم و گوشت و خونم
 برای تو گواهی میدهد ، جبرئیل علیه السلام گفت : من هم در این موضوع گواه شما هستم ، پس رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود ، ای علی ! وصیت مرا گرفتی و آنرا فهمیدی و وفاء بمضامینش را برای خدا و
 من ضمانت کردی ؟ علی علیه السلام گفت : آری پدر و مادرم بقرابت ، ضمانت آن بر من ، و یاری من و
 توفیق دادن مرا بر انجام آن برخداست . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای علی ! من میخواهم بر
 تو گواه گیرم که عمل کردن باین وصیت را روز قیامت بمن خبر دهی ، علی علیه السلام گفت : آری ، گواه
 بگیر ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین همراه
 ایشانند ، آنها را بز تو گواه میگیرم ، علی علیه السلام گفت : آری گواه باشم ، من هم پدر و مادرم بقرابت
 ایشانرا گواه می گیرم .

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشانرا گواه گرفت . و از جمله آنچه پیغمبر بر علی بدستور جبرئیل
 و فرمان خدای عزوجل شرط کرد ، این بود که باو گفت : ای علی ! وفا میکنی بآنچه در این وصیت است ،

ذَهَابِ حَقِّكَ وَعَصَبِ خُمَيْكَ وَإِتْنَاهِ خُرْمَتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جِبْرَائِيلَ عليه السلام يَقُولُ لِلنَّبِيِّ: يَا مُحَمَّدُ! عَرِّفْهُ أَنَّهُ يُنْتَهَكُ الْحُرْمَةُ وَهِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعَلَى أَنْ تَحْضَبَ لِحَيْتِهِ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمِ عَيْبِطٍ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: فَصَعِقْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جِبْرَائِيلَ حَتَّى سَقَطْتُ عَلَى وَجْهِهِ وَقُلْتُ: نَعَمْ قَبْلْتُ وَرَضَيْتُ وَإِنْ أَنْتَهَكْتَ الْحُرْمَةَ وَعَطَلْتَ السَّنَنَ وَمَرَّقَ الْكِتَابُ وَهَدَمْتَ الْكَعْبَةَ وَحَضَبْتَ لِحَيْتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمِ عَيْبِطٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ، ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَأَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخَنِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمِ مِنْ ذَهَبٍ، لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ وَدَفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَآمَتِي الْأَتَدُ كَرُمًا كَانَتْ فِي الْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: سُنُّ اللَّهِ وَسُنُّ رَسُولِهِ، فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوْبَتُهُمْ وَخِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ شَيْئًا شَيْئًا، وَحَرْفًا حَرْفًا، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ

از دوست داشتن کسانی که خدا و رسولش را دوست دارند و ، بیزاری و دشمنی نسبت بکسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند ، با شکیبایی و فروخوردن خشم ، در صورت اذمیان رفتن حقت و نصب کردن خست و دریدن پرده احترام ، گفت : آری حاضرم ، ای رسول خدا ! سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : سوگند بآنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید که من از جبرئیل علیه السلام شنیدم که بپیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت ای محمد ! بلی بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است دریده می شود ، و این وصیت با این شرط است که ریشش از خون تازه سرش رنگین شود ، امیر المؤمنین علیه السلام گوید : چون این جمله را از جبرئیل امین فهمیدم ، فریادی زدم و پرو و بر زمین افتادم و گفتم : آری قبول دارم و راضی هستم ، اگر چه پرده احترام دریده شود | و سنتها تعطیل شود و قرآن پاره شود و خانه کعبه خراب گردد و ریشم از خون تازه سرم رنگین شود : همواره شکیبایی کنم و بحساب خدا گذارم تا بر تو وارد شوم .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانچه بامیر المؤمنین اعلام فرمود ، بآنها نیز اعلام کرد ، ایشان هم مانند او جواب دادند ، سپس آن وصیت با چند مهر از طلا که آتش بآن نرسیده بود [ساخته دست بشر نبود] مهر شد و بامیر المؤمنین علیه السلام تحویل داده شد .
ابوموسی گوید : من بموسی بن جعفر عرض کردم : پدر و مادرم بقرابت ، نمی فرمائی در آن وصیت نامه چه نوشته بود ؟ فرمود : سنتهای خدا و سنتهای رسولش بود ، عرض کردم : طغیان جستن و مخالفت آنها (که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله طغیان کردند) بر امیر المؤمنین علیه السلام در آن وصیتنامه نوشته بود ؟ فرمود : آری ، بخدا ، یک بیک و حرف بحرف ، مگر نغفیده می قول خدای عزوجل را و ما خود

عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِهِمْ بَشِيرًا
وَاللَّهُ لَقَدَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَلَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمَتْ
بِهِ إِلَيْكُمَا وَقِيلْتُمَا؟ فَقَالَا: بَلَى وَصَبَرْنَا عَلَى مَا سَأَلْنَا وَغَاطَنَّا.

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ زِيَادَةٌ:

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَازِيِّ،
عَنْ حَرْبِزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَ كُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجَالِكُمْ بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ؟ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِمَّنَا صَاحِبَةٌ فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَمْعَلَ
بِهِ فِي مَدَّتِهِ. فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمْرٌ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ. فَاتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ بِمِثْلِهَا
إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ ﷺ قَرَأَ صَاحِبَتَهُ النَّبِيِّ أُعْطِيَهَا، وَفُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِي

هستیم که مردگانرا زنده کنیم واعمالی را که از پیش انجام داده اند با آثار ایشان بنویسیم وهمه چیز رادر
کتابی روشن آمار گیری کرده ایم - ۱۲ - پس -) (پس نوشته شدن همه چیز در وصیتنامه استنبادی ندارد)
بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وآله با میرالمؤمنین وفاطمه علیهما السلام فرمود: مگر چنین نیست که آنچه را
بشما وصیت کردم ودستور دادم فهمیدید وپذیرفتید؟ گفتند: چرا، و بر آنچه ما رانا راحت کند وبخشم آورد
صبر کنیم ودر نسخه صفوانی زیاده بر این است:

توضیح- این جمله سخن یکی از روایات مرحوم کلینی است، زیرا کتاب کافی چند نسخه داشته
ورواتش مختلفند، یکی همین صفوانی است که نامش محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان است که مردی
مورد اعتماد وقتیه وفاضل بوده است. ودیگر از روایات کافی محمد بن ابراهیم نعمانی وهارون بن
موسی تلکبری است.

و میان نسخه های کافی اختلافی بوده و شیخ صدوق و شیخ مفید و أمثال اینها رحمة الله علیهم نسخه های
کافی را جمع کرده ومورد اختلافرا در کتابهای خود ذکر نموده اند و چون این خبر شریف در نسخه صفوانی
اضافه ای را که اکنون ذکر میشود داشته ودر نسخ دیگر نبوده، با این جمله به آن اشاره شد. و آن اضافه اینست:
حربز گوید: امام صادق ﷺ عرض کردم: قربانت کردم، با وجود احتیاجی که مردم بشما دارند
چقدر عمر شما اهلیت کوتاه واجل شما خانواده بیکدیگر نزدیکست؟! فرمود: برای هر یک از ما صحیفه
ومکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع بیر نامه کارش احتیاج دارد در آن نوشته است، چون او امر
ودستوراتیکه در آنست پایان یابد، امام میفهمد که اجل او رسیده است. سپس پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد
او آید وخبر مرگش رابا او گوید، و آنچه نزد خدا دارد، با او گزارش دهد، وامام حسین علیه السلام مکتوبی
را که باو دادند، قرائت کرد، وخبر مرگی که در پیش داشت برایش تفسیر شد، ولی چیزهایی در آن مکتوب
باقی بود که هنوز انجام نشده بود، او برای جنگه بیرون رفت، وچیزهاییکه باقی بود، این بود که ملائکه
یاری کردن او را از خدا خواسته اند و خدا اجازه فرموده است ملائکه مهیا وآماده جنگه گشته و در انتظار

بِسْمِي وَبَقِي فِيهَا أَشْيَاءُ لَمْ تُقَضَّ، فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ وَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتْ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ، فَأَذِنَ لَهَا وَمَكَّنَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَتَتَاهَبُ لِذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ فَنَزَاتِ وَقَدَانَقَطَعَتْ مَدَّتَهُ وَ قُتِلَ ^{عَلَيْهَا}، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ أَذِنْتَ لَنَا فِي الْأَنْحِدَارِ وَأَذِنْتَ لَنَا فِي نُصْرَتِهِ، فَانْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتَهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: أَنْ الزُّمُوا قَبْرَهُ حَتَّى تَرَوْهُ وَقَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَابْكُوا عَلَيْهِ وَعَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَبِالْبُكَا عَلَيْهِ، فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ تَعَزُّ يَا وَحْزَنًا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ، فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ.

بودند تا آنحضرت شهید شد ، ملائکه فرود آمدند ، در زمانیکه عمر آنحضرت تمام شده و شهید گشته بود . ملائکه گفتند : پروردگارا ! تو بما اجازه فرود آمدن و اجازه یاریش دادی ، ولی ما فرود آمدیم و تو قبض روحش نمودی ! ! خدا بایشان وحی کرد : شما برسرفر او باشید تا او را ببینید که بیرون آمده است آنکاه یاریش کنید ، اکنون گریه کنید براو و بر اذ دست رفتن یاری او از شما ، زیرا شما برای یاری اوو گریه براو اختصاص یافتهاید ، پس آن ملائکه برای عزا داری امام حسین و برای افسوس اذ دست رفتن یاریش گریستند و چون بیرون آید باور او باشند .

شرح- جمله اخیر اشاره بموضوع رجعت دارد و آن یکی از مسائل مذهبی است که در کتب اعتقادیه ذکر میشود و مقصود از رجعت بازگشت بعضی از ائمه و جمعی از مؤمنین و کافران است بدنیای پیش از قیامت ، تا مؤمنین از آنها انتقام گیرند و بدولت حقه شادمان باشند .

موضوع رجعت از عقاید مخصوص بامامیه است که بر آن اتفاق دارند ، اخبار در این باره متواتر است و برخی از آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد ، علامه مجلسی (ره) در جلد ۱۳ بحار الانوار بیش از دوست حدیث از جهل و چند اصل معتبر در اثبات رجعت ذکر میکند ، مجلسی (ره) میگوید : اصل موضوع رجعت مورد اتفاق علماء شیعه است ، ولی درباره خصوصیات آن ، اخبارش اختلاف دارد ، مثل اینکه : آیا رجعت همزمان با ظهور امام قائم علیه السلام است یا جلوتر و با عقب تراست و نیز در مدت رجعت هر یک اختلاف است ولی تحقیق این خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی بآن کافی است - انتهى - .

روایتی که در موضوع رجعت ما را با استدلالی متین و دندان شکن مواجه میکند اینست : ابو بصیر (الصباح) گوید : امام باقر علیه السلام بمن فرمود : « در باره بازگشتنها از من سؤال میکنی ؟ گفتم آری ، فرمود : آن از قدرتست و جز قدریه منکر آن نباشند ، چنین قدرتی را انکار مکن ، چنانچه در موضوع معاد وزنده شدن روز قیامت آیات شریفه آخر سوره یس قدرت خدا را دلیل آن می داند ، در این روایت هم دلیل رجعت را همان قدرت خدا ذکر میکند ، یعنی خداوندی که آن قدرت و توانائی داشت که انسانرا در ابتدا بدون هیچ سائقه و نمونه ای خلق کند ، می تواند او را رجعت دهد و یا در قیامت دوباره زنده کند .

((باب))

الأمور التي توجب حجة الإمام عليه السلام

- ۱- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن أبي نصر قال : قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام : إذا مات الإمام يم يعرف الذي بعده؟ فقال للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه ويكون فيه الفضل والوصية ، و يقدم الركب فيقول : إلى من أوصى فلان؟ فيقال : إلى فلان ، والسياح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل ، تكون الإمامة مع السلاج حينما كان .
- ۲- محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن يزيد شمر ، عن هارون بن حمزة . عن عبد الأعلى قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : المتوئب على هذا الأمر المدة هي له ، ما الحجة عليه؟ قال : يسأل عن الحلال والحرام ، قال : ثم أقبل علي فقال : ثلاثة من الحجة لم تجتمع في أحد إلا كان صاحب هذا الأمر : أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهرة التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة و الصبيان : إلى من أوصى فلان؟ فيقولون : إلى فلان بن فلان .

* (اموریکه امامت امام عليه السلام رانابت می کند) *

- ۱- ابن ابی نصر گوید : بامام رضا علیه السلام عرض کردم ، چون امام بعید ، امام پس از وی بچه دلیل شناخته میشود ؟ فرمود : امام را علامت است : از جمله آنها اینست که بزرگترین فرزند پدرش می باشد و دارای فضیلت و وصیت است ، بطوریکه جماعت مسافری می آیند و می پرسند : فلان امام (که وفات کرد) بچه شخصی وصیت کرد ؟ همه می گویند بفلان کس ، و سلاح در میان ما ، مانند تابوت است در بنی اسرائیل ، امامت همراه سلاحست هر کجا که باشد (باحدیث ۶۲۵ - ۶۲۸ رجوع شود) .
- توضیح - موضوع بزرگترین فرزند دواستثنا دارد : ۱- در باره امام حسن و امام حسین ۲- در صورتیکه فرزند بزرگتر رابعی باشد چنانکه در حدیث ۷۴۳ بیاید و مقصود از فضیلت ، کمال علم و شجاعت و سخاوت و سایر صفات کمالیه است که امام باید از همه مردم در آن صفات کاملتر باشد
- ۲- عبد الاعلی گوید . بامام صادق علیه السلام عرض کردم : کسیکه منصب امامت را غصب کرده و بنا حق ادعا میکند ، چه دلیلی بر رد اوست ؟ فرمود : راجع بحلال و حرام از او پرسند (درست پاسخ نگفتنش دلیل بر ادعای دروغش می باشد) سپس بمن رو کرد و فرمود : سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید : ۱- سزاوارترین مردمست نسبت بامام پیش از خود (از لحاظ خویشاوندی ، صفات کمالیه ، و اخلاق و رفتار) ۲- سلاح نزد اوست ۳- وصیت امام سابق درباره او مشهور است بطوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که پرسی : فلان امام بچه شخصی وصیت کرده؟ میگویند بفلان پسر فلان .

۷۳۰) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْخَثْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قِيلَ لَهُ : يَا أَيْ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ ؟ قَالَ : بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ ، إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَلَا بَطْنٍ وَلَا فَرْجٍ ، فَيُقَالُ : كَذَّابٌ وَيَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ ، وَمَا أَشْبَهَ هَذَا

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : مَا عَلَامَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ ؟ فَقَالَ : طَهَارَةُ الْوِلَادَةِ وَحُسْنُ الْمَنْشَأِ وَلَا يَلَهُوْا وَلَا يَلْعَبُ .

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ ، عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ ، فَقَالَ : الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ : الْكِبَرُ وَالْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ ، إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا : إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ ؟ قِيلَ : إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَدَوَّرُوا مَعَ السِّيَاحِ حَيْثُمَا دَارَ ، فَأَمَّا الْمَسَائِلُ فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَأَسِطِيِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكِبَرِ مَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ غَاةٌ

۳- بامام صادق عليه السلام عرض شد : امام بچه دليل شناخته شود ؟ فرمود : بوسيت معروف و فضيلت ، هاما هيچکس نمی تواند نسبت بامام دربارہ دهان وشکم وعورت طمعی زند ، باينکه بگويد : او درغکوست ومال مردم رامیخورد ومانند اينها .

۴- معاوية بن وهب گويد : بامام باقر عليه السلام عرض کردم : علامت جانشين امام چیست ؟ فرمود : پاکيزگی ولادت (حلالزادگی ، ختنه شده ، بخون آلوده نبودن) وتربيت خوب [رشد ونموش بفضيلت وکمال وسعدت مقرون باشد] وپاوه گری وبازی نکند .

۵- احمد بن عمر گويد : از حضرت رضا عليه السلام در باره دليل امامت صاحب الامر پرسيدم ، فرمود ، دليلش بزرگی سن وفضيلت ووصيت است ، زمانیکه کاروان بشهر درآيد وبگويد : فلانی بکه وصيت کرد ؟ جواب دهند : بفلان پسر فلان وهر کجا سلاح گرديد ، شاهم (برای یافتن امام) بگرديد ، اما جواب گفتن مسائل دليل نيست (يعنی نسبت بموام و نوع مردم ، بلکه تنها دليل برای دانشمندان و خواص از مردم است)

۶- امام صادق عليه السلام فرمود : امر امامت بفرزند بزرگه می رسد ، در صورتیکه عیبی نداشته باشد .

شرح - ر بزرگتر امامت در صورتی که در خلقت واخلاق او نقی نباشد که در نظر مردم زشت ومنفور آيد . مانند عبدالله الطلع که بعد از اسمعیل بزرگترین فرزند امام صادق عليه السلام بود ولی دو عیب

۷- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَنْ يُعْرِفُ الْإِمَامَ؟ قَالَ: فَقَالَ: بِخِصَالٍ أَمَّا أَوْلَاهَا فَاثَةُ بَشِيٍّ، قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةِ إِلَيْهِ لِيَتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَيَسْأَلَ فَيُجِيبُ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتِدَاءً وَيَحْجِرُ بِمَا فِي عَدُوِّ وَيَكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا نَجْمٍ! أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ، فَكَلَّمَهُ الْخُرَّاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَّاسَانِيُّ: وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعَّيْ أَنْ كَلِمَتَكَ بِالْخُرَّاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنْبِي طَسَّتْ أَنْكَ لِأُنْحَسُّهَا، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أَجِيبُكَ فَمَا فَضَّلِي عَلَيْكَ؟ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا نَجْمٍ! إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ.

﴿بَابُ﴾

ثَبَاتِ الْإِمَامَةِ فِي الْأَعْقَابِ وَآثَرِهَا لَا تَعُودُ فِي آخِ وَلَا عَمٍّ وَلَا عَمْرٍ هُمَا مِنَ الْقَرَابَاتِ

﴿۷۴۵﴾، عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَانَ بْنِ أَبِي فَاخْتَةَ،

داشت : ۱- پاهایش بی اندازه پهن و درشت بود. ۲- نادان و فاسد العقیده بود و بقول شیخ مفید نزد پدر خود آبرویی نداشت و با طایفه حشویه رفت و آمد می کرد و بمذهب مرجئه می گرایید.

۷- ابو بصیر گوید : بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، امام بچه دلیل شناخته شود ؟ فرمود : بچند خصلت : اولش اینکه : چیزی از پدرش که باو اشاره داشته باشد در باره اش پیشی گرفته باشد (مانند تصریح بر امامت و وصیت درباره او سپردن علم و سلاح و سایر نشانه های امامت باو) تا برای مردم حجت باشد و از هر چه پرسند فوراً جواب گوید و اگر در محضرش سکوت کنند . او شروع کند و از فردا خبر دهد و بهر لفتی با مردم سخن گوید ، سپس بمن فرمود : ای ابامحمد ! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی نشانه دیگری بنویسم نمایانم .

طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و بلفت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام بفارسی جوابش داد ، مرد خراسانی گفت . قربانت کردم ، بخدا من از سخن گفتن بلفت خراسانی باشما مانعی نداشتم جز اینکه گمان می کردم شما آن لفت را خوب نمی دانید ، فرمود : سبحان الله ! اگر من نتوانم خوب جوابت گویم چه فضیلتی بر تو دارم ؟ ! سپس بمن فرمود : ای ابامحمد : همانا سخن هیچیک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان و نه سخن چار پایان و نه سخن هیچ جاننداری ، پس هر که این صفات را نداشته باشد ، امام نیست .

﴿ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش برادر و عمو و خویشان دیگر﴾

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : بعد از امام حسن و امام حسین ، امامت هرگز بدو برادر نمیرسد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَأَنْعُوذُ الْإِمَامَةَ فِي أَحْوَيْنَ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَبَدًا، إِنَّمَا جَرَتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ.

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَخْوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ أَتَكُونُ الْإِمَامَةَ فِي عَمٍّ أَوْ خَالٍ؟ فَقَالَ: لَا، فَقُلْتُ: فَبِيٍّ أَوْ جَدٍّ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَبِيٍّ مَنْ؟ قَالَ: فِي وَلَدِي - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ لَا وَلَدَ لَهُ -.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ

واز دوران علی بن الحسین ، چنانکه خدای تبارک و تعالی فرماید جاری گشت : و خویشاوندان در کتاب خدا بیکدیگر سزاوار ترند - ۷۵ - انفال و ۶ - احزاب - ، پس از دوران علی بن الحسین علیه السلام امامت جز در میان فرزندان و فرزندان آنها نباشد (یعنی پشت پشت از پدر پسر رسد) .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : آیه آیه شریفه در دو مورد از قرآن ذکر شده است : ۱ - آیه ۷۵ سوره انفال ۲ - آیه ۶ سوره احزاب و گویا در اینجا مقصود همان آیه سوره احزاب است و آن چنین است «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين» پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان در کتاب خدا بیکدیگر از مؤمنان و مهاجران سزاوارترند ، و این آیه دو وجه دارد : ۱ - آنکه « من المؤمنین » بیان « اولوا الارحام » باشد ، بنا بر این معنی آیه اینستکه : خویشان نزدیک از خویشان دور سزاوارترند ، چنانچه در مقام ارت تا زمانیکه اولاد و پدر و مادر باشند برادر و خواهر ارت نمی دهند ۲ - اینکه « من المؤمنین » صله « اولوا الارحام » باشد ، پس معنی آیه اینستکه خویشاوندان از بیگانگان سزاوارترند و ظاهر اینستکه همین معنی در اینجا مقصود است ، زیرا در صدر آیه حق پیغمبر و همسرانش ذکر شده و مناسب اینستکه سپس حق خویشاوندان و نزدیکانش ذکر شود و آنها را بر بیگانگان مقدم دارد .

۲ - یونس بن یعقوب گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : خدا ابا و امتناع فرموده از اینکه امامت را بعد از حسن و حسین علیهما السلام برای دو برادر قرار دهد .

۳ - ابن بزیر از امام رضا علیه السلام سؤال کرد : آیا امامت بموودائی (امام سابق) میرسد؟ فرمود : نه گوید : عرض کردم ، به برادر؟ فرمود : نه ؛ عرض کردم : پس به کی میرسد؟ فرمود : پسر من - و در آن روز امام رضا علیه السلام پسری نداشت .

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : بعد از امام حسن و امام حسین ، امامت در دو برادر جمع نشود .

جَعْفَرُ الْجَعْفَرِيُّ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : لَا تَجْمَعُ الْأِمَامَةَ فِي أَحْوَيْنَ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ .

۵ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ لَا أَرَانِي اللَّهَ فِيمَنْ أَنْتُمْ ؟ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ ابْنُ مُوسَى عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : فَإِنْ حَدَّثَ بِمُوسَى حَدَّثَ فِيمَنْ أَنْتُمْ ؟ قَالَ : بِوَلَدِهِ ، قُلْتُ : فَإِنْ حَدَّثَ بِوَلَدِهِ حَدَّثَ وَتَرَكَ أَخًا كَبِيرًا وَابْنًا صَغِيرًا فِيمَنْ أَنْتُمْ ؟ قَالَ : بِوَلَدِهِ ثُمَّ وَاحِدًا فَوَاحِدًا . وَفِي نُسَخَةِ الصَّفْوَانِيِّ : ثُمَّ هَكَذَا أَبَدًا .

(بَابُ)

مَا نَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ عَلَى الْأَيِّمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِدًا فَوَاحِدًا

(۷۵۰) الْحَمَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَا ، سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ» فَقَالَ : نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ : فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمَّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عليهم السلام فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟ قَالَ : فَقَالَ : قُولُوا لَهُمْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم نَزَلَتْ عَلَيْهِ

بلکه فقط در فرزندان و فرزندان آنها باشد .

۵ - عیسی بن عبدالله گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : اگر حادثه‌ای رخ دهد (یعنی اگر شما وفات کنید) که خدا بین نشان ندهد ، از کی پیروی کنم ؟ حضرت پسرش موسی علیه السلام اشاره کرد ، عرض کردم : اگر برای موسی حادثه‌ای پیش آمد ، از کی پیروی کنم ؟ فرمود : از پسرش ، عرض کردم : اگر برای پسرش حادثه‌ای رخ دهد و برادر بزرگه پسر کوچکی داشته باشد ، از کی پیروی کنم ؟ فرمود : از پسرش ، بعد هم یکی پس از دیگری - و در نسخه صفوانیست : سپس همیشه همین طور .

❖ (مواردی که خدای عزوجل ورسولش برائمه علیهم السلام)

❖ (یکی پس از دیگری تصریح کرده اند)

۱ - ابو بصیر گوید : از امام صادق درباره قول خدای عزوجل « خدا را فرمان برید و پیغمبر و کارداران خود را فرمان برید - ۵۹ نساء » پرسیدم ، فرمود : درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است (زیرا در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند) ، بحضرت عرض کردم : مردم میگویند : چرا نام علی و خانواده‌اش در کتاب خدای عزوجل برده نشده ؟ فرمود : با آنها بگو : آیه

الصَّلَاةُ وَلَمْ يُسَمِّ اللَّهَ لَهُمْ تِلْكَ وَلَا أَرْبَعًا . حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الرِّكَاهُ وَلَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ . حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ : طُوفُوا اسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ «اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فِي عَلِيٍّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ : وَقَالَ ﷺ : أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي ، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُوْرِدَهُمَا عَلِيٌّ الْحَوْضَ ، فَأَعْطَانِي ذَلِكَ ، وَقَالَ : لَا تَعْلَمُوهُمْ ، فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ ؛ وَقَالَ : إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرَجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَلَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ ، فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَمَّ بَيْنَ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَأَدْعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَآلُ فُلَانٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ تَصَدِيقًا لِنَبِيِّهِ ﷺ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فَكَانَ عَلِيٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ

نماز ، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و سه رکعتی و چهار رکعتی آن نامبرده نشد تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خود برای مردم بیان کرد و آیه زکوة بر آنحضرت نازل شد و نامبرده نشد که زکوة از هر جهل درهم یکدرهم است ، تا اینکه خود پیغمبر آن را برای مردم شرح داد و امر بحج نازل شد و مردم نکفت هفت دور طواف کنید تا اینکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها توضیح داد .

و آیه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» نازل شد و در باره علی و حسن و حسین هم نازل شد ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود : هر که را من مولا و آقا میم ، علی مولا و آقا است ، و باز فرمود : در باره کتاب خدا و اهل بیتم بشما سفارش میکنم . من از خدای عز و جل خواسته ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در سر حوض بمن رساند ، خدا خواسته مرا عطا کرد ، و نیز فرمود : شما چیزی بآنها نیاموزید که آنها از شما دانانترند ، و باز فرمود : آنها شما را از در هدایت بیرون نکنند و بدرگمراهی وارد نسازند .

اگر پیغمبر خاموش میگزید و در باره اهل بیتش بیان نمی کرد ، آل فلان و آل فلان آنرا برای خود ادعا می کردند ، ولی خدای عز و جل برای تصدیق پیغمبرش بیان آنحضرت را (که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان) در کتابش نازل فرمود و همانا خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانہ ببرد و پاکیزه تان کند ، پاکیزه کامل - ۳۳ سوره احزاب - ، در خانه ام سلمه و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود : خدایا هر پیغمبری اهل و حشمی داشت ، و اهل و حشم من اینها باشند ، ام سلمه گفت : من از اهل شما نیستم ؟ فرمود : تو بخوبی

نَبِيِّ أَهْلًا وَيَقْلًا وَهُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَيَقْلِي ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ فَقَالَ : إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَيَقْلِي فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَإِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَأَخْذِهِ بِيَدِهِ ، فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ - وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ - أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَا وَاحِدًا مِنْ وَلَدِهِ إِذَا لَقِيَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِيْنَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَبَلَغَ فِيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنكَ ، فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ ﷺ كَانَ الْحَسَنُ ﷺ أَوْلَى بِهَا لِكِبَرِهِ ، فَلَمَّا تُوَفِّيَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُدْخِلَ وَلَدَهُ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : « وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ »

میکرائی ، ولی اینها اهل و حشم من هستند .

بنا بر این چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وفات یافت ، برای پیشوائی مردم ، علی از همه مردم سزاوارتر بود ، بجهت تبلیغات بسیاری که رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت باو فرموده بود ، و دست او را گرفته و در میان مردم پیاداشته بود ، و چون علی در گذشت ، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچ یک از پسران دیگرش را (غیر از حسین علیهما السلام) در اهل پیغمبر داخل کند ، زیرا در آنصورت حسن و حسین می گفتند : خدای تبارک و تعالی آیه اهلبیت را درباره ما نازل فرمود ، چنانکه در باره تو نازل کرد و مردم را باطاعت ما امر کرد ، چنانکه باطاعت تو امر فرمود ، و رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت با تبلیغ کرد ، چنانکه نسبت بتو ، تبلیغ فرمود و خدا ناپاکی را از ما برد چنانکه از تو برد ، و چون علی در گذشت ، حسن علیه السلام با امامت سزاوارتر بود برای بزرگسالیش و چون وفات نمود ، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که فرزندان خودش را در امر امامت داخل کند و در میان آنها قرار دهد ، در صورتی که خدای عزوجل میفرماید : « خویشاوندان در کتاب خدا یکدیگر سزاوار ترند ، زیرا در آنصورت حسین علیه السلام میگفت : خدا مردم را باطاعت من امر نموده چنانکه باطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره من هم تبلیغ کرده ، چنانکه درباره تو و پدرت تبلیغ فرموده و خدا ناپاکی را از من برده ، چنانکه از تو و پدرت برده است ، پس چون امامت بحسین رسید ، هیچ یک از اهل بیت او نمی توانست بر او ادعا کند ، همچنانکه او بر برادر و پدرش ادعا می کرد ، اگر آندو می خواستند امر امامت را از او بدیگری بگردانند ، ولی آنها چنین کاری نمی کردند ، سپس زمانی که امامت بحسین ﷺ رسید ، معنی و تأویل آیه « و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله » جاری گشت ، و بعد از حسین بن علی بن الحسین رسید ، و بعد از علی بن الحسین بمحمد بن علی رسید ، آنکاه امام فرمود : مقصود از ناپاکی همان شک است ، بخدا که ما درباره پروردگار خود هرگز شک نکنیم .

شرح - جمله « من کنت مولا فلی مولا » که در این روایت از قول پیغمبر اکرم (ص) نقل شد ، سخن

فَجَعَلَهَا فِي وُدِّهِ إِذَا لَقِيَ الْحُسَيْنُ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةَ أَبِيكَ وَبَلَغَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَفِي أَبِيكَ وَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنكَ وَعَن أَبِيكَ ، فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّ عَيْيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدَّ عَيْيَ عَلَيَّ أَجِبِهِ وَعَلَى أَبِيهِ ، لَوْ أَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنِّي وَلَمْ يَكُونَا لِيَقْعَلَا ثُمَّ صَارَتْ حِينَ أَقْبَضْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ

روز غدیر آن حضرتست که از بزرگترین ادله امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بشمار می آید . علامه مجلسی (ره) در اینجا توضیح مفصّلی در این باره می دهد که ما خلاصه و عصاره آن را ذکر می کنیم : استدلال بخبر غدیر برای امامت آنحضرت بدو مطلب توفیق دارد . ۱- اثبات اصل خبر و صدور آن کلمات از پیغمبر (ص) ۲- اثبات دلالت آن بر امامت و خلافت آنحضرت : در قسمت اول گمان ندارم هیچ خردمندی در ثبوت و تواتر این خبر شک و تردید کند ، تا آنجا که ابن جزری شافعی در رساله « اسنی المطالب » خود متواتر بودن این حدیث را ثابت کرده و منکرش را جاهل و منسوب نامیده است ، و دانشمندان بزرگ عامه مانند ابن اثیر در جامع الاصول و بنوی در مصابیح و ابن حجر در فتح الباری ، از صحیح ترمذی بسندهای خود از زید بن ارقم نقل کرده اند .

سید مرتضی در کتاب شافی گوید : صدور اصل خبر غدیر ظاهر و معلومست مانند غزوات پیغمبر و اصل قضیه حجة الوداع و احوال معروف آنحضرت و دلیل دیگر بر صحت این خبر اجماع شیعه و سنی است بر نقل آن ، چه آنکه اعتراض و اشکال عامه بر دلالت این خبر دلیل تصدیق بصدور آنست و دلیل دیگرش احتیاج متظافری است که احتیاج امیر المؤمنین علیه السلام را در شوری بیان می کند ، که آنحضرت در شوری فرمود : « شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و گفته باشد : من كنت مولاه فهذا مولاه ، اللهم وال من والاه و عادمن عاداه . همه گفتند : نه ، بخدا ، و چون آن مردم مشهور و معروف شوری اعتراف کردند و دیگرانی هم که بعد آنخبر را شنیدند ، انکار نکردند با وجود اینکه می دانیم بسیاری خواستند اگر آن سخن دروغ باشد ، انکار کنند ، موجب یقین بر صحت آن خبر می گردد .

و اما در مقام دوم که مقام اثبات دلالت این خبر است بر امامت ، چون بعضی از متعصبین عامه که توانسته اند اصل خبر را انکار کنند گفته اند : کلمه « مولی » در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی امامت و ولایت را نمی فهماند ، بدینجهت علماء ما ر ضوا ان الله علیهم اجمعین از چند راه این شبهه را حل کرده و توضیح داده اند .

اول- طریقه ایستکه گویا شیخ صدوق علیه السلام مبنکر آن بوده و در معانی الاخبار و خصالش بیان کرده است ، و آن طریقه اینستکه : کلمه « مولی » در لغت عربی علاوه بر اینکه در معنی صاحب اختیار و سرپرست و اولی بتصرف استعمال می شود ، بمعانی دیگری هم بکار می رود : ۲- بنده ، ۳- آزاد شده ۴- هم شوگند ۵- آزاد کننده ۶- مالک ۷- همسایه ۸- داماد ۹- جلو ۱۰- دنبال ۱۱- پسر عم ۱۲- نعمت

فَجَرَى تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ أَوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. وَقَالَ: الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ وَاللَّهُ لَانْشُكُّ فِي رَبِّنَا أَبَدًا.

پرورده ۱۳ - دوست ۱۴ - ناصر و یاور . اما مسلم است که قرآین حال و مقام اقتضای کند که هیچیک از آن معانی جز معنی اول مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است ، زیرا نسبت بمعنی دوم و سوم و چهارم پیدا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و آزاد شده و هم قسم کسی نبوده است تا در آن موقع حساس بفرماید : هر کس من هم قسم او بوده ام ، علی هم قسم اوست . و اما ۸ معنی دیگر (آزاد کننده ، مالک ، همسایه ، داماد ، جلو ، دنبال ، پسر عمو ، نعمت پرورده) بسیار واضحست که اراده آنها توضیح واضحات و بلکه سخنی است بیهوده و خنده آور که از هیچ عاقلی صادر نمیشود ، مگر ممکن است انسان عاقل مردم را در شدت گرما وسط بیابان گرد آورد و بگوید : هر کس من همسایه او هستم علی همسایه اوست یا آنکه هر کس را که من پسر عمو هستم ، علی هم پسر عمویش هست ، باقی میماند معنی دوست و یاور که بیشتر عامه بآن تمسک کرده اند . ولی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که برای بیان این معنی پیغمبر صلی الله علیه و آله باید بعلی علیه السلام سفارش کند که هر کس را من دوست میداشتم و یاری میکردم تو هم دوست داشته باش و یاری کن ، نه آنکه مردم را گرد آورد و بآنها چنین سخنی بگوید و اگر بگوید مقصود یآوری امر است از رعایا و جلب دوستی رعایا نسبت با ما ، در این صورت دلیل بر گفته ما و امامت و خلافت آنحضرتست و نیز میگوئیم : هر گاه سلطانی رعیت خود را نزدیک و فاتش جمع کند و دست یکی از خوبشان و نزدیکانش را بگیرد و بگوید : هر کرا من دوست و یاورش بوده ام ، این شخص دوست و یاور اوست ، با توجه باینکه چنین سخنی را درباره دیگری نگفته و برای جانشینی خودش هم هنوز کسی را انتخاب نکرده است ، هر کسی از این بیان معنی جانشینی و خلافت و ترغیب رعیت را بامثال فرمان و دوستی او مینهد .

دوم - در روایات بسیاری که عامه و خاصه نقل کرده اند چنانستکه : پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه آنجمله را درباره علی بفرماید ، فرمود : **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ؟** « من نسبت بشما از خود شما اولی نیستم ؟ » همه گفتند : چرا ، سپس فرمود : هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست و بسیار روشن است که آن اولویتی را که ابتداء از مردم ، برای خود اقرار گرفته است ، همان اولویت و سرپرستی و صاحب اختیاری است که در جمله بعد برای علی **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ثابت میکند .

سوم - کلمه « مولی » در معنی « اولی بتصرف » حقیقت است و معانی دیگر از فروع این معنی است و محتاج باضافه قیدی دیگر است و نیز محتاج بنیایت و قرینه است ، زیرا مالک را مولی گویند ، چون نسبت بمملوک او لویت دارد و مملوک را مولی گویند . چون باطاعت مالک اولی است و همچنین همسایه و هم قسم را مولی گویند چون آنها بیاری هم قسم و همسایه خویش اولویت دارند و همچنین نسبت بمعانی دیگر

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ وَعِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ ذَلِكَ.

پس چون لفظ «مولى» در معنی اول حقیقت است و قرینه‌ئی برای معانی دیگر نیست باید بر آن معنی حمل شود، و اگر معنی دوست و یاور را ادعا کنند می‌گوئیم: اگر معنی «مولى» سرپرست و اولی بتصرف باشد، مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله اینست که مردم او را دوست بدارند و متابعت کنند و یاری نمایند و اگر معنی «مولى» دوست و یاور باشد، مقصود اینست که: علی علیه السلام یاور و دوست مردم است و پیوسته است که دعائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلفظ «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» می‌فرماید با معنی اول مناسب است نه با معنی دوم.

چهارم - اخباریکه از طریق عامه و خاصه رسیده است باینکه آیه شریفه **اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى** ۳- سوره مائده - «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم» در روز عید غدیر نازل شده است دلالت دارد بر اینکه کلمه «مولى» در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در معنی امامت و خلافت بکار برفته است و مقصود آنحضرت از آن عمل و آن خطبه تعیین جانسین خود و حجت خداست بر مخلوق، زیرا امریکه کامل کننده دین و نعمت خدا باشد، جز نصب امام و پیشوای روحانی برای مردم نتواند بود.

پنجم - یکی از آیات دیگری که در آنروز نازل شد، این آیه شریفه است **يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس** ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتو نازل شده بمردم برسان، اگر انجام ندهی، پیام وی را نرسانیده‌ئى، خدا ترا از شر مردم حفظ میکند، مفسرین گویند: تهدیدی که خدایتعالی پیغمبرش را میفرماید، با وعده حفظ و نگهداری او، بزرگتر دلیل بر اینست که: امر مهمی که خدا در این آیه پیغمبرش تذکر میدهد، موضوع تعیین امام و جانسین است که اگر انجام نشود، زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از مرگش بهدر میرود، و مردم یکباره بجاهلیت خود برمی گردند، و مثل اینست که پیغمبر رسالت و پیام خدا را نرسانیده است، و نیز چون امیر المؤمنین علیه السلام بواسطه جنگهای معروف و مشهورش که پایه اسلام را محکم کرده بود، در دل منافقین کینه و خشمی ایجاد نموده بود، که در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه و بیگاه اظهار میکردند و آنحضرت هم آگاه بود که نصب علی علیه السلام بمقام پیشوائی بر آنها گران و سنگین خواهد آمد و کارشکنی و فتنه انگیزی خواهند کرد، از این جهت خدایتعالی ضمانت نگهداری پیغمبرش را در آیه شریفه تذکر میدهد.

ششم - جمعیتی که در آنروز حاضر بودند و سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را میشنیدند، همگی مقصود آنحضرت را فهمیدند و علی علیه السلام را بمقام امامت و خلافت تبریک گفتند، نخستین آنها عمر بن الخطاب بود که گفت **بخ بخ لك يا ابا الحسن لقد أصبحت مولاي و مولا كل مؤمن ومؤمنة**

٢- محمد بن یحییٰ، عن أحمد بن محمد بن عیسیٰ، عن أبیه، عن عبد الله بن المغيرة، عن ابن مسکان، عن عبد الرّحیم بن روج القصیر، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «التيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم وأولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله» فممن نزلت؟ فقال: نزلت في الإمرة، إن هذیه الآية جرت في ولد الحسين عليه السلام من بعده، فحنّ أولى بالأمر ورسول الله صلى الله عليه وآله من المؤمنين والمهاجرين والأوصياء، قلت: فقلت جعفر لهم فيها نصيب؟ قال: لا، قلت: فلو ولد العباس فيها نصيب؟ قال: لا، فعددت عليه بطون بني عبد المطلب، كل ذلك يقول: لا، قال: ونسيت ولد الحسين عليه السلام فدخلت بعد ذلك عليه، فقلت له: هل لولد الحسن فيها نصيب؟ فقال: لا، والله يا عبد الرّحيم! ما لمحمد في فيها نصيب غيرنا.

٣- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محمد الهاشمي عن أبیه، عن أحمد بن عیسیٰ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا» قال: إنما يعني أولى بكم أي أحق بكم وبأموركم وأنفسكم وأموالكم؛

«خوشا بحال توای ابو الحسن! که امروز آقای من و آقای هر مرد وزن یا ایمان گشتی، و حسان بن ثابت نیز در آنروز اشعاری در تبریک و تهنیت آنحضرت بمقام امامت سروده که بنواتر از او نقل شده است و همچنین شعراء دیگر صحابه و تابعین این موضوع را بتفصیل بیان کرده و همه معنی امامت و خلافت را از سخن پیغمبر فهمیده اند.

علامه مجلسی (ره) در اینجا راجع بجملة اوصیکم بکتاب الله واهل بیتی و نیز در باره آیه شریفه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» توضیحات مفیدی بیان میکند که ما از ترس ملال خاطر خوانندگان آنرا بفصول بعد حواله می دهیم.

٢- عبدالرحیم بن روح قصیر گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل و پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان بعضی نسبت ببعضی در کتاب خدا سزاوارترند - ٦ سوره ٣٣-، پرسیدم درباره کی نازل شده است؟ فرمود درباره امر ولایت و امامت نازل شده است، این آیه پس از حسین علیه السلام در میان اولادش جاری شد، پس ما نسبت پیغمبر و امامت از مؤمنین و مهاجرین و انصار سزاوارتریم، گفتم اولاد جعفر از امامت بهره می دارند؟ فرمود: نه، گفتم: برای اولاد عباس بهره می هست فرمود: نه، پس من تمام شبهه های فرزندان عبدالمطلب را برای آنحضرت بر شمردم، نسبت همه میفرمود: نه، ولی اولاد حسن علیه السلام را در آن مجلس فراموش کردم، بعداً خدمتش رسیدم و عرض کردم: برای اولاد حسن از امامت بهره می هست؟ فرمود نه: بخدا ای عبدالرحیم برای هیچ فردی که بمحمد منسوبست جز ما از آن بهره می ندارد (بحديث ٧٤٥ رجوع شود).

٣- امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل «هنا ولی شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند» فرمود: یعنی ادلی بشما و سزاوارتر بشما و کارهای شما و جان و مال شما خداست و رسولش و

اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يُعْتَبَىٰ عَلَيَا وَأَوْلَادَهُ الْأَيُّمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَكَانَ الشَّيْبُ عَلَيْهِ كَسَاءَ إِيَّاهَا وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَأَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلَيَّ مِسْكِينٍ، فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَأَمَّا بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ هَذِهِ آيَةً وَصَيَّرَ نِعْمَةً أَوْلَادِهِ يَنْعَمَتِ بِكُلِّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ، يَكُونُ بِيَدِهِ الصِّفَّةُ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالسَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَيُّمَةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ وَفَضِيلِ بْنِ يَسَّارٍ وَبُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَتَمِيمِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي الْجَارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

کسانیکه ایمان آورده اند ، یعنی علی و اولادش که ائمه علیهم السلام هستند تا روز قیامت ، سپس خدای عزوجل ایشانرا وصف کرد و فرمود : « کسانیکه نماز میخوانند و در حال رکوع زکوة میدهند ،

امیر المؤمنین مشغول نماز ظهر بود ، بعد از آنکه دو رکعت را خوانده و در رکوع بود ، در حالیکه حله ای که هزار دینار قیمت داشت ، در برش بود و آن حله را نجاشی بیستبر (س) هدیه کرده و او با امیر المؤمنین پوشانیده بود ، مرد سائلی آمد و گفت : سلام بر توای ولی خدا وای کسیکه نسبت بمؤمنین از خودشان سزاوارتری ا بقبیر صدقه ای ده ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن حله را بجانب او انداخت و با دست اشاره کرد که بردار ، سپس خدای عزوجل آن آیه را در شأن او نازل فرمود . و تصدق اولادشرا ب تصدق او متصل ساخت [و نعمت بر اولادشرا بوسیله نعمت بر او قرارداد] پس هر یک از اولاد او که بدرجه امامت رسد ، مانند خود او همین صفت را دارد که در حال رکوع تصدق میدهد ، و آن سائلیکه از امیر المؤمنین تقاضا کرد از ملائکه بود ، و آنها که از ائمه اولادش سؤال کنند ، از ملائکه میباشد .

شرح - راجع بآیه شریفه در حدیث ۴۸۰ توضیح داده شد ، در آنجا بیان کردیم که بیشتر مفسرین این آیه را در شأن امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و راجع بخاتم بخشی آنحضرت در حال رکوع میدانند ولی در این حدیث بجای انگشتر حله ذکر شده است و آن نوعی از عبا و رولپاسی مرسوم آنزمان است ، علامه مجلسی (ره) درباره آن روایت میفرماید : « حسن کالصحیح » و درباره این روایت میفرماید « ضعیف علی المشهور » بنابراین آن روایت از لحاظ اعتبار و وثوق بیشتر مورد اعتماد است ، علاوه بر اینکه گمانی ندارد که هر دو قضیه واقع شده باشد و حضرت انگشتر و حله را در یک نماز یاد و نماز تصدق داده باشد .

۴ - عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیرو ابن مسلم و برید و ابی الجارود ، همگی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کنند که فرمود : خدای عزوجل رسولشرا بولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ امر کرد و آیه « سرپرست شما تنها

ﷺ قَالَ : أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَفَرَضَ وِلَايَةَ أَوْلِي الْأَمْرِ ، فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ ، فَلَمَّا آتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ، ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْ يُكْذِبُوهُ ، فَضَاقَ صَدْرُهُ وَرَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ «بِأَيِّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ، فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَنادى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَبْلِغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ - قَالَ عَمْرُ بْنُ أُذَيْنَةَ : قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ - وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ : وَكَانَتْ الْقَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْقَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَكَانَتْ الْوَلَايَةَ آخِرَ الْقَرَائِصِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ : يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لَا أَنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ قَرِيضَةً ، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْقَرَائِصَ

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ ، عَنْ أَبِي بصير ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : حَدِّثْنِي

خداست ورسولش وکسانی که ایمان آورده ، نماز بیادارند و زکوة دهند - ۵۵ سورة مائده - ، رابر اوناازل فرمود وولایت اولوالامر (کار داران) را واجب ساخت ، مردم ندانستند مقصود از ولایت چیست ، خدا بمحمد صلی الله علیه وآله امر فرمود تا ولایت را برای آنها توضیح دهد ، چنانکه نماز و زکوة و روزه و حج را توضیح داد ، و چون امر بولایت از جانب خدا پیشمیر رسید حضرتش دلنگه شد و ترسید مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند ، از اینجهت دلنگه شد و پیرورد گارش مراجبه کرد ، خدای عزوجل باو وحی فرستاد وای پیشمیر آنچه از پروردگارت بتو نازل شده برسان ، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده می . خدا ترا از گزند مردم حفظ میکند - ۶۷ سورة مائده - ، اوهم امر خدای - تمالی ذکره - را اعلان کرد و بامر ولایت علی ﷺ در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که حاضرین بفائین برسانند .

عمرین اذینه (که از آنش نفر روایت میکند) گوید : همگی جز ابی الجارود گفتند : امام باقر ﷺ فرمود : واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل میشد و امر ولایت آخرین آنها بود ، که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود : « امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم - ۳ سورة مائده - ، امام باقر ﷺ فرمود : خدای عزوجل میفرماید : بعد از این واجبی بر شما نازل نکنم ، واجبات را برای شما کامل کردم .

۵- ابوبصیر گوید : خدمت امام باقر ﷺ نشسته بودم که مردی بانحضرت عرض کرد : مرا از

عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ ، أَمِينَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ ؟ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ : وَبِحَاك كَان رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَوْفَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ اللَّهُ ، بَلْ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ **(٧٥٥)** مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ جَمِيعًا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيجٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ **(٧٥٦)** قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ **(٧٥٧)** يَقُولُ : فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ خَمْسًا ، أَخَذُوا أَرْبَعًا وَ تَرَكَوا وَاحِدًا قُلْتُ : أَسَمَّيْتَنِي لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ فَقَالَ الصَّلَاةَ وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَدْرُونَ كَيْفَ يَصَلُّونَ ، فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ **(٧٥٨)** فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيَتِ صَلَاتِهِمْ ، ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّكَاةُ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَكَاتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ ، ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ بَعَثَ إِلَى مَا حَوْلَهُ مِنَ الْقُرَى فَصَامُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَنَزَلَ [صَوْمُ] شَهْرِ رَمَضَانَ بَيْنَ شَعْبَانَ وَ شَوَّالٍ ، ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ **(٧٥٩)** فَقَالَ : أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجَّتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ ، ثُمَّ نَزَلَتِ الْوِلَايَةُ وَ إِنَّمَا آتَاهُ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ ، أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَمْتَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ، وَ كَانَ كَمَالُ الدِّينِ بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ **(٧٦٠)** فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أُمْتِي حَدِيثُوا عَهْدِي بِالْجَاهِلِيَّةِ وَ مَتَى أَخْبَرْتَهُمْ بِهَذَا فِي ابْنِ عَمِّي يَقُولُ قَائِلٌ وَيَقُولُ قَائِلٌ فَقُلْتُ

ولایت علی خبرده ، که آن از جانب خدا هست یا از جانب پیغمبر ؟ حضرت خشمگین شد فرمود : وای بر تو ! پیغمبر از خدا بیگانه تر از آنست که چیزی را که خدا دستورش نداده بگوید ، بلکه ولایت علی را خدا واجب ساخت ، چنانکه نماز و زکوة و روزه و حج را واجب ساخت .

٦- ابی الجارود گوید : شنیدم امام باقر **(٧٥٦)** میفرمود : خدای عزوجل پنج چیز بر بندگان واجب ساخت و آنها چهار چیز را گرفتند و یکی را رها کردند ، عرض کردم : قربانت کردم : آنها را برای من نام میبری ؟ فرمود : ١- نماز ، و مردم نمیدانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل **(٧٥٨)** فرود آمد و گفت : ای محمد ! وقتهای نماز را ب مردم خبر ده ٢- زکوة پس از نماز نازل شد ، جبرئیل گفت : ای محمد راجع بزکوة آنها را خبرده چنانکه راجع بنماز خبر دادی . ٣- روزه بعد از زکوة نازل شد ، چون روز عاشورا میآمد ، پیغمبر سلی الله علیه و آله بدعات اطراف خود کس میفرستاد تا آنروز را روزه بدارند ، سپس روزه ماه رمضان ، میان شعبان و شوال نازل شد . ٤- سپس امر بحج رسید ، و جبرئیل **(٧٥٩)** فرود آمد و گفت : چنانکه در باره نماز و زکوة و روزه ب مردم خبر دادی ، درباره حج هم خبرده : ٥- سپس امر بولایت رسید ، و آن امر روز جمعه در عرفه رسید ، و خدای عزوجل آیه « امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم » را نازل کرد ، و کمال دین بسبب ولایت علی بن ابیطالب **(٧٦٠)** بود ، پیغمبر سلی الله علیه و آله در آنجا فرمود : امت من هنوز بدوران جاهلیت نزدیکند (تازه از جاهلیت باسلام گرایده اند) اگر من نسبت بیسرم به آنها خبری دهم ، هر کسی نفی میزند - من این مطلب را

فِي نَفْسِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِلِسَانِي - : فَأَتَنَّبِي عَزِيمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِنَلَّةٍ أَوْ عَدَنِي إِنْ لَمْ أُبْلَغْ أَنْ يَعِدَّ بَنِي ، فَزَلَّتْ : دِيَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ، إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ، فَأَحَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي عَلَيَّ ﷺ فَقَالَ : [يَا] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلِي إِلَّا وَقَدْ عَمَّرَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ ، فَأَوْثَقَ أَنْ أُدْعِيَ فَأُجِيبَ وَأَنَا مَسْؤُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْؤُولُونَ ، فَمَاذَا أَنْتُمْ فَائِلُونَ ؟ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ جَزَاءِ الْمُرْسَلِينَ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ : كَانَ وَاللَّهُ [عَلَيَّ ﷺ] أَمِينًا اللَّهُ عَلَيَّ خَلَقَهُ وَغَيَّبَهُ وَدِينَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَ فَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ : يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَمِّنَّكَ عَلَيَّ مَا أَسْتَمِنُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَعَلِمِهِ [مِنْ] خَلْقِهِ وَمِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ ، فَلَمْ يَشْرِكْ وَاللَّهُ فِيهَا يَا زِيَادُ ؛ أَحَدًا مِنْ الْخَلْقِ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا ﷺ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فَدَعَا وَلَدَهُ وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَرُوا فَقَالَ لَهُمْ : يَا بَنِيَّ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ

بدون اینکه بزبان آورد دردم میگفتم - تا آنکه فرمان حتمی خدای عزوجل بمن رسید و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم ، عذابم خواهد کرد ، و این آیه نازل شد و ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتوانزل شده برسان ، و اگر نکنی رسالت خدایا نرسانیده امی . خدا ترا ازشر مردم نگه میدارد و خدا مردم کافر را هدایت نمیکند - ۶۷ سوره ۵ - پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی ﷺ را گرفت و فرمود :

ای مردم : خدا همه پیغمبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس بجانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند (از دارفانی بمالم باقی رهسپار گشتند) و نزدیکست که مرا هم بخواند و اجابت کنم ، من مسؤولیت دارم و شما هم مسؤولیت دارید ، اکنون شما چه میگوئید ؟ آنها گفتند : گواهی دهیم که تو ابلاغ کردی و خیر خواهی نمودی و آنچه بر تو بود رسانیدی ، خدا بهترین پاداش پیغمبران را بتو دهد . پیغمبر سه مرتبه فرمود : خدا یا شاهد باش ، سپس فرمود : ای گروه مسلمین : این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابیطالب ﷺ است) ولی شمایست پس از من ، شما که حاضرید بنامین برسانید .

امام باقر ﷺ فرمود : بخدا که علی ﷺ امین خدا بود بر خلقتش و راز پنهانش و دینیکه برای خود پسندیده بود ، سپس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرارسید ، آنحضرت علی علیه السلام را طلبید و باو فرمود : ای علی من میخواهم آنچه را که خدا مرا بر آن امین ساخته و بمن سپرده ، ترا بر آن امین سازم و بتو سپارم و آن راز پنهان خدا و علم خدا و مخلوق خدا و دینی است که برای خود پسندیده - امام باقر علیه السلام فرمود : بخدا ای زیاد هیچکس رادر اینها شریک علی نساخت - .

أَبِي إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ فِي سُنَّةٍ مِنْ يَعْقُوبَ وَإِنَّ يَعْقُوبَ دَعَا وَلَدَهُ وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَرُوا ، فَأَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِهِمْ ، أَلَا وَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ بِصَاحِبِكُمْ ، أَلَا إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَاسْمَعُوا لَهُمَا وَأَطِيعُوا وَارْزُقُوهُمَا فَإِنِّي قَدْ اتَّمَمْتُهُمَا عَلَى مَا اتَّمَمْتَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا اتَّمَمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْفِهِ وَمِنْ غَيْبِهِ وَمِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ . فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا مِنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَوْجَبَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا بِكِبَرِهِ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَسَنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمْ يَنْطِقْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ حَتَّى يَقُومَ ، ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَضَرَ الَّذِي حَضَرَهُ فَسَلَّمَ ذَلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ إِنَّ حَسِينًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَبْطُونًا لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ وَاللَّهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ الْبَيْتَا .

الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن منصور بن يونس ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام .

۷- محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى ، عن

سپس وفات علی علیه السلام فرا رسید ، آنحضرت فرزندانرا که دوازده پسر بودند ، نزد خود خواند و بآنها فرمود : فرزندان عزیزم ! خدای عزوجل اراده حتمی فرمود که سنتی از یعقوب درمن قرار دهد . یعقوب دوازده پسر داشت ، آنها رانزد خود خواند و صاحب آنها (وجانشین خود را) بآنها معرفی کرد ، آگاه باشید که من هم صاحب شما را معرفی میکنم ، همانا این دو ، پسران رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن و حسینند علیهما السلام ، از آنها بشنوید وفرمان برید و پشتیبانی نمائید که من آنچه را رسول خدا بمن سپرده و خدا باو سپرده بود بآنها میسپارم ، وآن چیز مخلوق خدا و راز پنهان خدا و دینی است که او برای خود پسندیده است . پس خدا برای آنها از جانب علی واجب ساخت ، آنچه را که برای علی از جانب پیغمبر صلی الله علیه وآله واجب ساخت (وآن شنیدن و فرمانبری و پشتیبانی امت است ازایشان) و هیچ يك از آندو بر دیگری برتری نداشت ، جز بواسطه بزرگسالی (که مخصوص امام حسن علیه السلام بود) و چون حسین بمحضر حسن علیهما السلام میآمد ، در آنمجلس سخن نمیکفت تا بر میخواست .

سپس وفات حسن علیه السلام فرا رسید و او آنسپرده را بحسین تسلیم نمود ، سپس وفات حسین علیه السلام فرا رسید ، آنحضرت دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و مکتوبی پیچیده و وصیتی آشکار باوسپرد و علی بن الحسین علیه السلام بیماری از نظر معده داشت که در حال احتضارش میدیدند ، پس فاطمه آن مکتوب را بعلی بن الحسین داد ، سپس بخدا آن مکتوب بما رسید

۷- ابو بصیر گوید : پامام باقر علیه السلام عرضکردم مردی ازطایفه مختاربه مرادید و عقیده داشت

صَاحِجِ الْأَرْزَاقِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَةِ لَقَيْنِي فَرَعَمَ
 أَنَّ نَعْمًا ، بَنَ الْحَنَفِيَّةِ إِمَامًا ، فَغَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : أَفَلَا قُلْتَ لَهُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا وَاللَّهِ
 مَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ ، قَالَ : أَفَلَا قُلْتَ لَهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
 فَلَمَّا مَضَى عَلِيُّ عليه السلام أَوْصَى إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَلَوْ ذَهَبَ يَرْوِيهَا عَنْهُمَا لَقَالَا لَهُ : نَحْنُ وَصِيَّانَا
 مِنْكَ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ وَأَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ وَلَوْ ذَهَبَ يَرْوِيهَا عَنْهُ لَقَالَ أَنَا وَصِيُّ
 مِنْكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمِنْ أَبِي وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأُولُو الْأَرْحَامِ
 بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ ، هِيَ فِينَا وَفِي آبَائِنَا» (بَابُ) ۵

الإشارة والنصي على أمير المؤمنين عليه السلام

۱ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل ، عن منصور بن يونس
 عن زيد بن جهم الهلالي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : لما نزلت ولاية علي بن
 أبي طالب عليه السلام وكان من قول رسول الله صلى الله عليه وآله : سلموا على علي بن أمير المؤمنين ، فكان مما
 أكد الله عليهما في ذلك اليوم يا زيد ! قول رسول الله صلى الله عليه وآله لهما : قوما فسلمنا عليه بامرأة
 المؤمنين ، فقالا : أمين الله أو من رسوله يارسول الله ؟ فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وآله : من الله ومن

که محمد بن حنفیه امامست ، امام باقر علیه السلام درخشم شد و فرمود : چیزی باو نگفتی ؟ عرض کردم :
 نه ، بخدا ، ندانستم چه بگویم ، فرمود ، چرا باو نگفتی . همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله بعلی وحسن
 وحسین وصیت کرد و چون علی علیه السلام خواست درگنجد ، بحسن وحسین وصیت کرد ، و اگر وصیتش را
 از آنها باز می داشت - در سورتیکه او چنین کاری نمیکرد - آنها میگفتند : ما هم مانند تو وصی هستیم ، و
 امام حسن با امام حسین وصیت نمود و اگر از او باز می داشت - در سورتیکه او چنین کاری نمیکرد - حسین
 علیه السلام باو میگفت : من هم مانند تو از طرف پیغمبر و پدرم وصی هستم ، ای عزوجل فرماید :
 دخویشاوندان بعضی از بعضی دیگر سزاوار ترند ، این آیه درباره ما و پدران ماست .

۵ (اشاره و نص بر امیر المؤمنین علیه السلام)

توضیح - از اینجا مرحوم کلینی (قدس) دوازده باب منتهی می کند که در آنها احادیث و روایاتی را
 که متضمن اشاره یا تصریح بر امامت ائمه دوازده گانه است بترتیب ذکر میکند .

۱ - زید بن جهم هلالی گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : چون امر ولایت علی بن ابیطالب
عليه السلام نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده بود ، بقلب « امیر المؤمنین » بعلی سلام کنید ، ای زید :
 از جمله تأکیداتی که خدا در آن روز بر آندونفر (ابوبکر و عمر) نمود ، این بود که رسول خدا صلی الله علیه و
 آله با آنها فرمود : برخیزید و بنویسید « امیر المؤمنین » بعلی سلام کنید ، آندونفر گفتند : ای رسول خدا این

رَسُولِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَنْفُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَيْبِلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ، يَعْنِي بِهَقُولِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهَا وَقَوْلَهَا: آمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ عَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ (أُيْمَةً هِيَ أَزْكَى مِنْ أُيْمَتِكُمْ)، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أُيْمَةً؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ أُيْمَةٌ، قُلْتُ: فَإِنَّا نَقْرَأُ أَرْبِي، فَقَالَ: مَا أَرْبِي؟ - وَأَوْ مَا بِيَدِهِ فَطَرَحَهَا - «إِنَّمَا يَبْلُو كُمْ اللَّهُ بِهِ» يَعْنِي بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَلْيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَنَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا، يَعْنِي بَعْدَ مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَلِيٍّ «وَتَذُقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» يَعْنِي بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله بانها فرمود: از جانب خدا و رسولش، پس خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: «و سوگندها را پس از محکم کردنش که خدا راضی از آن کرده اید مشکنید، زیرا خدا میدانند چه میکنید - ۹۱ - سوره ۱۶ -» مقصود فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله است بانها و گفته آنها که: این امر از جانب خداست یا رسولش؟ «و چون آن زن مباشید که رشته خود را پس از تاییدن، پنبه میکرد و پراکنده می ساخت، شما هم سوگندها یقیناً میان خودتان برای آنکه (ائمه می پاکتر از ائمه شما هستند) وسیله نیرنگه مسازید، زید گوید: عرض کردم: ائمه فرمودید؟ فرمود: آری بخدا ائمه است، عرض کردم: ما و اربی «قرائت میکنیم، فرمود: اربی چیست؟ و با دست اشاره کرد و آنرا افکند.» «فقط خدا شما را بوسیله آن آزمایش میکند» یعنی بوسیله علی علیه السلام «و برای اینکه در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف دارید، برای شما واضح سازد. اگر خدا می خواست شما را يك امت کرده بود، ولی هر که را خواهد گمراه کند، و هر که را خواهد هدایت کند، و از آنچه میگردید، بازخواست میشود. سوگندها یقیناً در میان خود دستاویز نیرنگه میکنید، مبادا قدمی پس از استواریش بلغزد - ۹۲ و ۹۳ - سوره ۱۶ -» یعنی بعد از گفته رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی «و بسزای بازداشتن از راه خدا شما بدی برسد، مقصود از راه خدا علی علیه السلام است و برای شما عذابی بزرگه باشد ۹۴ - سوره ۱۶ -».

شرح - علامه مجلسی (ره) راجع بزینکه رشته هایش را پنبه میکرد، از مجمع البیان نقل میکند که: زنی بود در قریش بنام «رطبه» که بحماقت و خرافت مشهور بود، خودش با کنیزانش از صبح تا ظهر پنبهها را میریختند و بعد از ظهر بکنیزانش دستور میداد همه را و تابتند و پنبه کنند. اما راجع بحمله «ان تكون الامة هي ازكي من المتكمم» که امام فرمود، این جمله در قرآن کریم باین - سورت است: «ان تكون امة هي اربي من امة» مجلسی (ره) گوید: شاید بنا بر این تاویل جمله

۲ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین و أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن فضیل ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : لما أن قضى محمد نبوته واستكمل آياته أوحى الله تعالى إليه أن يا محمد ! قد قضيت نبوتك واستكملت أيامك ، فأجعل العلم الذي عندك والإيمان والأسم الأکبر وميراث العلم وآثار علم النبوة في أهل بيتك عند علي بن أبي طالب ، فإنني لن أقطع العلم والإيمان والأسم الأکبر وميراث العلم وآثار علم النبوة من العقب من ذریتک كما لم أقطعها من ذریات الأنبياء .

۳ - محمد بن الحسین وغيره ، عن سهل ، عن محمد بن عيسى ، ومحمد بن یحیی ومحمد بن الحسین جميعاً ، عن محمد بن سنان ، عن إسماعيل بن جابر وعبدالكريم بن عمر ، عن عبد الحميد بن أبي الدليل ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال أوصى موسى عليه السلام إلى يوشع بن نون وأوصى يوشع بن نون إلى ولد هارون ولم يوص إلى ولديه ولا إلى ولد موسى ، إن الله تعالى له الخيرة ، يختار من

« ان تكون ... » مفولده برای تتخذون باشد ، باین معنی که : پیمان شکنی را دردل میگیرند تا پیشوایان گمراهی بهتر و پاکتر از پیشوایان شما که پیشوایان هدایتند بوده باشند و یا مقصود اینست که : پیمان شکنی را دردل میگیرند ، زیرا نمی خواهند که پیشوایان حق بهتر و پاکتر از پیشوایان گمراه شما باشند . و ظاهر اینست که قرائت آیه همین سورتست که امام فرمود : و ممکن است توجیه شود که « آری » بمعنی « ازکی » است و « دامة » بمعنی « دانه » است ، ولی این توجیه بعید است - پایان کلام مجلسی .

۲ - ابو حمزه ثمالی گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : چون محمد وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش به پایان رسید ، خدایتعالی با او وحی کرد : ای محمد ! نبوت را گذرانیدی و عمرت با آخر رسید اکنون آن دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت خاندان خود را بعلی بن ابیطالب بسپار ، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم ، چنانکه از ذریه های پیغمبران قطع نکردم .

شرح - مجلسی (ره) گوید : مقصود از علم علومى است که خدایتعالی با حضرت وحی نموده بود و ایمان تصدیق بانها و اطاعت و اشیاد است و اشاره دارد بآیه شریفه « وقال الذين اوتوا العلم و الايمان » و مراد به اسم اکبر ، اسم اعظم است یا قرآن و سایر کتب آسمانی و مقصود از میراث علم جفر ایض است و یا خلافت کبرای الهیه و یا اخلاق خدائی را دارا بودن و مراد به آثار علم نبوت تمام علوم پیغمبر است تا تأکید سابق باشد - و مرحوم مجلسی وجوه دیگری هم بیان میکند .

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : موسى عليه السلام بیوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون فرزندان هارون وصیت کرد و فرزندان خودش و فرزندان موسى وصیت نکرد ، همانا خدایتعالی صاحب اختیار است ، هر که را خواهد و از هر خاندانی که خواهد اختیار کند ، و موسى و یوشع مردم را بوجود مسیح عليه السلام مژده دادند

يَسَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ وَبَشَرَ مُوسَى وَيُوسَعَ بِالْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَسِيحَ قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُمْ: إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدٌ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَتَصْدِيقِكُمْ وَعُنْدِي وَعُنْدِكُمْ وَجَرَّتْ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْحَوَارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفِظِينَ، وَإِنَّمَا سَمَّاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى الْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَنَّهُمْ اسْتَحْفَظُوا الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَمَوَ الْكِتَابِ الَّذِي يُعَلِّمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ، الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» الْكِتَابُ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَإِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابُ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالْفُرْقَانُ فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَشُعَيْبٍ وَإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحْبَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» فَأَيْنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّمَا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَصُحُفِ مُوسَى الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ فَلَمْ تَزَلْ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى دَعَوْهَا إِلَى نَبِيِّهَا فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفِظِينَ وَكَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَدَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أُعْلِنَ فَضْلَ وَصِيَّتِكَ فَقَالَ: رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جَفَاءٌ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ

و چون خدای عزوجل مسیح را مبعوث ساخت ، مسیح علیه السلام بمردم گفت : همانا پس از من پیغمبری که نامش احمد و از اولاد اسماعیل علیه السلام است خواهد آمد که مرا شما را تصدیق میکند (بنبوت من و پیروی شما با و در دارد) و حجت و عذر مرا و شمارا می آورد مانند من و شما احتجاج میکند یا قول بالو هیت مرا از من و شما نفی میکند) و امر وصیت پس از عیسی در حواریین مستحفظ جاری گشت و از اینجهت خدا ایشان را مستحفظ نامید که نگهداری اسم اکبر بایشان واگذار شد و آن کتابیست که علم هر چیز از آن دانسته شود و همراه پیغمبران صلوات الله علیهم بوده است . خدای تعالی فرماید : «بتحقیق که ما رسولانی پیش از تو فرستادیم و بهمراه ایشان کتاب و میزان (قانون عدالت) نازل کردیم - ۲۵ سوره حدید - » (در قرآن صدر آیه چنین است :

(لقد ارسلنا رسلنا بالبينات) کتاب همان اسم اکبر است ، و از آنچه بنام کتاب معروفست : تورات و انجیل و فرقان (قرآن) است، ولی در آن کتاب ، (که همراه اوصیاء است) کتاب نوح علیه السلام و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام است که خدای عزوجل خبر میدهد ، همانا این در صحف نخستین است ، یعنی صحف ابراهیم و موسی - ۱۸ - ۱۹ سوره - ۸۷ - » پس (اگر کتاب منحصر بتورات و انجیل و قرآنست) صحف ابراهیم کجاست ! همانا صحف ابراهیم ، اسم اکبر است و صحف موسی هم اسم اکبر است : (که باید پیغمبر بعلی صلی الله علیه وآله سپارد) پس همیشه وصیت نسبت بعالمی پس از عالم دیگر جریان داشت ، تا آنرا بمحمد صلی الله علیه وآله رسانیدند ، و چون خدای عزوجل محمد صلی الله علیه وآله را مبعوث کرد ، مستحفظین پسین ، باو اسلام آوردند و بنی اسرائیل تکذیبش نمودند ، او بسوی خدای عزوجل دعوت کرد و در راهش جهاد نمود تا آنکه خدای - جل ذکره - باو امر فرستاد که فضیلت وصیت را آشکار کن ، پیغمبر عرض

وَلَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوءَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا شَرَفَهُمْ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِهِ إِذْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» ، وَقُلْ : سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» ، ثُمَّ ذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيَّتِهِ كَرَأَ فَوَقَعَ التَّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ وَمَا يَقُولُونَ ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : يَا أَيُّهَا : «وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّا بِمَا يَقُولُونَ فَاتَّهَمُوا لَيْكُذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» وَلَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَأَلَّمُهُمْ وَيَسْتَعِينُ بِعَصِيهِمْ عَلَى بَعْضِ وَلَا يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئًا فِي فَضْلِ وَصِيَّتِهِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أَعْلَمَ بِمَوْتِهِ وَنُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : «فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» يَقُولُ : إِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عِلْمَكَ وَأَعْلَانِ وَصِيَّتِكَ فَاعْلَمَهُمْ فَضْلَهُ عِلَانِيَةً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَإِلِ مِنْ وَالَاهُ وَعَارِ مِنْ عَادَاهُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ : لَا بَعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، لَيْسَ يَفْرَأُ - يَعْرِضُ مِنْ بَيْنِ رَجَعِ يَجِيئُنْ أَصْحَابَهُ وَيَجْتَسُونَفُ وَنَحَالِ ﷺ : عَلِيُّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ : عَلِيُّ عَمُودُ الدِّينِ وَ قَالَ : هَذَا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ

کرد : پروردگارا ! عرب مردمی خشنند ، در میان ایشان کتابی نبوده و برای آنها پیغمبری مبعوث نگشته و فضیلت و شرف پیغمبران آگاه نیستند ، اگر من فضیلت اهل بیتم را بآنها بگویم ، ایمان نمی آورند ، پس خدای جل ذکره - فرمود : « غم آنها را مخور - ۱۲۷ سوره - ۱۶ - و بگو سلام شما درآینده میدانید ۸۹ سوره - ۴۳ - ، پیغمبر اندکی از فضیلت و سیش تذکر داد ، و در دلها نفاق افتاد ، رسول خدا صلی الله - علیه و آله آن نفاق و گفتار ایشان بدانست ، خدای - جل ذکره - فرمود : ای محمد ! « محققاً ما میدانیم که توسینات از آنچه میگویند تنگه میشود - ۹۷ سوره - ۱۵ - ، ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکه شتمگران آیات خدا را انکار میکنند - ۳۳ سوره - ۶ ، یعنی بلکه بدون اینکه دلیلی داشته باشند انکار میکنند . رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را الفت میداد و بعضی را یاور بعضی دیگر میساخت و همیشه چیزی از فضیلت و سیش را بآنها گوشزد میکرد ، تا آنکه این سوره (انشراح) نازل شد و پیغمبر زمانیکه از مرگه خود آگاه شد و گزارش آنرا شنید ، بر آنها احتجاج کرد ، و خدای - جل ذکره - فرموده : « چون فراغ یاقی در عبادت کوش [نصب کن] و بسوی پروردگات راغب شو - ۷ و ۸ سوره انشراح - ، میفرماید : چون (از تبلیغ رسالت) فراغ یاقی پرچم و نشانهات (یعنی علی عليه السلام) را نصب کن و وصیت را آشکار نما پیغمبر هم (در روز غدیر) فضیلت علی عليه السلام را آشکارا اعلام کرد . و فرمود : هر کس من مولای او هستم علی مولای او است ، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن - تا سه مرتبه - .

و باد (در جنگه خبیبر بعد از آنکه چندتن را پرچمدار کرد و نتوانستند فتح کنند) فرمود : همانا مردی را ایزام کنم که او خدا و رسولی را دوست دارد و خدا و رسولی او را ، او فرار کننده نیست - با این حمله پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشه میزند بکسیکه (از در قلمه خبیبر) برگشت ، او اسعایش را ترسویشمرد

بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي وَقَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيِّ أَيْنَمَا مَالَ وَقَالَ: إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ،
 إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي، أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَقَدْ
 بَلَغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرُدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَالثَّقَلَانِ: كِتَابُ اللَّهِ حَلَّ
 ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي فَلَا تَسْتَقِوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَوَقَعَتِ الْعُجْبَةُ بِقَوْلِ
 النَّبِيِّ ﷺ وَ بِالْكِتَابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النَّاسُ فَلَمْ يَزَلْ يُلْقِي فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلَامِ وَ يَبَيِّنُ لَهُمْ
 بِالْقُرْآنِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، وَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ:
 «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَى» ثُمَّ قَالَ: «وَ آتِ ذَا
 الْقُرْبَى حَقَّهُ» فَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام وَ كَانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جُعِلَتْ لَهُ وَ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ
 وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبُوَّةِ، فَقَالَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ثُمَّ قَالَ: «وَ إِذَا
 الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ بِآيٍ ذَنْبٌ قِيلَتْ» يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْشَرْتُ عَلَيْكُمْ فَضْلَهَا، مَوَدَّةَ
 الْقُرْبَى، بِآيٍ ذَنْبٌ قَتَلْتُمُوهُمْ وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ

واسحابش اورا - و باز پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی آقای، مؤمنین است و فرمود: علی ستون دین
 است و فرمود: اینست همان کسیکه پس از من از روی حق با شمشیر کردن مردم را می زند، و فرمود: بهر
 جانب که علی رود، حق همراه اوست، و فرمود: همانا من دو امر در میان شما میگذارم، اگر آنها را
 بپذیرید، هرگز کمراه نشوید: ۱ - کتاب خدای عزوجل (قرآن) ۲ - اهل بیت و عنرت من، ای
 مردم گوش کنید که من تبلیغ کردم، شما در قیامت سرخوش بر من وارد میشوید و من از آنچه نسبت بشکلین
 انجام داده‌اید از شما بازخواست میکنم، و ثقلین، کتاب خدا - جل ذکره - و اهل بیت مانند، بر ایشان
 پیشی نگیرد که هلاک شوید، و بایشان چیزی نیاموزید که آنها از شما دانانند. بنا بر این حجت (خدا برای
 مردم) با قول پیغمبر صلی الله علیه وآله و قرآنیکه خود مردم آنرا میخوانند ثابت شد، زیرا پیغمبر همواره
 فضیلت اهلبیتش را بوسیله بیان الفا میفرمود و بوسیله قرآن برای مردم روشن میساخت.

آیاتیکه متضمن فضیلت اهلبیت است از اینقرارد است:

۱ - «خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانه ببرد و پاکیزان کند، پاکیزه - کامل - ۳۳

سوره ۳۳ - ۴

۲ - خدای - عز ذکره - فرمود: «بدانید که هر چه غنیمت بدست آرید، پنج یک آن از آن خدا و

پیغمبر او و خویشان او است - ۴۱ سوره ۸ - ۴

۳ - سپس فرمود: «حق خویشاوندان را بده - ۲۶ سوره ۱۷ - ۴ مقصود از خویشاوندان علی عليه السلام

است و حق او وصیتی است که برای او قرار داده و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت است.

۴ - فرمود: بگو من از شما برای پیغمبری مردی جز دوستی خویشاوندان نمی‌خواهم - ۲۳

سوره ۴۲ - ۴

الْكِتَابِ [هُوَ] الذِّكْرُ وَاهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسُؤَالِهِمْ وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَالِ
 وَاسْمَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ
 مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»
 وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَوْ رَدُّوهُ
 (إِلَى اللَّهِ وَ) إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» فَردَّ الْأَمْرَ أَمْرَ
 النَّاسِ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَبِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ
 حَجَّةِ الْوُدَاعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ! بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ
 إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» فَنادَى
 النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَأَمَرَ بِسَعْرَاتِ قَوْمٍ شَوْكُهُنَّ ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيكُمْ
 وَأُولَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ

۵ - سپس فرمود: « و زمانی که درباره دختر زنده بگور رفته بازخواست شود که بچه گناهی کشته

شد ۸ - ۹۰ و ۸۲ - خدا میفرماید درباره مودت و دوستی که فضیلت آنرا بر شما نازل کردم از شما
 بازخواست میکنم و آن مودت خویشاوندان پیغمبر است که ایشان را بچه گناه کشتید؟

۶ - و باز خدا - جل ذکره - فرمود: « اگر نمیدانید از اهل ذکر پرسید ، ۴۳ - ۱ - ۱۶ -

فرماید قرآن ذکر است و اهل قرآن آل محمدند علیهم السلام که خدای عزوجل مردم را بسؤال از ایشان امر
 کرده است ، و مردم بسؤال از جهال و نادانان دستور ندارند ، و خدای عزوجل قرآنرا ذکر نامیده ، در آنجا
 که فرماید: « ما ذکر را بتو نازل کردیم تا برای مردم آنچه نازل شده بیان کنی شاید اندیشه کنند - ۴۴
 سوره ۱۶ - ۴ - و باز فرمود ، قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و در آینده باز خواست شوید - ۴۳
 سوره ۴۳ - ۴ .

۷ - و خدای - عزوجل - فرمود: خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را فرمان

برید - ۵۹ - سوره ۴ -

۸ - و فرمود: « و اگر آنرا (بخدا و) رسول و صاحبان امر از خود ارجاع دهند ، کسانی که

از آنها اهل استنباطند ، بدانند ، پس مقصود از ارجاع امر ، ارجاع امر مردم است بصاحبان امر از آنها که
 خدا مردم را باطاعت از ایشان و رجوع بایشان دستور داده است .

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشت ، جبرئیل ﷺ بر او نازل شد و گفت:

« ای پیغمبر! آنچه از پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ کن ، و اگر نکنی رسالت او را نرسانیده‌ای ، خدا
 ترا از شر مردم نکهمیدارد ، همانا خدا کافران را هدایت نمیکند - ۶۹ - سوره ۵ - « پیغمبر مردم
 را فریاد زد ، تا گرد آمدند و دستور داد تا خارهای بوته‌های خار را تراشیدند (تا بتوان روی آنها
 نشست و ایستاد) .

مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ وَقَالُوا : مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ هَذَا عَلَيَّ مُحَمَّدٌ قَطُّ وَمَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِصَبْحِ ابْنِ عَمِيهِ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَتَتْهُ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَشَرَّ قَنَا بِكَ وَبِزَوْلِكَ بَيْنَ ظَهْرِائِنَا ، فَقَدْ فَرَّحَ اللَّهُ صَدِيقَنَا وَكَبَتَ عَدُوَّنَا وَقَدْ يَأْتِيكَ وَفُودٌ ، فَلَا تَجِدُ مَا تُعْطِيهِمْ فَيَشْمَتُ بِكَ الْمَدُونُ ، فَجَحِبَ أَنْ تَأْخُذَ ثَلَاثَ أَمْوَالِنَا حَتَّى إِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفَدُمَا مَكَّةَ وَجَدْتِ مَا تُعْطِيهِمْ ، فَلَمْ يَرِدْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ شَيْئًا وَكَانَ يَنْتَظِرُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ ﷺ وَ قَالَ : « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، وَلَمْ يَقْبَلْ أَمْوَالَهُمْ » ، فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ : مَا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَمَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِصَبْحِ ابْنِ عَمِيهِ وَيَحْمِلَ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِهِ يَقُولُ أَمْسِ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ وَالْيَوْمَ : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمُسِ فَقَالُوا : يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوَالَنَا وَقَيْمُنَا ، ثُمَّ آتَاهُ جِبْرِئِيلُ ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نَبُوءَتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِعْرَاتِ الْعِلْمِ وَأَثَارَ عِلْمِ النَّبُوءَةِ عِنْدَ

سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود : ای مردم ولی شما و سزاوارتر از خودن بشما کبست ؟

گفتند : خدا و رسولش ، پس فرمود : هر که من مولای او هستم علی مولای اوست ، خدا یا دوست او را دوست پدار و دشمن او را دشمن - تا سه بار - .

پس خار نفاق در دل آن مردم افتاد و گفتند : خدا - جل ذکره هرگز - چنین امری بر محمد نازل

نکرده بلکه او میخواهد بازوی پسرعمویش را بلند کند (او را بر ما رئیس کند) چون پیغمبر بمدينه وارد

شد ، انصار نزد او آمدند و گفتند : ای رسول خدا : خدای - جل ذکره - بما احسان فرمود و از برکت

تشریف فرمائی شما در میان ما ، بما شرافت بخشید ، و دوست ما را شاد و دشمن ما را سرکوب کرد ،

اکنون واردین نزد شما می آیند و بسا چیزی نداری که بآنها عطا کنی و موجب شامت دشمن میشود ،

ما دوست داریم که شما يك سوم اموال ما را قبول فرمائی تا اگر از مکه اشخاصی بر شما وارد شدند ، برای

عطاء بآنها چیزی داشته باشی ، رسول خدا (ص) جوابی بایشان نداد و منتظر بود که از پروردگارش چه

دستور برسد . تا آنکه جبرئیل ﷺ این آیه آورد : « بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی

خویشاوندان نمیخواهم - ۲۳ سورة ۴۲ - » ، و پیغمبر اموال ایشان را نپذیرفت : باز منافقان گفتند : خدا

این را بر محمد نازل نکرده و او مقصودی جز بلند کردن بازوی پسرعمویش و تحمیل خاندان خود را بر ما

ندارد ، دیروز میگفت : هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست ، و امروز میگوید : « بگو من برای

پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشان نمیخواهم . سپس آیه خمس بر پیغمبر نازل گشت و باز آنها

گفتند : می خواهی اموال و غنیمت ما را بآنها دهد .

سپس جبرئیل ﷺ نزد آنحضرت آمد و گفت : ای محمد ! وظیفه پیغمبریت را انجام دادی و عمرت

عَلَيْهِ صَلَّى ، فَإِنِّي لَمْ أَتْرُكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَلِيَّ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرَفُ بِعِطَاعَتِي وَتُعْرَفُ بِهِ وَإِلَيْنِي وَيَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُولَدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ ، قَالَ : فَأَوْصِي إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ الْأَكْبَرِ وَمِيرَاتِ الْعِلْمِ وَأَثَارِ عِلْمِ النَّبُوَّةِ وَأَوْصِي إِلَيْهِ بِالْفِ كَلِمَةٍ وَالْفِ بَابٌ ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وَكُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَالْفِ بَابٌ .

باخر رسید اکنون اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعلی صَلَّى بسیار ، زیرا من هرگز زمین را خالی نگذارم ، اذناشنمندیکه اطاعت و ولایت من بوسیله او شناخته شود و او برای کسانیکه در میان وفات پیغمبر گذشته تا آمدن پیغمبر آینده متولد میشوند حجت باشد ، پس پیغمبر اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بمنوان وصیت بعلی سپرد و او را بهزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده میشد .

شرح - کلمه « حواریین » که لقب اصحاب مخصوص حضرت عیسی است از ماده « تحویر » مشتق است که بمعنی سفید کردنست ، بعضی گفتهاند : ایشان لباسشویی می کردند و بعضی گفتهاند . چونکه با پند و اندرزهای حکیمانه خود ، آلودگی گناه را از دلها می شستند ، ایشانرا « حواریین » نامیدند .
آیه شریفه **فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ** در قرائت مشهور بفتح صاد واز « نصب » بمعنی کوشش کردن ورنج بردن مشتق است ، یعنی چون از عبادتی فارغ شدی ، در عبادت دیگر کوش و چون از جنگه فارغ شدی بعبادت پرداز و چون از نماز فارغ شدی بدعا پرداز ولی مطابق این حدیث شریف بکسر و صاده و از نصب بمعنی گماشتن و پیاداشتن مشتق است : یعنی چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی جانشینت را برای رهبری مردم نصب کن تا رشته ارتباط بین خدا و بندگانش بریده نشود ، و بنا بر این معنی هم ممکن است کلمه **فانصَبْ** بفتح صاد باشد و تفسیر امام صَلَّى بیان یکی از مصادیق کوشش ورنج در عبادت و انجام وظیفه الهی باشد .
در اینجا علامه مجلسی (ره) از زمخشری نقل می کند که او در تفسیر کشاف خود گفته است : از جمله بدعتهای روافض اینستکه گویند : **فانصَبْ** بکسر صاد هم قرائت شده و مننیش اینستکه علی را بامامت نصب کن ، ولی اگر این توجیه برای رافضی درست باشد ، ناصبی راهم می رسد که بگوید : فانصب بکسر صاد بمعنی امر بکینه و دشمنی علی است .

مجلسی گوید : باین متعصب بد خواه بنگر که چگونه خدا بصیرت ترا با پرده عصبیت کور کرده تا آنکه چنین سخن پست و زشتی را اظهار کرده است ، زیرا اولاً مناسبتی نیست بین فراغت از انجام وظیفه و امر بدشمنی علی ولی بین فراغ از تبلیغ رسالت و نصب جانشین کمال مناسبت است و ثانیاً احتمالیکه تودادی هیچ مسلمانی نکرشته ولی احتمالیکه ما گفتیم ، بیشتر مؤمنین پرهیز گار میگویند **وَأَنَا** - آنچه شیعه میگوید : دلخواهی و اختراع آنها نیست ، بلکه آنها از پیشوایان خود نقل میکنند که تمام مسلمین فضیلت آنها را اعتراف دارند و خود این ناصبی (زمخشری) هم در بسیاری از موارد ، قرائت و تفسیر را از ایشان نقل می کند ، آنچه از ائمه هدی نقل می کند که کمتر از قول قتاده و کعب و ابن مسعود و دیگران نیست - انتهى - .

﴿۷۱۰﴾ عَلیُّ بنُ ابراهیم ، عن ابيه و صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن يحيى بن مَعْمَرِ العطار ، عن بشير الكهان ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي توفي فيه : ادعوا لي خليلي ، فارسلنا إلى ابويهما فلما نظر إليهما رسول الله صلى الله عليه وآله أعرض عنهما ، ثم قال ادعوا لي خليلي ، فارسل إلى علي عليه السلام فلما نظر إليه أكتب عليه يحدته . فلما خرج لقيامه ، فقال له : ما حدّتك خليلك ؟ فقال : حدّته في ألف باب يفتح كل باب ألف باب .

۵ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن محمد بن اسماعيل ، عن منصور بن يونس ، عن ابي بكر الحضرمي ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : علم رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام ألف حرف كل حرف يفتح ألف حرف .

۶ - عِدَّةٌ مِنْ اصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بصير ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : كان في دُؤَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَحِيفَةٌ صَغِيرَةٌ

بمقیده ماتنها باعث زمخشری بر نوشتن چنین جمله‌ای همان بنض و عداوت مکتونی است که نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام در نهاد هر سنی نهفته است و گاه و بیگاه از گوشه و کنار قلم و زبان آنها بی اختیار بیرون میجهد تا باطن و سریره آنها بناچار ظاهر گردد و حقایق برای مردم کنجکاو و حق جو آشکار شود ، چنانچه خود مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید : ما أضمر أحد شیئاً الا و قد يظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه هیچکس چیزی در دل پنهان نکند ، جز اینکه گاهی در سخنانیکه از دهانش می‌پرد یاد را تا بلبو رخسارش هویدا میگردد ، درست است که زمخشری از لحاظ مقیده باشیبه و روافض مخالفت و برای اظهار عقیده خود باید با ایشان مخالفت کند ، اما چرا نسبت بعلی بن ابیطالب که خودش او را خلیفه و امام می داند چنین جسارتی اگر چه بنحو قضیه شرطیه است می کند ، آیا او در تمام نوشتجاتش نسبت بخلفای دیگر چنین سخنی گفته است ؟

۴ - امام صادق علیه السلام فرماید : رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض وفات خود فرمود : دوستم را نزد من حاضر کنید ، آن دو زن (حفصه و عایشه) بدنبال پدران خود فرستادند ، چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها افتاد ، رو بگردانید و فرمود : دوستم را نزد من حاضر کنید پس بدنبال علی فرستادند ، چون دیدارش بعلی افتاد ، باو متوجه شد و حدیثش گفت . و چون علی بیرون آمد ، آندونفر (ابوبکر) و عمر را ملاقات کرد ، باو گفتند : دوست بتوجه حدیث کرد ؟ فرمود : هزار باب بمن حدیث کرد که هر بابی مفتاح هزار بابست .

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف گشوده گشت .

۶ - ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود : در گوشه دسته شمیر پیغمبر صلی الله علیه و آله دفترچه‌ای بود ، با امام صادق عليه السلام عرض کردم : در آن دفترچه ، چه نوشته بود ؟ فرمود حرفی بود که هر

فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ ؟ قَالَ : هِيَ الْأَخْرَفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ ، قَالَ أَبُو بَصِيرٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : فَمَا حَرَجَ مِنْهَا حَرْفَانِ حَتَّى السَّاعَةِ .
 ۷ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ [سَكْرَةَ] قَالَ :
 قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، هَلْ لِلْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ الْمَيِّتَ حَدٌّ مَحْدُودٌ ؟ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِعَلِيِّ عليه السلام : إِذَا أَنْامْتُ فَاسْتَقِسْتِ قَرَبِينَ مَاءٍ يَشْرَعُ عَرَسَ فَعَسَلْنِي وَكَفَيْتَنِي وَحَسَبْتَنِي فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ غَسَلِي وَكَفَيْتَنِي فَخُذْ بِجَوَامِعِ كَفَيْتَنِي وَاجْلِسْنِي ثُمَّ سَلِّنِي عَمَّا شِئْتَ ، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَبْتُكَ فِيهِ .

۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ : لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمَوْتُ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ عليه السلام فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ! إِذَا أَنْامْتُ فَعَسَلْنِي وَكَفَيْتَنِي ثُمَّ أَقْعِدْنِي وَسَلِّنِي وَارْتَبِئْ .

﴿۷۸۵﴾ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَكُلْمِلُ التَّمَّارُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ كُلْمِلُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ حَدِيثٌ

حرف آن مفتاح هزار حرف بود ، ابوبصیر گوید ، امام صادق علیه السلام فرمود : تا اکنون دو حرف از آنها خارج نشده است (برای مردم ظاهر نگشته است) .

شرح- ذوابة در لغت بمعنی پیشانی و کیسو و بلندی هر چیز است ، گاهی برای دسته شمیر دو گوشه مانند دو کیسو می‌ساختند ، تا دست نلغزد و هم محفظه بعضی اراشیاء کوچک باشد .

۷- فضیل گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، آیا آبی که میت را با آن غسل می‌دهند ، اندازه معینی دارد ؟ فرمود : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود : چون من مردم شش مشک از آب جاء غرس بکش و مرا غسل بده و کفن بپوش و حنوط نما ، و چون از غسل و کفنم فارغ شدی ، اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس ، بخدا که از هر چه پرسی پاسخت گویم

۸- امام صادق عليه السلام فرمود : چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد ، علی عليه السلام نزدش آمد و سر درون برد [پشمگیر سرزیر روپوش کرد - سر علی را در برد گرفت] و فرمود : ای علی ! چون من مردم غسل بده و کفنم بپوش ، سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس .

۹- یونس بن رباط گوید : من و کامل خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم ، کامل بحضورت عرض کردم : قربانت کردم ، فلان شخص حدیثی روایت کند ، فرمود : آنرا بازگو ، عرض کردم : او گفت :

رَوَاهُ فُلَانٌ؟ فَقَالَ: أَذْكَرُهُ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَدَّثَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْأَلْفِ بَابِ يَوْمِ تَوْفِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفُ بَابٍ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ، فَقَالَ: لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِبَعِيكُمْ وَمَوَالِيكُمْ؟ فَقَالَ: يَا كَامِلُ! بَابٌ أَوْ بَابَانِ فَقُلْتُ [لَهُ]: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا يُرْوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ؟ قَالَ: فَقَالَ: وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرَوْوْا مِنْ فَضْلِنَا، مَا تَرَوْوْنَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفٍ

«(بَاب)»

الإشارة والنص على الحسن بن عليّ عليهما السلام

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَعُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ حِينَ أَوْصَى إِلَيَّ

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش بعلی علیه السلام هزار باب حدیث کرد و هر بابی مفتاح هزار حدیث بود، که جمعا يك میلیون باب می شد، فرمود: آری چنین بود، عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان و دوستان شما هم ظاهر شد؟ (از آن علوم آگاه گشتند؟) فرمود: ای کامل يك باب یا دو باب آن (از يكباب بیشتر و بدو باب نرسیده) ظاهر گشت. عرض کردم: قربانت، بنابراین، از يك میلیون باب از فضل شما جز يك یا دو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز يك ألف غیر متصل روایت نکنید.

شرح - گویا کامل از سخن امام صادق ﷺ چنین فهمید که گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله باعلی ﷺ در باره فضائل اهل بیت بوده است، آنحضرت هم طبق همین معنی جواب داد که فضائل اهل بیت بواسطه نقصان عقول بیشتر مردم ازدرك و فهم آن، نسبت بعلوم دیگر کمتر منتشر شده است و آنچه منتشر شده و مردم میدانند، نسبت، يك واند است بيك میلیون یا مانند نسبت يك ألف ناقص است بتمام حروف و کلمات. زیرا که حرف الف در میان حروف القیاسه و بسیط ترین آنهاست مخصوصاً وقتی که بچیزی مانند نمله یا حرف یا شکل دیگر متصل نشود. و ممکن است گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی ﷺ علومی باشد که مورد احتیاج بشر است و از آن سؤال می کنند و پاسخ میخواهند و معنی گشوده شدن هزار باب از هر باب این است که آن علوم قواعد کلی و قوانین جامعی بود که هزارها مصادیق و جزئیات دارد چنانکه قواعد کلی هر علمی این امتیاز را دارد.

☆ اشاره و نص بر حسن بن علی علیهما السلام ☆

۱- سلیم بن قیس گوید: زمانیکه امیر المؤمنین ﷺ پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم، علی ﷺ حسین و محمد (بن حنفیه) علیهما السلام و سایر فرزندان را با رؤساء شیعه و اهل

ابنه الحسن علیه السلام و أشهد علی وصیته الحسن و عمداً علیه السلام و جمیع ولده و رؤساء شیعته و أهل بینه، ثم دفع إليه الكتاب و السلاح و قال لابنه الحسن علیه السلام : یا بُنَّیَّ ! أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن أوصیَ إلیک و أن أدفع إلیک کتبی و سلاحی كما أوصیَ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع إلی کتبه و سلاحه و أمرنی أن أمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلی أخیک الحسن علیه السلام ، ثم أقبل علی ابنه الحسن علیه السلام فقال : و أمرک رسول الله صلی الله علیه و آله أن تدفعها إلی ابنک هذا ، ثم أخذ بيد علی بن الحسن علیه السلام ثم قال لعلی بن الحسن : و أمرک رسول الله صلی الله علیه و آله أن تدفعها إلی ابنک محمد بن علی و أقربته من رسول الله صلی الله علیه و آله و منی السلام

١- علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن ابي عمير ، عن عبد الصمد بن بشير ، عن ابي الجارود ، عن ابي جعفر علیه السلام قال : إن امیر المؤمنین صاوات الله علیه لما حضره الذي حضره قال لابنه الحسن : اذن منی حتی أیر إلیک ما أسر رسول الله صلی الله علیه و آله إلی و أتمنک علی ما أتمننی علیه ، ففعل .

٢- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَبِّحِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ وَسَلَّمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ وَ دَاوُدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ وَ زَيْدُ الْبِمَامِيِّ قَالُوا : حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ : أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام جِيءَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كَتَبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ علیه السلام دَفَعَهَا إِلَيْهِ .

بیش گواه گرفت ، سپس کتاب و سلاح امامت را باو تحویل داد و فرمود : پس عزیزم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که بتو وصیت کنم و کتب و سلاحم را بتو سپارم ، چنانکه پیشمیر بمن وصیت فرمود و کتب و سلاحمرا بمن سپرد و باز مرا امر کرد که بتو امر کنم ، چون مرگت فرا رسد ، آنها را برادرت حسین علیه السلام سپاری ، سپس پسرش حسین علیه السلام متوجه شد و فرمود : و رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو امر فرموده که آنها را با من بسرت سپاری ، سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو امر فرموده است که آنها را بسرت محمد بن علی سپاری و از جانب پیشمیر و من باو سلام رسانی

٢- امام باقر علیه السلام فرمود : چون وفات امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرا رسید ، پسرش حسن فرمود : نزدیک من بیا تا آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله با من برادگفت ، با تو براد گویم ، و آنچه را بمن سپرد بتو سپارم ، سپس حسین کار را کرد .

٣- شهر بن حوشب گوید : چون علی علیه السلام (از مدینه) بکوفه رفت ، کتابها و وصیتش را با سَلْمَةَ سپرد و چون امام حسن ، علیه السلام بمدینه بازگفت ، آنها را باو تحویل داد .

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفَوَانِيِّ :

٤ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتْبَهُ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَفَعَهَا إِلَيْهِ .

﴿٧٧٠﴾ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَوْصَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ وَأَشْهَدَ عَلَيَّ وَصِيَّتَهُ الْحُسَيْنَ وَنَحْمَدُكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمِيعَ وَلَدِهِ وَرُؤَسَاءِ شِيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسِّلَاحَ ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ : يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُنُفِي وَسِلاَحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتْبَهُ وَسِلاَحَهُ وَأَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنِ الْحُسَيْنِ وَقَالَ : أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَيَّ ابْنِكَ هَذَا ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ : يَا بُنَيَّ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَيَّ ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَقْرَبُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنْهُ السَّلَامُ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنِ الْحَسَنِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ

وَدَرِ نُسْخَةُ صَفَوَانِيِّ اسْت .

٤- امام صادق عليه السلام فرمود : چون علی صلوات الله علیه (از مدینه) بکوفه رفت ، کتابها و وصیتش را با هم سلمه سپرد ، و چون امام حسن علیه السلام بمدینه بازگشت ، آنها را با او تحویل داد .
شرح- راجع بنسخه صفوانی در حدیث ٧٣٧ توضیح دادیم و در اینجا مقصود اینستکه : این روایت که عین روایت سابق است فقط در سلسله سند اختلاف دارد ، در نسخه صفوانی هست و در نسخه نعمانی و دیگران نیست .

٥- جابر گوید . امام باقر علیه السلام فرمود : امیر المؤمنین علیه السلام بحسن وصیت کرد و حسین و محمد (بن حنفیه) علیهم السلام را با همه فرزندان و رؤسای شیعیان و خانواده اش بر آن وصیت گواه گرفت ، سپس کتاب و سلاح را تحویلش داد و با او فرمود : پسر جانم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن امر فرمود که بتو وصیت کنم و کتابها و سلاح را بتو سپارم ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن وصیت کرد و کتابها و سلاحشرا بمن سپرد و بمن امر فرمود که بتو امر کنم ، چون مرگت فرا رسد ، آنرا بپیرادرت حسین سپاری ، سپس متوجه پسرش حسین شد و گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا امر کرد که آنرا باین پسرت سپاری ، سپس دست پسرش علی بن حسین را گرفت و فرمود : پسر عزیزم رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو هم امر فرمود که آنرا بپسرت محمد بن علی سپاری و او را از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن سلام رسانی ، باز بپسرش حسن متوجه شد و فرمود : پسر جانم ، تو صاحب امر (امامت) و صاحب

وَلِيَّ الدِّمِ ، فَإِنْ عَمَّوتَ فَلَكَ وَإِنْ قَتَلْتَ فَضْرَبَهُ مَكَانَ ضْرَبَةٍ وَلَا تَأْتُمْ .

۶ - الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَجَّهٌ بَنُ الْحَسَنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ : لَمَّا ضْرَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقَّ بِهِ الْعَوَاذُ وَقِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ فَقَالَ : ائْتُوا بِي وَسَادَةٌ ثُمَّ قَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مَتَّبِعِينَ أَمْرَهُ وَأَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا انْتَسَبَ ، أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ لَاقِي فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَقْرَأُ وَالْأَجَلَ مَسَاقِي النَّفْسِ الْبَيْدِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمْ اطَّرَدَتْ الْأَيَّامُ أَبْحَثَهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ ، أَمَا وَصِيَّتِي فَإِنَّ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ شَيْئًا وَ

خونی ، اگر (ابن ملجم را) ببخشی حق داری و اگر بکشی ، بجای یک ضربت فقط یک ضربت بزنی و کار ناروا مکن .

۶ - یکی از اصحاب گوید : چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ضربت خورد ، عبادت کنندگان گردش را گرفتند ، بحضورت عرض شد : ای امیر مؤمنان ! وصیت نما ، فرمود : برای من متکائی گذارید (تا بتوانم بنشینم و با شما سخن گویم) سپس فرمود : سپاس خدا را باندازه شایستگیش ، همه از فرمانش پیروی کنند ، چنانکه دوست دارد ، او را میستایم ، و شایسته پرستشی جز خدای یگانه یکنای بی نیاز نیست ، چنانکه خود را (در سوره توحید) نسبت داده است .

ای مردم هر شخصی از آنچه می گریزد ، در حالت گریزش بان میخورد ، (انسان میخواهد از مرگ بگریزد ، ولی گریز از مرگ همان استقبال از مرگست زیرا در حال گریز هم از عمرش کم میشود و از بیرویش کاسته میگردد و معاملات پزشکان حاذق برعکس نتیجه میدهد
از قضا سرکنگبین سفرافزود روغن بادام خشکی مینمود)

مدت زندگی میدان راندن جانست بسوی اجل (مانند مرگبی که مسافت معینی را بدون توقف میپیماید ، مرکب جان انسان هم در میدان مدت عمرش بدون توقف حرکت میکند و بمقصدی که مرگست میرسد) گریز از مرگ ، در آمدن و رسیدن بمرگست ، چقدر از روزها را گذراندم و از نمان این امر کنجکاو نمودم ، و خدا جز پنهان داشتن آنرا نخواست ، هیهات ؛ علمی است نمان و پوشیده .

اما وصیت من اینست که چیزی را برای خدای - جل ثناؤه - شریک نگیرید و سنت محمد (ص) را ضایع نکنید (احکام و دستورهای پیغمبر را ترک نکنید) این دو ستون را (که یکتا دانستن خدا و عمل بدستورهای پیغمبر است) بپا دارید ، و این دو چراغ را روشن نگهدارید ، تا زمانی که پراکنده نشوید از سرزنش برکنار باشید ، خدا هر کس را باندازه توانایش تکلیف کرده و بر نادانان سبک گرفته (زیرا توبه کسانی را که از روی نادانی مرتکب گناه شوند ، قبول دانسته) شما پروردگاری مهربان ، پیشوایی دانا و دینی محکم دارید ، من دیروز همدم شما بودم و امروز برای شما درس پند و عبرت (تا بدانید این بستر مرگ برای همه شما گسترده میشود) و فردا از شما جدا میشوم . اگر جای پا در این لنگر شگاه دنیا استوار

عَمَّا تَشْرُدُوا ، حَوْلَ كُلِّ امْرِيٍّ مَجْهُودُهُ وَحُفِيفَ عَيْنِ الْجَهْلَةِ ، رَبِّ رَجِيمٍ وَإِمَامٍ عَلَيْهِمْ وَدِينٍ قَوِيمٍ ، أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ وَ [أَنَا] الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ عَدَا مُفَارِقِكُمْ إِنْ تَنَبَّتِ الْوَطْءَةُ فِي هَذِهِ الْمَرَّلَةِ فَذَاكَ الْمُرَادُ وَ إِنْ تَدَحَضَ الْقَدَمُ ، فَإِنَّا كُنَّا فِي أَقْبَاءِ أَغْصَانٍ وَ كَرَى زِيَاجٍ وَ تَحْتِ ظِلِّ عِمَامَةٍ اِضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقَهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَحْطَهَا ، وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا وَ سَتَعْقُبُونَ مِنِّي جُتَّةً خَلَا ، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ وَ كَاطِمَةً بَعْدَ نَظْقٍ ، لِيَبْعَثَكُمْ هُدًى وَ حُفُوتٍ إِطْرَاقِي وَ سَكُونٍ أَطْرَاقِي ، فَإِنَّهُ أَوْعَظَ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ ، وَ دَعَاكُمْ وَدَاعَ مُرْجِدٍ لِلتَّلَاقِي ، عَدَا تَرُونَ أَيَّامِي وَيَكْشِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَ فَيَا غَيْرِي مَقَامِي ، إِنْ أَبَقَ فَأَنَا لِي دَهِي وَإِنْ أَفَنَ فَالْفَنَاءُ مِبْعَادِي [وَإِنْ أَغْفَ] فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ لَكُمْ

ماند ، همانست مراد و مطلوب ، (اگر زنده بمانم مطابق مقصود شماست و من هم بقضاء و قدر خدا خرسندم) و اگر قدم بلند ، بدانید که ما در سایه شاخه‌های درختان و پراکنده‌های بادها و زیر سایه ابری که ، متراکمش در فضا از هم بپاشد و اثرش در زمین ناپدید گردد ، زندگی میکنیم (پس اگر من مردم تعجب نکنید و بدانید که من هم یکی از اجزاء جهان بی ثواب و زودگذری بوده‌ام که سایه باد و بر آنرا توضیح دادم ، بدانید که دنیا لفظشکاهست و آخرت پا برجا) .

همانا من برای شما همسایه‌ای بودم که تنها پیکرم چند روزی در کنار شما بود (اما روح من از روح شما اوج بسیاری گرفته بود) و بزودی پیکر بی روح مرا تشییع میکنید ، که بعد از حرکت آرامش یافته و پس از سخنگویی دم فرو بسته باشد ، باید همان آرامش پیکرم و دیده فرو بستنم و سکون اعضا من را موعظه میکند ، زیرا همان‌ها برای شما از سخنور شیوا پند دهنده‌تر است ، بامید دیدار (در روز قیامت) با شما خدا حافظی میکنم . (تا زنده بودم قدر مرا ندانستید ، ولی) فردا روزگار حکومت مرا میفهمید و خدای - عزوجل - از اسرار کار من برای شما پرده بر میدارد و پس از آنکه مستند من خالی شد و دیگری بجایم نشست (و شما را بچنگال ستم خود گرفت) مرا می‌شناسید (و قدرم را می‌دانید و آرزوی یکساعت دیدار و حکومت مرا میبیرید ولی افسوس که جز آن و اندوه بهره‌ای ندارید .

اگر زنده ماندم ، خودم صاحب اختیار خون و جانم هستم (یا این ملجم را میبخشم و یا قصاصش میکنم) و اگر مردم ، مردن وعده گاه من است ، [اگر گذشت کنم] آن گذشت برای من موجب قربت و برای شما حسنه و ثوابست ، پس در گذرید و چشم پوشید ، مگر شما نمیخواهید که خدا از شما درگذرد (مقصود حضرت اظهار در گذشت از اسباب و حلیت خواستن از آنهاست با آنکه کوچکترین تجاوزی نسبت با آنها ننموده ، چنانکه پیشمر اگر مصلی الله علیه و آله هم از امتش حلیت طلبید و بامتقود در گذشتن نسبت به سرت خوردن خود او است ،

حَسَنَةً فَأَعْمُوا وَاصْفَحُوا، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَقْفَرَ اللَّهُ لَكُمْ، فَيَأْتِيَهَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ
عَمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ أَوْ تُؤَدَّ بِهِ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ، جَعَلْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ
رَغْبَةً أَوْ تَحِلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةً، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَبِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ: يَا بَنِي
ضَرْبَةَ مَكَانٍ ضَرْبَةً وَلَا تَأْتُمْ.

یعنی اگر من مردم ، بجان مردم نیفتید و بخاطر من عده‌ای را نکشید و یا اگر کسی نسبت بشما چنین کرد
تا ممکن است از او درگذرید (ای‌وای ! درینا بر آن غافلگی که عمرش علیه خود اوجمت شود ، یا روزگار
زندگیش او را بیدبختی کشاند ، خدا ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهش و تمایلی او را از اطاعت
خدا باز ندارد و پس از مرگ عقوبتی باو نرسد ، همانا ما مملوک خدائیم و باو زنده‌ایم ، سپس متوجه امام
حسن علیه السلام شد و فرمود : پسر جانم ، بجای يك ضربت ، يك ضربت بزنی و کارنا روا مکن .

شرح - این روایت با اندکی اختلاف در نهج البلاغه (خطبه ۱۴۷) مذکور است و شارحین دانشمند
نهج البلاغه و اصول کافی در بیان جملات عالی و پرمنفزا آنحضرت ، کم و بیش توضیحاتی داده‌اند که ما خلاصه
و لب‌آب آنها را در اینجا ذکر نمودیم ، موضوعی که از همه بیشتر مورد توجه دانشمندان گشته اینست که آیا
آنحضرت کیفیت و زمان قتل خود را میدانست یا نه ؟ درباره جملہ کم اطردت الایام ابجثها از
کلمات ابن ابی الحدید و ابن میثم برمیآید که اگرچه آنحضرت گفته شدتش را با شمشیر ابن ملجم و با ضربت بسر
و خون آلود شدن محاسن و درمات رمضان میدانست ، زیرا پیشبر اکرم صلی الله علیه و آله باو خبر داده بود ، و
خود او بارها باصحابش فرموده بود ، ولی ساعت وفات و بعضی از خصوصیات دیگر را نمیدانست و معنی
این جمله حضرت اینستکه : هر روز که می‌آمد ، گمان میکردم مرگم در آن روز است و چون میکشیدت و اجلم
نمی‌رسید ، روز دیگری در آن انتظار بسر می‌بردم و بهمین ترتیب هر روز را پشت سر میکذاشتم تا امروز
رسید ، و دلیل سخن ما اینستکه سپس بطور تردید می‌فرماید : اگر قدم بلمزد ... اگر زنده ماندم ... و نیز
آیه شریفه و ما تدری نفس بای ارض تموت « هیچکس نمیداند در چه زمینی می‌میرد ، شاهد قول ما است .
از طرف دیگر صاحب منهاج البراعة این عقیده را فاسد و باطل می‌داند و از آن دو فاضل اظهار تعجب
می‌کند که چگونه خود آنها در یکجا می‌گویند ، امام عالم بگذشته و آینده است و خود علی علیه السلام
می‌فرماید « پیش از آنکه مرا نبینید ، هر چه می‌خواهید از من پرسید ، و این مبثم که عقیده دارد ، امام
علم منایا و بلایا دارد ، چگونه در اینجا چنین می‌گوید ، و نیز روایت شده است که آنحضرت بحارت اعور
فرمود : هر مؤمن و منافقی که بسیرد مرا می‌بیند ، پس کسیکه زمان مردن مردم را می‌داند ، چگونه از زمان
وفات خود خبر ندارد .

سپس حدیث ۶۶۷ - اصول کافی را با توضیح علامه مجلسی (ره) نقل می‌کند و در آخر می‌گوید
معنی آنجمله حضرت اینستکه : من در باره پنهان بودن حق و مظلومیت اهل آن و ظهور باطل و پروری
اصحابش کنجکاو و تحقیق می‌کردم ، زیرا آنحضرت در ابتدای کار ، بداد وفات پیشبر صلی الله علیه

۷- عَمَّا بَنِي يَحْيَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَقِيلِيِّ بِرَفْعِهِ قَالَ : قَالَ : لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ لِلْحَسَنِ : يَا بُنَيَّ إِذَا أَنَامْتُ فَأَقْتُلْ ابْنَ مُلْجَمٍ وَ اخْفِزْ لَهُ فِي الْكِنَاسَةِ - وَوَصَفَ الْعَقِيلِيُّ الْمَوْضِعَ عَلَى بَابِ طَائِقِ الْمُحَامِلِ مَوْضِعَ الشُّوَارِ وَالرُّؤُوسِ - ثُمَّ أَرَمَ بِهِ فِيهِ ، فَإِنَّهُ وَاوَدَّ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ .

((بَابُ))

الإِشَارَةُ وَالنَّصُّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ (قَالَ الْكُلَيْنِيُّ) وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ،

وآله نهایت کوشش و سعی را در گرفتن حق خود نمود ولی بدستش نیامد و پیش آمدهائی شد که هیچکس گمان نمی برد ، سپس هم که بعد از سالها غمناکانه نشینی خلافت باو رسید ، و یاران و انصاری پیدا کرد ، و در راه خدا در صفین بخوبی جهاد کرد و بر دشمن پیروز شد ، فتنه و بلای حکیم پیش آمد که از صحاب امور است ، سپس چون لشکری جمع کرد و میخواست بر آنها بتازد ، این فاجعه عظمی پیش آمد کرد ، پس مقصود حضرت از علم نهان ، سر و سبب این امور است که برای آنحضرت معلومت ولی برای مردم خدا نمیخواهد آشکار شود ، زیرا عقول آنها ناقص است و این موضوع از مشکلات مسائل فضا و قدر است . و از اشکال دو جمله تردیدی حضرت جواب می دهد که گاهی برای بعضی از مصالح ، شخص عالم خود را بسورت شاک در می آورد ، چنانچه خدای تعالی فرماید : **أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ** ، اگر پیغمبر بپیرد یا کشته شود انتهی . .

آنچه بنظر ما می رسد ، این ادله برای پاسخ قول اول کافی نیست ، زیرا چه مانعی دارد که امام علیه السلام ، آن علوم را داشته باشد ولی بجهت مصالحی ساعت وفات خود را نداند ، چنانچه از قول شیخ مفید (قدمه) در بیان حدیث ۶۶۰ و ۶۶۷ بیان کردیم ، علاوه بر اینکه قول آنها طبق سیاق صدر و ذیل روایت است ولی قول ایشان از نظر سبک و سیاق عبارت بیگانه و اجنبی می نماید ، علامه مجلسی (ره) هم همین قول را تحسین می کند و قول سومی هم نقل می کند که حاصلش اینست . امام علیه السلام می فرماید : من سر و علت این را نمی فهمیدم که چرا هر کس عمر و اجل مبینی دارد .

۷- عقیلی از اشخاصی نقل کند ، تا آنکه گوید : چون ابن ملجم با امیر المؤمنین علیه السلام ضربت زد ، آنحضرت با امام حسن فرمود : پسر جانم ! چون من مردم ، این ملجم را بکش و برای او در کناسه گودال گوری بکن و او را در آنجا انداز که آنجا یکی از وادیهای دوزخست . عقیلی گوید کناسه موضعی است در باب طایق محامل در محل کبابی ها و کله پزها .

((اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام))

۱- محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر ع می فرمود : چون وفات حسن بن علی علیهما السلام نزدیک

عَنْ ابْنِ زَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ
 أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام الْوَفَاةُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام يَا أَخِي إِنِّي
 أَرْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا ، إِذَا أَنَامْتُ فَهَيِّئْ لِي نَوْمِي وَجِثْمِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِأَخْبِرَ بِهِ عَهْدًا
 ثُمَّ أَصْرَفْنِي إِلَى أُمِّ أَبِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ رَدَّنِي فَأَذْفَنِي بِالْبَيْعِ وَعَلِمْتُ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا
 يَعْلَمُ اللَّهُ وَالنَّاسُ صَبِيحًا وَعَدَاوَتَهُ لِلرَّسُولِ وَعَدَاوَتَنَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا قَبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام
 [و] وَضَعَ عَلَى السَّرِيرِ ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ
 فَصَلَّى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَحَمِلَ وَأُدْخِلَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَمَّا أَوْقَفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
 ذَهَبَ ذُو الْعَمْيَيْنِ إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَ لَهَا : إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوهُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَخَرَجَتْ
 مُبَادِرَةً عَلَى بَقْلِ يَسْرَجٍ - فَكَانَتْ أُولَى امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرَجًا - فَقَالَتْ : نَحْوُوا أَبْنَكُمْ ،
 عَنْ بَيْتِي ، فَإِنَّهُ لَا يَدْفَنُ فِي بَيْتِي وَبَيْتِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِجَابُهُ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام :
 قَدِيمًا هَتَكْتَ أَنْتِ وَأَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَدْخَلْتِ عَلَيْهِ بَيْتَهُ مِنْ لَأِيحِبُّ قُرْبَهُ وَإِنَّ اللَّهَ
 سَائِلُكَ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةُ .

شد ، بحسین علیه السلام فرمود : برادر ما بنو وصیتی می کنم ، آنرا حفظ کن ، چون من مردم ، جنازه ام
 را (با غسل و کفن و حنوط) آماده دفن کن ، سپس مرا بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بپرتا با او
 تجدید عهد کن ، آنگاه مرا طرف قبر مادرم علیها السلام برگردان ، سپس مراد بقیع دفن کن . و بدانکه از
 عایشه بمن مصیبتی رسد منشا آنست که خدا و مردم زشتکاری و دشمنی او را با خدا و پیغمبر و ماخا نواده می دانند .
 چون امام حسن علیه السلام وفات یافت [و] در همانجا روی تابوتش گذاشتند ، او را بمحل مسلامی
 پیغمبر صلی الله علیه وآله که بر جنازه هانماز می خواند بردند ، امام حسین علیه السلام بر جنازه نماز خواند
 و سپس برداشتند و بمسجد بردند ، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله نگاه داشتند ، جاسوسی نزد
 عایشه رفت و گفت : بنی هاشم جنازه حسن را آورده اند تا نزد پیغمبر دفن کنند ، او روی استری زین
 کرده می نشست و پشتاب بیرون شد . و او نخستین زنی بود که در اسلام بر زین نشست . آمد و گفت فرزند خود
 را از خانه من بیرون برید ، او نباید در خانه من دفن شود و حجاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دریده شود ،
 امام حسین علیه السلام باو فرمود : تو پدرت در سابق حجاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را پاره کردید
 و در خانه او کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابو بکر و عمر است) ای عایشه
 خدا از این کارت از تو باز خواست می کند .

شرح- دلالت این روایت بر امامت امام حسین علیه السلام از این جهت است که امام حسن علیه السلام
 باو وصیت کرد و هم از اینجهت که او بر جنازه امام حسن علیه السلام نماز خواند و این هر دو از علامت
 امامت است .

۲- محمد بن الحسن وعلی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان الدیلمی ، عن بعض أصحابنا ، عن الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام الْوَفَاةُ ، قَالَ : يَا قَبْرُ ! انْظُرْ هَلْ تَرَى مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّْي ، قَالَ : ادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ، فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ : هَلْ حَدَّثْتَ إِلَّا خَيْرًا ؟ قُلْتُ : أَجِبْ أَبَا مُحَمَّدٍ فَجَعَلَ عَلِيٌّ شِئْخَ نَعْلِهِ ، فَلَمْ يَسْوَمْ وَخَرَجَ مَعِي يَدُوًّا ، فَلَمَّا فَا مَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام : اخْلِسْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلَكَ يَغِيبُ عَنْ سَمَاعِ كَلَامٍ يَحْتَمِي بِهِ الْأَمْوَاتُ وَيَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ ، كُونُوا أَوْعِيَّةَ الْعِلْمِ وَمَصَابِيحَ الْهُدَى ، فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَأُ مِنْ بَعْضٍ ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ وُلْدَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أئِمَّةً وَفَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَآتَى دَاوُدَ علیه السلام زَبُورًا وَقَدْ عَلِمْتَ بِمَا اسْتَأْذَرَ بِهِ مُحَمَّدًا علیه السلام يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ! إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ وَإِسْمًا وَصَفًا اللَّهُ بِهِ الْكَافِرِينَ ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَكَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون وفات حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید بقبر فرمود : ای قبر !

بین پشت در ، مؤمنی از غیر آل محمد علیهم السلام هست ؟ عرض کرد : خدای تعالی و پیغمبر و پسر پیغمبرش آنرا از من بهتر میدانند . فرمود : محمد بن علی را (که مادرش حنیفه است) نزد من آور (پس مقصود از سؤال کردن حضرت این بود که بقبر بفرماید : من میدانم کسی جز محمد بن حنیفه آنجا نیست ، او را بیاد و گفته اند مقصودش از مؤمن عزرائیل است ، زیرا او بر در خانه امه اجازه میگرفت) قبر گوید : من نزدش رفتم ، چون وارد شدم ، گفت : امیدوارم جز خیر پیش نیامده باشد . عرض کردم : ابا محمد را اجابت کن (که ترا میخواند) او با شتاب بدون اینکه بندگش خود را به بندد با من دوید ، چون مقابل امام رسید سلام کرد . حسن بن علی علیهما السلام باو فرمود : بنشین که مانند تو شخصی نباید از شنیدن سخنی که سبب زنده شدن مردگان و مردن زنده ها میشود ، غایب باشد (آن سخن وصیت آخر عمر من است که دل های مرده را زنده میکند و هر زنده ای که آن را نپذیرد ، در شمار مردگان آید) .

شما باید گنجینه علم و چراغ هدایت باشید ، زیرا برخی از نور خورشید از برخ دیگرش تابان تر است (پس اگر چه تو هم برادر من و حسینی ، اما بدانکه من و او نور تابنده تر خورشید وجود پدریم ، یا آنکه اگر چه همه بشر از یک اصلند ولی تو بواسطه انتسابت بعلی علیه السلام باید علم و کمالات از مردم دیگر تابنده تر باشد) مگر نبدانی که خدا فرزندان ابراهیم را امام قرار داد ولی بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت بخشید و پداود علیه السلام زبور را داد ، در صورتی که میدانی محمد صلی الله علیه و آله را چه امتیازی برگزید (قرآنرا باو فرستاد و او را باستواری بر خلق عظیم ستود) .

ای محمد بن علی ! من از حسد تو میترسم [من از حسد تو نمی ترسم - بنسخه اعلام الوری -]

أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ، وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ! أَلَا خَيْرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فَبِكَ ؟ قَالَ : بَلَى . قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاكَ عليه السلام يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرَّ بِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَبْرِّ مُحَمَّدًا وَوَلَدِي ، يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ! لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخِيرَكَ وَأَنْتَ نُظْمَةٌ فِي طَهْرِ أَبِيكَ لَأَخْبَرْتُكَ ، يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَمُفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي وَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ فِي الْكِتَابِ وَرِثَانَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَضَافَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي وَرِثَانَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَعَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ خَيْرَةٌ خَلَقَهَا فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وَاخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا عليه السلام وَاخْتَارَنِي عَلِيٌّ عليه السلام بِالْإِمَامَةِ وَاخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام : أَنْتَ إِمَامٌ وَأَنْتَ وَسِبْطِي إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَاللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هَذَا الْكَلَامَ ، أَلَا وَإِنَّ فِي رَأْسِي كَلَامًا لَا تَنْزِفُهُ الدَّلَاةُ وَلَا تُغَيِّرُهُ نَعْمَةُ الرَّيَاحِ كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ فِي الرَّقِيقِ الْمُنْمَمِ أَهْمُ بِإِبْدَائِهِ فَاجِدْنِي سَقِيتَ إِلَيْهِ سَبَقَ الْكِتَابِ الْمُنزَلِ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَإِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَيَدُ الْكَاتِبِ ، حَتَّى

زیرا خدا کافران را بان وصف کرده و فرموده است : (بسیاری از اهل کتاب میخواستند) با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده بسبب حسدی که در دل خود دارند ، شما را بکفر برگردانند . ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰

زیرا خدا کافران را بان وصف کرده و فرموده است : (بسیاری از اهل کتاب میخواستند) با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده بسبب حسدی که در دل خود دارند ، شما را بکفر برگردانند . ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰

در صورتی که خدای عزوجل شیطانرا بر تو مسلط نساخته است ای محمد بن علی ! نمیخواهی آنچه را از پدرت درباره توشنیده‌ام بنویسم ؟ گفت : چرا ، فرمود : شنیدم پدرت صلى الله عليه وآله روز جنگه بصره (جنگه جمل) میفرمود : کسی که میخواهد در دنیا و آخرت بمن نیکی کند ، باید پیغمبر محمد نیکی کند . ای محمد بن علی اگر بخوام بنویسم از زمانی که نطفه‌ای بودی در پشت پدرت خبر میدهم ای محمد بن علی ! نبدانی که حسین بن علی علیهما السلام بعد از وفات من و بعد از جدایی روح از پیکرم ، امام پس از من است و نزد خدای جل اسمه - امامت بنام او در کتاب (لوح محفوظ یا قرآن یا سیننامه) ثبت است ، امامت او از راه وراثت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل آن وراثت را بوراثت از پدر و مادرش هم افزوده میباشد ، خدا دانست که شما خانواده بهترین خلق اوهستید ، لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزید و محمد علی صلى الله عليه وآله را انتخاب کرد و علی صلى الله عليه وآله مرا با امامت برگزید و من حسین صلى الله عليه وآله را برگزیدم .

محمد بن علی صلى الله عليه وآله عرض کرد : تو امامی و تو واسطه میان من و محمدی صلی الله علیه و آله ، بعد از من دوست داشتم که پیش از آنکه این سخن را از تو بشنوم مرده باشم ، همانا در سرم سخنی است که دلخواه نتوانند همه آنرا بکشند (آتش در افضلیت شما در خاطر دارم که بوسف در نیاید) و ترانه و آنکه با هاد گری - گوش ناساز (پاره گوشهای دشمنان عقیده مرا نسبت بشما ست نکند) آنها مانند نوشته سر به ریستکه و درفش مزین و منقوش است ، می‌خواهم اظهارش کنم ولی می‌بینم کتاب منزل خدا (قرآن) و کتب دیگری که پیغمبران آورده‌اند ، بر من پیشی گرفته‌اند ، و آن سخنی است که زبان هر گوینده و دست هر نویسنده از

لَا يَجِدَ قَلَمًا وَبُوتُوا بِالْقُرْطَاسِ حُمًّا فَلَا يَبْلُغُ إِلَى فَصْلِكَ وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، الْحَسَنُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَآتَقَلْنَا حِلْمًا وَأَقْرَبْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَحِمًا كَانَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَقَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِي أَحَدٍ خَيْرًا مَا اصْطَفَى نَحْنًا ﷺ . فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ ﷻ نَحْنًا ﷻ وَاخْتَارَ نَحْنًا عَلِيًّا وَاخْتَارَكَ عَلِيُّ إِمَامًا وَاخْتَرَتِ الْحَسَنُ ، سَلَمْنَا وَرَضِينَا مِنْ [هُوَ] بِغَيْرِهِ يَرْضَى وَ [مَنْ غَيْرُهُ] كَمَا نُسَلِّمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلَاتِ أَمْرِنَا .

(۷۷۵) ۳. وَبِهَذَا إِسْنَادٌ ، عَنْ سَهْلِ ، عَنْ نَجْمِ بْنِ سَلِيمَانَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ نَجْمِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷻ يَقُولُ : لَمَّا اخْتَصَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷻ قَالَ لِلْحَسَنِ : يَا أَحْيَى ابْنِي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَأَحْفَظْهَا ، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْ لِي نَحْوِي ثُمَّ وَجَّهْتَنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا ثُمَّ أَصْرَفَنِي إِلَى أُمَّيِّ فَاطْمَأَنَّ عَلَيَّهَا السَّلَامُ ثُمَّ رَدَّنِي فَاذْفَنْبِي بِالْبَقِيعِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَبَّحْتَنِي مِنَ الْحَمِيرِ ، مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَبِيغِهَا وَعَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ وَعَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا فُيِضَ الْحَسَنُ ﷻ [وَ] وُضِعَ عَلَيَّ سَرِيرُهُ فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مِصْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷻ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَيَّ الْجَنَائِزِ فَصَلَّى عَلَيَّ الْحَسَنُ ﷻ ، فَلَمَّا أَنْ سَلَى عَلَيْهِ حِمْلًا فَادْخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا أَوْقَفَ عَلَيَّ قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷻ بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبْرَ وَقِيلَ لَهَا : إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

ادای آن عاجز است تا آنجا که قلمها تمام شود و کاغذها سیاه شود و بازم فضیلت شما با آخر نرسد ، خدا نیکوکاران را چنین جزا میدهد و هیچ نیروئی جز از خدا نیست .

حسین از همه ما داناتر و از لحاظ خویشتن داری سنگین تر و از جهت قرابت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است او پیش از خلقتش فقیه بوده (یعنی خدا روحش را پیش از تعلق ببدن عالم و بلکه معلم ملائکه ساخت) و پیش از آنکه زبان باز کند وحی خدا را خوانده است و اگر خدا در شخص دیگری خیری میدانست ، محمد (ص) را بر نمیگزید ، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را برگزید ؛ و محمد صلی الله علیه و آله را با امامت بر گزید و شما حسین را ، ما تسلیم شدیم و رضا دادیم ، کیست که بغیر آن رضا دهد ؟ و کیست جز او که در کارهای مشکل خویش تسلیمش شود ؟ ۱۱۲

۳ - محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر ﷻ می فرمود : چون حسن بن علی ﷻ بحالت احتضار درآمد ، بحسین فرمود ، برادرم ! بنو وصیتی میکنم ، آنرا حفظ کن ، چون من مردم ، جنازه ام را آماده دفن کن سپس مرا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برتا با او تجدید عهدی کنم ، آنگاه مرا بجانب مادرم فاطمه علیها السلام برگردان ، سپس مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدانکه از طرف حمیرا ، (عایشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند ، مصیبتی بمن میرسد ، پس چون امام حسن ﷻ وفات کرد و روی تابوتش گذاردند ، او را بمحلی که پنجمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز میخواند بردند ، امام حسین بر جنازه نماز گذارد و چون نمازش تمام شد داخل مسجدش بردند ، چون بر سرفبر

عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَحَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلَى بَعْلِ سِرْجٍ - فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ كَبِتَ فِيهِ الْإِسْلَامَ سِرْجًا - فَوَقَّعَتْ وَقَالَتْ: نَحْوًا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي، فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ وَلَا يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِجَابُهُ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: قَدِيمًا هَتَكْتَ أَنْتِ وَأَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مِنْ لَا يُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُرْبَهُ وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَكِ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةُ! إِنَّ أَحْيَى أَمْرِي أَنْ أَقْرَبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا وَأَعْلِمَنِي أَنْ أَحْيَى أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتْرَهُ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ، وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرَّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتَ أَنْتِ لِأَبِيكَ وَفَارُوقِهِ عِنْدَ أُذُنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَعَاوِلَ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى، وَلَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكَ وَفَارُوقَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقْرُبُهُمَا مِنْهُ الْأَذَى وَمَا رَعِيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللَّهُ بِهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ

رسول خدا صلی الله علیه وآله نکش داشتند ، بمایشه خیر بردند و باو گفتند ، بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیهما السلام را آورده اند تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله دفن کنند ، عایشه هر استری زین کرده نصت و شتافت - او نخستن زنی بود که از دوران اسلام بر زین نشست - آمد و ایستاد و گفت : فرزند خود را از خانه من بیرون برید ، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و حجاب پیغمبر صلی الله علیه آله دیده شود . حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمود : تو پدردت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه آله را در پدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابو بکر و عمر است) و خدا از این کار ، از تو بازخواست میکند . همانا بر ادرم بمن امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله برم تا با او تجدید عهد کند ، و بدانکه برادر من از همه مردم بخدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا صلی الله علیه وآله را پاره کند ، زیرا خدای تبارک و تعالی میفرماید : « ای کسانی که ایمان آورده اید ، تا بشما اجازه نداده اند بخانه پیغمبر وارد نشوید - ۵۸ سوره ۳۳ - » و تو بدون اجازه پیغمبر ، مردانی را بخانه او راه دادی . خدای عزوجل فرماید : « ای کسانی که ایمان آورده اید ، آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر نکنید - ۴ سوره ۴۹ - » در صورتیکه بجان خودم سوگند که تو بخاطر پدردت و فاروقش (عمر) بتل گوش پیغمبر صلی الله علیه وآله کلنگه ها زدی با آنکه خدای عزوجل فرماید : « کسانی که نزد رسول خدا صدای خود را فرود میکشند ، آنها پند که خدا دلها بهمانا بتقوی آزمایش کرده است - ۴ سوره ۴۹ - » بجان خودم که پدردت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را پیغمبر صلی الله علیه آله را آزار دادند و آن حتی را که خدا با زبان پیغمبرش با آنها امر کرده

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَالًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءٌ وَ تَالَلَّهِ يَا عَائِشَةُ ! لَوْ كَانَ هَذَا الَّذِي كَرِهْتِهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا جَائِزًا فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَ إِنْ رُغِمَ مَعِطْسُكَ قَالَ : ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَقَالَ : يَا عَائِشَةُ ! يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَ يَوْمًا عَلَى جَمَلٍ فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكَ وَ لَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدَاوَةَ لِبَنِي هَاشِمٍ ، قَالَ : فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ : يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ هُوَ لِأَنَّ الْقَوَائِمَ يَتَكَلَّمُونَ فَمَا كَلَامُكَ ؟ فَقَالَ لَهَا الْحَسِينُ عليه السلام : وَ أَنْتِ تَتَّبَعِينَ مُحَمَّدًا مِنْ الْقَوَائِمِ ، قَوْلَ اللَّهِ لَقَدْ وَدَدْتُهُ ثَلَاثَ قَوَائِمٍ : فَاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مَحْزُومٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بِنْتُ الْأَصَمِ بْنِ رَوَاحَةَ بِنْتُ حِجْرِ بْنِ عَبْدِ مَبِيعِ بْنِ عَامِرٍ ، قَالَ : فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحَسَنِ عليه السلام : نَحْوًا ابْنَكُمْ وَ أَذْهَبُوا بِهِ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ حَصِيمُونَ ، قَالَ : فَمَضَى الْحَسِينُ عليه السلام إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ .

(بَابُ)

الإشارة والنص على علي بن الحسين صلوات الله عليهما

۱- محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين وأحمد بن محمد ، عن محمد بن إسماعيل ، عن منصور

بود ، رعایت نکردند ، زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت بمؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرامست ، بخدا ای عایشه ! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا (ص) که تو آنرا نمیخواهی ، از نظر ما خدا آنرا جایز کرده بود ، میفهمیدی که او برغم آنف تو در آنجا دفن میشد (ولی افسوس که کلنگه زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست) سپس محمد بن حنفیه رشته سخن بدست گرفت و فرمود : ای عایشه ! یگر وزیر استر میشینی و یگر روز (در جنگه جمل) بر شتر میشینی ؟ تو بملت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری ، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار میگیری ، (در سورتیکه خدا میفرماید : نفس بیدی فرمان میدهد - ۵۳ یوسف و بزنان پیغمبر میفرماید : در خانه خود بنشینید ۳۳ - اعراب) .

عایشه رو باو کرد و گفت : سر حنفیه ! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن میگویند ، دیگر توجه میگوئی ؟ حسین عليه السلام باو فرمود : محمد را از بنی فاطمه بگذا دور میکنی ، بخدا که او زاده سه فاطمه است : ۱- فاطمه دختر عمران بن عائد بن عمرو بن مخزوم (مادر ابوطالب) ۲- فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیر المؤمنین عليه السلام) ۳- فاطمه دختر زائده بن اسم بن رواحه بن حجر بن عبد مبیع بن عامر (مادر عبدالمطلب) عایشه با امام حسین علیه السلام گفت : پسر خود را دور کنی و ببر پدش که شما مردمی دشمنی خواهید ، پس حسین علیه السلام بجانب قبر مادرش رفت و جنازه او را بیرون آورد و در بقیع دفن کرد .

۵ (اشاره و نص بر علی بن الحسين صلوات الله عليهما)

۱- ای جارود (که نامش زیاد است) گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : چون هنگام شهادت

بْنِ يُوْسُفَ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا حَضَرَهُ
الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكَبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليها السلام فَدَفَعَتْ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً
وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطُورًا مَعَهُمْ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيٍّ
ابْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ صَارَ اللَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابَ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ ، قَالَ : قُلْتُ : مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِي
اللَّهُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : فِيهِ وَاللَّهِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَوَلَدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا ، وَاللَّهُ
إِنَّ فِيهِ الْخُدُودَ ، حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْضَ الْخَدِيثِ .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانَ ، عَنْ
أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام مَا حَضَرَهُ ، دَفَعَتْ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ
فَاطِمَةَ ظَاهِرَةً فِي كِتَابٍ مُنْدَجَجٍ ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا كَانَ ، دَفَعَتْ ذَلِكَ إِلَى
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، قُلْتُ لَهُ : فَمَا فِيهِ - يَرْحَمُكَ اللَّهُ - ؟ فَقَالَ : مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَوَلَدُ آدَمَ مُنْذُ
كَانَتِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَفْنَى .

۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ،
عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا صَارَ إِلَى
الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ مَسَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْكُتَيْبَةَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ .

حسین بن علی علیهما السلام فرا رسید ، دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و کتابی
پیچیده و وصیتی آشکارا باو داد ، زیرا علی بن الحسین علیهما السلام مرضی از لحاظ معده داشت که در حال
احتضارش میدیدند ، سپس فاطمه آن کتاب را بعلی بن الحسین علیه السلام داد ، ای زیاد ! سپس بخدا آن
کتاب بما رسید ، زیاد گوید عرض کردم : خدا مرا قربانت گرداند ، در آن کتاب چه نوشته است ؟
فرمود : بخدا آنچه از زمان خلقت آدم تا با آخر رسیدن دنیا مورد احتیاج اولاد آدمست در آن است ، بخدا
که احکام حدود حتی جریمه خراش در آن ثبت است .

۲- ای جارود گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : چون هنگام شهادت امام حسین علیه السلام
فرا رسید ، وصیتی را که در کتابی پیچیده بود ، در حضور مردم ، بفاطمه داد ، پس چون امر شهادت حسین
علیه السلام بدانجا که مقدر بود رسید ، فاطمه آن وصیت را بعلی بن الحسین علیهما السلام داد ، عرض کردم :
خدای رحمت کند ، در آن وصیت چه بود ؟ فرمود : آنچه فرزندان آدم از ابتدای دنیا تا با آخر رسیدن
آن احتیاج دارند .

۳- امام صادق عليه السلام فرمود : چون امام حسین صلوات الله علیه بجان عراق رهسپار گشت ، کتب و وصیت
را با هم سلمه - رضی الله عنها - سپرد و چون علی بن الحسین عليه السلام بمدینه برگشت باو تحویل داد .
شرح- آنچه امام حسین علیه السلام با هم سلمه داد غیر از آنها بود که بفاطمه داد و شاید آنچه با هم
سلمه داد همان وصیت سر بهری باشد که از آسمان نازل شده است - مرآت ص ۲۲۷ - .

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفَوَانِيِّ:

٤ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ قَلْبِجِ بْنِ أَبِي بَكْرِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعِنْدَهُ وُلْدُهُ إِذْ جَاءَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَّاهُ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ، فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ، قَالَ: وَمَضَى جَابِرٌ وَرَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِخْوَتِهِ فَأَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ شَيْءٍ قَالَ لَكَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ؟ فَقَالَ: قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ فَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ هَيْئًا لَكَ يَا بُنَيَّ! مَا خَصَّكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ، لَا تَطَّلِعْ إِخْوَتَكَ عَلَى هَذَا فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا، كَمَا كَادُوا إِخْوَةَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(بَابُ)

الإِشَارَةُ وَالنَّمَى عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿٧٨٠﴾ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

وَدَرِ نُسْخَةِ صَفَوَانِيِّ اسْت:

٤- شیبانی گوید: بخدا که من در خدمت علی بن الحسین بودم و فرزندانش هم حضور داشتند که جابر ابن عبدالله انصاری خدمت آنحضرت رسید و سلام کرد، سپس دست این جعفر (امام باقر) علیه السلام را گرفت و با او خلوت کرد و عرض کرد: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله بمن خبر داد که من مردی از اهل بیت او را که نامش محمد بن علی و کینه اش ابا جعفر است درک میکنم، و فرمود: چون خدمتش رسیدی، او را از جانب من سلام برسان، شیبانی گوید: جابر برفت و ابو جعفر علیه السلام آمد و نزد پدرش علی بن الحسین علیه السلام با برادرانش نشست، و چون نماز مغرب را گزارد، علی بن الحسین با ابو جعفر علیهم السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری بتو چه گفت؟ جواب داد: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو مردی از اهل بیت مرا که نامش محمد بن علی و کینه اش ابا جعفر است درک میکنی، سلام مرا با او برسان. پدرش باو فرمود: پس رانم! امتیاز و خصوصیتی را که خدا توسط پیغمبرش از میان اهل بیتش تنها بتو داده بر تو گوارا باد. برادرانت را از این مطلب آگاه مکن، مبادا درباره تو مکرری اندیشند، چنانکه برادر او یوسف بر ای یوسف اندیشیدند. (این حدیث چنانکه گفتیم تنها در نسخه صفوانی است و مناسب است در باب بعد ذکر شود).

(اشاره و نامی بر ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام)

١- اسماعیل بن محمد گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پیش از آنکه وفات علی بن الحسین

سهل ، عن إبراهيم بن أبي البلاد ، عن إسماعيل بن محمد بن عبدالله بن علي بن الحسين ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما حصر علي بن الحسين عليهما السلام الوفاة قبل ذلك أخرج سبطاً أو صدوقاً عنده ، فقال : يا محمد أحمل هذا الصدوق ، قال : فحمل بين أربعة ، فلما توتيتي جاء إخوته يدعون في الصدوق فقالوا : أعطنا نصيبنا في الصدوق فقال والله مالكم فيه شيء ، ولو كان لكم فيه شيء ما دفعه إلي وكان في الصدوق سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله وكتبه .

۲- محمد بن يحيى ، عن عمران بن موسى ، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن عبد الله عن عيسى بن عبدالله ، عن أبيه ، عن جدّه قال : التفت علي بن الحسين عليهما السلام إلى ولده - وهو في الموت - وهم مجتمعون عنده . ثم التفت إلى محمد بن علي فقال : يا محمد ! هذا الصدوق اذهب به إلى بيتك ، قال : أما إنه لم يكن فيه دينار ولا درهم ولكن كان مملوفاً علماً .

۳- محمد بن الحسن ، عن سهل ، عن محمد بن عيسى ، عن فضالة بن أيوب ، عن الحسين ابن أبي العلاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول : إن عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم أن يرسل إليه صدقة علي وعمر وعثمان وإن ابن حزم بعث إلى زيد بن الحسن وكان أكبرهم ، فسأله الصدقة ، فقال زيد : إن الواجب كان بعد علي الحسن وبعد الحسن الحسين وبعد الحسين علي بن الحسين وبعد علي بن الحسين محمد بن علي ، فأبعث إليه فبعث ابن حزم

عليهما السلام فراسد ، زنبیلی یا سندوقی را که نزداو بود ، بیرون آورد و فرمود : ای محمد : این سندوق را ببر ، پس آنرا در میان چهارتن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند ، چون آنحضرت وفات کرد ، برادران امام باقر آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان سندوق بود ، بهره ما را بده . فرمود : بخدا که از بهره شما چیزی در آن نبود ، اگر از بهره شما چیزی در آن میبود ، پدوم آنرا بمن نمیداد ، در آن سندوق سلاح و کتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود (که از علائم و مختصات امام علیه السلام است) .

۲- عیسی بن عبدالله از جدش نقل کند که علی بن الحسین علیهما السلام در حال احتضار که تمام اولادش گردش بودند ، با آنها متوجه شد ، آنکاه بمحمد بن علی رو کرد و فرمود : ای محمد ! این سندوق را بخانه خود بر ، سپس گوید : ولی در آن سندوق درهم و دینار نبود ، بلکه هر از علم و دانش بود .

۳- ابن ابی العلاء گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : عمر بن عبدالعزیز با بن حزم (که گویا والی او در مدینه بوده) نوشت که صدقه (یعنی دفتر موقوفات و صدقات - مجلسی (ره) -) علی و عمر و عثمان را برای او بفرستد ، ابن حزم هم شخصیرا نزد زید بن حسن که بزرگترین اولاد علی بود فرستاد تا آنرا مطالبه کند . زید گفت : حاکم [منولی] بعد از علی حسن بود . پس از حسن حسین و بعد از حسین علی بن الحسین و پس از علی بن الحسین محمد بن علی است ، از او مطالبه کن . ابن حزم نزد پدوم فرستاد ، پدوم مرا فرستاد

إِلَى أَبِي ، فَأَرْسَلَنِي أَبِي بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتَّى دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ ، فَقَالَ لَدُبْعُنَا : يَعْرِفُ هَذَا
وُلْدُ الْحَسَنِ ؟ قَالَ : نَعَمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا لَيْلٌ وَلَيْكَتَهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَلَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ
بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَلَيْكَتَهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَاءِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ
عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى
ابْنِ حَزْمٍ - ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ ، لِأَنَّهُ قَالَ بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَكَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي عليه السلام .
عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ مِثْلَهُ .

(بَابُ)

الإِشَارَةُ وَالنَّصُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ ، عَنِ ابْنِ بِنِ عُمَانَ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ
الْكِنَانِيِّ قَالَ : نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَمْشِي فَقَالَ : تَرَى هَذَا ؟ هَذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ : « وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ »

- تا آن دفتر را باین حزم تحویل دادم (ودفتر صدقات عمر و عثمان را هم از اولاد خود آنها مطالبه کرد) .
ابن ابی العلاء گوید : یکی از ما بامام عرض کرد : اولاد حسن این موضوع را میدانند ؟ فرمود :
آری چنانکه میدانند اکنون شب است ، ولی حسد آنها را تحریک میکند ، واگر ایشان حق را از راه حق
مطالبه کنند ، برای خود آنها بهتر است ، اما ایشان دنیا را میطلبند .
۴ - ابن ابی یعقوب گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : عمر بن عبدالعزیز باین حزم نوشت -
سپس مانند روایت سابق نقل میکند - جز اینکه میگوید : ابن حزم نزد زید بن حسن فرستاد و او از پدرم
بزرگتر بود .

﴿ اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ﴾

- ۱ - ابی الصباح گوید : امام باقر عليه السلام بحضرت صادق عليه السلام نگاه کرد که راه میرفت ، فرمود : این رامیبینی؟
این از کسانی است که خدای عزوجل فرماید : « ما میخواستیم بر آنکسان که در زمین ناتوان شمرده شده اند
منت نهم و پیشوایشان سازیم و وارث زمینشان کنیم - ۵ سوره ۲۸ - ۴ » .
شرح - این آیه درباره حضرت مهدی قائم عليه السلام و امامانیکه در آن زمان رجعت میکنند تأویل شده است
و مراد بناتوان شمردن در زمین اینستکه : در دنیا بایشان ستم میکنند و حقشانرا غصب مینمایند ولی نزد خدا
عزیز و بزرگوار و در آسمان صاحب قدرت و اختیارند و موضوع رجعت را درس ۳۵ توضیح دادیم .

(۷۸۵) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عليه السلام الْوَفَاةُ قَالَ: يَا جَعْفَرُ! أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَاللَّهِ لَا دَعَسْتَهُمْ وَالرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ فَلَا يَسْأَلُ أَحَدًا.

۳ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ سَدِيرِ الصَّرِفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنْ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَخَلْقِهِ وَشَمَائِلِهِ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ مِنْ ابْنِي هَذَا، شِبْهَ خَلْقِي وَخَلْقِي وَشَمَائِلِي؛ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ طَاهِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَوْ أَحْسَنُ.

۵ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ طَاهِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

۶ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ طَاهِرٍ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

(۷۹۰) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَصَرَبَ بِيَدِهِ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۲ - امام صادق عليه السلام فرمود: چون وفات پدرم نزدیک شد، فرمود: ای جعفر! خیرخواهی اصحاب را بتو سفارش میکنم. گفتم: قربانت کردم: بخدا آنها را بمقامی از علم رسانم که هر مردی از آنها در هر شهری که باشد، محتاج بسؤال از هیچکس نباشد.

۳ - سدید صیرفی گوید: شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود: از جمله سعادت مرد اینست که او را فرزندی باشد که شباهتی از خلقت و اخلاق و شمائلش در او درک شود و من شباهت خلقت و اخلاق و شمائل را در این پسر من یعنی امام صادق درک میکنم.

۴ - طاهر گوید: خدمت امام باقر عليه السلام بودم که جعفر عليه السلام آمد، آنحضرت فرمود: این بهترین مردمست (پیدا است که در این جمله خود آنحضرت از کلمه «مردم» مستثنی است).

۵ - (در این دو روایت هم طاهر عین طاهر را در روایت سابق نقل کرد، نقل میکند و فقط وساطت میان طاهر و کلینی فرق میکنند).

۷ - جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر عليه السلام راجع بقائم (بامر خدا یعنی امام) سؤال شد، حضرت دست خود را بامام صادق عليه السلام زد و فرمود: بخدا که این قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، عنبسه

عَلِيٍّ فَقَالَ : هَذَا وَاللَّهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ عَبَسَهُ : فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَتْ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ ، فَقَالَ : صَدَقَ جَابِرٌ ، ثُمَّ قَالَ : لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمُ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ ؟

۸ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ : ادْعُ لِي شُهَدَاءَ قَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعُ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ : اكْتُبْ : هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ « يَا بَنِيَّ إِنْ اللَّهُ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْفَيْتَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يَصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ وَ أَنْ يَعْمِيَهُ بِعِمَامَتَيْهِ أَنْ يَرْبِعَ قَبْرَهُ وَ يَرْقَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ أَنْ يُجَلَّ عَنْهُ أَطْمَارُهُ عِنْدَ دَفْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ : انصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبَتِ ! بَعْدَ مَا انصَرَفُوا - مَا كَانَ فِي هَذَا بِأَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ فَقَالَ : يَا بَنِيَّ ! كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقَالَ : إِنَّهُ لَمْ يُوَصَّ إِلَيْهِ ، فَادْرُدْ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ

الإشارة والنص على أبي الحسن موسى عليه السلام

۱ - أحمد بن مهزيان ، عن محمد بن علي ، عن عبد الله القلاء عن الفيض بن المختار قال :

گوید : چون امام باقر علیه السلام وفات کرد ، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و این خبر را باوادم ، فرمود : جابر راست گفته است ، سپس فرمود : شاید شما عقیده ندارید که هرامامی بعد از امام پیشین قائم (بامر خدا) است ؟

۸ - عبدالاعلی گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : پدرم آنچه در آنجا بود (از کتب و سلاح و نشانه های امامت) بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد ، فرمود : گواهانی نزد من آور ، من چهار تن از قریش را که نافع - غلام عبدالله بن عمر - در میان آنها بود حاضر کردم ، پس فرمود بنویس :

اینست آنچه یعقوب پسرانش وصیت کرد . و پسرانم ! خدا برای شما این دین را برگزید ، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید - ۱۳۲ - سوره ۲ - ، و محمد بن علی بجعفر بن محمد وصیت کرد و باو امر فرمود که او را در بردیکه نماز جمعه را با آن میخواند کفن پوشد ، و با عمامه خودش او را عمامه پوشد و قبرش را چهار گوش سازد و ببتداری چهار انگشت بالا آورد و هنگام دفن پندهای کفن او را بگشاید : سپس بگواهان فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند - بعد از آنکه رفتند - گفتم : ای پدر ! در این وصیت چه احتیاجی بگواه گرفتن بود ؟ فرمود : پسرانم ! نخواستم که تو (در امر امامت یا کارهای وصیت) منفلوب باشی و مردم بگویند باو وصیت نکرده است ، خواستم که توحیبت و دلیل داشته باشی .

(اشاره و نص بر ابی الحسن موسی علیه السلام)

۱ - فیض بن مختار گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : مرا از آتش دوزخ دستگیر ، ما

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : خُذِي يَدَيْ مِنَ النَّارِ ، مَنْ لَنَا بَعْدُكَ ؟ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ - فَقَالَ : هَذَا صَاحِبِكُمْ ، فَمَسَّكَ بِهِ .

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ ثُبَيْتِ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَبِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرزُقَكَ مِنْ عَيْفِكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ وَمِثْلَهَا ، فَقَالَ : قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ قَالَ : قُلْتُ : مَنْ هُوَ ؟ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَهُوَ رَاقِدٌ فَقَالَ : هَذَا الرَّاقِدُ - وَهُوَ غُلَامٌ - .

۳- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَجَانِيُّ الْفَارِسِيُّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أَخَذَ فِيهَا أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قُلْتُ لَهُ : إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ صَارَ فِي يَدِ هَذَا وَمَا تَدْرِي إِلَى مَا يَصِيرُ ؟ ، قَهْلَ بَلَفَكَ عَنْهُ فِي أَحَدِمْ وَوَلِدِهِ شَيْءٌ ؟ ، فَقَالَ لِي : مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي مَنْزِلِهِ فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ كَذَا فِي دَارِهِ فِي مَسْجِدٍ لَهُ وَهُوَ يَدْعُو وَعَلَى يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يُؤَمِّنُ عَلَيَّ دُعَائِهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَخِشْيَتِي لَكَ ، فَمَنْ وَلِيُّ النَّاسِ بَعْدَكَ ؟ فَقَالَ : إِنَّ مُوسَى قَدْ لَيْسَ الدِّرْعَ وَسَاوَى عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : لَا أَسْتَأْجِرُ بَعْدَ هَذَا إِلَى شَيْءٍ .

بعد از شما که را داریم ؟ پس ابو ابراهیم بر آنحضرت وارد شد و او در آنروز کودکی بود ، امام فرمود : اینست صاحب شما ، دامنش را بگیر .

۲- معاذبن کثیر گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : از خدا بیکه این مقام را بشما روزی کرده میخواهم که تا پیش از وفات شما نمانند آنرا بنسل شما هم روزی کند . فرمود : خدا اینکار را کرده است عرض کردم : قربانت گردم ، او کیست ؟ اشاره به عبد الصالح کرد که خوابیده بود و فرمود این خوابیده - او در آنزمان کودک بود .

۳- ابن حججاج گوید : در سالی که ابوالحسن ماضی (امام هفتم) علیه السلام را گرفتند ، به ابوالحسن گفتم : این مرد (امام هفتم علیه السلام) بدست اینمرد (هارون) افتاد و نسیدانم عاقبت کارش بکجا انجامد آیا نسبت بیکی از اولادش بشوخیبری رسیده است ؟ بمن گفت : من گمان نمیگردم کسی این مسأله را از من بپرسد ، من بمنزل جعفر بن محمد رفتم ، او در فلان اتاق خانه در محل نمازش بود و دعا میکرد و موسی بن جعفر طرف راستش بود و آمین میگفت ، بحضور عرض کردم : خدا مرا قربانت کند : میدانید که من تنها بشما گرویده ام و در خدمت شما بوده ام ، بفرمائید صاحب اختیار مردم بعد از شما کیست ؟ فرمود : موسی آن زره را پوشید و بنامش دست آمد ، بحضور عرض کردم : بعد از این دیگر به چیزی احتیاج ندارم (همین سخن مرا کافیست) .

(۷۹۵) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُوسَى الصَّبِقِلِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَهُوَ غُلَامٌ ، فَقَالَ : اسْتَوْصِ بِهِ وَصَّعَ أَمْرُهُ عِنْدَ مَنْ تَتَّقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ .

۵ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْمًا ، فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ : جُعِلَتْ فِدَاكَ إِلَيَّ مَنْ تَفْرَعُ وَتَفْرَعُ النَّاسُ بِعَدَاكَ ؟ فَقَالَ : إِلَى صَاحِبِ الثَّوْبَيْنِ الْأَصْفَرَيْنِ وَالْقَدِيرَيْنِ - يَعْنِي الذُّؤَابَتَيْنِ - وَهُوَ الطَّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ ، يَفْتَحُ الْبَابَيْنِ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا ، فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا كَقَتَانِ آخِذَةً ! بِالْبَابَيْنِ فَفَتَحَهُمَا ! ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام .

۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ : يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِي إِنْ الْأَنْفَسَ يَغْدَا عَلَيْهَا وَيُرَاحُ ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ، فَمَنْ ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ وَصَرَبَ بِيَدَيْهِ عَلَى مِصْبَ

توضیح - بتقدیمه ما از جمله همانندری الی هایصیر که ابن حجاج در سؤالش میآورد ، معلوم میبود که او فهمیده بود که موسی بن جعفر علیه السلام از این زندان بیرون نخواهد آمد و خیال میکرد از هم اکنون باید امام بعد از او تعیین شود و پیشوای مردم باشد ، از اینجهت عبدالرحمن با اظهار تعجب از سؤال او میگوید : زره امامت بقامت او راست آمده و تا زمانی که زنده است امام و پیشوای مردم است . ولی علامه مجلسی (ره) در اینجا بیانات دیگری دارد بر آت ۲۲۹ رجوع شود .

۴ - مفضل بن عمر گوید : خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد و او جوانی بود . امام فرمود وصیت مرا درباره این بپذیر (و بدانکه او امام است) و امر امامت او را با هر کدام از اصحابت که مورد اطمینانست در میان گذار .

۵ - اسحاق بن جعفر (بن محمد علیه السلام) گوید : روزی خدمت پندم بودم که علی بن عمر بن علی (پسر امام چهارم علیه السلام) از پندم پرسید و گفت : قربانت کردم ، ما و مردم ، بعد از شما بکه پناه بریم ؟ فرمود : بکسیکه دو جامه زره پوشیده و دو گیسو دارد و اکنون از این در بر تو در آید و هر دو لنگه در را با دو دست خود باز کند ، چیزی نگذشت که دیدم دو دست که دو لنگه در را گرفته و آنها را گهود ، ظاهر گشت ، سپس ابو ابراهیم علیه السلام بر ما وارد شد

۶ - صفوان جمال گوید : منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام عرض کرد : پدر و مادرم بقر بانه مرگه در هر صبح و شام بر آغ جانها میآید ، اگر چنین شد ، امام کیست ؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر چنین شد اینست امام شما و با دست پشانه ابو الحسن علیه السلام زد . که فکر میکنم شاه راست بود . و او در آنوقت پنج ساله بود [قدش پنج وجب بود] و عبدالله بن جعفر (اهلح امام طایفه فطحه) با مادر آن

أبي الحسن عليه السلام - الأيمن في ما أعلم - وهو يومئذ حماسي وعبد الله بن جعفر جالس معنا .
 ۷ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران ، عن عيسى
 ابن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : إن كان
 كون - ولا أراني الله ذلك - فبمن أنتم ؟ قال : فأوماً إلى ابنه موسى ، قلت : فإن حدث
 بموسى حدث فبمن أنتم ؟ قال : بولديه ، قلت : فإن حدث بولديه حدث و ترك أبا كبيراً و ابناً
 صغيراً فبمن أنتم ؟ قال : بولديه ، ثم قال : هكذا أبداً ، قلت : فإن لم أعرفه ولا أعرف موضعه ؟
 قال : تقول : اللهم إني أتولّي من بقي من حججك من ولد الإمام الماضي ، فإن ذلك يجزيك
 إن شاء الله .

۸ - أحمد بن مهراّن ، عن محمد بن علي ، عن عبد الله القلاء ، عن الفضل بن عمر قال :
 ذكر أبو عبد الله عليه السلام أبا الحسن عليه السلام - وهو يومئذ غلام - فقال : هذا المولود الذي لم يولد
 قبنا مولود أعظم بركة على شيعتنا منه ، ثم قال لي : لاتجفوا إسماعيل .
 ﴿ ۸۰۰ ﴾ محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن الحسن بن الحسين ،
 عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن فيض بن المختار في حديث طويل في أمر أبي الحسن عليه السلام

مجلس نشسته بود (با وجود آنکه از پدرش چنین سخنی شنید ، بعد از وفات پدر مخالفت کرد و دهوی
 امامت نمود) .

۷ - عیسی بن عبدالله گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : اگر پیش آمدی کند - که خدا آنرا
 بمن ننماید - (یعنی اگر خدای ناخواسته شما وفات کنید) من بکه اقتدا کنم ؟ حضرت اشاره پسرش
 موسی کرد . عرض کردم : اگر برای موسی پیش آمدی کند ، بکه اقتدا کنم ؟ فرمود : بفرزندش ، عرض
 کردم : اگر برای فرزندش پیش آمدی کند و برادر بزرگتر و پسر کوچکتری از خود باقی گذارد ، بکه
 اقتدا کنم ؟ فرمود : بفرزندش ، سپس فرمود : همچنین همیشه (پسر کوچک امام ، بر برادر بزرگتر امام مقدم
 است) عرض کردم : اگر امام را نشناختم و جای او را ندانستم چکنم ؟ فرمود : میگوئی خدایا ! من پیرو
 و دوستدار آن حجت زنده تو هستم که از فرزندان امام گذشته است ، همین ترا کافیت - انشاء الله - .

۸ - فضل بن عمر گوید : امام صادق عليه السلام از ابوالحسن موسی علیه السلام یاد کرد - و او در آن
 روز کودکی بود - و فرمود : اینست همان مولودیکه در خاندان ما ، مولودی پر برکت تر از او برای شیعیان
 ما بدنیایا نیامده است ، سپس بمن فرمود : با اسماعیل جفا مکن (زیرا اگر چه او امام نیست ، اما برادر بزرگتر
 امامست و با مقصود اینستکه : مبادا او را بادعای امامت و ادارکنی) .

۹ - فیض بن مختار در ضمن حدیث طولانی که راجع بامر امامت ابوالحسن علیه السلام است با پنجا
 میرسد که : امام صادق عليه السلام با او فرمود : اینست همان صاحب اختیار تو که درباره او پرسیدی ، نزد او برو

حَتَّى قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ ، فَعَمَّ إِلَيْهِ فَأَقْرَبَ لَهُ بِحَقِّهِ ، فَفَعَمْتُ حَتَّى قَبَلْتُ رَأْسَهُ وَيَدَهُ وَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي أَوَّلِ مَنْكَ ، قَالَ : قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَخْبِرْ بِهِ أَحَدًا ؟ فَقَالَ : نَعَمْ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ ، وَكَانَ مَعِيَ أَهْلِي وَوَلَدِي وَرُقَيَّائِي وَكَانَ يُؤَسُّ بْنُ طَبِيَّانَ مِنْ رُقَيَّائِي ، فَلَمَّا أَخْبَرْتَهُمْ حَمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ يُؤَسُّ : لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَسْمَعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَكَانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ ، فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَهُ : وَقَدْ سَبَّحْتَنِي إِلَيْهِ يَا يُؤَسُّ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ قَبِيضٌ ، قَالَ : فَقَالَ : سَمِعْتُ وَأَطَعْتُ ، فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : خُذْهُ إِلَيْكَ يَا قَبِيضُ !

۱۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ فَضِيلٍ ، عَنْ طَاهِرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَلُومُ عَبْدِ اللَّهِ وَيُعَاتِبُهُ وَيَقُولُ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ : لِمَ ، أَلَيْسَ أَبِي وَأَبُوهُ وَاحِدًا وَأُمِّي وَأُمَّهُ وَاحِدَةٌ ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّهُ مِنْ نَفْسِي وَأَنْتَ ابْنِي .

۱۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيَانٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ فِي الْمَهْدِ ، فَجَعَلَ يُسَارُهُ طَوِيلًا ، فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ ، فَفَعَمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي : أَدْنُ مِنْ مَوْلَاكَ

وبحثش اعتراف کن ، من برخاستم و سرو دستش بوسه دادم و بدرگاه خدای عزوجل برای او دعا کردم . امام صادق عليه السلام فرمود : آگاه باش که خدا اظهار این مطلب را بکسی پیش از تو بما اجازه نرموده است ، عرض کردم : قربانت کردم ، من بدیگری این خبر را باز گویم ؟ فرمود : آری ، باهل و اولاد ، و در آنجا اهل و اولاد و رفقای همراه من بودند و یونس بن طیبیان از جمله رفقایم بود ، چون من بآنها این خبر گفتم ، ایشان خدای عزوجل را شکرگزاری کردند ولی یونس گفت : نه . بخدا ، نمیپذیرم تا از خود امام بشنوم - و عجله هم داشت - از نزد ما بیرون رفت و من هم پشت سرش رفتم ، وقتی بدرخانه حضرت صادق عليه السلام رسیدم ، چون یونس پیش از من آنجا رسیده بود ، شنیدم حضرت باو میفرماید : ای یونس ! مطلب چنانست که فیض بتو گفت ، یونس گفت : شنیدم و اطاعت کردم ، و امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای فیض ! یونس را همراه خود داشته باش . (زیرا چندان اعتمادی باو نیست) .

۱۰ - طاهر گوید : امام صادق علیه السلام (پسر خود) عبدالله را سرزنش و تکویش و اندرز مینمود و میفرمود : چرا تو مانند برادرت (موسی) نیستی ؟ بخدا که من در چهره او نور مبینم ، عبدالله عرض کرد : چرا ؟ مگر پدر و مادر من و او یکی نیست ؟ حضرت باو فرمود : او جان من است و تو پسر من هستی .

۱۱ - یعقوب سراج گوید : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم ، آنحضرت بالای سرایی الحسن موسی که در گهواره بود ، ایستاده و مدتی با او راز میگفت ، من نشستم تا فارغ شد . نزدیکش رفتم ، بمن فرمود : نزد مولایت برو و سلام کن ، من نزدیک رفتم و سلام کردم ، او با زبانی شیوا بمن جواب سلام

فَسَلِمَ ، فَذَنُوتُ فَسَلَمْتُ عَلَيْهِ قَرَدٌ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانِ فَصِيحٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : اذْهَبْ فَبَدَّلْتُ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتُهَا أَمْسَ ، فَإِنَّهُ اسْمٌ يُغَضُّهُ اللَّهُ وَكَانَ وُلِدْتُ لِي ابْنَةً سَمَّيْتُهَا بِالْحَمِيرَاءِ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : اِنْدُو إِلَى أَمْرِهِ تَرَشُدْ ، فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا .

۱۲ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْمًا وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا : عَلَيْكُمْ بِهَذَا ، فَهُوَ وَاللَّهُ صَاحِبِكُمْ بَعْدِي .

۱۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّخْوِيِّ قَالَ : بَمَثِّ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ وَبَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَفِي يَدِهِ كِتَابٌ ، قَالَ : فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ مَعِيَ بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَهُوَ يَبْكِي ، فَقَالَ لِي : هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخَيِّرُنَا أَنْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - ثَلَاثًا - وَأَيُّنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ ؟ ثُمَّ قَالَ لِي : أَكْتُبُ قَالَ : فَكَتَبْتُ صَدَدَ الْكِتَابِ ، ثُمَّ قَالَ : اا كْتُبْ : إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَاجِدَ بَعَيْنِهِ فَقَدِّمَهُ وَاصْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ : فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَى خَمْسَةِ وَاجِدَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَعَبْدُ اللَّهِ وَمُوسَى وَحَمِيدَةُ .

گفت : سپس بمن فرمود : برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده ، زیرا خدا آن اسم را مینویس دارد ، - یعقوب گوید ، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم ، امام صادق علیه السلام فرمود : بدستور او رفتار کن تا هدایت شوی . پس من اسمش را تغییر دادم .

۱۲ - سلیمان بن خالد گوید : روزی امام صادق علیه السلام ابا الحسن علیه السلام را نزد خود خواند و ما هم نزد آنحضرت بودیم ، بنا فرمود : ملازم امین آقا باشید که او بخدا پس از من صاحب شاست .

۱۳ - ابویوب نخوی گوید : نیمه شبی ابوجعفر منصور دنبال من فرستاد ، من نزدش رفتم ، او روی کرسی نشسته بود و شمع در برابر و نامهای در دست داشت ، چون سلامش گفتم ، نامها را بطرف من انداخت و میکریست ، سپس گفت : این نامه از محمد بن سلیمان است که گزارش میدهد ، جعفر بن محمد وفات یافته است ، - سه مرتبه گفت - : اِنَّاللَّهَ وَاِنَّاللَّهَ رَاجِعُونَ ، کجا مانند جعفر یافت شود ؟ . سپس بمن گفت بنویس ، من مقدمه نامه را نوشتم ، آنکاه گفت : بنویس ، اگر او شخص معینی وصیت کرده است او را پیش آر و گردنشرا بزنی ، جواب آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی از آنها ابوجعفر منصور است و دیگران محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمیده اند ،

شرح - محمد بن سلیمان از جانب منصور ، ولای مدینه بود و عبدالله پسر آنحضرتست که در دو روایت قبل ذکر شد و حمیده مادر حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است و اضافه کردن آنحضرت این چهار

﴿۸۰۵﴾ اَعْلِيَّ بْنَ اِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّصْرِ بْنِ سُوَيْدٍ يَخُو مِنْ هَذَا اَلَا اَنْتَ ذَكَرْتَ اَنْتَ اَوْصَى اِلَى اَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ وَعَبْدِاللهِ وَمُوسَى وَنَجْدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَمَوْلَى اَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : لَيْسَ اِلَى قَتْلِ هُوَلاءِ سَبِيلٌ .

۱۵- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن علي بن الحسن، عن صفوان الجمال قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صاحب هذا الأمر، فقال: إن صاحب هذا الأمر لا يلبو ولا يلعب، وأقبل أبو الحسن موسى وهو صغير ومعه عنق مكيه وهو يقول لها: أسجدي لربك، فأخذ أبو عبد الله عليه السلام وصمته إليه وقال: يا بني وأمي من لا يلبو ولا يلعب.

۱۶- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن عبيس بن هشام قال: حدثني عمر الزماني، عن فيض بن المختار قال: إنني لعمد أبي عبد الله عليه السلام إذ أقبل أبو الحسن موسى عليه السلام - وهو غلام - فالتزمته وقبلته، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أنتم السفينة وهذا ملاحها قال: فحججت من قابل ومعي ألفا دينار فبعنت بالثمن إلى أبي عبد الله عليه السلام وألقت إليه؛ فلما دخلت على أبي

نفر را در وصیت خود از باب تقیه است ، زیرا عدم لیاقت آنها برای مستند امامت نزد شیعه واضح و روشن بوده است .

۱۴- نصر بن سويد مانند روایت سابق را نقل کرده ، جز اینکه میگوید : او بایبجعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و غلامی از خود وصیت کرده است ، ابو جعفر گفت : راهی بکشتن اینها نیست .

۱۵- صفوان جمال گوید : از امام صادق علیه السلام در باره صاحب امر امامت پرسیدم ، فرمود : صاحب این امر بازی و بیهوده گری نکند ، آنگاه ابوالحسن موسی که کودک بود و بزغالهای مکی همراه داشت و باو میگفت « پروردگارت را سجد کن ، آمد ، امام صادق عليه السلام او را در آغوش کشید و فرمود : پدر و مادرم فدای کسیکه بازی و بیهوده گری نکند (پس امام علیه السلام اگر چه کودک باشد ، از بزغالهای هم که وسیله بازی کودکان است ، استفاده ذکر خدا و یاد ربوبیت او و خضوع در پیشگاه مقدسش میکند) .

۱۶- فیض بن مختار گوید : من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوالحسن موسی علیه السلام در آمد و او کودک بود ، من او را در برگرفتم و بوسیدم ، امام صادق علیه السلام فرمود : شما کشتی هستید و این ناخدای آنست (زیرا جهان باتمام وسائل مادی و افکار معنوی مانند اقیانوس متلاطم است که در هر لحظه فرزندان آدم را در کام نهنگان کفر و بدعت و حرس و شهوت فرو میکشد ، و تنها وسیله نجات در این اقیانوس پرخطر ، دین قوم و شریعت مستقیم اسلامست که جمعی بنام شیعه بصورت کشتی درآمده و ناخدای آنها ائمه هدی علیهم السلامند) .

فیض گوید : سال آینده بجمع رفتم و دو هزار دینار داشتم که هزار دینار آنرا برای امام صادق عليه السلام و هزار دیگر را برای ابوالحسن موسی عليه السلام فرستادم ، چون خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم ، فرمود او را با

عَبْدَ اللَّهِ قَالَ : يَا قَيْصُ ، عَدَلْتَهُ بِي ؟ قُلْتُ : إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِأَمْرِكَ ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ ، بَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَعَلَهُ بِهِ .

(باب)

الإشارة والنصر على أبي الحسن الرضا عليه السلام

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّحَّافِ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَهَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ بْنِغَدَادٍ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ : كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ جَالِسًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي : يَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ ! هَذَا عَلِيُّ سَيِّدُ وَلَدِي أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ كِنْيَتِي ، فَضَرَبَ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَأْسِهِ جَبْهَتَهُ ، ثُمَّ قَالَ : وَيْحَكَ كَيْفَ قُلْتَ ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينِ : سَمِعْتُ وَاللَّهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ ، فَقَالَ هَشَامُ : أَخْبِرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ .
أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّحَّافِ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ . وَفِي نُسَخَةِ الصَّفْوَانِيِّ قَالَ : كُنْتُ أَنَا . ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنِ نَعِيمِ الْقَابُوسِيِّ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرُ وَلَدِي وَأَبْرُهُ هُمْ غِنْدِي وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي الْجَفْرِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ .

(۸۱۰) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ وَاسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَصْرِيِّ

من برابر داشتی ؟ عرض کردم : من اینکار را بفرموده شما کردم ، فرمود : بخدا من اینکار نکردم ، بلکه خدای مزوج نسبت باوانجام داده (و او را امام ونا خدای کشتی شاقرار داده است) .

﴿ اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام ﴾

۱ - صحاف گوید : من وهشام بن حکم وعلی بن یقطین در بنداد بودیم ، علی بن یقطین گفت : خدمت موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی وارد شد ، امام فرمود : علی بن یقطین ! همین علی سرور اولاد من است ، همانا من کنیه خودم را (که ابوالحسن است) باو بخشیده‌ام . هشام کف دست خود را به پیشانی زد و گفت : وای بر تو چه گفتی ؟ ابن یقطین گفت : بخدا همینطور که گفتم از او شنیدم . هشام گفت : با این سخن بتو خبر داده که امر امامت پس از وی باو متعلق است .

۲ - نعیم قابوسی گوید : موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : همانا علی بزرگترین اولاد من است و خوش رفتارترین و محبوبترین آنهاست نزد من ، و او با من در جفر مینگرد ، در صورتیکه جز پیغمبر یا وصی پیغمبر در آن نمینگرد .

۳ - داود رقی گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، من پیر شده‌ام ، مرا

جَمِيعاً ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيقِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كُفِرْتُ بِسِنِّي ، فَخَذْتُ يَدَيْهِ مِنَ التَّارِ ، قَالَ فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ : هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي .

۴ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام : أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ آخَذَ عَنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ : هَذَا ابْنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي أَحَدٍ يَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ : «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفَى بِهِ .

۵ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيقِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام : إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ سِنِّي وَدَقَّ عَظْمِي وَإِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام فَأَخْبَرَنِي بِكَ ، فَأَخْبِرْنِي [مَنْ بَعْدَكَ؟] فَقَالَ : هَذَا أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا .

۶ - أَحْمَدُ بْنُ مُهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ وَكَانَ مِنَ الْوَأَقِفَةِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَعِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ لِي : يَا زِيَادُ ، هَذَا ابْنِي فَلَا تُؤْخِذْهُ كِتَابَهُ كِتَابِي وَكَلَامَهُ كَلَامِي وَرَسُولُهُ رَسُولِي وَمَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ .

۷ - أَحْمَدُ بْنُ مُهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ قَالَ : حَدَّثَنِي الْمُخْرُومِيُّ

از دوزخ رهائی بخش (امام را بمن بنما) حضرت با دست اشاره پسرش ابوالحسن علیه السلام نمود و فرمود: این پس از من صاحب شماست.

۴ - اسحاق بن عمار گوید: بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: مرا بکسی که دینم را از او بدست آورم راهنمایی فرما، فرمود: همین پسر من علی است، همانا پدرم دست مرا گرفت و بسوی قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله برد و فرمود: پسر عزیزم: خدای عزوجل فرمود: «همانا من در زمین خلیفه گرام - ۳۰ بقره» و چون خدا چیزی فرماید بآن وفا کند. (پس هیچگاه روی زمین خالی از خلیفه و حجت نباشد).

۵ - داود رقی گوید: بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم من بالا رفته و استخوانم بنرمی گزاشیده (بمرگ نزدیک شده) من از پدر شما پرسیدم، مرا بشما ارجاع داد، شما هم مرا از جانشین خود آگاه سازید! فرمود: همین ابوالحسن الرضاست.

۶ - زیاد بن مروان قندی که از واقفیه بوده گوید: خدمت موسی بن جعفر رسیدم، پسرش ابوالحسن علیهما السلام نزد او بود، بمن فرمود: ای زیاد: این پسر من فلانست، نامه او نامه منست، سخن او سخن منست، فرستاده او فرستاده منست و هر چه گوید درست است.

۷ - مخرومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابیطالب علیه السلام است گوید: موسی بن جعفر علیه السلام

وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَتَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ؟ قَعَلْنَا: لَا، فَقَالَ: أَشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيِّي وَالْقِسْمُ بِأَمْرِي وَحَلِيقَتِي مِنْ بَعْدِي، مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دِينَ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ ابْنِي هَذَا وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَنْجِزْهَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقُنِي إِلَّا بِكِتَابِيهِ.

۸۸۱۵) - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعًا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: خَرَجَتْ إِلَيْنَا الْوَأاحُ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام - وَهِيَ فِي الْحَبْسِ - عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ وَوَلَدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَأَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَفُلَانٌ لَا تَنْتَلُهُ شَيْئًا حَتَّى أَتَاكَ أَوْ يَقْضِي اللَّهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ.

۹ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِالْبَصْرَةِ الْوَأاحُ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرَضِ، عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ وَوَلَدِي، يُعْطَى فُلَانٌ كَذَا وَفُلَانٌ كَذَا وَفُلَانٌ لَا يُعْطَى حَتَّى أَجِي، أَوْ يَقْضِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ الْمَوْتَ، إِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

۱۰ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ ابْنِ مُعْرِزٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ أَنَّ فُلَانًا ابْنِي، سَيِّدٌ وَوَلَدِي وَقَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي.

(پیش از زندان رفتن) دنبال مافرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: میدانید شما را برای چه دعوت کردم؟ گفتیم: نه. فرمود: گواه باشید که این پسر من است و پس از من خلیفه و کاردار منست. هر کس از من طلبی دارد، از این پسر بگیرد، و بوی کس و عده‌ای داده‌ام، باید وفای آن را ادا خواهد، و هر کس از ملاقات من ناگرياست، جز بوسیله نامه او مرا ملاقات نکند.

۸ - حسین بن مختار گوید، زمانیکه موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود، الواح نوشته‌ای بما میرسید که دستور من پسر بزرگترم (علی بن موسی الرضا علیه السلام) اینست که چنین و چنان کن و بفلانی چیزی مده تا ترا ببینم یا آنکه خدا بمرگ من حکم کند.

۹ - حسین بن مختار گوید: زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام ده پسر بود، الواحی که از طرف عرض نوشته شده بود، از آنحضرت بما میرسد که: دستور من پسر بزرگترم اینست که بفلانی این مقدار بدهد و بفلانی آن مقدار و دیگری آن مقدار و بفلانی چیزی ندهد تا خودم پیام یا عذای عزوجل مرگ مرا برساند همانا خدا هر چه خواهد میکند.

۱۰ - علی بن یقطین گوید: موسی بن جعفر علیه السلام از زندان بمن نوشت که: فلانی پسر من است، آقا و سرور فرزندان منست، من کنیه خودم را باو بخشیده‌ام.

۱۱- أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن أبي علي الخزاز ، عن داود بن سليمان قال : قلت لأبي إبراهيم عليه السلام : إنني أخاف أن يحدث حدث ولا ألقاك ، فأخبرني من الإمام بعدك ؟ فقال : ابني فلان - يعني أبا الحسن عليه السلام .

۱۲- أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن سعيد بن أبي الجهم ، عن النضر بن قابوس قال : قلت لأبي إبراهيم عليه السلام : إنني سألت أباك عليه السلام من الذي يكون من بعدك ؟ فأخبرني أنك أنت هو ، فلما توفي أبو عبدالله عليه السلام ذهب الناس يمينا و شمالا و قلت فيك أنا و أصحابي فأخبرني من الذي يكون من بعدك من ولدك ؟ فقال : ابني فلان

۱۳- أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن الضحاک بن الأشعث ، عن داود بن زریبی قال : جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال ، فأخذ بعضه وترك بعضه ؛ فقلت : أصلحك الله لا تبي شيء تركته عندي ؛ قال : إن صاحب هذا الأمر يطلبه منك ، فلما جاءنا نعيه بعث إلي أبو الحسن عليه السلام ابنة ، فسألني ذلك المال ، فدفعته إليه .

۱۴- أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن أبي الحكم الأزمني قال : حدّثني عبدالله ابن إبراهيم بن علي بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب ، عن يزيد بن سلیط الزیدي . قال أبو الحكم : و أخبرني عبدالله بن محمد بن عمارة الجرمي ، عن يزيد بن سلیط قال : لقیت أبا

۱۱- داود بن سلیمان گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : میترسم پیش آمدی کند و من شما

را نبینم بفرمائید : امام بعد از شما کیست ؟ فرمود فلان پسر من ، یعنی ابوالحسن علیه السلام .

۱۲- نصر بن قابوس گوید : بموسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : من از پدر شما پرسیدم که جانشین

شما کیست ؟ پدرت بمن فرمود که : جانشین او شماست . چون امام صادق عليه السلام وفات کرد ، مردم بر است و

چپ گرایند ولی من و اصحابم بشما منتقد شدید ، اکنون بفرمائید ، کدام یک از پسران شما جانشین شما

است ؟ فرمود : فلان پسر من (یعنی علی بن موسی عليه السلام) .

۱۳- داود بن زریبی گوید : مالی خدمت موسی بن جعفر عليه السلام آوردم ، قدری را برداشت و قدری را گذاشت

عرض کردم : اصلحك الله چرا نزد من گذاشتی ؟ فرمود : آنرا صاحب امر از تو مطالبه خواهد کرد ،

چون خبر وفات آنحضرت رسید ، پسرش ابوالحسن عليه السلام نزد من فرستاد و آن مال را مطالبه کرد ، من هم

باو تحویل دادم .

۱۴- یزید بن سلیط زیدی (که کنیه اش ابا عماره است) گوید : در بین راهی که بعمره میرفتم

بموسی بن جعفر عليه السلام برخورددم و عرض کردم : قربانت کردم ، این مکان را که ما در آن هستیم بیاد میآورد ؟

فرمود : آری ، توهم یادت میآید ؟ عرض کردم : آری ، من و پدرم شما را در اینجا ملاقات کردیم و امام صادق

عليه السلام و برادران شما هم بودند . پدرم با امام صادق علیه السلام عرض کرد : پدر و مادرم بقرابت ، شما همه

ابراهیم علیه السلام - وَنَحْنُ نُرِيدُ الْعُمَرَةَ - فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ تُنْسِتُ هَذَا الْمَوْضِعَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ قَهْلُ تُنْسِتُهُ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ إِنِّي أَنَا وَ أَبِي لَقِينَاكَ هَهُنَا وَ أَنْتَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مَعَهُ إِخْوَتُكَ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتُمْ كَلِّمُوا أُمَّةً مُطَهَّرُونَ وَ الْمَوْتُ لَا يَغْرِي مِنْهُ أَحَدٌ ، فَأَحَدِثْ إِلَيَّ شَيْئًا أُحَدِّثُ بِهِ مَنْ يَخْلُقُنِي مِنْ بَعْدِي فَلَا يَضِلُّ ، قَالَ : نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! هُوَ الْأَوْلَى وَ لَدَيْهِ وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ - وَ أَشَارَ إِلَيْكَ - وَ قَدْ عَلِمَ الْحُكْمَ وَ الْفَهْمَ وَ السَّخَاءَ وَ الْمَعْرِفَةَ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ ، وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجَوَابِ وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِيهِ أُخْرَى خَيْرٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : وَمَا هِيَ ؟ - يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي - قَالَ علیه السلام : يُخْرِجُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ عَوْتَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ عِيَانَهَا وَ عِلْمَهَا وَ نُورَهَا وَ فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا ، خَيْرٌ مَوْلُودٍ وَ خَيْرٌ نَاشِئٍ ، يَحْفَظُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الدِّمَاءَ وَ يُصَلِّحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ وَ يَلْمُ بِهِ الشَّعْثَ وَ يَشَعِبُ بِهِ الصَّدْعَ وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِيَّ وَ يَشْبَعُ بِهِ الْجَائِعَ وَ يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ وَ يَنْزِلُ اللَّهُ بِهِ الْقَطْرَ وَ يَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ ، خَيْرٌ كَهْلٍ وَ خَيْرٌ نَاشِئٍ ، قَوْلُهُ حُكْمٌ وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ يَسْوُدُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَحُلُمَ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : يَا أَبِي أَنْتَ

امامان پاک هستند ، ولی کسی از مرگه برکنار نمی ماند . بمن مطلبی بفرمائید که بجانشین (۱) خود باز گویم تا گمراه نشود .

فرمود آری ای اباعبدالله ! (کنیه پدر زید است) اینان پسران منند و این سرور آنهاست - و بشما اشاره کرد - اوست که حکم (قضاوت یا حکمت) و فهم و سخاوت و شناسائی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیاشان میداند و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست ، و او درى از درهای خدای عزوجل است و امتیاز دیگری دارد که از همه اینها بهتر است ، پدرم عرض کرد : آن چیست ؟ پدرمادرم بقرابت حضرت فرمود : خدای عزوجل فریاد رس و پناه و علم و نور و فضیلت و حکمت این امت را اذسلب او بیرون آورد (یعنی امام هشتم علیه السلام را) او بهترین مولود و بهترین کودک (زمان خود) است ، خدای عزوجل بوسیله او از خونریزی جلوگیری کند ، و میان مردم آشتی دهد و پراکنده را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند ، (بدعت و ضلالت را از میان ببرد) برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را ایمن سازد : خدا ببرکت او باران فرستد و بر بندگان ترحم کند ، او (در سن جوانی و پیری) بهترین پیران و بهترین جوانانست ، گفتارش حکمت و خاموشیش علم است : آنچه مردم در آن اختلاف دارند ، فیصل دهد و پیش از بلوغش بر فامیلش سروری کند .

(۱) - در تعبیر بجانشین نوعی از تأدب است ، زیرا میخواهد بگوید : من انتظار ندارم که بعد از وفات شما زنده بمانم ، بلکه میخواهم امام بعد از شما را بفرزندان و جانشینان خود معرفی کنم .

وَأُمِّي وَهَلْ وُلِدَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَمَرَّتْ بِهِ سِنُونَ، قَالَ يَزِيدُ: فَجَاءَ نَأْمَنَ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلَامًا، قَالَ يَزِيدُ: فَقُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: فَأَخْبَرَنِي بِمَنْ لِي بِهِ أَبُوكَ عليه السلام، فَقَالَ لِي: نَعَمْ إِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ فِي زَمَانٍ لَيْسَ هَذَا زَمَانُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ضُحْكًا شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْكَ يَا أَبَا عُمَارَةَ: إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنَزِلِي فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ وَأَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِي فِي الظَّاهِرِ وَأَوْصَيْتُهُ فِي البَاطِنِ، فَأَقْرَدْتُهُ وَحَدَّهُ وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي القَاسِمِ ابْنِي، لِجُبِّي إِيشَاءَ وَرَأْفَتِي عَلَيْهِ وَلَكِنَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَلَقَدْ جَاءَنِي بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ أَرَانِيهِ وَأَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَكَذَلِكَ لَأَبُوصِي إِلَى أَحَدٍ مِنْهَا حَتَّى يَأْتِي بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَجَدَّي عَلِيٌّ عَلَيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَاتِمًا وَسَيْفًا وَعَصَاً وَكِتَابًا وَعِمَامَةً، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لِي: أَمَّا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْعَصَا فَقُوَّةُ اللَّهِ وَأَمَّا الْخَاتَمُ فَجَمَاعُ هَذِهِ الْأُمُورِ، ثُمَّ قَالَ لِي: وَالْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَيَّ غَيْرِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

پدمم عرضکرد: پدر و مادرم بقرابت او متولد شده است؟ فرمود: آری، چند سال هم ازنتش گذشته است، یزید گوید: در آن هنگام شخصی وارد شد که با بودن او نمیتوانستیم سخنی گوئیم. یزید گوید بموسی بن جعفر عليه السلام عرضکردم: مانند خبری که پدردت عليه السلام بمن فرمود، شما هم بفرامائید. امام فرمود آری، پدمم در زمانی بود که مانند اینزمان نبود (یعنی در اینزمان باید تقیه کرد) بحضرت عرضکردم: هر که باین جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد، حضرت را خنده سختی گرفت، سپس فرمود: ای ابا عماره بنو خیردم که من از منزل بیرون رفتم و بفلان پسرم وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگرم را هم با او شریک کردم ولی در باطن تنها با او وصیت کردم، اگر کاردست من میبود، امامت را بیسرم قاسم میدادم که او را دوست دارم و نسبت با او مهربانم، ولی این اختیار با خدای عزوجل است، هر کجا خواهد قرار دهد.

خبر امامت او (در خواب - مرآت -) از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده و خود او و معاصرینش را بمن نشان داده است، و او نیز تا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و جدم علی صلوات الله علیه خبر نرسد بکسی از ما وصیت نکند و من در خواب دیدم که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشتر و شمشیر و صا و کتاب و عمامه ای بود: عرضکردم: یا رسول الله! اینها چیست؟ فرمود: عمامه رمز سلطنت خدای عزوجل است و شمشیر رمز عزت خدای تبارک و تعالی است و کتاب رمز نور خدای تبارک و تعالی و صا رمز نیروی خداست و انگشتر رمز جامع همه این امور است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: امر

مَا رَأَيْتُ مِنْ الْأَيْمَةِ أَحَدًا أَجْزَعَ عَلَيَّ فِرَاقِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ وَ لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ بِالْمَحَبَّةِ لَكُنَّ إِسْمَاعِيلَ أَحَبَّ إِلَيَّ أَيْبِكَ مِنْكَ وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : وَ رَأَيْتُ وَ لَدَيَّ جَمِيعًا الْأَحْيَاءُ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتُ ، فَقَالَ لِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : هَذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيُّ قَهْوِ مِثِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ ، قَالَ يَزِيدُ : ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : يَا يَزِيدُ ، إِنَّمَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ فَلَا تُخَيِّرْ بِهَا إِلَّا عَاقِلًا أَوْ عَبْدًا تَعْرِفُهُ صَادِقًا وَإِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَاشْهَدْ بِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : وَإِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ، وَقَالَ لَنَا أَيْضًا : « وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ ، قَالَ : فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : فَأَقْبَلْتُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ : قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي - يَا بِي وَ أُمِّي - فَأَيْتَهُمْ هُوَ ؟ فَقَالَ : هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَسْمَعُ بِقَهْمِهِ وَ يَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ ، يُصِيبُ فَلَا يَحْطِي ، وَيَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ ، مَعْلَمًا حَكَمًا وَ عِلْمًا ، هُوَ هَذَا - وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ ابْنِي - ثُمَّ قَالَ : مَا أَقَلَّ مُقَامَكَ مَعَهُ فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَوْصِ وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ وَ أفرِّغْ مِمَّا أَرَدْتَ ، فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ وَ مَجَاوِرٌ غَيْرَهُمْ ، فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيًّا

امامت از تو بیرون رفته و بدیگری رسیده است (یعنی نزدیکیست بیرون رود و بدیگری رسد یا تعیین امام از دست تو بیرونست - مرآت -) عرض کردم : یا رسول الله بمن بنا که او کیست ؟ فرمود ، من هیچیک از امامان را ندیدم که از مفارقت امر امامت مانند تو بیتابی کند (گویا بیتابی حضرت بواسطه این بود که میدانست فرزندانش پس از وی اختلاف کنند و شمیانش دسته دسته شوند) اگر امر امامت از روی محبت و دوستی میبود که اسماعیل از تو نزد پدرت محبوبتر بود ، ولی امام از جانب خدای عزوجل تعیین میشود ، سپس موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : من تمام فرزندان زنده و مردام را بنظر آوردم ، آنگاه امیر المؤمنین عليه السلام پسر من علی اشاره کرد و فرمود : این سرور آنهاست : او از من و من از اویم و خدا با نیکوکارانست .

سپس موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : ای یزید این مطالب نزد تو امانت باشد ، جز با دم عاقل یا بنده خدایی که او را راستگو تشخیص داده‌ای مگو ، و اگر از تو گواهی خواستند ، گواهی بده که خدای عزوجل میفرماید : « خدا بشما فرمان میدهد که امانتها را بساحتهاش بپردازید - ۵۹ سوره ع - ۴ و نیز بما فرموده است « ستمگرتر از آنکه شهادت خدا را نزد خویش پنهان کند کیست ۱۵۰۴ - بقره - ۴۰ . »

موسی بن جعفر گوید : من (در خواب) متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم و گفتم : پدر و مادرم بقرابت ، شما همه فرزندانم را یکجا گفتید ، بفرمائید کدامیک امامست ؟ فرمود : آنکه با نور خدای عزوجل بنگرد و با فهمش بشنود و با حکمتش سخن گوید ، درست می‌رود و لذا اثنیاب نکند ، علم دارد و لذا نادانی نکند ، حکمت و علم با او آمده و خسته شده - آنگاه دست پسر من علی را گرفت و فرمود : او این است .

سپس فرمود : چه کم همراه او هستی ؟ (یعنی وفاتت نزدیک شده) چون از سفر (مکه) بازگشتی وصیت کن و کارهایت را سامان ده و از هر چه خواهی فراغت جو ، زیرا تو از ایشان جدا میشوی و همسایه دیگران

فَلْيَسِّرْكَ وَلْيَكْفِكَ فَإِنَّهُ طَهَّرُكَ لَكَ وَلَا يَسْتَقِيمُ إِلَّا ذَلِكَ وَ ذَلِكَ سُنَّةٌ قَدِمَتْ . فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَصَفَّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَعَمُومَتَهُ وَمَرَّةً فَلْيَكْسِرْ عَلَيْكَ تِسْعًا ، فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ وَوَلَّيْتُكَ وَأَنْتَ حَيٌّ ، ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وَلَدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ وَأَشْهَدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً ، قَالَ يَزِيدُ : ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : إِنِّي أُؤْخَذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَالْأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِي عَلِيِّ ، سَمِيَّ عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ : فَأَمَّا عَلِيُّ الْأَوَّلُ فَعَلَيْتِي بِنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَّا الْآخِرُ فَعَلَيْتِي بِنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، أُعْطِيَ فَمَهُمُ الْأَوَّلُ وَحِلْمَهُ وَنَصْرَهُ وَوَدَّهِ وَدِينَهُ وَمِحْنَتَهُ وَمِحْنَةَ الْآخِرِ وَصَبْرَهُ عَلَيَّ مَا يَكْرَهُ وَوَلَّيْتُ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ ، ثُمَّ قَالَ لِي : يَا يَزِيدُ ! وَإِذَا مَرَرْتَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَلَقَيْتَهُ وَسَلِّقْهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ ، أَمِينٌ ، مَأْمُونٌ ، مُبَارَكٌ وَسَيُعَلِّمُكَ أَنْتَكَ قَدْ لَقَيْتَنِي فَأَحْبِرْهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا هَذَا الْغُلَامُ جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ جَارِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أُمِّ إِبْرَاهِيمَ ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ فَافْعَلْ ، قَالَ يَزِيدُ : فَلَقَيْتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلِيًّا عليه السلام فَبَدَأَنِي ، فَقَالَ لِي يَا يَزِيدُ ! مَا تَقُولُ فِي الْعُمَرَةِ؟ فَقُلْتُ : يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي ذَلِكَ إِلَيْكَ وَمَا عِنْدِي نَفَقَةٌ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كُنَّا

وچون خواستی (وصیت کنی) علی را بطلب تا ترا (در حال زنده بودن) غسل دهد و کفن پوشد ، زیرا غسل دادن او ترا پاک کند و جز آن درست نباشد و این سنتی است که از پیش ثابت شده . و باید (هنگام نماز میت) تودر برابرش بخواهی و برادران و عموهایش را پشت سر او بصف کن و باو دستور ده که ۹ تکبیر تری تو بگوید (یعنی برای احترام و امتیاز تو چهار تکبیر بیشتر از نماز بر میت های دیگر بگوید) زیرا وصیت او با برجا شده و در حال زنده بودن متصدی کارهای تو باشد . سپس فرزندان را که بعد او هستند گرد آور و بفرم و از ایشان گواهی بگیر و خدا را هم گواه گیر و همان خدا برای گواهی کافیست .

یزید گوید : سپس موسی بن جعفر رضی الله عنه بمن فرمود : مرا امسال میگیرند و امر امامت با پسر من علی است که هنگام دعوی (اذا امامان گذشته) است : علی اول علی بن ابیطالب و علی دوم علی بن الحسین علیهم السلام است . فهم و خویشتن داری و نصرت و دوستی و دین و محنت علی اول و محنت و شکیبائی بر ناملایمات علی دوم باو عطا شده است ، و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی زبان ندارد .

سپس بمن فرمود : ای یزید ! چون با این جماعت اقتدار و اورا ملاقات کردی - که ملاقات هم خواهی کرد - باو مؤده بده که خدا پسری باو خواهد داد ، امین ، مورد اعتماد و مبارک . و او بتو خبر دهد که مرا در اینجا ملاقات کرده ام آن هنگام تو باو خبر ده که آن کنیزک مادر آن پسر کنیز است از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر ابراهیم ، و اگر توانستی سلام مرا بآن کنیز هم برسانی ، برسان .

یزید گوید : بعد از وفات موسی بن جعفر ، علی علیهم السلام را ملاقات کردم حضرت ابتدا کرد و

نُكَلِّفَكَ وَلَا نُكَلِّفِكَ ، فَحَرَجْنَا حَتَّى ائْتَيْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ : يَا يَزِيدُ ! إِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ كَثِيرًا مَا لَقِيتَ فِيهِ جِبْرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ ، فُلْتُ : نَعَمْ ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْحَبْرَ فَقَالَ لِي : أَمَّا الْجَارِيَةُ فَلَمْ تَجِيءْ بَعْدُ ، فَإِذَا جَاءَتْ بَلَّغْتَهَا مِنْهُ السَّلَامَ ، فَأَنْطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى حَمَلَتْ فَوَلَدَتْ ذَلِكَ الْغُلَامَ ، قَالَ يَزِيدُ : وَ كَانَ إِخْوَةَ عَلِيِّ بْنِ جُرُونَ أَنْ يَرْتَوْهُ فَعَادُونِي إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ، فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ : وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتَهُوْ إِنَّهُ لَيَقَعُدُّ مِنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا .

۱۵- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ ، عَنْ يَزِيدِ بْنِ سَلَيْطٍ قَالَ : لَمَّا أَوْصَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَعْفَرِيِّ وَ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَعْفَرِيِّ وَ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ وَ مُعَاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيَّ وَ يَزِيدَ بْنَ سَلَيْطِ الْأَنْصَارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدِ الْأَسْلَمِيِّ - وَ هُوَ كَاتِبٌ

فرمود : ای یزید : برای رفتن بمره چه نظر داری ؟ عرض کردم : پدر و مادرم بقرابت ، اختیار با شماست من خرجی ندارم ، فرمود : سبحان الله ! ما تا تمهید خرجت نشویم تکلیف نمیکنیم ، پس بر اهتادیم تا بان مکان رسیدیم . حضرت ابتدا کرد و فرمود : در اینجا بارها همبایگان و عموهایت را ملاقات کرده ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده که با امام ششم و هفتم سرعوم میشود و پس عمو در حکم عمومت) عرض کردم : آری ، سپس داستان را برای او شرح دادم . بمن فرمود : اما آن کنیز هنوز نیامده ، و چون آمد سلام آنحضرت را باو میرسانم [میرسانم] سپس بکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدتی نگذشت که حامله گشت و آن پسرا زائید .

یزید گوید : برادران علی (بن موسی علیه السلام) امید داشتند که (در امامت) وارث موسی بن جعفر باشند و بیگناه بامن دشمن شدند . (شاید خیال میکردند خریدن آن کنیز بواسطه او بوده است) اسحاق ابن جعفر بایشان میگفت : من دیدم که یزید در مجلس موسی بن جعفر در جایی می نشست که من در آنجا نمی نشستم .

شرح- این روایت درعیون اخبار الرضا با اختلافاتی در بعضی از الفاظ نقل شده است که پاره ای از آنها واضحتر و روشنتر از این نسخه بنظر میرسد .

۱۵- یزید بن سلیط گوید : هنگامیکه موسی بن جعفر علیه السلام وصیت میفرمود (ده تن را) گواه گرفت :
۱- ابراهیم بن محمد جعفری ۲- اسحاق بن محمد جعفری ۳- اسحاق بن جعفر بن محمد ۴- جعفر بن صالح ۵- معاویه جعفری ۶- یحیی بن حسین بن زید بن علی ۷- سعد بن عمران انصاری ۸- محمد بن حارث انصاری ۹- یزید بن سلیط انصاری ۱۰- محمد بن جعفر بن سعد اسلمی که نویسنده وصیت نامه اول بود . ایشانرا گواه گرفت بر اینکه :

الْوَصِيَّةُ الْأُولَى - أَشْهَدُ هُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَأَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ وَأَنَّ الْقَضَاءَ حَقٌّ وَأَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} حَقٌّ وَأَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ، عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا وَعَلَيْهِ أَمُوتُ وَعَلَيْهَا بَعُثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأَشْهَدُهُمْ أَنَّ هَذِهِ وَصِيَّتِي بِحَظِّي وَقَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَوَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذَلِكَ نَسَخْتُهَا حَرْفًا بِحَرْفٍ وَوَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ مِثْلَ ذَلِكَ وَإِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَى عَلِيٍّ وَبَنِي بَعْدَ مَعِيَ إِنْ شَاءَ، وَأَنْسَ مِنْهُمْ رُشْدًا وَأَحَبُّ أَنْ يُقَرَّ هُمْ، فَذَاكَ لَهُ وَإِنْ كَرِهَهُمْ وَأَحَبُّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ فَذَاكَ لَهُ وَلَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ وَأَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي وَأَمْوَالِي وَمَوَالِيٍّ وَصِيبَانِي الدِّينِ خَلَفْتُ وَوَلَدِي إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَالْعَبَّاسِ وَقَاسِمٍ وَإِسْمَاعِيلَ وَأَحْمَدَ وَأُمِّ أَحْمَدَ، وَإِلَى عَلِيٍّ أَمْرُ نِسَائِي دُونَهُمْ وَتُلْتُ صَدَقَةَ أَبِي وَتُلْتِي، يَصْعَهُ حَيْثُ يَرَى وَيَجْعَلُ فِيهِ مَا يَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِي مَالِهِ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَّ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَيَّ مِنْ سَمِيَّتٍ لَهُ وَعَلَى غَيْرٍ مِنْ سَمِيَّتٍ، فَذَاكَ لَهُ وَهُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَفِي أَهْلِي وَوَلَدِي وَإِنْ يَرَى

او گواهی میدهد که شایسته پرستشی جز خدای یکنای بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست ، و اینکه روز قیامت بدون شك آمدنیست ، و اینکه خدا هر که رادر گور است زنده میکند و اینکه زنده شدن پس از مردن حق است و وعده خدا حق است و حساب حق است و داوری حق است و استادان در برابر خدا حق است و آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده حق است و آنچه روح الامین (جبرئیل) نازل کرده حق است . بر این عقیده زندگی کردم و بر این میبزم و بر این از گور برمیخیزم انشاء الله .

و نیز ایشانرا گواہ گرفت که این وصیتنامه بخط خود من است که وصیت کردم امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} و محمد بن علی (امام باقر ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}) را حرف بحرف استنساخ کرده ام ، و وصیت جعفر بن محمد هم مانند اینست . همانا من بعلی وصیت میکنم و پسران دیگرم را همراه او میسازم بشرط اینکه او بخواد و آنها را شایسته تشخیص دهد و دوست داشته باشد که تثبیتشان کند و اگر نخواست و دوست داشت که خارجشان کند ، اختیار با اوست ، و با وجود او ایشان اختیاری ندارند .

و نیز وصیت نمودم با او و پسرانم : ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد ، سرپرستی موقوفات و اموال و بردگان و کودکانم را که با زماندگان منند و نیز ام احمد را ، ولی سرپرستی زنانم با علی است نه با آنها و تولیت ثلث موقوفه پدرم و ثلث خودم نیز تنها با او است که در هر راه خواهد بمصرف رساند و نسبت با آنها حق صاحب مال را نسبت بمالش دارد ، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا بکسائیکه نام بردم یاد بگیرائیکه نام نبردم صدقه دهد ، اختیار با او است . او بجای من است در این وصیت نسبت بمال و اهل و فرزندانم ، و اگر بخواد برادرانشرا که در نوشته ام نام بردم ثابت بدارد ، و اگر نخواهد اختیار دارد

أَنْ يُقَرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِي كِتَابِي هَذَا أَقَرَّ هُمْ وَإِنْ كَرِهَ فَلَهُ أَنْ يَخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُتَرَبِّ عَلَيْهِ وَلَا مَرْدُودٍ، فَإِنْ أَنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فَارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ فَاحْتَبَ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وِلَايَتِهِ فَذَلِكَ لَهُ وَإِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يَزُوجَ أُخْتَهُ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَزُوجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَأَمْرِهِ فَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِمَنَاجِحِ قَوْمِهِ وَأَيُّ سُلْطَانٍ أَوْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَفَّهُ عَنْ شَيْءٍ أَوْ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا أَوْ أَحَدٍ مِمَّنْ ذَكَرْتُ، فَهُوَ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُ بَرَاءٌ وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَجَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يَكْفَهُ عَنْ شَيْءٍ وَلَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبَعَةٌ وَلَا تَبَاعَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي لَهُ قَبْلِي مَالٌ، فَهُوَ مُصَدِّقٌ فِيمَا ذَكَرْتُ، فَإِنْ أَقَلَّ فَهُوَ أَكْثَرُ فَهُوَ السَّادِقُ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِدْخَالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي التَّنْوِيَةَ بِأَسْمَائِهِمْ وَالتَّشْرِيْفَ لَهُمْ وَأُمَّهَاتِ أَوْلَادِي مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا وَحِجَابِهَا فَلَهَا مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ رَأَى ذَلِكَ، وَمَنْ حَرَجَتْ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَخَوَايَ إِلَّا أَنْ يَرَى عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ وَبَنَاتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ وَلَا يَزُوجُ بَنَاتِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِي مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَلَا سُلْطَانٌ وَلَا عَمٌّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَمَشُورَتِهِ، فَإِنْ فَعَلُوا غَيْرَ ذَلِكَ فَقَدْ خَالَفُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَاهَدُوهُ فِي مَلِكِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاجِحِ قَوْمِهِ فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَزُوجَ زَوْجًا

که خارجشان کند ، براو سرزنشی نیست و کسی حق رد کردن او را ندارد . و اگر دریافت که حال آنها نسبت بزمانیکه من از ایشان جدا میشوم تغییر کرد (مانند عروس جنون و سفه و خیانت) حق دارد ایشانرا تحت سرپرستی خود درآورد . و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را بشوهر دهد ، جز با اجازه و فرمان او حق ندارد . زیرا او با امر ازدواج فامیلیش آشناتر است .

و هر سلطان یا هر شخصی از مردم که از او جلو گیری کند ، یا او را نسبت بآنچه در این مکتوب ذکر نمودم ، یا نسبت باشخاصیکه نام بردم (از زنان و کودکان) مانع شود ، از خدا و رسولش بیزارى جسته و خدا و رسولش نیز از او بیزار باشند ، و لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و پیغمبران و مرسلین و تمام مؤمنین براو باد . و هیچیک از سلاطین حق ندارد او را از کارى باز دارد ، من از او داد خواهى و بستانکارى ندارم و براى هیچیک از فرزندانم نژاد او مالى نیست و هر چه گوید درست است ، اگر کم کند او خود بهتر داند و اگر زیاده کند ، او همچنان راستگوست و مقسود من از وارد کردن فرزندان اوست که در وصیت وارد کردم ، تنها از نظر احترام بنام و تکریم آنها بود .

و کنیزانیکه از من اولاد دارند ، آنها نیکه در منزل خود بمانند و با حجاب باشند ، اگر او بخواهد ، آنچه در زندگی من داشتند بآنها بدهد ، و هر کدام از آنها که شوهر کند ، دیگر حق ندارد بحر مسرای من باز گردد ، مگر در صورتیکه على رأى دیگری دهد ، و دخترانم نیز همچنانند ، و جز برای مشورت او نه هیچ برادر مادری و نه هیچ سلطان و نه هیچ عموی حق دارد دخترانم را شوهر دهد ، اگر این کار را

وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرَكَ تَرَكَ وَقَدْ أُوصِيَتْهُ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا وَجَعَلْتُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 عَلَيْهَا شَهِيداً وَهُوَ وَأُمُّ أَحْمَدَ [شَاهِدَانِ] وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَلَا يَنْشُرَهَا وَهُوَ مِنْهَا
 عَلَيَّ غَيْرَ مَا ذَكَرْتُ وَسَمِعْتُ ، فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ وَمَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَا رَبُّكَ يَظْلَمُ لِلْعَبِيدِ وَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَعَلَى آلِهِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَلَا غَيْرِهِ أَنْ يَفْضَحَ كِتَابِي هَذَا الَّذِي خَتَمْتُ
 عَلَيْهِ الْأَسْفَلَ ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَعَظِيهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ وَجَمَاعَةُ
 الْمُرْسَلِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَعَلَى مَنْ قَضَى كِتَابِي هَذَا . وَكَتَبَ وَخَتَمَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَالشُّهُودُ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَعَلَى آلِهِ ، قَالَ أَبُو الْحَكَمِ : فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ آدَمَ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ
 سَلَيْطٍ قَالَ كَانَ أَبُو عِمْرَانَ الطَّلْحِيُّ قَاضِي الْمَدِينَةِ فَلَمَّا مَضَى مُوسَى قَدَّمَ مَهْ إِخْوَتَهُ إِلَى الطَّلْحِيِّ
 الْقَاضِي فَقَالَ الْعَبَّاسُ ابْنُ مُوسَى : أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَآمَنَعَ بِكَ ، إِنَّ فِي أَسْفَلِ هَذَا الْكِتَابِ كَثْرًا وَ
 جَوْهَرًا وَيُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ وَيَأْخُذَهُ دُونَنَا وَلَمْ يَدْعُ أَبُوْنَا رَحِمَهُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَلْجَأَ إِلَيْهِ وَتَرَكْنَا
 عَالَةً وَتَوَلَّى أَبِي أَكْفُ نَفْسِي لِأَخْبَرْتُكَ بِشَيْءٍ عَلَى زُؤُسِ الْمَلَأِ ، فَوَتَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ

بکنند با خدا و رسولش مخالفت کرده و با سلطنت خدائی جنگیده اند ، علی باددواج فامیل خویش بینا تر
 است ، اگر خواهد بشوهر دهد میدهد ، و اگر خواهد ترک کند ، ترک میکند ، من بان زنها همچنانکه
 درمکتوبم نوشته ام ، وصیت کرده ام و خدا را بر آنها گواه گرفته ام و علی وام احمد هم گواهند .

و هیچکس را نرسد که وصیت مرا برخلاف آنچه ذکر کردم و نام بردم ظاهر سازد و منتشر کند ، هر
 که بدی کند برخود کرده و هر که نیکی کند بخود کرده است ، پروردگارت بیندگان ستمگر نیست و
 درود خدا بر محمد و خاندانش باد ، هیچ سلطان و شخص دیگری حق ندارد ، این وصیتنامه را که پائینش را
 مهر کرده ام پاره کند ، کسیکه چنین کند ، لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و جمعیت
 پیامبران و مؤمنان از مسلمین بر او بادو تنها علی حق دارد وصیت مرا بگشاید . (سپس درجای امضا نوشت)
 نوشت و مهر کرد ابو ابراهیم (موسی بن جعفر رضی الله عنه) و گواهان و سلمی الله علی محمد و علی آله .

ابوالحکم گوید : عبدالله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط چنین روایت کند که : ابو عمران طلحی
 قاضی مدینه بود ، چون موسی بن جعفر رضی الله عنه در گذشت ، برادران امام هشتم ، او را پداده گاه طلحی
 کشانیدند . عباس بن موسی (بن جعفر) گفت : خدا اصلاحت کند و خیر رسالت سازد ، همانا در پائین
 این وصیتنامه گنج و گوهریست (یعنی جمله ایست که برای ما سود بسیاری دارد) و این برادر میخواهد از
 ما پنهان کند و خودش تنها از آن استفاده کند و پدر ما هم - خدایش رحمت کند - همه چیز را باو واگذار
 کرده و ما را بی چیز گذاشته است و اگر من خودداری نمی کردم ، در برابر همه مردم بنو خبیر مهمی میگفتم
 (شاید مقصودش موضوع امامت و جانشینی آنحضرت بوده است) .

چون او چنین گفت : ابراهیم بن محمد بر او حمله کرد و گفت : اگر آن را بگوئی ما از تو نپذیریم

قَالَ: إِذَا وَاللَّهِ تُخِيرُ بِمَا لَا تَقْبَلُهُ مِنْكَ وَلَا نَصَدِّقُكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنَا مَلُومًا مَدْحُورًا، نَعْرِفُكَ بِالْكِتَابِ صَغِيرًا وَكَبِيرًا وَكَانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ بِكَ لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرًا وَإِنْ كَانَ أَبُوكَ لَعَارِفًا بِكَ فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ وَمَا كَانَ لِيَأْتَمَنَكَ عَلَى تَمَرَّتَيْنِ، ثُمَّ وَتَبَّ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمَّهُ فَأَخَذَ يَنْتَلِيهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ أَحْمَقُ أَجْمَعُ هَذَا مَعَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ مِنْكَ، وَأَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، قَالَ أَبُو عِمْرَانَ الْقَاضِي لِعَلِيِّ: قُمْ يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ! حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ وَقَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ وَلَا وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ أَعْرَفَ بِالْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ وَلَا وَاللَّهِ مَا كَانَ أَبُوكَ عِنْدَنَا بِمُسْتَخْفٍ فِي عَقْلِهِ وَلَا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ، قَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي: أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَصَّ الْخَاتِمَ وَأَقْرَأَ مَا تَحْتَهُ فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ: لَا أَفْضُ حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ، قَالَ الْعَبَّاسُ: فَأَنَا أَفْضُهُ، فَقَالَ: ذَلِكَ إِلَيْكَ، فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتِمَ فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَإِقْرَازُ عَلِيِّ لَهَا وَحَدُّهُ وَإِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيِّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا وَإِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَغَيْرِهَا وَكَانَ فَتَحَهُ عَلَيْهِمْ بِلَاءً وَفَضِيحَةً وَدَلَّةً وَلِعَلِّي خَيْرَةٌ. وَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ النَّبِيِّ فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتِمِ هُوَ لِ الشَّهُودِ: إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ وَسَعِيدُ بْنُ عِمْرَانَ وَابْرَزُوا وَجَهَ أُمُّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي وَ

تصدیقت نکیم و تونزد ماسر زنتش شده و منفور خواهی بود ، ماترا در کودکی و بزرگیت بدروغ شناخته ایم و پدرت ترا بهتر میشناخت . ایکاش تو خیر می داشتی ، همانا پدرت بظاهر و باطن توشناست او ترا بر نکهداری دو دانه خرما امین نمیدانست . سپس عمویش اسحاق بن جعفر پا و حمله کرد و دو طرف جامه اشرا گرفت و گفت : تو هم کم خرد و هم ناتوان و هم نادانی ، این هم روی کاریکه دیروز کردی باشد (معلوم میشود که قبلا هم کار زشتی از او صادر شده است) و حضار دیگر هم اسحاق را کمک کردند .

قاضی بعلی (بن موسی الرضا علیه السلام) گفت : بر خیز ای ابوالحسن : همان لعنتی که امروز از جانب پدرت بمن رسید ، مرا بس است . (یعنی لعنتی که در وصیتنامه نوشته بود یا بجرم حضار من شمارا) پدرت بتو اختیارات و سببی داده ، نه بخدا ، پس را هیچکس بهتر از پدرت نشناسد ، بخدا که پدرت تو نزد ما نه سبک مغز بود و نه سست رأی

عباس بقاضی گفت : خدایت اصلاح کند ، آن مهر را بردار و نوشته زیرش را بخوان ، ابو عمران قاضی گفت : نه ، من بر نسیبم ، همان لعنتی که امروز از پدرت بمن رسید ، مرا بس است . عباس گفت : من آن مهر را بر میکیم ، قاضی گفت : تو خوددانی ، عباس مهر را برداشت . دیدند در آن نوشته است ، خارج کردن برادران از وصیت و پا برجا گذاشتن علی بن عثمانی و داخل ساختن آنها را تحت سرپرستی علی چه بخواهند و یا نخواهند و خارج نمودن ایشانرا از تصرف در موقوفه و غیر موقوفه . پس باز کردن عباس صبت نامه را موجب بلا و رسوائی و خواری برادران و خیر و فضیلت علی (بن موسی علیه السلام) گشت .

و هم در آن وصیتنامه که عباس مهرش را برگرفت نام این گواهان در زیرش نوشته بود : ۱ - ابراهیم

أَدْعُوا أَنَّهُ لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتَّى كَشَفُوا عَنْهَا وَعَرَفُوهَا ، فَقَالَتْ عِنْدَ ذَلِكَ : قَدَ وَاللَّهِ قَالَ سَيِّدِي هَذَا :
 إِنَّكَ سَنُوحَدِّثُ جَبْرًا وَتُخْرِجِينِ إِلَى الْمَجَالِسِ ، فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَقَالَ : اسْكُبِي فَإِنَّ
 النِّسَاءَ إِلَى الضَّعِيفِ مَا أَظُنُّهُ قَالَ مِنْ هَذَا شَيْئًا ، ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام النَّفَثَ إِلَى الْعَبَّاسِ فَقَالَ : يَا
 أَجْبِي إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَكُم عَلَى هَذِهِ الْفَرَاثِمِ وَالدِّيُونِ النَّبِيَّ عَلَيْكُمْ ، فَاَنْطَلِقْ يَا سَعِيدُ
 فَتَمَيِّنْ لِي مَا عَلِمْتُمْ ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ وَلَا وَاللَّهِ لِأَدْعُ مُوَأَسَاتِكُمْ وَبِرَّكُمْ مَا مَشَيْتَ عَلَى الْأَرْضِ فَقُولُوا
 مَا شِئْتُمْ فَقَالَ الْعَبَّاسُ : مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا ، وَمَالِنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ فَقَالَ : قُولُوا مَا شِئْتُمْ
 فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ فَإِنْ تَخَسُّوْا فَذَلِكَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنْ نُسِبْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 وَاللَّهُ إِنَّكُمْ تَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هَذَا وَلَدٌ وَلَا وَاِرْتُ غَيْرَكُمْ وَلَكِنْ حَبَسْتُ شَيْئًا مِمَّا تَنْظُرُونَ
 أَوَادَ خَرَّتُهُ فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ وَمَرَجَعُهُ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُ مَا مَلَكَتْ مِنْهُ مَضَى أَبُوكُمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شَيْئًا إِلَّا
 وَقَدْ سَبَبْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ ، فَوَثَّبَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا هُوَ كَذَلِكَ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ مِنْ رَأْيٍ عَلَيْنَا
 وَلَكِنْ حَسَدٌ أَبْيَنَّا لَنَا وَإِزَادَتُهُ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يَسُوُّهُ اللَّهُ إِيَّاهُ وَلَا إِيَّاكَ وَإِنَّكَ لَتَعْرِفُ وَإِنِّي أَعْرِفُ

بن محمد ۲- اسحاق بن جعفر ۳- جعفر بن صالح ۴- سعید بن عمران . وجون در مجلس قاضی ادعا کردند
 که این زن ، ام احمد نیست ، روی او را گشودند و پرده اش را برداشتند و شناختند که خود اوست . آن هنگام
 ام احمد گفت : بخدا که آقا (موسی بن جعفر علیه السلام) بمن فرمود : در آینده ترا بزور میگیرند و بمجالس
 میکشند ، اسحاق بن جعفر باو پر خاش کرد و گفت : ساکت باش که زنان بسستی و نساتوانی منسویند ،
 گمان ندارم آنحضرت در این باره چیزی فرموده باشد .

سپس علی (امام هشتم) علیه السلام عباس رو کرد و فرمود : برادر من میدانم که غرامتها و بدهکاریها تیکه
 دارید ، شما را باین کار وا داشته است ، سعید (بن عمران) ا برو و هر چه بدهکاری دارند ، معین
 کن و از طرف آنها ازاله من بپرداز . نه بخدا که من تا زمانیکه روی زمین راه روم از همراهی واحسان
 بشما دست برنمیدارم . شما هر سخنی دارید بگوئید . عباس گفت : هر چه بما دهی از زیادی اموال خود
 ماست و آنچه ما از تو طلبکاریم ، بیشتر از اینهاست . حضرت فرمود : هر چه خواهی بگوئید ، آبروی
 من آبروی شماست [هدف من هدف شماست] اگر خوش رفتاری کنید بفتح خود شما نزد خدا محفوظست .
 و اگر بد رفتاری کنید ، خدا آمرزنده و مهربانست ، بخدا که شما میدانید من این زمان فرزند و وارثی
 جز شما ندارم و اگر از اموالیکه شما گمان میکنید ، چیزی نگهدارم و ذخیره کنم ، از آن شماست و بشما
 باز میگردد ، بخدا از وقتیکه پدر شما - رضی الله عنه (۱) - وفات کرده است ، مالی بدست نیاورده ام ، جز
 اینکه در مواردیکه خیر دارید بمصرف رسانیده ام . عباس بر جست و گفت : بخدا که چنین نیست ، خدا

(۱) منی این کلمه اینستکه خدا از او راضی باشد، ولی در این زمان مرسوم میان عامه چنین است

که این کلمه را برای خلفای ثلاثه بکار میبردند و نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام کرم الله وجهه میگویند .

صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى بَيْتَاعَ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَلَيْثُنَ سَلِمَةَ لَا عَصِيصَةَ بِرَبِيعِهِ وَأَنْتَ مَعَهُ، فَقَالَ عَلِيُّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَحُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَمَا ابْنِي يَا إِخْوَتِي فَحَرِيصٌ عَلَيَّ مَسَرَّ تَيْكُمُ، اللَّهُ
 يَعْلَمُ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ ابْنِي أَحِبُّ صَلَاحَهُمْ وَأَبْنِي بَارٌّ بِهِمْ وَأَجْمَلُ لَهُمْ رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ أَعْنِي يَا مُؤَرِّمَهُمْ
 لَيْلًا وَنَهَارًا فَاجْزِنِي بِهِ خَيْرًا وَإِنْ كُنْتُ عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ فَانْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ
 إِنْ كَانَ شَرًّا فَشَرًّا وَإِنْ كَانَ خَيْرًا فَخَيْرًا، اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لَهُمْ وَأَصْلِحْ لَهُمْ وَأَخْسَأْ عَنَّا وَعَنْهُمْ
 الشَّيْطَانَ وَأَعِينَهُمْ عَلَي طَاعَتِكَ وَوَقِّفْهُمْ لِرُشْدِكَ أَمَا أَنَا يَا أَخِي! فَحَرِيصٌ عَلَيَّ مَسَرَّ تَيْكُمُ، جَاهِدْ
 عَلَيَّ صَلَاحِكُمْ؛ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ وَكَيْلُ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا أَعْرَفْتَنِي بِلِسَانِكَ وَلَيْسَ لِمِسْحَاتِكَ
 عِنْدِي طِبُّ، فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلَيَّ هَذَا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ.

۱۶- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن علي وعبیدالله بن المرزبان، عن
 ابن سنان قال: دخلت على أبي الحسن موسى عليه السلام من قبل أن يقدم العراق سنة وعلي ابنه
 جالس بين يديه، فنظر إلي فقال: يا محمد! أما إنه سيكون في هذه السنة حركة، فلا تجزع

برای تومزیت و اختیاری بر ما قرار نداده است، ولی حقیقت اینست که پدر ما بر ما حسد برد و چیز را خواست
 که خدا نه برای او نه برای تو روا دانسته بود و خودت هم میدانی، من صفوان بن يحيى فروشنده پارچه‌های
 سابری را در کوفه میشناسم (سابری پارچه نازکی بوده که در ساپور فارس میبافتند و صفوان و کیل امام
 هشتم و امام نهم علیهما السلام بوده است و گویا و کیل امام هفتم هم بوده است) اگر زنده ماندم گلوی او را میگیرم
 و ترا هم با او.

علی (بن موسی) فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم، همانا ای برادرانم!
 خدا میداند که من مشتاق دلخوشی شمایم، خدایا! اگر تو میدانی که من صلاح ایشانرا میخواهم و نسبت با آنها
 خوش رفتار و پیوند ساز و مهربانم، در هر شب و روز مرا برای کارهای ایشان یاری کن و جزای خیرم بده
 و اگر قصد دیگری دارم، توهر پنهانی را میدانی، مرا چنانکه سزاوارم جزابده، اگر قصد بدی دارم
 جزای بد و اگر قصد خیری دارم جزای خیرم ده، خدایا ایشانرا اصلاح کن و کارها ایشانرا اصلاح کن،
 و شیطانرا ازه و آنها دور کن، و آنها را بر اطاعتت یاری و بهدایتت موفق دار، همانا ای برادر! من
 خوشحالی شما را شاقم و صلاح شما کوشایم، و خدا نسبت با آنچه میگویم مورد اعتماد است.

عباس گفت: من زبان ترا خوب میشناسم، برای بیل تو نزد ما گلی نیست (یعنی حنای تو
 نزد ما رنگی ندارد) و با این سخن از یکدیگر جدا شدند و صلی الله علی محمد و آله.

۱۶ - محمد بن سنان گوید: یکسال پیش از آنکه موسی بن جعفر علیه السلام بمراق آید خدمتش رسیدم
 پسرش علی بر او برش نشسته بود، حضرت بمن نگرست و فرمود: ای محمد! در اینسال جنبشی (مسافرتی)
 پیش آید، بمخاطران بیتابی مکن، عرض کردم: قربانت کردم، چه پیش آمدی میکند؟ سخن شما مرا

لِذَلِكَ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ فَقَدْ أَفْلَقَنِي مَا ذَكَرْتَ ، فَقَالَ : أَصِيرُ إِلَى الطَّاعِيَةِ ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ سَوْءٌ وَ مِنْ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : مَنْ ظَلَمَ أَبِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حَقَّهُ وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ اللَّهُ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ لَا سَلِمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَ لَا فِرْنَ لَهُ بِإِمَامَتِهِ ، قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ! يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَ يُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ وَ يُقَرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةٌ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِي ، قَالَ : قُلْتُ : وَ مَنْ ذَاكَ ؟ قَالَ : عُثْمُ ابْنُهُ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ .

((بَابُ))

الإِشَارَةُ وَ النَّصُّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبِ الزِّيَّاتِ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا ، فَلَمَّا نَهَضُوا قَالَ لَهُمْ : الْقُوا أَبَا جَعْفَرٍ فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ وَ أَحَدُوا بِهِ عَهْدًا ، فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ التَّفَتَّ إِلَيَّ فَقَالَ : يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُفْضَلُ إِنَّهُ كَانَ لَيَقْنَعُ بِدُونِ هَذَا

پريشان كرد ، فرمود : من بسوی آن طنیانكر (مهدی عباسی) میروم ، ولی آگاه باش که از خود او و از کسیکه بعد از اوست (هادی) بدی بمن نیرسد . عرض کردم قربانت کردم ، سپس چه میشود ؟ فرمود : خدا ستمگرانرا گمراه کند و خدا آنچه خواهد میکند (اشاره بمسوم شدن آنحضرت بدست هارون است) عرض کردم : قربانت ، مطلب چیست ؟ فرمود : هر که در حق این پسر من کند و امامتش را پس از من انکار نماید (چون طایفه واقفیه) ، مانند کسی است که در حق علی بن ابیطالب علیه السلام ستم کرده و امامت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار نموده است ، عرض کردم : بخدا که اگر خدا بمن عمری دهد حق او را تسلیمش کنم و با امامتش اقرار و رزم ، فرمود : راست گفتم ، ای محمد ! خدا بتو عمر میدهد و تو هم حق او را تسلیمش میکنی و با امامت او آنکه بعد از اوست اقرار میکنی ، عرض کردم ، بعد از او کیست ؟ فرمود : پسرش محمد . عرض کردم : نسبت با او هم راضی و تسلیم .

((اشاره و نص بر ابی جعفر دوم (امام نهم) علیه السلام))

۱ - یحیی بن حبیب گوید : کسی که (همراه رفقایش) خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بود ، بمن خبر داد که چون همه از مجلس برخاستند حضرت با آنها فرمود : ابا جعفر (امام محمد تقی) را ملاقات کنید و باو سلام دهید و با او تجدید عهد کنید ، چون آنها برخاستند ، بمن متوجه شد و فرمود : خدا رحمت کند مفضل را که بکمر از این هم قناعت میکرد .

(۸۴۵) محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال: سمعت الرضا علیه السلام و ذکر شیئا فقال: ما حاجتکم الی ذلك؟ هذا أبو جعفر قد اجلسته مجلسی وصیرته مکانی و قال: انا اهل بیت يتوارث اصغرنا عن اکبرنا القذة بالقذة.

۳ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابيه محمد بن عیسی قال: دخلت علی ابي جعفر الثاني علیه السلام فاناظرني في أشياء، ثم قال لي: يا ابا علي! ارتفع الشك مالا يغيري

۴ - عده من اصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن یحیی، عن مالك بن أشیم، عن الحسين بن بشار قال: كتب ابن قیاما إلى ابي الحسن الرضا علیه السلام كتابا يقول فيه: كيف تكون اماما وليس لك ولد؟ فاجابه ابو الحسن الرضا علیه السلام - شبه المفضی - : وما علمك انه لا يكون لي ولد والله لا تمضي الايام والليالي حتى يرزقني الله ولدا ذكرا يفرق بين الحق والباطل

۵ - بعض اصحابنا، عن محمد بن علي، عن معاوية بن حكيم، عن ابن ابي نصر قال: قال لي ابن النجاشي: من الامام بعد صاحبك؟ فاستهني ان تساله حتى اعلم؟ فدخلت

شرح - از جمله ای که حضرت در آخر روایت فرمود، ممکن است مقصود این باشد که مفضل در باره شناختن امام و تسلیم باو بعبارت و دستوری کمتر از این هم قناعت مینمود، یعنی مقصود را میفهمید و اطاعت میکرد و این جمله تعریض و ملامت است نسبت ببعضی از حضار آن مجلس که مقصود آن حضرت را نفهمیدند و هنوز مردد بودند.

۲ - معمر بن خلاد گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی (راجع بامر امامت) گفت و سپس فرمود: شما چه احتیاجی باین موضوع دارید؟ این ابو جعفر است که او را بجای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته ام، ما خاندانی هستیم که خردسالان ما موبو از بزرگسالان ارث میبرند.

۳ - محمد بن عیسی گوید: خدمت حضرت ابی جعفر ثانی (امام نهم) علیه السلام رسیدم و در باره موضوعاتی با من مناظره کرد، سپس فرمود: ای ابا علی! شك و تردید از میان برفت. پدرم جز من فرزندی ندارد (اگر پدر من هم مانند امامان سابق پسران متعدد می داشت ممکن بود، نسبت بتبیین امام از میان آنها شکی پدید آید).

۴ - حسین بن بشار گوید: ابن قیاما (واقفی مذهب) در نامه ای که بامام رضا علیه السلام نوشته میگوید: شما چگونه امامی هستید که فرزند ندارید؟ حضرت رضا - مانند شخص خشمگین - با جواب داد، تو از کجا میدانی که من فرزند نخواهم داشت؟ بخدا که شب و روز نگذرد جز اینکه خدا بمن پسری عنایت کند که بسبب او میان حق و باطل را فیصل دهد.

۵ - ابن ابی نصر گوید: ابن نجاشی بمن گفت: امام بعد از امام تو کیست؟ من دلم میخواهد از خود او پرسی تا بفهم، من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و گزارش دادم، حضرت فرمود: امام پسر

علی الرضا علیه السلام فأخبرته ، قال : فقال لي : الإمام أبي ، ثم قال : هل يتجر أحد أن يقول
أبي وليس له ولد .

۶ - أحمد بن مهران ، عن محمد بن علي ، عن معمر بن خلاد قال : ذكرنا عند أبي الحسن
علیه السلام شيئاً بعد ما ولد له أبو جعفر علیه السلام فقال : ما حاجتكم إلى ذلك ؟ هذا أبو جعفر قد اجلسه
مجلسي وصيرته في مكاني .

۸۴۰ (۸۴۰) أحمد ، عن محمد بن علي ، عن ابن قیاما الواسطي قال : دخلت علی بن علی بن موسی
علیه السلام فقلت له : أیكون إمامان ؟ قال : لا إلا واحدهما صامت ، فقلت له : هوذا أنت ، ليس لك
صامت - ولم يكن ولد له أبو جعفر علیه السلام بعد - فقال لي : والله لیجعل الله مني ما يشئ به
الحق وأهله ويمحق به الباطل وأهله ، فولد له بعد سنة أبو جعفر علیه السلام وكان ابن قیاما واقفياً .

۸ - أحمد ، عن محمد بن علي ، عن الحسن بن الجهم قال : كنت مع أبي الحسن علیه السلام
جالساً ، فدعا بابنه وهو صغير فأجلسه في حجري ، فقال لي : جردوه وانزع قميصه ، فزرعته
فقال لي : انظر بين كتفيه ، فنظرت فإذا في أحد كتفيه شبه بالنعائم ، داخل في اللحم ، ثم
قال : أترى هذا ؟ كان مثله في هذا الموضع من أبي علیه السلام .

من است سپس فرمود : آیا کسی جرأت دارد که بگوید : پسر من در صورتیکه اولادی نداشته باشد .

۶ - معمر بن خلاد گوید : پس از ولادت ابوجعفر علیه السلام خدمت حضرت امام رضا علیه السلام موسوی
مذاکره شد . حضرت فرمود : شما چه احتیاجی باین مطلب دارید ، این ابوجعفر است که او را در جای
خود نشانیده و قائم مقام خود کرده ام .

۷ - ابن قیاما واسطی ، گوید : خدمت علی بن موسی علیه السلام رسیدم و عرض کردم : ممکن است (در
یکزمان) دوامام وجود داشته باشد ؟ فرمود : نه ، مگر اینکه یکی از آنها ساکت باشد (مانند امام حسین
علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود) عرض کردم : اینک شما امام ساکتی
همراه ندارید (تاجانشین و امام بعد از شما باشد) - و در آن زمان هنوز ابوجعفر علیه السلام برای او متولد
نشده بود - حضرت بمن فرمود : بخدا سوگند که خدا از من فرزندی بوجود میآورد که بوسیله او حق و
اهل حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از میان ببرد ، پس بعد از یکسال ابوجعفر علیه السلام متولد شد
و این قیاما (راوی این حدیث) واقعی مذهب بوده است .

۸ - حسن بن جهم گوید : خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که پسر کودکش را طلبید و روی
دامنش نشانید و بمن فرمود : او را برهنه کن و پیراهنش را بکن ، من پیراهنش بیرون آوردم ، بمن فرمود
میان دو شانه اش را نگاه کن ، من نگاه کردم ، دیدم در یک شانه اش مانند مهریستکه در گوشت فرو رفته ،

۹- عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّمَّانِيِّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجِيءَ بِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ صَغِيرٌ ، فَقَالَ : هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَهَ عَلَى شِعْبَتِنَا مِنْهُ .

۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ : قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكُنْتَ تَقُولُ : يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَامًا ، فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ، فَأَقْرَبُ عِيُونَنَا ، فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كَانَ كَوْنُ قَالِي مَنْ؟ فَأَشَارَ بِيَدَيْهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقُلْتُ : جُعِلَتْ فُودَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ؟ فَقَالَ : وَمَا يَصْرُهُ مِنْ ذَلِكَ ، فَقَدْ قَامَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ .

۱۱- الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُودٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثِقَلٌ ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَدًا تَمْسَحُ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَتَدْعُو لَهُ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ ، فَقَالَ : هُوَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَأَبْعَثْ بِهِ غَدًا إِلَيْهِ .

(۸۳۵) الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ التَّهْدِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَادٍ الصَّقِيلِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ

بن فرمود : این را مبینی ؟ پدرم مانند همین علامت را در همین جا داشت .

۹- صمنانی گوید : خدمت امام رضا علیه السلام بودم که پرس کودکش ای جعفر علیه السلام را آوردند

فرمود : این همان مولودی است که مولودی پر برکت تر از او نسبت بشعبان ما متولد نشده است .

۱۰- صفوان بن یحیی گوید : با امام رضا علیه السلام عرض کردم : پیش از آنکه خدا ای جعفر علیه السلام

را بشما ببخشد (دربارہ جانشینان) از شما میپرسیدیم ، و شما میفرمودید : خدا بمن پسر می کند

اکنون او را بشما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد ، اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند ، به

که بگرویم ؟ حضرت با دست اشاره بای جعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود ، عرض کردم : قربانت

این پسر سه ساله است !! فرمود : چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود [سه سال کمتر داشت]

که به حجت قیام کرد .

شرح- ظاهر این روایت اینستکه: عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در سه سالگی بر سالت مبعوث شده است ، چنانچه سخن

گفتن او پس از ولادت و زمانیکه در گهواره بوده سریع آیه قرآن کریمست و در روایتیکه بعد از این بیان

میشود ، نبوت او را در هفت سالگی بیان میکنند . و ممکن است مقصود این باشد که در هفت سالگی قیام

بدهوت نموده ولی آثار و علائم نبوت قبلا در او ظاهر شده است .

۱۱- معمر بن خلاد گوید : شنیدم اسماعیل بن ابراهیم با امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ میگفت : زبان پسر من لکنت

و سنگینی دارد ، فردا او را خدمت شما میفرستم تا دست پسرش بکشی و برای او دعا کنی که او غلام شماس ،

فرمود : او غلام ای جعفر است ، او را فردا نزد وی فرست .

۱۲- محمد بن حسن بن عمار گوید : من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بْنِ عَمَارٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِسًا بِالْمَدِينَةِ وَكُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَيْنِ أَكْتُبُ
عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَحِبِّهِ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام - إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مَعَهُ بَنُو عَلِيِّ الرِّضَا
عليه السلام الْمَسْجِدَ - مَسْجِدَ الرَّسُولِ عليه السلام - فَوَسَّ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِإِلْحَادِهِ وَلَا رِذَاءٍ فَقَبَلَ يَدَهُ وَ
عَظَمَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا عَمُّ : اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ : يَا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَ
أَنْتَ قَائِمٌ ، فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَمَلَ أَصْحَابُهُ يُوَبِّخُونَهُ وَيَقُولُونَ : أَنْتَ
عَمُّ أَبِيهِ وَأَنْتَ تَعْمَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ ؟ فَقَالَ : اسْكُنُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَقَبَضَ عَلِيُّ لِحَبْتِهِ
لَمْ يُؤْهِلْ هَذِهِ الشَّيْبَةَ وَأَهْلَ هَذَا الْفَنَى وَوَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أَنْكَرُ فَضْلُهُ ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا
تَقُولُونَ ، بَلْ إِنِّي لَعَبِيدٌ .
۱۳- الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ
عليه السلام بِخِرَاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَا سَيِّدِي إِنْ كَانَ كَوْنُ فَالِي مَنْ ؟ قَالَ : إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَبِي -
فَكَانَ الْقَائِلُ اسْتَصْفَرَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام - فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ
عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولًا نَبِيًّا ، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرِ مِنَ السَّنِ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام .
۱۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعًا ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى
ابْنِ النُّعْمَانِ الصَّرْفِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

بودم وهر خبریکه او از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام شنیده بود ، مینوشتم ، روزی در مدینه خدمتش
نشسته بودم که ابو جعفر محمد بن علی الرضا عليه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد .
علی بن جعفر برجست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و احترامش کرد ، ابو جعفر با او فرمود :
ای عمو ! بنشین ، خدایت رحمت کند ، او گفت : آقای من ! چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی ؟ چون
علی بن جعفر بمسند خود برگشت ، اصحابش او را سرزنش کرده ، میگفتند : شما عموی پدر او هستید و یا
او اینگونه رفتار میکنید ؟ او دست بریش خود گرفت و گفت : خاموش باشید ، اگر خدای عزوجل
این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سراوار دانست و با او چنان مقامی داد ، من فضیلت
او را انکار کنم ؟ ! پناه بخدا از سخن شما ، من بنده او هستم .

۱۳- پدر خیرانی گوید : من در خراسان خدمت امام رضا علیه السلام بودم ، که مردی با آنحضرت
گفت : آقای من ! اگر پیش آمدی کند ، بکه مگرویم ، فرمود : پیسرم ای جعفر - مثل اینسکه گوینده
سن ای جعفر عليه السلام را برای امامت کم شمرد - امام رضا علیه السلام فرمود : همانا خدای تبارک و تعالی
عیسی بن مریم را برسالت و نبوت برگزید و صاحب شریعت نازدهاش ساخت (یعنی کتاب بر او نازل کرد و
اولوالعزمش قرار داد) در سنی کمتر از سن ای جعفر علیه السلام .

۱۴- زکریا بن یحیی گوید : شنیدم علی بن جعفر ، حسن بن حسین بن علی را حدیث میکرد و میگفت :

فَقَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : إِي وَاللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَقَدْ بَغَى عَلَيَّ إِخْوَتُهُ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ : إِي وَاللَّهِ وَنَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ ؟ قَالَ : قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَنَحْنُ أَيْضًا : مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ فَقَالَ لَهُمُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُوَ ابْنِي ، قَالُوا : فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِ قَضَى بِالْقَافَةِ فَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ الْقَافَةُ ، قَالَ : ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ فَأَمَّا أَنَا فَلَا وَأَلْتَعْلِمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ وَ لَتَكُونُوا فِي بُيُوتِكُمْ ، فَلَمَّا جَاؤُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ وَ اصْطَفَتْ عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَخَوَاتُهُ وَ أَخَذُوا الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْبَسُوهُ جُبَّةً صَوْفٍ وَ قَلَنْسُوَةً مِنْهَا وَ وَضَعُوا عَلَيَّ عُنُقَهُ مَسْحَاةً وَ قَالُوا لَهُ : ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ ، ثُمَّ جَاؤُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا : الْجِفُوا هَذَا الْغُلَامَ بِأَبِيهِ ، فَقَالُوا : لَيْسَ لَهُ هُنَا أَبٌ وَ لَكِنَّ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هَذَا عَمُّهُ وَ هَذِهِ عَمَّتُهُ وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هُنَا أَبٌ فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ ، فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمِيهِ وَاحِدَةٌ فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا :

بخدا سوگند که خدا ابو الحسن الرضا علیه السلام را یاری کرد ، حسن گفت : آری بخدا قربانت کردم ، همانا برادرانش نسبت باو ستم کردند ، علی بن جعفر گفت : آری بخدا ماعموها پیش هم باو ستم کردیم ، حسن گفت : قربانت کردم ، مگر شما چه کردید ؟ زیرا من نزد شما نبودم ، گفت : ما و برادرانش باو گفتیم : هرگز در میان ما خاندان ، امامی که رنگش در گون باشد نبوده (مقصودشان این بود که امام محمد تقی علیه السلام بشما شباهت ندارد) حضرت رضا فرمود : او پسر منست ، آنها گفتند : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بحکم قیافه شناس داوری فرموده ، میان تو و ما هم قیافه شناس داور باشد ، حضرت فرمود : من دنبال آنها نمیفرستم . شما بفرستید ، و آنها اطلاع ندهید که برای چه دعوتشان میکنید و شما در خانه خود باشید .

چون ایشان آمدند ، ما را در باغ نشانیدند (یعنی قیافه شناسان باعموها و برادران امام رضا علیه السلام) و عموها و برادران و خواهران امام رضا علیه السلام صف کشیدند و آنحضرت را گرفته خرقة و کلاه پشمین باو پوشانیدند و بیلی بردوش گذاشتند و گفتند بصورت باغبانی وارد باغ شو ، سپس ابیجعفر علیه السلام را بردند . قیافه شناسان گفتند : این پسر را پدرش منسوب کنید ، آنها گفتند : او را در اینجا پدری نیست ولی این و این عموی پدر او هستند و این عموی خود اوست و این عمه اوست ، اگر او در اینجا پدری داشته باشد ، همین صاحب باغست که قدمهای او با قدمهای این پسر یکسان است و چون حضرت رضا علیه السلام بر کشت ، گفتند : همین شخص پدر اوست (گویا ابتدا از آثار قدم حضرت که روی زمین نقش بسته بود، احتمالی دادند و سپس که خود حضرت را دیدند یقین کردند) .

علی بن جعفر گوید : من برخاستم و لب ابیجعفر علیه السلام را چنان بوسیدم که آب دهانش را مکیدم

هَذَا أَبُوهُ ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ : فَقَمْتُ فَمَصَّصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : أَشْهَدُ أَنَّكَ
 إِمَامِي عِنْدَ اللَّهِ ، فَبَكَى الرَّضَا عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : يَا عَمُّ ! أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صلى الله عليه وآله : يَا أَيُّ ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ ابْنِ النُّوَيْسَةِ الطَّيِّبَةِ النَّعْمِ ، الْمُنْتَجِبَةِ الرَّحِمِ ، وَيَلْمُهُ لَعَنَ اللَّهُ الْأَعْيُنَ
 وَدَرِيَّتَهُ ، صَاحِبَ الْفِتْنَةِ وَيَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَشُهُورًا وَآيَامًا ، يَسُومُهُمْ حَسْفًا وَيُسْقِبُهُمْ كَأْسَ مُصِيرَةٍ
 وَهُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَجَدِّهِ ، صَاحِبُ الْغَيْبَةِ يُقَالُ : مَاتَ أَوْهَلَكَ ، أَيَّ وَإِذْسَلَكَ ؟
 أَفَيْكُونُ هَذَا يَا عَمُّ ! الْإِمْنِي ، فَقُلْتُ : صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِذَاكَ

و باو عرض کردم : گواهی دهم که تو نزد خدا امام منی ، پس حضرت رضا عليه السلام گریه کرد و فرمود : ای
 عمو ! مگر نشنیدی که پدرم میفرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پدرم فدای [میآید] پسر بهترین
 کنیزان ، پسر کنیز نوییه (نویه بلاد بزرگ است در سودان که بلال حبشی هم از آنجا بوده است) که دهانش
 خوشبو و زهدانش نجیب زای است ، وای بر آنها و خدا لعنت کند اعیس و نژادشرا (یعنی بنی عباس را)
 همان که فتنه انگیز است و آنها را چند سال و چند ماه و چند روز میکشد و بآنها ذلت میرساند و از جام تلخ
 و ناگوار بآنها میآشاماند ، و اوست در بدر و دور افتاده ، پدر و جد گذشته شده و صاحب غیبت ، مردم درباره او
 گویند : معلوم نیست مرده یا هلاک شده و بکدام دره رفته ، ای عمو ! چنین پسری جز از نسل من تواند
 بود ؟ عرض کردم : راست گویی ، قربانت کردم .

• شرح - علم قیافه شناسی آنستکه : شخص قائم از روی آثار و علائم صورت و دست و پا و سایر اعضاء
 شباهت دو نفر را بیکدیگر میفهمد و نسبت و قرابت میان آنها را تشخیص میدهد ، این علم در شرح مقدس اسلام
 اعتباری ندارد و هیچگونه نسبتی با آن ثابت نمیشود ، بلکه برای تعیین انتساب در شرح اسلام موازین و
 مقررات دیگریست ، ولی در صورتیکه مسلمانی تهمتی زنند ، او میتواند برای دفع تهمت از خود بقیافه
 شناس رجوع کند ، چنانچه راجع بانتساب اسامه ، پسر زید بن حارثه را پیدرش چنین روایت کنند که :
 اسامه سیاه رنگه بود و پدرش زید سفید تر از پنبه ، از اینجهت مردم جاهلیت در نسب او طعن میزدند ،
 تا آنکه قیافه شناس حکم کرد که او پسر زید است و ملت عرب هم سخن قیافه شناسرا میپذیرفتند ،
 از اینجهت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مسرور گشت زیرا طعن آنها بآنحضرت هم مربوط بود
 - مرآت ص ۲۳۷ -

و حضرت رضا عليه السلام چون درباره پسرش مورد تهمت واقع گشت ، بحکم قیافه شناس تن داد ، بشرحیکه
 در این روایت ذکر شد و پس از آنکه حق روشن گشت ، امام رضا عليه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله
 خبر غیبی ظلم و فتنه انگیزی بنی عباس را نسبت بفرزندانش که منتهی بنیبت و پنهان شدن حضرت مهدی ،
 امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف میگردد ، بیان میکند .

«(باب)»

الإشارة والنعمي على أبي الحسن الثالث عليه السلام

۱- علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن إسماعيل بن مهران قال : لما خرج أبو جعفر عليه السلام من المدينة إلى بغداد في الدفعة الأولى من خروجه ، قلت له عند خروجه : جعلت فداك إنني أخاف عليك في هذا الوجه ، فإلى من الأمر بعدك ؟ ففكر بوجهه التي ضاحكاً وقال : ليس الغيبة حيث ظننت في هذه السنة ، فلما أخرج به الثانية إلى المعتصم صرنا إليه فقلت له : جعلت فداك أنت خارج فإلى من هذا الأمر من بعدك ؟ فبكي حتى أحضت لحيته ، ثم التفت إلي فقال : عند هذه يخاف علي ، الأمر من بعدي إلى ابني علي .

۲- الحسين بن محمد ، عن الخیرانی ، عن أبيه أنه قال : كان يلزم باب أبي جعفر عليه السلام للخيممة التي كان وكيل بها وكان أحمد بن محمد بن عيسى يحيي في السحر في كل ليلة ليعرف خبر علي أبي جعفر عليه السلام وكان الرسول الذي يختلف بين أبي جعفر عليه السلام وبين أبي إذ حضر قام أحمد و خلا به أبي ، فخرجت ذات ليلة وقام أحمد عن المجلس و خلا أبي بالرسول و استدار أحمد فوقه حيث يسمع الكلام ، فقال الرسول لأبي : إن مولاك يقرأ عليك السلام ويقول

«(اشارة و نص بر حضرت ابی الحسن ثالث (امام دهم) علیه السلام)»

۱- اسماعیل بن مهران گوید : حضرت ابیجعفر (امام محمد تقی) عليه السلام ، دومرتبه از مدینه بیفداد رفت ، هنگام رفتن نخستین ، حضرت عرضکردم : قربانت کردم ، من در این راه بر شما تکرانم ، امر امامت پس از شما با کیست ؟ حضرت بالی خندان بمن متوجه شد و فرمود : آن غیبی که گمان میکنی در اینسال نیست ، چون نوبت دوم آنحضرترا بسوز منتهم میبردند ، نزدش رقتم و عرض کردم : قربانت کردم : شما بیرون میروید ، امر امامت پس از شما با کیست ؟ حضرت بقدری گریست که ریشش ترشد ، سپس بمن متوجه شد و فرمود : در اینسفر باید بر من تکران بود ، امر امامت پس از من با پسر من علی است . شرح - نوبت اول مأمون عباسی امام جواد علیه السلام را از مدینه بیفداد طلید و دخترش ام الفضل را با و تزویج کرد ، حضرت همراء ام الفضل بمدینه بازگشت و پس از چندی مأمون درگذشت و برادرش محمد منتهم جانشینش شد ، او حضرت را از مدینه طلب کرد و بدست زوجه اش ام الفضل مسرمش نمود .

۲ - خیرانی از پدرش روایت کند که او گوید : بر درخانه امام جواد علیه السلام گماشته خدمتی بوده و احمد بن محمد بن عیسی ، هر شب هنگام سحر میآمد تا از وضع بیماری امام علیه السلام خبر گیرد ، شخص دیگری هم بود که بنوان رسول و فرستاده میان امام و پدرم رفت و آمد میکرد ، چون او میآمد ، احمد میرفت و پدرم با او خلوت میکرد ، شبی من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست ، پدرم با فرستاده

لَكَ : إِنِّي ماضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ وَلَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي، ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَرَجَعَ أَحْمَدُ إِلَى مَوْضِعِهِ وَقَالَ لِأَبِي : مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : خَيْرًا، قَالَ : قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلَمْ تَكْتُمَهُ ؟ وَأَعَادَ مَا سَمِعَ فَقَالَ لَهُ أَبِي : قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : « وَلَا تَجَسَّسُوا » فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ لَعَلَّنَا نَحْتَاكُمُ الْيَوْمَ مَا ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَطْهَرَهَا إِلَيَّ وَقْتَهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نَسْخَةَ الرَّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ وَخَتَمَهَا وَدَفَعَهَا إِلَى عَشْرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ وَقَالَ : إِنْ حَدَّثَ بِي حَدِيثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أُطَالِبَكُمْ بِهَا فَافْتَحُوهَا وَاعْلَمُوا بِمَا فِيهَا ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى قَطَعَ عَلَى يَدَيْهِ نَحْوَ مِائَةِ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ وَاجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يُعَلِّمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ وَ أَنَّهُ لَوْلَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَرَكِبَ أَبِي وَصَارَ إِلَيْهِ ، فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ ، فَقَالُوا لِأَبِي : مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ ؟ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرَّقَاعُ : أَحْضِرُوا الرَّقَاعَ فَأَحْضَرُوهَا ، فَقَالَ لَهُمْ : هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ :

خلوت کرد ، احمد هم در اطراف مجلس گشت تا در گوشه ای که سخن آنها را میشنید با استاد فرستاده پیدم گفت : آقایت بتو سلام میرساند و می فرماید من در میگردم و امرامات پیسر علی میرسد و او بعد از من بر- کردن شما همان حق دارد که من بعد از پدم بر شما داشتم ، سپس فرستاده برفت و احمد بجای خود بازگشت و پیدم گفت : او بتوجه گفت ؟ پدم گفت : سخن خیری گفت ، احمد گفت : من سخن او را شنیدم پنهان مکن و آنچه شنیده بود بازگفت .

پدم باو گفت : این عمل که تو کردی ، خدا بر تو حرام ساخته بود ، زیرا خدایتعالی میفرماید : « تجسس نکنید - ۱۲ حجرات - ، اینک این گواهی را داشته باش ، شاید روزی محتاجش شویم ، مبادا تا وقتش رسد آنرا اظهار کنی .

چون صبح شد ، پدم موضوع گفته فرستاده را در ده ورقه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این را از شما مطالبه کنم مردم ، آنرا باز کنید و مضمونش را بر مردم اطلاع دهید .

چون حضرت ابی حمزه علیه السلام در گذشت ، پدم گوید : من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهار صد نفر بامامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤساء شیمه نزد محمد بن فرج (که از موثقین اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و امام دهم علیهم السلام بود) انجمن کرده ، راجع باین امر گفتگو میکردند . محمد بن فرج پیدم نامه ای نوشت و او را از انجمن آنها نزد خود آگاه ساخت و نیز نوشت اگر بیم شهرت نبود ، خودش هم با ایشان نزد او میآمد و از وی میخواست که بمنزلش رود ، پدم سوار شد و نزد او رفت ، دید مردم نزد او گرد آمده اند . آنها پیدم گفتند : در باره این امر چه میگوئی ؟ پدم بکسانی که نامه ها نزدشان بود گفت : نامه ها را بیاورید ، ایشان آوردند ، پدم گفت : این است همان مطلبی

صَدَقَاتِهِ الَّتِي تَصَدَّقَ بِهَا وَذَلِكَ يَوْمُ الْأَحَدِ لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ
مِائَتَيْنِ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِحِطَّةٍ وَ شَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
ابْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ الْجَوَانِيُّ عَلَى مِثْلِ شَهَادَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ فِي
صَدْرِ هَذَا الْكِتَابِ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ وَ شَهِدَ نَصْرُ الْخَادِمِ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ .
(بَابُ)

الإشارة والنص على أبي محمد «ع»

- ۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ الْقَنْبَرِيِّ قَالَ : أَوْصَى
أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مَضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ أَشْهَدُنِي عَلَى ذَلِكَ وَ جَمَاعَةً مِنَ الْمَوَالِي .
- ۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ
التَّوْفَلِيِّ قَالَ : كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَحْنِ دَارِهِ ، فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدَ ابْنَهُ فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ
فِيكَ هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ؟ فَقَالَ : لَا ، صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ .
- ۳- عَنْهُ ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأصفهَانِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُو الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ ، قَالَ : وَلَمْ نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ ذَلِكَ ، قَالَ : فَفَرَّجَ
أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى عَلَيْهِ .

علی النقی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابن مساور ، در کار خود مستقل شود و طبق شرط پدرشان راجع بعد قاتبکه می دهد قیام
کند ، بتاریخ روز یکشنبه سوم ذی الحجه سنه ۴۴۰ .

احمد بن ابی خالد گواهی را با دست خود نوشت و حسن بن محمد بن عبدالله بن علی بن علی بن
حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معروف به جوانی گواهی خود را مثل گواهی احمد بن ابی خالد
در بالای ابن مکتوب نوشت و آنرا با دست خود هم نوشت ، و نصر خادم هم گواهی داد و گواهی را با
دست خود نوشت .

﴿ اشاره و نص بر حضرت ابی محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام ﴾

- ۱- یحیی بن یسار قنبری گوید : حضرت ابوالحسن (امام علی النقی) علیه السلام چهار ماه قبل از
وفاتش پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جماعتی از دوستان گواه گرفت .
- ۲- علی بن عمر نوفلی گوید : در صحن منزل امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ خدمتش بودم که پسرش محمد از نزد
ما گذشت . بحضور عرض کردم : قربانت کردم ، بعد از شما این صاحب ماست ؟ فرمود : نه صاحب شما
بعد از من حسن است .
- ۳- عبدالله بن محمد اصفهانی گوید : امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : صاحب شما بعد از من کسی است
که بر من نماز خوانده ، و ما تا آنروز ابا محمد (امام حسن عسکری) عَلَيْهِ السَّلَامُ را نمی شناختیم ، (پس از وفات

۴ - وَ عَنْهُ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا أبا-
 الْحَسَنِ عليه السلام لَمَّا تَوَفَّيْتُ ابْنَهُ مُحَمَّدًا فَقَالَ لِلْحَسَنِ عليه السلام: يَا بَنِي! أَحَدِثْ لِي شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَيْتُ فَيْكَ أَمْرًا
 ﴿۸۳۵﴾ الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ
 قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا عِنْدَ [مُضِي] أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَوَضَعَ لَهُ كُرْسِيًّا
 فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَحَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام قَائِمٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرِ التَّفَتَّ إِلَى
 أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا بَنِي! أَخْبِرْ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَيْتُ فَيْكَ أَمْرًا.

۶ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَلَاسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ
 بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام إِنْ كَانَ كَوْنٌ - وَأَعُوذُ بِاللَّهِ - فَالِي مَنْ؟ قَالَ: عَهْدِي
 إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي.

۷ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْأَسْبَارِقِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْمَطَّارِ قَالَ: دَخَلْتُ
 عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَ أَبُو جَعْفَرِ ابْنُهُ فِي الْأَحْيَاءِ وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ، فَقُلْتُ لَهُ:
 جُعِلَتْ فِدَاكَ مَنْ أَحْضَرَ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقَالَ: لِأَتَخْصُوا أَحَدًا حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي، قَالَ:

امام هادی عليه السلام) ابا محمد عليه السلام بیرون آمد و بر جنازه آنحضرت نماز خواند .

۴ - علی بن جعفر گوید : من در زمان وفات محمد پسر امام هادی عليه السلام نزد آنحضرت حاضر بودم
 حضرت با امام حسن عسکری علیه السلام فرمود : پسر جان ! خدا را شکر کن که در باره تو امری پدید
 آورد . (یعنی چون برادر بزرگترت وفات کرد ، امامت برای تو مسلم و قطعی گشت و شیعه از تردید
 و اختلاف نجات یافتند) .

۵ - انباری گوید : هنگام وفات ابیجعفر محمد پسر امام علی النقی علیه السلام حاضر بودم که
 ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام وارد شد ، برای حضرت تختی گذاشتند و بر آن نشست و اهل بیتش
 گردش بودند و ابومحمد (امام حسن عسکری) علیه السلام در گوشه ای ایستاده بود ، امام هادی علیه السلام
 چون از تجهیز ابیجعفر فارغ شد ، متوجه ابومحمد علیه السلام شد و فرمود : پسر جان ! خدای تبارک و تعالی
 را شکر کن که نسبت بتو امری پدید آورد .

۶ - علی بن مهزیار گوید : بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم : اگر پیش آمدی کند - و
 پناه میبرم بخدا - مرجع کیست ؟ فرمود : عهد امامت من متعلق بپسر بزرگترم میباشد

۷ - علی بن عمرو عطار گوید: خدمت حضرت ابوالحسن عسکری (امام دهم) علیه السلام رسیدم ،
 و هنوز پسرش ابو جعفر (محمد) زنده بود و من گمان میکردم او امامست ، عرض کردم (قربانت) کدامیک از
 پسرانت را امام بدانم ؟ فرمود : تا امر من بشما نرسد ، هیچیک را با امامت مخصوص ندانید ، عطار
 گوید : بعد (از وفات محمد - مرآت -) بحضرت نوشتم : امر امامت متعلق بکیست ؟ حضرت بر این نوشت

فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ : فِيمَنْ يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ؟ قَالَ : فَكَتَبَ إِلَيَّ فِي الْكَبِيرِ مِنْ وَلَدِي، قَالَ: وَكَانَ أَبُو عَمْرٍو أَكْبَرَ مَنْ جَعَفَرٍ.

۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، وَغَيْرُهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسِ أَنَّهُمْ حَضَرُوا - يَوْمَ تُوَفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ - بَابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعَزُّ وَنَهَ وَقَدْ بَسَطَلَهُ فِي صَحْنِ ذَارِهِ وَالنَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ، فَقَالُوا: قَدْ زَنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَقُرَيْشٍ وَآئِهِ وَخَمْسُونَ رَجُلًا سِوَى مَوَالِيهِ وَسَائِرِ النَّاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جَاءَ مَشْفُوقَ الْجَنَابِ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِو نَحْنُ لَانَعْرِفُهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَالَ: يَا بَنِي أَخِي مُحَمَّدٍ عَزَّ وَجَلَّ شُكْرًا، فَقَدْ أَحَدَتْ فِيكَ أَمْرًا، فَبَكَى الْفَتَى وَحَمِدَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعَ وَقَالَ: وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَمِيعَ لَنَا فِيكَ وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا لِلْيَوْمِ رَاجِعُونَ، فَسَأَلْنَا عَنْهُ، فَقِيلَ: هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَقَدْ زَنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ، فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ وَأَقَامَهُ مَقَامَهُ.

۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ ذَرِيَابَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ فَعَزَّ يَتَهُ عَنْهُ وَابُو عَمْرٍو عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ فَبَكَى أَبُو عَمْرٍو عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقْبَلَ

و متعلق بیسر بزرگترم ، و ابو محمد (امام حسن عسکری) بزرگتر از ابی جعفر بود .

۸- سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنها حسن بن حسن افطس است روایت میکند که گویند : روز وفات محمد بن علی بن محمد (پسر بزرگتر امام هادی علیه السلام) در منزل حضرت ابوالحسن بودند و او را تعزیت میگفتند ، در صحن منزل برای حضرت فراشی گسترده و مردم گردش نشسته بودند ، که غیر از خادمان و مردم متفرقه ، در حدود یکصد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش بودند ناگاه حضرت پسرش حسن بن علی را که با گریبان چاک زده آمد و در دست راستی ایستاد و ما او را نمیشناختیم ، بعد از مدتی امام هادی علیه السلام با او متوجه شد و فرمود : پسر جان ! خدای عزوجل را شکر کن که در باره تو امری پدید آورد . جوان گریست و خدا را شکر کرد و انا لله وانا الیه راجعون گفت و فرمود : دستای خدای را که پروردگار جهانیاست و من از خدا تمامیت نعمشرا نسبت بخود از ناحیه شما میخواهم و انا لله وانا الیه راجعون ما پرسیدیم او کیست ؟ گفتند او حسن پسر امام هادی علیهما السلام است و او در آنوقت بنظر ما ۲۰ سال یا اندکی زیادتیر داشت ، در آنروز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی علیه السلام با امامت و جانشینی او اشاره فرمود .

۹- محمد بن یحیی گویند : بعد از وفات ابی جعفر محمد ، خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و او را تسلیم گفتم ، ابو محمد (امام حسن عسکری) هم نشسته بود و گریه می کرد ، امام هادی علیه السلام با او متوجه شد و فرمود : خدای تبارک و تعالی را حمد کن که بجای او از تو جانشینی گذاشته (یعنی امامت از او ب تو منتقل

عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ [لَهُ]: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلْفًا مِنْهُ فَاحْمِدِ اللَّهَ.

۱۰ - **۸۵۰** - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَ إِنِّي لَا أَفَكِّرُ فِي نَفْسِي أَرِيدُ أَنْ أَقُولَ : كَأَنَّهُمَا أَعْنِي أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا ، إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام الْمُرْجِي بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ أَبُو الْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ ، بَدَأَ اللَّهُ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ ، كَمَا بَدَأَهُ فِي مُوسَى عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ خَالِهِ وَ هُوَ كَمَا حَدَّثْتِكَ نَفْسُكَ وَ إِنَّ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي ، عِنْدَهُ عِلْمٌ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَمَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ .

۱۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ ذَرِيَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْفَهْرِيِّ قَالَ . كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحَ آلَ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةَ وَ أَوْثَقَهُمْ حُجَّةً وَ هُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ مَوْلَدِي وَ هُوَ الْخَلْفُ وَإِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَ أَحْكَامُهَا ، فَمَا كُنْتَ سَائِلِي فَسَلْهُ

گفت یا ترا برای من جانشین او قرارداد یا عوض او امام زمان را بنویسد .

۱۰ - ابو هاشم جعفری گوید : بعد از مردن ابو جعفر ، پسر امام هادی علیه السلام ، خدمت آنحضرت بودم ، و با خود فکر میکردم و میخواستم بزبان آورم که : چه ابو جعفر و ابو محمد (پسران امام هادی علیه السلام) مانند قصه ابو الحسن موسی بن جعفر و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیهم السلام است ، زیرا بعد از ابو جعفر ، امامت ابو محمد علیه السلام انتظار میرفت ، (چنانچه بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیه السلام امام شد) ولی پیش از آنکه من چیزی بزبان آورم امام هادی علیه السلام بمن متوجه شد و فرمود : آری ، ای ابا هاشم ! خدا را در باره ابو محمد علیه السلام بعد از ابو جعفر بداحاصل شد نسبت بامری که برای او شناخته نبود ، چنانچه برای او بداحاصل شد در باره موسی علیه السلام بعد از وفات اسماعیل نسبت بامری که بسبب آن حال او مکشوف گشت ، و این مطلب چنانستکه در خاطر تو گذشت ، اگر چه اهل باطل بدشان آید ، پسر امام محمد پس از من جانشین منست ، هر چه مردم احتیاج دارند ، علمش نزد او و بزاز امامت همراه اوست .

شرح - از جمله ما کشف به عن حاله پیداست که مقصود از بدای برای خدا اینستکه : مردم از نظر ظاهر گمان نمیکردند با وجود ابو جعفر پسر بزرگتر امام هادی ، امامت بحضرت عسکری علیهما السلام رسد که برادر کوچکتر است ، ولی خدا در علم مخصوص خود ، امامت را برای او قرارداد داد بود پس از وفات ابی جعفر مکشوف شد و همه فهمیدند که جانشین امام هادی ، امام حسن عسکری علیهما السلامست .

۱۱ - ابو بکر فهکی گوید : امام هادی علیه السلام بمن نوشت که : پسر امام محمد ، از نظر غریزه خیر خواهترین افراد آل محمد و از نظر حجت و برهان معتبرترین ایشانست ، او پسر بزرگتر و جانشین منست

عنه فَمِنْهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ.

۱۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ شَاهُوْبِهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَابِ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ فِي كِتَابٍ: أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلْفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ قَلَقْتُ لِدَلِكِ فَلَا تَعْتَمِدَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهُمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ وَ صَاحِبِكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، يَمُدُّكُمْ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيَهَا نَاتَ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِيَاعٌ لِدُنِي عَقْلٌ يَقْظَانُ.

۱۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَمَلَوِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟ فَقُلْتُ: وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذَكَرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

(بَابُ)

الإشارة والتّصّي إلى صاحب الدارِ عليه السلام

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ هُضِيهِ بِسِتَيْنِ

رشته ها و احكام امامت باوميرسد ، پس هر چه ميخواهي از من پيروي از او پيروي كه تمام احتياجات شما نزد اوست (نه نزد پسر ديگر كم جعفر) ،

۱۲ - شاهويه بن عبدالله گويد : امام هادي عليه السلام بمن نوشت : تو ميخواستني بعد از وفات ابي جعفر راجع بجاننشين امام پيروي ، و از آنجهت در اضطراب بودي . غم مخور ، زيرا خداي عزوجل « هيچ مردمي را پس از آنكه هدايتشان کرده گمراه نكند تا چيزهاي را كه بايد از آن پرهيزند ، براي شان بيان كند - ۱۱۴ سوره ۹ - ، صاحب تو بعد از من پسر م ابو محمد است ، هر چه احتياج داريد نزد اوست (هر چه ميخواهيد از او پيروي) خدا آنچه را خواهد مقدم دارد و آنچه را خواهد مؤخر گذارد (و خودش فرمايد) « در آيه ايراه كه نسخ كنيم يا بتأخير اندازيم ، بهتر از آن يا مانند آنرا بياوريم - ۱۰۶ سوره ۲۰ - آنچه براي صاحب خرد بيدار مطلب را روشن كند و بس باشد نوشتيم .

۱۳ - داود بن قاسم گويد : شنيدم امام هادي عليه السلام مي فرمود : جاننشين بعد از من حسن است چگونه خواهد بود حال شما نسبت بجاننشين بعد از اين جاننشين ؟ عرض كردم براي چه ، خدايم قربانت گرداند ؟ فرمود : زيرا شما خودش را نمي بينيد و براي شما روا نيست نامش را ببريد ، عرض كردم : پس چگونه از او ياد كنيم ؟ فرمود : بگوئيد : حجت از آل محمد عليهم السلام .

❖ اشاره و نص بر صاحب خانه (امام زمان عجل الله تعالى فرجه و) عليه السلام ❖

توضيح - مقصود از خانه ، خانه پدر و جد آنحضرت است كه در آنجا غائب گشته است و چون تصريح باسم

يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ .

۱- عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَمْرٍو عليه السلام : جَلَّالَتِكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ ، فَتَأْذِنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ ؟ فَقَالَ : سَلْ ، قُلْتُ : يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَإِنَّ أَسْأَلَ عَنْهُ ؟ قَالَ : بِالْمَدِينَةِ .

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْكُوفِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَكْفُوفِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْهَوَازِيِّ قَالَ : أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ : هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي .

۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِلْعَمَرِيِّ : قَدِمْتُ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ؟ هَلَّالِي : قَدِمْتُ وَلَكِنْ قَدْ خَلَفَ فِيكُمْ مَنْ رَقِبْتَهُ مِثْلُ هَذِهِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ .

۴- الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : خَرَجَ عَنْ

آنحضرت جایز نبوده با کلمه (صاحب الدار = صاحب خانه) با آنحضرت اشاره میکرده اند .

۱ - محمد بن علی بن بلال گوید : از جانب امام حسن عسکری ، دو سال پیش از وفاتش پیامی بمن رسید که از جانشین بعد از خود بمن خبر داد ، بار دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی رسید و از جانشین بعد از خود بمن خبر داد .

۲- ابوهاشم جعفری گوید : با امام حسن عسکری عليه السلام عرض کردم : جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش از شما باز میدارد ، اجازه می فرمائید از شما سؤالی کنم ؟ فرمود ، بپرس ، عرض کردم : آقای من ! شما فرزندی دارید ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اگر برای شما پیش آمدی کند ، در کجا از او بپرسم ؟ فرمود : در مدینه . شرح - شاید امام علیه السلام میدانسته که ابوهاشم میتواند آنحضرت را در مدینه به بیند یا خیرش را از آنجا بشنود و ممکن است مقصود از هدینة همان شهر سامره باشد .

۳ - عمرو اهوازی گوید : امام حسن عسکری پسرش را بمن نشان داد و فرمود ، اینست صاحب شما بعد از من .

۴ - حمدان قلانسی گوید : بعمری (بفتح عین نامش عثمان بن سعید است و او اولین کس از نواب آریبه امام زمان علیه السلام است) گفتم : امام حسن عسکری در گذشت ، بمن گفت : او در گذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش باین حجم است - و با دست اشاره کرد - .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : یعنی انگشت ابهام و سیبانه از هر دو دست را گشود و میان آنها را باز کرد تا اشاره با اندازه حجم کردن آنحضرت کند ، چنانچه در میان عرب و عجم مرسومست و مقصودش اینست که گردن آنحضرت قوی و زیباست (و ممکن است با همین اشاره سن آنحضرت را هم تا حدی معین کرده باشد) .

۵ - احمد بن محمد بن عبدالله گوید : چون ذیبری مملون کشته شد ، از طرف امام حسن عسکری

أَبِي نُجَيْدٍ حِينَ قُتِلَ الزَّيْرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ: هَذَا جَزَاءُ مَنْ اجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ ، يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَلَيْسَ لِي عَقِبٌ ، فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ ، وَوَلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَاهُ «محمّد» فِي سَنَةِ سِتِّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.

۶- عَلِيُّ بْنُ نُجَيْدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ وَنُجَيْدِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ نُجَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ - مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ - عَنْ صَوَّو بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَاهُ قَالَ أَتَيْتُ سَامِرًا وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي نُجَيْدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ فَقَالَ : مَا الَّذِي أَقَدَمَكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : رَغْبَةً فِي خِدْمَتِكَ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : فَالزَّمِ الْبَابَ ، قَالَ فَكُنْتُ فِي السِّدَارِ مَعَ الْخَدَمِ ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمْ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رِجَالٌ قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرَّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي ، مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ ، فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلْ وَلَا أَخْرُجَ ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا

چنین جملاتی صادر شد : « اینست کیفر کسیکه برخدا نسبت باولیاش گستاخی کند ، او گمان میگرد مرا خواهد کشت و بدون نسل میمانم ، چگونه نیروی حق را درباره خود مشاهده کرد ؟ » و برای آنحضرت در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش را « م ح م د » گذاشت .

شرح - زیری لقب یکی از اشیاء زمان آنحضرت و از اولاد زبیر بوده است که آنحضرت را تهدید بقتل میکرده و خدا او را بدست خلیفه وقت با دیگری کشته است ، بعضی آنرا بفتح « ز » و کسر « ب » قراعت کرده اند که بدون یاء نسبت ، بمعنی مرد ذیرک و مکار است و گفته اند : مقصود خود مهدی عباسی است که بدست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حروف اسم مبارک زمان علیه السلام که هنام جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، بجهت اینستکه نام او را بردن جایز نیست . و اما راجع بسال ولادت آنحضرت که در این روایت ۲۵۶ ذکر شده است ، خود مرحوم کلینی در باب مولد امام علیه السلام در سال ۲۵۵ ذکر میکند ، ولی این يك سال اختلاف بجهت اینستکه چون هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول بوده بعضی همان سال را سال اول هجری دانسته و بعضی هجرت را از محرم سال بعد بحساب آورده اند ، چنانچه شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام را هم بعضی بسال ۶۰ و بعضی بسال ۶۱ گفته اند .

۶ - ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل ، میکند که : بسام را آدمم و بدرخانه امام حسن عسکری علیه السلام جسیبیدم ، حضرت مرا طلبید ، من وارد شدم و سلام کردم فرمود : برای چه آمده امی عرض کردم : برای اشنیافی که بخدمت شما داشتم ، فرمود : پس دربان ما باش ، من همراه خادمان درخانه حضرت بودم ، گاهی میرفتم ، هر چه احتیاج داشتند از بازار میخریدم و زمانیکه درخانه ، مردها بودند ، بدون اجازه وارد میکشتم .

روزی (بدون اجازه) بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود ، ناگاه در اتاق حرکت و صدائی شنیدم ، سپس بمن فریاد زد : بایست ، حرکت مکن : من جرأت در آمدن و بیرون رفتن نداشتم ، سپس

شئ، مَفْطَنِي، ثُمَّ نَادَانِي ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: اكْشِفِي عَمَّا مَعَكَ، فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنَ الْوَجْهِ وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لُبْتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَحْضُرْ لَيْسَ بِأَسْوَدَ، فَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ، ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلْتُهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

(بَابُ)

فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَأَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿۸۶۰﴾ رَوَى بَنُو عَبْدِ اللَّهِ وَ شَبَابُ بَنِي يَحْيَى جَمِيعًا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخَ أَبُو عَمْرٍو - رَجِمَهُ اللَّهُ - عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَّرَ نِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍ فِيهَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَدِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْلُو مِنْ حَجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ النَّوْبَةِ «فَلَمْ يَكْ يَنْتَفِعْ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ» أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا حَيْرَاءَ فَأُولَئِكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لَيْكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَرْدَادَ يَقِينًا وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي

کنیز کی که چیز سرپوشیدی همراه داشت ، از نزد من گذشت : آنکاه مرا صدا زد که در آی ، من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد ، کنیز نزد حضرت بازگشت ، حضرت بکنیز فرمود : از آنچه همراه داری ، روپوش بردار ، کنیز از روی کودک سیفد و نیکو روی پرده برداشت ، و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد ، دیدم موی سبزی که بسپاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روئیده است ، پس فرمود : این است صاحب شما و بکنیز امر فرمود که او را ببرد ، سپس من آن کودک را ندیدم ، تا امام حسن علیه السلام وفات کرد .

﴿ ذکر نام کسانی که آنحضرت علیه السلام را دیده‌اند ﴾

۱ - حمیری گوید : من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) - رحمه الله - نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدم ، احمد بن اسحاق بمن اشاره کرد که راجع بجان نشین (امام حسن عسکری) از شیخ پیرسم ، من باو گفتم ، ای اباعمر ! من میخواهم از شما چیزی پیرسم که نسبت بان شك ندارم ، زیرا اعتقاد و دین من اینستکه زمین هیچگاه از حجت خالی نمیماند ، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و مانند آن بظهور میرسد) و چون آنروز برسد ، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنکاه کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کافر می نکرده ، ایمان آوردنش سودش ندهد - ۱۵۸ - سوره ۷ - و ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایمان برپا میشود ،

الموتى وقال: أولم تؤمن قال: بلى ولكن ليطمئن قلبي، وقد أخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته وقلت: من أعمل أو عمن أخذ و قول من قبل؟ فقال له العمري يعني فما أدى إليك عني فعتبي يؤدي وما قال لك عني فعتبي يقول، فاسمع له وأطع، فإنه الثقة المأمون، وأخبرني أبو علي أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن مثل ذلك، فقال له: العمري وابنه يفتان، فما أدى إليك عني فعتبي يؤديان وما قال لك فعتبي يقولان، فاسمع لهما وأطعهما فإنهما الثقة المأموران، فهذا قول إمامين قد مضيا فيك. قال: فحز أبو عمر وساجدا وبكأنم قال: سل حاجتك فقلت: أنت رأيت الخلف من بعد أبي عبد الله عليه السلام؟ فقال: إي والله ورفقته مثل ذا وأومأ بيده، فقلت له: فبقيت واجدة فقال لي: هات قلت: فالاسم؟ قال محترم عليكم أن تسألوا عن ذلك ولا أقول هذا من عندي، فليس لي أن أحلل ولا أحرم ولكن عنه عليه السلام، فإن الأمر عند السلطان أن أبا عبد الله مضى ولم يخلف ولداً وقسم ميراثه وأخذه من لاحق له

ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که با نشان دهد. چگونه مردگانرا زنده میکند و فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود - ۲۶۰ - سوره ۲ - ۴.

و ابو علی احمد بن اسحاق بن خیرداد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم: با که معامله کنم؟ یا (پرسید احکام دینم را) از که بدست آورم؟ و سخن که را بپذیرم؟ یا فرمود: عمری مورد اعتماد منست آنچه از جانب من بتورساند: حقیقه ازم است و هر چه از جانب من بنو گوید، قول منست، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابو علی بن خیرداد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه از جانب من بتورسانند، حقیقه از جانب من رسانیده اند و هر چه بنو گویند، ازم گفته اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند، این سخن دو امامست که درباره شما صادر شده.

ابو عمرو سجده افتاد و گریه کرد، آنگاه گفت: حاجت را بپرس، گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ام؟ گفت: آری بخدا، کردن او اینچنین بود و با دست اشاره کرد. (بحدیث ۸۵۷ رجوع شود) گفتم: یک مسأله دیگر باقی مانده، گفت: بگو، گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرامست که نام او را بپرسید، و من این سخن از پیش خود نمیگویم، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن خود آنحضرت علیه السلام است، زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جنم کذاب) آنرا برده و نخورده است

فِيهِ ، وَ هُوَ ذَا عِيَالِهِ يَجُولُونَ ، لَيْسَ أَحَدٌ يَحْضُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يَنْبَلِيَهُمْ شَيْئًا وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ .

قَالَ الْكَلْبِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ : وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا - ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ - أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا .

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَسَنَ شَيْخٍ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْعِرَاقِ فَقَالَ . رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَهُوَ غُلَامٌ بِاللَّيْلِ .

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام وَ هِيَ عَمَةٌ أَبِيهِ أَنْتَهَارَاتُهُ لَيْلَةٌ مَوْلِدِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ .

۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَائِيسِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ : قَدِمْتُ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ؟ فَقَالَ قَدْ مَضَى وَلَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلَ هَذَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ .

۵- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ فَتْحِ مَوْلَى الرَّزَّازِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ بْنِ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ رَأَاهُ وَوَصَفَ لَهُ قَدَّهُ .

و عیالش در بیدر شده اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی بآنها برساند . و چون اسمش در زبانها افتاد ، تمقیبش میکنند ، از خدا پیر هیزید و از این موضوع دست نگهدارید .

کلینی - رحمه الله - گوید : شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یازدهم رفته بمن گفت : ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت .

۲ - محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیرمردترین اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله در عراق بود ، گفت آن حضرت را میان دو مسجد (مکه و مدینه یا مسجد کوفه و سهل یا مسجد سهل و صعصعه) دید و او هنوز کودککی نابالغ بود .

۳ - موسی بن محمد گوید : حکیمه دختر محمد بن علی (امام جواد) علیهما السلام که عمه پدر آنحضرت بمن گفت که خود او آنحضرت را در شب ولادتش وهم بعد از آن دیده است .

شرح - علامه مجلسی درس ۲۴۰ مرآت المقول کیفیت ولادت آنحضرت و دیدن حکیمه آن مولود ، سعود را بتفصیل بیان میکند .

۴ - قلانی گوید ، بمری گفتم : امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، گفت او در گذشت ولی در میان شما کسی را که گردش اینچنین است جانشین گذاشت - و با دست خود اشاره کرد - (بعدیث ۸۵۷ رجوع شود)

۵ - فتح گوید : از ابا علی بن مطهر شنیدم نقل میکرد که خود او آنحضرت را دیده و قامتش را برای او وصف کرده است .

۱۸۶۵) عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ، عَنْ خَادِمِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ النَّبِيِّ بُورِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفَةً مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الصَّفَا فَبَآءَ عَلِيٌّ حَتَّى وَقَفَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَقَبَضَ عَلَى كِتَابِ مَنْاسِكِهِ وَحَدَّثَهُ بِأَشْيَاءَ.

۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ أَنَّهُ رَأَاهُ عِنْدَ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَالنَّاسُ يَتَجَادِبُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: مَا بِهَذَا أُمُرُوا.

۸- عَلِيُّ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ حِينَ أَيْفَعَ وَقَبَّلَتْ يَدَيْهِ وَرَأَاهُ.

۹- عَلِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ وَأَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنِ الْقَنْبَرِيِّ - رَجُلٌ مِنْ وَالدِ قَنْبَرٍ الْكَبِيرِ - مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَرَى حَدِيثٌ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ فَذَمَّهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلَيْسَ غَيْرُهُ فَهَلْ رَأَيْتُهُ؟ فَقَالَ: لَمْ أَرَهُ وَلَكِنْ رَأَاهُ غَيْرِي، قُلْتُ: وَمَنْ رَأَاهُ؟ قَالَ: قَدَّاهُ جَعْفَرُ مَرَّتَيْنِ وَ لَهُ حَدِيثٌ.

۶ - کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری گوید : من با ابراهیم روی کوه صفا ایستاده بودم . آنحضرت علیه السلام آمد و بالای سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را بدست گرفت و با او مطالبی گفت .

۷ - عبدالله بن صالح گوید که خود او آنحضرت را نزد حجر الاسود دید و مردم (برای بوسیدن حجر) نزاع و کشمکش داشتند ، و آنحضرت میفرمود : باینوضع مأمور نشده اند (بلکه اگر بوسیدن بدون مزاحمت ممکن شد باید بیوسند ، و گرنه با اشاره با دست اکتفا کنند) .

۸ - احمد بن ابراهیم بن ادريس گوید : پدرم میگفت : من آنحضرت را بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سن نزدیک ببلوغ دیدم و دست و سرش را بوسیدم .

۹ - احمد بن نضر گوید : نزد قنبری خادم حضرت رضا علیه السلام که از اولاد قنبر بزرگه (غلام امیرالمؤمنین علیه السلام) است ، سخن از جعفر بن علی (جعفر کذاب) بمیان آمد ، او وی را نکوهش کرد ، من گفتم غیر او کسی از نسل امام نیست ، مگر تو کسی را دیده‌ای ؟ گفت : من ندیده‌ام ولی غیر من دیده است ، گفتم : که او را دیده است ؟ گفت : جعفر دومرتبه او را دیده و او را داستانی است .

شرح - آن داستان اینستکه : قنبری گوید ، هنگامیکه جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ نزاع وجدال میکرد ، امام عصر - عج - از جای نامعلوم ظاهر شد و فرمود : ای جعفر ! چرا متعرض حقوق من میشوی ؟ او متعیر و مبهوت گشت و آنحضرت هم غایب شد . سپس جعفر هر چند میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جده آنحضرت ، مادر امام حسن عسکری وفات کرد ، خودش دستور داده بود که او را در همان‌جا دفن کنند ، ولی جعفر با ایشان ستیزه میکرد و میگفت ؟ این خانه منست و نباید دیگری در آن دفن شود ، ناگاه حضرت ظاهر شد و با او فرمود : ای جعفر ! اینخانه از تو است ؟ پس غایب شد و دیگر او را ندیدند - مرآت ص ۲۴۱ - .

۱۰- عَلِيُّ بْنُ نُجَيْبٍ ، عَنْ أَبِي نُجَيْبٍ الْوَجْهَانِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَنِي عَمَّن رَأَاهُ : أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشْرَةِ أَبَامٍ وَهُوَ يَقُولُ : اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهَا مِنْ اَحْبِي الْبِقَاعِ لَوْلَا الطَّرْدُ - اَوْ كَلَامٌ هَذَا نَحْوَهُ .

﴿ ۸۷۰ ۱۱ ﴾- عَلِيُّ بْنُ نُجَيْبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ بَعْضِ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ قَالَ : شَاهَدْتُ سَيْمَاءَ اَيْفَا بَسْرَ مَنْ رَأَى وَقَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَبِيَدِهِ طَبْرُزِينٌ ، فَقَالَ لَهُ : مَا تَصْنَعُ فِي دَارِي ؟ فَقَالَ سَيْمَاءُ : اِنَّ جَعْفَرَ ارَعَمَ اَنَّ اَبَاكَ مَضَى وَلَا وِلْدَ لَهُ ، فَاِنْ كَانَتْ ذَاكَ فَقَدْ اَنْصَرَفَتْ عَنْكَ ، فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ . قَالَ : عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ : فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدَّارِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْجَبْرِ . فَقَالَ لِي : مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ ، فَقَالَ لِي : لَا يَكْفُرُ يَخْفَى عَلَيَّ النَّاسُ شَيْءٌ .

۱۲- عَلِيُّ بْنُ نُجَيْبٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نُجَيْبِ الْكُوفِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نُجَيْبِ الْمَكْفُوفِيِّ ، عَنْ عَمْرِو الْاَهْوَازِيِّ قَالَ : اَرَانِيهِ اَبُو نُجَيْبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : هَذَا صَاحِبِكُمْ .

۱۰ - ای محمد و جنابی گوید : کسی که آنحضرت را دیده بود بمن خبر داد که آنحضرت ده روز پیش از حادثه (وفات امام یازدهم علیه السلام) از خانه بیرون آمد و میفرمود : بارخدا یا تو میدانی که اینجا (سامره که وطن پدر و جد من است) دوست ترین بلاد است نزد من ، اگر مرا نمی دانند - یا سخنی باین مضمون - .

۱۱ علی بن قیس از قول یکی از پاسبانهای عراق نقل میکند که بهمین تازگی (بعد از وفات امام عسکری علیه السلام) سیماء را در سامرا دیدم که در خانه امام عسکری علیه السلام را شکسته بود ، امام دوازدهم علیه السلام با طبرزینی که در دست داشت ، جلو او درآمد و فرمود : در خانه من چه میکنی ؟ سیماء گفت : جعفر عقیده دارد که پدر شما مرده و فرزند ندارد ، اگر خانه شاست ، من برمیگردم و سپس از خانه بیرون رفت .

علی بن قیس گوید : سپس یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من راجع باین خبر از او پرسیدم ، بمن گفت : کی بنو این خبر را گفته است ؟ گفتم : یکی از پاسبانهای عراق ، گفت : چیزی از مردم پنهان نمی ماند .

شرح - سیماء نام مأمور خلیفه بوده است که برای تحقیق از حال فرزند امام عسکری علیه السلام یا برای ضبط اموال آنحضرت برای جعفر فرستاده شده بود ، و ممکنست از طرف خود جعفر مأمور شده باشد .

۱۲ - عمرو اهوازی گوید : امام حسن عسکری علیه السلام آنحضرت را بمن نشان داد و فرمود : اینست صاحب شما .

- ۱۳- محمد بن یحیی، عن الحسن بن علی النیسابوری، عن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر، عن ابي نصر ظریف الخادم انه رآه.
- ۱۴- علی بن محمد، عن محمد والحسن ابني علي بن ابراهيم انهما حدّثاه في سنة تسع و سبعين و مائتين، عن محمد بن عبد الرّحمن العبدی، عن صوّء بن علی العجلی، عن رجل من اهل فارس سمّاه ان ابا محمد اراه اياه.
- ۱۵- علی بن محمد، عن ابي احمد بن راشد، عن بعض اهل المدائن قال: كنت حاجاً مع رفيق لي، فوافينا إلى الموقف فإذا شاب قاعد عليه إزار و رداء و في رجله نعل صفراء، فوّمت الإزار والرّداء بمائة و خمسين ديناراً و ليس عليه أثر السفر، فدنا منا سائل فرددناه، فدنا من الشاب فسأله، فحمل شيئاً من الأرض و ناوله، فدعا له السائل و اجتهد في الدعاء و أطال، فقام الشاب و غاب عنا، فدنا من السائل فقلنا له: و يحك ما أعطاك؟ فأرانا حصاة ذهب مضمّسة، قد رناها عشرين مثقالاً، فقلت لصاحبي: مولانا عندنا و نحن لا ندري ثم ذهبنا في طلبه فدرنا الموقف كله، فلم نقدّر عليه، فسألنا كل من كان حوله من اهل مكة والمدينة فقالوا: شاب علوي، يحج في كل سنة ما شيئاً.

۱۳ - ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر، از ظریف خادم نقل میکند که او آنحضرت را دیده است.

۱۴ - صوّء بن علی از قول مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل میکند که امام عسکری علیه السلام آنحضرت را باونشان داده است.

۱۵ - شخصی از اهل مدائن گوید: من با رفیقم بهج رفته بودیم، چون بموقف عرفات رسیدیم، جوانی را دیدیم نشسته و لنگه و روپوشی دربر کرده و نعلین زردی درپا دارد، لنگه و روپوش او بنظر من صد و پنجاه دینار ارزش داشت، و علامت و اثر سفر در او نبود، گدائی نزد ما آمد، او را رد کردیم، سپس نزد آن جوان رفت و سؤال کرد، جوان چیزی از زمین بر داشت و پاو داد، گدا او را دعا کرد و زیاد و جدی هم دعا کرد، سپس جوان بر خاست و از نظر ما پنهان شد، ما نزد آن سائل رفیق و پاو گفتیم، عجباً! بتو چه عطا کرد؟ او باریکه طلای داندانه داری نشان داد که قریب بیست مثقال بود، من بر رفیقم گفتم: مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم، آنگاه بجهتجویش برخاستیم و تمام موقف را گردش کردیم و او را بدست نیاوردیم، سپس از جمعیتی که اطرافش بودند از اهل مکه و مدینه راجع باو پرسیدیم گفتند: جوانی است علوی که هر سال پیاده بهج میآید.

شرح - از ظهور معجزه بدست آنحضرت که سنگه را طلا کرد، فهمیدند که او امام عصر عجل الله فرجه است، ولی پیداست که دلالت این روایت بردیدن آنحضرت از روایات سابق کمتر و خفی تر است و چنانچه

﴿ بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْإِسْمِ ﴾

۱۷۵) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ: الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟ فَقُلْتُ: وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّالِحِيِّ قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مِضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الْإِسْمِ وَالْمَكَانِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ: إِنَّ دَلَّتْهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ.

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام يَقُولُ - وَسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ - فَقَالَ: لَا يَرَى جِسْمَهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمَهُ.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

در مقدمه جلد اول گفتیم، روش مرحوم کلینی اینستکه در هر بابی روایات روشن تر و واضحتر را جلوتر ذکر میکند و هر چه دلالت روایت خفی تر باشد، آنرا دنبال تر میآورد.

﴿ نهی از نام بردن آنحضرت ﴾

- ۱- داود بن قاسم جعفری گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی) عليه السلام می فرمود: جانشین پس از من حسن است، حال شما چگونه خواهد بود، نسبت بجانشین بعد از آنجانشین؛ عرض کردم: برای چه، خدایم قربانت کند؟ فرمود: زیرا شما خود او را نمی بینید و برای شما روانیست که او را بنامش یاد کنید، عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلوات الله علیه و سلامه (بشماره ۸۵۳ رجوع شود)
- ۲- ابوعبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما (شیعیان) بعد از وفات ابومحمد (امام حسن عسکری) عليه السلام، از من خواست که راجع باسم و مکان آنحضرت بپرسم، جواب آمدم که: اگر اسم را بآنها بگوئی، فاش می کنند، و اگر مکان را بدانند، نشان می دهند.
- شرح - ابوعبدالله صالحی از جمله نواب اربعه معروف نیست، پس ممکن است که سؤال او بتوسط یکی از نواب اربعه بوده و یا خود او هم سفارت و نیابتی داشته است.
- ۳- ریاض بن صلوات گوید: از حضرت رضا عليه السلام شنیدم که چون راجع بقام سؤال شد، فرمود: شخص دیده نشود و نامش برده نشود.
- ۴- امام صادق عليه السلام فرمود: نام صاحب الامر را جز کافر نبرد.

عَلَيْهِ قَالَ : صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ .

﴿ بَابُ نَادِرٍ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ ﴾

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، وَنَحْوِهِ بَنِي يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَرْضَى مَا يَكُونُونَ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَلَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَلَا مِيثَاقُهُ ، فَمِنْهَا فَنَوَقَعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ

شرح - از علتی که در روایت دوم ذکر شد ، پیداست که نهی از بردن نام آنحضرت مخصوص بزمان غیبت صغری بوده و برای اینستکه نامش در افواه نیاشد و دشمنان در جستجوی او بر نیایند ولی علامه مجلسی (ره) اخبار دیگری هم نقل میکند که تا زمانی که ظهور نکند و زمین را پر از عدل و داد نفرماید ، ذکر نامش روانیست و خود مجلسی در ص ۲۴۰ مرآت میگوید : **ولاریب ان الاحوط ترك التسمية مطلقا** ، شکی نیست که احتیاط اینستکه تا آنحضرت غایب است نامشرا نبرند ، (ولی بنظر ما جز تعبد دلیل محکمی بر این قول نمی توان یافت ، زیرا نامیدن آنحضرت را با لقبی مانند ، حجت ، ولی عصر ، امام زمان ودها لقبی که در دعای ندبه و امثال آن وارد شده مانعی ندارد و از نظر استدلال فرقی میان این القاب و کلمه ح م ح م ده دیده نمی شود و نامیدن پدر آنحضرت را بکنیه و ابو محمد ، در این روایات ذکر شده بود و نیز از لحاظ علتی که در روایت دوم ذکر شد ، فرقی میان القاب و نام نیست بلکه آن القاب بیشتر دشمنانرا تحریک می کند و بفکر جستجو می اندازد) .

﴿ بَابُ نَادِرِيسْتِ دَر بَارِهِ غَيْبَتِ ﴾

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : زمانی که بندگان بخدای - جل ذکره - نزدیکترند و خدا از ایشان بیشتر راضی است ، زمانیکه حجت خدای - جل و عز - از میان آنها مفقود شود و آشکار نگردد و جای او را هم ندانند و از طرفی هم بدانند که حجت و میثاق خدای - جل ذکره - باطل نگشته و از میان نرفته است (فضیلت این زمان برای بندگان از اینجهت است که شخص امام و معجزات او را بعین نمی بینند و تنها از روی تفکر و تأمل در آثار و براهین بوجود او معتقد میشوند و شبهات و وسوس شیاطین جن و انس هم در آن زمان بسیار است) در آنحال در هر صبح و شام بانتظار فرج باشید (و با این عمل غم و اندوه را از خود بزدایید و چون وقت ظهور معلوم نیست ، همیشه احتمال آن می رود ، و امید و نشاط شما را زنده نگه می دارد ، از رحمت خدا مأیوس نباشید) زیرا سخت ترین موقع خشم خدا بردشمنانش زمانیکه ، حجت او از میان بندگانش مفقود باشد و آشکار نشود ، و خدا می داند که اولیائش (در زمان غیبت امام هم) شك نمی کنند و اگر میدانست شك می کنند ، چشم بهم زدن حجت خود را از ایشان نهان نمی داشت ، و ظهور امام جز بر سر بدترین مردم

إِذَا افْتَدَوْا حُجَّتَهُمْ يَظْهَرُ لَهُمْ وَقَدَعِلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا عَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شَرِّ رِثَائِ النَّاسِ

﴿۸۸۰﴾ الْحَسَنِ بْنِ نَجْمِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُرْدَاسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَالْحَبَسِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابِطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيُّمَا أَفْضَلُ: الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَدَوْلَتِهِ، مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ؟ فَقَالَ: يَا عَمَّارُ! الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعِلَانِيَةِ وَكَذَلِكَ وَاللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدَنَةِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَلَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَالْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةً قَرِيبَةً فِي جَمَاعَةٍ، مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً قَرِيبَةً فِي جَمَاعَةٍ، وَمَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً قَرِيبَةً وَخَدَّه مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةً قَرِيبَةً وَخَدَانِيَةً وَمَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لَوْ قَتَلَهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ، وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ

نباشد) یعنی برای اذین بردن آنها و جایگزینی عدل و داد است. یا آنکه غضب خدادرد زمان نیت مخصوص مردم بدست ولی نسبت بمؤمنین رحمت و ثواب است.

۲- عمار سابطی گوید: با امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدامیک از ایندو بهتر است؟ عبادت پنهانی با امام پنهان از شما خانواده در زمان دولت باطل یا عبادت در زمان ظهور و دولت حق با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمار! بخدا که صدقه دادن پنهانی از صدقه دادن آشکارا بهتر است، و همچنین بخدا عبادت شما در پنهانی با امام پنهان در زمان دولت باطل و ترس شما از دشمن و در حال صلح با دشمن (و تقيه از اومانند دوران ائمه بعد از امام حسین علیهم السلام) بهتر است از کسیکه عبادت کند خدای - عز و جل ذکره - رادر زمان ظهور حق با امام بر حق آشکار و در زمان دولت حق. عبادت با ترس و در زمان دولت باطل مانند عبادت در زمان امنیت و دولت حق نیست (مانند زمان پیغمبر و زمان ظهور امام عصر صلی الله علیه و آله زیرا عبادت پنهانی علاوه بر مشقت و صوبتش از ریا و سوسه دورتر و با خلاص و تقرب نزدیکتر است). و بداند هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را در وقتش بجماعت گزارد و از دشمنش پنهان کند و آنرا تمام و کامل بجا آورد، خدا برای او ثواب پنجاه نماز واجب بجماعت گزارده بنویسد و کسیکه از شان نماز واجبش را در وقتش بخواند و درست و کامل بجا آورد، و از دشمنش پنهان کند، خدای عز و جل ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادی برایش بنویسد، و هر کس از شما که يك نماز نافلة را در وقتش بخواند و کامل ادا کند، خدا برای او ثواب ده نماز نافلة بنویسد. و آنکه از شما کار نیکی انجام دهد.

حَسَنَةً، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا عَشْرِينَ حَسَنَةً وَبُضَاعَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَدَانَ بِالتَّقْوَى عَلَى دِينِهِ وَإِمَامِهِ وَنَفْسِهِ وَأَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَصْغَافًا مُضَاعَفَةً، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِيمٌ

قُلْتُ : جُعِلْتُ وَإِذَاكَ قَدَّوَاللهِ زَعَبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَحَسَبْتَنِي عَلَيْهِ وَلَكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلَ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْأِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَنَحْنُ عَلَى دِينِ وَاحِدٍ ، فَقَالَ : إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَإِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَفَقِدُوا إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ ، مُطِيعِينَ لَهُ سَائِرِينَ مَعَهُ ، مُنْتَظَرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ ، خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَةِ تَنْظُرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَحُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلَمَةِ ، قَدَمْتُمُوكُمْ ذَلِكَ وَاضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْبِ الدُّنْيَا وَطَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَعِبَادَتِكُمْ وَطَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ ، فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمْ الْأَعْمَالَ ، فَهَبْنِي لَكُمْ ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِذَاكَ فَمَا تَرَى إِذَا أَنْ نَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ الْفَائِزِ وَيُظَهَّرَ الْحَقُّ وَنَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ ؟ فَقَالَ :

خدای عزوجل برای اوجبای آن بیست حسنه نويسد و حسنات مؤمن از شما را خدای عزوجل چند برابر کند ، اگر حسن عمل داشته باشد و نسبت بدین و امام و جان خود بقیه منتقد باشد و زبان خود را نگه دارد ، همانا خدای عزوجل کریمست .

من عرض کردم قربانت کردم ، بخدا که شما مرا بعل تشویق فرمودی و برانگیختی ، ولی من دوست دارم بدانم دلیل چیست که اعمال ما از اعمال اصحاب امامی که آشکار باشد ، در زمان دولت حق بهتر است ، با وجود اینکه همه یک دین داریم ؟ فرمود : زیرا شما در وارد شدن بدین خدای عزوجل و انجام دادن نماز و روزه و حج و هر کار خیر و دانشی برایشان سبقت دارید ، و نیز نسبت به عبادت خدای - عز ذکره - در پنهانی از دشمن با امام پنهان سبقت دارید ، در حالیکه مطیع او هستید و مثل اوسر می کنید ، و در انتظار دولت حق می باشید ، و درباره امام و جان خود از سلاطین متمسک ترس دارید ، حق امام (چون منصب امامت و خمس) و حقوق خود را (مانند زکوة و خراج) در دست متمسکان می بینید که از شما باز می گیرند و شما را یکسب و ذراعت در دنیا و طلب روزی ناچار می کنند ، علاوه بر موضوع صبر شما نسبت بدین و عبادتتان و اطاعت از امام و ترس از دشمنان ، بدینجهات است که خدای عزوجل ثواب اعمال شما را چند برابر فرموده است ، گوارا باد بر شما .

عرض کردم : قربانت کردم ، پس در صورتیکه ما در زمان امامت شما و فرمانبرداری از شما نیکوکارتر و با ثواب بیشتر از اصحاب دولت حق و عدالت باشیم ، شما عقیده ندارید [آرزو نکنیم] که

سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظَهِّرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُولِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَتَقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيُرِدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظَهِّرُ، حَتَّى لَا يَسْتَحْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ، أَمَا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ النَّبِيِّ أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأَحَدٍ فَأَبَشِرُوا!

۳ - علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن أبي أسامة، عن هشام، ومحمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن أبي إسحاق قال: حَدَّثَنِي الثَّقَفُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: اللَّهُمَّ وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلَّهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَأَنَّكَ لَا تَجْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، كَيْلًا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَلَا يَصِلُ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ وَكَمْ؟ أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْرًا، الْمُتَسَمِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ، الْأَيْمَةِ الْهَادِيَةِ، الَّذِينَ يَتَذَبَّبُونَ بِأَدَابِهِمْ وَيَسْتَهْجُونَ نَهْجَهُمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ

ما از اصحاب حضرت قائم با شیم و حق ظاهر شود ؟ فرمود : سبحان الله !! شما دوست ندارید که خدای - تبارک و تعالی - حق و عدالت را در بلاد ظاهر کند ؟ و وحدت کلمه پدید آورد ؟ و میان دلهای پراکنده الفت دهد ؟ و مردم خدا را در روی زمینش نافرمانی نکنند ؟ و حدود خدا در میان خلقت اجرا شود و خدای را با هوش بر گرداند تا حق آشکار شود و از ترس هیچیک از مردم حق پوشیده نگردد ، (اینها نتایج است بسیار بزرگ و سودمند برای همگان که از ظهور امام زمان و برقراری دولت حق بدست می آید و چگونه می شود که مسلمان این آرزو را نداشته باشد) هان بخدا ، ای عمار ! هر کدام از شما (شیعیان) بر این حالیکه اکنون دارید (عبادت با خوف و تقیه) بگرد از بسیاری از شهداء بدر و احد بهتر و برتر است ، پس مژده باد شما را (از بسیاری از شهداء فرمود ، تا مانند حمزه سیدالشهدا را خارج کند) .

۳ - ابی اسحاق گوید : جمعی از موثقین اصحاب امیر المؤمنین عليه السلام نقل کردند که شنیدیم امیر المؤمنین عليه السلام در یکی از خطبه هایش چنین میفرمود : بار خدایا من میدانم که بساط علم و دانش بر چیده نمیشود و مایه هایش از میان نمیرود (یعنی هیچگاه روی زمین را کفر و ضلالت محض فرا نمیگیرد و همیشه کم و بیش آثاری از توحید و هدایت یافت میشود) و میدانم که تو روی زمین را از حجتی بر خلق خالی نسازی که او یا آشکار باشد و فرمایش نیرند (مانند امیر المؤمنین و امام حسن عليه السلام در دوران خلافت خود) و یا ترسان و پنهان (مانند امام زمان عليه السلام) تا حجت تو باطل نگردد (و مردم بر توحجت نداشته باشند) و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان فرمودی گمراه نشوند ، ولی آنها کجا یابند و جقدر ؟ ایشان از لحاظ شماره بسیار اندک و از لحاظ ارزش نزد خدای - جل ذکره - بسیار بزرگند ، ایشان پیرو پیشوایان دین و امامان رهبرند . همان امامانی که با دیشان پرورش یافته و بر آنها رفته اند .

الإيمان ، فَسَنَجِيبُ أَرْوَاحَهُمْ لِقَادَةَ الْعِلْمِ وَيَسْتَلِيمُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَىٰ غَيْرِهِمْ وَيَأْتِسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمَكْذِبُونَ وَأَبَاءُ الْمُسْرِفُونَ ، أُولَئِكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ صَحِبُوا أَهْلَ الدِّينِ بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ وَأَوْلِيَاءِهِ وَدَانُوا بِالْتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِم وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ ، فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلِّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَىٰ فَعَلِمَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ خُرُسٌ صُمَّتْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ ، مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَسَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيُحِقُّ الْبَاطِلَ هَا ، هَا ؛ طُوبَىٰ لَهُمْ عَلَىٰ صَبْرِهِمْ عَلَىٰ دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْيَتِهِمْ وَيَأْتِسُ قَاهُ إِلَىٰ زُؤِينِهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَسَيَجْمَعُنَا اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَرْوَاحِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ .

اینجاست که علم ودانش ایشانرا بحقیقت ایمان آگام ساخته وروحشان ندای پیشوایان دانش را لبیک گوید وهمان احادیثی که بر دیگران مشکل آید برای ایشان دلنشین باشد وبآنچه تکذیب کنندگان ، از آن وحشت دارند ومتجاوزان سرپا میزنند انس والفت دارند . آنها پیرو دانشمندانند ، برای اطاعت خدای تبارک وتعالی واولیائش با اهل دنیا معاشرت کنند ونسبت بدین و برای نرس اذ دشمن خویش تقیه را آمین خود سازند ، روحهای ایشان بمقام بالا مربوطست و دانشمندان و پیروانشان در زمان دولت باطل لال و خاموشند وهمیشه بانتظار دولت حق نشسته اند ، خداهم با کلمات خود (ائمه با آیات قرآن ویا تقدیر خود) حق را ثابت کند وباطل را از میان ببرد .

های : های ، خوشا بحالشان که در زمان صلح و آرامش بردینشان شکیبائی ورزیدند ، هان از اشتیاق بدیدارشان در زمان ظهور دولشان ، خدا ما وایشان وپدران وهمسران وفرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع خواهد کرد .

شرح - از جمله اول خطبه شریفه پیداست که خدای قادر ومهربان هیچگاه روی زمین را از وجود حجت ورهبر آثار علم و هدایت خالی نمیکذارد ، منتهی علم وهدایت شدت وضعف دارد وامام ورهبر ظاهر وغایب میشود ، مخالفین شیعه میگویند ، امام غائب که ممکن نباشد از او اخذ مسائل دینی کرد ، چه ثمری دارد ولی جوابش اینستکه : همان اعتقاد بوجود امام وحجت خدا امریست مطلوب و رکنی از ارکان دین است ، مانند اشخاصی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بودند وآنحضرت را ندیدند ولی بوجودش اعتقاد داشتند مانند نجاشی و اویس قرنی از اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی که مورد اتفاق شیعه وسنی است فرموده است : من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة کسی که بمیرد وامام زمانش را نشناسد ، مرگش مرگ جاهلیت است ، شیعه میگوید ، مراد بامام زمان در این دوران ، حجة بن الحسن حضرت مهدی علیه السلامست ، عامه میگویند : مراد بامام زمان هر سلطان و زمامدار است که بر مردم حکومت کند ، چه عادل باشد یا فاسق ولی سخاقت وزشتی سخن ایشان بر هیچ خردمندی پوشیده نیست ، زیرا شناختن سلطان ظالم چه تأثیری در ایمان وعقاید دارد تا کسی که او را شناخت ومرد ، چون ، مردم زمان جاهلیت باشد ، بعضی دیگر گفته اند ، مراد بامام زمان قرآنت ولی

﴿بَابُ فِي الْغَيْبَةِ﴾

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَالحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الكُوفِيِّ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّرْفِيِّ، عَنِ صالحِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ يَمَانِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُلُوسًا فَقَالَ لَنَا: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الأَمْرِ غَيْبَةً، أَلْتَمَسْتُكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا بِيَدِهِ. فَأَيْكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِسَيْدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الأَمْرِ غَيْبَةً، فَلَيْسَتْكَ اللهُ عَبْدُ وَلَيْتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَيْسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ جَدِّهِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ أَحَبِّهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا قُتِلَ الخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللهُ اللهُ فِي أَرْضَائِكُمْ لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ، يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الأَمْرِ

جوابش اینستکه قرآن که در هر زمانی فرق نمیکند تا هر قرآنی امام مردم زمان خود باشد، علاوه بر اینکه اگر مقصود از معرفت قرآن شناختن و یاد گرفتن کلمات و آیات آن باشد، بسیاری از مسلمین که سواد ندارند جزء کفار محسوب خواهند شد و اگر مقصود تصدیق و عقیده بقرآن باشد، ما با شامه عقیده ایم یعنی قرآن را قبول داریم و نباید بر ما طعنه زنید، اما پیداست که همان جواب اول بقدری محکم و متین است که نوبت را باین جواب نمیدهد.

﴿در امر غیبت﴾

۱- یمان تمار گوید: خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بودیم، به ما فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است، هر که در آن زمان دینش را نگه دارد مانند کسی است که درخت خارقناد را با دست پتراشد (۱) سپس فرمود: - اینچنین و با اشاره دست مجسم فرمود - کدامیک از شما میتواند خار آن درخت را بدستش نگهدارد، سپس لغتی سر بریز انداخت و باز فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است، هر بنده ای باید از خدا پروا کند، و بدین خود بچسبد.

۲- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام نقل کند که فرمود: هر گاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود (۲)، خدا را، خدا را، نسبت بدینتان مواظب باشید، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند،

(۱) قناد: درختی است که خار بسیار دارد و خارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش باین طریقت که یکدست را بالای شاخه محکم گرفته، با دست دیگر تا پائین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت.

(۲) مراد هفتمین خود آنحضرت و مراد فرزند پنجم، حضرت صاحب الامر عليه السلام است و گویا تعبیر باین جمله بواسطه اشاره و تریض بطایفه واقیبه است که امام هفتم را صاحب غیبت میدانند و به پنج امام بعد از وی معتقد نیستند.

مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ ، إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اَمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِينَنَا
أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَاتَّبَعُوهُ ، قَالَ : فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ ، قَالَ : يَا بَنِي ! عُقُولُكُمْ تَصْفُرُ
عَنْ هَذَا وَأَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تَنْدَرُ كَوْنَهُ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ
عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنِّي كُنتُ مِنَ التَّوْبَةِ أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرٍ كُمْ
وَلْتَمَحَّضَنَّ حَتَّى يُقَالَ : مَاتَ ، فُقِلَ ، هَلَكَ ، يَا بَنِي ! وَإِذَا سَلَّكَ ؟ وَلْتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عِيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَلْتَكْفَأَنَّ
كَمَا تَكْفَأُ السَّفَنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَآيَدَهُ
بِرُوحٍ مِنْهُ وَلَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً ، لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيِّهَا ، قَالَ : فَبَكَيْتَ ثُمَّ قُلْتُ : فَكَيْفَ
تَصْنَعُ ؟ قَالَ : فَتَنْظُرُ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصَّفَةِ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ

پسر جان (۱) ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدین بامامت هم از آن برگردند ، همانا امر غیبت یک
آزمایشی است از جانب خدای عزوجل که خلقتش را بوسیله آن بیازماید ، اگر پدران و اجداد شما (امامان
و پیغمبران پیشین) دینی درست تر از این دین سراغ داشتند ، از آن پیروی میکردند (پس اگر دیگران
بواسطه طول غیبت امام از دین برگشتند شما ثابت و پا برجا باشید) من عرض کردم : آقای من ! پنجمین
فرزند هفتمین کیست ؟ فرمود . پسر جان ! عقل شما از درک آن کوچکتر و مغز شما از گنجایش آن تنگتر است
ولی اگر زنده باشید بدان خواهید رسید .

۳ - مفضل بن عمر گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : بپرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن
(خصوصیات امر امام دوازدهم عليه السلام) همانا بخدا که امام شما سالهای سال از روزگار این جهان غایب
شود و هر آینه شما در فشار آزمایش قرار گیرید تا آنجا که بگویند : امام مرد ، کشته شد ، بکدام دره افتاد
ولی دیدند اهل ایمان بر او اشک بارد ، و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا متزلزل و سرنگون شوید ، و نجات
و خلاصی نیست ، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و بوسیله روحی از
جانب خود تقویتش نموده ، همانا دوازده پرچم مشتبیه برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده
نشود (حق از باطل شناخته نشود) .

مفضل گوید : من گریستم و عرض کردم : پس ما چکنیم ؟ حضرت بشعاعی از خورشید که در ایوان
ناییده بود اشاره کرد و فرمود : ای ابا عبدالله : این آفتاب را ببینی ؟ عرض کردم : آری ، فرمود : بخدا
امر ما از این آفتاب روشنتر است (یعنی علوم و معجزات و اخلاق و کمالات امام زمان عليه السلام برای راهنمایی مردم
(۱) در عرب رسم است که بپسران کوچکتر از نظر تعلق و مهر بانی بنی (پسر جان) میگویند و ممکن
است خطاب همه فرزندان در حضور برادرش بوده باشد .

لَا مَرْنَا أَيْنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ .

﴿۸۸۵﴾ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ . عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ سَدِيرِ الصَّرِيفِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبْهًا مِنْ يُوسُفَ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ ؟ قَالَ : فَقَالَ لِي : وَمَا يُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ ، إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ عليه السلام كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادًا لِنَبِيٍّ تَاجِرٍ وَابْنِ يَوْسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَحْوَهُمْ ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ : أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي ، فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ ، كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ ، إِنَّ يُوسُفَ عليه السلام كَانَ إِلَيْدِ مُلْكٍ مِصْرَ وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا ، فَلَمَّا زَادَ أَنْ يُعَلِّمَهُ لَقَدَّمَعَلَى ذَلِكَ ، لَقَدَّمَسَارَ يَعْقُوبَ عليه السلام وَوُلْدَهُ عِنْدَ الْبَشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ ، فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ ، أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَّابُسُطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ ، كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ قَالُوا : أَنْتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ ؟ قَالَ : أَنَا يُوسُفُ .

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ

بحق از آفتاب روشن تر است .

۴ - سدير صيرفي گوید : شنيدم امام صادق عليه السلام مي فرمود : همانا صاحب الامر عليه السلام شباهت هاي بچنان يوسف عليه السلام دارد ، بحضور عرض كردم : گويي امر زندگي يا امر غيبت آنحضرت را ياد ميكنيد ، فرمود : خوك وشان اين امت چه چيز را انكار ميكنند ؟ همانا برادران يوسف نوادگان وفرزندان پيغمبران بودند و با او (در مصر) تجارت و معامله كردند و سخن گفتند . ب علاوه ايشان برادر او و برادر ايشان بود ، با وجود اين همه او را نشناختند تا آنكه خودش گفت : من يوسفم و اين برادر منست ، پس چرا لعنت شدگان اين امت انكار ميكنند كه خدای عزوجل در يك زمانی با حجت خود همان كند كه با يوسف كرد . (يعني او را تا مدتی غايب كند كه چون او را ببينند نشناسند) .

همانا يوسف سلطان (مشهور و مقتدر) مصر بود و فاصله ميان او و پدرش ۱۸ روز راه بود ، اگر ميخواست پدرش را بيا گاهاندي ميتوانست ، ولي يعقوب وفرزندانش پس از دريافت مژده يوسف ، فاصله ميان ده خود وشهر مصر را در مدت نه روز پيمودند . پس اين امت چرا انكار ميكنند كه خدای - جل وعز - با حجت خود همان كند كه با يوسف كرد ، بطوريكه او در بازارهاي ايشان راه رود و با روي فرش آنها گذارد (با وجود اين او را نشناسند) تا خدا درباره او اجازه دهد ، چنانكه بيوسف اجازه فرمود و آنها گفتند همین تو خود يوسف هستي ۱۱۹ گفت : من يوسفم .

۵- زياره گوید : شنيدم امام صادق عليه السلام مي فرمود : برای آن جوان پيش از آنكه قيام كند ، غيبتی

ابن بکر، عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن للغلام غيبة قبل أن يقوم، قال: قلت ولم؟ قال: يخاف - وأوماً بيده الخد بطنه - ثم قال: يا زرارة! وهو المنتظر وهو الذي يشك في ولادته، منهم من يقول: مات أبوه بالأخلف، ومنهم من يقول: حمل، ومنهم من يقول: إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين وهو المنتظر، غير أن الله عز وجل يحب أن يمنح الشبهة، فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة! [قال: قلت: جعلت فداك إن أدركت ذلك الزمان أي شيء أعمل؟ قال يا زرارة! إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء: «اللهم عز في نفسك فإني إن لم تعرف في نفسي نكسك لم أعرف نبيك اللهم عز في رسولك، فإنك إن لم تعرف في رسولك لم أعرف حجتك، اللهم عز في حجتك، فإنك إن لم تعرف في حجتك ضللت عن ديني»، ثم قال: يا زرارة! لا بد من قتل غلام بالمدينة، قلت: جعلت فداك أليس يقتله جيش السفيناني؟ قال: لا ولكن يقتله جيش آل بني فلان يجيء حتى يدخل المدينة، فيأخذ الغلام فيقتله، فإذا قتله بغياً وعدواناً وظلماً لا يمهلون، فعند ذلك توقع الفرج إن شاء الله

است، عرض کردم: چرا؟ فرمود: میترسد. وبا دست اشاره بشکم خود کرد. (یعنی میترسد شکمش را پاره کنند) سپس فرمود: ای زراره! اوست که چشم براهش باشند، واوست که در ولادتش تردید شود: برخی گویند: پدرش بدون فرزند مرد، و برخی گویند: درشکم مادر بود (که پدرش وفات یافت و سپس هم بدنیا نیامد) و برخی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش باشند ولی خدای عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید، در زمان (غیبت) است ای زراره که اهل باطل شک میکنند، زراره گوید: من عرض کردم، قربانت، اگر من بآن زمان رسیدم چکار کنم؟ فرمود: ای زراره: اگر بآن زمان رسیدی، با این دعا از خدا بخواه: «خدایا خودت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو خودت را بمن نشناسانی، من رسولت را نشناسم» برای اینکه هر کس خدا را شناخت، بر او لازم میدانند، که از راه لطف بندگانش راهدایت کند و کسیکه خدا را نشناخت، فرستاده او را هم نمیشناسد (خدایا تو پیغمبرت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن نشناسانی، من حجت ترا نشناسم) برای اینکه امام جانشین پیغمبر دست نشانده او بدستور خداست و مقام و ارزش جانشین مربوط بمقام و ارزش جانشین گذاراست از این جهت شیعه میگوید: امام باید از لحاظ علم و عمل و اخلاق و عصمت مانند پیغمبر باشد (خدایا جهت خود را بمن بشناسان، زیرا اگر تو حجتت را بمن نشناسانی، از طریق دینم گمراه میشوم).

سپس فرمود: ای زراره! بناچار جوانی در مدینه کشته میشود، عرض کردم: قربانت، مگر لشکر سفینانی او را نمیکشد؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند، آن لشکر میآید تا وارد مدینه میشود و آن جوان را میکشد و میکشد، پس چون او را از روی سر کشی وجود و ستم بکشد، مهلتشان پسر آید، در آن هنگام امید فرج داشته باش انشاء الله (مقصود از این جوان گویا همان نفس زکیه است که در علام ظهور روایت شده است).

۶ - محمد بن یحیی، عن جعفر بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن يحيى بن المنسى، عن عبد الله بن بكير، عن عبید بن زرارة قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: يفتقد الناس إمامهم، يشهد المومنين، فيراهم ولا يرونه.

۷ - علي بن محمد، عن عبد الله بن محمد بن خالد قال: حدّ ثبي منيذ بن محمد بن قابوس، عن منصور بن السدي، عن أبي داود المسترق، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجبهي، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصمغ بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض فقالت: يا أمير المؤمنين! مالي أراك متفكراً تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ فقال: لأد الله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قطً ولكنني فكرتُ في مولودٍ يكون من ظهري [الحادي عشر من ولدي، هو المهدي الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً تكون له غيبة وحيرة، يصل فيها أقوامٌ ويهتدي فيها آخرون، فقالت: يا أمير المؤمنين! وكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين، فقالت: وإن هذا الكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوقٌ وأنا لك بهذا الأمر يا أصمغ! أولئك خيارٌ ههنا الأمة مع خيارٍ أبرارٍ ههنا العترة، فقالت: ثم ما يكون بعد ذلك؟ فقال: ثم يفعل الله ما يشاء فإن له بدايات وإزادات وغايات ونهايات.

۶- عبید بن زراره گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود: مردم امام خود را نیابند (گمشده را پیدا دانند) امام در موسم حج حاضر شود و مردم را ببینند ولی آنها او را نبینند.

۷- اصمغ بن نباته گوید: خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمدم و دیدم آنحضرت متفکر است و زمین را خط میکشد، عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا شما را متفکر میبینم و زمین خط میکشی، مگر بان (خلافت در روی زمین) رغبت کرده ای؟ فرمود: نه، بخدا، هرگز روزی نبوده که بخلافت بسا پندار رغبت کنم، ولی فکر می کردم درباره مولودیکه فرزند یازدهم من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنانکه از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و سرگردانی است (هر زمانی در شهری پسر می برد) که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند، عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال، عرض کردم: این امر (توسر گردانی) شدنی است؟ فرمود: آری چنانکه خود او خلق شدنی است (غیبتش هم قطعی و مسلم است) ولی ای اصمغ تو کجا و این امر؟ آنها (که زمان غیبت را درک میکنند) نیکان این امت با نیکان این عترت (خاندان پینمبر صلی الله علیه وآله) اند، عرض کردم: پس از آن چه میشود؟ فرمود: پس از آن هر چه خدا خواهد می شود، همانا خدا را. بداها و اراده ها و غایات و پاپانهاست.

شرح- راجع بدت غیبت که در این روایت بطور تردید بیان شده است، علامه مجلسی (ره) میگوید:

۸ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ . عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ حَرْبٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّمَا نَحْرُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، حَسَنَى إِذَا أَشْرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَوَلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ ، غَيْبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَلَمْ يُعْرِفْ أَيُّ مِنْ أَيْتِي : فَإِذَا طَلَعَ نَجْمَكُمْ فَأَحْمَدُوا رَبَّكُمْ .

۸۹۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبَلَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام عَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ ، قُلْتُ : وَلِمَ ؟ قَالَ : أَنَّهُ يَخَافُ - وَأَوْ مَا يَبْدُوهُ إِلَى بَطْنِهِ - بِعَيْنِي الْقَتْلَ .

دَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ بَأَعْيُنِكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا .
۱۱ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ

ممکن است مقصود این باشد که در مقدار غیبت امام بدا حاصل شده است ، چنانچه در آخر روایت میفرماید ، **فان لله بداءات** و ممکن است بیان مقدار سرگردانی و عدم تعیین تکلیف باشد و استقرار غیبت پس از آن مدت باشد و از محدث استرآبادی (ره) نقل میکند که مراد اینستکه آحاد مدت غیبت شش است و ظهور آنحضرت در هفتمین است و کلمه « نیکان این عترت » اشاره بر جمت ائمه دیگر دارد و بداهای خدایتمالی مربوط بامتداد غیبت و زمان ظهور آنحضرتست که بواسطه مصالح بزرگی که برخی از آنها بداء ذکر میشود ، از خلق پنهان شده است ، و اراده‌های او از لحاظ اظهار و پنهان داشتن از خلق و غیبت و ظهور آنحضرتست ، و غایات منافع و مصالحی است که در این امور است و نهایات از نظر پایان غیبت آنحضرتست از لحاظ آنچه از نظر بدا برای مردم ظاهر می‌شود .

۸- مسروق بن خربوذ گوید امام باقر عليه السلام فرمود : ما ائمه مانند اختران آسمانیم که هر گاه اخترى فروب کند ، اختر دیگری طالع شود ، (هر گاه امامی بمیرد ، امامی دیگر جانشینش شود) تا زمانیکه با انگشت اشاره کنید و گردن بسوی کعبه کنید (یعنی تقيه راترك کنید و امر امامتش را شهرت دهید) خدا اخترش را از شما پنهان کند و فرزندان عبدالمطلب مساوی شوند و امام از غیر امام شناخته نشود ، پس چون اختر شما طالع شد ، (امامتان ظاهر شد) پروردگارتان را سپاس گوید .

۹- زراره گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : همانا برای حضرت قائم عليه السلام پیش از آنکه ظهور کند غیبتی است ، عرض کردم : برای چه ؟ فرمود : زیرا او میترسد - و بادست اشاره بشکست فرمود - یعنی از کشته شدن میترسد .

۱۰- محمد بن مسلم گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : اگر خیر غیبت صاحب الامر بشما

رسید منکر آن نشوید .

بْنِ حَبَلَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلْفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْطَاطِيِّ ، عَنْ مُقْصَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ النَّارُ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ غَيْرِي ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيِّرَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَلَيُخَمِّلَنَّ هَذَا حَتَّى يُقَالَ : مَاتَ ، هَلَكَ ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَلَتُكْفَرَنَّ كَمَا تَكْفَرُ السَّفِينَةُ فِي أَوْجِ الْبَحْرِ ، لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَكَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَآيَدِهِ بِرُوحٍ مِنْهُ وَتَرَفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لِيُبَدَى أَيُّ مِنْ أَيِّ ، قَالَ : فَبَكَيْتُ ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَأَبُوكِي وَأَنْتَ تَقُولُ : اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لِيُبَدَى أَيُّ مِنْ أَيِّ؟ قَالَ : وَفِي مَجْلِسِهِ كُوَّةٌ تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ ، فَقَالَ : أَبَيْتُهُ هَذِهِ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : أَمَرْنَا أَبِينَ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ .

۱۲- الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُنْشَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرِ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّادَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ ، يَشْهَدُ فِي إِحْدَيْهِمَا الْمَوَاسِمَ ، يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ

۱۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، وَنُوحِ بْنِ يَحْيَى وَغَيْرِهِ ، عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي

۱۱ مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق عليه السلام بودم ، و در اتاق مردم دیگری هم نزدش بودند ، که من گمان کردم روی سخنش بادیگری است ، امام فرمود ، همانا بخدا که صاحب الامر از میان شما پنهان شود و گمنام گردد ، تا آنجا که گویند ، او مسرد ، هلاک شد ، در کدام دره افتاد ، و شما مانند کشتی گرفتار امواج دریا ، متزلزل و واژگون شوید ، و نجات نیابید جز کسیکه خدا از او پیمان گرفته و ایمان رادر دلش ثبت کرده و او را باروحی از جانب خود تقویت نموده ، و همانا دوازده پرچم مشبه برافراشته گردد که هیچیک از دیگری شناخته نشود (حق از باطل مشخص نکرده) زرادۀ گوید : من گریه کردم ، امام فرمود : چه ترا بگریه آورد ، ای اباعبدالله! عرض کردم ، قربانت چگونه نکریم که شما میفرمائید: دوازده پرچم مشبه است و هیچیک از دیگری شناخته نشود ، زرادۀ گوید : در مجلس آنحضرت سوراخی بود که از آنجا آفتاب مینابید ، حضرت فرمود : این آفتاب آشکار است؟ گفتم : آری ، فرمود : امر ما از این آفتاب روشن تر است .

۱۲- امام صادق عليه السلام فرمود : حضرت قائم عليه السلام را دو غیبت است (غیبت صغری و غیبت کبری) در یکی از آن دو غیبت (کبری) در مواقف حج حاضر شود ، و مردم را ببیند ولی مردم او را نبینند (اما در غیبت صغری ، خواص اصحاب او را میدیدند و میشناختند) .

۱۳- یکی از اصحاب امیر المؤمنین عليه السلام که مورد اطمینانست گوید : این سخن را امیر المؤمنین عليه السلام روی منبر مسجد کوفه فرموده و از او بیاد مانده است : بار خدایا! همانا ناچار حجت هائی از جانب تو

۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنْ بَلَغْتُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةً فَلَا تُنْكِرُوا هَا

۱۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوُشَاوِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزَلَةٍ وَنِعَمٍ الْمَنْزِلِ طَيِّبَةٍ وَمَا بِنِثْلَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ .

۱۷- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ الْوُشَاوِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ ، فَيَارِزُ الْعِلْمَ كَمَا تَارِزُ الْحَيَّةَ فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ وَسَمَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَ تَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ ؛ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ ، فَقَالَ لِي : الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ - ثَلَاثًا -

۱۸- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ ، إِنَّهُ يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ .

﴿ ۹۰۰ ۱۹ ۱۹۰۰ ﴾ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ : قَالَ :

صاف حاریست استفاده کنید .

۱۵ محمد بن ... گوید . شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : اگر خیر غیبت صاحبان بشما رسید منکر آن نشوید .

۱۶ - بناچار صاحب الامر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند ، چه خوب منزلت مدینه (گویا آنحضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد) و در سی وحشتی نیست (یعنی آن حضرت همراه ۳۰ یا ۲۹ نفر از اصحاب و موالیان خود میباشد و این عده اگر چه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند) .

۱۷ - ابان بن تغلب گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : چگونه باشی (عقیده توجیست نسبت به) زمانی که حمله سختی میان دو مسجد واقع شود (اشاره به جنگ و پیش آمد مهمی دارد که میان مسجد کوفه و ساهلیا مکه و مدینه واقع میشود) و علم و دانش مانند مارپکه بسورخ خود میرود ، نور دیده شود ، و میان شیعیان اختلاف افتد و یکدیگر را دروغگو خوانند و بصورت هم تف اندازند ، عرض کردم : قربانت ، در چنان وضعی خیری نیست ، حضرت سه مرتبه فرمود : تمام خیر در آن وضع است (زیرا مردم امتحان میشوند و امام زمان عليه السلام ظهور میکند) .

۱۸ - امام صادق عليه السلام میفرمود : حضرت قائم پیش از آنکه قیام کند غایب شود ، زیرا او میترسد - و با دست اشاره بشکمش فرمود - یعنی از کشته شدن میترسد .

۱۹ - امام صادق عليه السلام فرمود : برای حضرت قائم عليه السلام دو غیبت است : یکی کوتاه و دیگری دراز ،

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لِقَائِهِ عليه السلام عَيْتَانِ : إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ ، الْعَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ .

۲۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْنَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمْنٍ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : لِي صَاحِبٌ هَذَا الْأَمْرُ عَيْتَانِ : إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهَا وَ الْأُخْرَى يُقَالُ : هَلَكَ ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ ، قُلْتُ : كَيْفَ نَصَنَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ ؟ قَالَ : إِذَا دَاغَا مَدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءٍ يُجِيبُ فِيهَا مِنْهُ .

۲۱ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَرَّازِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَقَبَةَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ شُعَيْبٍ ؛ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ ؟ فَقَالَ : لَا ؛ قُلْتُ : فَوَلَدُكَ ؟ فَقَالَ : لَا ، فَقُلْتُ : فَوَلَدُكَ وَ لَدِكَ هُوَ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : فَوَلَدُكَ وَ لَدِكَ هُوَ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : مَنْ هُوَ ؟ قَالَ : الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا ، عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيْمَةِ ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَعَثَ عَلِيَّ فِتْرَةً مِنَ الرَّسُلِ .

۲۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ أُمِّ هَانِيَةَ قَالَتْ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ عَلِيٍّ

در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آنحضرت خبر ندارند ، و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند (مقصود از دوستان مخصوص خادمان و اهل بیت آنحضرت و یا همان ۳۰ نفری است که در سه روایت پیش ذکر شد) .

۲۰ - مفضل بن عمر گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود برای صاحب الامر دو غیبت است ، در نخستین آنها پسوی خانواده اش مراجعت میکند . و در دیگری مردم میگویند : هلاک شد و در کدام وادی افتاد : عرض کردم : اگر چنان شد . ما چکنیم ؟ فرمود : هر گاه کسی مدعی امامت شد ، مسائلی از او پرسید که مثل امام جواب دهد (اگر پاسخ درست نکفت ، او امام نیست) .

۲۱ - ابو حمزه گوید : خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم و عرض کردم : صاحب الامر شماست ؟ فرمود نه ، گفتم : پسر شماست ؟ فرمود : نه . گفتم ، پسر پسر شماست ؟ فرمود : نه ، گفتم : پسر پسر پسر شماست ؟ فرمود : نه ، گفتم : پس او کیست ؟ فرمود : همان کسی است که زمین را پر از عدالت کند ، چنانکه پر ازستم و جور شده باشد ، او در زمان پیدا نبودن امامان بیاید ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان پیدا نبودن رسولان مبعوث شد .

۲۲ - ام هانی گوید : از حضرت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام راجع بقول خدایتالمال و سوگند بستاران غروب کننده ، همان سیارات نهان شونده « ۱۵ و ۱۶ سوره ۸۱ » پرسیدم ، فرمود :

عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : « فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنسِ الْجَوَارِ الْكُنسِ » ، قَالَتْ : فَقَالَ : إِمَامُ يَحْسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ ، ثُمَّ يَطْهَرُ كَالشَّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ ، فَإِنْ أَدْرَكَتِ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكَ .

۲۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ نَعْلَبَةَ ، عَنْ أُمِّ هَانِيَةَ قَالَتْ : لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ ، عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ « فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنسِ الْجَوَارِ الْكُنسِ » ، قَالَ : الْخُنسُ إِمَامٌ يَحْسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَتَيْنِ وَمِائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ ، فَإِنْ أَدْرَكَتِ ذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنُكَ .

﴿ ۹۰۵ 〉 ۲۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ : عَنْ أَبِي الْحَسَنِ النَّثَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ .

۲۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ

آن امامی است که در سال ۲۶۰ غایب شود ، سپس مانند شعله ای در شب تاریک فروزان شود ، اگر زمان او را در کئی چشمش روشن شود .

۲۳ - ام هانی گوید : ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام را ملاقات کردم و راجع بآیه و ۱۵ و ۱۶ سوره ۸۱ ، از آنحضرت سؤال کردم ، فرمود : خنس (ستارگان غروب کننده) امامی است که در زمان خود هنگامیکه مردم از وجود او خبر ندارند [برخی از علمای از مردم گرفته شود] پنهان میشود ، در سال ۲۶۰ سپس مانند شعله درخشان در شب تاریک ظاهر میشود ، اگر آن زمان را در کئی چشمش روشن شود شرح - غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام در این دو روایت تشبیه بغروب و طلوع ستاره شده است که در روز نهان و در شب آشکار میشود ، شب تاریکناپه از فرا گرفتن ستم و جهالت است جهان بشریت را و سال وفات امام حسن عسکری و غیبت امام دوازدهم علیهما السلام .

۲۴ - ابوالحسن سوم (امام هادی) علیه السلام فرمود : هر گاه پیشوای شما [دانش شما] از میان شما برداشته شود ، از زیر پای خود منتظر فرج باشید .

شرح - این روایت سه گونه معنی میشود : ۱ - هر گاه امام شما غایب شد ، همیشه و در هر حال مثل اینکه چیزی را بآسانی از زیر پای خود برمیگیرید . انتظار فرج داشته باشید ، اگر چه فرج و ظهور امام نزد خدا دور باشد ، ۲ - هر گاه علوم و معارف دینی از میان شما بر خیزد و جهانرا جهالت و بی خبری فرا گیرد بدانید که فرج نزدیکست ۳ - هر گاه امام شما غایب شود سر بزیر اندازید و گوشه گیری و شکیبائی ورزید که شکیبائی کلید فرج و گشایش است .

۲۵ - ایوب بن نوح گوید بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : من امیدوارم که شما صاحب الامر

الرِّضَا عليه السلام ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يَسُوقَ اللَّهُ إِلَيْكَ بَعِيرٍ سَيْبٍ ، فَقَدْ بُويعَ لَكَ وَضُرِبَتِ الدَّاهِمُ بِاسْمِكَ ، فَقَالَ : مَا مِثًا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَأُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ وَسُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَحُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتَبِلَ أَوْمَاتٍ عَلَى فِرَاشِهِ ، حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَامًا مِنَّا ، خَفِيَّ الْوِلَادَةِ وَالْمَنْشَأِ ، غَيْرِ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ .

۲۶ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِ ؛ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ غَامِرٍ ؛ عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالِ الْكِنْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ ؛ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ إِنَّ شَبْعَانَ بِيَالِ عِرَاقٍ كَثِيرَةٌ وَاللَّهُ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ ؛ فَكَيْفَ لَأَنْخُرُجُ ؟ قَالَ : فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ ؛ قَدْ أَخَذْتَ تَقَرُّشَ أَدْنَبِكَ لِلتَّوَكُّلِ إِلَيَّ وَاللَّهُ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : فَمَنْ صَاحِبُنَا ؟ قَالَ : انظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ ؛ فَذَلِكَ صَاحِبِكُمْ ؛ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصْبَعِ وَ يُمَضَّعُ بِاللِّسَانِ إِلَّا مَاتَ غَيْظًا أَوْ رَغَمًا أَنْفَهُ .

۲۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ ؛ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : يَقُومُ الْقَائِمُ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عَقْبِهِ عَهْدٌ وَلَا عَقْدٌ وَلَا بَيْعَةٌ .

۲۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ؛ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَطَّارِ ؛ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنْ مَنْصُورٍ ؛ عَمَّنْ ذَكَرَهُ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : إِذَا أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ

باشید ، و خدا امر امامت را بدون شمشیر و خونریزی بشما رساند ، زیرا برای شما (بویابیت عهدی مأمون) بیعت گرفته شده و بنام شما سکه زده اند ، حضرت فرمود : هیچکس از ما خاندان نیست که مکاتبات داشته باشد و با انگشت بسوی شما اشاره کنند و از او مسئله پرسند و اموال برایش برند ، جز اینکه یا ترور شود و یا در بسرخود بمیرد (یا با شمشیر کشته شود و یا با زهر) تا زمانی که خدا برای این امر (امامت) کودکی را از ما خاندان مبعوث کند که ولادت و وطن او نهانست ولی نسبت و دودمانش نهان نیست .

۲۶ - عید الله بن عطا گوید : بامام باقر علیه السلام عرض کردم : شیعیان شما در عراق بسیارند و بخدا مانند شما هم در خاندانت کسی نیست ، پس چرا خروج نمیکنی ؟ فرمود : ای عبدالله بن عطا ! تو گوشه‌ایست را برای بیخردان میگستری (هر سخنی را از هر نادانی باور میکنی) بخدا که من صاحب شما نیستم ، گوید عرض کردم : پس صاحب ما کیست ؟ فرمود : بنگرید هر که ولادتش از مردم نهان گشت او صاحب شماست ، همانا کسی از ما خاندان نیست که انگشت نما شود میان دهان مردم افتد (مشهور و معروف گردد) ، جز اینکه مرگش یا از خون دل خوردن و یا از بینش بخت مالیده شدن باشد .

۲۷ - امام صادق علیه السلام فرمود : قائم ما قیام میکند و در گردن او برای هیچکس پیمان و قرار داد و بیعتی نیست .

۲۸ - منصور از مردی نقل میکند که او بامام صادق علیه السلام عرض کرد : هر گاه روز راصبح وشام کنم وامامی را که از او پیروی کنم نبینم چکنم ؟ فرمود : آنکه را باید دوست داشته باشی دوست بدار و

لَا أَرَى إِمَامًا أَتَمُّ بِدِي مَا أَصْنَعُ؟ قَالَ: فَاجْتَبِ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَابْعُضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

﴿۹۱۰﴾ ۲۹۹ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ؛ عَنْ زُرَّادَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنَ عَيْبَةٍ؛ قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمَلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ وَلَمْ يُحْلَفْ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بَسِئَتَيْنِ قَالَ زُرَّادَةَ: فَقُلْتُ: وَمَا تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الرَّمَانَ؟ قَالَ: ادْعُ اللَّهَ بِهَذَا الدُّعَاءِ: «اللَّهُمَّ عَرِّ فَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فَنِي نَفْسَكَ، لَمْ تُعَرِّ فَنِي نَفْسَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّ فَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فَنِي نَفْسَكَ، لَمْ تُعَرِّ فَنِي نَفْسَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّ فَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فَنِي حُجَّتَكَ، صَلَلْتَ عَن دِينِي» قَالَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ: سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتِّ وَخَمْسِينَ سَنَةً.

آنکه را باید دشمن بداری دشمن بدار (تولی وتبری را از دست مده) تا خدای عزوجل او را ظاهر کند .

۲۹- زرارة بن اعین گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : آن جوان ناچار غیبت میکند عرض کردم : چرا؟ فرمود : میترسد - و بادست اشاره بشکمش کرد - (یعنی میترسد او را بکشند) و اوست که چشم بر اوست باشند و او است که مردم در ولادتش تردید میکنند . برخی گویند : در شکم مادرش بود (که پدرش مرد) بعضی گویند : پدرش مرد و فرزندی نکذاشت و بعضی گویند : دوسال پیش از وفات پدرش متولد شد .

زراره گوید : من عرض کردم : چه دستور میفرمائی اگر من با آن زمان رسیدم ، فرمود : خدا را با این دعا بخوان : خدایا خودت را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو خودت را بمن نشناسانی ، من ترا نخواهم شناخت ، خدایا پیغمبرت را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن نشناسانی من هرگز او را نشناسم . خدایا تو حجتت را بمن بشناسان ، زیرا اگر تو حجتت را بمن نشناسانی از طریق دینم گمراه میشوم احمد بن هلال (که بادی واسطه از زراره نقل میکند) گوید ، من این حدیث را ۵۶ سال پیش شنیده ام .

شرح - مقصود احمد بن هلال اینست که من این حدیث را پنج سال پیش از ولادت امام عصر علیه السلام شنیده ام پس احتمال جعل و دروغ در آن راه ندارد و نیز اخبار مربوط بنبیت آنحضرت و اوصاف و شماتت پیش از ولادت آنحضرت در زمان پدر و جدش بلکه از زمان پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین سلوات الله علیهما شیوع داشته و طبق آن بوقوع پیوسته است ، شیوع این اخبار بحدی بوده که طایفه کیسانیه گفتند : این الحنفیه همان امام زمان است که غایب شده است و طایفه ناووسیه و مبطوره نسبت بامام صادق و امام کاظم علیهما السلام این عقیده را ابداع کردند . و محدثین شیعه اخبار مربوط بامام زمان علیه السلام را از پیغمبر اکرم و ائمه هدی بترتیب نقل کرده و در کتب خود آورده اند . یکی از محدثین موثق شیعه حسن بن محبوب زراد است که کتاب مشهور و معروف هشیخه را بیش از صد سال جلوتر از غیبت نوشته است و اخبار او

۳- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ؛ عَنِ الْمَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ » قَالَ : إِنَّ مِتْنَا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَبْرَأً ؛ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى .

۳۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ؛ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ .

○ (بَابُ) ○

مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَالْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ؛ عَنْ أَبِيهِ ؛ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ؛ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ مُحَمَّدِ

پس از سالها بدون اختلاف بوقوع پیوسته است و نیز از غیبت صغری و کبری خبر داده و چنانکه خبر داده اتفاق افتاده است (بصفحه ۲۵۰ - ۲۵۱ مرآت العقول مراجعه شود) .

۳۰- مفضل بن عمر گوید : امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « زمانیکه در صور دمیده شود ۸ سوره ۷۴ - » فرمود : همانا امام پیروز و پنهان از ما خاندانست و چون خدای عزذکره اراده کند که امر او را ظاهر سازد، در دلش نکته‌ای گذارد ، سپس ظاهر شود و بامر خدای تبارک و تعالی قیام کند .

شرح- آیه شریفه راجع بدمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر عليه السلام بآن تشبیه و تأویل فرموده است .

۳۱- محمد بن فرج گوید : امام باقر علیه السلام بمن نوشت : زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند ، ما را از مجاورت آنها دور کند . (پس غیبت امام عليه السلام زمان دلیل خشم خداست بر بندگانش) .

✽ آنچه ادعای امامت راستگو را از دروغگو معلوم میکند ✽

توضیح - در این باب مرحوم کلینی قده روایاتی را ذکر میکند که شامل امتیازات و خصائص امام علیه السلام است و از غیر امام ساخته نیست ، قسمتی از این روایات مربوط بمعجزه و خرق عادتست که متکلمین شیعه راجع باین موضوع کتابها نوشته و فرق معجزه را با سحر و شمشه و راه استدلال بآنها برای اثبات نبوت و امامت توضیح داده اند ، برخی دیگر مشتمل بر جواب مسائل علمی و مطالب غامض و مشکلی است که حل آنها و پاسخ دادن درست و صحیحش از عهده افراد معمولی خارجست ، زیرا آن علوم بکلی در مکتبهای بشری تدریس نمیشود و شخص امام و پیغمبرم برای فرا گرفتن آنها نزد هیچ استادی زانو نزده و تعلم نکرده است ، و علم و دانش او تنها از سرچشمه علم لدنی و افاضات الهامی منشعب گشته است . ما این موضوع را در جداول ص ۳۰۰-۳۰۳ توضیح بیشتری دادیم .

ابن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، وأبو علي الأشعري، عن محمد بن حسان جميعاً عن محمد بن علي، عن علي بن أسباط، عن سلام بن عبدالله الهاشمي، قال محمد بن علي: وقد سمعته منه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: بعث طلحة و الزبير رجلاً من عبد القيس يقال له: خدائش إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه و قالاً له: إنا نبعثك إلى رجل ظالم ما كنا نعرفه و أهل بيته بالسحر و الكهانة و أنت أوثق من بحضرتنا و من أنفسنا و من أن تمتنع من ذلك منه و أن تحتاجه لنا حتى يعفه علي أمر معلوم و أعلم أنه أعظم الناس دعوى فلا يكسر نك ذلك عنه و من الأبواب التي يخدع الناس بها الطعام و الشراب و المسل و الدهن و أن يخالي الرجل فلا تأكل له طعاماً و لا تشرب له شرباً و لا تمس له عسلاً و لا دهناً و لا تحل معه و أخذ هذا كله منه و انطلق علي بركة الله فإذا رأيته فاقراً آية السخرة و تعوذ بالله من كيد و الشيطان، فإذا جلست إليه فلا تمكينه من بصرك كله و لا تستأنس به، ثم قل له: إن أخوك في الدين و ابني عمك في القرابة يناشدانك القطيعة و يقولان لك: أما تعلم أننا تر كنا الناس لك و خالفنا عشائركنا فبك منذ قبض الله عز و جل محمداً صلى الله عليه و آله فلما نلت أدنى منال، صبغت

برخی دیگر از این روایات متضمن پیشگوئیهها و علوم غیبی است که حدس و نظر افراد بشر هر چند تیز و دور بین باشد بآن نمیرسد و از طرفی هم بس حد علوم غیبی که مختص خدای تعالی است نمیرسد. این موضوع را هم ما ذیل حدیث ۶۵۹ و ۶۶۸ جلد اول تاحدی تشریح کردیم.

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر مردی از طایفه عبد القیس را که خدائش (بروزن کتاب) نام داشت خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرستادند و باو گفتند: ما ترا بسوی مردی میفرستیم که خود او و خاندانش را از دیر زمان بجاد و گری و غیب گوئی می شناسیم و در میان اطرافیان ما، توا خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که آنرا ازاو نپذیری و با او مخاصمه کنی تا حقیقت امر بر تو معلوم گردد [تا حق را باو بفهمانی] و بدانکه ادعای اواز همه مردم بیشتر است، مبدا ادعای او بتو شکستی وارد کند. و از جمله راههاییکه مردم را با آن گول میزند، آوردن خوردنی و نوشیدنی و غسل و روغن و خلوت کردن با مردمست، پس طعامش را نخورد و شرابش را میاشام و غسل و روغنش دست زن و با او در خلوت منشین، از همه اینها بر حذر باش و بیاری خدا حرکت کن و چون چشمت با او افتاد آیه سخره (سوره ۷) را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان بخدا پناه بر، و چون حضورش نشستی، تمام نگاهت را با او متوجه مکن و با او انس مگیر.

آنکه باو بگو: همانا دو برادر دینی و دو پسر عموی نسبت ترا سوگند میدهند که قطع رحم نکنی [ترا بقطع رحم سوگند میدهند] و بتو میگویند: مگر تو نمیدانی که ما از روزیکه خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد، بخاطر تو مردم را راهی کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم (یعنی بخاطر تو با

حُرْمَتَنَا وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا ، ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَعْمَالَ نَافِيكَ وَ قَدَّرْتَنَا عَلَى النَّاسِي عَنكَ وَسِعَةَ الْبِلَادِ دُونَكَ
وَ أَنْ مَنْ كَانَ يَمُرُّ بِكَ عَتَا وَ عَن صَلَاتِنَا كَانَ أَقَلَّ لَكَ تَفْعَاً وَ أَضَعَفَ عَنكَ دَفْعَاً مِتَا ، وَ قَدْ وَضَحَ الصَّبْحُ
لِيذِي عَيْنَيْنِ وَ قَدْ بَلَّغْنَا عَنكَ انْتِهَاكَ لَنَا وَ دُعَاؤَ عَلَيْنَا ، فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى ذَلِكَ ؟ فَقَدْ كُنَّا نَرَى
أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسَانَ الْعَرَبِ ، أَتَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِينًا وَ تَرَى أَنَّ ذَلِكَ يَكْسِرُنَا عَنكَ ، فَلَمَّا أَتَى
خِدَاشُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَنَعَ مَا أَمَرَاهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام وَ هُوَ يَنَاجِي نَفْسَهُ - ضَحِكَ
وَ قَالَ : هَهُنَا يَا أَخَا عَبْدِ قَيْسٍ - وَ أَشَارَ لَهُ إِلَى مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ - فَقَالَ : مَا أَوْسَعَ الْمَكَانَ ، أُرِيدُ
أَنْ أُوَدِّيَ إِلَيْكَ رِسَالَةً ، قَالَ : بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَجَلُّ رِيَابِكَ وَ تَدَهْنُ ثُمَّ تُؤَدِّي رِسَالَتَكَ قُمْ
يَا قَبْرُ ! فَأَنْزَلَهُ ، قَالَ : مَا يَبِي إِلَى شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ حَاجَةٌ ، قَالَ : فَأَخْلُو بِكَ ؟ قَالَ : كُلُّ سِرِّ
لِي عَلَانِيَةٌ ، قَالَ : فَأَنْشُدْكَ بِإِلَهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ ، الْحَائِلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَلْبِكَ
الَّذِي يَعْلَمُ حَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ ، أَتَقَدَّمَ إِلَيْكَ الرَّبِيرُ بِمَا عَرَضَتْ عَلَيْكَ ؟ قَالَ : اللَّهُمَّ

آن سه خلیفه بیعت نکردیم (اکنون که تو بکمرترین مقامی رسیدی ، احترام مارا تباہ کردی و امید مارا
بریدی ، سپس با وجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای نزد تو ، کردار و قدرت ما را نسبت بخود مشاهده
کردی . کسیکه ترا از ما و پیوند با ما منصرف می کند سودش برای توازما کمتر و دفاعش از تو نسبت بدفاع
ما مست تر است (ما برای تواز عمارو مانند او مفیدتریم) صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشکار شده
است (مطلب مانند آفتاب روشن است) بما خبر رسیده که تو هتک احترام ما کرده و مارا نفرین کرده ای ،
چه ترا براین وا داشت ؟ ماترا شجاعترین پهلوانان عرب میدانستیم (و نفرین کار مردم ترسو است) تو
نفرین بر ما را کیش و عادت خود قرار داده ای و گمان میکنی این کار ما را در برابر تو شکست میدهد .
چون خدش نزد امیر المؤمنین عليه السلام آمد ، آنچه دستورش داده بودند بکار بست ، چون علی عليه السلام او را
دید که با خود سخنی آهسته میگوید ، (آیه سخره را میخواند) او را خنده گرفت و فرمود : بیا اینجای
برادر عبد قیس ! - و اشاره بمکانی نزدیک خود کرد . -

خدش گفت : جا وسیع است (همین جا مینشینم) میخواهم پیغامی بشما برسانم .
علی علیه السلام فرمود : چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را بکنید و روغنی بمالید ، سپس پیغام
خود را برسانید ، قبر ! برخیز و او را منزل بده . خدش گفت : مرا با آنچه گفتی نیازی نیست .
علی علیه السلام فرمود : میخواهی با تو در خلوت رویم ؟ (تا اگر سخنی محرمانه داری خجالت نکشی) .
خدش گفت : هر رازی نزد من آشکار است (سخن محرمانه ای ندارم) :
علی علیه السلام فرمود : ترا سوگند میدهم بآن خدائیکه از خودت بتو نزدیکتر است و میان تو و
دلت حائل میشود ، همان خدائیکه خیانت چشمها و راز سینهها را میداند : آیا زیر آنچه رامن بتو پیشنهاد
کردم (از خوردن و آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت) بتو سفارش نکرد ؟

نعم، قال: لو كنتم بعد ما سألتك ما ارتد إليك طرفك، فأشددك الله هل علمك كلاماً تقولهُ إذا أتيتني؟ قال: اللهم نعم، قال علي عليه السلام: آية السخره؟ قال: نعم قال: فأقرأها فقراها وجعل علي عليه السلام يكررُها ويردُّها ويفتحُ عليه إذا أخطأ حتى إذا قرأها سبعين مرة قال الرُّجل: ما يرى أمير المؤمنين عليه السلام أمره يتردُّ بها سبعين مرة، ثم قال له: أتجد قلبك مطمئناً؟ قال: إي - والذي نفسي بيده - قال: فما قال لك؟ فأخبره، فقال: قل لهما: كفى بمنطقكما حجة عليكما ولا يهدي القوم الظالمين، زعمتما أنكما أخوَي في الدين وإنما عَمِي في النسب، فأمَّا النسب فلا أنكره - وإن كان النسب مقطوعاً إلا ما وصله الله بالإسلام - وأمَّا قولكما: إنكما أخوَي في الدين، فإن كنتما صادقين فقد فارقتما كتاب الله عز وجل وعصيتما أمره بأفعالكما في أخيكما في الدين وإلا فقد كذبتما وافتريتما يادعائكما أنكما أخوَي في الدين وأمَّا مفارقتكما الناس منذ قبض الله عهداً عليه السلام فإن كنتما فارقتماهم بحق فقد نقصتما ذلك الحق بفراقكما إيتاي أخيراً وإن فارقتماهم بإطيل فقد وقع إثم ذلك الباطل

خداش گفت: بارخدا یا، آری، جنین است.

علی علیه السلام فرمود: اگر بعد از آنچه از تو خواستم (و ترا بآن خدای عالم سوگند دادم) گمان میکردی چشم بر هم نمیکذاشتی (هلاک میشدی) ترا بخدا سوگند میدهم آیا او بتو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی آنرا بخوانی؟ خداش گفت: بخدا، آری. علی عليه السلام فرمود آیه سخره بود؟ خداش - آری، علی علیه السلام - آن را بخوان سپس او خواند و علی علیه السلام تکرار و تقریرش میکرد و هر جا غلط میخواند، تصحیحش میفرمود تا هفتاد بار آنرا خواند. خداش (با خود) گفت: شکفتا: چرا امیرالمؤمنین دستور میدهد این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ علی علیه السلام - احساس میکنی که دلت مطمئن شد؟ خداش آری - بخدائی که جانم بدست اوست (پس هفتاد بار خواندن آیه سخره موجب دفع شیاطین جن و انس و اطمینان دل بر اسلام و ایمان میگردد) علی علیه السلام - آندونفر بتوجه گفتند؟ خداش - گزارش خبیر را نقل کرد.

علی علیه السلام - بآنها بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست، ولی خدا گروه ستکاران را هدایت نمیکند. شما گمان میکنید که برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم (زیرا مره جداعلای هر سه نفرماست) اگر چه غیر نسبی را که خدا بوسیله اسلام پیوست داد قطع شده است (و نسبت شما با من از زمان جاهلیت میپوندد) و اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست گوئید، شما با کارهاییکه نسبت برادر دینی خود کردید، با کتاب خدای عزوجل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید، با ادعای برادر دینی من بودن افترائی بسته و دروغی گفته اید. و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلی الله علیه وآله را قبض روح نمود، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید (و با من بیعت نمودید) سپس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل

عَلَيْكُمْ مَعَ الْحَدِيثِ الَّذِي أَحَدْتُمَا ، مَعَ أَنْ صَفَقْتُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لِطَمَعِ الدُّنْيَا
رَعَمْتُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ ؛ فَقَطَعْتَ رَجَاءَنَا ، لِأَتَّبِعِيَانِ بِحَمْدِ اللَّهِ وَنَ دِينِي شَيْئًا وَ أَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي
عَنْ صِلَتِكُمَا ، فَالَّذِي صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ وَ حَمَلَكُمَا عَلَى خَلْعِهِ مِنْ رِفَائِكُمَا كَمَا يَخْلَعُ الْحَرُوبُ
لِيَاغَمَهُ وَ هُوَ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَلَا تَقُولَا : أَقَلَّ نَعْمًا وَأَضْعَفَ دَعْوًا فَتَسْتَحِقَّ اسْمَ الشِّرْكِ
مَعَ التَّفَاقُ وَأَمَّا قَوْلُكُمْ : إِنِّي أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ وَ هَرَبِكُمَا مِنْ لَعْنِي وَ دُعَائِي ، فَإِنَّ لِكُلِّ
مَوْقِفٍ عَمَلًا إِذَا ائْتَلَفَتِ الْأَيْسَةُ وَ مَا جَتِ لُبُودُ الْخَيْلِ وَ مَلَ سَحْرًا كَمَا أَجَوَافَكُمَا ، فَنَمَّ يَكْفِينِي
اللَّهُ بِكَمَالِ الْقَلْبِ ؛ وَأَمَّا إِذَا أَبَيْتُمَا بِأَبْتِي أَدْعُو اللَّهَ فَلَا تَجْزَعَا مِنْ أَنْ يَدْعُو عَلَيْكُمَا رَجُلٌ سَاحِرٌ
مِنْ قَوْمِ سَحْرَةٍ رَعَمْتُمَا ؛ اللَّهُمَّ أَقْصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قَتْلَةٍ وَ اسْفِكْ دَمَهُ عَلَى صَلَالَةٍ وَ عَرِّ فِطْلِحَةَ
الْمَدَّلَةَ وَ ادْخِرْ لِهَمَا فِي الْآخِرَةِ شَرًّا مِنْ ذَلِكَ ، إِنْ كَانَا ظَلَمْنَا نِي وَ افْتَرَيَا عَلَيَّ وَ كَتَمَا شَهَادَتَيْهِمَا
وَ عَصَيَاكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ فِيَّ ، قُلْ : آمِينَ ، قَالَ خِدَاشُ : آمِينَ ، ثُمَّ قَالَ خِدَاشُ لِنَفْسِهِ : وَاللَّهِ مَا
رَأَيْتُ لِحْيَةَ قَطْءِ أَبِي نَحَطًا مِنْكَ ، حَامِلٌ حُجْرَةً يَنْقُصُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهَا مِثْلًا كَأَنَّ

کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید ، گناه آن باطل با گناه کار تازمه می که کردید (و با من هم مخالفت و وزیدید) بگردن شماست ، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم [اینکه خود را مخالف مردم و صف کردید] جز برای طمع دنیا نبوده است ، شما میگوئید : من امیدتان را قطع کردم و چنین عقیده دارید ، خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتید .

و اما آنچه مرا از پیوند با شما بازداشت همان (سوء عقیده و خبیث باطنی شما) است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بینکنید چنانکه چارپای سرکش افسار خود را پاره میکند ، تنها خداست پروردگار من که چیزی را با او انباشتم ، شما نگوئید او سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شرک و نفاق میگردید .

و اما اینکه گفتید : من شجاعترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید ، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است ، آنگاه که نیزه ها از هر سو بجنبش آید و یا لهای اسبان پریشان شود ، و ششهای شما (از ترس) در دروتان باد کنند ، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کارگزاری کند ، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام ، نباید یتیمی کنید از اینکه بعقیده شما مردی جادوگر و از طایفه جادوگران بر شما نفرین کند .

بار خدا یا ! اگر طلحه و زبیر بمن ستم کرده اند و افترا بسته اند (و نسبت جادوگری و قتل عثمان بمن داده اند) و شهادت خود را (نسبت با آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من شنیدند) کتمان کردند و نسبت بمن از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند ، زیر را بدترین وضعی بکش و خوشت را در کمراهیش بریز و طلحه را عوار گردان و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره کن ، آمین بگو .

أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمَا، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : إِرْجِعْ إِلَيْهِمَا وَأَعْلِمَهُمَا مَا قُلْتَ ، قَالَ : لَا وَاللَّهِ حَتَّى تَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّ نَبِيَّ إِلَيْكَ عَاجِلًا وَأَنْ يُوقِفَنِي لِرِضَاؤِهِ فِيكَ ، فَفَعَلَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ أَنْصَرَفَ وَ قِيلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ رَحِمَهُ اللَّهُ .

کد علی بن محمد و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زیاد ؛ و ابوعلی اشعری ، عن محمد بن حسان جمیعاً ، عن محمد بن علی ، عن نصر بن مزاحم ، عن عمرو بن سعید ، عن جراح بن عبد الله ، عن زایع بن سلمة قال : کنت مع علی بن ابي طالب صلوات الله علیه یوم النهروان ، فبینا علی عليه السلام جالس إذ جاء فارس فقال : السلام عليك يا علي فقال له علي عليه السلام : و عليك السلام مالك - نكلتك امك - لم نسلم علي بامرة المؤمنين ؟ قال : بلى سا حيرك عن ذلك كنت إذ كنت على الحق بصفين فلم احكمت الحكمين برئت منك وسميتك مشركا فاصبحت لادري الى اين اصرف ولايتي والله لان اعرف هداك من ضاللتك احب الي من الدنيا و ما فيها فقال له : علي عليه السلام : نكلتك امك وقف مني قريبا اريك علامات الهدى من علامات الضلالة ، فوقف الرجل قريبا منه فبينما هو كذلك إذ اقبل فارس ير كض حتى اتى عليا عليه السلام فقال : يا امير

خداش گفت : آمین (خدا یا مستجاب کن) پس خداش با خود میگفت : بخدا من هرگز صاحب دیش ندیدم که خطایش از تو (خودش) روشنتر باشد ، حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی برای آن نگذاشته باشد ، من بسوی خدا می گرایم و از آندونفر بیزارم .
علی عليه السلام فرمود : نزد آنها بازگرد و گفتار مرا با آنها برسان ، خداش گفت : نه بخدا سوگند ، نخواهم رفت ، جز اینکه از خدا بخواهی که مرا هر چه زودتر بسوی شما برگرداند و مرا برضایت خود نسبت بشما موفق دارد ، آنحضرت دعا کرد . دیری نگذشت که خداش برگشت و در جنگه جمل در کاب آنحضرت کشته شد ، خداش رحمت کند (و هم چنین نفرین آنحضرت درباره آندونفر مستجاب شد ، زیرا زیر در آغاز جنگه از معرکه بیرون رفت ، مردی تیمی خود را باو رسانید و مقتولش ساخت و طلحه هم در همان آغاز جنگه کشته شد .)

۲ - رافع بن سلمه گوید : روز جنگ نهروان همراه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بودم ، هنگامی که علی عليه السلام نشسته بود ، سواری آمد و گفت : السلام عليك يا علي عليه السلام فرمود : عليك السلام - مادرت مرگت بیند - چرا بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام نکردی ؟ گفت آری ، اکنون علتش را بتو میگویم : در جنگه صفین تو بر حق بودی ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی از تو بیزاردی جسمم و ترا مشرک دانستم ، اکنون نمیدانم از کی پیروی کنم ، بخدا اگر هدایت ترا از گمراهیت بازشناسم (بدانم بر حتی با بر باطل) برای من از تمام دنیا بهتر است .

علی عليه السلام باو فرمود : مادرت مرگت بیند ، نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی

المؤمنين! ابشروا بالفتح اقر الله عينك، قد والله قتل القوم اجمعون، فقال له: من دون النهر او من خلفه؟ قال: بل من دونه، فقال: كذبت والذي فلق الحبة وبرا السمّة لا يعبرون ابدا حتى يقتلوا، فقال الرجل: فازددت فيه بصيرة، فجاه آخر يزكض علي فريس له فقال له مثل ذلك فرد عليه امير المؤمنين عليه السلام: مثل الذي رد علي صاحبه، قال الرجل الشاك: و هممت ان احميل علي عيني عليه السلام فافلق هامته بالسيف ثم جاء فارسان يزكضان قد اعرقا فرسيهما فقالا: اقر الله عينك يا امير المؤمنين! ابشروا بالفتح قد والله قتل القوم اجمعون، فقال علي عليه السلام: امين خلف النهر او من دونه؟ قالوا: لا بل من خلفه، انهم لما اقتحموا خيلهم النهران وضرب الماء لبات خيولهم رجعوا فاصبوا، فقال امير المؤمنين عليه السلام صدقتما، فنزل الرجل عن فرسه فاخذ بيد امير المؤمنين عليه السلام و برجله فقبلهما، فقال علي عليه السلام: هذه لك آية.

(۹۱۵) ۳. علي بن محمد، عن ابي علي محمد بن اسماعيل بن موسى بن جعفر، عن احمد بن القاسم

برای تو بازنمایم، آن مرد نزدیک حضرت ایستاد، در آن میان سواری شتابان آمد تا نزد علی عليه السلام رسید و گفت: یا امیر المؤمنین! مژده باد ترا بر فتح، خدا چشمت را روشن کند، بخدا تمام لشکر دشمن کشته شد حضرت باو فرمود: زیر نهر یا پشت آن؟ گفت آری زیر نهر، فرمود: دروغ گفتمی، سو کند بآنکه دانه را شکافد و جاندار آفریند، آنها هر گز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند.

آن مرد گوید: بسیرتم در (باره بیزاری و مشرک بودن) علی زیاده گشت (زیرا آن مرد را تکذیب کرد) اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را باو گفت، امیر المؤمنین علیه السلام باو همان جواب را گفت که بر فیش گفت، مرد شاک گوید: من میخواستم بغلی علیه السلام حمله کنم و باشمیر فرقت را بشکافم، سپس دوسوار دیگر دوان آمدند که اسبان آنها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیر المؤمنین، مژده باد ترا بفتح، بخدا که همه آن مردم کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: پشت نهر یا زیر آن؟ گفتند: نه، بلکه پشت نهر، چون ایشان اسبهای خود را بطرف نهران راندند، و آب زیر کردن اسبان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، آن مرد از اسبش بزیر آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد، سپس علی علیه السلام فرمود: اینست نشانه و معجزه منی برای تو.

شرح - علی علیه السلام در این روایت دومرتبه بآن مرد فرمود: هادرت هر گت بیند. علامه مجلسی ده گوید نفرین حضرت از آن جهت بود که هر کس بالاخره میمیرد و یا از این جهت است که مرگه برای او از آن عقیده فاسد بهتر است و یا این جمله از لفاظی است که در لنت عرب مرسومست، و گوینده قصد نفرین ندارد مانند جمله تبت یداک - قاتلك الله مرآت ص ۲۵۴ - و امام موضوع جنگ نهران در کتب تاریخ بتضمیل مذکور است و این مقام مناسب ذکرش نیست.

العجلی، عن أحمد بن یحیی المعروف بکَرْد، عن محمد بن خُدایه، عن عبد الله بن ایوب، عن عبد الله بن هاشم، عن عبد الكريم بن عمرو الخنمیری، عن حبابة الوالیة قالت: رأیت أمير المؤمنين علیه السلام فی شرطة الخمیس و معه درة لها سبائنان یضرب بها بیاعی الحرّی و المارماهی و الزمار و یقول لهم: یا بیاعی مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان، فقام إلیه فرأت بن أحنف فقال: یا امیر المؤمنین و ما جند بنی مروان؟ قال: فقال له: أقوام حلقوا اللّحی و فنلوا الشوارب فمسحوا فلم أرناطاً أحسن نطقاً منه، ثم اتبعته فلم أزل أقفو أثره حتى قدّ فی رحبة المسجد فقلت له: یا امیر المؤمنین ما دلالة الإمامة یرحمک الله؟ قالت: فقال اتّبینی بتلك الحصة و أشار یدیه إلی حصة فاتیته بها فطبع لی فیها یخاتمیه، ثم قال لی: یا حبابة! إذا ادّعی مدّج الإمامة، فقدد أن یطبع كما رأیت، فاعلمی أنه إمام مقتصّر الطاعة و الإمام لا یزب عنه شیء یریده، قالت: ثم انصرفت حتى قبض امیر المؤمنین علیه السلام فحجّت إلی الحسن علیه السلام و هو فی مجلس امیر المؤمنین علیه السلام و الناس یسألونه فقال: یا حبابة الوالیة! فقلت: نعم یا مولای! فقال: هاتی ما معک قالت: فأعطیته فطبع فیها كما طبع امیر المؤمنین علیه السلام، قالت: ثم أتیت الحسن علیه السلام و هو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فقرب و رحّب، ثم قال لی:

۳ - حبابه والیه (نام زنی است از والیهین) گوید : امیر المؤمنین علیه السلام را در محل پیش فراوان لشکر دیدم که با نازایانه دوسری که همراه داشت فروشدگان ماهی جری (بی فلس) و مارماهی و ماهی زمار را (که فروش آنها حرامست) میزد و میفرمود : ای فروشدگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان ! فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و گفت : یا امیر المؤمنین لشکر بنی مروان کیانند فرمود : مردمیکه ریشهارا میتراشیدند و سبیلها را تاب میدادند سپس مسح شدند .

(فرات گوید) من گوینده ابرا خوش بیان ترازاوندیده بودم . ازدنبالش میرفتم تا در جلو خان مسجد نشست ، با عرض کردم : دلیل بر امامت چیست خدایت رحمت کند ؟ فرمود : آن سنگریزه را بیاور . وبا دست اشاره بسنگریزه می کرد - آنرا نزدش آوردم ، پس با خاتمش آنرا مهر کرد و سپس بمن فرمود : ای حبابه : هر گاه کسی ادعای امامت کرد و تو باست چنانکه دیدی مهر کند ، بدانکه او امامیست که اطاعتش واجب است و نیز امام هر چه را بخواهد ، اذاوینهان نکرده .

حبابه گوید : من رفتم تا زمانیکه امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد ، نزد امام حسن علیه السلام آمدم ، زمانیکه آنحضرت درمسند امیر المؤمنین علیه السلام نشسته و مردم از او سؤال میکردند . فرمود : ای حبابه والیه عرض کردم : آری ، مولای من : فرمود : آنچه همراه داری بیاور ، من آن سنگریزه را باوادم ، حضرت برای من بر آن مهر نهاد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام مهر نهاد .

سپس نزد حسین علیه السلام آمدم ، زمانیکه در مسجد پیمبر صلی الله علیه و آله بود ، مرا پیش خواند و

إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ أَفْتَرِيدِينَ دَلَالََةَ الْأَمَامَةِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي! فَقَالَ:
هَاتِي مَا مَعَكَ، فَنَاولْتُهُ الحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا، قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ عليهما السلام وَقَدِ بَلَغَ
بِي الكِبَرُ إِلَى أَنْ أَرَعَشْتُ وَأَنَا أَعْدُّ يَوْمِيذٍ مِائَةً وَثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَرَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَ
مَشغُولًا بِالعِبَادَةِ فَبَيْسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا
سَيِّدِي! كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَاوِ كَمْ بَقِيَ؟ فَقَالَ: أَمَامَا مَضَى فَنَعَمَ وَأَمَامَا بَقِيَ فَلَا، قَالَتْ: ثُمَّ
قَالَ لِي: هَاتِي مَا مَعَكَ فَأَعْطَيْتُهُ الحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا،
ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا،
ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

وَعَاشَتْ حَبَابَةَ بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَهُ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ
ابْنَ الْقَاسِمِ الجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَاسْتَوْدِنُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ
رَجُلٌ عَبْرًا، طَوِيلٌ، جَسِيمٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَ أَمْرَهُ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسَ

خوش آمد گفت، سپس فرمود: در میان نشانه امامت آنچه را هم تو میخواهی هست، دلیل امامت را
میخواهی؟ گفتم: آری، آقای من! فرمود: آنچه همراه داری بیاور، سنگریزه را باحضرت دادم، او هم
برای من بر آن مهر نهاد.

سپس نزد علی بن الحسین علیهما السلام آمدم و از پیروی بانجا رسیده بودم که مرا رعه گرفته بود و من آن زمان
۱۱۳ سال برای خود می‌شمردم. آنحضرت را دیدم رکوع و سجود میکند و مشغول عبادت است. من از دریافت
نشانه امامت مأیوس شدم حضرت با انگشت سیبانه بمن اشاره کرد، جوانی من برگشت، گفتم: آقای من
از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده؟ فرمود: اما نسبت بگذشته آری و اما نسبت بباقی مانده، نه (گذشته
را میتوان معلوم کرد ولی باقی مانده را کسی را نمیداند) سپس فرمود: آنچه همراه داری بیاور. من سنگریزه
را باو دادم، حضرت بر آن مهر نهاد.

سپس آنرا با امام باقر علیه السلام دادم او هم برایم مهر کرد سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم او هم برایم مهر
کرد: سپس خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام آمدم، او هم برایم مهر کرد، سپس خدمت حضرت
رضا علیه السلام آمدم، او هم برایم مهر کرد. چنانچه محمد بن هشام نقل کرده، لبابه بعد از آن ۹ ماه دیگر
هم زنده بود.

شرح - عبدالله بن هاشم که این روایت را از عبدالکریم نقل میکند اسم او را در کتب رجال ذکر
نشده‌اند و از او نام و نشانی موجود نیست، از این جهت علماء درایه این روایت را مجهول نامیده‌اند.

۴ - ابوهاشم جعفری گوید: من خدمت ابی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) بودم که برای
مردی یمنی اجازه تشرّف خواستند، سپس وارد شد. مردی بود فریه، بلند، تنومند، بعنوان ولایت با امام علیه السلام

مُلاصِقاً لِي ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : أَبُو عَجْرٍ رضي الله عنه هَذَا مِنْ وَلَدِ الْأَعْرَابِيَّةِ صَاحِبَةِ الْحِصَاةِ الَّتِي طَبَعَ آبَايَ رضي الله عنه فِيهَا بِحَوَائِبِهِمْ فَانْطَبَعَتْ وَقَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيهَا ، ثُمَّ قَالَ : هَاتِبًا فَأَخْرَجَ حِصَاةً وَفِي جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعُ أَمْلَسَ ، فَأَخَذَهَا أَبُو عَجْرٍ رضي الله عنه ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَطَبَعَ فِيهَا فَانْطَبَعَ فَكَانَ بِي أَرَى نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةَ « الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ » ، فَقُلْتُ لِيَمْيَانِي : رَأَيْتَهُ قَبْلَ هَذَا قَطُّ ؟ قَالَ : لِأَوْلَادِهِ وَإِنِّي لَمُنْدَهَرٌ حَرِيصٌ عَلَى رُؤْيَيْهِ حَتَّى كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَاتٌ لَسْتُ أَرَاهُ فَقَالَ لِي : فَمَ قَادَحُلُ ، فَدَخَلْتُ ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ وَهُوَ يَقُولُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ، ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ حَقَّكَ لَوْاجِبٌ كَوْجُوبِ حَقِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنه وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ مَضَى فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ ، قَالَ إِسْحَاقُ : قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ : وَسَأَلْتُهُ عَنْ أَسْمِهِ فَقَالَ : اسْمِي مَهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ غَانِمِ بْنِ أُمِّ غَانِمٍ وَهِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ ، صَاحِبَةُ الْحِصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنه وَالسَّبْطُ إِلَى وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ رضي الله عنه .

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ

سلام کرد (یعنی گفت السلام عليك یا ولی الله) و حضرت با پذیرش جواب گفت و فرمان نشستن داد، او پهلوی من نشست، من با خود گفتم: کاش میدانستم این کیست، امام رضي الله عنه فرمود: این از فرزندان آن زن عربی است که سنگریزه می رادارد که پدرانم با خاتم خویش آنرا مهر کرده اند، و اکنون آنرا آورده و میخواهد من مهر کنم سپس فرمود: آنرا بده، او سنگریزه می را بیرون کرد که در یکطرفش جای صافی بود، امام عسکری رضي الله عنه آنرا گرفت. سپس خاتمش را در آورد و آنرا چنان مهر کرد که نقش برداشته شد، گویا الآن نقش خاتم آنحضرت که «الحسن بن علی» بود پیش چشم منست.

ابوهاشم گوید: من یمانی گفتم: هرگز پیش از این آنحضرت را ندیده بودی؟ گفت: نه بخدا، سالهاست که من اشتیاق دیدن او را داشتم تا آنکه همین ساعت جوانی که او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت: بر خیز و داخل شو، من هم در آمدم، سپس مرد یمانی برخاست و میگفت: رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد، ذریه می هستید که بعضی پاره تن بعضی دیگرید، بخدا سوگند که رعایت حق شما واجبست مانند حق امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین، سپس او رفت و من دیگر ندیدمش.

اسحاق گوید: ابوهاشم جعفری گفت: من اسم یمانی را پرسیدم، گفت اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم است، و ام غانم همان زن عرب یمانی است که امیرالمؤمنین و نوادگانش تا حضرت رضا سنگریزه او را مهر کرده بودند.

۵- امام باقر رضي الله عنه فرمود: چون امام حسین رضي الله عنه کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی

وَرَدَاةَ جَمِيعًا ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أُرْسِلَ نَجْمُ بْنُ الْحَقِيقَةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَخَلَّاهُ فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ أُخِي قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام ، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ صَلَّى عَلَى رُوحِهِ وَ لَمْ يُوَسَّ وَ أَنَا عَمَّكَ وَ وُصُوْا أَبِيكَ وَ وِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سِتِّي وَ قَدِيمِي أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِي حَدَاتِكَ ، فَلَا تَنَازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ وَلَا تُحَاجِبْنِي ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا عَمُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدْعَ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقِّ إِبْنِي أَعْظَمُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ، إِنَّ أَبِي يَا عَمُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَوْصَى إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ وَ وَعِدَ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَشْهِدَ سَاعَةَ وَ هَذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدِي ، فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهَذَا ، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمُرِ وَ تَشْتِئْتَ الْحَالِ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذَا أُرِدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذَلِكَ فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتَّى نَتَخَاكُمُ إِلَيْهِ وَ نَسْأَلَهُ عَنِ ذَلِكَ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : وَ كَانَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا بِمَكَّةَ ، فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَقِيقَةِ : إِبْدَأْ أَنْتَ فَاثْبَتِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سَلِّهُ أَنْ يَنْطِقَ لَكَ الْحَجَرُ ثُمَّ سَلِّ ، فَاثْبَتِي لِحَدِّهِ فِي الدَّعَاءِ وَ سَأَلَ اللَّهُ ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ ، فَأَمَّ يُحِبُّهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام

ابن الحسین فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید سپس (در خلوت) باحضرت جنین گفت :
 پس برادر من ! میدانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وصیت و امامت را پس از خود با امیرالمؤمنین عليه السلام و بعد
 از او با امام حسن علیه السلام و بعد از او با امام حسین علیه السلام و گذاشت . و پدر شما - رضی الله عنه و صلی
 علی روحه - گفته شد و وصیت هم نکرد ، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه ام و زاده علی علیه السلام
 هستم . من با این سن و سبقتی که بر شادانم از شما که جوانید با امامت سزاوارترم ، پس با من در امر وصیت
 و امامت منازعه و مجادله مکن . علی بن الحسین عليه السلام باو فرمود : ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که
 حق نداری ادعا مکن . من ترا موعظه میکنم که مباد از جاهلان باشی ، ای عمو ! همانا پدرم صلوات الله
 علیه پیش از آنکه رهسپار عراق شود بمن وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت بان با من عهد کرد .
 و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه وآله است نزد من ، متعرض این امر مشو که میترسم عمرت کوتاه و حالت
 پریشان شود .

همانا خدای عزوجل امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است ، اگر میخواهی
 این مطلب را بفهمی بیا نزد حجر الاسود رویم و محاکمه کنیم و این موضوع را از او بپرسیم ، امام باقر علیه
 السلام فرماید ، این گفتگو میان آنها در مکه بود ، پس رهسپار شدند تا به حجر الاسود رسیدند ، علی بن
 الحسین بمحمد بن حنفیه فرمود : توالد بدرگاہ خدای عزوجل تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای
 تو بسخن آورد و سپس بپرس . محمد با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست و سپس از حجر خواست

يَا عَمَّ لَوْ كُنْتَ وَصِيًّا وَ إِمَامًا لَأَجَابَكَ ، قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : فَادْعُ اللَّهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي وَسَلِّهُ ، فَدَعَا اللَّهَ
 عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَرَادَ ثُمَّ قَالَ : أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ
 وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مِنَ الْوَصِيِّ وَالْإِمَامِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : فَتَحَرَّكَ
 الْحَجْرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِلسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ
 إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ
 ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : فَانصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ حَرْبِ بْنِ ، عَنْ زُرَّادَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ .
 ۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ
 قَالَ : أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسَّابُ قَالَ : دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئًا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَاتَيْتُ

(که بامامت او سخن گوید) ولی حجر جوابش نگفت . علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : ای عمو اگر تو
 وصی و امام میبودی جوابت میداد . محمد گفت : پس برادر تو دعا کن و از خدا بخواه ، علی بن الحسین
 علیه السلام آنچه خواست دعا کرد ، سپس فرمود : از تو میخواهم بدان خدائیکه میثاق پیمبران و اوصیاء
 و همه مردم را در توفیق داده است (همه باید نزد تو آیند و پیمان خدا وفا کنند) که وصی و امام بعد از
 حسین علیه السلام را بما خبرده . حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود ، سپس خدای
 عزوجل او را بسخن آورد و بزبان عربی فصیح گفت : بار خدایا همانا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی
 علیه السلام بعلی بن حسین بن علی بن ابیطالب پس فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است .
 پس محمد بن علی (محمد حنفیه) برگشت و پیرو علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ گردید .

شرح - علامه مجلسی (ره) فرماید : راجع بمحمد بن حنفیه اخبار مختلفی وارد شده است ، برخی
 از اخبار دلالت دارد بر جلالت قدر او ، چنانکه میان شیعه مشهور است و برخی دلالت دارد بر صدور بعضی از
 لغزشها از وی ، مانند همین روایت ... ولی ممکن است این منازعه و مخاصمه او با امام چهارم علیه السلام
 صوری و ظاهری و بجهت بعضی از مصالح باشد که مبدا ضغفاء شیعه بگویند محمد بن حنفیه از علی بن الحسین
 علیه السلام بزرگتر و بامامت سزاوارتر است و نیز موضوع عقب نشینی او از همراهی با برادرش امام حسین
 عَلَيْهِ السَّلَامُ ممکن است بدستور خود امام و بجهت بعضی از مصالح بوده و اما موضوع ادعاء مختار و طایفه کیسانیه
 امامت و مهدویت و غیبت او را ، ظاهراً بدون رضایت او و بلکه بدون خبر و اطلاع او بوده است ، و خلاصه
 نسبت باولاد ائمه بنیکومی سخن گفتن و یا سکوت کردن از نکوهش و طعن بهتر است - و خدا داناست ...
 ۶- کلبی نسابه گوید : من وارد مدینه شدم و از امامت اطلاق نداشتم ، بمسجد آدم و جماعتی از

المسجیداً اجماعاً من قریش فقلت: أخبرونی عن عالمِ اهلِ هذا البیت؟ فقالوا: عبدالله ابن الحسن. فأتیت منزله فاستأذنت، فخرج إليّ رجلٌ ظننتُ أنه غلامٌ له، فقلتُ له: استأذن لي علی مولاك، فدخل ثم خرج فقال لي: أدخل فدخلتُ فإذا أنا بشيخٍ مُعْتَكِفٍ شديدِ الاجتهاد، فسلمتُ عليه فقال لي: من أنت؟ فقلتُ: أنا الكلبيّ النسابة، فقال: ما حاجتك؟ فقلتُ: جئتُ أسألك، فقال: أمرزات يا بني عجم؟ قلتُ: بدأتُ بك، فقال: سل، فقلتُ: أخبرني عن رجلٍ قال لامرأته: أنت طالقٌ عدد نجوم السماء، فقال تبين برأس الجوزاء والباقي وزرٌ عليه و عقوبة، فقلتُ في نفسي: واحدة، فقلتُ: ما يقول الشيخ في المسح على الخفّين؟ فقال: قد مسح قومٌ صالحون ونحز أهل البيت لأن مسح، فقلتُ في نفسي: ثنتان، فقلتُ: ما تقول في أكل الجريّ أحلالٌ هوأم حرام؟ فقال: حلالٌ إلا أهل البيت نفاقه فقلتُ في نفسي: ثلاث، فقلتُ: فما تقول في شرب السبيد؟ فقال: حلالٌ إلا أهل البيت لأن شربه. فقامتُ فخرجتُ من عنده وأنا أقول: هذه العصابة تكذب على أهل هذا البيت فدخلتُ المسجد فنظرتُ إلى جماعة من قریش وغيرهم من الناس فسلمتُ عليهم، ثم قلتُ لهم: من

قریش را دیدم، بأنها گفتم: بمن بگوئید عالم (امام) اهلیت (پیغمبر صلی الله علیه وآله) کیست؟ گفتند: عبدالله بن حسن است. من بمنزله رفتم و اجازه خواستم، مردی بیرون آمد که من گمان کردم نوکر آقا است، باو گفتم از آقايت برایم اجازه بگیر، او رفت و بیرون آمد و گفت: در آی، من داخل شدم، پیر مردی را دیدم با جدیت بسیار بعبادت چسبیده است، من سلامش کردم، بمن گفت: کیستی؟ گفتم: من کلبی نسابه هستم. گفت: چه میخواهی؟ گفتم: آمدهام از شما مسأله بپرسم، گفت: پرسر محمد برخورداری؟ گفتم: اول نزد شما آمدم. گفت پرسر، گفتم: بفرمائید: مردیکه بزنتش بگوید «انت طالق عدد نجوم السماء»، توطلاق داده‌ئی بشماره ستاره‌های آسمان، حکمش چیست؟ گفت: بشماره سرجوزا طلاق واقع میشود (یعنی سه طلاق واقع میشود، زیرا جوزا برج سوم سالست) و باقی (تا بعدد ستاره‌های آسمان برسد) وبال و کیفر براوست. کلبی گوید: با خود گفتم: این یک مسأله (که ندانست).

سپس گفتم: جناب شیخ در باره مسح کردن روی موزه چه میفرمایند؟ گفت: مردم صالح مسح کرده‌اند ولی ما اهلیت نمیکنیم. باخود گفتم: این دو مسأله. باز پرسیدم، درباره خوردن ماهی جری (بی فلس) چه میفرمائید؟ آیا حلالست یا حرام؟ گفت: حلالست جز اینکه ما اهلیت از آن کراهت داریم، من باخود گفتم: این سه مسأله، سپس گفتم: راجع بنوشیدن نیند (شراب خرما) چه میفرمائید؟ گفت حلالست، جز اینکه ما اهلیت نمی‌شامیم.

من برخاستم و بیرون آمدم و با خود میگفتم: این جمعیت با اهلیت دروغ بسته‌اند، وارد مسجد شدم

أَعْلَمُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ؟ فَقَالُوا: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ، فَقُلْتُ: قَدْ أَتَيْتَهُ فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً فَرَفَعَ رَجُلٌ رَأْسَهُ فَقَالَ: أُمْتُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ، فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَةِ، فَقُلْتُ: إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا مِنْهُمْ مِنْ إِرْشَادِي إِلَيْهِ أَوْ لَمَرَّةٍ الْحَسَدُ، فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ أَيَّامَ أَرَدْتُ فَمَضَيْتُ حَتَّى صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَفَرَعْتُ الْبَابَ، فَخَرَجَ غُلَامٌ لَهُ فَقَالَ: ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَرَهَشَنِي، فَدَخَلْتُ وَ أَنَا مُضْطَرِبٌ وَ نَظَرْتُ فَإِذَا شَيْخٌ عَلَيَّ مُصَلِّيٌ بِالْأَمْرِ فَرَقَّةً وَ لَا بَرْدَةَ، فَأَبْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ غُلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ: ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ! وَ يَسْأَلُنِي الْمَوْلَى مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: أَنَا الْكَلْبِيُّ التَّسَابُؤُ، فَصَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ جَبْهَتِهِ وَ قَالَ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً يَا أَخَا كَلْبٍ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: هُوَ وَعَادَا وَ تَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قَرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً، أَفَنَسِيبُهَا أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: لِأَجْعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ لِي: أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ حَتَّى ارْتَفَعْتُ فَقَالَ لِي: فَمَا لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، وَيْحَكَ أَنْتَ دَرِي مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، قَالَ: إِنَّ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ [بْنِ فُلَانٍ] الرَّاعِي الْكُرْدِيَّ إِنَّمَا كَانَ فُلَانًا

وجماعتی از قریش و سایر مردم رادیدم، با آنها سلام کردم و گفتم: أعلم اهلیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) کیست؟ گفتند عبدالله بن حسن است گفتم: من نزدش رفتم و چیزی (از علم و دانش) در او نیافتم. مردی سر بلند کرد و گفت: نزد جعفر بن محمد علیهما السلام برو که او أعلم اهلیت است، یکی از حضار او را تکویش نمود، من فهمیدم که تنها حسد آن مردم را از راهنمایی من در مرتبه اول باز داشت پس باو گفتم: وای بر تو، من همان او را میخواستم پس براه افتادم تا بمنزل آنحضرت رسیدم و در زدم، غلامی بیرون آمد و گفت: اخاکلب! بفرما، بخدا مرا هیبت وهراسی گرفت (که غلام مرا ندیده شناخت) وارد شدم ولی مضطرب بودم، دیدم پیر مردی بدون تکیه گاه و زیر انداز در جای نماز خود نشسته، بعد از آنکه سلامش کردم، او شروع بسخن کرد و گفت: تو کیستی! من با خود گفتم: سبحان الله! غلامش در خانه بمن گفت: اخاکلب! بفرما و آقا از من میپرسد تو کیستی؟ پس گفتم: من کلبی نسابه‌ام، با دستش پیشانی‌م زد و فرمود: دروغ گفتند کسانی که برای خدا همدوش و شریکی گرفتند و بگمراهی دوری افتادند و زیان آشکاری نمودند، ای اخاکلب! همانا خدای عزوجل میفرماید: و مردم عاد و ثمود و اهل جاه رس و ملت‌های بسیاری در آن میان - ۳۸ - ۲۵ -، تو (که خود را نسابه یعنی عالم با نساب میخوانی) نسب اینها را میدانی؟ عرض کردم: نه قربانت کردم. پس فرمود: نسب خودت را میدانی؟ عرض کردم: آری، من فلان بن فلان بن فلانم و تا چندین پشت بالا رفتم، بمن فرمود آرام باش، اینطور که می‌شماری نیست وای بر تو، میدانی فلان بن فلان (که یکی از اجداد تو هست) کیست؟ گفتم: آری، فلان پسر فلان، فرمود فلان پسر فلان چوپان کرد است (نه آنکه تو گفتی) همانا آن چوپان کرد پسر کوه فلان قبیله بود، از

الرَّاعِي الْكُرْدِيَّ عَلَى جَبَلٍ آلِ فُلَانٍ فَنَزَلَ إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ حَبِيلِهِ الَّذِي كَانَ يَرْغَى غَنَمَهُ عَلَيْهِ فَاطْعَمَهَا شَاءَ وَغَشِيَهَا فَوَلَدَتْ فُلَانًا وَفُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ وَفُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ، ثُمَّ قَالَ : أَتَعْرِفُ هُنَيْمَ الْأَسَامِيَّ ؟ قُلْتُ : لِأَوَّلِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْفَى عَنْ هَذَا فَعَمَلْتُ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا قُلْتُ فَقُلْتُ ، فَعَمَلْتُ : إِنِّي لِأَعُودُ ، قَالَ : لِأَنْعُودُ إِذَا وَاسَأَلُ عَمَّا جِئْتُ لَهُ .

فَقُلْتُ لَهُ : أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نَجُومِ السَّمَاءِ ؟ فَقَالَ وَيْحَكَ أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ ؟ قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : فَأَقْرَأِي فَمَرَأَتُ « فَطَلِقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ » قَالَ : أَتَرَى هُنَا نَجُومَ السَّمَاءِ ؟ قُلْتُ : لَا ، قُلْتُ : فَرَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا ؛ قَالَ : تَرُدُّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : لِأَطْلَاقِ إِلَّا عَلَى طَهْرٍ ، مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ قَالَ : سَلْ ، قُلْتُ : مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَرَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ وَرَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وَضُوءُهُمْ ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : يُنْتَانِ ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ : سَلْ .

آنجا پائین آمد و نزد فلانه زن فلان مرد از اهل آن کوه که گوسفندان او را در آنجا میچرانید آمد ، چیزی خوراکی باو داد و با او نزدیکی کرد و آن فلان زانیده شد و فلان بن فلان (که تو میگوئی جد منست) از همان زن و همان مرد پسر فلان (چوپان کرد) است ، سپس فرمود ، این نامه را میشناسی ؟ گفتم : نه بخدا قربانت کردم ، اگر صلاح میدانید از اینموضوع در گذریم ، فرمود : تو سرسخن را باز کردی من هم دنبالش را گفتم ، عرض کردم : من صرف نظر کردم . فرمود ما هم صرف نظر کردیم ، سپس از آنچه برای آن اینجا آمده امی .

عرض کردم : مرد بیکه بز نش بگوید : «تو طلاق داده امی بشماره ستاره های آسمان» حکمش چیست ؟ فرمود : وای بر تو ، مگر سوره طلاق را نخوانده امی ؟ گفتم : چرا ، فرمود : بخوان ، من خواندم ، « زن را وقتی که عده توانند داشت طلاق دهید - سوره ۶۵ - » فرمود : در این آیه ستاره های آسمان مبینی ؟ عرض کردم نه ، بفرمائید حکم مردی را که بز نش بگوید ، « تو طلاق داده امی سه بار » فرمود : بکتاب خدا و سنت پیغمبرش بر میگردد (یعنی يك طلاق بحساب می آید) سپس فرمود : هیچ طلاقى درست نیست ، مگر در حال پاکی زن که با او نزدیکى نشده و دو شاهد عادل حاضر باشند ، من با خود گفتم : این یکی (که درست فرمود) سپس فرمود : سپس فرمود : سپس .

عرض کردم : درباره مسح کشیدن روی موزه چه میفرمائید ؟ حضرت لبخندی زد و فرمود : چون روز قیامت شود و خدا هر چیزی را با سلس بر گرداند و پوست (روی موزه) را بگوسفندانش برگرداند ، عقیده داری کسانی که روی موزه مسح کنند ، وضویشان بکجا میرود ؟ (یعنی کسانی که روی پوست پا مسح کنند ، وضو آنها باقی میماند و پاداشش را میگیرند ولی آنها که روی موزه مسح کرده اند ، اثری از غسلشان

فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَسَخَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْرًا قَبْهُوَ الْجِرِّيِّ وَالزَّيْمَارُ وَالْمَارْمَاهِي وَمَا سِوَى ذَلِكَ وَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرًّا فَالْقِرْدَةُ وَالْخَزَائِرُ وَالْوَبْرُ وَالْوَرَكُ وَمَا سِوَى ذَلِكَ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلَاثُ ثَمَّ النَّفْتِ الَّتِي فَقَالَ : سَلْ وَنَمْ ، فَقُلْتُ : مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ ؟ فَقَالَ : حَلَالٌ ، فَقُلْتُ : إِنَّا نَسْتَبِدُّ فَنَطْرُحُ فِيهِ الْعَكْرَ وَمَا سِوَى ذَلِكَ وَنَشْرِبُهُ ، فَقَالَ : شَهْشَهَةٌ تِلْكَ الْحَمْرَةُ الْمُنَيَّبَةُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَآتِي بِنَبِيذٍ تَعْنِي ؟ فَقَالَ : إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ شَكُّوا إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَغْيِيرَ الْمَاءِ وَفَسَادَ طَبَائِعِهِمْ ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَبِدُّوا ، فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَسْتَبِدَّهُ ، فَيَعْمِدُ إِلَيْهِ كَيْفَ مِنَ التَّمْرِ فَيَقْنِفُ بِهِ فِي الشِّئْنِ قِمْنَهُ شَرِبُهُ وَمِنْهُ طَهُورُهُ ، فَقُلْتُ : وَكَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي [كَانَ] فِي الْكَفِّ ، فَقَالَ : مَا حَمَلَ الْكَفُّ ، فَقُلْتُ : وَاجِدَةٌ أَوْ ثِنْتَانِ ؟ فَقَالَ : رُبَّمَا كَانَتْ وَاجِدَةٌ وَرُبَّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ فَقُلْتُ : وَكَمْ كَانَ يَسَعُ الشِّئْنُ ؟ فَقَالَ : مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ إِلَى مَا فَوْقَ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ بِالْأَرْطَالِ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ أَرْطَالٌ يَمْكِيَالُ الْعِرَاقِي ؛ قَالَ : سَمَاعَةٌ : قَالَ الْكَلْبِيُّ : ثُمَّ نَهَضَ لِيَلْبِغَ وَقَمْتُ ؛ فَخَرَجْتُ وَأَنَا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الْأُخْرَى وَأَنَا

در آنروز باقی نماند ، زیرا پوستی که موزه را اذآن ساخته اند بخود گوسفند برگشته است) من با خود گفتم این دو ، سپس متوجه من شد و فرمود پیرس .

عرض کردم : راجع بخوردن ماهی جری بمن بفرمائید ، فرمود : همانا خدای عزوجل جماعتی از بنی اسرائیل را مسخ فرمود ، آنهاکه راه دریا گرفتند ، جری و زمار (نوعی ماهی بی فلس) و مار ماهی و غیر ازینهاست ، و آنهاکه راه خشکی گرفتند ، میمون و خوک و ووبر (حیوانی است کوچکتر از گربه) و ورك (خزنده ایست مثل سوسمار) و غیر ازینهاست ، با خود گفتم : این سه ، سپس متوجه من شد ، و فرمود پیرس و بر خیز .

عرض کردم : در باره نبیذ چه میفرمائید ؟ فرمود : حلالست : گفتم ما در میان آن درده زیت و غیر آن میریزیم و میآشامیم ، فرمود : آه ، آه ، آن که شراب بد بواسطه ، عرض کردم : پس شما چه نبیذی را میفرمائید (حلالست) ، فرمود : همانا اهل مدینه ازدگر گونی آب و خرابی مزاج خود ببینمیر صلی الله علیه و آله شکایت کردند ، حضرت امر فرمود : نبیذ بسازند ، پس هر مردی بخادمش دستور میداد برای او نبیذ بسازد او یک مشت خرما خشک بر میداشت و در مشک آب میریخت ، پس آن مرد از آن مشک آب میآشامید و وضو میگرفت ، عرض کردم : چند دانه خرما درمشت میگرفت ؟ فرمود : با اندازه گنجایش مشت ، عرض کردم : یک مشت میریخت یا دو مشت ؟ فرمود : گاهی یک مشت و گاهی دو مشت . عرض کردم : آن مشک چه اندازه گنجایش داشت ؟ فرمود : بین چهل تا هشتاد و بیشتر ، عرض کردم : بواحد اُرتال ؟ فرمود : با اُرتال پیمانان عراقی ، (هر رطل عراقی سیصد و چند گرم است) .

سماعه گوید : کلبی گفت : سپس حضرت ﷺ بر خاست و من هم بر خاستم و بیرون آمد و دستم را روی

أقول : إن كان شيئا فهدا ، فلم يرل الكلبى يدبّن الله يحبّ آل هذا البيت حتى مات .

۷ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبي يحيى الوائطى ، عن هشام بن سالم قال : كنتا بالمدينة بعد وفات أبي عبدالله عليه السلام أنا وصاحب الطاق والناس مجتمعون على عبدالله بن جعفر أنه صاحب الأمر بعد أبيه ، فدخلنا عليه أنا وصاحب الطاق والناس عنده وذلك أنهم رووا عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال إن الأمر في الكبير ما لم تكن به عاهة ، فدخلنا عليه نسأله عما كنا نسأل عنه أباه ، فسألناه عن الزكاة فيكم تحبّ ؟ فقال في مائتين خمسة فقلنا : فقي مائة ؟ فقال : درهمان ونصف ، فقلنا : والله ما تقول المرجئة هذا ، قال : فرقع يده إلى السماء فقال : والله ما أدري ما تقول المرجئة ؟

قال : فخرجنا من عنده ضالّا ، لأندرى إلى أين تتوجه أنا وأبو جعفر الأ حول ، فقمنا في بعض أزقة المدينة باكين حيارى لأندرى إلى أين تتوجه ولأمن نقيد ؟ وتقول : إلى المرجئة ، إلى القدرية ، إلى الزبيية ، إلى المعتزلة ، إلى الخوارج ، فنحن كذلك إذ رأيت رجلا شيخا لأعرفه ، يومئى إلى يديه فحفت أن يكون عينا من عيون أبي جعفر المنصور وذلك أنه كان له

دست دیگر میزدم و میگفتم : اگر چیزی باشد اینست ، و کلبى همیشه با محبت اهل بیت پیغمبر خدا را پرستش میکرد تا وفات یافت .

۷ - هشام بن سالم گوید : بعد از وفات امام صادق عليه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه سرافى داشته و بمؤمن الطاق نیز معروفست) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افضل) را گرفته و اورا صاحب الامر بعد از پدرش میدانستند (بحديث ۷۴۳ رجوع شود) ، من با صاحب الطاق نزدش رفتم و مردم در محضرش بودند ، توجه مردم با او از این جهت بود که از امام صادق عليه السلام روایت میکردند که آنحضرت فرموده است : امرامات پسر بزرگتر میرسد بشرط اینکه عیبى در او نباشد . ما هم نزدش رفتم تا مسألى را که از پدرش می پرسیدیم ، از او پرسیم ، لذا پرسیدیم زکاة در چند درهم واجب میشود ؟ گفت : در دوست درهم که باید پنج درهم آنرا داد ، گفتیم : در صد درهم چطور ؟ گفت : دو درهم و نیم ، گفتیم : عامه هم چنین چیزی نمیگویند ، او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت : بخدا من نمیدانم عامه چه میگویند ، هشام گوید : ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم ، نمیدانستیم بکجا رو آوریم ، من بودم و ابو جعفر ا حول ، گریان و سرگردان در یکی از کوجه های مدینه نشستیم نمیدانستیم کجا برویم و بکجا رو آوریم و با خود میگفتیم . بسوى مرجئه روم ؟ بسوى قدریه ؟ بسوى زبديه ؟ بسوى معتزله ، بسوى خوارج ، درهمین حال بودیم پیرمردى را كه نیشناختیم دیدیم با دست اشاره کرد بسوى من بیائید ، من ترسیدم که او از جاسوسهای ابو جعفر منصور باشد ، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که به بنیاند شیعیان امام جعفر صادق عليه السلام با امامت چه کسی اتفاق میکنند تا گردن او را بزنند ، لذا من ترسیدم که این پیرمرد از آنها باشد ، به احوال

بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسٍ يَنْظُرُونَ إِلَى مَنْ أَتَفَقَّتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَضْرِبُونَ عَنْقَهُ ، فَخَفَّتْ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ قُلْتُ لِلْأَخْوَالِ : تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَعَلَيْكَ وَإِنَّمَا يُرِيدُنِي لِأُرِيدَكَ ، فَفَنَحَّ عَنِّي لِأَتَهْلِكَ وَتَعِينُ عَلَى نَفْسِكَ فَفَنَحَّحَنِي غَيْرَ بَعِيدٍ وَتَبِعْتُ الشَّيْخَ وَذَلِكَ أَنِّي طَلَسْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّحْلُصِ مِنْهُ فَمَازَلْتُ أَتَّبِعُهُ وَوَدَعَزْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَنِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ خَلَانِي وَوَضَى ، فَأَدَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي : ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ .

فَدَخَلْتُ فَإِدَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ : لِأَيِّ الْمَرَجِّئَةِ وَلَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضَى أَبُوكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ قُلْتُ : مَضَى مَوْتًا ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : قَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ ؟ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَا ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ ، قَالَ يُرِيدُ عَبْدَ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ [قَالَ : قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ ؟ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَا] قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ ؟ قَالَ : لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ ، قَالَ : قُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيْكَ إِمَامٌ ؟ قَالَ : لَا فِدَا خَلْبَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اعْظَامًا وَهَيْبَةً لَهُ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَجَلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ كَمَا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ ؟

گفتم : از من دور بایست ، زیرا من بر خودم و بر تو توس دارم و این پیرمرد مرا میخواهد نه تو را ، از من دور بایست تا بهلاکت نیفتی و بدست خود بزبان خویش کمک نکنی ، پس اندکی از من دور شد و من بدنبال پیرمرد براه افتادم ، زیرا معتقد بودم که از او نتوانم خلاص شد پیوسته دنبالش میرفتم و تن بمرگ داده بودم تا مرا بدرخانه ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) برد . سپس مراتها گذاشت و رفت .

ناگاه خادمی دم در آمد و گفت : بفرما ، خدایت رحمت کند . من وارد شدم . ابوالحسن موسی را دیدم ، بی آنکه من چیزی بگویم ، فرمود : نه بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه بسوی زیدیه و نه بسوی معتزله ، بسوی من ، بسوی من . عرض کردم : عرض کردم ، قربانت ، پدرت در گذشت ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : وفات کرد ؟ (یا او را با شمشیر کشتند) فرمود : آری (وفات کرد) عرض کردم : پس از او امام ما کیست ؟ فرمود : اگر خدا خواهد ترا هدایت کند هدایت میکند ، عرض کردم : قربانت ، عبدالله عقیده دارد که او امام بعد از پدرش میباشد ، فرمود : عبدالله میخواهد ، خدا عبادت نشود ، عرض کردم : قربانت امام ما بعد از او کیست ؟ فرمود : اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، میکند عرض کردم ، قربانت او شماست ؟ فرمود : نه ، من این سخن نمیگویم ، با خود گفتم : من راه پرسش را درست نرفتم ، سپس عرض کردم : قربانت ، شما امامی دارید ؟ فرمود : نه ، (فهمیدم که خود او امامست) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آنحضرت عظمتی در دلم افتاد که جز خدای عزوجل نداند ، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم میافتاد .

سپس عرض کردم : قربانت ، از شما پرسم آنچه از پدرت میپرسیدم ؟ فرمود : پرس تا ما خبر شوی

فَقَالَ: سَلْ تُخَبِّرْ وَلَا تُدْعُ، فَإِنْ أَدَعَتْ فَهُوَ الذَّبْحُ، فَسَأَلْتَهُ فَأَذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنَزَفُ، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ شِمْعَتُكَ وَشِبَعَةُ بَيْتِكَ ضَلَالٌ فَالْتَمَى إِلَيْهِمْ وَأَدَعَوْهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخْنَتَ عَلَيَّ الْكَيْمَانَ، قَالَ: مَنْ آتَسَتْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَالِقِ إِلَيْهِ وَخَذْ عَلَيْهِ الْكَيْمَانَ فَإِنْ أَدَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ فَقَالَ لِي: مَا وَدَاكَ؟ قُلْتُ: الْهُدَى فَحَدَّثَنِي بِالْقِصَّةِ، قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفَضِيلَ وَأَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَسَمِعَا كَلَامَهُ وَسَأَلَاهُ وَقَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَقْوَا جَا فِكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فَطَعَّ لِطَائِفَةٍ عَمَارٍ وَأَصْحَابِهِ وَبَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ؛ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأَخْبَرَ أَنَّ هِشَامًا صَدَّ عَنْكَ النَّاسُ؛ قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي.

﴿۹۲۰﴾ ۸ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَلَانٍ الْوَاقِعِيِّ قَالَ: كَانَ لِي ابْنٌ عَمٌّ يُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَانَ زَاهِدًا وَكَانَ مِنْ أَعْبَادِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَكَانَ يَتَّبِعُهُ السُّلْطَانُ لِحَبْرِهِ فِي الدِّينِ وَاجْتِهَادِهِ وَرَبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعْظُمُ وَيَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ لِصَلَاحِهِ، وَلَمْ تَزَلْ هَذِهِ حَالَتُهُ حَتَّى كَانَ يَوْمَ مِنْ الْأَيَّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى الْبَلَّاحِيُّ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ قَرَأَهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَلِيٍّ مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ

ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش سر بریدنست سپس از آنحضرت سؤال کردم و فهمیدم دریای بیکرانست. عرض کردم: قربانت شمیمان توو پدرت در گمراهی سرگردانند، با تمهید کتمانیکه از من گرفته اید، ایشانرا به بینم و بسوی شما دعوت کنم، فرمود: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را در راه راست دریافتی، مطلب را با او بگو، و شرط کن که کتمان کند، اگر فاش کند، نتیجه اش سر بریدن است - و با دست اشاره بگلویش فرمود - من از نزد آنحضرت خارج شدم و با بی جعفر احوال بر خودم، بمن گفت: چه خبر بود؟ گفتم: هدایت بود، آنکاه داستان را برایش گزارش دادم، سپس فضیل و ابو بصیر را دیدیم، ایشان هم خدمتش رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و سخنش را شنیدند و با امامتش قاطع گشتند. سپس جماعتی از مردم داملاقات کردیم، هر کس خدمتش رسید، امامتش را باور کرد، مگر طایفه عمار (بن موسی ساباطی) و اسعاب او، ولی عبدالله جز چند نفری نزدش نمیرفتند، چون چنین دید، گفت: مردم چگونه شدند؟ باو خبر دادند که هشام مردم را از دور توپرا کند. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشته بود که مرا بزنند.

۸ - محمد بن فلان واقفی گوید: من پسر عمویی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابد ترین مردم زمان خود. و بواسطه جدی بودن و کوشش او در امر دین سلطان از او پروا میکرد و بسا در پیش روی سلطان سخن درشت و دشواری بنوان موضعه میگفت و او را امر معروف و نهی از منکر مینمود سلطان هم بواسطه شایستگی و نیکو کاریش از او تحمل میکرد، حال او پیوسته چنین بود تا آنکه روزی در مسجد

وَأَسْرَنِي إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ ، فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ ، قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَةُ ؟ قَالَ :
 أَذْهَبَ فَتَفَقَّهُ وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ ، قَالَ : عَمَّنْ ؟ قَالَ : عَنِ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ اعْرَضَ عَلَيَّ
 الْحَدِيثَ قَالَ : فَذَهَبَ فَكَتَبَ ثُمَّ جَاءَهُ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ فَاسْقَطَهُ كُلَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَذْهَبَ فَأَعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ
 وَكَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيًا بِدِينِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَتَّى خَرَجَ إِلَى ضِمَّةَ لَهُ ، فَلَقِيَهُ
 فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَدُلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ :
 فَأَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَمَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلِينَ فَقَبِلَ مِنْهُ ثُمَّ
 قَالَ لَهُ : قَمَنَّ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؟ قَالَ : الْحَسَنُ عليه السلام ثُمَّ الْحَسَنِ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى
 نَفْسِهِ ثُمَّ سَكَتَ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَمَنَّ هُوَ الْيَوْمَ ؟ قَالَ : إِنْ أَخْبَرْتُكَ تَقْبَلُ ؟ قَالَ :
 بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : أَنَا هُوَ . قَالَ : فَشَيْءٌ اسْتَدِلُّ بِهِ ؟ قَالَ : أَذْهَبُ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ -
 وَأَشَارَ [بِيَدِهِ] إِلَى أُمِّ غَيْلَانَ - فَقُلْ لَهَا : يَقُولُ لَكَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ : أَقْبِلِي ، قَالَ : فَأَبْتَيْهَا
 فَرَأَيْتَهَا وَاللَّهِ تَحُدُّ الْأَرْضَ حُدًّا حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا فَرَجَعَتْ ، قَالَ : فَأَقْرَبَهُ ،
 ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَالْعِبَادَةَ ، فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذَلِكَ .

محمد بن يحيى وأحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن إبراهيم بن هاشم مثله .

حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام بر او وارد شد . چون او را دید ، اشاره کرد ، او هم نزد حضرت
 آمد ، امام باقر فرمود : ای ابا علی ! من روش ترا بسیار دوست دارم و خوشم میآید ولی تو معرفت نداری ،
 برو و معرفت بجو ، عرض کرد : قربانت ، معرفت چیست ؟ فرمود : برو بفهم و کسب حدیث کن . عرض کرد : از
 که کسب کنم ؟ فرمود : از فقهاء اهل مدینه ، سپس آن احادیث را بر من عرضه کن . او رفت و احادیثی را
 نوشته خدمت حضرت باقر آمد و برایش قرائت کرد ، امام همه را باطل دانست ، و باو فرمود ، برو معرفت
 یاد بگیر ، آن مرد بدین خود عنایت داشت و پیوسته در انتظار استفاده از حضرت ابوالحسن عليه السلام بود تا
 زمانی که آنحضرت بکشتزار خود میرفت ، در بین راه بحضورت بر خورد و عرض کرد : قربانت ، من در برابر
 خدا باشم احتیاج و خصومت میکنم ، مرا بمعرفت راهنمایی کن ، حضرت گزارش حال امیر المؤمنین
عليه السلام و آنچه بمدار پینمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و نیز گزارش امر آندو مرد (ابوبکر و عمر) را بیان
 فرمود ، او هم پذیرفت ، سپس بحضورت عرض کرد : امام بعد از امیر المؤمنین علیه السلام کیست ؟ فرمود :
 اگر بتو خبر دهم میپذیری ؟ گفت : آری قربانت کردم ، فرمود ، منم امام ، عرض کرد : چیزی می خواهم
 که بآن استدلال کنم ، (یعنی معجزه شما چیست ؟) فرمود : برو نزد آن درخت - آنکاه بادست اشاره
 بدرخت ام غیلان کرد - و باو بگو : موسی بن جعفر بتو میگوید : بیا ، گوید من نزد درخت رفتم و دیدم
 زمین را میشکافد و میآید تا در برابر حضرت ایستاد ، سپس حضرت باو اشاره کرد ، تا برگشت . او با ما منش
 اقرار کرد و خاموشی گزید و بهبادت پرداخت و کسی پس از آن او را ندید که سخن گوید .

۹ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّبِيبِ ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ : سَمِعْتُ یَحْیَىٰ بْنَ أَكْثَمٍ - قَاضِي سَامَرَاءَ بَعْدَ مَا جَهِدْتُ بِهِ وَ نَاطَرْتُهُ وَ حَاوَرْتُهُ وَ وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ : بَيْنَا أَنَا ذَاتَ یَوْمٍ دَخَلْتُ أُطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الرِّضَا عليه السلام يَطُوفُ بِهِ ، فَنَاطَرْتُهُ فِي مَسَائِلِ عِنْدِي فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ ، فَقُلْتُ لَهُ : وَاللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً وَاحِدَةً وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا سَتَحْبِي مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِي : أَنَا أُخِيرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي ، تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ ، فَقُلْتُ : هُوَ وَاللَّهِ هَذَا ، فَقَالَ : أَنَاهُو ، فَقُلْتُ : عَلَامَةٌ ؟ فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصَا فَنَطَقَتْ وَقَالَتْ : إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامُ هَذَا الزَّمَانِ وَهُوَ الْحُجَّةُ .

۱۰ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرِ بْنِ یَزِيدٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام وَأَنَا یَوْمَئِذٍ أَوْتٌ وَقَدْ كَانَ أَبِي سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِي سِتِّ وَأَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا سَأَلْتَهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِي أَبَاهُ ، فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ كَانَتْ دَلَالَةٌ ، فَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ فِي الْمَسَائِلِ السَّتِّ ، فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوَابِ وَادَا وَلَا يَأْ ، وَأَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ وَقَدْ كَانَ أَبِي قَالَ لِأَبِيهِ : إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهِ یَوْمَ الْقِيَامَةِ ، أَنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَمْ یَكُنْ إِمَامًا ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عُنُقِهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : نَعَمْ أَحْتَجُّ

۹- محمد بن ابی الملاء گوید : بعد از آنکه یحیی بن اکثم قاضی سامرا را آزمایش کردم و با او مباحثه و گفتگو نمودم و رفت و آمد کردم و راجع به علوم آل محمد پرسیدم شنیدم که می گفت : روزی داخل (مسجد مدینه) شدم و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف میکردم ، در آن میان محمد بن علی الرضا عليه السلام را دیدم مشغول طوافست ، درباره مسائلی که در نظر من بود ، با او مناظره کردم ، همه را بمن جواب داد ، من باو عرض کردم بخدا که من میخواهم از شما یک مسأله می پرسم ، ولی بخدا که خجالت میکشم ، بمن فرمود : پیش از آنکه بپرسی من بنو خبر میدهم ، میخواهی راجع بامام پرسی ، عرض کردم : بخدا سؤال من همین است ، پس فرمود : منم امام ، عرض کردم : علامتش چیست ؟ در دست حضرت عصائی بود که بسخن درآمد و گفت : همانا مولای من . امام این زمانست و اوست حجت خدا .

۱۰ - حسین بن عمر بن یزید گوید : خدمت حضرت رضا عليه السلام رسیدم و در آن زمان واقفی مذهب بودم (امامت آنحضرت را قبول نداشتم) و همانا پدر من از پدر او هفت مسأله پرسیده بود که شش تای آن را جواب گفته و هفتمینش را پاسخ نگفته بود ، من گفتم : بخدا که آنچه را پدرم از پدرش پرسیده ، من از او میپرسم اگر مانند پدرش جواب گفت ، دلیل بر امامت اوست ، پس من پرسیدم و او هم آن شش مسأله را مانند جواب پدرش بپدرم پاسخ گفت . و در مقام جواب حتی حرف « و او » و « دیامی » هم زیاد نکرد و از هفتمینش خود داری کرد ، و پدرم بپدر او گفته بود : من روز قیامت نزد خدا علیه شما احتجاج میکنم ، برای اینکه

عَلَيَّ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَمَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ إِثْمٍ فَهُوَ فِي رَقَبَتِي .
 فَلَمَّا وَدَّعَهُ قَالَ : إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شَبْعِنَا يُتَلَّى بِبَلِيَّةٍ أَوْ يَشْتَكِي فَيَصِيرُ عَلَيَّ ذَلِكَ إِلَّا
 كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَاللَّهِ مَا كَانَ لِنَهْدَارِ كُرٍّ ، فَلَمَّا مَضَيْتُ وَكُنْتُ فِي بَعْضِ
 الطَّرِيقِ ، حَرَجَ بِي عِرْقُ الْمَدِينِيِّ فَلَقَيْتُ مِنْهُ شِدَّةً ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلِ حَجَّجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ
 وَقَتَّبَيْتِي مِنْ وَجْهِ بَعِيَّةٍ ، فَشَكَّوْتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ لَهُ : جَعَلْتُ فِدَاكَ عَوْدُ رَجُلِي وَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ،
 فَقَالَ لِي : لَيْسَ عَلَيَّ رَجُلِكَ هَذِهِ بَأْسٌ وَلَكِنْ أَرِنِي رَجُلَكَ الصَّحِيحَةَ فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّ ذَهَابًا
 فَلَمَّا حَرَجْتُ لَمْ أَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى حَرَجَ بِي الْعِرْقُ وَكَانَ وَجَعُهُ يَسِيرًا

۱۱ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ ابْنِ قِيَامَةَ الْوَائِطِيِّ - وَكَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ -
 قَالَ : دَخَلْتُ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ : يَكُونُ إِمَامًا ، قَالَ : لِأَيِّ وَأَحَدُهُمَا صَامِتٌ ،
 فَقُلْتُ لَهُ : هُوَذَا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ - وَلَمْ يَكُنْ وُلْدَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ - فَقَالَ لِي : وَاللَّهِ لَيَجْعَلَكَ
 اللَّهُ مِنِّي مَا يُشِيبُ بِهِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَيَمْحِقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ،

عقیده داری عبدالله (برادر بزرگتر) امام نیست حضرت دست بگردنش نهاد و فرمود : آری نزد خدای
 عزوجل بر این مطلب علیه من احتجاج کن ، هر گناهی داشت بگردن من باشد .

چون من با آنحضرت خدا حافظی کردم فرمود : هیچک از شعیبان ما نیست که بیلامی گرفتار شود
 و یا بیمار گردد و بر آن بلا و مرض شکیبائی ورزد ، جز اینکه خدا اجر هزار شهید برایش نویسد ، من با
 خود گفتم : بخدا راجع باین موضوع که سخنی در میان نبود ! چون رهسپار شدم در بین راه عرق
 المدیننی درآوردم (و آن ریشه‌ایست که در پای انسان پیدا میشود و دردش شدت میکند) و من از این مرض
 سخنی کشیدم ، چون سال آینده شد بحج رفتم و خدمتش رسیدم ، هنوز اندکی از درد باقیمانده بود ، من
 بحضرت شکایت کردم و عرض نمودم : قربانت ، پیام دعای دفع بلائی بخوانید - و پیام را در برابرش دراز
 کردم - بمن فرمود این پایت را باکی نیست ، پای سالت را بمن نشان ده ، من آن پایم را در برابرش دراز
 کردم ، حضرت دعای تمویذ خواند ، چون بیرون رفتم ، طولی نکشید که آن ریشه بیرون آمد و دردش اندک بود .

۱۱ - ابن قیامی واسطی که از واقفیه بوده گوید : خدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیدم و عرض کردم
 ممکن است دو امام (در یک زمان) بوده باشد ؟ فرمود : نه ، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد ، عرض کردم
 اینک شما هستید که امام ساکت همراه ندارید - و در آن زمان هنوز ابو جعفر (محمد تقی علیه السلام) برایش
 متولد نشده بود - بمن فرمود : بخدا : که خدا از من فرزندی بوجود آورد که حق را با اهلش بوسیله او
 پابرجا کند و باطل را با اهلش بوسیله او از میان ببرد ، بعد از یکسال دیگر ابو جعفر علیه السلام متولد شد ، پس با من
 قیاما گفتند : آیا این آیت و معجزه ترا کافی نیست ؟ او گفت : بخدا که این آیت بزرگی است ولی چکنم
 با آنچه امام صادق علیه السلام در باره پسرش فرموده است ؟

فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا: أَلَا تَقْنِعُكَ هَذِهِ الْآيَةُ؟ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ إِنَّهَا لَا يَهْدِي عَظِيمَةً وَلَكِنْ كَيْفَ أَسْعَى
بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي ابْنِهِ؟

۱۲ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: أَتَيْتُ خُرَاسَانَ وَأَنَا وَاقِفٌ -
فَحَمَلْتُ مَعِيَ مَتَاعًا وَكَانَ مَعِيَ ثَوْبٌ وَشَيْءٌ فِي بَعْضِ الرَّزْمِ وَلَمْ أَشْعُرْ بِهِ وَلَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ، فَلَمَّا
قَدِمْتُ مَرَوَ وَتَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا لَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَرَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَالِدِيهَا، فَقَالَ لِي:
إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام يَقُولُ لَكَ: ابْعَثْ إِلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشِيَّ الَّذِي عِنْدَكَ قَالَ: فَقُلْتُ: وَمَنْ
أَخْبَرَ أَبَا الْحَسَنِ بِقُدُومِي وَأَنَا قَدِمْتُ أَنْفًا؟ وَمَا عِنْدِي ثَوْبٌ وَشَيْءٌ؛ فَرَجَعَ إِلَيْهِ وَعَادَ إِلَيَّ، فَقَالَ:
يَقُولُ لَكَ: بَلَى هُوَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا وَرِزْمُهُ كَذَا وَكَذَا، فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ، فَوَجَدْتُهُ فِي
أَسْفَلِ الرَّزْمِ، فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ

۱۳ (۹۲۵) - ابْنُ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْغُبَيْرَةِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا وَحَجَجْتُ عَلَيَّ تِلْكَ الْحَالِ،
فَلَمَّا صُرْتُ بِمَكَّةَ حَلَجْتُ فِي صَدْرِي شَيْئًا، فَتَعَلَّقْتُ بِالْمَلْتَرَمِ ثُمَّ قُلْتُ: اللَّهُمَّ قَدَعَلِمْتَ طَلِبَنِي وَ

شرح - علامه مجلسی دره (از محدث استرآبادی نقل میکند که گویا مقسودش از آنچه امام صادق
عليه السلام درباره پسرش فرموده روایتی است که واقفیه آنرا جعل کرده اند که: امام صادق عليه السلام فرمود: «ما
خانواده هشت محدث داریم که هفتم آنان قائمست، شیخ طوسی دره» اخباری که طایفه واقفیه جعل کرده اند
در کتاب غیبت خود ذکر نموده همه را رد کرده است و نیز در این خبر که ائمه را هشت تن دانسته و قائم را هفتم
آنها شمرده تشویشی است ظاهر و توجیه کردن هشت محتاج بشکلف سخنی است.

۱۲ - و شاء گوید: من به خراسان رفتم و از طایفه واقفیه بودم و متاعی را همراه خود برده بودم
در میان آنها جامه گلداری در یکی از بنجه ها بود که من نهمیده بودم و جایش را هم نمیدانستم. چون بیرون
وارد شدم و در منزلی فرود آمدم، بدون سابقه مردی مدنی که فقط در مدینه متولد شده بود آمد و بمن گفت:
هانا ابو الحسن الرضا عليه السلام بنومیکوید: آن جامه گلداری که نزد تو هست، برای من بفرست، من گفتم:
کی ورود مرا با ابو الحسن خبر داده؟ من اکنون وارد میشوم، و جامه گلداری نزد من نیست، او رفت و
برگشت و گفت: میکوید: چرا آن جامه در فلان جا و سارغش چنین و چنانست، من آن سارغ را گفتم و
آن جامه را در زیر بنجه پیدا کردم و نزدش فرستادم.

شرح - و شاء همان حسن بن علی بن زیاد است که پارچه های رنگه کرده و گلدار می فروخته.
مدت کوتاهی واقفی مذهب بود، سپس بواسطه مشاهده این معجزه و معجزات دیگر از آن عقیده برگشت و
از بزرگان و اصحاب خاص حضرت رضا عليه السلام گشت.

۱۳ - عبدالله بن منبره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم، چون بسکه رسیدم، شکی در
دل (راجع بندهم) خلعان کرد، خودم را بملترم (دیوار مقابل در خانه کعبه که مستحب است سینه

إِرَادَتِي فَأَرَشِدُنِي إِلَى خَيْرِ الْأَدْيَانِ ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِي الرِّضَا عليه السلام ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَقُلْتُ لِلْفَلَّامِ : قُلْ لِمَوْلَاكَ : رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ ، قَالَ : فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، فَدَخَلْتُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي : قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاكَ وَهَدَاكَ لِدِينِهِ فَقُلْتُ : أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَأَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ .

۱۴ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَلِيلٍ يَقُولُ بِعَبْدِ اللَّهِ فَصَارَ إِلَى الْمَسْكَرِ فَرَجَعَ عَنْ ذَلِكَ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ رُجُوعِهِ فَقَالَ : إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَوَاقَفَنِي فِيهِ طَرِيقَ صَيْقِي ، فَمَالَ نَحْوِي حَتَّى إِذَا حَاذَانِي ، أَقْبَلَ نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ ، فَوَقَعَ عَلَيَّ صَدْرِي ، فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِمْ كَتُوبٌ مَا كَانَ هُنَالِكَ وَلَا كَذَلِكَ .

۱۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ اسْمَهُ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالُوا : جَاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْمًا إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَسَأَلَتْهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، فَقَالَتْ : خَرَجَ فِي بَعْضِ الْحَوَائِجِ وَ

و شکم را با نجا چسبانیده و دعا کنند) چسبانیدم و گفتم : بار خدایا تو خواست و اراده مرا میدانی ، مرا بهترین دینها هدایت کن ، پس در دلم افتاد که خدمت حضرت رضا عليه السلام بروم . بدمینه آدمم و در خانه حضرت ایستادم و بنلامش گفتم : با قایت بگو ، مردی از اهل عراق بر در خانه است ، آنکاه صدای حضرت را شنیدم که میفرمود : بفرما ای عبدالله بن مغیره ! بفرما ای عبدالله بن مغیره ، چون مرادید فرمود : خدا دعایت را اجابت کرد و بدین خودش هدایت فرمود : من عرض کردم : گواهی دهم که توئی حجت خدا و امین او بر خلقت .

۱۴ - احمد بن محمد بن عبدالله گوید ، عبدالله بن هلیل معتقد بامامت عبدالله (افضح پسر بزرگتر امام صادق عليه السلام) بود ، مسافرتی بسامرا کرد و از آن عقیده برگشت . من از او علت برگشتنش را پرسیدم گفت : من بفکر افتادم که این مطلب را از حضرت ابی الحسن عليه السلام بپرسم ، اتفاقاً در کوچه تنگی بحضرت بر خوردم ، خود را بطرف من کج کرد تا برابرم رسید ، چیزی از دهانش بجانب من انداخت که روی سینهام افتاد ، من آنرا برداشتم ، ورقهای بود که در آن نوشته بود : او در آن مقام نبود و چنان استحقاقی نداشت (یعنی عبدالله ادعای امامت نکرد و مزاوران هم نبود - مرآت ص ۲۵۹ -) .

۱۵ - جعفر بن زید بن موسی از پدرش و او از پدرانش ائمه معصومین علیهم السلام چنین نقل کند : روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بوده ام سلم خدمت آنحضرت آمد ، از ام سلمه پرسید : پیغمبر صلی الله علیه و آله کجاست ؟ گفت دنبال کاری رفته و الساعه میآید ، او نزد ام سلمه در انتظار نشست تا آنحضرت آمد ،

السَّاعَةَ يَجِيءُ ، فَانْتَظَرْتُهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ حَتَّى جَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ : يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ! إِنِّي قَدَقَرْتُ الْكُتْبَ وَعَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَوَصِيٍّ ، فَمَوْسَى كَانَ لَهُ وَصِيٌّ فِي حَيَاتِهِ وَوَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ وَكَذَلِكَ عِيسَى ، فَمَنْ وَصَيْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ لَهَا : يَا أُمَّ أَسْلَمَ ! وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي وَاحِدٌ ، ثُمَّ قَالَ لَهَا : يَا أُمَّ أَسْلَمَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حِصَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَفَرَّ كَهَا بِأَصْبَعِهِ فَجَعَلَهَا شِبْهَ الدَّقِيقِ ، ثُمَّ عَجَّنَهَا ، ثُمَّ طَبَعَهَا بِخَاتَمِهِ ، ثُمَّ قَالَ : مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ ، فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ : يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِي أَنْتَ وَصِيِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ! ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حِصَاةٍ فَفَرَّ كَهَا فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ ، ثُمَّ عَجَّنَهَا وَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أُمَّ أَسْلَمَ ! مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ غُلَامٌ فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي أَنْتَ وَصِيِّي أَبِيكَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، وَضَرَبَ بِيَدِهِ وَأَخَذَ حِصَاةً فَفَعَلَ بِهَا كِفْعَلِهِمْ ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَإِنِّي لَمُسْتَصْفِرَةٌ لِسَيِّدِي - فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِي ، أَنْتَ وَصِيِّي أَجْبِكَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ! اتَّبِنِي بِحِصَاةٍ ، ثُمَّ فَعَلَ كِفْعَلِهِمْ ، فَعَمَرْتُ أُمَّ أَسْلَمَ حَتَّى لَحِقَتْ

ام اسلم عرضکرد: پدر و مادرم قربانت یا رسول الله! من کتابهارا خوانده‌ام و پیغمبران و اوصیاء را میشناسم موسی در زمان حیات خود وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش وصی دیگری داشت (یوشع) و همچنین عیسی (وصی زمان حیاتش کالب بن یوفنا و وصی پس از وفاتش شمعون بود) وصی شما کیست ای رسول خدا؟ فرمود: ای ام اسلم وصی من در حیاتم و بعد از وفاتم یکی است، سپس فرمود: ای ام اسلم، هر که این کار مرا کند، او وصی منست، سپس پادست مبارک بسنگریزه می‌کند در روی زمین بود، زد و آنرا با انگشتش مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه خمیرش نمود و با خاتمش آنرا مهر کرد و فرمود: هر که این کار من کند، او وصی منست در زمان حیات و پس از وفاتم.

من از نزد حضرت بیرون شدم و خدمت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم بقرbant شماست وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری، ای ام اسلم، سپس با دستش بسنگریزه می‌زد و آنرا مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه آنرا خمیر کرد و با خاتمش مهر نمود و فرمود: ای ام اسلم: هر که این کار من کند، او وصی منست.

من نزد حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدم و او هنوز کودک کی نابالغ بود، عرض کردم: آقای من تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، ای ام اسلم و پادست سنگریزه می‌را برداشت و مانند کار آند و حضرت انجام داد، من از نزدش بیرون آمدم و نزد حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدم و دستش بنظرم کوچک می‌رسید. با او عرض کردم: پدر و مادرم بقرbant تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: آری، ای ام اسلم سنگریزه می‌من ده، آنگاه مانند کار آنها انجام داد.

بعلی بن الحنفیه بعد از آنکه از حسین علیه السلام در مکه فرود آمد، فرمود: «فَسَأَلْتُهُ أَنْتَ وَصِيَّ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ فَعَلَ كَمَا فَعَلَهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

۱۶ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسن بن الجارود، عن موسى بن بكر بن داب، عن حماد بن عمار، عن أبي جعفر علیه السلام قال: «دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَمَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَيُخَيِّرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَيَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: هَذِهِ الْكُتُبُ ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ أَوْ جَوَابٌ مَا كُنْتُ بِهِ إِلَيْهِمْ وَدَعْوَتُهُمْ إِلَيْهِ؛ فَقَالَ: بَلَاءُ ابْتِدَاءٍ مِنَ الْقَوْمِ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَيَقْرَأُونَ رِسُولَ اللَّهِ صلوات الله عليهم وَلِيَا يَجِدُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دُجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَقَرْضِ طَاعَتِنَا وَلِيَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الصَّبِيحِ وَالصَّكِّ وَالْبَلَاءِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةٌ أَمْضَاهَا فِي الْأَدْلِينَ وَكَذَلِكَ يُجْرِبُهَا فِي الْأَخْرَبِينَ وَالطَّاعَةَ لِيُؤَاجِدِ مَتَا وَمَوَدَّةَ لِجَمِيعٍ، وَأَمَرَ اللَّهُ بِجُرْبِي لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ وَقَضَاءٍ مَنصُولٍ وَحَتْمٍ مَقْضِيٍّ وَقَدَرٍ مَقْدُورٍ وَأَجَلٍ مَسْمُومٍ لِيُؤَقَّتَ مَعْلُومٌ، فَلَا يَسْتَحْفِظَنَّكَ الدِّينَ لِأَيُّوقُونَ. إِنَّهُمْ لَنْ يُعْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، فَلَا تَعْجَلْ».

ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت حسین علیه السلام و بر کشتن علی بن الحسین بدین، خدمت حضرت رسید و پرسید: شما وی پدرت هستی؟ فرمود: آری، سپس مانند کار آنها انجام داد صلوات الله علیهم اجمعین.

۱۶ - زید بن علی بن الحسین، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نامه‌هایی از اهل کوفه همراه داشت که او را بطرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السلام با او فرمود: این نامه‌ها از خود آنها شروع شده با جواب نامه‌ایست که با آنها نوشته‌ای و ایشان را دعوت کرده‌ای؛ گفت: ایشان شروع کرده‌اند، زیرا حق ما را می‌شناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله میداند و در کتاب خدای عزوجل و جوب دوستی و اطاعت ما را می‌بینند و فشار و گرفتاری و بلا کشیدن ما را مشاهده میکنند.

امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت (مردم از پیشوا) از طرف خدای عزوجل واجب گفته و روشی است که خدا آنرا در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا میکند، و اطاعت نسبت بیک نفر از ماست و دوستی نسبت بهمه ما و امر خدا (اطاعت و جوب اطاعت یا خروج و نهضت یا سیر بر اذیت) نسبت باولیاست جاری میشود طبق حکمی (متصل از امامی یا امام دیگر) و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودنی انجام شدنی و اندازه‌ای بی‌کم و زیاد و موعودی معین در وقتی مسموم (حاصل اینکه امور مربوط با امام از طرف خدا اندازه و معیت معین میشود و حتمی و قطعی ولایت است) مبدا کسانی که ایمان ثابتی ندارند، ترا سبک کنند، ایشان ترا در برابر خواست خدا هیچگونه بی‌نیازی ندهند، شتاب ممکن که خدا بواسطه شتاب

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعَجِّلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَلَا تَسْمَعَنَّ اللَّهُ فِتْمَعِزَكَ الْبَلِيَّةَ فَنَصْرَكَ ، قَالَ : فَعَصَبَ رَيْدٌ عِنْدَ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ : لَيْسَ الْإِمَامُ مِمَّا مِنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْخَى سِتْرَهُ وَتَبَطَّ عَنِ الْجِهَادِ وَلَكِنَّ الْإِمَامَ مِمَّا مِنْ مَنَعَ حَوَازَتَهُ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَدَفَعَ عَنِ رَعِيَّتِهِ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هَلْ تَعْرِفُ يَا أُجْبِي ! مِنْ نَفْسِكَ شَيْئًا مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ فَتَجِيءُ عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَتَضْرِبُ بِهِ مَثَلًا ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا وَقَرَضَ قَرَائِضَ وَضَرَبَ أَمْثَالَ وَسَنَّ سُنَنًا وَلَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ شُبْهَةً فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الصَّيْدِ : «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» أَفَقْتُلُ الصَّيْدَ أَعْظَمُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلًّا وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «لَا تُجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ» فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً ، فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةَ حُرْمًا وَقَالَ : «فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» ، ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «فَإِذَا انْسَلَخَ

بند گاشی شتاب نمیکند (زمان رسیدن دولت حق را پیش نیاندازد) تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانت کند و بختاکت اندازد .

زید در اینجا خشمگین شد و گفت : امام از ما خاندان آنکس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلو گیری کند . امام از ما خاندان کسی است که از حوزه خود ، دفاع کند و چنانکه سزاوار است در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند .

امام باقر عليه السلام فرمود : ای برادر ، تو آنچه را بخود نسبت دادی ، حقیقه هم در خود می بینی بطوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا بزبانی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاوری و یا نمونه و مانند برای آن ذکر کنی ؟ (یعنی تو که خود را برای جهاد و زمامداری مسلمان آماده کرده می چنین شایستگی را در خود سراغ داری ؟) همانا خدای عزوجل حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را واجب ساخته و مثلهایی زده و سننهایی را مقرر داشته و برای امامی که با امر او قیام میکند نسبت با او شایسته و واجب ساخته ، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن و قتش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرا رسیدن موقعش جهاد کند . در صورتیکه خدای عزوجل درباره شکار میفرماید : «وقتی که محرم هستی شکار را نکشد» - ۹۵ سوره ۵ ، «آیا کشتن شکار مهمتر است یا کشتن انسانیکه خدایش محترم شمرده ، خدا برای هر چیز موعودی معین کرده ، چنانچه میفرماید : « چون از احرام در آمدید شکار کنید ۳ سوره ۵ - » و فرموده است « شاعر خدا و ماههای حرام را حلال نکند» - ۲ سوره ۵ - « و ماهها را شماره معلومی قرار داد (دوازده ماه) و چهار ماه از آنها حرام ساخت و فرمود : « چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نسازید» - ۲ سوره ۹ - « سپس فرمود : « چه ... حرام

الْأَشْرُ الْحَرَمُ فَأَقْبَلُوا الْمَشْرُكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ، فَجَعَلَ لِدُنْكَ مَحَلًّا وَقَالَ : « وَلَا تَمْرُمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا .
فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَيَقِينُ مِنْ أَمْرِكَ وَتَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ ، فَشَأْنُكَ وَالْأَفْلاَتْرُومَنَ أَمْرًا أَنْتَ مِنْهُ فِي شَيْءٍ وَشَبْهَهُ وَلَا تَتَعَاطَى زَوَالَ مُلْكٍ لَمْ تَنْقُضِ أَكْلُهُ وَلَمْ يَنْقَطِعْ مَدَاهُ وَلَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَانْقَطَعَ أَكْلُهُ وَبَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ لَا نَقْطَعُ الْفَصْلَ وَتَتَابَعَ النِّتْظَامُ وَلَا عَقَبَ اللَّهُ فِي التَّابِعِ وَالْمَتَّبُوعِ الدَّلَّ وَالصَّفَارَ ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ صَلَّى عَنْ وَقْتِهِ ، فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتَّبُوعِ ، أَتُرِيدُ يَا أَحْيَى ! أَنْ تُجِيبِي مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَادَّعَوْا الْخِلَافَةَ بِإِلْبْرَاهَانَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عَهْدَ مِنْ رَسُولِهِ ؛ أَعْبِدْكَ بِاللَّهِ يَا أَحْيَى ! أَنْ تَكُونَ عَدَا الْمَصْلُوبِ بِالْكَنَاسَةِ ، ثُمَّ أَرْفَضْتَ عَيْنَاهُ وَ سَأَلْتَ دُمُوعَهُ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ هُنَاكَ سَتْرْنَا وَجَحَدْنَا حَقًّا وَأَفْشَى سِرَّنَا وَ نَسْنَا إِلَى غَيْرِ جَدِّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ تَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا .»

سپری شد ، مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید - ۵ سوره ۹ - ۲ پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است : « قصد بستن عقد زناشویی نکنید تا مدت مقرر بسر رسد » (عده زن سپری شود) پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته‌ای مقرر داشته است .

اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت بامر خود یقین داری و کارت بیست روشن است خود دانی و گرنه امری را که نسبت بآن شک و تردید داری پراموش نکرد ، و برای از میان رفتن سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و پایان خود نرسیده و موعد مقررش نیامده قیام مکن ، که اگر پایانش برسد و روزیش بریده شود و موعد مقررش برسد ، حکم قطعی بریده شود [فاصله‌ایکه برای دولت حق رخ داده بود بریده شود] و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر (دولت باطل) خواری و زبونی در پی آورد ، بخدا پناه میبرم از امامیکه از وقت شناسی گمراه گردد ، (وقت قیام و خروج خود را نشناسد) و فرمانبران نسبت بآن دانایتر از فرمانده باشند (یعنی امام برحقیکه بحکم خدا سکوت و گوشه‌گیری اختیار کرده از پیشوای باطلیکه بیجا و بی‌موقع قیام کرده دانایتر باشد) .

برادرم ! تو میخواهی ملت و آئین مردمی را زنده کنی که بآیات خدا کافر شدند و نافرمانی پینمبرش کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پینمبرش ادعای خلافت کردند ؟

برادرم ! ترا در پناه خدا میبرم از اینکه فردا در کناسه بدار آویخته شوی - آنگاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد - و فرمود : میان ما و آنکه پرده ما را درید و حق ما را انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را بنیر جدمان نسبت داد و در باره ما چیزی گفت که غرور نکندیم ، خدا داور باشد .

۱۷ - بعض اصحابنا، عن محمد بن حسان، عن محمد بن رنجويه، عن عبدالله بن الحكم الازمعي، عن عبدالله بن ابراهيم بن محمد الجعفري قال: اتينا خديجة بنت عمر بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام نعر بها با بن بنتها، فوجدنا عندها موسى بن عبد الله بن الحسن، فاذا هو في ناحية قريباً من النساء، فعريناها، ثم اقبلنا عليه فاذا هو يقول لابنة ابي يشكر الراضية: قولي فقالت:

أعد رسول الله وأعد بعده
أسد الآله و ثالثا عباسا
وأعد علي الخير وأعد جعفرأ
وأعد دعيلا بعده الر و اسا

فقال: أحسنت وأطربتيني، زانديني، فاندفعت تقول:

ومينا امام المتقين محمد
وحمزة مينا والمهدب جعفر
ومينا علي صهره وابن عمه
وفارسه ذلك الامام المطهر

فاقمنا عندها حتى كاد الليل ان يجيء، ثم قالت خديجة: سمعت عمتي محمد بن علي صلوات الله عليه وهو يقول: انما تحتاج المرأة في الماتم الى التوج لتسبل دمعها ولا ينبغي لها ان تقول

شرح - اخبار وروايات درباره جلالت مقام و تقدیس و تکریم از جناب زید بن علی بن الحسین و دعا و ترحم و گریستن امام باقر و صادق علیهما السلام سبب بوی بسیار است. و این روایت چنانچه پیداست يك مصاحبه و مشاوره دوستانه و صمیمی است میان امام باقر عليه السلام و جناب زید برای چاره جوئی در باره بررسی اوضاع مسلمین و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفه دینی و خشمگین شدن جناب زید از نظر مشاهده اوضاع رقت بار مسلمین و وطنیانگری و لجام گسیختگی خلفاء وقت بوده و از فرمایشات امام باقر عليه السلام هم جز نصیحت و غیر خواهی جناب زید مطلب دیگری استفاده نمیشود.

۱۷ - عبدالله بن ابراهیم گوید: (با جماعتی) نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رفتیم تا او را بوفات پسر دخترش تسلیت گوئیم، در حضور او موسی بن عبدالله بن حسن را دیدیم که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود، ما با آنها تسلیت گفتیم و متوجه موسی شدیم، موسی بدختر ایی بشکر که نوحه خوان بود گفت: بخوان، او چنین خواند: بشمار رسول خدا را و پس از وی شبر خدا (حمزه) و در مرتبه سوم عباس (برادر حمزه) را - و بشمار علی نیکوکار و بشمار جعفر و عقبی را بعد از او که همه رئیس بودند.

موسی باو گفت: احسنت: مرا بطرب آوردی، بیشتر بخوان، او هم دنبال کرد و گفت:

پیشوای پرهیزگاران محمد از خاندان ماست
و حمزه و جعفر پاک از خاندان ماست
علی پسر عم و داماد پیغمبر از خاندان ماست
او پهلوان پیغمبر و امام مطهر است
ما نزد خدیجه بودیم تا شب نزدیک شد، سپس خدیجه گفت: من از عمویم محمد بن علی صلوات -

مَجْرًا ، فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ ، ثُمَّ خَرَجْنَا فَعَدَوْنَا إِلَيْهَا عُدْوَةً فَتَدَا كَرْنَا عِنْدَهَا
 اخْتِزَالَ مَنَزِلَهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : هُنَا دَارُ تَسْمَى دَارَ السَّرْفَةِ ، فَقَالَتْ : هَذَا
 مَا أَصْطَفَى مَهْدِيْنَا - تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ - تُمَارِحُهُ بِذَلِكَ - فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ :
 وَاللَّهِ لَا خَيْرَ لَكُمْ بِالْمَعْجَبِ ، رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ لَمَّا أَحَدَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَأَجْمَعَ عَلَيَّ لِقَاءِ
 أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : لَا أَحَدُ هَذَا إِلَّا مَرَّ سَتَقِيمُ إِلَّا أَنْ أَلْقَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْطَلَقَ وَهُوَ
 مَتَّكٌ عَلَيَّ فَلَنْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى آتَيْتُنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَلَقِينَاهُ خَارِجًا يُرِيدُ الْمَسْجِدَ فَاسْتَوْفَعَهُ أَبِي وَكَلَّمَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ هَذَا
 مَوْضِعُ ذَلِكَ ، نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ ؛ فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُورًا ، ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْفَدَا أَوْبَعَدَهُ يَوْمًا ،
 انْطَلَقْنَا حَتَّى آتَيْتَاهُ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَأَنَا مَعَهُ فَأَبْتَدَأَ الْكَلَامَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ فِيمَا يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتِ
 جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْ السَّنَّ لِي عَلَيْكَ وَأَنْ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ
 قَدَّمَ لَكَ فَضْلًا لَيْسَ هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ وَقَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِدًا لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بَرِّكَ ، وَأَعْلَمُ - فَدَيْتِكَ -

الله علیه شنیدم که میفرمود: « همانا زن در ماتم و مصیبت نوحه گرمی خواهد که اشکش جاری شود ، و برای زن
 شایسته نیست که سخن زشت و بیبوده (دروغی نسبت به میت یا شکایتی از قضاء خدا) گوید ، پس چون شب فرا
 رسید ملائکه را با نوحه خود آزار مدهید ، ما از نزدش بیرون آمدیم و باز فردا صبح رقتیم و مذاکره جدا
 کردن منزلش را از خانه امام جعفر صادق علیه السلام بیان آوردیم .

راوی گوید : آن خانه دارالسرقة (خانه دزدی) نامیده میشد ، خدیجه گفت : این موضوع را
 مهدی ما اختیار کرد - مقصودش از مهدی محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام مجتبی علیه السلام) بود - و
 با این کلمه با او شوخی میکرد - (زیرا محمد بن عبدالله ادعای مهدویت مینمود ، و ممکن است موسی گفته
 باشد این خانه سرقت است ، زیرا که محمد بن عبدالله در آنجا غصب خلافت و ادعای مهدویت کرد) موسی
 ابن عبدالله گفت : بخدا من اکنون خبری شکفت برای شما نقل میکنم .

چون پددم - رحمه الله - شروع کرد که برای محمد بن عبدالله (نوه امام حسن علیه السلام) بیت گیرد و
 تسبیح گرفت که دوستانش را به بیند ، گفت : من فکر میکنم تا جعفر بن محمد (امام ششم) علیهما السلام را
 نه بینم این کار درست نشود ، پس براه افتاد و (از کثرت ضعف و سالی خوردگی) بمن تکیه داشت ، من هم
 همراه او رقتم تا با امام صادق علیه السلام رسیدیم و در خارج منزل با او برخوردیم که آنکه مسجد داشت ، پددم
 او را نکه داشت و با او سخن پرداخت ، امام صادق علیه السلام فرمود : میان راه جای این سخن نیست ،
 یکدیگر را ملاقات میکنیم انشاء الله ، پددم شادمان برگشت (زیرا گمان کرد ، آنحضرت مخالف نیست)
 پددم سیر کرد تا فردا را روز بید شد ، باز با هم نزد آنحضرت رقتیم ، پددم شروع به سخن کرد ، و از جمله سخنانش
 این بود : قربانت ، تو میدانی که من سنم از شما زیادتر است و در میان فامیلت هم از شما بزرگتر هست ولی
 خدای عزوجل شما فضیلتی ارزانی داشته که برای هیچیک از فامیلت نیست و من بواسطه اعتمادی که بنیکو

أَنْتَ إِذَا أَحْبَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ إِثْنَانٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَا غَيْرِهِمْ .
فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أَطْوَعَ لَكَ مِنِّي وَلَا حَاجَةَ لَكَ فِيَّ ، قَوْلَهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ
أَنْبِيَّ أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهْمَ بِهَا ، فَانْقَلَبَ عَنْهَا وَأُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أَدْرَكَهُ إِلَّا بَعْدَ كَيْدٍ وَتَمَبٍ وَمَسَقَةٍ
عَلَى نَفْسِي ، فَاطْلُبْ غَيْرِي وَسَلِّمْ ذَلِكَ وَلَا تَعْلَمَهُمْ أَنْتَ جِئْتَنِي ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ النَّاسَ مَا دُونَ أَعْنَاقِهِمْ
إِلَيْكَ وَإِنْ أَحْبَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ وَلَكَ أَنْ لَا تُكَلِّفَ قِتَالًا وَلَا مَكْرُوهًا ، قَالَ : وَهَجَمَ عَلَيْنَا
نَاسٌ فَدَخَلُوا وَقَطَعُوا كَلَامَنَا ، فَقَالَ أَبِي : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ ؟ فَقَالَ : نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَقَالَ :
أَلَيْسَ عَلَيَّ مَا أَحْبَبْتُ ؟ فَقَالَ : عَلَى مَا تَحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ إِصْلَاحِكَ .

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ ، فَبَعَثَ رَسُولًا إِلَى عَجَّ فِي جَبَلِ بَجْهَيْنَةَ ، يُقَالُ لَهُ : الْأَشَقَرُ
عَلَى لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ ، فَبَشَّرَهُ وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ طَفَّرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَمَا طَلَبَ ، ثُمَّ عَادَ بَعْدَ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، فَوَقَفْنَا بِالْبَابِ وَلَمْ نَكُنْ نَحْجُبُ إِذَا جِئْنَا ، فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ ، ثُمَّ أَرَيْنَا لَنَا ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ
فَجَلَسْتُ فِي نَاجِيَةِ الْحِجْرَةِ وَدَنَا أَبِي إِلَيْهِ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَدْتُ إِلَيْكَ

کاری شما دارم خدمت رسیدم ، و بدان - قربانت کردم - اگر شما از من بپذیری ، هیچکدام از اصحابت از من عقب نشینی نکنند و حتی دو نفر قرشی یا غیر قرشی با من مخالفت نوزند .

امام صادق علیه السلام فرمود : تو مطیع تر از مرا میتوانی پیدا کنی و بین نیازی نداری ، بخدا که تو میدانی من آهنگ رفتن بیابان میکنم و با تصمیم آنرا میگیرم (ولی بواسطه ضعف و ناتوانی) سنگینی میکنم و بتأخیر میاندازم و نیز قصد رفتن حج میکنم و جز با خستگی ورنج و سختی بآن نرسیم . بفکر دیگران باش و از آنها بخواه و بایشان مگو که نزد من آمده ام ، پدرم گفت ، گردن مردم بسوی شما دراز است ، اگر شما از من بپذیری هیچکس عقب نشینی نمیکند ، و شما هم از جنگ کردن و ناراحت شدن معافی .

موسی گوید : ناگهان جماعتی از مردم وارد شدند و سخن ما را قطع کردند ، پدرم گفت : قربانت چه میفرمائی ؟ امام فرمود : یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد انشاء الله ، پدرم گفت : همانطور است که من میخواهم ؟ فرمود : همانطور است که تو میخواهی انشاء الله با در نظر گرفتن اصلاح و خیر خواهی برای تو . پدرم بخانه برگشت و کس نزد محمد (نوه امام حسن علیه السلام) فرستاد که در کوه اشقر جهینه (۱) بود و از مدینه تا آنجا دوشب راه بود و او را مژده داد که به حاجت و مطلوبش رسیده است ، سپس از سه روز باز گشت من و پدرم رفتیم و در خانه حضرت ایستادیم ، در صورتیکه هر گاه میآمدیم از ماجلو گیری نمیشد و فرستاده (میکه رفت برای ما اجازه ورود بگیرد) دیر آمد ، سپس با اجازه داد ، ما خدمتش رسیدیم ، من گوشه اطاق نشستم . و پدرم نزدیک حضرت رفت و سرش را بوسید و گفت :

۱ - اشقر نام کوه مخصوصی است که محمد در آنجا بوده و جهینه نام قبیله ایست که در آنکوه

رَاجِئًا . مُؤَمِّلًا ، قَدَانَسَطَ رَجَائِي وَأَمَلِي وَرَجَوْتُ الدَّرَكَ لِحَاجَتِي ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا ابْنَ عَمِّ إِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهَذَا الْأَمْرِ ، الَّذِي أُمْسِيَتْ فِيهِ ؛ وَإِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يُكْسِبَكَ شَرًّا ، فَجَرَى الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا ، حَتَّى أَفْضَى إِلَى مَالِهِمْ يَكُنُّ يُرِيدُ وَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ : يَا سَيِّدِي شَيْءٌ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ ؛ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : رَحِمَ اللَّهُ الْحَسَنَ وَرَحِمَ الْحُسَيْنَ وَكَيْفَ ذَكَرْتَ هَذَا ؟ قَالَ : لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام : كَانَ يَتَّبِعِي لَهُ إِذَا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي الْأَسَنِ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَنْ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ عليه السلام أَوْحَى إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ ، وَلَمْ يُؤْمَرْ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَأَمْرٌ عِنْدَ نَبِيِّهِ عليه السلام عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا شَاءَ ، فَقَعَلَ مَا أُمِرَ بِهِ وَلَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام مِنْ تَبَجُّلِهِ وَتَضَدُّيقِهِ ، فَلَوْ كَانَ أَمْرُ الْحُسَيْنِ أَنْ يُصَيَّرَ فِي الْأَسَنِ أَوْ يُنْقَلَى فِي وُلْدِهِمَا - يَعْنِي الْوَصِيَّةَ - أَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَمَا هُوَ بِالْمَتَّبِعِ عِنْدَنَا فِي الذَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ . وَلَقَدْ وَلَّتِي وَتَرَكَ ذَلِكَ وَلَكِنَّهُ مَضَى لِمَا أُمِرَ بِهِ وَهُوَ جَدُّكَ وَوَعَمُّكَ ، فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ وَإِنْ قُلْتَ هُجْرًا فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ . أَطْعَمَنِي يَا ابْنَ عَمِّ وَأَسْمَعَ كَلَامِي ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا أَلُوكَ نَصْحًا وَجَرِّصًا فَكَيْفَ وَلَا أَرَاكَ تَفْعَلُ ، وَمَا لِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ مَرَدٍّ .

قرابت کردم باردیگر امیدوار و آرزومند خدمت رسیدم ، امید و آرزویم گسترده و بسیار است ، امیدوارم بحاجت خود نائل آیم ، امام صادق عليه السلام باو فرمود : من ترا بخدا پناه میدهم ازاینکه متعرض این کارشوی که صبح و شام در فکر آن هستی ، و میترسم که این اقدام ، شری بنویسند ، گفتگوی آنها ادامه پیدا کرد و سخن بحثی رسید که پدرم نمیخواست ، و از جمله سخنان پدرم این بود که بچه جهت حسین باامامت سزاوارتر از حسن شد ؟ (چرا امامت بفرزندان حسین رسید و بفرزندان حسن نرسید ؟) امام صادق عليه السلام فرمود : خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را ، برای چه این سخن بیان آوردی ؟ پدرم گفت : زیرا اگر حسین عليه السلام عدالت میوزید ، سزاوار بود امامت را دویزگترین فرزندان امام حسن عليه السلام قرار دهد . امام صادق عليه السلام فرمود : همانا خدای تبارک و تعالی که بمحمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد ، بخواست خود وحی فرستاد و با هیچکس از مخلوقش مشورت نکرد ، و محمد صلی الله علیه و آله علی عليه السلام را بآنچه خواست دستور داد و او هم چنانچه دستور داشت عمل کرد ، ما در باره علی نکوئیم ، جز همان بزرگداشت و تصدیقی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است ، اگر حسین دستور میداشت که بیزرگسالتر وصیت کند یا آنکه امامت را میان فرزندان خود و امام حسن نقل و انتقال دهد عمل میکرد ، او نزد ما متهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد ، در صورتیکه او میرفت و امامت رامیکذاشت او بآنچه مأمور بود ، رفتار کرد ، او (از طرف مادرت) جد تو (۱) و (از طرف پدرت) عموی تست اگر نسبت باو خوب گوئی ، چقدر برای تو شایسته است ، و اگر زشت گوئی خدا ترا بیامرزد ، پسر عموا

۱ - مادر عبدالله فاطمه بنت الحسین عليه السلام بوده است .

فَسَرَ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَاللَّهِ إِنَّكَ تَتَعَلَّمُ أَنَّهُ الْأَحْوَلُ الْأَكْشَفُ الْأَخْضَرُ
 الْمَقْتُولُ بِسَدَّةٍ أَشْجَعٍ ، عِنْدَ بَطْنِ مَسْبِلِهَا ، فَقَالَ أَبِي : لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ وَاللَّهِ لِيَحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْمًا وَ
 بِالسَّاعَةِ سَاعَةً وَبِالسَّنَةِ سَنَةً وَلَيَقُومَنَّ بِنَارِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعًا ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَغْفِرُ اللَّهُ
 لَكَ مَا أَخَوَفَنِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبَنَا : مَمْنَتِكَ نَفْسِكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا ،
 لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ وَلَا يَلْبِغُ عَمَلَهُ الطَّائِفُ إِذَا أَحْفَلُ - يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ
 نَفْسَهُ - وَمَا لِلْأَمْرِ مِنْ بُدَى أَنْ يَقَعَ ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَأَرْحَمِ نَفْسَكَ وَبَنِي أَبِيكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ إِنِّي لَأَرَاهُ أَشَامًا
 سَلَحًا أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَاللَّهُ إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسَدَّةٍ أَشْجَعٍ بَيْنَ دُورِهَا
 وَاللَّهُ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيحًا مَسْلُوبًا بَرِّئُهُ بَيْنَ رَجُلَيْهِ كَيْفَةَ وَلَا يَنْفَعُ هَذَا الْغُلَامُ مَا يَسْمَعُ - قَالَ مُوسَى بْنُ
 عَبْدِ اللَّهِ - يَعْنِي بِي - وَلَيَخْرُجَنَّ مَعَهُ فِيهِزْمٍ وَيُقْتَلُ صَاحِبُهُ ، ثُمَّ يَمْضِي فَيَخْرُجُ مَعَهُ زَايَةٌ أُخْرَى ،
 فَيُقْتَلُ كَيْفَ حَيْشُهَا وَيَتَفَرَّقُ حَيْشُهَا فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعِمَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ
 بِالْفَرَجِ وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَأَيْتَمٌ وَأَنْتَ تَتَعَلَّمُ وَنَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ ، الْأَحْوَلُ الْأَخْضَرُ الْأَكْشَفُ

سخن مرا بشنو و اطاعت کن ، بخدائیکه جز اوشایسته پرستی نیست ، من نصیحت و غیرخواهی را از
 تو باز نداشتم ، چگونه (باز دارم در صورتیکه تو پسرعمو و بزرگتر فامیل منی) ولی ترا نمی بینم که عمل
 کنی [حال تو چگونه باشد ، در صورتیکه ترا عمل کننده نبینم] ، و امر خدا هم برگشت ندارد .

پدرم در اینجا خوشحال شد (زیرا از جمله اخیر حضرت فهمید که خدا با آنها پشرفتی میدهد ، اگر
 چه بعقیده امام صادق ناچجا و باطل باشد) امام صادق علیه السلام (چون خوشحالی ناچجای او را دید) باو
 فرمود : بخدا تو میدانی که او (یعنی محمد پسر تو که مدعی امامت و در مقام خروج است) همان لوج چشم
 موی پیشانی برگشته ، سیاه رنگی است که در ته سیلگاه سده اشجع (۱) کشته میشود (گویا خبری غیبی باین
 مضمون از پیشمهر یا امامان سابق صادر شده بود که خود عبدالله هم آنرا میدانست) پدرم گفت : او آن نیست .
 بخدا سوگند که او در برابر یكروز (ظلم بنی امیه و بنی عباس) یكروز میجنگد و در برابر یکساعت ،
 یکساعت و در برابر یکسال ، یکسال ، و بخونخواهی تمام فرزندان ابیطالب قیام میکند .

امام صادق عليه السلام با د فرمود : خدا ترا بیامرزد ، چقدر میترسم که این (مصراع) بیت بر رفیق ما (پسر

تو) منطبق شود .

مَمْنَتِكَ نَفْسِكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا د نفست در خلوت بتو وعده های دروغ و محال داده ،

نه بخدا ، او بیشتر از چهار دیوار مدینه را بدست نمی آورد ، و هر چه تلاش کند و خود را بهشت افکند ،

دامنه فالیتش بطائف نرسد ، این مطلب ناچار واقع شود ، از خدا بترس و بر خود و برادرانت رحم کن ،

بخدا من او را نامبارکترین نطفه می میدانم که سلب مردان بزهدان زنان ریخته است (زیرا بناحق ادعاه

المَقْتُولُ بِسَدَّةٍ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا ، فَقَامَ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ : بَلَّ يُعْنِي اللَّهُ عَنْكَ وَلَتَعُودَنَّ أَوْلِيَّيَ اللَّهِ بِكَ وَبِعَيْرِكَ ؛ وَمَا أَرَدْتُ بِهَذَا إِلَّا ائْتِنَاعَ عَيْرِكَ وَأَنْ تَكُونَ دَرِعَهُمْ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : اللَّهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ وَرَشْدَكَ وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجَهْدُ فَقَامَ أَبِي يَجْرُؤُ بِهِ مُغْضَبًا فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْكَ أَنِّي سَمِعْتُ عَمَكَ - وَهُوَ خَالَكَ - يَذْكُرُ أَنَّكَ وَبَنِي أَبِيكَ سَتَقْتُلُونَ ، فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَرَأَيْتَ أَنْ تَدْفَعَ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فافْعَلْ ، فَإِنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْكَبِيرُ الْمُنْتَعَلُ عَلَى خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنْبِيَّ قَدَيْتُكَ بِوَلَدِي وَبِأَحْسَبِهِمْ إِلَيَّ وَبِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ ، وَمَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ فَلَا تَرَى أَنبِيَّ عَشَشْتُكَ .

فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَبًا أَيْفًا ، قَالَ : فَمَا أَقْمَنَا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا - عِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا - حَتَّى قَدِمْتُ رُسُلَ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَخَذُوا أَبِي وَعَمُومَتِي سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنِ وَحَسَنَ بْنَ حَسَنِ

امامت کرد و موجب کشته شدن و حبس و ذلت فامیل و امام زمانش گردید (بخدا که اودرمیان خانه های سده اشجع کشته میشود ، گویا اکنون او را برهنه و روی خاک افتاده می بینم که خشتی میان دوپایش هست ، و این جوان هم هر چه بشنود سودش نهد - موسی بن عبدالله گوید : مقصودش من بودم - او هم همراهش خروج کند و شکست خورد و رفیقش (محمد) کشته شود ، سپس موسی برود و با پرچم دیگری خروج کند و سپهبد آن (ابراهیم که بخونخواهی برادرش محمد قیام کند) کشته شود و لشکرش پراکنده شود ، اگر (این پسر یعنی موسی) از من بپذیرد ، باید در آنجا از بنی عباس امان خواهد ، تا خدا فرج دهد و بتحقیق من میدانم که این امر عاقبت ندارد و تو هم میدانی و ما هم میدانیم که پسر چشم لوج سیاه رنگه موی پیشانی بر گشته تو ، درته رودخانه سده اشجع درمیانه خانه ها کشته خواهد شد .

پدمم برخاست و میگفت : بلکه خدا ما را از تو بی نیاز میکند و تو هم (چون دولت ما را ببینی) خودت از این عقیده بر میگردی یا آنکه خدا ترا بر میگرداند با دیگران ، و از این سخنان مقصودی نداشتی جز اینکه دیگران را از ما بگردانی و تو وسیله سرپیچی آنها شوی ، امام صادق عليه السلام فرمود : خدامیداند که من جز خیرخواهی و هدایت ترا نمیخواهم و من جز کوشش در این راه تکلیفی ندارم .

پدمم برخاست و از شدت خشم جامه اش بزمین میکشید ، امام صادق عليه السلام خود را باو رسانید و فرمود بتو خیردمم که من از عصبیت که دائمی توهم هست (یعنی امام چهارم عليه السلام که هم دائمی عبدالله است بواسطه اینکه فاطمه دختر امام حسین عليه السلام مادر اوست و هم پسر عموی او ، که بواسطه احترامش او را عمو خوانده است) شنیدم میفرمود : تو و پسران پندت کشته میشوید ، اگر از من میپذیری و عقیده داری که بنحو احسن دظلم کنی ، بکن ، بخدا ای که جز او شایان پرستشی نیست و او بینهان و آشکارا داناست و رحمان و رحیم است و بزرگوار و برتر از خلق خود است ، من دوست دارم همه فرزندان و عزیزترین آنها و عزیزترین خانواده ام را قربانت کنم ، و نزد من چیزی با تو برابر نیست ، خیال مکن که من با تو دورویی کردم .

پدمم متأسف و غمگین از نزدش خارج شد ، سپس حدود بیست شب گذشت که ما مورین ای جعفر (منصور

وإبراهيم بن حسن وداود بن حسن وعلي بن حسن وسليمان بن داود بن حسن وعلي بن إبراهيم بن حسن وحسن بن جعفر بن حسن وطباطبائي إبراهيم بن إسماعيل بن حسن، وعبدالله بن داود، قال: فصعدوا في الحديد، ثم حملوا في محامل أعرأ لأوطاء فيها ووقفوا بالمصلّى لكي يسمّتهم الناس، قال: فكفّ الناس عنهم ووقفوا لهم للحال التي هم فيها، ثم انطلقوا بهم حتى وقفوا عند باب مسجد رسول الله ﷺ.

قال عبدالله بن إبراهيم الجعفري: فحدثنا خديجة بنت عمر بن علي: أتتهم لما وقفوا عند باب المسجد - الباب الذي يقال له باب جبرئيل - أطلع عليهم أبو عبدالله عليه السلام وعامة ردايه مطروح بالارض، ثم أطلع من باب المسجد فقال: لعنكم الله يامعاشر الأنصار - ثلاثاً - ما على هذا عاهدتم رسول الله ﷺ ولا بايعتموه، أما والله إن كنت حريصاً ولكنتي غلبت وليس للقضاء مدفع، ثم قام وأخذ إحدى نعليه فأدخلها رجله والأخرى في يده وعامة ردايه يجزؤه في الارض، ثم دخل بيته فحرق عشرين ليلة، لم يزل ينكي فيها الليل والنهار حتى خفنا عليه، فهذا حديث خديجة قال الجعفري: وحدثنا موسى بن عبدالله بن الحسن أنه لما طلع بالقوم في المحامل، قام أبو عبدالله عليه السلام من المسجد ثم أهوى إلى المحمل الذي فيه عبدالله بن الحسن يريد كلاماً،

خلیفه عباسی آمدند و بدر و صوهایم : سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن ، و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبائی ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند و بزنجیر بستند و بر محملهای بی فرش و روپوش نشانیدند و ایقانرا در نمازگاه عمومی نکه داشتند تا مردم سرزنشان کنند ، ولی مردم بحال آنها رفت کرده و از سرزنش خود داری کردند ، سپس آنها را بردند و جلو در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نکه داشتند .

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید : خدیجه دختر عمر بن علی بما گفت : چون آنها را جلو در مسجد که باب جبرئیلش گویند نکه داشتند ، امام صادق علیه السلام پیدا شد و (از شدت غضب) همه عباسی روی زمین بود ، آنگاه از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود : خدا شما را لعنت کند ، ای گروه انصار . شما برای چنین کاری با پیغمبر معاهده و بیعت نکردید ، (چرا با اولادش چنین رفتار میکنید؟!) همانا بخدا من آزمنم بودم (و از نصیحت کوتاهی نکردم) ولی مغلوب شدم ، قضای خدا بازگشت ندارد ، سپس حرکت کرد و یکتای نعلینش را بپا کرد و دیگری در دستش بود و تمام دنباله عباسی را بزمین میکشید و بیخانه خود رفت و بیست شب تب کرد و شب و روز گریه میکرد که ما نسبت باو نگران شدیم (که مبادا جان سپارد) - این بود گفتار خدیجه -

جعفری گوید : موسی بن عبدالله بن حسن نقل کرده که چون محملهای ایشان پیدا شد امام صادق علیه السلام

فَمَنْعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ وَأَهْوَىٰ إِلَيْهِ الْحَرَبِيُّ فَدَفَعَهُ وَقَالَ : تَنَحَّ عَنْ هَذَا ، فَإِنَّ اللَّهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي غَيْرَكَ ، ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الرُّفَاقَ وَرَجَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَىٰ مَنْزِلِهِ ، فَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمُ الْبَقِيعَ حَتَّىٰ ابْتَلَىٰ الْحَرَبِيُّ بِلَاأُ شَدِيدًا ؛ رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ فَدَقَّتْ وَرَكِبَتْ فَمَاتَ فِيهَا وَمَضَىٰ بِالْقَوْمِ ، فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ جَبَا ، ثُمَّ أَتَىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ ، فَأَخْبِرَانَّ أَبَاهُ وَعُمُومَتَهُ فَنُتِلُوا - قَتَلَهُمُ أَبُو جَعْفَرٍ - إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ ، وَطَبَّاطِبَا ، وَعَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ ، وَسُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ ، وَدَاوُدَ بْنَ حَسَنِ ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ ، قَالَ : فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ وَدَعَا النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ ، قَالَ : فَكُنْتُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ بَايَعُوهُ وَاسْتَوَسَّقَ النَّاسُ لِبَيْعَتِهِ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ وَلَا أَنْصَارِيٌّ وَلَا عَرَبِيٌّ .

قَالَ : وَشَاوَرُ عَيْسَىٰ بْنِ زَيْدٍ وَكَانَ مِنْ يُقَاتِيهِ وَكَانَ عَلَىٰ شَرْطِهِ فَشَاوَرَهُ فِي الْبَيْعَةِ إِلَىٰ وُجُوهِ قَوْمِهِ ، فَقَالَ لَهُ عَيْسَىٰ بْنُ زَيْدٍ : إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءَ يَسِيرًا لَمْ يُجِيبُوكَ ، أَوْ تَغْلِظَ عَلَيْهِمْ ، فَحَلَّيْنِي وَإِيَّاهُمْ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : امْضِ إِلَىٰ مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ ، فَقَالَ : ابْعَثْ إِلَىٰ زُبَيْسِهِمْ وَكَبِيرِهِمْ - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام - فَإِنَّكَ إِذَا أَعْلَظْتَ عَلَيْهِ عَلِمُوا جَمِيعًا أَنَّكَ سَتَرْتَهُمْ عَلَىٰ الطَّرِيقِ الَّتِي أَمَرْتَهُ عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا لَيْسْنَا أَنْ أُنِّي بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : حَتَّىٰ أَوْقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ عَيْسَىٰ بْنُ زَيْدٍ

از مسجد برخاست و بجانب محلی که عبدالله بن حسن در آن بود ، برفت تا با او سخن گوید ، ولی شدت از او جلوگیری شد و پاسبانی باو حمله کرد و او را کنار زد و گفت : از این مرد دور شو ، همانا خدا ترا و دیگرانرا کار گزاری کند ، سپس ایشانرا بکوجهها بردند و امام صادق عليه السلام بمنزلش برگشت و هنوز بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان بیلای سختی گرفتار شد ، یعنی شترش باو لکدی زد که دانش خرد شد و همانجا در گذشت ، آنها را بردند و مامدتی بودیم تا محمد بن عبدالله بن حسن آمد و خیر داد که ابو جعفر پدر و عموهای او را کشت ، غیاز حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داود بن حسن و عبدالله بن داود .

در این هنگام محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را بیعت خود دعوت نمود و من سومین کس از بیعت کنندگانش بودم ، مردم اجتماع کردند [مردم را گرد آورد ، مردم عهد و پیمان بستند] و هیچک از قریش و انصار و عرب با او مخالفت نکرد .

موسلی گوید : محمد با عیسی بن زید (بن علی بن الحسین) که مورد اعتماد و رئیس لشکرش بود مشورت کرد که برای بیعت دنبال بزرگان قومش فرستد . عیسی بن زید گفت : آنها را بانر می خوانند سود ندارد ، زیرا نمی پذیرند ، جز اینکه برایشان سخت گیری . آنها را بمن واگذار . محمد گفت : تو هر کس را از آنها را که خواهی متوجهش شو . عیسی گفت : نزد رئیس و بزرگه آنها یعنی جعفر بن محمد عليه السلام فرست زیرا اگر تو با او سخت گیری کنی ، همه می فهمند که با آنها همان رفتار خواهی کرد که با امام صادق عليه السلام کردی .

أَسْلِمَ تَسْلَمَ : فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَحَدَتَتْ نُبُوَّةُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ؟ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : لَا وَلَكِنْ بَأْيَعِ تَأْمَنَ عَلَى نَفْسِكَ وَمَالِكَ وَوَلَدِكَ وَلَا تَكَلَّفَنَّ حَرْبًا ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَا فِيَّ حَرْبٌ وَلَا قِتَالٌ وَلَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلَى أَبِيكَ وَحَدَرْتُهُ الَّذِي حَاقَ بِهِ وَلَكِنْ لَا يَنْفَعُ حَدْرٌ مِنْ قَدْرِ ، يَا ابْنَ أُخِي عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ وَدَعْ عَنْكَ الشُّيُوحَ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : مَا أَقْرَبَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي السِّنِّ .
 فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنِّي لَمْ أُعَاذَكَ وَلَمْ أُجِبْ ، لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي أَنْتَ فِيهِ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : لِأَوَالِهِ لَأَبْدُ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَا فِيَّ يَا ابْنَ أُخِي طَلْتُ وَلَا حَرْبٌ وَإِنِّي لَأُرِيدُ الخُرُوجَ إِلَى البَادِيَةِ فَيَصُدُّ بَنِي ذَلِكَ وَيَقْتُلُ عَلَيَّ حَتَّى تُكَلِّمَنِي فِي ذَلِكَ الْأَهْلِ ، غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ . وَاللَّهِ وَالرَّحِمِ أَنْ تُدْبِرَ عَنَّا وَتَشْقَى بِكَ ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ : قَدْ وَاللَّهِ مَا أَتَى الدَّوَانِيقَ - يَعْنِي أَبَا جَعْفَرَ - فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : وَمَا تَصْنَعُ بِي وَقَدَمَاتٌ ؟ قَالَ : أُرِيدُ الْجَمَالَ بِكَ ، قَالَ : مَا إِلَى مَا تُرِيدُ سَبِيلٌ ، لِأَوَالِهِ مَا مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَا مَاتَ النَّوْمُ قَالَ : وَاللَّهِ لَتُبَايِعُنِي طَائِعًا أَوْ مُكْرَهًا وَلَا تُحْمَدُ فِي رِبْعَتِكَ ، فَأَبَى عَلَيْهِ إِبَاءً شَدِيدًا

موسی گوید : چیزی نکذشت که امام صادق عليه السلام را آوردند و در برابرش نکه داشتند ، عیسی بن زید باو گفت : اسلم تسلیم و تسلیم شو تا سالم بمانی ، امام صادق عليه السلام فرمود : مگر تو بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری تازه می آورده می ؟ (محمد صلی الله علیه و آله برنامه های خود بسلاطین کفار می نوشت اسلم تسلیم) محمد گفت : نه ، بلکه مقصود اینست که : بیعت کن تا جان و مال و فرزندان در امان باشد و بجنگه کردن هم تکلیف نداری ، امام صادق عليه السلام فرمود : من توانائی جنگه و کشتار ندارم و بیدرت دستور دادم و او را از بلائیکه باو احاطه کرده بر حذر داشتم ولی حذر در برابر قدر سودی نبخشد ، پس برادرم ! بفکر استفاده از جوانها باش و پیران را واگذار . محمد گفت : من من و سن تو خیلی نزدیک بهم است .

امام صادق علیه السلام فرمود ، من در مقام مبارزه با تو نیستم و نیامده ام تا نسبت بکاریکه در آن مشغولی بر تو پیشی گیرم . محمد گفت : نه بخدا ، ناچار باید بیعت کنی ، امام صادق علیه السلام فرمود برادر زاده ! من حال باز خواست و جنگه ندارم ، همانا من میخواهم به بیابان روم ، ناتوانی مرا بار میدارد و بر من سنگینی میکند تا آنکه بارها خانواده ام در آن باره بمن تذکر میدهند ولی تنها ناتوانی مرا از رفتن باز میدارد ، ترا بخدا و خویشاوندی میان ما که مبادا از مار و بکر دانی و ما بدست تو بدبخت و گرفتار شویم . محمد گفت : ای ابا عبدالله ! بخدا ابوالد واینق یعنی ابو جعفر منصور در گذشت . امام صادق علیه السلام فرمود : از مردن او با من چکار داری ؟ گفت میخواهم بسبب تو زینت و آبرو پیدا کنم ، فرمود : بدانچه میخواهی راهی نیست ، نه بخدا ابوالدواینق نمرده است ، مگر اینکه مقصودت از مردن بخواب رفتن باشد . محمد گفت : بخدا که خواه یا نا خواه باید بیعت کنی و در بیعت ستوده نباشی ، حضرت شدت امتناع ورزید ، و محمد دستور داد امام را بزندان برند .

وَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْجَبَسِ فَقَالَ لِمُعَيْسِ بْنِ زَيْدٍ مَا لَنْ طَرَحْنَا فِي السَّجْنِ - وَقَدَّخَرَبَ السَّجْنَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ عَلَقٌ - حِفْنَا أَنْ يَهْرَبَ مِنْهُ ، فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : لَأَحْوَلُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَوْ تُرَاكَ تُسَجِّبِي ؟ قَالَ نَعَمْ وَالَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالنَّبُوَّةِ لَأَسْجُنَنَّكَ وَلَا شَدِيدَنَّ عَلَيْكَ ، فَقَالَ عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ : أَحْسُوهُ فِي الْمَحْبَأِ - وَذَلِكَ دَارُ رَيْطَةَ الْيَوْمِ - فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي سَأَقُولُ ثُمَّ أَصَدِّقُ ؛ فَقَالَ لَهُ عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ : لَو تَكَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَمَا وَاللَّهِ يَا أَكْشَفُ يَا أَرْزُقُ ، لَكَأَنِّي بِكَ تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ جُحْرًا تَدْخُلُ فِيهِ وَمَا أَنْتَ فِي الْمَدِّ كَوْرَيْنَ عِنْدَ اللَّغَاوِ وَإِنِّي لَأُظَنُّكَ إِذَا صَفِيقَ خَلْفِكَ طَرَّتْ مِنْهُ الْهَيْبَةُ النَّاسِ فَتَقَرَّ عَلَيْهِ نَهْدًا بِأَنْتَهَارٍ : أَحْبَبْتُهُ وَشَدِدْتُ عَلَيْهِ وَأَغْلِظُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَمَا وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكَ خَارِجًا مِنْ سُدَّةٍ أَشْجَعَ إِلَى بَطْنِ الْوَادِي وَقَدْ حَمَلَ عَلَيْكَ فَارِسٌ مُعَلِّمٌ فِي يَدِهِ طِرَادَةٌ ، يَصْفُهَا أَبْيَضٌ وَيَصْفُهَا أَسْوَدٌ ، عَلَى فَرَسٍ كَمَيْتٍ أَقْرَحَ فَطَعَنَكَ فَلَمْ يَصْنَعْ فِيكَ شَيْئًا وَصَرَبَتْ خَيْشُومَ قَرِيْبِهِ فَطَرَحْتَهُ وَحَمَلَ عَلَيْكَ آخَرُ خَارِجٌ مِنْ رُقَاتِي آلِ أَبِي عَمَّارٍ الدِّيْلِيِّنَ عَلَيْهِ غَدِيرَتَانِ ، مَضْفُورَتَانِ ، وَقَدْ خَرَجْنَا مِنْ تَحْتِ بَيْضِنِهِ كَثِيرٌ شَعْرِ الشَّارِبِينَ ، فَهُوَ وَاللَّهِ صَاحِبُكَ ، فَلَا رَجِمَ

عیسی بن زید گفت : اگر امروز که زندان خرابست و قتل ندارد ، او را بزندان اندازیم ، میترسیم از آنجا فرار کند ، امام صادق علیه السلام خندید و فرمود : **لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم** عقیده داری مرا زندان کنی ؟ گفت : آری ، بحق آن خدایمکه محمد سلی الله علیه و آله را بنبوت گرامی داشت بزندان افکنم و بر تو سخت گیرم . سپس عیسی بن زید گفت : او را در پستو خانه زندان کنی ، همانجا میکه اکنون طویله اسبان است [خانه رطبه دختر عبدالله است] .

امام صادق علیه السلام فرمود : همانا بخدا من میگویم و تصدیق خواهند کرد (من عواقب وخیم این تصمیم شما را تذکر میدهم و چون مردم صدق گفتار مرا دیدند ، ناچار تصدیق میکنند) عیسی بن زید گفت اگر بگوئی دهنتم را خرد میکنم . امام صادق عليه السلام فرمود : همانا بخدا ای موی پیشانی بر گشته ای چشم سبز گویا من میبینم که تو برای خود سوراخی میجویی که در آن در آئی ، و تو در روز جنگه قابل ذکر نیستی ، (لیاقت سربازی هم نداری) من نسبت بتو عقیده دارم که هرگاه از پشت سرت صدائی بلند شود ، مانند شتر مرغ رنده پرواز میکنی ، محمد با شدت و خشونت بیسی دستور داد : او را زندان کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن .

امام صادق عليه السلام فرمود : همانا بخدا گویا میبینم ترا که از سده اشجع خارج شده و بسوی رودخانه میروی و سوار می‌نشانی دار که نیزه کوچکی نمی سفید و نمی سیاه در دست دارد و بر اسب قرمز پیشانی سفیدی سوار است هر تو حمله کرده و با نیزه بتوزده ولی کارگر نشده است و تو بینی اسب او را ضربت زده و بهاکش انداخته ای ، و مرد دیگری که گیسوان بافته اش از زیر خودش بیرون آمده و سیبلش کلفت است

اللَّهِمَّ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ وَقَامَ إِلَيْهِ السَّرَاقِيُّ بْنُ سَلْحِ الْحَوْتِ ، فَدَفَعَ فِي ظَهْرِهِ حَتَّى ادْجَلَ السَّجْنَ وَاصْطَفَى مَا كَانَ لَهُ مِنْ مَالٍ وَ مَا كَانَ لِقَوْمِهِمْ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ عُمَرَ ، قَالَ : فَطَلَعَ بِإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ ، قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدَى عَيْنَيْهِ وَذَهَبَتْ رِجْلَاهُ وَهُوَ يُحْمَلُ حَمَلًا ، فَدَعَاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ أَخِي ! إِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ وَأَنَا إِلَى بَرِّكَ وَعَوْنِكَ أَحْوَجُ ، فَقَالَ لَهُ : لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ ، فَقَالَ لَهُ : وَ أَيُّ شَيْءٍ تَنْتَفِعُ بِبَيْعَتِي وَاللَّهِ إِنِّي لَا ضَيْقَ عَلَيْكَ مَكَانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ ، قَالَ : لَا بُدَّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ ، وَأَغْلَظَ لَهُ فِي الْقَوْلِ ، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ : ادْعُ لِي جَعْفَرَ بْنَ عُمَرَ ، فَلَمَلْنَا بُبَايَعُ جَمِيعًا . قَالَ : فَدَعَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ : جُعِلَتْ فِذَاكَ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَاَفْعَلَ ، لَعَلَّ اللَّهَ يَكْفِفُهُ عَنَّا ، قَالَ : فَدَا جَمَعْتُ إِلَّا كَلِمَةً ، فَلَيْزَ فِي بَرَأِيهِ .

فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْشِدْكَ اللَّهُ هَلْ تَذَكَّرُ يَوْمًا آتَيْتُ أَبَاكَ عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلِيٌّ حُلْتَانِ صَفْرَاوَانِ ، فَدَامَ النَّظَرُ إِلَيَّ قَبْكَ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ لِي : يُبْكِيَنِي أَنَّكَ

از کوجهای آل ابی عمار دلیلیان بر تو حمله کرده و اوقات تو باشد : خدا استخوان پوسیده او را هم نیامرزد (یعنی او را هرگز نیامرزد) .

محمد گفت : ای ابا عبدالله ! حساب کردی ولی بخطا رفتی ، سپس سراقی بن سلخ حوت بطرف امام حمله برد و پشت حضرت کوبید تا بزندان او و اموال او و اموال خویشانش را که با محمد همکاری نکرده بودند ، بفارت بردند . سپس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که پسر مردی صالح خورده و ناتوان بود و یک چشم و دو پایش را از دست داده بود او را بدوش میکشیدند حاضر کردند ، و محمد از او بیعت خواست ، اسماعیل گفت : برادر زاده من پیری صالح خورده و ناتوانم و باحسان و یاری شما نیازمندترم ، محمد گفت : ناچار باید بیعت کنی ، اسماعیل گفت : از بیعت من چه سود میبری ؟ بخدا که اگر نام مرا در بیعت کنند گمانت بنویسی جای نام یک مرد در تنگه میکنم ، گفت : ناچاری که بیعت کنی و نسبت با دشمنان درشت گفت . اسماعیل با او گفت : جعفر بن محمد رانزد من دعوت کن ، شاید بایکدیگر بیعت کنیم ، محمد امام صادق علیه السلام را طلب کرد ، اسماعیل بحضرت عرض کرد : قریانت کردم ، اگر صلاح میدانی که حقیقت را برای او بیان کنی بیان کن ، شاید خدا شر او را از ما بازگیرد . فرمود : تصمیم گرفتهام با او سخن نگویم ، درباره من هر نظری دارد اجرا کند .

اسماعیل با امام صادق علیه السلام عرض کرد : ترا بخدا آیا یادت میآید روزی که من خدمت پدرت محمد ابن علی علیه السلام آمدم و دوحله زرد پوشیده بودم ، پدرت بمن نگاهی طولانی کرد و گریست ، من عرض کردم : چرا گریه کردی ؟ فرمود : گریه ام برای اینست که ترا در بیهوده میکشند ، و دو بز هم درخون تو شاخ نمی زنند (کسی از تو خونخواهی نمیکند یا : خوردگیت بسیار

تَقْتُلُ عِنْدَ كَبْرِ سِنِكَ ضِیَاعًا ، لَا يَنْطِطِحُ فِي دَمِكَ عِزَّانٍ ، قَالَ : قُلْتُ : فَمَتَى ذَاكَ ؟ قَالَ : إِذَا دُعِيتَ إِلَى الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ ، وَإِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَالِ مَشْوُومٍ قَوْمِهِ يُسْمِي مِنْ آلِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ ، قَدْ سُمِّيَ بِغَيْرِ اسْمِهِ فَأَحْدِثْ عَهْدَكَ وَأَكْتُبْ وَصِيَّتَكَ ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي يَوْمِكَ أَوْ مِنْ عِدِّ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ وَهَذَا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ لَا يَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا أَوْلَهُ ، فَاسْتَوْدَعَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَأَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَنَا فِيكَ وَأَحْسَنَ الْخِلاَفَةَ عَلَيَّ مِنْ خَلْفَتِ رَأَيْتَ اللَّهِ وَآتَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، قَالَ : ثُمَّ احْتَمَلَ إِسْمَاعِيلُ وَرَدَّ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَبْسِ ، قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا أَمْسَيْنَا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو أَحِبِّهِ : بَنُو مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرَ فَتَوَطَّؤُهُ حَتَّى قَتَلُوهُ وَبَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَّى سَبِيلَهُ ، قَالَ : وَاقْمَنَا بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى اسْتَهْلَلْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ فَلَمَعْنَا خُرُوجَ عَيْسَى بْنِ مُوسَى يُرِيدُ الْمَدِينَةَ .

قَالَ : فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيَّ مُقَدِّمًا مَبْرُورًا مِنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرَ وَكَانَ عَلَيَّ مُقَدِّمًا عَيْسَى بْنِ مُوسَى وَوَلَدَ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ وَنَحْوَهُ بَنُو زَيْدٍ وَعَلِيٌّ وَابْرَاهِيمُ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ ، فَهَرِمَ زَيْدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ وَقَدِمَ عَيْسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَةَ وَصَارَ الْقِتَالُ

کم است) عرض کردم : کی چنین میشود ؟ فرمود : زمانی که ترا بیاطلی دعوت کنند و تو سر باز زنی ، همان زمان که بینی چشم لوج نامبارک فامیلش را که گردن فرازی کند و از خاندان امام حسن علیه السلام باشد ، بر منبر پیمبر صلی الله علیه وآله بالا رود و مردم را بجانب خود خواند ، و نامی را که از او نیست (مانند مهدی ، صاحب نفس زکیه) بخود بندد . پس تو در آن هنگام هر پیمانی داری انجام ده [با ایمان و میثاقت تجدید عهد کن] و وصیت را بنویس ، زیرا همان روزها فردایش کشته میشود (این تردید اگر از امام باشد جهش اینست که مردم نسبت با او غلو نکنند و بدانستن علم غیبش معتقد نهند) .

امام صادق علیه السلام باو فرمود : آری ، (یاد می آید) پیرورد کار کعبه . این مرد (محمد بن عبدالله) جز اندکی از ماه رمضان را روزه نگیرد ، ترا بخدا میسپارم ، ای ابوالحسن ، خدا در مصیبتت بما اجر بزرگ دهد و از بازماندگان نیکو نیابت و سرپرستی کند و انا لله و انا الیه راجعون ، اما از آن خدائیم و بسوی او باز میگردیم ، سپس اسماعیل را بدوش کشیدند و امام صادق علیه السلام را بزدان بازگشت دادند . بخدا هنوز شب نیامده بود که پسران برادرش یعنی پسران معاویه بن عبدالله بن جعفر بر او درآمدند و او را لگد مال کردند تا کشتند و محمد بن عبدالله کس فرستاد و امام جعفر صادق علیه السلام را رها کرد ، سپس بودیم تا ماه رمضان فرا رسید ، بما خبر دادند که عیسی بن موسی (برادر زاده منصور) خروج کرده و رهسپار مدینه است .

محمد بن عبدالله (بجنگ عیسی) پیش آمد و یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر سر لشکرش بود و سر لشکر عیسی بن موسی ، اولاد حسن بن زید بن حسن بن قاسم و محمد بن زید و علی و ابراهیم فرزندان حسن بن زید بودند . یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه گشت و جنگ در مدینه در گرفت ، سپس

بِالْمَدِينَةِ ، فَنَزَلَ بِدُبَابٍ وَدَخَلَتْ عَلَيْنَا الْمَسْجِدَ مِنْ خَلْفِنَا وَحَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ حَتَّى بَلَغَ الشُّوقَ ، فَأَوْصَلَهُمْ وَمَضَى ، ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِ الْحَوَامِينَ فَنَظَرَ إِلَى مَا هُنَاكَ فَصَلَّى لَيْسَ فِيهِ مَسْجِدٌ وَلَا مَبِيضٌ ؛ فَاسْتَقَدَمَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى شَعْبِ فَرَارَةَ ثُمَّ دَخَلَ هَدَيْلَ ثُمَّ مَضَى إِلَى أَشْجَعٍ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ الَّذِي قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنْ خَلْفِهِ ، مِنْ سَكَّةٍ هَدَيْلَ فَطَعَنَهُ ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئًا وَحَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ ، فَضْرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ ، فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ ، فَأَنَعَدَهُ فِي الدَّرِزِ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ ، فَضْرَبَهُ فَأَثَحَهُ وَحَرَجَ عَلَيْهِ حَمِيدُ بْنُ قَطِيبَةَ وَهُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ يَضْرِبُهُ مِنْ رُفَاقِ الْعَمَّارِيِّينَ فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَثَعَدَ السِّنَانَ فِيهِ ، فَكَسِرَ الرَّمْحَ وَحَمَلَ عَلَى حَمِيدٍ فَطَعَنَهُ حَمِيدٌ بِرُجِّ الرَّمْحِ فَصَرَعَهُ ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ فَضْرَبَهُ حَتَّى أَثَحَهُ وَقَتَلَهُ وَأَخَذَ رَأْسَهُ وَدَخَلَ الْجَنْدَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأُخِذَتِ الْمَدِينَةُ وَأُجْلِبْنَا هَرَبًا فِي الْأَيْلَادِ .

قال موسى بن عبدالله : فانطلقت حتى لحقت بأبراهيم بن عبدالله ، فوجدت عيسى بن زيد معكمنا عنده فأخبرته بسوء تدبيره وخرجاته حتى أصيب - رحمه الله - ، ثم مضيت مع ابن أخي الأشر عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن حتى أصيب بالسند ، ثم رجعت شريداً طريداً ،

عيسى بکوه ذباب فرود آمد و لشکر سیاہ پوشان از پشت سر بر ما درآمدند ، محمد هم با اصحابش بیرون آمد تا آنها را بیازار رسانید و خودش رفت ، سپس بدنبال آنها برگشت تا بمسجد حوامین (پوست خام فروشان) رسید ، آنجا را میدانی خالی از سیاہ پوش (لشکر بنی عباس) و سفید پوش (لشکر محمد) دید ، جلوتر رفت تا به شعب فراره رسید ، سپس وارد قبیلہ هذیل شد و از آنجا بجانب اشجع رفت . در آنجا همان سواریکه امام صادق عليه السلام فرموده بود ، از کوجه هذیل درآمد و از پشت سر بر او حمله کرد ، او را نیزه زد ولی کارگر نیفتاد ، محمد باو حمله کرد و بینی اشیش را با شمشیر بزد ، سوار دیگر باره باو نیزه زد و در زهرش فرو برد ، محمد بجانب او برگشت و او را ضربت زد و مجروح ساخت . محمد از آن سوار تعقیب میکرد و او را ضربت میزد که حمید بن قاطبه از کوجه عمارین بر او حمله کرد و نیزه اش را در تن او فرو برد ، ولی چون نیزه اش شکست ، محمد بر حمید حمله کرد ، حمید هم با آهن ته نیزه شکسته اش بر او زد و روی خاکش انداخت ، سپس از اسب فرود آمد و او را ضربت میزد تا مجروحش کرد و بکشت و سرش را برگرفت ، و لشکر عیسی از هرسو بمدینه درآمد و آنها را تصرف کرد ، و ما جلای وطن کردیم و در شهرها پراکنده شدیم .

موسی بن عبدالله گوید : من رهسپار شدم تا با ابراهیم بن عبدالله رسیدم ، دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان شده است ، من او را از تدبیر بدش خبر دادم و همراه او بیرون آمدم تا او هم کشته شد - خدایش رحمت کند - سپس با برادر زاده ام اشتر ، عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن برآه افتادم تا او هم در سندان کشته شد و من آواره و گریزان برگشتم ، در حالیکه بهیچ شهری جا نداشتیم ، چون روی زمین برهن تنگت

تَصَيَّقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ، فَلَمَّا ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَاشْتَدَّ [بِي] الْخَوْفُ، ذَكَرْتُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَقَدْ حَجَّ وَهُوَ يَخِطُبُ النَّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَمَا شَعَرَ إِلَّا وَأَنْتِي قَدِ قَمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمَنْبَرِ، فَقُلْتُ: لِي الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَأَدْلَكَ عَلَيَّ نَصِيحَةَ لَكَ عِنْدِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ مَا هِيَ؟ قُلْتُ: أَدْلَكَ عَلَيَّ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ، فَقَالَ لِي: نَعَمْ لَكَ الْأَمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَعْطِنِي مَا أَتَّقُ بِهِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ عَهْدًا وَمَوَاقِيقَ وَوَثَّقْتُ لِنَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ: أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لِي: إِذَا تَكْرَمَ وَتَحَيَّا، فَقُلْتُ لَهُ: أَقْطِعْنِي إِلَى بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ، يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ، فَقَالَ لِي: انظُرْ إِلَيَّ مِنْ أَرْدَتِ، فَقُلْتُ: عَمَّكَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْعَبَّاسُ: لِأَحَاجَةِ لِي فِيكَ، فَقُلْتُ: وَلَكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَةُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَبْلَتِي فَقَبْلَتِي شَاءَ أَوْ أَبِي، وَقَالَ لِي الْمَهْدِيُّ: مَنْ يَعْرِفُكَ؟ - وَحَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ - فَقُلْتُ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي وَهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي وَهَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي، فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا، ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهَذَا الْمَقَامِ أَبُو هَذَا الرَّجُلِ وَأَشْرَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ. قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَكَذِبْتُ عَلَى جَعْفَرٍ كَذِبَةً، فَقُلْتُ لَهُ: وَآمَرَنِي أَنْ أَقْرِكَ السَّلَامَ

آمد و ترس بر من غلبه کرد، بیاد فرمایش امام صادق عليه السلام افتادم.

نزد مهدی عباسی (که در ذیحجه سال ۱۵۸ خلیفه شد) رفتم، زمانیکه او بجم رفته و در سایه دیوار کعبه برای مردم خطبه میخواند، بدون اینکه مرا بشناسد، از پای منبر برخاستم و گفتم: یا امیر المؤمنین، اگر ترا بخیر خواهی که میدانم رهنمائی کنم، بمن امان میدهی؟ گفت: آری. آن خیر خواهی چیست؟ گفتم: موسی بن عبدالله بن حسن را بتو نشان میدهم، گفت: آری تود را مانی، گفتم: بمن مدد کی بده که خاطر من جمع باشد، از او عهد و پیمانها (مانند ما و شاهد و قسم) گرفتم و از خود اطمینان یافتم، سپس گفتم: خود من موسی بن عبدالله ام، گفت: بنا بر این گرامی هستی و بتو عطا میشود، گفتم: مرا یکی از خویشان و فامیلت بسیار تا نزد خودت عهده دار زندگی من باشد، گفت: هر که را خواهی انتخاب کن، گفتم: عمویت عباس بن محمد باشد، عباس گفت: من بتو احتیاجی ندارم، گفتم ولی من بتو احتیاج دارم، از تو میخواهم بحق امیر المؤمنین که مرا پذیری، او خواه نا خواه مرا پذیرفت.

مهدی بمن گفت: کی ترا میشناسد؟ - در آنجا بیشتر رقای ما اطرافش بودند - من گفتم: این حسن بن زید است که مرا میشناسد و این موسی بن جعفر است که مرا میشناسد، و این حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا میشناسد، همه گفتند: آری یا امیر المؤمنین، (با آنکه مدتی است او را ندیده ایم) گویا هیچ از نظر ما پنهان نگشته است، سپس من بمهدی گفتم: یا امیر المؤمنین همانا این پیش آمد را پدر این مرد بمن خبر داد - و موسی بن جعفر اشاره کردم ..

موسی بن عبدالله گوید: در آنجا دروغی هم بامام جعفر صادق عليه السلام بستم و گفتم: و بمن امر کرده

وَقَالَ: إِنَّهُ إِمَامٌ عَدْلٌ وَسَخَاهُ، قَالَ: فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلَافٍ دِينَارٍ، فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِالْقَمِيِّ دِينَارٍ وَوَصَلَ عَامَّةَ أَصْحَابِهِ وَوَصَانِي، فَأَحْسَنَ صَلَاتِي، فَحَيْثُ مَا ذُكِرَ وَوَلَدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقُولُوا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَمَلَائِكَتُهُ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَالْكَرَامُ الْكَاتِبُونَ وَخُصَّوْا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِأَطْيَبِ ذَلِكَ، وَجَزَى مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنِّي حَيْرًا، فَأَنَا وَاللَّهُ مَوْلَاهُمْ بَعْدَ اللَّهِ.

﴿۹۳۰﴾ ۱۸ ویندالاسناد، عن عبد الله بن جعفر بن ابراهيم الجعفري قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولِ يَفْجُحُ وَاحْتَوَى عَلَى الْمَدِينَةِ، دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ عَمٍّ لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنَ عَمِّكَ، عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَيَخْرُجَ مِنِّي مَالًا أُرِيدُ، كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِنَّمَا عَرَّضْتُ عَلَيْكَ أَمْرًا فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَإِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ ثُمَّ وَدَّعَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حِينَ وَدَّعَهُ يَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَاحْذِ الصِّرَاطَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فَسَاقٌ يَظْهَرُونَ إِيمَانًا وَيَسْتُرُونَ شِرْكًَا وَإِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ، أَحْسِبْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، فُقِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ ﷺ.

بنو سلام برسانم و فرمود: او پیشوای عدالت و سخاوتست، مهدی دستور داد پنجاهار دینار بموسی بن جعفر تقدیم کنند، آنحضرت دوهزار دینارش را بمن داد و بشام اصحابش صلہ بخشید و با من (با آنکه نصایح پدرش را نشنیده بودم) خوب صلہ رحم کرد. (نتیجہ نقل این داستان مفصل اینک) هر گام نام فرزندان محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام برده شد: بگوئید: درود خدا و فرشتگان و حاملین عرش و کاتبین کرام بر آنها باد و امام صادق علیه السلام را از میان آنها بپا کیزه تر نن درود اختصاص دهید، و خدا موسی ابن جعفر را از جانب من جزای خیر دهد، زیرا بخدا که من بعد از خدا بنده ایشانم.

۱۸ - عبدالله بن مفضل گوید: چون حسین بن علی، کشته شده در فوج خروج کرد و مدینه را بتصرف در آورد، موسی بن جعفر را برای بیعت طلب کرد، حضرت تشریف آورد و باو فرمود: پس عمو! بمن تکلیفی مکن که پسرموسیت (محمد بن عبدالله) بمسویت امام صادق کرد، تا از من چیزی که نمیخواهم سر زند، چنانکه از امام صادق علیه السلام چیزی سرزد که نمیخواست (مقصود سخنان درشتی است که میان آنها رد و بدل شد و اخباریکه امام علیه السلام باو گفت: که در حدیث سابق بیان گردید).

حسین بعضرت عرض کرد: مطلبی بود که من بشما عرض کردم: اگر خواهی در آن وارد شو و اگر نخواهی شما را بر آن مجبور نمیکنم، خدا یاور است و سپس خدا حافظی کرد.

ابوالحسن موسی بن جعفر هنگام خدا حافظی باو فرمود: پسرموسی! تو کشته خواهی شد، پس نیکو جنگه کن [ضربت را جدی بزن] زیرا این مردم فاسقند، اظهار ایمان میکنند و در دل مشرکند و انالله وانا الیه راجعون من مصیبت شما جماعت را [خویشان را] بحساب خدا میگذارم، سپس حسین خروج کرد و کارش بدانجا رسید که رسید، یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آنحضرت علیه السلام فرمود.

۱۹- وَ يَهَذَا الْإِسْنَارُ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى وَسَى بْنِ جَعْفَرٍ ^{عليه السلام} وَأَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَبِهَا أُوصِيكَ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَوَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ ، حَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَيَّ دِينِهِ وَنَشَرَ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحْسِنِكَ مَعَ خِدْلَانِكَ وَقَدْ شَاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ^{عليه السلام} وَقَدْ أَحْتَجَبْتَهَا وَأَحْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ وَقَدِيمًا إِذْ عَيْتَمَ مَا لَيْسَ لَكُمْ وَبَسَطْتُمْ أَمَا لَكُمْ إِلَى مَا لَمْ يُعْطِكُمْ اللَّهُ فَاسْتَوْوَيْتُمْ وَأَمَلَلْتُمْ وَأَنَا مَحْدَرُكَ مَا حَدَّرَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ^{عليه السلام} «مِنْ مُوسَى بْنِ [أَبِي] عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ مُشْتَرِكِينَ فِي التَّدَلُّلِ لِلَّهِ وَطَاعَتِهِ إِلَى يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَدِّثُكَ اللَّهُ وَنَفْسِي وَأَعْلَمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَشَدِيدَ عِقَابِهِ وَتَكْمُلُ تَقِيمَاتِهِ وَأُوصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَتَثْبِيْتُ التَّعَمُّ ، أَنَا بِنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرُ فِيهِ أَنِّي مَدَّعٍ وَأَبِي مِنْ قَبْلِ وَ مَا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنِّي وَوَسَّكَ شَهَادَتِهِمْ وَيَسْأَلُونَ ، وَلَمْ يَدَّعُ حِرْضَ الدُّنْيَا وَمَطْلَبَهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَبًا لِآخِرَتِهِمْ ، حَتَّى يَقْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبُ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ وَذَكَرْتُ أَنِّي ثَبَطْتُ النَّاسَ عَنكَ لِرَغْبَتِي فِيهَا فِي

شرح - این حسین پسر علی بن حسین بن حسن بن امام حسن مجتبی ^{علیه السلام} است و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن است که در زمان موسی الهادی نوه منصور خروج کرد و فتح نام جاهلیت در یک فرسخی مکه ، داستان جنگه و کشته شدن او در تواریخ مذکور است و علامه مجلسی (ره) هم در صفحه ۲۶۸ مرآت القول ذکر کرده است .
۱۹ - یحیی بن عبدالله بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام نوشت : اها بعد من خودم را بتقوی خدا سفارش میکنم ، و ترا هم بآن سفارش میکنم زیرا تقوی سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان ، یکی از یاوران دین خدا و ناشرین اطاعتش بر من وارد شد و خیر داد که بر من نرحم کرده امی (که کشته میشوم) و ما را کمک نخواهی کرد ، من دعوت بسوی آن کس از آل محمد صلی الله علیه و آله را که مردم بیستندند (با تو) مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم پدرت حاضر نشد ، شما از زمان قدیم چیزی را ادعا میکنید که در خورتان نیست و آرزوی خود را بجای می کشانید ، اید که خدا بشما عطا نکرده است ، پس هوا پرست شدید و گمراه گردید ، و من ترا بر حذر میدارم از آنچه خدا ترا نسبت به خود بر حذر داشته است .

حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام با نوشت : از جانی موسی پسر [ابن] عبدالله جعفر و هم پسر علی (بن ایطالب) که هر دو در بندگی و اطاعت خدا شریکند بسوی یحیی بن عبدالله بن حسن . اها بعد ما نا من ترا و خودم را از خدا بیم میدهم و ترا از عذاب دردناک و عقاب سخت و کفر کاملش آگاه می سازم و تو و خودم را بتقوی خدا سفارش میکنم ، زیرا تقوی موجب زینت سخن و پابرجایی نعمتهاست ، نامدات بمن رسید ، در آنجا نوشته بودی که من و پدرم از زمان پیش مدعی (مقام و منصب) بوده ایم ، در صورتیکه تو چنین ادعائی از من نشنیده امی (و خدا یتعالی در رسوره زخرف فرماید) و گواهی آنها نوشته شود و مورد بازخواست قرار گیرند ، حرصیکه اهل دنیا بدینا و خواستنیهای آن دارند ، تمام خواسته های آخرت آنها را هم در دنیا تباه کرده است (از این جهت عبادات و اعمال آخرت خود را هم باغراض دنیوی مشوب می سازند

يَدِيكَ وَ مَا مَعْنِي مِنْ مَدْحِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ لَوْ كُنْتُ رَاغِبًا صَعَفْتُ عَنْ سُنَّةٍ وَلَا قَلَّةُ بَصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ
وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجًا وَ عَرَائِبَ وَ عَرَائِزَ، فَأَحْبَرَنِي عَنْ حَرْقِينَ أَسْأَلُكَ
عَنْهُمَا مَا الْعَرَفْتُ فِي بَدَنِكَ وَ مَا الصَّهْلُجُ فِي الْإِنْسَانِ، ثُمَّ أَكْتُبُ إِلَيْكَ بِحَبْرِ ذَلِكَ وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ
إِلَيْكَ أَحْذِرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ وَ أَحْشَكَ عَلَى بَرِّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَمَانًا قَبْلَ أَنْ
تَأْخُذَكَ الْأَطْفَارُ وَ يَلْزِمَكَ الْجِنَاقُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، فَتَرْوِجَ إِلَى النَّفْسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَلَا تَجِدُهُ
حَتَّى يَمُنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِمَنِّيهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّةَ الْخَلِيفَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَيُؤْوِيكَ بِرَحْمَتِهِ وَ يَحْفَظُكَ رَحِمَ رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ وَ السَّلَامَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ إِنَّا قَدْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى،

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: قَبْلَغَنِي أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَعَ فِي يَدَيَّ هَارُونَ فَلَمَّا وَرَاهُ قَالَ:
النَّاسُ يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ بَرِّي، مِمَّا يُرْمَى بِهِ.

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي وَ يَتْلُوهُ بِمَشِيئَةِ اللَّهِ وَ عَوْنِهِ الْجُزْءُ الثَّلَاثُ وَهُوَ بَابُ كَرَاهِيَةِ
التَّوْقِيَةِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.

چنانکه تو امر بمسروف را بافتراء بر من وانکار حق مشوب ساختی (و نوشته بودی که من بواسطه آرزو داشتن آنچه نزد توست (یعنی ادعاء امامت) مردم را از تو میرانم . در صورتیکه اگر راهی را که تو پیش گرفته‌ای مایل باشم ، ناتوانی از دانستن روش و کم بصیرتی بدلیل جلوگیر من نباشد) معرفت و بصیرت من از تو خیلی بیشتر است ولی میدانم اکنون وقتش نیست (اما خدای تبارک و تعالی مردم را معجونی مرکب آفریده و قوای شکفت آرد و غرائزی گوناگون باو عطا کرده است ، من دو کلمه درباره انسان از تو میپرسم ، (تا بدانی که تو بناحق ادعا میکنی ، بمن بگو) .

عترف در بدن تو چیست ؟ و صهلج در انسان کدامست ؟ جوابش را بمن بنویس ، من بتوسفارش میکنم و از نافرمانی خلیفه بر حذرت میدارم ، و بفرمان برداری و اطاعتش تشویق میکنم و دستور میدهم که برای خود امانی بگیری پیش از آنکه در جنگال افتی راز هر طرف گلوگیر شوی و از هر سو بخواهی نفس کشی ، راهی نیایی ، تا خدا با احسان و فضل خود و دلوسوزی خلیفه **أبقاه الله** بر تو منت نهد و خلیفه امانت دهد و بر تو مهربانی کند و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت بتو [بواسطه تو] حفظ کند ، درود بر کسیکه از هدایت پیروی کند ، بما وحی رسیده که عذاب برای کسی است که تکذیب کند و رو بگرداند - ۴۷ سوره ۳۰ - ۴۰ .

جعفری گوید : بمن خبر رسید که نامه موسی بن جعفر علیه السلام بدست هارون افتاد ، چون آنرا قرائت کرد گفت : مردم مرا بر موسی بن جعفر میآغالند ، در صورتیکه او از آنچه منتهش میکنند منزّه است . شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : عترف و صهلج دو عضو است در انسان که نزد اطباء بدین نام شناخته نشده سپس از کتاب عمده الطالب و مقاتل ابو الفرج تاریخ خروج یحیی بن عبدالله را که بصاحب الدیلم معروفست ذکر میکند و گریختن و پناهندگی او را بیلاذ دیلم تا مردنش را در زندان هارون الرشید با اختلافاتیکه مورخین بیان میکنند نقل کرده است - مرآت ص ۲۷۰ - .

پایان جزء دوم از کتاب کافی! دنبالش جزء سوم است که «باب کراهیه توقیت» میباشد
والحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على محمد وآله اجمعین .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوَقُّيْتِ ﴾

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا أَنْ قُنِيَ الْحَسَنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ، فَحَدَّثَنَا كُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّرِّ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنشِئُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

قَالَ أَبُو حَمَزَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: قَدْ كَانَ كَذَلِكَ.

﴿ كَرَاهَتِ تَعْيِينِ وَقْتِ ظَهْوَرِ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ ﴾

۱- ابو حمزه نمالی گوید: شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود: ای ثابت همانا خداى تبارك و تعالى این امر را در هفتاد وقت گذاشت، چون حسین صلوات الله عليه كشته شد، خشم خداى تعالى بر اهل زمین سخت گشت، آنرا تا صد و چهل بنا حیرانداخت. سپس كه ما بشما خبر دادیم، آن خبر را فاش كرديد و از روی پوشیده برده برداشتید، بعد از آن خدا برای آن وقتى نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد محو كند و ثابت گذارد و اصل كتاب نزد اوست.

ابو حمزه گوید: من این حدیث را با امام صادق علیه السلام عرض كردم، فرمود: چنین بوده است. شرح - این روایت از چند نظر اجمال و ابهام دارد كه شارحین دانشمند اصول كافی هم فقط با ذكر احتمالات آنرا توضیح داده اند: اول - از نظر هفتاد و صد و چهل است كه معلوم نیست واحدش روز یا ماه یا سال یا چیز دیگر است و ثانیاً مبدأش معلوم نیست كه آیا هجرت است یا بیعت و یا زمان دیگر و ثالثاً كلمه هَذَا الْأَمْرُ اجمال دارد از این نظر كه آیا مقصود ظهور امام زمان است یا ظهور دولت حق بدست امامی از ائمه یا چیز دیگر است، اگر چه در این مورد، چنانچه مرحوم مجلسی هم گوید وجه دوم واضح و روشن بنظر میرسد و رابعاً در اثر اجمال كلمه هَذَا الْأَمْرُ خبر دادن ائمه عليهم السلام و فاش كردن مردم هم محتمل میشود و خلاصه این روایت یا از جمله اخبار متشابه و مستصحبی است كه درك و فهم آن منحصر بخواس

٢- محمد بن یحیی، عن سلمة بن الخطاب، عن علی بن حسان، عن عبد الله بن جعفر بن کثیر قال: کنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه مهزم، فقال له: جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي ننظره مني هو؟ فقال: يا مهزم! كذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون.

٣- عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد، عن ابيه، عن الفاسم بن محمد، عن علي بن ابي حمزة، عن ابي بصير، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سألت عن القائم عليه السلام فقال: كذب الوقاتون، انا اهل بيت لا نوقيت.

٤- احمد باسناده قال: قال: ابي الله عليه السلام الا ان يخالف وقت الموقتين.

٥- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي، الحزازي، عن عبد الكريم بن عمر والخنممي، عن الفضيل بن يسار، عن ابي جعفر عليه السلام قال: قلت: لهذا الامر وقت؟ فقال: كذب

است ويا آنکه در زمان صدورش قرائن و شواهد معلوم و روشنی نزد امام و مخاطب وجود داشته که معنی آن برای عموم روشن بوده است و سپس برور زمان آن قرائن از میان رفته و لذا فهمیدنش برای زمان ما دشوار و متسر گفته است .

٢- عبدالرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: قربانت: بمن خبر دهید: این امریکه در انتظارش هستیم کی واقع میشود؟ فرمود: ای مهزم! دروغ گفتند وقت گزاران و هلاک شدند شباب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان .

شرح - ظهور امام علیه السلام از جمله امور است که وقتش معلوم نیست لذا در این روایت تصریح شده است که کسانی که برای آن وقت معین کنند دروغگویند . و کسانی که در باره ظهور آنحضرت شباب زده شوند یعنی بخدا اعتراض و اشکال کنند که چرا آنحضرت را ظاهر نمیکند ، خدا را شناخته و بقضاء و قدر او راضی نگشته و در نتیجه بشقاوت و هلاکت رسیده اند . و اما انتظار فرج و دعا کردن برای ظهور آنحضرت و در عین حال راضی بودن بخواست و قضاء خدا و تسلیم در برابر فرمایش مقتضای عبودیت و بندگی و محبوب خدای متعال و موجب نجات است .

٣- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بتمام علیه السلام پرسیدم، فرمود: وقت گزاران دروغگویند، ما خانواده‌ای هستیم که تعیین وقت نکنیم .

٤- احمد باسناده خود گوید: آنحضرت فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقتیکه وقت گزاران تعیین کنند مخالفت کند (پس هر که برای ظهور آنحضرت وقتی معین کند، واقع و حقیقت و زمانیکه خدا آنحضرت را ظاهر کند برخلاف آنست) .

٥- فضیل بن یسار گوید: با امام باقر علیه السلام عرض کردم: برای این امر وقتی هست؟ فرمود وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند، وقت گزاران دروغ گویند . همانا موسی علیه

الْوَقَاتُونَ ، كَتَبَ الْوَقَاتُونَ ، إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ ، وَاعْتَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا ، فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ : قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَعَوْا مَا صَعَوْا ، فَإِذَا حَدَّثْنَا كُمْ الْحَدِيثَ فَبَجَاءَ عَلِيٌّ مَا حَدَّثْنَا كُمْ [بِهِ] فَقُولُوا : صَدَقَ اللَّهُ ، وَإِذَا حَدَّثْنَا كُمْ الْحَدِيثَ فَبَجَاءَ عَلِيٌّ خِلَافَ مَا حَدَّثْنَا كُمْ بِهِ فَقُولُوا : صَدَقَ اللَّهُ ، تَوَجَّرُوا مَرَّتَيْنِ .

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنِ السَّيَّارِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنْ أَحِبِّهِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَرَبَّيْتُ بِالْأَمَانِيِّ مِنْذُ مِائَتِي سَنَةٍ ، قَالَ : وَقَالَ يَقْطِينٌ لِأَبْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ : مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَلَنَ

السلام چون (در طورسینا) بیورودگار خود برای پیغام بردن وارد شد ، قومش را وعده سی روز داد ، و چون خدا ده روز برسی روز افزود قومش گفتند : موسی با ما علف وعده کرد ، و کردند آنچه کردند (یعنی گوساله پرست شدند) پس اگر ما خبری بشما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد ، بگوئید : خدا راست فرموده است و اگر بشما خبری گفتیم و بر خلاف گفته ما واقع شد ، بگوئید : خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید .

شرح - راجع بوعده ای که خدا بیتالعی با موسی کرد : در سوره بقره میفرماید . « زمانیکه با موسی چهل شب وعده گذاشتیم - آیه ۵۱ - و در سوره اعراف فرماید « و با موسی سی شب وعده کردیم و آنرا بده (شب دیگر) کامل کردیم - آیه ۱۴۲ - » ، بعضی از مفسرین گفته اند : وعده خدا بیتالعی با موسی علیه السلام همان چهل شب بوده که باید سی روزش را روزه بگیرد و عبادت کند و ده روز دیگر هم صبر کند تا وقت مناجات رسد و بعضی گفته اند در آن ده روز تورات پراو نازل شد . و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند این موضوع مربوط ببداء است و برای امتحان قوم موسی بوده است ، یعنی مدت میعاد در حقیقت همان چهل شب بود ولی موسی مأمور بود که سی شب آنرا بقومش بگوید و ده شب در آمدن تأخیر کند تا میعاد حقیقی کامل شود و هم بدینوسیله امتش آزمایش شوند و مؤمنین را سخ و ثابت آنها از منافقین و متزلزلین ممتاز و مشخص گردند ، تا اگر در روز قیامت یکدمه از آنها در عالترین درجات بهشت و دسته دیگر در نازلترین درجات و یا گرفتار کیفر و عقاب بودند انتقاد نکنند و عدالت و واقع بینی خدا برای آنها روشن گردد ، همچنین است موضوع ظهور امام زمان علیه السلام و تعیین وقت برای آن ، که اگر ائمه علیهم السلام در باره آن وقتی معین کنند و در آنوقت ظهور نکنند مربوط بموضوع بداء و امتحان خدا بیتالعی از بندگان است تا مؤمنین واقعی و حقیقی آنها از منافقین و ریا کاران ظاهری مشخص و ممتاز گردند و کسی که اخبار بدائیه را تصدیق کند بواسطه صموبت آن بر نفس انسان ، خدا اجر و پاداش او را مضاعف و دو برابر میدهد .

۶- علی بن یقطین گوید : موسی بن جعفر علیه السلام بمن فرمود : دوست سالت که شیمه با رزوها تربیت میشود : (چون علی این خبر را برای پدرش نقل کرد) یقطین که در دستگاه سفاخ و منصور

وَقِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لِعَلِّي: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَلَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ، غَيْرَ أَنَّ
 أَمْرَكُمْ حَصَرَ، فَأَعْطَيْتُمْ مَحْضَهُ، فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَإِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ، فَعَمَلْنَا بِالْأَمَانِي، فَلَوْ
 قِيلَ لَنَا: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةٍ لَقَسَّتِ الْقُلُوبُ وَلَرَجَعَ عَامَةٌ
 النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَكِنْ قَالُوا: مَا أَسْرَعَهُ وَمَا أَقْرَبَهُ تَأَلَّفَا لِقُلُوبِ النَّاسِ وَتَقَرَّبَا لِلْفَرَجِ.

خدمت میبرد) پسرش علی بن یقین گفت: چرا آنچه در باره ما گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقمشود و آنچه درباره شما گویند (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی بیدرش گفت: آنچه درباره ما شما گفته شده از يك منبع است، (و آن منبع وحی است که بتوسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام بمردم میرسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود، خالص و واقمش بشما عطا شد، و مطابق آنچه بشما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است، لذا بآرزوها دلگرم گشته ایم، اگر بما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دوست یا سیصد سال دیگر واقع نمیشود، دلها سخت شود و بیشتر مردم از اسلام برگردند، ولی میگویند: چقدر زود میآید، چقدر بشتاب میآید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

شرح - علی بن یقین در سال ۱۸۲ یعنی یکسال پیش از وفات موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است. و هر وقت امام علیه السلام این حدیث را باو فرموده باشد، از دوست سال کمتر است ولی پیداست که در هر لغتی رؤوس اعداد مانند ده، صد، دوست، سیصد، هزار در آلسنه و افواہ معروفست و بکسور آن توجهی نمیشود، در اینجا هم امام علیه السلام طبق همین اصطلاح و معمول لغت تکلم فرمود است.

و اما آنچه علی بن یقین بیدرش گفت مطلبی است صحیح و متین که مضمون آن را هم مرحوم صدوق در علل الشرایع خود از حدیثی نقل میکند، و توضیحش اینستکه: موضوع امید و آرمان در اخبار و روایات و هم در علم روانشناسی امروز از مؤثرترین موجبات پیشرفت و ترقی انسان بشمار آمده است، و بر عکس یأس و نومیدی از بزرگترین بلاها و موجبات سقوط و انحطاط معرفی شده است تا آنجا که یأس از رحمت خدا در ردیف گناهان کبیره قرار گرفته است. امر ظهور و فرج امام زمان علیه السلام و پیشرفت دولت حق و عزت مؤمنین، امریست قطعی و مسلم و ضروری نزد شیعه، ولی مصلحت و واقع بینی خدای تعالی چنین اقتضا کرده است که بآن سرعتیکه اصحاب ائمه علیهم السلام، انتظارش را داشتند واقع نشود، بلکه برای مدت مدید و نا معلومی بطول انجامد، تا مؤمنین راسخ از مناققان ظاهری مشخص گردند و نیز همه شیعیان با آرزو و امیدیکه نسبت بظهور آنحضرت دارند، چون وقتش را نمیدانند، و احتمال میدهند در زندگی آنها آنحضرت ظهور فرماید، از اینجهت باروحی زنده و بانشاط و ظایف دینی و اجتماعی خود را انجام میدهند و نزدیک بودن علاوه بر آنکه امریست نسبی، از نظر علم شامل و محیط خدای تعالی، هر دوری نزدیکست

۷- الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْرَمٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ: إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةَ يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدِّمُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا.

﴿بَابُ التَّمْحِصِ وَالْإِمْتِحَانِ﴾

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَعَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا بُويعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُمَانَ صَعِدَ الْمَسْبَرَّ وَحَطَبَ بِخُطْبَةٍ ذَكَرَهَا- يَقُولُ فِيهَا: الْإِنَّ يَلِيْتَنَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ عليه السلام وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِنَبْلُلَنَّ بَلِيلَةً وَلِنَغْرِبَنَّ غَرْبَلَةً، حَتَّى يَعُودَ اسْتَعْلَاكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ اسْتَعْلَمَكُمْ وَلَيْسَبَقَنَّ سَبَاقُونَ، كَانُوا قَصْرُوا، وَلَيَقْصُرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا، وَاللَّهِ مَا كُنْتُمْ وَسَمَةً وَلَا كَذَبَتْ كَذِبَةٌ وَلَقَدْ نَبِئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ.

چنانچه راجع بروز قیامت هم میفرماید « اقتربت الساعة » بخلاف آنکه اگر بآنها بگویند ، ظهور دولت حق تا دویت یا سیمد یا هزار و بیشتتر بطول میانجامد که در آنصورت ملال و افسردگی همه را فراگیرد و بلکه از آنجهت که انسان طیباً بآرزو و امید داغتر و شایق تر است، دینیکه او را ملول و افسرده کند، رها میکند و در پی کسی میرود که باو وعدههای زود و خوش ظاهر دهد، اگر چه پوشالی و تو خالی باشد .

۷- مهزم پند ابراهیم گوید : خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان (بنی عباس) سخن بیان آوردیم ، حضرت فرمود : مردم بواسطه شنایشان برای این امر هلاک گشتند . همانا خدا برای شباب بندگان ، شباب نمیکند ، برای این امر پایانی است که باید بآن برسند ، و اگر مردم بآن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند .

﴿(بررسی و آزمایش)﴾

توضیح - تمحیص در لغت بمعنی گداختن طلا و جدا کردن غش آنست و در اینجا مقصود از آن آزمایش انسانست بوسیله تکالیف سخت و دشوار تا خوبان از خوبان جدا شوند .

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : چون بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت شد ، آنحضرت هر متبر بر آمد و سخنرانی و خطبهائی التا کرد - که امام صادق علیه السلام آنرا ذکر کرد - و در ضمن آن چنین فرمود : همانا بلیه و گرفتاری شما (که خدا برای امتحان و آزمایشتان مقدر کرده است) مانند روزیکه خدا پیمبرش صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت رجوع کرده است ، سوگند بآنکه او را بحق برانگیخت که شما و ساوس و آراء مختلف پیدا کنید و غربال شوید ، تا آنجا که افراد پائین از

﴿۹۴﴾ عَدْنُ بْنُ يَحْيَىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: وَيْلٌ لِّطَفَاةِ الْعَرَبِ، وَإِنْ أَمَرَ قَدِ اقْتَرَبَ، قُلْتُ: جُعِلَتْ قَدَاكُ كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: نَفَرٌ يَسِيرٌ قُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ، قَالَ: لَا يَدُ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يَمَحْصُوا وَ يَمَيِّرُوا وَ يَغْرَبِلُوا وَ يَسْتَحْرِجُوا فِي الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

۳ - عَدْنُ بْنُ يَحْيَىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّرِيفِيِّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ

شما فراز گیرند و بالایشها بزیر گرایند ، و پیشی گیرند گاینکه کوتاهی میکردند ، پیشی نازند ، و پیشی گیرند گاینکه پیش میآختند کوتاهی کنند ، بخدا که هیچ نشانه‌ای (از نشانه‌های حق) از من پوشیده نگشته و دروغی بمن گفته نشده ، و بتحقیق که این مقام و این روز را بمن آگهی داده‌اند .

شرح - پیغمبر اسلام سلی الله علیه و آله در اوائل پشت با محیط و مردمی روبرو شد که جهل و باطل دامنگیر آنها شده بود ، از پیشوای دلسوز و رهبر دانای خود روگردان شده و عبادت بتها و عادات زشت جاهلیت سرگرم بودند ، پیغمبر اسلام که خدای تعالی او را مایه امتحان مردم قرار داد و مبعوثش ساخت با مجاهدات و مساعی بی نظیر خود و غزوات و جنگهای متعدد ، بت پرستانرا خدا پرست کرد و آدمکشان خونخوار را ، مانند برادر مهر بان در یکصف و تمقیب از یک هدف قرار داد و قوانین عادلانه اجتماعی را در میان آنها مجری ساخت و بیت المال را طبق حق و عدالت تقسیم میفرمود ، ولی متأسفانه پس از وفات پیغمبر اکرم سلی الله علیه و آله مسلمین آن عادات و اخلاق حسنه اسلامی را رفته رفته کنار گذاشتند تا آنجا که میتوان گفت: در زمان خلافت عثمان یکمرتبه به قمر را برگشتند و زمان جاهلیت را تجدید کردند .

اکنون پس از قتل عثمان امیر المؤمنین علیه السلام ، با محیط و مردمی روبرو شده است که نمونه زمان جاهلیت است و برای ارجاع قوانین حق و عدالت و سرکوبی طغیانگران باید جهاد کند و از خود گذشتگی نشان دهد ، پس قهرآ مردمی بیذیرند و اطاعت نمایند و دسته‌های ترمرد و نافرمانی کنند ، و از میان آنها برخی از مسلمین که نسبت بحق آنحضرت کوتاهی کرده و با دیگران بیعت کردند پیش تا زند و اطاعت آنحضرت را کردن نهند و در رکابش جهاد کنند و بعضی دیگر مانند طلحه و زبیر که با وجود آنکه در زمان پیغمبر اسلام سوابق درخشانی کسب کرده بودند از اطاعت و انقیاد آنحضرت سرپیچی کرده ، طغیان و سرکشی آغاز کنند .

۲ - ابن ابی یغفور گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : وای بر سرکشان عرب از امریکه نزدیک است ، (وای بر آنها در زمان ظهور امام قائم علیه السلام که نزدیکست چنانچه در حدیث ۹۳۸ بیان شد) عرض کردم : قربانت گردم ، چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود : چند نفر اندک ، عرض کردم بخدا کسانی که از ایشان از این امر سخن میگویند (اظهار عقیده بامام زمان میکنند) بسیارند ، فرمود مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون ریزند .

۳ - منصور گوید : امام صادق علیه السلام : بمن فرمود : ای منصور : این امر (ظهور امام دوازدهم)

عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي بَرْزَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا مَعْشَرَ أَهْلِ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيِّزُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْفِي مَنْ يَشْفَى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «الْمَ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا الْفِتْنَةُ؟ قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ، فَقَالَ: يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ، ثُمَّ قَالَ: يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ.»

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ: «إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا التَّمْيِيزُ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَمَنْ أَقْرَبَهُ فَرَدُّهُ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَرَدُّهُ، إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجَةِ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا.»

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الصَّقَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَالْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوسًا وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَسْمَعُ كَلَامَنَا، فَقَالَ لَنَا: فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ!! لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَكُونُ مَا تَسْمُدُونَ

. پشما نمیرسد جز بعد از ناامیدی و نه بخدا (پشما نمیرسد) تا (خوب از بد) جدا شوید و نه بخدا تا بر

رسی شوید و نه بخدا تا شقاوت بشقی رسد و سعادت بسعید .

۴ - معمر بن خلاد گوید : شنیدم حضرت ابوالحسن عليه السلام میفرمود : « ای مردم مکرر مردم پنداشته‌اند بسرف اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند ؟ ۱ - اول سوره عنکبوت - ، سپس بمن فرمود فتنه (امتحان) چیست ؟ عرض کردم : قربانت کردم : آنچه ما میدانیم امتحان در دین است ، حضرت فرمود : امتحان میشوند ، چنانکه طلا امتحان میشود ، و باز فرمود : خالص و پاک میشوند ، چنانکه طلا پاک میشود .

۵ - مردی از حضرت ابیجعفر عليه السلام نقل میکند که فرمود : دل‌های مردم از حدیث شما (شیعه که معتقد بنیبت امام عصر میباشد) میرسد و تنفر دارد ، پس هر که بان اقرار کرد بیشترش گویند و هر که منکر شد از اودست بردارید . همانا ناچار باید آزمایشی پیش‌آید که هر فرد خموسی و محرم رازی در آن سقوط کند ، تا آنجا که آنکس که (از کمال باریک بینی و دقت) مورا دو نیمه میکند سقوط کند تا آنجا که جز ما و شیعیان ما باقی نماند .

۶ - منصور سبقل گوید : من و حارث بن منیره با جماعتی از اصحابان (شیعیان) خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بودیم (و از ظهور دولت حق سخن میگفتیم) آنحضرت سخن ما را میشنید ، سپس فرمود

إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تَعْرَبُوا، لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تُمَحِّصُوا، لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا، لِأَنَّ اللَّهَ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَابِ، لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى يَشْفَى مَنْ يَشْفَى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

○ (بَابُ) ○

أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

﴿۹۳۵﴾ ۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ. ۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزَانَ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» فَقَالَ: يَا فَضِيلُ! اعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ نَهْمَ مَا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ، لِأَبْلِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِيَوَائِهِ، قَالَ: وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم.

کجائید شما ؟ هیئات ، هیئات ، نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، تا غربال شوید ، نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، تا بررسی شوید ، نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود . تا جدا شوید . نه بخدا آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، جز بعد از نومیدی . نه بخدا ، آنچه بسویش چشم میکشید واقع نشود ، تا شقاوت بشقی برسد وسعادت بسعید .

○ (آنکه امامش را شناسد تقدم و تأخر این امر زیانش نرساند) ○

۱ - زراره گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : امامت را بشناس ، زیرا هر گاه امامت را شناختی تقدم یا تأخر این امر زیانت ندهد (یعنی چه آنکه دولت حق زود ظاهر شود و یا دیر ، برای تو مساویست و زیانی نکرده می ، همانا زیان برای کسی است که امامش را نشناسد) .
۲ - فضیل بن یسار گوید : از امام صادق عليه السلام درباره قول خدا یعنی « روزیکه هر دسته از مردم را با امامشان میخوانیم - ۷۱ - سوره ۱۷ - » پرسیدم . فرمود : ای فضیل ! تو امامت را بشناس ، زیرا هر گاه امامت را شناختی تقدم یا تأخر این امر زیانت ندهد ، کسیکه امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد ، مانند کسی است که در لشکر آنحضرت بوده است ، نه ، بلکه مانند کسیکه زیر پرچم آنحضرت نشسته باشد ، در اینجایکی از اصحابش گفت : مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم علیه وآله شهید شده باشد .

۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلَتْ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! وَأَنْتَ وَمِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا، مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدَفَرَّ جَعْنَهُ لِانْتِظَارِهِ.

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَاعِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا أَسْمَعُ، فَقَالَ: تَرَانِي أُدْرِكُ الْقَائِمَ عليه السلام؟ فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! أَلَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَكَ؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ وَأَنْتَ هُوَ- وَتَنَاوَلَ يَدَهُ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا تُبَالِي يَا أَبَا بَصِيرٍ! أَلَّا تَكُونَ مُحْتَبِياً بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَيِّتُهُ مَيِّتُهُ جَاهِلِيَّةٍ وَ مَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.

﴿۹۵۰﴾ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيِّ الْعَلَوِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ الْمُعْظِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرَيْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِ نَا الْأَيْمُوتِ فِي وَسْطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ.

۳- ابوبصیر گوید: با امام صادق عليه السلام عرض کردم: قربانت کردم، کی فرج و گشایش باشد؟ فرمود ای ابا بصیر! توهم از جمله دنیاخواهانی، کسی که این امر را بشناسد، برای او بواسطه انتظارش فرج حاصل شده.

۴- اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من میشنیدم که ابوبصیر از امام صادق عليه السلام میپرسید: شما عقیده دارید که من حضرت قائم عليه السلام را درک میکنم؟ فرمود: ای ابا بصیر! مگر نه اینست که تو امامت را میشناسی؟ عرض کرد: چرا بخدا، شایسته امام من - و دست حضرت را گرفت - حضرت فرمود: ای ابابصیر! بخدا از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه بشیرت تکیه نکرده‌ای باک نداشته باش (یعنی ثواب چنان کسی برای تو هست).

۵- فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد، مانند مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و با امامش شناسا باشد، تقدم یا تأخر این امر او را زیان ندهد، هر که بمیرد و با امامش شناسا باشد: مانند کسی است که در زیر خیمه امام قائم همراه او باشد.

۶- امام باقر عليه السلام فرمود: برای کسیکه در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است زیانی نیست [چه زیانی است] که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد.

عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اعْرِفِ الْعَلَامَةَ، فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَصْرُكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَى بِإِمَامِهِمْ» فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْمُنْتَظَرِ.

(بَابُ)

مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ وَ مَنْ جَعَلَ الْإِلَافَةَ أَوْ بَعْضَهُمْ وَمَنْ
أَثَبَتِ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَلَامٍ، عَنْ سُورَةَ بْنِ كَلْبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمُ مَسْوُودَةٌ»؟ قَالَ: مَنْ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ» قَالَ: قُلْتُ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا؟ قَالَ: «وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا» قُلْتُ: «وَإِنْ كَانَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؟» قَالَ: «وَإِنْ كَانَ».

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ، عَنِ الْفَضِيلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ.

۷ - مرین ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: علامت را بشناس (یعنی امامت را بشناس بحديث ۵۲۷ رجوع شود) چون او را شناختی تقدم یا تاخر این امر بتو زیانی نرساند. همانا خدای عزوجل میفرماید: «روزيکه هر دسته از مردم را بامامشان [همراه امامشان] میخوانیم - ۷۱ سوره ۱۷ - پس هر که امامش را شناسد مانند کسی است که درخیمه امام منتظر باشد.

❖ (درباره ناهلیکه ادعای امامت کند و کسیکه همه ائمه یا بعضی از ایشان را انکار کند) ❖
❖ (و آنکه امامت را برای ناهل اثبات کند) ❖

۱ - سوره بن کلب گوید: امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل «و روز قیامت کسانی را که در باره خدا دروغ گفته اند روسپاه بینی - ۶۰ سوره ۳۹ - پرسیدم، فرمود: کسی است که بگوید من امامم و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه علوی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی باشد، عرض کردم: اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب باشد؟ فرمود: اگر چه باشد.

شرح - سؤال سوم یا تأکید سؤال دومست و یا بجهت دفع احتمالی که ممکن است مراد بعلوی، شیعه علی علیه السلام یا سایر خویشان آنحضرت باشد.

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ادعای امامت کند و اهلیش نباشد، کافراست.

۳- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ؛ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ»، قَالَ: كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ، قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا؟ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا.

(۹۵۵) عِدَّةٌ مِمَّنْ أَصْحَابُنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَائِ، عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزُكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَدَّ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا.

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي أَيُّوبٍ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا تَبَرَّأَ اللَّهُ عَمْرَهُ.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتَهُ مِنَ عَبْدِ اللَّهِ، مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ، كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ.

۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

۳- حسین بن مختار گوید: با امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت «روز قیامت کسانی را که بخدادروغ بستند مبینی - ۶۰ - سورۃ ۳۹» (تفسیرش چیست؟) فرمود: درباره کسی است که خود را امام داند و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد؟ فرمود: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد.

۴- ابن ابی یغفور گوید: شنیدم، امام صادق علیه السلام میفرمود: سه کسند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و پاکشان نکند و عذابی دردناک دارند: ۱- هر که ادعای امامت از طرف خدا کند و حق نداشته باشد. ۲- کسیکه امام از طرف خدا را انکار کند. ۳- آنکه معتقد باشد که ایندو از اسلام بهره‌ی دارند.

۵- امام صادق علیه السلام میفرمود: این امر (امامت) را غیر صاحبش ادعا نکند، جز اینکه خدا عرش را قطع کند.

۶- و فرمود: کسیکه با امامیکه امامتش از جانب خدا است کسی را شریک کند که امامتش از جانب خدا نیست: بخدا مشرک گفته است.

۷- محمد بن مسلم گوید: با امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی بمن گفت: امام آخر را بهناس، نشناختن امام اول زبانت ندهد، حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمیشناسم و

مُسْلِمٌ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ قَالَ لِي: اعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَيْمَةِ وَلَا يَضُرَّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ، قَالَ: فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ هَذَا فَإِنِّي أَبْغِضُهُ وَلَا أَعْرِفُهُ وَهَلْ عَرَفَ الْآخِرَ إِلَّا بِالْأَوَّلِ.

۸- الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ عَنِ الْأَيْمَةِ عليها السلام، قَالَ: مَنْ أَنْكَرُوا أَحَدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرُوا الْأَمْوَاتَ. **﴿۹۶۰﴾** عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهَبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِذَا فَعَلُوا فَاجِسَةً قَالُوا: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»، أَسْأَلُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، قَالَ: فَقَالَ: هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالرِّئَاسَةِ وَالشَّرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ؟ فَقُلْتُ: لَا، فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْفَاجِسَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا؟ قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَوَلِيُّهُ، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا فِي أَيْمَةِ الْجَوْرِ؛ ادَّعَوْا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالْإِنْتِمَاءِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللَّهُ بِالْإِنْتِمَاءِ بِهِمْ؛ فَردَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَأَخْبَرَ

دشمن دارم، مگر امام آخر جز بوسیله امام اول شناخته شود ؟

۸- ابن مسکان گوید: از شیخ درباره ائمه علیهم السلام پرسیدم، فرمود: هر که یکی از زنده‌ها را

منکر شود امامان مرده را منکر شده است.

شرح - گویا مرادش امام کاظم علیه السلام است، اگر چه کلمه شیخ برای امام صادق علیه السلام

بیشتر بکار می‌رود، ولی ابن مسکان از آنحضرت پیش از چند روایت نقل نکرده و بعضی گفته‌اند: تنها یک روایت مشعر را نقل کرده است، اما شیخ صدوق در اكمال الدین همین روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. و در هر حال تعبیر بشیخ از نظر ترقیه می‌باشد و انکار امام زنده از آنجهت مستلزم انکار امامان مرده است که امامت امام زنده از قول آنها ثابت شده و دلیل امامت میان همگی مشترک است، پس وقتی امام زنده را نشانند، دلیل امامت را نشانخته، و اعتقاد بر دلیل ثمری ندارد، و نیز کسیکه امام زنده را نشانند، امام دیگر را که اهلیت ندارد، برای خود انتخاب میکند، و این خود دلیلی است که امامان سابق را آنگونه که باید نشانخته است.

۹- محمد بن منصور گوید: از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل «و چون کار بدی کنند، گویند

پدران خود را مرتکب آن دیده‌ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است، بگو خدا بکار زشت فرمان نمیدهد چرا در باره خدا چیزی که نمیدانید می‌گویند ؟ - ۲۸ سوره ۷ - پرسیدم، فرمود: آیا کسی را دیده‌ای که معتقد باشد خدا بزنا کردن و شراب نوشیدن و مانند این محرمات فرمان داده است ؟ عرض کردم: نه، فرمود: پس این کار زشتی که ادعا میکنند خدا آنها را بدان فرمان داده است چیست ؟ عرض کردم: خدا دانایتر است و واپس، فرمود: این مطلب درباره امامان جور (غاصب امامت) است که مردم ادعا کردند خدا ایشان را پیروی از مردمی فرمان داده است که خدا پیروی از آنان دستور نداده پس خدا ادعاها پشانرا

أَنَّهُمْ قَدَقَالُوا عَلَيْهِ الْكِتَابَ وَسَمَىٰ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً.

۱۰- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ؛ عَنْ أَبِي وَهَبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ

۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» قَالَ: هُمْ وَاللَّهُ أَوْلِيَاءُ فَلَانٍ وَفُلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ أَيْمَةً دُونَ

رد کرده و خبر داده که درباره خدا دروغ گفته اند و این عملشان را فاحشه (کار زشت) نامیده است .

۱۰- محمد بن منصور گوید: از عبد صالح (حضرت موسی بن جعفر عليه السلام) درباره قول خدای

عزوجل: «بگو پروردگار من همه کارهای زشت را، آنچه عیانست و آنچه نهانست حرام کرده - ۳۱ سوره

۷- پرسیدم، فرمود: برای قرآن ظاهری است و باطنی، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده

ظاهر قرآنست و باطن آن پیشوایان جورند و همه آنچه را خدایتعالی در قرآن حلال فرموده ظاهر قرآنست

و باطن آن پیشوایان حق (ائمه مسمومین علیهم السلام) هستند .

شرح - قرآن کریم در آیات مبارکاتش بایمان و اسلام و یقین و تقوی و نماز و زکوة و حج و روزه و

سایر طاعات و عبادات فرمان میدهد و این امور از نظر ظاهر کالبد و پیکرهای هستند که هر یک از لحاظ اجرا

شرایط و اجزاء مخصوصی دارند، ولی از نظر اینکه این امور در وجود ائمه علیهم السلام مجسم و ممثل گشته

و ایشان آینه تمام نمای همین طاعات و عبادات میباشند، زیرا ایشان باین امور امر میکنند و آموزگار

آن میباشند و خود بطور کامل آنها را انجام میدهند، بدینجهت تمام اوامر قرآن با آنها متحد شده و ایشان روح

و باطن اوامر قرآن گشته اند و بوجود آنها تأویل میشود، لذا آیه شریفه ان الصلاة تنهى عن الفحشاء

والمنکر بوجود امیرالمؤمنین عليه السلام تأویل شده است یعنی ظاهر نماز همین رکعات مخصوصی است که هر

مسلمان باید در اوقات معین انجام دهد، و باطن و حقیقت و روح و معنی نماز مطابق بیانی که ذکر شد

امیرالمؤمنین عليه السلام است. همچنین کفر و نفاق و شرک و زنا و قتل و شرب خمر و امثال آن امور یستکه قرآن از

آنها نهی و جلوگیری فرموده و آن ظاهر قرآنست، ولی باطن و واقمش پیشوایان جور و ستم و مدعیان بناحق

اما متذکره مجسمه این امور و وادارکننده مردم را با آنها میباشند .

۱۱- جابر گوید: از امام باقر عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل: «بعضی از مردم سواى خدا هستند

(مانند بت و گاو و سایر مبودهای باطل) گیرند و آنها را چون خدا دوست دارند - ۱۶۴ سوره ۲ -

پرسیدم، فرمود: ایشان بخدا اولیاء فلان و فلانند که آنها را پیشوای خود گرفتند، نه آن امامی را که

الإمام الذي جعله الله للناس إماماً ، فلذلك قال : « ولويرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوة لله جميعاً وأن الله شديد العذاب » إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الأسباب » وقال الذين اتبعوا : لو أن لنا كرة فنتبرأ منهم كما تبتروا منا كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : هم والله يا جابر ! أئمة الظلمة وأشياعهم .

۱۲ - الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن أبي داود المسترقی ، عن علي بن ميمون عن ابن أبي يعفور قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكبيهم ولهم عذاب أليم : من ادعى إمامة من الله ليست له ، ومن جحد إماماً من الله ، ومن زعم أن لهما في الإسلام نصيباً .

(باب)

فيمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله

۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، [عَنْ] بَنِي أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ » قَالَ : يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ ، بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ أئِمَّةِ الْهُدَى .

خدا پیشوای مردم قرار داده . بدینجهت خدا فرموده است : « کاش آنکسان که ستم میکنند میدانستند که وقتی عذاب را مشاهده کنند ، توانایی یکسره برای خداست و عذاب خدا بسیار سخت است ، زمانی که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را ببینند و روابطشان قطع شود * و پیروان گویند : ایکاش برای ما باز گشتی بود تا از آنها بیزار میشدیم ، چنانکه از ما بیزار شدند ، اینچنین خدا اعمالشانرا بآنها مایه افسوس و پشیمانیها نشان میدهد ، و ایشان از آتش بیرون نشوند - ۱۶۵ تا ۱۶۷ سوره ۲ - » امام باقر عليه السلام فرمود : ای جابر ! ایشان بخدا پیشوایان ستمگران و پیروان ایشانند .

۱۲- ابن ابی یعفور گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : سه کسند که خدا در روز قیامت بآنها نظر نکند و پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند : کسیکه امامتی را که از جانب خدا ندارد ادعا کند و هر که امام از جانب خدا را انکار کند و آنکه معتقد باشد ایندو از اسلام بهره می دارند .

*) کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند ()

۱- ابن ابی نصر گوید : حضرت ابوالحسن علیه السلام در باره قول خدای عزوجل « گمراهانرا آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدا پیروی کنند کیست ؟ - ۵۰ سوره ۲۸ - » فرمود : یعنی کسیکه رأیش دینش باشد بدون امامی از ائمه هدی . (یعنی امامی را که خدا رهبر و هادی او قرار داده رها کند

«۹۶۵» عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَقْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ، وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ وَمِثْلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ صَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَقَطَّعَهَا، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَجَائِبَةً يَوْمَهَا، فَلَمَّا جَسَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطَّعِهَا مِنْ غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَسَّتْ إِلَيْهَا وَاعْتَرَّتْ بِهَا، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبَضِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطَّعَهَا أَنْكَرَتْ رَاعِيهَا وَقَطَّعَهَا، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَقَطَّعَهَا، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا، فَحَسَّتْ إِلَيْهَا وَاعْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: الْحَقِّي بِرَاعِيكَ وَقَطَّعِيكَ، فَإِنَّكَ تَأْتِيهِ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكَ وَقَطَّعِيكَ، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَةً لِأَرَاعِي لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا، فَبَيْنَمَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَمَّ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا؛ وَكَذَلِكَ وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لِإِمَامٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ جِلٌّ وَعَزٌّ ظَاهِرًا عَادِلًا أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِبًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيِّتَةً كَفَرٍ وَنِفَاقِي. وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ! أَنَّ أَيْمَةَ الْجَوْرِ وَاتِّبَاعَهُمْ لِمَعزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ، قَدَضَلُوا وَأَضَلُّوا، فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا

و طبق رأی و سلیقه خویش برای خود امامی بترشد و در اسول و فروع دین بقیاس و استحسان و نظرات شخصی خویش اکتفا کند.

۲ - محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: هر که دینداری خدا کند با عبادتی که خود را در آن بزحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد، کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهست و سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خویش کم شود و تمام روز را با تلاش در رفت و آمد باشد و چون شب بر او برده افکند، گله‌ئی را که از چوپان خودش نیست ببیند، بسوی آن گراید و بان فریب خورد و در خوابگاه آن گله بخوابد. هنگامیکه چوپان گله خود را حرکت دهد، آن چوپان و گله را ناشناس ببیند، باز با شتاب و سرگردانی در جستجوی چوپان و گله خود برآید، گوسفندانی را با چوپانش به ببیند، بسوی آن گراید و بدان فریفته شود، چوپان هم او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تواز چوپان و گله خود گمگشته و سرگردانی، آنکس گوسفند هراسان و سرگردان و تنها باین سو و آن سو زند و چوپانی هم ندارد که بچرا گاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند.

در همین هنگام هر که گمشدن او را مفتنم شمارد و او را بخورد، چنین است بخدا ای محمد! حال کسیکه از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار (یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت شده) و عادل از طرف خدای جل و عز نباشد، او گم شده و گمراهست و اگر بر این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است.

بدان ای محمد! که پیشوایان ستمگری و پیر و نشان از دین خدا برکنارند، خود گمراه گشته و مردم را گمراه کرده‌اند، اعمالیکه بجا می‌آورند، مانند خاکستری باشد که تند پادی در روز طوفانی بدو زند

کَرَمًاوِ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ، لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٌ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ .

۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنِّي أُخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَ فَلَانًا وَفُلَانًا ، لَهُمْ أَمَانَةٌ وَصِدْقٌ وَوَفَاءٌ ، وَأَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ ، لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَلَا الْوَفَاءُ وَالصِّدْقُ؟ قَالَ : فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَأَنفُسَانِ ، ثُمَّ قَالَ : لِأَدِينٍ لِمَنْ ذَانَ اللَّهُ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ مِنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ ، قُلْتُ : لِأَدِينٍ لِأَوْلِيكَ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَا؟ قَالَ : نَعَمْ لِأَدِينٍ لِأَوْلِيكَ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَا ، ثُمَّ قَالَ : أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» يَسْمَعُ [مِنْ] ظُلُمَاتٍ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لِوِلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ : «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوِلَايَتِهِمْ

چیزی از آنچه کسب کرده‌اند بدستشان نیاید ، اینست همان گمراهی دور .

۳ - عبدالله بن ابی یعقوب گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : من که با مردم آمیز ش دارم بسیار تعجب میکنم از مردمی که از شما پیروی نمیکنند و بدنبال فلان و فلان میروند ولی امین و راستگو و با وفایند ، و مردمی هستند که بدنبال شمایند ، ولی امانت و وفاء و راستگویی آنها را ندارند .

امام صادق علیه السلام راست نشست و مانند خشمناکی بمن متوجه شد ، سپس فرمود : هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند ، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند ، عرض کردم : آنها دین ندارند و بر اینها سرزنش نیست ؟ فرمود : آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنش نیست ، سپس فرمود : مگر قول خدای عزوجل را نمی شنوی ؟ « خدا کار سازگاریست که ایمان آورده‌اند و از ظلمات بنورشان میبرد - ۲۵۷ سوره ۲ - یعنی از ظلمات گناهان بنور توبه و آمرزششان میبرد ، بواسطه پیرویشان از هر امام عادل که از جانب خداست . و باز فرموده است : « و کسانی که کافر شده‌اند کار سازشان طغیانگران سرکشند که از نور بظلمتشان میبرند » مقصود از این آیه اینست که آنها نور اسلام داشتند ، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند ، بواسطه پیروی او از نور اسلام بظلمات کفر گراییدند ، سپس خدا برای ایشان همراه بودن با کفار را در دوزخ واجب ساخت « آنها دوزخیانند و در آن جاودان باشند » .

شرح - در آیه شریفه نور را بلفظ مفرد و ظلمات را بلفظ جمع ذکر فرمود ، برای اینکه نور که دین اسلام و راه حق و سواست یکی است و انحراف که موجب اختلاف و تعدد است در آن راه ندارد ولی

[إِيَّاهُ] مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ ، فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ ، وَوَأَوْلَيْكَ أَصْحَابِ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

۴ - وَعَنْهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً ، وَلَا عُفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً .

۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ : إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْبِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَإِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْبِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً .

دینهای باطل و بدعتها و وسوس شیطانی که در آیه شریفه از آن تعبیر ظلمات شده است و در اطراف راه مستقیم حق قرار دارد متعدد و بی شمار است .

۴ - امام باقر علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی فرموده است : هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگر بیکه از جانب خدا نیست دینداری کند ، اگر چه آن رعیت نسبت با اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه در می‌گذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند ، اگر چه آن رعیت نسبت بخود ستمگر و بدکردار باشد .

۵ - امام صادق عليه السلام فرمود : خدا شرم نمی‌کند که عذاب کند هر امتی را که با امامیکه از جانب خدا نیست دینداری کند اگر چه نسبت با اعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشد ، همانا خدا شرم می‌کند امتی را عذاب کند که با امام از جانب خدا دینداری کند ، اگر چه نسبت با اعمالش ستمگر و بدکردار باشد .

شرح - این چند روایت دواصل تولی و تقیری را در اسلام استوار و تثبیت می‌کند ، ما تحت عنوان توضیح ذیل حدیث ۵۳۷ (ج ۱ ص ۳۰۰) مستدل و مبرهن ثابت نمودیم که خدایتعالی بعد از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای رهبری و پیشوائی خلق دوازده نفر معین و مشخص را انتخاب نموده و منصوب ساخته است ، علم رهبری و مقررات و قوانین دین خود را تنها با آنها عنایت فرموده و استعداد و قابلیت دعوت و تبلیغ دین خویش را در وجود ایشان از نظر فطرت و کنسابق تکمیل نموده است ، بنا بر این هر فردی غم آن که دعوی پیشوائی و امامت کند دروغگو و نیرنگیاز است ، خود گمراه است و دیگرانرا گمراه بت بخود و پیروانش ستمی بزرگ مرتکب میشود ، بدینجهت در این دوروایت از ایشان بکلمه گر و منحرف ، تعبیر شده است .

اسلام پس از وفات پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین افرادی با دعا برخاسته و پس از

﴿باب﴾

﴿مِنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنَ أُمَّةِ الْهُدَى وَهُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ﴾

۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَائِئِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ ،

اندکی حکمرمایی با زور و سرنیزه ، خویشن و پیروان خویش را مفتضح و رسوا نموده و لعنت و نفرین را از بازماندگان برای خود بیادگار گذاشته اند . مردمیکه در حزب چنین افراد نام نویسی کنند و در شمار آنها در آیند و بر عده آنها بیفزایند و موجب مزید شوکت و قدرتشان گردند ، اگر چه از نظر وظیفه شخصی ، مردمی نیکوکار و با تقوی باشند ، باین معنی که فقط اسم خود را در لیست آنها نوشته و برام نامه و اسامه و مقررات حزبی آنها رفتار نمیکنند ، بلکه در وظایف شخصی و اجتماعی پیرو مقررات اسلامند ، اینگونه افراد بحکم این چند روایت در نظر خدا منفور و مینفوس و محکوم بمذاب و عقوبت میباشند ، زیرا همان يك عمل بظاهر کوچک و سیله ترویج باطل و مسلط ساختن شخص غاصب و مستمکر را بر افراد مسلمان و پایمال نمودن حقوق و حدود خدا و مسلمین و در نتیجه موجب ضعف و اضمحلال مقررات دین اسلام و خاتمه نشستن پیشوای برحق میگردد ، پیداست که معاویه و یزید و هشام و منصور اگر آنها میبودند ، هیچگاه آن همه جنایت و ستم مرتکب نمیشدند ، بلکه اگر اطرافیان و حواشی آنها منحصر بیک عده کارگردان و مأمور هم میبود جرأت چنان هتاکیها را نمیداشتند ، بطور مسلم آن ستمگران از ثبت نام افراد بسیار در حزب خود استفاده میکردند و فرور و نخوت بیشتری بکار میبردند و در ظلم و تعدی خویش گامهای فراتری میگذاشتند . تا اینجا بیان و توضیح قسمت اول از این روایت شریف بود .

و اما راجع ب قسمت دوم یعنی کسیکه از امام بحق پیروی کند و در اعمال شخصی خود مرتکب گناه و آلودگی شود ، پیداست که او بواسطه اینکه در مقدمه و سرلوحه اعمالش سطر در خضایی بنام ولایت و تعهد پیروی از امامان عادل و منصوب از جانب خدا را ثبت کرده ، و از پیشوای گمراه کننده و منحرف رو گردان شده است ، در نتیجه بر عده مؤمنین افزوده و از اهل باطل کاسته و باندازه يك تن نیروی اسلام و حقیقت را تقویت نموده ، و نیروی نفاق و باطل را تضعیف و تخریب کرده است ، و شایسته و سزاوار است که عفو و بخشش الهی آلودگیهای کوچکش را فرا گیرد ، و خداوند حکیم و مهربان بواسطه يك عمل مهم و با ارزش او از چندین خطا و لغزش دیگرش در گذرد . برای این دو فرد در تشکیلات اجتماعی میتوانیم بدو بنده و نوکری مثال بزنیم که یکی از آنها در خانه آقا و ولینمت خویش را انتخاب کرده و در آنجا سر سپرده و بیعت کرده است ، ولی گاهی هم از او خطا و لغزش و سرپیچی و تمرد مشاهده میشود . و دیگری از آقا و ولینمت خود رو گردان شده و در خانه دشمن او سر سپرده و ثبت نام کرده ، ولی کردار و رفتارش در آنجا یا دستورات و ولینمتش مطابق و موافق است ، شما خود بیندیشید و تفاوت کنید ،

﴿كَيْفَ يَكُونُ الْإِسْلَامُ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ إِمَامٌ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى﴾

﴿و این باب جزء باب سابق است﴾

۱ - فضیل بن یسار گوید : روزی امام صادق علیه السلام خود برای شروع سخن کرد و فرمود : رسول خدا

عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا وَقَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ ، فَقُلْتُ : قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ؟ فَقَالَ : إِي وَاللَّهِ قَدْ قَالَ ، قُلْتُ : فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

۹۷۰ (عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَنْغُورٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِيتَتُهُ جَاهِلِيَّةٌ ، قَالَ : فَقُلْتُ : مِيتَةٌ كُفْرٌ ؟ قَالَ : مِيتَةٌ ضَلَالٌ ، قُلْتُ : فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ .

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ الْفَضْلِ ، عَنِ الْحَارِثِ ابْنِ الْمُغْبِرَةِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : جَاهِلِيَّةٌ جَهْلًا ، أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ ؟ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَضَلَالًا .

صلی الله علیه و آله فرموده است : هر که بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، بمردن جاهلیت مرده است . عرض کردم این سخن پنجمبر است ؟ فرمود : آری بخدا او فرموده است ، عرض کردم : پس هر که بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، مرگش مرگه جاهلیت است ؟ فرمود : آری .

شرح - مقصود از نداشتن پیشوا اینستکه : پنجمبر یا امامی را که خدا در زمان او تعیین فرموده نپذیرد و اطاعت او را بر خود واجب نداند و مراد به جاهلیت حالتی است که اعراب پیش از آمدن اسلام داشتند ، که خدا و پنجمبر را نمیشناختند و دین و شریعت را کنار گذاشته و بتبار خویش میبایدند و خود خواهی و گردنکشی و کارهای زشت دیگر در میان آنها رواج داشت .

۲- ابن ابی یغفور گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که بمیرد و او را پیشوایی نباشد مرگش مرگه جاهلیت است ، پرسیدم و گفتم : مقصود مردن در حالت کفر است ؟ فرمود : مردن در حالت گمراهی است . عرض کردم : هر که در این زمان هم بمیرد و او را پیشوایی نباشد، مرگش مرگه جاهلیت است ؟ فرمود : آری .

۳- حارث بن مغیره گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : پنجمبر فرموده است : هر که بمیرد و پیشوایش را نشناسد مرگه جاهلیت مرده است ؟ فرمود : آری . عرض کردم : جاهلیت کامل یا جاهلیتی که امامش را نشناسد فرمود : جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی .

شرح - مراد بجاهلیت چنانچه در دو روایت پیش توضیح دادیم عقاید باطل و عادات زشتی است که عرب قبل از اسلام دچارش بودند، و چون در حدیث پنجمبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردن کسیکه امامش را نشناسد بمردن بر حالت جاهلیت تشبیه و تنظیر شده است ، را وی سؤال میکند که آیا مقصود از جاهلیت

۴ - بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ غَايِرٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ أَرَزَمَهُ اللَّهُ الْبَنَةَ إِلَى الْعَنَاءِ وَمَنْ ادَّعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَذَلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ .

((بَابُ))

فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَمَنْ أَنْكَرَ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَمْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأَمْرَاتُهُ وَبَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ قَالَ : مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليهما السلام لَمْ يَكُنْ كَالنَّاسِ .

تمام عقاید فاسد و اخلاق زشت آنهاست یا تنها از نظر نشناختن امام است ؟ حضرت میفرماید : از نظر کفر و نفاق و گمراهی است . یعنی اگر نشناختن امام از آنجهت باشد که او را منکر شود و در مقام مخالفت و ستیزه با او بر آید ، از لحاظ کفر با مردم جاهلیت شریکست ، و اگر نشناختن امام از جهت دورویی و نفاق با امام باشد ، از همان نظر با مردم جاهلیت شریکست ، همچنین ضلالت و گمراهی که از کفر و نفاق پائین تر و وبال و کيفرش سبکتر است ، و درجاتش نسبت بقاصر و مقصر و مستضعف مختلف و متفاوتست .

۴- امام صادق عليه السلام فرماید : هر که بدون شنیدن و فرا گرفتن از امامی صادق خدا را پرستش کند قطعاً خدا ملازم رنج و مشقتش سازد [خدا ملازم سرگردانی ورنج و مشقتش نماید] و کسیکه ادعای شنیدن کند از غیر دریکه خدا آنرا گشوده ، مشرکت و آن دریست ایمن (و نهاده) بر حمار راز پنهان خدا .

﴿ در باره سادات حقشناس و منکر حق ﴾

۱- سلیمان بن جعفر گوید : شنیدم حضرت رضا میفرمود : همانا علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و همسر و پسرانش اهل بهشتند . سپس فرمود : هر کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام عارف باین امر (امامت) باشد ، مانند مردم دیگر نیست .

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید : ظاهراً بجای عبدالله ، عبدالله صحیح است چنانچه گفته صاحب عمدة الطالب و مقاتل الطالبیین و مورخین دیگر بر آن دلالت دارد ، سپس از عمدة الطالب نقل میکند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از شش پسر باقی ماندند : ۱- امام محمد باقر عليه السلام ۲- عبدالله باقر ۳- زید شهید ۴- عمر اشرف ۵- حسین اشرف ۶- علی اشرف .

یکی از پسران حسین اشرف عبدالله امرج است که این علی بنام علی صالح است پسر اوست ،

۴- الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي الْوَشَّاءُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عَانَدَكَ وَلَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ هُوَ وَسَائِرُ النَّاسِ سِوَا، فِي الْعِقَابِ؟ فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقَابِ.

۳- (۹۷۵) الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا رَبِيعِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْمُنْكَرُ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ سِوَاءُ؟ فَقَالَ لِي: لَا تَنْقُلِ الْمُنْكَرُ، وَلَكِنْ قُلِ الْجَاحِدُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: فَتَفَكَّرْتُ [فِيهِ] فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ: «فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» .

او را زنی صالحه بنام ام سلمه بود که از شدت اخلاص و ارادتی که بحضورت رضا علیه السلام داشت ، روزیکه آنحضرت ببیادت شوهرش تشریف آورده بود ، او از پشت پرده بانحضرت مینگریست و چون از مجلس بر خاست ، محل جلوس امام علیه السلام را میبوسید و بمنوان تبرک بر آن دست میمالید . حضرت رضا علیه السلام از خانواده علی صالح تجلیل فرموده و بهشت را برای آنها وعده داده و در آخر فرموده است : ساداتیکه بامامت عارف باشند مانند دیگر مردم نیستند، یعنی ثواب آنها از سایر مردم بیشتر است بواسطه شرافت نسب ایشان، چنانچه خدا در باره همسران پینمبر صلی الله علیه و آله این امتیاز را قائل شده است، یا بجهت اینکه ایمان و اطاعت ایشان از امامیکه از غویشان و فامیل خود آنهاست دشوار و مشکلتر است نسبت بسایر مردم ، زیرا اسباب حسد و کینه در آنها قویتر و خضوع و کوچکی کردن در برابر فامیل سخت تر و گراتر است و لذا شیطان ایشانرا پادعاه امامت بیشتر وسوسه میکند، بضمی گفته اند: علتش اینستکه طاعت و عبادت سادات، ثوابش دو برابر مردم دیگر است ، چنانکه عقوبت گناه و نافرمانی ایشان هم دو برابر است .

۲- احمد بن عمر گوید : بحضورت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم : بمن بفرمائید کسیکه فرزند فاطمه باشد و با شما دشمنی کند و حق شما را نشناسد از لحاظ مجازات با سایر مردم برابر است ؟ فرمود علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود : عقاب ایشان دوچندانست .

شرح - مجلسی (ره) در باره معنی کلمه ضعف اقوالی از اهل لنت ذکر میکند که طبق یکی از آنها معنی ضعفا در این روایت سه برابر میشود ، چنانچه راجع بآیه شریفه « يَضَاعِفُ لَهَا الْعَذَابَ ضِعْفَيْنِ » هم بضمی از مفسرین همین قول را گفته اند ، ولی ازهری منکر این معنی شده و دو برابر را تقویت کرده است .

۳- عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران برابرنه ؟ فرمود : مگو منکر، بلکه بگو جاحد از خاندان بنی هاشم و دیگران . ابوالحسن (علی بن اسمعیل میثمی) گوید : من در این باره فکر کردم ، و قول خدای عزوجل در باره

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ : سَأَلْتُ الرَّضَا عليه السلام قُلْتُ لَهُ : الْجَاهِدُ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ سِوَاهُ ؟ فَقَالَ : الْجَاهِدُ مِنَّا لَهُ ذَنْبَانِ وَالْمُحْسِنُ لَهُ حُسْنَانِ .

(بَابُ)

مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شَعِيبٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا حَدَّثَ عَلَى الْإِمَامِ حَدَّثْتُ ، كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ ؟ قَالَ : أَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قَالَ : هُمْ فِي عُنْدِ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ ، وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ فِي عُنْدِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ

برادران یوسف بیادم افتاد و فرقه هم له منکرون - ۵۸ سوره ۱۲ ، یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را منکر بودند (نشناختند) .

شرح - فرق منکر و جاحد اینستکه : منکر در برابر عارف و عالم بکار میرود یعنی کسیکه چیز را نشناخته و ندانسته است چنانچه آیه سوره یوسف که بیاد ابوالحسن افتاد ، شاهد آنست . اما جاحد کسی است که مطلبی را فهمیده و دانسته رد کند و نپذیرد ، (۱) از اینجهت امام علیه السلام فرمود : نسبت به بنی هاشم که امام را نپذیرند ، باید جاحد گفت نه منکر ، زیرا امام از خاندان خود آنهاست و او را خوب میشناسند اگر کسی از آنها امام را نپذیرد ، بواسطه حسد و اغراض دنیوی دیگر است و عذاب و عقاب او از دیگران بیشتر باشد ، زیرا خدا حجت را برای او کاملتر و تمامتر کرده که از آن خاندانش قرار داده است و نیز ناسپاسی ایشان از این نعمت و منت بزرگ خداوند زشت تر و شدیدتر است و یا بجهت اینستکه گناه و خطا از اشراف زشت تر و ناپسندیده تر است و لذا خدا لفظهای را بر پیمبران میگیرد و از آنها مؤاخذه میکند که از دیگران در گذشته و بعشیده میدارد .

۴- این ابی نصر گوید : بعضرت رضا علیه السلام عرض کردم : آنکه جاحد (امر امامت) باشد از خاندان شما با دیگران برابر است ؟ فرمود : برای جاحد از خاندان ما دو گناه و برای نیکوکار دو ثوابست .

* آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست *

۱- یعقوب بن شیب گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : چون برای امام پیش آمدی کند (وفات نماید) مردم چه کنند ؟ فرمود : قول خدای عزوجل کجاست که میفرماید . « چرا از هر گروه از مؤمنین دستهای سفر نکنند تا در باره دین ، دانش آموزند و چون بازگشتند ، قوم خویش را بیم دهند ،

۱- ولی گاهی هم انکار بمنی جمود استعمال میشود چنانچه مجمع البحرین در ماده (نکر) ذکر نموده .

۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ قَوْلِ الْعَامَّةِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ، فَقَالَ: الْحَقُّ وَاللَّهِ، قُلْتُ: فَإِنَّ إِمَامًا هَلَكَ وَرَجُلٌ بِخِرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيَّهُ لَمْ يَسْعَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا يَسْعُهُ إِنَّ الْأَمَامَ إِذَا هَلَكَ وَقَعَتْ حُجَّةٌ وَصِيَّهُ عَلِيٌّ مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ وَحَقُّ النَّفْرِ عَلَيَّ مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِنَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنَدِّدُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، قُلْتُ: فَتَفَرَّقَ قَوْمٌ فَهَلْكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ فَيَعْلَمَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ يَقُولُ: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، قُلْتُ: فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَكَ مُغْلَقًا عَلَيْكَ بَابُكَ وَمُرُحِي عَائِكَ سِتْرَكَ، لِأَتَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ وَلَا

شاید آنها بترسند - ۱۲۲ سوره ۹ - سفر کنندگان تازمانیکه دنبال طلب دانشند معذورند و آنها که در انتظارند، تا زمان بازگشت رفقای خود معذورند.

شرح - راجع بآیه شریفه در ج ۱ ص ۳۰۷ توضیحی بیان کردیم و در اینجا میگوئیم بقرینه سؤال و جواب، مراد اینستکه چون امام وفات کند، بر مؤمنینی که در بلد امام نیستند، لازمست از میان خود عده‌ای را انتخاب کرده برای تعیین امام بآن شهر بفرستند و تازمانیکه بآنجا نرسیده و در بلا تکلیفی بسر میبرند، از نداشتن امام و پیشوا معذورند و همچنین کسانی که ایشانرا فرستاده‌اند تا زمان رسیدن خبر بآنها معذورند.

۲- عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده: «هر که بمیرد و امامی نداشته باشد، بر گمراهی جاهلیت مرده است» فرمود: درست است بخدا. عرض کردم: امامی (در مدینه) وفات کرده و مردی در خراسانست و نمیداند وصی او کیست، همین دوری از امام برای او عذر نیست؟ فرمود: برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد، برهان و پیش بر کسانی است که در بلد او هستند (پس آنها باید وصی امام را با برهان امامت تعیین کنند) و بر کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند، لازمست کوچ کنند، همانا خدای عزوجل میفرماید: «چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته‌ای کوچ نکنند تا در باره دین، دانش آموزند و چون باز گشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند».

عرض کردم: اگر دسته‌ای کوچ کردند و بعضی از آنها پیش از آنکه (بشهر امام) برسد و بداند بمیرد؟ فرمود: خدای جل و عز میفرماید: «هر که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از خانه خویش درآید، آنگاه مرگ وی فرا رسد، پاداش او بعهده خدا باشد - ۹۹ سوره ۴ -»

يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ قِيمًا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ، قُلْتُ: فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ كَيْفَ؟ قَالَ: أَرَأَيْكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ، قُلْتُ: أَجَلٌ، قَالَ: قَدْ ذَكَرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَسَنِ وَحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمَا حَخَّصَ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ وَنَصِيهِ إِيَّاهُ وَمَا يُصِيبُهُمْ وَإِقْرَارِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِذَلِكَ وَوَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَتَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ يَقُولُ اللَّهُ: «وَالنَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» قُلْتُ: فَإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولُونَ: كَيْفَ تَحَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ وَقَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ؟ فَقَالَ: يُعْرِفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ: هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ، وَهُوَ وَصِيُّهُ، وَعِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَصِيَّتُهُ وَذَلِكَ عِنْدِي، لِأَنَّ نَارِعُ فِيهِ، قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ؟ قَالَ:

عرض کردم: اگر بعضی از آنها بپند امام رسیدند و دیدند شما در خانه خود را بسته و بزوی خود پرده انداخته‌اید، نه خود شما مردم را بسوی خود خوانید و نه دیگری ایشانرا بشما راهنمایی کند، بچه وسیله امام را بشناسند؟ فرمود: بوسیله کتاب منزل خدا.

عرض کردم: خدای جل و عز (در قرآن) چگونه میفرماید؟ امام فرمود: بنظرم پیش از این‌هم در این باره سخن گفته‌ام؟ (از من پرسیده‌ام؟) عرض کردم: آری. آنگاه حضرت آیاتی را که خدادر باره علی نازل فرموده و آنچه پینمبر صلی‌الله علیه و آله راجع بحسن و حسین علیهما السلام بعلی فرموده و آنچه را خدا بعلی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پینمبر صلی‌الله علیه و آله راجع باو نموده و نمیش فرموده و مصیباتیکه بآنها میرسد و اعتراف حسن و حسین را بآن و وصیتش را بحسن و تسلیم کردن حسین امر امامت را طبق قول خدا و پینمبر بمؤمنان از خودشان سزاوار تر است و همسران وی مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت بیعضی سزاوار ترند - ۶ سوره ۳۳ - همه را یادآور شد.

[فرمود بیاد آور] .

(تا معلوم شود امامت علی و حسن و حسین علیهم السلام بدلیل آیات قرآن و احادیث پینمبر صلی‌الله علیه و آله بوده و از آن پس بدلیل آیه شریفه اولوا الارحام).

عرض کردم: مردم در باره امام باقر علیه السلام اعتراض کرده و میگفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش بدر شد و بوی رسید، باآنکه در میان آنها کسانی بودند که از نظر قرابت مثل او و از نظر سن بزرگتر از او (مانند زیدبن علی) بودند. در صورتیکه امامت بکوچکتران از او (بواسطه کوچکتر بودنشان) نرسید؟ فرمود: صاحب امر امامت به خصلت شناخته میشود که مختص باوست و در غیر او نیست: ۱- او نسبت بامام پیشین سزاوارتر (نزدیکتر و منسوبتر) از سایر مردمست. ۲- وصی او است. ۳- سلاح و وصیت پینمبر صلی‌الله علیه و آله نزد اوست.

لَا يَكُونُ فِي سِرِّ إِلَّا وَلَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ، فَلَمَّا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ قَالَ :
 ادْعُ لِي شُهُودًا فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعُ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ؛ قَالَ : اكْتُبْ :
 هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ دِيَا بَنِي إِذَا نَزَعْتُمْ إِلَيَّ ، قَالَ : اكْتُبْ :
 مُسْلِمُونَ ، وَأَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْفِنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يَصَلِّي
 فِيهِ الْجُمُعَ وَأَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَأَنْ يُرْبِعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ، ثُمَّ يُحَلِّيَ عَنْهُ ، فَقَالَ :
 اطْوُوهُ ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ : انصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ، فَقُلْتُ بَعْدَمَا انصَرَفُوا : مَا كَانَ فِي هَذَا يَا أَبَتَانِ
 تُشْهِدُ عَلَيْهِ ؟ فَقَالَ : إِنَّ بِي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقَالَ : إِنَّهُ لَمْ يُوَصَّ ، فَارَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ
 حُجَّةٌ : فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قَالَ : مَنْ وَصَّى فَلَانٍ ، قِيلَ فَلَانٌ ، قُلْتُ : فَإِنْ أَشْرَكَ
 فِي الْوَصِيَّةِ ؟ قَالَ : تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَيَبِينُ لَكُمْ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ،
 عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَصْلَحَكَ

واینها نزد من است ، کسی با من در این باره نزاع نکند (بحديث ۶۱۷ رجوع شود) عرض کردم
 اینها از ترس سلطان پنهانست ؟ فرمود : پنهان نیست بلکه دلیلی روشن دارد ، همانا پدرم هر چه آنچه
 (مخزن و دایع امامت) بود بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد ، فرمود : گواهانی را نزد من
 حاضر کن ، من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبدالله بن عمر یکی از آنها بود ، حاضر کردم .
 فرمود : بنویس :

اینست آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت میکند و پسرانم همانا خدا این دین را برای شما برگزید
 نبرید جز اینکه مسلمان باشید - ۱۲۲ - سوره ۲ - ، و محمد بن علی پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد
 و دستورش داد که او را با بردیکه در آن نماز جمعه میخواند ، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بپندد
 و قبرش را چهار گوش ساخته ، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آنرا واگذارد (از چهار انگشت
 بلندتر نکند) .

آنگاه فرمود : وصیت نامه را درهم پیچید و بگواهان فرمود : بروید خدا شما را رحمت کند . پس
 از رفتن ایشان من گفتم : پدرم ! در این وصیت نامه چه احتیاجی بگواه گرفتن بود ؟ فرمود : من نخواستم
 که تو (پس از مرگ من) مغلوب باشی و مردم بگویند : او وصیت نکرده است و خواستم تو دلیلی داشته
 باشی که هر گاه مردی باین بلد آید و گوید وصی فلانی کیست ؟ بگویند فلانی .

من گفتم : اگر در وصیت شریک داشته باشد (امام چگونه تعیین میشود ؟) فرمود : از او سؤال
 میکنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او میبرسید) مطلب برای شما روشن میشود .

۳ - محمد بن مسلم گوید : امام صادق علیه السلام عرض کردم : اصلحك الله خبر بیماری شما
 بما رسید و ما را نگران کرد ، ایکاش ما را آگاه میساختی (یا فرمود بما میآموختی) وصی شما کیست ؟

الله بلغنا شكواك واشفقنا ، فلو أعلمتنا أو علمتنا من ؟ قال : إن علياً عليه السلام كان عالماً والعلم يتوارث ، فلا يهلك عالم إلا بقي من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله ، قلت : أفيسع الناس إقامات العالم ألا يعرفوا النبي بعده ؟ فقال : أما أهل هذه البلدة فلا - يعني المدينة - وأما غيرها من البلدان فيقدمسيبرهم ، إن الله يقول : «وما كان المؤمنون لينتفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون» قال قلت : أرايت من مات في ذلك ؟ فقال : هو بمنزلة من خرج من بينه مهاجراً إلى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله ، قال : قلت : فإذا قديموا يأتي شيء يعرفون صاحبهم ؟ قال يعطى السكينة والوفار والهيبة .

(باب)

في أن الإمام متى يعلم أن الأمر قد صار إليه

﴿ ۹۸۰ ﴾ أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن أبي جرير التميمي قال : قلت لأبي الحسن عليه السلام : جعلت فداك قد عرفت انقطاعي إلى أبيك ثم إليك . ثم حلفت له - وحق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحق فلان وحق فلان حتى انتهت إلي - بأنه لا يخرج مني

فرمود : همانا علی (بن ابیطالب) علیه السلام عالم (امام) بود و علم با او میرسد ، و هیچ عالمی نمیرد جز اینکه پس از وی کسی باشد که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد (کمترین زیادتر) بداند ، عرض کردم برای مردم رواست که چون امامی بمیرد ، امام بعد از او را نشناسد ؟ فرمود : اما برای اهل این شهر - یعنی مدینه - روا نیست (زیرا باید فوراً سؤال کنند و وصی امام را بشناسند) و نسبت شهرهای دیگر معذوریت آنها باندازه رسیدن نشان تا مدینه است ، همانا خدا میفرماید : « همة مؤمنین نتوانند کوچ کنند ، پس چرا از هر گروه ایشان دسته ای سفر نکنند تا در امر دین دانش اندوزند و چون باز گشتند ، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند - ۱۲۲ سوره ۹ - » عرض کردم : بفرمایید اگر کسی در این راه بمیرد ، چه میشود ؟ فرمود : او بمنزله کسی است که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از منزلش بیرون شده ، سپس مرگش فرا رسد که پاداش او برخداست . عرض کردم : وقتی وارد مدینه شدند ، بجهت دلیل امام خود را میشناسند ؟ فرمود : با امام آرامش و وقار و هیبت عطا شود (یعنی امام را میبینند که اطمینان قلب و عدم شك و تزلزل در گفتار و رفتار و وجانتش هویداست) .

﴿ زمانی که امام میفهمد امر امامت باو رسیده است ﴾

۱ - ابو جریر قمی گوید : بحضرت ابوالحسن (امام رضا) علیه السلام عرض کردم : قربانت : شما دانسته اید که من از همه بریده و تنها پیدرت و سپس بخودت گرویده ام ، آنگاه برایش سوگند یاد کردم و گفتم : - بحق رسول خدا صلی الله علیه وآله وحق فلان وحق فلان (علی و حسن و حسین) تا بخودش رسیدم - که

مَا تَحْبِرُنِي بِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَسَأَلْتَهُ عَنْ أَبِيهِ أَحْيَىٰ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ؟ فَقَالَ: قَدْ وَاللَّهِمَاتُ، فَقُلْتُ: جُمِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شَيْعَتَكَ يَرَوْنَ: أَنْ فِيهِ سُنَّةٌ أَرْبَعَةٌ أَنْبِيَاءُ، قَالَ: قَدْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هَلَكَ، قُلْتُ: هَلَكَ غَيْبَةً أَوْ هَلَكَ مَوْتٍ؟ قَالَ: هَلَكَ مَوْتٍ، فَقُلْتُ: لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: فَأَوْصِي إِلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَدًا؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَأَنْتَ الْإِمَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا عَنَى أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتَ تَعَلَّمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَا يَمُوتُ مُوسَى !! قَدْ وَاللَّهِ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُنْذَقِبَضَ نَبِيِّهِ ﷺ هَلَمْ جَرَّأَ يَمْنٌ يَهْدِي الدِّينَ عَلَيَّ أَوْلَادٍ

آنچه بمن خبردمی با حدی از مردم نسیگویم واز او درباره پدرش پرسیدم که آیا زنده است یا وفات کرده؟ فرمود: بخدا وفات کرده است، عرض کردم: قربانت، شیعیان شما روایت میکنند که سنت چهار پیغمبر در باره اوست. فرمود: سوگند بخدا ای که جز او شایسته پرستشی نیست، پدرم هلاک یافت، عرض کردم: هلاک غیبت یا هلاک مرگ؟ فرمود: هلاک مرگ، عرض کردم: شاید ازمن تقیه میکنی؟ فرمود: سبحان الله! عرض کردم: بشما وصیت کرده است؟ فرمود: آری، عرض کردم: کسی را باشما در وصیت شریک کرد؟ فرمود: نه، عرض کردم: هیچیک از برادرانت امام شما هست؟ فرمود: نه، عرض کردم: پس شما امامید؟ فرمود: آری.

شرح - گویا مراد بسنت چهار پیغمبر روایتیست که شیخ صدوق در اکمالالدین از امام باقر علیه السلام نقل کرده و حاصلش اینست: صاحب الامر را چهار سنت از چهار پیغمبر است: ۱- ترس و انتظار از موسی علیه السلام. ۲- زندان و غیبت از یوسف علیه السلام. ۳- گفته مردم که او مرده است و نمرده باشد از عیسی علیه السلام. ۴- قیام بشمشیر از محمد صلی الله علیه وآله.

و چون واقفیه گمان کرده بودند که موسی بن جعفر همان صاحب الامر قائمست، راوی سخن آنها را برای حضرت نقل میکند و چون در کلام حضرت احتمال تقیه و توریه میدهد، مقصود خود را چند مرتبه بعبارات مختلف سؤال میکند، تا بالاخره با سراحت تمام مطلب پرایش روشن میشود. ولی مناسبت این روایت با عنوان باب خالی از تکلف نیست.

۲ - علی بن اسباط گوید: بامام رضا علیه السلام عرض کردم، مردی بسوی برادرت ابراهیم متوجه شده [او را گول زده] و باو گفته پدرت زنده است و شما هم آنچه را او میداند، میدانید (شما هم پدر خود را زنده میدانید) فرمود: سبحان الله!! رسول خدا صلی الله علیه وآله میمرد و موسی نمیمرد؟ بخدا محققاً موسی در گذشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله در گذشت، و لکن خدای تبارک و تعالی از زمانیکه پیغمبرش صلی الله علیه وآله را قبض روح فرموده - بیا و بکش - تا همیشه، این دین را بجم زادگان

الْأَعْمِجِ وَيَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ ﷺ هَلَمْ جَرَّ أَفِئطِي هُوَلًا، وَيَمْنَعُ هُوَلًا، لَقَدْ قَصَبْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحُجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى عَلَى طَلَاقِ نِسَائِهِ وَعِتَقَ مَمَالِيكِهِ وَلَكِنْ قَدَسِمِعْتُ مَا لَقِيَ يَوْسُفَ مِنْ إِخْوَتِهِ.

۳- الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ: إِنِّي سَمِعْتُ رَوَّاعَكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ: عَلِمْتَ ذَلِكَ يَقُولُ سَعِيدٌ؟، فَقَالَ: جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَا عَلِمْتُ بِهِ، قَبْلَ مَجِيئِهِ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: طَلَّقْتُ أُمَّ فَرَوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ بِيَوْمٍ، قُلْتُ طَلَّقْتَهَا وَقَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: قَبْلَ أَنْ يَقْدِمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ صَفْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ﷺ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ؟ جِبْنَ يَبْلُغُهُ أَنْ صَاحِبَهُ قَدَمَضَى أَوْ جِبْنَ يَمْعَضِي؟ مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قَبِيضَ

میبخشد و منت میگذارد و از خویشان پیغمبرش صلی الله علیه و آله باز میدارد، همواره بجمع زادگان عطا میکنند و از خویشان پیغمبرش باز میداد. من در اول ماه ذی الحجة بعد از آنکه ابراهیم (بواسطه نداشتن مخارج) حاضر شده بود زناشرا طلاق دهد و بندگانش را آزاد کند، هزار دینار بدهی او را پرداختم (با وجود این او چنین ادعائی میکند) ولی حتماً تو شنیده‌ای آنچه را که یوسف از برادرانش کشید (ابراهیم هم برادر منست و با من چنین رفتار میکند).

شرح - مجلسی علیه الرحمه گوید: این روایت دلالت دارد که عجم از لحاظ ایمان بر عرب شرافت دارد و من اخبار راجع باین موضوع را در کتاب کبیر خود (ج ۱) نقل کرده‌ام، سپس از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکند که او ضمن تفسیر آیه شریفه و لَوْنَزَلْنَاهُ عَلٰی بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ روایتی از امام صادق ﷺ نقل کند که فرمود: اگر قرآن بر عجم نازل میشد، عرب بآن ایمان نمی‌آورد ولی بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد... و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دین از دسترس بشر اوج گرفته و نزد ستاره ثریا باشد، مردانی از عجم بآن دست پیدا کنند.

مترجم گوید: ممکن است پذیرش این روایات برای بعضی از افراد عرب گران و سنگین آید و برای تعریف یا توجیه آنها دست و پائی کنند، اما بظنر ما مطالعه سیر اسلام در نژاد عرب و عجم در طول چهارده قرن تاریخ و مقایسه دانشمندان و فداکارانیکه از این دوزاد بصایت اسلام برخاسته‌اند و نیز ملاحظه شدت تمسب نژادی آنها و تواضع و تسلیم و صفای اینها، بزرگتر دلیل بر صدق این روایات و صدور آنها از منابع وحی میباشد.

۳- و شاه گوید: حضرت رضا ﷺ عرض کردم: مردم (واقعه) از شما روایت کنند که وفات حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) ﷺ را مردی بشناخته و شما آنرا از گفته سید دانسته‌اید (و

يَعْدَادَ وَأَنْتَ هُنَا؟ قَالَ: يَعْلَمُ ذَلِكَ جِبْنَ يَمْعُضِي صَاحِبُهُ، قُلْتُ: يَا تِي شَيْءٌ؟ قَالَ: يُلْهِمُهُ اللَّهُ،
 ۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ
 قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَفَبِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ عَرَفْتَهُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذَلَّةُ اللَّهِ
 لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.

۹۸۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ: أَمَرَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام - جِبْنَ
 أَخْرَجَ بِهِ - أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام أَنْ يَنَامَ عَلَيَّ بِأَيْدِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَبَدًا مَا كَانَ حَيًّا إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ حَبْرُهُ
 قَالَ: فَكُنَّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَقْرُؤُ لَأَبِي الْحَسَنِ فِي الدَّهْلِيْزِ، ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ الْعِشَاءِ فَيَنَامُ، فَإِذَا
 أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ، قَالَ: فَمَكَثْتُ عَلَيَّ هَذِهِ الْحَالِ أَرْبَعَ سِنِينَ، فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي

بقول يك نفر كه مرگه امام ثابت نمیشود (فرمود : سعيد آمد ولی من پیش از آمدن او میدانستم . وشاء
 گوید : وشنیدم كه میفرمود : من ام فروه دختر اسحاق را در ماه رجب یكروز بعد از وفات حضرت
 ابوالحسن (پدرم) عليه السلام طلاق دادم ، عرض كردم : وقتی طلاق دادید كه میدانستید ابوالحسن وفات کرده
 است ؟ فرمود : آری ، عرض كردم : پیش از اینكه سعيد نزد شما آید ؟ فرمود : آری .

شرح - بعضی از علما احتمال داده اند كه ام فروه همان هسر امام كاظم عليه السلام بوده و برای طلاق او
 بعد از وفات شوهرش وجوهی نقل کرده اند كه بهترین آنها اینستكه طلاق در این روایت در معنی لغویش بكار
 رفته است یعنی او را رها كرد و از خانه بیرون نمود، تا حق سكنی نداشته باشد ، زیرا این اختیار را پدرش
 در وصیت نامه خود باو داده بود . و بعضی هم گفته اند این عمل از مختصات پیغمبر و امامست كه وسی او
 می تواند هسرش را طلاق دهد، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام میتواندست عایشه را طلاق دهد و از ام المؤمنین
 بودن خارجش كند .

۴ - صفوان گوید بحضرت رضا عليه السلام عرض كردم : بمن بفرما امام چه زمانی میدانند او امام است :
 زمانیکه باو خیر رسد صاحبش (امام سابق) وفات کرده یا همان زمانیکه وفات میکند ، مثل اینکه حضرت
 ابوالحسن (پدرت) در بغداد وفات کرد و شما اینجا (در مدینه) بودید ؟ فرمود : همان زمانیکه صاحبش
 میمیرد ، آگاه میشود : عرض كردم : بچه وسیله ؟ فرمود : خدا باو الهام میکند .

۵ - هارون بن فضیل گوید : روز وفات حضرت ابوجعفر (امام جواد) عليه السلام ابوالحسن علی بن
 محمد (النقی) را دیدم ، فرمود : انا لله وانا اليه راجعون ای جعفر علیه السلام در گذشت ، بحضرت
 عرض شد : از كجا دانستید ؟ فرمود : زیرا فروتنی و خضوعی نسبت بخدا در دل افتاد كه برایم سابقه نداشت .

۶ - مسافر گوید : هنگامیکه ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام را (بسوی بغداد) میبردند
 با امام رضا علیه السلام دستور داد كه همیشه تا وقتیکه خودش زنده است ، هر شب در منزل آنحضرت بخواهد
 تا خبرش پاو برسد ، مسافر گوید : ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیزخانه میانداختیم ، و آنحضرت

أَبْطَاعَتْهَا وَفُرِشَ لَهُ فَلَمَّ يَأْتِ كَمَا كَانَ يَأْتِي ، فَاسْتَوْحَشَ الْعِيَالُ وَذَعِرُوا وَادَّخَلْنَا أَمْرٌ عَظِيمٌ مِنْ إِبْطَائِهِ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدَايَةِ الدَّارَ وَدَخَلَ إِلَى الْعِيَالِ وَقَصَدَ إِلَى أُمِّ أَحْمَدَ فَقَالَ لَهَا : هَاتِ الْبَنِي أَوْدَعَكِ أَبِي ، فَصَرَخَتْ وَلَطَمَتْ وَجْهَهَا وَشَقَّتْ جَيْبَهَا وَقَالَتْ : مَا وَاللَّهِ سَيِّدِي فَكَعْتَهَا وَقَالَ لَهَا : لَا تَكْلِمِي بِشَيْءٍ وَلَا تَنْظُرِيهِ ، حَتَّى يَجِيءَ الْخَبْرُ إِلَى الْوَالِي ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ سَفَطًا وَالْفَيَّ دِينَارًا وَأَرْبَعَةَ أَلْفٍ دِينَارًا ، فَدَفَعَتْ ذَلِكَ أَجْمَعَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ وَقَالَتْ : إِنَّهُ قَالَ لِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ - وَكَانَتْ أُثِيرَةً عِنْدَهُ - : اِحْتَفِظِي بِهِنَّ الْوَدِيعَةَ عِنْدِكَ ، لَا تَطْلِعِي عَلَيْهَا أَحَدًا حَتَّى أَمُوتَ ، فَإِذَا مَضَيْتُ فَمَنْ أَتَاكِ مِنْ وَلَدِي فَطَلَبَهَا مِنْكَ فَأَدِّعِيهَا إِلَيْهِ ، وَأَعْلِمِي أَنِّي قَدِمْتُ وَقَدْ جِئْتُنِي وَاللَّهِ عَلَامَةُ سَيِّدِي ، فَفَبَضَّ ذَلِكَ مِنْهَا وَأَمَرَهُمْ بِالْإِمْسَالِكِ جَمِيعًا إِلَى أَنْ وَرَدَ الْخَبْرُ ، وَأَنْصَرَفَ فَلَمْ يَعْذُ لَشَيْءٍ مِنَ الْمَبِيتِ كَمَا كَانَ يَقَعْلُ ، فَمَا لَبِئْنَا إِلَّا أَيَّامًا يَسِيرَةً حَتَّى جَاءَتِ الْخَرِيطَةُ بِنَعْمِهِ فَعَدَدْنَا الْأَيَّامَ وَتَقَدَّدْنَا الْوَقْتَ فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مَا فَعَلَ ، مِنْ تَحْلُفِهِ عَنِ الْمَبِيتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبِضَ .

بعد از شام میآمد و میخوابید ، و صبح بمنزل خویش میرفت ، تا چهار سال بدین منوال گذشت ، شی از شبها بستر حضرت را انداختند ولی اودیر کرد و بالاخره هم نیامد ، اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما را از نیامدنش دهشتی گرفت .

چون فردا شد ، آنحضرت بمنزل آمد و نزد اهل خانه رفت و متوجه ام احمد شد و باو فرمود : آنچه را بدردم بتو سپرده بیاور ، ناگاه ام احمد فریاد کشید و سیلی بر خسارش زد و گریباتش را درید و گفت : بخدا آقا میمرد ، حضرت او را جلو گرفت و فرمود : دمبادا سخنی بگوئی و آنرا اطهار کنی تا خبر بیا کم برسد ، سپس ام احمد زنبیلی را با دو هزار دینار یا چهار هزار دینار نزد او آورد و همه را بامام رضا داد ، نه بدیگران (زیرا از اموال شخصی آنحضرت نبود تا میان همه وراثت تقسیم شود) .

وام احمد - که بر گزیده و محرم راز امام هفتم علیه السلام بود - گفت آنحضرت روزی محرمانه بمن فرمود : این امانت را نزد خود حفظ کن ، کسی را از آن آگاه نساز تا من بمیرم ، چون من در گذشتم هر کس از فرزندانم نزد تو آمد و آنرا از تو خواست تحویلش ده و بدان که من مرده ام . اکنون بخدا نشانه ای که آقا میمرد بود ظاهر شد (و دانستم که او در گذشته است) امام رضا علیه السلام آنها را از او گرفت و همه را دستور خودداری داد تا زمانیکه خبر برسد ، سپس بازگشت و برای خوابیدن شب هم چنانکه میآمد ، نیامد ، تا چند روزی پیش نگذشت که پاکت نامه خبر وفات امام هفتم رسید . ما روزها را شمردیم و حساب کردیم ، معلوم شد همان وقتیکه امام رضا برای خوابیدن نیامد و امانت را گرفت ، آنحضرت در گذشته است .

((بَابُ))

حَالَاتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي السِّنِّ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام : أَكَانَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عليها السلام حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ حُجَّةً [اللَّهُ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ؟] فَقَالَ : كَانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيًّا حُجَّةً [اللَّهُ عَزَّ وَرُسُلًا] أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ : «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَا نَبِيُّ الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْمًا كُنْتُ وَأَوْضَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» قُلْتُ : فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَى زَكْرِيَّا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ؟ فَقَالَ : كَانَ عَيْسَى فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِعَزْرِيْمٍ حِينَ تَكَلَّمَ فَعَبَّرَ عَنْهَا وَكَانَ نَبِيًّا حُجَّةً عَلَى مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ ، ثُمَّ صَمَّتْ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى مَضَتْ لَهُ سَنَتَانِ وَكَانَ زَكْرِيَّا الْحُجَّةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ صَمَّتِ عَيْسَى بِسِنِّيْنِ ثُمَّ مَاتَ زَكْرِيَّا فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ ، أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» فَلَمَّا بَلَغَ عَيْسَى عليه السلام سَبْعَ سِنِينَ تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ حِينَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ ، فَكَانَ عَيْسَى الْحُجَّةَ عَلَى يَحْيَى وَعَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَلَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْمًا وَاحِدًا

* (حالات ائمه عليهم السلام از نظر سن) *

۱ - یزید کناسی گوید : از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا عیسی بن مریم زمانی که در گهواره سخن گفت ، حجت خدا بود بر اهل زمانش ؟ فرمود : او آن زمان پیشمیر و حجت غیر مرسل خدا بود (یعنی در آن زمان مأمور بشلیخ و دعوت نبود) مگر نمیشنوی گفته خود او را که میگوید : من بنده خدایم (تا مردم نکویند عیسی خداست) خدا بمن کتاب داده و پیشمیرم ساخته و هرجا باشم (اگر چه در گهواره) پر برکتم قرار داده و تا زنده باشم مرا بنماز و زکاة سفارش کرده - ۳۱ سوره ۱۹ - ۴ .

عرض کردم : در آن زمان و در همان حالیکه در گهواره بود ، حجت خدا بود بر زکریا ؟ فرمود : عیسی در همان حال برای مردم آیت بود و رحمت خدا بود برای مریم ، زمانیکه سخن گفت و از جانب او دفاع کرد و پیشمیر بود و حجت بر هر که سخنش را در آن حال شنید ، سپس سکوت نمود و تا دو ساله شد ، سخن نگفت ، و حجت خدای عزوجل بر مردم بعد از سکوت عیسی تا دو سال زکریا بود ، سپس زکریا در گذشت و پسرش یحیی ، کتاب و حکمت را از او ارث برد ، در حالیکه کودکی خردسال بود . مگر نمیشنوی گفته خدای عزوجل را ؟ « ای یحیی کتاب (تورات) را با قوت بگیر و ما حکم نبوت را در کودکی پاودادیم ۱۲ سوره ۱۹ - ۴) یعنی ماکه ترا در کودکی حکم نبوت دهم ، نیرو و استعداد آنرا هم بنو میبخشیم) .

چون عیسی هفت ساله شد و خدایتعالی با او وحی فرستاد ، از نبوت و رسالت خود سخن گفت ، و بر یحیی و همه مردم حجت گشت . ای ابا خالد ! از روزیکه خدا آدم عليه السلام را آفرید و در زمینش ساکن ساخت

بَعَثَ حُجَّاتِهِ عَلَى النَّاسِ مِنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ﷺ وَأَسْكَنَهُ الْأَرْضَ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَكَانَ عَلِيٌّ ﷺ حُجَّةً مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَنَصَبَهُ عَلِمًا وَدَعَاهُمْ إِلَى وِلَايَتِهِ وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ ، قُلْتُ : وَكَانَتْ طَاعَةُ عَلِيٍّ ﷺ وَاجِبَةً عَلَى النَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ وَلَيْكْتُ صَمَتَ فَلَمْ يَنْكَلَمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ الطَّاعَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أُمَّتِهِ وَعَلَى عَلِيٍّ ﷺ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ الطَّاعَةُ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ ﷺ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ عَلِيٌّ ﷺ حَكِيمًا عَالِمًا .

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا ﷺ : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ فَكُنْتَ تَقُولُ : يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَامًا ، فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ فَتَرَّ عَيْوُنَا ، فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ ، فَإِنْ كَانَ كَوْنُ فَالِي مَنْ ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ ؟ قَالَ : وَمَا يَصْرُوهُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ ، قَدْ قَامَ عَيْسَى [بْنُ مَرْيَمَ] ﷺ بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ [أَقَلِّ مِنْ] ثَلَاثِ سِنِينَ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

یکروز زمین، بدون حجت خدا بر مردم، نباشد عرض کردم: قربانت. آیا علی ﷺ در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این امت از طرف خدا و رسولش حجت بود؟ فرمود: آری، روزیکه پینمبر او را برای مردم بپا داشت و برای پیشوائی منصوبش ساخت و ایشان را بولایش دعوت کرد و باطاعتش دستور داد.

عرض کردم: اطاعت علی ﷺ در زمان حیات و بعد از وفات پینمبر صلی الله علیه و آله بر مردم واجب بود؟ فرمود: آری، ولی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش بود و سخن نمیگفت. و در زمان حیات پینمبر صلی الله علیه و آله اطاعت از پینمبر صلی الله علیه و آله بر امت و بر علی علیه السلام واجب بود و بعد از وفات آنحضرت اطاعت از علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش بر همه مردم واجب بود، و علی ﷺ حکیم و عالم بود (اشاره بآیه شریفه «وَإِنَّ فِي أَمِّ الْكِتَابِ لَدَلِيلًا لِعَلَى حَكِيمٍ» دارد) .

۲ - صفوان بن یحیی گوید: با امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خدا اباجعفر را بشما بپسندد، از شما (در باره جانشینت) می پرسیدیم، می فرمودید: خدا بمن پسری عطا می کند. اکنون خدا او را به شما عطا کرد و چشم ما روشن گشت - خدا آنروز را بیا نشان نهد - اگر پیش آمدی کند بسوی که رویم؟ حضرت با دست اشاره بایجعفر علیه السلام کرد که در برابرش ایستاده بود. - من عرض کردم: قربانت، این پسر سه ساله است! فرمود: هیچ زبانی با امامت او ندارد، همانا عیسی بن مریم علیه السلام قیام بحجت کرد، زمانیکه کمتر از سه سال داشت (بحديث ۸۲۳ رجوع شود) .

النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَدَاثَةِ سِتِّكَ ، قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ أَنْ يَسْتَحْلِفَ سُلَيْمَانَ وَهُوَ صَبِيٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عَبْدُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعَلَمَاؤُهُمْ ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ خُذْ عَصَى الْمَتَكَلِّمِينَ وَعَصَا سُلَيْمَانَ وَاجْعَلْهَا فِي بَيْتِ وَاحْتَمِ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ ، فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ وَأَثْمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ ، فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالُوا :

قَدْ ضَيَّعْنَا وَسَلَّمْنَا
 ۴ - عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُصَافٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ : دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَمَعِيَ غُلَامٌ يَقُودُنِي خُمَيْسِيُّ لَمْ يَبْلُغْ ، فَقَالَ لِي : كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّيهِ . [أَوْ قَالَ : سَيْلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّيهِ] .

﴿ ۹۹۰ ﴾ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ : سَأَلْتُهُ - بِعَنِّي أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ ، فَقُلْتُ : يَكُونُ الْإِمَامُ ابْنَ أَقَلِّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ وَأَقَلِّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ ، فَقَالَ سَهْلٌ : فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَّادٍ بِهَذَا فِي سَنَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ .

۶ - الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنِ الْخَبْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَّاسَانَ ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَا سَيِّدِي ! إِنْ كَانَ كَوْنُ قَالِي مِنْ؟ قَالَ : إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي ،

۳۱ - مردی گوید : امام محمد تقی علیه السلام مرض کردم : مردم در باره خردسالی شما سخن می گویند (نق میزنند) فرمود : همانا خدا پشالی بداد وحی کرد که سلیمان را جانفین کند او کودکی بود که گوسفند میچرانید ، عابدان و دانشمندان بنی اسرائیل او را پذیرفتند ، خدا بداد وحی علیه السلام وحی کرد که صاهای مترشین و صاهای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با خاتمه های مردم مهرش کن فردا صاهای هر کس (مانند درخت سبزی) برگدار و میوه دار شد ، او جانفین است . داود علیه السلام این خبر را بانها گفت (و چون فردا صاهای سلیمان را سبز دیدند) گفتند : راضی شدیم و پذیرفتیم .

۴ - ابو بصیر (نایبنا) گوید : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و کودک پنجساله نابالنی صاهکن من بود : حضرت بمن فرمود : حال شما چگونه باشد زمانی که حجت بر شما همسال ، این کودک باشد؟ [یا فرمود : همسال این کودک بر شما ولایت داشته باشد] (مقصود امام جواد علیه السلام است که در ابتدای امامتش بقول مشهور ۸ سال و چندماه داشت .

۵ - اسماعیل بن بزيع گوید : از حضرت ابیجعفر علیه السلام راجع بامر امامت پرسیدم و گفتم : ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد ؟ فرمود : آری کمتر از پنج سال هم می شود (اشاره بامام دوازدهم علیه السلام دارد) سهل گوید علی بن مهزیار این حدیث را در سال ۲۲۱ بمن گفت .

۶ - پدر خیرانی گوید : در خراسان بر ابر حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که مردی پاو مرضکرد

فَكَانَ الْقَائِلَ اسْتَصْفَرَ سَنَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام رَسُولًا نَبِيًّا ، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِيهِ أَصْفَرُ مِنَ السِّينِ الذَّهَبِيِّ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ .

۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ ، لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ قَبِينَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَّ فِي الْأَمَامَةِ بِمِثْلِ مَا اخْتَجَّ بِهِ فِي النَّبَوَةِ فَقَالَ : «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيحًا» وَوَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ، «وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» فَقَدَّيْجُورُ أَنْ يُوتَى الْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ وَ يَجُورُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً .

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ ، فَقَالَ : وَمَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ عليه السلام : «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» قَوْلَ اللَّهِ مَا تَمَعَهُ إِلَّا عَلِيُّ عليه السلام وَلَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَأَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ .

اگر پیش آمدی کند، بسوی که رویم ؟ فرمود بسوی پسر امام جعفر - مثل اینکه گویند سن ابی جعفر علیه السلام را کوچک شمرد - امام رضا عليه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را نبوت و رسالت و شریعت تازه مبعوث ساخت در سنی کوچکتر از سن ابی جعفر .

۷- علی بن اسباط گوید : امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بطرف من میآمد ، من نگاهم را باو تیز کردم [با دقت باو نگرستم ، شروع بنگریستنن کردم] و بسر و پایش نگاه میکردم تا اندازه قامتش را برای اصحاب اهل مصر خود (شیعیان) وصف کنم ، در آنسایان که من و رانداز می کردم ، حضرت بنهشت و فرمود : ای علی ، خدا حجت در باره امامت را بپایند حجت در باره نبوت آورده و فرموده است « حکم نبوت را در کودکی باو دادیم - ۱۳ سوره - ۱۹ - » « و چون بر شد رسید - ۲۲ سوره - ۱۲ - » « و بجهل سالکی رسید - ۱۵ سوره - ۴۶ - » « پس رواست که شخصی در کودکی حکمت داده شود (چنانچه بیحی داده شد) و رواست که در چهل سالگی داده شود (چنانچه بیوسف داده شد) .

۸- علی بن حسان با امام جواد علیه السلام عرض کرد : آقای من ! مردم بخرد سالی شما اعتراض دارند ، فرمود : چه اعتراضی دارند ، در سورتیکه خدای عزوجل بپیغمبرش صلی الله علیه و آله فرموده است « بگو راه من اینست ، من از روی بصیرت بسوی خدا میخوانم ، با آنکه از من پیروی کرده - ۱۰۸ سوره - ۱۲ - » بخدا کسی جز علی علیه السلام از او پیروی نکرده و او نه سال داشت و من هم نه ساله ام . شرح - میان خاصه و عامه مورد انفاست که اولین مردیکه بپیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و اسلام پذیرفت علی بن ابیطالب عليه السلام بود و خود آنحضرت هم همیشه بدان افتخار می کرد و آن را دلیل افضلیت خود میدانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بفاطمه می فرمود : تو خرسند نیستی که شوهرت امام

ناب

أَنَّ الْإِمَامَ لَا يُغْتَلَبُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يُحَاجُّونَا يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يُغْتَلَبُ إِلَّا الْإِمَامُ قَالَ: فَقَالَ: مَا يُدْرِيهِمْ مَنْ عَسَلَهُ، فَمَا قُلْتَ لَهُمْ؟ قَالَ: فَقُلْتُ: جُمِلْتُ فِدَاكَ قُلْتَ لَهُمْ: إِنَّ قَالَ مَوْلَايَ إِنَّهُ عَسَلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقَدْ صَدَقَ وَإِنْ قَالَ: عَسَلَهُ فِي تَحْوِمِ الْأَرْضِ فَقَدْ صَدَقَ، قَالَ: لِأَهْكَذَا [قَالَ] فَقُلْتُ: فَمَا أَقُولُ لَهُمْ؟ قَالَ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي عَسَلْتُهُ، فَقُلْتُ: أَقُولُ لَهُمْ إِنَّكَ عَسَلْتَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.

بکسیکه در ایمان بر همه مقدم است و باز فرمود: اولین کسیکه از این امت بر سر حوض وارد شود، اولین کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

اما راجع بسن آنحضرت در زمان پذیرفتن اسلامش اختلافست میان هفت سال تا پانزده سال گفته اند علامه مجلسی (ره) گوید: سازگارتر با تاریخ همان قول ده سالست که از نظر عدم توجه بهامهائی میان سال با این روایت که سن آنحضرت را هنگام اسلامش نه سال می دانند، موافق است و نیز شکی نیست که آنحضرت از زمانیکه ایمان آورد تا آخر عمر پرایمانش ثابت و مستقر بود. اگر بعضی از عثمانیهائی منتصب گفته اند: ایمانیکه پیش از بلوغ باشد از روی یقین و معرفت نیست، جوابش اینستکه: شما که ایمان آنحضرت را از اول بلوغ تا پایان عمر قبول دارید و همان مقدار را هم لازم می دانید، علی علیه السلام چند سال هم اضافه پیش از بلوغش که بعقیده شما اثری نداشته ایمان داشته است. اما بعقیده شیعه حقیقت مطلب خیلی بالاتر از اینهاست، شیعه می گوید: گذشته از الطاف معنوی و توفیقات مخصوصی سبحانه، علی بن ابیطالبی که از چهار سالگی در خانه پیغمبر وزیر دست پیغمبر با عنایت و توجه خاص تربیت شده است، در ده سالگی بخوبی می تواند، مانند مردی در کمال رشد و عقل فکر کند و بفهمد خدا پرستی از بت پرستی بهتر است: اما.

پس سخن کوتاه باید والسلام

در نیابد حال پخته هیچ خام

* امام را جز یکی از ائمه غسل نمیدهد *

۱- و شاه گوید: احمد بن عمر بود یا دیگری که گفت بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آنها (واقفیه که منکر امامت امام رضا علیه السلام و نیز منکر وفات پدرش هستند) با ما مشاجره می کنند و می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد (پس چگونه می گوئید موسی بن جعفر در بنداد وفات یافته، در صورتی که شما در مدینه بودید) فرمود: آنها چه می دانند کی او را غسل داده است؟ تو بآنها چه جواب دادی؟ عرض کردم: قربانت، من بآنها گفتم: اگر مولایم بگوید، خودم او را در زیر عرش پروردگار غسل داده ام راست گفته است و اگر بگوید در دل زمین غسل داده ام راست گفته، فرمود: اینچنین نیست، عرض کردم

﴿۹۹۵﴾ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يُغْسِلُهُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: سَنَةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام.
 ۳ - وَعَنْهُ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام: إِنْ الْإِمَامَ لَا يُغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ؟ فَقَالَ: أَمَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ لُغْسِلِهِ؟ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ، الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجَبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ.

○ (بَابُ) ○

مَوَالِدِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الرَّزَامِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّبَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

پس چه بگویم؟ فرمود: بآنها بگو من غسل داده ام. عرض کردم: بگویم شما غسل داده اید؟
 فرمود: آری.

۲ - ابو ممر گوید: از امام رضا عليه السلام پرسیدم که امام را امام غسل می دهد؟ فرمود: سنتی است

از موسی بن عمران عليه السلام.

۳ - طلحه گوید: با امام رضا عليه السلام عرض کردم: امام راجز امام غسل نمی دهد؟ فرمود: آیا

نمی دانید چه کسی برای غسل حاضر می شود؟ کسی حاضر شود که بهتر است از آنکه از او غایب است همان کسانی که در جاه نزد یوسف حاضر شدند، زمانی که ابوبن و خانواده اش از او غایب بودند.

شرح - از این روایت استفاده می شود که جبرئیل و ملائکه برای غسل امام حاضر شوند، زیرا

آنها بودند که در جاه بیاری یوسف رسیدند، ولی این روایت غسل دادن امام را هم نفی نمی کند و شاید از

نظر تنبیه صادر شده باشد. در حال علامه مجلسی (ره) اخباری نقل می کند که حضرت رضا برای غسل پدرش

موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه بپنداد حاضر شد و همچنین امام جواد برای غسل دادن پدرش

علیها السلام از مدینه بطوس آمد، که در صورت صحت و ثبوت این اخبار ممکن است این روایات را هم مؤید

همان معنی دانست. چنانچه مجلسی (ره) استفاده کرده است، ولی دو سورت حدیثه و ضعف آن اخبار

پیداست که این روایات سراجت و ظهوری در آن معنی ندارد، بعلاوه پیداست که تحقیق در باره این

موضوع در این زمان نتیجه عملی و بلکه اعتقادی هم ندارد و از ضروریاتی نیست که بر اقرار و انکار آن،

اثر مهمی ثابت شود، چنانچه از جملات: ما یدریرهم من غسله - سنة موسی بن عمران - اما تدررون

من حضر لغسله این معنی ظاهر می شود.

○ کیفیت ولادت ایمة علیهم السلام ○

۱ - ابو بصیر گوید: همراه امام صادق عليه السلام حج کردیم در سالی که پدرش موسی منولد شد. چون

در ابواء (منزلی در میان مکه و مدینه) فرود آمدیم، برای ما سبجان آورده اند، و چون آنحضرت باصحابش

فِي السَّنَةِ النَّبِيِّ وَلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ وَضَعْنَا لَنَا الْعَدَاءَ وَكَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَ وَأَطَابَ ، قَالَ : فَبَيْنَا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذَا أَنَا رَسُولُ حَمِيدَةَ فَقَالَ لَهَا : إِنَّ حَمِيدَةَ تَقُولُ : قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي وَقَدْ وَجَدْتُ مَا كُنْتُ إِذَا حَضَرْتُ لِوَالِدَتِي وَقَدْ أَمَرْتَنِي أَنْ لَا أُسْتَقْفَ بِإِبْنِكَ هَذَا ، فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ ، فَلَمَّا أَنْصَرَفَ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ : سَرَّكَ اللَّهُ وَجَعَلْنَا فِدَاكَ فَمَا أَنْتَ صَعَتُ مِنْ حَمِيدَةَ ؟ قَالَ : سَلِمَهَا اللَّهُ وَقَدَّوهُ لِي غُلَامًا وَهُوَ خَيْرٌ مِنْ بَرِّ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَلَقَدْ أَخْبَرْتَنِي حَمِيدَةَ عَنْهُ بِأَمْرٍ طَلَّتْ أَنْبِي لِأَعْرِفَهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهَا ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الَّذِي أَخْبَرْتَنِي بِهِ حَمِيدَةَ عَنْهُ ؟ قَالَ : ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا حِينَ سَقَطَ وَأَضَاعَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ ، رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَأَخْبَرْتَهَا أَنَّ ذَلِكَ أَمَارَةٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمَارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ .

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا هَذَا مِنْ أَمَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمَارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ ؟ فَقَالَ لِي : إِنَّهُ لَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي عَلِقَ فِيهَا بِجَدِّي أَنِّي آتٍ جَدِّي أَبِي بِكَلْسٍ فِيهِ شَرْبَةٌ أَرَقُ مِنَ الْمَاءِ وَاللَّيْنُ مِنَ الرَّبْدِ وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَأَبْرَدُ مِنَ النَّالِجِ وَأَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ ، فَسَقَاهُ إِتَاهُ وَأَمَرَهُ بِالْجَمَاعِ ، فَقَامَ فَجَامَعَ ، فَعَلِقَ بِجَدِّي وَلَمَّا أَنْ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي عَلِقَ فِيهَا بِأَبِي أَنِّي آتٍ جَدِّي

غذا میداد ، زیاد و خوب تهیه میکرد ، ما مشغول خوردن بودیم که فرستاده حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) آمد و گفت : حمیده میگوید من خود را از دست داده‌ام و درد زائیدن درخود احساس میکنم و شما بمن دستور داده‌اید که نسبت باین پسر ت پیش از شما اقدامی نکنم .

حضرت صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده برفت . چون برگشت ، اصحابش عرضکردند : خدایت مسرور کند و ما را قربانت نماید ، با حمیده چه کردی ؟ فرمود : خدا سلامتش داشت و بمن پسر عطا فرمود که در میان مخلوقش از همه بهتر است و حمیده از آن مولود بمن مطلبی گفت که گمان کرد من آنرا نمیدانم ، در صورتیکه من بآن داناترم .

عرضکردم : قربانت ، حمیده نسبت بآن مولود بشما چه خبری داد ؟ فرمود : گفت چون از شکمش فرود آمد ، دستها بزمین نهاده ، سر با آسمان بلند کرد ، من باو خیر دادم که این عمل نشانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و نشانه وصی بعد از اوست ، عرضکردم : قربانت : این چگونه نشانه‌ایست برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی بعد از او؟ فرمود : در آن شبی که نطفه جدم (زین العابدین علیه السلام) بسته شد شخصی (فرشته‌ای) جامی نزد پدرش آورد که در آن شربتی بود ، رقیق تر از آب و نرمتر از کره و شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و سفیدتر از شیر ، و باو آشامانید و دستور نزدیکی داد ، او برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد ، و چون شبی که نطفه پدرم بسته شد ، فرارسید شخصی نزد جدم آمد و آنرا بجدم آشامانید ، چنانکه پیدر جدم آشامانید و بوی دستور داد چنانکه باو دستور داد ، جدم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد . و چون شبی که نطفه من بسته شد قرار رسید ، شخصی نزد پدرم

فَسَقَاهُ كَمَا سَقَى جَدَّ أَبِي وَأَمْرَهُ بِمَثَلِ الَّذِي أَمَرَهُ فَقَامَ فَجَامَعَ ، فَعَلِقَ بِأَبِي ، وَلَمَّا أَنْ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي عَلِقَ فِيهَا بِي أَتَى أَبِي فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ وَأَمْرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ فَقَامَ فَجَامَعَ فَعَلِقَ بِي ، وَلَمَّا أَنْ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي عَلِقَ فِيهَا بِأَبْنِي أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ ، فَعَمَلُ بِي كَمَا فَعَلَ بِهِمْ فَقَمْتُ بِعَلْمِ اللَّهِ وَإِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللَّهُ لِي ، فَجَامَعْتُ فَعَلِقَ بِأَبْنِي هَذَا الْمَوْلُودَ فَدُونَكُمْ ، فَهُوَ وَاللَّهُ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي .

إِنَّ نُظْفَةَ الْأَمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ وَإِذَا سَكَنْتِ النُّظْفَةَ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَأُنْشِيءَ فِيهَا الرُّوحَ بِعَثَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكًا يُقَالُ لَهُ حَيَوَانٌ ، فَكَتَبَ عَلَى عَصِيدِهِ الْأَيْمَنِ وَوَمَّتَتْ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَأَمْبَدَلٍ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ، وَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ قَامًا وَضَعَهُ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ اللَّهُ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَمَّا رَفَعَهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنَّهُ مُنَادِيًا يُنَادِي بِهِ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعَرْشِ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى بِاسْمِهِ وَإِسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ : يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ! أَثْبِتْ نَسَبِي ، فَلَعَطِيمٌ مِمَّا خَلَقْتَنِي ، أَنْتَ صَفَوْتَنِي مِنْ خَلْقِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَعَيْبَةُ عِلْمِي وَأَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَخَلِيفَتِي فِي أَرْضِي ، لَكَ وَلِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجِبَتْ رَحْمَتِي وَمَنْحَتْ حِنَانِي وَأَحْلَلَتْ جَوَارِي ، ثُمَّ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا صَالِيْنَ مِنْ

آمد و با او شامانید آنچه را با آنها شامانید و دستورش داد آنچه با آنها دستور داد ، پدم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد ، و چون شبی که نطفه پسر من بسته شد فرا رسید ، شخصی نزد من آمد چنانکه نزد آنها آمد و با من همان رفتار کرد که با آنها کرد ، پس من بلم خدا برخاستم و از آنچه خدا بهم میبخشد شادمان بودم ، و نزدیکی کردم و نطفه پسر من مولود بسته شد ، متوجهش باشید که او به خدا پس از من صاحب شاست .

هانا نطفه امام از نوشاهاست که بتو خبر دادم و چون آن نطفه چهار ماه در زهدان جایگزین باشد و روح در آن ایجاد شود ، خدای تبارک و تعالی فرشته‌ای که نامش حیوانست برانگیزد تا بر بازوی راستش نویسد و کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت ، کلمات خدا را دگرگون کننده‌ی نیست و او شنوا و داناست ، (مقصود از کلمه همان امام است) .

و چون از شکم مادرش فرود آید ، دستهایش را بر زمین گذارد و سرش را با آسمان بلند کند ، اما دست بزمین گذاردنش ، رمز اینست که : هر علمی را که خدا از آسمان بزمین فرستد ، او دریافت کند و اما سر با آسمان برداشتنش برای اینست که : ندا دهنده‌ی از درون عرش ، از جانب پروردگار عزت و از افق اعلیٰ او را بنام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید : ای فلان بن فلان ثابت باش تا برجا بمانی (در تمام گفتار و کردار از روی علم و بصیرت برحق ثابت باش تا امامت ثابت شود) .

برای ضلعت خلقت تو برگزیده از میان خلق منی و محل راز و صندوق علم و امین وحی و خلیفه روی زمین من هستی ، برای تو و هر که از تو پیروی کند ، رحمت را واجب کردم و بهشتم را بخشیدم و در جوار

عَذَابِكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَإِنْ وَسَّعَتْ عَلَيْكَ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَمْعٍ رَزَقِي.
فَإِذَا انْقَضَى الصَّوْتُ - صَوْتُ الْمُنَادِي - أَحَابَهُ هُوَ وَأَضْعَأَ يَدَيْهِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ:
«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» قَالَ:
فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَالْعِلْمَ الْآخِرَ وَاسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، قُلْتُ:
جُعِلَتْ فِدَاكَ الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جِبْرَائِيلَ ؟ قَالَ الرُّوحُ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ ، إِنَّ جِبْرَائِيلَ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ وَإِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:
«تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ».

محمد بن يحيى و أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسين ، عن أحمد بن الحسن ، عن المختار بن زياد ، عن محمد بن سليمان ، عن أبيه ، عن أبي بصير مثله .

۲ - محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن موسى بن سعدان ، عن عبد الله بن القاسم ، عن الحسن بن راشد قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن الله تبارك وتعالى إذا أحت أن يخلق الإمام أمر ملكاً فأخذ شربة من ماء تحت العرش ، فيسقيها أباه ، فمن ذلك يخلق الإمام ، فيمكث أربعين يوماً وليلة في بطن أمه لا يسمع الصوت ، ثم يسمع بعد ذلك الكلام ، فإذا وُلِدَ بعث ذلك الملك فيكتب بين عينيه : «وَمَتَّ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَأَمْبَدَلٍ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

خود در آردم ، بمرت و جلال هر که با تو دشمنی کند با عذاب سزایم اورا بسوزانم ، اگر چه در دنیا از رحمت واسعه ام یا هم توسته دم .

و چون آواز منادی پایان یابد ، امام با دست بزین و سر بسوی آسمان جوابش دهد و بگوید « خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستش جز او نیست ، بدالت قیام کرده ، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست - ۱۸ سوره ۳ - » و چون چنین گوید ، خدایش علم اول و علم آخر پاو عطا کند و مستحق ملاقات روح در شب قدر گردد . عرض کردم : قریافت ، روح همان جبرئیل نیست ؟ فرمود روح از جبرئیل بزرگتر است ، جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح مخلوقی است بزرگتر از فرشتگان علیهم السلام . مگر نه اینست که خدای تبارک و تعالی فرماید : « فرشتگان و روح فرود آیند - ۵ سوره قدر ، (پس روح غیر از فرشته است) .

۲ - حسن بن راشد گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : زمانی که خدای تبارک و تعالی بخواهد امام را خلق کند پفرشته می دستور دهد که شربتی از آب زیر عرش گرفته بیدرامام بیاشاماند ، پس آفرینش امام از آن شربت است ، آنگاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمیشنود و بعد از آن گوشش برای شنیدن سخن باز میشود ، و چون متولد شود همان فرشته مبعوث شود و میان دو چشم امام بنویسد ، کلمه پروردگارت براسنی و عدالت پایان یافت ، کلمات او را ذکر گون کنند ، می نیست و او شنوا و داناست ، و

فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ ، فَبِهَذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ .

۳ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن حیدر، عن منصور بن یونس، عن یونس بن ظبیان قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن الله عز وجل إذا أراد أن يخلق الإمام من الإمام بعث ملكاً فأخذ شربة من ماء تحت العرش ثم أوقعها أودعها إلى الإمام فشرّبها فبمكث في الرّحيم أربعين يوماً لا يسمع الكلام ، ثم يسمع الكلام بعد ذلك ، فإذا وضعت أمه بعث الله إليه ذلك الملك الذي أخذ الشربة ، فكتب على عضديه الأيمن «وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماتيه» فإذا قام بهذا الأمر رفع الله له في كل بلد مناراً ينظر به إلى أعمال العباد .

﴿۱۰۰۰﴾ عِدَّة قَوْمٍ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُسَلِّيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وُلِدَ حُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَأَمْبَدَلٍ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمْعُ الْعَلِيمُ ، فَإِذَا صَادَ

چون امام پیش از وی درگذرد ، برای او مناره‌ای از نور افراشته شود که بوسیله آن کردار همه مردم را ببیند ، و خدا بر خلقتش بدان احتجاج کند .

شرح - گویا نوشتن میان دو چشم امام کتایه از اینست که نور علم و ولایت از پیشانی امام ظاهر شود و چون پیشانی آئینه است که شخصیت معنوی انسان را مینماید ، میتوان گفت : نور علم و ولایت در سراپای امام و در همه حرکات و سکناتش هویدا گردد ، پس میان این روایت با روایاتی که نوشتن آنجمله را بیازوی راست امام نسبت میدهد تناقضی نیست ، و احتجاج خدا بر خلقتش توسط امامی است که با نور خدا داده کردار مردم را دیده است و زاهی برای انکار و تزویر آنها باقی نگذاشته است .

۳ - یونس بن ظبیان گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود : همانا خدای عزوجل چون خواهد امامی را از امامی دیگر خلق کند ، فرشته‌ای را مبعوث کند تا شربتی از آب زیر عرش بگیرد و باهاش دهد تا بنوشد ، سپس چهل روز در رحم بماند و سخن نشنود و بعد از آن سخن شنود . و چون مادرش او را بزاید ، خدا همان فرشته‌ای را که نوشابه برگرفت بفرستد تا بر بازوی راست امام نویسد «کلمه پروردگارت بر راستی و عدالت پایان یافت ، برای کلمات او دگرگون کننده‌ای نیست ، و چون با امر امامت قیام کند خدا در هر شهری برایش مناره‌ای برافرازد که بوسیله آن اعمال بندگان را بنگرد .

۴ - محمد بن مروان گوید : شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود : همانا امام در شکم مادرش میشود ، و چون متولد شود میان دوشانه‌اش نوشته شود : «کلمه پروردگارت بر راستی و عدالت پایان یافت ، کلمات او را دگرگون کننده‌ای نیست و او شنوا و داناست ، و چون امر امامت باو رسد ، خدا برایش صدوی از نور مقرر دارد

الأمر إليه جعل الله له عموداً من نور، يُصير به ما يعمل أهل كل بلدة،
 ٥ - الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبدالله، عن ابن مسعود،
 عن عبدالله بن إبراهيم الجعفي قال: سمعت إسحاق بن جعفر يقول: سمعت أبي يقول:
 الأوصياء إذا حملت بهم أمهاتهم أصابها فترة شبه الفسبة، فأقامت في ذلك يوماً ذلك، إن
 كان نهاراً أو ليلتها إن كان ليلاً، ثم ترى في منامها رجلاً يُشهرها بسلام، عليهم، حلِيم، فتفرح
 لذلك، ثم تنبئه من نومها، فتسمع من جانبها الأيمن في جانب البيت صوتاً يقول: حملت بخير
 وتصيرين إلى خير وحيث بخير، أبشري بسلام، حلِيم، عليهم، وتجد خفة في بدنك ثم لم تجد بعد
 ذلك امتناعاً من جنبها وبطنها فإذا كان لئسج من شهرها سمعت في البيت حساً شديداً، فإذا
 كانت الليلة التي تلد فيها ظهر لها في البيت نور تراه لا يراه غيرها إلا أبوه، فإذا ولدته وولده
 قاعداً وتفتحت له حتى يخرج متربعا يستدير بعد وقوعه إلى الأرض، فلا يخطي القيلة حيث
 كانت بوجهه، ثم يعطس ثلاثاً يُشهر بأصبعه بالتحميد ويقع مسروراً محتوناً ورباعيتاه من فوقه
 أسفل وناباه وصاحكاه، ومن بين يديه مثل سبكة الذهب نور ويقم يومه وليته تسيل يده ذهباً
 وكذلك الأنبياء إذا ولدوا وإنما الأوصياء أعلق من الأنبياء.

که بوسیله آن آنچه اهل هر شهر انجام دهند ببیند .

٥ - اسحاق بن جعفر گوید : شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) میفرمود : هنگامیکه مادران ائمه با آنها
 باردار شوند ، سستی مانند بیهوشی ایشانرا فراگیرد که اگر در روز باشد یکروز و اگر در شب باشد یکشب
 در آنحال بسر برد ، سپس در خواب ببند که مردی او را پیسری دانا و بردبار مژده میدهد ، او از آن مژده
 مسرور گردد و از خواب بیدار شود ، و از طرف راستش از جانب خانه صدائی شنود که گوید : بخیر آستین
 شدی و بسوی خیر بگرائی ، و با خیر آمدی [خیر آوردی] مژده باد ترا پیسری بردبار و دانا ، و در تن خود
 احساس سبکی کند و پس از آن از پهلویها و شکمش ناراحتی نبیند .

و چون ماه نهم شود در خانه ، آواز بلندی [صدای حرکتی] بگوشش رسد و چون شب زائیدنش
 فرا رسد ، در خانه نوری ظاهر شود که جز او و پدرش آنرا نبینند (چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله
 فرشته را میبیند و دیگران نمیبینند) و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آنکه با سر فرود آید) و برایش
 گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از اینکه روی زمین قرار گیرد ، بپرخند تا قبله بهر طرف باشد ،
 از آن منحرف نشود ، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت بحمد خدا اشاره کند (چنانکه مستحب است پس
 از عطسه انگشت را سرینگی گذاشته حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش
 از بالا و پائین و دودندان نیش و دودندان ضاحکه اش برآمده باشد (گویا نبودن دندانهای دیگر برای اینست
 که پستان مادر را آزرده نکند) و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یکشنبه روز ازدودنش

٦ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ؛ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ : رَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ : لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْأِمَامِ فَإِنَّ الْأِمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَضَعْتَهُ كَتَبَ الْمَلِكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لِأَمْبَدَلٍ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى أَعْمَالِ الْبِنَادِ .

٧ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَابْنُ فَضَالٍ جُلُوسًا إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ فَقَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : جِئْتُ فِدَاكَ قَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْعَمُودِ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : يَا يُونُسُ ! مَا تَرَاهُ ، أَتَرَاهُ عَمُودًا مِنْ حَدِيدٍ يَرْفَعُ لِصَاحِبِكَ؟ قَالَ : قُلْتُ : مَا أَدْرِي ، قَالَ : لِكَيْتَهُ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلَدَةٍ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلَدَةِ ، قَالَ : فَقَامَ ابْنُ فَضَالٍ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا تَزَالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ الَّذِي يَفْرَجُ اللَّهُ بِهِ عَنَّا .

٨ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ حَرَبِزٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ : يُوَلَّدُ مُطَهَّرًا : مَخْتُونًا ، وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتِهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ ، وَلَا يَجْنُبُ ، وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ ، وَلَا يَتَنَابَّ وَلَا يَتَمَطَّى ،

نوری طلایی ساطع است و پیغمبران هم در زمان تولد چنینند (نسبت بشما حالات) و همانا اوصیاء آویزه (اشرف اولاد) پیغمبرانند .

٦ - جمیل بن دراج گوید : جماعتی از اصحاب ما نقل کردند که آنحضرت فرمود : در باره امام سخن نگوئید ، زیرا امام در شکم مادر میشوند ، و چون مادرش او را بزاید فرشته می میان دو چشمش نویسد «کلمه پروردگارت برانستی و عدالت پایان یافت ، کلمات او را دیگرگون کننده می نیست و او شنوا و داناست ، و چون بامر امامت قیام کند ، در هر شهری برای او عمودی از نور برافراشته گردد که بوسیله آن احوال مردم را ببیند .

٧ - محمد بن عیسی بن عبید گوید : من و ابن فضال نفسته بودیم که یونس وارد شد و گفت : من خدمت امام رضا عليه السلام رسیدم و عرض کردم : قربانت . مردم در باره عمود (اذنور که برای امام برافراشته شود) سخن بسیار گویند ، بمن فرمود : ای یونس ! توجه عقیده داری ؟ خیال میکنی عمودی از آهن است که برای امام افراشته میشود ؟ عرض کردم : نمیدانم ، فرمود : او فرشته ایست گماشته در هر شهر که خدا بوسیله او احوال مردم آن شهر را بامام رساند ، ابن فضال برخاست و سر او را بوسید و گفت : خدایت رحمت کند ای ابا محمد ! که هواره برای ما حدیث درستی که خدا پدان مشکل ما را میگشاید میآوری .

٨ - امام باقر عليه السلام فرمود : امام را ده علامت است : ١ - پاکیزه و ختنه شده متولد شود . ٢ - چون بدنیا آید کف دست بزمین نهاده ، بشهادتین آواز بردارد . ٣ - محترم نفوذ [پلیدی جنابت باو

وَبَرَىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يُرَىٰ مِنْ أَمَامِهِ ، وَتَجَوُّهُ كَرَائِحَةِ الْمَسْكِ ، وَالْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسِتْرِهِ وَابْتِلَاغِهِ
وَإِذَا لَيْسَ دَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَانَتْ عَلَيْهِ وَقْفًا وَإِذْ لَيْسَ بِغَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ طَوِيلُهُمْ وَقَصِيرُهُمْ زَادَتْ
عَلَيْهِ شِبْرًا ، وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلَىٰ أَنْ تَنْقُضِي أَيَّامَهُ

○ (بَابُ) ○

خَلَقَ أَبْدَانِ الْأَيَّامِ وَأَرْوَاحِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

○ (۱۰۰۵) ○ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي يَحْيَىٰ الْوَاسِطِيِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَ
شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ
تَجِنُّ إِلَيْنَا .

۲ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَعِيبٍ
عَنْ عَمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الرَّعْفَرَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتَهُ يَقُولُ :

نرسد اگر چه غسل بر او واجبست [۴ - چشمش بخوابد ولی قلبش بخواب نرود . ۵ - دهن دره و
بغل باز کردن ندارد . ۶ - از پشت سر ببیند چنانکه از پیش رو ببیند . ۷ - مدفوعش بوی مشک دهد .
۸ - زمین وظیفه دارد آنرا بیوشاند و فروبرد . ۹ - چون زره رسول خدا صلی الله علیه وآله را پوشد بقامتش رسا
باشد و چون مرد دیگری پوشد ، کوتاه قد باشد یا دراز قامت یک وجب بلندتر آید . ۱۰ - تا زمان وفاتش
محدث باشد (فرشته باو خبر دهد) .

○ (کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دل‌های ائمه علیهم السلام) ○

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدا ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح
اشعیان ما را از علین آفرید و پیکر شانرا از پائین آن آفرید ، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است
و دل‌های ایشان مشتاق ماست .

شرح - علین در لسان قرآن و اخبار در مقام بلند و رفیع استعمال شده است و لذا عبارات مفسرین
در معنی این کلمه چنین است : آسمان هفتم ، بالاترین مکان ، اشرف مراتب ، اقرب مقامات بخدا ، نامه
عمل نیکو کاران ، و شاید این مقام بالاترین درجات ماده باشد که پیکر ائمه و ارواح شیعیان از آنجا
آفریده شده ولی روح ائمه علیهم السلام از مقامی بالاتر آفریده شده که ماده را در آنجا راهی نیست و
پیکر شیعیان از پائین تر آن خلق شده است تا یکدرجه از پیکر ائمه پائین تر باشد ، پس امام و شیعه
در مرحله علین هم افق و برابرند .

۲ - امام صادق علیه السلام می فرمود : خدا (ارواح) ما را از نور خلعت خویش آفرید ، آنکاه آفرینش ما

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمْتِهِ ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طَبِيبَةٍ مَحْرُورَةٍ ، مَكْنُونَةٍ ، مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ ، فَاسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شَبَعِينَا مِنْ طَبِيبِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طَبِيبَةٍ مَحْرُورَةٍ مَكْنُونَةٍ ، أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطَّبِيبَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمْ النَّاسُ ، وَصَادَ سَائِرُ النَّاسِ مِمَّا لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ .

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، وَعَمْرٍو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ وَغَيْرِهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ وَدُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نُورُهُ وَإِنْ فِي حَافَتِي النَّهْرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ : رُوحُ الْقُدُسِ وَرُوحُ مَنْ أَمَرَهُ ، وَإِنَّ لِلَّهِ عَشْرَ طَبِيبَاتٍ ، خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَخَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ ، فَفَسَّرَ الْجَنَانَ وَفَسَّرَ الْأَرْضَ ، ثُمَّ قَالَ : مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا مَلِكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ إِلَّا تَفَخَّ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرَّوْحَيْنِ وَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ إِحْدَى الطَّبِيبَتَيْنِ - قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الْجَبَلُ ؟ فَقَالَ : الْخَلْقُ - غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا مِنْ الْعَشْرِ طَبِيبَاتِ وَتَفَخَّ فِيْنَا مِنَ الرَّوْحَيْنِ جَمِيعًا فَطَابَتْ بِهَا طَبِيبًا وَرَوَى غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ : طَبِيبُ الْجَنَانِ جَنَّةٌ وَعَدْنُ جَنَّةُ الْمَاوِي وَجَنَّةُ التَّمِيمِ وَالْفَرْدَوْسُ وَالْخُلْدُ ؛ وَطَبِيبُ الْأَرْضِ مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالْكُوفَةُ وَبَيْتُ الْمُقَدَّسِ وَالْحَائِرُ .

دا (یعنی پیکر ما یا صورت مثالی ما را) از گلی در خزانه و پوشیده از زهر عرش صورتگرمی کرد و آن نور را در آن ، جایگزین ساخت ، و ما مخلوق و بشری نورانی بودیم ، و برای هیچکس از آنچه در خلقت ما نهاد ، بهره‌ای قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه پوشیده پائین تر از گل ما . و خدا هیچکس را جز انبیا از خلقت ایشان بهره‌ای نداد ، از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و بسوی دوزخ میروند .

۳- امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : برای خدا نهریست نزد عرش و نزد آن نهر نویدیست که خدایش فرزندان ساخته و در دو جانب نهر دو روح آفریده شده : روح القدس و روح وابسته بامر خدا ، و برای خدا ده طینت (سرشت ، گل) است : پنج تایی آنها از بهشت است و پنج دیگر از زمین ، - آنکاه بهشتی و زمینی را تفسیر نمود سپس فرمود : هر پیغمبر و فرشته‌ای را که خدای از پیغمبر سرشته است ، یکی از این دو روح را در او دمیده ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یکی از آن دو قسم طینت سرشته است بجز ما خاندان - راوی گوید بموسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم : سرشتن چیست ؟ فرمود : آفریدنست - همانا خدای عزوجل ما خاندان را ، از آن ده طینت آفرید و از هر دو روح در ما دمید ، و ده طینت پاکیزه‌ای ۱۱ و دیگری از اهل الصامت روایت کرده که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در تفسیر بهشتی و زمینی) فرمود : طینت بهشتی ، بهشت عدن و بهشت

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي خَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ ، فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا ، لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا مِنْهُ ، ثُمَّ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ : كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِنشَارِ لَمَعِي عَلِيِّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ . كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ، وَخَلَقَ عَدُوَّ نَافِلِينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ ، فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ، لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ ، ثُمَّ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ : كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَمَعِي سِجِّينَ ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ؟ كِتَابٌ مَرْقُومٌ .

(بَابُ)

التَّسْلِيمِ وَفَضْلِ الْمُسْلِمِينَ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ

ماوی و بهشت نیمی و فردوس و خلد است . وطنیت زمینی : مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حائر (امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ) است .

شرح - علامه مجلسی (ره) در تفسیر نهر و نور و وطنیت مطالبی از بعضی محققین نقل فرموده و سخن شیخ بهائی و محدث استرآبادی را هم ذکر میکند ، و چون توضیح و تفصیل آنها از عهده این مختصر خارجست ، علاقمندان می توانند از مرآت العقول ج ۱ ص ۲۹۳ - استفادہ کنند .

۴ - ابو حمزه ثمالی گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود : همانا خدا ما را از اعلی علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده ، آفرید . و بیکرها پشانرا از درجه پائینش آفرید ، از این رو دل‌های شیعیان با متوجه است ، زیرا از آنچه ما آفریده شده ایم ، آفریده شده اند ، سپس این آیه را قرائت فرمود : و اصلانامه نیکان در علیین است ، تو چه دانی علیین چیست ؟ کتابی است نوشته که قربان شاهد آتند - ۱۹ سوره ۸۳ - و دشمن ما را از سجن آفرید و دل‌های پیروانشانرا از آنچه آنها را آفریده آفرید و بیکرها پشانرا از پائین تر آن آفرید ، از این رو دل‌های پیروانشان با آنها متوجه است زیرا اینها آفریده شدند از آنچه آنها آفریده شدند . سپس این آیه را تلاوت فرمود : و اصلانامه بدکاران در سجن است ، تو چه دانی سجن چیست ؟ کتابیست نوشته - ۸ سوره ۸۳ - .

شرح - پیداست که علیین و سجن از مطالبی است که خدا یتعالی نخواسته است بشر آنرا بنحو تفصیل و توضیح بداند ، از این رو بیضمیرش می فرماید : تو چه دانی سجن چیست ؟ و سپس هم بکتاب نوشته توضیحش میدهد ، دانشمندان و مفسرین اسلامی هم در معنی این دو کلمه اقوال و عقاید مختلف و احتمالی ذکر نموده اند که بعضی از آنها در حدیث اول این باب ذکر شد .

* (در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین) *

توضیح - مقصود از مسلمین در این باب تسلیم شوندگانند ، نه اهل اسلام در برابر یهود و نصاری

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ ، يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ : فَقَالَ : وَمَا أَنْتَ وَذَلِكَ ، إِنَّمَا كَلَّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ : مَعْرِفَةَ الْأَيْمَةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّذَى إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ .

﴿۱۰۱۰﴾ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ وَحَدَهُ لِشَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَحَجَّوْا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لِسَيِّءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْصَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم : أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ ؟ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ .

ما انشاء الله در آخر این باب توضیحی راجع بتسلیم بیان میکنیم .

۱- سدير گوید : پامام باقر عليه السلام عرضکردم : من دوستان شما را در حالی ترك كنتم (و بسوی شما آمدم) كه اختلاف داشتند و از يكديگر بيزاری میجستند ، فرمود : ترا با وضع آنها چكار ؟ همانا مردم سه تكليف دارند : شناختن ائمه و تسليم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود را بايشان . شرح - شدت اختلاف شيعيان در مسائل دينی و موضوعات مذهبی سدير را ناراحت کرده ، پامام عليه السلام شكایت می کند ، حضرت می فرماید ، اختلاف آنها بتو زيانی ندارد و در آن باره فكر مكن و بدانكه تو و هر يك از شيعيان سه تكليف داريد كه بايد انجام دهيد : ۱- ائمه و پيشوايان خود را بشناسيد تا بدام شيادان گمراه كنده نيفتيد . ۲- در برابر پيشوايان خود تسليم باشيد ، يعنی آنها را چنانكه هستند بشناسيد تا خود بخود تسليم و متقادشان شويد و او امر و نواهی آنها را پذيريد و بگفتار و رفتار و قيام يا خانه نشستن و ساير اعمال آنها اگر چه برخلاف سليقه شما باشد اعتراض نكنيد ، زيرا اعمال و رفتار آنها طبق دستور خدا و پيشمر است . ۳- اگر در موضوعی بايكديگر اختلاف نظر پيدا كرديد ، مطلب را با آنها ارجاع دهيد چنانكه خداي تعالی فرمايد : « ای مؤمنان از خدا و رسول اطاعت كنيد و اگر در موضوعی اختلاف و مجامره كرديد ، آنرا بخدا و رسول ارجاع دهيد . » و معلومست كه ائمه اوصياء و جانشينان پيشمرند و در نبودن پيشمر بايد اختلافات با آنها ارجاع شود .

۲- امام صادق عليه السلام فرمود : اگر مردمی يگانه می شريكرا عبادت كنند و نماز گزارند و زكاه دهند و حج خانه خدا بجا آرند و ماه رمضان را روزه دارند ، و پس از همه اينها نسبت بچيزی كه خدا يا رسولش كرده بگويند : چرا بر خلاف اين نكرده ؟ يا اين معنى را در دل خود احساس كنند (می آنكه بزبان آورند) بهمين سبب مشرك باشند ، سپس اين آيه را تلاوت فرمود : « نه ، پيروردگارت سوگند ، ايمان ندارند تا ترا در اختلافات خویش حاكم كنند ، سپس در دلهاى خویش از آنچه حكم كرده ئى ملال

۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حماد بن عيسى ، عن الحسين بن المختار ، عن زيد الشحام ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : إن عندنا رجلاً يقال له : كليب ، فلا يجيء عنكم شيء إلا قال : أنا أسلم ، فسميناه كليب تسليم ، قال : ففرحتم عليه . ثم قال : أتدرون ما التسليم ؟ فسكتنا ، فقال : هو والله الإحسان ، قول الله عز وجل : «الذين آمنوا وعملوا الصالحات وأحبوا إلى ربهم» .

۴ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أبان ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك و تعالی : «ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنة» قال : الإقتراف التسليم لنا والصدق علينا وآلا يكذب علينا .

۵ - علي بن محمد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمد البرقي ، عن أبيه ، عن محمد بن عبد الحميد عن منصور بن يونس ، عن بشير الدهان ، عن كامل التمار قال : قال أبو جعفر عليه السلام : «قد أفلح المؤمنون» أتدري من هم ؟ قلت أنت أعلم قال : قد أفلح المؤمنون المسلمون ، إن المسلمین هم النجباء ، فالمؤمن غريب فطوبى للغرباء .

وگرفتگی نیابند وی چون و چرا کردن نهند - ۶۵ سوره ۴ - ، سپس امام صادق علیه السلام فرمود : بر شما باد بتسلیم .

۳ - زید شحام گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : در نزد ما مردی است که نامش کلب است . او هر دستوری که از شما می رسد ، می گوید من تسلیم ، از این رو ما او را کلب تسلیم نامیده ایم ، حضرت باورحمت فرستاد و سپس فرمود : می دانید تسلیم چیست ؟ ماسکوت کردیم . خودش فرمود : بخدا تسلیم فروتنی است ، خدای عزوجل فرماید : کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر پروردگارشان فروتنی نمودند - ۲۳ سوره ۱۱ - .

۴ - امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی ، و هر که کار نیکی انجام دهد ، برای او نسبت بآن نیکی افزائیم - ۲۲ سوره ۴۲ - ، فرمود : انجام دادن کار نیک ، تسلیم بودن نسبت بیا ، و راست بودن با ما است و اینکه بر ما دروغ نبیند .

شرح - مجلسی (ره) از مرحوم طبرسی نقل میکند که در تفسیر آیه گفته است : هر که طاعت و عبادتی انجام دهد علاوه بر دادن ثواب پاو ، نیکی آن را میفرمائیم ، و راست بودن با الله مراد اینستکه : اخبار راست و درست را از آنها روایت کند : و مراد بدروغ نیستن بر آنها اینستکه : اخبار جعلی و دروغ را با آنها نسبت ندهد .

۵ - کامل تمار گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : «براستی که مؤمنان رستگارند - ۱ سوره ۲۳ - ، میدانی کیانند ؟ عرض کردم : شما بهتر میدانید ، فرمود : براستی که مؤمنان تسلیم شوندگان رستگارند

۶ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ رَبِيعِ الْمُسَلِّيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ : الْقَوْلَ مِنْبِي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ ، فِيمَا أَسْرُوا وَمَا أَعْلَنُوا وَفِيمَا بَلَّغْنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي .

﴿ ۱۰۱۵ 〉 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنِ ابْنِ أَدِيْنَةَ ، عَنْ زُرَّارَةَ أَوْ رَبِيعٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ : لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِهِ ، قَالَ : قُلْتُ : فِي أَيِّ مَوْضِعٍ ؟ قَالَ : فِي قَوْلِهِ : « وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا » فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ (فِيمَا تَعَاقدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ آمَنَّا اللَّهُ تَعَدَّا أَلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ) ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ (عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْغَوِّ) وَيَسْلَمُوا تَسْلِيمًا .

۸ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاهٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :

تسليم شوندگان همان نجیبانند ، پس مؤمن غریب است و خوشحال غریبان . (یعنی چون مؤمن با تسلیم کمیاب است پس او غریب است ، زیرا هم‌انسان ندارد وانش تنها با خداست)

۶ - امام صادق علیه السلام میفرمود : هر که را خوش آید که تمام مراتب ایمان را کامل کند ، باید بگوید : گفتار من نسبت بهر موضوعی گفتار آل محمد است در آنچه (بواسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب) پنهان کنند و در آنچه آشکار دارند ، در آنچه از ایشان بمن برسد و در آنچه بمن نرسد .

۷ - زراره یا برید گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : بتحقیق که خدا امیر المؤمنین علیه السلام را در کتابش مخاطب ساخته است ، عرض کردم : در کجا ؟ فرمود : در این قول : « وَاگر آنها زمانیکه بخویش منت کردند پیش تو آمده و از تو آمرزش خواسته بودند و پیغمبر برایشان آمرزش خواسته بود ، خدا را توبه پذیر و مهربان مییافتند ، نه بی‌ورد گارت سوگند ایمان ندارند تا ترا در مشاجرات خویش حاکم قرار دهند » یعنی در پیمانیکه بستند ، که اگر خدا محمد را میرانید ، امر خلافت را به بنی‌هاشم برنگردانند ، سپس در دل خود از آنچه حکم کرده‌ام ، از کشتن یا بخشیدن ، ملالی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند .

توضیح - خطاب در جمله جایی و آن متوجه امیر المؤمنین علیه السلام است نه پیغمبر ، زیرا سپس میفرماید : و پیغمبر صلی الله علیه و آله برایشان آمرزش خواسته بود و اگر خطاب متوجه پیغمبر بود باید بفرماید و تو برایشان آمرزش ...

۸ - ابوبصیر گوید : امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل و کسانیکه سخنان را میشوند و از نیکو ترش پیروی میکنند ، تا آخر آیه - ۱۸ سوره ۳۹ - ، فرمود : ایشان تسلیم شوندگان در برابر

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ آيَةِ قَالَ: هُمُ الْمَسْلُومُونَ لِأَلِّحُجَّةِ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَقْضُوا مِنْهُ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ.

«بَابُ»

أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُوهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيُعَلِّمُوهُنَّ وَلَا يَتَّهَمُوا وَمَوَدَّتَهُمْ لَهُ

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ ابْنِ أَدِينَةَ، عَنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي

آل محمدند، همان کسانی که چون حدیثی شنوند، کم و زیادش نکنند، و چنانکه شنیده‌اند تحویل دهند. توضیح - مقصود از روایاتی که در این باب ذکر شد تسلیم بودن و کردن نهادن شیعیانست در برابر ائمه هدی علیهم السلام نسبت باو امر و نواهی و حالات مختلف و اوضاع گوناگون ایشان، و عدم اعتراض و انتقاد در مقام زبان و دل نسبت با آنچه از ایشان صادر میشود.

پیدااست که پایه و ریشه عقاید شیعه و نیز اصل واقع و حقیقت اینست که: خدا برای رهبری و هدایت بشر بعد از پیغمبر اسلام دوازده نفر مشخص و مخصوص را معین فرموده و ایشانرا از خطا و لغزش و گناه معصوم داشته و عین حقیقت و واقع را با آنها الهام کرده‌است، غیر از ایشان هر بشری در دنیا جایز الخطاست، گناه و آلودگی دارد، اشتباه و فراموشی عارضش شود و از گمراهی و پشیمانی مصون نباشد، بعد از پیغمبر اسلام (سر) تنها ۱۲ نفر بودند که بشهادت تاریخ و حتی دشمنان نشان هیچیک از این نقائص دامگیر آنها نبود. پیدااست که وقتی انسان باور کرد که چنین پیشوایانی دارد، از دل و جان تسلیم آنها میشود و رشته اطاعت و انقیادشانرا بگردن میاندازد، زیرا میدانند که عقل و فکر و فراست و تیزبینی و دور اندیشی ایشان از خود او و از تمام افراد بشر معاصر خود بهتر و برتر است و هر چند عقیده او نسبت با امام و رهبرش سست تر باشد، فرمانبری و گردن نهادن او در برابر آن رهبر کمتر و ضعیف تر است.

از روایات این باب بدست میآید که در میان شیعه افرادی که ائمه خود را بخوبی شناخته و تسلیم و منقاد محض ایشان گشته‌اند، وجود دارند، اما بسیار اندک و غریب وارند و نیز در این روایات ذکر لازم و اراده ملزوم است، یعنی اگر چه منطوق سربح آنها اینست که: تسلیم امام و پیشوای خود باشید، ولی مقصود اینست که: امام و پیشوای خود را بخوبی بشناسید تا طبعاً و ناچار تسلیمش شوید و بدانید که آنکاست که ایمان شما کامل شود، نماز و روزه و حج شما سودبخشد، خدا ثواب شما را زیاد کند، رستگار شوید و، و، و، پروردگارا بحق ائمه معصومین علیهم السلام آنها را چنانکه هستند بما معرفی کن تا چنانکه باید مطیع و تسلیمشان باشیم.

❖ (در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالِم دینشان را) ❖

❖ (بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند) ❖

۱ - فضیل گوید: امام باقر علیه السلام بمردمیکه گرد کعبه طواف میکردند، نگاه کرد و فرمود:

جَعْفَرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ !
إِنَّمَا أَمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْقُرُوا إِلَيْنَا ، فَيَعْلَمُونَ وَلَا يَتَمُّوهُمْ وَمَوَدَّتْهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ ،
ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ آيَةَ وَاجْعَلْ أَفْتِدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ .

۲ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ التَّمَّانِ ، عَنْ
أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَرَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ قَالَ - : فَقَالَ : فِعَالُ
كَفَعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمِرُوا بِهَذَا وَمَا أَمِرُوا إِلَّا أَنْ يَقْضُوا تَقْضَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ فَيَمْرُؤًا
بِنَا فَيَجْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ .

۳ - عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، وَنَحْوَهُ بِنِ يَحْيَى . عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعًا ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ سَدِيرِ
قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ : يَا
سَدِيرُ ! إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَعْلَمُونَ وَلَا يَتَمُّوهُمْ لَنَا وَهُوَ قَوْلُ .

در زمان جاهلیت اینگونه طواف میکردند . همانا مردم دستور دارند که گرد کعبه طواف کنند و سپس سوی
ما کوچ کنند و ولایت و دوستی خود را با اعلام دارنویاری خود را نسبت بما عرضه کنند ، سپس این آیه را
قرائت فرمود : « دلهای برخی از مردم را متوجه ما گردان - ۳۶ سوره ۱۴ »

توضیح - از این روایت فهمیده میشود که حج کامل و درست آنست که حاج پس از پایان مناسک
و اعمال حج و در زمان امه علیهم السلام باید خدمت آنها رود و از حلال و حرام و اصول عقاید خود سؤال
کند و تجدید عهد امر ولایت نماید و گر نه تنها بجا آوردن صورت اعمال حج بدون ولایت همان حج
گزاردن مردم زمان جاهلیت است .

۲ - امام باقر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مردم را درمکه دید که چه میکنند ، سپس فرمود : کارهایی است مانند کارهای
جاهلیت ، همانا بخدا سوگند که چنین دستور ندارند ، آنچه دستور دارند اینست که : حج خود را انجام
دهند و بند خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را بما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما
عرضه کنند .

توضیح - مقصود از نذر همان کشتن گوسفند و شتر است و یا نذریکه قبلا کرده که فلان عبادت را
در اوقات حج بجا آورم و یا نذریکه اگر حج گزاردم چنین کنم .

۳ - سدید گوید : زمانیکه امام باقر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد مسجد الحرام میشد و من خارج میشدم ، دست مرا
گرفت و رو بکعبه ایستاد و فرمود : ای سدید ! همانا مردم مأمور شدند که نزد این سنگها (کعبه) آیند و
گرد آن طواف کنند . سپس نزد ما آیند . ولایت خود را نسبت بما اعلام دارند ، و همینست گفته خدا همانا
من آمرزنده ام آنکه را ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس رهبری شود - ۸۲ سوره ۲۰ - « آنکه با

الله : «وَأَنْتَ لَعَفَا رُ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» ثُمَّ أَوْ مَا يَبْدِيهِ إِلَى صَدْرِهِ : إِلَى وِلَايَتِنَا ، ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأَرْبِكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَبِيقَةَ وَسَفِيَانَ النَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَهُمْ حَلَقُوا فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِإِلهَادِي مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَنْ رَسُولِهِ ﷺ حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْ رَسُولِهِ ﷺ .

(بَابُ)

أَنَّ الْأَيِّمَةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَتَطَأُ بُسْطَهُمْ وَتَأْتِيهِمْ
بِالْأَخْبَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

﴿۱۰۲۰﴾ عِدَّةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ وَسْمَعِ بْنِ كَرْدِ بْنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ : كُنْتُ لِأَزِيدٍ عَلَى أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، فَرَبِمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَجِدُ الْمَائِدَةَ قَدْ رَفَعَتْ ، لَعَلِّي لَا أَرَاهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَإِذَا دَخَلْتُ دَعَا بِهَا فَأَصِيبَ مَعَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَلَا أَتَأَذِي بِذَلِكَ وَإِذَا عَقِمْتُ بِالطَّعَامِ عِنْدَ غَيْرِهِ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى أَنْ أَقْرَءَ لَمْ أَنْمَ مِنَ النَّفْخَةِ ، فَشَكَّوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَأَخْبَرْتُهُ بِأَنْبِي إِذَا أَكَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذِ بِهِ ، فَقَالَ : يَا أَبَا سَيَّارِ ! إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ ، تُصَافِحُهُمْ

دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود : بسوی ولایت ما (رهبری شود) .

سپس فرمود : ای سدیدر : کسانی که مردم را از دین خدا جلو گیر می شوند بنومینمایم ، آنکاه با بوحقیقت و سفیان ثوری که در آن زمان جلو گیر دین خدا بودند و در مسجد حلقه زده بودند ، نگریست و فرمود : اینها ایند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار ، از دین خدا جلو گیری می کنند ، همانا این پلیدان اگر در خانه های خود نشینند ، مردم بگردش افتند و چون کسرا نیابند که از خدای تبارک و تعالی و رسولش بآنها خیر دهد ، نزد ما آیند ، تا ما بآنها از خدای تبارک و تعالی و رسولش خبر دهم .

﴿ فرشتگان بخانه ای که در آیند و بر فرشتان سلام نهند و برایشان اخبار آورند ﴾ *

۱- مسح کردن بصری گوید : من در شبانه روز بیش از یک مرتبه غذا نمی خوردم . گاهی از امام صادق عليه السلام اجازه شرفیابی حضورش را می گرفتم که فکر می کردم سفره برچیده شده و حضرت را در برابر سفره نخواهم دید (تا مبدا امر بخوردن کند و مرا زیان دهد) ولی چون وارد می شدم سفره می طلبید من هم همراه حضرت غذا می خوردم و از آن ناراحت نمی شدم ، ولی هر گاه در منزل دیگری غذا روی غذا می خوردم ، آرام نمی گرفتم و از نفخ شکم خوام نمی برد :
من این مطلب را بحضرت یاد آور شدم و گزارش دادم که هر گاه نزد او غذا می خوردم آرام نمی دهم

المَلَائِكَةُ عَلَيَّ فُرُشِهِمْ، قَالَ: قُلْتُ وَيَظْهَرُونَ لَكُمْ؟ قَالَ: فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيَّ بَعْضَ صَبَانِهِ، فَقَالَ: هُمْ أَلْفٌ بِصَبَانِنَا مِنِّي بِهِمْ.

۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن القاسم، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبدالله عليه السلام قَالَ: قَالَ: يَا حُسَيْنُ - وَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى مَسَاوِرِ فِي الْبَيْتِ - مَسَاوِرُ طَالَ مَا اسْتَكْتَّ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ وَرُبَّمَا التَّقَطْنَا مِنْ زَعِبِهَا.

۳- محمد، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْأَحْمَسِيُّ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَأَحْتُسِسْتُ فِي الدَّارِ سَاعَةً، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَهُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئًا وَأَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ الْبَيْتِ فَنَاولَهُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقَالَ: فَضْلَةٌ مِنْ زَعَبِ الْمَلَائِكَةِ نَجَمُهُ إِذَا حَلَوْنَا، نَجْمُهُ سَبْجَالٌ وَأَوْلَادِنَا، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَإِنَّهُمْ لَيَاتُونُكُمْ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا حَمْرَةَ إِنَّهُمْ لَيَزَاجِمُونَا عَلَيَّ تَكَاثِينًا.

فرمود: ای ابا سيار! تو غذای مردم صالحی را می‌خوری که فرشتگان با آنها روی فرششان مصافحه میکنند، عرض کردم: برای شما آشکار هم می‌شوند؟ حضرت دست خود را یکی از کودکانش کشید و فرمود آنها نسبت بکودکان ما از خود ما مهربانترند.

توضیح - پیداست که جواب امام صادق عليه السلام اثبات آشکار شدن فرشته را در نظر آنها نمی‌کند تا این روایت مخالف روایاتی باشد که در سابق ذکر شد که پینمبر صلی الله علیه و آله فرشته را می‌بیند و امام علیه السلام او را نمی‌بیند، زیرا مهربانی فرشته با کودکان هیچگونه تلازم و یا دلالتی بر رؤیت او ندارد و همچنین روایاتی دیگری که راجع بپیر فرشتگان در این باب ذکر می‌شود، دلالت بر دیدن خود آنها ندارد.

۲- حسین بن ابی العلاء گوید: امام صادق علیه السلام دستش را بمتکاهائی که در خانه بود زد و فرمود: ای حسین! اینها متکاهائی است که فرشتگان بارها بر آن تکیه داده‌اند و ما گاهی پره‌های کوچکشان را از زمین برچیده‌ایم.

۳- ابو حمزه ثمالی گوید: خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رسیدم، ساعتی در حیاط توقف کردم و سپس وارد اتاق شدم، حضرت چیزی از زمین برمیچید و دستش را پشت پرده می‌برد و یکی که در آن اطاق بود می‌داد. من عرض کردم: قربانت، چیست که می‌بینم برمیچینی؟ فرمود: زیادهائی از پیر فرشتگانست که چون از نزد ما می‌روند، [با ما خلوت میکنند] آنها را جمع میکنیم، و تسبیح [بازوبند] فرزندان خود میکنیم. عرض کردم: قربانت، فرشتگان نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای ابا حمزه! آنها روی متکاها جا را بر ما تنگ میکنند.

توضیح - راجع بپیر ملائکه در مقدمه جلد اول بمناسبت توضیحی بیان کردیم.

۴ - محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن محمد بن أسلم ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سمعته يقول : ما من ملك يهبطه الله في أمر ما يهبطه إلا بدأ بالامام ، فعرض ذلك عليه وإن مختلف الملائكة من عند الله تبارك وتعالى إلى صاحب هذا الأمر .

(باب)

أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ

۱ - بعض اصحابنا ، عن محمد بن علي ، عن يحيى بن مساور ، عن سعد الاسكافي قال : أتيت أبا جعفر عليه السلام في بعض ما أتيت به فقلت : لا تعجل حتى حيمت الشمس علي وجعلت أتبع الأقباء ، فما لبت أن خرج علي قوم كأنهم الجراد الصفر ، عليهم البتوت قد انتهكتهم العبادة ، قال : فوالله لأنساني ما كنت فيه من حسن هيئة القوم ، فلما دخلت عليه قال لي : أراني قد شقت عليك ، قلت : أجل والله لقد أنساني ما كنت فيه ، قوم مروا بي لم أرقوا ما أحسن هيئة منهم في زي رجل واحد ، كأن ألوانهم الجراد الصفر ، قد انتهكتهم العبادة فقال : ياسعدا رأيتهم ؟ قلت : نعم ، قال : أولئك إخوانك من الجن ، قال : فقلت : يأتونك ؟ قال : نعم يأتوننا يسألوننا عن معالم دينهم وحلالهم وحرامهم .

۴ - موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : فرشته‌ای نیست که خدایش برای امری بزمین فرو فرستد جز اینکه ابتدا نزد امام آید و آن امر را بساو عرض کند : و رفت و آمد ملائکه از نزد خدای تبارک و تعالی بسوی صاحب الامر است .

✽ (جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در) ✽

✽ (کارهای خود با آنها روی آورند) ✽

۱ - سعد اسکاف گوید : راجع ببعضی از کارهای خود بمنزل امام باقر علیه السلام رفتم (هر چه میخواستم وارد اتاق شوم) می فرمود ، عجله مکن تا آنکه آفتاب مرا سوخت و هر جا سایه میرفت میرفتم ناگاه برخلاف انتظار اشخاصی از اتاق خارج شده بسوی من آمدند که مانند ملخهای زرد بودند ، و پوستین در بر کرده . از کثرت عبادت لاغر شده بودند ، بخدا که از سیمای زیبای آنها وضع خود (انتظار در هوای گرم) را فراموش کردم . چون خدمتمش رسیدم ، بمن فرمود : گویا تو را ناراحت کردم ، عرض کردم ، آری ، بخدا من از وضع خود فراموش کردم ، اشخاصی از نزد من گذشتند همه بکنواخت و من مردمی خوش قیافه تر از آنها ندیده بودم ، آنها مانند ملخهای زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود فرمود : ای سعد ! آنها را دیدی ؟ گفتم : آری ، فرمود : ایشان برادران تو از طایفه جن هستند ، عرض کردم : خدمت شما میآیند ؟ فرمود : آری میآیند و مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما میپرسند .

(۱۰۳۵) عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسْبَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ ابْنِ جَبَلٍ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : كُنَّا بِبَابِهِ فُجِّرَ عَلَيْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الزُّطِّ عَلَيْهِمْ أَرُزُّ وَ أَكْسِيَّةٌ ، فَسَأَلْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْهُمْ ، فَقَالَ : هَؤُلَاءِ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ .

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ ابْنِ فَصَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدِ الْأَسْكَافِ قَالَ : أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أُرِيدُ الْأَذْنَ عَلَيْهِ ، فَإِذَا رِحَالٌ يُبَلُّ عَلَى الْبَابِ مَصْفُوفَةٌ ، وَإِذَا الْأَصْوَاتُ فَدَارَتْ قَعْتٌ ، ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِنِينَ بِالْعَمَائِمِ يَشْهَوْنَ الزُّطَّ ، قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ وَ رَأَيْتُ قَوْمًا خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِنِينَ بِالْعَمَائِمِ فَأَنْكَرْتُهُمْ ؟ فَقَالَ : أَوْ تَدْرِي مَنْ أُولَئِكَ يَا سَعْدُ ؟ قَالَ : قُلْتُ لَا ، قَالَ فَقَالْنَا وَلَئِكَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَنَا فَيَسْأَلُونَنَا عَنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَعَالِمِهِمْ

۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَدِ ، عَنْ سَدِيدِ بْنِ الصَّرِيفِيِّ قَالَ : أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِحَوَائِجِ لِهَ الْمَدِينَةِ فَخَرَجْتُ ، فَبَيَّنَا أَنَا بَيْنَ فِجِ الرَّوْحَاءِ عَلَى رَاحِلَتِي . إِذَا إِنْسَانٌ يَلُوي تَوْبَةً قَالَ : فَمِلْتُ إِلَيْهِ وَظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانٌ فَنَاولْتُهُ الْأَدَاةَ فَقَالَ لِي : لَا حَاجَةَ لِي بِهَا وَ نَاولْنِي كِتَابًا طَيْبُهُ رَطْبٌ ، قَالَ : فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ إِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقُلْتُ : مَتَى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ ؟ قَالَ : السَّاعَةَ وَإِذَا فِي الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا ، ثُمَّ التَّقَّتْ فَإِذَا

۲- ابن جبل گوید : در خانه امام صادق علیه السلام ایستاده بودیم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند که لنگه و رو پوشی در برداشتند ، از امام صادق علیه السلام راجع بانها پرسیدیم ، فرمود : ایشان برادران جن شما هستند .

۳- سعد اسکاف گوید : خدمت امام باقر عليه السلام رهسپار شدم و می خواستم اجازه ورود بگیرم که دیدم جهازهای شتر درخانه صف کشیده و بردیف است ، ناگه صداهائی برخاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند . من خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم : قربانت ، امروز بمن دیر اجازه فرمودی ، و من اشخاص عمامه بسر دیدم بیرون آمدند که آنها را نشناختم ، فرمود : ندانستی آنها کیانند ؟ عرض کردم : نه ، فرمود : آنها برادران جن شما هستند که نزد ما می آیند و حلال و حرام و مسائل دینی خود را از ما می پرسند .

۴- سدید صریفی گوید : امام باقر علیه السلام مرا بحوائجی که در مدینه داشت سفارش فرمود ، چون بیرون شدم و در میان دره و روحاء بر شتر سوار بودم ، ناگه انسانی دیدم جامه در نوردیده ، بسویش رفتم ، گمان کردم تشنه است ، ظرف آب را باو دادم ، گفت : احتیاجی بآن ندارم ، و نامه ای بمن داد که مهرش هنوز تر بود ، چون نگاه کردم دیدم مهر امام باقر علیه السلام است ، گفتم کی نزد صاحب این نامه بودی ؟ گفت : هم اکنون ، و در نامه مطالبی بود که حضرت مرا بانها دستور داده بود ، چون من متوجه

لَيْسَ عِنْدِي أَحَدٌ ، قَالَ : ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَقِيْتَهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابِكَ وَ طَبِنُهُ رَطْبٌ فَقَالَ : يَا سَدِيرُ ! إِنَّ لَنَا خَدَمًا مِنَ الْحِجْرِ فَإِذَا أَرَدْنَا السَّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ . وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ : إِنَّ لَنَا أَتْبَاعًا مِنَ الْحِجْرِ ، كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعًا مِنَ الْإِنْسِ ، فَإِذَا أَرَدْنَا أَمْرًا بَعَثْنَاهُمْ .

۵ - علي بن محمد و محمد بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عمّن ذكره ، عن محمد بن جحّاش قال : حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسَى عليه السلام قَالَتْ : رَأَيْتُ الرَّضَا عليه السلام وَأَقْفَاعَ لِي بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يُنَاجِي وَ لَسْتُ أَرَى أَحَدًا ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي لِمَنْ تُنَاجِي ؟ فَقَالَ : هَذَا عَامِرُ الزَّهْرَائِيُّ أَتَانِي يَسْأَلُنِي وَ يَشْكُو إِلَيَّ ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ ، فَقَالَ لِي : إِنَّكَ إِنْ سَمِعْتَ بِهِ حَمِيَّتَ سَنَةً ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ ، فَقَالَ لِي : إِسْمِعِي ، فَاسْتَمَعْتُ فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ وَ رَكِبْتَنِي الْحَمِيَّتَ فَحَمِيَّتَ سَنَةً .

۶ - محمد بن يحيى و أحمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن عمرو ابن عثمان ، عن إبراهيم بن أيوب ، عن عمرو بن شعبر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قَالَ : بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ ، فَمِمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ ، فَأَرْسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ كُفُّوا ، فَكَفُّوا وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ يُنْسَابُ حَتَّى

شدم کسی را نزد خود ندیدم (آورنده نامه غایب شد) سپس امام باقر علیه السلام وارد مدینه شد ، من ملاقاتش کردم و عرض کردم : قربانت ، مردی نامه شما را بمن داد و مهرش تر بود ، فرمود . ای سدید ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم که هر گاه شتاب داریم ، آنها را می فرستیم .
و در روایت دیگر فرموده : ما پیروانی از جن داریم چنانکه پیروانی از انس داریم ، چون اراده کاری کنیم ، آنها را می فرستیم

۵- حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گوید : امام رضا علیه السلام را دیدم در هیزم خانه ایستاده و آهسته سخن می گوید و من دیگری را نمی دیدم . گفتم : آقای من ، باکی آهسته سخن می گوئی فرمود : این عامر زهرائی است که نزد من آمده ، و چیزی میبرد و درد دل میکند . عرض کردم : سرورم ، دوست دارم سخنت را بشنوم ، بمن فرمود : اگر تو سخنت را بشنوی یکسال تب می کنی ، عرض کردم : آقای من ، دوست دارم بشنوم . فرمود : بشنو ، من گوش دادم صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال .

۶- جابر گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : دو آنبیان که امیر المؤمنین علیه السلام (در مسجد کوفه) بر منبر بود ، از دهائی از طرف یکی از درهای مسجد روی آورد ، مردم آهنگه کشتنش کردند ا ه المؤمنین علیه السلام کس فرستاد تا دمت نگه دارند ، مردم از کشتنش خود داری کردند و او سینه

انتهى إلى المنبر فتناول ، فسلم على أمير المؤمنين عليه السلام فأشار أمير المؤمنين عليه السلام إليه أن يقف حتى يفرغ من خطبته ولما فرغ من خطبته أقبل عليه فقال : من أنت ؟ فقال : عمرو بن عثمان خليفتك على الحين وإن أبي مات وأوصاني أن آتيك فاستطلع رأيك وقد أتيتك يا أمير المؤمنين : فما تأمرني به وما ترى ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : أوصيك بتقوى الله وأن تصرف فتقوم مقام أبيك في الحين فإنك خليفتي عليهم قال : فودع عمرو أمير المؤمنين عليه السلام وانصرف ، فهو خليفته على الحين ، فقلت له : جعلت فداك فباتيك عمرو ، وذاك الواجب عليه ؟ قال : نعم .

﴿ ۱۰۳۰ ﴾ ۷ دعوى بن محمد ، عن صالح بن أبي حماد ، عن محمد بن أورمة ، عن أحمد بن النضر ، عن الثعمان بن بشير قال : كنت مزائلاً لجابر بن يزيد الجعفي ، فلما أن كنا بالمدينة دخل على أبي جعفر عليه السلام فودعه وخرج من عنده وهو مسرور حتى وردنا الأخرجة أوّل منزل نعدل من قيد إلى المدينة يوم الجمعة ، فصلينا الزوال ، فلما نهض بنا البعير إذا أنا برجل طوال آدم معه كتاب ، فناوله جابراً ، فناوله فقبله ووضع على عينيه وإذا هو : من محمد بن علي إلى

کشان میرفت تا پای منبر رسید ، برخاست و روی دمش ایستاد و بامیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد ، حضرت اشاره فرمود که بنشینند تا خطبه‌اش تمام شود ، چون از خطبه فارغ گشت ، متوجهش شد و فرمود : تو کیستی ؟ گفت : من عمرو بن عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم ، پدرم مرد و بمن سفارش کرد خدمت شما آیم و رأی شما را بدست آوردم ، اکنون نزد شما آمدم تا چه دستور و نظر فرمائی .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : ترا بتقوای خدا سفارش میکنم و اینکه باز گردی و در میان جنیان بجای پدوت باشی ، و تو خلیفه من هستی برایشان .

عمرو با امیر المؤمنین علیه السلام خدا حافظی کرد و باز گشت . و او خلیفه آنحضرت بر جنیان من بحضورت عرض کردم : قربانت ، عمرو خدمت شما میآید و آمدن بر او واجبست ؟ فرمود : آری .

شرح - مجلسی ره گوید : اگر چه این روایت ضعیف است ولی مضمونش متواتر است و باب ثمان (در ازدها) در مسجد کوفه مشهور بوده ، و گویند : بنی امیه برای از بین بردن این اسم ، فیلی بر آن در میبستند تا بیاب الفیل مشهور گشت .

۷- ثمان بن بشیر گوید : با جابر بن زید جنفی هم کجاوه بودم ، چون بمدینه رسیدیم ، جابر خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از او خدا حافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون شد ، تا روز جمعه بجهت اخیر چه رسیدیم و آنجا نخستین منزلت که از قید بسوی مدینه بر میگردیم ، چون نماز ظهر را گزاردیم و شترما حرکت کرد ، مرد بلند قامت گندم گونی پیدا شد که نامی داشت و آنرا بجای برداد . جابر آنرا گرفت و پوسید و بر دیده گذاشت ، در آن نوشته بود : از جانب محمد بن علی بسوی جابر بن زید ، و بر آن نامه مهر سیاه و تری بود .

جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ، وَ عَلِیْهِ طِبُّ اسْوَدُ رَطْبٌ، فَقَالَ لَهُ: مَنَى عَهْدُكَ بِسَیْدِي؟ فَقَالَ: السَّاعَةَ فَقَالَ لَهُ: قَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَفَكَ الخَاتَمَ وَأَقْبَلَ یَقْرُؤُهُ وَ یَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتَّى أَتَى عَلَیْ آخِرِهِ، ثُمَّ أَمْسَكَ الْکِتَابَ فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكًا وَلَا مَسْرُورًا حَتَّى وَافَى الْکُوفَةَ، فَلَمَّا وَافَيْنَا الْکُوفَةَ لَمِیلًا بَتُّ لَبِئْتِي، فَلَمَّا أَصَبَتْ أَمَّتَهُ إِعْظَامًا لَهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَیَّ وَفِي عُنُقِهِ كِعَابٌ، قَدْ عَلَقَهَا وَقَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَهُوَ یَقُولُ: «أَجِدُ مَنْصُورَ بَنِ جَمْهُورٍ أَمِیرًا غَیْرَ مَأْمُورٍ، وَ أَبْنَاءَ مِنْ نَحْوِ هَذَا فَتَنْظَرُ فِی وَجْهِی وَتَنْظُرْتُ فِی وَجْهِهِ فَلَمْ یَقُلْ لِي شَیْئًا وَلَمْ أَقُلْ لَهُ وَاقْبَلْتُ أَبْنِی لِمَا رَأَيْتُهُ، وَاجْتَمَعَ عَلَیَّ وَعَلِیْهِ الصَّبِیَّانُ وَالنَّاسُ وَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ الرَّحْبَةَ وَأَقْبَلَ یَدُورُ مَعَ الصَّبِیَّانِ وَالنَّاسُ یَقُولُونَ: جُنَّ جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ، جُنَّ فَوَاللَّهِ لَمَضَتْ الْأَیَّامُ حَتَّى وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَیَّ وَ إِلَیْهِ أَنْ أَنْظُرَ رَجُلًا یُقَالُ لَهُ جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ الْجَعْفَیُّ فَاضْرَبَ عُنُقَهُ وَأَبْعَثَ إِلَیَّ بِرَأْسِهِ، فَالْتَمَعْتُ إِلَیَّ جِلْسَائِهِ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ الْجَعْفَیُّ؟ قَالُوا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَانَ رَجُلًا لَهُ عِلْمٌ وَفَضْلٌ وَحَدِيثٌ وَحُجٌّ فَجَنَّ وَهُوَ ذَا فِی الرَّحْبَةِ مَعَ الصَّبِیَّانِ عَلَی الْقَصَبِ یَلْعَبُ مَعَهُمْ قَالَ: فَاشْرَفَ عَلَیْهِ فَاذًا هُوَ مَعَ الصَّبِیَّانِ یَلْعَبُ عَلَی الْقَصَبِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَافَانِی مِنْ قَتْلِی، قَالَ: وَلَمْ تَمُضِ الْأَیَّامُ حَتَّى دَخَلَ مَنْصُورُ بَنِ جَمْهُورٍ الْکُوفَةَ وَصَنَّ مَا كَانَ یَقُولُ جَابِرٌ.

جابر باو گفت: کی نزد آقايم بودی؟ گفت: هم اکنون، جابر گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز، جابر مهر را برداشت و شروع بخواندن کرد و چهره اش را درهم میکشید تا باخر نامه رسید، سپس نامه را نگاهداشت و تا بکوفه رسید او را خندان و شادان ندیدم. شبانگاه بکوفه رسیدیم من خوابیدم، چون صبح شد، بخاطر احترام و بزرگداشت او نزدش رفتم، دیدمش بیرون شده بجانب من میآید. و بچولها را بگردنش آویخته و برنی سوار شده میگوید: «اجد منصور بن جمهور امیراً غیر مأمور» (منصور بن جمهور را فرماندهی مبینم که فرمانبر نیست) و اشاری از این قبیل میخواند. او بمن نگرست و من باو، نه او چیزی بمن گفت و نه من باو، من ازوضی که از او دیدم شروع بگریستن نمودم، کودکان و مردم گرد ما جمع شدند. و او آمد تا وارد رحبه شد و با کودکان میچرخید مردم میگفتند: دیوانه شد جابر بن یزید، دیوانه شد.

بخدا سوگند که چند روز پیش نگذشت که از جانب هشام بن عبدالملك نامه ای بوالیش رسید که مردی را که نامش جابر بن یزید جعفی است پیدا کن و گردنش را بزنی و سرش را برای من بفرست، والی متوجه اهل مجلس شد و گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند: خدا ترا اصلاح کند. مردی بود دانشمند و فاضل و محدث که حج گزارد و دیوانه شد، و اکنون در رحبه برنی سوار میشود و با کودکان بازی میکند والی آمد و از بلندی نگرست، او را دید برنی سوار است و با بچهها بازی می کند، گفت: خدا را شکر که مرا از کشتن او برکنار داشت، روزگاری نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر میگفت عملی شد.

((باب))

(فِي الْأَيَّامِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ
وَلَا يَسْأَلُونَ الْبَيْتَةَ ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ)

١ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ فَضْلِ الْأَعْوَرِ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ
الْحَدَّادِ قَالَ : كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، حِينَ قَبِضَ نَزَرَدُ دُكَالْغَمِ لِأَرَاغِي لَهَا ، فَلَقِينَا سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ ، فَقَالَ
لِي : يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمَامُكَ ؟ فَقُلْتُ : أَيُّمَنِّي آلُ عَجَّيْ قَالَ : هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ أَمَا سَمِعْتَ أَنَا وَأَنْتَ
أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ ؟ فَقُلْتُ : بَلَى لَعَمْرِي وَلَقَدْ
كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَرَزَقَ اللَّهُ الْمَعْرِفَةَ ، فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام : إِنْ سَأَلِمَا فَالْإِبْرَاهِيمِيُّ كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : قَالَ : يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَا يَمُوتُ مِتَا مِيتَ حَتَّى
يُخْلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَمْعَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ ، وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ ، وَيَدْعُو إِلَى مَادَعَا إِلَيْهِ ، يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ
لَمْ يَمْنَعْ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ عَجَّيْ عليه السلام
حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ [وَأَلَيْسَ الْبَيْتَةُ .

شرح - آنچه جابر میگفت همان مصراع اجد منصور بن جمهور امیراً غیر مأمور است
و این خبر غیبی را از امام باقر عليه السلام استفاده کرده بود، زیرا منصور بن جمهور از جانب یزید بن ولید
بعد از عزل یوسف بن عمر در سنه ۱۲۶ والی کوفه شد و آن ۱۲ سال بعد از وفات امام باقر عليه السلام بود .

☆ (هرگاه امر امامت الهه علیهم السلام آشکار شود بحکم داود) ☆

☆ (و خاندانش حکم کنند و گواه نخواهند) ☆

١ - ابر عبیده حذاء گوید : ما در زمان امام باقر عليه السلام (برای تعیین جانشین او) مانند کله‌بی چوپان
سرگردان بودیم ، تا سالم بن ابی حفصه را (که بعداً زیدی مذهب شد و امام صادق عليه السلام او را لعن و
تکفیر کرد) ملاقات کردیم ، بمن گفت : ای ابا عبیده ! امام تو کیست ؟ گفتم : ائمه من ، آل محمد هستند
گفت : هلاک شدی و مردم را هم هلاک کردی ، مگر من و تو از امام باقر علیه السلام نشنیدیم که میفرمود
« هر که بمیرد و بر او امامی نباشد ، بمرگ جاهلیت مرده است » ؟ گفتم : چرا بجان خودم چنین است ،
سهس حدود سه روز گذشت که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و خدا معرفت او را بمن روزی کرد (او
را بجان نشینی پدرش شناختم) بحضرت عرض کردم : سالم بمن چنین و چنان گفت . فرمود : ای ابا عبیده
همانا کسی از ما (ائمه) نمیرد جز اینکه کسی را جانشین خود کند ، که کردار و رفتارش مانند خود او باشد
و آنچه او دعوت میکرد ، دعوت کند .

ای ابا عبیده آنچه خدا بداد عطا فرمود ، مانع آنچه بسلیمان عطا کرد ، نگشت (پس مقام و فضیلتی
را که خدا بپدرم عطا فرمود بمن هم عطا میفرماید) سهس فرمود : ای ابا عبیده ! زمانیکه قائم آل محمد

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَلَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً ، يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا .

۳ - مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّابَّاطِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ ؟ قَالَ : بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ دَاوُدَ فَإِذَا وَرَدَعَيْنَا الشَّيْءَ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنَا ، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحَ الْقُدُسِ

علیه السلام قیام کند ، بحکم داود و سلیمان حکم دهد و گواہ نطلبد .

شرح - مقصود از حکم داود، حکم دادن پیغمبر و امامست طبق علم و یقینی که خودش دارد و بگواهان و ادله و قرائن احوال طرفین دعوی توجه نمیکند ، زیرا جناب داود علیه السلام قضاوتش اینگونه بوده است . و این مسأله در میان فقهاء و متکلمین اسلامی مورد اختلاف است .

علامه مجلسی (ره) در کتاب مرآت العقول ج ۱ ص ۲۹۷ گوید : شیخ مفید قدس سره در کتاب المسائل فرموده است : امام میتواند طبق علم و یقین خود حکم کند ، چنانکه طبق ظاهر شهادتها حکم می کند و هر گاه بداند حقیقت و واقع برخلاف شهادت گواهانست ، گواهی آنها را رد میکند و طبق آنچه خدا باو فهمانیده حکم می کند ، و بعقیده من ممکن است گاهی حقیقت و باطن امر از امام پنهان شود و طبق ظاهر حکم کند اگر چه برخلاف واقع و حقیقتی باشد که خدا آنرا می داند ، و ممکن است خدا امام را آگاه کند و گواہ راستگو را از دروغگو برایش مشخص سازد و حقیقت حال از امام پوشیده نگردد این امور بسته با لطف و مصالحی است که کسی جز خدای عزوجل آنرا نداند ، و طایفه امامیه را در اینجا سه قولست :

۱ - برخی گویند : قضاوتهای ائمه همواره طبق ظواهر است و هرگز طبق علم خود حکم نمی کنند .
۲ - بعضی گویند : قضاوتهای ایشان طبق باطن و حقیقت است نه طبق ظواهری که ممکن است خلافت آشکار شود .

۳ - دسته ای مانند آنچه من اختیار کردم عقیده دارند (یعنی عقیده دارند ، امام علیه السلام گاهی طبق ظاهر و گاهی طبق باطن حکم می کنند) - پایان نقل مجلسی (ره) - ولی از اخبار این باب و از عنوانی که مرحوم کلینی اتخاذ کرده است معلوم میشود که ائمه علیهم السلام هر گاه مبسوط الید بوده و در تقیه نباشند طبق واقع و باطن قضاوت می کنند .

۲ - امام صادق علیه السلام میفرمود : دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود حکم کند ، گواہ نخواهد و حق هر کس را باو عطا کند .

۳ - عمار سباطی گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : هر گاه شما حاکم شوید، چگونه حکم کنید ؟ فرمود : طبق حکم خدا و حکم داود ، و هر گاه موضوعی برای ما پیش آید که آنرا ندانیم . روح

٤ - محمد بن أحمد ، عن محمد بن خالد ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى الحلبي ، عن عمران بن أعين ، عن جعید الهمدانی ، عن علي بن الحسين الطائفي ، قال سأله بأي حكم تحكمون ؟ قال : حكم آل داود ، فإن أغيانا شي ، تلقانا به روح القدس .

﴿ ١٠٣٥ ﴾ أحمد بن محمد بن مهران - رحمه الله - عن محمد بن علي بن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن عمارة الشاطبي قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : ما منزلة الأئمة ؟ قال : كمنزلة ذي القرنين و كمنزلة يوشع و كمنزلة آصف صاحب سليمان ، قال : فيما تحكمون ؟ قال : يحكم الله و حكم آل داود و حكم محمد بن عبد الله و تلقانا به روح القدس .

(بَاب)

أَنْ مَسَّتْهُ الْعِلْمُ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

١ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَجُوبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الدِّيْلَمِ قَالَ : سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ - وَ عِنْدَهُ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ - : عَجَبًا لِلنَّاسِ أَنْهُمْ أَخَذُوا عَلَيْهِمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا وَيُرُونَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عَلَيْهِمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ دَرَيْتُهُ ، فِي مَنْزِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ ، أَفِيْرُونَ أَنْهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا وَ جِهَلْنَا نَحْنُ وَ ضَلَلْنَا ، إِنَّ هَذَا لَمَحَالٌ .

القدس آنرا بما التاكد و برساند .

- ٤ - جعید همدانی گوید : از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم : شما طبق چه حکمی حکم می دهید ؟ فرمود : طبق حکم آل داود و اگر در موضوعی در ماندم ، روح القدس بما القا کند .
- ٥ - عمار شاطبی گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : ائمه چه مقامی دارند ؟ فرمود : مانند مقام ذی القرنین و یوشع و آصف همد سلیمان ، گوید : (گفتم) بچه حکم میکنید ؟ فرمود : بحکم خدا و حکم آل داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله و آنرا روح القدس بما القا می کند .

❖ (سر چشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است) ❖

- ١ - صاحب دیلم گوید : شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام - هنگامیکه جماعتی از اهل کوفه خدمتش بودند - میفرمود : شکفتا از این مردم که علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند و بان عمل کردند و هدایت شدند ، و باز عقیده دارند که اهل بیتش علم او را فرا نکرده اند ، ما هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی خدا در منازل ما فرود آمده و علم از ما پایشان رسیده است ، آیا عقیده دارند که آنها دانستند و هدایت یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم ؟ ! ! چنین چیزی محالست .
- شرح - مجلسی (ره) در اینجا بناسبت برای دلیل علم بودن امیر المؤمنین علیه السلام از ابوبکر و سایر صحابه

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ صَبَّاحِ الْمَرْزَبِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُنَيْبَةَ قَالَ: لَقِيَ رَجُلًا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْتَّعْلِيبِ وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَا، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْلَقِينُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أُمَّرَ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دَارِنَا وَنَزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفَمَسْتَقَى النَّاسَ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا، فَعَامُوا وَجَهَلْنَا؟ هَذَا مَا لَا يَكُونُ.

((بَاب))

أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَيَّمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ

از قول ابن خطیب أعلم علماء اشعریین چنین گوید: علی از نظر سرشت و فطرت در نهایت هوش و فهم و استعداد بود و بتحصیل علم کمال اشتیاق داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بتعلیم و تربیت او نهایت علاقه و اشتیاق را نشان می داد و علی از کودکی همیشه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پیداست که چنین شاگردی در مکتب چنان استادی بیالاترین مقام علمی خواهد رسید و اما ابوبکر در پیری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آن هم گاهی، شبانه روزی یکمرتبه و در مدت کوتاه - پایان -

همین دلیل را نسبت بیازده نفر از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام می توان جاری ساخت. زیرا هر یک از آنها علاوه بر جنبه وراثت علم از پیغمبر، در خانه پدر خود و زیر دست او تربیت یافته اند. و از این روایت استفاده می شود که در زمان آنحضرت مردمی بیشمور و یا مفروض بوده اند که علاوه بر اینکه ابوحنیفه و امثالش را بر آنحضرت ترجیح می دادند، نسبت جهالت و گمراهی هم - العیاذ باللله - بآنحضرت می داده اند.

۲- حکم بن عنیبه گوید: هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام رهسپار کربلا بود، مردی در تملیبه باوبرخورد و خدمتش رسید و سلام کرد، حسین علیه السلام باو فرمود: از کدام شهری؟ عرض کرد: اهل کوفه هستم، فرمود: هان بخدا ای برادر اهل کوفه! اگر در مدینه بتو بر میخوردم علامت آمدن جبرئیل را در خانه خود و وحی آوردنش را بر جدم بتو نشان میدادم ای برادر اهل کوفه! سر چشمه علم مردم از نزد ما بود سپس آنها عالم شدند و ما جاهل! این چیز است نشدنی.

(هر حقی که در دست مرد هست از نزد ائمه علیهم السلام آمده)

(و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست)

۱- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: نزد هیچکس از مردم مطلب

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ حَقٍّ إِلَّا مَا حَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ وَالصَّوَابُ مِنِّي عليه السلام.

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ مُنْثَرٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ ، فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنبَأْتُكُمْ بِهِ ، قَالَ : إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ شَيْءٍ إِلَّا حَرَجَ مِنْ عِنْدِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاؤُوا ، فَوَاللَّهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هُنَا ، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِهِ .

۳ (۱۰۴۰) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ : شَرِّ قَا وَ عَرِّ بَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا حَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ

حق ودرستی نیست و هیچیک از مردم بحق قضاوت نکنند . جز آنچه از خاندان ما بیرون آید و هنگامی که امور مردم منشئت و پراکنده گردد ، خطا از آنها و سواب از علی علیه السلام است (یعنی وقتی گفتار و عقیده مردم بر خلاف گفتار و عقیده علی علیه السلام باشد ، همه آنها بر باطل و علی بر حق است و پیداست که فرزندان معصوم علی علیه السلام هم مو بگو از پدر خود تبعیت کنند و این حکم در باره آنها هم جاریست) .

۲ - زراره گوید : خدمت امام باقر عليه السلام بودم که مردی از اهل کوفه از آنحضرت راجع بقول امیر المؤمنین عليه السلام : « هر چه خواهید از من بپرسید هر چه از من بپرسید ، شما خبر دهم ، سؤال کرد ، حضرت فرمود : هیچ کس علمی ندارد جز آنچه از امیر المؤمنین عليه السلام استفاده شده ، مردم هر کجا خواهند بروند ، بخدا علم درست جز اینجا نیست - و با دست اشاره بخانه خود کرد - (مقصود خانه وحی و نبوت است ، نه خصوص خانه ملکی آنحضرت) .

توضیح - ابن عبدالبر در کتاب استیعاب خود گوید : هیچکس از صحابه جز علی بن ابیطالب نگفت « هر چه خواهید از من بپرسید » و احمد بن حنبل هم در مسندش این سخن را از سعید نقل می کند .
علامه مجلسی (ر) در اینجا می گوید : هر کس این ادعا را کرد رسوا شد ، چنانکه موافق و مخالف اعتراف دارند .

۳ - امام باقر عليه السلام بسلمة بن كهيل و حکم بن عتيبه (که هر دوی از مذهب و مملون امام بودند) فرمود : بشرق روید و بمغرب روید ، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند ، پیدا نکنید .

۴ - ابو بصیر گوید : (امام باقر عليه السلام) بمن فرمود : حکم بن عتيبه از کسانیست که خدا فرموده

يَحْيَى الْحَلْبِيِّ ، عَنْ مَعْتَى بْنِ عُمَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ لِي : إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُنَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ : « وَمَنْ النَّاسُ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَنَاهُمْ بِمُؤْمِنِينَ » فَلْيَشْرِكِ الْحَكَمَ وَتُغْفِرْ لَهُ ، أَمَا وَاللَّهِ لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّدِّيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُمَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ وَلَدَالِرٍ نَا تَجُوزُ ؟ فَقَالَ : لَا أَفْقَلْتُ : إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُنَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ لَا تُغْفِرْ ذَنْبَهُ ، مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ « إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ » فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِينًا وَشِمَالًا ، فَوَاللَّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ بَدْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سَلَامُ أَبُو عَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيُّ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ سَعِيدِ الْمَخْزُومِيِّ قَالَ : بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ عَائِدُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَابْنُ شَرِيحٍ فَقَبِهَ أَهْلُ مَكَّةَ وَعِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيْمُونُ الْقَدَّاحُ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَأَلَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي كَمْ ثَوْبٍ كَفَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ؟ قَالَ : فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ : ثَوْبَيْنِ صُحَارِيِّنِ وَثَوْبٍ جَبْرَةَ ؛ وَكَانَ فِي

« بعضی از مردم می گویند : بخدا و روز قیامت ایمان آوردیم ، درسورتی که مؤمن نیستند - ۸ سوره ۲ - حکم بشرق رود و بمغرب رود ، بخدا که علم را جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاورد .

۵- ابو بصیر گوید : از امام باقر علیه السلام پرسیدم : شهادت زن ازاده نافذ است ؟ فرمود : نه ، عرض کردم : حکم بن عنیبه عقیده دارد که پذیرفته و نافذ است ، فرمود : خدا یا گناهش را نیامرزد ، خدا به حکم فرموده « قرآن برای تو وقومت یاد آوراست - ۴۴ سوره ۴۳ - » (بلکه نسبت بجد ما فرموده است) پس حکم بر است رود و بچپ رود (بھر در یزند) بخدا دانش جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاید .

۶- مخزومی گوید : خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که عباد بن کثیر خدا پرست بصری را و ابن شریح فقیه اهل مکه وارد شدند ، و میمون قداح غلام امام باقر علیه السلام هم خدمتش بود . عباد بن کثیر از امام پرسید و عرض کرد : ای ابا عبدالله ! رسول خدا صلی الله علیه وآله در چند پارچه کفن شد ؟ فرمود : در سه پارچه : دو پارچه صحاری (صحار قریه ایست در یمن) و یک پارچه حبره (که نوعی از بردیمنی است) و برد کمیاب بود (از این جهت دو پارچه دیگر را صحاری کردند)

عباد بن کثیر از ابن سخن روی در هم کشید (گویا کمیاب بودن برد را انکار داشت) امام صادق علیه السلام فرمود : درخت خرماى مریم علیها السلام (که پس از زاییدن عیسی ، مأمور بخوردن از آن

الْبُرْدِ قِلَّةٌ فَكَأْتُمَا أَرْوَرَ عَبَادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ نَخْلَةَ مَرِيَمَ عليها السلام إِنَّمَا كَانَتْ عَجْوَةً وَنَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ ، فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ عَجْوَةً وَمَا كَانَ مِنْ لِقَاطِهَا ، فَهُوَ لَوْنٌ ، فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ عَبَادُ بْنُ كَثِيرٍ لِابْنِ شُرَيْحٍ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا هَذَا الْمَثَلُ الَّذِي صَرَبُهُ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ، فَقَالَ ابْنُ شُرَيْحٍ : هَذَا الْغُلَامُ يُحْبِرُكَ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ - يَعْنِي مِيمُونًا - فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِيمُونٌ : أَمَا تَعْلَمُ مَا قَالُ لَكَ؟ قَالَ : لِأَوَّلِهِ ، قَالَ : إِنَّهُ صَرَبَ لَكَ مَثَلٌ نَفْسِهِ فَأَحْبَرَكَ أَنَّهُ وَلَدٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَعِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ عِنْدَهُمْ ، فَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ صَوَابٌ وَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ فَهُوَ لِقَاطٌ

((بَابُ))

فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ

۱ - عُمَرُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَيَّانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم : إِنَّ حَدِيثَ آلِي عُمَرَ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَدُوٌّ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ

شد (خرمای عجوه (بهترین نوع خرما) بود و از آسمان فرود آمد ، پس هر چه از ریشه آن روئید ، عجوه شد و آنچه هسته اش از این سو و آن سو گرفته و کاشته شد لون (خرمای پست) گردید .

چون از نزد حضرت بیرون رفتند ، عباد بن کثیر با ابن شریح گفت ، بخدا من نفهمیدم این چه مثلی بود که امام صادق علیه السلام برای من بیان کرد ، ابن شریح گفت : این غلام - یعنی میمون قدام - بنو خبیر می دهد ، زیرا او از آنهاست (چون که در خانه آنها مزرعه شده) میمون گفت : فرمایش او را نفهمیدی؟ گفت نه بخدا ، گفت او مثل خودش را برای تو بیان کرد و بنو خبیر داد که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علم پشمبر نزد آنهاست ، پس آنچه از نزد آنها آید ، درست است (مانند خرمای عجوه) و آنچه از نزد دیگران آید از این سو و آن سو گرد آمده (و مانند خرمای لون) است .

* (در بیان آنچه وارد شده که حدیث ائمه صعب و مستصعب است) *

توضیح - صعب به معنی دشوار و مشکل و سرکش است و مستصعب مبالغه آنست یعنی بسیار دشوار و یا آنکه « صعب » چیزی است که خودش دشوار باشد و « مستصعب » آنست که مردم او را دشوار شمرند ، در هر حال ما پس از پایان ترجمه احادیث این باب ، در این باره توضیح بیشتری بیان می کنیم انشاء الله تعالی .

۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : حدیث آل محمد صعب و مستصعب است ، جز فرشته مقرب یا پشمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را با ایمان آزموده ، بان ایمان نیاورد . پس هر حدیثی که از آل محمد صلی الله علیه و آله بشما رسد و در برابر آن آرایش دل یافتید و آنرا آشنا

حَدِيثِ آلِ سَيِّدِ الْمَرْسَلِينَ فَلَا نَتَّهِدُ لِقُلُوبِكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ ، وَ مَا شَأْنُ تِ مِنْهُ قُلُوبِكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ
فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ سَيِّدِ الْمَرْسَلِينَ وَإِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ
بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ ، فَيَقُولُ : وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا ، وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا ، وَالْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ .

(۱۰۳۵) * أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ
صَفَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذَكَرَتِ التَّقِيَّةَ وَمَا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ : وَاللَّهِ
لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُمَا ، فَمَا ظَنَنْتُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ ، إِنَّ
عَامَ الْعُلَمَاءِ صَعَبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤَمَّنٌ إِمْتَحَنَ
اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، فَقَالَ : وَإِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ أَمْرٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، فَلِذَلِكَ
نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ .

دیدید ، پذیرید . هر حدیثی را که دلنمان از آن دمید و ناآشنایش دیدید ، آنرا بخدا و پیغمبر و عالم
آل محمد صلی الله علیه و آله رد کنید ، همانا هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد ، برایش
باز گویند ، او بگوید بخدا اینچنین نیست ، بخدا اینچنین نیست ، وانکار مساوی کفر است .

۲- امام صادق علیه السلام فرمود : روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه پیش آمد
آنحضرت فرمود : بخدا اگر ابوذر می دانست آنچه در دل سلمان بود ، او را میکشت ، در صورتیکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرد ، پس در باره مردم دیگر چه گمان دارید ، همانا علم
علماء صعب و مستصعب است ، جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنیکه خدا دلش را بایمان آزموده
طاقت تحمل آنرا ندارد ، پس فرمود : سلمان از این رو از جمله علماء شده که او مردیست از ما خانواده
و از اینجهت او را در ردیف علماء آوردیم ،

شرح - مقصود از آنچه در دل سلمانست ، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسائل
غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آنها را با ابوذر می گفت ، ابوذر او را بدروغ و ارتداد نسبت می داد
و محکوم بقتلش می دانست و یا آن مطالب را بدیگران میگفت و آنها سلمان را می کشتند .

چنانچه خود سلمان رضی الله عنه در خطبه خود گوید : علم زیادی بمن عطا شده ، اگر همه آنچه
را می دانم بشما بگویم ، دستهای گویند : سلمان دیوانه شده دستهای گویند : خدا یا کشته شده سلمان را پیامبر
و ممکن است فاعل قتلش علم باشد و ضمیر مفعول راجع بای ذریمنی : علومی که سلمان بای ذریمنی میگفت ، او را
می کشت ، زیرا تحمل نمی کرد و آنکار میورزید و یا آنکه تحمل کتمانش را نداشت و بر مردم میگفت و او را مرتد
و کافر میدانستند و میکشتند .

و بودن سلمان از اهل البیت از اینجهت است که امیر المؤمنین علیه السلام درباره او فرموده و ان سلمان
هنا اهل البیت و مقصود اینست که : سلمان بواسطه اختصاصی که بمای پیدا کرده و از همه بریده و بسوی ما آمده
و بواسطه برتوی که از نور علم ما گرفته : از ما شده و منسوب بما گشته است . - مرآت ص ۳۰۰ -

۳ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ حَدِيثَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ ، إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شِبَعَيْنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى لِلَّهِ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا فِي النَّارِ خَالِدًا مُحَلَّدًا

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عليه السلام : جِئْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عليه السلام : « حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ » فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عليه السلام - أَي لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ وَلَا مُؤْمِنٌ - إِنَّ الْمَلَكَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مَلَكٍ غَيْرِهِ وَالنَّبِيَّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى نَبِيِّ غَيْرِهِ وَالْمُؤْمِنَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ ، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ جَدِّي عليه السلام

۵ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِيِّ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : حدیث ما صعب و مستصعب است ، تحمل آنرا ندارد جز سینه های نورانی ، یادلهای سالم ، یا اخلاق نیکو ، همانا خدا از شیعیان ما پیمان (بولایت ما) گرفت ، چنانکه از بنی آدم (بر بوبیت خود) پیمان گرفت و فرمود : « آیا من پروردگار شما نیستم ؟ » پس هر که نسبت بما (پیمان خویش) وفا کند ، خدا بهشت را باو پاداش دهد ، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را بما نرساند ، همیشه و جاودان در دوزخ است .

۴ - یکی از اصحاب گوید : بحضورت ابوالحسن المسکری علیه السلام نوشتم : قربانت ، معنی قول امام صادق علیه السلام چیست که فرماید : « حدیث ما را هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که خدا قلبش را با پیمان آزموده تحمل نکند ؟ » پاسخ آمد که همانا معنی قول امام صادق علیه السلام که فرماید هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آنرا تحمل نکند ، اینست که فرشته آنرا تحمل نکند تا آنرا بفرشته دیگر برساند و پیغمبری آنرا تحمل نکند تا پیغمبری دیگر برساند و مؤمنی تحمل نکند تا آنرا بمؤمن دیگر برساند ، اینست معنی قول جدم علیه السلام .

شرح - تحمل حدیث در این روایت غیر از تحمل در روایات دیگر است ، زیرا در آن روایت تحمل فرشته و پیغمبر و مؤمن اثبات شده بود و در این روایات نفی شده است . پس معنی تحمل در این روایت نکه داشتن و ذخیره کردن حدیث و مضایقه کردن از نشر و تبلیغ آنست حتی نسبت باهلش ، ولی معنی تحمل حدیث در سایر روایات این باب پذیرفتن و گردن نهادن در برابر آنست ، که نسبت بفرشته و پیغمبر و مؤمن این معنی اثبات شده و از دیگران نفی گردیده است .

۵ - ابوبصیر گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : ای ابا محمد ! همانا بخدا که سری از سر خدا و علمی

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا أَبَا نَجْمٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرَّ أَمْرٍ مِنَ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرِنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرِنَا وَ إِنَّا عِنْدَنَا سِرٌّ أَمْرٍ مِنَ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ ، أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ ، فَبَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا وَ لَا أَهْلًا وَ لَا حِمَالَةً يَحْتَمِلُونَهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ لِدَٰلِكَ أَقْوَامًا خَلَقُوا مِنْ طِينَةِ خُلُقٍ مِنْهَا عَهْدُ آلِهِ وَ دَرَجَتُهُ ، وَ مِنْ نُورِ خَلْقِ اللَّهِ مِنْهُ عَهْدُ أَوْلَادِهِ وَ بَنَاتِهِ ، وَ صَعَّعَهُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ النَّبِيِّ صَعَّعَ مِنْهَا عَهْدًا وَ دَرَجَتَهُ ، فَبَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ ، فَبَلَّغُوا وَ اِحْتَمَلُوا ذَلِكَ [فَبَلَّغَهُمْ ذَلِكَ عَمَّا فَعَلُوهُ وَ اِحْتَمَلُوهُ] وَ بَلَّغَهُمْ ذِكْرُنَا فَمَاتَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِنَا وَ حَدِيثِنَا ، فَلَوْلَا أَنَّهُمْ خَلَقُوا مِنْ هَذَا ، لَمَا كَانُوا كَذَلِكَ ، لِأَنَّ اللَّهَ مَا اِحْتَمَلُوهُ .

ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَقْوَامًا لِحَبْسِهِمُ وَ النَّارِ ، فَأَمَرْنَا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاكُمْ وَ اِسْمَارًا وَ مِنْ ذَلِكَ وَ تَفَرَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ رَدَّوهُ عَلَيْنَا وَ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ وَ كَذَّبُوا بِهِ وَ قَالُوا : سَاحِرٌ كَذَّابٌ ، فَطَعَّعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اِنْسَانَهُمْ ذَلِكَ ، ثُمَّ أَطْلَقَ اللَّهُ لِسَانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ ، فَهَمَّ يَنْطِقُونَ بِهِ وَ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ .

از علم خدا نزد ماست که بخدا هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که دلش را با ایمان آزموده آنرا تحمل نکند، بخدا سوگند که خدا آنرا با حدی جز ما تکلیف نقرموده و عبادت با آن را از هیچکس جز ما نخواسته (مانند و ظایف خاصیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام با وصیت تعیین کرد) :

و نیز نزد ما سریست از سر خدا و علمی است از علم خدا که ما را بتبلیغش مأمور فرموده و ما آنرا از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده می نیافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردمی را از همان طینت و توری که محمد و آل و ذریه او آفرید ، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت چنانکه محمد و ذریه او را ساخت ، پس چون ما آنچه را از جانب خدا بتبلیغش مأمور بودیم ، تبلیغ کردیم آنها پذیرفتند و تحمل کردند [تبلیغ ما یا آنها رسید ، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند] و یاد ما با آنها رسید پس دلهای ایشان بشناسائی و بعدیت ما متوجه گشت ، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی شدند ، اینچنین نبودند ، نه بخدا آنرا تحمل نمی کردند .

سپس فرمود : همانا خدا مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید (یعنی دانست که سرکشی و نافرمانی کنند و بدوزخ و آتش گرایند) و بنا دستور داد که با آنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره درهم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آنرا بما برگردانیدند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند : جادوگر است ، دروغگوست ، خدا هم بر دلشان مهر نهاد و آنرا از یادشان برد ، سپس خدا زبانشان را قسمتی از بیان حق گویا ساخت که بزبان میگویند و بدل باور ندارند (مانند سخنانیکه گاهی بعضی از

لِيَكُونَ ذَلِكَ دَفْعاً عَنِ أَوْلِيَائِهِ وَأَهْلِ طَاعَتِهِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عُبِدَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ، فَأَمَرْنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ
وَالسِّتْرِ وَالْكِتْمَانِ، فَاتَّقُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ وَاسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسِّتْرِ وَالْكِتْمَانِ
عَنْهُ، قَالَ ثُمَّ زَفَعَ يَدَهُ وَبَكَى وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي هُوَلَاؤُ لِسِرِّ نَمَةٍ قَلْبِلُونَ فَاجْعَلْ مَخْبَأَنَا مَخْبَأَهُمْ
وَمَمَاتَنَا مَمَاتَهُمْ وَلَا تَسَاطِطْ عَلَيْهِمْ عَدُوُّكَ فَتَفْجِعَنَا بِهِمْ، فَإِنَّكَ إِنِ افْتَجَعْنَا بِهِمْ لَمْ تُعْبِدْ أَبَدًا فِي
أَرْضِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

کفار وفاق بنفع خدا پرستان وعلیه خود گویند (تا همان سخن از دوستان و فرمانبران خدا دفاعی باشد
و اگر چنین نبود ، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی کرد ، و ما مأمور شدیم که از آنها دست برداریم
و حقایق را پوشیده و پنهان داریم ، شما هم (ای گروه شیعه) از آنکه خدا بدست برداشتن از او امر
فرموده ، پنهان دارید و از آنکه بکتمان و پوشیدگی از او دستور داده پوشیده دارید .

راوی گوید : سپس امام دست بدعا برداشت و گریه کرد و فرمود : یا خدا یا ایشان (شیعیان)
مردمی اندک و ناچیزند ، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده (آنها را با
ما در ایمان و عمل صالح و پاداش اخروی شریک گردان) و دشمن خود را بر ایشان مسلط مکن که ما را
با آنها مصیبت زده کنی ، زیرا اگر ما را با آنها مصیبت زده کنی ، هرگز در روی زمین پرستش نشوی
و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیماً .

شرح - احادیث صعب و مستصعب که در این روایات ذکر شده است ، همانند آیات قرآن و هدایت
الهی و مواظب و عبرت‌هاست که اگر باگوشی شنوا و دلی نرم و روحی مطیع برابر شود ، آمادگی و مجذوبیت
و پذیرش پیدا میشود و اگر با دلی سخت و روحی سرکش برخورد کنند ، با انکار و تمرد مواجه میشود ، و بلکه
بر قساوت و طغیان آن میافزاید ، قرآن کریم میفرماید : و از این قرآن آیه‌هایی نازل می‌کنیم که برای
مؤمنان شفا و رحمت است و ستمکاران را جز خسارت نمیفزاید - ۸۲ - سوره ۱۷ - ۴ بنا بر این کلمه صعب و
مستصعب در اینجا بسیار مناسب است ، زیرا یکی از معانی لغوی آن تأیی و سرفرازی هر گوشت از پذیرش
هر راکبی ، مانند اسبی که بلند طبیعی و آقا منشی دارد و حاضر نیست جز سلطان و رجال مملکت بر او بنشینند
احادیث اهل بیت صحت هم در برابر دل‌های سلیم فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل و مؤمنین پاک و با اخلاص
و آزموده انس و الفتن گرفته ، یکدیگر را چون جان شیرین در بقل میگیرند و در برابر دل‌های سخت و ناپاک
که هیچگونه تناسب و سنخیتی در میان نیست ، سازگاری و قبولی هم دیده نمیشود .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید در شوره زار خسی
و اما موضوع تفاوت و اختلاف افراد بشر از لحاظ این دو جهت در اصل طینت و فطرت چنانچه در
روایت اخیر ذکر شد ، مطلبی است مربوط بمسأله طینت و موضوع جبر و تفویض که قسمتی از آن در جلد اول
گذشت : و قسمت دیگرش در جلد سوم بیان میشود انشاء الله تعالی .

(باب)

مَا أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ
وَاللُّزُومِ لِحِمَاةَتِهِمْ وَمَنْ هُمْ؟

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ
أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَطَبَ النَّاسَ فِي
مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ : نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَحَفِظَهَا وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْها ، وَرَبَّ
حَامِلٍ فَفِيهِ غَيْرُ فَقِيهِ وَرَبَّ حَامِلٍ فَفِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ، ثَلَاثٌ لَا يَغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ
مُسْلِمٍ : إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ ، وَاللُّزُومُ لِحِمَاةَتِهِمْ ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ
مَنْ وَرَائِهِمْ ، الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَيَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ .

وَرَوَاهُ أَيْضًا عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبَانَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ : وَهُمْ يَدُ
عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ . وَذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمَعْنَى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ .

﴿ ۱۰۵۰ ﴾ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ ، عَنْ رَجُلٍ

* (اوامر پیغمبر (ص) درباره خیر خواهی ائمه مسلمین و ملازمت جماعت و معرفی ایشان) *

۱ - امام صادق عليه السلام فرمود : پیغمبر صلی الله علیه وآله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و
فرمود ، خدا یاری کند [شاد و خرم کند] بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و در گوش گیرد و حفظ کند و
بکسانی که نشنیده‌اند برساند ، چه بسا حامل (رساننده) علمی که خود دانا نیست و چه بسا حامل علمی که
بداناتر از خود رساند (یعنی بسا شوندگانی پیدا شوند که معنی سخن مرا از رساننده و مبلغ آن سخن
بہتر درک کنند) .

سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت [کینه توزی ، بدخواهی] نکند : ۱ - خالص
نمودن عمل برای خدا (عبادت کردن بدون ریا و غرض دنیوی) . ۲ - خیرخواهی پیشوایان مسلمین (باطاعت
و فرمانبری از آنها) . ۳ - همراه بودن با جماعت مسلمین (وجدا نشدن و اختلاف و پراکندگی ایجاد
نکردن) زیرا دعوت مسلمین افراد پشت سرشان را هم شامل میشود (پس هر که همراه جماعت باشد در سود
آنها شریکست) مسلمین همه برادرنند ، خونشان برابرست (پس اگر شخص اول آنها کوچکتر یا بزرگتر از انا حق
بکشد باید کشته شود) و پست‌ترین فردشان در برقراری پیمان نشان کوشش می‌کند (یعنی پست‌ترین فرد
مسلمان میتواند در مواد امان‌نامه هر قراردادی با کفار ، شرکت و دخالت کند و در وفای آن کوشا باشد) .
و همین حدیث را نیز راوی از حماد بن عثمان - تا برسد با بن ابی یعفر - نقل کرده و در آنجا این
جمله را افزوده است : مسلمین همه یکدستند بالای سردبگران .

۲ - سفیان ثوری بسردی قرشی از اهل مکه گفت : ما را نزد جعفر بن محمد (امام صادق عليه السلام)

مَنْ قَرِيشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ التَّوْرِيُّ: إِذْ هَبَّ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ كَبَّ ذَابْتَهُ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ حُطْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، قَالَ: دَعَمَنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي فَأَتَيْتُ قَدْ رَكِبْتُ فَأَذَا حِينَ حَدَّثْتُكَ، فَقَالَ: أَسَأَلُكَ بِقُرْآنِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا حَدَّثْتَنِي، قَالَ: فَتَزَلَّ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: مُرِّبِي بِدَاوَةَ وَقِرْطَاسٍ حَتَّى أَتَيْتَهُ، فَدَعَا بِهِ ثُمَّ قَالَ: اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حُطْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ:

وَنَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ، قُرَّبَ حَامِلٍ فَقِهِ لَيْسَ بِقَعْبِهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يُغَلُّ

پیر ، آن مرد گوید : او را خدمتش بردم هنگامیکه آنحضرت بر مرکب خویش سوار شده بود . سفیان باو مرضکرد : ای ابا عبدالله ! حدیث سخنرانی پیغمبر صلی الله علیه وآله را در مسجد خیف برای ما باز گو ، فرمود : اکنون که سوار شده ام ، بگذار دنبال کارم بروم ، وقتی آمدم برایت میگویم ، مرضکرد : تقاضا میکنم بحق قرابتی که با پیغمبر صلی الله علیه وآله داری ، برایم بازگو ، حضرت پیاده شد ، سفیان مرضکرد : امر بفرمائید برایم داوت و کاغذی بیاورند [کیست که برای من داوت و کاغذی بیاورد ؟] تا آنرا بنویسم ، حضرت داوت و کاغذ خواست سپس فرمود بنویس .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ) : خدا خرم و شادان کند (بلند قدر و نیکو مرتبه سازد) بنده منی را که سختم بشنود و در گوش گیرد و بکسانیکه نشنیده اند برساند ، ای مردم ! حاضرین بنفایمین برسانند ، زیرا بسا حامل علمیکه دانشمند نباشد و بسا رساتنده علمی که بدانتر از خود رساند . سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند : خالص نمودن عمل برای خدا و خیرخواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت ایشان ، زیرا دعوت مسلمین افراد دنبال سرشانرا فراموش کرد . مؤمنین همه برادرند ، خونشان برابر است و یکدمستند بر سر دیگران پستترین آنها بقراردادشان میکوشد . سفیان این حدیث را نوشت و بر امام عرضه کرد ، سپس حضرت سوار شد و من و سفیان آمدم .

ددین راه سفیان بمن گفت : باش تا در این حدیث نظری کنم ، باو گفتم : بخدا که امام سادق چیزی را بگردنت گذاشت که هرگز از عهد آن بر نیایی گفت : آن چیست ؟ گفتم : اینکه فرمود : سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند : خالص نمودن عمل برای خدا ، این مطلب را می دانیم (ولی سپس فرمود) خیرخواهی پیشوایان مسلمین ، آیا این پیشوایان که خیرخواهی آنها بر ما واجبست کیانند ؟ آیا مقصود معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم و کسانیکه شهادتشان نزد ما پذیرفته نیست و نماز خواندن پشت سرشان جایز نیست میباشد ؟ سپس که فرمود و همراه بودن با

عَلَيْهِمْ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : اِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُ عَلِيٍّ مِنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِقَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ ، فَكَتَبَتْهُ سَفِيَانٌ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَرَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحِجَّتْ أَنَا وَسَفِيَانٌ .

فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ ، فَقُلْتُ لَهُ : قَدَوَاللهِ أَلَزَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَقَبَتَكَ شَيْئًا لَا يَنْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَدًا فَقَالَ : وَآيُ شَيْءٍ ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ : نَأْلُكَ لَا يَغْدُلُ عَلَيْهِمْ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : اِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ قَدَعَرَفْنَاوَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ . مَنْ هُوَ لِأَيِّمَةِ الْأَيِّمَةِ الَّذِينَ تَحِبُّ عَلَيْنَا نَصِيحَتَهُمْ ، مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَيَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَمَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَكُلَّ مَنْ لَا تَجُورُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا وَلَا تَجُورُ الصَّلَاةُ خَلْقَهُمْ ؟ وَقَوْلُهُ : وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ . فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ؟ مَرْجِيٌّ ، يَقُولُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ رَلَمْ يَصُمْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةِ وَهَدَمَ الْكَعْبَةَ وَنَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ عَلَى إِيمَانٍ جَبْرَيْلُ وَمِيكَائِيلُ ؟ أَوْ قَدِيرِي يَقُولُ : لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَكُونُ مَا شَاءَ إبْلِيسُ ؟ أَوْ حَرُورِي يَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكَفْرِ ؟ أَوْ جَهْمِي يَقُولُ : إِنَّمَا

جماعت مسلمان آيا کدام جماعت از مسلمان است؟ آيا مقصود مرجی است که ميگويد : کسی که نماز نخواند و روزه نگيرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادش نزديکی کند ، ايمان جبرئيل و ميکائيل را دارد ؟ يا قدري است که عقیده دارد آنچه خدای عزوجل خواهد واقع نشود و آنچه شیطان بخوهد واقع شود ، يا حروري است که از علی بن ابيطالب عليه السلام بيزاری جويد و بر آنحضرت گواهی بکفر دهد؟ آيا جهمی است که عقیده دارد هر چه هست ، همان شناختن خدای يکتاست و ايمان چیزی جز اين نيست ؟ . سفیان گفت : وای بر تو ، مگر (شیعیان) چه عقیده دارند ؟ گفتم : آنها ميگویند : همانا بخدا که علی بن ابيطالب عليه السلام امام و پيشوای است که خير خواهش بر ما لازمست و جماعتی که بايد با آنها همراه بود ، خاندان او هستند ، سفیان نوشته را پاره کرد و گفت : اين خبر را بکسی نگو .

شرح - سفیان توری از اهل سنت و رئيس طایفه سوفييه است که عقیده داشت مانند معاويه و يزيد و هشام و منصور پيشوای مسلمانند و گمان ميکرد ، سفارش پيغمبر صلی الله عليه وآله بخيرخواهی پيشوایان مسلمان ، آنها را شامل ميشود ، ولی چون حقيقت و واقع را از زبان آن مرد شنيد ، خيانت باطنی خود را با پاره کردن حديث پيغمبر صلی الله عليه وآله نشان داد و نيز خيانت دل خود را با پرکناری از سه خصلتی که پيغمبر اکرم صلی الله عليه وآله فرمود اظهار کرد .

و اما راجع بجماعت مسلمان علامه مجلسی (ره) اخباری نقل ميکند بدین قرار :

۱ - از رسول خدا صلی الله عليه وآله راجع بجماعت امتش پرسيدند ، فرمود جماعت امت من اهل حقتند اگر چه کم باشند .

۲ - پيغمبر صلی الله عليه وآله عرض شد : جماعت امت کيانند ؟ فرمود : کسانی که بر حقتند اگر چه ده نفر باشند .

هِيَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَحَدَهُ لَيْسَ الْإِيمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا؛ قَالَ: وَيَحْكُ وَأَيُّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ وَاللَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا نَصَبُحَتَهُ، وَلَزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ، قَالَ: فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَحَرَقَهُ ثُمَّ: قَالَ لَا تُخْبِرُ بِهَا أَحَدًا،

۳ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَمْرٍو بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ حَمَادِ بْنِ

عَبْسٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَجُلٍ لَمْ يَجْهَدْ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَالنَّصَبِ الْإِذَا كَانَ مَعْنًا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ قَسَّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَكِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَيْدَ شَيْءٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبَّةَ الْإِسْلَامِ

مِنْ عُنُقِهِ. ۵ - وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَنَكَتَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَجْدَمٌ.

هـ (بَابُ)

مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ؟ قَالَ: حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ

۳ - مردی خدمت امیر المؤمنین علیه آمد و عرض کرد: سنت و بدعت و جماعت و فرقت را بر ایم توضیح

دهید: فرمود: سنت روشی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا گذاشته و بدعت چیزیست که بعد از آن حضرت بوجود آمده و جماعت اهل حقند اگر چه کم باشند و فرقت اهل باطلند اگر چه بسیار باشند.

۳ - امام باقر علیه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدای عزوجل بسوی دوستی که جان خود را در فرمانبرداری و خیر خواهی امامش بزرگداشت افکند، نظر نکند، جز هنگامیکه در ردیف رفیق اعلی همراه ما باشد.

شرح - رفیق اعلی دسته‌ای هستند از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران که در بهشت قرین هم باشند و در بالاترین درجات بهشت منزل گیرند.

۴ - امام صادق علیه فرمود: کسیکه بفاصله یک وجب از جماعت مسلمین دوری گزیند (کوچکترین حدود و احکام اسلام را کنارگذارد) رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است.

۵ - و فرمود: هر که از جماعت مسلمین دوری گزیند و بیعت امام را بشکند، دست بریده بسوی خدا رود: (ذیرا دست آلت بیعت است و جزای شکستن بیعت بریدن آنست).

هـ (حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام)

۱ - ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه پرسیدم: حق امام بر مردم چیست؟ فرمود: حق او بر آنها

وَيُطِيعُوا ، قُلْتُ : فَمَا حَقَّهُمْ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : يَقْسِمُ بَيْنَهُم بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ ، فَاذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَا يُبَالِي مِنْ أَخَذَ هُنَا وَ هُنَا .

۱۰۵۵) محمد بن یحییٰ، عن محمد بن الحُسن، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر، عن منصور بن یونس، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام إلا أنه قال : هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي [مِنْ] بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ .

۳ - محمد بن یحییٰ العطار، عن بعض أصحابنا، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَاتَخْتَانُوا وَلَا تَكْتُمُوا وَلَا تَغْتَشُوا هَذَا تَكْتُمُوا وَلَا تَجْهَلُوا أَيْمَتَكُمْ وَلَا تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِكُمْ فَتَفْشَلُوا وَتَذَهَبَ رِبْحُكُمْ ، وَعَلَى هَذَا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ أُمُورِكُمْ وَالزُّمُومَا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ ، فَإِنَّكُمْ لَوْ غَايَنْتُمْ مَا غَايَنَّ مَنْ قَدَمَاتِ مِنْكُمْ مِمَّنْ خَالَفَ مَا قَدْتَدَعُونَ إِلَيْهِ لَبَدَّدْتُمْ وَ حَرَجْتُمْ وَ لَسَمِعْتُمْ وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْتَدَعَيْتُمْ وَ فَرِيًّا مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ .

اینستکه : سخنش را بشنوند و فرمانش برند . عرض کردم : حق مردم بر امام چیست ؟ فرمود : اینکه (بیت المال را) میان آنها برابر تقسیم کند و با رعیت بدالت رفتار کند ، و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت . امام باک ندارد از آنکه کسی این سو و آن سو زند . (چنانکه امیر المؤمنین عليه السلام این دو اصل را در میان رعیتش جاری نمود و از سر کشی مانند طلحه و زبیر پروا نکرد ، زیرا خدا آنها را کیفر بخشید و بعضی گفته اند : معنی جمله اخیر روایت اینست امامیکه بوظیفه خود عمل کند ، و آن دو اصل را جاری سازد ، احتیاجی بموافقت مردم ندارد ، هر کس بهر راه خواهد برود ، امام در برابر خدا مسؤولیت دیگری ندارد) .

۲ - (در روایت دیگری که بعضی از روایتش غیر از روایت آنست) ابو حمزه همینگونه از امام باقر عليه السلام من نقل کرده است جز اینکه (بجای این سو و آن سو) گفته است : اینچنین و اینچنین و اینچنین و اینچنین یعنی پیش رو و پشت سر و طرف راست و سمت چپ ، (ولی پیداست که از لحاظ معنی فرق ندارد و مقصود از این اطراف و جوانب هم ، جدا شدن از امام و اعداء عقاید مختلف است) .

۳ - امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : با والیان خود خیانت نوزید و با رهبران خود دغلی نکنید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رشته پیوند خود (جماعت مسلمین) پراکنده مشوید که ست شوید و شوکت و دولت شما برود . پایه کارهای شما باید روی این مبنی باشد ، و ملازم این روش باشید ، زیرا اگر شما مشاهده میکردید آنچه را مردگان از شما که مخالف دعوت شما بودند ، مشاهده کردند ، شما هم شتاب میکردید و بیرون میآمدید و فرمان می بردید (یعنی مردم پیش از شما را بجهاد و اطاعت دعوت کردم ، ولی آنها مخالفت کردند و اکنون عذاب خدا را مشاهده میکنند ، شما هم اگر مشاهده کنید ، بسوی جهاد می-شتابید و فرمان می بردید) ولی آنچه را آنها مشاهده کردند ، از شما پوشیده شده و بزودی پرده برداشته

٤- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ وَغَيْرِهِ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصِّرْفِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : نُعِيَتْ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله نَفْسُهُ وَهُوَ صَاحِبٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ - قَالَ : نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - قَالَ ، فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ بِالسَّلَاحِ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ ، فَصَعَدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الْمِنْبَرَ فَغَضِبَ إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ قَالَ : «أَذْكُرُ اللَّهَ الْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي أَلَّا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ فَأَجَلَ كَبِيرَهُمْ وَرَجَمَ صَبِيغَهُمْ وَوَقَرَ عَالِمَهُمْ وَلَمْ يَصِرْ بِهِمْ قَبْدَلَتَهُمْ وَلَمْ يُفْقِرْهُمْ فَيُكْفِرْهُمْ وَلَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ فَيَأْكُلُ قَوِيَّتَهُمْ صَبِيغَهُمْ وَلَمْ يَخْزِرْهُمْ فِي بُعُوثِهِمْ قَيْطَعٌ نَسَلِ أُمَّتِي ، ثُمَّ قَالَ : [قد] بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ فَاشْهَدُوا .
 وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : هَذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى مَنبَرِهِ .
 ٥- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ رَجُلٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ : جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَسَلٌ وَتَيْنٌ مِنْ هَمْدَانَ وَحُلْوَانَ

شود (و شما هم عذاب را مشاهده کنید) .

٤- سید صیرفی گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : پیغمبر صلی الله علیه وآله خیر و فائز داده شد ، در صورتیکه تن درست بود و دردی نداشت - این خبر را جبرئیل آورد - حضرت برای نماز هگانی جار زد و مهاجر و انصار را دستور داد تا سلاح برگیرند ، مردم جمع شدند و پیغمبر صلی الله علیه وآله بر منبر برآمد و خیر و فایز خود را بآنها داد و سپس فرمود :

«خدا را بوالی بعد از خود بیاد میآورم ، از اینکه مبادا برجماعت مسلمین رحم نکند ، باید بزرگشان را احترام کند و بضمیفشان رحم کند و عالیشان را بزرگه شمرد و بآنها زبان نرساند تا خوارشان کند و نیازمندان سازد تا از دینشان بدر برد و درخانه خود را بروی آنها نیندازد (و از حال آنها بی خبر نماند) تا توانای آنها ناتوانشان را بخورد و در لشکر کشی آنها سختی روا ندارد [همه را در مرزها نگه ندارد] تا نسل امم را قطع کند ، سپس فرمود : شاید که من ابلاغ کردم و خیر خواهی نمودم » .

امام صادق علیه السلام فرمود : این آخرین سخنی بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله بالای منبرش فرمود .

توضیح - علامه مجلسی (ره) فرماید : چنانچه از اخبار دیگر استفاده می شود این خطبه پیغمبر صلی الله علیه وآله مفصل و طولانی بوده و آنحضرت فضائل اهل بیتش را در آنجا یاد آورده است و امام را تعیین فرموده است و چون منافقین پیمان بسته بودند که جانشینی آنحضرت را از خاندانش بگردانند و زمینه فتنه و شورش آماده بود ، پیغمبر صلی الله علیه وآله دستور داد مهاجر و انصار سلاح پوشند و بحال آماده باش درآیند .

٥- حبیب بن ابی ثابت گوید : از همدان و حلوان (شهرست نزدیک بغداد) برای امیر المؤمنین عليه السلام

فَأَمَرَ الْعُرْفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامَى ، فَأَمَكَنَهُمْ مِنْ رُؤُوسِ الْأَرْفَاقِ يَلْمَعُونَهَا وَ هُوَ يَقْسِمُهَا لِلنَّاسِ قَدْحًا ، قَدْحًا ، فَقَبِلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَهُمْ يَلْمَعُونَهَا ؟ فَقَالَ : إِنَّ الْأِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَإِنَّمَا أَلْعَنَهُمْ هَذَا بِرِغَايَةِ الْآبَاءِ .

۶- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ حَمْبَعًا ، عَنْ الْفَائِصِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ ، عَنْ سَعْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي ، فَقَبِلَ لَهُ : مَا مَعْنَى ذَلِكَ ؟ فَقَالَ : قَوْلُ النَّبِيِّ مَنْ تَرَكَ ذَنْبًا أَوْ ضِيَاعًا فَعَلَيَّْ وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ ، فَالزُّجَلُ لَيْسَتْ لِعَلِيِّ نَفْسِهِ وَلَايَةٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ وَلَيْسَ لَهُ عَلِيُّ عِيَالِهِ أَمْرٌ وَلَا نَهْيٌ إِذَالَمْ يُجْرَ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةُ وَالنَّبِيُّ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا وَمَنْ بَعْدَهُمَا أَلَزَمَهُمْ هَذَا ، فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كَانَ سَبَبَ إِسْلَامِ عَائِشَةَ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّهُمْ أَمَنُوا عَلِيًّا أَنْفُسِهِمْ وَعَلِيًّا عِيَالَتِهِمْ .

عمل وانجیر آوردند ، حضرت بنفیان و رؤساء اصحابش دستور داد تا یتیمان را حاضر کنند ، سپس سرمشکهای عمل را در اختیار آنها گذاشت تا بلیسند و خود عملها را قدح ، قدح ، ببردند تقسیم میکرد . بحضرت عرض شد : ای امیر مؤمنان ! چرا باید یتیمان سرمشکها را بلیسند ؟ فرمود : زیرا امام پدر یتیمانست و من بحساب پدرها لیسیدن آنها را بایشان وا گذاشتم .

۶- امام صادق علیه السلام فرماید : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : من از هر مؤمنی بخود او سزاوارترم و اولویت دارم و پس از من این سزاواری را علی دارد ، بحضرت عرض شد : معنی این سخن چیست ؟ فرمود : فرمایش خود پیغمبر است که : هر که بمیرد و از خود بدهی یا باز ماندگانی بی سرپرست بجا گذارد بر عهده من است (که دینش را ادا کنم و از باز ماندگانش سرپرستی نمایم) و هر که بمیرد و مالی از خود بجا گذارد ، از آن ورثه اوست ، پس هر گاه مردی مالی نداشته باشد ، بر خود ولایت ندارد و چون مخارج عیال خود را نپردازد ، بر آنها حق امر و نهی ندارد ، و پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام و امامان بعد از ایشان بدان ملزم هستند (که مخارج آنها را بپردازند) از این روایان نسبت بخود مردم اولویت دارند . و تنها چیزیکه موجب شد همه یهود اسلام آورند ، همین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، زیرا ایشان نسبت بخود و عیالات خود آسوده خاطر شدند . (زیرا دانستند که نگهداری و کفالت خود آنها اگر بی سرپرست باشند ، و نیز خانواده آنها پس از مرگشان ، اگر مخارج و سرپرستی نداشته باشند ، بعهده شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و پس از آنحضرت بعهده جانشین اوست) .

شرح - چون راوی معنی اولویت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت ب مردم ندانست ، از امام صادق علیه السلام سؤال کرد . حضرت معنی ولایت را در ضمن مثالی بیان فرمود و توضیح داد . آنچه از مثال

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُمَانَ، عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَبَّابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّهَا مُؤْمِنُ أَوْ مُسْلِمٌ مَا تَرَكَ دِينًا لَمْ يَكُنْ فِي فَسَادٍ وَلَا إِسْرَافٍ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِنَّهُ ذَلِكَ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ» الْآيَةَ فَهُوَ مِنَ الْغَايِمِينَ وَلَهُمْ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَأْتَمَّهُ عَلَيْهِ.

حضرت استفاده میشود اینستکه : ولایت داشتن شخصی بر دیگری بمعنی اختیار داری و تصرف در امور و حکومت نسبت به اوست و ثبوت حق ولایت اشخاص بر دیگران (با وجود آنکه در اصل حلقه و مقتضای تساوی و عدالت همه افراد بشر برابرند) جهات و اسباب مختلفی دارد که یکی از آنها انفاق و بذل مالست بدیگران ، مثلاً چون رئیس خانواده بر زن و فرزند و خادمش انفاق میکند و خرجی آنها را میپردازد ، بر آنها ولایت پیدا میکند که تا حدی ایشانرا امر و نهی کند و در برخی از امور مربوط بایشان تصرف و اختیار داری کند ، ولی اگر خودش مالی نداشته باشد که بآنها انفاق کند ، قهراً این ولایت از اوست می شود ، تا آنجا که اگر از عهده مخارج خویش هم عاجز باشد ، ولایت و اختیاری که بر خود دارد ، از لحاظ اینکه در انتصاب غذا و لباس و مسکن و پیشه آزاد است ، قهراً از او سلب میشود و بدیگری که با او پرداخت کند ، عطا میشود ، چنانکه حق ولایت بر صغار ، در زمان حیات پدر ، برای خود پدر و بعد از وفاتش ، برای وصی یا قیم و یا امامیستکه مخارج آنها را عهده دار است .

و خلاصه از مثالیکه حضرت صادق علیه السلام از قول خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان میکند ، اولاً معنی ولایت دانسته میشود ثانیاً استفاده می شود که چون سرپرستی افراد تهیدست و بی سرپرست بعهده پیغمبر و امام علیهم السلام است ، حق ولایت بر آنها هم برای ایشانست ، و البته چنانکه گفتیم ممکن است ولایت را اسباب و جهات زیادی باشد که تکفل مخارج ، یکی از آنجهات باشد .

۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر مؤمن و یا مسلمانی که بمیرد و بدی داشته باشد که از بابت فساد و اسراف نباشد ، بر امامست که آنرا بپردازد و اگر نپردازد ، گناهش بگردن او است ، همانا خدا صبح تبارک و تعالی می فرماید : « صدقات از آن فقیران و بی چیزانست - تا آخر آیه ۶۰ - سوره ۹ - » و او از قرضدارانست و نزد امام سهمی دارد (که بعد از فقیران و بی چیزان در آیه شریفه ذکر شده است) و اگر امام آنرا نگهدارد گناهش بر اوست .

توضیح - مقصود از فساد گناهست مانند کسیکه بدیهایش بابت آشامیدن شراب و بر گذاری مجالس فسق و فجور باشد ، و اسراف آنستکه : در مخارج زیاد روی کند ، اگر چه در راه مباح باشد ، پس پرداختن این دیون از بیت المال واجب نیست ، و اما اینکه فرمود : اگر امام نپردازد گناهش بگردن او است ، مطلبی است که بصورت فرض محال برای بیان واقع و حقیقت بنحو قضیه شرطیه بیان شده است و هیچگونه اشاره و دلالتی بوقوع آن ندارد ، چنانکه فرموده است : اگر دخترم فاطمه علیها السلام هم دزدی کند ، دستش را میبرم .

۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّيِّدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ حَنَانٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : وَرَعٌ يَحْجِرُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ عَصَبَهُ وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَيَّ مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ ، وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَكُونَ لِلرَّعِيَةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ ،

۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبْرِسْتَانَ يُقَالُ لَهُ : مُحَمَّدٌ . قَالَ : قَالَ مُعَاوِيَةُ : وَلَقَبْتُ الطَّبْرِيَّ مُحَمَّدًا بَعْدَ ذَلِكَ فَأَخْبَرَنِي . قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ الْمُعَرَّمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوْ اسْتَدَانَ فِي حَقِّ - الْوَهْمِ مِنْ مُعَاوِيَةَ - أُحِلَّ سَنَةٌ فَإِنْ اتَّسَعَ وَإِلَّا قَضَى عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ .

باب (۵)

أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسَى ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ وَشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام دَانَ الْأَرْضَ لِلَّهِ

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود امامت شایسته نیست ، جز برای مردی که دارای سه خصلت

باشد : ۱- تقوی و ورعیکه او را از نافرمانی خدا باز دارد ، ۲- خویشتن داری که غشش را با آن کنترل کند . ۳- نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمائش ، تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدری مهربان باشد .

و در روایت دیگر چنین است : تا آنجا که نسبت برعیت مانند پدری مهربان باشد .

۹- سهل بن زیاد از معاویه بن حکیم نقل کند ، او از مجید بن اسلم ، او از مردی طبرستانی بنام محمد - معاویه گوید : سپس خودم هم محمد طبری را دیدم او بمن خبر داد که - شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرمود : هر گاه بدهکاری برای راه حق قرض کرده باشد ، تا یکسال مهلتش دهند ، اگر برایش کفایشی شد ، خودش میپردازد و گرنه باید امام از جانب او از بیت المال بپردازد .

توضیح - مهلت دادن قرضدار را بدت یکسال بنی از علماء مستحب و بنی واجب دانسته اند ، و کلمه تدین یا استدان که در متن روایت ذکر شده است ، هر دو بمعنی قرض گرفتن است ، ولی چون معاویه بن حکیم یادش نبوده که امام هفتم علیه السلام کدامیک از آن دو کلمه را فرموده است ، سهل بن زیاد ، آن تردید و اشتباه را از او نقل میکند .

(همه زمین متعلق بامام علیه السلام است)

۱- امام باقر علیه السلام فرمود : در کتاب علی علیه السلام (که پیش از رسول الله علیه و آله املا کرده و علی علیه السلام نوشته

يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمَتَّوَرُونَ
وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا ، فَمَنْ أَحْبَبَ أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَلْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَى الْأِمَامِ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَ كَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَأَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ
أَحْبَبَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَ كَهَا ، يُؤَدِّي خَرَاجَهَا إِلَى الْأِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا
حَتَّى يَظْهَرَ الْفَاقِمُ مِنَ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ ، فَيَحْوِيهَا وَيَمْنَعُهَا وَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا ، كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ وَمَنْعَهَا الْأِمَامُ كَانَتْ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُفَاطِعُهُمْ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ

است) دیدیم که : زمین متعلق بخداست و بهر کس از بندگان خویش بخواهد وا میکندارد و سر انجام
نیک از پرهیز گارانست - ۱۲۸ سوره ۷ - ۴ من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را بما واگذار کرده
و ما میم پرهیز گاران و همه زمین از آن ماست .

(گویا سپس خود امام باقر علیه السلام فرمود) هر يك از مسلمين كه زمينى را زنده كند ، بايد آنرا آباد
دارد و خراجش را بامام از خاندان من بپردازد ، و هر چه از آن زمین استفاده کند و بخورد ، حق اوست
و اگر زمین را واگذارد و خراب کند و مرد دیگری از مسلمین پس از وی ، آن را آباد سازد و زنده کند
او نسبت بآن زمین از کسیکه آن را وا گذاشته سزاوار تر است ، و باید خراجش را بامام از خاندان من
بپردازد و هر چه از آن زمین استفاده کند حق اوست ، تا زمانیکه قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر
شود ، آنکاه او زمینها را تصرف کند و از متصرفین جلوگیری نماید و آنها را از آنجا اخراج کند -
همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینها را تصرف کرد و از متصرفین جلوگیری نمود - مگر زمینهایی
که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام نسبت بآنچه دست ایشانست با خود آنها مقاطعه
بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد .

شرح - روایات این باب از جهتی مربوط بمسائل فرعیه و احکام فقهیه شرعیه است ، و از جهتی مربوط
باصول مذهب و مناسب کتاب حجت ، اما از جهت اول فقهاء شیعه رضوان الله علیهم اجمعین ، این موضوع
را مبسوطاً و مشروحاً در مطاوی کتب فقهیه ، مانند کتاب احیاء موات ، خمس ، غصب ، جهاد بیان کرده اند
و ما را از ذکر آن در این مقام مستغنی داشته اند ، و اما از جهت دوم که مناسب کتاب اصول کافی و مبعث
حجت است تنها همین مقدار است که :

۱- همه زمین از آن خداست .

۲- خدا زمین را بهر که خواهد واگذار میکند .

۳- خدا زمین را با حدود و شرایطی ببینمبر و امامان علیهم السلام واگذار کرده است .

۴- امامان نسبت بشیعیان خود بشرط آباد ساختن و پرداخت خراج اجازه تصرف داده اند ولی نسبت
بدیگران اجازه نداده اند و چون امام قائم علیه السلام ظاهر شود و فرمان روا و مبسوط الید گردد ، آن
زمینها را از ایشان بگیرد و خود تصرف کند .

۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَمَّنْ رَوَاهُ قَالَ: الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَبَّاسٌ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا، فَمَنْ غَلَبَ عَلَيَّ مِنْهَا فَلَيْتَ اللَّهُ وَلِيُّوِي حَقَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَلِيَّتِي إِخْوَانَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بِرَأْيِهِ مِنْهُ.

﴿۱۰۶۵﴾ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: رَأَيْتُ وَسْمَعًا بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ السَّنَةَ مَالًا فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ: إِنِّي كُنْتُ وَلِيَّتُ الْبَحْرَيْنِ الْعَوْصِ فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفٍ مِنْهُمْ وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمْسِهَا بِتَمَانِينَ أَلْفٍ مِنْهُمْ وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْسِبَهَا عَنْكَ وَأَنْ أَعْرِضَ لَهَا وَهِيَ حِفْظُكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَمْوَالِنَا، فَقَالَ: أَوْمَالُنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؛ يَا أَبَا سَيَّارِ

در قسمت اول و دوم گمان ندارم هیچ مسلمان بلکه هیچ عاقلی تشکیک و تردید کند و نیاز بپرهان و استدلال داشته باشد: زیرا خدا خود زمین را آفریده و مالک آنست، و هر مالکی نسبت بملکش حق هر گونه تصرفی را دارد، و این مطلب از ضروریات و بدیهیات عقلیه است. اما نسبت بموضوع سوم و چهارم، دلایل همین روایات و احادیثی است که برخی از آنها در این باب ذکر میشود و با اضافه کردن عصمت و صداقت پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نتیجه و مدعا را قطعی و ثابت میکند.

تنها مطلبی که در اینجا مورد گفتگو است اینست که: زمینهایی را که امام علیه السلام بشیعیان وا گذاشته و بآنها حق احیاء و آبادی داده است، مالک آنها خود امامست و مسلمین منصرف، حق اولیوی پیدا میکنند، یا آنکه مسلمین در اثر احیاء و آبادی مالک زمین میشوند؛ البته از ظاهر این روایت چنانکه مرحوم مجلسی گوید: قول اول استنباط میشود، و در روایت اخیر این باب هم از این مطلب بحثی بمیان میآید.

۲- احمد بن محمد بن عبدالله از یکی از ائمه علیهم السلام نقل می کند که فرمود: تمام دنیا و آنچه در آنست از آن خدای تبارک و تعالی و پیغمبرش و از آن ماست. پس هر که بر قسمتی از دنیا ظفر یابد، باید از خدا پروا کند و حق خدای تبارک و تعالی را (از زکاة و خمس و خراج) ادا کند و با برادرانش نیکی نماید و اگر چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزاریم.

۳- عمر بن یزید گوید: مسمع را در مدینه دیدم و او در آنسال وجهی را خدمت امام صادق علیه السلام برده و آنحضرت نپذیرفته بود، من باو گفتم: چرا امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش برده، نپذیرد کرد؟ گفت: چون آن وجه را خدمتش بردم عرض کردم: فواسی دریای بحرین بمن واگذار شده و من چهار صد هزار درهم استفاده کرده ام، و خمس آن را که ۸۰ هزار درهم است، برای شما آورده ام. من نخواستم این وجه را که حق شماست و خدای تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده از شما باز دارم و خود تصرف کنم. حضرت فرمود: مگر ما از زمین و آنچه خدا از آن بر آورد حتی جز خمس

إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَ لَنَا ، فَقُلْتُ لَهُ : وَأَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ ؟ فَقَالَ : يَا أَبَا سَيَّارٍ ، قَدْ طَبَّعْنَا لَكَ وَأَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ ، وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِعْتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهَمَّ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَفُومَ فَأَتَيْنَا فَبَجَّيْتَهُمْ طَسَقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَبِتَرَكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ وَأَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ غَيْرَهُمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَفُومَ فَأَتَيْنَا ، فَيَأْخُذُ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجُهُمْ صَعْرَةً قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ : فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ : مَا أَرَى أَحَدًا مِنَ أَصْحَابِ الصِّيَاعِ وَلَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالًا غَيْرِي إِلَّا مَن طَبَّعُوا لَهُ ذَلِكَ .

٤ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَمَا عَلَى الْأِمَامِ زَكَاةٌ ؟ فَقَالَ : أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيَدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ ، جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ، إِنَّ الْأِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يُسْأَلُهُ عَنْهُ .

نداریم ؟ ای ابا سیار ! همه زمین ازان ماست ، پس آنچه خدا ازان بر آورد متعلق بماست .

من بحضورت عرض کردم : من همه آن وجوه را خدمت شما خواهم آورد . فرمود : ای ابا سیار ! ما آنرا برای تو روا ساختیم و حلال نمودیم ، مالت را بر گیر . و نیز هر زمینی که در دست شیعیان ماست ، برای ایشان حلالست تا زمانیکه قائم ما قیام کند ، آنحضرت قسط خراج را از ایشان بگیرد و زمین را در دستشان باقی گذارد ، ولی زمینهاییکه در دست غیر شیعیانست ، استفاده‌ئیکه از آن میکنند ، برای ایشان حرامست ، تا زمانیکه قائم ما قیام کند ، و زمین را از دست ایشان بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند .
عمر بن یزید گوید : ابو سیار بمن گفت : من از صاحبان ملک و کارمندان آن ، جز خودم کسی را نمی‌بینم که حلال بخورد ، مگر کسانیکه ائمه آنرا برای او حلال کرده باشند .

٤ - ابو بصیر گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : آیا بر امام زکاة نیست ؟ فرمود : سخن محالی گفنی ، ای ابا محمد ! مگر نپیدانی که دنیا و آخرت از آن امامست و او آن را هر کجا خواهد نهد و بهر که خواهد دهد ، این حق برای او از جانب خدا روا گشته ، ای ابا محمد ! همانا امام شیعی نیست که بخوابد و برای خدا در گردن او حقی باشد که از آن مورد باز خواست گردد .

توضیح - از این روایت پیداست که خدای تعالی دنیا را بامام بخشیده و او را مالک آن ساخته و اختیار آخرت را با او تفویض فرموده است (راجع بدنیاء در حدیث ١٠٦٣ و راجع بآخرت در حدیث ٥١٧ گذشت) پس اگر دادن زکاة بر امام واجب باشد ، لازم آید مالی که باید بمنوان زکاة پرداخت شود در عین این که ملک امامست ، ملک فقرا هم باشد و این امر محالست . ولی چون خدا دنیا را بامام عطا

۵ - محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عبدالله بن أحمد، عن علي بن النعمان، عن صالح بن حمزة، عن أبان بن مضع، عن يونس بن طيبان أو المعلى ابن خنيس قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: مالكم من هذه الأرض؟ فبسم ثم قال: إن الله تبارك وتعالى بعث جبرئيل عليه السلام وأمره أن يخرق بابهامه ثمانية أنهار في الأرض، منها سيحان و جيحان وهو نهر بلخ والخشوع وهو نهر الشاش ومهران وهو نهر الهند ونيل مصر و دجلة و الفرات، فما سقت أو استقت فهو لنا وما كان لنا فهو لشيعتنا وليس بعدونا منة شيء إلا ما عصب عليك وإن ولينا لفي أوسع فيما بين ذه إلى ذه - يعني بين السماء والأرض - ثم تلا هذه الآية: «فولهي للذين آمنوا في الحياة الدنيا (المغضوبين عليها) خالصة (لهم) يوم القيامة» بلا عصب.

کرد، و باو اختیار داد بهر کس خواهد بدهد، امام علیه السلام هم اصل و سر چشمه منافع دنیا را که زمین است بشعبانش بخشید، بشرط پرداخت حقوق واجبه، و از اینجا معلوم گردد که شیعیان نسبت بزمین حق اولویت پیدا کنند نه آنکه مالک آن شوند، چنانچه در حدیث ۱۰۶۳ گفته شد، زیرا اگر قائل بملکیت شویم، همان امر محال مذکور پیش آید. و نیز از این حدیث میتوان استنباط کرد که آنچه را ائمه علیهم السلام، از اموال خود بعنوان زکاة بفقرا میپردازند (اگر معلوم شود که باین عنوان میپردازند) بر آنها واجب نبوده است، بلکه برای دعایت حال قرا و مراعات احسان و اکرام بوده، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: چگونه من شیئی سیر بخوابم و در اطراف شکمهای گرسنه باشند؟

۵ - یونس بن طیبان و یامعلی بن خنيس است که گوید: با امام صادق علیه السلام عرض کردم: شما از این زمین چه دارید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و باو دستور داد با انگشت ابهامش هفت نهر در زمین بکند: از جمله آنهاست، سیحان و جيحان [جيحون] که همان نهر بلخست و خشوع که نهر شاش [شوش] است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجلة و فرات، پس آنچه آب دهد و آب گیرد (از دریا و خشکی) از آن ماست، و آنچه از آن ماست متعلق بشیعیان ماست و دشمن ما را از آن بهره نمی نیست، جز آنچه بزور و ناحق گیرند. ولی دوست ما در گشایشی است فراختر از میان این و آن - یعنی زمین و آسمان - (زیرا تمام خشکی و دریا از آن ماست و ما آنرا برای شیه خود مباح ساخته ایم) سپس این آیه را تلاوت فرمود: «بگو این چیزها در زندگی دنیا متعلق بکسانی است که ایمان آورده (ولی دیگران بزور از آنها گرفته اند) و در روز قیامت مخصوص (ایشان) است» سوره ۳۲ - ۷، بدون نصب و زوری (چنانچه تمام نعمتها و مواهب الهی را، در دنیا مؤمن و کافر از آن استفاده می کنند، ولی در آخرت مخصوص مؤمنانست و چون کافر منعم و واهب حقیقی خود را نمیشناسد و از او فرمان نمیبرد، تصرف او در آن نم غاصبانه باشد).

شرح - علامه مجلسی (ره) گوید: کندن و حفر انهار با انگشت جبرئیل از باب استعاره تمثیلیه است و مقصود اینست که، این انهار بقدرت خدا خلق شده اند، سپس هفت نهری را که روایت از جمله هفت نهر

۶ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ: كُنْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ ع: جُعِلْتُ فِذَاكَ رُوِي لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ الدُّنْيَا إِلَّا الخُمْسُ، فَجَاءَ الْجَوَابُ: أَنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ص.

۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَأَقَطَّمَهُ الدُّنْيَا قِطْعَةً، فَمَا كَانَ لِآدَمَ ع فَلَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَمَوْلَا نِمَّةٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع.

(۱۰۷۰) ۸ - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ الْقُضَلِيِّ بْنِ شَادَانَ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَحْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ ع كَرِي بِرَجُلِهِ خَمْسَةَ أَثْنَاءٍ وَلِسَانُ الْمَاءِ يَسْعُهُ: الْفُرَاتُ وَدِجْلَةُ وَنَيْلٌ مِصْرَ وَمَهْرَانٌ وَنَهْرٌ بَلَّغَ فَمَا سَقَّتْ أَوْسُقِي مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَالْبَحْرِ الْمُطَهَّبُ بِالْدُّنْيَا لِلْإِمَامِ].

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ السَّرِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: لَمْ يَكُنْ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ يَعْدِلُ بِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئًا وَكَانَ لَا يَغْتَبُ إِتْيَانَهُ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنْهُ وَخَالَفَهُ وَكَانَ سَبَبَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا مَالِكٍ الْحَضْرَمِيَّ كَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامٍ وَوَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مُلَاحَاةٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِمَامَةِ، قَالَ ابْنُ

شمره و نام برده با اختلافاتی که لنویین و دیگران در ضبط و معنی آنها دارند ذکر میکند ، آنکه با کلمه کلمه استقت تمام آبهای روی زمین را داخل می کند و مشمول این روایت می داند .

۶ - محمد بن ربان گوید : بامام عسکری (حضرت هادی) علیه السلام نوشتم : قربانت . برای ما روایت کرده اند که : پیغمبر صلی الله علیه وآله از دنیا جز خمس حقی ندارد ، جواب آمد که ، جهان و آنچه روی آنست از پیغمبر صلی الله علیه وآله است .

۷ - امام باقر علیه السلام فرماید : پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : خدا آدم را آفرید و دنیا را با او واگذاشت ، پس آنچه از آن آدم علیه السلام بوده ، متعلق بر سول خدا صلی الله علیه وآله است و آنچه متعلق بر سول خدا صلی الله علیه وآله بوده ، از آن امامان ازال محمد علیهم السلام است .

۸ - امام صادق علیه السلام فرمود : جبرئیل علیه السلام با پای خویش پنج نهر حفر کرد که زبانه آب در پی آن می آمد (تا نهر کننده شد آب جاری گشت) : فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ ، پس آنچه آب دهد ، و از آنها آب خورد (ماده آب جهان و زمینهای آب گیر) از آن امام است و در پای فراگیرنده دنیا (آبهائی که خشکی را فرا گرفته است) از آن امامست .

* سری بن ربیع گوید : ابن ابی عمیر کسی را (در علم و فضل) برابر هشام بن حکم نمیدانست و روزی از رفتن نزد او باز نمیایستاد ، تا آنکه با او اختلافی پیدا نمود و از او قطع رابطه کرد ، و علتش این بود که میان ابو مالک حضرمی که با هشام رابطه داشت با ابن ابی عمیر در موضوعی راجع بامامت مشاجره شد

أبي عمير: الدنيا كلها للإمام عليه السلام على جهة الملك وأنه أولى بها من الذين هي في أيديهم و قال أبو مالك: [ليس] كذلك، أملاك الناس لهم إلا ما حاكم الله به للإمام من الفئء والحُمس والمغنم فذلك له و ذلك أيضاً قد بين الله للإمام أين يضعه؟ وكيف يضعه؟ فتراصباً بهشام بن الحكم و صاذا إليه، فحكم هشام لأبي مالك على ابن أبي عمير فغضب ابن أبي عمير و هجر هشاماً بعد ذلك.

(باب)

سيرة الإمام في نفسه وفي المطعم والملبس إذا ولي الأمر

۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن حماد، عن حميد و جابر العبدي قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن الله جعلني إماماً لخلقِهِ، فقرص عليّ التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء الناس، كني يقندي الفقير بفقري ولا يطفي الغني غناه

ابن ابی عمیر گفت: تمام دنیا ملک امامست و او از کسانیکه دنیا را بتصرف دارند، سزاوارتر است و ابومالک گفت: چنین نیست، املاک مردم متعلق بخود آنهاست، مگر آنچه را که بحکم خدا اذن امام گشته است مانند فیه و خمس و غنیمت که متعلق بامامت و آنرا نیز خدا دستور داد که امام علیه السلام بکی باید بدهد و چگونه مصرف کند.

این مشاجره را نزد هشام بن حکم بردند و هر دو باو راضی شدند، هشام موافق ابو مالک و مخالف ابن ابی عمیر رأی داد، لذا ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن با هشام قطع رابطه کرد. شرح - اگر چه تمام دنیا ملک امام است و خدا باو واگذار فرموده، لیکن امام علیه السلام آنرا برای شیعیان خود مباح فرموده و هیچگاه در املاک تصرفی مردم دخالت نمی کند و جز از فیه و خمس و غنیمت برای استفاده شخصی خود تصرف نمیکند، و از مردم مطالبه نمی نماید، حتی از کفار و غیر شیعیان تا زمان قیام حضرت قائم، امه علیهم السلام چیزی مطالبه نمی کنند و مأمور بسکوت میباشند، بنا بر این ممکن است نزاع و مشاجره میان ابن ابی عمیر و ابو مالک لفظی بوده باشد، و راجع بنی در آخر این کتاب بتفصیل بیان میشود.

(روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش)

۱ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا مرا پیشوای خلق قرار داد، و بر من واجب ساخت که درباره خود و خوراک و نوشابه و پوشاکم، مانند مردم ضعیف و مستمند، بر خود تنگه گیرم، تا فقیر از فقر من پیروی کند و ثروتمند بوسیله ثروتش سرکشی و طغیان ننماید.

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا: جُعِلْتُ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَمَا هُمْ فِيهِ مِنَ النِّعَمِ فَقُلْتُ: لَوْ كُنَّ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ، فَقَالَ: هَبَيْتَ يَا مُعَلَّى أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كُنَّ ذَلِكَ مَا كُنَّ إِلَّا بِيَانَةَ اللَّيْلِ وَسِيَاحَةَ النَّهَارِ وَلَبَسَ الْحَشِينَ وَأَكَلَ الْجَشْبَ، فَزَوَّيْتُكَ عَنَّا، فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً قَطُّ صَبَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ.

۳- عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَلَةَ، وَعِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَبْرَهُمَا بِأَسَانِيدٍ مُخْتَلِفَةٍ فِي اخْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلِيِّ عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ لَيْسَ الْعَبَاءُ وَتَرَكَ الْمَلَائِكَةَ وَشَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَدْ نَعِمَ أَهْلُهُ وَأَحْزَنَ وَلَدَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: عَلِيُّ بْنُ عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ، فَجِيءَ بِهِ فَلَمَّا رَأَاهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا اسْتَحْبَبْتُمْ مِنْ أَهْلِكِ؟ أَمَا رَحِمْتُمْ لَدُنْكَ؟ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا، أَنْتَ

توضیح - مقصود از امور مربوط بخود، کارهای شخصی و کسب و مملکت داری امامست که مانند متکبران خود نخواهد باشد که در همه کارها بنوکران و خدمتگزاران دستور میدهند بلکه مانند قرا و ناتوانان زندگی کند، تا قرا از او پیروی کنند، یعنی بفقر و تنگدستی خود، راضی و خرسند شوند و ثروتمندان با خود بگویند: اگر ثروت مایه فضیلت بود، خدا آنرا ببیشوای ما عطا می کرد.

۲- معلى بن حنيس گوید: روزی با امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل فلان (بنی عباس) و نعمتهای را که دارند بیاد آوردم و با خود گفتم: اگر این نعمت برای شما میبود، ما هم با شما در عیش و خوشی بودیم، فرمود: هیبت، ای معلى! اگر چنین میبود (و ما حکمفرما بودیم) برای ما جز نگهبانی شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبردشت و خوراک سخت و بی خورش، چیزی نبود، از این رو آن امر از ما برکنار شد. آیا تودیده‌ای که هرگز خدا پیمالی بردن حق را جز این نعمت قرار دهد؟ (یعنی تعجب اینجاست که بنی عباس حق ما را نصب کرده، بر مسند ما نشسته‌اند، ولی در حقیقت ظلم آنها نسبت بهما نعمتی است برای ما، زیرا که نگهبانی شبانه و تلاش روزانه را از گردن ما ساقط نموده است.)

۳- زمانی که عاصم بن زیاد عبا پوشید و جامه نرم را بیرون کرد و برادرش ربیع بن زیاد، شکایت او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد که او همسرش را شکین نموده و فرزندانش را اندوختن ساخته حضرت فرمود: عاصم را نزد من آورید، او را خدمتش آوردند، چون حضرت او را دید، چهره درهم کشید و فرمود: از همسرت عجالت نکشیدی؟ فرزندان را رحم نکردی؟ گمان میکنی که خدا چیزهای خوب و پاکیزه را برای تو حلال کرده و نمیخواهد از آنها استفاده کنی، تو نزد خدا پست‌تر از آنی، مگر خدا نمیفرماید: «خدا زمین را برای استفاده مردم نهاد که در آن میوه و نخل فلاقدار است ۱۱- سوره ۵۵»، مگر خدا نمیفرماید: «دو دریا را گذاشت که بهم برسند، میانشان حاصلی است که بهم تجاوز نکنند

أَمْرٌ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ، أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ : «وَالْأَزْمَرُ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَأَكْبَهُ وَالتَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ» أَوْ لَيْسَ [اللَّهُ] يَقُولُ : «مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لِيَتَّبِعِيَانِ (إِلَى قَوْلِهِ) بِخُرُوجِ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُا لَمَرْجَانٍ» فَإِنَّهُ لَا يَتَذَلُّ نَعِيمَ اللَّهِ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِدَالِهَا بِالْمَقَالِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» فَقَالَ عَاصِمٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ وَفِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْعُشُونَةِ ؟ فَقَالَ : وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ التَّعَدُّلَ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِصَعْفَةِ النَّاسِ ، كَيْلًا يَنْتَبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ ، فَالْتَقَى عَاصِمٌ بِنُزَيْدِ الْعَبَّاءِ وَلَيْسَ الْمَلَأَ .

(۱۰۷۵) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْحَزْرَائِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ : حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ لَهُ : رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ الْحَشِينَ ، يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَنَرَى عَلَيْكَ اللَّيْسَ الْجَدِيدَ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ [عَلَيْهِ] وَلَوْ لَيْسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شَهْرٌ بِهِ ، فَخَيْرٌ لِبَاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام إِذَا قَامَ لَيْسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عليه السلام وَسَارِبِيرَةَ عَلِيٍّ عليه السلام

تا آنجا که فرماید : - از آنها لؤلؤ و مرجان بیرون میبود - ۲۲ سوره ۵۵ - بخدا سوگند که بکار بردن نمت‌های خدا را با عمل ، نزد او محبوبتر است از بکار بردن آنها را با گفتار (یعنی شکر علی بهتر از شکر قولی است و شکر قولی آنستکه نمت‌های خدا را بیاد آورد و بزبان شکر کند) در صورتیکه خدای عزوجل میفرماید : و اما نمت پروردگارت را بازگو - ۱۱ سوره ۹۳ - (بنا بر این شکر علی لازم‌تر و محبوبتر است) .

عاصم گفت : یا امیرالمؤمنین ! پس چرا خود شما بخود اسبخت و پوشاک درشت ، اکتفا نموده‌ای ؟ فرمود . وای بر تو ! همانا خدای عزوجل بر پیشوایان عدالت واجب ساخته که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند ، تا فقر و تنگدستی ، فقیر را ازجا بدر نبرد . عاصم بن زیاد عبا را کنار گذاشت و جامه نرم دربر کرد .

۴ - حماد بن عثمان گوید : در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی با آنحضرت عرض کرد **أصلحك الله** ، شما فرمودی که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس زبر و خشن دربر میکرد و پیراهن چهار درمی میپوشید و مانند اینها ، در صورتی که بر تن شما لباس نو می‌بینیم ، حضرت باو فرمود : همانا علی این ابیطالب علیه السلام آن لباسها را در زمانی میپوشید که بد نما نبود ، و اگر آن لباس را این زمان میپوشید پیدی انگفت نما میفد ، پس بهترین لباس هر زمان ، لباس مردم آن زمانست ، ولی قائم ما اهلبیت علیهم السلام زمانی که قیام کند ، همان جامه علی عليه السلام را پوشیده و بروش علی عليه السلام رفتار کند . (زیرا آنحضرت هم حکم فرمائی و زمانه‌ای کند و وظیفه امام علیه السلام در زمان حکومتش اینستکه خود را در ردیف مردم فقیر آورد) .

(بَابُ نَادِرٍ)

۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ : قَالَ : عَطَسَ ﷺ يَوْمًا وَأَنَا عِنْدَهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ .

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّيَّوَرِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ زَاهِرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِامْرَأَةِ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : لَا ، ذَاكَ اسْمُ سَمَى اللَّهِ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يُسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ، ثُمَّ قَرَأَ : «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» .

(بَابُ نَادِرٍ)

توضیح - مرحوم کلینی در هر موردی از کتاب کافی که «باب نادر» میفرماید ، مقصودش ذکر روایات متفرق و پراکنده است که تحت یک عنوان گرد نیاید .

۱ - ایوب بن نوح گوید : روزی خدمت امام ﷺ بودم که آنحضرت صلوات کرد ، من عرض کردم قربانت ، چون امام صلوات کند ، چه باید گفت ؟ فرمود : میگویند : صلی الله عليك (رحمت خدا بر تو باد) .
توضیح - ایوب بن نوح ، از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است ، ولی چون بیشتر روایاتش از امام هادی ﷺ است ظاهر اینست که این روایت هم از آنحضرت باشد .

۲ - عمر بن زاهر گوید : مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که با امام قائم بنوان امیرمؤمنان سلام میکنند ؟ فرمود : نه ، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) علیه السلام نموده ، پیش از او کسی بدان نام ، نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن نام را بر خود نیندد . عرض کردم : قربانت پس چگونه بر او سلام کنند ؟ فرمود : میگویند : السلام عليك يا بقیة الله پس این آیه را قرائت فرمود : «اگر مؤمن هستید بقیة الله برای شما بهتر است - ۸۶ - سوره ۱۱ -» .

توضیح - آیه شریفه بعد از آیه ایستکه از کم فروشی و فسادکاری در زمین نهی میکند ، لذا مفسرین کلمه بقیة الله را بستنداری از حلال که خدا بدون کم فروشی برای مردم باقی میگذارد ، تفسیر کرده اند .
و بعضی گفته اند : باقی گذاردن خداستش را برای شما از کم فروشی بهتر است و برخی گفته اند : اطاعت خدا از گرد آوردن دنیا بهتر است ، ولی از این روایت پیداست که مقصود باقیمانده از حجج خدا و کسی است که دنیا از برکت وجود او باقیمانده است ، بنا بر این تفریع برفساد در زمین است نه بر کم فروشی . و چنانچه در سابق گفتیم آیات شریفه قرآن از تمدد معانی امتناع و تأیی ندارد .

۳ - الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَمُرُّهُمْ الْعِلْمَ، أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ «وَنَمِيرَ أَهْلَنَا». وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمُرُّهُمْ الْعِلْمَ.

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ عَنْ جَابِرٍ. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ نَسِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ سَمَّاهُ، وَ هَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «وَإِذَا خَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

((بَاب))

(فِيهِ نَكْتٌ وَنَتْفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ)

﴿۱۰۸۰﴾ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا

۳ - احمد بن عمر گوید: از حضرت ابوالحسن عليه السلام پرسیدم، چرا آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نامیده شد؟ فرمود: زیرا او مؤمنین را طعام علمی میدهد. مگر نشنیده‌ای که خدا در کتابش میفرماید: «و ما خانواده خود را طعام میدهم» - ۶۴ سوره ۱۲ - ۴.

و در روایت دیگر است که فرمود: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست، او بآنها خوراک داشت میدهد.

توضیح - ما، یمیر یعنی طعام دادن و آذوقه خوب برای خانواده تهیه کردند. بنابراین این کلمه امیر صیغه متکلم وحده از فعل مضارعست که در اثر کثرت استعمال لقب آنحضرت گشته است مانند قاطب شرأ و ممکن است مقصود از روایت این باشد که حکام و زمامداران دیگر که امیر مردم هستند غذای جسمی و خواربار و آذوقه معاش آنها را منظم میکنند و در دسترس آنها نمیگذارند تا زندگی حیوانی آنها اداره شود ولی حکومت علی علیه السلام علاوه بر جنبه معاش مردم از نظر غذای روحی و زندگی علمی و معنوی افراد مورد توجه است و اختصاص بمؤمنین هم دارد، زیرا تنها ایشانند که از علوم آن حضرت استفاده می‌کنند.

۴ - جابر گوید: با امام باقر علیه السلام عرض کردم: وجه تسمیه امیر المؤمنین چیست؟ فرمود: خدا باو این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: «چون پروردگارت از پسران آدم، از پشتهایشان، زادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواہ کرد که مگر نه اینست که من پروردگار شما هستم» - ۱۷۲ سوره ۷۰، و محمد فرستاده من و علی امیر المؤمنین است؟

﴿در این باب نکته‌ها و برگزیده‌هاییست از قرآن درباره ولایت﴾

توضیح - مرحوم کلینی در این باب ۹۲ روایت ذکر میکند که مربوط بآیات قرآن کریم است، در

عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدْبَرٍ، عَنْ سَالِمِ الْحَنَاطِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۝ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، قَالَ: هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۲ - محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن الحكم بن مسکین، عن إسحاق بن عمارة، عن رجل، عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ في قول الله عز وجل: «وإنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان» إنه كان ظلوما جهولا، قال: هي ولاية أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ

مورد تأویل بولایت ائمه علیهم السلام، آیات مزبور هر یک از نظر تفسیر و معنی ظاهر مفادش غیر از آنچه بیست که در این روایات تأویل شده است، ولی چنانچه بارها تذکر داده ایم مقام تأویل و معنی باطنی قرآن غیر از تفسیر و معنی ظاهری آنست، در عین اینکه هر دو معنی و گاهی هفتاد معنی از یک آیه استفاده میشود ولی تفسیر و معنی ظاهری آیات، برای استفاده عموم مردم است. و تأویل و باطنش باید از منابع وحی و زبان ائمه معصومین علیهم السلام اخذ شود و کسی را حق تصرف و مداخله در آن ناحیه نیست، زیرا تأویل آیات شریفه از مرز نصوص و ظواهر الفاظ مقامی عالیندر دارد و مخصوص کسانیست که قرآن در خانه آنها نازل شده و مأمور بتبلیغ آن گشته اند. و چون روایات این باب از نظر تأویل آیات شریفه بیان میشود، ما هم در ترجمه و توضیح از همان نظر پیروی کرده و تفسیر و معنی ظاهری آیات را بکتاب تفاسیر محمول میکنیم، مگر در بعضی از موارد که فهم تأویل مربوط بتفسیر باشد.

۱ - سالم حنط گوید: با امام باقر علیه السلام عرض کردم: بمن خبر دهید از قول خدای تبارک و تعالی: «و جبرئیل قرآنرا بلنت عربی واضح بر دل تو فرود آورد»، تا از بیم دهندهگان پاشی ۱۹۴ سوره ۲۶ - فرمود: آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.

توضیح - یعنی قرآن که برای بشارت و انداز مردم نازل شده است، جز با ولایت علی علیه السلام که بمعنی معرفت و دوستی و پیروی آنحضرتست به نتیجه نرسد، زیرا قرآن کتایبست صامت و آنرا مفسر و مبینی لازمست که معنی واقعی و حقیقیش را باز گوید و گفتار و رفتارش قرین و همدوش قرآن باشد و او همان امیر المؤمنین علیه السلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با قرآن قرین فرموده.

۲ - مردی گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: «ما امانت را با آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، آنها از برداشتنش سرباز زدند و اذن بترسیدند، و انسان آنرا برداشت، هانا انسان ستم پیشه و نادانست - ۲۲ سوره ۳۳ - فرمود: آن امانت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است، توضیح - راجع بتفسیر آیه شریفه و معنی ظاهری امانت و عرضه و حمل آن، مرحوم مجلسی هفت قول

از مفسرین بیان میکند که چنانکه گفتیم مناسب مقام تفسیر است، سپس معنای هفتم را مطابق این روایت ذکر میکند که مراد با امانت منصب امامت و خلافت کبری الهیه است و مراد بپسش ادعای ناسق آنست و مراد

۳ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن أبي زاهر ، عن الحسن بن موسى الحشاب ، عن علي بن حسان ، عن عبد الرحمن بن كثير ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ » قال : « ما جاء به محمد عليه السلام من الولایة ولم يخلطوها بولاية فلان وفلان ، فهو الملبس بالظلم . »

۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن الحسين بن نعم الصحابي قال : سأل أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَمِنْكُمْ كَافِرٌ » فقال : « عرف الله إيمانهم بولائتنا وكفرهم بها ، يوم أخذ عليهم الميثاق في صلب آدم عليه السلام وهم ذر . »

۵ - أحمد بن إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن محبوب ، عن محمد بن الفضل ، عن أبي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل : « يُوْفُونَ بِالَّذِي نَذَرُوا » قال : « يوفون بالنذر ، قال : يوفون بالنذر الذي أخذ عليهم من ولائتنا . »

(۱۰۸۵) محمد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، عن حماد بن عيسى ، عن ربيعي بن عبد الله ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل : « وَلَوْ أَنَّهُمْ آفَمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ » قال : « الولایة . »

انسان ابوبکر است ، و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است .

۳ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را بستم نیامیختند - ۸۱ سوره ۶ - فرمود : یعنی بولایتی که محمد صلی الله علیه وآله آنرا آورده ایمان آوردند و آنرا بولایت فلان و فلان نیامیختند ، که آن ایمان آمیخته بستم است . »

توضیح - مفسرین گفته اند : مقصود ازستم شرک و گناه کبیره است ؛ ولی از نظر تأویل در این روایت بدوست داشتن فلان و فلان غیر از امیر المؤمنین بیان شده است .

۴ - حسن بن نعم صحاف گوید : از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل « برخی از شما مؤمن و برخی کافرند - ۲ سوره ۶۴ - پرسیدم ، فرمود : روزیکه مردم بسورت مور در صلب آدم علیه السلام بودند ، خدا ایمان و کفر آنها را با ولایت ما شناخت (پس ولایت ما را در هر کس دید مؤمنش دانست و در آنکه ندید کافرش شناخت) . »

توضیح - آیه شریفه در قرآن چنین است ، هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن و کویا تقدیم و تأخیر در اینجا از اشتباهات ناسخ است .

۵ - حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای عزوجل « بندگان را بندگان میگردانند ، و بندگان را بندگان میگردانند ، و بندگان را بندگان میگردانند ، و بندگان را بندگان میگردانند . » فرمود : بندگان را بندگان میگردانند ، و بندگان را بندگان میگردانند ، و بندگان را بندگان میگردانند . »

۶ - امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل « و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه را از پروردگارش بر آنها نازل شده بیا دارند ۶۶ سوره ۵ - فرمود : آنچه نازل شده ولایت است . »

۷ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَائِ، عَنِ الْمُتَنَسِّي، عَنْ رِزَاةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَقُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، قَالَ: هُمْ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۸ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ) وَوِلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ) فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» هَكَذَا تَرَلَّتْ

۹ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ، فِي عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ كَالَّذِينَ آدُّوا مُوسَى قَبْرًا أَهْلًا»

۱۰ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلْ وَلَا يَشْقَى» قَالَ: مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَلَمْ يَجْزُ طَاعَتَهُمْ

﴿ ۱۰۹۰ ﴾ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَأَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَهُ» قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا وَلَدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

- ۷- امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره قول خدايتمالی: «بگو من از شما برای پيشمبری مزدي بجز مودت خويشاوندان نيمخواهم - ۲۳ سوره ۴۲ - « فرمود: خويشاوندان ائمه عليهم السلام هستند .
- ۸- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع بقول خدای عزوجل « وهر که اطاعت خدا ورسولش کند (راجع بولایت علی وولایت امامان بعد از او) بگامی بزرگی رسیده است - ۲۱ سوره ۳۳ - « فرمود: اینگونه نازل شده است . (گویا مراد اینستکه مقصود از اطاعت خدا ورسول ، ولایت علی وائمه عليهم السلام است) .
- ۹- یکی از ائمه عليهم السلام در باره قول خدای عزوجل چنین فرموده است: « و شما حق نداشتید رسول خدا را آزار دهید - ۵۳ سوره ۳۳ - « (نسبت بعلی وائمه) « مانند آن کسان که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه در باره اش گفتند تبرئه نمود - ۶۹ سوره ۳۳ - «
- ۱۰- مردی از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع بقول خدايتمالی: « هر کس از هدایت من پیروی کند گمراه نمود و بدبخت نگردد - ۱۲۳ سوره ۲۰ - « پرسید، حضرت فرمود: یعنی هر کس بائمه معتقد باشد و از فرمانشان پیروی کند و از اطاعتشان بیرون نرود .
- ۱۱- امام عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع بقول خدايتمالی: « سوگند باین شهر ، در حالیکه تو در آن جای داری ، سوگند بپدر و فرزندانیکه پدید آورد - ۳ سوره ۵۰ - « فرمود: پدر و فرزندان امیرالمؤمنین و فرزندان

۱۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَعَمْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَأَعْلَمُوا أَنْتُمْ أَنْعَمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» وَأَنَّ اللَّهَ حَمْسُهُ لِلرَّسُولِ لِدَيْ الْقُرْبَى، قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيُّمَةُ عليهم السلام ۱۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمْ الْأَيُّمَةُ.

۱۴ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»، قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَيُّمَةُ «وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»، قَالَ: فُلَانٌ وَفُلَانٌ «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ، أَصْحَابُهُمْ وَأَهْلُ وَلَايَتِهِمْ وَفَيْتَبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيُّمَةُ عليهم السلام».

۱۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنِ الْمُتَنَسِّي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ

او هستند که ائمه عليهم السلام باشند.

۱۲ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدا تعالی: «وهدانید که هر چه غنیمت گیرید، پنج یک آن از آن خدا و پینمبر و خویشاوندان و، و، و است - ۴۰ سوره ۸ - فرمود: خویشاوندان امیر المؤمنین و ائمه عليهم السلام اند.

۱۳ - ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل «از کسانی که آفریده ایم جماعتی هستند که بحق هدایت می یابند و بدان باز میگردند - ۱۸۰ سوره ۷ - پرسیدم، فرمود ایشان ائمه هستند.

۱۴ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدا تعالی: «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرده از آنچه آیه هائی است محکم که اصل کتاب است» فرمود: آنها امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه هستند «و دیگر آیه هائست متشابه» فرمود: اینها فلان و فلان هستند، «و اما آنها که در دلفان انحرافی هست، یعنی اصحاب و دوستان فلان و فلان» از این کتاب آنچه را متشابه است، برای فتنه جوئی و بقصد تأویل پیروی میکنند، در سورتیکه تأویل آن را جز خدا و ریشه داران در علم نمی دانند - ۷ سوره ۳ - ریشه داران در علم، امیر المؤمنین و ائمه عليهم السلام اند.

توضیح - علامه مجلسی (ره) توجیهاتی بطور احتمال برای این روایت بیان میکند و در آخر میگوید این حدیث خود از متشابهاتست که جز خدا و ریشه داران در علم معنی آنرا ندانند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ ، يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام : لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِحَ مِنْ دُونِهِمْ .

١٠٩٥ (١٠٩٥) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمُوهٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنِ الْحَلْبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا ، [قَالَ] قُلْتُ : مَا السَّلْمُ ؟ قَالَ : الدَّخُولُ فِي أَمْرِنَا

١٧ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ » ، قَالَ يَارُزَّادَةُ أَوْلَمْ تَرَ كَيْبَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فِي أَمْرِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ .

١٨ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمُوهٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْسَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ » ، قَالَ : إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ .

١٩ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَعْمَانِ ،

١٥ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالی : « مگر پنداشتيد رها ميشويد ، و خدا كسانى از شما را كه جهاد کرده و غير خدا و رسولش و مؤمنين پناهی نكرفته اند ، معلوم نداشته است - ١٧ سوره - ٩ ، مقصود از مؤمنين (مجاهد) ائمه عليهم السلام اند كه جز خدا و رسولش و مؤمنين پناهی نكرفته اند .

١٦ - حلبی گوید : از امام صادق عليه السلام درباره قول خدايتعالی : « و اگر بسالمت ميل کردند تو نیز بدان ميل کن - ٦١ سوره - ٨ ، پرسيدم مسالمت چیست ؟ فرمود : وارد شدن در امر ولايت ماست . (يعنى اگر متافقين پيشهاد کردند كه ولايت ما و امر تشيع را پذيرند ، تو هم از آنها پذير ، اگر چه بدانى در باطن كينه و نفاق دارند)

١٧ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالی : « طبقه ايرا بعد از طبقه ديگر مرتكب شويد ١٩ سوره - ٨٤ ، فرمود : اى زراره ! مگر اين امت بعد از پيغمبر خود طبقه ايرا بعد از طبقه ديگر نسبت بامر فلان و فلان و فلان مرتكب نشد ؟ (يعنى اين امت هم قدم خود را جاي قدم امتهاى سابق گذاشت و بعد از پيغمبر خویش خليفه برحق را رها کرد و دنياى گوساله و سامرى و فلان و فلان رفت) .

١٨ - عبدالله بن جنعب گوید : حضرت ابوالحسن عليه السلام راجع بقول خداى عز و جل : « ما اين گفتار را براى ايشان مى دهيم كرديم ، شايد متذکر شوند . ٥١ سوره - ٢٨ ، فرمود : امامى را با امامى ديگر پيوستيم (تازمين از حجت خالى نماند و مردم را عند و بجانهمى نباشد) .

١٩ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدايتعالی : « بگوئيد بخدا و آنچه بسوى ما نازل شده ايمان

عَنْ سَلَامٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « قَوْلُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا » قَالَ : إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ عَلِيًّا عليه السلام وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَيْمَةِ عليه السلام ، ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ : « فَإِنِ آمَنُوا (يعني الناس) بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ (يعني عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة) فَقَدْ آمَنُوا وَإِنِ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقِي » .

۲۰ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْوَشَاءِ ، عَنْ مُنْتَهَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَجَازِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا » قَالَ : هُمُ الْأَيْمَةُ عليه السلام وَ مَنِ اتَّبَعَهُمْ .

﴿ ۱۱۰۰ ﴾ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْوَشَاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ ابْنِ أَدِينَةَ ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : « وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ » قَالَ : مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ هُوَ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه .

آوردیم ، فرمود : مقصود از این خطاب علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین است ، و پس از ایشان در باره ائمه علیهم السلام جا نیست ، سپس گفتار خدا متوجه مردم میشود و میفرماید : « پس اگر ایمان آوردند (یعنی مردم) بآنچه شما ایمان آورده‌اید (مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام اند) هدایت یافته‌اند و اگر روگردان شدند ، ایشان در راه خلاف و دشمنی هستند - ۱۳۱ سوره ۲ - ۴ .

۲۰ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدا تعالی : « سزاوارترین مردم با ابراهیم ، کسانی هستند که ادا و پیروی کرده و این پیغمبر و کسانی هستند که ایمان آوردند - ۶۷ سوره ۳ - ۴ ، فرمود : ایمان آوردن گان ائمه علیهم السلام و پیروان ایشانند .

۲۱ - مالک جهنی گوید : با امام صادق عليه السلام عرض کردم : خدای عزوجل (از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله) میفرماید : « این قرآن بمن وحی شد تا بوسیله آن شما و هر که را باو میرسد بیم دهم - ۲۰ سوره ۶ - ، فرمود : یعنی هر کس از آل محمد که بدرجه امامت برسد بوسیله قرآن بیم می‌دهد چنانکه رسول خدا با آن بیم داد .

توضیح - بیشتر مفسرین کلمه و من بلغ را بضمیر آنذر کم عطف دانسته و گفته‌اند مقصود از آن قائمین و ممدومین در زمان پیغمبرند صلی الله علیه و آله ، پس مقصود از آیه اینستکه : پیغمبر صلی الله علیه و آله بوسیله قرآن شما حاضرین و کسانی را که بعداً می‌آیند بیم می‌دهد ، یعنی کیفر و عقابیکه تهرأ بر اعمال آنها مترتب میشود ، بایشان ابلاغ میکند ، ولی طبق تأویلیکه امام عليه السلام در این روایت میفرماید ، و من بلغ بضمیر مرفوع آنذر مطوفست و مقصود اینستکه : پیغمبر و هر امامیکه بدرجه امامت رسد بوسیله قرآن مردم زمان خود را بیم می‌دهد .

۲۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» قَالَ : عَاهَدْنَا إِلَيْهِ فِي عَهْدِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَإِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُولِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ فِي عَهْدِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ وَسَبْرَتِهِ وَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَالْإِقْدَارُ بِهِ .

۲۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْقَمِّيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ : «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ (كَلِمَاتٍ فِي عَهْدِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَالأَيْمَةَ عليها السلام مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ) فَنَسِيَ ، هَكَذَا وَاللَّهُ نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم .

۲۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَاتَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ ، عَنِ الثَّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله وسلم فَاسْتَمَيْكَ بِالَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ، قَالَ : إِنَّكَ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ .

۲۲- امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل « از پیش بآدم سفارش کردیم ، او فراموش کرد و برایش آهنگه پایداری ندیدیم - ۱۱۵ سوره ۲۰ - » فرمود : یعنی درباره محمد و امامان بعد از او پوی سفارش کردیم ، او ترك نمود و تصمیم نگرفت که ایشان چنانند و پیغمبرانی که اولوالعزم نامیده شدند ، از اینجهت است که خدا در باره محمد و اوصیاء بعد از او ، خصوصاً درباره حضرت مهدی و روش او با ایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند که مطلب چنین است و اعتراف نمودند .

توضیح - گویا مقصود آیه شریفه نسبت به حضرت آدم اینستکه : او بدان مطلب اهمیت بسیاری نداد و مانند پیغمبران اولوالعزم اظهار شادی و مسرت نکرد ، با وجود اینکه بدان سزاوار بود ، و این خود ترك اولامی بود که از او صادر شد ، و گرنه مقام عصمت و نبوتش مانع از اینستکه در باره او قابل شویم وحی خدا را نپذیرفته و بقضاء او راضی نگشته است - مرآت ص ۳۱۷ - .

۲۳- امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای تعالی فرمود : « از پیش بآدم سفارش کردیم ، (کلماتی را در باره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل ایشان علیهم السلام) او فراموش کرد ، بخدا اینچنین بر محمد نازل شد .

۲۴- امام باقر عليه السلام فرمود : خدا به پیغمبرش سلی الله علیه و آله وحی کرد : « بآنچه بسویت وحی شده چنگه زن ، همانا تو بر ایمی راست هستی - ۴۲ سوره ۴۳ - » یعنی : تو بولایت علی هستی و علی همان راه راست است .

۲۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مَنْحِلِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمُ الْآيَةَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَكَذَا : « بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فِي عَلِيٍّ) بَغْيًا » .

۱۱۰۵۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مَنْحِلِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمُ الْآيَةَ عَلَى مُحَمَّدٍ هَكَذَا : « وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا (فِي عَلِيٍّ) فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ » .

۲۷ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مَنْحِلِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمُ الْآيَةَ هَكَذَا : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا (فِي عَلِيٍّ) نُورًا مُبِينًا » .

۲۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكَّارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكُنَّ حَيْرًا لَهُمْ » .

۲۵ - امام باقر عليه السلام فرمود : جبرئیل عليه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه وآله اینچنین نازل کرد : « چه بد است آنچه خود را بآن فروختند ، که بدانچه خدا (در باره علی) نازل کرده از روی ستم منکر شدند . - ۹۰ - سوره ۲ - » (یعنی کلمه فی علی را که در مصاحف نیست ، جبرئیل بمنوان تنزیل یا تاویل ، آورده است .

۲۶ - جابر گوید : جبرئیل علیه السلام این آیه را ، این چنین بر محمد نازل کرد : « و اگر از آنچه بر بنده خویش (در باره علی علیه السلام) نازل کرده ایم بشک اندید ، سوره ای مانندش بیاورید - ۲۲ - سوره ۲ - » .

۲۷ - امام صادق علیه السلام فرمود : جبرئیل این آیه را بر محمد صلی الله علیه وآله اینگونه نازل کرد : « ای کسانی که بشما کتاب داده اند ، بدانچه (در باره علی) نازل کرده ایم که نوری آشکار است ایمان آورید - ۴۷ - سوره ۴ - » .

توضیح - مقصود اینست که کلمه فی علی که در قرآن نیست جبرئیل آورده است ولی صدر و ذیل آیه هم در قرآن باین صورت نیست ، بلکه صدر آن در آیه ۴۷ و ذیلش در آیه ۱۷۴ است ، و گویا در این خبر چیزی افتاده و کلمه فی علی در هر دو آیه بوده است .

۲۸ - امام باقر علیه السلام (در باره این آیه) فرمود : « و اگر آنها آنچه را (در باره علی) پندشان دادند ، بجا آورند ، برایشان بهتر است - ۶۶ - سوره ۴ - » .

۲۹ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُنْسِي
الْحَنَاطِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَمَا قَدْ لَاتَسْمَعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»، قَالَ: فِي وَلايَتِنَا
۳۰ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ
عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ «بَلْ تُؤثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»
قَالَ: وَلايَتِهِمْ «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»، قَالَ: وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ
الْأُولَى» صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.

﴿۱۱۱۰﴾ ۳۱ - مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ
مُتَجَلِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «أَفْكَلَمَا جَاءَكُمْ (مُحَمَّدٌ) بِمَا لَاتَهْوَى أَنْفُسُكُمْ (بِمَوَالِيهِ)
عَلَيْهِ (فَأَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا (مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) كَذَّبْتُمْ وَفَرِّقُوا تَقْتُلُونَ».

۳۲ - الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ
الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، بِوَلايَةِ عَلِيِّ «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» بِأَعْيُنٍ مِنْ
وَلايَةِ عَلِيِّ، هَكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةٌ.

۲۹ - امام باقر عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل: «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی
در راه مسالمت وارد شوید، و بدنبال شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است - ۲۰۸ سوره - ۲»
فرمود: یعنی در ولایت ما (وارد شوید).

۳۰ - مفضل بن عمر گوید: این قول خدای جل و عز را با امام صادق علیه السلام عرض کردم: «بلکه
زندگی دنیا را بر گزیدند» فرمود: یعنی ولایت آنها (پیشوایان باطل) را و ولی آخرت بهتر و پایدارتر
است» فرمود: یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام «این در کتابهای نخستین، کتابهای ابراهیم و موسی
هست - آخر سوره ۸۷ -».

۳۱ - امام باقر علیه السلام (در باره این آیه) فرمود: «آیا هر گاه بیاورد (محمد) برای شما
چیزی را که دلخواه شما نیست (از دوستی علی) شما گردنکشی کنید، پس دستهای (از آل محمد) را
تکذیب کنید و دستهای را بکشید؟ - ۸۷ سوره - ۲»

۳۲ - امام رضا علیه السلام در باره این قول خدای عزوجل فرمود: «گران آمد بر مشرکین
(نسبت بولایت علی) آنچه ایشانرا بسویش خوانی ۱۳ سوره ۴۲» ای محمد! که آن ولایت علی است
(حاصل اینکه تو مشرکین را بولایت علی میخوانی و تحمل ایمن مطلب بر ایشان گرانست) در کتاب
اینگونه نوشته شده.

توضیح - ممکن است مقصود از کتاب، کتاب کلی و جامعی باشد که نزد خداست، مانند لوح

۳۳ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»، فَقَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُعِيَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِعْمُهُمْ قَالُوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» يَعْنِي هَدَانَا اللَّهُ فِي وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام.

۳۴ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَنَحْوِهِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، قَالَ: أَلْتَبَا الْعَظِيمِ الْوَلَايَةَ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»، قَالَ: وَوَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۳۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّدِّيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» قَالَ: هِيَ الْوَلَايَةُ.

﴿۱۱۱۵﴾ ۳۶ - مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

محفوظ یا چیزی نظیر آن ، چنانکه در آیه لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین هم چنین تفسیر کرده اند.

۳۳ - امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز « ستایش خدائی را که ما را باین (نعمت) راهنمائی کرد و اگر خدا ما را راهنمائی نمیکرد ، ما راه نییافتیم - ۴۳ سوره ۷ - » فرمود : چون روز قیامت شود ، پینمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان او را بخوانند و آنها برای (رسیدگی بحساب و شفاعت) مردم منصوب شوند ، چون شعبان نشان آنها را ببینند ، گویند : « ستایش خدائی را که ما را باین (نعمت) رهبری کرد و اگر خدا ما را رهبری نمیکرد ، هدایت نمی شدیم » یعنی خدا ما را بولایت امیر المؤمنین و امامان از فرزندانش علیهم السلام رهبری فرمود .

۳۴ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : « از چه میپرسند ؟ از آن غیر بزرگه ؟ - ۲۹ و ۱ سوره ۷۸ - » فرمود : خبر بزرگه و ولایت است ، و از حضرت پرسیدم این آیه را در آنجاست ولایت برای خدا برحق - ۴۴ سوره ۱۸ - » فرمود : ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است .

۳۵ - امام باقر علیه السلام در باره قول خدای تعالی : « توجه خود را با اعتدال بسوی دین بدار - ۳۰ سوره ۳۰ - » فرمود : آن ولایت است .

۳۶ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی « ما در روز قیامت ترازوهای عدالت در میان نهیم - ۴۷ سوره ۲۱ - » فرمود : آن ترازوها پینمبران و اوصیاء ایشان علیهم السلامند .

عَلَيْهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » قَالَ : « الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ »
 ۳۷ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :
 « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ » قَالَ : « قَالُوا : أَوْ بَدِّلْ عَلَيْنَا » .

۳۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنِ الْحَسَنِ الْقَعْقَبِيِّ
 عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ : « مَا سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ
 قَالُوا : « لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ » قَالَ : « عَنِي بِهَا لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 فِيهِمْ : « وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ » أَمَا تَرَى النَّاسَ يُسَمُّونَ الَّذِي يَلِي السَّابِقَ
 فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّيًا ، فَذَلِكَ الَّذِي عَنِي حَيْثُ قَالَ : « لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ » لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ .

۳۷ - فضل بن عمر گوید : از امام صادق علیه السلام راجع بقول خداست تالی : « قرآن دیگری بیار
 یا این را عوض کن - ۱۵ سوره ۱۰ - « فرمود : می‌کنند یا علی را عوض کن .
 توضیح - طبق این روایت ، مقصود مفرکین و مناقین این بود که اگر میخواستی ما بنویسمان آوریم
 آیاتیکه راجع بفنیک علی علیه السلام است عوض کن ، یعنی فنیک دیگری را بجای او بگذار یا اصلاً قرآنی بیار
 خراین قرآن .

۳۸ - ادريس بن عبدالله گوید : از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم : « چه چیز شما را
 بدو زخ کشاید ؟ گویند : ما نماز گزار نبودیم ۴۲ - سوره ۷۴ - « فرمود : مقصود اینست که : پیروی نکردیم
 از امامانیکه خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است . « و پیروان پیغمبر ، آنها بنده مهربان - ۱۱
 سوره ۵۶ - « مگر نمی‌بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است مصلی نامند ؟ همین معنی
 مقصود است در آنجا که فرماید « ما از مصلین نبودیم » یعنی پیرو پیغمبران نبودیم .

شرح - از جمله مسابقاتیکه با شرط بندی در شرع اسلام جایز است ، مسابقه اسب دوانی است ، بدین
 ترتیب که میدانی را با ابتداء و انتهای معلوم ، برای مسابقه تمیین میکنند ، سپس اسبان همگی در يك آن از
 ابتداء میدان شروع بدویدن میکنند ، و هر آسبی که زودتر بآخر میدان رسد ، هجلی نام دارد و وجه شرط
 و گروگان متعلق بساحب او است ، گاهی ممکن است برای اسبهای دوم و سوم و پائین تر هم وجه کمتری
 تمیین کنند ، ولی در هر حال آن اسبان را در عربی نام مخصوصی است بشرطیکه که فراهانی در کتاب نصاب
 المبیان خود گفته است :

ده اسبند در ساختن هر یکی را

بترتیب نامیست آسان نه مشکل

۳۹ - أحمد بن مهراَن ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، عن موسى بن محمد ، عن يونس بن يعقوب ، عمّن ذكره ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا » يقول : « لَا شَرِبْنَا قُلُوبُهُمُ الْإِيمَانَ . وَالطَّرِيقَةُ هِيَ وَلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام » .

۴۰ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن فضالة بن أيوب ، عن الحسين بن عثمان ، عن أبي أيوب ، عن محمد بن مسلم قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : « اسْتَقَامُوا عَلَى الْأئِمَّةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ » . تَنَزَّرَ لِعَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْحِجَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ .

﴿ ۱۱۳۰ ۴۱ ﴾ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن محمد بن الفضيل ، عن

مجلسی مصلى و تالی

چہ مرتاح و عاطف خطی و مؤمل

لطیم و سکت ارب حاجت عرق خوی

فؤاد است قلب و جنان و حشا دل

چنانچه از این شعر پیدا است اسب اول نامش مجلسی و اسب دوم نامش سکیت است و بقیه شعر سوم راجع ب معنی لغات دیگر است ، ولی در نامگذاری و وجه تسمیه بعضی از اسباب اختلافاتی در کتب فقه و لغت ذکر شده است ، چنانچه اسب اول را سابق هم میگویند . امام صادق عليه السلام هم در این روایت اسب اول را سابق و اسب دوم را مصلى بیان نموده و معنی مقصود را طبق این اصطلاح بیان فرموده است ، زیرا سابقون در سوره واقعه ب ائمه علیهم السلام تفسیر شده است و مصلى هم طبق اصطلاح این مسابقه ، بمعنی پیرو و دنباله دومین است ، پس معنی آیه اینست که ، بهشتیان از دوزخیان پرسند برای چه بدوزخ درآمدید ؟ جواب گویند : برای اینکه از امامان خود پیروی نکردیم ، و این تأویل بسیار مناسب است با معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مصلى و هم با تفسیری که مفسرین در معنی آیه گفته اند ، زیرا نماز گزاردن با پیروی از ائمه بوجود می آید و کامل می شود .

۳۹ - امام باقر عليه السلام درباره قول خدای عزوجل : « اگر آنها بر این طریقه استقامت ورزند ، آبی فراوانشان دهیم - سوره ۱۶ - ۷۲ - » فرمود : خدا میفرماید : ایمان را در دلشان جایگزین کنیم ، و طریقه همان ولایت علی بن ابیطالب و اوصیاء او علیهم السلام است .

۴۰ - محمد بن مسلم گوید : از امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عزوجل « کسانی که گفتند : پروردگار ما خداست و سپس استقامت ورزیدند - سوره ۳۰ - ۴۱ - » پرسیدم ، امام عليه السلام فرمود : یعنی آنها که بروایت امامان یکی پس از دیگری استقامت کردند . « فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بپیم مدارید و غم مخورید و بیهوشی که وعده یافته اید شادمان باشید . »

۴۱ - ابو حمزه گوید : از امام باقر عليه السلام قول خدایتعالی را : « بگو شما را فقط يك اندرز میدهم

أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: « قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ » ، فَقَالَ: إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: « إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ » .

۴۲ - الْحَسِينُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ ، وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ، ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا » ، وَلَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ » ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ ، آمَنُوا بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ ، حِينَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ » ، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، فَلَمْ يَقِرُّوا بِالْبَيْعَةِ ، ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا بِأَخِيهِمْ مِنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ فَهُؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ .

۴۳ - وَ يَهْدَا الْإِسْنَادُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: « إِنَّ الَّذِينَ أزدَادُوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى ، فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ » ، أزدَادُوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ فَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنطِيعُكُمْ

- ۴۶ - سورة ۳۴ - پرسیدم ، فرمود: یعنی تنها شما را بولایت علی علیه السلام اندرز میدهم ، ولایت علی همان یک اندرزی است که خدای تبارک و تعالی میفرماید: « فقط یک اندرز بشما میدهم » .

۴۲ - امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: « آنها که مؤمن شده و باز کافر شدند ، سپس مؤمن شده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند ، هرگز توبه آنها پذیرفته نگردد - ۱۳۷ - سورة ۴ - » فرمود: این آیه درباره فلان و فلان و فلان (خلفاء ثلاثه) نازل شده که در اول امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون ولایت (علی علیه السلام) با آنها عرضه شد ، انکار کردند ، همان زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است ، سپس بوسیله بیعت کردن با امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آوردند ، و بعد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت کافر شدند ، و بر بیعت خود پایداری نکردند ، سپس بوسیله بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند ، بر کفر خود افزودند ، پس در ایشان اثری از ایمان باقی نماند .

توضیح - آخر آیه شریفه لم یکن الله لیغفر لهم است که بجای آن جمله لن تقبل توبتهم ذکر شده ، و این جمله در آیه ۹۰ - سورة آل عمران است ، ولی از لحاظ معنی فرق ندارد .

۴۳ - امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی: « کسانی که پس از آنکه هدایت بر ایشان روشن شده بمقرب برگشتند - ۲۵ - سورة ۴۷ - » فرمود: ایشان فلان و فلان و فلان هستند که با ترک گفتن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از ایمان برگشتند . راوی گوید من عرض کردم: خدای تعالی فرماید: « این

فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ، قَالَ : نَزَلَتْ وَاللَّهِ فِيهِمَا وَفِي أَتْبَاعِهِمَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ : ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ (فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَطَطِيْعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ، قَالَ : دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا وَقَالُوا : إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ آيَاتِهِ ، لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَلَمْ يُبَالُوا أَنْ لَا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ ، فَقَالُوا سَطَطِيْعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَهُوَ الْخُمْسُ أَلَّا نَعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَقَوْلُهُ : دَكَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ ، وَالَّذِي نَزَلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَيَّ خَلْقِهِ مِنْ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَكَانَ كَاتِبَهُمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَأَمَّ أَمْرًا فَأَنَا مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ... الْآيَةَ

۴۳ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْخَادِ يُظْلِمُ» قَالَ نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ فَمَآهَدُوا وَنَعَاقَدُوا عَلَى كُفْرِهِمْ وَجُحُودِهِمْ بِمَا نَزَلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَالْحَدُّوا فِي التَّبِيْعِ يُظْلِمُهُمُ الرَّسُولَ وَوَلِيَّهُ فَبَعْدَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

بدانجهت بود که آنها بکسانی که آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند ، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد ، فرمود : بخدا این آیه درباره آندو نفر (اولی و دومی) و پیروان ایشان نازل شده است . و آن قول خدای عزوجل است که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده : « این بدان جهت بود که آنها بکسانی که آنچه را خدا نازل کرده (در باره علی علیه السلام) ناپسند دارند ، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد ،

سپس امام فرمود : آنها بنی امیه را پیمان خود دعوت کردند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امر امامت را در خاندان ما نگذارند ، و از خمس چیزی بما ندهند ، و گفتند اگر خمس را با آنها دهیم بجزی احتیاج نخواهند داشت و از نبودن امر امامت در میان آنها باک ندارند ، بنی امیه با آنها گفتند : ما شما را در بعضی از آنچه دعوتمان میکنید اطاعت میکنیم و آن موضوع خمس است که با آنها چیزی ندهیم .

و اینکه خدا فرماید : « آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند ، آنچه را خدا نازل کرده ، و لایق امیر المؤمنین علیه السلام است که بر خلقش واجب ساخته و ابو عبیده همراه آنها و کاتب پیمان نامه ایشان بود خدا (درباره پیمان آنها این آیه) نازل فرمود : « بلکه کاری را استوار کردند ، همانا ما استوار کنانیم یا پندارند که ما نهان و رازشانرا نمیشویم - تا آخر آیه ۸۰ سوره ۴۳ - .

۴۴ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « و هر که خواهد در آنجا از روی ستم تجاوزی کند - ۱۵ سوره ۲۲ - ، فرمود : این آیه درباره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفرو انکار خود نسبت با آنچه درباره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده ، با یکدیگر پیمان و قرارداد بستند ، پس در کعبه بوسیله ستمی که نسبت بپیغمبر صلی الله علیه و آله و ولیش کردند : تجاوز نمودند . دوری از رحمت خدا ستمگران را باد .

۴۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » يَامَعْشَرَ الْمُكذِبِينَ حَيْثُ أَتَيْتُكُمْ رَسُولًا رَبِّي فِي وِلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام وَالْأَيْمَةِ عليها السلام مِنْ بَعْدِهِ « مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » كَذَا أَنْزَلَتْ وَفِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « إِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا » فَقَالَ : إِنْ تَلَوْا الْأَمْرَ وَتُعْرَضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ « فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا » وَفِي قَوْلِهِ : فَلَنْدَقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا (بِتَرْكِهِمْ وَوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام) عَذَابًا شَدِيدًا (فِي الدُّنْيَا) وَلَنْجَزِيَنَّهُمْ أَصْوَابَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ «

﴿۱۱۳۵﴾ ۴۶ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ (وَأَهْلَ الْوِلَايَةِ) كَفَرْتُمْ «

۴۷ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : « سَأَلْنَا قُلُوبَهُمْ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ (بِوِلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام) لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ » ثُمَّ قَالَ : هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَ بِهَا جِبْرَائِيلَ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله .

۴۵ - امام صادق علیه السلام راجع باین قول خدای عزوجل فرمود : « و خواهید دانست کی در

گمراهی نمایانست - ۲۹ سوره ۶۷ - ای گروه تکذیب کنندگان ، زیرا من پیام پروردگارم را در باره ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او بشما رسانیدم ، کی در گمراهی نمایانست ، اینچنین نازل شده است .

و راجع بقول خدای تعالی : « اگر کج کنید بارویگردانید ۱۳۵ سوره ۴ - فرمود : امرامات را

(از صاحبش) کج کنید و از آنچه مأمور شده اید ، رویگردانید « خدا بآنچه می کنید آگاهست » .

و در باره این قول خدای تعالی فرمود : « هر آینه بچشانیم کسانی را که کافر شدند (بسبب ترک گفتن

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام) عذاب سختی (در دنیا) و هر آینه ببدترین کرداری که انجام داده اند مجازاتشان کنیم - ۲۷ سوره ۴۱ - «

۴۶ - امام صادق ص فرمود : « این بجهت آنست که چون خوانده شود خدای یگانه (و اهل ولایت)

کافر شود - ۱۷ سوره ۴۰ - « (یعنی کلمه و اهل الولایة در تنزیل یا تأویل این آیه وارد است) .

۴۷ - امام صادق ص راجع باین قول خدای تعالی فرمود : « خواهنده می عذایی را که بکافران

(بولایت علی) رسیده نیست و جلوگیر ندارد درخواست کرد - ۲ سوره ۷۰ - سپس فرمود : بخدا این آیه را جبرئیل ص همینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد .

۴۸ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أُجَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ، قَالَ : مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ .

۴۹ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعَاذِ بْنِ نَعْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُوهَرَ ، عَنْ يُونُسَ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ؟ فَكَ رَقَبَةٍ ؛ يَعْنِي يَقُولُ : « فَكَ رَقَبَةٍ ، وَوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَإِنَّ ذَلِكَ فَكَ رَقَبَةٍ .

۵۰ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ، قَالَ : وَوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

﴿ ۱۱۳۰ ﴾ ۵۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « هَذَانِ حَصَمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا (بِوَلَايَةِ عَلِيِّ) قَطِعتْ لَهُمْ نَبَاتٌ مِنْ نَارٍ

۴۸ - امام باقر علیه السلام راجع باین قول خدایتعالی : « شما گفتار مختلفانی دارید فرمود (درباره امر ولایت) منصرف شود از آن هر که باید منصرف شود - ۹ - سوره ۵۱ - هر کس از ولایت منصرف شود ، از بهشت منصرف گردد .

۴۹ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدای عزوجل : « خود را بگردنه نینداخته ، توجه دانی گردنه چیست ؟ آزاد کردن بنده است ۱۳۰ - سوره ۹۰ - فرمود : مقصود خدا از آزاد کردن بنده ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است ، زیرا ولایت آزاد کردن بنده است .

توضیح - عقبه بسنی گردنه کوه و اقتحام انجام دادن کار است با سختی و دشواری ، و خود را بگردنه کوه انداختن که کار مشکل و دشوار است ، تفسیرش آزاد کردن بنده و تأویلش ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است و مناسبت ولایت با آزادی بنده از این نظر است که پذیرفتن ولایت علی عليه السلام و پیروی از آن حضرت روح حریت و آزادی را در مردم زنده میکند و اسارت و بردگی را که نتیجه کفر و بی ایمانی است از دامن آنها میزداید ، در اینجا باید بگفتار و رفتار امیر المؤمنین عليه السلام از نظر تاریخ و اخبار توجه و دقتی بسزا کرد تا آثار حریت و آزادی را از لابلای حملات و گوشه‌های تاریخ زندگی آنحضرت که چون اختر فروزان نمایانست استنباط نمود .

۵۰ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی : « کسانی را که ایمان آورده‌اند ، مژده بده که نزد پروردگارشان پایگاه راستی و درستی دارند - ۲ - سوره ۹ - فرمود : آن پایگاه ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است .

۵۱ - امام باقر علیه السلام درباره این قول خدایتعالی فرمود : « اینها دودشمن باشند که در باره پروردگار خود دشمنی کردند ، کسانی که (بولایت علی علیه السلام) کافر شدند ، برایشان جامه‌های آتشی

۵۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ، قَالَ: وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۵۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، قَالَ: صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ.

۵۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيْهِ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»، يَعْنِي الْوَلَايَةَ، مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام، وَقَوْلُهُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا»، يَعْنِي الْأَيْمَةَ عليهم السلام وَوَلَايَتَهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

۵۵ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ،

بریده شده.

۵۲ - عبدالرحمن بن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: «آنجاست ولایت برای خدا برحق ۴۴ سوره ۱۸ - پرسیدم، فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. (بعدهیث ۱۱۱۳ رجوع شود).

۵۳ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: «رنگه خدا است و کیست که رنگه او از رنگه خدا بهتر باشد؟» ۱۲۸ سوره ۲ - فرمود: خدا مؤمنین را در زمان میثاق بولایت رنگه آمیزی کرد.

۵۴ - امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزوجل: «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را با هر که بحال ایمان وارد خانه من شود بیامرزد» ۲۸ سوره ۷۱ - فرمود: مقصود ولایت است، هر کس وارد ولایت شود، بخانه پینمبران وارد شده است.

و مقصود از قول خدای تعالی: «خدا میخواهد ناپاکی را از شما خانواده ببرد و شما را بخوبی پاکیزه کند» ۳۳ سوره ۳۳ - «ایمه علیهم السلام و ولایت آنهاست، هر کس در ولایت آنها وارد شود در خانه پینمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است.

توضیح - آیه اول را خدای تعالی از زبان حضرت نوح علیه السلام بیان میکند و دعائی است که آنجناب بعد از غرق شدن کفار و سلامت نشستن کشتی خود می کند، و مقصود از ورود در خانه، ورود در ولایت و پیروی اوست، پس هر که در ولایت ائمه علیهم السلام هم وارد شود، مشمول دعای جناب نوح گردد.

عَنْ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ »
قَالَ : بِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هَؤُلَاءِ مِنْ دُنْيَاهُمْ .

﴿ ۱۱۳۵ 〉 ۵۶ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ، عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - وَنَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ
الْجُمُعَةِ - إِقْرَأْ فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قَرَأْتُ أَنَا ، فَقَرَأْتُ : « وَإِنَّ يَوْمَ الْقَضِيِّ (كَأَنَّ) مِيقَاتَهُمْ أَجْمَعِينَ » يَوْمَ
لَا يَعْزِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ » إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : نَحْنُ وَاللَّهِ
الَّذِي رَحِمَ اللَّهُ وَنَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِي اسْتَنْبَى اللَّهُ وَلَكِنَّا نَعْنِي عَنْهُمْ .

۵۷ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : « وَتَعَيَّنَا أُذُنٌ وَأَعْيَاهُ » قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم : هِيَ أذُنُكَ يَا عَلِيُّ .

۵۸ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَضِيلِ ، عَنْ أَبِي حَذْرَةَ ،
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم هَكَذَا : « وَبَدَّلَ الَّذِينَ

۵۵ - محمد بن فضیل گوید : از حضرت رضا علیه السلام این آیه را پرسیدم : « بگو بکرم و رحمت
خدا باید شادمان باشند که آن از آنچه جمع می‌آوردند بهتر است - ۵۸ سوره - ۱۰ - فرمود : بولایت محمد
و آل محمد (باید شادمان باشند) که آن بهتر است از دنیائی که آنها جمع میکنند .

۵۶ - زید شحام گوید : شب جمعه‌ای بود و ما راه میرفتیم که امام صادق علیه السلام بمن فرمود :
قرآن بخوان ، زیرا شب جمعه است ، من این آیه را خواندم : « وعده گاه همگی آنها روز فصل (قیامت) است
روزیکه هیچ دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری نشوند ، مگر آنکه خدایش ترحم کند - ۴۲
سوره - ۴۴ - امام صادق علیه السلام فرمود : بخدا ما را خدا ترحم کرده و ما را خدا استثنا فرموده ولی ما
از دوستان خود کارسازی کنیم .

توضیح - فصل بمعنی تمییز و جدا کردن است ، چون در قیامت اهل حق از اهل باطل جدا شوند
آنها روز فصل گویند ، یا بجهت اینستکه هر خوبشاوند و دوستی از خوبشاوند و دوستش جدا میشود . و لفظ
گان در قرآن نیست ، گویا کاتبین در اینجا افزوده‌اند . و طبق تفسیر امام علیه السلام **الا من رحم الله**
استثناء است از مولی اول نه از هم **ینصرون** ، و نیز این روایت دلالت دارد بر فضیلت قرائت قرآن در شب
جمعه ، مرآت ص ۳۲۸ .

۵۷ - امام صادق علیه السلام : چون این آیه نازل شد : « و گوش شنوا آنرا حفظ کند - ۱۲
سوره - ۶۹ - ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آن گوش تو است ، ای علی !

۵۸ - امام باقر علیه السلام فرمود : جبرئیل علیه السلام این آیه را اینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله
نازل کرد : « کسانیکه (نسبت بحق آل محمد) ستم کردند ، سخنی جز آنچه دستور داشتند ، بجای آن

ظَلَمُوا (آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) رِجْرًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ .

۵۹- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُصَيْبِ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عليه السلام بِهِنَا الْآيَةَ هَكَذَا : «إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» ثُمَّ قَالَ : «وَمَا أَيْهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وَلايَةِ عَلِيِّ) فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا (بِوَلايَةِ عَلِيِّ) فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

۶۰- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ - رَجَمَهُ اللَّهُ - عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ بَكْرِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيِّ) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»

﴿۱۱۳۰﴾ أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ ابْنِ أُدَيْنَةَ ، عَنْ مَالِكِ الْجَنَبِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَا يُنذِرُكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» قَالَ : «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»

۶۲- أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مِيثَاقٍ ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ : «قَرَأَ رَجُلٌ

آوردند ، پس ما بر آنها که (نسبت بحق آل محمد) ستم کردند ، بسبب کارهای ناروایی که میکردند ، از آسمان عذایی نازل کردیم - ۵۹ - سوره ۲ - ۴ .

۵۹- و فرمود : این آیه را جبرئیل علیه السلام اینگونه نازل کرد : «وَمَا نَاكَاسِيكُهُ (نسبت بحق آل محمد) ستم کردند ، خدا در مرض آمرزش ایشان نیست و برای هدایتشان نکند ، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند ، و این برای خدا آسانست - سپس فرماید : ای مردم ! پیغمبر از جانب پروردگارتان بحق سوی شما آمده (در باره ولایت علی) ایمان آورید که مایه خیر شاست و اگر کافر شوید (بولايت علی) آنچه در آسمانها و در زمین است متعلق بخداست» (یعنی باو زیانی نرسد) .

۶۰- امام باقر علیه السلام فرمود : این آیه اینگونه نازل شد : اگر آنها آنچه را (در باره علی) پند داده شدند ، انجام دهند ، برایشان بهتراست . (بحدیث ۱۱۰۷ رجوع شود) .

۶۱- مالک جهنی گوید : این آیه را با امام صادق علیه السلام عرض کردم : «این قرآن بسوی من وحی شد تا شما را و هر که را برسد بوسیله آن بیستم - ۲۰ - سوره ۶ - ۴ فرمود : یعنی کسی که بدرجه امامت برسد از آل محمد با قرآن بیست میدهد ، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست میداد (بحدیث ۱۱۰۰ رجوع شود) .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «قُلْ اَعْمَلُوا فَيَسِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فَقَالَ: لَيْسَ هَكَذَا هِيَ، إِنَّمَا هِيَ وَالْمَأْمُونُونَ، فَتَحَنُّ الْمَأْمُونُونَ

۶۳ - أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «هَذَا صِرَاطُ عَلِيِّ مُسْتَقِيمٍ».

۶۴ - أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ تَجِّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: نَزَلَ جِبْرِئِيلُ بِهِذِهِ الْآيَةَ هَكَذَا: «وَأَبْنَى أَكْثَرَ النَّاسِ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) إِلَّا كُفُورًا» قَالَ: وَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ بِهِذِهِ الْآيَةَ هَكَذَا: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ، إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ (آلِ مُحَمَّدٍ) نَارًا».

۶۲ - مردی خدمت امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت کرد: «بگو کار کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، کردار شما را می بینند - ۱۰۵ سوره ۹ - ۴ فرمود: اینچنین نیست بلکه آن و المؤمنون است و ما هتیم مأمونون».

شرح - مأمون در اینجا بمعنی ایمن از خطا و اشتباه و گناه است و گویا مقصود امام عليه السلام اینست که: کلمه مؤمنون در آیه بمعنی اهل ایمان در برابر کفار نیست، بلکه در اینجا (از نظر تأویل) معنی خاصی دارد که تنها شامل معصومین و اهل بیت مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله می شود، چنانچه در احادیث ۵۷۴ - ۵۷۸ گذشت.

۶۳ - امام صادق علیه السلام فرمود: «این راه علی است که مستقیم است - ۱۵ سوره ۴ - ۴» شرح - قرائت مشهور در این آیه علی بفتح لامست (حرف جر باضافه یاء منکلم) و بنا بر این سه معنی را محتمل است.

(۱) راه آنهاست که گول شیطان خوردند، نزد من راست است، یعنی بکفر کردارشان میرسانم.
(۲) گمراهان و مخلصان که در آیه پیش ذکر شده است، بر من گذر می کنند و هر يك را مطابق کردارشان جزا خواهم داد.

(۳) این دین مستقیم است رهبری و بیانش با من است. و قرائت دیگر علی بکسر لامست، و در اینصورت بعضی آنرا بر رفع خواننده و صفت صراط گرفته اند یعنی راهیست عالی و بلند و بعضی بجر قرائت کرده اند، یعنی راه و طریقه علی بن ابیطالب علیه السلام مستقیم است.

۶۴ - امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه را جبرئیل اینگونه نازل کرد: «بیشتر مردم (نسبت بولایت علی) جز ناسپاسی نخواهند - ۸۵ سوره ۱۷ - ۴» و فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را اینگونه نازل کرد: «و بگو این حق از پروردگار شاست (درباره ولایت علی) هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد منکر شود، ما برای ستمگران (بآل محمد) آتشی آماده کرده ایم - ۲۹ سوره ۱۸ - ۴».

۶۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النَّصَّيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ : « وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا » ، قَالَ : هُمْ الْأَوْصِيَاءُ .

﴿ ۱۱۳۵ ﴾ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ ابْنِ مَجْرِبٍ ، عَنْ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنَبِرِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي » ، قَالَ : ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ .

۶۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَالِمٍ الْحَنَاطِيِّ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ .

۶۵ - حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدا : « سجده گاهها برای خداست ، پس با خدا دیگری را نخوانید - ۱۸ سوره ۷۱ - » فرمود : آنها اوصیاء هستند .

شرح - مفسرین کلمه مساجد را بمنی مکانهای عبادت و یا هفت عضو مخصوص سجده گفته اند ، ولی بنا بر این تأویل ، مقصود از مساجد ائمه علیهم السلامند . در اینصورت مراد اینست که : خانه های ایشان بمنزله مسجد است و یا باعتبار اینکه ایشان اهل و صاحب مسجدند و یا آنکه وجودشان بیوت ممنوی و محل عبادت خدای تعالی است ، چنانچه در حدیث ۹۶۱ بیان شد .

۶۶ - امام باقر علیه السلام در باره قول خدای تعالی : « بگو راه من اینست ، از روی بسیرت و بینای من و آنکه پیروم کند ، بسوی خدا میخوانیم - ۱۰۸ سوره ۱۲ - » فرمود : خواننده بسوی خدا پیغمبر و امیر المؤمنین و اوصیاء بعد از او هستند .

۶۷ - سالم حنط گوید : از امام باقر علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : « و هر کس از ازمؤمنین که در آنجا بود ، بیرونش بردیم ، زیرا در آنجا جزیک خانواده از مطیعان نیافتیم - ۳۵ سوره ۵۱ - » امام باقر علیه السلام فرمود : در آن خانواده کسی جز آل محمد باقی نماند .

شرح - آیه شریفه در بیان داستان قوم لوط است که همگی در کفر و طغیان سرکش کرده و بمذاب خدا گرفتار شدند ، غیر از خانواده جناب لوط علیه السلام . امام باقر علیه السلام در این روایت خانواده آل محمد را هم از نظر ایمان و تقوی مانند خانواده لوط دانسته و از اهل عذاب خارج کرده است ، زیرا داستانهای قرآن تنها از نظر یادآوری و عبرت گرفتن امت اسلامی بیان میشود و بسا مواردی که از آن داستانها با این امت منطبق میشود ، زیرا همانطور که خانواده لوط از آنجناب پیروی کرده و بسبب ایمان و تقوای خود از

۶۸ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ ، عَنْ رِزَاةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّتَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ » قَالَ : هَذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَعْبَاطِهَا مَا كُنِ لَهُمْ فَيْسِيَّةٌ وَ وُجُوهُهُمْ وَيُقَالُ لَهُمْ : « هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ » الَّذِي انْتَحَلْتُمْ اسْمَهُ .

۶۹ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَشَهِدِمْشَهُودٍ » قَالَ : النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

۷۰ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْوَشَاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : « فَادِّنْ مُؤَدِّينَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ » قَالَ : الْمُؤَدِّينُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

عذاب دستند ، خاندان پیغمبر اسلام هم که ائمه معصومینند ، از آنحضرت پیروی کرده ایمان و تقوی را بدرجه کامل دارا گشتند .

۶۸ - امام باقر علیه السلام درباره قول خدایتعالی : « و چون عذاب را نزدیک بینند ، چهره کافران زشت و بد ریخت شود و بآنها گویند : این همانست که آنرا طلب میکردید - ۲۷ سوره ۶۷ - ، فرمود : این آیه درباره امیر المؤمنین و آن اسبابش نازل شده که کردند آنچه کردند (مانند طلحه و زبیر و خوارج و امثال آنها) آنها (در قیامت) می بینند که امیر المؤمنین در مقامیست که همه بحالتش غبطه میبرند ، پس چهره های ایشان زشت شود و بآنها گفته شود : این همانست که آنرا میخواستید ، همان کسی که نامش را بخود می بستید (یعنی لقب امیر المؤمنین که مختص با خود بخود میبستید) .

توضیح - بیشتر تفاسیر مقصود از ضمیر در کلمه راوه با عذاب دانسته اند چنانکه در ترجمه بیان کردیم ولی طبق تفسیری که از اعش نقل شده و در این روایت هم بیان شد ، مقصود از آن مقام قرب علی بن ابیطالب عليه السلام است .

۶۹ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدایتعالی : « و شاهد و مشهود - ۳ سوره ۸۵ - ، فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین است . (یعنی پیغمبر با امامت علی عليه السلام گواهی داد و علی عليه السلام مورد گواهی آنحضرت قرار گرفت .

۷۰ - عمر حلال گوید : از حضرت ابوالحسن عليه السلام راجع بقول خدایتعالی : « پس بانکه زنی میان آنها بانکه زند که لنت خدا پرستمگران باد - ۴۴ سوره ۷ - ، پرسیدم فرمود : بانکه زن امیر المؤمنین علیه السلام است .

﴿ ١١٥٠ ﴾ ٧١- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: « وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ » قَالَ: ذَلِكَ حَمْرَةٌ وَجَعْفَرٌ وَعَبِيدَةُ وَسَلْمَانُ وَأَبُوذَرٍّ وَالْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَعَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. وَقَوْلُهُ: « حَبَّتْ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانُ وَرَبِيتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ، الْأَوَّلُ وَالثَّانِي وَالثَّلَاثُ ».

٧٢- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عَبِيدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: « ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَاذِرْهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » قَالَ: عَنِّي بِالْكِتَابِ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَأَنَاذِرُهُ مِنْ عِلْمٍ فَإِنَّمَا عَنِي بِذَلِكَ عِلْمُ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام.
٧٣- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَحْمَرَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمَيَّةَ يَرُكَبُونَ مَنبِرَهُ أَفْطَعُهُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُرْآنًا يَتَأَسَّى بِهِ: « وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى » ثُمَّ أَوْحَى

٧١- امام صادق عليه السلام راجع بقول خدايتعالی: « بگفتار خوب هدايت شدند و براه ستوده هدايت

يافتند - ٢٤ سوره ٢٢ - « فرمود: اينها حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هستند که بامير المؤمنين عليه السلام هدايت يافتند.

وقول خدايتعالی: « خدا ايمان را محبوب شما کرد و آنرا در دل شما بياراست (مقصود از ايمان امير المؤمنين است) و کفر و فسق و نافرمانی را مکروه شما کرد - ٧ سوره ٤٩ - « مقصود اولی و دومی و سومی است (پس امير المؤمنين عليه السلام بواسطه قوت و شدت ايمانش ، گویا عين ايمان شده و همچنين غاصبين خلافت عين کفر و فسق و عصيانند) .

٧٢- ابو عبیده گوید: از امام باقر عليه السلام در باره اين آيه پرسيدم: « اگر راست گوئيد کتابی پيش از اين قرآن ياباقيمانده علمی برای من بياوريد - ٤ سوره ٧٢ - « فرمود: مقصود از کتاب تورات و انجيل است و مقصود از باقيمانده علم ، علم اوصياء پيغمبرانست .

توضیح - ظاهراً ذکر اين روايت در اين باب مناسب نيست ، ذيرامقصد از اين باب ولايت امير المؤمنين و ائمه مضمومين عليهم السلام است و مراد باوصياء پيغمبران در اين روايت ، اوصياء پيغمبران گذشته پيش از خاتم الانبياء است .

٧٣- حضرت ابوالحسن عليه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله عليه وآله در حوَاب ديد که تيم و عدی (ابوبکر و عمر) و بنی امیه بر منبر او مينشينند ، او را هراس و غم گرفت ، خداي تبارک و تعالی آيه قرآنی نازل فرمود تا ما پايه دلداريش باشد: « و چون بفرشتگان گفتيم: يا آدم سجده کنيد ، همه سجده کردند ، مگر ابليس که سر پيچی کرد - ١١٦ سوره ٢٠ - « سپس پيغمبر وحی فرستاد که: ای محمد!

إليه يا محمد إني أمرت فلم أطع ، فلا تجزع أنت إذا أمرت فلم تطع في وصيتك .
 ۷۴ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن الحسن بن نعيم الصحافي
 قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله : « فمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ » فقال : عرف الله عز وجل
 إيمانهم بموالاتنا وكفرهم بها يوم أخذ عليهم الميثاق وهم ذر في صلب آدم عليه السلام . وسأله
 عن قوله عز وجل : « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ »
 فقال : أما والله ما هلك من كان قبلكم وما هلك من هلك حتى يقوم قائمنا عليه السلام إلا في ترك
 ولائتنا وجحود حقنا وما حرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الدنيا حتى ألزم رقاب هذه الأمة حقنا
 والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم .

۷۵ - محمد بن الحسن وعلي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن موسى بن القاسم البجلي ،
 عن علي بن جعفر ، عن أخيه موسى عليه السلام في قوله تعالى : « وَيُرِي الْمَعْطَلَةَ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ » قال :
 البئر المعطلة الأمام الصامت والقصر المشيد الأمام الناطق .
 ورواه محمد بن يحيى ، عن العمركي ، عن علي بن جعفر ، عن أبي الحسن عليه السلام مثله .

من امر میکنم و فرمان نمیبرند ، پس اگر توهم درباره وصیات امر کردی و فرمات نبرند ، بیقایی مکن .
 ۷۴ - نعيم صحاف گوید : از امام صادق علیه السلام آیه : « بعضی از شما کافر و بعضی مؤمنند
 - ۲ - سوره ۶۴ - « را پرسیدم . فرمود : خدای عزوجل ایمان و کفر مردم را با ولایت ما شناخت ، روزی
 که از ایشان پیمان گرفت و آنها بصورت مورد سلب آدم علیه السلام بودند ، و نیز از آنحضرت این قول
 خدای عزوجل را پرسیدم : « خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید ، و اگر روی بگردانید ، بر
 رسول ما تنها ابلاغ نمایانست - ۲ - سوره ۶۴ - « فرمود : هان بخدا سوگند ، پیشینان شما هلاک شدند
 و هیچکس هم تازمان قیام قائم ما عليه السلام هلاک نشود ، جز بسبب ترک نمودن ولایت ما و انکار حق ما ، و رسول خدا
 صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ، تاحق ما را بگردن این امت ثابت و لازم ساخت ، و خدا هر که را بخواهد
 براه راست هدایت کند .

۷۵ - موسی بن جعفر علیه السلام در باره قول خدای تعالی : « و جاء عاطل مانده و کاخ برافراشته
 - ۴۵ - سوره ۲۲ - « فرمود : جاء عاطل مانده ، امام ساکت است ، و کاخ برافراشته امام گویاست .

شرح - جاء عاطل مانده آنستکه آب دارد و مردم از آن استفاده نمیکنند و تاویل نمودن امام ساکت
 را بآن تشبیهی است بسیار مناسبت ، زیرا آب مایه حیات سوری و ظاهری و علم امام مایه حیات معنوی و
 روحانی است و همانگونه که بدبختی مردم گاهی سبب میشود که از آب موجود صاف و زلال استفاده نمیکنند
 گاهی هم شقاوت آنها سبب میشود که نتوانند از علم امام و رهبر خود استفاده کنند ، مانند زمان خانه

﴿۱۱۵۵﴾ ۷۶ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بَهْلُولٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَقَدْ أَوْجِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» قَالَ: يَعْنِي إِنْ أَشْرَكَتَ فِي الْوَلَايَةِ عَيْرُهُ «بَلَى اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» يَعْنِي بَلَى اللَّهُ فَاعْبُدْ بِالطَّائِعَةِ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَنْ عَصَيْتَكَ بِأَخِيكَ وَإِنْ عَمَيْتَ.

۷۷ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُنْجَبٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ شَيْخٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُرَيْمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَدِّهِ وَهَيْبِ بْنِ أَبِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ فَارْءَوْهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ مُؤْمِنُونَ» اجْتَمَعَ نَقَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ؟» فَقَالَ بَعْضُهُمْ: «إِنْ كَفَرْنَا بِهِمْ الْآيَةُ نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَإِنْ آمَنَّا فَإِنَّ هَذَا ذَلِكَ حِينَ يُسَلِّطُ عَلَيْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ» فَقَالُوا: «قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ نَحْمَأُ صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَ لَكِنَّا تَتَوَلَّاهُ وَلَا نَطْبَعُ عَلَيْنَا فِيمَا أَمَرْنَا» قَالَ: «فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» يَعْرِفُونَ يَعْنِي الْوَلَايَةَ عَلَيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بِالْوَلَايَةِ»

نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و زمان غیبت امام عصر علیه السلام و تشبیه امام ناطق بکاخ برافراشته نیز روشن و واضح است مانند زمان خلافت و حکومت آنحضرت و زمان ظهور امام عصر علیه السلام فرجه الشریف .

۷۶ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی : « بتو و کسانیکه پیش از تو بوده اند ، وحی شد که : اگر شرک آوردی عملت تباه میشود - ۶۵ - سوره ۳۹ - » فرمود : یعنی اگر در امر ولایت دیگری را شریک گردانی « بلکه خدا را عبادت کن و از شکر گزاران باش ۶۶ - سوره ۳۹ - » یعنی بلکه خدا را با اطاعت عبادت کن و از شکر گزاران باش ، که برادر و پسر عمت را یاور تو ساختم .

۷۷ - امام صادق از پدرش و او از جدش علیهم السلام نقل میکنند که راجع بقول خدای عزوجل : « نعمت خدا را میشناسند و انکار میکنند - ۸۳ - سوره ۱۶ - » فرمود : چون آیه « سرپرست شما فقط خداست و پیغمبر و کسانیکه ایمان دارند ، همانها که نماز گزارند و در حالت رکوع زکاة دهند - ۵۵ - سوره - ۵۵ » نازل شد ، جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه انجمن کردند ، بعضی از آنها بعضی دیگر گفتند : در باره این آیه چه میگوئید ؟ بعضی گفتند : اگر این آیه را انکار کنیم ، آیات دیگر راهم انکار کرده ایم ، و اگر باین آیه ایمان آوریم (و آنرا بپذیریم) این خود خواری ماست ، زیرا پسر ایطالب بر ما مسلط میشود ، پس گفتند : ما یقین داریم که محمد در آنچه میگوید ، راستگوست ، ولی ما از او پیروی میکنیم و از علی نسبت بآنچه دستورمان میدهد فرمان نمیبریم . آنگاه این آیه نازل شد : « نعمت خدا را میشناسند و باز انکار میکنند » یعنی ولایت علی بن ایطالب را میشناسند ، ولی بیشترشان

۷۸ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن محمد بن الثعمان، عن سلام قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قوله تعالى: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَأ» قال: هم الأوصياء من مخافة عدوهم.

۷۹ - الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن إسحاق بن مرّة، عن إسحاق بن حسان عن الهيثم بن واقد، عن علي بن الحسين العبدی، عن سعد الأشکافی، عن الأصبع بن نباتة: أنه سأل أمير المؤمنين علیه السلام عن قوله تعالى: «أنا أشكر لي ولوالديك إلي المصير»، فقال: الوالدان اللذان أوجب الله لهما الشكر، هما اللذان ولدنا العلم وورثنا الحكم وأمر الناس بطاعتها، ثم قال الله: «إلي المصير» فمصير العباد إلى الله والدليل على ذلك الوالدان، ثم عطف القول على ابن حنيفة وصاحبه، فقال في الخاص والعام: «وإن جاهدك على أن تُشرك بي، يقول: في الوصية و تعدل عمن أمرت بطاعته فلا تطعمها ولا تسمع قولها»، ثم عطف القول على الوالدین فقال: «و صاحبهما في الدنيا معروفاء» يقول: عرّف في الناس فضلها وادع إلى سبيلها وذلك قوله: «وأتبع سبيل من أتى إلي ثم إلي مرجعكم» فقال: إلى الله ثم إلينا، فاتقوا الله ولا تعصوا الوالدین فإن

نسبت بولایت کافرند.

۷۸ - سلام گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدایتعالی را پرسیدم: «کسانیکه بر زمین آهسته راه میروند - ۶۳. سوره - ۲۵ -» فرمود: ایشان اوصیاء هستند که از بیم دشمنان (آهسته راه میروند).

۷۹ - اسحق بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام راجع بقول خدایتعالی: «مرا و پدر و مادرت را سپاسگزاری کن و سر انجام بسوی منست - ۱۴ سوره - ۳۱ -» پرسید، حضرت فرمود: پدر و مادریکه خدا سپاسگزاری ایشانرا واجب کرده، آنهایند که علم اذ آنها تراوش کند و حکمت را (پس از مرگه خود) بارت گذارند و مردم باطاعتشان مأمورند. و خدا پس ازان فرماید: «سر انجام بسوی منست» سر انجام بندگان بسوی خداست و راهنمایش همان پدر و مادر هستند.

سپس خدا روی سخن را متوجه پسر خنتمه و رفیقش نموده (یعنی عمر و ابوبکر، زیرا خنتمه نام مادر عمر است) و نسبت بخاص و عام (پیغمبر و سایر مردم) فرموده است: «و اگر با تو ستیزه کنند که بمن شرک آوری» یعنی از پیش خود درباره وصیات سخنی گوئی و از آنکه دستور اطاعتش داری برگردی از آنها فرمان میرو سخنانرا بشنو.

سپس دری سخن را متوجه پدر و مادر نموده و فرموده است: «در دنیا بنیکی همدشان باش» یعنی فضیلت آنها را ب مردم بشناسان و بروش آنها دعوت کن، و همین است معنی قول خدا «وراء کسی را که سوی من بازگشته پیروی کن، سپس بازگشت شما سوی من است» پس فرمود: اول بسوی خدا و سپس بسوی ماست. از خدا پروا کنید و نافرمانی این پدر و مادر نکنید، زیرا خرسندی آنها خرسندی خدا، و خشمشان خشم خداست.

رِضَاهُمَا رَضِيَ اللَّهُ وَسَخَطُهُمَا سَخَطَ اللَّهُ .

۸۰ - عَدُوٌّ مِنْ أَسْحَابِنَا . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْبٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حَرْيِثٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : « كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » قَالَ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَصْلُهَا وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرْعُهَا وَالْأَيْمَةُ مِنْ دُرِّ يَتِيمَا أَعْطَانَهَا وَعِلْمُ الْأَيْمَةِ نَمْرُئُهَا وَسِبْعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَفْعُهَا هَلْ فِيهَا فَضْلٌ قَالَ : قُلْتُ : لِأَوْلَادِهِ ، قَالَ : وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُؤَلِّدُ فَنُورُ وَرَقَةٍ فِيهَا وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا .

﴿ ۱۱۶۰ ﴾ ۸۱ - عَدُوٌّ مِنْ أَسْحَابِنَا . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَمَّازِيِّ ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « لَا يَنْفَعُ تَقْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ) أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا ،

شرح - تفسیر و ظاهر آیه شریفه در باره سفارش نسبت بپدر و مادر جسمانی و سپاسگراری از آنها و خوشرفتاری با ایشانست ، ولی تساویل آیه چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام بیان میفرماید ، بر پدران روحانی که پیغمبر و اوصیاء آنحضرت باشند ، منطبق میشود ، لیکن تطبیق جزئیاتش چنانکه مرحوم مجلسی میگوید : از غریب ترین تأویلاتست و بر فرض صدورش از امیر المؤمنین عليه السلام از بطون عمیق است و از ظاهر معنی لفظ بسیار دور است و کسی آنرا داند که خود فرموده است .

۸۰ - عمرو بن حرث گوید : قول خدایتعالی را : « مانند درخت پاک که ریشه اش بر جا و شاخه اش سر با آسمان کشیده - ۲۴ سوره ۱۴ - » از امام صادق عليه السلام پرسیدم ، حضرت فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه آن درخت است و امیر المؤمنین عليه السلام فرع (و تنه) آن و امامان از نسل آنها شاخه های آن و علم امامان میوه آن و شیعیان مؤمن ایشان بر گهای آنست ، آیا در آن درخت چیز زیاد دیگری هست ؟ عرض کردم : نه ، بخدا . فرمود : بخدا که چون مؤمنی متولد شود ، برگی در آن درخت پدید میآید و چون مؤمنی میمیرد ، برگی از آن درخت میافتد .

شرح - در این سوره مبارکه خدای متعال کلمه طیبه را بچنین درخت طیب و پاک مثل زده و کلمه خبیثه و ناپاک را بدرخت ناپاک که ریشه کن شده و ثباتی ندارد تشبیه فرموده : مفسرین گفته اند : مقصود از کلمه طیبه توحید است یا هر کلامیکه عبادت خدا باشد و در این روایت امام صادق علیه السلام آنرا با پیغمبر و ائمه و علم آنها و شیعیان نشان منطبق فرموده است ، و مقصود از سؤال آنحضرت از عمرو که « چیز زیاد دیگری در آن درخت هست ؟ » اینست که چون درخت غیر از ریشه و تنه و شاخه و میوه و برگه چیز دیگری ندارد و انطباق آنها را هم با افراد مذکور دانستی ، پس مردم دیگر بدرخت خبیث و ناپاک منطبق میشوند و در درخت طیب محلی ندارند .

۸۱ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل « کسیکه از پیش (یعنی هنگام میثاق) ایمان نیاورده یا در ایمان خویش کار خیری نکرده ، ایمانش سودی ندهد - ۱۵۸ سوره ۷ - » فرمود :

قَالَ الْأَقْرَبُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ، وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً، قَالَ: لَا يَسْمَعُ إِيمَانُهُمَا إِلَّا نَسَبًا سَلِّتَ .
 ۸۲ - وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ صَالِحِ الْمُرَيْبِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» قَالَ: إِذَا جَعَدَ إِمَامَةٌ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» .

۸۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي
 عُبَيْدَةَ الْحَدَّادِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأِسْطِطَاعَةِ وَقَوْلِ النَّاسِ، فَقَالَ: وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ
 «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مِنْ رَحِمِ رَبِّكَ» وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ
 الْقَوْلِ وَكُلِّهِمْ هَالِكٌ، قَالَ قُلْتُ: قَوْلُهُ: «إِلَّا مِنْ رَحِمِ رَبِّكَ»؟ قَالَ: هُمْ شَبَعْنَا وَلِرَحْمَتِهِ
 خَلَقَهُمْ وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» يَقُولُ: لِطَاعَةِ الْإِمَامِ الرَّحْمَةِ الَّتِي يَقُولُ: «وَرَحْمَتِي

مقصود ، اقرار بپیغمبران و اوصیائشان و امیر المؤمنین بالخصوص است که خدا فرماید : ایمانش او را سود ندهد ، زیرا ایمانش را سلب کرده است .

شرح - مجلسی ره گوید : مقصود از ایمان آوردن ، اقرار بپیغمبر صلی الله علیه و آله است و مقصود از کار خیر کردن در ایمان ، اقرار بولایت امیر المؤمنین علیه السلام است ، پس کسیکه بپیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و بولایت علی ایمان نیاورد ، ایمان بپیغمبرش هم سلب شود و سودش ندهد .

۸۲ - امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در باره قول خدای جل و عز : « بلکه هر کس کار بدی کند و گناهی او را فرا گیرد - ۸۱ سوره ۲ - » فرمود : چون امامت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند ، « آنها دوزخیانند و در آنجا جاودانند .

شرح - علامه مجلسی ره در تفسیر آیه شریفه از بیاضوی نقل میکند که « هر کس گناهی مرتکب شود و پشیمان نگردد ، بار دیگر بسوی آن کشیده شود و کم کم در آن گناه فرو رود و گناهان بزرگتر را هم انجام دهد تا آنجا که گناه از همه طرف او را فرا گیرد و نواحی دلش را احاطه کند ، و طبعاً مایل بگناه شود و آنرا لذت پندارد و اگر کسی او را نصیحت کند تکذیبش نماید ، سپس مجلسی (ره) گوید : دور نیست که مقصود روایت این باشد که انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام از گناهانی است که بدی آن انسان را فرا میگیرد تا آنجا که در دوزخ جاودان میگردد .

۸۳ - ابو عبیده حذاء گوید : از امام باقر علیه السلام راجع باستطاعت (۱) و گفتند مردم در آن باره پرسیدم حضرت این آیه را تلاوت نمود : « مردم پیوسته مختلف خواهند بود (از لحاظ عقیده) ، جز آنکه را پروردگارت ترحم کند (و براء حق هدایتش فرماید) و ایشان را برای ترحم آفریده . ۱۱۹ سوره ۱۲ - » و فرمود : ای ابوعبیده ! مردم در رسیدن بقول حق مختلفند و همگی در هلاکتند (حق را کنار گذاشته از باطلها پیروی میکنند) . من عرض کردم : خدا می فرماید « جز کسی را که پروردگارت ترحم کند » . فرمود

(۱) استطاعت مربوط بمسأله جبر و تفویض است که در جلد اول ص ۲۲۵ گذشت .

وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ، يَقُولُ : عِلْمُ الْإِمَامِ ، وَوَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلُّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا
 ثُمَّ قَالَ : « فَمَا كُنْتُمْ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ، يَعْنِي وَلَايَةَ غَيْرِ الْإِمَامِ وَطَاعَتَهُ ، ثُمَّ قَالَ : « يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
 عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ، يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ وَالْوَصِيَّ وَالْقَائِمَ بِأَمْرِهِمْ بِالْمَعْرُوفِ (إِذَا قَامَ) وَ
 يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَالْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْإِمَامِ وَجَحَدَهُ « وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ ، أَحَدًا الْعِلْمِ مِنْ
 أَهْلِهِ « وَيَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَالْخَبَائِثُ قَوْلٌ مِنْ خَالَفَ « وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَهِيَ الذُّنُوبُ
 الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ « وَ الْأَغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ، وَالْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ
 مِثْلًا لَمْ يَكُونُوا مُرَوِّدًا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ ، فَأَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَّ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْإِصْرُ
 الذَّنْبُ وَهِيَ الْأَضَارُ ، ثُمَّ نَسَبَهُمْ فَقَالَ : « الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يَعْنِي بِالْإِمَامِ) وَعَزَّ رُؤُوهُ وَنَصْرُوهُ وَاتَّبَعُوا
 النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْحِجَّتَ وَالطَّاغُوتَ أَنْ يَتَّبِعُواهَا
 وَالْحِجَّتَ وَالطَّاغُوتَ فَلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَالْعِبَادَةُ طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : « أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ

آنها شیعیان ما هستند و خدا آنها را برای رحمتش آفریده ، از این رو فرمود : « ایشانرا برای تراحم آفریده ،
 یعنی برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که خدا می فرماید : « رحمت من همه چیز را فرا
 گرفته ۱۵۶ سوره ۲ ، آن رحمت علم امامست و علم امام که ما خود از علم خداست همه چیز را فرا گرفته
 آنها شیعیان ما هستند (که علم امام آنها را فرا گرفته و دیگران چون از علم امام بهره می نبرند ، آنها
 را فرا نمیگیرد) .

سپس خدا یسعی فرماید : « رحمت خدا را برای کسانی که پرهیز کنند مقرر میدارد » یعنی از ولایت
 و طاعت غیر امام پرهیز کنند ، سپس فرماید : « او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته میباید ، مقصود از او
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی و امام قائم است « که ایشانرا امر بمعروف میکنند (زمانی که قیام فرماید)
 و از منکر (۱) باز شان میدارد ، و منکر (۲) کسی است که فضیلت امام را نپذیرد و منکر شود ، و چیزهای
 پاکیزه را برای ایشان حلال میکند ، چیز پاکیزه بدست آوردن علم است از اهلس « و پلیدیها را بر
 ایشان حرام میکند ، پلیدیها گفتار مخالفین است « و بار سنگین را از گردنشان بنهد ، و آن گناهیانی است
 که پیش از شناختن فضیلت امام در میانش بودند « و بند و زنجیرهایی که بر دوش داشتند ، و زنجیرها همان
 سخنانی است که درباره ترک فضیلت امام می گفتند ، در صورتیکه بآن دستور نداشتند ، پس چون فضیلت
 امام را شناختند ، بار گران را از دوششان بنهد و بار گران همان گناهت .

سپس خدا یسعی آنها را معرفی کرده و فرموده است : « کسانی که باو (یعنی امام) ایمان آورده و
 گرامیش داشته و یاریش کرده اند و از نوریکه همراه او نازل شده پیروی کرده اند ایشان رستگارانند ۱۵۷

(۱) منکر (بسینه اسم مفعول) بمعنی کار زشت است .

(۲) منکر (بسینه اسم فاعل) بمعنی انکار کننده و انجام دهنده کار زشت است .

وَأَسْلَمُوا لَهُ، ثُمَّ جَزَاهُمْ فَقَالَ: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» وَالْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَيُظْهِرُهُ وَيَقْتُلِ أَعْدَائِهِمْ وَبِالنَّجَاةِ فِي الْآخِرَةِ وَالْوَرُودِ عَلَى مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ - عَلَى الْحَوْضِ.

۸۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ الشَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَقَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَمَا أُورِثَتْهُمُ وَيُنَسِّ الْمَصِيرَةَ» هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ، فَقَالَ: الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ هُمُ الْأَيْمَةُ وَهُمْ وَاللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَبِوَالِيَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِنَّا نَا يُضَاعَفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَيَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى.

۸۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ زِيَادِ الْقَسْبِيِّ عَنْ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

﴿۱۱۶﴾ ۸۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الثَّعْلَبِيِّ سُوَيْدٍ،

سوره ۷ - یعنی کسانی که از پرستش جیت و طاغوت دوری گزینند و جیت و طاغوت . فلان و فلان است و پرستش اطاعت مردم است از ایشان .

باز خدا فرماید : « بسوی پروردگار خود باز گردید و تسلیم او شوید - سوره ۳۹ - ۲ پس ایشانرا پاداش داده و فرموده : « بشارت درزندگی دنیا و آخرت برای آنهاست - ۶۴ سوره ۱۰ ، و امام ایشان را بقیام و ظهور حضرت قائم و بکشته شدن دشمنانشان و نجات در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علی محمد و آله الصادقین بشارت دهد .

۸۴ - عمار ساباطی گوید : از امام صادق علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : « آیا کسیکه از خشنودی خدا پیروی کرده مانند کسی است که بخشم خدا گرفتار شده و در دوزخ جایگاه دارد ؟ چه بد سرانجامیست ! ایشان درجات مختلفی نزد خدا دارند - ۱۶۲ سوره ۳ - « حضرت فرمود : کسانی که از خشنودی خدا پیروی کرده ائمه هستند . ای عمار ! بخدا که ایشان درجات اهل ایمانند ، که بوسیله ولایت و معرفت ایشان نسبت بما ، خدا اعمال نیکشانرا چند برابر کند و درجات عالی آنها را افزاشته سازد .

۸۵ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : « سخنان پاک بسوی او بالا رود و کار شایسته را بالا برد - ۱۰ سوره ۳۵ - « فرمود : ولایت ما خانواده مقصود است ، و بادست اشاره بسینه خود نمود - و فرمود : کسیکه ولایت ما را نداشته باشد ، خدا هیچ عملی را از او بالا نبرد .

۸۶ - امام صادق عليه السلام درباره قول خدای عزوجل : « خدا دوباره از رحمت خود پشما دهد - ۲۸

عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يُؤْتِكُمْ كَيْفَ لَيْتُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» قَالَ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» قَالَ : إِمَامٌ تَأْتِمُونَ بِهِ .
 ۸۷ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَيَسْتَنْبِطُونَكَ أَحَقُّ هُوَ» قَالَ : مَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ عليه السلام «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» .

۸۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَعْلَبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ : «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» ؟ فَقَالَ : مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بَوْلَايَتِنَا فَقَدْ جَارَ الْعَقَبَةَ ، وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنْ اقْتَحَمَهَا نَجَا ، قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي : فَهَلَّا أُفِيدَكَ حَرْفًا خَيْرَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ؟ قُلْتُ : بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : قَوْلُهُ : «فَكَ رَقَبَةً» ثُمَّ قَالَ : النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرُكَ وَأَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

۸۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي» قَالَ : بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ ، أَوْفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ» .

سوره ۵۷ - فرمود : آنها حسن و حسین علیهما السلام اند و نوریکه با آن راه روید ، برای شما قرار میدهد ، فرمود ، آن امامی است که پیرویش میکنید .

۸۷ - امام صادق عليه السلام راجع بقول خدایتعالی «از تو میپرسند آن حقیقت ؟» ۵۳ سوره ۱۰ - یعنی آنچه در باره علی علیه السلام میگوئی و بگو آری پیروورد گارم که آنچه (درباره علی) میگویم حقا است و شما خدا را درمانده نکنید .

۸۸ - ابان بن تغلب گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت ، خدایتعالی فرماید : «خود را بگردنه نینداخته» ۱۱ سوره ۹۰ - حضرت فرمود : کسی را که خدا ببرکت ولایت ما گرامیش داشته از گردنه گذشته است و ما هستیم آن گردنه‌ئی که هر کس وارد شود نجات یابد .

راوی گوید : من خاموش بودم ، باز حضرت فرمود : نمیخواهی بتوجرفی آموزم و افاده کنم که از دنیا و آنچه در آنست برایت بهتر باشد ؟ عرض کردم : چرا قربانت ، فرمود : آن قول خداست : «آزاد کردن بنده» ۱۳ سوره ۹۰ - آنگاه فرمود : مردم همگی برده دوزخند ، مگر تو و اصحابت ، زیرا خدا ببرکت ولایت ما خانواده کردن شما را از آتش دوزخ رهایی بخشیده (بحدیث ۱۱۲۸ رجوع شود) .

۸۹ - امام صادق علیه السلام در باره قول خدای جل و عز : «بهد من وفاکنه» ۴۰ سوره ۲ -

۹۰ - عَنْ بَنِي يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا : أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدْبًا » قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَعَا قُرَيْشًا إِلَى وِلَايَتِنَا فَكَفَرُوا وَأَنْكَرُوا ، فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا : «الَّذِينَ أَقْرَأُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ - أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدْبًا » تَعْبِيرًا مِنْهُمْ ، فَقَالَ اللَّهُ رَدًّا عَلَيْهِمْ : «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ (مِنَ الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ) هُمْ أَحْسَنُ

فرمود : یعنی بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بهمد شما وفاکنم ، یعنی بهشت را برای شما وفاکنم .

شرح - علامه مجلسی (ره) از تفسیر بیضاوی درباره این آیه چنین نقل میکند : به عهد من وفا کنید یعنی ایمان آورید و اطاعت کنید تا به عهد شما وفاکنم یعنی تا من هم شما را پاداش نیک دهم ، زیرا خدا تالی بوسیله برپا داشتن دلائل و فرستادن کتابهای آسمانی با مردم عهد و پیمان کرده است که آنها ایمان آورند و کارشایسته کنند و او هم پاداش دادن برحسان را بایشان وعده داده است ، و وفا کردن باین عهد دامنه پهنآوری دارد ، درجه اول وفا نمودن از طرف ما (بندگان) اینستکه : کلمه شهادتین را بزبان آوریم و از طرف خدا اینستکه : خون و مال ما را محفوظ دارد (زیرا در زمره مسلمین وارد شده ایم) و درجه آخرش از طرف ما اینستکه در دریای توحید مستغرق شویم و غیر از خدا از همه چیز ، حتی از خود صرف نظر کنیم و از طرف خدا اینستکه ما را از دیدار دائم رحمت خود کامیاب فرماید .

سپس مجلسی (ره) میفرماید : آنچه در این روایت ذکر شده که امر ولایت باشد از جهت اینستکه مهمترین اجزاء آن عهد ، اصول دین است و ولایت ائمه جزئی است مستلزم اجزاء دیگر (یعنی کسیکه امر ولایت را پذیرفته باشد ، توحید و نبوت و معاد را هم پذیرفته است) بلکه باید گفت ، ولایت ائمه مستلزم فروغ دین هم میباشد ، زیرا عمل بطاعات و ترک محرمات جزء معنی ولایت است و ولایت ائمه بآنها دعوت میکند و ولایت حقیقی بدون طاعت و ترک حرام محقق نمیشود و برای ولایت درجاتی است ، همچنان که بهشت را درجاتی است ، پس هر درجه از ولایت موجب رسیدن بدرجهای از بهشت میگردد .

۹۰ - ابو بصیر گوید : امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : «و چون آیه‌های روشن ما بر آنها بخوانند ، کسانی که کافرند بکسانیکه مؤمنند گویند : کدام یک از دودسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند . ۷۳ سوره ۱۹ - فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را بولایت ما دعوت کرد ، آنها دوری گزیدند و انکار کردند ، پس کفار قریش باهل ایمانیکه با امیرالمؤمنین و ما خانواده اقرار کرده بودند از راه سرزنش گفتند : کدام یک از این دودسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند ؟ خدا برای رد ایشان فرمود : «پیش از ایشان چه نسلهائی را (از امتهای گذشته) هلاک کرده ایم که اثبات و جلوه زندگی بهتری داشتند - ۷۴ سوره ۱۹ - » .

عرض کردم : خدا فرماید : «هر که در گمراهی باشد ، خدای رحمتش صبی گشاند ، فرمود : همه

أَنَا وَرَبِّي» قُلْتُ: قَوْلُهُ: «مَنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا»؟ قَالَ: كَلَّمَهُمْ كَانُوا فِي الصَّلَاةِ لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا بِوَلَايَتِنَا فَكَانُوا ضَالِّينَ مُضِلِّينَ، فَيَمْدُدُ لَهُمْ فِي صَلَاتِهِمْ وَطَعْنًا بِهِمْ حَتَّى يَمُوتُوا أَقْبَصِيرَهُمْ اللَّهُ شَرَّ مَكَانًا وَأَضْعَفَ جُنْدًا، قُلْتُ: قَوْلُهُ: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفَ جُنْدًا؟ قَالَ: أَمَا قَوْلُهُ: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» فَهُوَ خُرُوجُ الْقَائِمِ وَهُوَ السَّاعَةُ، فَسَيَعْلَمُونَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَمَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى يَدَي قَائِمِهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا (يَعْنِي عِنْدَ الْقَائِمِ) وَأَضْعَفَ جُنْدًا» قُلْتُ: قَوْلُهُ: «وَيَرْبِطُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»؟ قَالَ: يَرْبِطُهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ هُدًى عَلَى هُدًى بِاتِّبَاعِهِمُ الْقَائِمَ حَيْثُ لَا يَجْحَدُونَ وَلَا يَنْكِرُونَ، قُلْتُ: قَوْلُهُ: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» قَالَ: «إِلَّا مَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأُئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ» قُلْتُ: قَوْلُهُ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؟ قَالَ: «وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

آنها در گمراهی بودند، نه بولایت امیرالمؤمنین ایمان آوردند و نه بولایت ما و گمراه بودند و گمراه کنندند خدا ایشان را در گمراهی و طغیان همی کشید تا بگردند، و خدا ایشان را بدترین جایگاه و ناتوان تر سپاه رسانید.

عرض کردم: خدا فرماید: «تا چون موعود خویش یا عذاب و یا رستاخیز را ببینند، خواهند دانست کیست که مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است» فرمود: اما اینکه فرماید: «تا چون موعود خویش را ببینند» آن خروج قائم و رستاخیز است، در آن روز خواهند دانست با آنچه را که بدست قائمش بر آنها فرود آورد، اینست که میفرماید: «کیست که مکانش بدتر (یعنی نزد قائم) و سپاهش ناتوانتر است» عرض کردم: خدا فرماید: «خدا هدایت هدایت شدگان را بیفزاید» فرمود: خدا در آن روز آنها را که هدایت شده اند بسبب پیرویشان از قائم هدایت روی هدایت افزایش دهد، زیرا او را رد نکنند و منکر نشوند.

عرض کردم: خدا فرماید: «اختیار شفاعت ندارد مگر کسیکه نزد خدای رحمان پیمان بسته باشد» - ۸۷ - سوره ۱۹ - فرمود: یعنی مگر کسیکه با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او دینداری خدا کند. ایضا پیمان نزد خدا.

عرض کردم: «ما تنها این قرآن را بزبان تو روان کرده ایم تا پرهیزگاران را بشارت دهی و گروه سرسخت را بدان بیم دهی» - ۹۷ - فرمود: خدا قرآن را بزبان او روان کرد، زمانیکه امیرالمؤمنین علیه السلام را بر اهنائی منسوب کرد، پس مؤمنان را بشارت داد و کافران را بان بیم داد، و این کافران همان کسانی که خدا در کتابش آنها را سرسخت یعنی کافر نامیده، باز از آن حضرت درباره این قول خدا

هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ، قُلْتُ : «فَانْمَا يَسْرَنَاهُ بِلسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» ؟ قَالَ : «إِنَّمَا يَسْرُهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِهِ حِينَ أَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَمًا ، فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ وَهُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لِدًّا أَيْ كُفَّارًا ، قَالَ : وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ : «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا نَذَرْنَا بِأَوْهَمِهِمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» قَالَ : لَتُنذِرَ الْقَوْمَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا نَذَرْنَا بِأَوْهَمِهِمْ فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ وَعَبْدِهِ وَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ (مَعْنَى لَا يُقَرُّونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ) فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ، بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَلَمَّا لَمْ يُقَرُّوا كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» عُقُوبَةٌ مِنْهُ لَكُمُ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ هَذَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا عَجُّ! «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بِاللَّهِ وَبِوَلَايَةِ عَلِيِّ وَبِمَنْ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ : «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ (يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام) وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ (يَا عَجُّ) بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ» .

پرسیدم : « تا بيم دهی گروهی که پدرانشان بيم نيافته و خودشان بيخيرند - ۶ سوره ۳۶ - » فرمود : « بيم تا بيم دهی گروهی را که تو درميان ايشان هستی چنانکه پدرانشان بيم داده شدند ، (۱) زیرا اينها از خدا وينمير و تهديدش بيخيرند ، گفتار خدا (۲) درباره بيشتر آنها ثابت شده (يعنی درباره کسانی که بولایت اميرالمؤمنين و امامان بعد از او اقرار نياورند) و آنها ايمان نياورند ، امامت اميرالمؤمنين و اوصياء بها از او ، و چون اقرار نياورند ، کيفرشان همانست که خدا فرمايد : « بگردنهای ايشان غل و زنجير ها بگذاريم که تا جانه آنها برسد و سرشان بيحرکت ماند - ۸ سوره ۳۶ - درميان آتش دوزخ ، سپس فرمايد : « وپيش رویشان سدی قرار دهيم و پشت سرشان سدی ديگر ، و آنها را پيوشانيم که جامی را نبينند اين عمل از نظر کيفری است از جانب خدا برای ايشان که ولايت اميرالمؤمنين و امامان بعد از او را انکار کردند ، اين کيفر دنياي آنهاست و در آخرت در آتش دوزخ (بوسيله غل و زنجير) سرشان بيحرکت ماند .
سپس خدا فرمايد : ای محمد « بيشان دهی يا بيشان ندهی برای آنها يکسانست ، اين مردم ايمان نياورند - ۱۰ - » بخدا و بولایت علی و جانشينان او ، سپس فرمايد : « فقط تو کسی را بيم دهی که از ذکر

(۱) کلمه ها در آيه شريفه « ما انذرتهم باؤهم » سه وجه دارد : ۱ - نافية ، چنانکه در ترجمه بيان شد
۲ - مصدرية ، چنانکه در روايت تفسير فرمود . ۳ - موصوله و مفعول دوم تقدیر يعنی آنها را بيم دهی بدانچه پدرانشان بيم يافتند .

(۲) آنجا که فرمايد : « لا ملان جهنم منهم » دوزخ را از ايشان پرکنم .

(۱۱۷۰) ۹۱. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَصِيلِيِّ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» قَالَ : يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ ، قُلْتُ : «وَاللَّهِ مِنْهُ نُورُهُ» قَالَ : وَاللَّهُ مِنْهُ الْأَمَامَةُ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَالنُّورُ هُوَ الْأَمَامُ ، قُلْتُ : «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ» قَالَ : هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيَّتِهِ وَوَلَايَةَ هِيَ دِينُ الْحَقِّ ، قُلْتُ : «وَلِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» قَالَ : يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ ، قَالَ : يَقُولُ اللَّهُ : «وَاللَّهُ مِنْهُ نُورُهُ» وَوَلَايَةَ الْقَائِمِ «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قُلْتُ : «وَاللَّهُ مِنْهُ نُورُهُ» قَالَ : نَعَمْ أَمَّا هَذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ وَأَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ .

قُلْتُ : ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ، قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ

(یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) پیروی کند و از خدای رحمان بنا دید ترسد ، اورا بشارت دهد (ای محمد)
با مرزش و پاداشی ارجمند .

۹۱ - محمد بن فضیل گوید : از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل «میخواهند با پاف دهانشان نور خدای را خاموش کنند» ۸ سوره ۶۱ - « پرسیدم ، فرمود : یعنی میخواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با پاف دهانشان خاموش کنند ، عرض کردم : « خدا تمام کننده نور خود است ، فرمود : خدا تمام کننده امامت است ، بدلیل قول خدای عزوجل که کسانیکه بخدا و رسولش و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان آورند - ۸ سوره ۶۴ - « پس نور همان امامت .
عرض کردم : « اوست خدائی که رسول خود را بهدایت و دین حق فرستاده است - ۹ سوره ۶۴ - « فرمود : یعنی اوست که رسولش را بولایت و پیش امر کرد و ولایت همان دین حق است .
عرض کردم : « تا آنرا بر هر دینی غالب کند » فرمود : یعنی آنرا در زمان قیام قائم بر همه دینها غلبه دهد ، خدا میفرماید : « و خدا تمام کننده نور خود است ، یعنی ولایت قائم ، اگر چه کافران (بولایت علی علیه السلام) نخواهند ، عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود : آری این حرف تنزیل است و اما غیر آن تأویلست .

شرح - یعنی جمله **والله هم نوره** و لو کره الکافرون حرفی است که از طرف خدا نازل شده است ، و اما آنچه من میگویم یعنی جمله **ولایة القائم** و جمله **بولایة علی** تأویل است و مجلسی ره گوید : یعنی این دو جمله هم تنزیل است و ممکن است ، مقصود این باشد که اینها تفسیر در زمان تنزیل است (یعنی جبرئیل علیه السلام آنچه را در قرآن موجود است آورده ولی همانجا برای من تفسیر کرد که مقصود ولایت قائم و ولایت علی است) .

دنباله روایت ۱۱۷۰

عرض کردم : (تفسیر این آیه چیست ؟) « این برای آنستکه آنها ایمان آورده ، سپس کافر شدند - ۳

فِي وِلَايَةِ وَصِيٍّ مُنَافِقِينَ وَجَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّتَهُ وَإِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ عَمَّادًا وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ: يَا عَمَّادُ! إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ (بِوِلَايَةِ وَصِيِّكَ) قَالُوا: نَشْهَدُ إِنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ (بِوِلَايَةِ عَلِيِّ) لَكَذِبُونَ، اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (وَالسَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ) إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (بِرِسَالَتِكَ) وَكَفَرُوا (بِوِلَايَةِ وَصِيِّكَ) فَطَبَعَ (اللَّهُ) عَلَى قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، قُلْتُ: مَا مَعْنَى لَا يَفْقَهُونَ؟ قَالَ: يَقُولُ: لَا يَعْقِلُونَ بِبُيُوتِكَ قُلْتُ: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟» قَالَ: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: ارْجِعُوا إِلَى وِلَايَةِ عَلِيِّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» لَوْ وَارَوْوَسَهُمْ، قَالَ اللَّهُ: «وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ (عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ) وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» عَلَيْهِ ثُمَّ عَافَ الْقَوْلَ مِنَ اللَّهِ يَمَعْرِفَنَّهُ بِهِمْ فَقَالَ: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، يَقُولُ: الظَّالِمِينَ لَوْصِيَّتِكَ. قُلْتُ: «أَقَمَنَ يَهْشَى مُكِبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ صَرَّبَ مَثَلٌ مَنْ خَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ

سوره ۶۳ - « فرمود خدای تبارک و تعالی کسانیرا که از پیغمبرش در امر ولایت وصیش پیروی نکردند ، منافق نامیده و کسی را که وصیت و امامت او را منکر شده ، مانند منکر محمد قراردادند و برای این مطلب آیه‌ای نازل کرده و فرموده است : « چون منافقین (بولایت وصیت) نزد تو آیند ، گویند : شهادت میدهم که تو پیغمبر خدائی ، خدا نیز دانده که تو پیغمبر او هستی و خدا شهادت میدهد که منافقین (بولایت علی) دروغ گویند . سوگندهای دروغین خویش را سیر خود ساخته‌اند و از راه خدا بگشته‌اند (راه خدا همان وصی است) و بدست آنچه انجام میدهند . این برای آنستکه (برسالت تو) ایمان آورده (بولایت وصیت) کافر شدند پس (خدا) بر دلهایشان مهر نهاد و آنها فهم نمیکنند - ۳ سوره ۶۳ - » .

مرض کردم : معنی فهم نمیکنند چیست ؟ فرمود . خدا میفرماید : نبوت تو را نقل نمیکنند . عرض کردم « و چون بآنها گویند : بیایید تا رسول خدا برای شما آموزش طلبید ، فرمود : یعنی و چون بآنها گویند بولایت علی برگردید تا پیغمبر برای گناهان شما آموزش طلبید « سرهای خویش به پیچند ، خدا فرماید : « و آنها را ببینی که برگردند ، از ولایت علی « در حالیکه متکبرانند ، از آن . سپس گفتار خدا متوجه معرفی آنها شده ، میفرماید : « برای آنها برابراست ، برایشان آموزش خواهی یا آموزش نخواهی ، خدا آنها را هرگز نخواهد آموزد ، که خدا گروه فاسقان را هدایت نکند ، یعنی مستمکران بوسی تو را .

مرض کردم : « آیا آنکه نگونسار بر چهره خویش راه رود ، هدایت یافته تراست ، یا آنکه با قامت دراست برآه مستقیم می رود ؟ - ۲۲ سوره ۶۷ - » فرمود : خدا کسی را که از ولایت علی برگشته بکسی مثل زده است

سَوِيًّا عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ، وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
 قَالَ : قُلْتُ : قَوْلُهُ : « إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ » ؟ قَالَ : يَعْنِي جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ : « وَمَا هُوَ يَقُولُ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُوْمِنُونَ » ؟ قَالَ : قَالُوا : إِنَّ نَجْدًا كَذَّابٌ عَلَيَّ
 رَبِّهِ وَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيٍّ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ : « إِنَّ (وِلَايَةَ عَلِيٍّ) نَزَّلَ مِنْ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ » وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا (عَمَّا) بَعْضُ الْأَقْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
 ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ فَقَالَ : « إِنَّ (وِلَايَةَ عَلِيٍّ) لَتَذِكْرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ » (لِلْعَالَمِينَ) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ
 مُكْذِبِينَ » وَإِنَّ (عَلِيًّا) لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ » وَإِنَّ (وِلَايَتَهُ) لِحَقُّ الْبَقِيَّةِ » فَسَبَّحَ (بِأَجْمَلِ) بِاسْمِ
 رَبِّكَ الْعَظِيمِ ، يَقُولُ اشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ الَّذِي أَعْطَاكَ هَذَا الْفَضْلَ .

قُلْتُ : قَوْلُهُ : « لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ » ؟ قَالَ : الْهُدَى الْوِلَايَةُ ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا قَمَنَ
 آمَنَ بِوِلَايَةِ مَوْلَاهُ « فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا » قُلْتُ : نَزَّلَ قَالَ : لَأَتَأْوِيلُ ، قُلْتُ : قَوْلُهُ : « لَأَمْلِكُ
 لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا » قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَاجْتَمَعَتِ إِلَيْهِ قُرَيْشُ

که برواقاده، راه می‌رود و در کار خود گمراه است . و کسی را که از علی پیروی کند ، با قامت راست و بر راه
 مستقیم قراردادده و راه مستقیم همان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است .
 عرض کردم : خدا فرماید : « آن گفتار رسولی ارجمند است - ۴۰ - سوره ۶۹ - » فرمود : یعنی
 گفتار جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی علیه السلام است .
 عرض کردم : « و گفتار خیال پرداز نیست ، شما ندکی ایمان می‌آورید - ۴۱ - سوره ۶۹ - » فرمود :
 آنها گفتند : محمد پیرو در کارش دروغ بسته و خدا او را درباره علی چنین دستوری نداده است ، پس خدا
 آیهای فرستاد و فرمود : همانا « (ولایت علی) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است . اگر (محمد)
 بعضی از گفته‌ها را بدروغ بمانسبت دهد ، دست راستش را میگیریم (اورا بشدت بگیریم) و شاهرگش را ببریم ،
 سپس سخن را متوجه این موضوع کرده و فرموده است : « همانا (ولایت علی) یاد آوری است برای پرهیز
 گاران (جهانیان) و ما میدانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید . و همانا (علی) مایه افسوس کافرانست .
 و همانا (ولایت او) حقیقت یقین است . تسبیح بگو (ای محمد) بنام پروردگار بزرگت - آخر سوره
 ۶۹ - » میفرماید : پروردگار بزرگت را که این فضیلت بتو عطا فرموده سپاسگزاری کن .
 عرض کردم : خدا فرماید : « و ما همینکه هدایت را شنیدیم بآن ایمان آوردیم - ۱۳ - سوره ۷۱ - »
 فرمود : هدایت همان ولایت است . یعنی بمولای خود ایمان آوردیم . پس هر که بولایت مولای خود ایمان
 آورد « از دشمنان و ستم نترسد » عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود : نه ، تأویل است (یعنی آنچه در
 باره ولایت گفتیم آیه قرآن نیست ولی مقصود و معنی آنست) .
 عرض کردم : خدا فرماید : « من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم - ۲۱ - سوره ۷۱ - »

قَالُوا: يَا عَجُّو! أَعَفْنَا مِنْ هَذَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَا إِلَى اللَّهِ لَيْسَ إِلَيَّ، فَاتَّبَعَهُمْ وَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا وَلَا رَشَدًا» قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ (إِنْ عَصَيْتُهُ) أَحَدٌ وَلَنْ أُجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا لَأَبْلَغَا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَتِهِ (فِي عَلِيِّ) ، قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ ، ثُمَّ قَالَ تَوَكُّبًا: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» قُلْتُ: وَحَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أضعفُ ناصراً وَ أَقَلُّ عَدَدًا: يَعْنِي بِذَلِكَ الْقَائِمَ وَانصَارَهُ .

قُلْتُ: «فَأَضِرُّ عَلَى مَا يَقُولُونَ»؟ قَالَ: يَقُولُونَ فِيكَ «وَأَهْجُرُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَ ذَرْنِي (يَا عَجُّو) وَ الْمَكْدَ بَيْنَ (بُوصِيكَ) أَوْلِي النِّعْمَةِ وَمَهْلِكُهُمْ قَلْبِي» ، قُلْتُ: إِنَّ هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ . قُلْتُ: «وَلَيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»؟ قَالَ: يَسْتَنْظِنُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَوَصِيَّهُ حَقٌّ ، قُلْتُ: «وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا»؟ قَالَ: وَيَزِدَادُونَ بِوِلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَانًا ، قُلْتُ: «وَلَا يَزْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ»؟ قَالَ: بِوِلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ: مَا هَذَا الْأَرْتِيَابُ؟ قَالَ: يَعْنِي

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بولایت علی دعوت فرمود ، قریش نزد آنحضرت انجمن کردند و گفتند: ای محمد مارا از این امر معاف کن ، پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها فرمود: این امر با خداست با من نیست ، آنها حضرت را منتهم کردند و از نزدش بیرون آمدند . پس خدا این آیه نازل فرمود: «بگو من اختیار زبان زدن و هدایت کردن شما را ندارم . بگو هیچکس مرا در برابر خدا پناه ندهد (اگر نافرمانی کنم) و جز او پناهگاهی نیابم ، مگر اینکه از جانب خدا ابلاغ کنم و بیفامهای او را (درباره علی علیه السلام) برسانم ۲۲ - » .

عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری ، سپس خدا برای تأکید مطلب فرموده است: «وهر که نافرمانی خدا و رسولش کند (درباره ولایت علی) آتش دوزخ همیشه و جاودان برای او است» عرض کردم: «تا زمانیکه عذاب موعود را ببینند خواهند دانست کیست که یاورش ناتوانتر و سپاهش کمتر است» - ۲۳ - فرمود: مقصود از این آیه امام قائم و یاران او است .

عرض کردم: «بر آنچه میگویند شکیبای باش» - ۹ - سوره ۷۲ - فرمود: یعنی آنچه درباره تومیگویند «و از آنها بیر ، بریدنی نیکو . و مرا واگذار (ای محمد) با تکذیب کنندگان (نسبت بوصیت) که صاحب نمند و اندکی مهلتشان ده - ۱۱ - عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری (یعنی کلمه بوصیک نیز نازل شده است) .

عرض کردم: «تایقین رسند کسانی که با آنها کتاب داده شده» - ۳۱ - سوره ۷۲ - فرمود: یعنی تایقین کنند که خدا و پیغمبر و وصیش بر حقند .

عرض کردم: «و آنها که ایمان آورده اند ، ایمان نشان بیفزاید»؟ فرمود: یعنی ایمان نشان بولایت وصی

بِذَلِكَ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فَقَالَ: وَلَا يَرْتَابُونَ فِي الْوَلَايَةِ، قُلْتُ: «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ»؟ قَالَ: نَعَمْ وَوَلَايَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْتُ: «إِنَّهَا لِأَخِي الْكَبِيرِ»؟ قَالَ: الْوَلَايَةُ، قُلْتُ: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»؟ قَالَ: مَنْ تَقَدَّمَ إِلَى وِلَايَتِنَا أَخَّرَ عَنْ سَقَرٍ وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا تَقَدَّمَ إِلَى سَقَرٍ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»؟ قَالَ: هُمْ وَاللَّهُ شَهِدُنَا، قُلْتُ: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»؟ قَالَ: إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ نَحْنُ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ، وَلَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ، قُلْتُ: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ»؟ قَالَ: عَنِ الْوَلَايَةِ مُعْرِضِينَ، قُلْتُ: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكَرَةٌ»؟ قَالَ: الْوَلَايَةُ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»؟ قَالَ: يُوفُونَ لِلَّهِ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ مِنْ وِلَايَتِنَا، قُلْتُ: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»؟ قَالَ: بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنْزِيلًا، قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ ذَاتًا وَيَلٌ، قُلْتُ: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ»؟ قَالَ: الْوَلَايَةُ، قُلْتُ: وَيَدْخُلُ

افزوده گردد.

عرضکردم: «واهل کتاب و مؤمنان شك نکنند» فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام.

عرضکردم: مقصود از شك چیست؟ فرمود: مقصود اهل کتابست و مؤمنینیکه خدا ذکر نموده، سپس

فرمود: و آنها در باره ولایت شك نکنند.

عرضکردم: «این جز یادآوری برای بشر نیست» فرمود: آری، ولایت علی علیه السلام است.

عرضکردم: «آن یکی از حوادث بزرگست» فرمود: یعنی ولایت.

عرضکردم: «برای هر کس از شما که خواهد جلو رود یا عقب افتد» فرمود: یعنی کسیکه

ولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد، بدوزخ جلو رود.

عرضکردم: «جز اصحاب یمن» فرمود: آنها بخداشیمان ما باشند.

عرضکردم: «ما از نماز گزاران نبودیم» ۴۲ فرمود: یعنی ما وصی محمد و اوصیاء بعد از او

ا دوست نداشتیم و بر آنها درود نمیفرستادند.

عرضکردم: «آنها راجه شده که از این تذکر روی گردانند» ۴۹ فرمود: یعنی از ولایت روی

گردانند.

عرضکردم: «نه، این یادآوری است» فرمود: یعنی ولایت.

عرضکردم: خدا فرماید، «بند و وفا میکنند» ۷ - سوره ۲۶ - فرمود: یعنی به پیمانی که خدا

در میثاق راجع بولایت ما از آنها گرفته وفا میکنند.

عرضکردم: «ما این قرآن را بتو نازل کردیم، نازل کردی» ۳۱ - فرمود: یعنی نازل کردی

ولایت علی علیه السلام.

عرضکردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری، این تأویل است.

مَنْ يَشَأْ فِي رَحْمَتِهِ؟ قَالَ: فِي وِلَايَتِنَا، قَالَ: «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَعَزُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَ أَوْ يَنْسِبَ نَفْسَهُ إِلَى ظَلَمٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلَمْنَا ظَلَمَهُ وَوِلَايَتَنَا وَوِلَايَتَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ: «وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: «وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»، قَالَ: يَقُولُ: «وَيَلَّ لِلْمُكَذِّبِينَ يَا نَحْمُ!» بِمَا أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ (بن أبي طالب) عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نَنْبَعِثُهُمُ الْآخِرِينَ؟ قَالَ: الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ، كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، قَالَ: مَنْ أَجْرَمَ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَرَكِبَ مِنْ وَصِيَّتِهِ مَا رَكِبَ، قُلْتُ: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ»، قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهُ وَشِيعَتُنَا لَيْسَ عَلَيْنَا حِيلَةٌ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بَرَاءَةٌ، قُلْتُ: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ...» الْآيَةَ، قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهُ الْمَادُونَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا، قُلْتُ: مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ؟

عرضکردم: «هانا این یاد آوردی است؟» فرمود: یعنی ولایت.

عرضکردم: «خدا هر که را خواهد در رحمت خود داخل کند؟» ۳۱۶ فرمود: یعنی در ولایت ما: فرمود: «و خدا برای ستمگران عذابی دردناک آماده ساخته، مگر نبینی که خدا فرماید: «بما ستم نکردند ولی بخودشان ستم میکنند» - ۵۴ سوره ۲ - «امام فرمود: هانا خدا گرامیتر و عالی تر از آنستکه ستم بیند یا خود را ستم نسبت دهد، ولی خدا ما را بخود مربوط ساخت و ستم بما را ستم بخود قرار داد و ولایت ما را ولایت خویش، سپس برای این موضوع آیه‌ای بر پیغمبرش نازل کرد و فرمود: «ما بآنها ستم نکردیم، ولی آنها بخود ستم نمودند» - ۱۱۸ سوره ۱۶ - «گفتم: این تنزیل است؟» فرمود: آری.

عرضکردم: «در آنروز وای بر تکذیب کنندگان؟» ۱۵ سوره ۷۷ - فرمود: یعنی ام‌محمد وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی (بن ابیطالب) عَلَيْهِ السَّلَامُ که بنو وحی کردیم مگر پیشینیان را هلاک نکردیم و دیگران را نیز دنبال آنها بریم؟ - ۱۷ - فرمود: پیشینیان آنها پند که پیغمبران را راجع باطاعت از اوصیاء تکذیب نمودند «با نافرمانان اینگونه رفتار میکنیم؟» فرمود: یعنی آنها که نسبت بآل محمد نافرمانی نموده و کردند آنچه کردند.

عرضکردم: «هانا پرهیز گاران» فرمود: بخدا ما هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی ملت ابراهیم را ندارد، و مردم دیگر از آن برکنارند.

عرضکردم: «روزی که روح و فرشتگان صف کشیده سخن نگویند... تا آخر آیه ۳۸ سوره ۷۸ - (که فرماید: مگر کسیکه خدا با او اجازه دهد و او درست گوید، فرمود: بخدا ما هستیم که روز قیامت اجازه داریم (سخن گوئیم) و درست گوئیم.

عرضکردم: آنکاه که گوئید چه خواهید گفت؟ فرمود: بزرگی پروردگار خود گوئیم و بر پیغمبر

قَالَ : نُمَجِّدُ رَبَّنَا وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا وَنَشْفَعُ لِشَيْعَتِنَا ، فَلَا يَرُدُّ نَارُ رَبَّنَا ، قُلْتُ : وَكَلَّا إِنَّ كِتَابَ
الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ ، قَالَ : هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِي حَقِّ الْأَيْمَةِ وَاعْتَدُوا عَلَيْهِمْ ، قُلْتُ : ثُمَّ يُعَالُ
هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَدِّبُونَ ؟ قَالَ : يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قُلْتُ ، تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

۹۲ - عَنْ بَنِي يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيِّ
بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَنْ أَعْرَضَ عَن
ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا » قَالَ : يَعْنِي بِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قُلْتُ : « وَنَحْنُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَى » ؟ قَالَ : يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا عَنِ وَلَايَةِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيَامَةِ يَقُولُ : « لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ :
كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَبْتَهَا ، قَالَ : الْآيَاتُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَنَسَبْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ، يَعْنِي
تَرَكَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ كَمَا تَرَكَتْ الْأَيْمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : فَلَمْ تَطِعْ أَمْرَهُمْ وَلَمْ تَسْمَعْ
قَوْلَهُمْ ، قُلْتُ : « وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى » ؟
قَالَ : يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْرُهُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَتَرَكَ الْأَيْمَةَ

خود درود فرستیم و از شیعیان خود شفاعت کنیم ، و پروردگارا ما را رد نکند .

مرضکردم ، « نه ، اصلاً نامه گنهکاران در سجین است - ۷ سوره ۸۳ - ، فرمود ، آنها کسانی هستند

که نسبت بحق ائمه نافرمانی خدا کردند و پیر ایشان ستم نمودند .

مرضکردم ، « سپس گفته میشود ، اینست آنچه تکذیبش میکردید ؟ ۱۶ ، فرمود : یعنی امیرالمؤمنین

عَلَيْهِ السَّلَامُ مرضکردم ، تنزیل است ؟ فرمود : آری .

۹۲ - ابوبصیر گوید ، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع بقول خدای عزوجل ، « هر که از یاد من رو برگرداند

زندگیش تنگ است - ۱۲۴ سوره ۲۰ - ، فرمود ، مقصود از آن (یاد من) امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است .

مرضکردم ، « او را روز قیامت کور محسور کنیم ، فرمود ، یعنی کور دیده در آخرت ، کور دل در دنیا

از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و او در قیامت سرگردانست و میگوید ، « چرا مرا که بینا بودم ، کور

محسور کردی ؟ گوید آنچنانکه آیات ما سوی تو آمد و آنها را فراموش کردی - ۱۲۲ - ، فرمود ،

آیات ائمه علیهم السلام اند « که تو آنها را فراموش کردی ، همچنان امروز فراموش میشوی ، یعنی

همچنانکه آنها را رها کردی ، امروز در آتش رها می شوی ، چنانکه ائمه علیهم السلام را رها کردی و

امرشان را اطاعت نکردی و گفتارشان را نشنیدی .

مرضکردم : « و اینچنین جز امیدم هر کس را که زیاده روی کرده و بآیه‌های پروردگارش ایمان

نیاورده ، همانا عذاب آخرت سخت‌تر و پایدارتر است - ۱۲۳ - ، فرمود : یعنی کسیکه در ولایت امیر

المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دیگری را شریک کند و بآیات پروردگارش ایمان نیاورد و ائمه علیهم السلام را از روی

دشمنی رها کند و از آثارشان پیروی نکند و دوستان ندارد .

مُعَانِدَةً فَلَمْ يَسْمَعْ آثَارَهُمْ وَلَمْ يَتَوَلَّهُمْ . قُلْتُ : « اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يُرْزِقُ مَنْ يَشَاءُ » ؛ قَالَ : « وَلا يَأْتِي
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قُلْتُ : « مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْرَةَ الْآخِرَةِ » ؛ قَالَ : « مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام
 وَالْأَيُّمَةِ وَتَزْوُجُهُ فِي حَرْثِهِ » ؛ قَالَ : « نَزِيدُهُ مِنْهَا » ، قَالَ : « يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ » وَ مَنْ كَانَ
 يُرِيدُ حَزْرَةَ الدُّنْيَا نُؤْتِيهِ مِنْهَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ » ؛ قَالَ : « لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ
 الْقَائِمِ نَصِيبٌ .

«(بَابُ)»

فِيهِ نَفْثٌ وَجَوَامِعٌ مِنَ الرَّوَايَةِ فِي الْوَلَايَةِ

۱ - مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ
 ابْنِ مَجْشُوبٍ ، عَنْ ابْنِ رَبِئَابٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ أَبِي عَيْنٍ ، قَالَ : « كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : « إِنَّ اللَّهَ
 أَخَذَ مِيثَاقَ شِعْتِنَا بِالْوَلَايَةِ وَهُمْ دَرُّهُ ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّدْرِ وَالْإِفْرَازِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ
صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ .

۲ - مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيجٍ ، عَنْ مَالِجِ بْنِ
 عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ؛ وَعَنْ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ :

عرض کردم : « خدا بکار بندگان خود دقیقتر [مهربانتر] است ، هر که را خواهد روزی دهد ؟

- ۱۹ سوره ۴۲ - « فرمود : یعنی ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام .

عرض کردم : « هر کس کشت آخرت خواهد ؟ » فرمود : یعنی معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه

« در کشتن بیغزائم » فرمود : یعنی معرفتش را بیغزائم ، تا بهره خود را از دولت ائمه در یافت کند « و
 هر که کشت دنیا خواهد ، از دنیا باو دهیم و در آخرت او را بهره می نیست . - ۲۰ - « فرمود ، یعنی برای
 او ازدولت حق با امام قائم بهره می نیست .

«(در روایات برگزیده و کلی راجع بولایت)»

۱- بکیر بن اعین گوید : امام باقر علیه السلام میفرمود : خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت ،
 در حالیکه مانند موران ریز بودند ، همان روزی که از ذره ما (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه
 بودند) پیمان گرفت و نیز بر بوییت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار گرفت . (راجع بمالم ذر
 در کتاب ایمان و کفر بتفصیل بحث میشود) .

۲- عقبه گوید ، امام باقر علیه السلام فرمود : خدا مخلوق را آفرید ، و هر مخلوقی را که دوست
 میداشت از ماده ای که دوست داشت آفرید ، و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید . و هر مخلوقی را
 که دوست نداشت از ماده ای که دوست نداشت آفرید ، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید ، سپس
 آنها را در سایه ای میموت کرد .

من عرض کردم : سایه چیست ؟ فرمود : نمیبینی که سایه خودت در برابر خورشید چیزی هست و چیزی

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ وَكَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَخَلَقَ مَا أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظُّلُمِ: فَأَيُّ شَيْءٍ الظُّلُمِ؟ قَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَى ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَلَيْتِنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ، فَأَقْرَبَ بَعْضَهُمْ وَأَنْكَرَ بَعْضَهُمْ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا فَأَقْرَبَ بِهَا وَاللَّهُ مِنْ أَحَبِّ وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ وَهُوَ قَوْلُهُ: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: كَانَ التَّكْذِيبُ نَمًّا

٣ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ غَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقِ الْعُمَشَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يُبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا.

نیست (یعنی چیزیت که از خود شخصیت واستقلال ندارد واین تظنیرست برای عالم مثال باعالم ارواح یا عالم ذر) سپس خدا پیغمبران رادر میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را باقرار بخدا دعوت کنند . اینست که خدا فرماید : « و اگر از آنها پیرسی کی خلقشان کرده ؟ خواهند گفت : خدا - ٨٧ - ٤٣ - ٤٠ » سپس خدا ایشان را باقرار نسبت پیغمبران دعوت کرد ، برخی اقرار و برخی انکار نمودند ، آنکاه بولایت ما دعوتشان کرد ، بخدا کسی بدان اقرار کرد که خدایش دوست داشت و آنکه رادشمن داشت ، انکار کرد اینست گفتار خدا : « و آنچه از پیش (در عالم ذر) تکذیب کرده اند ، ایمان نخواهند آورد - ٧٤ - ١٠ - » سپس امام باقر علیه السلام فرمود : تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود ،

شرح - علامه مجلسی ره گوید : عقیده محدثین اینستکه چون خدا نیکی و بدی کردار و عقیده بندگانش را میداند ، نیکان را از گل بهشت آفرید و بدان را از گل جهنم تاهر کدام از آن دو دسته بلیاقت و سزاواری خود برسند بنا براین کردار و رفتار آنها سبب شد که آنگونه خلق شوند ، نه آنکه بر عکس باشد (تاجبر لازم آید) .

و از محدث استرابادی نقل میکند که تشبیه عالم مثال بسایه از این نظر است که آن مرتبه از وجود نیست بوجود خارجی چیزی نیست ولی نسبت به خود چیزی هست یا کتایه از این است که آنها اجسام لطیفه ای بودند .

٣ - امام صادق علیه السلام فرمود : ولایت ماهمان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری راجز بآن مبعوث نساخت .

شرح - ولایت خداست یعنی ولایت از طرف خداست یا بجهت اینستکه ولایت خدا بدون ولایت ماقبول نفوذ . و ولایت مامختص باین شریعت نیست ، بلکه در هر شریعتی لازم بوده است .

﴿ ۱۱۷۵ ﴾ ۴ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ حَقِيْقًا وَتَفْضِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا .

۵ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِیْعٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَاللَّهِ إِنْ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْضِرُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ مَا أَحْصَوْهُمْ وَإِنَّهُمْ لِبَدَنِيُونَ بِوَلَايَتِنَا .

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : وَوَلَايَةُ عَلِيِّ عليه السلام مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِبُيُوتِهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَوَصِيَّةِ عَلِيِّ عليه السلام .

۷ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُودٍ قَالَ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ الْقُضَيْلِ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَصَّبَ عَلِيًّا عليه السلام عِلْمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَمَنْ نَصَّبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا وَمَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

۸ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الرَّشَاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي

۴ - امام صادق عليه السلام میفرمود : هیچ پیغمبری نیامد ، مگر بمعرفت حق ما و برتری ما بر دیگران

(یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود) .

۵ - امام باقر عليه السلام میفرمود : بخدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است ، اگر تمام مردم روی

زمین انجم کنند که يك صف آنها را بشمارند ، نتوانند ، و آن فرشتگان همگی ولایت ما را منتقدند .

۶ - حضرت ابوالحسن عليه السلام فرمود : ولایت علی علیه السلام در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است

و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نماند ، جز بنبوت محمد صلی الله علیه وآله و وصیت علی عليه السلام (یعنی اقرار باین دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است) .

۷ - امام باقر علیه السلام فرمود : همانا خدای عزوجل علی علیه السلام را نشانه ای میان خود و

مخلوقش گماشت ، هر که او را شناسد مؤمن است ، و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را نشناسد گمراه است و هر که دیگری را همراه او گمارد مشرک است ، و هر که با ولایت او آید بیهشت درآید .

شرح - انکار در سورتی است که آنحضرت را بشناسد و مقام امامت و ولایتش را بداند و با وجود آن

بواسطه لجاج و عناد نپذیرد ولی نشناختن در سورتی است که بمقام آنحضرت جاهل باشد .

۸ - ابو حمزه گوید : شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود : همانا علی علیه السلام در پست که خدا

حَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام بَابُ فَتَحَهُ اللَّهُ ، فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : لِي فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ .

﴿ ۱۱۸۰ ﴾ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ : كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شَيْعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةٌ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّدْرِ ، بِالْأَقْرَابِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ وَعَرَضَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام أُمَّتَهُ فِي الطَّيْنِ وَهُمْ أَطْلَلَةٌ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطَّيْنَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ وَخَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِاللَّغْوِ غَايِمٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَعَرَّ فَمَنْ رَسُوهُ اللَّهُ عليه السلام وَعَرَّ فَمَنْ عَلِيًّا وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ

(بَابُ)

فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَالتَّفْوِضِ إِلَيْهِمْ

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي

آرا (بروی بندگاش) گشوده ، هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است ، و هر کس نه داخل شود و نه خارج شود (بیطرف باشد یا آنحضرت را نشناسد) در زمره کسانی است که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است : من درباره آنها بخواست خود رفتار کنم . (یا بیعت و یا بدوزخشان برم)

۹ - و می فرمود : خدا از شیعیان ما آنکاه که در عالم ذر بودند ، بولایت ما پیمان گرفت ، روزیکه از همه در عالم ذر پیمان میگرفت ، و نیز بر پوینت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت ، و خدای جل و عز امتش را که مانند سایه ما بودند (روح بدون پیکریا یا پیکر مثالی بودند) بمحمد صلی الله علیه و آله در کل ارازمه فرمود ، و آنها را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید ، و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنها پیمان آفرید ، و ایشانرا بر پیشم بر صلی الله علیه و آله عرضه داشت ، حضرت آنها را شناخت و علی هم آنها را شناخت و ما آنها را از سیاق گفتار میشناسیم (یعنی از گوشه و کنار گفتارشان صحبت و ولایت آنها نسبت بما واضح میشود) .

(در شناسائی الهه دوستان خود را و واگذاری کارشان بالمه علیهم السلام)

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : مردی خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمد و آنحضرت همراه اصحابش بود ، بر آنحضرت سلام کرد و گفت : بخدا من ولایت و محبت تو را دارم ، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دروغ گویی ، گفت : چرا ، بخدا من محبت و دوستی تو را دارم و تا سه بار تکرار کرد ، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : دروغ گویی ، تو چنانکه گویی نیستی ، همانا خدا روحهای مردم را دو هزار سال

عَبْدَ اللَّهِ ﷺ أَنْ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَهُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَنَا وَاللَّهِ أُجِبُكَ وَأَتَوْلَاكَ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ : كَذَبْتَ ، قَالَ بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي أُجِبُكَ وَأَتَوْلَاكَ ، فَكَرَّرَ ثَلَاثًا ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ : كَذَبْتَ ، مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفَنِيِّ عَامٌ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحَبَّبَ لَنَا ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ ، فَأَيْنَ كُنْتَ ؟ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَلَمْ يُرَاجِعْهُ .

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : كَانَ فِي النَّارِ ،

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَشَارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ : إِنَّا نَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النِّفَاقِ .

۳- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَنُحَيْلُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عُثَيْبِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَمَامِ : فَوَضَّ اللَّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَضَّ مِنْ إِيَّاهُ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ . وَذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا وَسَأَلَهُ آخَرَ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ، ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرَ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنْ أَوْ (أَعْطِ) بِغَيْرِ حِسَابٍ ، وَهَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيِّ ﷺ ، قَالَ :

پیش از بدنهایشان آفرید و سپس دوستان ما را بما عرضه کرد ، بخدا که من روح ترا در میان آنها ندیدم ، پس تو کجا بودی ؛ آنکاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت . و در روایت دیگر است که امام صادق ﷺ فرمود : او در آتش دوزخ بود .

شرح - راجع بتوضیح و تفسیر دوهزارسال و تقدم خلقت روح بر بدن دانشمندان مطالبی گفته اند مبنی بر حدس و تخمین ، پس ارجاع علم آن بخدا و رسول و اوصیائش اولی بنظر میرسد .

۲- امام باقر ﷺ فرمود : ما هر گاه مردی را ببینیم ، ایمان یا نفاق او را بحقیقتش میشناسیم . (یعنی حقیقت و واقع ایمان یا حقیقت و واقع نفاق او را میشناسیم و چیزی از ایمان یا نفاق او بر ما پوشیده نمی ماند .)

۳- عبدالله بن سلیمان گوید : از امام صادق ﷺ راجع بامام پرسیدم که آیا کار با او گذارنده است چنانکه سلیمان بن داود و گذارنده بود ؛ فرمود : آری ، و دلیلش اینست که : مردی از امام مسأله ای پرسید ، آن حضرت جوابش گفت ، سپس دیگری همان مسأله را پرسید و او جوابی بر خلاف جواب اول گفت ، باز دیگری همان مسأله را پرسید و او جوابی بر خلاف آن دو جواب گفت ، سپس فرمود : اینست بخشش ما ، منت گذار یا ببخش بدون حساب . - ۳۹ سوره - ۳۸ . در قرائت علی ﷺ اینگونه است (و در قرائت مشهور بجای اعط ، امسک است) .

قُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ ؟ قَالَ سُبْحَانَ اللهِ أَمَا تَسْمَعُ اللهُ يَقُولُ : «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» وَهُمْ الْأَتْمَّةُ وَ آئِنَهَا لِسَبِيلِ مَقِيمٍ ، لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَدًا ، ثُمَّ قَالَ لِي : نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ ، إِنَّ اللهَ يَقُولُ : «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَايِكُمْ» إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ، وَهُمْ الْعُلَمَاءُ ، فَإِنْسَ سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ ، نَاجِ أَوْهَالِكِ ، فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمُ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ

« أَبْوَابُ التَّارِيخِ »

(بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

(وَوَفَاتِهِ)

وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ لِأُمَّتِي عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَّتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ . وَرُوِيَ أَيْضًا عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً . وَحَمَلَتْ بِهَا أُمُّهُ فِي أَيَّامِ

من عرض کردم : اصلحك الله امام که این جواب را میگوید ، آنها را میشناسد ؟ (که هر يك را مطابق فهم واستمدادش پاسخ میگوید) فرمود : سبحان الله !! مگر نمیشنوی که خدا میفرماید : « در اینها نشانه‌هایی است برای باره‌ک بینان - ۷۵ سوره ۱۵ - ، و آنها ائمه هستند » و آن در راهی با برجاست ، که هیچگاه اذآن خارج نفوذ (بحديث ۵۷۳ رجوع شود) .

پس بمن فرمود : آری امام زمانیکه مردی را ببیند ، او را میشناسد و رنگش را (ایمان یا نفاقش را) میشناسد ، و اگر سخن او را از پشت دیوار هم بشنود ، او را و شخصیتش را میشناسد ، همانا خدا میفرماید « از جمله آیات خدا آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شامست ، همانا در این اختلاف برای جهانیان نشانه‌هایی است - ۲۱ سوره ۳۰ - ، و آنها دانشمندان (ائمه عليهم السلام) هستند ، پس امام هر امری را که بشنود و بزبان آید ، میفهمد ، چه آنکه گوینده اهل نجات یا هلاکت باشد ، از اینجهت است که بمردم آنگونه پاسخ میدهد . (یعنی چون امام از طرز گفتار مردم مقدار فهم واستمداد و ایمان و کفر آنها را میفهمد و درجه آمادگی و پذیرش آنها را تشخیص میدهد ، از اینجهت هر کس را بنوعی خاص پاسخ میگوید) .

ابواب تاریخ

۵) زندگی و وفات پیغمبر (ص) ﷺ

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هنگام ظهر و پروا بی هنگام طلوع فجر روز جمعه دوازدهم ربیع الاول

التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى وَكَانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَوُلِدَتْهُ فِي شَعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ نَجْمٍ بْنِ يُوسُفَ فِي الرَّأْيَةِ الْقُصُوفِي عَنْ يَسَارِكِ وَأَنْتَ ذَاخِلُ الدَّارِ ، وَقَدْ أَخْرَجَتِ الْخَيْرِزَانُ ذَلِكَ الْبَيْتَ فَصَبَّرَتْهُ مَسْجِدًا ، يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ ، وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَعْنِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ، ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ، ثُمَّ قُبِضَ ^{عَلَيْهِ} لِأَسْبَغِ عَشْرَةَ لَيْلَةٍ مَصَّتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ وَسِتِينَ سَنَةً وَتَوَفِّي أَبُوهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَحْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَمَاتَتْ أُمُّهُ أَمِينَةُ بِنْتُ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ ^{عَلَيْهِ} ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِلنَّبِيِّ ^{وَالصَّلَاةُ عَلَيْهِ} نَحْوَ ثَمَانِ سِنِينَ وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَهُوَ ابْنُ بَعْشَ عَشْرِينَ سَنَةً ، قَوْلِدَلَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَعْنِهِ ^{وَالصَّلَاةُ عَلَيْهِ} الْقَاسِمُ وَرُقِيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كَلْثُومُ وَوُلِدَلَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ وَالطَّاهِرُ وَفَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَرُوِيَ أَيْضًا أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأَنَّ الطَّيِّبَ وَالطَّاهِرَ ^{وَالصَّلَاةُ عَلَيْهِمَا} وَلِدَا قَبْلِ مَعْنِهِ ، وَمَاتَتْ خَدِيجَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ

عام القبل (۱) ، جهل سال پیش از بمبت متولد شد ، مادرش در ایام تشریق (۲) نزد جمرة وسطی باو حامله گشت و مادرش در منزل (شوهر خود) عبدالله بن عبدالمطلب بود . و آنحضرت را در شعب ایطالب درخانه محمد بن یوسف ، در آخرین زاویه دست چپ کسیکه وارد خانه میشود ، زاید . خیزران (مادر هادی عباسی) آنخانه را (از کاخ محمد بن یوسف) بیرون کرد و مسجدش نمود ، و مردم در آن نماز میخواندند پینمبر (سر) ، پس از بمبتش ۱۳ سال در مکه بود آنکاه بدینته مهاجرت فرمود و ۱۰ سال هم در آنجا بود ، سپس در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول که ۶۳ سال داشت وفات کرد .

پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد دائمیهای آنحضرت وفات کرد و او دو ماهه بود و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب ، در چهار سالگی آنحضرت وفات کرد ، و عبدالمطلب زمانی وفات کرد که آنحضرت قریب ۸ سال داشت و با خدیجه ازدواج فرمود ، زمانی که بیست و چند ساله بود ، برای پینمبر از خدیجه ، قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم پیش از همیشه متولد شد و طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام بعد از بمبت ، و نیز روایت شده که بعد از بمبت قیر از فاطمه علیها السلام متولد نشد و طیب و طاهر پیش از بمبت متولد شدند ، خدیجه علیها السلام یکسال پیش از هجرت زمانی که پینمبر

(۱) سالی که امره سردار لشکر حبشه با پیل سواران بقصد جسارت بخانه کمبه آمد و بمذاب خدا گرفتار شد ، قرآن کریم داستانش را در سوره فیل بیان میکند .

(۲) ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بعد از احوال حج است که اسلام آنرا در ماه ذی حجه قرار داده ولی اعراب جاهلیت دو سال در محرم حج میگزاردند و دو سال در سفر و همچنین در ماههای بعد در هر ماهی دو سال حج میگزاردند ، پس بنا بر آنکه تولد حضرت در ماه ربیع الاول بوده و ۹ ماه هم در شکم مادر بوده باشد ، ایام تشریق زمان حملش در جمادی الثانیه بوده است .

الله ﷺ مِنَ الشَّعْبِ وَكَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِسَنَةٍ وَمَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ حَدِيحَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا
فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلَ الْمَقَامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَشَكَاَ ذَلِكَ إِلَى جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ
سَلَامٌ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَخْرِجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ
وَأَمْرُهُ بِالْهَجْرَةِ.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحِي حَمَادٍ
الْكَاتِبِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيِّدَ وَوَلَدِ
آدَمَ؟ فَقَالَ: كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدًا مَنْ خَلَقَ اللَّهُ: وَمَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ.

(۱۱۸۵) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ حَمَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَدَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةَ خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ
۳ - أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَنَجَّارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ
عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَرْزُومٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ
وَعَلِيًّا نُورًا يَعْطِي رُوحًا يَلَابِسُكَ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي
وَتُتَمَجِّدُنِي، ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُتَمَجِّدُنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي، ثُمَّ قَسَمْتُهَا
ثِنْتَيْنِ وَقَسَمْتُ الثَّنَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً: مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَعَلِيٌّ وَاحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ.

صلی الله علیه وآله از شب ایطالب بیرون آمد وفات کرد ، و ابوطالب یکسال بعد از خدیجه وفات کرد ،
چون پینمبر صلی الله علیه وآله آندونفر را از دست داد ، ماندن درمکه برایش ناگوار آمد و او را اندوسختی
گرفت و بجبرئیل علیه السلام شکایت کرد ، خدا پتمالی باو وحی کرد که از شهریکه مردمش شکر نند بیرون رو ، زیرا
تو درمکه بعد از ابوطالب یاوری نداری : و آنحضرت را امر بهجرت فرمود .
۱ - حسین بن عبدالله گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : رسول خدا صلی الله علیه وآله سرور
فرزندان آدم بود ؟ فرمود بخدا او سرور مخلوق خدا بود ، و خدا هیچ مخلوقی را بهتر از محمد صلی الله
علیه وآله نیافریده .

۲ - امام صادق علیه السلام از پینمبر صلی الله علیه وآله یاد کرد و فرمود : خدا هیچ نفس کشی را
بتر از محمد صلی الله علیه وآله نیافریده .

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود : خدای تبارک و تعالی فرماید : ای محمد ! من ترا و علی را بصورت
نوری پینی روحی بدون پیکر آفریدم ، پیش از آنکه آسمان وزمین وعرش و دریایم را بیافرینم ، پس تو
همواره پکتامی و تمجید مرا میکنی ، سپس دوروح شمارا گرد آوردم و یکی ساختم ، و آن پیکروح مرا تمجید
و تقدیس و تهلیل (۱) میکنی ، آنگاه آنرا بدوقسمت کردم و باز هر یک از آندوقسمت را بدوقسمت نمودم تا چهار

(۱) تهلیل پینی گفتن لا اله الا الله و خدا را بیگانگی ستودن .

ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَ بِهَا رُوحًا بِإِلَافِ بَدَنِ ، ثُمَّ مَسَحَنَا بِبَيْمِنِهِ فَأَقْضَى نُورَهُ فِينَا .
 ۴ - أَحْمَدُ . عَنْ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَصِيلِ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ : قَالَ
 سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام : يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا
 وَتَفَعَّحْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنْبِي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَى خَلْقِي جَمِيعًا ،
 فَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي وَأَوْجَبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ وَفِي نَسْلِهِ ، مِمَّنْ اخْتَصَصْتُهُ
 مِنْهُمْ لِنَفْسِي

۵ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي الْقَصِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ ،
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الثَّانِي فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَعَفِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ ، فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ،
 ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ ، فَهُمْ
 يُجَلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ وَيَحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ وَلَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، ثُمَّ قَالَ :

روح شد ، محمد بکی ، علی یکی ، حسن و حسین دوتا .

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید ، آنگاه با دست خود ما را
 مسح کرد و نورش را بما رسانید .

شرح - مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث اقوالی از خود و دانشمندان دیگر نقل می کند ، ولی
 آنچه جلب توجه ما را میکند ، اینست که میگوید : **والله يعلم حقایق تلك الاسرار و حجبها الاخيار**
عليهم السلام ، خدا و حجج بر گزیده او حقایق این اسرار میداند .

۴ - امام باقر عليه السلام میفرماید : خدایتعالی بمحمد صلی الله علیه و آله وحی کرد که : ای محمد ! من
 ترا آفریدم ، در حالی که هیچ بودی و از روح خود در تو دمیدم ، برای شرافتی که از خود نسبت بتو قائل
 شدم ، زمانی که اطاعت ترا بر همه خلقم واجب ساختم ، پس هر که ترا فرمانبرد ، مرا فرمان برده .
 و هر که نافرمانی تو کند ، نافرمانی من کرده است . و آن اطاعت را نیز در باره علی و نسلش ، آنهایی را که
 بخود مخصوص نمودم (پارده فرزند معصوم او) واجب ساختم .

۵ - محمد بن سنان گوید : نزد امام محمد تقی عليه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم ، حضرت
 فرمود : ای محمد ! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود (یکانه ای غیر او نبود)
 سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید ، آنها هزار دوران بمانند ، سپس چیزهای دیگر را آفرید . و ایشان
 را بر آفرینش آنها گواہ گرفت و اطاعت ایشانرا در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و
 کارهای مخلوق را بایشان وا گذاشت . پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام
 سازند ، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند . سپس فرمود : ای محمد ! اینست

يَا مُحَمَّدُ هُنُوَ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَ مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقَّ وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحَقَّ ، حُذَّهَا
إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ .

۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَنْ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : يَا أَيُّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بَعِثْتَ
أَخْرَجَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَحَدَ اللَّهُ مَبْنِقَ
التَّبَسُّبِ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ، فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيِّي قَالَ بَلَى ، فَسَبَقْتُهُمْ
بِالْأَقْرَارِ بِاللَّهِ .

(۱۱۹۰) عنه عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ
عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَطْلَعِ؟ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ
كُنَّا عِنْدَ دَبَّتِنَا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا ، فِي ظِلِّهِ خَضْرَاءٌ ، نُسَحُّهُ وَ نَقْدِسُهُ وَ نَهْلِلُهُ وَ نَمَجِّدُهُ وَ مَا مِنْ
مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى يَدَّأَلُهُ فِي حَلْقِ الْأَشْيَاءِ فَحَلَقَ مَا شَاءَ ، كَيْفَ شَاءَ مِنْ
الْمَلَائِكَةِ وَ غَيْرِهِمْ ، ثُمَّ أَنَّهُ عَلِمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا .

۸ - سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ : سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ بَعْقُوبَ ، عَنْ سِنَانِ بْنِ طَرِيفٍ ،
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : قَالَ : إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِ نَوَى اللَّهِ بِأَسْمَائِنَا إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

آن دهاشی که هر که اذآن جلو رود (غلو کند ، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد
دایره نشود) ناپود گشته [دهنش را باطل کرده] و هر که بآن بچسبد ، بحق رسیده است ، ای محمد
هواره ملازم این دیانت باش ،

۶ - امام صادق عليه السلام فرمود : یکی از قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : شما که آخرین و
پایان پیغمبران هستی ، بچه سبب (در مقام و رتبه) از همه پیش افتادی ؟ فرمود : زیرا من نخستین کسی
بودم که پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی که پاسخ گفتم ، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها
را بر خودشان گواہ ساخت که مگر نه اینست که من پروردگار شما هستم ؟ گفتند چرا ، من نخستین پیغمبری
بودم که چرا گفتم : پس سبقت من بر پیغمبران بواسطه اقرار بخدا بود (که پیش از همه گفتم) .

۷ - مفضل گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : آنگاه که در اطله (عالم ارواح یا عالم مثال
یا عالم ذر) بودید بچه کیفیت بودید ؟ فرمود : نزد پروردگار خود بودیم ، کسی جز ما نزد او نبود در
سایه سبزی بودیم . و خدا را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می گفتیم ، و هیچ فرشته مقرب و جانانداری غیر
ما نبود ، تا آنکه خدا آفرینش چیزها را اراده کرد ، پس آنچه خواست ، چنانکه خواست از ملائکه و غیر
آنها آفرید ، و سپس علم آنرا بما رسانید .

۸ - امام صادق علیه السلام میفرمود : ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت ، چون

الأرض أمر مُمادياً فنادى: أشهد أن لا إله إلا الله - ثلاثاً - أشهد أن محمداً رسول الله - ثلاثاً - أشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً - ثلاثاً -

۹ - أحمد بن إدريس ، عن الحسين بن عبد الله الصغير ، عن محمد بن إبراهيم الجعفري عن أحمد بن علي بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علي ابن أبي طالب عليه السلام عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن الله كان إذ لا إله كان ، فخلق الكنان والمكان ، وخلق نوراً لنوار ، الذي نُورت منه الأنوار وأجرى فيه من نوره الذي نُورت منه الأنوار وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً ، فلم يزل نورين ، أولين ، إذ لا شيء كَوْن قبلهما ، فلم يزل الأبخريان ظاهرين مُطهرين في الأضلاب الطاهرة حتى أفرقا في أظهر ظاهرين في عبد الله وأبي طالب عليه السلام .

۱۰ - الحسين [عن محمد] بن عبد الله ، عن محمد بن سنان ، عن المفضل ، عن جابر بن يزيد قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : يا جابر إن الله أَوَّل ما خلق خلقاً محمداً عليه السلام و عترته الهداة المهتدين ، فكانوا أشباح نور بين يدي الله ، قلت : وما الأشباح ؟ قال : ظل التورادان نورانية بالأزواج وكان مؤيداً بروح واحدة وهي روح القدس ، فيه كان يعبد الله وعترته ولذلك خلقهم علماء ، علماء ، بررة ، أصفياء ، يعبدون الله بالصلاة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل ويصلون الصلوات ويحججون ويصومون .

خدا آسمانها وزمین را آفرید بناد می دستور داد تا فریاد زد : گواهی دهم که شایسته پرستش جز خدا نیست - سه بار - گواهی دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست - سه بار - گواهی دهم که علی از روی حق امیر مؤمنانست - سه بار - .

۹ - و فرمود : همانا خدا بود و هیچ پدیده نمی نبود ، سپس پدیده و مکان را آفرید و نورالانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود که همه نورها از آن نوریافت در آن (نورالانوار) جاری ساخت و آن نور است که محمد و علی را از آن آفرید ، پس محمد و علی دو نور نخستین بودند زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود ، و آندو همواره پاک و پاکیزه در سلیمهای پاک جاری بودند تا آنکه در پاکترین آنها یعنی عبد الله و ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند .

۱۰ - جابر بن یزید گوید : امام باقر علیه السلام بمن فرمود : ای جابر ! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان رحمتا و هدایت شده او را آفرید ، و آنها در برابر خدا اشباح نور بودند هر شکر دم : اشباح چیست ؟ فرمود : یعنی سایه نور ، پیکرهای نورانی بدون روح ، و محمد صلی الله علیه و آله تنها بیک روح مؤید بود و آن روح القدس بود که او و خاندانش بوسیله آن روح خدا را عبادت میکردند و از اینجهت خدا ایشانرا خویشترن دار ، دانشمند ، نیکوکار ، برگزیده آفرید ، با نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل خدا را عبادت میکردند و نمازها را میکردند و وحج میکردند و روزه میکردند .

۱۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ سَبَابَ الصَّبْرِ فِي عَنِ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ : لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْرٌ ، وَكَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدَمَرٌ فِيهِ لَطِيبٌ عُرِفَ فِيهِ وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجْرٍ وَلَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ

(۱۱۹۵) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَسْرٍ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْتَهَى بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى مَكَانٍ فَحَلَى عَنْهُ ، فَقَالَ لَهُ : يَا جَبْرِئِيلُ تَحْلِينِي عَلَيَّ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ ؟ فَقَالَ : أَمْسِدْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ وَطَّئْتُ مَكَانًا مَا وَطَّئُهُ بَشَرٌ وَمَا مَشَى فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ .

۱۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ : سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ : جَعَلَتْ فِذَاكَ كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْفَقَهُ جَبْرِئِيلُ مَوْقِفًا فَقَالَ لَهُ : مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ ؛ فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلَا نَبِيٌّ ، إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّيُ قَالَ : يَا جَبْرِئِيلُ وَكَيْفَ يُصَلِّيُ ؟ قَالَ : يَقُولُ : سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَارُبُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ، سَمِعَتْ رَحْمَتِي عَصَبِي ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ

۱۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : در رسول خدا صلی الله علیه وآله سه چیز بود که در هیچکس جز او نبود : ۱ - بایه نداشت (زیرا نور اوتحت الفعاع خورشید نیگشت) ۲ - از راهی نیگنشت جز آنکه هر کس بداد دو روز سه روز از آنجا میگنشت بواسطه بوی خوشش میبهد پیشبران آنجا عبور کرده است ۳ - از هیچ سنگه و درختی عبور نمیکرد ، جز آنکه برای اوسجده می کرد . (واین سجده بمنوان احترام بوده عبادت و منوی بود نه ظاهری ظنر تسبیح موجودات خدا را) .

۱۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه وآله را بمراج بردند ، جبرئیل او را بجائی رسانید و خود پا او نیامد . حضرت فرمود : ای جبرئیل ! در چنین حالی مرا تنها میگذاری ! گفت : برو ، بخدا درجائی قدم گذاشته ای که هیچ پبری قدم نگذاشته و پیش از تو هم بشری در آنجا راه نرفته .

۱۳ - علی بن ابی حمزه گوید : ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید و من حاضر بودم عرض کرد : قربانت ، پیشبر صلی الله علیه وآله را چند مرتبه بمراج بردند ؟ فرمود : دوبرتبه ، و جبرئیل او را در مقامی نگه داشت و گفت : درجایت بایست ای محمد ! زیرا در جایی ایستاده ای که هرگز هیچ فرشته و پیشبری در آنجا نایستاده است . هانا پروردگارت در نماز است ، فرمود : ای جبرئیل ! چگونه نمازی ؟ گفت : میفرماید : سبح ، قلوس ، منم پروردگام ملائکه و روح که رحمت بر خشم پیشی دارد ، پیشبر (ص)

عَمَّوْكَ عَمَّوْكَ ، قَالَ : وَكَانَ كَمَا قَالَ اللهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ؟ قَالَ : مَا بَيْنَ سَيْبِهَا إِلَى رَأْسِهَا ، فَقَالَ : كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَاوَأُ حِجْفُوًّا وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ : زَبْرَجْدٌ ، فَنَظَرْتُ فِي مَنْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللهُ مِنْ نُورِ الْعِظْمَةِ ، فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : يَا أَحْمَدُ ! قَالَ : لَبَّيْكَ رَبِّي قَالَ : مَنْ لَأَمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ ؟ قَالَ : اللهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِدُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَصِيرٍ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! وَاللهِ مَا جَاءَتْ وَلَا يَهْدِي مِنَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً . ۱۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمِيرٍ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صِفْ لِي نَبِيَّ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : كَانَ نَبِيُّ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْبَضَ مُشْرَبِ حُمْرَةٍ ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ ، مَقْرُونِ الْحَاجِبَيْنِ ، شَتْنِ الْأَطْرَافِ كَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلَى بَرَائِنِهِ عَظِيمٍ مُشَافِئَةِ الْمُنْكَبَيْنِ ، إِذَا التَفَعَّتْ يَلْتَفَعْتُ جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ ، سُرْبَتُهُ سَائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرْبَتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِصَّةِ الْمُصَفَّاءِ وَكَأَنَّ عُنُقَهُ إِلَى كَاهِلِهِ إِبْرِيْقُ فِصَّةٍ ، يَكَادُ أَنْفَعُهُ

فرمود : بارخدا یا در گذشتت را خواهم ، در گذشتت را خواهم ، امام فرمود : وهمچنان بود که خدا فرماید
پنجمبر بمقام « قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » رسید - ۹ - سوره ۵۳ - .

ابوبصیر بحضرت عرضکرد : قربانت ، قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى چیست ؟ فرمود : بمقدار فاصله میان هلالی
کمان تاسرش ، سپس فرمود : ودر میان آندو حجابی میدرخشید و خاموش میشد و بگمانم فرمود : زهر جدی
بود ، پس پنجمبر نور عظمت را از اندازه سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواهد (از کمترین درجه تا بالاترین
مرتبته) مشاهده فرمود : و خدای تبارک و تعالی فرمود : ای محمد ! عرضکرد : لبیک پرورد گارم ! فرمود :
کیست برای امتت بعد از تو ؟ (رهبرشان کیست ؟) عرضکرد : خدا داناتر است ، فرمود : علی بن
ابیهالب است ، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای رؤسیدان ، دست و پا درخشانان ، سپس امام سادق
علیه السلام با بوبصیر فرمود : ای ابا محمد ! بخدا ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده ، بلکه شفاهاً از
آسمان رسیده است .

۱۴ - جابر گوید : با امام باقر علیه السلام عرضکردم : پنجمبر خدایا برایم وصف کن ، فرمود : پنجمبر
خدا (ص) رنگش سفید مایل بسرخ بود ، چشمانش سیاه و درشت ، ابروانش بهم پیوسته ، کف دست و پایش
پر گوشت و غیر کوتاه بود و از سفیدی گویا در قالب نقره بود ، سراسنخوانهای شانهاش درشت بود ، از شدت
انس و مهری که با مردم داشت ، هر گاه متوجه کسی میشد ، با تمام بدن متوجه میشد (نه آنکه مانند
متکبران خود بین بگوشه چشم و ابرو بنگرد) رشته موئی از گودی کلوش تاسر نافش کشیده و مانند خط
میان صفحهئی از نقره درخشان بود (زیرا در میان صفحه محدب نقره ، خط سیاهی بنظر میرسد و از این
تشبیه معلوم می شود که سایر قسمتهای شکم بدون مو و براق بوده است) و از گردن تا شان مانند گلاب پاش

إِذَا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْمَاءَ وَإِذَا مَشَى تَكَمَّأَ كَأَنَّهُ يُنَزَّلُ فِي صَبَبٍ ، لَمْ يَرِ مِثْلَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ ^{وَالصَّحَابَةُ}

۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِيَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ نَجْمِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ مَثَلُ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيِّبِ وَعَلَمِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ، فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَفَعَرْتُ لِعَلِّي وَشِعْبَةَ ، إِنَّ رَبِّي وَعَدْبِي فِي شِعْبَةَ عَلَيَّ خَصَلَةٌ ، قَبْلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَمَاهِي ؟ قَالَ : الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَأَنْ لَا يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ .

۱۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيِّبٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَيُضَاعَلِي كَفَّهُمْ قَالَ : أَنْتُمْ وَأَيُّهَا النَّاسُ مَا فِي كَفِّي ؟ قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشَّمَالِ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ وَأَيُّهَا النَّاسُ مَا فِي كَفِّي ؟ قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، ثُمَّ قَالَ : حَكَمَ اللَّهُ وَعَدَلَ ، حَكَمَ اللَّهُ وَعَدَلَ ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ .

نقره می بود . بینی کشیده می داشت که هنگام نوشیدن آب ، نزدیک بود آب را پس زند ، و چون راه معرفت بجلو متمایل میشد ، مثل اینکه بسرازمی میروید ، مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دیده نشده . نه پیش او و نه بعد از او صلی الله علیه وآله .

۱۵- امام صادق عليه السلام فرمود : همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : خدا امت مرا در عالم طینت بر این مجسم کرد ، و نامهای ایشان را بمن آموخت ، چنانکه همه نامها را بس آدم آموخت ، آنکه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) بر من گذشتند . من برای علی و شیعیانش آموزش خواستم . و پروردگارم یک مطلب را در پاره شیعان علی بن وعده داد ، عرض شد : یا رسول الله ، آن مطلب چیست ؟ فرمود : آموزش برای ایمان آوردن گناشان ، و در گذشت از گناهان ، برای کوچک و بزرگشان ، و اینکه تبدیل گناه بحسنه و ثواب (که در آیه شریفه **يبدل الله سيئاتهم حسنات** است) برای آنها باشد .

۱۶- امام صادق عليه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مردم خطبه خواند ، و سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد ، و فرمود : ای مردم ! می دانید درمشت من چیست ؟ گفتند : خدا و پیغمبرش دانانترند . فرمود : در آنست نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت ، سپس دست چپش را بلند کرد و فرمود : ای مردم امیدانید در این مشت من چیست ؟ گفتند : خدا و پیغمبرش دانانترند . فرمود : نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنهاست تا روز قیامت (یعنی مشخصات بهشتیان و دوزخیان برای چنان روشن است که گویا در کف دستم موجود است) ، سپس فرمود : خدا حکم فرموده و عدالت نموده ،

۱۳۰۰) عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ لَهُ خَاصَةً يُذَكِّرُ فِيهَا خَالَ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةَ عليها السلام وَصِفَاتِهِمْ ، فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنَا لِحِلْمِهِ وَأَنَاةِ وَعَظْفِهِ مَا كَانَ مِنْ عَظِيمِ جُرْمِهِمْ وَقَبِيحِ أَعْقَابِهِمْ ، أَنْ انْتَجَحَ لَهُمْ أَحَدَ أَنْبِيَائِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ عليه السلام مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلِدَهُ وَفِي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَحْتَدَهُ ، غَيْرَ مَشُوبٍ حَسَبُهُ وَلَا مَمْرُوجٍ نَسَبُهُ وَلَا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ ، بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُنُهَا وَنَطَقَتْ بِهِ الْعُلَمَاءُ بِنِعْمَتِهَا وَتَأَمَّلْتُهُ الْحُكَمَاءُ بِوَضْعِهَا ، مُهَدَّبٌ لِأَيْدَانِي هَاشِمِيٌّ لِأَبْوَاذِي ، أَبْطَحِي لِأَيْسَامِي ، شَبِيهُهُ الْحَيَاءُ وَطَبِيعَتُهُ السَّخَاءُ مَجْبُودٌ عَلَى أَوْقَارِ التَّوْبَةِ وَأَخْلَاقِهَا ، مَطْبُوعٌ عَلَى أَوْصَافِ الرِّسَالَةِ وَأَخْلَامِهَا إِلَى أَنْ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللَّهِ إِلَى أَوْقَاتِهَا وَجَرَى بِأَمْرِ اللَّهِ الْقَضَاءُ فِيهِ إِلَى نِيَّاتِهَا ، أَدَّاهُ مَحْتَمُومٌ قَضَاءُ اللَّهِ إِلَى غَايَاتِهَا ، بَشَّرَتْ بِهِ كُلُّ أُمَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا وَيَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلَى أَبِي مِنْ ظَهَرٍ إِلَى ظَهَرٍ ، لَمْ يَخْلِطْهُ فِي عُنُقِهِ سِيفٌ وَلَا يَنْجِسُهُ فِي وِلَادَتِهِ نِكَاحٌ ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ ، فِي حَبِيرٍ فِرْقَةٍ وَأَكْرَمٍ سَبْطٍ وَأَمْنَعٍ رَهْطٍ وَأَكْلًا حَمَلٍ وَأَوْدَعَ جِجْرٍ ، اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَأَرْتَضَاهُ وَاجْتَبَاهُ وَأَتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ وَمِنَ الْحِكْمِ نِيَابِعَهُ ، ائْتَعَنَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ وَرَبِيعاً

خدا حکم فرموده و عدالت نمود ، گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند

۱۷- امام صادق عليه السلام در خطبه‌ای که بذکر حال صفات پیغمبر و ائمه علیهم السلام اختصار داده میفرماید : آن بردباری و وقار و مهربانی که خدا داشت ، گناهان بزرگه و کارهای زشت مردم ، او را مانع نشد که برای آنها بر گزیند دوست‌ترین و شریفترین پیغمبرانش را ، یعنی محمد بن عبدالله (س) را که در حریم عرت تولد یافته ، و در خاندان شرافت اقامت گزیده ، حسبش ناآمیخته و نسبش آلوده نگشته بود ، صفاتش یر دانشمندان نامعلوم نبود ، پیغمبران در کتب خود بوجودش مزده داده ، و صفاتش را دانشمندان بیان کرده و حکیمان در وصفش اندیشیده بودند ، پاکیزه اخلاقی بود بی نظیر ، هاشمی نسبی بی مانند ، مکی و لمنی بی هم‌تراز .

حیا صفت او بود و سخاوت طبیعتش ، بر منافع و اخلاق نبوت سرشته شده و اوصاف و خویشن‌داری‌های رسالت بر او مهر شده بود . تا آنکه که سوائل مقدرات خدا او را بوقت خود رسانید ، و قضا و قدر ، بامر خدا او را پایان کارش کشانید ، حکم حتمی خدا او را بسوی سرانجامش برد ، هرامتی امت پس از خود را بوجودش مزده داد ، پشت پشت هر پدری او را پیدر دیگر تحویل داد ، از زمان آدم تا برسد پیدرش عبدالله اصل و حسبش بزنا آمیخته نشد و ولادت او با نزدیکی نامشروعی پلید نکشت ، ولادتش در بهترین طایفه و گرامیترین نواده (بنی هاشم) و شریفترین قبیله (فاطمه مغزومیه) و محفوظترین شکم بار داد (آئمه هفت و هب) و امانت دادترین دامن بود .

خدا او را بر گزید و پسندید و انتخاب کرد ، و کلیدهای دانش و سرچشمه‌های حکمت بدو داد . او را مبعوث کرد تا رحمت بندگان و بهار جهان باشد ، و خدا کتابی را بر او نازل کرد که بیان و توضیح هر

لِلْبِلَادِ وَأَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ فِيهِ الْبَيِّنَاتُ وَالْبَيِّنَاتُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ . قَدْ بَيَّنَّهَ لِلنَّاسِ وَنَهَجَهُ يَمْلِكُ قَدْ فَصَّلَهُ وَدَبَّرَ قَدْ أَوْضَحَهُ وَقَرَأَيْصَ قَدْ أَوْجَبَهَا وَحُدُودَ حَدَّهَا لِلنَّاسِ وَبَيَّنَّهَا وَأُمُورٍ قَدْ كَشَعَهَا لِخَلْقِهِ وَأَعْلَنَهَا ، فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ وَمَعَالِمٌ تَدْعُو إِلَى هُدَاةٍ ، فَبَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَصَدَعَ نِيْمًا أَمْرًا وَأَدْنَى مَا حُمِلَ مِنْ أَنْفَالِ التَّبَوُّةِ وَصَبَرَ لِرَبِّهِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَصَحَّ لِأُمَّتِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى التَّجَاةِ وَحَدَّثَهُمْ عَلَى الذِّكْرِ وَدَاوَهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى ، يَمْنَاهِجَ وَدَوَاجٍ ، أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا وَمَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا ، كَيْلًا يَصَلُّوْا مِنْ بَعْدِهِ . كَانَتْ بَيْنَهُمْ رَوْوْفًا رَحِيمًا .

۱۸ - محمد بن یحییٰ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أُمِّئَةَ بِنْتِ عَلِيِّ الْقَيْسِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَحْجُوجًا بِأَبِي طَالِبٍ ؟ فَقَالَ : لِأَوْلَاكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعًا لِلْوَصَايَا فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلَى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ ؟ فَقَالَ : لَوْ كَانَ مَحْجُوجًا بِمَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ ، قَالَ : فَقُلْتُ : فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ ؟ قَالَ : أَقْرَبَ بِالنَّبِيِّ رَيْمًا جَاءَ بِهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا وَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ .

چیز در آنست ، یعنی قرآنی بلفظ عربی بدون کجی ، شاید مردم پرهیزگار شوند ، آنرا برای مردم بیان کرد و توضیح داد ، با دانشیکه تفصیلش داد و دینی که آشکار ساخت و واجباتی که آنها را لازم نمود و حدودی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که آنها را برای مخلوقش کشف کرد و آگاهشان ساخت . در آن امور راهنمایی بسوی نجات است و نشانه‌هایی که به هدایت خدا دعوت کند . رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالتش را تبلیغ کرد و مأموریتش را آشکار ساخت و بهارهای سنگین نبوت را که بگردن گرفته بود ، بمنزل رسانید ، و به خاطر پروردگارش صبر کرد ، و در راهش جهاد نمود و برای امتش خیر خواهی کرد و ایشان را بنبیجات دعوت کرد ، و بیاد خدا تشویق نمود ، و براه هدایت دلالت فرمود ، بوسیله برنامه‌ها و انگیزه‌هایی که پایه‌های آن را برای بندگان پی‌ریزی کرد و مناره‌هایی که نشانه‌هایش را بر فراشت تا مردم پس از او گمراه نشوند و آنحضرت نسبت بمردم دلسوز و مهربان بود .

۱۸ - درست بن ابی منصور از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید که : آیا ابوطالب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله حجت بود ؟ فرمود : نه ، بلکه وصایای (پیغمبران) نزد او بامانت بود و او تحویل پیغمبر داد ، راوی گوید : من گفتم : وصایا را باو داد ، چونکه بر او حجت بود ؟ فرمود : اگر بر او حجت میبود ، وصیت را تحویل او نمی‌داد ، عرض کردم : پس حال ابوطالب (از نظر عقیده) چگونه بود ؟ فرمود : او پیغمبر و آنچه آورده بود ، اقرار کرد ، و وصایا را با او تحویل داد و همان روز درگذشت .

شرح - علامه مجلسی (ره) پنج توجیه برای این روایت ذکر میکند ، ولی آنچه را خودش انتخاب می‌کند اینست که : درست بن ابی منصور پرسید که : آیا ابوطالب حجت و امام بر پیغمبر بود ؟ حضرت پاسخ داد

۱۹ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عليه السلام بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لَأَسْمَاءَ تَطْلُمُهُمْ وَلَا أَرْضَ تُقْلِمُهُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آيٌ لَا يَرَوْنَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، إِنَّ فِي اللَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ وَ دَرَكًا لِمَا فَاتَ كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةَ الْمَوْتِ وَ إِتْمَانُ تَوْفِقُونَ أَجُودَ كُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رُحِخَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ، إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ وَ طَهَّرَكُمْ وَ جَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ اسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ وَ أَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ وَ جَعَلَ كُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا عِزِّهِ وَ صَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ نُورِهِ وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، فَتَعَرَّوْا بِعِزِّهِ وَ بِاللَّهِ،

نه ، زیرا اگر اشتباه نواز این جهت است که شنیده می ابوطالب بیغمبر وصیت کرد ، مقصود اینستکه وصایا و امامت های پیغمبران سابق نزد او بود و او بیغمبر تحویل داد ، و ابوطالب در اینجا يك امانت نگهداریش نبود نه آنکه خودش حجت و امامی باشد و پیغمبر را وصی و جانشین خود کرده باشد . سائل معنی سخن امام را نفهمید و دو باره پرسید : مگر دادن وصایا بیغمبر صلی الله علیه و آله معنیش این نیست که او حجت بر پیغمبر است ؟ حضرت جواب داد : چنین نیست ، بلکه این عمل ابوطالب با عقیده تو مخالفت و منافات دارد و مقصود از اقرار ابوطالب در روز مرگش اقرار ظاهری او بود که دیگران هم آگاه باشند (و گرنه او از اول بیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود ، نهایت اینکه بواسطه تقیه و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمانش را اظهار و آشکار نمیکرد .)

۱۹ - امام باقر عليه السلام فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، آل محمد علیهم السلام (از شدت تأثر و اندوه) در ازترین شب را میگذرانیدند (چون خواب از چشمشان رفته بود و جهان در نظرشان تیره گشته بود) تا آنجا که از آسمانی که بالای سرشان قرار گرفته و زمینی که آنها را بردوش کشیده فراموش کردند . زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خویش و بیگانه را در راه خدا متحد ساخته بود [برای رضای خدا حامی و مدافع خویشان و بیگانگان بود و کمانشان را بزه کشیده بود] در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند ، واردی بر ایشان درآمد ، که خود شرا نمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت :

درود و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده باد ، همانا با وجود خدا در سایه او هر مصیبتی را بردباری و دلغوشی و هر هلاکتی را نجات و از دست رفتگی را جبران نیست و هر جاننداری مرگ را می چشد و روز قیامت پادشاهای شما را تمام می دهند ، هر که را از دوزخ بکنار برند و بهشت در آورند ، کامیاب شده و زندگی دنیا جز کالای فریب نباشد - ۱۸۵ - سوره ۳ - ع .

همانا خدا شما را بر گزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیغمبرش قرار داده و علم خود را بشما

فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ وَلَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ وَاجْتَمَعَتِ الْفِرْقَةُ وَانْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَأَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ، فَمَنْ تَوَلَّاكُمْ فَازَ وَمَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ. مَوَدَّةُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللَّهُ عَلَى نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءَ قَدِيرٌ فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تَصَبَّرُ قَدْ قَبَلَكُمْ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدَيْعَهُ وَاسْتَوَدَّكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ أَنَا اللَّهُ صِدْقَهُ، فَأَنْتُمْ الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوَدَّعَةُ وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَالطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ وَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ اكْتَمَلَ لَكُمْ الدِّينَ وَبَيَّنَّ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ. فَلَمْ يَتْرِكْ لِبُجَاهِلِ حُجَّةً، فَمَنْ جَهَلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَى فَعَمِلَى اللَّهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ، وَاسْتَوَدَّكُمْ اللَّهُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ.

فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّغْزِيَةُ، فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى،

٢٠- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ شَمْرِ بْنِ سَيَّانٍ،

سپرده و کتاب خود را بشما بارت داده و شما را صندوق علم و عسای عزتس ساخته ، (یعنی عزت خود را در میان مخلوق بشما قائم نموده) و از نور خود برای شما مثل زده (بحديث ٥١٣ رجوع شود) و شما را از لفتش محفوظ داشته و از فتنهها ایمن ساخته ، پس شما با دلداری خدا تسلیمت یابید ، زیرا خدا رحمتش را از شما باز نگیرد و نعمتش را زایل نفرموده است .

شما اهل خدای عزوجل هستید، بیرکت شما نعمت کامل گشته ، و پراکنده نمی گردد آمده و اتحاد کلمه پیدا شده و شما اولیاء حدائید ، هر که از شما پیروی کند کامیاب شده ، و هر که بحق شما ستم روا دارد ، هلاکت یافته ، دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان مؤمن واجب گشته ، علاوه بر همه اینها خدا هر گاه بخواهد شمارا یاری کند تواناست . پس شما هم برای عاقبت امر شکیبایا باشید ، زیرا عاقبت کارها بسوی خدا می گراید (و خدا اهل حق را پیاداش صبرشان میرساند) .

خدا شما را بعنوان امانت از پیغمبرش پذیرفته ، و با اولیاء مؤمنینش که در روی زمین هستند سپرده است . هر که امانت خود را بپردازد ، خدا پیاداش راستی و درستیش را باو دهد . شما هستید آن امانت سپرده شده و دوستی و اطاعت مردم نسبت بهما واجب و لازم است ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، در حالی که دین را برای شما کامل کرد ، و راه نجات را بیان فرمود ، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت پس هر که نادان ماند ، یا خود را بنادانی زند ، یا انکار کند یا فراموش نماید ، و یا خود را بفراموشی زند ، حسابش با خدا است ، و خدا دنبال حوائج شماست ، شما را بخدا می سپارم ، درود بر شما باد .

من از امام باقر عليه السلام پرسیدم : این تسلیمت از جانب که برای آنها آمد ؟ فرمود : از جانب خدای تبارک و تعالی .

٢٠- امام صادق عليه السلام فرمود : هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تار دیدار میشد نوری مانند

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ .

۲۱- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، وَنَجْمُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَرْبُدَ ، عَنْ ابْنِ قَسَّالٍ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَمْتُكَ الشَّارِعَى صُلْبٌ أَنْزَلَكَ وَبَطْنٌ حَمَلَكَ وَحِجْرٌ كَمَلَكَ ، فَالصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَالبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ قَامِنَةٌ بِنْتُ وَهْبٍ وَأَمَّا حِجْرُ كَمَلَكَ فَحِجْرُ أَبِي طَالِبٍ - وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ قَسَّالٍ - وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ .

(۱۲۰۵) ۲۲- نَجْمُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ زُرَّاجٍ ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : يُحْشَرُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً ، عَلَيْهِ سِمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَهَيْبَةُ الْمُلُوكِ .

۲۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ أَبِيهِمُ بْنُ

پاره ماه ازاو بچشم میخورد .

۲۱- و فرمود : جبرئیل عليه السلام بر پیمبر نازل شد و گفت : ای محمد ! پروردگارت بتو سلام میرساند و میفرماید : من آتش دوزخ را حرام کردم بر پشتی که ترا فرود آورد، و شکمیکه بتو آبتن شد، و دامانی که ترا پرورید : آن پشت ، پشت عبدالله بن عبدالمطلب است، و شکمیکه بتو آبتن شد، آمنه بنت وهب، و اما دامانی که ترا پرورید ، دامان ابیطالب - و طبق روایت ابن قسّال - و فاطمه بنت اسد است .

۲۲- فرمود : عبدالمطلب روز قیامت بنوان یکامت محصور شود و سیمای پیمبران و هیبت سلاطین داشته باشد .

شرح- مجلسی (ره) از نهایه ابن اثیر نقل می کند که مردی را که در میان جماعتی دینی مخصوص بخود داشته باشد امت گویند ، چنانکه خدایتالی درباره ابراهیم فرماید : « هانا ابراهیم امتی بود »- بنا بر این چون در میان تمام مشرکین مکه تنها عبدالمطلب خدا شناس بود ، او را امت نامیدند ، چنانکه حضرت ابراهیم هم در زمان خود چنان بود . و از مفردات راغب نقل کند که ابراهیم بتنهائی از لحاظ عبادت بجای یک امت و جماعت بود، از این رو او را امت فرمود . و بعضی گفته اند : مردی که خیر و دیانت در او جمع باشد امتش گویند .

۲۳- و فرمود : عبدالمطلب نخستین کسی است که (از میان فرزندان اسماعیل) پیدا منتقد بود ،

وَأُفِدَ، عَنْ مُقَرَّنٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَوْلَمَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْغِيَامَةِ أُمَّةً وَحِدَهُ عَلَيْهِ بِهَا؛ الْمُلُوكِ وَسِمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ

٢٤ - بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنِ ابْنِ جُمُهَوَيْزٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ زَيْنَابٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، [وَأ] عَنْ شَيْخِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُقْتَسِلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يُبْعَثُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحِدَهُ، عَلَيْهِ بِهَا؛ الْمُلُوكِ وَسِمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّهُ أَوْلَمَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، قَالَ: وَكَانَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم إِلَى رُعَايَةِ فِي إِبِلٍ قَدَنْدَتْ لَهُ، فَجَمَعَهَا فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَجَعَلَ يَقُولُ: «يَارْتَ أَنْتَ الْكَأَنَّكَ أَنْ تَفْعَلَ فَأَمْرُ مَا بِذَلِكَ»، فَجَاءَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِالْإِبِلِ وَقَدَّوَجَهُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ طَرِيقٍ وَفِي كُلِّ شَعْبٍ فِي طَلَبِهِ وَجَعَلَ يَصِيحُ: «يَارْتَ أَنْتَ الْكَأَنَّكَ أَنْ تَفْعَلَ فَأَمْرُ مَا بِذَلِكَ»، وَلَمَّا دَامَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَحَدَهُ فَقَبَّلَهُ وَقَالَ: «يَا بَنِي لَا وَجْهَ لَكَ بَعْدَ هَذَا فِي شَيْءٍ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تُفْتَلَّ فَتُقْتَلَ».

٢٥ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي بَنْ تَغْلِبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كَمَا أَنَّ وَجْهَ صَاحِبِ الْحَبَشَةِ بِالْحَبَلِ وَمَعَهُمُ الْفَهْلُ لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ، مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَاقُوهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ فَاتَى صَاحِبَ

اوروز قیامت بمنوان يكامت ميموث شود ورونق سلاطين وسمای پیغمبران داشته باشد.

٢٤- و فرمود: عبدالمطلب پنهانی يك امت ميموث شود، ورونق سلاطين و هیئت پیغمبران داشته باشد، و این بجهت آنستکه اونختین منتقد پیدا بود. و فرمود: عبدالمطلب رسول خدا صلی الله علیه وآله را بسوی ساربانانش فرستاد تا شتران قرار کرده را گرد آوزد. حضرت دیر کرد، عبدالمطلب حلقه درخانه کعبه را گرفت و میگفت: «پروردگارا اهل خود را هلاک میکنی! اگر چنین کنی امری از جانب تو ظاهر گشته است» (زیرا من در کتب و اخبار پیغمبران گذشته خوانده ام که این نوه من پیغمبر خواهد شد، اگر در کودکی بمیرد، معلوم میشود برای خدا پدا حاصل شده است) پس پیغمبر صلی الله علیه وآله شترها را آورد و عبدالمطلب در هر جاده و ددهئی کسی را ب جستجوی پیغمبر فرستاد و فریاد میزد: «پروردگارا اهل خود را هلاک میکنی! اگر چنین کنی برای تو پدا حاصل گشته است» چون چشمش پیغمبر صلی الله علیه وآله افتاد، او را در بر گرفت و بوسید و فرمود: پسر جانم! پس از این ترا دنبال کاری نفرستم، زیرا میترسم، ناگهان گرفتار و کشته شوی.

٢٥- امام صادق عليه السلام فرمود: چون امیر حبشه لشکر خود را همراه پیلان بسوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، بشترا عبدالمطلب بر خوردند و آنها را پیش راندند، این خبر بعبدالمطلب رسید. او نزد امیر حبشه آمد. در بان امیر درآمد و گفت: این عبدالمطلب بن هاشم است، گفت: چه میخواهد؟ مترجم گفت: آمده است و تقاضا دارد که شترانی را که لشکر تو برده اند باو برگردانی، پادشاه حبشه باصحا پیش گفت: این

الْحَبْشَةَ فَدَخَلَ الْأَذْنَ ، فَقَالَ : هَذَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ : وَمَا يَشَاءُ ؟ قَالَ التَّرْجُمَانُ : جَاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ سَاقُوهَا يَسْأَلُكَ رَدَّهَا ، فَقَالَ مَلِكُ الْحَبْشَةِ لِأَصْحَابِهِ : هَذَا رَكِيسُ قَوْمٍ وَزَعِيمُهُمْ حِثُّ إِلَى بَيْتِهِ الَّذِي يَعْبُدُهُ لِأَهْمِهِ وَهُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلَاقَ إِبِلِهِ ، أَمَا لَوْ سَأَلَنِي الْأَمْسَاكَ عَنْ هَدْمِهِ لَفَعَلْتُ ، نَدُّوْا عَلَيْهِ إِبِلَهُ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمَانِهِ : مَا قَالَ لَكَ الْمَلِكُ ؟ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : أَنَارَبُ الْإِبِلَ وَلِهَذَا الْبَيْتَ رَبِّ يَمْنَعُهُ ، فَزِدْتِ إِلَيْهِ إِبِلُهُ وَأَنْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ ، فَمَرَّ بِالْفَيْلِ فِي مَنْصَرَفِهِ ، فَقَالَ لِلْفَيْلِ : يَا مُحَمَّدُ افْحَرِّكَ الْفَيْلُ رَأْسَهُ ، فَقَالَ لَهُ : أَتُنَدِي لِمَ جَاؤُوا بِكَ ؟ فَقَالَ الْفَيْلُ بِرَأْسِهِ : لَا ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : جَاؤُوا بِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ دِيكَ أَفْتَرَاكَ فَاغْلُ ذَلِكَ ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ : لَا ، فَأَنْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا عَدَّوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ فَأَبَى وَامْتَنَعَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوَالِيهِ عِنْدَ ذَلِكَ : أَعْلِ الْجَبَلَ فَانظُرْ تَرَى شَيْئًا ، فَقَالَ : أَرَى سَوَادًا مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ ، فَقَالَ لَهُ : يُصِيبُهُ بَصْرُكَ أَجْمَعُ ؟ فَقَالَ لَهُ : لَا وَلَا وَشَكَ أَنْ يُصِيبَ ، فَلَمَّا أَنْ قَرَّبَ ، قَالَ : هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَلَا أَعْرِفُهُ يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي مَنْقَارِهِ حِصَاةً مِثْلَ حِصَاةِ الْحَدْفِ أَوْ دُونَ حِصَاةِ الْحَدْفِ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : وَرَبِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا تَرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ ، حَتَّى لَمَّا صَارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ أَجْمَعَ أَلْقَتِ الْحِصَاةَ فَوَقَعَتْ كُلُّ حِصَاةٍ عَلَى هَامَةِ رَجُلٍ فَحَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ فَفَقَلَتْهُ

مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب کردن خانه ای که عبادت می کنند آمده ام ، او را کردن شترانشرا از من می خواهد ، اگر او دست باز داشتن از خراب کردن کعبه را از من می خواست . می پذیرم ، شترانش را باو برگردانید ، عبدالمطلب بترجمش گفت : سلطان بنو چه گفت ؟ مترجم باو گزارش داد ، عبدالمطلب گفت : من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آنرا نکه میدارد ، شترانرا باو پس دادند و عبدالمطلب بجانب منزلش برگشت . هنگام مراجعت بفیل برخورد ، باو گفت : ای محمود ا فیل سرش را حرکت داد ، باو گفت : میدانی ترا برای چه آورده اند ؟ فیل باسر اشاره کرد : نه ، عبدالمطلب گفت : ترا آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی ، چنین کاری را انجام میدهی ؟ باسراشاره کرد : نه ، عبدالمطلب بمنزلش مراجعت کرد .

چون صبح شد ، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه شود ، فیل سر باززد و امتناع ورزید ، آنهانگام عبدالمطلب یکی از غلامانش گفت : بالای کوه رو و بنگر تا چه بینی ، گفت : یک سیاهی از طرف دریا می بینم گفت : چیست همه آنها می رسد ؟ گفت : نه ولی نزدیکست برسد ، چون نزدیک شد ، گفت : پرندۀ بسیار است که آنها را نمی شناسم ، و هر یک از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن می برانند یا کوچکتر در منقار دارد : عبدالمطلب گفت : بیورودگار عبدالمطلب ، جز این قوم را نخواهند ، تا آنکاه که بالای سر همه لشکر قرار گرفتند ، سنگه ریزه را انداختند ، هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقدش خارج شد و او را بکشت ، از آن لشکر جز یک مردجان بدر نبرد که رفت و گزارش را بر مردم گفت : چون گزارش را گفت

فَمَا انْقَلَتَ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُخْبِرُ النَّاسَ ، فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ أَلَقَتْ عَلَيْهِ حِصَاةً فَفَتَلَتْهُ .
 ٢٦ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ رِفَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ فِي بَيْتِهِ الْكَعْبَةَ لِأَيُّفْرِشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ وَكَانَ لَهُ وُلْدٌ يَقُومُونَ عَلَى رَأْسِهِ فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ طِفْلٌ يَدْرُجُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى فَحْدَيْهِ ، فَأَهْوَى بَعْضُهُمُ إِلَيْهِ لِيُنَجِّبَهُ عَنْهُ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : كَيْفَ ابْنِي فَإِنَّ الْمَلِكَ قَدَأْتَاهُ .

﴿ ١٣١٠ ٢٧٧٠ ﴾ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمَعْلَى ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ دُرِّسْتِ بْنِ أَبِي مَسُورٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَكَثَ أَيَّامًا لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ ، فَأَلْفَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى نَدْيِ نَفْسِهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَنًا فَرَضَعَ مِنْهُ أَيَّامًا حَتَّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَى حَلِيبَةِ السَّعْدِيَّةِ فَدَقَّقَهُ إِلَيْهَا .

٢٨ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنْ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ ، أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَأَطْهَرُوا الشِّرْكَ قَاتَاهُمْ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ .

پرنده سنگه ریزه را افکند و او را هم بکشت .

٢٦ - امام صادق عليه السلام فرمود : در آستانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی میکشیدند که مخصوص او بود و برای دیگری در آنجا فرش گسترده نمیشد ، و او فرزندان او داشت که بالای سرش میایستادند و از کسانی که نزدیکش میرفتند جلوگیری میکردند . رسول خدا صلی الله علیه وآله که کودکی بود تازه برافشاده بیامد و روی زانوی عبدالمطلب نشست ، یکی از آنها خم شد تا رسول خدا را از او دور کند ، عبدالمطلب گفت از پسر دست بدار ، زیرا فرشته نزد او آمده [او را آورده ، یا سلطنت باورسد] .

٢٧ - و فرمود : چون پیغمبر صلی الله علیه وآله متولد شد ، چند روز بی شیر بود (گویا مادرش بیمار بوده یا شیر نداشته است) ابوطالب آنحضرت را بسینه خود افکند ، خدا درسینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر میخورد ، تا آنگاه که ابوطالب حلیمه سعديه را پیدا کرد و پینمبر را باو داد .
 توضیح - این روایت از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل اعتماد است ، بدینجهت توجیه و تاویل آن لزومی ندارد .

٢٨ - و فرمود : حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نهان کردند و شرک را اظهار داشتند ، پس خدا پاداششانرا دو بار بآنها داد . (يك بار بجهت ایمان آوردن و يك بار بجهت تنبیه کردن) .

۲۹ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَصَّيَّهُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ
عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ : قَبِلَ لَهُ : إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا ،
فَقَالَ : كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا وَهُوَ يَقُولُ ؟

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ
وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ : كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طَالِبٍ كَافِرًا وَهُوَ يَقُولُ ؟
لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَدِّبَ لَدَيْنَا وَلَا يُعْتَابُ بِقَبْلِ الْأَبَاطِلِ
وَ أَبِيصَّ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

۳۰ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدَدٌ قَالَتِي الْمَشْرِكُونَ
عَلَيْهِ سَلَانًا قَةً فَمَلَّوْا ثِيَابَهُ بِهَا ، فَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ فَذَهَبَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ : يَا عَمَّ
كَيْفَ تَرَى حَسْبِي فِيكُمْ ؟ فَقَالَ لَهُ : وَمَا ذَاكَ يَا أَخِي ؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْرَةَ

۲۹ - اسحاق بن جعفر از پدرش (امام صادق) عليه السلام نقل کند که آنحضرت عرض شد : آنها (اهل
سنت) گمان کنند که ابوطالب کافر بوده است ، فرمود : دروغ گویند ، چگونه او کافر است که میگوید :
مگر نمیدانند که ما محمد را مانند موسی پیغمبری یافته ایم که در کتابهای نخست و سلف نامش نوشته است ؟
و در حدیث دیگر فرمود :

چگونه میشود که ابوطالب کافر باشد ؟ در صورتیکه خود او میگوید : مردم دانسته اند که ما فرزند
خود را بدروغ نسبت ندیم و بسخن پاوه سرایان اعتنا نمیشود . او رؤسفید و آبرومندی است که با احترام
آبروی او طلب باران می شود . او فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنانست :
توضیح - ابوطالب ابن شعر داهنگامی گفت که درمکه غشکالی پیدا شد ، و پدرش عبدالطلب باو
دستور داد تا پیغمبر را که کودک بود در قنطاق بود بیاورد و در برابر کعبه بسوی آسمان بلند کند و بگوید :
پروردگارا بحق این کودک بارانی فراوان برای ما بفرست ، او چنین کرد و پس از ساعتی ابری پدید
شد و بارانی فراوان آمد - مرآت ص ۳۶۹ .

۳۰ - امام صادق عليه السلام فرمود : در آنمیان که پیغمبر صلی الله علیه وآله در مسجد الحرام بود و لباسهای
نو در برداشت ، مشرکین شکبه شتری را بر او افکندند و لباسهایش را آلوده کردند ، پیغمبر از این عمل بتندی
ناراحت شده که خدا داند ، آنکاه نزد ابوطالب آمد و گفت : ای عمو ! حسب (۱) مرا در میان خود چگونه
میبینی ؟ او گفت : مگر چه شده ای برادر زاده ؟ حضرت گزارش داد ، ابوطالب حمزه را طلبید و
(۱) حسب مرد . دین و ارزش و کارهای نیک و صفات پسندیده و کردار شایسته اوست ، و نیز صفات

حمیده پدران اوست ، زیرا شخصیت مرد بوسیله اینها بحساب می آید - مرآت ص ۳۶۰

وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ قَالَ لِحَمْرَةَ: خُذِ السَّلَامُ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَ النَّبِيُّ مَعَهُ فَأَتَى قُرَيْشًا وَ هُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، فَلَمَّا رَأَوْهُ عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ لِحَمْرَةَ: أَمْرٌ السَّلَامُ عَلَى سِبَالِهِمْ فَعَمَلٌ ذَلِكَ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ، ثُمَّ التَفَتَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي: هَذَا حَسْبُكَ فِينَا.

۳۱ - عَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعَبِّدِ بْنِ زُرَّازَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوَفِّي أَبُو طَالِبٍ تَزَلَّ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ، فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ! وَ نَادَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ ﷺ، فَحَرَّجَ هَارِبًا حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ يَمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ الْحَجُّونُ فَصَارَ إِلَيْهِ.

(۱۳۱۵) ۳۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجَمَلِ، قَالَ يَكَلِّ لِسَانٍ.

۳۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحِسَابِ الْجَمَلِ

خودش هم مشیر بر گرفت و بحمزہ گفت: شکمہ را بردار، سپس همراه پیغمبر بسوی آن قوم رفت تا نزد قریش رسید، آنها گرد کعبه بودند، چون او را دیدند آزار خشم و بدی را در چهره اش خواندند، آنگاه بحمزہ گفت: شکمہ را بر سبیل همه بمال، او چنین کرد، تا بنفر آخرشان هم مالید، سپس ابوطالب متوجه پیغمبر صلی الله علیه وآله شد و گفت: برادرزاده! اینست حسب تو در میان ما.

۳۱ - و فرمود: چون ابوطالب وفات یافت، جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شد و عرض کرد: ای محمد! از مکه بیرون رو، زیرا در اینجا یآوری نداری و قریش هم بر پیغمبر هجوم آوردند، حضرت از آنجا فرار کرد تا یکی از کوههای مکه که حجوش میگفتند رسید و در آنجا شد، (گویا مقصود همان کوهی است که فار مشهور در آن بوده و هجرت در این زمان واقع شد).

۳۲ - و فرمود: همانا ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد، یعنی بهر زبان.

۳۳ - و فرمود: ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و با دستش عدد شست و سه را متشکل کرد.

شرح - حساب جمل در اصطلاح امروز همان حساب ابجد است که از دیر زمان نزد منجمین و مؤلفین مرسوم و معمول بوده و در تفاوتیم و شماره گذارهای صفحات مقدمه کتاب و مواد تاریخ و رموز دیگر بکار میرفته است و ترتیبش چنانستکه: الف را یک و باره دو و جیم را سه و دال را چهار بحساب میآورند و از یا که پده میرسد ده بالا میروند و از عدد صد پدوست و سیصد بالا میروند تا آنکه حرف نین را هزار بشمار میآورند، بنابراین در تطبیق این روایت با این حساب چند وجه گفته شده است:

(۱) عدد ۶۳ بحساب ابجد مساوی دو کلمه (لا والا) است که مختصر کلمه لا اله الا الله میباشد

و پایه توحید است.

وَعَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَسِتِّينَ .

۳۴- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن الحسين بن علوان الكلبى ، عن علي بن الحرزور النوى ، عن أصبغ بن نباتة الحنظلى قال : رأيت أمير المؤمنين عليه السلام يوم أفتتح البصرة وركب بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [ثم] قال : أيها الناس ألا أخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم الله ، فقام إليه أبو أيوب الأنصارى فقال : بلى يا أمير المؤمنين حدثنا فإنك كنت تشهد وتقبض ، فقال : إن خير الخلق يوم يجمعهم الله سبعة من ولد عبد المطلب لا ينكر فضلهم إلا كافر ولا يجحد به إلا جاحد ، فقام عمار بن ياسر رضى الله عنه فقال : يا أمير المؤمنين سميت لنا لعرفهم فقال : إن خير الخلق يوم يجمعهم الله الرسل وإن أفضل الرسل محمد صلى الله عليه وآله وسلم وإن أفضل كل أمة بعد نبيها وصي نبيها ، حتى يندك نبي ، ألا وإن أفضل الأوصياء وصي محمد عليه وآله السلام ، ألا وإن أفضل الخلق بعد الأوصياء الشهداء ، ألا وإن أفضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب وجعفر بن أبي طالب ، له جناحان خضيبان يطير بهما في

(۲) عدد ۶۳ با حروف ابجد کلمه سج را نشان میدهد و آن بمنى نهان کن و معنی دار می باشد

پس مقصود ابوطالب وهم امام صادق علیه السلام اذ این روایت بیان تقیه و اسلام پنهانی ابوطالب بوده است .

(۳) مقصود اینستکه ابوطالب به ۶۳ زبان اظهار اسلام کرد .

(۴) مقصود اینستکه ابوطالب هنگام اسلام آوردنش ۶۳ سال داشت .

(۵) مقصود اینستکه ابوطالب ۶۳ قصیده در مدح پیغمبر (ص) سروده که همگی دلالت بر ایمان او دارد .

۳۴- اصبغ بن نباته حنظلی گوید : امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم روزیکه پسر را قاتح کرد و برآستر

رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود . سپس فرمود : ای مردم! بشما خبر ندمم که بهترین مخلوق در روزی که خدا آنها را گرد آورد (روز قیامت) کیست؟ ابویوب انصاری برخواست و عرض کرد : چرا ای امیر المؤمنین بما خبرده ، زیرا (نزد پیغمبر و هنگام نزول وحی و دانستن حقایق و واقیعات) تو حاضر بوده ای و ما غایب . فرمود : همانا بهترین مخلوق در روزیکه خدا گردشان آورد ، هفت تن از فرزندان عبدالمطلبند که جز کافر و جاحد منکر فضیلت ایشان نباشد .

عمار بن یاسر - رحمه الله - برخواست و عرض کرد : یا امیر المؤمنین نام آنها را بما بگو تا

بشناسمشان ، فرمود : بهترین مخلوق روزیکه خدا گردشان آورد ، پیغمبرانند و بهترین پیغمبران محمد صلی الله علیه و آله است و بهترین شخص از هرامتی بعد از پیغمبر آنها وصی او است تا آنکه پیغمبری در زمان او آید (پس آن پیغمبر از وصی پیغمبر سابق افضل است) و همانا بهترین اوصیاء ، وصی محمد علیه و آله السلام است ، همانا بهترین مخلوق بعد از اوصیاء ، شهیدانند ، همانا بهترین شهیدان حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالب است که دو بال ترو تازه دارد و با آنها در بهشت پرواز میکند و با حدی اذ این امت جز او

الْحَجَّةُ ، لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانَ غَيْرَهُ ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا ﷺ وَ شَرَّفَهُ
وَالسَّبْطَانَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَهْدِيَّ ﷺ ، يَجْعَلُهُ اللَّهُ مِنْ شَاءَ مَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، ثُمَّ تَلَاهُهَا آيَةً
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
وَحَسَنًا أُولَئِكَ رَفِيقًا ، ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ،

٣٥ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ ابْنِ فَصَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ
أَبِي مَرْثَمَ الْأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ؟
قَالَ لَمَّا عَسَلَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ كَفَّنَهُ سَجَاءً ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشْرَةَ قَدَارُوا حَوْلَهُ ثُمَّ وَقَفَ
امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي وَسْطِهِمْ فَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَهْلُ الْعَوَالِي
٣٦ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِي الْمَعْرُوفِ ، عَنْ عُقْبَةَ
بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ ﷺ : يَا عَلِيُّ ادْفِنِي فِي هَذَا
الْمَكَانِ وَادْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَزَيِّنْ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ .

دوبال صلوات نشده است ، خدا آنرا برای احترام محمد صلی الله علیه وآله و تشریف او صلوات کرده است . و دیگر
دو نوبه پینمبر حسن و حسین و مهدی علیهم السلام اند که خدا هر که را از ما خانواده بخواند مهدی قرار دهد .
سپس این آیة را تلاوت فرمود : « آنها که اطاعت خدا و پیغمبر کنند ، همدم کسانی هستند که خدا بایشان
نعمت داده یعنی پیغمبران و راست پیشگان و شهیدان و نیکو کاران ، و اینان نیکو رفیقانند ، این فضل از
جانب خداست و دانای خدا پس است - ٦٩ - سوره ٤ - » .

٣٥ - ابو مریم انصاری گوید : پامام باقر ﷺ عرض کردم : چگونه بر جنازه پینمبر صلی الله علیه وآله
نماز خوانده شد ؟ فرمود : چون امیر المؤمنین ﷺ غسلش داد و کفنش نمود و روپوشی براو کشید ، بده نذر
اجازه ورود داد تا گردش حلقه زدند . امیر المؤمنین ﷺ در میان آنها ایستاد و فرمود : « همانا خدا و
فرشتگانش بر پیغمبر درود میفرستند ، ای کسانی که ایمان آورده اید ! براو درود فرستید و سلام کنید ، سلام
تمام - ٥٦ - سوره ٣٣ - » پس مردم هم چنانکه حضرت میفرمود ، میگفتند تا آنکه تمام اهل مدینه و اهل
عوالی (آبادیهای نزدیک مدینه ، در روی تپه ها) بر آنحضرت نماز گزاردند .

شرح - ظاهر اینستکه نماز بر آنحضرت تنها بهمین کیفیت انجام شده و دعاء و تکبیر دیگری نداشته
است و ممکن است مقصود این باشد که این آیه را پیش از نماز یا بعد از هر تکبیر میخوانده اند . و ممکن است
نماز مخصوص بر آنحضرت را امیر المؤمنین ﷺ با اصحاب خاص خود در ابتداء خوانده و نمازهای دیگر بهر
نحوی که بوده ، پس از انجام اصل فریضه و بمنظوری غیر از ادای واجب گزارده شده است .

٣٦ - امام باقر ﷺ فرمود : پیغمبر صلی الله علیه وآله بلی ﷺ فرمود : یا علی مرا در اینجادرین

﴿۱۳۴۰﴾ ۳۷ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ الْحَلْبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : أتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ : يَا عَلِيُّ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا أَنْ يَذِفُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي بَقِيعِ الْمَصْلَى وَ أَنْ يُؤْمِتَهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى النَّاسِ فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِمَامٌ خَيْرٌ وَمَعِينٌ وَقَالَ : إِنِّي أُذِقُنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أَقْبِضُ فِيهَا ، ثُمَّ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشْرَةَ عَشْرَةَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ .

۳۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَعْبٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوْجًا فَوْجًا ، قَالَ : وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ وَ سَلَامَتِهِ : إِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قُبُضِ اللَّهِ لِي : إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا .

کن و قبرم راجهار انگشت ازمین بلند کن و بر آن آب پاش.

۳۷- امام صادق عليه السلام فرمود ، عباس نزد امیر المؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد : یا علی مردم گرد آمده اند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلی دفن کنند و مردی از ایشان پیش نماز آنها شود . امیر المؤمنین عليه السلام بسوی مردم آمد و فرمود : ای مردم همانا رسول خدا در حال زندگی و مرگش امام و پیشوا است و خودش فرمود : من در همان خانه ای که قبض روح شوم بخاک سپرده شوم ، آنگاه نزد در ایستاد و بر آنحضرت نماز گزارد ، سپس ب مردم دستور داد تا ده نفره را و نماز خوانند و خارج شوند .

توضیح- بقیع بمعنی مکانی است که درختهای گوناگون داشته باشد و در شهر مدینه پنج بقیع بوده است : ۱- بقیع مصلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز عید میخوانده . ۲- بقیع عرق که مقبره مدینه است . ۳- بقیع زیر که پیغمبر آنجا را باقطاع زیر بن عوام داد . ۴- بقیع جنبه و این نام درختی است که در آنجا روئیده بود . ۵- بقیع بطحان که نزدیک رودخانه بوده .

۳۸- امام باقر عليه السلام فرمود : چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد ، ملائکه و مهاجرین و انصار دسته دسته بر آنحضرت نماز گزارند . و امیر المؤمنین عليه السلام فرمود : من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در حال تندرستی و سلامتش می فرمود : همانا این آیه درباره نماز بر من پس از آنکه خدا قبض روح فرماید ، نازل شده است : « خدا و فرشتگانش بر پیغمبر نماز می گزارند ، آنها که ایمان آورده اند ابرو نماز گزارید و سلام کنید ، سلامی کامل - ۵۶ - سوره ۳۳ - ۴ » .

توضیح- کلمه صلوة در عربی مانند نماز در فارسی بمعنی اعمال و ارکان مخصوصه و هم بمعنی درود گفتن و احترام کردنست .

۳۹ - بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِئِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَتَهُ وَجَمِيعَ الْأَيِّمَةِ وَخَلَقَ شَبَعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَاطِبُوا وَيُرَاطَبُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْأَمِينَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظَهِّرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضَ الَّتِي يَبْدِلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ ، لِأَشِيَّةٍ فِيهَا . قَالَ : لِأَحْضُومَةٍ فِيهَا - لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَيِّمَةِ وَشَبَعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ : وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذَكُّرٌ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ ، لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ .

۴۰ - إِبْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيَّتِكَ ، وَخَلِيلِكَ وَنَجِيَّتِكَ ، الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ .

۳۹- داود بن کثیر رقی گوید : امام صادق علیه السلام عرض کردم : معنی سلام بر رسول خدا چیست ؟ فرمود : چون خدای تبارک و تعالی (در عالم ارواح) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود ، از آنها پیمان گرفت که (در بلاها) سبر کنند و (در برابر دشمنان خدا و هوای نفس) پایداری کنند و (جان خود و اسباب خویش را) در مرزها و سرحدات بپهنند و از خدا پروا نکنند . و خدا (در مقابل این امور) بآنها وعده فرمود که زمین مبارک (مدینه یا بیت المقدس) و حرم امن (مکه) را تسلیمشان کند و بیت المعمور (فرشتگان یا خاندان ائمه) را برایشان بیاورد و سقف افراشته (تمام آسمانها و عرش یا پرکات آسمان) را بآنها بنمایاند و ایشان را از دشمنان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا بجهت سلامتی آنها از شرور تبدیل فرموده [و زمینی را که خدا دگر گونش کرده از جمله سلامت است] و آنچه را در زمین است برای آنها سالم دارد و لکه ای در آن نباشد - یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد . و هر چه را دوست داشته باشند ، در زمین برای آنها موجود باشد . و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه امامان و شیعیان نشان این پیمان را گرفت و سلام بر آنحضرت یاد آوری این پیمان و تجدید آنست بر خداوند (تا خدا فرستادن سلام را بر آنحضرت تجدید کند) و تا شاید خدای جل و عز در رسیدن وقت این پیمان تسجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود ، برای شما بشتاب آماده کند .

توضیح - خیرات و برکاتی که در این روایت شریف بشیعیان وعده داده شده ، نسبت بزمان ظهور حضرت

قائم علیه السلام است - مرآت ص ۳۷۲ - .

۴۰ - عبدالله بن سنان گوید . شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : پروردگارا ! درود فرست بر

محمد بر گزیده و دوست و هم رازت که تدبیر کننده امر تو است .

توضیح - اگر چه در این روایت تنها درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و درود بر آل آن

حضرت ذکر نشده است ، ولی چون در روایات متعدد دیگر همین صلوات با اضافه کلمه آله ذکر شده ، دلالت

○ (بَابُ) ○

الشَّهِيرَ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُنَسَّى الْحَطِيبِ قَالَ : كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَسَقَفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرَفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَالْفَعْلَةُ يَصْعَدُونَ وَيَنْزِلُونَ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ ، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ ؟ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرِ : أَنَا ، وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّرْفِيُّ : أَنَا ، فَقُلْنَا لَهُمَا : سَلَاةٌ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنَشْرَفُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدْرِ لَقِينَاهُمَا ، فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعًا ، فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ : قَدَسَأَلْنَاكَ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ ، فَقَالَ : مَا أُجِبْتُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا قَوْفَهُ وَلَا أَمْنَهُ أَنْ يَرَى شَيْئًا يَدْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ أَوْ يَرَاهُ قَائِمًا يَصَلِّي أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ وَاللَّيْلَةَ .

دارد بر اینکه مرحوم کلینی در اینجا دنباله روایت را حذف کرده است ، زیرا مقصودش بیان فضائل پیغمبر است ، بنابراین ، این روایت دلالت ندارد که صلوات بر پیغمبر بدون صلوات بر آل او جایز است .

○ (نهی از سر کشیدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله) ○

۱ - جعفر بن منثنی گوید : من در مدینه بودم زمانی که سقف مسجد ، طرف بالای قبر پیغمبر فرور بسته بود و کارگراها بالا می رفتند و پائین می آمدند ، من همراه جماعتی آنجا بودم ، بر ققای خود گفتم : کدام یک از شما بنیاست امشب خدمت امام صادق علیه السلام برسد ، مهران بن ابی نصر گفت : من ، و اسماعیل بن عمار صر فی هم گفت : من ، ما بآندو گفتم : از آنحضرت راجع بیالا رفتن در اینجا پرسید تا ما هم بر قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله مشرف شویم ، چون فردا شد ، آندو نفر را دیدیم و همه گرد آمدیم ، اسماعیل گفت : آنچه را گفتید ، ما از حضرت برای شما پرسیدیم ، فرمود : من دوست ندارم هیچیک از شما بالای قبر برآید و او را ایمن ندم از دیدن چیزی که بینائی چشمش نابود شود ، یا آنحضرت را بنماز ایستاده و یا همراه بعضی از همسرانش بیند .

شرح - نزد اهل مدینه معروفست که نظر افکندن بقبر مقدس آنحضرت موجب کوری می شود و هر گاه چیزی در ضریح بیفتد دستمالی بچشم کودک می بندند و او را داخل ضریح می کنند تا آن را در آورد . ولی از علماء شیعه در این باب فتوای ذکر نشده است و در این روایت هم اگر چه کلمه لا احب و دوست ندارم ، دلالت بر کراهت دارد ، ولی علتی که پس بیان فرموده دلیل بر حرمتست . و مقصود از نماز خواندن آنحضرت ممکن است بایبکر اصلی یا بایبکر مثالی باشد و اخبار مستفیضه بسیاری وارد شده است که پیغمبران و ائمه پس از وفات خود احوال عجیب و غریبی دارند که مردم دیگر چنان نیستند ، چنانکه گوشت بدن آنها بر زمین حرامست و بایبکرشان با آسمان بالا می رود .

(باب)

مولد امير المؤمنين صلوات الله عليه

وُلِدَ اميرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً وَقَتْلِ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعِ بَعِينَ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِينَ سَنَةً ، بَعِيَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله ثَلَاثِينَ سَنَةً وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ وَهُوَ أَوَّلُ هَاشِمِيٍّ وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ .

(١٢٢٥) عليه السلام الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ أَبِي نَبِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ جَاءَتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ : اصْبِرِي سَنَةً أُبَشِّرُكَ بِمَوْلِدِهِ إِلَّا التَّبَوُّةَ ، وَقَالَ : السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَةً وَكَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثَلَاثُونَ سَنَةً .

٢- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ السَّيَّارِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُودٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْدِقَائِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى فَنَمِيهَا وَكَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاءَ كَمَا وُلِدُوا ، فَقَالَتْ : يَا سَوَاتِنَا ، فَقَالَ

(زندگانی امیر المؤمنین صلوات الله علیه)

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بعد ازعام الفیل متولد شد و شب یکشنبه ٢١ ماه رمضان سال جهل هجری کشته شد و ٦٣ سال عمرش بود ، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ٣٠ سال زنده بود و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد منافست و علی نخستین هاشمی نسبی است که از دو طرف بهاشم میرسد (یعنی پدر و مادرش هر دو از اولاد هاشم بودند) .

١- امام صادق عليه السلام فرمود : فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب آمد تا او را بولدت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرده دهد ، ابوطالب گفت يك سبت صبر کن ، من هم تو را بشخصی مانند اوغیر از مقام نبوت مرده خواهم داد ، امام صادق علیه السلام فرمود : سبت ٣٠ سال است و فاصله میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بود .

٢- امام صادق علیه السلام فرمود : فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین نخستین زنی بود که پیاده از مکه بمدینه بسوی پیغمبر (ص) مهاجرت کرد و از همه مردم نسبت پیغمبر مهر یا نثر بود ، از پیغمبر شنید که میفرمود : مردم روز قیامت برهنه مادر زاد محشور شوند ، پس گفت : وای از این رسوائی ! پیغمبر صلی الله علیه و آله با او فرمود : من از خدا میخواهم که ترا بالباس محشور کند ، و نیز از آنحضرت شنید که فشار قبر را یاد

لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكَ كَاسِيَةً ، وَسَمِعْتَهُ يَذْكُرُ صَفْطَةَ الْقَبْرِ . فَقَالَتْ :
 وَاصْغَاءَهُ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيكَ ذَلِكَ ،
 وَقَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَتِي هَذِهِ . فَقَالَ لَهَا : إِن
 فَعَلْتَ أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْوًا مِنْكَ مِنَ النَّارِ ، فَلَمَّا مَرَّصَتْ أَوْ صَتَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتَقَ خَادِمُهَا ، وَاعْتَقَلَ لِسَانُهَا فَجَعَلَتْ تُؤْمِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ إِيْمَاءً ، فَقِيلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 وَصِيَّتُهَا ، فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ فَاعِدٌ إِذَا تَأَمَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَهُوَ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :
 مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ : مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَأُمِّي وَاللَّهِ ، وَقَامَ
 مُسْرِعًا حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَبَكَى ، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يُغْسِلْنَهَا وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِذَا
 فَرَّغْتُمْ فَلَا تُحَدِّثَنَّ شَيْئًا حَتَّى نُعَلِّمَنِي ، فَلَمَّا فَرَّغْنَ أَعْلَفْنَهُ بِذَلِكَ ، فَأَعْطَاهُنَّ أَجْرًا
 قَمِيصِيهِ الَّذِي بَلَغِي جَسَدَهُ وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُكْفِسْتَهَا فِيهِ وَقَالَ لِلْمُسْلِمِينَ : إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُمْ
 شَيْئًا لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَاسْأَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ . فَلَمَّا فَرَّغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَكَفْنِهَا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَلَ
 جَنَازَتَهَا عَلَى عَاتِقِهِ . فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا ، ثُمَّ وَصَعَهَا وَدَخَلَ الْقَبْرَ فَانْطَجَعَ
 فِيهِ ، ثُمَّ قَامَ فَأَحَدَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَصَعَهَا فِي الْقَبْرِ ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلًا يُنَاجِيهَا وَيَقُولُ

آورد می شد. فاطمه گفت: وای از ناتوانی! ، پیغمبر صلی الله علیه وآله باو فرمود: من از خدا می خواهم که
 تو را در آنجا آسوده دارد.

روزی برسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: من میخواهم این کنیز خود را آزاد کنم، حضرت باو
 فرمود: اگر چنین کنی، خدا در برابر هر ضروی از او یک مصورترا از آتش دوزخ آزاد کند، پس چون بیمار
 شد، پیغمبر صلی الله علیه وآله وصبت کرد و سفارش نمود خادمش را آزاد کند و زبانش بند آمده بود، لذا
 پیغمبر اشاره کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وصبتش را پذیرفت. پس روزی پیغمبر نشسته بود که امیر المؤمنین
 علی گریان وارد شد، پیغمبر صلی الله علیه وآله باو فرمود: چرا گریه میکنی؟ گفت: مادرم فاطمه وفات
 کرد. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: بخدا مادرم هم بود، پس با شتاب برخاست تا بر او وارد شد و
 چون باو نگرست گریان شد. آنگاه بزنها دستور داد غسلش دهند.

و فرمود: چون از غسل فارغ شدید، کاری نکنید تا بن خبر دهید، آنها چون فارغ شدند، آنحضرت را
 آگاه ساختند. رسول خدا صلی الله علیه وآله پیراهنی را که در زیر میپوشید و بپوشش می چسبید یکی از آنها داد تا
 در آن کفنش کنند، و مسلمانان فرمود: هر گاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم، از من
 پرسید چرا این کار کردی؟

چون زنان از غسل و کفنش، پیرداختند، پیغمبر صلی الله علیه وآله درآمد و جنازه را روی دوش
 کشید و همواره زیر جنازه بود تا پشرش رسانید، سپس جنازه را گذاشت و خود داخل قبر شد و در آن دراز

لَهَا : ابْنُكَ ، ابْنُكَ [ابْنُكَ] ثُمَّ حَرَجَ وَسَوَى عَلَيْهَا . ثُمَّ انكبت على قبرها فسمعه يقول : لا إله إلا الله ، اللهم اني استودعها إليك ، ثم انصرف ، فقال له المسلمون : اننا رأيناك فعلت أشياء لم تفعلها قبل اليوم ، فقال : اليوم فقدت برّ أبي طالب ، ان كانت ليكون عندها الشيء ففتوتني به على نفسها ولدها وانني ذكرت القيامة وأن الناس يحشرون عرّاة . فقالت : واسواتاه ، فضمنت لها ان يبعثها الله كاسية وذكّرت ضغطة القبر فقالت : واضعفاه ، فضمنت لها ان يكفيا الله ذلك فكفنتها بقميصي واضطجعت في قبرها لذلك وانكبت عليها . فلتقنبا ما تسأل عندنا فانبا سئلت عن ربها فقالت وسئلت عن رسولها فاجابت وسئلت عن وليها وامامها فارتج عليها . فقلت : ابْنُكَ ابْنُكَ [ابْنُكَ]

۳ - بعض اصحابنا ، عمّن ذكره ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن ابيان الكلبي ، عن المفضل بن عمر قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : لما ولد رسول الله ﷺ فتوح لامنة بياض فارس وقصور الشام ، فجاءت فاطمة بنت اسد امّ امير المؤمنين الى ابي طالب ضاحكة مستبشرة ، فاعلمته ما قالت امّنه ، فقال لها ابو طالب : و تنعججيين من هذا ، انك تحلين و تلدين بوصي و وزيره .

كفید ، آنکاء برخاست و جنازه را با دست خود گرفت و داخل قبر کرد ، سپس خم شد و مدتی طولانی با او سرگوشی میکرد و می فرمود : پسر ، پسر [پسر] پس برخاست و روی قبر را هموار کرد ، و باز خود را بروی قبر انداخت و مردم میشنیدند که میفرمود : لا اله الا الله بار خدایا ! من او را بتو میسپارم ، آنکاء مراجعت فرمود .

مسلمین عرضکردند : شما را دیدیم کارهایی کردید که پیش از این نکرده بودید : فرمود : امروز مهربانی ابو طالب را از دست دادم ، فاطمه اگر چیزی خوبی نزدش بود ، مرا بر خود و فرزندانم بمقدم میداشت ، من از روز قیامت یاد کردم و گفتم : مردم برهنه محشور شوند ، او گفتم : وای از این رسوائی ، من ضامن شدم که خدا او را با لباس محشور کند و از فشار قبر یاد آور شدم . او گفتم : وای از ناتوانی ، من ضمانتت کردم که خدا کار گزاریش کند ، از این جهت او را در پیراهنم کفن کردم و در قبرش خوابیدم و سر بگوشش گذاردم و آنچه از او میبرسیدند تلقینش کردم . چون او را از پروردگارش پرسیدند جواب داد و چون از پیغمبرش پرسیدند جواب داد اما چون از ولی و امامش پرسیدند ، زبانش بلکنت افتاد ، من گفتم : پسر ، پسر [پسر] .

۳ - مفضل بن عمر گوید شنیدم : امام صادق علیه السلام می فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد ، سفیدی مملکت فارس و کاخهای شام برای (مادرش) آمنه . نمایان شد . فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین خندان و شادان نزد ابو طالب آمد و آنچه را آمنه گفته بود باو خبر داد : ابو طالب گفت : از این تعجب میکنی هانا تو هم آبتن شوی ووسی و وزیر او را بزانی .

۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَبِيبٍ عَنِ عَنِ الْبُرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْجَبِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ بْنِ صَفْوَانَ مَاجِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ارْتَجَّ الْمَوْضِعَ بِالْبُكَاءِ وَدَهَشَ النَّاسُ كَيْفَومَ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَاءَ رَجُلٌ بَاكِيًا وَهُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَهُوَ يَقُولُ الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خَلَافَةُ النَّبِيِّ حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ بَابَ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: رَحِمَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَأَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَأَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ وَأَعْظَمَهُمْ عَنَاءً وَأَخْوَفَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَآمَنَهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ وَأَفْضَلَهُمْ مَنَاقِفَ وَأَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ وَأَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَشْبَهُهُمْ بِهِ هَدْيًا وَخَلْقًا وَسَمَنًا وَفِعْلًا وَأَشْرَفَهُمْ مَنَزَلَةً وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، قَوِيَتْ حِينَ ضَعُفَ أَصْحَابُهُ وَبَرَزَتْ حِينَ اسْتَكْبَرُوا وَنَهَضَتْ حِينَ وَهِنُوا وَ لَزِمَتْ مِنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذْ هُمْ أَصْحَابُهُ، [و] كُنْتُ خَلِيفَتُهُ حَقًّا لَمْ تَنَازَعْ وَلَمْ تَضْرَعْ بَرِغَمَ الْمُنَافِقِينَ وَغَيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كَرِهَ الْخَاسِدِينَ وَ يَغْرِبُ الْفَاسِقِينَ فُقِمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فُشِلُوا وَنَطَقْتَ حِينَ تَنَعَعُوا وَمَصَبَتْ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا، فَاتَّبِعُواكَ

۴ - اسید بن صفوان صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید : روزیکه امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد ، گریه شهر را بلرزده درآورد و مردم مانند روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله دهشت زده شدند ، مردی گریان وشتابان وانا لله وانا الیه راجعون گویان پیدا شد و می گفت : امروز خلافت نبوت بریده گشت تا بدرخانه ایکه امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود استاد و گفت :

خدایت رحمت کند ای ابوالحسن تو در گرویدن باسلام از همه مردم پیشتر ودرایمان با اخلاص ترا و از نظر یقین محکمتر و از خدا ترساتر و از همه مردم ، در نجس تر و رسول خدا صلی الله علیه و آله را حافظتر و نسبت باصحابش امین تر بودی . مناقبت از همه برتر و سوابقت از همه شریفتر و درجات از همه رفیعتر و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه نزدیکتر و از نظر روش و اخلاق و طریقه و کردار با حضرت شبیه تر و مقامت شریفتر و از همه نزدیکتر بودی .

خدا ترا از جانب اسلام و پیغمبر و مسلمین پاداش غیر دهد ، توانا بودی هنگامیکه اصحاب پیغمبر ناتوانی کردند ، و بیدان آمدی زمانیکه خواری و زبونی از خود نشان دادند و قیام کردی موقعیکه سستی و رزیدند . و پرورش رسول خدا چسبیدی ، آنکاه که اصحابش آهنگه انحراف کردند ، خلیفه برحق او بودی ، بی چون و چرا [و بنزاع بر نخاستی] و در برابر زبونی منافقان و خشم کافران و بدآمدن حسودان و خواری فاسقان ، ناتوانی نشان ندادی . زمانیکه همه ست شدند ، تو بامر خلافت قیام کردی و چون از سخن گفتن ناتوان شدند ، سخن گفتی ، و چون توقف کردند ، در پر تو نور خدا گام برداشتی ، آنکاه از تو پیروی

فَهَدُوا وَكُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا وَأَعْلَاهُمْ قُنُوتًا وَأَقْلَمَهُمْ كَلَامًا وَأَصْوَبَهُمْ نَطْقًا وَأَكْبَرَهُمْ رَأْيًا وَأَشْجَمَهُمْ قَلْبًا وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلًا وَأَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ . كُنْتَ وَاللَّهِ يَعْصُونَكَ لِلدِّينِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَجَ الْأَوَّلَ حِينَ تَعَرَّقَ النَّاسُ وَالْآخِرُ حِينَ فَسَلُوا . كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَبًا رَحِيمًا ، إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا ، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُمْ ضَعُفُوا وَحَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا وَرَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا وَشَمَرْتَ إِذَا اجْتَمَعُوا وَعَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا وَصَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا وَأَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا طَلَبُوا وَنَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا ، كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا صَبًّا وَنَهَابًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ عَمَدًا وَحِصْنًا ، فَطَرْتَ وَاللَّهِ بِنِعْمَائِهَا وَفَرَزْتَ بِحِجَابِهَا وَأَحْرَزْتَ سَوَابِقَهَا وَدَهَبْتَ بِقَضَائِلِهَا ، لَمْ تَقْلَلْ حُجَّتَكَ وَلَمْ يَزِغْ قَلْبَكَ وَلَمْ تَضَعِفْ بَصِيرَتَكَ وَلَمْ تَجْبِنْ نَفْسَكَ وَلَمْ تَحَرَّ ، كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرُّ كُهُ الْعَوَاصِفِ وَكُنْتَ كَمَا قَالَ ﷺ : آمَنَ النَّاسُ فِي صُحْبَتِكَ وَذَاتِ يَدِكَ وَكُنْتَ كَمَا قَالَ ﷺ : ضَعِيفًا فِي بَدَنِكَ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ ، مُتَوَاضِعًا فِي نَفْسِكَ ، عَظِيمًا عِنْدَ اللَّهِ ، كَبِيرًا فِي الْأَرْضِ ، جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَرٌ وَلَا لِغَائِلٍ فِيكَ

کردند و هدایت یافتند . و تو از همه نرم گوتر و خدایا فرمانبردارتر [عاقبت اندیشتر] و کم سخن تر و درست گوی تر و بزرگه رأی تر و پودر لتر و پایتین بیشتر و کردار نیکوتر و بامور آشناتر بودی .
 تو بخدا درابتدا و انتها رئیس و بزرگه دین بودی : ابتدا زمانی بود که مردم پراکنده شدند (بعد ازوفات پیغمبر صلی الله علیه و آله) و انتها زمانی بود که سست شدند (بعد از قتل عثمان) .
 برای مؤمنان پدر مهربان بودی زمانیکه تحت سرپرستی تو در آمدند ، پاره های گرانی را که آنها از کشیدنش ناتوان شدند ، بدوش گرفتی و آنچه (را از امور دین) تباہ ساختند محافظت نمودی و آنچه (را از احکام و شرایع) رها کردند ، رعایت فرمودی و زمانیکه زبونی کردند [بگرد آوردن دنیا حریص شدند] دامن بکمر زدی . بلندی گرفتی زمانیکه بینایی کردند و صبر نمودی زمانیکه شتاب کردند و هر خونگی را که میخواستند تو گرفتی (برای مسلمین از کفار خونخواهی کردی) و از برکت تو بخیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند ، بر کافران غذایی دیزان و در پاینده و برای مؤمنان پشتیبان و سنگر بودی . بخدا همراه نعمتهای خلافت [مصیبتهایش] پرواز کردی [آفریده شدی] و بطایبش (یعنی عطای الهی) کامیاب گشتی و سوابقش را احراز کردی و فضائلش را بدست آوردی ، شمشیر حجت و دلالت کند نبود ، دولت منحرف نگشت و بصیرت ضعیف نشد ، هراسان نگشتی و سقوط نکردی .

تو مانند کوه بودی که طوفانش نجبانند و همچنان بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : در رفاقت و دارائی خویش امانت نگهدارترین مردمست و باز چنان بودی که فرمود : از لحاظ بدن ضعیف و در انجام امر خدا قوی است ، نزد خود فروتن و نزد خدا عظمت داشتی . در روی زمین بزرگه و نزد مؤمنین

مَعْمَرُ [وَلَا أَحَدِيكَ مَطْمَعٌ] وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَاةُ الضَّعِيفِ الدَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَهُ بِحَقِّهِ ، وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ دَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقُّ وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ ، شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ وَقَوْلُكَ حُكْمٌ وَحُكْمٌ وَأَمْرُكَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ؛ وَقَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ وَسَهَّلَ الْعَسِيرُ وَأُظْفِقَتِ الْبِزَانُ وَأَعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ ، فَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَكَبَّتْ بِكَ الْإِسْلَامُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَبَقَتْ سَقَا بَعِيداً وَأَتَمَّتْ مَنْ بَعْدَكَ تَعْبَاشِدِيداً ، فَجَلَلَتْ عَنِ الْبُكَاءِ وَعَظَمَتْ رِزْيَتُكَ فِي السَّمَاءِ وَهَدَّتْ مَعْصِيَتُكَ الْأَنَامَ ، فَإِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ ، فَوَاللَّهِ لَنُصَافِ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا ، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِصْنًا وَقَسَّةً رَاسِبًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ غَلْظَةً وَعَظِيمًا ، فَالْحَقَّ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ وَلَا أَحْرَمْنَا أَجْرَكَ وَلَا أَضَلْنَا بَعْدَكَ وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَبَكَى وَبَكَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِقُوهُ .

۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ

شریف بودی ، هیچکس را درباره تو راه عیبجویی نبود و هیچ گوینده‌ای نسبت به تو راه خرده‌گیری نداشت [و کسی از تو طمع حق پوشی نداشت] و برای هیچکس نرمی و مجامله نداشتی ، هر ناتوان و وزبونی نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بستانی و هر توانای عزیز، نزد ناتوان و وزبون بود تا حق را از او بستانی و در این موضوع ، خویش و بیگانه نزدت برابر بود ، شأن و شخصیت حق و راستی و مدارا بود . گفتار حاکم و نایب و فرمات خویشتن داری و دور اندیشی و رأیت دانش و تصمیم بود ، نسبت به هر چه کردی .

و هر آینه راه راست روشن گشت و امر مشکل آسان شد و آتشها خاموش گشت ، و دین بوسیله تو راست شد و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد ، اگر چه کافران دوست نداشتند و اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابر جا شد ، و بسیار بسیار پیشی گرفتی و جانشینان خود را برنج بسیار افکندی (زیرا هر چه بکشند تا از تو پیروی کنند نتوانند) تو بزرگتر از آنی که مصیبت با گریه جبران شود ، مرگ تو در آسان بزرگه جلوه کرد و مصیبت تو مردم را خرد کرد **فَانَالَهُ وَاِنَّا لِيهِ رَاجِعُونَ** ما بقضاء خدا راضی و نسبت به فرمایش تسلیمیم ، بخدا سوگند مسلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهند ، تو برای مؤمنین پناه و سنگر و مانند کوهی پابر جا و بر کافران خشونت و خشم بودی ، خدا ترا پینمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند ، مردم همه خاموش بودند تا سخنش تمام شد ، او گریست و اصحاب پشیمبر صلی الله علیه و آله گریستند ، سپس هر چه جستند او را نیاقتند .

۵- صفوان جمال گوید : من و عامر و عبدالله بن جذاعة از دی خدمت امام صادق علیه السلام بودیم

قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَعَابِرٌ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدَاعَةَ الْأُرْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعَمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ؛ قَالَ: لَا، قَالَ: فَأَيْنَ دُفِنَ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عليه السلام فَأَتَى بِهِ طَهْرًا الْكُوفَةَ قَرِيبًا مِنَ النَّجَفِ يُسْرَةً عَنِ الْقَرِيِّ يُمَنِّعُ عَنِ الْحِيرَةِ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ رَكْوَاتِ بَيْتِ . قَالَ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ دَهَبَتْ إِلَى الْمَوْجِعِ . فَتَوَهَّمَتْ مَوْضِعًا مِنْهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِي: أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - .

(۱۳۴۰) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: أَنَا بَنِي عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ فَقَالَ لِي: إِذْ كَبَّ، فَرَكِبْتُ مَعَهُ، فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصِ الْكِنَاسِيِّ فَاسْتَحْرَجْتُهُ فَرَكِبَ مَعَنَا، ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْقَرِيَّ فَأَنْتَهَيْنَا إِلَى قَبْرِ، فَقَالَ: أَنْزِلُوا هَذَا قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقُلْنَا مَنْ أَيْنَ عَلِمْتَ؟ فَقَالَ: أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ عَيْرَ مَرَّةٍ وَوَجَّسَ لِي أَنَّهُ قَبْرُهُ .

۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ عَمْسَى شَلْقَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَهُ حُؤُولَةٌ فِي بَنِي مَخْرُومٍ وَإِنَّ شَابِتًا مِنْهُمْ أَنَا هُ قَالَ: يَا خَالِي إِنَّ أَخِي مَاتَ وَوَقَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حُزْنًا شَدِيدًا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَأَرِنِي قَبْرَهُ، قَالَ: فَخَرَجَ وَمَعَهُ بُرْدَةٌ رَسُولِ اللَّهِ

عامر به حضرت عرض کرد: قربانت کردم ، مردم گمان میکنند امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه (میدان کوفه یا جلوه خان مسجدش) دفن شده است ، فرمود : چنین نیست ، عرض کرد : پس کجا دفن شد ، فرمود : چون وفات نمود ، امام حسن علیه السلام او را برداشت و پشت کوفه نزدیک تپه بلند ، دست چپ نحری و دست راست حیره آورد و در میان تپه های کوچکیکه ریگه سفید داشت بخاک سپرد .

راوی گوید : سپس من بانجا رفتم و محلی را فکر کردم که قبر آنحضرت است ، آنکاه خدمت امام آدمم و باو گزارش دادم ، بمن فرمود : درست فهمیدی خدایت رحمت کند - تا سه بار - .

۶ - عبدالله بن سنان گوید : عمر بن یزید نزد من آمد و گفت : سوار شو برویم من سوار شدم و همراه او رفتم تا بمنزل حفص کناسی رسیدیم ، او را هم از خانه بیرون آوردم ، سوار شد و همراه ما گشت ، سپس آمدیم تا بقری رسیدیم و بقبری برخوردیم ، عمر گفت : فرود آید که این قبر امیر المؤمنین است ، گفتیم تراز کجا دانی؟ گفت : زمانیکه امام صادق علیه السلام در حیره بود ، بارها در خدمت ما اینجا آمدم و بمن فرمود : این قبر آنحضرت است .

۷ - امام صادق علیه السلام فرمود : امیر المؤمنین علیه السلام دائمی هائی در قبله بنی مخزوم داشت جوانی از آنها خدمتش آمد و عرض کرد : دائمی جان ا برادرم مرده و من در مرگش سخت غمگین شده ام ، حضرت باو فرمود : میخواهی او را ببینی ؟ عرض کرد : آری ، فرمود قبرش را بمن نشان ده ، پس خارج

وَأَمَّا مُمْتَرًا بِهَا ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ تَلَمَّعَتْ شَفَتَاهُ ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ
يَعُولُ بِلسَانِ الْفَرَسِ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَلَمْ تَمُتْ وَأَنْتَ دَجَلٌ مِنَ الْعَرَبِ ؟ قَالَ : بَلَى
وَلَكِنَّا مِتْنَا عَلَى سُنَّةِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ فَانْقَلَبَتِ السِّنَنُ .

۸- محمد بن يحيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، جَمِيعاً ، عَنْ
ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَامَ الْحَسَنُ
بُنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَتَى عَلِيَّهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا
الشَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يَنْدُرُكَ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كَانَ لِصَاحِبِ
زَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ، عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَيْلٌ وَعَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ ، لَا يَنْسَبِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ وَاللَّهِمَا
تَرَكَ بِيضَاءً وَلا حُمْرَاءَ ، إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دَرَاهِمٍ فَصَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ .
وَاللَّهُ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بَعِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي نُزِّلَ فِيهَا الْقُرْآنُ .

۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لَمَّا غُسِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نُودُوا
مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ كَفَيْتُمْ مُؤَخَّرَهُ وَإِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ كَفَيْتُمْ مُقَدَّمَهُ .

شد و برد رسول خدا صلی الله علیه وآله را بکمر بست ، چون نزد قبر رسید ، لبهایش بهم میخورد ، سپس
با پایش بقبر اوزد ، او از قبر بیرون آمد و بزبان فارسی سخن میگفت ، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :
مگر وقتی تو مردی از عرب نبودی ؟ گفت : چرا ولی ما بروش فلان و فلان مردیم از ابن روزبان ما
دگرگون شد .

۸- امام باقر علیه السلام فرمود : چون امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد : حسن بن علی عليه السلام
در مسجد کوفه بپا خاست و حمد و ثنای خدا گفت و بر پیشبیر صلی الله علیه وآله درود فرستاد . سپس فرمود :
ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان با او نرسند . او پرچمدار رسول خدا
صلی الله علیه وآله بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند . از میدان بر نمیکشت جز
اینکه خدا با او فتح و پیروزی میداد ، بخدا که او مال سفید و سرخ دنیا جز هفتصد درهم که آن هم از عطایش
زیاد آمده بود باقی نگذاشت و میخواست با آن پول خدمتگزاری برای خانواده اش بخرد ، بخدا که او
در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرد و همان شبیکه عیسی بن مریم با آسمان بالا رفت و
همان شبیکه قرآن فرود آمد .

۹- امام صادق عليه السلام فرمود : چون امیر المؤمنین علیه السلام را غسل دادند ، از جانب خانه صدا
آمد که اگر شما جلوتابوت را بگیرید ، از گرفتن دنیا بش آسوده باشید ، و اگر دنیا لشرا بگیرید از گرفتن

۱۰- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَبَانَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَبَانَ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَتُوقِفَتْ وَلَهَا ثَمَانُ عَشْرَةَ سَنَةً وَخَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ يَوْمًا

﴿۱۲۳۵﴾ اسعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن علي بن فضال ، عن عبدالله بن بكير ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه سمعه يقول : لما قبض أمير المؤمنين عليه السلام أخرجته الحسن والحسين ورجلان آخران حتى إذا خرجوا من الكوفة تركوها عن أيمانهم ثم أخذوا في الجبانة حتى مرُّوا به إلى القرية فدقنوه وسووا قبره فانصرفوا

﴿بَابُ﴾

مَوْلِدُ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَعَلَى بَعْلِهَا السَّلَامُ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام بِخَمْسِ سِنِينَ وَتُوقِفَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَهَا ثَمَانُ عَشْرَةَ سَنَةً وَخَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ يَوْمًا وَبَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا عليه السلام خَمْسَةٌ وَسَبْعِينَ يَوْمًا

۱- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رثاب ، عن أبي عبيدة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَكَّتَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام خَمْسَةً وَسَبْعِينَ

جلو آسوده باشد.

۱۰- امام باقر علیه السلام میفرمود : فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله پنج سال بعد از مبعث متولد شد و چون وفات کرد ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت .

توضیح- گویا این روایت از جمله روایات باب بعد بوده که درباره زندگانی حضرت فاطمه علیهما السلام است و کاتبین اشتباهاً آن را در اینجا درج کرده اند .

۱۱- امام صادق علیه السلام میفرمود : چون امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد ، امام حسن و امام حسین علیهما السلام با دو مرد دیگر جنازه اش را بیرون بردند ، چون از شهر کوفه خارج شدند ، کوفه را بدست راست خود قرار دادند و راه جبانه (صحراء ، عید گاه ، گورستان) را پیش گرفتند تا آن را بگری رسانیدند ، و در آنجا دفن کردند و قبرش را هموار نموده ، مراجعت کردند .

﴿زندگانی حضرت زهرا ، فاطمه علیهما السلام﴾

فاطمه علیها و علی بعلها السلام - پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه وآله متولد شد و زمانی وفات کرد که ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت و بعد از پدرش ۷۵ روز زندگانی کرد

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : فاطمه علیها السلام بعد از پیمبر صلی الله علیه وآله ۷۵ روز زنده بود و از مرگ پدرش اندوه سختی او را گرفته بود ، جبرئیل نزدش میآمد و او را در مرگ پدرش نیکو

يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ يَأْتِيهَا جِبْرَائِيلُ فَيُحَسِّنُ عَزَاهَا عَلَى أَبِيهَا وَيَطْلُبُ نَفْسَهَا وَيُجِيرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي دَرِّيْنَهَا وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ.

۲- محمد بن يحيى، عن العمَرَ كَيْبِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ وَإِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئِنَّ.

۳- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَرَمَزَانِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ

ابْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرًّا وَعَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا، ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَسِي وَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنْ ابْنَتِكَ وَزَائِرَتِكَ وَالْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِقُعْتِكَ وَالْمُحْتَارِ اللَّهِ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ، قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ: عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَعَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلْدِي، إِلَّا أَنْ لِي فِي النَّاسِي

بِسُنَّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعٌ تَعْرَى، فَلَقَدْ وَاسَدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَفَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي، بَلَى وَفِي كِتَابِ اللَّهِ [لِي] أَنْعَمُ الْقَبُولِ، نَأَى اللَّهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَدَاسَتْ رُجْعَتِ الْوَدِيعَةَ

وَأُخِذَتِ الرَّهْبَةُ وَأُخْلِسَتِ الرَّهْرَاءُ، فَمَا أَفْبَحَ الْخَضْرَاءُ وَالْعَبْرَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا حُزْنِي فَسَرَمْتُ وَأَمَا لَيْلِي فَمَسَّهُدَهُمْ لَا يَبْرُحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ، كَمَدُّ مَقْبِحٍ

تعزیت میگفت و خود دلش میساخت و اذ حال پدرش و مقام او و آنچه بعد از وی برای ذریه اش پیش میآید گزارش میداد و علی علیه السلام آنهارا مینوشت .

۲- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: فاطمه علیها السلام صدیقه (بسیار راست گو و معصوم) و شهیده بود و دختران پیشبران حائض نمیشوند .

۳- حسین بن علی علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام وفات کرد، امیر المؤمنین او را پنهان بپاک سپرد و جای قبرش را ناپدید کرد، سپس برخاست و در بجانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا از جانب من و از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آنکه در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود رسیدن او را نزد تو برایش برگزیده .

ای رسول خدا! شکیبایم از فراق محبوبه ات کم شده و خود داریم از سرور زنان جهان نابود گشته، جز اینکه برای من در پیروی از سنت تو که در فراق کشیدم جای دلداری باقی است، زیرا من سر ترا در لحد آرامگاه نهادم و جان مقدس تو از میان گلو و سینه من خارج شد (یعنی هنگام جان دادن سرت بسینه من چسبیده بود) آری، در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش (صبر بر این مصیبت) است، اِنَالله و اِنَالیه راجعون، همانا امانت پس گرفته شد و گروگان در یافت گشت و زهرا از دستم ربوده شد. ای رسول خدا دیگر چه اندازه این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه میکند، اندوهم هیشکی

وَهُمْ مَهِيحٌ سَرْعَانَ مَا قَرَّرَ قِيَّ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتُنْبِتُكَ اِبْنُكَ بِتَطَافُرِ اُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا
فَاحْفَظِ السُّؤَالَ وَ اسْتَحْبِرْهَا الْحَالَ ، فَكَمْ مِنْ غَلِيْلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ اِلَى بَنِيهِ سَبِيْلًا وَ سَتَقُوْلُ
وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ سَلَامٌ مُوَدِّعٌ لَافَالٍ وَ لَاسِيْمٌ ، فَاِنْ اَنْصَرَفَ فَلَا عَن مَّلَالَةٍ وَ اِنْ اَقَمَ
فَلَا عَن سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِيْنَ ، وَ اَوَاهَا وَ الصَّبْرُ اَيْمُنٌ وَ اَجْمَلٌ وَ لَوْلَا عَلَيْهِ الْمُسْتُوْلِيْنَ اَجَعَلْتُ
الْمَقَامَ وَ اللَّبَتَ لِزَامًا مَعْكُوفًا وَ لَا غَوْلَتْ اِعْوَالَ النَّكْلَى عَلَى جَلِيْلِ الرَّزِيَّةِ ، فَيَعِيْنُ اللَّهُ تَدْفِيْنَ
اِبْنُكَ يَرَى اَوْ يَنْهَضُ حَقَّهَا وَ مُمْنَعٌ اِرْتِنَا وَ لَمْ يَتْبَاعِدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الِذِّكْرُ وَ اِلَى اللَّهِ
يَا رَسُوْلَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فَبِكَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ اُحْسِنُ الْعِرَاءَ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلِيْهَا السَّلَامُ وَ الرَّضْوَانُ .
٤ - عِدَّةٌ مِنْ اَصْحَابِنَا ، عَنِ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى ، عَنِ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي نَصْرٍ ،
عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :
مَنْ غَسَلَ فَاطِمَةَ ؟ قَالَ : ذَاكَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ - وَ كَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ - فَقَالَ : كَأَنَّكَ
صَفْتِ بِمَا اَخْبَرْتُكَ بِهِ ؟ قَالَ : قُلْتُ : قَدْ كَانَ ذَاكَ جُعِلْتُ فُداكَ ، قَالَ : فَقَالَ : لَا تَصِيْقَنَّ فَاِنَّهَا
صِدِّيْقَةٌ وَ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا اِلَّا الصِّدِّيْقُ ، اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يَغْسِلُهَا اِلَّا عِيْسَى

باشد و شبم در بیخوابی گذرد و غم پیوسته در دلمست ، تا خدا خانه‌ای را که تو در آن اقامت داری برایم
برگزیند ، (میرم و بنو ملحق شوم) غصه‌ای دارم دل خون کن و اندوهی دارم هیجان انگیز ، چه زود میان ما
جدائی افتاد، تنها بسوی خدا شکوه میبرم .

بهین زودی دخترت از همدست شدن امت بر ربودن حقش بنو گزارش خواهد داد ، همه سرگذشت
را از او پیرس و گزارش را از او بخوا ، زیرا چه بسا درد دل‌هایی داشت که چون آتش در سینه‌اش
می‌جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت ، ولی اکنون می‌گوید و خدا هم داوری میفرماید
و او بهترین داور است ،

سلام بر شما سلام و دوا کننده‌ایکه نه خشمگین است و نه دل‌تنگه ، زیرا اگر از اینجا برگردم، بواسطه
دل‌تنگیم نیست و اگر بهمان بواسطه بدگمانی با آنچه خدا بسا بران وعده فرموده نباشد .

وای ، وای باز هم بردباری مبارکتر و خوش‌نما تر است اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود (که
مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشناسند و نبش کنند) اقامت و درنگ در اینجا را چون منتکفان ملازمت
می‌نمودم و مانند زن بچه مرده برای من مصیبت بزرگه شیون می‌کردم ، در برابر نظر خدا دخترت پنهان
بخاک سپرده شد و حقش پایمال گشت و از ارتش جلوگیری شد ، با آنکه در زمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته
بود ، ای رسول خدا ! شکایت من تنها بسوی خداست و بهترین دل‌داری از جانب تو است ای رسول خدا ! (چون
در مرگ تو صبر کردم یا برای گفتار تو درباره صبر) ، دورد خدا بر تو و سلام و رضوانش بر فاطمه باد .

۱۳۳۰- محمد بن یحییٰ عن محمد بن الحسن، عن محمد بن إسماعیل، عن صالح بن عقیبة، عن عبد الله بن محمد الجعفی، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالوا: إن فاطمة علیها السلام لما أن كان من أمرهم ما كان أخذت يتلايب عمر فحدثته إليها ثم قالت: أما والله يا ابن الخطاب لو أنني أكره أن يصبب البلاء من لاذنبي له لعلمت أئبي ساقسّم على الله ثم أجدّه سريع الإجابة. ۶- وبهذا الإسناد، عن صالح بن عقیبة، عن يزيد بن عبد الملك، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما ولدت فاطمة علیها السلام أوحى الله إلى ملك فأنطق به لسان محمد عليه السلام فسمّاها فاطمة، ثم قال: إني فطمتك بالعلم و فطمتك من الطمّث، ثم قال أبو جعفر عليه السلام: والله لقد فطمها الله بالعلم من الطمّث في الميثاق.

۷- وبهذا الإسناد، عن صالح بن عقیبة، عن عمرو بن شعبي، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله لفاطمة علیها السلام: يا فاطمة! فومبي فأخرجني تلك الصحفة فقامت فأخرجت صحفة فيها ريد و عراق يهور، فأكل النبي صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام و فاطمة و الحسن و الحسين ثلاثة عشر يوماً، ثم إن أمّ أئمن رأت الحسن معه شيء ففالت له: من أين لك هذا؟ قال:

۴- مفصل گوید: امام صادق عليه السلام عرض کرد: کی فاطمه را غسل داد و فرمود: امیر المؤمنین - من این مطلب را از گفته آنحضرت بزرگ شرم و تعجب کردم - فرمود: گویا از آنچه بنو خیر دادم دلتنگه شدی و عرض کرد: چنین است، قربانت کردم. فرمود: دلتنگه مباش، زیرا اوسدیه (مصوم) است و جز مصوم نباید او را غسل دهد، مگر نسیدانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.

۵- امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: چون آن مردم کردند آنچه کردند، (در خانه اش را آتش زدند و علی عليه السلام را بسجده بردند) فاطمه علیها سلام گریبان عمر را گرفت و او را پیش کشید، و فرمود: همانا بخدا ای پسر خطاب! اگر من از رسیدن بلا به بیگناهان کراهت نداشتم، می فهمیدی که خدا را سوگند می دادم و او را زود اجابت کننده می یافتی (یعنی من نفرین می کردم و بزودی بلا نازل می شد و ترا و بیگناهان را شامل می گشت ولی نمی خواهم بیگناهان با آتش تو بسوزند).

۶- امام باقر عليه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام متولد شد، خدا پسرش را وحی کرد تا پسران محمد صلی الله علیه و آله داد که او را فاطمه نام گذارد، سپس فرمود: من ترا (از جهل باز گرفتم و) بلم پیوستم [با علم از شیر باز گرفتم] و از خون حیض باز گرفتم، آنکاه امام باقر عليه السلام فرمود: بخدا سوگند که خدا او را با علم از شیر و از خون حیض در عالم ميثاق باز گرفت.

۷- پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام فرمود: برخیز و آن سینی را بیرون آر، او برخواست و سینی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و حسین ۱۳ روز از آن می خوردند، سپس ام ایمن حسین عليه السلام را دید چیزی (از آن نان و گوشت)

إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مِّنْ دُونِ آبَائِهِمْ ، فَآتَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ ، فَقَالَتْ : يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَأَتْنَاهُ هُوَ لِفَاطِمَةَ وَوَلَدِهَا وَإِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ ، فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَتَعَدَّتِ الصَّحْفَةَ ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ : أَمَا لَوْلَا أَنَّكَ أَطَعْتَهَا لَأَكَلَتْ مِنْهَا أَنْتَ وَذُرِّيَّتُكَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ وَالصَّحْفَةُ عِنْدَنَا بِخُرُوجِ بِهَا قَائِمُنَا ﷺ فِي رَمَانِهِ .

۸- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ : بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيَّ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ ، قَالَ الْمَلَكُ لَسْتُ بِجِبْرِئِيلٍ يَا مُحَمَّدُ بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُرْوِّجَ التَّوْرَةَ مِنَ النَّوْرِ : قَالَ : مَنْ مِمَّنْ ؟ قَالَ : فَاطِمَةُ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ : فَلَمَّا وَكَلَى الْمَلَكُ إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مُنْذُ كَمْ كَتَبَ هَذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ ؟ فَقَالَ : مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَثْنَيْ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ .

۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ : سَأَلْتُ الرَّضَا ﷺ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ : دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّئِيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ .

با خود دارد ، باو گفت : این از کجاست ؟ فرمود : چند روز است که ما این غذا را میخوریم ، ام ایمن نزد فاطمه آمد و گفت : ای فاطمه ! هر چه امین دارد ، بفاطمه و فرزندانش متعلق است ، اما فاطمه هر چه دارد بام ایمن از آن چیزی نمی رسد ؟ فاطمه قدری از آن را برای او آورد و ام ایمن از آن بخورد و غذای آن سینی تمام شد ، پیغمبر باو فرمود : اگر بام ایمن نمیخوراندی تا روز قیامت تو و ذریه تو از آن میخورند ، آنکاه امام باقر ﷺ فرمود : آن سینی نزد ماست و قائم ما ﷺ در زمان خود آن را بیرون آورد .

۸- موسی بن جعفر ﷺ فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که فرشته ای که ۲۴ چهره داشت وارد شد ، پیغمبر (ص) فرمود : محبوبم جبرئیل ! من تو را هیچگاه با این صورت ندیده ام ، فرشته گفت : من جبرئیل نیستم ، ای محمد ! مرا خدای عزوجل فرستاده تا نور را جفت نور گردانم ، فرمود : که را با که ؟ گفت : فاطمه را با علی ، و چون فرشته پشت گردانید ، میان دو شانه اش نوشته بود : محمد رسول خداست ، علی وصی اوست . پیغمبر فرمود : از کی این جمله میان دو شانه تو نوشته شده ؟ عرض کرد : بیست و دو هزار سال پیش از خلقت آدم .

۹- احمد بن محمد بن ابی نصر گوید : از حضرت رضا ﷺ راجع بقبر فاطمه علیها السلام پرسیدم ، فرمود : در خانه خود بجاگ سپرده شد ، سپس چون بنی امیه مسجد را توسعه دادند جزء مسجد شد .

﴿۱۲۳۵﴾ ۱۰- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ الْخَبَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ طَبَّانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ.

﴿ بَابٌ ﴾

﴿ مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا ﴾

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ، سَنَةِ اسْتِنْبَاطِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ. وَرُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَمَضَى عليهما السلام فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ. وَمَضَى وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَأَشْهُرًا. وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليهم

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليهما السلام يَقُولُ: لَمَّا حَصَرَتْ الْحَسَنَ عليهما السلام الْوَفَاةُ بَكَى، فَقَبِلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَبْكِي وَ مَكَانَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليهم الَّذِي أَنْتَ بِهِ؛ وَقَدْ قَالَ فِيكَ مَا قَالَ؛ وَقَدْ حَجَّجْتَ عَشْرِينَ حَجَّةً مَلِيشِيًا وَقَدْ فَاسَمْتَ مَالَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى التَّعَلَّ بِالتَّعَلِّ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصَلَتَيْنِ: لِهُوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَجْبَةِ.

شرح - درباره موضع قبر فاطمه عليها السلام سه قولست : ۱- در بقیع ۲- در روضه (میان قبر و

منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله) ۳- درخانه خود فاطمه عليها السلام

مجلسی (ره) گوید : قول اخیر که اذاین روایت استفاده میشود صحیحترین اقوالست ، زیرا اخبار بسیاری بدین مضمون وارد شده و من آنهارا در کتاب بحار ذکر نموده‌ام .

۱۰- امام صادق علیه السلام میفرمود : اگر خدای تبارک و تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را برای

فاطمه نیا فرید ، در روی زمین ، از آدم گرفته تا هر بشری بعد از او همسری برای او نبود .

﴿ زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما ﴾

حسن بن علی علیهما السلام در ماه رمضان در سال جنگه بدر که ۲ سال بعد از هجرت است متولد گشت و روایت شده که او در سال سوم هجری متولد شد و در آخر ماه صفر سال ۴۹ هجری وفات یافت و هنگام وفات ۴۷ سال و چند ماه داشت و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

۱- امام باقر عليهما السلام می فرمود : چون وفات امام حسن عليهما السلام در رسید ، گریه کرد ، با عرض شد ، پسر پیغمبر ! گریه میکنی : در صورتی که نزد رسول خدا چنان مقامی داری ! پیغمبر درباره تو چنین و چنان فرموده ، و بیست بار پیاده بحج رفته‌ای ، سه بار تمام دارائیت را نصف کرده‌ای حتی کشت را (و در راه خدا بقرا داده‌ای) فرمود : من تنها برای دو مطلب میگریم : بیم موقف (حساب روز قیامت یا از بیم خدا) و از جدائی دوستان .

٢ - سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر ، عن ابراهيم بن مهزيار ، عن ابيه علي بن مهزيار [بن مهزيار] عن الحسن بن سعيد ، عن محمد بن سنان ، عن ابن مسكان ، عن ابي بصير ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قبض الحسن بن علي عليه السلام و هو ابن سبع و اربعين سنة في عام حرمين . عاش بعد رسول الله ﷺ اربعين سنة .

٣ - عده من اصحابنا ، عن احمد بن محمد ، عن علي بن النعمان ، عن سيف بن عميرة ، عن ابي بكر الحضرمي قال : ان جعدة بنت اشعث بن قيس الكندي سميت الحسن بن علي عليه السلام و سميت مولاه له ، فاما مولاه فقاعت السم و اما الحسن فاستمسك في بطنه ثم انقطع به فمات .
٤ - محمد بن يحيى و احمد بن محمد ، عن محمد بن الحسن ، عن القاسم التبهدي ، عن اسماعيل

بن مهزيار ، عن الكنايري ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : خرج الحسن بن علي عليه السلام في بعض عميره و معه رجل من اولاد الزبير ، كان يقول بامامته ، فنزلوا في منزل من تلك المناهل تحت نخيل يابس ، قد يس من العطش ، ففرس للحسن عليه السلام تحت نخلة و فرس للزبير يحداه تحت نخلة اخرى ، قال : فقال الزبير يرفع رأسه : لو كان في هذا النخل رطب لا كنا منه ، فقال له الحسن : و انك لتشتبه الرطب ؟ فقال الزبير : نعم ، قال : فرقع يده الى السماء فدعا بكلام لم افهمه ، فاحضرت النخلة ثم صارت الى خالها فاورقت و حملت رطباً ، فقال الجمال الذي اكثر ما منه : سحر والله ، قال : فقال الحسن عليه السلام : و ذلك ليس بسحر و لكن دعوة ابن

٢ - امام صادق عليه السلام فرمود : حسن بن علي عليها السلام جهل و هفت ساله بود كه وفات كرد و در سال ٥٠ هجری بود و ٤٠ سال بعد از پيغمبر زندگی کرد .

٣ - ابوبکر حضرمی گوید : جده دختر اشعث بن قیس کندی بحسن بن علی عليها السلام و کنیز آنحضرت زهر داد ، اما کنیزك زهر را قی کرد و اما امام حسن عليه السلام زهر در شکمش ماند و آماس کرد و در گذشت .

٤ - امام صادق عليه السلام فرمود : حسن بن علی عليها السلام در یکی از سفرهای عمره اش همراه مردی از اولاد زبیر بود که بامامتش معتقد بود ، در یکی از آبگاہها ، زیر درخت خرماي خشکی که از تشنگی خشک شده بود ، فرود آمدند ، در زیر آن درخت فرشی برای امام حسن انداختند و در برابرش فرشی برای زبیری ، زیر درخت خرماي دیگری ، زبیری سر بالا کرد و گفت : اگر این درخت خرماي تازه می داشت از آن میخوردیم ، امام حسن فرمود : خرماي داری ؟ زبیری گفت : آری ، حضرت دست بسوی آسمان برداشت و دعا کرد بسختی که من آن را نفهمیدم ، پس درخت سبز شد و بحال خود برگشت و برگه و خرما بر آورد ، ساربانانی که مرکوب از او کرایه کرده بودند ، گفت : بخدا این جادو است ، امام حسن عليه السلام فرمود : وای بر تو ، جادو نیست ، بلکه دعای مستجاب پسر پيغمبر است ، پس بسوی درخت بالا رفتند و

بَنِي مُسْتَجَابَةٍ ، قَالَ : فَصَدَدُوا إِلَى التَّحْلَةِ فَصَرَمُوا مَا كَانَ فِيهِ فَكَفَّاهُمْ .

(۱۳۵۰) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَنَحْوُهُ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَرِيدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو عَنْ جَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام قَالَ : إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالشَّرْقِ وَالْأُخْرَى بِالمَغْرِبِ ، عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ وَفِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ ، يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةٍ صَاحِبِهَا وَأَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا ، وَمَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَغَيْرِ الْحُسَيْنِ أَجْبِي .

۶ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ التَّمِيمِ ، عَنْ صَدِّقٍ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : حَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِياً ، فَوَرَمَتْ قَدَمَاهُ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ : لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنْتَ عِنكَ هَذَا الْوَرَمُ ، فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْتَاهَذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدٌ وَمَعَهُ دُهْنٌ فَاشْتَرِ مِنْهُ وَلَا تُمَاكِسْهُ ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ : يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مَا قَدِمْنَا مَنْزِلاً فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ . فَقَالَ لَهُ : بَلَى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ ،

هرچه خرما داشت چیدند و آنها را کفایت کرد .

۵ - امام حسن عليه السلام فرمود : خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغربست ، کرد آنها دیواری از آهن است و هر یک از آنها یک میلیون در دارد و در آنجا هفتاد میلیون لنت است ، تکلم هر لنتی برخلاف لنت دیگر است و من همه آن لفات و آنچه در آن دو شهر و میان آنهاست میدانم و بر آنها حاجتی جز من و برادر من حسین نیست .

شرح - این روایت از جمله روایاتیست که اگر از لحاظ سند خدشه و اشکالی نداشته باشد ، باید علم آن را بخود امام ارجاع داد و نسبت بآن سکوت کرد و تصدیق اجمالی نمود . شارح مقاصد از قول یکی از قدماء این دو شهر را در عالم مثل و واسطه میان عالم محسوس و معقول دانسته که نه لطافت مجردات را دارند و نه کثافت مادیات را و موجودات آن عالم را بعکس در آینه و صورت خیالی و نقش در آب و هوا تنظیم و تشبیه کرده و معاد جسمانی را بر این پایه مبنی دانسته است . مرحوم مجلسی (ره) پس از آنکه کلام او را بتفصیل بیان می کند می گوید : و هذه الكلمات شبيهة بالخرافات وتصحيح النصوص والآيات لايحتاج الي ارتكاب هذه التكلفات والله يعلم حقايق العوالم والموجودات .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : سالی حسن بن علی علیهما السلام پیاده بمکه رفت و پاهایش آماس کرد ، یکی از غلامانش عرض کرد : اگر سوار شوی این آماس فرو نشیند ، فرمود : نه ، وقتی باین منزل رسیدیم ، سیاه پوستی پیش تو آید و روغنی همراه دارد ، تو از او بخر و چانه زن . غلام عرض کرد : پدر و مادرم قربانت ، ما هیچ منزلی وارد نشدیم که کسی آنجا باشد و این دوا را بفروشد ، فرمود : چرا آن مرد در جلو تو است نزدیک آن منزل ، پس يك ميل (۲ کیلومتر) راه رفتند ، آن سیاه پوست پیداشد .

فَسَارًا مَيْلًا فَأَدَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَوْلَاهُ : دُونَكَ الرَّجُلُ ، فَخُدْمِنَهُ الدَّهْنَ وَ
 أَعْطِهِ التَّمَنَ ، فَقَالَ الْأَسْوَدُ : يَا غُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدَّهْنَ ؟ فَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ :
 انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ ، فَانْطَلَقَ فَأَدَخَلَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ : يَا بَنِي أَنْتَ وَمَتِي لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيَّ هَذَا أَوْ
 تَرَى ذَلِكَ وَلَسْتُ آخِذًا لَهُ تَمَنًا ، إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ وَلَكِنْ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذَكَرًا سَوِيًّا يُجِبُّكُمْ
 أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَإِنِّي خَلَفْتُ أَهْلِي تَمَحُّصًا ، فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَيَّ مِنْزِلِكَ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا
 وَهُوَ مِنْ شِيعَتِنَا .

(بَابُ)

مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ قُبِضَ عَلَيْهِ فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى
 وَبِئْتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ وَلَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ أَشْهُرٌ . قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ فِي خِلَافَةِ
 يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ هُوَ عَلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ عَلَى الْخَيْلِ الَّتِي حَارَبَتْهُ وَقَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ
 لَعْنَهُ اللَّهُ ، بِكَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ ، لِعَشْرِ حُلُونَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 ١ - سَعْدٌ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَّازَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّازَ ، عَنْ

امام حسن علیه السلام بنامش فرمود: نزد این مرد برو و آن روغن را از او بگیر و بهایش را باو بده ، سیاه پوست
 گفت : ای غلام این روغن را برای که میخواهی ؟ گفت : برای حسن بن علی علیهما السلام گفت : مراهم
 نزد او ببر ، پس براه افتاد و او را خدمتش آورد ، او بحضورت عرض کرد : پدر و مادرم قربانت ، من نمیدانستم
 که شما باین روغن احتیاج داری ، اجازه بفرمائید بهایش دانگیرم ، زیرا من غلام شاهنم ، ولی از خدا
 بخواهید که بمن پستی سالم (بدون نقص) که دوست شما اهل بیت باشد روزی کند . زیرا من وقتی از
 نزد همسر آدمم که درد زاییدن داشت ، حضرت فرمود : بمنزلت برو که خدا پستی سالم بتو عطا فرموده و
 اواز شیعیان ماست .

* (زندگی حسین بن علی علیهما السلام) *

حسین بن علی علیهما السلام در سال سوم هجری متولد شد و در ماه محرم سال ۶۱ هجری درگذشت
 و ۵۷ سال و چند ماه داشت ، عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - در زمان خلافت یزید بن معاویه - لعنه الله - وقتی
 که حاکم کوفه بود آنحضرت را شهید کرد ، و فرمانده لشکر یکه با او جنگید و او را کشت عمر بن سعد
 - لعنه الله - بود و در کربلا در روز دو شنبه دهم محرم اتفاق افتاد ، مادر آنحضرت فاطمه دختر پیمبر
 صلی الله علیه و آله است :

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : حسین بن علی علیهما السلام در روز عاشورا بدرود زندگی گفت

الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ عليه السلام يَوْمَ غَاشُورًا وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً.

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرَزَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام طَهْرٌ وَكَانَ بَيْنَهُمَا فِي الْمِيلَادِ سِتَّةٌ أَشْهُرٌ وَعَشْرًا.

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَائِثٍ، عَنْ أَبِي حَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالْحُسَيْنِ جَاءَ جِبْرِئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

۵۷۰ سال داشت.

۲- و فرمود: میان حسن و حسین علیهما السلام یک طهر فاصله شد و فاصله میان تولدشان ۶ ماه و ده روز بود.

شرح- علامه مجلسی (ره) راجع بتاریخ ولادت و وفات امام حسین علیه السلام و فاصله میان آنحضرت با برادرش امام حسن علیه السلام اقوالی بدین ترتیب ذکر میکند:

۱- شیخ در تهذیب: ولادتش در آخر ربیع الاول سال سوم بوده.
۲- مرحوم طبرسی در اعلام الوری: روز سه شنبه یا پنجشنبه سوم شعبان و یا پنجم شعبان سال چهارم ده ماه و ۲۰ روز بعد از تولد برادرش بوده.

۳- شیخ مفید در ارشاد: در پنجم شعبان سال چهارم.

۴- شیخ در مصباح: روز پنجشنبه سوم شعبان سال چهارم.

۵- کشف الغم: پنجم شعبان سال چهارم و حضرت فاطمه علیها السلام ۵۰ روز بعد از ولادت امام حسن پاو آبتن شد.

۶- ابن خشاب: فاصله میان او و برادرش ۷ ماه و ده روز بود.

۷- شهید اول در دروس: آخر ربیع الاول سال سوم هجری و بعضی گفته اند: در روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان.

۸- شیخ ابن نما: در پنجم جمادی الاولی و مدت حملش ۶ ماه بوده سپس مجلسی (ره) گوید: شیخ طوسی از آنجهت ولادت آنحضرت را در آخر ربیع الاول دانسته که ولادت امام حسن در نیمه رمضان و فاصله میان او و برادرش به شش ماه و ده روز نزدش ثابت و مسلم بوده است، ولی ولادت امام حسن عليه السلام در ماه رمضان بروایت معتبری مستند نمیباشد.

۳- امام صادق عليه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام بحسین آبتن شد، جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: همانا فاطمه علیها السلام پسری خواهد زاید که امتت او را بعد از

سَلَدُ غُلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحُسَيْنِ ع كَرِهَتْ حَمْلَهُ وَحَبِنَ وَصَعَنَهُ كَرِهَتْ وَصَعَهُ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع : لَمْ تَرِي فِي الدُّنْيَا أُمَّ تَلِدُ غُلَامًا تَكْرَهُهُ وَلَكِنَّمَا كَرِهَتْهُ لِمَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيَقْتُلُ ، قَالَ : وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِضَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» .

(۱۳۵۵) محمد بن یحییٰ عن علی بن اسماعیل ، عن محمد بن عمرو الزیثانی ، عن رجلٍ من أصحابنا ، عن أبي عبد الله ع قال : إن جبرئیل ع نزل علی محمد ص فقال له : یا محمد ! إن الله یبشرك بمولود یولد من فاطمة ، تقتله أمتك من بعدك ، فقال : یا جبرئیل ! وعلی ربی السلام لأحاجة لی فی مولود یولد من فاطمة ، تقتله أمتی من بعدی ، فخرج ثم هبط ع فقال له مثل ذلك ، فقال : یا جبرئیل ! وعلی ربی السلام لأحاجة لی فی مولود یقتله أمتی من بعدی ، فخرج جبرئیل ع إلى السماء ثم هبط فقال : یا محمد ! إن ربك یرتك السلام ویبشرك بأنه جاعل فی ذریته الإمامة والولاية والوصیة ، فقال : قد ضیبت ثم أرسل إلى فاطمة أن الله یبشرك بمولود یولد لك ، تقتله أمتی من بعدی ، فأرسلت إلیه لأحاجة لی فی مولود [منی] ، تقتله أمتك من بعدك ، فأرسل إلیها أن الله قد جعل فی ذریته الإمامة والولاية والوصیة ، فأرسلت إلیه أنبی

تو میکشند ، چون فاطمه بحسین ع آهستن شد خوشحال نبود ، و چون زائید از زائیدنش هم خوشحال نبود سپس امام صادق ع فرمود : درد نیا مادری دیده نشده که پسری بزاید و خوشحال نباشد ، ولی فاطمه خوشحال نبود ، زیرا دانست او کشته خواهد شد ، و این آیه در باره او نازل شد « ما انسانرا بنیکی نبودن نسبت یبدر و مادرش سفارش نموده ایم ، مادرش او را بناخوشی باردار شد و بناخوشی زائید و بارداشتن و از شیر گرفتنش سی ماه بود - ۱۵ سوره ۴۶ - ۴۰ .

۴ - امام صادق ع فرمود : جبرئیل ع بر محمد صلی الله علیه وآله نازل شد و گفت : ای محمد ! خدا ترا مژده میدهد بمولودی که از فاطمه متولد شود و امت تو او را بعد از تو میکشند فرمود : ای جبرئیل ! سلام پیرورد گارم ، مرا بمولودی که از فاطمه متولد شود و امتم او را بکشند نیازی نیست ، جبرئیل باسماں بالا رفت و سپس فرود آمد و همان سخن را گفت ، پیغمبر فرمود : ای جبرئیل ! سلام پیرورد گارم مرا بمولودی که از فاطمه متولد شود و امتم او را بکشند نیازی نیست ، جبرئیل باسماں بالا رفت و سپس فرود آمد و گفت : ای محمد ! پرورد گارت بتوسلام میرساند و ترا مژده میدهد که امامت و ولایت و وصیت را در ذریه آن مولود قرار میدهد ، فرمود : راضی گشتم ، سپس نزد فاطمه فرستاد که خدا مرا بمولودی مژده میدهد که از تو متولد میشود و پس از من امتم او را میکشند ، فاطمه پیغام داد که مرا بمولودی که امت تو او را پس از تو بکشند نیازی نیست ، پیغمبر پیغام داد که خدا امامت و ولایت و وصیت را در ذریه او قرار داده ، او هم پیغام داد که من راضی گشتم .

قَدَّصَبْتُ وَفَحَمَلْتُهُ كُرْهًا وَوَصَّعْتُهُ كُرْهًا وَحَمَلَهُ وَفَضَّالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشَدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ : رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دِينِي ، فَلَوْلَا أَنَّهُ قَالَ : أَصْلِحْ لِي فِي دِينِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أُمَّةً . وَلَمْ يَرْضَعْ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَا مِنْ أُنْتَى ، كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَيَصْعُقُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهَا الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَ ، فَتَبَّتْ لَحْمَ الْحُسَيْنِ ﷺ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَدَمِهِ ﷺ وَلَمْ يُؤَلَّدْ لِسِنَّةٍ أَشْهَرِ إِلَّا عَبْسَى ابْنَ مَرْيَمَ ﷺ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنُ فَيَلْقَمُهُ لِسَانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَرِي ، بِهِ وَلَمْ يَرْضَعْ مِنْ أُنْتَى .

۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : فَتَنْظَرُ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ۝ فَقَالَ : إِنِّي سَقِيمٌ ، قَالَ : حَسِبَ فَرَأَى مَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ ﷺ .

۶ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ،

پس بنا خوشی اور آبستن شد و بنا خوشی زانید و از آبستن شدن تا از شیر گرفتنش سی ماه بود ، و چون بقوت رسید و جهل ساله شد ، گفت : پروردگارا ! مرا و ادا در کن تا نعمت ترا که بمن و پیدر و مادرم انعام کرده امی سپاس گزارم و علی شایسته کنم که پسند تو باشد و بعضی از فرزندانم را شایسته کن ، اگر او نمی فرمود : بعضی از فرزندانم را شایسته کن ، همه فرزندان آنحضرت امام میشدند ، و امام حسین از فاطمه علیها السلام و از هیچ زن دیگر شیر نخورد ، بلکه او را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می آوردند و آنحضرت انگشت ابهامش را در دهان او میکشاد و او باندازه ای که دوروز و سه روزشرا کفایت کند ، از آن میمکید ، پس گوشت حسین علیه السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله روئید . و فرزندی شش ماهه متولد نشد ، جز عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیهما السلام .

و در روایت دیگر است که امام رضا علیه السلام فرمود : حسین را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آوردند و آن حضرت زبانش را در دهان او می گذاشت تا می مکید و بهمان اکتفا می کرد و از هیچ زنی شیر نخورد .

۵ - امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ابراهیم نکاهی بستارگان کرد و گفت من بیمارم - ۸۸ - سوره ۳۷ - فرمود : ابراهیم حساب کرد و آنچه بحسین علیه السلام وارد میشود (از اوضاع کواکب) فهنید ، سپس گفت : من بیمارم ، از آنچه بحسین علیه السلام وارد میشود .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : چون کار حسین چنان شد که شد (اصحاب و جوانهایش کشته

عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمْرٍةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا كَانَ صَحَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالَتْ : يُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ ؟ قَالَ : فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عليه السلام وَقَالَ : بِهَذَا أَنْتَقِمُ لَهُذَا .

۷ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمْرٍةَ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ نُبَّةٌ حُسْبَرِ النَّصْرِ أَوْلَعًا ، اللَّهُ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ .

۸ - الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَأَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجَعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْدِيِّ قَالَ : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَزَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوَطِّئُوهُ الْخَيْلَ ، فَقَالَتْ فَضَّةُ لَزِينَتِ : يَا سَيِّدَتِي ! إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي الْبَحْرِ فَخَرَجَ إِلَى جَزِيرَةٍ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ ، فَقَالَ : يَا أَبَا الْخَارِثِ أَنَا مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، فَمَهَّمَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَالْأَسَدُ زَائِعٌ فِي نَاحِيَةٍ ، فَدَعَانِي أَمَضَ إِلَيْهِ وَأَعْلَمَنِي مَا هُمْ صَانِعُونَ عَدَا ، قَالَ : فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ : يَا أَبَا الْخَارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَتْ : أَتَدْرِي مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا عَدَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوَطِّئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ، قَالَ : فَمَشَى حَتَّى وَصَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَأَقْبَلَتْ الْخَيْلُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - : فِئْتَهُ لَا تُبْرُواهَا أَنْصَرِفُوا ، فَأَنْصَرَفُوا .

۹ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ مَسْقَلَةَ الطَّحَّانِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَا تَمَّا وَبَكَتْ وَبَكَتِ النَّسَاءُ وَالْحَدَمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَوَدَّهَتْ قَبِينَا هِيَ كَذَلِكَ

شدند و خودش تنها ماند (فرشتگان بسوی خدا شیون و گریه برداشتند و گفتند : یا حسین بر گریه و پسر پیغمبرت چنین رفتار کنند ؟ پس خدا شیخ و سایه حضرت قائم علیه السلام را با آنها نمود و فرمود ، با این انتقام او را میگیرم .

۷ - امام باقر علیه السلام فرمود ، چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت ، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند ، او دیدار خدا را انتخاب کرد .

۸ - (این روایت از نظر اینکه جنبه تاریخی دارد و سندش بامام علیه السلام نمیرسد از ترجمه آن سرفنظر شد) .

۹ - مصله گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : چون حسین علیه السلام کشته شد ، همسر کلبيه آنحضرت (یعنی دختر امرؤالقیس و مادر سکنیه) برایش سوگواری پیاورد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمتان خشک شد و تمام گشت ، آن هنگام یکی از کنیزانش را دید

إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَدُمُوعُهَا تَسِيلُ قَدَعْنَهَا فَقَالَتْ لَهَا : مَا لَكَ أَنْتِ مِنْ بَيْتِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكَ ؟ قَالَتْ : إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجُحْدُ شَرِبْتُ شَرِبَةَ سَوِيقٍ ، قَالَ : فَأَمَرْتِ بِالطَّعَامِ وَالْأَسْوَقَةِ . فَأَكَلْتُ وَشَرِبْتُ وَأَطَعَمْتُ وَسَقَتُ وَ قَالَتْ : إِنَّمَا نُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَّقُوِيَ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قَالَ : وَأَهْدِي إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُونًا لِنَسْتَعِينَنَّ بِهَا عَلَى مَا تَمَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَأَتْ الْجُونَ قَالَتْ : مَا هَذِهِ ؟ قَالُوا هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِنَسْتَعِينَنَّ بِهَا عَلَى مَا تَمَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ : لَسْنَا فِي عُرْسٍ ، فَمَا تَصْنَعُ بِهَا ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ فَأَخْرَجْنَ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِشٌّ كَأَنَّهَا طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَرَ لِهِنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ .

(بَابُ)

مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَ قُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ لَمْ يَبْعَ وَ خَمْسُونَ سَنَةً . وَ أُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِيَارَ بْنِ شِيرُوَيْهَ بْنِ كِسْرَى أَبِرُوَيْزَ وَ كَانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفَرَسِ .

میگرد و اشک چشمش جاریست ، او را طلبید و گفت ، چرا در میان ما تنها اشک چشم تو جاریست ؟ او گفت : من چون بسختی و مشقت میاقتم سویق (شربت مخصوصی) میآشام ، او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند ، و خودش از آن خورد و نوشید و بد دیگران هم خوردانید و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل اینست که برای گریستن بر حسین علیه السلام بیروید انکیم .

شخصی برای زن کلبیه چند پرندۀ سیاه رنگه هدیه فرستاد تا بوسیله آنها بر سوگواری حسین علیه السلام کمک شود ، او چون آنها را دید ، گفت : اینها چیست ؟ گفتند ، هدیه ایست که فلانی فرستاده است تا بر سوگواری حسین علیه السلام کمک شوی . او گفت ، ما که عروسی نداریم ، اینها را برای چه میخواهیم ؟ سپس دستور داد تا آنها را از خانه بیرون کردند ، چون از خانه بیرون شدند ، اثری از آنها احساس نهد ، مثل اینکه میان آسمان و زمین پرواز کردند و بعد از رفتن آنها از خانه اثری در خانه از آنها دیده نهد .

توضیح - این روایت چنانکه مرحوم مجلسی (ره) گوید ، از نظر لفظ و معنی دارای تشویش

و اضطرابست .

﴿ زَنَدِ گَانِی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ﴾

علی بن الحسین علیهما السلام در سال ۳۸ متولد شد و در سال ۹۵ درگذشت و ۵۷ سال داشت و مادرش

سلامه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو پرویز است . و یزدگرد آخرین سلطان

فارس است (قبل از اسلام) .

۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِيهِم
 بِنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَزْرَاعِيِّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاهِمٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ
 شُمَيْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا أُقِيمَتْ بِنْتُ يَزْدَ جَرْدَ عَلَى عُمَرَ أُشْرَفَ لَهَا
 عَدَارَى الْمَدِينَةِ وَأَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ عَطَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ :
 أَفْ يَبْرُوحُ بَاذَا هَرَمَزُ فَقَالَ عُمَرُ : أَتَشْتَمِينِي هُنَا وَهَهُمَ بِهَا ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لَيْسَ
 ذَلِكَ لَكَ ، خَيْرٌ هَارِجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَحْسَبُهَا بِقَيْتِهِ ، فَخَيْرَهَا فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى
 رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : مَا سَأَلْتُكَ ؟ فَقَالَتْ : جِهَانُ شَاءَ ، فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عليه السلام : بَلْ شَهْرًا نَوِيَهُ ، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لِيَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَوَلَدَتْ
 عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَكَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام : ابْنُ الْخَيْرَيْنِ ، فَخَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْعَرَبِ
 هَاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ ، وَرَوِي أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّثَلِيَّ قَالَ فِيهِ :
 وَإِنَّ عُلَمَاءَ بَيْنِ كِسْرَى وَهَاشِمٍ
 لَا كَرُمَ مَنْ نَبَطَتْ عَلَيْهِ التَّعَالِيمُ .

۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند ، دوشیزگان مدینه برای
 تماشای او سر میکشیدند ، و چون وارد مسجد شد ، مسجد از پر توش درخشان گشت (کتابه از اینکه اهل مسجد
 از قیافه و جمال آن دختر شادمان و متعجب گشتند) عمر باو نگریست ، دختر رخسار خود را پوشید و گفت :
 اف یبروج باذا هرمز (و ای ، روزگار هرمز سیاه شد) عمر گفت این دختر مرا ناسزا میگوید ؟
 و بدو متوجه شد .

امیر المؤمنین علیه السلام بفرمود : تو این حق را نداری ، باو اختیار ده که خودش مردی از
 مسلمین را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن . (مهرش را از سهم بیت المال آن مرد حساب کن) عمر باو
 اختیار داد ، دختر بیامد و دست خود را روی سر حسین علیه السلام گذاشت امیر المؤمنین علیه السلام باو
 فرمود : نام تو چیست ؟ گفت جهان شاه ، حضرت فرمود ، بلکه شهر بانویه باشد (۱) .

سپس بحسین فرمود : ای ابا عبدالله ! از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد شود
 و علی بن الحسین علیهما السلام از او متولد گشت ، و علی بن الحسین علیهما السلام را ابن الخیرتین و پسر
 دوبرگزیده ، میگویند ، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده که ابوالاسود
 دلی درباره آنحضرت شمری بدین مضمون سروده است :

پسریکه از یکسوی هاشم و از یکسوی شاه کسری میرسد گرامیترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند .
 توضیح - در عرب رسم بود که کودکانی را که موجب شگفت مردم بودند و بر کودکان دیگر شرافت و
 فضیلت داشتند ، برای دفع چشم زخم ، بازوبندی بآنها میبستند .

(۱) - امیر المؤمنین علیه السلام با این جمله اسم او را تغییر داده و با انتخاب این اسم را باو تلقین
 فرموده و باو فرموده که تو دونام داری و شهر بانویه از جهان شاه بهتر است .

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، نَاقَةٌ ، حَجَّ عَلَيْهَا اثْنَتَيْ وَعِشْرِينَ حَجَّةً ، مَا قَرَعَهَا قَرَعَةً قَطُّ ، قَالَ : فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَمَا شَعَرَ نَابِهَا إِلَّا وَقَدْ جَاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمُؤَالِي قَبَالَ : إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ حَرَجَتْ فَاتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَأَنْبَرَتْ عَلَيْهِ ، فَذَلَكْتُ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَهِيَ تَرَعُو ، فَقُلْتُ : أَدْرِ كَوْهَا أَدْرِ كَوْهَا وَجِثُو وَنِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا ، قَالَ : وَمَا كَانَتْ رَأَتْ الْقَبْرَ قَطُّ .

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْرِيِّ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعِي حَتَّى صَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ وَتَمَرَّتْ عَلَيْهِ ، فَأَمَرْتُ بِهَا فَرُدَّتْ إِلَيَّ مَرَّغَاها وَإِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ يَجْعُ عَلَيْهَا وَيَعْتَمِرُ وَلَمْ يَقْرَعَهَا قَرَعَةً قَطُّ .
ابن بابويه .

۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ،

۲- زراده گوید : شنیدم امام باقر عليه السلام میفرمود : علی بن الحسین علیهما السلام ماده شتری داشت که ۲۲ سفر براوجح رفته بود و یک تازیانه باو نزده بود ، پس ازوفات آنحضرت ، ما بی خبر بودیم که ناگهان یکی ازخدمتگزاران باغلامان آمد وگفت : ماده شتر ازخانه بیرون رفته وبرسر قبرعلی بن الحسین زانو زده ، گردنش را بقبر میمالد و مینالد ، با وجودآنکه هنوز قبرراندیده بود ، من گفتم : خود را باورسانید ، خود را باو رسانید ، وپیش ازآنکه مردم او را ببینند وآگاه شوند نزد منش آرید .
توضیح - چون ظهور اینگونه معجزات موجب شدت عداوت و تحریک دشمنان ومخالفین میگشت حضرت باقرعلیه السلام از نظر تقیه دستور داد بزودی آن شتررا بخانه برگردانند .

۳- امام باقرعلیه السلام فرمود : چون پدرم علی بن الحسین علیهما السلام وفات کرد ، ماده شترش از چراگاه آمد وگردن خود را روی قبر گذاشت و در خاک غلطید ، من دستور دادم او را بجراگاهش برگردانند ، وپدرم برآن شتر بجه و عمره میرفت وهرگز باو تازیانه ای نزده بود ، کجا چون پدر ومادر اویافت شود (یعنی کسبکه پدر ومادر شریف و اصیلی مانند امام حسین علیه السلام و شهربانو داشته باشد باید چنین باشد) .

توضیح - بعضی از شارحین کلمه آخر روایت را ابن بابویه قرائت کرده وگفته اند این کلمه صدر روایت بمداست ومقصود اینستکه : روایت آینده تنها در نسخه صدوق ، محمد بن بابویه میباشد ودر نسخ دیگر کافی نیست .

۴- امام صادق عليه السلام فرمود : چون شبی رسید که علی بن الحسین علیهما السلام در آن وعده (در

عَنْ أَبِي عِمَارَةَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وُعدَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام : يَا بُنَيَّ ابْنِي وَصُوءًا قَالَ : فَعَمَّتْ فَحِثْنَهُ بِوُصُوءٍ ، قَالَ : يَا بُنَيَّ هَذَا فَإِنَّ فِيهِ شَيْئًا مَيِّتًا ، قَالَ فَخَرَجْتُ فَحِثْتُ بِالْمُصْبَاحِ فَإِذَا فِيهِ فَازَةٌ مَيِّتَةٌ فَحِثْنَهُ بِوُصُوءٍ غَيْرِهِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ هِنِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعدْتُهَا ، فَأَوْصِي بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِطَارٌ وَأَنْ يُقَامَ لَهَا عِلْفٌ ، فَجَعَلْتُ فِيهِ . قَالَ : فَلَمْ تَلْبَثِ أَنْ خَرَجْتَ حَتَّى أَتَيْتَ الْقَبْرَ فَصَرَبْتَ بِجِرَائِنِهَا وَرَعَتَ وَهَمَلْتَ عَيْنَاهَا ، فَأَتَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَقَبِلَ لِي ، إِنَّ الشَّاقَّةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَاهَا فَقَالَ : صَهَ الْآنَ قَوْمِي بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ ، فَلَمْ تَعْمَلْ . فَقَالَ : وَإِنْ كَانَ لِيَخْرُجَ عَلَيْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيُعَلِّقَ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ فَمَا يَقْرَعُهَا حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ . قَالَ : وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ فِيهِ الصُّرُومَ الدَّنَانِيرَ وَالذَّاهِمَ حَتَّى يَأْتِيَ بِأَبَا بَابًا ، فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يُبْسِلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَقَدُوا ذَلِكَ ، فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَفْعَلُهُ .

﴿ ۱۳۶۵ 》 محمد بن أحمد عن عمه عبد الله بن الصلت ، عن الحسين بن علي بن بيت اليباس عن أبي الحسن عليه السلام قال : سمعته يقول : إن علي بن الحسين عليهما السلام لما حصرته الوفاء أغمي عليه ثم فتح عينيه وقرأ إذا وقعت الواقعة وأنا فتحناك و قال : الحمد لله الذي صدقنا وعده

گذشت دارفانی را) داشت ، بمحمد علیه السلام فرمود : پس جانم ابراهیم آب وضوی بیار ، من برخاستم و آب وضوی برایش آوردم فرمود : این را نمیخواهم ، زیرا در آن مردار است ، من رفته و چراغ آوردم ، دیدم موش مرده می در آن افتاده است ، آب وضوی دیگری برایش آوردم ، فرمود : پس جان ! این همان شیئی است که مرا وعده داده اند و سفارش کرده برای شترش اصطبل ساخته شود و علوفه اش آماده شود سپس خودم در آنجا پیش برم ، چیزی نگذشت که شتر بیرون آمد و بر سر قبر رفت و گردن روی آن نهاد و ناله کرد و دیدگانش پر از اشک شد .

نزد محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) آمدند و گفتند : شتر از اصطبل خارج شده است ، حضرت نزدش آمد و فرمود : اکنون خاموش باش و بر خیز بآرد الله بتو . شتر بر نخاست ، و آن شتری بود که علی ابن الحسین علیهما السلام در سفر مکه بر آن سوار میشد و تازیانه را بر پالانش میبست ولی او را نمیزد تا بدینته میرسید . و نیز علی بن الحسین علیهما السلام در شبهای تازیرون میآمد و ابانیراکه در آن کبسه های درهم و دینار بود بدوش میگرفت و خانه بخانه در میزد و هر کس بیرون میآمد باو عطا میکرد ، چون آنحضرت وفات کرد و بمردم آن عطا نرسید ، دانستند که علی بن الحسین علیه السلام آنکار میکرده است .

۵ - حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود : چون وفات علی بن الحسین علیهما السلام فرارسید ، بیهوش شد ، سپس دیده باز کرد و سوره اذا وقعت الواقعة دانا فتحنا را قرائت کرد و فرمود : سپاس خدا را که وعده خود را با ما وفا کرد و زمین را بارت ما داد که در بهشت ، هر جا خواهیم جاگیریم ، چه

وَأُورثْنَا الْأَرْضَ نَبَوُءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ ، فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ، ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً .
 ۶ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَّازَ ، عَنْ أَحْمَدَ
 عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّازَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيَّانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ،
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً ، فِي عَامِ
 خَمْسٍ وَتِسْعِينَ ، غَاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً .

(بَابُ)

مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع)

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَقُبِضَ عليه السلام سَنَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ وَلِسَبْعٍ وَخَمْسُونَ
 سَنَةً . وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ بِالْمَدِينَةِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَكَانَتْ أُمُّهُ
 أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَّةُ .
 ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مَرْزُوقٍ ، عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارِ
 فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ وَسَمِعْنَا هَدَّةً شَدِيدَةً ، فَقَالَتْ بِيَدَيْهَا : لِأَوْحَى الْمُصْطَفَى مَا أَدْنَى اللَّهُ لَكَ فِي السَّقُوطِ
 بَقِيٌّ مُعَلَّقًا فِي الْجَوْ حَتَّى جَارَتْهُ فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ ، قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ : وَذَكَرَ

نیک است پادشاه اهل عمل - ۷۴ سوره ۳۹ - ، وهما ساعت قبض روح شد و چیز دیگری فرمود .

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود : علی بن الحسین علیهما السلام در ۵۷ سالگی بسال ۹۵ هجری
 وفات یافت، و بعد از حسین علیه السلام ۳۵ سال زندگی کرد .

(زندگانی ابیجعفر محمد بن علی علیه السلام)

حضرت ابیجعفر (امام باقر) علیه السلام در سال ۵۷ متولد شد و بسال ۱۱۴ درگذشت و ۵۷ سال
 داشت و در بقیع مدینه بهلوی قبر پدرش علی بن الحسین علیهما السلام مدفون گشت و مادرش ام عبدالله دختر
 حسن بن علی بن ابیطالب است علیهم السلام و علی ذریقتهم الهادیة :

۱ - امام باقر علیه السلام فرمود : مادرم زیر دیواری نشسته بود که ناگهان شکاف خورد و صدای
 ریزش سختی بگوش رسید ، مادرم با دست اشاره کرد و گفت : نه ، بحق مصطفی ، خدا بتو اجازه فرود
 آمدن ندهد ، دیوار در هوا معلق ، ایستاد تا مادرم از آنجا گذشت ، سپس پدرم صد دینار از جانب
 او صدقه داد .

ابو الصباح گوید : روزی امام صادق علیه السلام از مادر پدرش یاد کرد و گفت : او صدیقه (بسیار

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدَّثَهُ أُمُّ أَبِيهِ يَوْمًا فَقَالَ: كَانَتْ صِدِّيقَةً، لَمْ تُدْرِكْ فِي آلِ الْحَسَنِ عليه السلام امْرَأَةً مِثْلَهَا. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ.

٢ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَكَانَ رَجُلًا مُنْقَطِعًا إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَكَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ وَكَانَ يُنَادِي يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ، يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ، فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: جَابِرٌ يَهْجُرُ، فَكَانَ يَقُولُ: لِأَوَّلِهِ مَا أَهْجُرُ وَلِكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مِثِّي اسْمُهُ اسْمِي وَسَمَائِلُهُ سَمَائِلِي، يُبْقِرُ الْعِلْمَ يَقْرَأُ، فَذَلِكَ الَّذِي دَعَانِي إِلَى مَا أَقُولُ، قَالَ: فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ فِي ذَلِكَ الطَّرِيقِ كِتَابٌ فِيهِ تَمَّ، بَنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ: يَا عَلَامُ أَقْبَلُ فَأَقْبَلُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذِيرُ فَأَذِيرُ ثُمَّ قَالَ: سَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، يَا عَلَامُ مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقْبِلُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِئِّي أَبُوكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُبْقِرُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ ذَلِكَ، قَالَ: فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ دَعْرٌ فَأَحْبَرَهُ الْحَبْرَ، فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِيَّ وَ قَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ

راستگو) بود ودرخاندان امام حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشد.

٢ - امام صادق عليه السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری آخرین کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله بود که زنده مانده بود و او مردی بود که تنها با اهلیت متوجه بود، در مسجد پیغمبر می نشست و عمامه سفیدی دور سر می بست و فریاد می زد: یا باقر العلم، یا باقر العلم، اهل مدینه می گفتند جابر هذیان می گوید، می گفت: نه بخدا من هذیان نمی گویم، بلکه من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم می فرمود: تو مردی از خاندان من مری که همنام و هم شمائل من است و علم را می شکافد و توضیح و تشریح می کند، اینست سبب آنچه می گویم. راوی گوید: روزی جابر از یکی از کوچه های مدینه که در آن مکتب خانه می بود می گذشت و محمد بن علی علیه السلام (برای کاری) آنجا بود (زیرا در هیچ روایت و تاریخی نرسیده که امام برای دانش آموزی بمکتب رود) چون جابر نگاهش با او افتاد، گفت: ای پسر پیش بیا، او پیش آمد، سپس گفت: بر گرد، او برگشت، جابر گفت: سوگند بآنکه جانم در دست اوست که شمائل این پسر شمائل پیغمبر است، ای پسر اسم تو چیست؟ گفت اسم محمد بن علی بن الحسین است، جابر بسویش رفت و سرش را بوسید و می گفت: پدر و مادرم بقر بانت، پدرت رسول خدا صلی الله علیه وآله سلامت می رساند و چنین می گفت.

محمد بن علی بن الحسین هراسان بسوی پدر آمد و گزارش را بیان کرد، زین العابدین علیه السلام فرمود: پسر جان، راستی جابر چنین کاری کرد، گفت آری، فرمود: پسر جان در خانه بنشین (زیرا او برخلاف تقیه رفتار کرد، چون دشمنان و مخالفین ترا خواهند شناخت و منزلت و کرامت ترا ترد خدا و

قَالَ : نَعَمْ قَالَ : اِلْزِمَ بَيْتَكَ يَا بَنِي ، فَكَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ طَرَفِي السَّهَارِ وَكَانَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ :
 وَاعْتَجَبَاهُ لِجَابِرٍ يَأْتِي هَذَا الْغَلَامَ طَرَفِي السَّهَارِ وَهُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ ،
 فَلَمْ يَلْبَثْ اَنْ مَضَى عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلِيٌّ وَجِهَ الْكَرَامَةِ لِمُحَبَّتِهِ
 لِرَسُولِ اللهِ ﷺ قَالَ : فَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَقَالَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ : مَا رَأَيْنَا اَحَدًا
 اَجْرًا مِنْ هَذَا ، فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ : مَا رَأَيْنَا
 اَحَدًا قَطُّ اَكْتَبَ مِنْ هَذَا يُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ ، فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ ، حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ
 عَبْدِ اللهِ ، قَالَ : فَصَدَّقُوهُ وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ يَأْتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ .

۳ - عِدَّةٌ مِنْ اَصْحَابِنَا ، عَنْ اَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُنْشَى الْحَنَاطِ ، عَنْ
 أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ : اَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، قَالَ : نَعَمْ ،
 قُلْتُ : رَسُولُ اللهِ وَارِثُ الْاَنْبِيَاءِ عَلِمَ كَلِمًا عَلِمُوا ؟ قَالَ لِي : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَانْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَيَّ اَنْ
 تُحْيُوا الْمَوْتَى وَتَبْرِؤُوا الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ ، قَالَ : نَعَمْ يَا بَنِي اللهِ ، ثُمَّ قَالَ لِي : اِنَّ دُنَّ مِثِّي يَا اَبَا جَابِرٍ
 قَدَنُوتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَيَّ وَجْهِي وَعَلَى عَيْنِي فَأَبْصُرْتُ الشَّمْسَ وَالسَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ وَالْبُيُوتَ وَ كُلَّ
 شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ ، ثُمَّ قَالَ لِي : اُنْحَبِ اَنْ تَكُونَ هُنْكَذَا وَ لَكَ مَا لِلنَّاسِ وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

پیغمبر خواهند دانست، و بر تو حسد خواهند برد) سپس جابر در هر باعداد و پسین خدمتش میرفت، اهل
 مدینه میگفتند، شکفتا از جابر که در هر باعداد و پسین نزد این کودک میرود، در صورتیکه او آخرین کس از
 اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است چیزی نگذشت که علی بن الحسین علیه السلام در گذشت، آنکاه محمد
 ابن علی با احترام مجالست جابر با پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدش میرفت و مینشست و از خدای تبارک و تعالی
 برای آنها حدیث میکرد، اهل مدینه گفتند، ما جسورتر از این را ندیده ایم (زیرا این کودک کی از جانب خدا حدیث
 میگوید) چون دید چنین میگویند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث گفت، اهل مدینه گفتند: ما دروغگوتر
 از این مرد را هرگز ندیده ایم، از کسی با حدیث میکند که او را ندیده است، چون دید چنین میگویند
 از جابر بن عبدالله حدیثشان گفت، آنکاه تصدیقش کردند، در صورتیکه جابر خدمت او میآمد و از او
 دانش میآموخت.

۳ - ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: شما وارث پیغمبرید؟ فرمود:
 آری، عرض کردم: پیغمبر وارث انبیاء بود و هر چه آنها می دانستند میدانست؟ فرمود: آری، عرض کردم
 شما می توانید مرده را زنده کنید و کور مادر زاد و پوس را مالمالجه کنید؟ فرمود: آری باذن خدا، سپس
 فرمود: ابا محمد! پیش بیا. من نزدیکش رفتم، آنحضرت دست بچهره و دیده من مالید که من خورشید و
 آسمان و زمین و خانه ها و هر چه در شهر بود دیدم، آنکاه بمن فرمود: می خواهی که اینچنین باشی و در
 روز قیامت در سود و زلفان با مردم شریک باشی، یا آنکه بحال اول برگردی و بکسر بیهوش روی؟ گفتم:

أَوْ تَعُوذُ كَمَا كُنْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ خَالِصًا؟ قُلْتُ: أَعُوذُ كَمَا كُنْتُ، فَمَسَحَ عَلَيَّ عَيْنِي فَعُدْتُ كَمَا كُنْتُ، قَالَ: فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ بِهَذَا، فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

﴿۱۳۷۰﴾ ۴- عُمَيْرُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْمًا إِذْ وَقَعَ رَوْحُ وَرَشَانٍ عَلَى الْحَائِطِ وَهَدَلًا هَدِيلُهُمَا فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً، ثُمَّ نَهَضَا، فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ هَدَلُ الذَّكْرِ عَلَى الْأُنثَى سَاعَةً، ثُمَّ نَهَضَا فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا هَذَا الطَّيْرُ؟ قَالَ: يَا ابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ إِنَّ هَذَا الْوَرَشَانَ طَنَّ بِأَمْرَاتِهِ فَخَلَقْتُ لَهُ مَا فَعَلْتُ فَقَالَتْ: تَرْضَانِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَرْضِيَا بِي فَأَخْبَرْتَهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ فَصَدَّقَهَا.

۵- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: لَمَّا حَمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى الشَّامِ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَصَارَ بِنَايِهِ قَالَ لِأَصْحَابِهِمْ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمَّيَّةَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَسَخْتُ نَجَبَ بَنِي عَلِيٍّ ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُ فَلْيَقْبَلْ عَلَيَّ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فَلْيُؤْتِنِي ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤَدَّنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ بِيَدِهِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَعَمِيهِمْ جَمِيعًا بِالسَّلَامِ ثُمَّ جَلَسَ فَأَرَادَ هِشَامُ عَلَيْهِ حَقْنًا بِتَرْكِهِ

می خواهم چنانکه بودم برگردم ، باز دست بچشم من کشید و بحال اول برگشتم . سپس من این حدیث را با بن ابی عمیر گفتم ، او گفت : من گواهی دهم که این موضوع درست است ، چنانکه روز روشن درست است .
۴- محمد بن مسلم گوید : روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یک جفت قمری آمدند و روی دیوار نشسته طبق مرسوم خود بانگ می کردند ، و امام باقر علیه السلام ساعتی با آنها پاسخ می گفت ، سپس آماده پریدن گشتند ، و چون روی دیوار دیگری پریدند ، قمری نریک ساعت بر قمری ماده بانگ می کرد ، سپس آماده پریدن شدند ، من عرض کردم : قربانت گردم ، داستان این پرندگان چه بود ؟ فرمود : ای پسر مسلم هر پرنده و چارپا و جاننداری را که خدا آفریده است نسبت بهما شنواتر و فرمانبردارتر از انسانست ، این قمری بماده خود بدگمان شده و او سوگند یاد کرده بود که نکرده است و گفته بود بدآوری محمد بن علی راضی هستی ؟ پس هر دو بدآوری من راضی گشته و من بقمری نریک گفتم . که نسبت بماده خود ستم کرده ام او تصدیقش کرد .

۵- ابوبکر حضرمی گوید : چون امام باقر علیه السلام را بشام سوی هشام بن عبدالملک بردند ، و بدرپارش رسید ، هشام باصحاب خود و حضار مجلس که از بنی امیه بودند ، گفت : چون دیدید من محمد بن علی را توبیخ کردم و ساکت شدم . شما یک بیک بسا و رو آورید و توبیخش کنید ، سپس بحضرت اجازه ورود داد .

السَّلَامَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَجُلُوسِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ ، فَأَقْبَلَ يُوبِخُهُ وَيَقُولُ فِيمَا يَقُولُ لَهُ : يَا مَعْشَرَ بَنِي عَلِيٍّ لَا يَرَالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدَشَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَعْيًا وَفَلَّةَ عِلْمٍ ، وَوَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوبِخَهُ ، فَلَمَّا سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوبِخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ ، فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ نَهَضَ عَلَيْهِ قَائِمًا ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّنَ تَذَهَبُونَ وَأَيُّنَ تَرَادِيكُمْ ، يَا هُدَى اللَّهِ أَوْ لَكُمْ وَيُنَايِحْتُمْ آخِرَ كُمْ ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعْجَلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكَ مُوَجَّلًا وَلَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لِأَنَّ أَهْلَ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ، فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَحَنَّ إِلَيْهِ ، فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامٍ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحْوِلُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَجْلِسِكَ هَذَا ، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبْرِهِ ، فَأَمَرَ بِهِ فُحْمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَأَصْحَابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَمَرَ أَنْ لَا يُخْرَجَ

چون امام باقر علیه السلام وارد شد ، بادتس بهمگان اشاره كرد و فرمود ، السلام عليكم همگان را مشمول سلام خود ساخت و بنشست . چون بهشام بننوان خلافت سلام نكرد ، وى اجازه نشست كينه و خشم او افزون گشت ، پس باو رو آورد و توبيخ ميكرد ، از جمله سخنانش اين بود :

اى محمد بن على هميشه مردى از شما خاندان ميان مسلمين اختلاف انداخته و آنها را بسوى خود دعوت كرده و از روى بيمردى و كم دانشى گمان كرده كه او امامست . هر چه دلش خواست آنحضرت را توبيخ كرد ، چون او خاموش شد ، حاضران يكى پس از ديگرى تا نفر آخر بحضرت رو آوردند و توبيخ مى كردند . چون همگى ساكت شدند ، حضرت پرخاست و فرمود :

اى مردم بلكجا ميرويد و شيطان ميخواهد شما را بلكجا اندازد ؟ (۱۱۲) (ينى حقيقت كجا و شما كجا ؛ خدا براى سعادت خود شما ، پيروي كردن از ما را از شما خواسته و شما با ما مخالفت و دشمنى مى كنيد !)

خدا بوسيله ما خانواده پيشينيان شما را هدايت كرد و پسينيان شما هم از بركت ما (هدايتشان) پايان يابد (ينى در زمان ظهور امام قائم عليه السلام) اگر شما سلطنتى شتابان و زود گذر داريد ، ماسلطنتى ديررس و جاودان داريم كه بعد از سلطنت ماسلطنتى نباشد ، زيرا ما اهل پايان و انجاميم ، و خداى عز و جل ميفرمايد :

و سر انجام از آن پرهيز گارانت - ۱۲۵ - سوره ۷ - ۴ .

هشام دستور داد حضرت را بزندان ببرند ، چون بزندان رفت ، با زندانيان سخن مى گفت ، همه زندانيان از جان و دل سخنش را پذيرفته ، باو دل دادند ، زندانيان نزد هشام آمد و گفت : يا امير المؤمنين من از اهل شام بر تو هراسانم و مى ترسم كه ترا از اين مقام عزل كنند ، سپس گزارش را باو گفت .

هشام دستور داد آنحضرت و اصحابش را بر استر نشاند [توسط كاروان پست] بمدينه برگردانند و فرمان داد كه در بين راه بازارها را بروى آنها ببندند و از خوراك و آشاميدنى جلوگيرشان باشند (مقصودش از اين دستورها توهين و توبيخ آنحضرت بود) پس سه روز راه رفتند و هيچگونه خوراك و آشاميدنى بدست

لَهُمُ الْأَسْوَاقُ وَخَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَسَارُوا ثَلَاثًا لَا يَجِدُونَ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا حَتَّى
 انْتَهَوْا إِلَى مَدِينَةٍ ، فَأَغْلَقَ بَابَ الْمَدِينَةِ دُونَهُمْ فَشَكَأ أَصْحَابُهُ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ قَالَ : فَتَعَدَّ حَبْلًا
 يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا أَنَا بِقِيَّةِ اللَّهِ ، يَقُولُ اللَّهُ : يَا
 اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ قَالَ : وَكَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَاتَاهُمْ فَقَالَ
 لَهُمْ : يَا قَوْمِ هَذِهِ دَعْوَةُ شُعَيْبِ النَّبِيِّ وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تُخْرَجُوا إِلَى هَذَا الرَّحْلِ بِالْأَسْوَاقِ لَتَوُجِدَنَّ
 مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ قَصْدَ قَوْمِي فِي هَذِهِ الْمَرَّةِ وَأَطِيعُونِي ، وَكَدَّ بُونِي فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ
 فَإِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ ، قَالَ فَبَادَرُوا فَأَخْرَجُوا إِلَى عَمْرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ ، فَبَلَغَ هِشَامُ
 بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ خَبْرَ الشَّيْخِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَحَمَلَهُ فَلَمْ يَدْرَ مَا صَنَعَ بِهِ

۶- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحَمِيرِيُّ جَمِيعًا ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِبَارٍ ، عَنْ أَجْبَدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
 مَهْرِبَارٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ وَهُوَ ابْنُ سِتِّعٍ وَحَمْسِينَ سَنَةً ، فِي عَامِ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ
 غَاشَ بَعْدَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ .

(بَابُ)

مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَ مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ وَ

نیاورده ، تا آنکه بشهر مدین (شهر شعیب پیغمبر) رسیدند ، مردم ددر شهر را بروی آنها بستند ، اصحاب
 حضرت از گرسنگی و تشنگی باوشکایت بردند .

امام علیه السلام بر کوهی که بآنها مشرف بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود : ای اهل شهر بیکه مردمش
 ستکارند ، من بقیه اللهم و خدا می فرماید : «بقیت الله برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و من نکهبان
 شما نیستم . - ۸۶ - سوره ۱۱ - ۴»

در میان آن مردم شیخی سالخورده بود ، نزد مردم شهر آمد و گفت : ای قوم ! بخدا که این ندا ،
 مانند دعوت شعیب پیغمبر است ، اگر در بازارها را بروی این مرد باز نکنید ، از بالای سر وزیر یا گرفتار
 شوید ، این بار مرا تصدیق کنید و فرمانبرید ، و در آینده تکذیبم کنید ، من خیر خواه شمایم . مردم شتاب
 کردند و بازارها را بروی حضرت و اصحابش گشودند ، خبر آن شیخ بهشام بن عبدالملک رسید ، دنبالش فرستاد
 و او را برد و کسی ندانست که کارش بکجا رسید .

۶- امام صادق علیه السلام فرمود : محمد بن علی باقر در ۵۷ سالگی سال ۱۱۴ در گذشت و بعد از علی بن
 الحسین علیهما السلام ۱۹ سال و ۲ ماه زندگی کرد ،

(زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام)

امام صادق علیه السلام در سال ۸۳ متولد شد و در ماه شوال سال ۱۴۸ در گذشت و ۶۵ سال داشت و در

وَأَمَّا وَلَهُ خَمْسٌ وَ سِتُونَ سَنَةً وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أُمُّهُ فَرَوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ مِنْهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ حَفْصٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَابَلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : وَكَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَاتَّقَتْ وَاحْسَنَتْ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ، قَالَ : وَقَالَتْ أُمِّي قَالَ أَبِي : يَا أُمَّ فَرَوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ لِمَدَنِي شِبَعْتِنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ الْفَمَرَّةِ ، لِأَنَّا نَحْنُ فِيهَا يَنْبُو بِنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصِيرٌ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ .

۲- بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ ابْنِ جُمُحُورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ وَالِدُ عَلِيِّ الْحَرَمِيِّ أَنْ أَحْرِقَ عَلِيَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ذَاةً ، فَالْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاحْتَدَتْ النَّارُ فِي الْبَابِ وَالِدَ هَلْبِزٍ ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَحَطَّى النَّارَ وَيَمْشِي فِيهَا وَيَقُولُ : أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قبرستان بقیع که پدرش و جدش و حسن بن علی علیهم السلام مدفون بودند . بخاک سپرده شد . مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است .

۱- امام صادق علیه السلام فرمود : سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از موثقین اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام بودند ، و مادر من [دختر همین قاسم] با ایمان و تقوی و نیکوکار بود و خدا هم نیکوکاران را دوست دارد .

مادر من گفت که پدرم با او فرمود : ای ام فروه ! من در هر شبانه روز هزار بار برای گنهکاران از شیعیانم خدا را میخوانم (و آمرزش می خواهم) زیرا ما با دادانی بشوای و پاداش بر مصیبتی که بها وارد میشود صبر میکنیم ولی آنها بر آنچه نمیدانند صبر می کنند .

توضیح - یعنی ما می دانیم و یقین داریم که بهلاها و مصیبتی که بر ما وارد میشود در برابر چشم خداست و او از همه آنها آگاه و مطلع است و دقیقاً بحساب آنها رسیدگی می کند و انتقام ما را میگیرد و پاداش بزرگ ما را عنایت می کند، از این رو سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام چون در روز عاشورا کودک شیر خوارش را هدف تیر ساختند، فرمود : هون ما نزل بی انه بعین الله یعنی هر مصیبتی که بر من میرسد، چون خدا آن را میبیند ، تحملش بر ابرام سبک و آسان است ، ولی شیعیان و دوستان ما که این بصیرت و دانش را ندارند ، صبر کردن آنها بر شدائد و بلاها سخت و دشوار است ، چنانکه حجرات و عمل جراحی برای مرد عاقل و فهمیده آسانتر و گوارا تر است تا برای کودک غافل و نادان .

(۱۲۷۵) الحُسين بن محمد، عن مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ بَرِيقٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى يَزِيدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ هَبَيْرَةَ قَالَ: سَخِطَ عَلِيٌّ ابْنُ هَبَيْرَةَ وَحَلَفَ عَلَيَّ لِيَقْتُلَنِي، فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَعُدْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمَنُهُ خَبْرِي، فَقَالَ لِي: انصرف واقراءه مني السلام وقل له: انني قد اجرت عليك مولاك رُفَيْدًا فلا تهجه بسوء، فقلت له: جملت فذاك شامي خبيث الرأي فقال: اذهب اليه كما اقول لك، فاقبلت فلما كنت في بعض البوادي استقبلني اعرابي فقال: اين تذهب انبي ادى وجه مقتول، ثم قال لي: اخرج يدك، ففعلت فقال: يد مقتول، ثم قال لي: ابرز جلك فابرزت رجلي، فقال: رجل مقتول، ثم قال لي: ابرز جسدك؟ ففعلت، فقال: جسد مقتول، ثم قال لي: اخرج لسانك، ففعلت، فقال لي: امض، فلا بأس عليك فان في لسانك رسالة لو اتيت بها الجبال الراسي لا تقادت لك، قال: فحجنت حتى وقفت على باب

از این رو ممکن است شیعیان گاهی در مصیبات جزع و بیتابی کنند و سخنی بر خلاف رضای خدا گویند، و گناهی بر آنها نوشته شود، لذا امام باقر علیه السلام برای آنها از خدا آمرزش می طلبد و یا آمرزش آنحضرت تنها از نظر احترام با آنهاست، بجهت مقام و درجه ای که در این شکیبایی نزد خدا پیدا میکنند. و ظنیر این مضمون روایت ۱۷۰۶ این کتابست که در جلد سوم در باب سیر انشاء الله تعالی بیان میشود.

۲- مفضل بن عمر گوید: ابو جعفر منصور (خلیفه عباسی) بحسن بن زید که از طرف اووالی مکه و مدینه بود، پیام داد که: خانه جعفر بن محمد را بسوزان، او بحانه امام آتش افکند و پدر خانه و راه رو سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش گام برداشته راه میرفت و میفرمود: منم پسر اعراق الثری منم پسر ابراهیم خلیل الله (که آتش نمرود بر او سرد و سلامت گشت).

توضیح - اعراق الثری بمعنی ریشه های در زمین است و آن لقب اسماعیل بنیمبر است و شاید جهش اینستکه اولاد اسماعیل مانند رگه و ریشه در اطراف زمین پراکنده شدند و اقتخار امام صادق علیه السلام باو از این نظر است که او فرزند شریف و گرامی جناب ابراهیم است.

۳- رفید غلام یزید بن عمرو بن هبیره گوید: ابن هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد من از او گریختم و امام صادق علیه السلام پناهنده شدم و گزارش خود را بحضرت بیان کردم، امام بمن فرمود: برو و او را از جانب من سلام برسان و باو بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، یا عشم خود باو آسیبی برسان، بحضرت عرض کردم، قربانت کردم او اهل شامست و عقیده پلیدی دارد، فرمود: چنانکه بتو میگویم نزدش برو، من راه را در پیش گرفتم، چون به بیابانی رسیدم، مرد عربی بمن رو آورد و گفت کجا میروی؟ من چهره مردیکه کشته شود در تو میبینم، آنکاه گفت: دستت را بیرون کن، چون بیرون کردم، گفت: دست مردیستکه کشته میشود، سپس گفت: پایت را نشان ده، چون نشان دادم، گفت: پای مردیستکه کشته میشود، باز گفت: تنت را ببینم، چون تنم را دید، گفت: تن مردیستکه کشته شود آنکاه گفت: زبانت را بیرون کن، چون بیرون آوردم، گفت: برو که باکی بر تو نیست، زیرا در زبان

ابن هبيرة، فاستاذنتك، فلما دخلت عليه قال: أتتک بخائین رجلاؤه یا غلام السطع والسيف، ثم أمرني فكتفت وشد رأسي وقام علي السيف ليضرب عنقي فقلت: أيها الأمير لم تظفر بي عنوة وإنما جئتك من ذات نفسي وههنا أمر أذكره لك ثم أنت وشانك، فقال: قل، فقلت: أخلني فأمر من حصر فخرجوا فقلت له: جعفر بن محمد يقرئك السلام ويقول لك: قد آجرت عليك مولاك زبيدا فلا تهجه بسوء، فقال: [والله لقد قال لك جعفر [بن عبد] هذه المقالة وأقراني السلام! فحلفت له قردها علي ثلاثا ثم حلأ أكنافي، ثم قال: لا يقيمي منك حتى تفعل بي ما فعلت بك، قلت: ما تنطلق يدي بذلك ولا تطيب بي نفسي، فقال: والله ما يقيمي إلا ذلك، ففعلت به كما فعل بي وأطلقت فناولني خاتمه وقال: أموري في يدك قد بتر فيها ما شئت.

۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمار بن عبد العزيز، عن الخبير، عن يونس بن طيبان ومفضل بن عمر وأبي سلمة السراج والحسين بن نويرة بن أبي فاختة قالوا كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فقال: عندنا خزائن الأرض ومفاتيحها ولو شئت أن أقول بإحدى رجلي أخرجي ما فيك من الذهب لأخرجت، قال: ثم قال بإحدى رجليه فخطها في الأرض خطا فأنجرت

تو پیامی است که اگر آن را بکوههای استوار رسانی، مطیع تو شوند.

پس پیامم تا در خانه ابن هبیره رسیدم، اجازه خواستم، چون وارد شدم، گفت: خیانتکار با پای خود نزد تو آمدی. غلام! زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور، و دستور داد شانه و سر مرا بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم بزند.

من گفتم: ای امیر! تو که با جبر و زور، بر من دست نیافتی، بلکه با پای خود پیش تو آمدم، من پیامی دارم که میخواهم بتو باز گویم، سپس خود دانی، گفت بگو: گفتم مجلس را خلوت کن، او بحاضرین دستور داد بیرون رفتند، گفتم: جعفر بن محمد بتو سلام میرساند و می گوید، من غلامت رفید را پناه دادم، باخشم خود باو آسیبی مرسان، گفت: ترا بخدا جعفر بن محمد بتو چنین گفت و بمن سلام رسانید ۱۱۹ من برایش قسم خوردم، او تا سه بار سخنش را تکرار کرد.

سپس شانههای مرا باز کرد و گفت، من باین قناعت نمیکنم و از تو خرسند نمیوم، جز اینکه همان کار که با تو کردم با من بکنی، گفتم: دست من باین کار دراز نمیشود و بخود اجازه نمیدهم، گفت: بخدا که من جز بآن قانع نشوم، پس من هم چنانکه بسم آورد، پسرش آوردم، و بازش کردم، او مهر خود را بمن داد و گفت: تو اختیار دار کارهای من هستی، هر گونه خواهی رفتار کن.

۴- یونس بن طیبان و مفضل بن عمر و ابوسلمه سراج و حسین بن نویره بن ابی فاخته نزد امام صادق عليه السلام بودند، حضرت فرمود: خزانههای زمین و کلیدهایش نزد ماست، اگر من بخواهم با یک پایم بزمین اشاره کنم و بگویم هر چه طلا داری بیرون بیاور آورد، آنگاه با یک پایش اشاره کرد و روی زمین خطی

الْأَرْضُ ثُمَّ قَالَ يَدِيهِ فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبَ قَدْرَ شَبْرٍ ثُمَّ قَالَ : أَنْظِرُوا حَشَنًا ، فَظَنَرْنَا فَإِذَا سَبَاكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ تَشَابَهُ لَأَفَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا : جُعِلَتْ فِدَاكَ أَعْطَيْتُمُ مَا أَعْطَيْتُمُ وَشَفَعْتُمْ لَنَا مُنْجَاوُونَ ؟ قَالَ : فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَلِشِعْبَتِنَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَيُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمَ .

۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : كَانَ لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالًا ، فَأَعَدَّ قِيَانًا وَكَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَيَشْرِبُ الْمُسْكِرَ وَيُؤَدِّبُنِي ، فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ ، فَلَمْ يَنْتَه فَمَا أَنَا أَلْحَقْتُ عَلَيَّ قَالَ لِي : يَا هَذَا أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلَى وَأَنْتَ رَجُلٌ مُعَافَى ، فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِي اللَّهُ بِكَ ، فَوَقَعَ ذَلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي فَلَمَّا صُرْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ ، فَقَالَ لِي : « إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَاتِبُكَ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعَا مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ ، فَلَمَّا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ أَنَا فِي فَيْمَنْ أَتَى ، فَاحْتَسِبْنَهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مِنْ لِي ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : يَا هَذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ لِي : « إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَاتِبُكَ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : دَعَا مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ ، قَالَ : فَبِكُنِي

کشید . زمین شکافته شد ، سپس با دست اشاره کرد و شش طلائی باندازه یکوجب بیرون آورد و فرمود خوب بنگرید ، چون نگاه کردیم ، شمشهای بسیاری روی هم دیدیم که میدرخشید ، یکی ازما بحضورت عرض کرد : قربانت ، بشما چه چیزها عطا شده ؟ درسورتیکه شبیهاننان محتاجند ۱۱۹ فرمود : هانا خدا دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع کند و آنها را ببهشت پر نعمت درآورد ، و دشمن ما را بدوزخ برد .

۵ - ابو بصیر گوید : من همسایه ای داشتم که پیرو سلطانی بود و (اذراء رشوه و غصب و حرام) مالی بدست آورده بود ، مجلسی برای زنان آوازه خوان آماده میساخت و همگی نزدش انجمن میکردند ، خودش هم مینوشید . من بارها بخودش شکایت بردم و گله کردم ، ولی او دست بر نداشت ، چون بافتاری زیاد کردم ، بمن گفت : من مردی گرفتارم و تو مردی هستی برکنار و با عاقبت ، اگر حال مرا بصاحب (امام صادق عليه السلام) عرضه کنی ، امیدوارم خدا مرا هم بوسیله تو نجات بخشد ، گفتار او دردم را تأثیر کرد ، چون خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم ، حال او را بیان کردم ، حضرت بمن فرمود : چون بکوفه بازگردی ، نزد تو آید باو بگو جعفر بن محمد میگوید : تو آنچه را بر سرش هستی واگذار ، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت میکنم .

چون بکوفه باز گشتم ، او و دیگران نزد من آمدند ، من او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد آنگاه باو گفتم : ای مرد من حال ترا بحضورت ابی عبدالله ، جعفر بن محمد ، امام صادق عليه السلام عرض کردم

ثُمَّ قَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذَا؟ قَالَ: فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ، فَقَالَ لِي: حَسْبُكَ وَمَعِيَ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ قَدْعَانِي وَإِذَا هُوَ حَلَفَ ذَاهِرِ عُرْيَانٍ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ لَا وَاللَّهِ مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ أَخْرَجْتُهُ وَأَنَا كَمَا تَرَى، قَالَ: فَصَبَّيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْنَاهُ بِهِ ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ إِنِّي عَلِيلٌ فَأَتَيْتِي فَجَعَلْتُ أَخْتَلِكُ إِلَيْهِ وَأُعَالِجُهُ حَتَّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَفَشِيَتْ عَلَيْهِ عَشِيَّةٌ ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا، ثُمَّ قُبِضَ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ - فَلَمَّا حَجَجْتُ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ وَإِحْدَى رِجْلِي فِي الصَّخَنِ وَالْآخَرَى فِي دِهْلِيزِ ذَاهِرِهِ يَا أَبَا بَصِيرٍ! قَدْ وَفَيْتَنَا لِصَاحِبِكَ.

۶ - أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: قَالَ لِي: أَنْتَ دِي مَا كَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ وَمَعْرِفَتِنَا بِهِ وَمَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ وَلَا مَعْرِفَةٌ شَيْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ يَعْنِي أَبَا الْدَّ وَابْنِي قَالَ لِأَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ: يَا مُحَمَّدُ ابْعِ لِي رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّي عَنِّي فَقَالَ لَهُ

بمن فرمود: چون بکوفه بازگشتی نزد تو آید، باو بگو جعفر بن محمد میگوید: آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت میکنم، او گریست و گفت: ترا بخدا امام صادق علیه السلام بتوجین گفت؟ من سوگند یاد کردم که او بمن چنین گفت، گفت ترا بس است (یعنی همین اندازه بر عهد تو بود و باقی برعهده من) سپس برقت و بعد از چند روز نزد من فرستاد و مرا بخواست، چون بر رتم دیدم پشت در خانه خود برهنه نشسته است، بمن گفت: ابا بصیر! هر چه در منزل داشتم بیرون کردم (بساحتش رسانیدم و در راه خدا دادم حتی لباسهایم را) و اکنون چنانم که مبینی.

ابو بصیر گوید: من نزد دوستانم رتم و پوشاکی برایشم آوردم، چند روز دیگر گذشت، دنبالم فرستاد که من بیامم، نزد من بیا، من نزدش رتم و برای مالجه او در رفت و آمد بودم تا مرگش فرا رسید، نزدش نشسته بودم که جان مر داد، زمانی بیهوش شد و سپس بیهوش آمد، و گفت: ابا بصیر! صاحبت برای ما وفا کرد (امام صادق علیه السلام بضمانت خود وفا کرد) و سپس در گذشت - رحمت خدا بر او باد.

چون حج کراردم نزد امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه خواستم، چون خدمتش رتم، هنوز يك پايه در صحن خانه و يك پايه در راه رو بود که از داخل اتاق بی آنکه چیزی بگویم، فرمود: ای ابا بصیر! ما برای رقیقت وفا کردیم.

۶ - صفوان بن يحيى گوید: جعفر بن محمد بن اشعث بمن گفت: میدانی سبب وارد شدن ما در مذهب تشیع و شناسائی ما بآن چه بود، با آنکه نزد ما هیچ یادى از آن نبود و با آنچه مردم (شیعیان) داشتند ما معرفت نداشتیم؟ گفتم: داستانش چیست؟ گفت: ابو جعفر انبوالدوائق (یعنی منصور دوانبى دومین

أبي : قَدْ أَصَبْتُ لَكَ هَذَا فُلَانٌ بِنُ مُهَاجِرٍ خَالِي ، قَالَ : فَأَتَيْتَنِي بِهِ ، قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِخَالِي فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ خُذْ هَذَا الْمَالَ وَأْتِ الْمَدِينَةَ وَأْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَعِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُمْ : إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ وَبِهَا شَبَعَةٌ مِنْ شَبَعَتِكُمْ وَجَهْوُ الْيَكْمُ بِهَذَا الْمَالَ ، وَادْفَعْ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى شَرَطٍ كَذَا وَكَذَا ، فَاذْأَقْبِضُوا الْمَالَ فَقُلْ : إِنِّي رَسُولٌ وَأُجِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِيَ خَطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ ، فَأَخَذَ الْمَالَ وَأَتَى الْمَدِينَةَ فَرَجَعَ إِلَى أَبِي الدَّوَانِيقِ وَنَحْوِهِ بِنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِيقِ مَا وَرَأَاكَ قَالَ : أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَهَذِهِ خَطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمْ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، فَأَنبِئْتُهُ وَهُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ~~فَجَلَسْتُ فَجَلَسْتُ خَافَهُ وَقُلْتُ حَتَّى يَنْصَرَفَ فَأَذْكَرُ لَهُ مَا ذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ ، فَمَجَلَّ وَانصَرَفَ ، ثُمَّ~~ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ : يَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَفَرَّ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُوا الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوَانَ وَكُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ ، فَقُلْتُ : وَمَا ذَاكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ ؟ قَالَ : فَأَذْنِي رَأْسُ مِثْبَئِي وَ أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ مَا حَجَزَنِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ حَتَّى كَانَتْ كَانَتْ ثَالِثًا ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ : اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ

خلیفه عباسی ودانق یکدانگه درهم است که تقریباً یک پیمیز میهود و این لقب را مردم از نظر خست و بیخوشی باو دادند ، زیرا برای کندن نهر کوفه از مردم سری یکدانق گرفت (پیدرم ابو محمد بن اشعث گفت : ای محمد ! مردی مردمند برایم بجو که بتواند از جانب من پرداخت کند . پدرم گفت : اورا برایت هاشتم او فلان شخص پسر مهاجر است که دائمی من است ، گفت : نزد منش بیاور ، من دائمی را نزد او بردم ، ابو جعفر باو گفت : ای پسر مهاجر ! این پول را بگیر و بمیدینه بر ، نزد عبدالله بن حسن بن حسن و جماعتی از خاندانش که جعفر بن محمد هم میان آنهاست ، و با آنها بگو : من مردی غریب و ازاهل خراسانم که گروهی از شعیبان شما در آنجا باند و این پول را برای شما فرستاده اند ، و بهر یک از آنها پول بده و چنین و چنان شرط کن (یعنی بگو بشرط اینکه برخلیفه بشوید و قیام کنید ، ما پشتیبان شاهستیم و ظهیر این سخنان) چون پولها را گرفتند ، بگو من فرستاده و پیام آورم ، دوست دارم رسیدی از دستخط شما داشته باشم .

پسر مهاجر پولها را گرفت و بمیدینه رفت ، سپس نزد ابوالدوانیق بازگشت ، محمد بن اشعث هم نزد او بود خلیفه گفت : چه خبر آوردی ؟ گفت : نزد آنها رفتم (و پولها را پرداختم) این رسیدهایم است که بخط خودشان نوشته اند ، غیر از جعفر بن محمد که من نزدش رفتم ، او در مسجد پیمبر صلی الله علیه و آله نماز میکراد پشت سرش نشستم و گفتم هستم تا نمازش را تمام کند ، آنگاه آنچه باصحابش گفتم ، باو بازخواهم گفت ، او شتاب کرد و نمازش را ببایان رسانید و متوجه من شد و فرمود : ای مرد ! از خدا پروا کن و اهل بیت محمد را مفریب که آنها بدولت بنی مروان سابقه نزدیکی دارند و (چون از آنها ستم بسیار دیده اند) همگی محتاج و نیازمندند (پول ترا قبول میکنند و گرفتار میشوند) من گفتم : موضوع چیست ؟ **أصلحك الله** ، او سرش را نزدیک من آورد و آنچه میان من و تو رفته بود ، بازگفت ، مثل اینکه سومی ما بوده .

أهل بيت بُوَّةٍ إِلَّا وَفِيهِ مُحَدَّثٌ وَإِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ثَمَّ الْيَوْمَ وَكَانَتْ هَذِهِ الدَّلَالَةُ سَبَبٌ قَوْلِنَا بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ.

۷ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعًا ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَّازَ ، عَنْ أُخَيْمِعِ بْنِ أَبِي مَهْرِيَّازَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ابْنُ حَمْسٍ وَسِتِّينَ سَنَةً ، فِي عَامِ ثَمَانَ وَارْبَعِينَ وَ مِائَةٍ وَعَاشٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً .

۸ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : أَنَا كَفَيْتُ أَبِي فِي ثَوْبَيْنِ شَطَوِيَيْنِ ، كَانَ يُحْرَمُ فِيهِمَا وَ فِي قَمِيصٍ مِنْ قَمِيصِهِ وَ فِي عِمَامَةٍ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ فِي بَرْدٍ اشْتَرَاهُ بِارْبَعِينَ دِينَارًا .

○ (بَابُ) ○

مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع)

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانَ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ : تِسْعَ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عليه السلام لِسِتِّ خَلْفُونَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ أَوْ حَمْسِ وَ حَمْسِينَ سَنَةً وَقُبِضَ عليه السلام بِبَغْدَادَ فِي حَبْسِ السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ وَكَانَ هَارُونَ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ لِعَشْرِ

ابوجعفر دوانی گفت : ای پسر مهاجر! هیچ اهل بیت پیغمبری نباشد، جز آنکه محدثی در میان آنهاست . محدث خاندان ما در این زمان جعفر بن محمد است . این بود دلیل که سبب عقیده ما باین مذهب (تشیع) گشت . (راجع بمعنی محدث به حدیث ۷۰۳ - ۷۰۷ رجوع شود) .

۷ - ابوبصیر گوید : ابوعبدالله جعفر بن محمد عليه السلام در ۶۵ سالگی بسال ۱۴۸ درگذشت و بعد از امام باقر عليه السلام ۳۴ سال زندگی کرد .

۸ - یونس بن یعقوب گوید : شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود : من پدرم را در دو جامه شطوی که لباس احرامش بود و بیز با یکی از پیراهنهای خودش و عمامه علی بن الحسین علیهما السلام و بردیکه آنرا بجهل دینار خریدم بود کفن کردم .

توضیح - شطا نام قریه ایست نزدیک مصر که پارچه های را که در آنجا میبافند شطوی مینامند و برد (بضم باء) پارچه راه راهی بود که بدوش میبنداختند و نوع خویش را درین میبافته اند .

○ (زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام) ○

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بسال ۱۲۸ و بقولی در ۱۲۹ در ابواء (منزلی است میان مکه و مدینه) متولد شد و در ششم ماه رجب سال ۱۸۳ سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی درگذشت ، وفاتش در

لَيَالٍ بَعِينَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةِ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ وَقَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِينَةَ مُصْرَفَهُ مِنْ مُحْرَمَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، ثُمَّ شَحَصَ هَارُونُ إِلَى الْحَجِّ وَحَمَلَهُ مَعَهُ ، ثُمَّ انصَرَفَ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ فَجَبَسَهُ عِنْدَ عَيْسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، ثُمَّ اشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ ، فَجَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ فَتَوَفِّيَ ع فِي حَبْسِهِ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ وَ أُمُّهُ أُمٌ وَلَدِي يُقَالُ لَهَا : حَمِيدَةٌ ،

١ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ الْقُمِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : دَخَلَ ابْنُ عَكَّاشَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَسَدِيِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَائِمًا عِنْدَهُ ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَبًا فَقَالَ : جَبَّةٌ جَبَّةٌ يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَثَلَاثَةٌ وَأَرْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ وَكُلُّهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ ، فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع : لِأَيِّ شَيْءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ ؟ قَالَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَحَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرٍ فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ ، فَتَشْتَرِي لَهُ بِهَذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً قَالَ : فَأَتَى لِي ذَلِكَ مَا أَتَى ، فَدَخَلْنَا يَوْمًا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّحَاسِ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَكُمْ ؟ فَقَدِيمٌ ، فَذَهَبُوا فَاشْتَرَوْا بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مَعْنَهُ جَارِيَةً ، قَالَ : فَأَتَيْنَا النَّحَاسَ فَقَالَ : قَدْ بَعْتُ مَا كَانَ

بغداد . در زندان سندی بن شاهک بوده و هارون الرشید آنحضرت را در بیستم شوال سال ۱۷۹ از مدینه بیرون برد ، و هارون در ماه رمضان زمانیکه از عمره باز میگشت بمدینه آمد ، سپس هارون بحج رفت و آن حضرت را با خود برد ، آنکاه از راه بصره بازگشت و امام را نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد ، باز او را ببغداد فرستاد و نزد سندی بن شاهک زندانی کرد ، آنحضرت در زندان سندی در بغداد در گذشت و در قبرستان قریش بخاک سپرده شد . مادرش ام ولد و نامش حمیده بود .

١ - پدر عیسی بن عبدالرحمن گوید : ابن عکاشه خدمت امام باقر علیه السلام آمد و امام صادق علیه السلام نزدش ایستاده بود ، قدری انگور برایش آوردند ، حضرت فرمود : پیر مرد سالخورده و کودکی خردسال انگور را دانه دانه میخورد و کسیکه میترسد سیر نشود ، سه و چهار دانه میخورد و تو دودانه دودانه بخور که مستحب است .

سپس ابن عکاشه با امام باقر علیه السلام عرض کرد : چرا برای ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) زن نمیگیری ؟ او که حسن ازدواج رسیده است .

امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه پول سر بهمیری بود ، فرمود : بزودی برده فروشی از اهل بربر میآید و در دار هیمنون منزل میکند با این کیسه پول ، دختری برده برایش میخریم ، مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم ، بما فرمود : میخواهید بشما خبر دهیم از آن برده فروشی که بشما گفتم ، آمده است ؟ بروید و با این کیسه پول از او دختری بخرید .

ما نزد برده فروشی آمدیم . او گفت : هر چه داشتم فروختم مگر دودختر که بیمار است یکی آنها از دیگری

عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَمْلَأُ مِنَ الْأُخْرَى، قُلْنَا: فَأَخْرَجَهُمَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا
 قُلْنَا: بِكُمْ تَبِعْنَا هَذِهِ الْمَنَامِلَةَ قَالَ: سَبْعِينَ دِينَارًا، قُلْنَا أَحْسَنَ قَالَ: لَا أَنْتَصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا
 قُلْنَا لَهُ نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهَذِهِ الصَّرَّةِ وَمَا بَلَغَتْ وَلَا نَنْدِيهَا فِيهَا وَكَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَيْضًا الرَّأْسُ وَاللِّحْيَةُ،
 قَالَ: فَكُونُوا وَزِنُوا فَقَالَ النَّحَّاسُ: لَا تَفْكَرُوا فَإِنَّهَا إِنْ تَقَصَّتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا لَمْ أَبَايْكُمْ
 فَقَالَ الشَّيْخُ: ادْنُوا، فَدَنَوْنَا وَفَكَّكْنَا الْخَاتَمَ وَوَزَنَّا الدَّنَانِيرَ فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَارًا لِأَنْزِيدُ وَلَا
 تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ فَأَذْخَانَاهَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعْفَرٍ قَائِمٍ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا
 كَانُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا: مَا سَأَلْتِ؟ قَالَتْ: حُمَيْدَةٌ، فَقَالَ حُمَيْدَةٌ فِي الدُّنْيَا،
 مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ، أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَبُوكَ أَنْتَ أَمْ تَيْدُبُ؟ قَالَتْ: يَكْرُ قَالَ: وَكَيْفَ وَلَا يَقَعُ فِي
 أَيْدِي النَّحَّاسِينَ سَيُّ إِلَّا أَفْسَدُوهُ، قَالَتْ: فَكَأَنَّ يَجِبُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرَاتِمِ
 فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَجُلًا أَيْضًا الرَّأْسُ وَاللِّحْيَةُ فَلَا يَزَالُ يَلْطَمُهُ حَتَّى يَقُومَ عَنِّي؛ فَعَمَلٌ بِي مِرَادًا
 وَفَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَادًا فَقَالَ: يَا جَعْفَرُ حُدِّ هَذَا إِلَيْكَ فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ
 جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بهرتر است [امید بهبودیش بیشتر است] گفتیم: آنها را بیادور تا ببینیم، چون آورد، گفتیم: این نیکو تر را
 [نزدیک بهبودی را] چند می فروشی؟ گفت بهقناد اشرفی، گفتیم احسان کن (تخفیفی بده) گفت: از
 ۷۰ اشرفی کمتر نمدم. گفتیم: او را بهمین کیسه پول میخریم هر چه بود، ما نمیدانیم در آن چقدر است
 مردی که سر دریش سفیدی داشت نزد او بود، گفت: باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت: باز نکنید
 زیرا اگر از ۷۰ اشرفی دوجو (۱) کمتر باشد نمی فروشم، پیر مرد گفت: نزدیک بیایید، ما نزدیکش رفتیم و
 مهر کیسه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم، بی کم و زیاد ۷۰ اشرفی بود، دختر را تحویل گرفتیم و
 نزد امام باقر علیه السلام بردیم، جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ نزدش ایستاده بود.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ سر گذشت ما را بخود ما خیر داد، سپس خدارا سپاس و ستایش کرد و بدختر فرمود: نامت
 چیست؟ گفت: حمیده، فرمود: حمیده باشی در دنیا و محموده (۲) باشی در آخرت، بگو بدانم دوشیزه هستی یا
 بیوه؟ گفت: دوشیزه ام، فرمود: چگونه تو دوشیزه می، در صورتیکه هر دختری که دست برده فروشان
 اقتدرایش میکنند؟ دختر گفت: اونزد من میآمد و در وضعیکه شوهر باز نش مینشیند مینشست، ولی خدا
 مرد سروریش سفیدی را بر او مسلط میکرد و او را چندان سیلی میزد که از نزد من برمیخواست، او چند بار
 با من چنین کرد و پیر مردم چند بار با او چنان کرد، سپس فرمود: ای جعفر این دختر را نزد خود بر و
 بهترین شخص روی زمین، یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام از او متولد شد.

(۱) حبه: بوزن دوجو و یک شصتم دینار است (۲) حمیده و محموده: ستوده و پسندیده.

۲ - محمد بن یحییٰ ، عن محمد بن أحمد ، عن عبد الله بن أحمد ، عن علي بن الحسين ، عن ابن سنان ، عن سابق بن الوليد ، عن الممکن بن حنیس أن أبا عبد الله علیه السلام قال : حَمِيدَةٌ مَصْقُومَةٌ الْأَذْنَانِ كَسْبِكَ الذَّهَبِ ، مَا زَالَتِ الْأَمْلَکُ تَحْرِسُهَا حَتَّى آذَيْتَ إِلَيَّ كَرَامَةً مِنْ اللَّهِ لِي وَالْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِي .

۳ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقُمِّيِّ ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الرَّبَّالِيِّ قَالَ : لَمَّا أَقْبَمَ بَابِي الْحَسَنَ مُوسَى علیه السلام عَلَى الْمَهْدِيِّ الْقُدَمَةَ الْأُولَى نَزَلَ رَبَّالَهُ فَكُنْتُ أُحَدِّثُهُ ، فَرَأَيْتُ مَغْمُومًا فَقَالَ لِي : يَا أَبَا خَالِدٍ مَا لِي أَرَاكَ مَغْمُومًا ؟ فَقُلْتُ : وَ كَيْفَ لِأَعْتَمُّ وَأَنْتَ تُحْمَلُ إِلَى هَذِهِ الطَّاعِيَةِ وَلَا أُدْرِي مَا يُحْدِثُ فِيكَ ، فَقَالَ : لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ إِذَا كَانَ شَهْرٌ كَذَا وَ يَوْمٌ كَذَا فَوَافِي فِي أَوَّلِ الْمَبِيلِ ، فَمَا كَانَ لِي هَمٌّ إِلَّا إِحْضَاءَ الشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ حَتَّى كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ ، فَوَافَيْتُ الْمَبِيلَ فَمَارَلْتُ عِنْدَهُ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيَّبَ وَنَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِي وَتَخَوَّفْتُ أَنْ أَشْكُ فِيمَا قَالَ ، فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا تَطَرَّتْ إِلَيَّ سَوَادٌ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نَاجِيَةِ الْعِرَاقِ ، فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام أَمَامَ الْقَطَارِ عَلَيَّ بِفَلَةٍ ، فَقَالَ : إِنَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ ، قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَقَالَ : لَا تَشْكُنَنَّ ، وَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَّكَتَ ، فَقُلْتُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنْهُمْ فَقَالَ : إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لِأَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ .

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود : حمیده از پلیدها پاکست مانند شمش طلا ، فرشتگان هواره او را

نگهداری کردند تا بمن رسید بجهت کرامتی که خدا نسبت بمن وحجت پس از من فرمود .

۳ - ابو خالد زبالی گوید : چون موسی بن جعفر علیه السلام را در نخستین بار نزد مهدی عباسی میبردند

در بانه منزل کرد ، من با او سخن می گفتم . حضرت مرا اندوهگین دید . فرمود : ای ابا خالد چرا ترا

اندوهگین می بینم ؟ گفتم : چگونه اندوهگین نباشم ، در صورتیکه شمارا بسوی این طغیانگر میبرند و نینداند

چه بسرت میآید

فرمود : مرا باکی نیست ، چون فلان ماه و فلان روز رسد ، در سیرک میلی خود را بمن برسان ، پس از

آن ، من کاری جز شرمند ماهها و روزها نداشتم تا آنروز (که امام فرموده بود) فرا رسید . خود را بسیرک

میلی رسانیدم و آنجا بودم تا نزدیک بود خورشید غروب کند ، شیطان در دلم وسوسه کرد و ترسیدم در

آنچه امام فرموده شك کنم . که ناگاه يك سیاهی را دیدم از طرف عراق پیش میآید ، من به پیشوا نشان

دادم . دیدم حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است . بمن فرمود :

آهای ابا خالد [بازم بگوای ابا خالد] عرض کردم : لبیک یا ابن رسول الله فرمود : شك نکن ، زیرا

شیطان دوست دارد که تو شك کنی ، من عرض کردم : خدا را شکر که شما را از چنگه آنها خلاص کرد ،

فرمود : مرا یاد دیگر بسوی آنها باز گفنی است که از چنگشان خلاص نعوم (و در زندان سندی بن شاک

۴ - أحمد بن وهبان وعلي بن إبراهيم جميعاً ، عن محمد بن علي ، عن الحسن بن راشد ، عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم قال : كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام إذ أتاه رجل نصراني ونحن معه بالمرضى فقال له النصراني ، أتيتك من بلد بعيد وسعرت شاقى وسألت ربي منذ ثلاثين سنة أن يرشدني إلى خير الأديان وإلى خير العباد وأعلمهم وأتاني آية في النوم فوصف لي رجلاً بعلياء دمشق ، فانطلقت حتى أتيتُه فكلمتُه ، فقال : أنا أعلم أهل ديني وغيري أعلم مني ، فقلت ، أرشدني إلى من هو أعلم منك فإني لأستعظم السعير ولا تبعد علي الشقة ولقد قرأت الإنجيل كلها ومزامير داود وقرأت أربعة أسفار من التوراة وقرأت ظاهر القرآن حتى استوعبته كله ، فقال لي العالم : إن كنت تريد علم النصرانية فأنا أعلم العرب والعجم بها ، وإن كنت تريد علم اليهود فباطي بن شرحبيل الساهري أعلم الناس بها اليوم ، وإن كنت تريد علم الإسلام وعلم التوراة وعلم الإنجيل وعلم الزبور وكتاب هود وكلما أنزل على نبي من الأنبياء في دهره ودهر غيره وما أنزل من السماء من خبر - فعلمه أحد أو لم يعلم به أحد - فيه تبيان كل شيء وشفاء للبالين وروح لمن استروح إليه وبصيرة لمن أراد الله به خيراً وأنس إلى الحق فأرشدك إليه ، فإنه لو مشياً على رجلك ، فإن لم تقيد فحبوا على ركبتيك ، فإن لم تقيد فزحفاً على إسنك

جان سپارم .

۴ - يعقوب بن جعفر بن إبراهيم گوید : خدمت موسی بن جعفر عليه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آنحضرت آمد ، مادریض (وادی مدینه) بودیم ، نصرانی مرضکرد : من از شهری دور وسفری پر مشقت نزد شما آمده ام ، و ۳۰ سالست که از پروردگaram درخواست میکنم که مرا بهترین دینها و بسوی بهترین وداناترین بندگان خود هدایت کند ، تا آنکه شخصی در خواب من آمد و مردی را که در علیاء دمشق است بمن معرفی کرد .

من نزدش رفتم وبا او سخن گفتم ، او گفت : من از تمام همکیشان خود دانانترم ولی از من دانانتر هم هست : من گفتم : مرا بکسیکه از تودانانتر است رهبری کن ، زیرا مسافرت برای من دشوار و سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام قرآنرا خوانده ام .

دانانند بمن گفت : اگر علم نصرانیت را میخواهی ، من از تمام عرب و عجم بان دانانترم ، و اگر علم یهودیت خواهی باطی بن شرحبیل ساهری در این زمان دانانترین مردمست . و اگر علم اسلام و تورات و انجیل و زبور و کتاب هود و هر کتابی که بر هر یغیبری در زمان تو و زمانهای دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده که کسی آنرا دانسته یا ندانسته و در آنست بیان هر چیز و شفاء برای جهانیان و رحمت برای رحمت جو و مایه بصیرت کسبیکه خدا خیر او را خواهد و انس با حق است ، اگر چنین شخصی را میخواهی

فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَمَلِي وَحَبِيكَ ، فَقُلْتُ : لَأَبْلُ أُنَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِي الْبَدَنِ وَالْمَالِ ، قَالَ : فَانْطَلِقْ مِنْ فُورِكَ حَتَّى تَأْتِيَ يَثْرِبَ ، فَقُلْتُ : لَأَعْرِفُ يَثْرِبَ ، قَالَ : فَانْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ مَدِينَةَ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ وَهُوَ النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهَاشِمِيُّ فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَسَلْ عَنْ بَنِي عَمِّ بْنِ مَالِكِ بْنِ النِّجَارِ وَهُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا وَأَظْهِرْ بَرَّةَ النَّصْرَانِيَّةِ وَحَلِيتَهَا فَإِنَّ وَالِيَهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ وَالْخَلِيفَةُ أَشَدُّ ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ مَبْدُؤٍ وَهُوَ بِبَيْتِجِ الزَّيْبِ ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَآيْنَ مَنْزِلُهُ وَآيْنَ هُوَ ؟ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ فَإِنْ كَانَ مُسَافِرًا فَالْحِفْهُ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا صَرَبْتَ إِلَيْهِ ، ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرَانَ عَلِيَا الْغُوْطَةَ دِمَشْقَ هُوَ الَّذِي أَرْشَدَنِي إِلَيْكَ وَهُوَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ كَثِيرًا وَيَقُولُ لَكَ : إِنِّي لَا كَثِيرُ مُنَاجَاةٍ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ إِسْلَامِي عَلَى يَدَيْكَ ، فَقَصَّ هَذِهِ الْقِصَّةَ وَهُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَى عِضَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : إِنْ أَدْنَتْ لِي يَا سَيِّدِي كَفَّرْتُ لَكَ وَجَلَسْتُ فَقَالَ : آدَنْ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَلَا آدَنْ لَكَ أَنْ تُكْفِرَ ، فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقَى عَنْهُ بَرُّسَهُ ثُمَّ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْدَنْ

ترا بسویس رهبری کنم ، اگر توانی با پایت نزدش برو و اگر نتوانی با سرزانو و اگر نتوانی با کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره بزمین کشیدن .

گفتم : نه ، بلکه من با تن و مال خود توانایی مسافرت دارم ، گفت : فوری برو بیثرب ، گفتم : یثرب را نمی‌شناسم ، گفت بردتا برسی بمدینه پیغمبری که در عرب مبعوث شده و او همان پیغمبر عربی هاشمی است ، چون وارد مدینه شدی قبیله بنی غنم بن مالک بن نجار را پیرس که نزدیک در مسجد مدینه است و خود را بهیشت و زیور نصرانیت در آور ، زیرا والی مدینه بر آنها (موسی بن جعفر و شعیب) که ترا نزدشان می‌فرستد) سختگیر است و خلیفه سختگیر تر آنگاه نشانی بنی عمرو بن مبدؤل را که در بقیع زیور (۱) است بگیر ، سپس پیرس موسی بن جعفر کیست و منزلش کجاست و آیا بسفر رفته یا حاضر است . اگر بسفر رفته بود ، نزدش برو که مسافرت او از راهی که (اکنون) بسویس می‌روی نزدیکتر است ، آنگاه باو خبر ده که مطران (۲) علیای غوطه دمشق مرا بسوی تورهبری کرده و او سلام بسیارت می‌رساند و میگوید : من با پروردگار خود بسیار مناجات میکنم و از او می‌خواهم که مرا بدست شما مسلمان کند .

مرد نصرانی استاده و بمصای خود تکیه کرده ، این داستانا را (که در خواب دیده بود) بیان کرد سپس گفت : آقای من اگر بمن اجازه دهی تکفیر (۳) کنم و بنشینم ، فرمود : اجازه میدهم که بنشین ولی اجازه نمیدهم که تکفیر کنی ، پس بنشست و کلاه نصرانیت از سر بگرفت . آنگاه عرض کرد : قربانت . بمن

(۱) بحدیث ۱۲۲۰ رجوع شود .

(۲) بحدیث ۶۰۱ رجوع شود .

(۳) تکفیر : تواضع و کرنش مخصوصی است که در برابر سلاطین و بزرگان انجام میدادند ، باین نحو

که اندکی خم شده و دو کف دست را در میان رانها پنهان میکردند .

لی فی الکلام؟ قال: نعم ما حجت إلا له. فقال له النضرانی: اردد علی صاحبی السلام أو ما ترد السلام، فقال أبو الحسن علیه السلام: علی صاحبک أن هداه الله فأما التسليم فذاك إذا صار فی دیننا، فقال النضرانی: إني أسألك؟ أصلحك الله. قال: سل. قال: أخبرني عن كتاب الله تعالى الذي أنزل على محمد ونطق به، ثم وصفه بما وصفه به، فقال: «حم» والكتاب المبين «إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين» فيها يفرق كل أمر حكيم، ما تفسرها في الباطن؟ فقال: أما حم فهو محمد صلوات الله عليه وهو في كتاب هود الذي أنزل عليه وهو منقوس الحروف وأما الكتاب المبين، فهو أمير المؤمنين علي عليه السلام وأما الليلة ففاطمة عليها السلام وأما قوله: «فيها يفرق كل أمر حكيم» يقول: يخرج منها خير كثير فرجل حكيم ورجل حكيم ورجل حكيم، فقال الرجل: صف لي الأول والآخرة من هؤلاء الرجال، فقال: إن الصفات تشبه ولكن الثالث من القوم أصف لك ما يخرج من نسله وإته عندكم لفي الكتب التي نزلت عليكم، إن لم تغيروا وتكفروا وتكفروا وقد بئنا ما فعلتم، قال له النضرانی: إني لأستر عنك ما علمت ولا أكذبك

اجازه سخن مبدهی؟ فرمود: آری. توقفت برای آن آمده امی.

نصرانی گفت: جواب سلام رفیق (مطران) را بده، مگر شما جواب سلام نمیدهی؟ امام فرمود،

جواب رفیق اینست که خدا هدایتش کند، و اما سلام زمانی است که بدین مادر آید.

نصرانی گفت: اصلحك الله من اکنون از شما سؤال میکنم فرمود: بپرس.

گفت: بمن خبرده از کتاب خدا یعنی که آن را بر محمد نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را

با آنچه باید معرفی کرده و فرموده: «حم سوگند بکتاب روشن که آن را در شب مبارک نازل کرده ام

که ما بیدار دهنده ام، در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند - ۴ سوره - ۴۴-» تفسیر باطنی این آیات چیست؟

فرمود: اما حم محمد صلی الله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود نازل گشته و از حروفش

کاسته شده (یعنی در کتاب هود از محمد به حم تعبیر شده و دو حرف م د آن، از نظر تخفیف یا جهت دیگری

افتاده است) و اما کتاب روشن امیر المؤمنین علی علیه السلام است، و اما شب مبارک فاطمه علیها السلام است، و

اما اینکه فرماید: «در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند» یعنی آن فاطمه خیر بسیاری زاید و بیرون دهد

و آن مردی حکیم و مردی حکیم (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام) اند

و امامان دیگر هم باینها عطف میشوند).

مرد نصرانی گفت: اولین و آخرین این مردان را معرفی کن، فرمود: اوصاف بیکدیگر شباهت

دارند (و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سومی آن قوم (یعنی

امام حسین علیه السلام) را برای تو معرفی میکنم که چه کسی از نسل او ظاهر میشود. (مقصود حضرت قائم علیه السلام

است) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده است، اگر تغییرش نداده و تحریش نکنید و کفر نوزید

ولی از قدیم این کار را کرده اید.

وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي صِدْقِ مَا أَقُولُ وَكَيْدِيهِ ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَقَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعْمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ وَلَا يَنْسُرُهُ السَّائِرُونَ وَلَا يَكْتَبُ فِيهِ مَنْ كَتَبَ ، فَقَوْلِي لَكَ فِي ذَلِكَ الْحَقُّ كَمَا ذَكَرْتُ ، فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَعْجَلِكَ أَيضاً خَيْرَ الْأَيَعُرِفِ إِلَّا قَلْبُ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ : أَخْبِرْنِي مَا سَمِعْتِ مِنْ مَرْيَمَ وَأَيُّ يَوْمٍ نَفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمَ وَ لَكُمْ مِنْ سَاعَةِ مِنَ النَّهَارِ ، وَأَيُّ يَوْمٍ وَصَعَتْ مَرْيَمَ فِيهِ عَيْسَى عليه السلام وَ لَكُمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ ؟ فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ : لِأَدْرِي ، فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : أَمَّا أُمُّ مَرْيَمَ فَاسْمُهَا مَرْثَاوَهِي وَ هَيْبَةُ بِالْعَرَبِيَّةِ وَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمَ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَلَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عَيْدٌ كَانَ أَوْلَى مِنْهُ ، عَظَّمَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم ، فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَ عَيْدًا فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمَ فَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ ، لِأَنَّ زَيْعَ سَاعَاتٍ وَنَيْفٍ مِنَ النَّهَارِ ، وَالنَّهْرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمَ عَيْسَى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : هُوَ الْفَرَاتُ وَعَلَيْهِ كَجَرِّ النَّخْلِ وَالكَرِيمِ وَلَيْسَ يُسَاوِي بِالْفَرَاتِ شَيْءٌ مِنَ الْكُرُومِ وَالنَّخِيلِ ، فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا وَنَادَى قَبْدُوسُ

نصرانی گفت : من آنچه را میدانم از شما پنهان نکنم و شما دروغ نگویم [شمارا تکذیب نکنم]
و شما راست و دروغ گفتار مرا میدانید ، بخدا سوگند که خدا از فضل و نعمت خود شما بخش عطا کرده که بخاطر هیچکس خطور نکند و کسی نتواند پنهانش کند . و کسی هر چند دروغگو هم باشد ، نسبت بان دروغ نتواند گفت ، هر چه من در این باره گویم حق است و درست و چنانستکه بیان فرمودی . [آنچه فرمودی درست است و مطابق واقع] .

موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : هم اکنون بنو خبیری دهم که آن را جز اندکی از خوانندگان کتب (آسمانی) ندانند : بمن بگو اسم مادر مریم چه بود . ؟ و در چه روزی (روح عیسی) در شکم او دمیده شد ؟ و در چه ساعت از روز بود ؟ و در چه روزی مریم عیسی عليه السلام را زائید ؟ و در چه ساعت از روز بود ؟ نصرانی گفت : میدانم .

موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : اما مادر مریم نامش مرثا بود که در لغت عربی وهیبه می باشد و اما روزیکه مریم بار دار گشت روز جمعه هنگام ظهر بود و آن روزی بود که روح الامین (جبرئیل) از آسمان فرود آمد ، و برای مسلمان عیدی مهمتر از آن نیست . خدای تبارک و تعالی و محمد صلی الله علیه و آله آن روز را بزرگ دانسته و دستور داده که عیدش قرار دهند و آن روز جمعه است و اما روزیکه مریم زائید سه شنبه بود ، در چهار ساعت و نیم از روز برآمده .

سپس فرمود : نهری را که مریم عیسی را در کنار آن زائید میدانم کدام نهر بود ؟ گفت ، نه ، فرمود : آن نهر فراتست که درختان انگور و خرما در کنار آنست و هیچ نهری از لحاظ درختان انگور و خرما با فرات برابر نیست . و اما روزیکه زبان مریم بسته شد و قیلوس (پادشاه یهود آن زمان) فرزندان و پیروان

وَلَعْنَةُ وَأَشْبَاعُهُ فَأَعَانُوهُ وَأَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلَىٰ مَرْيَمَ ، فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللَّهُ عَلَيْكَ فِي كِتَابِهِ وَعَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ ، قَهْلَ فَمِنْهُمْ ؛ قَالَ : نَعَمْ وَقَرَأْتَهُ الْيَوْمَ الْأَحَدَ ، قَالَ : إِذْ نَ لَا تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتَّىٰ يَهْدِيكَ اللَّهُ ، قَالَ النَّصْرَانِيُّ : مَا كَانَ اسْمُ أُمِّي بِالسَّرْيَانِيَّةِ وَ بِالْعَرَبِيَّةِ ؛ فَقَالَ : كَانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالسَّرْيَانِيَّةِ عُنْقَالِيَّةً ، وَعَنْقُورَةٌ كَانَ اسْمُ جَدِّكَ لِأَبِيكَ وَأَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَهُوَمِيَّةٌ وَأَمَّا اسْمُ أَبِيكَ فَعَبْدُ الْمَسِيحِ وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ ، قَالَ : صَدَقْتَ وَبَرَزْتَ ، فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّي ؛ قَالَ : كَانَ اسْمُ جَدِّكَ جَبْرَائِيلُ وَهُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ سَمَّيْتَهُ فِي مَجْلِسِي هَذَا قَالَ : أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِمًا ؛ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : نَعَمْ وَقَتْلَ شَهِيدًا ، دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غَيْلَةً وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، قَالَ : فَمَا كَانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي ؛ قَالَ : كَانَ اسْمُكَ عَبْدُ الصَّلْبِيِّ ، قَالَ : فَمَا سَمَّيْتَنِي ؛ قَالَ : اسْمُكَ عَبْدُ اللَّهِ ، قَالَ : فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَشَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، قَرَأَ صَدَدًا ، لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ النَّصَارَىٰ وَ لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ الْيَهُودُ وَ لَا حِنْسٌ مِنْ أَجْناسِ الشِّرْكِ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ قَائِمًا بِهِ لِأَهْلِهِ وَعَمِّي الْمُبْطِلُونَ وَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً إِلَى الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ كُلِّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ وَ

خود را طلبید تا او را یاری کنند و آل عمران را بیرون برد تا بمریم بنگرند ، و آنها آنچه را خدا در کتاب تو (انجیل) و کتاب ما (قرآن) بیان کرده ، گفتند ، فهمیده ام ؟ گفت : آری ، همین امروز خوانده ام فرمود : بنابراین از این مجلس برنخیزی تا خدا ترا هدایت کند .

نصرانی گفت : اسم مادرم بلفت سریانی و عربی چیست ؟ حضرت فرمود : اسم مادرتو بلفت سریانی عنقالیة است و اسم مادرت پدرت عنقورة بوده است . و اما اسم مادرت بلفت عربی هو میة است و نام پدرت عبدالمسیح است و بلفت عربی عبدالله می شود ، زیرا مسیح را عبیدی نیست ، عرض کرد ، راست گفتی و احسان کردی (که آنچه را هم نپرسیدم جواب گفتی) .

اسم جدم چیست ؟ فرمود : اسم جدت جبرئیل بود و من او را در این مجلس عبدالرحمن نامیدم . نصرانی گفت : ولی او مسلمان بود ، موسی بن جعفر عليه السلام فرمود : آری و شهید هم گردید ، زهر الشکری اذاهل شام تا گهان بمنزلش ریختند و او را کشتند .

نصرانی گفت : نام من پیش از آنکه کنیه خود را تعیین کنم چه بود ؟ فرمود : نام تو عبدالصليب بود ، عرض کرد : شما چه نامی بمن میدهی ؟ فرمود : من ترا عبدالله نام میگذازم .

نصرانی گفت : من هم ایمان بخدای بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و او یکتا و مورد نیاز مخلوقست ، اونه چنانستکه نصاری و سفشی کنند (که مسیح را پسریا شریک یا متحد با او دانند) و نه چنانستکه یهود معرفش نمایند (که جسمش دانند و عزیز را پرش خوانند) و هیچگونه شرکی نسبت بوی برآه ندارد و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست ، که او را

اهتدی من اهتدی وعیمی المبطلون وصل عنهم ما كانوا يدعون ، واشهد ان وایة نطق بحکمتیه
 وان من کان قبله من الانبیاء نطقوا بالحکمة البالغة و تواذروا علی الطاعة لله و فارقوا الباطل و
 اهله و الرجس و اهله و هجر و اسبیل السلالة و نصرهم الله بالطاعة له و عصمهم من المعصية ، منهم
 الله اولیاء و للذین انصار ، یحسون علی الخیر و یأمرون به ، امنت بالصغیر منهم و الکبیر و من ذکرک
 منهم و من لم اذکر و امنت بالله تبارک و تعالی رب العالمین ، ثم قطع زنازه و قطع صلیباً کان فی
 عنقه من ذهب ، ثم قال : مرني حتی اصع صدقتي حیث تأمرني فقال : ههنا أخ لك کان علی
 مثل دینک و هو رجل من قومک من قیس بن ثعلبة و هو فی نعمة کنعیک فتوا سباً و تجاوزا و اوتست
 ادع ان اورد علیکما حکمکما فی الاسلام فقال : والله اصلحك الله انی لغنی و لقد ترکت ثلاثمائة
 جرودی بین قرس و قرسة و ترکت الف بعیر ، فحکک فیها اوفر من حقبي ، فقال له : انت مولى
 الله و رسوله و انت فی حد نسیک علی خالك ، فحسن اسلامه و تزوج امرأة من بني فہر و اصدقها
 أبو ابراهيم عليه السلام خمسين ديناراً من صدقه علي بن ابيطالب عليه السلام و اخذمه و بواه و اقام حتى اخرج

بحق فرستاده است و او حق را برای اهلس آشکار ساخت و اهل باطل در کوری و گمراهی بماندند ، و او
 فرستاده خدا بود بسوی تمام مردم از سرخ پوست و سیاه پوست و همه نسبت بساو یکسان بودند ، گروهی
 بینا شدند و هدایت یافتند و اهل باطل در کوری بماندند و آنچه ادعا می کردند ، از دست بدادند و گواهی
 دهم که ولی و جانشین او حکمت و پرا بیان کرد و بینمبران پیش از او بحکمت کامل و رسا گویا بودند و در
 فرمانبری خدا تشریک مساعی کردند و از باطل و اهل باطل و پلیدی و اهل پلیدی دوری گزیدند و گمراهی
 را کنار گذاشتند و خدا هم ایشان را بفرمانبرداری خود یاری کرد و از گناه بازشان داشت .

ایشان اولیاء خدا و یاران دین بودند ، مردم را بکار خیر ترغیب نموده و امر می فرمودند ، من بخرد
 سال و بزرگالشان و بهر کس از آنها که یاد کردم و یاد نکردم ایمان آوردم و بخدای تبارک و تعالی
 که پروردگار جهانیاست ایمان آوردم . سپس زناز و صلیب طلائی را که بگردن داشت برید و بشکست و گفت :
 بفرما زکومت را بچه مصرفی رسانم ؟ فرمود : در اینجا برادری داری که هم کیش تو است و از قوم خودت
 از قبیله قیس بن ثعلبه می باشد ، و او هم مانند تو در نعمت (اسلام) است ، بایکدیگر مواسات و همسایگی
 کنید و من از حق اسلامی شما دریغ نخواهم کرد ،

او گفت : اصلحك الله بخدا که من ثروتمندم و در محل خود ۳۰۰ اسب نرو ماده و هزار شتر دارم
 و حق شما در مال من بیش از حق من است بگردن شما . امام فرمود : تو آزاده شده خدا و رسولش هستی
 و نسب و نزادت بحال خود باقیست .

سپس او مسلمانی نیکو شد و از قبیله بنی فهر زنی گرفت و امام کاظم علیه السلام از صدقه علی بن ابیطالب

أبو إبراهيم عليه السلام ، فمات بعد مخرجه بنمان وعشرين ليلة .

﴿۱۳۸۵﴾ ۵۰ علی بن ابراهیم و احمد بن مهران جمعاً ، عن محمد بن علی ، عن الحسن بن راشد ، عن يعقوب بن جعفر قال : كنت عند ابي ابراهيم عليه السلام وانه رجل من اهل نجران اليماني من الرهبان ومعه راهبة ، فاستاذن لهما الفضل بن سوار ، فقال له : اذ كان غداً فات بهما عند يفر ام خير ، قال : فوافينا من الغد فوجدنا القوم قد وافوا فامر بحصفة بواربي ، ثم جلس وجلسوا فبدأت الراهبة بالمسائل فسالت عن مسائل كثيرة ، كل ذلك يجيبها و سألها أبو ابراهيم عليه السلام عن أشياء ، لم يكن عندها فيه شيء ، ثم أسلمت ثم أقبل الراهب يسأله فكان يجيبه في كل ما يسأله ، فقال الراهب : قد كنت قويتاً على ديني وما خلقت أحداً من النصارى في الأرض يبلغ مبلغي في العلم ولقد سمعت برجل في الهند ، إذا شاء حج إلى بيت المقدس في يوم وليلة ، ثم يرجع إلى منزله بأرض الهند ، فسالت عنه يأتي أرض هو ؟ فقبل لي : إنه يسئدان وسألت الذي أخبرني فقال : هو علم الأسم الذي ظفر به آصف صاحب سليمان لما أتى عرش سبأ وهو الذي ذكره الله لكم في كتابكم ولنا معشر الأديان في كنيسا ، فقال له أبو ابراهيم عليه السلام : فكم لله من اسم لا يرد ؟ فقال الراهب : الأسماء كثيرة فأما المحتوم منها الذي لا يرد سألته

۵۰ دینار مهرش داد و برای او نوکر گرفت و منزلش داد و در آنجا بود تا امام کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند و او ۲۸ شب پس از بیرون بردن حضرت در گذشت .

۵- یعقوب بن جعفر گوید : خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مرده وزن راهبی از اهل نجران یمن ، خدمتش آمدند . فضل بن سوار برای آنها اجازه رسیدن خدمت امام را گرفت ، امام فرمود : فردا آنها را نزد چهار ام‌الخیر بیاور ، فضل گوید : فردا ما آنجا حاضر شدیم ، دیدیم آن قوم هم آمده‌اند امام دستور داد حبس‌های لیف خرمائی انداختند ، و خود نشست و مردم هم نشستند .

ابتدا زن راهب مسائل بسیاری پرسید که امام عليه السلام همگی را پاسخ فرمود ، سپس آنحضرت چیزهایی از او پرسید که پاسخ هیچک از آنها را نتوانست بگوید . آن زن اسلام آورد ، آنگاه مرد راهب پیش آمد و سؤال میکرد و امام همه را جواب می‌فرمود .

مرد راهب گفت : من در دین خود نیرومند و توانایم و هیچک از نصاری در روی زمین بدرجه دانش من نرسد و شنیدم که مردی در هند است که هر گاه بخواهد در یک شبانه روز بحج بیت المقدس می‌آید و بمنزلش در هند برمیگردد ، من پرسیدم در کدام سرزمین است ! بمن گفتند : در سجدان است . من احوال او را از کسیکه بمن خبر داده بود پرسیدم . گفت : او اسمی را که آصف همدم سلیمان میدانست و بدانوسیله تخت (بلقیس) را از شهر سبا آورد ، میدانند ، و خدا وصف او را در کتاب شما (قرآن) و در کتابهایی که برای ما دینداران دیگر نازل کرده بیان کرده است .

فَسَبَّهٗ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : فَأَخْبِرْنِي عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا ، قَالَ الرَّاهِبُ : لِأَوَّلِ الَّذِي أَنْزَلَ
التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى وَجَعَلَ عَيْسَى عِبْرَةً لِلْعَالَمِينَ وَفِنَّةً لَشُكْرِ أَوْلِي الْأَلْبَابِ وَجَعَلَ نَحْمًا بَرَكَهٗ وَ
رَحْمَةً وَجَعَلَ عَلِيًّا عليه السلام عِبْرَةً وَبَصِيرَةً وَجَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَتَسْلِ نَحْمًا مَا أَدْرِي وَكُودَرِيَتْ
مَا حَنَجْتُ فِيهِ إِلَى كَلَامِكَ وَلَا جُنُوكَ وَلَا سَأَلْتُكَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : عُدَّ إِلَى حَدِيثِ الْهِنْدِيِّ ،
فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ : سَمِعْتُ بِهِنْدِ الْأَشْمَاءَ وَالْأَدْرِي مَا يَطَانَتُهَا وَلَا شَرَّ أَيْحَهَا وَلَا أَدْرِي مَا هِيَ وَلَا كَيْفَ
هِيَ وَلَا يُدْعَايُهَا ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى قَدِمْتُ سِيدَانَ الْهِنْدِ . فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ ، فَقَبَّلَنِي : إِنَّهُ بَنَى
دَيْرًا فِي جَبَلٍ فَصَارَ لَا يَخْرُجُ وَلَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّتَيْنِ وَرَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللَّهَ فَجَّرَ لَهُ
عَيْنًا فِي دَيْرِهِ وَرَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يَزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ وَيُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ ،
فَأَتَتْهُنَّ إِلَى بَابِهِ فَأَقَمْتُ ثَلَاثًا ، لِأَدُقُّ الْبَابَ وَلَا أُغَالِجُ الْبَابَ ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الرَّابِعُ فَتَحَ اللَّهُ
الْبَابَ وَجَاءَتْ بَقْرَةٌ عَلَيْهَا حَطَبٌ تَجُرُّ صَرَغَهَا ، يَكَادُ يَخْرُجُ مَا فِي صَرَغِهَا مِنَ اللَّبَنِ ، فَدَفَعَتِ الْبَابَ
فَأَنْفَحَ فَتَبِعَتْهَا وَدَخَلَتْ ، فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِمًا يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ قَيْبُكِي وَيَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ قَيْبُكِي

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : خدا را چند نامست که (دعا کردن بوسیله آنها) بر نمیگرد
(وحتماً مستجاب میشود ؟) گفت : آن نامها بسیار است و اما آنچه حتمی است و دعا کننده را رد نمیکند
هفت نام است .

امام علیه السلام فرمود : آنچه را از آنها یادت هست بمن بگو ، راهب گفت : نه ، بحق حدائیکه
تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را مایه پند گرفتن جهانیان (نسبت بکمال قدرت خود) و آزمایش
سیاسکراری خردمندان قرارداد و محمد را برکت و رحمت ساخت و علی علیه السلام را مایه پند و بصیرت
نمود و اوصیاء را از نسل او نسل محمد مقرر داشت که من نمیدانم و اگر میدانستم بسخن شما محتاج نبودم و
نزد شما نیامدم و از شما نمپرسیدم .

امام کاظم علیه السلام فرمود : بداستان مرد هندی بازگرد ، راهب گفت : من این نامهها را شنیده ام
ولی حقیقت و تفسیرش را نمیدانم و نیز نمیدانم آنها کدامست و چگونه میباشد و دعا کردن با آنها چگونه است
پس براه افتادم تا بسیدان هند رسیدم و نشانی آن مرد را پرسیدم . بمن گفتند : او در کوهی صومعه ای
ساخته و در سال جز دو بار بیرون نیاید و دیده نشود و هندیان عقیده دارند که خدا برای او در صومعه اش چشمه ای
شکافته و ایجاد کرده و بدون شخم و بذر افشانی برای او کاشته شود و محصول دهد .

من در خانه او رفتم و سه روز آنجا بودم ، نه در را کوبیدم و نه دستی بآن زدم ، روز چهارم خدا در را
گشود ، زیرا گاویکه هیزم بارداشت و پستانش از بسیاری شیر کشیده میشد و نزدیک بود جاری شود ، بیامد
و در را فشار داد ، در باز شد و من پشت سرش وارد شدم ، آن مرد را دیدم ایستاده با سمان مینگرد و میگردد

وَيَنْظُرُ إِلَى الْجِبَالِ قَيْبِكِي ، فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقَلَّ صَرْبَكَ فِي دَهْرِنَا هَذَا ، فَقَالَ لِي : وَ اللَّهُ مَا أَنَا إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَقْتَهُ وَزَاءَ ظَهْرِكَ ، فَقُلْتُ لَهُ : أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَتَرْجِعُ إِلَى بَيْتِكَ ، فَقَالَ لِي : وَهَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ؟ فَقُلْتُ : لَا أَعْرِفُ إِلَّا بَيْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِي بِالشَّامِ؟ قَالَ : لَيْسَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَلَكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمَقْدِسُ رُزْهُو بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَمَا مَسَمِعْتِ بِهِ إِلَى يَوْمِي هَذَا فَمَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، فَقَالَ لِي : تِلْكَ مَحَارِبُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَإِنَّمَا كَانَ يُقَالُ لَهَا : حَظِيرَةُ الْمَحَارِبِ حَتَّى جَاءَتِ الْفِتْرَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَعِيسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَفَرَّبَ الْبَلَاءُ مِنْ أَهْلِ الشَّرِكِ وَحَلَّتِ التَّقَمَاتُ فِي دُورِ الشَّيَاطِينِ فَحَوَّلُوا وَبَدَّلُوا وَتَقَلُّوا تِلْكَ الْأَسْمَاءَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْبَطْنُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَالظَّهْرُ مِثْلُ - : « إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ » ، فَقُلْتُ لَهُ : إِنِّي قَدِ صَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ ، تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِخَارِأٍ وَعَمُومًا وَهَمُومًا وَخَوْفًا وَأَضْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ مُؤَيَّسًا إِلَّا أَكُونُ ظَفَرْتُ بِخَاجَتِي ، فَقَالَ لِي : مَا أَرَى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَقَدْ حَصَرَهَا مَلَكٌ كَرِيمٌ وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ جِئِنَّ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إِلَّا وَقَدْ اغْتَسَلَ وَجَّاهَا عَلَى ظَهْرِ وَلَا أَرَعَمُ إِلَّا أَنَّهُ

بزمن مينگرد و ميگرد ، بگوها مينگرد و مي گرد .

گفتم : سبحان الله ۱۱ چه اندازه نظرتو در این روزگار کمیاست ۱۲ او گفت : بخدا که من جز یکی از حسنات و نیکیهای مردیکه اورا پشت سرت گذاشتی (موسی بن جعفر علیه السلام) نیستم .

گفتم : بمن خبر داده اند که تو یکی از اسما خدا را میدانی که بوسیله آن در یکشنبه روز به بیت المقدس میروی و بمنزلت بر میگردی، گفت : بیت المقدس را میشناسی ؟

گفتم : من غیر از بیت المقدسی که در شام است نمیشناسم گفت : مقصودم آن بیت المقدس نیست بلکه آن خانه مقدسی است که خانه آل محمد است .

گفتم : من تا امروز چه شنیده ام همان بیت المقدس بوده ، گفت : آن جای محرابهای پینمیرانست و آنرا حظیره المحارِبِ ، جایگاه محرابها ، میگویند تا آنکه زمان فاصله میان محمد و عیسی صلی الله علیه و آله رسید و بلا بمشرفین نزدیک شد و کبیر و سخنی به خانه های شیاطین درآمد و آنها آن نامها را تغییر و تبدیل دادند و جا بجا کردند و همین است معنی قول خدای تبارک و تعالی - که بطن آیه درباره آل محمد و ظاهرش بک مثلی است (۱) « آنها جز نامهایی نیست که شما و پدرانتان نام گذاری کرده اید و خدا برای آن هیچ دلیل و آیهی نازل نکرده است - ۲۳ سوره ۵۳ - » .

گفتم : من از شهری دور نزد تو آمده ام و دریاها پیسوده و مترس غم و اندوه و ترسها گشته و در صبح و شام از خمه چیز نومید و تنها بر سیدن باین حاجت ، امیدوار بوده ام ، گفت : من عقبه دارم زمانیکه مادرت بنو بار دار گشته ، فرشتهی بزرگوار نزدش حاضر شده و فکر میکنم که پدرت چون خواسته با مادرت

(۱) بتوضیح ذیل حدیث ۹۶۱ رجوع شود .

قَدْ كَانَ دَرَسَ السِّفَرِ الرَّابِعِ مِنْ سَهْرِهِ ذَلِكَ ، فَحَتَّمَ لَهُ بِخَيْرٍ ، إِزْجِعَ مِنْ حَيْثُ حِجَّتْ ، فَانْطَلَقَ حَتَّى تَنْزَلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ الَّتِي يُقَالُ لَهَا طَيْبَةٌ وَقَدْ كَانَ اسْمُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَثْرِبَ ، ثُمَّ اعْتَمَدَ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ الْبَقِيعُ ، ثُمَّ سَلَ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا دَارُ مَرْوَانَ ، فَانْزَلَهَا وَأَقَمَ ثَلَاثًا ، ثُمَّ سَلَ [عَنْ] الشَّيْخِ الْأَسْوَدِ الَّذِي يَكُونُ عَلِيًّا بِأَيْمَانِهَا يَعْمَلُ الْبَوَارِي وَهِيَ فِي بِلَادِهِمْ اسْمُهَا الْحَصْفُ ، فَالْطَّفُ بِالشَّيْخِ وَقُلَّ لَهُ : بَعَثَنِي إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِي كَانَ يَنْزَلُ فِي الرَّأْيَةِ فِي النَّبِيِّ الَّذِي فِيهِ الْحُشْبِيَّاتُ الْأَرْبَعُ ، ثُمَّ سَلَهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانِ الْفُلَانِيِّ وَسَلَهُ أَيُّ نَادِيَةٍ وَسَلَهُ أَيُّ سَاعَةٍ يَمُرُّ فِيهَا فَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِجَابَةٌ ، فَتَعَرَّفَهُ بِالصَّمَةِ وَسَأَلَهُ لَكَ ، قُلْتُ : فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَصْنَعُ مَاذَا ؟ قَالَ : سَلَهُ عَمَّا كَانَ وَعَمَّا هُوَ كَاتِبٌ وَسَلَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينٍ مِنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : قَدْ نَصَحَكَ صَاحِبُكَ الَّذِي لَقَيْتَ ، فَقَالَ الرَّاهِبُ : مَا اسْمُهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ ؟ قَالَ : هُوَ مَنِيْمٌ بْنُ فَيْرُوزَ وَهُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفَرَسِ وَهُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لِأَشْرِيكَ لَهُ وَعَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَالْإِيمَانِ وَفَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْمًا وَهَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ وَجَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَعَرَّفَ

نزدیکی کند غسل نموده و با پاکی نزدش رفته است و گمان دارم که سفر چهارم تورات را (که بهترین اسفار آن و مشتمل بر حالات خاتم الانبیاست) هنگام شب زنده داری خود مطالعه کرده و عاقبت بخیر گشته است .

اذراهی که آمده می بر گرد و برو تا بیدینه محمد صلی الله علیه و آله که آنرا طیبیه گویند برسی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده است ، سپس متوجه موضعی شو که بقیع نام دارد ، آنجا نشانی خانه ای را که به دار مروان معروفست بگیری و در آنجا منزل کن و سه روز بمان (تا مردم ندانند کار مهم و یا شتابی داری) سپس پیرس آن پیر مرد سیاه پوستی که در خانه اش بوریا میبافند [بر در آنخانه میبافد] - و نام بوریا در شهر آنها خصف است - کجاست ؟ (گویا مقصود از این پیر مرد فضل بن سوار است) با آن پیر مرد مهربانی و ملاطفت کن و با او بگو : مرا آن هم نشینت که در گوشه خانه ای که در آن چهار چوب کوچک است مینشیند ، نزدت فرستاده ، از او پیرس فلان بن فلان فلانی (موسی بن جعفر علوی عليه السلام) کیست و پانوغش کجاست ؟ و در چه ساعتی آنجا می رود ؟ او وی را بتو نشان میدهد و با معرفی میکند و تو از معرفی او را خواهی شناخت من هم او را برای تو معرفی میکنم .

گفتم : چون او را دیدم چکنم ؟ گفت : از گذشته و آینده و مسائل دینی گذشتگان و باقی ماندگان از او پیرس .

موسی بن جعفر علیه السلام با او فرمود : رفیقی که ملاقاتش کردی ترا نصیحت کرده است . راهب گفت قربانت کردم ، اسم او چه بود ؟ فرمود : او هتتم بن فیروز و اهل فارس میباشد و از کسانی است که بخدای یکتایی بی شریک ایمان آورده و او را با پاکدلی و یقین پرستش نموده و چون از قوم خود ترسیده از آنها فرار کرده و پروردگارش با وحکمت بخشیده و براه مستقیمش هدایت فرموده و از پرهیزگاریش قرار داده ؟

بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلِصِينَ وَمَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَهُوَ يَزُورُ فِيهَا مَكَّةَ حَاجًّا وَيَعْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَيَجِيءُ مِنْ مَوَاضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَى مَكَّةَ ، فَضَلَّ مِنَ اللَّهِ وَعَوْنَا وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ، ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا وَسَأَلَ الرَّاهِبَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَيْءٌ ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا ، ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ نَزَلَتْ فَتَنِينَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ؟ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ وَمَنْ يَفْسِرُهَا؟ قَالَ : ذَلِكَ قَائِمًا ، يُنَزِّلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ ، ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ : فَأَخْبِرْنِي مِنَ الْإِسْتِثْنَاءِ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ الْأَحْرَفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَا هِيَ؟ قَالَ : أَخْبِرْكَ بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا ، أَمَا أَوْلَاهُنَّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لِأَشْرِكُ لَكَ بِأَقْبَا ، وَالثَّانِيَةَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُخْلِصًا وَالثَّلَاثَةَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَالرَّابِعَةَ شِعْمُنَا مِنَّا وَنَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ بِسَبَبٍ ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ وَأَنَّ شِعْمَتَكُمْ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ وَلَهُمْ عَاقِبَةُ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَبَّةٍ حَزْرٍ وَقَمِيصٍ قَوْمِيٍّ وَطَبْلِيَانِ وَخُفٍّ وَقَلَنْسُوتٍ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَصَلَّى الظُّهْرَ وَقَالَ لَهُ : اخْتِنِي ، فَقَالَ : قَدْ

میان او و بندگان با اخلاص شناسائی برقرار ساخته و او در همه سال مکه را بعنوان حج زیارت کند و اول هر ماه عمره گزارد و فضل و پاداشی خدا از منزلت که در هند است بمکه میآید ، خدا سپاسگزاران را اینگونه پاداش میدهد .

آنگاه راهب مسأله بسیاری از امام پرسید و حضرت همه را جواب فرمود ، سپس از راهب مطالبی پرسید و او هیچ پاسخی نپیدانست ، آنگاه راهب گفت : بمن خبر ده آن ۸ حرفیکه از آسمان فرود آمد و چهار حرف آن در زمین ظاهر گشت و چهار آن در هوا بماند ، آن چهار حرف که در هوا بماند بر که نازل شد و چه شخصی تفسیرش کند ؟ فرمود : اوقائم ماست که خدا بر او نازل کند و او هم تفسیرش نماید ، و آنچه بر صدیقین و پیغمبران و هدایت شدگان نازل نکرده بر او نازل کند .

راهب گفت : دو حرف از آن چهار حرف را که در زمین است بمن بفرما ، فرمود : هر چهار حرف را بتو میگویم : اما اولش : هیچ شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک باقی نیست ، دوم محمد رسول خدا است با اخلاص . سوم : ما اهل بیت او هستیم چهارم : شیعیان ما از ما و ما از رسول خدا و رسول خدا از خداست بوسیله (یعنی بوسیله پیروی و فرمانبرداری شیعیان ما از دسته ما میشوند و ما از پیغمبر و او از خدا) .

راهب گفت : گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا است و هر چه از جانب خدا آورده حق است و شما برگزیدگان مخلوق خدائید و شیعیان شما پاکیزه و جایگزین نافرمانانند و عاقبت نیک الهی از آن آنهاست و ستایش مخصوص پروردگار جهانیانست .

موسی بن جعفر علیه السلام جبه خز و پیراهن قومی (که در قائن میبافته اند) و روپوش و کفش و

اِحْتَنَّتْ فِي سَابِعِي .

۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ ، قَالَ : مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بِامْرَأَةٍ بِمِنَى وَهِيَ تَبْكِي وَصَبَانُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ ، وَقَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقْرَةٌ ، قَدْنَا مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا : مَا يُبْكِيكِ يَا أُمَّةَ اللَّهِ ؟ قَالَتْ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ! إِنَّ لَنَا صَبِيانًا يَتَامَى وَكَانَتْ لِي بَقْرَةٌ ، مَعِيشَتِي وَمَعِيشَةُ صَبِيَانِي كَانَ مِنْهَا وَقْتَمَا تَدْبِقُ مُنْقَطِعًا بِي وَيُولِي لَدِي لِأَحِبَّةٍ لَنَا ، فَقَالَ : يَا أُمَّةَ اللَّهِ ! هَلْ لَكَ أَنْ أُحْيِيَهَا لَكَ ، فَأَلْهَمَتْ أَنْ قَالَتْ : نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ ، فَتَنَحَّى وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً وَحَرَكَ شَعْبَتَهُ ، ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقْرَةِ فَنَحَّسَهَا نَحْسَةً أَوْ صَرَبَهَا بِرِجْلِهِ ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً ، فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقْرَةِ صَاحَتْ وَقَالَتْ : عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ وَرَبِّ الْكَلْبَةِ ، فَخَالَطَ النَّاسَ وَصَارَ بَيْنَهُمْ وَمَضَى عليه السلام .

۷ - أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمْرٍة ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ مِنِّي يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شَيْئِهِ ؛ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُنْغَضِ ، فَقَالَ : يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشِيدُ الْهَجْرَتِي يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَائِيَا وَالْبَلَايَا وَالْإِمَامُ أَوْلَى يَعْلَمُ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا إِسْحَاقُ ! اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ .

کلامی بخواست و باوصط فرمود و نمازظهر را خواند و باو فرمود : ختنه کن ، گفت : در هفتین روز ختنه کرده ام .

۶ - عبدالله بن مغیره گوید : موسی بن جعفر علیه السلام در منی بزنی گذشت که میگریست و فرزندانش هم گردش میگریستند ، زیرا گاوانها مرده بود . حضرت نزدیک آن زن رفت و فرمود : چرا گریه میکنی ای کنیز خدا ؟ زن گفت : ای بنده خدا : من فرزندانم یتیم دارم و گاوی داشتم که زندگی من و کودگانم از آن میگذشت ، اکنون آن گاو مرده و من و فرزندانم از همه چیز دست کوتاه و بیچاره مانده ایم .

امام فرمود : کنیز خدا ! میخواهی آن را برای تو زنده کنم ؟ باو الهام شد که بگوید : آری ای بنده خدا ! حضرت بکناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکی دست بلند کرد و لبهایش را تکان داد ، سپس برخاست و گاو را صدائی زد و نفهمیدم باسر عصایانچه پایش بود که بان گاو زد ، گاو برخاست و راست بایستاد . چون زن نگاهش بگاو افتاد : فریادی کشید و گفت : بیرون گاو کعبه این مرد عیسی ابن مریم است ، حضرت میان مردم رفت و از آنجا بگذشت .

۷ - اسحاق بن عمار گوید : شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام خبر مرگه مردی را بخود او گفت ، من با خود گفتم : مگر او میدانند هر یک از شیعیان کی میمیرند ؟ حضرت باقیایه ای مانند خشمگین متوجه من شد و فرمود : ای اسحاق ! رشید هجری علم منایا و بلایا (مرگه و مصیبات مردم) رامیدانست ، امام که بدانستن آن سزاوارتر است .

فَإِنْ عُمَرَكَ قَدْ فَنِيَّ وَأَنْتَ تَمُوتُ إِلَى سَنَتَيْنِ وَإِخْوَتُكَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ لَا يَلْبَسُونَ بَعْدَكَ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى تَنْفَرَّ قَلِمَتَهُمْ وَيَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً حَتَّى يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ، فَكَانَ هَذَا فِي نَفْسِكَ؟ قُلْتُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِمَا عَرَضَ فِي صَدْرِي، فَلَمْ يَلَيْتُ إِسْحَاقَ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ، فَمَا أَتَى عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلْبُهُ حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ فَافْلَسُوا.

۸ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَقَدِ اعْتَمَرْنَا عُمَرَةَ رَجَبٍ وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ: يَا عَمُّ إِنِّي أُرِيدُ بَعْدَادَ وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُودِعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام - وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَذَهَبَ مَعِيَ إِلَيْهِ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَهُوَ فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْحَوْبَةِ وَذَلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ يَقْبَلُ، فَصَرَبْتُ الْبَابَ فَأَجَابَنِي أَخِي فَقَالَ: مَنْ هَذَا قُلْتُ: عَلِيُّ قَالَ: هُوَ ذَا أُخْرُجُ وَكَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ، قُلْتُ: الْعَجَلُ قَالَ وَأَعْجَلُ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ إِزَارٌ مَمَشَقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتَّى قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ فَبَسَلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَاباً فَاللَّهُ وَتَقَلُّهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِي قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: هَذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُودِعَكَ وَيَخْرُجَ إِلَى بَعْدَادَ، فَقَالَ لِي: إِذْعُهُ قَدَعَوْتُهُ وَكَانَ مُنَحِحِيّاً، قَدْنَا

سپس فرمود: ای اسحاق هر چه خواهی بکن که عمر تو گذشته و تادوسال دیگر [و بدو سال نرسیده] میمیری و برادران و خانوادهات اندکی پس از تو اختلاف کلمه پیدا کنند و یکدیگر خیانت ورزند، تا آنجا که دشمن شامتشان کند، با آنکه در دل تو چنان گذشت (که من چگونه مرگه شیعیانم رامیدانم) . من گفتم: من از آنچه در دل گذشت از خدا آمرزش میخواهم . سپس مدتی پس از این مجلس نگذشت که اسحاق مرد و خاندان عمار دست نیاز با اموال مردم گشودند و مفلس شدند (یعنی قرض می کردند و نمیتوانستند بپردازند) .

۸- علی بن جعفر گوید: عمره رجب را گزارده و در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل (نوه امام صادق عليه السلام که طایفه اسماعیلیه پیدراومتنسبند) نزد من آمد و گفت: عموجان! من خیال رفتن ببادداد دارم و دوست دارم که باعموم ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر عليه السلام خداحافظی کنم. دلم میخواهد تو نیز همراه من باشی، من با او بطرف برادرم که در منزل حوبه بود رهسپار شدیم، اندکی از مغرب گذشته بود، من دردم، برادرم جواد پاد و در را باز کرد، و فرمود: این کیست؟ گفتم: علی است، فرمود: اکنون میآیم (و برای تطهیر باندرون رفت) و او وضو را طول میداد، من گفتم: شتاب کنید، فرمود: شتاب میکنم، سپس بیامد و پارچه رنگه کرده‌ئی بگردش بسته بود و پائین آستانه در نشست.

علی بن جعفر گوید: من بجانب او خم شدم و سرش را بوسیدم و گفتم: من برای کاری آمده‌ام که اگر تصویب فرمائی از توفیق خداست و اگر غیر از آن باشد، ما خطای بسیار داریم . فرمود: چه کار است؟ گفتم: این برادر زاده شاست که میخواهد با شما خدا حافظی کند و ببنداد رود، فرمود: بگو بیاید،

مِنْهُ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَوْصِنِي فَقَالَ: أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي فَقَالَ مُجِيباً لَهُ
 مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ وَجَعَلَ يَدْعُو عَلَى مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ غَادَ قَبَّلَ رَأْسَهُ، فَقَالَ:
 يَا عَمَّ أَوْصِنِي فَقَالَ: أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي فَقَالَ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ وَقَالَ: ثُمَّ غَادَ
 قَبَّلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّ أَوْصِنِي، فَقَالَ: أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي فَدَعَا عَلَى مَنْ أَرَادَهُ
 بِسُوءٍ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَمَضَى مَعَهُ فَقَالَ لِي أَخِي: يَا عَلِيُّ مَكَانَكَ، فَقُمْتُ مَكَانِي فَدَخَلَ مَنَزِلَهُ
 ثُمَّ دَعَانِي فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ فَتَنَاوَلُ صُرَّةً فِيهَا مِائَةٌ دِينَارٍ فَأَعْطَانِيهَا وَقَالَ: قُلْ لِابْنِ أَخِيكَ، يَسْتَعِينُ
 بِهَا عَلَى سَفَرِهِ قَالَ عَلِيُّ: فَأَخَذْتُهَا فَأَدْرَجْتُهَا فِي خَاشِيَةِ رِدَائِي، ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةَ أُخْرَى وَقَالَ:
 أَعْطِهِ أَيْضاً، ثُمَّ نَاوَلَنِي صُرَّةً أُخْرَى وَقَالَ: أَعْطِهِ أَيْضاً، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذَا كُنْتُ تَخَافُ
 مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ، فَلِمَ تُعِينُهُ عَلَى نَفْسِكَ؟ فَقَالَ: إِذَا وَصَلْتُهُ وَ قَطَعْتَنِي قَطَعَ اللَّهُ أَجَلَهُ،
 ثُمَّ تَنَاوَلُ مِخْدَةَ أَدَمٍ، فِيهَا ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَضَحَّ وَقَالَ: أَعْطِهِ هَذِهِ أَيْضاً قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ
 فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْأُولَى فَفَرِحَ بِهَا فَرِحاً شَدِيداً وَدَعَا لِعَمِّهِ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّانِيَةَ وَالثَّلَاثَةَ فَفَرِحَ بِهَا
 حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَلَا يَخْرُجُ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَمَضَى عَلِيُّ وَجْهَهُ حَتَّى دَخَلَ

من او را که در کناری ایستاده بود صدا زد . او نزدیک آمد و سر حضرت را بوسید و گفت : قربانت .
 مرا سفارش کن (پندو موعظه بفرما) فرمود : سفارشت میکنم که در باره خون من از خدا بترسی ، او
 پاسخ داد : هر که درباره تو بدی خواهد خدا بخودش رساند ، و بید خواه او نفرین میکرد تا باز سرش را
 بوسید و گفت : عموم ! مرا سفارش کن ، فرمود : ترا سفارش میکنم که درباره خون من از خدا بترسی
 گفت : هر که بد شما را خواهد ، خدا بخودش رساند . بخودش رساند ، باز سرش را بوسید و گفت : ای عمو
 مرا سفارش کن ، فرمود : سفارشت میکنم که در باره خون من از خدا بترسی ، باز او برید خواهش نفرین
 کرد و بکناری رفت ، من سوی او رفتم .

بر ادرم بمن فرمود : علی اینجا باش ، من ایستادم ، حضرت باندرون رفت و مرا صدا زد ، من نزدش رفتم
 کیسه ای که صد دینار داشت برداشت ، بمن داد و فرمود : پسر برادرت بگو این پول را در سفر کمک خرجش
 سازد ، من آن را گرفتم و در خاشیه عبایم گذاشتم ، باز صد دینار دیگرم داد و فرمود : این را هم باو بده ، سپس
 کیسه دیگری داد و فرمود : این را هم باو بده .

من گفتم : قربانت ، اگر بدانچه فرمودی ، از او می ترسی ، چرا او را علیه خود کمک میکنی ؟ فرمود
 هر گاه من باو بیبندم او از من ببرد ، خدا عمرش را قطع می کند ، سپس یک مخده - سی که سه هزار
 درهم خالص داشت برگرفت و فرمود : این را هم باو بده .

من نزد محمد رفتم و صد دینار اول را باو دادم ، بسیار خوشحال شد و عمویش را دعا کرد ، سپس کیسه
 دوم و سوم را دادم ، چنان خوشحالی کرد که من گمان کردم باز میگردد و بیفتاد نیرود ، باز رسید

عَلَى هَارُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَقَالَ : مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى
بْنَ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ ، فَأَرْسَلَ هَارُونَ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَرَمَاهُ اللَّهُ بِالذُّبْحَةِ فَمَا نَظَرَ
مِنْهَا إِلَى دِرْهَمٍ وَلا مَسَّةٍ .

۹ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعًا ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَبَارٍ ، عَنْ أُخْبَةَ عَلِيِّ
بْنَ مَهْرَبَارٍ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ :
قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ . وَعَاشَ بَعْدَ
جَعْفَرٍ عليه السلام حَمْسًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً .

(بَابُ)

(مَوْلِدُ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ)

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام سَنَةَ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عليه السلام فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ
وَثَمَانِينَ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً وَوَدَّ اخْتَلَفَ فِي تَارِيخِهِ إِلَّا أَنَّ هَذَا التَّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ . وَتُوفِّيَ عليه السلام بِطُوسٍ فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا : سَنَابَادِمِنْ نُوْقَانَ عَلَى دَعْوَةٍ . وَدُفِنَ بِهَا
وَكَانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَرْوٍ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَفَارِسَ ، فَلَمَّا خَرَجَ
الْمَأْمُونُ وَشَخَصَ إِلَى بَغْدَادٍ أَشْخَصَهُ مَعَهُ ، فَتُوفِّيَ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ . وَامَةٌ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا :
أُمُّ الْبَنِينِ .

درهم ربابا دادم ، ولی اورا خود پیش گرفت و نزد هارون رفت و بنوان خلافت باو سلام کرد و گفت :
من گمان نمی‌کردم که در روی زمین دو خلیفه باشند ، تا آنکه دیدم مردم بموسى بن جعفر ، بنوان خلافت
سلام می‌کنند ، هارون سدهزار درهم برایش فرستاد ، ولی خدا اورا بپیماری ذبحه (خنازیر و خناق) مبتلا کرد
که نتوانست بیک درهمش نگاه کند و دست رساند .

۹- ابو بصیر گوید : موسی بن جعفر عليه السلام در ۵۴ سالگی بسال ۱۸۳ درگذشت و پس از امام جعفر
سابق عليه السلام ۳۵ سال زندگی کرد .

(زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام)

حضرت ابوالحسن امام رضا عليه السلام در سال ۱۴۸ متولد شد و در ماه صفر سال ۲۰۳ بسن ۵۵ سالگی
درگذشت ، در تاریخ آنحضرت اختلافست ، ولی این تاریخ درست تر است . انشاء الله . آنحضرت در قریه‌ئی از شهر
طوس بنام سناباد که تا نوقان یک جینج راهست ، وفات یافت و در آنجا مدفون گشت . مأمون آنحضرت را از راه
بصره و شیراز (که شیبانش کمتر بودند) بسرو حرکت داد ، چون مأمون از مرو بیرون آمد و رهسپار
بغداد گشت ، آنحضرت را همراه خود برد ، ولی امام در آن قریه وفات کرد ، مادرش ام ولد و نامش ام
البنین است .

(۱۳۹۰) محمد بن یحییٰ، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن أحمد قال: قال لي أبو الحسن الأول: هل علمت أحداً من أهل المغرب قديم؟ قلت: لا، قال: بلى قد قدم رجل فأنطلق بنا، فركب وركبت معه حتى انتهينا إلى الرجل فإذا رجل من أهل المدينة مع رفیق، فقلت له: أعرض علينا، فعرض علينا سبع جوار، كل ذلك يقول أبو الحسن: لأخاجة لي فيها، ثم قال: أعرض علينا، فقال: ما عندي إلا جارية مريضة، فقال له: ما عليك أن تعرضها، فأبى عليه فأنصرف، ثم أرسلني من الغد، فقال: قل له: كم كان غايتك فيها فإذا قال كذا وكذا، فقل: قد أخذتها، فأثبته فقال: ما كنت أريد أن أنقصها من كذا وكذا، فقلت قد أخذتها فقال: هي لك ولكن أخبرني من الرجل الذي كان معك بالأمس؟ فقلت رجل من بني هاشم، قال: من أي بني هاشم؟ فقلت: ما عندي أكثر من هذا فقال: أخبرك عن هذه الوصيعة التي اشتريتها من أقصى المغرب فلقيني امرأة من أهل الكتاب فقالت: ما هذه الوصيعة معك قلت: اشتريتها لنفسی، فقالت: ما يكون ينبغي أن تكون هذه عندك إن هذه الجارية ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض، فلأثبته عنده إلا قليلاً حتى تلد منه غلاماً ما يؤلد بشرق الأرض ولا غرباً مثله، قال: فأثبته بها فلم تلبث عنده إلا قليلاً حتى ولدت الرضا عليه السلام.

۱- هشام بن احمد گوید: موسی بن جعفر بن فرمود: میدانی کسی از اهل مغرب (بمدینه) آمده است؟ گفتم: نه، فرمود: چرا، مردی آمده است بیا برویم، پس سوار شد، من هم سوار شدم و رفیقیم تا نزد آمد رسیدیم، مردی بود از اهل مدینه که برده همراه داشت. من گفتم: بردگانت را با نشان ده او هفت کنیز آورد که موسی بن جعفر در بازه همه آنها فرمود: این را نمیخواهم، سپس فرمود: باز بیاور، گفتم: من جز یک دختر برده بیمار ندارم، فرمود: برای توجه زبانی دارد که او را نشان دهی؟ او امتناع کرد، حضرت هم برگشت، فردا مرا فرستاد و فرمود: «باو بگو نظرت نسبت بآن دختر چند است؟» بهر چند که گفتم: تو بگو از آن من باشد.

من نزد او آمدم، گفتم: آن دختر را از این مقدار کمتر نیدم، گفتم: از آن من باشد. گفتم: از تو باشد ولی بمن بگو: مردیکه دیروز همراه تو بود کیست؟ گفتم: مردیست از طایفه بنی هاشم، گفتم: از کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمیدانم. گفتم: من داستان این دختر را برایت بگویم: او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب بمن برخورد و گفت: این دختر همراه تو چکار میکند؟ گفتم: او را برای خود خریدم، گفتم: سزاوار نیست که او نرد مسائله تویی باشد. این دختر سزاوار است نزد بهترین مرد روی زمین باشد و پس از مدت کوتاهی که نزد او باشد، پسری زاید که در مشرق و مغرب زمین مانندش متولد نشده باشد. من آن دختر را نزد امام بردم، دیر زمانی نگذشت

۲- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خِفْنَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَلِكَ، فَقَبِلَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ هَذِهِ الطَّاعِيَةَ، قَالَ: فَقالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِيَجْهَدَ جُهْدَهُ، فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ.

۳- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللهُ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنِ أَجْبِدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتِ دَاخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتِ لَيْلَى، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَكَانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشْرَةَ مَصَابِيحَ وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَحَلَى يَدَهُ، ثُمَّ أَدِنَ لَهُ.

۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنِ الْغِفَارِيِّ قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي ذَافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يُقَالُ لَهُ طَيْسٌ - عَلَيَّ حَقٌّ، فَتَقَاضَانِي وَالْحَقُّ عَلَيَّ وَأَغَانَهُ النَّاسُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُؤَمِّدُ بِالْعَرِيضِ، فَلَمَّا قُرْبْتُ مِنْ بَابِهِ إِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ حِمَارٍ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَرِذَاءٌ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، فَلَمَّا لَحِقْتَنِي وَقَفَ وَنَظَرَ إِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ - وَكَانَ شَهْرُ رَمَضَانَ - فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ إِنَّ لِمَوْلَاكَ طَيْسَ عَلَيَّ حَقًّا وَقَدْ وَاللهِ شَهَرَنِي وَأَنَا ظَنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي وَاللهِ مَا قُلْتُ لَهُ كَمْ لَهُ عَلَيَّ وَلَا سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئًا، فَأَمَرَنِي

که امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ از او متولد شد .

۲- صفوان بن يحيی گوید: چون موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ در گذشت و امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ (از امامت خود) سخن گفت ما بر او بیستاک شدم ، بحضرت عرض شد : شما امر بزرگی را اظهار کرده‌اید و از این طغیانگر (هارون) بر شما میترسیم ، فرمود : او هر چه خواهد تلاش کند ، بر من راهی ندارد . (نتواند بمن آسیبی رساند) .
۳- پسر منصور گوید : شبی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و او در پستوخانه بود ، پس دستش را بلند کرد ، مثل اینکه درخانه ده چراغ باشد (روشن و منور گفت) آنگاه مرد دیگری اجازه تشریف گرفت ، حضرت دستش را بینداخت و باو اجازه داد .

۴- غفاری گوید : مردی از خاندان ابی رافع غلام پینمبر سلی الله علیه و آله که نامش طیس بود و از من طلبی داشت ، مطالبه میکرد و بافتاری مینمود . مردم هم او را کمک میکردند ، چون چنین دیدم ، نماز صبح را در مسجد پینمبر سلی الله علیه و آله گزاردم ، و امام رضا علیه السلام که در عریض بود ، روی آوردم . چون نزدیک خانه اش رسیدم ، آن حضرت پیدا شد ، بر الاغی سوار بود و پیراهن وردائی در برداشت ، چون نگاهم با امام افتاد ، از آنحضرت خجالت کشیدم . حضرت بمن رسید و ایستاد و نگاه کرد . من سلام کردم - ماه رمضان بود - گفتم : خدا مراقبانت کند . غلام شما طیس از من طلبی دارد ، و بخدا که مرا رسوا کرده است . من باخود گمان میکردم باو میفرماید : از من دست بردارد و بخدا که من نکفتم او چقدر

بِالْجُلُوسِ إِلَى رُجُوعِهِ ، فَلَمْ أَزَلْ حَتَّى صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَأَنَا صَائِمٌ ، فَضَاقَ صَدْرِي وَأَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرَفَ فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَحَوْلَهُ النَّاسُ وَقَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤَالُ وَهُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ ، فَمَضَى وَدَخَلَ بَيْتَهُ ، ثُمَّ حَرَجَ وَدَعَانِي فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ مَعَهُ ، فَجَلَسْتُ وَجَلَسَتْ ، فَجَعَلَتْ أُحَدِّثُهُ عَنْ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَكَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ وَكَانَ كَثِيرًا مَا أُحَدِّثُهُ عَنْهُ ، فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ : لَا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ ؟ فَقُلْتُ : لَا ، فَدَعَا لِي بِطَعَامٍ ، فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ وَأَمَرَ الْغُلَامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِيَ فَأَصَبْتُ وَالْغُلَامَ مِنَ الطَّعَامِ ، فَلَمَّا فَرَعْنَا قَالَ لِي : اذْهَبِ الْوَسَادَةَ وَحُذْمًا تَحْتَهَا فَرَفَعْتُهَا وَإِذَا دَنَا بِنِيرٌ فَأَخَذْتُهَا وَوَضَعْتُهَا فِي كُمِّي وَ أَمَرَ أَرْبَعَةَ مِنْ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونُوا مَعِيَ حَتَّى يُبْلَغُونِي مَنْزِلِي ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِذَاكَ إِنَّ طَائِفًا مِنْ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ وَأَكْرَهُ أَنْ يَلْقَانِي وَمَعِيَ عَبِيدُكَ ، فَقَالَ لِي : أَصَبْتَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّ شَادَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذَا رَدَدْتَهُمْ فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَأَنْتَ تَدَدُّهُمْ فَصَرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَدَعَوْتُ بِالسِّرَاجِ وَنَظَرْتُ إِلَى الدَّانِبِيرِ وَإِذَا هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ دِينَارًا وَكَانَ حَقُّ الرَّ جُلِّ عَلَيَّ ثَمَانِيَةً وَعِشْرِينَ دِينَارًا وَكَانَ فِيهَا دِينَارٌ يَلُوحُ فَأَعْجَبَنِي حُسْنُهُ فَأَخَذْتُهُ وَقَرَّ بِنُورِ السِّرَاجِ فَإِذَا عَلَيْهِ نَقْشٌ وَاضِحٌ : حَقُّ الرَّ جُلِّ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ دِينَارًا وَمَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ ؛ وَلَا وَاللَّهِ مَا عَرَفْتُ مَا لِعَلَيَّ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

ازمن میخواست و نه نامی بردم .

بمن فرمود : بنشین تا برگردم ، من بودم تا نماز مغرب را گزاردم و روزه هم داشتم ، سینه‌ام تنگی کرد و خواستم برگردم که دیدم حضرت پیدا شد و مردم گردش بودند ، گدایان بر سر راهش نشسته بودند و او با آنها تصدق میداد . از آنها گذشت تا داخل خانه شد ، سپس بیرون آمد و مرا بخواست ، من نزدش رفتم و داخل منزل شدم ، او بنشست و من هم نشستم ، من شروع کردم و از احوال ابن مسیب که امیر مدینه بود و بسیاری از اوقات درباره او با حضرت سخن میگفتم ، سخن گفتم ، چون فارغ شدم ، فرمود : گمان ندارم هنوز اظهار کرده باشی ؟ عرض کردم : نه ، برایم غذایی طلبید و پیشم گذاشت و بتلامش فرمود : تا همراه من بخورد . من و غلام غذا خوردیم ، چون فارغ شدم ، فرمود : تشک را بردار و هر چه زیرش هست برگیر ، چون بلند کردم ، اشرفی‌هایی در آنجا بود ، من برداشتم و در آستینم نهادم .

حضرت دستور داد چهارتن از غلامانش همراه من بیایند تا مرا بمنزل رسانند . من عرض کردم : قربانت ، پاسبان و شبگرد ابن مسیب (امیر مدینه) گردش میکند و من دوست ندارم که مرا همراه غلامان شما ببیند فرمود : راست گفتمی ، خدا ترا برای هدایت برد . با آنها دستور داد هر وقت من گفتم برگردند . چون نزدیک منزل رسیدم و دل آرام شد ، آنها را برگردانیدم و بمنزل رفتم و چراغ طلبیدم ، و با شرفیها نگریدم ، دیدم ۴۸ اشرفی است و طلب آن مرد ازمن ۲۸ اشرفی بود ، در میان آنها يك اشرفی جلب نظر کرد و مرا از ذیبا پیش خوش آمد ، او را برداشتم و نزدیک چراغ بردم . دیدم آشکار و خوانا روی آن نوشته است : « ۲۸ اشرفی طلب آن مرد است و بقیه از خودت » بعدا که من نمیدانستم [باو نگفته بودم] او چقدر

الْعَالَمِينَ الَّذِي أَعَزَّ وَلِيَهُ،

۵ - عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونُ يُرِيدُ الْحَجَّ فَانْتَهَى إِلَى حَبَلِي - عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ - يُقَالُ لَهُ فَارِعٌ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي فَارِعَ وَ هَادِمَهُ يُقَطِّعُ إِزْبَاءَ إِزْبَاءً، فَلَمْ نَدْرِ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَلَمَّا وَثِقِي وَافِي هَارُونُ وَنَزَلَ بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ صَعِدَ جَمْعُ بَنِي يَحْيَى ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ أَمَرَ أَنْ يُبْنَى لَهُ تَمَّ مَجْلِسٌ فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ فَأَمَرَ بِهِمْ، فَلَمَّا انصَرَفَ إِلَى الْعِرَاقِ قُطِّعَ إِزْبَاءَ إِزْبَاءً.

﴿۱۲۹۵﴾ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى قَالَ: أَلْحَقْتُ عَلِيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي شَيْءٍ أَطْلَبُهُ مِنْهُ، فَكَلَنَ يَعِدُنِي، فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ وَالِيَّ الْمَدِينَةَ وَكُنْتُ مَعَهُ فَبَجَاءَ إِلَى قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَنَزَلَتْ مَعَهُ أَنَا وَلَيْسَ مَعَنَا نَالِكٌ، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا الْعَيْدُ قَدْ أَظْلَمْنَا وَلَا وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ دِرْهَمًا فَمَا سِوَاهُ فَحَكَ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَكًّا شَدِيدًا، ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ سَبِيكَةً

ازمن میخواست، سپاس خداوند پروردگار جهانیان را که ولی خود را عزت دهد،

۵ - یکی از اصحاب گوید: سالیکه هارون حج گزارد، امام رضا علیه السلام از مدینه بقصد حج بیرون شد، تا بکوهی رسید که دست چپ راست وقتی بجانب مکه روی، و بان کوه فارغ میگفتند: حضرت رضا علیه السلام نگاهي بکوه کرد و فرمود: ساختمان کننده و خراب کننده روی فارغ قطعه قطعه شود، ما معنی این سخن را نفهمیدیم، چون حضرت از آنجا پشت کرد، و هارون رسید، در آنجا بارانداخت جعفر بن یحیی (برمکی که در دربار هارون دولت و شوکت بزرگی داشت) بالای آن کوه رفت و دستور داد برای او در آنجا مجلسی بسازند، چون از مکه بازگشت بالای آن کوه رفت و دستور داد خرابش کنند، و چون بمراق بازگشت (بامهارون) قطعه قطعه شد.

توضیح - داستان جعفر برمکی که مورد توجه و عنایت خاص هارون الرشید بود تا آنجا که خواهرش عباسه را بازدواج او در آورد و سپس بر او غضب کرد و بیاسر خادمش دستور داد او را بکشد و طایفه برمکه را ریشه کن کرد در کتب تواریخ مشهور است، مجلسی (ره) در کتاب مرآت المقول ص ۹۰۹ این تاریخ را از مروج الذهب مسعودی باختصار نقل میکند.

۶ - ابراهیم بن موسی گوید: راجع بطلیبکه از امام رضا علیه السلام داشتم، اسرار و پافشاری میکردم و او مرا وعده میداد، يك روز که باستقبال والی مدینه میرفت، من همراهش بودم، نزدیک قصر فلان رسید و در سایه درختان فرود آمد: منهم فرود آمدم و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بعدا که من دردم و غیر درهمی ندارم، حضرت با تازیانه اش بعضی زمین را خراش داد،

دَهَبٌ ، ثُمَّ قَالَ : اَنْتَفِعْ بِهَا وَانْتُمْ مَا رَأَيْتَ .
 ٧ - عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ يَاسِرِ الْخَادِمِ وَالرِّثَانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعًا قَالَ : لَمَّا انْقَضَى
 أَمْرُ الْمَخْلُوعِ وَاسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ كَتَبَ إِلَى الرَّضَا عليه السلام يَسْتَقْدِمُهُ إِلَى خُرَاسَانَ ، فَأَعْتَلَ
 عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بَعْلِيلٌ ، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ وَأَنَّ لَا
 يَكْفُ عَنْهُ ، فَخَرَجَ عليه السلام وَلَا أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام سَبْعَ سِنِينَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ : لَا تَأْخُذْ عَلَيَّ طَرِيقَ
 الْجَبَلِ وَقُمْ ، وَخُذْ عَلَيَّ طَرِيقَ الْبَصْرَةِ وَالْأَهْوَازِ وَفَارِسَ حَتَّى وَافِيَ مَرَوْ ، فَمَرَّ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ
 أَنْ يَنْتَقِلَ الْأَمْرَ وَالْخِلَافَةَ ، فَأَبَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ فَوَلَايَةَ الْعَهْدِ ؟ فَقَالَ : عَلَى شُرُوطٍ أَسْأَلُكَهَا
 قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ : سَلْ مَا شِئْتَ ، فَكَتَبَ الرَّضَا عليه السلام : إِنِّي دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الْعَهْدِ ، عَلَيَّ أَنْ لَا أَمُرَ
 وَلَا أَنْهِيَ وَلَا أُفِيضِي وَلَا أُقْضِي وَلَا أُؤَلِّي وَلَا أُعْزِلُ وَلَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِمَّا هُوَ قَائِمٌ وَتُعْفِيَنِي مِنْ ذَلِكَ
 كَلِّهِ ؟ فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلَى ذَلِكَ كَلِّهِ ، قَالَ : فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ قَالَ : فَلَمَّا حَضَرَ الْعَهْدُ بَعَثَ الْمَأْمُونُ
 إِلَى الرَّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ وَيَخْضَرَ الْعَهْدَ وَيُصَلِّيَ وَيُحْطَبَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرَّضَا عليه السلام قَدْ
 عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ مِنَ الشَّرْطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ

سپس دست برد و شمش طلائی از آنجا برداشت و فرمود اینرا بهره خود ساز و آنچه دیدی پنهان دار .
 ٧ - یاسر خادم و ریان بن صلت گویند : چون کار خلیفه معزول (امین پسر هارون) درگذشت و
 امر خلافت برای مأمون مستقر شد ، نامه می بامام رضا علیه السلام نوشت و آنحضرت را بخراسان طلبید ،
 امام رضا علیه السلام بطلبی تمسک می فرمود و عذر میخواست ، مأمون پیوسته بآنحضرت نامه مینوشت تا
 آنحضرت دانست که چاره می ندارد و اودست بردار نیست ، لذا از مدینه بیرون شد و ابو جعفر امام نهم علیه السلام
 هفت ساله بود . مأمون بحضرت نوشت : راه کوهستان و قم را در پیش بگیر ، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس
 بیا (شاید مقصودش این بود که آنحضرت از راهی بیاید که شیعیان کمتر باشند و از نا راحتی امام آگاه نشوند)
 تا آنکه بصره رسید .

مأمون بحضرت عرضه داشت که امر خلافت را بعهده بگیرد ، ولی امام رضا علیه السلام خودداری فرمود :
 مأمون گفت : پس باید ولایت عهدی را بپذیری ، امام فرمود : میپذیرم با شرطیکه از تو میخواهم ، مأمون
 گفت : هر چه خواهی بخواه ، امام رضا علیه السلام نوشت :

« من در امور ولایت عهدی وارد میشوم ، بشرط آنکه امر ونهی نکنم و فتوی و حکم
 ندهم و نصب و عزل ننمایم و هیچ امری را که پا بر جاست در سرگوشش ناسزم و از همه این
 امور مرا معافی داری » مأمون همه آن شروط را پذیرفت .

یاسر خادم گوید : چون عید (قربان) فرارسید مأمون بسوی امام رضا علیه السلام کس فرستاد و
 درخواست کرد ، آنحضرت برای عید حاضر شود و نماز گزارد و خطبه بخواند . امام رضا علیه السلام پیام داد

أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبَ النَّاسِ وَيَعْرِفُوا فَضْلَكَ ، فَلَمْ يَزَلْ ﷺ يُرَادُهُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ فَالْحَجَّ عَلَيْهِ ،
 فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَعْيُنِي مِنْ ذَلِكَ فَهَوَّأْتُ إِلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تُعْفِنِي خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ
 وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ؟ فَقَالَ الْمَأْمُونُ : أَخْرَجَ كَيْفَ شِئْتَ وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقَوْمَ وَالنَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا
 إِلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ : فَحَدَّثَنِي يَأْسِرُ الْخَادِمُ أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ فِي الطَّرِيقِ
 وَالسُّطُوحِ ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ وَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ أَدُ وَالْجُنْدُ عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ فَلَمَّا طَلَعَتِ
 الشَّمْسُ قَامَ ﷺ فَأَتَسَلَّ وَتَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ ، أَلْفِي طَرَفًا وَمِنْهَا عَلَى صَدْرِهِ وَطَرَفًا بَيْنَ
 كَتِفَيْهِ وَتَشَمَّرَ ، ثُمَّ قَالَ لِيَجْمِيعَ مَوَالِيَهُ : أَفْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُنْكَازًا ثُمَّ خَرَجَ
 وَتَحَنُّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ خَافٍ قَدْ شَمَّرَ سِرًّا وَيَلُهُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَةٌ ، فَلَمَّا مَشَى وَ
 مَشِينَا بَيْنَ يَدَيْهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَكَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ ، فَخِيلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَالْحِبْطَانَ
 تَجَاوَبَهُ وَالْقَوْمُ أَدُ النَّاسُ عَلَى الْبَابِ قَدْتَهَيُّوْا وَلَبَسُوا السِّلَاحَ وَتَزَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الزِّيْنَةِ ، فَلَمَّا طَلَعْنَا
 عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ الصُّورَةِ وَطَلَعَ الرِّضَا ﷺ وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقَفَةً ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

شروطی را که میان من و تو در پذیرفتن امر ولایت عهدی بود ، خودت میدانی ، (بنا بر این بود که من از اینگونه امور معاف باشم) مأمون پیغام داد که من میخواهم با این عمل دلمردم آرامش یابد و فضیلت شما را بفنازند ، سپس بارها آنحضرت باو جواب رد میداد و او پافشاری میکرد تا آنکه حضرت فرمود : یا امیرالمؤمنین ! اگر مرا از این امر معاف داری ، خوشتر دارم و اگر معاف نکنی ، همچنانکه پیشمیر و امیرالمؤمنین علیهما السلام (برای نماز عید) بیرون میشدند ، بیرون میشوم ، مأمون گفت : هر گونه خواهی بیرون شو ، و دستورداد سرداران و تمام مردم صبح زود درخانه امام رضا ﷺ حاضر باشند .

یاسر خادم گوید : مردان و زنان و کودکان در میان راه و پشت بامها بر سر راه امام رضا علیه السلام نشستند ، و سرداران و لشکریان درخانه آنحضرت گرد آمدند ، چون خورشید طلوع کرد ، امام علیه السلام غسل نمود و عصاه سفیدی که از پنبه بود ، بر گذارد ، یکسرش را روی سینه و سردیگر را میانه دوشانه انداخت و دامن بکمر زد و بیهمه پیروانش دستور داد چنان کنند .

آنگاه عصای پیکان داری بدست گرفت و بیرون آمد ، ما در جلوش بودیم و او پا برهنه بود و پیراهن خود را هم تا نصف ساق بکمر زده بود و لباسهای دیگرش را هم بکمر زده بود ، چون حرکت کرد و ما هم پوها پیشش حرکت کردیم ، سرسوی آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت ، که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها با او هم آواز بودند ، سرداران و مردم آماده و سلاح پوشیده و بهترین زینت را نموده ، دم در ایستاده بودند ، چون ما با آن صورت و هیئت بر آنها درآمدیم و سپس امام رضا علیه السلام درآمد و نزد در ایستاد فرمود : «اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ ، [اللَّهُ أَكْبَرُ] عَلَى مَا هَدَانَا ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ

[اللهُ کَبْرٌ] عَلِيٌّ مَا هَذَا نَا ، اللهُ كَبْرٌ عَلِيٌّ مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا أَبْلَانَا ، نَرَفَعُ بِهَا أَصْوَاتَنَا ، قَالَ يَاسِرٌ : فَتَرَعَزَعَتْ مَرُّوِيَالْبُكَاءَ وَالصَّجِيحَ وَالصَّبَاحَ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَقَطَ الْقَوَادُ عَنْ دَوَابِهِمْ وَذَمُّوا بِخِيفَتِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَافِيًا وَكَانَ يَمْشِي وَيَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطَوَاتٍ وَيَكْبُرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، قَالَ يَاسِرٌ : فَتُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ وَصَارَتْ مَرُوضَةً وَاحِدَةً مِنَ الْبُكَاءِ وَبَلَغَ الْمَأْمُونُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو النَّوَالِ يَاسِتَيْنِ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ الرِّضَا الْمُصَلَّى عَلَيَّ هَذَا السَّبِيلِ افْتَنَّ بِهِ النَّاسُ وَالرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرَّجُوعَ فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِيفَتِهِ فَلَيْسَهُ وَرَكِبَ وَرَجَعَ .

۸ - عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يَاسِرٍ قَالَ : لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ حُرَّاسَانَ يُرِيدُ بَغْدَادَ ، وَخَرَجَ الْفَضْلُ ذُو النَّوَالِ يَاسِتَيْنِ وَخَرَجَ جَمَاعَةٌ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَدَعَلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِي النَّوَالِ يَاسِتَيْنِ كِتَابٌ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ وَنَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ ، أُنِّي نَظَرْتُ فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسَابِ النُّجُومِ فَوَجَدْتُ فِيهِ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرِ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَحَرَّ النَّارِ وَأَرَى أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالرِّضَا الْحَمَامَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَتَحْتَجِمَ فِيهِ وَتَصَبَّ عَلَى يَدَيْكَ الدَّمَ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ ، فَكَتَبَ ذُو النَّوَالِ يَاسِتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذَلِكَ وَسَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ

بهیمة الانعام ، والحمد لله علی ما ابلانا» ماہم سدارا میکشیدیم ومی گفتیم ..

ياسر گوید : شهر مرو از گریه و ناله و فریاد بلرزده دو آمد ، سرداران چون امام رضا علیه السلام را پاره نه دیدند ، از مر کبهای خود فرود آمدند و کفشهای خود را بکنار گذاشتند ، حضرت پیاده راه میرفت و در سر راه ده قدم میایستاد و سه تکبیر می فرمود .

ياسر گوید : ما خیال میکردیم که آسمان وزمین و کوه با او هم آوار گشته و شهر مرو یکپارچه گریه و شیون بود ، خبر بمأمون رسید ، فضل بن سهل ذوالریاستین باو گفت : یا امیرالمؤمنین ، اگر امام رضا با این وضع بمصلی (محل نماز عید) رسد ، مردم فریفته او شوند ، سلاح اینستکه از او بخواهی برگردد مأمون بسوی حضرت کن فرستاد و درخواست برگشتن کرد ، امام رضا علیه السلام کفش خود را طلبید و سوار شد و مراجعت فرمود .

۸ - ياسر خادم گوید : چون مأمون از خراسان بزم بغداد بیرون رفت و فضل ذوالریاستین هم بیرون رفت ، ما نیز همراه امام رضا علیه السلام بیرون شدیم ، در یکی از منازل نامه‌ای برای فضل بن سهل از برادرش حسن بن سهل آمد که : من از روی حساب نجوم بتحویل سال نکرستم و دیدم تودر روز چهارشنبه فلان ماه حرارت آهن و آتش میجوشی ، عقیده دارم که تو در آنروز با امیرالمؤمنین و امام رضا علیه السلام بهصام روی و حجامت کنی و روی دست خون بریزی تا نحوست آن از تو دور گردد . و در این باره بمأمون

أَبَا الْحَسَنِ ذَلِكَ ، فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ بِسْأَلِهِ ذَلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ : لَسْتُ بِدَاخِلِ الْحَمَّامِ عَدَاً وَلَا أَرَى لَكَ وَلَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ عَدَاً فَأَعَادَ عَلَيْهِ الرُّقْعَةَ مَرَّةً تَيْنِ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَسْتُ بِدَاخِلِ عَدَاً الْحَمَّامِ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ فَقَالَ لِي : يَا عَلِيُّ لَا تَدْخُلِ الْحَمَّامَ عَدَاً وَلَا أَرَى لَكَ وَلَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ عَدَاً ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي وَصَدَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَسْتُ بِدَاخِلِ الْحَمَّامِ عَدَاً وَالْفَضْلُ أَعْلَمُ ، قَالَ : فَقَالَ يَاسِرٌ : فَلَمَّا أَمْسَيْنَا وَغَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَنَا الرَّضَا ﷺ : قُولُوا وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ، فَلَمْ تَزَلْ تَقُولُ ذَلِكَ ، فَلَمَّا صَلَّى الرَّضَا ﷺ الصُّبْحَ قَالَ لِي : اصْعَدْ [عَلِيَّ] السَّطِجَ فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئاً ، فَلَمَّا صَعِدْتُ سَمِعْتُ الصَّجَّةَ وَالتَّحَمَّتْ وَكَثُرَتْ فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ الَّذِي كَانَ إِلَى دَارِهِ مِنْ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ وَهُوَ يَقُولُ : يَا سَيِّدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ ! أَحْرَكَ اللَّهُ فِي الْفَضْلِ فَإِنَّهُ قَدْ أَبْنَى وَكَانَ دَخَلَ الْحَمَّامَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ بِالسُّبُوفِ فَتَقَلَّبُوهُ وَاحْتَدَمَتْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ تَفَرُّقٍ كَانُوا أَحَدُهُمْ ابْنَ خَالَةِ الْفَضْلِ ابْنَ ذِي الْقَلَمِينَ قَالَ : فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَالْقَوَادُ وَمَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ فَقَالُوا : هَذَا اغْتَالُهُ

هم نامه‌ی نوشت و از او خواست که از امام رضا هم این تقاضا را بکند .

مأمون بحضرت نامه‌ی نوشت و درخواست کرد ، حضرت در پاسخ او نوشت : من فردا بحمام نمیروم و عقیده ندارم تو و فضل هم فردا بحمام روید ، مأمون دومرتبه دیگر بحضرت نامه نوشت ، امام رضا ﷺ باو نوشت : یا امیرالمؤمنین من فردا حمام نمیروم ، زیرا دیشب پینمبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم بمن فرمود : ای علی ! فردا حمام نرو و من عقیده ندارم که تو و فضل هم فردا بحمام روید ، مأمون بحضرت نوشت شما راست میگوئید و پینمبر صلی الله علیه وآله هم راست فرموده ، من فردا حمام نمیروم و فضل خود بهتر داند .

یاسر گوید : چون خورشید غروب کرد و داخل شب شدید ، امام رضا علیه السلام بما فرمود : بگوئید « ما از شر آنچه در این شب فرود میآید بخدا پناه میبریم ، ما پیوسته اینسخن را میگفتم ، تا چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را گزارد ، بمن فرمود : برو پشت بام گوش بده بین چیزی میشنوی ؟ چون بر بام برآمدم ، صدای شیونی شنیدم که بالاگرفت و بسیار شد [شیون و فریادی شنیدم که کم کم بالاگرفت] ناگاه مأمون را دیدم از دریکه میان منزل او و منزل امام رضا ﷺ بود ، درآمد و میگفت : خدا ترا درباره فضل اجر دهد ، او (پند شما را) نپذیرفته بحمام رفت و گروهی بر سر او ریخته ، با شمشیر او را کشته اند و سه تن از آنها دستگیر شده اند که یکی از آنها پسر خاله فضل ابن ذی القلمین است .

یاسر گوید : سر یازان و افسران و هواخواهان فضل در خانه مأمون انجمن کردند و میگفتند : این مرد یعنی مأمون او را غافلگیر کرده و کشته است و ما باید از او خونخواهی کنیم ، و آتش آورده بودند تا خانه

وَقَتْلُهُ - يَعْنُونَ الْمَأْمُونِ - وَلَنْظُرَ بِدَمِهِ وَجَاوُزًا بِالْبِرِّانِ لِيُخْرِقُوا الْبَابَ ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ تُخْرِجَ إِلَيْهِمْ وَتَقَرَّ قَبْهِمْ؟ قَالَ: فَقَالَ يَا سَيِّرُ: فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ وَقَالَ لِي: اذْكَبَ فَرَكِبْتُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَقَدْ تَرَا حَمُوا ، فَقَالَ لَهُمْ يَدِيهِ تَقَرَّقُوا اتَقَرَّقُوا ، قَالَ يَا سَيِّرُ: فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَاللَّهِ يَمُوعُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ مَا أَشَارَ إِلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا رَكَصَ وَمَرَّ

۹ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُسَافِرٍ ، وَعَنْ الْوَشَاءِ ، عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ: لَمَّا أَزَادَ هَارُونُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ يُوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام إِذْ هَبَّ إِلَيْهِ وَقَالَ لَهُ: لَا تُخْرِجْ عَدَا فَاِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ عَدَا هُرِمْتَ وَقَتْلَ أَصْحَابِكَ فَإِنْ سَأَلْتُكَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا ، فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تُخْرِجْ عَدَا فَاِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هُرِمْتَ وَقَتْلَ أَصْحَابِكَ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ ، فَقَالَ: نَامَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَغْسِلْ رِئْتَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ فَانْهَزَمَ وَقَتْلَ أَصْحَابِهِ ، قَالَ: وَحَدَّثَنِي مُسَافِرٌ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام بِمِنَى قَمَرٍ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ فَعَطَسَ رَأْسُهُ مِنَ الْقُبَارِ فَقَالَ: مَسَاكِينُ لَا يَدْرُونَ مَا يُحَلُّ بِهِمْ فِي هَذِهِ السَّنَةِ ، ثُمَّ قَالَ: فَأَعْجَبُ مِنْ هَذَا هَارُونُ وَأَنَا كَهَاتَيْنِ - وَصَمَّ إِصْبَعَيْهِ - قَالَ مُسَافِرٌ:

او را بسوزانند - مأمون با امام رضا علیه السلام عرض کرد: آقای من! اگر صلاح میدانید بسوی این مردم روید و متفرقتان کنید .

یاسر گوید: امام رضا عليه السلام سوار شد و بمن فرمود سوار شو ، من سوار شدم و چون از در خانه بیرون شدم حضرت مرد مرا دید که فشار میآوردند ، پس با دست خود اشاره کرد: پراکنده شوید ، پراکنده شوید .

یاسر گوید: بخدا آن مردم چنان روی بیازگشت گذاشتند که بالای یکدیگر میافزادند ، و هر کس اشاره فرمود ، دوید و برفت .

۹ - و شَاءَ اَزْمَسَافِرٍ نَقَلَ كُنْدَكَ چُون هَارُونِ بْنِ مُسَيَّبٍ خَوَاسْتُ بَا مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ بَحْتَكُ . اِمَامِ رِضَا عليه السلام بِمَنْ فَرَمُودُ : نَزَدَ اَوْ يَرُو وَيَكُو ، فَرَدَا بِيْرُونَ نَرُو ، كِه اِكْرَ بَرُوِي شَكْسَتْ مِيخُوْرُوِي وَ يَارَانْتِ كَشْتَه مِيشُونْدُ ، وَ اِكْرَ پَرَسِيْدُ : تَوَازِ كَجَا مِيْدَانِي ؟ بَكُوْمَنْ دَرْخَوَابِ دِيْدَهَام .

مسافر گوید: من نزد او رفتم و گفتم: قربانت ، فردا بیرون نرو که اگر بیرون روی ، شکست میخوردی و یارانت کشته میشوند ، بمن گفت: تو از کجا اینرا دانستی؟ گفتم: در خواب دیدهام ، جواب داد: آن بنده با کون نشسته خوابیده (که چنین خوابی دیده است) ، سپس بیرون رفت و شکست خورد و یارانش کشته شدند .

و شَاءَ كُوِيْدُ : وَ نِيْزَ مَسَافِرِيْمَنْ كَفْتُ : مِنْ بَا اِمَامِ رِضَا عليه السلام دَرْمَنِي بُوْدِيْمِ . يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ كِه بَرَايِ كَرْدُ وَ خَاكِ سَرَشِ رَا پُوْشِيْدَه بُوْدُ ، اَزْ اَنْجَا كَشْتَه ، حَضْرَتِ فَرَمُودُ : بِيْجَاْرَه هَا نَبِيْدَانْتِ دَا مَسَالِ چِه بِسَرَشَانِ مِيآيْدُ

قَوْلَهُ مَا عَرَفْتُ مَعْنَى حَدِيثِهِ حَتَّى دَفَنَاهُ مَعَهُ .

۱۰ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَبِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ حَمَلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام مَالًا لَهْ حَطَرٌ ، فَلَمْ أَرَهُ سَرَّ بِهِ قَالَ : فَأَعْتَمَمْتُ لِدَلِكْ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي : قَدْ حَمَلْتُ هَذَا الْمَالَ وَلَمْ يَسَرَّ بِهِ ، فَقَالَ : يَا غُلَامُ الطَّسْتُ وَالْمَاءُ ، قَالَ : فَعَدَدَ عَلِيٌّ كُرْسِيَّ وَقَالَ بِيَدِهِ [وَقَالَ] لِلْغُلَامِ : صَبَّ عَلَيَّ الْمَاءُ قَالَ : فَجَعَلَ يَسْبُلُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ فِي الطَّسْتِ ذَهَبٌ ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي : مَنْ كَانَ هَكَذَا [أَيُّ يَبَالِي بِالَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟

﴿ ۱۳۰۰ ﴾ اسعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر جميعاً؛ عن إبراهيم بن مهزيار ، عن أخيه علي بن مهزيار ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمد بن سنان قال : قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام وَهُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَارْبَعِينَ سَنَةً وَاشْهُرٌ ، فِي عَامِ اثْنَيْنِ وَمِائَتَيْنِ . عَاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَشْرِينَ سَنَةً إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً .

• (باب) •

مَوْلِدُ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عليه السلام سَنَةَ عَشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقَعْدَةِ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعَشْرِينَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ وَثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَدُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي

(یعنی از گرد و خاک سرمپوشند و خیر ندارند که همین امسال بجه خاک سیاہی مینشینند) و شکفت ترازان هارون ومن است که اینچنینیم - و دو انگشت خود را بهم چسبانید - مسافر گوید : بخدا من معنی سخن امام را نفهمیدم تا زمانی که او را پهلوی هارون دفن کردیم .

۱۰ - یکی از اصحاب گوید : پول بسیاری نزد امام رضا آوردم ، ولی حضرت از آن شادمان نکشت من اندوهگین شدم و با خود گفتم : چنین پولی برایش می‌آوردند و او خوشحال نمیشود ۱۱ .

امام فرمود : ای غلام! آفتابه لکن بیاور ، سپس روی تختی نشست دستش را گرفت و بهلام فرمود : آب بریز ، راوی گوید : همینطور طلا بود که از میان انگشتانش در پشت میریخت ، سپس متوجه من شد و فرمود : کسیکه چنین است بیولیکه تو برایش آورده‌ای اعتنائی ندارد .

۱۱ - محمد بن سنان گوید : علی بن موسی علیهما السلام ۴۹ سال و چند ماه داشت که در سال ۲۰۲ درگذشت و پس از موسی بن جعفر ۲۰ سال و ۲ یا ۳ ماه کمتر زندگی کرد .

• (زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثانی (امام نهم) علیه السلام) •

آنحضرت در ماه رمضان سال ۱۹۵ متولد شد و در آخر ذیقعدہ سال ۲۲۰ درگذشت و ۲۵ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز داشت و در شهر بغداد در گورستان قریش کنار قبر جدش موسی بن جعفر عليه السلام بجاک سپرده شد ، معتم

مَعَابِرَ قُرَيْشٍ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ كَانَ الْمُعْتَمِرُ اشْحَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ فِي أَوَّلِ هَذِهِ السَّنَةِ
الَّتِي تُوفِّيَ فِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: سَبِيكَةُ نُؤَيَّةَ وَقَبِلَ أَيْضًا: إِنَّ اسْمَهَا كَانَ حَبِيزَانَ.
وَرَوَى أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
١- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ. قَالَ مُحَمَّدٌ: وَكَانَ رَيْدِيًّا.
قَالَ: كُنْتُ بِالْمَسْكِرِ قَبْلَغَنِي أَنْ هُنَاكَ رَجُلًا مَحْبُوسًا أَيْتِي بِهِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ مَكْبُولًا وَقَالُوا:
إِنَّهُ تَبَّأٌ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ: فَاتَيْتُ النَّبَاتَ وَذَارَيْتُ الْبُؤَابِئَ وَالْحَجَبَةَ حَتَّى وَصَلْتُ إِلَيْهِ فَاذًا
رَجُلٌ لَهُ قَهْمٌ، فَقُلْتُ: يَا هَذَا مَا قِصَّتُكَ وَمَا أَمْرُكَ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ رَجُلًا بِالشَّامِ أَعْبُدُ اللَّهَ فِي
الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ قَبِينَا أَنَا فِي عِبَادَتِي إِذْ أَنَا فِي شَخْصٍ فَقَالَ لِي قُمْ
بِنَا، فَتَمَّتْ مَعَهُ قَبِينَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لِي: تَعْرِفُ هَذَا الْمَسْجِدَ؟ فَقُلْتُ:
نَعَمْ هَذَا مَسْجِدُ الْكُوفَةِ، قَالَ فَصَلَّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ قَبِينَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ
بِالْمَدِينَةِ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَلَّمْتُ وَصَلَّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ وَصَلَّى عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،
قَبِينَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا بِمَكَّةَ، فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتَّى قَضَى مَنَائِكَهُ وَقَضَيْتُ مَنَائِكِي مَعَهُ قَبِينَا أَنَا مَعَهُ،
إِذَا أَنَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ أَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ بِالشَّامِ وَمَعَى الرَّجُلِ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْغَائِبُ إِذَا أَنَا

عباسی آنحضرت را در آغاز سالی که وفات نمود، به بغداد روانه کرد. مادرش ام ولد و نامش سبیکه نویه بود و برخی گفته اند نامش حبیزران بود، و روایت شده که او از خاندان ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

١- علی بن خالد گوید، محمد که زیدی مذهب بود، گفت: من در سامرا بودم که با خبر شدم مردی در اینجا زندانی است که او را کت بسته از طرف شام آورده اند و میگویند ادعاه نبوت کرده است. علی بن خالد گوید: من پشت در زندان رفتم و با دربانان و پاسبانان مهربانی کردم، تا توانستم خود را باو برسانم، او را مردی فهمیده دیدم، باو گفتم: ای مرد داستان تو چیست؟ گفت: من مردی بودم که در شام جای که نامش موضع رأس الحسین است عبادت میکردم، در آن میان که مشغول عبادت بودم شخصی نزد من آمد و گفت: بر خیز برویم، من همراه او شدم، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم، بمن گفت: این مسجد را میشناسی؟ گفتم: آری مسجد کوفه است، پس او نماز گزارد و من هم با او نماز گزاردم در آن هنگام که همراه او بودم، ناگاه دیدم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه میباشم، او پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد، منم سلام دادم و نماز گزاردم، منم با او نماز گزاردم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستادم، باز در همان اثناء که همراه او بودم، خود را در مکه دیدم و پیوسته مناسک را انجام میداد و منم همراه او انجام مناسک می کردم که ناگاه خود را در جایی که عبادت خدا می کردم در شام دیدم.

بِه فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِ الْأُولَى ، فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنْ مَنَابِكِنَا وَرَدَّنِي إِلَى الشَّامِ وَهَمَّ بِمُفَارَقَتِي قُلْتُ لَهُ : سَأَلْتُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَفَدَّكَ عَلَيَّ مَا رَأَيْتُ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ : أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى قَالَ فَنَرَاةَی الْخَبْرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الرَّيَّانِي ، فَبِمَتَّ إِلَيْهِ وَأَحَدَنِي وَكَبَّلَنِي فِي الْحَدِيدِ وَحَمَلَنِي إِلَى الْعِرَاقِ ، قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : فَارْفَعْ الْقِصَّةَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ ، فَفَعَلَ وَدَكَرَ فِي قِصَّتِهِ مَا كَانَ فَوَقَعَ فِي قِصَّتِهِ : قُلْتُ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الشَّامِ فِي لَيْلَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَمِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ وَرَدَّكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ هَذَا ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ فَعَمَّنِي ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِ وَرَفَقْتُ لَهُ وَأَمَرْتُهُ بِالْعَزَاةِ وَالصَّبْرِ قَالَ : ثُمَّ بَكَرْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ وَصَاحِبُ الْحَرَسِ وَصَاحِبُ السَّجَنِ وَخَلْقُ اللَّهِ ، فَقُلْتُ مَا هَذَا؟ فَقَالُوا : الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ الَّذِي تَبَيَّنَا أَفْتَقَدَ الْبَارِحَةَ فَلَا يَنْدِي أَحَمَّتْ فِي الْأَرْضِ أَوْ اخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ .

۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ رَزِينٍ قَالَ : كُنْتُ مُجَاوِرًا بِالْمَدِينَةِ - مَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ - وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَنْزِلُ فِي الصَّحْنِ وَيَصِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَيَرْجِعُ

چون سال آینده شد ، باز بیامد و مانند سال گذشته با من رفتار کرد ، در آنجا چون از مناسک فارغ شدم و مرا بشام بازگردانید و خواست از من جدا شود ، باو گفتم : تقاضا میکنم بحق کسیکه ترا بر آنچه من دیدم توانا ساخته که بمن بگوئی تو کیستی ! فرمود : من محمد بن علی بن موسایم ، اینخبر شهرت یافت تا بگوش محمد بن عبدالمک زبانت (وزیر معتمد که پدرش روغن زیت فروش بود) رسید ، او نزد من فرستاد و مرا گرفت و در زنجیر کرد و بمراق فرستاد .

من باو گفتم : گزارش داستان خود را بمحمد بن عبدالمک برسان ، او هم چنان کرد و هر چه واقع شده بود در گزارش خود نوشت ، محمد در پاسخ او نوشت : بهمان کسیکه ترا در یکشب از شام بکوفه و از کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام برد ، بگو اذندان خارج کند .

علی بن خالد گوید : داستان او را اندوهگین کرد و بحالش رقت کردم و دلداریش دادم و امر به برش نمود ، سپس صبح زود نزدش رفتم ، دیدم سر بازان و سر یاسبان و زندانیان و خلق الله انجمن کرده اند ، گفتم چه خبر است ؟ گفتند : مردیکه ادعای نبوت کرده بود او را از شام آورده بودند ، دیشب در زندان گم شده ، معلوم نیست بزمین فرودفته یا پرنده ای او را برده است .

۲- عبدالله بن رزین گوید : من در مدینه - شهر پیغمبر صلی الله علیه و آله - مجاور بودم و امام جواد علیه السلام هر روز هنگام ظهر بمسجد میآمد و در صحن فرود میشد و بطرف پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفت ، با آنحضرت سلام میداد و سپس بجانب خانه فاطمه علیها السلام بر میگشت و نعلینش رامیکند و بنماز میایستاد ،

إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَيَخَافُ نَعْلَيْهِ وَيَقُومُ قِبَلِي فَوْسُوسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ ، فَقَالَ : إِذَا نَزَلَ فَأَذْهَبَ حَتَّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَّاعَلِيهِ ، فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنْظِرُهُ لِأَفْعَلَ هَذَا . فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ أَقْبَلَ عَلَيَّ جِمَارٌ لَهُ ، فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ وَجَاءَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . قَالَ : ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَفَعَلَ هَذَا أَيَّامًا ، فَقُلْتُ : إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ حِينَئِذٍ فَأَخَذْتُ الْحَصَا الَّتِي يَطَّاعَلِيهِ بِقَدَمَيْهِ ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْعِدْجَاءِ عِنْدَ الزَّوَالِ فَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَصَلَّى فِي نَعْلَيْهِ وَلَمْ يَخْلَعْهُمَا حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ أَيَّامًا ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَمْ يَنْتَهَيْتَ لِي هُنَا وَلَكِنْ أَذْهَبُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ فَإِذَا هُوَ دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ أُخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَّاعَلِيهِ ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ فَقِيلَ لِي : إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّامًا بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ فَتَعَرَّتْ قُبُورُ الْيَوْمِ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامُ وَصِرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ وَجَلَسْتُ إِلَى الطَّاحِيَةِ أُحَدِّثُ نَفْسًا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ ﷺ فَقَالَ الطَّاحِيَةُ : إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ ، فَمُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لَا يَنْتَهِي لَكَ ذَلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ ، قُلْتُ وَ لِمَ ؟ قَالَ : لِأَنَّ ابْنَ الرَّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ ، قَالَ : قُلْتُ : وَمَنْ ابْنُ الرَّضَا ؟ قَالَ : رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ

شیطان بمن وسوسه کرد و گفت : چون فرود آمد ، برو و از خاکیکه بر آن قدم میگذارد بر گیر (در صورتیکه امام باین امر راضی نبود و استحباب چنین کاری از هیچ مسمومی روایت نشده است) من در آن روز با نثار نشستم تا این کار را انجام دهم ، چون ظهر شد ، حضرت پیامدور الاغش سوار بود ، ولی در محلیکه همیشه فرود میآمد پائین نشد ، بلکه روی سنگی که در مسجد بود فرود آمد ، آنکاه وارد شد و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد ، سپس بجاییکه نماز میگذاشت رفت و چند روز چنین کرد .

با خود گفتم : چون نعلینش را (برای نماز) بیرون کرد میروم و ریکهائی را که بر آن قدم نهاده بر میگیرم ، چون فردا شد ، نزدیک ظهر پیامد و روی سنگه پائین شد و بمسجد درآمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد ، سپس بجای نمازش رفت و با نعلینش نماز گزارد و آنها را بیرون نیاورد و تا چند روز چنین می کرد .

با خود گفتم : اینجا بر ایام ممکن نشد ، من باید بدر حمام بروم ، چون وارد حمام شد ، از خاکیکه که بر آن قدم نهاده بر گیرم . پرسیدم حضرت بکدام حمام میروم ؟ گفتند : حمامیکه در بقیع است و صاحبش مردی از خاندان طلحه است ، من روزی را که آنحضرت بحمام میرفت پرسیدم و دانستم ، بدر حمام رفتم و نزد طلحی (صاحب حمام) نشستم و با او سخن میگفتم و در انتظار آمدن آنحضرت بودم .

طلحی بمن گفت : اگر میخواهی بحمام بروی ، بر عزیز و برو که یکساعت دیگر برای تو ممکن نیست گفتم : چرا ؟ گفت : زیرا ابن الرضا میخواهد بحمام آید ، گفتم : ابن الرضا کیست ؟ گفت :

صَلَّاحٌ وَوَرَعٌ، قُلْتُ لَهُ: وَلَا يَجُورَانِ يَدْخُلُ مَعَهُ الْحَمَامُ غَيْرُهُ؟ قَالَ: نُحَلِّي لَهُ الْحَمَامَ إِذَا جَاءَ
فَالَ: فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَمَعَهُ غِلْمَانٌ لَهُ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ غِلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ
الْمَسْلُخَ فَبَسَطَهُ وَوَأْفَى فَسَلَّمَ وَدَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلَى حِمَارَةٍ وَدَخَلَ الْمَسْلُخَ وَنَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ، فَقُلْتُ
لِلطَّلُجِيِّ: هَذَا الَّذِي وَصَفْتُهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَالْوَرَعِ؟ فَقَالَ: يَا هَذَا لِأَوَّلِهِ مَا فَعَلَ هَذَا
قَطُّ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنَيْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَظَرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ
فَلَمَّ عَلَيَّ أَنَا لَمَا أُرِدْتُ إِذَا خَرَجَ فَلَمَّا خَرَجَ وَتَلَبَّسَ دَعَا بِالْحِمَارِ فَأَدْخَلَ الْمَسْلُخَ وَرَكِبَ مِنْ فَوْقِ
الْحَصِيرِ وَخَرَجَ عَلَيَّ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ وَاللَّهِ أَذَيْتُهُ وَلَا أَعُودُ وَلَا أَرُومُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَدًا وَصَحَّ
عَزَمِي عَلَى ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الرَّزَالِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَقْبَلَ عَلَيَّ حِمَارِهِ حَتَّى نَزَلَ فِي الْمَوْضِعِ
الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصَّحْنِ فَدَخَلَ وَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَاءَ إِلَيَّ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ
يُصَلِّي فِيهِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَحَلَّحَ نَعْلَيْهِ وَقَامَ يُصَلِّي.

۳- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط قال: خرج عليّ عنّي فنظرت
إلى رأيه ورجليه لا وصف فأمته لأصحابنا بمصر فبينما أنا كذلك حتى قعد وقال يا عليّ إن الله

مردی است شایسته و پرهیز گار از آل محمد . گفتم : مگر نمیشود دیگری با او بحمام رود ؟ گفت ، هر وقت
او میآید حمام را برایش خلوت میکنیم ، مادر اینسخن بودیم که با غلامانش تشریف آورد و غلامی در پیش
بود که حصیری همراه داشت ، وارد رختکن حمام شد و حصیر را پهن کرد ، حضرت هم رسید و سلام کرد و
باالافش وارد حجره شد و بر رختکن رفت و روی حصیر پیاده شد .

من طلحي گفتم : همین است کسیکه او را بشایستگی و پرهیز گاری معرفی کردی ۱۱۹ (پس چراسواره
بر رختکن حمام رفت ؟) گفت : بخدا که او هیچگاه غیر از امروز چنین نمیکرد ، من با خود گفتم : نیت من
سبب این عمل شد و من او را بر این کار وا داشتم [من او را باین جنایت نسبت دادم] باز با خود گفتم :
انتظار میکشم تا بیرون بیاید ، شاید بتوانم بمقصودم رسم ، چون بیرون آمد ، لباس پوشید و الاغ را طلبید تا
در رختکن آوردند ، از همان روی حصیر سوار شد و بیرون رفت ، با خود گفتم بخدا که من آنحضرت
را اذیت کردم ، دیگر نمیکتم و هرگز باین فکر نمیافتم و بر آن تصمیم جدی گرفتم .

سپس چون آنروز وقت ظهر شد سوار الافش پیامد و در همان صحن که فرود میآمد پیاده شد و وارد
مسجد گشت و بیستمبر سلی الله علیه و آله سلام داد و در جاییکه در خانه فاطمه علیها سلام نماز میگزارد پیامد و
نعلینش را بکند و بنماز ایستاد .

۳- علی بن اسباط گوید : امام جواد علیه السلام بطرف من میآمد و من بسر و پای آنحضرت مینگریستم
تا اندامش را برای رفتن خود درمصر وصف کنم ، من در این فکر بودم که آنحضرت بنشست و فرمود:

اِحْتَجَّ فِي الْاِمامَةِ بِمَثَلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبُوَّةِ ، فَقَالَ : « وَ اَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيحًا ، قَالَ : « وَ كَمَا بَلَغَ اَشَدُّهُ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً ، فَقَدْ يَجُوزُ اَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَ صَبِيحًا وَ يَجُوزُ اَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ اَرْبَعِينَ سَنَةً .
 ۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ : اِحْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِكُلِّ حَبْلَةٍ ، فَلَمْ يُمْكِنْهُ فِيهِ شَيْءٌ ، فَلَمَّا اعْتَلَّ وَ ارَادَ اَنْ يَبْنِي عَلَيْهِ ابْنَتَهُ دَفَعَ اِلَيْهَا مِائَتِي وَ سَبْعَةَ مِنْ اَجْمَلٍ مَا يَكُونُ ، اِلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جِامًا فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلُنَّ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام اِذَا قَعَدَ فِي مَوْضِعِ الْاَخْيَارِ ، فَلَمْ يَلْتَمِثْ اِلَيْهِنَّ وَ كَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُخَارِقٌ صَاحِبُ صَوْتٍ وَ عَوْدٍ وَ ضَرْبٍ ، طَوِيلُ اللَّحْيَةِ ، فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ فَقَالَ : يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا فَاَنَا اَوْ كَفَيْكَ اَمْرُهُ ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَشَقَّ مُخَارِقٌ شَهَقَةً اِجْتَمَعَ عَلَيْهِ اَهْلُ الدَّارِ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِعَوْدِهِ وَ يُغَيَّبِي ، فَلَمَّا فَعَلَ شَاعَةً وَ اِذَا أَبُو جَعْفَرٍ لَا يَلْتَمِثُ اِلَيْهِ لَا يَمِينًا وَ لَا شِمَالًا ، ثُمَّ رَفَعَ اِلَيْهِ رَأْسَهُ وَقَالَ : اِنْتَبِهْ اللهُ يَا ذَا الْعُرُونِ قَالَ : فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَ الْعَوْدُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ اِلَى اَنْ مَاتَ قَالَ : فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ خَالِهِ فَقَالَ : لَمَّا صَاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَرَعْتُ فَرَعَةً لَا اَفِيْقُ

ای علی ! همانا خدا در باره امامت حجت آورده ، چنانکه در باره نبوت حجت آورده و فرموده : « در کودکی باو حکمت [داوری] دادیم - ۱۳ سوره - ۱۹ - ، و باز فرموده : « چون بنبر و مندی رسید ، و جهل ساله شد ، پس رواست که در کودکی با امام حکمت [داوری] داده شود چنانکه رواست در سن جهل سالگی باو صطا شود (بعدیت ۹۹۲ رجوع شود) .

۴ - محمد بن ریان گوید : مأمون برای امام جواد عليه السلام هر نیرنگی که داشت بکار برد (تا شاید آنحضرت را آلوده و دنیا طلب نشان دهد) ولی او را ممکن نکشت ، چون در مانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد ، دو بست دختر از زیباترین کنیزان را بخواست و بهر يك از آنها جامی که در آن گوهری بود بداد تا چون حضرت بکرسی دامادی نشیند ، در پیشش دارند ، امام با آنها هم توجهی نفرمود .

مردی بود بنام مخارق آوازه خوان و تار زن و ضرب گیر که ریش درازی داشت . مأمون او را (برای اینکار) دعوت کرد . او گفت : یا امیر المؤمنین ! اگر امام جواد مشغول کاری از امور دنیا باشد من ترا دوباره او کارگزاری میکنم (چنانکه تو خواهی او را بدینا مشغول میکنم) سپس در برابر امام جواد عليه السلام نشست و عزم خری کرد که اهل خانه نزدش گرد آمدند و شروع کرد باسازش میزد و آواز میخواند ، ساعی چنین کرد ، امام جواد عليه السلام با توجه نمیفرمود و هراست و چپ هم نگاه نمیکرد ، سپس سرش را بجانب او بلند کرد و فرمود : ای ریش بلند ! از خدا بترس ، ناگاه سازو ضرب از دستش بیفتاد و تا وقتیکه مرد دستش کار نمیکرد .

منها ابتدا .

﴿۱۳۰۵﴾ علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن داود بن القاسم الجعفری قال : دَخَلْتُ عَلَيَّ

أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَمَعِيَ ثَلَاثُ رِفَاعٍ غَيْرُ مَمْنُونَةٍ وَاشْتَبَهَتْ عَلَيَّ فَأَعْتَمَمْتُ فَتَنَاوَلَ إِحْدَيْهِمَا وَقَالَ :
هَذِهِ رُفْعَةُ زِيَادِ بْنِ شَيْبٍ ، ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ ، فَقَالَ : هَذِهِ رُفْعَةُ فَلَانٍ ، فَبَسَمْتُ أَنَا فَتَنَاوَلْتُ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ
قَالَ : وَأَعْطَانِي ثَلَاثِمِائَةَ دِينَارٍ وَأَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّيهِ وَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَعْمُولُ لَكَ :
دُلِّي عَلَى حَرِّ يَفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَنَاعًا ، فَدَلُّهُ عَلَيْهِ ، قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِالذَّنَابِيرِ فَقَالَ لِي : يَا أَبَاهَا شَيْبٍ
دُلِّي عَلَى حَرِّ يَفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَنَاعًا ، فَقُلْتُ : نَعَمْ قَالَ : وَكَلَّمَنِي جَمَالَ أَنْ أُوَكِّلَهُ عليه السلام لَهُ يَدْخُلُهُ
فِي بَعْضِ أُمُورِهِ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمَهُ لَهُ فَوَجَدْتُهُ يَا كُلُّ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ وَلَمْ يَمْكِبْتِي كَلَامُهُ ، فَقَالَ عليه السلام :
يَا أَبَاهَا شَيْبٍ كُلُّ وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْ مُنَّمٍ قَالَ - ابْتِدَاءٌ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ - : يَا غَلَامُ انظُرْ إِلَى
الْجَمَالِ الَّذِي أَنَا نَابِيهِ أَبُو هَاشِمٍ فَضَمَّهُ إِلَيْكَ . قَالَ : وَدَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بَسْتَانًا فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ
فِي ذَلِكَ إِنِّي لَمَوْلُوعٌ بِأَكْلِ الطَّيْنِ ، فَأَذْعُ اللَّهُ لِي ، فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ [لِي] بَعْدَ [ثَلَاثَةِ] أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ :

مأمون از حال او پرسید : جواب داد ، چون امام جواد عليه السلام بر من فریاد زد ، دهشتی بمن دست داد
که هرگز از آن بهبودی نمیابم .

۵- داود بن قاسم جعفری گوید : خدمت امام جواد عليه السلام رسیدم و سه نامه بی آدرس همراه من بود
که بر من مشتبه شده بود ، و اندوهگین بودم ، حضرت یکی از آنها را برداشت و فرمود : این نامه زیاد بن
شیب است ، دومی را برداشت و فرمود : این نامه فلانی است ، من مات و میبوت شدم حضرت لبخندی زد .
و نیز ۳۰۰ دینار بمن داد و امر فرمود که آن را نزدیکی از پسر عموهایش برم و فرمود : آگاه
باش که او پتو خواهد گفت : مرا به پیشه‌وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالای بخرم ، تو او را راهنمایی
کن . داود گوید : من دینارها را نزد او بردم ، بمن گفت ، ای اباهاشم ! مرا به پیشه‌وری راهنمایی کن
تا با این پول از او کالای بخرم ، گفتم : آری میکنم .

و نیز ساربانان از من تقاضا کرده بود با آنحضرت بگویم : او را نزد خود بکاری گمارد ، من خدمتش
رفتم تا دربار او با حضرت سخن گویم ، دیدم غذا میخورد و جماعتی نزدش هستند ، برای من ممکن نشد
با او سخن گویم .

حضرت فرمود : ای اباهاشم ! بیا بخور و پیشم غذا نهاد ، آنگاه بدون آنکه من پرسش کنم فرمود :
ای غلام ! ساربانان را که ابوهاشم آورده نزد خود نگه دار .
و نیز روزی همراه آنحضرت به بستانی رفتم و عرض کردم : قربانت کردم ، من بخوردن گل آزمند
و حریصم ، دربار من دعا کن و از خدا بخواه ، حضرت سکوت کرد و بعد از سه روز دیگر خودش فرمود :

یا ابا هاشم قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ أَكْلَ الطَّيْنِ . قَالَ أَبُو هَاشِمٍ : فَمَا شِئْتُ أَبْغِضُ إِلَيْهِ مِنْهُ الْيَوْمَ .

٦ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَزَةَ الْهَاشِمِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْهَاشِمِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام صَبِيحَةَ عُرْبِهِ حَيْثُ بَنَى بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ وَكَنتُ تَنَاوَلْتُ مِنَ اللَّبْلِ دَوَاةً فَأَوْ لَمُنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنَا وَقَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَظَنَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي وَجْهِهِ وَقَالَ : أَطْنُكَ عَطْشَانًا ، فَقُلْتُ أَجَلٌ ، فَقَالَ : يَا غُلَامُ أَوْ جَارِيَةُ اسْقِنَا مَاءً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : الشَّعَاءُ يَا بُونَهُ بِمَاءٍ يَسْمُونُهُ بِهِ فَأَعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْمَاءُ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ : يَا غُلَامُ نَاوِلْنِي الْمَاءَ فَتَنَاوَلَ الْمَاءَ ، فَشَرِبْتُ ثُمَّ نَاوَلَنِي فَشَرِبْتُ ، ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضًا وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَعَمَلُ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى ، فَلَمَّا جَاءَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْقَدْحُ قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَا قُلْتُ فِي الْأُولَى ، فَتَنَاوَلَ الْقَدْحَ ، ثُمَّ شَرِبَ فَنَاوَلَنِي وَتَبَسَّمَ . قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمَزَةَ : فَقَالَ لِي هَذَا الْهَاشِمِيُّ : وَأَنَا أَطْنُهُ كَمَا يَقُولُونَ .

٧ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : اسْتَأْذَنَ عَلِيُّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشَّيْبَعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ ، فَدَخَاوُ أَسْأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ عليه السلام وَلَهُ عَشْرُ سِنِينَ .

ای ابا هاشم ! خدا کل خوردن را از تو دور کرد ، ابو هاشم گوید : از آن روز چیزی نزد من مینفوس تر از گل نبود .

٦ - محمد بن علی هاشمی گوید : بامداد روزیکه امام جواد عليه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم ، در آن شب دوائی خورده بودم که تشنگی بمن دست داده بود و من نخستین کسی بودم که خدمتش رسیدم ، و نمیخواستم آب طلب کنم ، امام بچهره من نگاه کرد و فرمود : بگمانم تشنه‌ی تو عرض کردم : آری فرمود : ای غلام (یا فرمود) ای کنیز ! برای ما آب آشامیدنی بیاور ، من با خود گفتم : اکنون آبی مسموم میآورند ، از اینجهت اندوهگین شدم ، غلام آمد و آب آورد ، حضرت بچهره من تبسمی نمود و فرمود ، ای غلام ! آب را بمن ده ، آن را گرفت و آشامید ، سپس بمن داد ، من هم آشامیدم ، باز تشنه شدم و دوست نداشتم آب بخواهم ، باز هم امام مانند بار اول عمل کرد ، و چون غلام با جام آب آمد ، همان خیال بار اول در دل افتاد (که شاید آب مسموم باشد) امام جام را گرفت و آشامید ، سپس بمن داد و تبسم فرمود .

محمد بن حمزه (که این روایت را از هاشمی نقل کرده) گوید : سپس هاشمی بمن گفت : من گمان میکنم که امام جواد چنانستکه شیعیان در باره او اعتقاد دارند (یعنی از دل مردم آگاهست) .

٧ - علی بن ابراهیم گوید : پدرم گفت : گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد عليه السلام اجازه تشریف گرفتند و خدمتش رسیدند و در یک مجلس ۳۰ هزار مسأله از او پرسیدند ، حضرت بآنها جواب

۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَأَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَلَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ؟ قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَأَمَرَنِي بِشَيْءٍ فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لِي: تَأَذَّبْتَ.

۹ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ حَدِّثْ بِنِّالٍ فَرَجَ حَدَّثْتُ؟ فَقُلْتُ: مَاتَ عَمَرٌ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، حَتَّى أَحْصَيْتُ لَهُ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا يَسْرُكَ لِحُثِّ حَافِيًا أَعْدُو إِلَيْكَ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَوْلَا تَدْرِي مَا قَالَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: خَاطَبَهُ فِي شَيْءٍ فَقَالَ: أَظُنُّكَ سَكْرَانَ فَقَالَ أَبِي: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَبِي أَمْسَيْتُ لَكَ صَائِمًا فَادْفَعْهُ طَعْمَ الْحَرْبِ وَدُلَّ الْأَسْرَ، فَوَاللَّهِ إِنْ ذَهَبَتْ الْأَيَّامُ حَتَّى حُرِبَ

گفت و در آن زمان ده ساله بود.

شرح- چون پاسخ دادن به ۳۰ هزار مسأله در يك مجلس عاده ممكن نيست ، لذا مرحوم مجلسي هفت توجيه براي اين روايت ذكر ميكند كه ما سه تاي آن را در اينجا متذكر ميشويم :

۱- اين عدد را حمل بر مبالغه و اغراق بايد نمود ، زيرا شمردن ۳۰ هزار مسأله هم عاده بعيداست.
۲- پاسخهاي حضرت بيان قواعد و كلياتي بوده كه از آنها جواب ۳۰ هزار مسأله جزئي معلوم ميكشته .

۳- مقصود از يك مجلس ، يك دوره مجالس معين است كه در چند روز و چندجا تشكيل شده است .
۸- علي بن حكيم گوید : دعبل بن علی (خزاعی شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا عليه السلام رسید حضرت دستور داد باو چیزی (سله و عطائي) دهند ، او گرفت ولی حمد خدا نکرد ، امام باو فرمود : چرا حمد خدا نکردی ؟ دعبل گوید : سپس خدمت امام جواد عليه السلام رسیدم و آنحضرت دستور داد بمن عطائي دهند ، من گفتم : الحمد لله حضرت فرمود : اکنون ادب شدی (یعنی از تذكري كه پدمر پتو داد) .

۹- محمد بن سنان گوید : خدمت امام علي النقی عليه السلام رسیدم ، فرمود : ای محمد ! برای آل فرج پیش آمدهی شده است ؟ گفتم : آری ، عمر (بن فرج كه والی مدینه بود) وفات كرد ، حضرت فرمود ، الحمد لله و تا ۲ بار شمردم (كه این جمله را تکرار كرد) عرض كردم : آقای من ؟ اگر میدانستم این خبر شما را مسرور ميكند ، پابرهنه و دوان خدمت شما میآدم . فرمود : ای محمد ! مگر نمیدانی او - كه خدايش لعنت كند - پیدرم محمد بن علی چه گفته ؟ عرض كردم : نه ، فرمود : در باره موضوعی پدمر با او سخن می گفت ، او در جواب گفت : بگمانم تو منسی ، پدمر فرمود : خدا یا اگر تو میدانسی كه من امروز را برای رضای تو روزه داشتم ، مزه قارت شدن و خواری اسارت را باو بچشان ، بخدا سوگند كه پس از

مَالُهُ وَمَا كَانَ لَهُ ثُمَّ أَخَذَ اسْبِرًا وَهُوَ ذَا قَدْ مَاتَ لِأَرْحِمَهُ اللَّهُ وَقَدْ أَذَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ وَمَا ذَالَ يُدْبِلُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ

۱۰۳۱۰. - مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْمَسِيِّبِ وَصَلَّى بِنَا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَوَاءً وَذُكِرَ أَنَّ السِّدَّةَ النَّبِيَّ فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً، لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ، فَدَعَا بِمَاءٍ وَتَهَيَّأَ تَحْتَ السِّدَّةِ فَعَاشَتْ السِّدَّةُ وَارْتَقَتْ وَحَمَلَتْ مِنْ غَامِهَا.

۱۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، وَعَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، عَنِ الْمُطَّرِفِيِّ قَالَ: مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام وَلِيَّ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ذَهَبَ مَالِي، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا كَانَ عَدَا فَاتِنِي وَلَيْكُنْ مَعَكَ بَرَّانٌ وَأَوْزَانٌ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لِي: مَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَلَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَرَفَعَ الْمُصَلِّيَ الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَابِرٌ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.

۱۲ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحَمِيرِيُّ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَبَانَ، عَنْ أَحْمَدِ عَلِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا، تَوُفِّيَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لَيْلَةَ حَلْوَنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً إِلَّا خَمْسًا وَعِشْرِينَ يَوْمًا.

چند روز پولها و دارائیش غارت شد و سپس او را با سپری گرفتند و اینک هم مرده است. - خدایش رحمت نکند - خدا ازاو انتقام گرفت و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش میگیرد.

۱۰ - ابو هاشم جعفری گوید: در مسجد مسیب همراه امام جواد عليه السلام نماز گزاردم. آنحضرت در جای قبله مستقیم (بدون انحراف و تمایل یا در وسط صف) برای ما نماز گزارد (یعنی برای ما امامت فرمود) و برای یاد آور شد که در آن مسجد درخت سدری بود خشک و بی برگه، حضرت آب طلبید و زیر درخت وضو گرفت، سپس آن درخت در همان سال زنده شد و برگه و میوه داد.

۱۱ - مطرفی گوید: امام رضا عليه السلام در گذشت و ۴ هزار درهم بمن بدهی داشت، با خود گفتم: پولم ازین رفت، سپس امام جواد عليه السلام برایم پیام داد که فردا نزد من بیا و سنگه و ترازو با خود بیاور من خدمتش رفتم، فرمود: ابو الحسن در گذشت و تو از او ۴ هزار درهم طلبداری؟ گفتم: آری، جانمازی که زیر پایش بود بلند کرد، زیرش دینار بسیاری بود آنها را بمن داد (تا با ترازو وزن کنم و برابر ۴ هزار درهم خود برگیرم).

۱۲ - محمد بن سنان گوید: محمد بن علی (امام جواد عليه السلام) در گذشت در حالیکه ۲۵ سال و ۳ ماه و ۱۲ روز داشت، و وفاتش در روز سهشنبه ششم ذیحجه سال ۲۲۰ بود، پس از پدرش ۱۹ سال و ۲۵ روز کمتر زندگی کرد.

(باب)

مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ

وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلتَّيْفِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ . وَرُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي رَجَبِ سَنَةِ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ . وَمَضَى لِأَرْبَعِ بَقِيَّةٍ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةَ أَرْبَعِ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ . وَرُوِيَ أَنَّهُ قُبِضَ عليه السلام فِي رَجَبِ سَنَةِ أَرْبَعِ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ وَلَهُ أَحَدٌ وَأَرْبَعُونَ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ ، وَأَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَى الْمَوْلِدِ الْآخِرِ الَّذِي رُوِيَ ، وَكَانَ الْمَوْتُ كِلَ اشْخَصَهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ هَرِثَمَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى ، فَتَوَفَّيَ عليه السلام بِهَا وَدُفِنَ فِي دَارِهِ . وَامَةٌ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا سَمَانَةٌ .

۱ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ . عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ خَيْرَانَ الْأَسْبَاطِيِّ قَالَ : قَدِمْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْمَدِينَةَ فَقَالَ لِي : مَا خَبَرُ الْوَائِقِ عِنْدَكَ ؟ قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ خَلْفَتُهُ فِي عَافِيَةٍ ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْدًا بِهِ ، عَهْدِي بِهِ مِنْذُ عَشْرَةِ أَيَّامٍ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ : إِنَّهُ مَاتَ ، فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِي : إِنَّ النَّاسَ عَلِمَتْ أَنَّهُ هُوَ ، ثُمَّ قَالَ لِي : مَا فَعَلَ جَمْعُهُمْ ؟ قُلْتُ تَرَكَهُ أَشْوَاءَ النَّاسِ خَالًا فِي السِّجْنِ ، قَالَ : فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ ، مَا فَعَلَ ابْنُ الرَّيَّاتِ ؟

* زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد (امام دهم) *

* (علیهما السلام [الرضوان]) *

آنحضرت در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ متولد شد و بروایتی تولدش در ماه رجب سال ۲۱۴ بوده و در ۲۶ جمادی الآخر سال ۲۵۴ درگذشت و بروایتی در ماه رجب سال ۲۵۴ وفات نمود ، سنش بروایت اول ۴۰ سال و ۶ ماه و بروایت دیگر از نظر تولد ۴۰ سال بوده است . متوکل عباسی آنحضرت را همراه یحیی بن هرثمه بن أعین از مدینه به سامرا آورد و در آنجا وفات نمود و در خانه خود مدفون گشت . مادرش ام ولد و نامش سمانه بود .

۱ - خیران اسباطی گوید : در مدینه خدمت حضرت ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام رسیدم ، بمن فرمود : از وائِق چه خبر داری ؟ عرض کردم : قربانت ، وقتی از او جدا شدم با عافیت بود ، من از همه مردم دیدارم با او نزدیکتر است ، زیرا ده روز پیش او را دیده‌ام (و کسی در مدینه نیست که او را بعد از من دیده باشد) فرمود : اهل مدینه میگویند : او مرده است ، چون بمن فرمود : مردم میگویند (و شخص معینی را نام نبرد) دانستم مطلب همانست (وائِق مرده است و حضرت بلم غیب دانسته و توره میفرماید) سپس فرمود : جعفر (متوکل عباسی) چه کرد ؟ عرض کردم : از او جدا شدم در حالیکه در زندان بود و حالش از همه مردم بدتر بود ، فرمود : او فرمانروا شد . ابن زیات (وزیر وائِق) چه کرد ؟ عرض کردم : قربانت ، مردم با او بودند

قُلْتُ : جُعِلَتْ فِذَاكَ النَّاسُ مَعَهُ وَالْأَمْرُ أَمْرُهُ ، قَالَ : قَالَ : أَمَا أَنَّهُ شَوْمٌ عَلَيْهِ ، قَالَ : ثُمَّ سَكَتَ وَقَالَ لِي : لَا بُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ تَعَالَى وَأَحْكَامُهُ ، يَا حَيْرَانَ ! مَاتَ الْوَائِقُ وَقَدَّعَدَ الْمَوْتُ كَيْلَ جَعْفَرٍ وَقَدْ قُتِلَ ابْنُ الرَّيَّاتِ ، فَقُلْتُ : مَنْ جُعِلَتْ فِذَاكَ ؟ قَالَ : بَعْدَ حُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ .

۲ - الْحُسَيْنُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ فِذَاكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِكَ وَالتَّقْصِيرَ بِكَ ، حَتَّى أَنْزَلُوكَ هَذَا الْخَانَ الْأَشْعَى ، خَانَ الصَّعَالِيكِ !! فَقَالَ : هَهُنَا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ ثُمَّ أَوْعَا بِبَيْدِهِ وَقَالَ : انظُرْ فَنظَرْتُ ، فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتِ آفِئَاتٍ وَرَوْضَاتِ بَاسِرَاتٍ ، فِيهِنَّ حَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ وَوَلْدَانٌ كَأَنَّهِنَّ اللَّوْلُؤُ الْمَكْنُونُ وَاطِّبَارٌ وَطِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَقَوُّرٌ ، فَخَارَ بَصْرِي وَ حَسَرْتُ عَيْنِي ، فَقَالَ : حَيْثُ كُنَّا فَهَذَا لَنَا عَيْنٌ ، لَسْنَا فِي خَانَ الصَّعَالِيكِ .

﴿ ۱۳۱۵ ﴾ الْحُسَيْنُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ قَالَ : اشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَنَمًا كَثِيرَةً ، فَدَعَانِي فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبِلِ ذَايِهِ إِلَى مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لِأَعْرِفُهُ ، فَجَعَلْتُ أَفْرَقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فَبِعْتُ مِنْ أَمْرِنِي بِهِ ، فَبِعْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَإِلَى وَالِدَيْهِ وَغَيْرِهِمَا مِمَّنْ أَمْرَنِي ، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الْأَنْصِرَافِ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى وَالِدِي وَكَانَ ذَلِكَ

و فرمان فرمان او بود، فرمود: این پیشرفت برایش نامبارک بود، پس اندکی سکوت نمود، آنگاه فرمود: مقدرات و احکام خدا ناچار باید جاری شود، ای خیران! وای که مات و موقل بجای او نشست و این زیات هم کشته شد، عرض کردم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو (از سامرا، یعنی ۴ روز پیش).

۲ - صالح بن سعید گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت، درهرامری درسند خاموش کردن نور شما و کوتاهی درحق شما بودند، تا آنجا که شما را دراین سرای زشت و بدنامی که سرای گدایان نامند منزل دادند، فرمود: پرسیدم: توهم چنین فکر میکنی؟ سپس با دستش اشاره کرد و فرمود: بنگر، من نگاه کردم، بوستانهایی دیدم سروربخش و بوستانهایی با میوه‌های تازه رس، که در آنها دخترانی نیکو و خوشبوی بود مانند مروارید درصدف و پسرچهارگان و مرغان و آهوان و نهرهای جوشان که چشم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد، آنگاه فرمود: ما هرکجا باشیم اینها برای ما مهیاست، ما در سرای گدایان نیستیم.

۳ - اسحاق جلاب گوید: برای امام هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم، سپس مراخواست و از اصطبل منزلش بجای و سیمی برد که من آنجا را نمیشناختم، و در آنجا گوسفندان را بهر که دستور داد، تقسیم کردم، و برای (پسرش) ابوجعفر و مادرا و دیگران دستور داد و فرستاد، آنگاه روز ترویبه بود که از حضرت اجازه گرفتم ببنداد نزد پدرم برگردم، بمن نوشت: فردا نزد ما باش و سپس برو.

يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَكَتَبَ إِلَيَّ تَبِيئُهُمْ عَدَا عِنْدَنَا ثُمَّ تَنَصَّرَفُ قَالَ : فَأَقَمْتُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ عَرَفَةَ أَقَمْتُ عِنْدَهُ وَبِتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحَى فِي رَوَاقٍ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ أَنَا نِي فَقَالَ : يَا إِسْحَاقُ ! قُمْ ، قَالَ : فَعَمْتُ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا عَلَى بَابِي بِنِعْدَا قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلَى وَالِدِي وَأَنَا فِي أَصْحَابِي ، فَقُلْتُ لَهُمْ : عَرَفْتُ بِالْعَسْكَرِ وَخَرَجْتُ بِنِعْدَا إِلَى الْعَبْدِ .

۴ - عَلِيُّ بْنُ نُجَيْمٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيِّ قَالَ : مَرِمَ الْمَتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجِ حَرَجٍ بِهِ وَأَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ ، فَلَمْ يَجْسِرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ ، فَتَدَرَّتْ أُمُّهُ إِنْ عَوْفِي - أَنْ تَحْمِلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَالًا جَلِيلًا مِنْ مَالِهَا وَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ : لَوْ بَعَثْتَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُوهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صَفَّةٌ يَفْرَجُ بِهَا عَنْكَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَوَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ ، فَزَدَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤَخِّدَ كُسْبُ الشَّاةِ فَبَدَأَ يَمْلَأُ وَزِدَ فَبُوضِعَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَأَخْبَرَهُمْ أَقْبَلُوا يَهْرَؤُونَ مِنْ قَوْلِهِ ، فَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ : هُوَ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ وَأَحْصَرَ الْكُسْبَ وَعَمِلَ كَمَا قَالَ وَوَضَعَ عَلَيْهِ فَعَلِبَهُ النَّوْمُ وَسَكَنَ ، ثُمَّ انْفَتَحَ وَخَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ فِيهِ وَبُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتَمِهَا ، ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ فَسَعَى إِلَيْهِ الْبَطْحَايِيُّ الْعَلَوِيُّ

من هم بماندم و چون روز عرفه شد ، نزد حضرت بودم و شب عید قربان هم در ایوان خانه اش خوابیدم هنگام سحر نزد من آمد و فرمود : ای اسحاق برخیز ، من برخاستم و چون چشم گشودم ، خود را در خانه ام در بنداد دیدم ، خدمت پدرم رسیدم و گرد رفقایم نشستم ، با آنها گفتم : روز عرفه در سامره بودم و روز عید ببنداد آمدم .

۴ - ابراهیم بن محمد طاهری گوید : متوکل عباسی در اثر دملیکه در آورد بیمار شد و نزدیک بمرگه رسید ، کسی هم جرأت نداشت آهنی ببدن او رساند (و زخمش را عمل کند) مادرش نند کرد : اگر او بهبودی یافت از دارائی خود پول بسیاری خدمت حضرت ابوالحسن علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) فرستد . فتح بن خاقان (ترك ، وزیر و نویسنده متوکل) بمتوکل گفت : ایگاش نزد این مرد (امام هادی علیه السلام) میفرستادی ، زیرا حتماً او را معالجه ای که سبب گشایش توشود میداند . متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد و او مرضش را بحضرت توضیح داد پیغام آورنده برگشت و گفت : دستور داد ، درده روغن را گرفته ، با گلاب خمیر کنند و روی زخم گذارند ، چون این معالجه را با آنها خبر دادند ، همگی مسخره کردند (مجلسی کسب را پشکل زیر دست و پای کوفسندهم معنی کرده) .

فتح گفت : بخدا که او نسبت با آنچه فرموده داناتراست ، درده روغن را حاضر کردند و چنانکه فرموده بود عمل کردند و روی دمل گذاردند ، متوکل را خواب ربود و آرام گرفت ، سپس سر باز کرد و هر چه داشت (از چرك و خون) بیرون آمد . مزده بهبودی او را بمادرش دادند ، او ده هزار دینار نزد حضرت فرستاد و مهر خود را بر آن (کیسه پول) یزد ، متوکل چون از بستر مرض برخاست بطحالی

بَانَ أَمْوَالًا تُحْمَلُ إِلَيْهِ وَيِلَاحًا ، فَقَالَ لِسَعِيدِ الْحَاجِبِ : أَهَجُمُ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَحَدْمًا تَجِدُ عِنْدَهُ مِنْ الْأَمْوَالِ وَالسِّلَاحِ وَاحْمِلْهُ إِلَيَّ ، قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : فَقَالَ لِي سَعِيدُ الْحَاجِبِ : مِثْرُ إِلَى ذَاوِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَعِيَ سَلْمٌ فَصَعِدْتُ السَّطْحَ ، فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلَى بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ لَمْ أَذْرُ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدَّارِ ، فَنَادَانِي يَا سَعِيدُ : مَكَانَكَ حَتَّى يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ ، فَلَمْ أَلْتَأَنَّ أَنْ أَتُونِي بِشَمْعَةٍ ، فَنَزَلْتُ فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جِيئُهُ صُوفٍ وَقَلَسُومَةٌ مِنْهَا وَسَجَّادَةٌ عَلَى حَصْرِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمْ أَشْكُ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي ، فَقَالَ لِي : دُونَكَ الْبُيُوتُ فَدَحَلْتُنَا وَفَتَشْتُنَا فَلَمْ أَحِدْ فِيهَا شَيْئًا وَ وَجَدْتُ الْبَنْدَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ وَ كَيْسًا مَخْتُومًا وَقَالَ لِي : دُونَكَ الْمُصَلَّى ، فَرَفَعْتُهُ فَوَجَدْتُ سَيْفًا فِي جُفَيْنِ عَيْرِ مُلْبَسِي ، فَأَخَذْتُ ذَلِكَ وَصِرْتُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَنْدَةِ بَعَثَ إِلَيْهَا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ ، فَأَخْبَرَنِي بِعَمْرِ حَدَمِ الْخَاصَةِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ : كُنْتُ قَدْ نَذَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمَّا آتَيْتُ مِنْكَ إِنْ عُوِثْتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِي عَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارٍ فَحَمَلْتُنَا إِلَيْهِ وَهَذَا خَاتَمِي عَلَى الْكَيْسِ وَفَتَحَ الْكَيْسَ الْآخَرَ فَإِذَا فِيهِ أَرْبَعُمِائَةٍ دِينَارٍ فَصَمَّ إِلَى الْبَنْدَةِ بَنْدَةً أُخْرَى وَأَمَرَنِي بِحَمْلِ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَحَمَلْتُهُ وَكَذَبْتُ السَّيْفَ وَالْكَيْسَيْنِ وَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي عَرَّ عَلَيَّ ، فَقَالَ لِي : سَتَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .

علوی ، نزد اوسمن چینی کرد که برای امام هادی پول واسلحه میفرستند ، متوکل بسمید دربان گفت : شبانه براوحمله کن ، هر چه پول واسلحه نزدش بود ، بردار و نزد من بیاورد .
 ابراهیم بن محمد گوید : سمیه دربان بمن گفت ، شبانه بمنزل حضرت رقیم و با نزدیکانی که همراه داشتیم به پشت بام بالا رفتیم ، آنگاه چون چند پله پایین آمدیم ، در اثر تاریکی ندانستیم چگونه بخانه راه یابیم ناگاه مرا صدا زد که ای سعید! همانجا باش تا برایت چراغ آورند ، اندکی بعد چراغ آوردند ، من پایین آمدم . حضرت را دیدم جبه و کلاه پشمی در بردارد و جانمازی حصیری در برابر اوست ، یقین کردم نماز میخواند ، بمن فرمود : اتفاقاً در اختیار تو ، من وارد شدم و بررسی کردم و هیچ نیافتم . در اتاق خود حضرت ، کیسه پولی با مهر مادر متوکل بود و کیسه سر بهر دیگری ، بمن فرمود : جانماز را هم بازرسی کن . چون آنرا بلند کردم ، شمشیری ساده و در غلاف ، در زیر آن بود ، آنها را برداشتم و نزد متوکل رقیم ، چون نگاهش بهر مادرش افتاد که روی کیسه پول بود ، دنبالش فرستاد ، او نزد متوکل آمد . یکی از خدمتگزاران مخصوص بمن خبر داد که مادر متوکل باو گفت : هنگامیکه بیمار بودی و از بهبودیت ناامید گشتم ، نذر کردم ، اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او فرستم ، چون بهبودی یافتی ، پولها را نزدش فرستادم و این هم مهر من است بر روی کیسه . متوکل کیسه دیگر را گشود ، در آن هم چهارصد دینار بود ، سپس کیسه پول دیگری با آنها اضافه کرد و بمن دستور داد که همه را خدمت حضرت برم ، من کیسه ها را با شمشیر خدمتش بردم و هر شکر دم : آقای من ! این مأموریت بر من ناگوار

۵ - الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ التُّوفَلِيِّ قَالَ: قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ: إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام كَتَبَ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ! أَجْمَعَ أَمْرَكَ وَحَدَّ حِدْذَكَ، قَالَ: فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي [وَأ] لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيَّ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقْبِماً وَصَرَبَ عَلَيَّ كُلَّ مَا أَمَلَكُ وَكُنْتُ فِي السَّجْنِ ثَمَانِ سِنِينَ، ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السَّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ: يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْعَرَبِيِّ، فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ فَقُلْتُ: يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَأَنَا فِي السَّجْنِ، إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ، وَمَا مَكُنْتُ أَنْ حُلِّيَ عَنِّي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ: وَكَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنِ ضِيَاعِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَمَا يَصْرُكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ، فَلَمَّا شَخَّصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ كَتَبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ وَمَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ: وَكَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يُشَاوِرُهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِخْرُجْ فَإِنَّ فِيهِ فَرْجَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ

۶ - الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ رَجُلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو يَعْقُوبَ قَالَ: رَأَيْتُهُ - يَعْنِي مُحَمَّدًا - قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ فِي عَشِيَةِ وَقَدْ اسْتَقْبَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَأَعْتَلَّ مِنْ عَدُوِّهِ

آمد، فرمود: «ستمگران بزودی خواهند دانست که چه سرانجامی دارند - آخر سوره ۲۶».

۵ - علی بن محمد نوفلی گوید: محمد بن فرج بمن گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام بمن نوشت: ای محمد! کارهایت را بسامان رسان و مواظب خود باش. من مشغول سامان دادن کلام بودم و نمیدانستم مقصود حضرت از آنچه بمن نوشته چیست که ناگهان مأمور آمدم و مرا از مصر دست بسته حرکت داد، و تمام دارائیم را توقیف کرد و ۸ سال در زندان بودم، سپس نامهای از حضرت در زندان بمن رسید که: ای محمد! درست بغداد منزل مکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و او بمن چنین مینویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که - خدا را شکر - مرا رها کردند.

و محمد بن فرج با حضرت نامه نوشت و درباره ملکش (که بناحق تصرف کرده بودند) سؤال کرد حضرت با او نوشت: بزودی بتو برمیگردانند و اگر هم بتو باز نگردهد، زبانی بتو نرسد، چون محمد بن فرج بسامره حرکت کرد، برایش نامه آمد که ملک بتو برگشت، ولی او پیش از گرفتن نامه درگذشت.

واحد بن خضیب بمحمد بن فرج نوشت و از او تقاضا کرد بسامره رود، محمد بمنوان مشورت مطلب را بامام هادی عليه السلام نوشت، حضرت با او نوشت: برو، زیرا گشایش و خلاصی تودر آنست انشاءالله تعالی. او برپشت و پس از اندکی درگذشت.

۶ - ابویعقوب گوید: شبی محمد (بن فرج) را پیش از مرگش در برابر امام هادی علیه السلام

فَدَحَلْتُ إِلَيْهِ عَائِدًا بَعْدَ أَيَّامٍ مِنْ عَلَيْهِ وَوَقَدْ تَعَلَّ ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ يَدْرِبُ فَأَخَذَهُ وَ أَدْرَجَهُ
وَوَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ ، قَالَ : فَكَلِمَتَيْنِ فِيهِ . قَالَ أَحْمَدُ : قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ : رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَعَ ابْنِ الْخَضِيبِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْخَضِيبِ : سِرُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ الْمَعْمُومَةُ فَمَا لَيْتَ إِلَّا أَرْبَعَةَ
أَيَّامٍ حَتَّى وَضَعَ الدَّهْقُ عَلَى سَائِي ابْنِ الْخَضِيبِ مُنْ نِعْمِي . قَالَ : وَرَوِي عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ
الْخَضِيبِ فِي الدَّارِ الَّتِي يَطْلُبُهَا مِنْهُ ، بَعَثَ إِلَيْهِ لَا تَقْعَدَنَّ بِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَقْعَدًا لَا تَبْقَى لَكَ
بَاقِيَةٌ ، فَأَخَذَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ

۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : أَخَذْتُ نُسخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكِّلِ إِلَى أَبِي
الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْتَمَةَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَتَيْنِ وَهَذِهِ نُسخَتُهُ : بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفٌ بِقُدْرِكَ ، رَاجِعٌ لِقَرَابَتِكَ ، مُوجِبٌ لِحَقِّكَ ،
يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ وَفِي أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللَّهُ بِهِ خَالِكَ وَخَالَتَهُمْ وَوَسَّيَتْ بِهِ عِزَّكَ وَعِزَّهُمْ
وَ أَدْخَلَ الْيَمْنَ وَالْأَمَقَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضًا رَبِّهِ وَأَدَاءً مَا أَفْتَرَسَ عَلَيْهِ فَبِكَ وَ فِيهِمْ
وَ قَدْرًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَرَفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْحَرْبِ وَالصَّلَاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ
وَإِنِّي إِذْ كَانَ عَلِيٌّ مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ وَاسْتِخْفَافِهِ بِقُدْرِكَ وَعِنْدَنَا مَا قَرَفَكَ بِهِ وَنَسَبَكَ إِلَيْهِ

دیدم : حضرت باونگریست و او فردا بیمار شد . چند روز که از بیماریش گذشت ، بمیادتش رفتم ، سنگین شده
بود ، بمن خبر داد که امام برای او پارچه می فرستاده و او آنرا پیچیده و زیر سرش گذاشته ، سپس او را در همان
پارچه کفن کردند .

ابویعقوب گوید : امام هادی علیه السلام را همراه ابن خضیب دیدم ، ابن خضیب بحضرت عرض کرد :
راه برو قربانت کردم ، فرمود : تو جلوتری ، چهار روز بیشتر نگذشت که جوهای شکنجه را بیای ابن
خضیب گذاردند و سپس خبر مرگش رسید .

و از او روایت شده که چون ابن خضیب در باره خانه ای که از آنحضرت مطالبه میکرد پافشاری نمود ،
امام برایش پیغام داد : با درخواست از خدای عزوجل ترا بر روزگاری مینشانم که اثری از تو بماند .
سپس خدای عزوجل هم او را در همان ایام گرفتار ساخت .

۷- یکی از اصحاب ما (شیعیان) گوید . رونوشت نامه متوکل را با امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ ، در سال ۲۴۳
از یحیی بن هرثمه گرفتم . اینست متن آن نامه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، اَمَّا بَعْدُ ، هَمَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (یعنی خودم که متوکل عباسی میباشم)
قدر تو را میشناسم و خوبشاوندی تو را (با پیغمبر و هم با خود) رعایت میکند و حق تو را لازم میدانند و برای
اصلاح حال تو و خاندانت و عزت و خوشبختی و آسودگی تو و ایشان هر چه لازم باشد ، فراهم میکند و از
این رفتار خشنودی پروردگار و انجام دادن حقیکه از تو و ایشان بر او واجب است . طلب میکند .

مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي قَدَعَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِرَأْيِكَ مِنْهُ وَصَدَقَ نَيْتِكَ فِي تَرْكِ مُحَاوَلَتِهِ وَأَنَّكَ لَمْ تُؤْهِدْ نَفْسَكَ لَهُ وَقَدْ وَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِي. مِنْ ذَلِكَ نَحْمَدُ بَنَ الْفَضْلِ وَأَمْرَهُ بِإِكْرَامِكَ وَتَبَجُّبِكَ وَالْإِتِّهَاءَ إِلَى أَمْرِكَ وَرَأْيِكَ وَالتَّعَرُّبَ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذَلِكَ ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَأَقُ إِلَيْكَ يُحِبُّ إِحْذَاتِ الْعَهْدِ بِكَ وَالنَّظَرَ إِلَيْكَ ، فَإِنْ نَشِطْتَ لِزِيَارَتِهِ وَالْمَقَامِ قَبْلَهُ مَا رَأَيْتَ شَحَصَتْ وَمَنْ أَحْبَبَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَمَوَالِكَ وَحَشَمِكَ عَلَى مَهَلَةٍ وَطَمَأْنِينَةٍ ، تَرْحَلُ إِذَا شِئْتَ وَتَنْزِلُ إِذَا شِئْتَ وَتَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرِثَمَةَ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشْتَبِعِينَ لَكَ ، يَرَحَلُونَ بِرَحِيلِكَ وَيَسِيرُونَ بِسَيْرِكَ فَالْأَمْرُ فِي ذَلِكَ إِلَيْكَ حَتَّى تُوَافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتِهِ الْطُفْ مِنْهُ مَنْزِلَةٌ وَلَا أَحَدٌ لَهُ أَثَرَةٌ وَلَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرُ وَعَلَيْهِمْ أَشْفَقُ وَيَوْمَ أُبْرُؤُ وَإِلَيْهِمْ أَسْكُنُ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، وَكُتِبَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ .

﴿۱۳۲۰﴾ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُنْشِي يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ قَالَ : كَانَ الْمَتَوَكِّلُ يَقُولُ : وَيَحْكُمُ قَدْ أَعْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا ، أَيْ أَنْ يَشْرَبَ مَعِيَ أَوْ يُنَادِمَنِي أَوْ

امیر المؤمنین عقیده دارد عبدالله بن محمد را از تولیت جنگه و نماز در مدینه پیغمبر صلی الله علیه وآله عزل کند ، زیرا چنانکه تذکر داده بودی ، حق شما دانشناخته و ارزشت را سبکه گرفته و شما را بکاری منهم ساخته و نسبت داده (یعنی دعوی خلافت) که امیر المؤمنین بر کناری و درستی نیت شما را در عدم اراده و آماده نبودن ترابری آن کار میدانند و امیر المؤمنین منصب و ماوریت عبدالله را با محمد بن فضل داد و او را با احترام و تظیم و شنوایی از شما و اینکه با این رفتار تقرب بخدا و امیر المؤمنین جوید دستور داد .

امیر المؤمنین مشتاق دیدار و تجدید عهد با شماست . شما هم اگر دیدار و اقامت نزد او را تا هر مدتی که خواهی ، حرکت کن و هر کس را که دوستداری از خانواده و غلامان و اطرافیان همراه بیاور ، و مسافرت با مهلت و آرامش باشد ، هر زمان خواهی کوچ کن و هر زمان خواهی با رانداز و هر گونه خواهی راه بیبیا ، و اگر دوستداری یحیی بن هرثمه پیشکار امیر المؤمنین و سر بازانیکه همراه او است ، پشت سرت بیایند و در کوچ کردن و راه پیمودن دنبال شما باشند ، با اختیار و دستور شماست ، هر گونه خواهی حرکت کنی تا نزد امیر المؤمنین برسی . که هیچیک از برادران و فرزندان و اهل بیت و ویرگیانش منزلی پر مهر و تر و حسب و شرافتی پسندیده تر از تو ندارند و امیر المؤمنین نسبت بایشان دلسو تر و مهر با تر و خوش رفتار تر و خاطر جمع تر نیست انشاء الله تعالی والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

نویسنده ابراهیم بن عباس و صلی الله علی محمد و آلہ وسلم .

۸- یعقوب بن یاسر گوید : متوکل با اطرافیان می گفت : موضوع ابن الرضا (امام هادی علیه السلام)

أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هَذَا ، فَقَالُوا لَهُ : فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ فِهَذَا أَخُوهُ مُوسَى فَصَافَ عَرَّافٌ يَأْكُلُ وَ
 يَشْرَبُ وَيَتَعَشَّقُ ، قَالَ : ابْعَثُوا إِلَيْهِ فَجِئْتُوا بِهِ حَتَّى نَعْمُوهُ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ نَقَوْلُ ابْنُ الرَّضَا ،
 فَكَتَبَ إِلَيْهِ وَ اشْخِصْ مُكْرَمًا وَ تَلْقَاهُ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ وَالْقَوْمُ أَدْوَالِ النَّاسِ عَلَى أَنَّهُ إِذَا وَافَى أَقْطَعَهُ
 قَطِيعَةً وَبَنَى لَهُ فِيهَا وَحَوْلَ الْحَمَارَيْنِ وَالْقِيَانِ إِلَيْهِ وَوَصَلَهُ وَبَرُّهُ وَجَعَلَ لَهُ مَنْزِلًا سَرِيًّا حَتَّى يَزُورَهُ
 هُوَ فِيهِ ، فَلَمَّا وَافَى مُوسَى تَلْقَاهُ أَبُو الْحَسَنِ فِي قَنْطَرَةٍ وَصَيْفٍ وَهُوَ مَوْضِعٌ يُنْتَلَقُ فِيهِ الْقَادِمُونَ ،
 فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَوَفَّاهُ حَقَّهُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ وَيَصْعَ مِنْكَ فَلَا تُعْرَ
 لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَيْبِدًا قَطُّ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : فَإِذَا كَانَ دَعَانِي لِهَذَا فَمَا حَبْلَتِي ؟ قَالَ : فَلَا تَصْغَ مِنْ
 قَدْرِكَ وَلَا تَقْمَلْ فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتِكَ ، فَأَبَى عَلَيْهِ فَكَّرَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يُجِيبُ قَالَ : أَمَا
 إِنَّ هَذَا مَجْلِسٌ لَانْتِجَاعِ أَنْتَ وَهُوَ عَلَيْهِ أَبَدًا ، فَأَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ ، يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ فَيُقَالُ لَهُ : قَدْ
 تَشَاعَلَ الْيَوْمَ قَرُوحٌ ، فَيَرُوحُ فَيُقَالُ : قَدْ سَكَرَ فَبَكَّرَهُ ، فَيُبَكِّرُ فَيُقَالُ : شَرِبَ دَوَاءً ، فَمَا زَالَ عَلَى
 هَذَا ثَلَاثَ سِنِينَ حَتَّى قَتَلَ الْمُتَوَكِّلُ وَلَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ .

مرا خسته و در مانده کرد . از میگساری و همنهینی با من سر بازمیز نمودن نمیتوانم در این باره از او فرسای
 بدست آورم (تا او را نزد مردم خفیف و سبک کنم و آلوده و گنهکار نشان دهم) آنها گفتند : اگر با او راه
 نیمایی ، برادرش موسی (میرقع) هست . او اهل ساز و آواز است ، میخورد و میآشامد و مقبضای میکند ،
 متوکل گنت ، دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظر مردم بجای ابن الرضا جایز نمید و بگوئیم ابن
 الرضا همین است .

آنکاه باو نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی هاشم و سرلشکران و مردم با استقبال رفتند
 با این شرط که چون بسامره وارد شود ، متوکل قطعه زمینی باو واگذارند و برای او در آنجا ساختمان کنند
 و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستند و با او احسان و خوش رفتاری کند و دستگامی آراسته برایش آماده
 کند و خودش در آنجا بیدار او رود .

چون موسی برسید ، حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) در محل پل و صهف که جای ملاقات
 واردین بود ، باو برخورد ، بر او سلام کرد و حشش را ادا نمود . سپس فرمود : این مرد (متوکل) ترا
 احضار کرده تا آبرویت را ببرد و از ارزشت بکاهد ، مهاده نزد او اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده امی
 موسی گفت : اگر مرا بآن دعوت کند چاره ام چیست ؟ فرمود : ارزش خودت را پالین نیاور و آن کار را
 مکن که او میخواهد رسوایت کند ، موسی نپذیرفت و حضرت سخنش را تکرار فرمود ، چون دهه موسی
 اجابت نمیکند ، فرمود : این (مجلسیکه متوکل برای تو فکر کرده) مجلسی است که هرگز تو با او
 کردم نیامید ، موسی سه سال در آنجا بود ، هر روز صبح میرفت ، باو میگفتند ، متوکل امروز کار دارد ،
 شب بیا ، شب میآمد ، میگفتند : مست است ، صبح بیا ، صبح میآمد ، میگفتند ، دوا آفامیده ، تا سه سال

۹- بعض اصحابنا ، عن محمد بن علي قال : اخبرني زيد بن علي بن الحسين بن زيد قال : مرضت فدخل الطبيب علي ليلا فوصف لي دواء . بليل اخذه كذا وكذا يوماً فلم يمكثي ، فلم يخرج الطبيب من الباب حتى ورد علي نصر بقارورة فيها ذلك الدواء بعينه فقال لي : ابوالحسن يقرئك السلام ويقول لك خذ هذا الدواء كذا وكذا يوماً فاخذته فشربته فبرئت ، قال محمد بن علي : قال لي زيد بن علي : يا ابي الطاهر اين الغلاة عن هذا الحديث .

(باب)

مولد ابي محمد الحسن بن علي عليهم السلام

وُلِدَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ [وَفِي نُسَخَةٍ أُخْرَى فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْآخِرِ] سَنَةَ اَسْتَبْرَ وَ ثَلَاثِينَ وَمِائَتِينَ . وَفِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِمَنْ لَيْلِ حُلُونِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْاَوَّلِ سَنَةِ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانَ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَدُفِنَ فِي دَارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ بِسُرٍّ مِنْ رَأْيِ وَ اُمِّهِ اُمُّ وَلِدٍ يُقَالُ لَهَا : حَدِيثٌ ، [وَقِيلَ : سُوْسُنٌ] .

۱- الحسين بن محمد الأشعري و محمد بن يحيى و غيرهما قالوا : كان احمد بن عبيدالله بن

بدين منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند .

۹- زيد بن علی بن حسین بن زید گوید : من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای مالجهام آمد و دوائی برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تا چند روز آن را داشته باشم ، برای من ممکن نشد (که دوا را در آن شب تهیه کنم) هنوز پزشکی از در بیرون نرفته بود ، که نصر (خادم امام دهم) با شیشه ای که همان دوا در آن بود ، وارد شد و گفت : حضرت ابوالحسن بتوسلام میرساند و میفرماید : این دوا را در این چند روز داشته باش ، من آن را گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم .

محمد بن علی گوید : زید بن علی بمن گفت : کسیکه امام راسر زنتش کند و طعنه زند (این روایت با امامت و فضیلت ائمه را) نمیپذیرد (در سورتیکه دلالت روشنی بر علم غیب امام دارد) کجا ایند غالبان در باره ائمه که این حدیث را بشنوند (و دلیل عقیده خود دانند که علم غیب ذاتی امامست ، در سورتیکه حین نیست و آنها علم غیب را با الهام خدا میدانند) .

* (زندگانی حضرت ابي محمد حسن بن علي) *

* (امام یازدهم) عليهم السلام *

آنحضرت در ماه [رمضان و طبق نسخه دیگر در ماه] ربیع الآخر سال ۲۳۲ متولد شد ، و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ سن ۲۸ سالگی در گذشت و در خانه خودش که پدرش هم در آنجا دفن شده بود بخاک سپرده شد ، مادرش ام ولد و نامش حدیث [یا سوسن] بوده است .

۱- احمد بن عبيدالله بن حاقان که دشمنی سختی با علی و اولادش داشت ، متصدی املاك و خراج شهر قم

خاقان علی الصبیاح و الخراج بقم فجزی فی مجلسه يوماً ذکر العلوئیة و مذاهبهم و کان شدید التصب فقال : ما رأیت و لاعرفت بسر من رأى رجلاً من العلوئیة مثل الحسن بن علی بن محمد ابن الرضا فی هدیه و سکونه و عفافه و نبیله و کرمه عند أهل بیته و بنی هاشم و تقدیمهم إیاءه علی ذوی السنین منهم و الخطر و كذلك القواد و الوزراء و غامة الناس ، فاتی کنت يوماً قائماً علی رأس أبي وهو یوم مجلسه للناس إذ دخل علیه حجابہ فقالوا : أبو محمد ابن الرضا بالباب ، فقال بصوت عال : ائذنوا له ، فتمجبت و ما سمعت منهم أنهم جسرُوا یکنون رجلاً علی أبي یحضرتہ و لم یکن عندہ إلا خلیفة أو ولی عهد أو من أمر السلطان أن یکنی ، فدخل رجل أمر حسن القامة ، جمیل الوجه ، حیدد البدن ، حدت السنین ، له جلاله و عینیه ، فلما نظر إلیه ابی قام یمشی إلیه خطاً و لأعلمه فعل هذا بأحد من بنی هاشم و القواد ، فلما دنا منه غانقه و قبل وجهه و صدره و أخذ بیده و أجلسه علی مصلی الذي کان علیه و جلس إلی جنبه مقبلاً علیه بوجهه و جعل ینکلمه و یقديه بنفسه و أنا متعجب مما أری منه إذ دخل [علیه] الحاجب فقال : الموفق قد جاء و کان الموفق إذا دخل علی أبي تقدم حجابہ و خاصة قوادیه ، فقاموا بین مجلس ابی و بین باب الدار سباطین إلی أن یدخل و یدخل و یدخل علی أبي مقبلاً علی أبي محمد یحدثه حتی

بود . روزی در مجلس از علویان و مذاهبشان سخن بیان آمد ، او گفت : من در سامره مردی از اولاد علی را از لحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجابت و بزرگواری در خانواده خودش و بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد ، ابن الرضا ندیدم و نشناختم که خاندان خودش و بنی هاشم و سر لشکران و وزیران و همه مردم او را بر سالخوردهگان و اشراف مقدم بدانند . زیرا من روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم مینشست ، ناگاه در باناش در آمدند و گفتند : ابو محمد ، ابن الرضا دم در است ، پدرم با آواز بلند گفت : اجازه اش دهید . من تعجب کردم از اینکه در محضر پدرم مردی را بکنیه معرفی کردند ، در صورتیکه جز خلیفه و ولیعهد و نماینده سلطان نزد او بکنیه معرفی نمیشد .

سپس مردی گندمگون ، خوش اندام ، نیکو رخسار ، خوش پیکر ، تازه جوان با جلالت و هیبت وارد شد ، چون نگاه پدرم با او افتاد ، برخاست و چند قدم استقبالش کرد ، با آنکه گمان ندارم چنین کاری را نسبت به بیج بنی هاشمی و سر لشکری بکند ، چون نزدیکش رسید با او ممانقه کرد و صورت و سینه اش بوسید و دستش را گرفت و روی مسندی که خودش نشسته بود ، او را نشانید ، و پهلوی او نشست و متوجه او شد و با او بسخن پرداخت و خود را قربان او میکرد ، من از آنچه از پدرم میدیدم در شکفت بودم که در بان آمد و گفت موفق (برادر و سر لشکر خلیفه عباسی) آمده است - و هر گاه موفق نزد پدرم میآمد ، در بانان و افسران مخصوصش جلو میرفتند و از در خانه تا مسند پدرم بصف میایستادند تا او بیاید و برود . پدرم رو بای محمد

نَظَرَ إِلَى غِلْمَانِ الْخَاصَّةِ فَقَالَ حَبِيبِي إِذَا شِئْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِذَاكَ ، ثُمَّ قَالَ لِحُجَّابِهِ : خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّمَاطَيْنِ حَتَّى لَا يَرَاهُ هَذَا - يَعْنِي الْمُوقِقَ - ، فَنَامَ وَفَإَمَّ أَبِي وَعَانَقَهُ وَمَضَى . فَقُلْتُ لِحُجَّابِ أَبِي وَعِلْمَانِهِ : وَيْلَكُمْ مَنْ هَذَا الَّذِي كَسَبْتُمُوهُ عَلَى أَبِي وَفَعَلَ بِهِ أَبِي هَذَا الْفِعْلَ ، فَقَالُوا : هَذَا عَلَوِيُّ يُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضَا فَارْتَدَّتْ تَعَجُّبًا وَلَمْ أَرَلْ يَوْمَئِذٍ ذَلِكَ قَلْبًا مُتَعَكِّرًا فِي أَمْرِهِ وَأَمْرِ أَبِي وَمَا زَايْتُ فِيهِ حَتَّى كَانَ اللَّيْلُ وَكَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَافِي الْعَتَمَةَ ثُمَّ يَجْلِسُ فَيَنْظُرُ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤَامِرَاتِ وَمَا يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ ، فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَلَسْتُ ، جِئْتُ فَبَجَلْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَوَلَّيْتُ عِنْدَهُ أَحَدٌ فَقَالَ لِي : يَا أَحْمَدُ لَكَ حَاجَةٌ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ يَا أَبَةَ فَإِنْ أَدْنَتْ لِي سَأَلْتُكَ عَنْهَا ؟ فَقَالَ : قَدْ أَدْنَيْتُكَ يَا بُنْتِي فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ . قُلْتُ : يَا أَبَةَ مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي رَأَيْتُكَ بِالْفِدَاءِ قَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْأَجْلَالِ وَالْكَرَامَةِ وَالتَّبَجُّلِ وَفَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَأَبْوَيْتَكَ ؟ فَقَالَ : يَا بُنْتِي ذَلِكَ إِمَامُ الرِّافِضَةِ ، ذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضَا ، فَسَكَتَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : يَا بُنْتِي لَوَزَلَتِ الْإِمَامَةُ عَنْ خُلَفَائِهِ بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ هَذَا وَإِنْ هَذَا لَيَسْتَحَقُّهَا فِي فَضْلِهِ وَعُفَاؤِهِ وَهَدْيِهِ وَصِيَانَتِهِ وَرُحْمَتِهِ وَعِبَادَتِهِ وَجَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَصَلَاحِهِ وَلَوْ رَأَيْتُ أَبَاكَ رَأَيْتُ رَجُلًا

داشت و با او سخن میگفت تا نکاهش ببلامان مخصوص موفق افتاد ، آنکاه گفت - خدا مرا قربانت کند ، اکنون هرگاه بخواهید (مینوانید تشریف ببرید) و بدر بانانش گفت : او را از پشت صف ببرید تا آن مرد - یعنی موفق - او را ببیند . او برجاست و پدم هم برخاست و با او معانقه کرد و برفت .
من بدر بانان و فلامان پدم گفتم : وای بر شما ! این چه شخصی بود که او را با کنیه پیدم معرفی کردید و پدم با او چنین رفتار کرد ؟ گفتند : او از اولاد علی است و او را حسن بن علی مینامند و به ابن الرضا معرفی می نمود ، شکفتم افزون گشت و در تمام آن روز پریشان و نا آرام بودم و در باره او آنچه از رفتار پدم نسبت با او دیده بودم میان دیشدم تا شب شد ، و عادت پدم این بود که نماز عشا را می گزارد ، سپس برای مشورت های مورد نیاز و آنچه باید بر عرض سلطان برسد مجلس میکرد . چون نمازش را گزارد و حلوس کرد ، آمدم و در برابرش نشستم ، در حالیکه دیگری نزد او نبود .

بمن گفت : احمد ! کاری داری ؟ گفتم آری ، پدر ! اگر اجازه دهی سؤال کنم ، گفت : پسر جان اجازه دادم ، هر چه خواهی بگو . گفتم ، ای پدر ! مردیکه امروز صبح دیدم نسبت با او احترام و بزرگداشت و تنظیم نمودی و خود و پدر و مادرت را قربانش کردی که بود ؟ گفت ، پسر جان ! او امام رافضیان است ، او حسن بن علی است که با ابن الرضا معروفست ، آنکاه ساعتی سکوت کرد و سپس گفت : پسر جان ! اگر امامت از خلفاء بنی عباس جدا شود ، هیچکس از بنی هاشم جز اوسزوار آن نیست و او برای فضیلت و پاکدامنی و رفتار و عویفتنداری و پرهیزگاری و عبادت و اخلاق شریف و شایستگیش سزوار خلافت میباشد اگر پدرش را میدیدی ، مردی بود و شغفر ، نجیب ، با فضیلت ، با آنچه از پدم شنیدم ، ناراحتی و اندیشه

جَزَلًا ، نَبِيْلًا ، فَاضِلًا ، فَازْدَدْتُ فَلَقًا وَتَفَكَّرًا وَعَبْطًا عَلَيَّ أَبِي وَمَا سَمِعْتُ مِنْهُ وَاسْتَزِدُّهُ فِي فِعْلِهِ وَقَوْلِهِ فِيهِ مَا قَالَ ، فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ حَبْرِهِ وَالبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ فَمَا سَأَلْتُ أَحَدًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَالْقَوَادِرِ وَالكُتَابِ وَالْقَضَاءِ وَالْفُقَهَاءِ وَسَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَحَدَّثَهُ عِنْدَهُ فِي غَايَةِ الْأَجَالِ وَالْإِعْظَامِ وَالْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لَهُ عَلَيَّ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَشَائِخِهِ فَعَظَمَ قَدْرَهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيًّا وَلَا عَدُوًّا إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَالنَّسَاءَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَبَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ : يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا حَبْرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ ؟ فَقَالَ : وَمَنْ جَعْفَرُ فَنَسَّأَلُ عَنْ حَبْرِهِ أَوْ يُقَرَّنَ بِالْحَسَنِ جَعْفَرُ مُعَلِّقُ الفِسْقِ فَاجِرٌ مَا جُنَّ شَرِّ نَبِّ لِلْمُخْمُورِ أَقْلٌ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ وَاهْتَكَمَهُ لِنَفْسِهِ ، حَفِيفٌ ، قَلْبِلٌ فِي نَفْسِهِ ، وَلَقَدْ وَرِدَ عَلَيَّ السُّلْطَانُ وَأَصْحَابُهُ فِي وَقْتٍ وَفَاتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَبِي أَنَّ ابْنَ الرِّضَا قَدْ اعْتَلَّ فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ قِبَادَرَ إِلَى ذَارِ الخِلَافَةِ ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلًا وَمَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ نِعَاتِهِ وَخَاصَّتِهِ فِيهِمْ نَجْرِيذٌ ، فَأَمَرَهُمْ بِلِرْزومِ ذَارِ الْحَسَنِ وَتَعَرَّفُفِ حَبْرِهِ وَخَالِهِ وَبَعَثَ إِلَيَّ نَعْرُفَ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَتَعَاهُدِهِ

وخشم براو افزون گشت و کردار و گفتار او دانست بوی زیاده از حد دانستم . پس از آن اندیشه می جز پرش از حال او وجستجوی درباره او نداشتم . از هر يك از بنی هاشم و سران و نویسندگان و قضات و فقها و مردم دیگر که میبوسیدم ، او را در نهایت احترام و بزرگواری و مقام بلند و سخن نیک و تقدم بر تمام فامیل و بزرگترانش معرفی میکردند . سپس مقام و ارزش او در نظرم بزرگ شد ، زیرا هیچ دشمن و دوست او را ندیدم ، جز آنکه اذوا به نیکی یاد میکرد و مدحش مینمود .

یکی از حضار مجلس که اشعری مذهب بود گفت : ای ابابکر از برادرش جعفر چه خبر داری ؟ گفت : جعفر کیست که حالت را پرسی و او را هدوش حسن (بن علی ، ابن الرضا) سازی : او متجاهر بفسق و آلوده و بی آبرو و دائم الخمر و پست ترین مردی که دیده ام [دیده ام] میباشد و پرده در خود و بی وزن و سفیه است .

در زمان وفات حسن بن علی سرگذشتی از سلطان و اصحابش پیش آمد که من تعجب کردم و گمان نمیکردم چنان شود و آن سرگذشت این بود که : چون ابن الرضا بیمار شد ، پددم خبر دادند که او بیمار است . پددم فوری سوار شد و بدار الخلافه رفت و زود برگشت و پنج تن از خدمتگزاران امیر المؤمنین (معتمد عباسی) که همگی از ثقات و خواص بودند و نحریر (خادم مخصوص خلیفه) هم در میان آنها بود ، همراهش بودند . پددم بآنها دستور داد که در خانه حسن بن علی باشند و از حالتش خبر گیرند و بچندتن از پزشکان هم پیغام داد که شبانه روز در منزلش باشند و بقاضی القضاة پیغام داد که نزد او بیاید و باو دستور داد که

صباحاً ومساءً ، فلما كان بعد ذلك بيومين أو ثلاثة أخبر أنه قد ضُفَّ ، فأمر المتطهين بلبس دياره وبعث إلى قاضي القضاة فأخضره مجلسه وأمره أن يختار من أصحابه عشرة ممن يؤثرون به في دينه وأمانته وورعه فأخضروهم ، فبعث بهم إلى دار الحسن وأمرهم بلبس ليلاً ونهاراً فلم يزالوا هناك حتى توفى ليلاً فصارَت سُرٌّ من رأى ضحَّةً واحدةً وبعث السلطان إلى داره من قمشها وقتش حجرها وحتم على جميع ما فيها وطلبوا أثر ولده وجاؤوا بإنساناً يعرفن الحمل ، فدخلن إلى جواربه ينظرن إليهن فذكر بعضهن أن هناك جارية بها حمل فجعلت في حجرة ووكل بها نحرير الخادم وأصحابه ونسوة معهم ، ثم أخذوا بعد ذلك في تهنيته وعطلت الأسواق وركبت بنو هاشم والقواد وأبي وسائر الناس إلى جنازته ، فكانت سُرٌّ من رأى يومئذ سببها بالقيامه فلما فرغوا من تهنيته بعث السلطان إلى أبي عيسى ابن المتوكل فأمره بالصلاة عليه ، فلما وضعت الجنازة للصلاة عليه دنا أبو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرَّضه على بني هاشم من العلوية والعباسية والقواد والكتاب والقضاة والمعدلين وقال : هذا الحسن بن علي بن محمد بن الرضا مات حنفاً أنفه على فراشه حصره من حصره من حدم أمير المؤمنين وثقاته فلان وفلان ومن القضاة فلان

ده تن اذ صاحبشرا که نسبت بدین وامانت و برهیز گاری آنها اطمینان دارد احضار کند و بمنزل آنحضرت فرستد تا شبانه روز در آنجا باشند .

همه این اشخاص آنجا بودند تا آنحضرت وفات کرد ، و شهر سامره یکبارچه ناله شد ، سلطان مأموری بخانه حضرت فرستاد که اتاقها را بازرسی کرد و هر چه در آنجا بود ، مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او بود ، و زنانیکه آستنی را تشخیص میدادند آوردند و کنیزان آنحضرت را بازرسی کردند ، یکی از آنها گفت : در اینجا کنیزی است که آستن است ، او را در اتاقی نکه داشتند و نحریر خادم و اصحابش را با چند زن بر او گذاشتند ، سپس آماده تجهیز آنحضرت شدند و بازارها را بستند و بنی هاشم و سر لشکران و پدرم و مردم دیگر دنبال جنازه اش بودند ، در آنروز سامره مانند روز قیامت شده بود .

چون از تجهیزش فارغ شدند ، سلطان دنبال (برادر خود) ابو عیسی بن متوکل فرستاد و دستور داد بر جنازه نماز بخواند ، چون جنازه آماده نماز شد ، ابو عیسی پیش آمد و پرده از روی حضرت برداشت و او را بملویان و عباسیان بنی هاشم و سر لشکران و نویسندگان و قضات و مددگان (کسانی که بمذالک حکم میکنند) نشان داد و گفت : این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که باجل خود و در بستر خود مرده است و جمعی از خدمتگزاران امیر المؤمنین و مردم ثقه مانند فلان و فلان و از قضات هم فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان بر بالینش حاضر بوده اند (ولی بقول مرحوم مجلسی اینکارها بیشتر دلالت دارد که همان سلطان امام را کشته و مسموم ساخته است) آنکاه رویش را پوشید و دستور داد جنازه را بردارند ، جنازه از وسط منزل برداشته شد

وَفَلَانٌ وَمِنَ الْمُتَطَلِّبِينَ فَلَانٌ وَفَلَانٌ ، ثُمَّ عَطَىٰ وَجْهَهُ وَأَمَرَ بِحَمْلِهِ فَحُمِلَ مِنْ وَسْطِ دَارِهِ وَدُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ فَلَمَّا دُفِنَ أَحَدَ السُّلْطَانِ وَالنَّاسُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ وَكَثُرَ التَّفَتُّشُ فِي الْمَنَازِلِ وَالدُّوَرِ وَتَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ لَمْ يَزَلِ الدِّينَ وَكَلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ النَّبِيِّ تُوهِمُ عَلَيْهِمُ الْحَمْلُ لِأَزْمِيْنَ حَتَّى تَبَيَّنَ بَطْلَانُ الْحَمْلِ فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُمْ قُسِمَ مِيرَاثُهُ بَيْنَ أُمَّهِ وَأَخِيهِ جَعْفَرٍ وَادَّعَتْ أُمَّهُ وَصِيَّتَهُ وَنَبَتْ ذَلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي وَالسُّلْطَانِ عَلَىٰ ذَلِكَ يُطَلَّبُ أَثَرُ وَلَدِهِ .

فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي فَقَالَ : اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةً أُخِي وَ اُوْصِلْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ ، فَزَبَّرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ وَقَالَ لَهُ : يَا أَحْمَقُ السُّلْطَانُ جَرَدَ سَيْفَهُ فِي الدِّينِ رَعَمُوا أَنْ أَبَاكَ وَأَخَاكَ أَيْمَةً لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ ، فَلَمْ يَنْهَيْتَهُ لَهُ ذَلِكَ ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شَيْعَةِ أَبِيكَ وَأَخِيكَ إِمَامًا فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ [أَنْ يُرْتَبِكَ مَرَاتِبُهُمَا وَلَا غَيْرَ السُّلْطَانِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَتَلْهَأْنَا ، وَاسْتَقْلَهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ وَاسْتَضَعَّهُ وَأَمَرَ أَنْ يُحَجَّجَ عَنْهُ ، فَلَمْ يَأْتِ لَهُ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي ، وَخَرَجْنَا وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَ السُّلْطَانُ يُطَلَّبُ أَثَرُ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و در خانه ای که پدرش دفن شده بود ، بگذاخت سپرده شد .

چون دفن کردند ، سلطان و مردم جستجوی فرزندش برخاستند و در منزلها و خانه ها تفتیش بسیار کردند و از تقسیم میراثش دست نگه داشتند ، و کسانی که پاسداری کنیزی که احتمال آستن بودنش را میدادند گماشته بودند ، همواره آنجا بودند ، تا معلوم شد آستن نبوده ، آنگاه میراثش را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش ادعای وصیت او را داشت و نزد قاضی هم ثابت شد و سلطان بازم در جستجوی فرزند آنحضرت بود (زیرا خبر فرزند داشتن آنحضرت که از امام صادق علیه السلام باور رسیده بود نزدش قطعی و مسلم بود) .

پس جعفر نزد پدر آمد و گفت : مقام و منصب برادرم را بمن بده ، من سالی ۲۰ هزار دینار برایت میفرستم . پدرم باوتندی کرد و بدگفت و با او گفت : ای احقر! سلطان بروی کسانی که با ماست پدر و برادرت معتقدند شمشیر کشید تا آنها را از آن عقیده برگرداند و نتوانست اینکار را عملی کند (زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت با آنها معتقد بودند) پس اگر شیعیان پدر و برادرت ترا امام میدانند ، نیازی به سلطان و غیر سلطان نداری که منصب آنها را بگو دهند ، و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری ، بوسیله ما بدان نحوای رسید و چون جعفر چنین سخنی گفت ، پدرم او را پست و ست عقل دانست و بیرونش کرد و تازنده بود ، اجازه نداد نزدش آید ، ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان باز هم در جستجوی خبر فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود . شرح - مجلسی علیه الرحمه از اکمال الدین صدوق روایتی نقل میکند که ابو الادیان خادم و نامه رسان امام حسن عسکری علیه السلام با مر آنحضرت بمداختن رفت و روزیکه با سامره برگشت امام وفات کرده بود

۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ الرَّبْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِ بِنَحْوِ عَشْرِينَ يَوْمًا: الرِّمَ بَيْنَكَ حَتَّى يَحْدُثَ الْحَادِثُ، فَلَمَّا قُتِلَ بِرِيحِهِ كَتَبَ إِلَيْهِ قَدْ حَدَّثَ الْحَادِثُ فَمَا تَأْمُرُنِي؟ فَكَتَبَ لَيْسَ هَذَا الْحَادِثُ هُوَ الْحَادِثُ الْآخَرَ فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِ مَا كَانَ.

وَعَنْهُ قَالَ: كَتَبَ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدِ اللَّهِ - قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ - فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ.

۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بْنِ الْكُرْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي: امْضِ بِنَا حَتَّى نَصِرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ - يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ - فَإِنَّهُ قَدْ وَصَفَ عَنْهُ سَمَاحَةً، فَقُلْتُ: تَعْرِفُهُ؟ فَقَالَ: مَا أَعْرِفُهُ وَمَا زَأَيْتُهُ قَطُّ، قَالَ: فَقَصَدْنَاهُ فَقَالَ لِي [أَبِي] وَهُوَ فِي طَرِيقِهِ: مَا أَحْوَجُنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَمِائَتَا دِرْهَمٍ لِلِكِسْوَةِ وَمِائَتَا دِرْهَمٍ لِلذَّيْنِ وَمِائَةٌ لِلتَّنْقَةِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَةً أَشْتَرِي بِهَا جِمَارًا وَمِائَةً لِلتَّنْقَةِ وَمِائَةً لِلِكِسْوَةِ وَ أَخْرَجُ إِلَى الْجَبَلِ، قَالَ: فَلَمَّا وَافَقْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامُهُ فَقَالَ: يَدْخُلُ عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَعَمُّهُ ابْنُهُ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي:

ابوالادیان جعفر را دید که آماده نماز خواندن بر امام شد، ناگاه کودکی را دید پیش آمد و عباى جعفر را کشید و فرمود: عمو! عقب بایست که من بنماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم... مرآت ج ۱ ص ۴۲۲.

۲ - محمد بن اسماعیل گوید: حضرت ابو محمد (امام یازدهم) علیه السلام قریب ۲۰ روز پیش از مرگه المعتز با اسحاق بن جعفر زبیری نوشت: در خانهات بنشین تا حادثه ای پیش آید، چون بریحه کشته شد، اسحاق بحضرت نوشت: حادثه پیش آمد اکنون چه دستور میفرمائی؟ حضرت نوشت: این پیش آمد (که تو گمان کرده ای) نیست، پیش آمد دیگری هست، سپس کار المعتز بدانجا رسید که رسید. و نیز همین را وی گوید: بمرد دیگری نوشت: عبدالله بن محمد بن داود کشته میشود - و این نوشته ده روز پیش از کشته شدنش بود - چون روز دهم رسید او کشته شد.

۳ - محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: کار ما سخت و دشوار گردید، پدرم بمن گفت: با من بیا نزد این مرد یعنی ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم، زیرا از او جوانمردی شنیده میشود، گفتم: او را میشناسی؟ گفت: نمیشناسم و هرگز او را ندیده ام، سپس آهنگه او کردیم، پدرم درین راه بمن میگفت: چقدر احتیاج به ۵۰۰ درهم داریم. اگر بیا بدهد ۲۰۰ درهمش را برای پوشاک و ۲۰۰ درهمش را برای بدهی و ۱۰۰ درهمش را برای مخارج صرف میکنیم، منهم با خود گفتم: کاش بمن هم ۳۰۰ درهم بدهد که با ۱۰۰ درهمش الاغی بخرم و ۱۰۰ درهمش برای خرجی و ۱۰۰ دیکرش برای پوشاک باشد تا بکوهستان (همدان و اطرافش) بروم.

يَا عَلِيُّ : مَا خَلَفَكَ عَنَّا إِلَى هَذَا الْوَقْتِ ؟ فَقَالَ : يَا سَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْفَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا عَلَامُهُ فَنَادَى أَبِي صُرَّةَ فَقَالَ : هَذِهِ خَمْسُمِائَةٌ مِنْهُمْ مِائَتَانِ لِلْكَسْوَةِ وَمِائَتَانِ لِلذَّيْنِ وَمِائَةٌ لِلتَّفَقُّهِ وَأَعْطَانِي صُرَّةَ فَقَالَ : هَذِهِ ثَلَاثُمِائَةٌ مِنْهُمْ اجْعَلْ مِائَةً فِي تَمَنِّ حِمَارٍ وَمِائَةً لِلْكَسْوَةِ وَمِائَةٌ لِلتَّفَقُّهِ وَلَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَصِرْ إِلَى سُورَاءَ فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ وَتَرَوُحَ بِأَمْرٍ أَوْ ، فَدَخَلَهُ الْيَوْمَ أَلْفَ دِينَارٍ وَمَعَ هَذَا يَقُولُ بِالْوَفِّ ، فَقَالَ عُمَيْرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : قُلْتُ لَهُ : وَيَحْكُ أَتُرِيدُ أَمْرًا أُبَيِّنُ مِنْ هَذَا ؟ قَالَ : فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ .

(۱۳۳۵) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْخَارِثِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ : كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسُرٍّ مِنْ زَايٍ وَكَانَ أَبِي يَتَعَاطَى الْبَيْطْرَةَ فِي مَرْبِطِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع قَالَ : وَكَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَعْلٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهُ حُسْنًا وَكِبْرًا وَكَانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَاللِّجَامَ وَالسَّرِجَ ، وَقَدْ كَانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرِّئَاسَةَ ، فَلَمْ يُمَكِّنْ لَهُمْ حَبْلَةً فِي رُكُوبِهِ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نَدَمَائِهِ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْآتَبْتُكَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ الرَّضَا حَتَّى يَجِي ، فَأَمَّا أَنْ يَرَكِبَهُ وَإِنَّمَا أَنْ يَقْتُلَهُ فَتَسْتَرِيحُ مِنْهُ ، قَالَ : فَبَعَثَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَمَضَى مَعَهُ أَبِي فَقَالَ أَبِي : لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ كُنْتُ مَعَهُ فَنَظَرُ

چون بدرخانه رسیدیم ، غلامش آمد و گفت : علی بن ابراهیم با سرش محمد درآیند ، چون وارد شدیم و سلام کردیم ، پیدم فرمود : ای علی ! چرا تا کنون نزد ما نیامدی ؟ پدم گفت : آقای من ! خجالت میکشیدم با این وضع بملاقات شما آیم ، چون از نزدش بیرون رفتم ، غلامش آمد و پیدم کیسه پولی داد و گفت : این ۵۰۰ درهم است که ۲۰۰ آن برای پوشاک و ۲۰۰ آن برای بدهی و ۱۰۰ آن برای خرجیت باشد . و کیسه می بمن داد و گفت ، این ۳۰۰ درهم است ، ۱۰۰ درهمش برای خرید الاغ و ۱۰۰ درهمش برای پوشاک و ۱۰۰ درهمش برای مخارجت باشد . و بکوهستان برو ، بلکه به سوره برو . او به سوره رفت و بازنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد ، با وجود این واقفی مذهب است (یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است) محمد بن ابراهیم گوید : با او گفتم : وای بر تو ! مگر دلیلی روشن تر از این میخواهی ؟ (که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و بمقدار احتیاجت بتو کمک کند) او گفت : این امریست که بدان عادت کرده ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست) .

۴ - احمد بن حارث قزوینی گوید : من با پدم درسامه بودم ، و پدم دامپزشک اسطبل امام حسن عسکری ع بود . مستعین بالله (خلیفه عباسی) استری داشت که در زیبایی و بزرگی مانند نداشت ، ولی از سواری دادن ولحام و زین گرفتن سرپیچی میکرد ، رام کنندگان ستور بر سرش ریخته بودند و چاره‌ئی برای سواری او نیافته بودند ، یکی از همدمان خلیفه گفت : یا امیر المؤمنین ! چرا دنیال حسن بن رضا نمیرستی تا بیاید ، یا این استر را سوار شود و یا او را بکشد ناراحت شوی .

خلیفه نزد ابو محمد (امام عسکری ع) فرستاد ، پدم نیز همراه او بود ، پدم گوید : چون

أَبُو عَجْجٍ إِلَى الْبَعْلِ وَاقِفًا فِي صَحْنِ الدَّارِ فَمَدَّ إِلَيْهِ فَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى كَفَلِهِ، قَالَ: فَظَنَرْتُ إِلَى الْبَعْلِ وَقَدَّعَرِقُ حَتَّى سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ، ثُمَّ صَادَ إِلَى الْمُسْتَعِينِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَجَبَ بِهِ وَقَرَّبَ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَجْجٍ أَلَجِمَ هَذَا الْبَعْلَ فَقَالَ أَبُو عَجْجٍ لَأَبِي: أَلَجِمُهُ يَا عَلَامُ، فَقَالَ الْمُسْتَعِينُ: أَلَجِمُهُ أَنْتَ، فَوَضَعَ طَبْلَسَانَهُ ثُمَّ قَامَ فَأَلَجِمَهُمْ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ وَقَعَدَ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَجْجٍ أَسْرَجُهُ، فَقَالَ لَأَبِي: يَا عَلَامُ أَسْرَجُهُ فَقَالَ: أَسْرَجُهُ أَنْتَ قِفَامٌ ثَانِيَةً فَأَسْرَجَهُ وَرَجَعَ فَقَالَ لَهُ تَرَى أَنْ تَرَكَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ فَرَكِبْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ ثُمَّ رَكَضَهُ فِي الدَّارِ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ فَمَشَى أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ، ثُمَّ رَجَعَ وَنَزَلَ فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ: يَا أَبَا عَجْجٍ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُ مِنْهُ حَسَنًا وَقَرَاهَةً وَمَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا عَجْجٍ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ حَمَلَكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو عَجْجٍ لَأَبِي: يَا عَلَامُ حُنْدٌ فَأَحْنَدَهُ أَبِي فَقَادَهُ.

۵ - عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ زَائِدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي عَجْجٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاجَةَ، فَحَكَ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ، قَالَ: وَأَحْسَبُهُ عَطَاءُ بَمَنْدِيلٍ وَأَخْرَجَ خَمْسِمِائَةَ دِينَارٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا هَاشِمٍ حُنْدٌ وَأَعْنَدْنَا
۶ - عَلِيٌّ بْنُ عَجْجٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْمُطَهَّرِ أَنَّهُ كَتَبَ

حضرت وارد خانه شد . من با او بودم . نگاهش باستر کرد که در صحن منزل ایستاده بود . بجانب او رفت و دست بر کپش گذاشت . استر را دیدم که عرق از او سرازیر است ، سپس نزد مستعین رفت و سلام کرد مستعین او را خوش آمد گفت و نزدیک خود نشانید ، و گفت : ای ابا محمد ! این استر را لجام گذار . حضرت پیدم گفت : غلام لجامش گذارد . مستعین گفت : خود شما لجامش گذارید . حضرت رولباسش را کنار گذاشت و برخاست و او را لجام کرد و بجای خود بازگشت و بنشست ، مستعین گفت : ای ابا محمد ! او را زین گذار ، حضرت پیدم فرمود : غلام ! او را زین گذار ، باز خلیفه گفت : خود شما زین گذارید انام دوباره برخاست و او را زین گذاشت و برگشت . مستعین گفت : میل دارید سوارش شوید ؟ فرمود : آری براو سوار شد ، بدون اینکه سرکشی کند و در میان منزل او را براند ، راندنی تند و آرام و بهترین راندنی که ممکن است ، سپس برگشت و فرود آمد .

مستعین گفت : ای ابا محمد ! آنرا چگونه دیدی ؟ فرمود : ای امیرالمؤمنین ! در زیبایی و مهارت رفتار مانندش ندیده‌ام . و چنین استری جز امیرالمؤمنین را شایسته نیست . خلیفه گفت : ای ابا محمد ! امیرالمؤمنین هم شما را بر آن نشانید (و شما بنشینید) حضرت پیدم فرمود : غلام آنرا بگیر ، پیدم آنرا گرفت و افسار کشید .

۵ - ابو هاشم جعفری گوید : از نیامندی خود با امام حسن صکری علیه السلام شکایت کردم ، حضرت با تازیانه اش بزمن کشید و بگمانم با دستمالی بود که روی آنرا پوشید و ۵۰۰ اهری بیرون آورد و فرمود

إِلَيْهِ سَنَةُ الْقَادِسِيَّةِ يُعَلِّمُهُ انْصِرَافَ النَّاسِ وَأَنَّهُ يَخَافُ الْمَطَرُ ، فَكَتَبَ بِاللَّيْلِ امضُوا فَلَاحُوفٌ عَلَيْكُمْ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَمَضُوا سَالِمِينَ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

۷ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمَانِيِّ قَالَ : نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ
آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لِأَقْبَلُ لَهُ بِهِمْ فَكَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يَشْكُوهُ ذَلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : تَكْفُونَ ذَلِكَ إِنْ
شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَقْرِ يَسِيرٍ وَالْقَوْمُ يَزِيدُونَ عَلَى عِشْرِينَ أَلْفًا وَهُوَ فِي أَقَلِّ مِنْ
أَلْفٍ فَاسْتَبَاحَهُمْ .

۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعُلُوِّيِّ قَالَ : حُجِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ نَارْمَشَ
وَهُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ وَأَشَدُّهُمْ عَلَى آلِ أَبِي طَالِبٍ وَقِيلَ لَهُ : أَفْعَلْ بِهِ وَافْعَلْ فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ إِلَّا يَوْمًا
حَتَّى وَضَعَ حَدَّ يَهْ لَهُ وَكَانَ لَا يَرْفَعُ بَصْرَهُ إِلَيْهِ إِجْلَالًا وَإِعْظَامًا ، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ أَحْسَنُ
النَّاسِ بَصِيرَةً وَأَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلًا .

۱۳۳۰ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي سُفْيَانُ
بْنُ عُثْمَانَ الضَّبْعِيُّ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيَّةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : «وَلَمْ يَتَّخِذُوا

ای اباهاشم! بکیر ومارا منذوردار (که کم است یا از اینکه دیر بنورسیدیم تا خودت سؤال کردی) .

۶ - ای علی مطهر درسال قادسیه باحضرت نوشت که مردم از رفتن بمکه منصرف میشوند ، و او هم از تشنگی ترس دارد . حضرت نوشت : بروید ، بیمی بر شما نیست ان شاء الله ، سپس آنها بسلامت برفتند والحمدلله رب العالمین .

توضیح - قادسیه قریه ایست نزدیک کوفه و سال قادسیه ، سالی است که مردمبکه عازم حج بودند ، از ترس تشنگی از آنجا برگشتند وبمکه نرفتندجز مطهر و یاران او .

۷ - جماعتی برجعفری که شخصی است از اولاد جعفر (طیار یا جعفر بن منوکر) حمله کردند و اوتاب مقاومت آنها را نداشت ، شکایت خود را بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت . حضرت در جواب نوشت : از اینجهت بی نیاز میشوید ان شاء الله تعالی ، او با جماعتی اندک بر آنها حمله برد ، با آنکه آنها بیش از ۲۰ هزار و او با کمتر از هزار نفر ایشانرا ریشه کن ساخت .

۸ - امام حسن عسکری علیه السلام را نزد علی بن نارمش که دشمنترین مردم با اولاد ابیطالب بود زندان کردند ، و باو گفتند ، براو هرچه خواهی سخت گیر وسخت گیر . حضرت بیش از یکروز ، نزد او نبود که احترام و بزرگداشت آنحضرت در نظر او بجائی رسید که در برابر اوچهره بر خاک میگذاشت و دیده از زمین بر نمیداشت ، حضرت از نزد او خارج شد ، درحالیکه بصیرت او باحضرت از همه بیشتر وستایش او را از همه نیکوتر بود .

۹ - سفیان بن محمد ضبعی گوید : بامام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم واز آنحضرت راجع به ولیجهت پرسیدم ، که درقول خدایتعالی است : « جز خدا وپیغمبر ومؤمنین ولیجهتی نگرقتند . ۱۵ سوره ۹ ،

مِنْ دُونَ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَعَةٍ ، قُلْتُ فِي نَفْسِي لِأَبِي الْكِتَابِ : مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَهُنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ : الْوَلِيَّةُ الَّذِي يُقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَحَدَّثَكَ نَفْسَكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ ؟ فَهُمْ الْأَيْمَةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ فَيَجْبِرُ أَمَانَهُمْ .

۱۰ - إسحاقُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ : شَكَوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ضَبَقَ الْحَبْسِ وَكَتَلَ الْقَيْدِ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَنْتَ تُصَلِّيَ الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ فَأَخْرَجْتَنِي فِي وَقْتِ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَمَا قَالَ عليه السلام وَكُنْتُ مُضَيِّقًا فَأَرَدْتُ أَنْ أُطَلَّبَ مِنْهُ دَانَابِرٌ فِي الْكِتَابِ فَاسْتَحْيَيْتُ ، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ وَكَتَبَ إِلَيَّ إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَلَا تَسْتَحْيَ وَلَا تَحْتَشِمُ وَاطْلُبْهَا فَإِنَّكَ تَرَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

۱۱ - إسحاقُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَقْرَعِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَمَزَةَ نَصِيرُ الْخَدِيمِ قَالَ : رَسِمْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يَكْتَلِمُ غُلْمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ ، تُرْكِيَّةً وَرُومِيَّةً وَصَفَالِيَّةً ، فَتَمَجَّجْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُلْتُ : هَذَا وُلِدٌ بِالْمَدِينَةِ وَلَمْ يَظْهَرِ لِأَحَدٍ حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَلَا رَأَاهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ هَذَا ، - أَحَدَّثَ نَفْسِي بِذَلِكَ - فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَيَّنَّ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَيُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَمَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَالْحَوَادِثِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّةِ وَ

و بدون آنکه در نامه بنویسم ، پیش خود فکر میکردم که آیا مقصود از مؤمنین در این آیه کیانند ؟ جواب آمد که : ولیجه کسی است غیر از امام بحق که بجای او منصوب میشود و در خاطرت گذشت که آیا مؤمنین در این آیه کیانند ؟ ایشان ائمه برحق هستند که از خدا برای مردم امان میگیرند و خدا هم امان آنها را اجازه میکند (چنانچه ایشان بهشت را با شرایطی برای مردمی ضمانت کرده اند ، خداپسندی هم ضمانت ایشانرا امضا میفرماید) .

۱۰ - ابو هاشم جعفری گوید : از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر با امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم ، بمن نوشت ، تو امروز ، نماز ظهر را در منزلت میکراری ، هنگام ظهر بود که بیرون آمدم و چنانکه فرموده بود ، نماز را در منزلم گزاردم ، و نیز در تنگی زندگی بودم و میخوانستم در نامه از آنحضرت تقاضای پول کنم ، خجالت کشیدم ، چون بمنزل رسیدم ، صد دینار برایم فرستاد و در نامه نوشته بود : هر گاه احتیاج داشتی شرم مدار و پروا مکن ، بخواه که طبق میلت خواهی دید انشاء الله .

۱۱ - نصیر خادم گوید : بارها میشنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان ترک و رومی و صفالی خود بلنت خودشان سخن میگفت ، من تعجب کردم و با خود میگفتم : این که در مدینه متولد شد و تا (پدرش) ابو الحسن علیه السلام وفات کرد ، پیش کسی نرفت و کسی او را ندید (که درس بخواند یا با اهل این لغات مکالمه کند) من این موضوع را پیش خود فکر میکردم که حضرت بمن متوجه شد و فرمود همانا خدای تبارک و تعالی حجت خود را با سایر مردم در همه چیز امتیاز بخشیده و معرفت و لغات و انساب و مرگها و پیش آمدها

المحجوج فرقی - إسحاق، عن الأقرع قال كنت إلى أبي محمد أسأله عن الإمام هل يحتمل؟ وقلت في نفسي بعدما فصل الكتاب: الاحتلام شيطنة وقد أعاد الله تبارك وتعالى أوليائه من ذلك، فوزد الجواب: حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظة لا يغير النوم منهم شيئاً وقد أعاد الله أوليائه من لمة الشيطان كما حدّثك نفسك.

۱۳ - إسحاق قال: حدّثني الحسن بن ظریف قال: اختلج في صدي مسألان أردت الكتاب فبهما إلى أبي محمد عليه السلام فكتبته أسأله عن القائم عليه السلام إذا قام بما يقضي وأين مجلسه الذي يقضي فيه بين الناس وأردت أن أسأله عن شيء لحمى الربيع فأغفلت خبر الحمى فجاء الجواب سألت عن القائم فإذا قام قضى بين الناس بعلمه كقضاء داود عليه السلام لا يسأل البيعة وكنت أردت أن تسأل لحمى الربيع فأنسيت، فأكتب في ورقة وعلقه على المحموم فإنه يبرأ بإذن الله إن شاء الله يا نار كوني برداً وسلاماً على إبراهيم؛ فعلقنا عليه ما ذكر أبو محمد عليه السلام فأفاق.

﴿۱۳۳۵﴾ إسحاق قال: حدّثني إسماعيل بن محمد بن علي بن إسماعيل بن علي بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب قال: فعندت لأبي محمد عليه السلام على طهر الطريق قلماً مراً بي شكوت إليه

را باو عطا فرموده واگر چنین نبود، میان حجت و محجوج (امام و مأموم) فرق نبود.

۱۲ - اقرع گوید، بحضور ابی محمد نوشتیم: آیا امام محتمل میشود؟ و بعد از آنکه نام، از دستم خارج شد، با خود گفتم: احتلام امریست شیطانی و خدای تبارک و تعالی دوستانش را از آن برکنار داشته است، سپس جواب آمد: حال ائمه در خواب مانند بیداری است، خواب حال آنها را دگرگون نکند، و خدا اولیاء خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته، چنانکه بغا طرت گذشت.

۱۳ - حسن بن ظریف گوید: دو مسأله در خاطر من بود که میخواستم بحضور ابی محمد عليه السلام نامه بنویسم و ببرسم، سپس نامه نوشتیم و راجع بحضور قائم عليه السلام پرسیدم که چون قیام کند، چگونه داوری کند و داد گستری او در میان مردم در کجاست؟ و میخواستم راجع بنعالجه تب ربيع (که یکروز میگیرد و دو روز نمیگیرد) سؤال کنم، ولی فراموش کردم. جواب آمد که درباره حضرت قائم پرسیدی، چون اوقیام کند بلم و بقی خود داوری کند، چنانکه داود عليه السلام داوری میکرد، و گواه نخواهد، و میخواستی راجع به تب ربيع هم پرسى ولی فراموش کردی. این آیه را بر کاغذی بنویس و بر تبار بیاویز، با اجازه خدا بهبودی یابد، انشاء الله: «یا نار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم» آنچه ابو محمد فرمود نوشتیم و باو آویختم، بهبودی یافت.

۱۴ - اسماعیل بن محمد، نوه عبدالمطلب گوید: سر راه حضرت ابی محمد نشستیم، چون بسر من

الْحَاجَةَ وَحَلَقْتُ لَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِي دَرَاهِمٌ مِمَّا فَوْقَهَا وَلَا عَدَاةٌ وَلَا عِشَاءٌ قَالَ : فَقَالَ : تَحَلِّفُ بِاللَّهِ كَلِيبًا وَقَدْ دَفَنْتَ مِائَتِي دِينَارًا ؛ وَلَيْسَ قَوْلِي هَذَا دَفْعًا لَكَ عَنِ الْعَطِيَّةِ ، أَعْطِهِ يَا غُلَامُ مَا مَعَكَ ، فَأَعْطَانِي غُلَامُهُ مِائَةَ دِينَارٍ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ لِي : إِنَّكَ تُحْرِمُهَا أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهَا يَعْنِي الدِّنَانِيَّ الَّتِي دَفَنْتَ وَصَدَقَ بِهَا ؛ وَكَانَ كَمَا قَالَ دَفَنْتَ مِائَتِي دِينَارًا وَقُلْتُ : يَكُونُ ظَهْرًا وَكَهْفًا لَنَا فَانْطَرَقْتُ صَرُورَةَ شَدِيدَةً إِلَى شَيْءٍ أَنْفَعَهُ وَأَنْفَلَقْتُ عَلَيَّ أَبْوَابَ الرِّزْقِ فَكَبَّشْتُ عَنْهَا فَإِذَا ابْنُ لِي قَدْ عَرَفَ مَوْضِعَهَا فَأَخَذَهَا وَهَرَبَ فَمَا قَدَّرْتُ مِنْهَا عَلَيَّ شَيْءٌ .

۱۵ - إِسْحَاقُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْنَبِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : كَانَ لِي فَرَسٌ وَكُنْتُ بِهِ مُعْجِبًا كَثِيرٌ ذِكْرُهُ فِي الْمَحَالِّ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا فَقَالَ لِي : مَا فَعَلْتَ فَرَسُكَ ؟ فَقُلْتُ : هُوَ عِنْدِي وَهُوَ ذَا هُوَ عَلَى بَابِكَ وَعَنْهُ نَزَلْتُ فَقَالَ لِي : اسْتَبْدِلْ بِهِ قَبْلَ الْمَسَاءِ إِنْ قَدَّرْتُ عَلَيَّ مُشْتَرِيًّا وَلَا تُوَخِّرْ ذَلِكَ وَدَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ وَأَنْقَطَعَ الْكَلَامُ فَفَعَمْتُ مَتَفَكِّرًا وَمَصَّيْتُ إِلَى مَنْزِلِي فَأَخْبَرْتُ أُخِيَّ الْجَبْرَ ، فَقَالَ : مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ فِي هَذَا ؛ وَشَحَحْتُ بِهِ وَنَفَسْتُ عَلَيَّ النَّاسَ بَيْنِعِهِ وَأَمْسَيْنَا فَأَتَانَا السَّائِسُ وَقَدْ صَلَّيْنَا الْعَتَمَةَ فَقَالَ : يَا مَوْلَايَ نَفَقَ فَرَسُكَ فَأَغْتَمَمْتُ وَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَنِّي هَذَا بِذَلِكَ الْقَوْلِ ، قَالَ : ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَيَّامٍ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي :

گفت ، از نیازمندی خود باو شکایت کردم و سوگند خوردم که یکدرهم و بیشتر ندارم و صبحانه و شام هم ندارم ، فرمود : بنام خدا سوگند دروغ میخوری در صورتیکه ۲۰۰ دینار زیر خاک کرده‌ای ۱۹ من این سخن را برای نبخشیدن بتو نمیگویم ، غلام هرچه همراه داری باو ده .

غلامش صد دینار بمن داد سپس روبمن کرد و فرمود : هنگامیکه احتیاج بسیاری بان دنانیر زیر خاکداری محروم میشوی ، وراست فرمود ، وچنان شد که او گفت ، زیر ۲۰۰ دینار زیر خاک کردم و باخود گفتم : پشتیبان وپس انداز روز بیچارگیم باشد ، سپس بشدت برای مخارجی ناچار شدم ودرهای روزی برویم بسته شد ، آنجا راکندم معلوم شد ، پسرم جای آنها زادانسته وبرداشته وفرار کرده وچیزی از آنها بدست من نرسید .

۱۵ - علی بن زید گوید : اسبی داشتم که از آن خوشم میآمد ودر مجالس و سفش را زیاد میگفتم ، روزی خدمت ابی محمد علیه السلام رسیدم ، حضرت بمن فرمود : اسبت چه شد ؟ عرض کردم : آن را دارم و اکنون از آن پیاده شدم ودر منزل شمامت . فرمود : اگر مشتری پیدا کردی تا شب نرسیده آن رامعاوضه کن و تاخیر میانداز . آنگاه مردی وارد شد وسخن ما را قطع کرد . من بفکر فرو رفتن و بمنزل رفتن و خبر را بیبردم گفتم : او گفت نمیدانم دراین باره چه بگویم ؟ من دریغ کردم و حیفم آمد که آن را بیبردم بفروشم تا شب شد . نماز عشا را خوانده بودیم که تیمارگر اسب آمد و گفت : مولای من اسبت مرد . من اندوهگین شدم و دانستم که مقصود حضرت از آن سخن این بوده . پس ازچند روز خدمت آن حضرت رسیدم و با خود میگفتم : کاش بجای آن بمن چارپایی میداد ، که این اندوه بمن ازسخن او رسید .

لَيْتَهُ أَخَافَ عَلَيَّ ذَابَةً إِذْ كُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ، فَلَمَّا جَلَسْتُ قَالَ: نَعَمْ نُحَلِّفُ ذَابَةً عَلَيْكَ، يَا غُلَامُ أَعْطِهِ بِرِذْوَنِي الْكَمِيَّتَ هَذَا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ وَ أَوْطًا وَأَطْوَلَ عُمُرًا.

١٦- اسحاق قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَيْنِ أَحَدَ الْمُهَنْدِي فِي قَتْلِ الْمَوَالِي يَا سَيِّدِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَفَعَنَا، فَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّهُ يَنْهَى ذَلِكَ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ لَا جَلِيْسَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ وَقَوَّعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَيْنِ بِخَطِّهِ: ذَلِكَ أَقْصَرُ لِعُمُرِهِ، عَدَّ مِنْ يَوْمِكَ هَذَا حَمْسَةَ أَيَّامٍ وَيُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

١٧- اسحاق قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَيْنِ أَنَّهُ يَنْهَى ذَلِكَ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ لَا جَلِيْسَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ وَقَوَّعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَيْنِ بِخَطِّهِ: ذَلِكَ أَقْصَرُ لِعُمُرِهِ، عَدَّ مِنْ يَوْمِكَ هَذَا حَمْسَةَ أَيَّامٍ وَيُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَنَسَلَهُ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي وَكَانَتْ إِحْدَى عَيْنَيْ ذَاهِبَةً وَ الْأُخْرَى عَلَى شَرَفٍ ذَهَابٍ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: حَبَسَ اللَّهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ فَأَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ وَوَقَّعَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ آجَرَكَ اللَّهُ وَ أَحْسَنَ ثَوَابِكَ، فَاعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ وَلَمْ أَعْرِفْ فِي أَهْلِي أَحَدًا مَاتَ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ جَاءَنِي وَفَاةُ ابْنِي طَيْبٍ فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ.

١٨- اسحاق قال: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قَالَ: قَدِيمٌ عَلَيْنَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى رَجُلًا مِنْ

چون بنشتم ، فرمود : آری بجایش بنو چارپائی دهم . غلام ۱ برذون (۱) قرمز مرا باوده ، ابن ازاب توبهتر است ، هموارتر رود و عمرش درازتر است .

١٦- احمد بن محمد گوید : چون مهندی عباسی دست بکشتار موالیان ترک زد ، بحضرت ابی محمد عینه نامه نوشتم : آقای من ! خدا را شکر که او را از ما باز داشت ، شنیده ام شما را نهیدید کرده و گفته است : بخدا آنها را از روی زمین بر میدارم : حضرت بخط خود نوشت : این رفتار عمرش را کوتاه کرد ، از همین امروز پنج روز بشمار ، او در روز ششم کشته میشود ، بعد از خواری و ذلتی که باو برسد . و چنان شد که فرمود .

١٧- محمد بن حسن گوید : بحضرت ابی محمد عینه نوشتم و تقاضا کردم برای درد چشم دها بفرماید ، در حالیکه يك چشم از میان رفته بود و چشم دیگر هم نزدیک برفتن بود ، حضرت بمن نوشت : خدا چشمت را برایت نگهدارد [نگهداشت] پس چشم درستم بهبودی یافت و در آخر نامه نوشته بود : خدا بنو اجر و ثواب نیکو دهد ، (۲) من از آنجهت اندوهگین شدم و خیر نداشتم که کسی از خاندانم مرده باشد ، چند روز که گذشت ، خبر مرگ پسر طیب بمن رسید ، دانستم سر سلامتی حضرت برای او بوده .

(۱) برذون غالباً باسی گویند که هیچ يك از پدر و مادر او عربی نباشند ، و منتهی الارب گوید : برذون اسب تاتاری است .

٢- این جمله را در عربی هنگام تسلیت و تعزیت گویند .

أهلِ مِصْرَ يُقَالُ لَهُ : سَيْفُ بَنِ اللَّيْثِ ، يَنْظُمُ إِلَى الْمُهَنْدِيِّ فِي صَبْعَةٍ لَهُ قَدْ غَسَبَهَا إِثْبَاهُ شَفِيعِ الْخَادِمِ
وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا فَأَشْرَنَا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٌ عليه السلام يَسْأَلُهُ تَسْبِيلَ أَمْرٍ مَا فَكْتُبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ
عليه السلام : لَا بَأْسَ عَلَيْكَ ضَمِعْتُكَ مُرِدُّ عَلَيْكَ فَلَا تَتَقَدَّمْ إِلَى السُّلْطَانِ وَالرَّيِّ الْوَكَيْلَ الَّذِي فِي يَدِهِ
الصَّبْعَةُ وَخَوْفُهُ بِالسُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَلَقِيَهُ : فَقَالَ لَهُ الْوَكَيْلُ الَّذِي فِي يَدِهِ الصَّبْعَةُ
قَدْ كَتَبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ ، أَنْ أَطْلُبَكَ وَأُرَدِّ الصَّبْعَةَ عَلَيْكَ فَزَدَّهَا عَلَيْهِ بِحُكْمِ
الْقَاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ وَشَهَادَةِ الشُّهُودِ وَلَمْ يَخْتَجِ إِلَيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى الْمُهَنْدِيِّ فَضَارَتِ الصَّبْعَةُ لَهُ
وَفِي يَدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهَا حَبْرٌ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ : وَحَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هَذَا قَالَ : خَلَفْتُ ابْنَ أَبِي
عَلِيٍّ بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِي عَنْهَا وَابْنَانِي آخَرَ أَسْنُ مِنْهُ كَانَ وَصِيْبِي وَقَيْمِي عَلِيُّ عِيَالِي وَفِي
ضِيَاعِي فَكَتَبْتُ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٌ عليه السلام أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِابْنِي الْعَلْبَلِ ، فَكْتُبْتُ إِلَيَّ قَدَعُوْفِي ابْنِكَ الْمُغْتَلَّ
وَمَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيْبُكَ وَفَيْتَمُكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَلَا تَجْرَعْ فَيَحْبِطَ أَجْرُكَ فَوَرَدَ عَلَيَّ الْحَبْرُ أَنَّ ابْنَ
قَدَعُوْفِي مِنْ عِلْتِهِ وَمَاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام .

﴿ ۱۳۳۰ ﴾ ۱۹- اسحاق قال: حدَّثني يحيى بن القشيري من قرية تسمى قير قال: كان لأبي محمد عليه السلام
وكيل قبات جد معه في الدار حجرة يكون فيها معه خادم أبيض فأراد الوكيل الخادم على

۱۸- عمر بن ابی مسلم گوید ۱ مردی از اهل مصر که نامش سیف بن لیث بود در سامره نزد ما آمد، تا درباره ملکی که شفیع خادم ازاو بزور گرفته و او را بیرون کرده بود، نزد مهندی عباسی دادخواهی کند. ما با او گفتیم بحضور ابی محمد عليه السلام نامه نویسد و تسبیل کارش را بخواهد، حضرت در جواب او نوشت: باکمدار، ملکت را بتو بر میگردداند، نزد سلطان مرو، بلکه وکیل را که ملکت دست او است بین او را از سلطان اعظم، خداوند رب العالمین بترسان.

سیف او را دید، وکیل گفت: چون از مصر خارج شدی، او بمن نوشت که ترا بخواهم و ملکت را بتو برگردانم، سپس بحکم ابن ابی الشوارب قاضی، و شهادت گواهان ملکش را با او برگردانید و محتاج نشد که بمهندی شکایت کند. ملک باوبرگشت و در دست او بود و دیگر ازاو خبری نشد.

راوی گوید: و همین سیف بن لیث گفت: وقتی از مصر بیرون شدم، پسری داشتم بیمار و پسر دیگرم که ازاو بزرگتر بود، و منی و قیوم بر خانواده و املاکم قرارش داده بودم. بحضور ابومحمد نامه نوشتم و درخواست کردم برای پسر بیمارم دعا کند، حضرت بمن نوشت: پسر بیمار خوب شد و پسر بزرگتر و منی و قیوم در گذشت. خدا را شکر کن و بینایی منما که اجرت تباہ شود، سپس بمن خبر رسید که پسر بیمارم بهبودی یافته و پسر بزرگم مرده است، در همان روزی که جواب نامه حضرت ابی محمد علیه السلام بمن رسیده بود.

۱۹ یحیی بن قشیری که اهل قریه قیر بود گفت: حضرت ابی محمد عليه السلام وکیل داشت که در منزل

نَفْسِهِ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِسَبِيذٍ فَأَخْتَالَ لَهُ بِسَبِيذِهِ ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي عُمَرَ عليه السلام ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مُعَلَّقَةٍ ، قَالَ : فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ قَالَ : إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذَا أَنَا بِالْأَبْوَابِ تُفْتَحُ حَتَّى جَاءَ بِنَفْسِهِ فَوَقَفَ عَلَيَّ بَابَ الْحُجْرَةِ ثُمَّ قَالَ : يَا هَوْلَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ خَافُوا اللَّهَ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَمَرَ بِبَيْعِ الْخَادِمِ وَإِخْرَاجِي مِنَ الدَّارِ .

۲۰ - إسحاق قال : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الشَّائِبِيُّ قَالَ : نَاطَرْتُ رَجُلًا مِنَ النَّوَيْبَةِ بِالْأَهْوَازِ ، ثُمَّ قَدِمْتُ سَرَّ مَنْ رَأَى وَقَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ فَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَيَّ بَابِ أَحْمَدَ ابْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو عُمَرَ عليه السلام مِنْ دَارِ الْعَامَةِ يَوْمَ الْمَوْكِبِ : فَظَنَرْتُ إِلَيْهِ وَأَشَارَ بِسَبَاحَتِهِ وَأَحَدٌ أَحَدٌ قَرَدٌ ، فَسَقَطَتْ مَغْشِبًا عَلَيَّ .

۲۱ - إسحاق ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عُمَرَ عليه السلام يَوْمًا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَسْوَعُ بِهِ خَاتَمًا أَتَبَرَّكَ بِهِ ، فَجَلَسْتُ وَأَنْسَبْتُ مَا جِئْتُ لَهُ ، فَلَمَّا وَدَّعْتُ وَنَهَضْتُ رَمَى إِلَيَّ بِالْخَاتَمِ فَقَالَ : أَرَدْتَ فِضَّةً فَأَعْطَيْنَاكَ خَاتَمًا رَيْحَتِ الْعَصَى وَالْكَرَا ، هُنَاكَ اللَّهُ يَا أَبَا هَاشِمِ ، فَقَالَ : يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللَّهِ وَإِمَامِي الَّذِي أَدِينُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ ، فَقَالَ : عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا هَاشِمِ .

آنحضرت اتاقی داشت و خدمتگزاری سفید پوست همراه او بود ، وکیل خواست بر خدمتگزار سوار شود [او را بر خود سوار کند] خادم گفت : نمیپذیرم ، جز اینکه برایم شراب آوری ، وکیل با زرنگی شرابی بدست آورد و نزد او برد ، و میان او و حضرت امی محمد علیه السلام سدر اتاق بسته بود .

وکیل گوید : ناگاه من متوجه شدم و دیدم درها باز میشود تا خودش تشریف آورد و در اتاق ایستاد و فرمود : آهای ! از خدا پروا کنید ، از خدا بترسید ؛ و چون صبح شد ، دستور داد خادم را بفرودشد و مرا از خانه بیرون کنند

۲۰ - محمد بن ربیع شامی گوید : با مردی از تنویه (قائلین بدو خدا) داهواز مباحثه کردم ، سپس به سامره رفتم و بعضی از سخنان او بدلم چسبیده بود ، روز بارعام خلیفه بود . من در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد علیه السلام از اتاق عمومی وارد شد ، بمن نگرست و با انگشت سبابه اش اشاره فرمود : « یکتاست ، یکتاست ، فرد است » من بیهوش شدم و افتادم .

۲۱ - ابو هاشم جعفری گوید : روزی خدمت حضرت ابو محمد علیه السلام رسیدم و در نظر داشتم که قدری نقره از آنحضرت بگیرم تا از نظر تبرک با آن انگشتری بسازم ، خدمتش نشستم ، ولی فراموش کردم که برای چه آمده بودم ، چون خدا حافظی کردم و برخاستم ، انگشترش را سوی من انداخت و فرمود : تو نقره میخواستی و ما انگشتر بتو دادیم ، نکین و مزدش را هم سود بردی ، گوارایت باد ، ای اباهاشم !

عرض کردم : آقای من ! گواهی دهم که تو ولی خدا و امام من هستی که با اطاعت از شما دینداری خدا میکند . فرمود : خدا ترا بیامرزد ، ای اباهاشم !

۲۲ - إسحاق قال : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَبُو الْعَبْنَاءِ الْهَاشِمِيُّ مَوْلَى عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتَاقَهُ قَالَ : كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْطَشُ وَأَنَا عِنْدَهُ فَأَجِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَيَقُولُ : يَا غُلَامُ ! اسْقِهِ وَرَبِّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ فَأَفَكَّرْتُ فِي ذَلِكَ فَيَقُولُ : يَا غُلَامُ ! ذَابَتْهُ

۲۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَفَّارِ قَالَ : دَخَلَ الْمُبَاسِيُونَ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ وَدَخَلَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ مِنَ الْمُتَحَرِّفِينَ عَنْ هَذِهِ التَّاحِيَةِ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ مَا حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحُ : وَ مَا أَصْنَعُ؟ قَدْ وَكَلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشْرَارٍ مَنْ قَدَّرْتُ عَلَيْهِ ، فَقَدْ ضَارَا مِنَ الْعِبَادَةِ وَالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ إِلَى أَمْرِ عَظِيمٍ ، فَقُلْتُ لَهُمَا : مَا فِيهِ؟ فَقَالَا : مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ ، لَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَتَشَاغَلُ وَإِذَا نَظَرَ نَا إِلَيْهِ اذْتَعَدَّتْ قَرَائِصُنَا وَ يَدَاخِلُنَا مَا لَا تَمْلِكُهُ مِنْ أَنْفُسِنَا ، فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ انصرفوا خائبين .

﴿ ۱۳۲۵ ﴾ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفِ قَالَ : حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصَارَى أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيَّ يَوْمًا فِي وَقْتِ صَلَاةِ الظُّهْرِ ، فَقَالَ لِي : أَفْصِدْ هَذَا الْعِرْقَ قَالَ : وَ نَاوَلَنِي عِرْقًا لَمْ أَقْمَهُ مِنَ الْعُرُوقِ

۲۲ - محمد بن قاسم گوید : هر گاه خدمت حضرت ابی محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ میرسد و تشنه بسودم ، عظمتش مانع میشد که در خدمتش آب بخوام ، او میفرمود : غلام ! برایش آب بیاور .
و بسا میشد که با خود می گفتم ، حرکت کنم و در آن اندیشه بسودم که می فرمود : غلام ! مرکبش را حاضر کن .

۲۳ - زمانیکه حضرت ابو محمد علیه السلام (نزد صالح بن وصیف ترکی ، پیشکار و اختیار دار مهندی هاشمی) در زندان بود ، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانیکه از ناحیه اهلبیت منحرف بودند نزد صالح رفتند (تا باو سفارش کنند درباره حضرت سخنگیری کند) صالح گفت . من چکنم ، دو نفر از نانجیب ترین مردانی را که میتوانستم پیدا کنم ، بر او گماشتم ، آندو نفر (در اثر مشاهده رفتار حضرت) از لحاظ عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند ، من با ندو نفر گفتم : در آنچه خصلت است ؟ گفتند : چه میگوئی درباره مردیکه روزها روزه میگیرد و تمام شب عبادت میکند ، نه سخن میگوید و نه بچیزی سرگرم میشود چون باو نگاه میکنیم ، رگهای گردن ما می لرزد و حالی پها دست میدهد که نمیتوانیم خود را تکه داریم چون چنین شنیدند ، نومید برگشتند .

۲۴ - رگ زنی نصرانی گوید : روزی هنگام نماز ظهر امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا خواست و فرمود : این رگ را بزن ، و رگی بدست من داد که آنرا از رگهاییکه زده میشود نمیشناختم ، با خود گفتم : امری شگفت تر از این ندیده ام ، پس دستور میدهد : هنگام ظهر رگ بزنم ، در صورتیکه وقت رگ زدن نیست

الَّتِي تَقْصِدُ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : مَا رَأَيْتُ أَمْرًا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا يَأْمُرُنِي أَنْ أَقْصِدَ فِي وَاقْتِ الظَّهِيرِ
وَلَيْسَ بِوَقْتِ قَصْدِ وَالثَّانِيَةُ عِرْقٌ لِأَقْمُهُ ، ثُمَّ قَالَ لِي : انْتَظِرْ وَكُنْ فِي الدَّارِ ، فَلَمَّا أَمْسَى دَعَانِي
وَقَالَ لِي : سَرَّحَ الدَّمَ فَسَرَّحْتُ ثُمَّ قَالَ لِي : أَمْسِكْ فَأَمْسَكْتُ ، ثُمَّ قَالَ لِي : كُنْ فِي الدَّارِ ،
فَلَمَّا كَانَ نِصْفَ اللَّيْلِ أُرْسِلَ إِلَيَّ وَقَالَ لِي : سَرَّحَ الدَّمَ قَالَ : فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِي الْأَوَّلِ
وَكَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ قَالَ : فَسَرَّحْتُ فَحَرَّجْتُ دَمٌ أَبْيَضٌ كَأَنَّه الْمِلْحُ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ لِي : احْسِنْ قَالَ :
فَحَبَسْتُ قَالَ : ثُمَّ قَالَ : كُنْ فِي الدَّارِ ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَمَرْتُ قَهْرْمَانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ فَأَخَذْتُهَا
وَخَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِشُوعَ النَّصْرَانِي فَقَعَمْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ : فَقَالَ لِي : وَاللَّهِ مَا أَقْبَمُ
مَا تَقُولُ وَلَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الطَّبِّ وَلَا قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ وَلَا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنَا أَعْلَمُ بِكُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ
مِنْ فُلَانٍ الْفَارِسِيِّ فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ قَالَ : فَأَكْتَرَيْتُ رُوزِقًا إِلَى الْبَصْرَةِ وَأَتَيْتُ الْأَهْوَاذَ ثُمَّ صَرْتُ إِلَى
فَارِسَ إِلَى صَاحِبِي فَأَخْبَرْتُهُ الْحَبْرَ قَالَ : فَقَالَ لِي : أَنْظِرْ نِي أَيَّامًا فَأَنْظِرْتُهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِيًا قَالَ : فَقَالَ
لِي : إِنَّ هَذَا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنَ هَذَا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً

۲۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَجْرٍ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْكُو
عَبْدَ الْعَزِيزِيِّنَ دُونَ وَيزِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : أَمَا عَبْدُ الْعَزِيزِيِّ فَقَدْ كَفَيْتَهُ وَأَمَا يَزِيدُ فَإِنَّ

و دیگر اینکه رگی را که نیشناسم بمن مینماید .

سپس فرمود : در همین خانه منتظر باش ، چون شب شد ، مرا خواست و فرمود : خون را باز کن ، باز
کردم ، سپس فرمود : ببند ، بستم ، فرمود : در همین خانه باش ، چون نصف شب شد ، مرا خواست و
فرمود : خون را باز کن ، من بیشتر از بار اول در شکفت شدم ولی نخواستم از آن حضرت سؤال کنم . چون
باز کردم ، خون سفیدی مانند نمک ، بیرون آمد ، سپس فرمود : ببند ، آنرا بستم ، باز فرمود : در خانه
باش ، چون صبح شد ، بوکیل خرجش دستور داد ۳ اشرفی بمن بدهد . من گرفتم و بیرون آمدم تا نزد ابن
بختیشوع نصرانی رسیدم ، داستان را با او گزارش دادم .

او گفت : بخدا من نمیفهمم توجه میگوئی ؟ در علم طب چنین چیزی سراغ ندارم و در کتابی هم
نخوانده‌ام . من در این عسر کسی را از فلان مرد فارسی دانایتر بکتاب نصرانیت نمی‌دانم ، نزد او برد . من
قایمی تا بصره کرایه کردم و باهواز آمدم ، از آنجا بشیراز نزد او رفتم و گزارش را برای او گفتم ، گفت
چند روز بمن مهلت بده ، مهلتش دادم ، سپس خواهان پاسخ نزدش رفتم . بمن گفت ، امری را که از این
مرد نقل میکنی ، حضرت مسیح یکبار در دوران عمرش انجام داده است .

۲۵ - محمد بن حجر بحضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوشت و از عبدالعزیز بن دلف و یزید بن عبدالله
شکایت کرد ، امام در پاسخش نوشت : اما شر عبدالعزیز از تو بر کنار شد و اما یزید ، ترا یا اونزد خدامقامی

لك وله مقاماً بين يدي الله. فمات عبد العزيز وقتل يزيد محمد بن حنبل
 ۲۶ - علي بن محمد، عن بعض أصحابنا قال: سلم أبو محمد عليه السلام إلى يحرير فكان يصتق
 عليه ويؤذيه قال: فقالت له امرأته: ويحك اتق الله، لا تدري من في منزلك؟ وعرفته صلاحه
 وقالت: إني أخاف عليك منه، فقال لا زمينه بين السباع، ثم فعل ذلك يدقوني عليه السلام قائماً
 يصلي وهي حوله.
 ۲۷ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق قال: دخلت على أبي محمد عليه السلام فسألته
 أن يكتب لي نظر إلى خطه فأعرفه إذا ورد، فقال: نعم، ثم قال: يا أحمد إن الخط سيخلك
 عليك من بين القلم الغليظ إلى القلم الدقيق فلا تشكرن، ثم دعا بالدواة فكتبت وجعل يستمد
 إلى مجرى الدواة فقلت في نفسي وهو يكتب: استوهبه القلم الذي كتب به، فلما فرغ من
 الكتابة أقبل يحد ثوبي وهو يمسح القلم بمندبل الدواة ساعة، ثم قال: هالك يا أحمد! فناولني،
 فقلت: جعلت فداك إني مفتن لشيء يصيبني في نفسي وقد أردت أن أسأل أباك فلم يقض لي ذلك،
 فقال: وما هو يا أحمد؟ فقلت: ياسيدي روي لنا عن آبائك أن نوم الأنبياء على أقميتهم ونوم
 المؤمنين على أيمانهم ونوم المنافقين على شمالكهم ونوم الشياطين على وجوههم، فقال عليه السلام:

است (برای دادخواهی) سپس عبدالعزیز بمرید ویزید محمد بن حجر را بکشت .

۲۶ - حضرت ابو محمد عليه السلام را به تحریر (که گویا مستخدم باغ وحش بوده) سپردند (تا نزد او
 زندانی باشد) او بر حضرت سخت می گرفت و اذیتش میکرد ، زش باو گفت ، وای بر تو ، از خدا بترس ،
 نمیدانی چه شخصی در منزل تو است ؟ و شایستگی حضرت را برای اویان کرد و گفت : من درباره او بر تو
 نگرانم ، مردگفت : او را میان درندگان میاندازم و همین کار را هم کرد . امام عليه السلام را دیدند بنماز
 ایستاده و درندگان گرد او هستند .

۲۷ - احمد بن اسحاق گوید : خدمت حضرت ابی محمد عليه السلام رسیدم و درخواست کردم چیزی بنویسد
 که من خطش را به بیتم تا هر وقت دیدم بشناسم ، فرمود : بسیار خوب ، سپس فرمود : ای احمد ! خط با قلم
 درشت و ریز در نظرت مختلف مینماید ، میباید بشک اقی (اسلوب خط را ببین نه ریز و درشتیش را) آنگاه
 دوات طلبید و خط نوشت و مرکب را از ته دوات برش میکشید ، وقتی مینوشت با خود گفتم: تقاضا میکنم
 قلمی را که با آن مینویسد ، بمن ببخشد ، چون از نوشتن فارغ شد ، با من حرف میزد و تا مدتی قلم را با
 دستمالش پاک میکرد ، سپس فرمود : بگیر ، ای احمد ! و قلم را بمن داد .

گفتم : قربانت کردم ، مطلبی در دل دارم که بخاطر آن اندوهگینم ، میخواستم آنرا از پدشما
 پرسم ، پیش آمد نکرد ، فرمود : ای احمد! چیست آن ؟ عرض کردم : آقای من ! از پدران شما برای ما
 روایت کرده اند که : خوابیدن پیشبران بر پشت و خوابیدن مؤمنین بجانب راست و خوابیدن منافقین بجانب
 چپ و خوابیدن شیاطین بر واقعاده و دمر است .

كَذَلِكَ هُوَ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمَكِّنُنِي وَلَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا؛ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ: ادْخُلْ يَدَكَ تَحْتَ يَمَانِيكَ فَأَدْخُلْهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ يَمَانِيهِ وَأَدْخَلَهَا تَحْتَ يَمَانِي، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ وَيَدِهِ الْبَيْسَرَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ أَحْمَدُ: فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مُنْذُ فَعَلَ ذَلِكَ بِي ﷺ وَمَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصَلًا

(بَابُ)

مَوْلِدِ الصَّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وُلِدَ ﷺ لِلنِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ .

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّعْرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي عُمَرَ ﷺ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ: هَذَا جَزَاءُ مَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ، زَعَمَ أَنَّهُ يُقْتَلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقَبٌ فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ: وَوُلِدَ لَهُ وَوُلِدَ لَهَا سَمَاءُ م م ح م د، سَنَةَ سِتِّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ .

۲- (۱۳۵۰) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ - مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ - عَنْ صَوِّءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ زُجَلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَاءُ، قَالَ: أَتَيْتُ سُرًّا مَنْ رَأَى وَلَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ فَدَعَانِي

فرمود: جنین است. عرض کردم: آقای من! من هر چه کوشش میکنم بدست راست بخوابم، ممکن نمیشود و خواب نمیبرد، حضرت ساعتی سکوت نمود، سپس فرمود: احمد! نزدیک من بیا. نزدیکش رفتم، فرمود: دستت را زیر لباست بیا، من بردم. آنکاه دست خود را از زیر جامه اش در آورد و زیر جامه من کرد و با دست راست خود بپهلوی چپ من و با دست چپ خود بپهلوی راست من کشید. تا سه بار. احمد گوید از آن زمان که با من چنان کرد، نتوانستم بپهلوی چپ بخوابم و ابدأ بر آن پهلوی خوابم نمیبرد.

۱۵ زندگانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام

آنحضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد شده است.

۱- احمد بن محمد گوید: هنگامیکه زبیری کشته شد، این مکتوب از جانب امام حسن عسکری ﷺ بیرون آمد: «اینست مجازات کسیکه برخدا نسبت باولیاش دروغ بزند، او گمان کرد که مرا خواهد کشت و تسلیم قطع میشود، چگونه قدرت خدا را مشاهده کرد؟ و برای او پسری متولد شد که او را م م ح م د، نام گذاشت، در سال ۲۵۶ (بحدیث ۸۵۸ رجوع شود).

۲- (این روایت بشماره ۸۵۹ در ص ۱۱۹ همین جلد گذشت و در آنجا ترجمه شد، در اینجا

تکرار نمیکنیم.)

مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ قَالَ لِي : يَا أَبَا فَلَانٍ كَيْفَ خَالَكَ ؟ ثُمَّ قَالَ لِي : أَقْعَدُ
يَا فَلَانُ ، ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ رِجَالٍ وَنِسَاءٍ مِنْ أَهْلِي ، ثُمَّ قَالَ لِي : مَا الَّذِي أَقْعَمَكَ ؟ قُلْتُ :
رَغَبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ ، قَالَ : فَقَالَ : فَالزَّيْمُ الدَّارُ قَالَ : فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي
لَهُمُ الحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَكُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرَّجَالِ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا
وَهُوَ فِي دَارِ الرَّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي البَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ ، فَلَمْ أَجِزْ أَنْ أَخْرُجَ
وَلَا أَدْخُلُ ، فَخَرَجْتُ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مَغْطِيٌّ ثُمَّ نَادَانِي إِذْ دَخَلْتُ فَدَخَلْتُ وَنَادَى الجَارِيَةُ
فَرَجَعْتُ فَقَالَ لَهَا : اكشِفي عَمَّا مَعَكَ فَكَشَفْتُ عَنْ غَلامٍ أبيضَ حَسَنَ الوَجْهِ وَكَشَفْتُ عَنْ بَطْنِهِ
فَإِذَا شَعْرٌ نَابَتْ مِنْ لَبْتِهِ إِلَى سُرِّهِ أَحْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ ، فَقَالَ : هَذَا صَاحِبُكُمْ ، ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ
فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ صَوْبُ بْنُ عَلِيٍّ : قُلْتُ لِلْفَارِسِيِّ : كَمْ كُنْتُ
تَقْدِرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ ؟ قَالَ : سِتِّينَ قَالَ العَبْدِيُّ : قُلْتُ لِيَصْوَبُ : كَمْ تَقْدِرُ لَهُ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَرْبَعَ
عَشْرَةَ سَنَةً ، قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَنَحْنُ نَقْدِرُ لَهُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

۳- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا القُمِيِّينَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ العَامِرِيِّ ، عَنْ أَبِي
سَعِيدٍ غَانِمِ الهِنْدِيِّ قَالَ : كُنْتُ بِمَدِينَةِ الهِنْدِ المَعْرُوفَةِ بِقَشْمِيرِ الدَّاخِلَةِ وَأَصْحَابٌ لِي يَقْعُدُونَ
عَلَى كِرَاسِيٍّ عَنْ يَمِينِ المَلِكِ ، أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الكِتَابَ الأَرْبَعَةَ : التَّوْرَةَ وَ الأِنْجِيلَ
وَ الرَّبَّ بَوْرَ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ ، تَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ وَ تُنْقِضُهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ تُنْقِضُهُمْ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ ،
يَفْرَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا المَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ ، فَتَجَارِينَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقُلْنَا : هَذَا النَّبِيُّ المَذْكُورُ
فِي الكِتَابِ فَذَ حَفِي عَلَيْنَا أَمْرُهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الفَحْصُ عَنْهُ وَ طَلَبُ أَثَرِهِ وَ اتِّعَاقُ رَأْيِنَا وَ تَوَافُقُنَا عَلَى
أَنْ أَخْرُجَ فَأَرْتَادِلَهُمْ ، فَخَرَجْتُ وَمَعِيَ مَالٌ جَلِيلٌ ، فِيسَرْتُ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ كَابِلٍ ،

۳- ابوسعید غانم ہندی گوید : من در یکی از شهرهای ہندوستان کہ بکشمیر داخلہ (۱) معروفست

بودم ورفقای داشتم کہ کرسی نشین دست راست سلطان بودند ، آنها ۴۰ مرد بودند ، ہمگی چہار کتاب
معروف : تورات ، انجیل ، زبور ، صحف ابراہیم را مطالعہ میکردند ، من و آنها میان مردم قضاوت
میکردیم و مسائل دینشانرا بآنها تعلیم نمودہ ، راجع بحلال و حرامشان فتوی میدادیم و خود سلطان و مردم
دیگر ، در این امور بما رو میآوردند ، روزی نام رسول خدا را مطرح کردیم : این پیمبری کہ نامش
در کتب است ، ما از وضوح اطلاع نداریم ، لازمست در این بارہ جستجو کنیم و دنبالش برویم ، ہمگی رأی
دادند و توافق کردند کہ من بیرون روم و در جستجوی این امر باشم ، لذا من از کشمیر بیرون آمدم و ہول
بسیاری ہمراہ داشتم ، ۱۲ ماہ راہ رفقم تا نزدیک کابل رسیدم ، مردمی ترک سر راہ بر من گرفتند

(۱) گویا در آن زمان شہر کشمیر دو قسمت بودہ کہ یک قسمت آن را داخلہ میگفتند و بامقصد

اینستکہ در داخل شہر بودم نہ در حومہ و اطرافش .

فَعَرَّضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرُكِ فَقَطَعُوا عَلَيَّ وَأَخَذُوا مَالِي وَجُرِحَتْ جِرَاحَاتٌ شَدِيدَةٌ وَدَفِعْتُ إِلَى مَدِينَةِ كَابُلَ ، فَأَتَقَدَّنِي مَلِكُهَا لَمَّا وَقَفَ عَلَيَّ خَبْرِي إِلَى مَدِينَةِ بَلْجِ وَعَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ ، فَبَلَّغَهُ خَبْرِي وَأَنِّي خَرَجْتُ مُرْتَاداً مِنَ الْهِنْدِ وَتَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ وَنَاطَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَأَصْحَابَ الْكَلَامِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَأَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ وَجَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ فَنَاطَرُونِي فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِي أَطْلُبُ هَذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ ، فَقَالَ لِي : مَنْ هُوَ مَا اسْمُهُ ؟ فَقُلْتُ مُحَمَّدٌ ، فَقَالُوا : هُوَ نَبِينُنَا الَّذِي تَطْلُبُ ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ ، فَأَعْلَمُونِي ، فَقُلْتُ لَهُمْ : أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيٌّ وَلَا أَعْلَمُهُ هَذَا الَّذِي تَصِفُونَ أَمْ لَا فَأَعْلِمُونِي مَوْضِعَهُ لِأَقْصِدَهُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ عِلَامَاتِ عِنْدِي وَدَلَالَاتٍ ، فَإِنْ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي طَلَبْتُ آمَنْتُ بِهِ ، فَقَالُوا : قَدِمْنَا عَلَيْهِ فَقُلْتُ : فَمَنْ وَصِيهِ وَخَلِيفَتُهُ فَقَالُوا : أَبُو بَكْرٍ ، قُلْتُ : فَسَمُّهُ لِي فَإِنَّ هَذِهِ كُنْبَتُهُ ؟ قَالُوا : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَنَسَبُهُ إِلَى قُرَيْشٍ ، قُلْتُ : فَانْسِبُوا لِي مُحَمَّدًا نَبِيَّكُمْ فَسَبَّوهُ لِي ، فَقُلْتُ : لَيْسَ هَذَا صَاحِبِي الَّذِي طَلَبْتُ ، صَاحِبِي الَّذِي أَطْلُبُهُ خَلِيفَتُهُ ، أَخُوهُ فِي الدِّينِ وَأَبْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ وَرَوْحُ ابْنَتِهِ وَابْنُ أُمِّهِ ، لَيْسَ لِهَذَا النَّبِيِّ دَرِيَّةٌ عَلَى الْأَرْضِ غَيْرُ وَلَدِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ ، قَالَ :

و پولم را بردند و جراحات سختی بمن زدند و بشهر کابلم بردند . سلطان آنجا چون گزارش مرادانسته بشهر بلخ فرستاد و سلطان آنجا در آنزمان ، داود بن عباس بن ابی اسود بود ، درباره من باو خبر دادند که : من از هندوستان به جستجوی دین بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته‌ام و با فقهاء و متکلمین مباحثه کرده‌ام .

داود بن عباس دنبال فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد : و دانشمندان را گرد آورد تا با من مباحثه کنند ، من با آنها گفتم : من از شهر خود خارج شده ، در جستجوی پیغمبری میباشم که نامش را در کتابها دیده‌ام . گفتند : او کیست و نامش چیست ؟ گفتم : محمد است . گفتند : او پیغمبر ماست که تودر جستجوی هستی ، سپس شرایع او را از آنها پرسیدم ، آنها مرا آگاه ساختند .

با آنها گفتم : من میدانم که محمد پیغمبر است ولی نمیدانم او همین کسی است که شما معرفی میکنید یا نه ؟ شما محل او را بمن نشان دهید تا نزدش روم و از نشانهها و دلیلهائی که میدانم از او ببرم ، اگر همان کسی بود که او را میجویم باو ایمان آورم . گفتند : او وفات کرده است سلی الله علیه و آله . گفتم : جانشین و وصی او کیست ؟ گفتند : ابوبکر است . گفتم : این که کتبه او است ، نامش را بگوئید ، گفتند : عبدالله ابن عثمان است و او را بقریش منسوب ساختند . گفتم : نسب پیغمبر خود محمد را برایم بگوئید ، آنها نسب او را گفتند ، گفتم : این شخص ، آن که من میجویم نیست . آن که من در طلبش هستم ، جانشین او ، برادر دینی او و پسر عموی نسبی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان (نوادگان) اوست ، و آن پیغمبر

فَوَبَّوْا بِي وَقَالُوا: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ هَذَا قَدْ حَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ هَذَا حَلَالُ الدَّمِ، فَقُلْتُ لَهُمْ: يَا قَوْمُ أَنَا رَجُلٌ مَعِيَ دِينٌ مُمْتَسِكٌ بِهِ لَا أَدْرِي مَا هُوَ أَقْوَى مِنْهُ، إِنِّي وَجَدْتُ صِفَةَ هَذَا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَيَّ أَنْبِيَائِهِ وَإِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَمِنَ الْعَرَبِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ طَلَبًا لَهُ، فَلَمَّا فَخَّصْتُ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ الْمَوْصُوفَ فِي الْكُتُبِ فَكَفَّوْا عَنِّي وَبَعَثَ الْعَامِلُ إِلَى رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيْبٍ فَدَعَا، فَقَالَ لَهُ: نَاطِرُ هَذَا الرَّجُلِ الْهِنْدِيِّ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ عِنْدَكَ الْفَقِيهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَهُمْ أَعْلَمُ وَابْصُرْ بِمَنَاطِرِهِ، فَقَالَ لَهُ: نَاطِرُهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ وَاحِلٌ بِهِ وَالطُّفُّ لَهُ، فَقَالَ لِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيْبٍ بَعْدَمَا فَاوَضْتُهُ: إِنَّ صَاحِبَكَ الَّذِي تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي وَصَفَهُ هُوَذَا، وَ لَيْسَ الْأَمْرُ فِي خَلِيفَتِهِ كَمَا قَالُوا، هَذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَوَصِيهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ رَوْحٌ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَابْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ غَانِمُ أَبُو سَعِيدٍ: فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا الَّذِي تَطْلُبْتُ، فَاَنْصَرَفْتُ إِلَى دَاوُدَ بْنِ الْعَبَّاسِ فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! وَجَدْتُ مَا تَطْلُبْتُ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: فَبَرَّ نَبِيٌّ وَوَصَلَنِي، وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ

رادر روی زمین، نسلی جز فرزندان مردیکه خلیفه اوست نمیباشد، ناگاه همه بر من تاختند و گفتند: ای

امیر! این مرد از شرک بیرون آمده و بسوی کفر رفته و خون او حلال است.

من بآنها گفتم: ای مردم! من برای خود دینی دارم که بدان گرویده‌ام و تا محکمتر از آن را

نیام از آن دست برندارم، من اوصاف این مرد رادر کتابهاییکه خدا بر پیشمیرانش نازل کرده دیده‌ام و

از کشور هندوستان و عزتیکه در آنجا داشتم بیرون آمده در جستجوی او برآمدم، و چون از پیغمبریکه

شما برایم ذکر نمودید تجسس کردم، دیدم او آن پیغمبری که در کتابها معرفی کرده‌اند نیست، از من

دست بردارید.

حاکم آنجا نزد مردی فرستاد که نامش حسین بن اشکیب بود او را حاضر کرد، آنکاه باو گفت

با این مرد هندی مباحثه کن، حسین گفت: خدا اصلاحت کند. در این مجلس فقها و دانشمندان هستند که

برای مباحثه با او، از من داناتر و بیناترند، گفت: هر چه من میگویم بپذیر، با او در خلوت مباحثه کن و

باو مهربانی نما.

پس از آنکه با حسین بن اشکیب گفتگو کردم، گفت: کسی را که تو در جستجویش هستی همان

پیغمبر است که اینها معرفی کردند، ولی موضوع جانشینش چنانکه اینها گفتند نیست. این پیغمبر نامش محمد

ابن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب، شوهر فاطمه دختر محمد

و پدر حسن و حسین نوادگان محمد میباشد.

غانم ابوسعید گوید: من گفتم: الله اکبر اینست کسی که من در جستجویش هستم، سپس بسوی

تَقَدَّمَهُ ، قَالَ : فَمَصَّيْتُ إِلَيْهِ حَتَّى آنَسْتُ بِهِ وَفَمَّهَنِي فِيمَا أَحْتَجُّتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ
 الْفَرَائِضِ ، قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّا نَقْرَأُ فِي كِتَابِنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لِأَنِّي بَعْدَهُ وَإِنَّ الْأَمْرَ
 مِنْ بَعْدِهِ إِلَى وَصِيهِ وَوَارِثِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ ، لَا يَزَالُ أَمْرُ اللَّهِ
 جَارِيًا فِي أَعْقَابِهِمْ حَتَّى تَنْقُضِيَ الدُّنْيَا ، فَمَنْ وَصِيٌّ وَصِيٌّ مُحَمَّدٌ ؟ قَالَ : الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا
 مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ثُمَّ سَأَلَ الْأَمْرَ فِي الْوَصِيَّةِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَعْلَمَنِي مَا حَدَّثْتُ ،
 فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا طَلَبُ النَّاحِيَةِ فَوَافِي قَوْمٍ وَقَعَدَ مَعَ أَصْحَابِنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ
 وَخَرَجَ مَعَهُمْ حَتَّى وَاغَى بَغْدَادَ وَمَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السُّنَدِ كَانَ صَحْبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ ، قَالَ :
 فَحَدَّثَنِي غَانِمٌ قَالَ : وَأَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِي بَعْضَ أَخْلَاقِهِ فَهَجَرْتُهُ ، وَخَرَجْتُ حَتَّى سَرْتُ إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ
 أَتَيْتُهَا لِلصَّلَاةِ وَأُصَلِّيْتُ وَابْنِي لَوَاقِفٌ مُتَّفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لَطَلَبِهِ إِذَا بَاتَ قَدْ أَتَانِي فَقَالَ : أَنْتَ
 فُلَانٌ ؟ - اسْمُهُ بِالْهِنْدِ - فَقُلْتُ : نَعَمْ فَقَالَ : أَحِبَّ مَوْلَاكَ فَمَصَّيْتُ مَعَهُ فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِي الطَّرِيقَ
 حَتَّى أَتَى ذَارًا وَبُسْتَانًا فَإِذَا أَنَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ فَقَالَ : مَرْحَبًا يَا فُلَانُ - بِكَلَامِ الْهِنْدِ - كَيْفَ

داود بن عباس بازگشتم و گفتم : ای امیر : آنچه را میجستم پیدا کردم . و من گواهی دهم که مبعودی جز
 خدا نیست و محمد رسول اوست ، او با من خوشرفتاری و احسان کرد و بحسین گفت : از اود لجبوی کن .
 من بسوی او رفتم و با او انس گرفتم ، او هم نماز و روزه و فرائض را که مورد نیازم بود ، بمن تعلیم نمود
 با و گفتم ، مادر کتابهای خود میخوانیم که محمد سلی الله علیه و آله آخرین پیغمبران بوده پس از او
 پیغمبری نیاید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و جانشین بعد از اوست ، سپس با وصی پس از وصی دیگر
 و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاریست تا دنیا تمام شود . پس وصی وصی محمد کیست ؟ گفت : حسن
 و بعد از او حسین فرزندان محمد سلی الله علیه و آله اند ، آنکاه امر وصیت را کشید تا بصاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ
 رسید ، سپس از آنچه پیش آمده (غیبت امام و ستمهای بنی عباس) مرا آگاه ساخت . از آن زمان من مضمودی
 جز جستجوی ناحیه صاحب الزمان را نداشتم .

عامری گوید : سپس او یتم آمد و در سال ۲۶۴ همراه اصحاب ما (شیعیان) شد و با آنها بیرون رفت
 تا ببیند رسید رفیقی از اهل سند همراه او بود که با او هم کیش بود .
 عامری گوید : غانم بمن گفت : من از اخلاق رفیقم خوش نیامد و از او جدا شدم . و رفیق تا بمباسبه
 (قریه‌ای بوده در نهر الملك) رسیدم . مهیای نماز شدم و نماز گزاردم و در باره آنچه در جستجویش برخاسته
 بودم ، میانیدیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت : توفلانی هستی ؟ - واسم هندی مرا گفت - گفتم :
 آری ، گفت : آقایت ترا میخواند ، اجابت کن .
 همراهش رهسپار شدم و او همواره مرا از این کوجه بآن کوجه میبرد تا بخانه پناهی رسید ، حضرت را در

خَالِكٌ؟ وَكَيْفَ حَلَفَتْ فُلَانًا وَفُلَانًا؟ حَتَّى عَدَّ الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ فَسَأَلَنِي عَنْهُمْ وَاحِدًا وَاحِدًا، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارَبْنَا كُلَّ ذَلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ، ثُمَّ قَالَ: أَرَدْتُ أَنْ تَحِجَّ مَعَ أَهْلِ قُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، فَقَالَ: لَا تَحِجَّ مَعَهُمْ وَأَنْصَرِفْ سَنَتِكَ هَذِهِ وَحُجَّ فِي قَابِلٍ، ثُمَّ أَلْفَى إِلَيَّ صُرَّةً كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: اجْعَلْهَا نَقْفَتَكَ وَلَا تَدْخُلْ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى فُلَانٍ سَمَاءُ، وَلَا تَطْلِعْ عَلَيَّ شَيْءٌ وَأَنْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ، ثُمَّ وَأَفَانَا بَعْضُ الْفُتُوخِ فَأَعْلَمُونَا أَنَّ أَصْحَابَنَا أَنْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ وَمَضَى نَحْوَ خُرَّاسَانَ فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ حَجَّ وَأَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّتَيْنِ طَرَفِ خُرَّاسَانَ فَأَقَامَ بِهَا مَدَّةً، ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

۴ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَابَا صِدَامَ وَجَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مَضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ وَأَزَادُوا الْفَحْصَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي الصِّدَامِ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ فَقَالَ لَهُ: أَبُو صِدَامٍ أَخْبَرَهُ هَذِهِ السَّنَةَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ [ابْنُ النَّضْرِ]: إِنِّي أَفْرَعُ فِي الْمَنَامِ وَلَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ وَأَوْصَى إِلَى أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ وَأَوْصَى لِلنَّجَابَةِ بِمَالٍ وَأَمْرُهُ أَنْ لَا يُخْرِجَ شَيْئًا إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلَى يَدِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ قَالَ: فَقَالَ الْحَسَنُ:

آنجا دیدم نشسته است ، بملت هندی فرمود : خوش آمدی ، ای فلان ! حالت چطور است ؟ و فلانی و فلانی که از آنها جدا شدی چگونه بودند ؟ تا جهل نفرشرد و از یکان یکان آنها احوال پرسی کرد ، سپس آنچه در میان ما گذشته بود ، بمن خبر داد و همه اینها بملت هندی بود ، آنکاه فرمود : میخواستی با اهل قم حج گزاری ؟ عرض کردم : آری ، آقای من ! فرمود : امسال با آنها حج مکرار و مراجعت کن ، و سال آینده حج گزار سپس کیسه پولیکه در مقابلش بود ، پیش من انداخت و فرمود : اینرا خرج کن ، و در بغداد نزد فلانی - نامش را برد - مرو ، و باوهیج مگو .

عامری گوید : سپس در قم نزد ما آمد و پس از فتح و پیروزی (رسیدن بمقصود و دیدار امام علیه السلام) بما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند ، و قائم بطرف خراسان رفت ، چون سال آینده شد ، به حج رفت و از خراسان هدیهئی برای ما فرستاد و مدتی در آنجا بود و سپس وفات یافت - خدایش بیامرزد - .

۴ - حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره وجوهی که در دست و کلاه آنحضرت بود سخن میگفتند (که آنها را چه باید کرد ؟) و خواستند جستجو کنند . (تا وصی آنحضرت را پیدا کنند) حسن بن نصر نزد ابی صدام آمد و گفت : من میخواهم حج گزارم ، ابو صدام گفت : امسال را بتأخیر انداز ، حسن گفت : من در خواب میترسم (زیرا خوابهای پریشان میبینم) و ناچار باید بروم ، آنکاه باحمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد (درباره کارهای شخصی و امور مربوط به خانواده اش) و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و باودستور داد که هیچ پولی بکسی ندهد ، مگر با دست خودش و بدست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) پس از آنکه او را کاملا بشناسد .

لَمَّا دَافَيْتُ بَعْدَادَ اِكْتَرَيْتُ ذَارًا فَنَزَلَتْهَا فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِشِيَابٍ وَ دَنَانِيرَ وَ حَلْفَهَا عِنْدِي
فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا؟ قَالَ هُوَ مَا تَرَى، ثُمَّ جَاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِهَا وَ آخَرُ حَتَّى كَبَسُوا الدَّارَ، ثُمَّ جَاءَنِي
أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ فَتَمَجَّجْتُ وَ بَقِيتُ مُتَفَكِّرًا فَوَدِدْتُ عَلَيَّ رُفْعَةَ الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَضَى
مِنَ النَّهَارِ كَذَا وَ كَذَا فَاحْمِلْ مَا مَعَكَ، فَرَحَلْتُ وَ حَمَلْتُ مَا مَعِيَ وَ فِي الطَّرِيقِ صَعْلُوكٌ يَقَطَعُ
الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلًا فَاجْتَزَيْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَمَنِي اللَّهُ مِنْهُ فَوَافَيْتُ الْمَسْكَرَ وَ نَزَلْتُ، فَوَدِدْتُ عَلَيَّ
رُفْعَةَ أَنْ أَحْمِلَ مَا مَعَكَ فَعَبَيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَّالِينَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ الدِّهْلِيْزَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدٌ قَائِمٌ فَقَالَ:
أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ وَ دَخَلْتُ بَيْتًا وَ فَرَعْتُ صِنَانَ
الْحَمَّالِينَ وَ إِذَا فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ حُبْرٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِينَ رَغِيْفَيْنِ وَ أُخْرِجُوا
وَ إِذَا بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ قَنُودِيْتُ مِنْهُ: يَا حَسَنُ بْنُ النَّضْرِ! أَحْمِدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ وَ لَا
تَشْكُرَنَّ، فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنْكَ شَكَّكَتَ وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ تَوْبِينَ وَ قَالَ: خُذْهَا فَسْتَحْتَنَاجِ إِلَيْهِمَا
فَأَخَذْتُهُمَا وَ حَرَجْتُ، قَالَ سَعْدُ: فَأَنْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ وَ مَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ كَفِينَ
فِي التَّوْبِينَ

۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرِيَّادَ قَالَ:

حسن گوید: چون ببغداد رسیدم، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم، یکی از وکلاء نزد من
آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت، گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که مبینی، بعد
از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد، سپس احمد بن اسحاق هم هرچه نزدش بود
آورد، من بفکر فرو رفته بودم که ناگهان نامه آنمرد (صاحب الزمان) عَلَيْهِ السَّلَامُ بمن رسید که: وقتی فلان
مقدار از روز گذشت، آنچه نزدت هست بیاور، من هرچه داشتم برداشتم و رهسپار شدم.
در میان راه دزدی راهزن با ۶۰ نفر همراهش بودند. ولی من از آنها گذشتم و خدا مرا از شر او
نکهداری فرمود تا بسامره رسیدم و فرود آمدم، نامه‌ای بمن رسید که هرچه همراه داری بیاور، من آنچه
داشتم در سید سردار باربرها نهادم: چون بدهلِیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده
است، گفت: حسن بن نصر توئی؟ گفتم: آری، گفت: وارد شو، من وارد منزل شدم و با تاقی رقوم و
سبد را خالی کردم. در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم، بهر یک از باربرها دو کرده نان داد و آنها را بیرون
کرد، آنگاه دیدم از اتاقیکه پرده‌ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: حسن بن نصر برای
منتی که خدا بر تو نهاد، (که امام خود را شناختی و حقش را باورسایندی) او را شکر کن و شك منما،
شیطان دوست دارد که تو شك کنی، و دوجامه بمن داد و گفت: اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد
آنها را گرفتم و بیرون آمدم. سعد گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان در گذشت و در آندو
جامه کفن شد.

شَكَكَتْ عِنْدَ مُضَيِّ أَبِي عُمَرَ رضی الله عنه وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٍ جَابِلٍ، فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَرَحَتْ مَمَّهُ مُشْتِعًا، فَوَعَكَ وَعَكَاشِدِيدًا، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! رُدَّنِي، فَهُوَ الْمَوْتُ وَقَالَ لِي: اتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ وَأَوْصِي إِلَيَّ فَمَاتَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَكُنْ أَبِي كَيُوصِي بِشَيْءٍ غَيْرِ صَاحِبِهِ، أَحْمِلُ هَذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ أَكْتَرِي ذَارًا عَلَى الشَّطِّ وَلَا خَيْرَ أَحَدًا بِشَيْءٍ وَإِنْ وَصَحَ لِي شَيْءٌ كَوُضُوحِهِ [فِي] أَيَّامِ أَبِي عُمَرَ رضی الله عنه أَنْفَعْتُهُ وَإِلَّا قَصَفْتُ بِهِ، فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ وَكَتَرْتُ ذَارًا عَلَى الشَّطِّ وَبَقَيْتُ أَيَّامًا، فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيهَا: يَا مُحَمَّدُ! مَعَكَ كَذَا وَكَذَا فِي حَوْفٍ كَذَا وَكَذَا، حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِيَ مِمَّا لَمْ أَحِطْ بِهِ عِلْمًا فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَبَقَيْتُ أَيَّامًا لَا يَرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَانْتَمَمْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَأَحْمَدَ اللَّهُ.

۶ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ النَّسَائِيِّ قَالَ: أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزَبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ فِيهَا سِوَاؤُ دَهَبٍ، فَفِيكَتُ وَرَدَّ عَلَيَّ السِّوَاؤَ، فَأَمَرْتُ بِكُسْرِهِ، فَكَسَرْتُهُ فَإِذَا فِي وَسْطِهِ مِثْقَالٌ حَدِيدٍ وَنُحَاسٍ أَوْ صُغْرٍ فَأَخْرَجْتُهُ وَأَنْفَعْتُ الدَّهَبَ قَبْلَ.

(۱۳۵۵) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَائِنِيِّ مَوْلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ رضی الله عنه

۵ - محمد بن ابراهیم بن مهزیار گوید: پس از وفات حضرت ابی محمد رضی الله عنه (درباره جانشینش)

بشکافتادم و نزد پدرم مال بسیاری (از سهم امام رضی الله عنه) گرد آمده بود، آنها را برداشت و بکشتی نشست، منم دنبال او رفتم، او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان! مرا برگردان که این بیماری مرگست، آنکاه گفت: درباره این اموال از خدا بنرس و بمن وصیت نمود و سپس وفات کرد.

من با خود گفتم: پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی کند. من این اموال را بمراق میبرم و در آنجا خانه‌ای بالای شط اجاره میکنم و یکس چیز نمیگویم، اگر موضوع برایم آشکار شد، چنانکه [در] زمان امام حسن عسکری رضی الله عنه برایم واضح شد، باو میدهم و گرنه مدتی با آنها خوش میگذرانم. وارد عراق شدم و منزلی بالای شط اجاره کردم، و چند روز آنجا بودم، ناگهان فرستاده‌ای آمد و نامهای همراه داشت که: ای محمد! تو چنین و چنان اموال را در میان چنین و چنان ظروفی همراه داری تا آنجا که همه اموال را که همراه من بود و خودم هم بتفصیل نمیدانستم برایم شرح داد، من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم، کسی سرپسوی من بلند نکرد (و نزد من نیامد) من اندوهگین شدم، سپس نامهای بمن رسید که: ترا بجای پدرت منصوب ساختیم، خدا را شکر کن.

۶ - ابو عبدالله نسائی گوید: چیزهایی از جانب مرزبانان حارثی (بناحیه مقدمه) رسانیدم که در میان آنها دست بند طلائی بود. همه پذیرفته شد و دست بند بمن رد شد و مأمور بشکستنش شدم، من آنرا شکستم و در میاتی چند متقال آهن و مس یا قلع بود، من آنها را خارج ساختم و فرستادم، پذیرفته شد.

۷ - جماعتی از اهل مدینه که از اولاد ایطالاب بودند و عقیده حق داشتند (برای امام حسن عسکری

قَالَ: إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَكَانَتْ الْوَطَائِفُ تَرُدُّ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو نُجَيْدٍ عليه السلام رَجَعَ قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ فَوَرَدَتِ الْوَطَائِفُ عَلَيَّ مِنْ نَبْتٍ مِنْهُمْ عَلَيَّ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ وَقُطِعَ عَنِ الْبَاقِينَ، فَلَا يُذَكَّرُونَ فِي الذَّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۸- عَلِيُّ بْنُ نُجَيْدٍ قَالَ: أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مَالًا فَرَدَّ عَلَيْهِ وَقَبِلَ لَهُ: أُخْرِجْ حَقَّ وُلْدِ عَمِّكَ مِنْهُ وَهُوَ أَرْبَعِمِائَةٌ دِرْهَمٌ وَكَانَ الرَّجُلُ فِي يَدِهِ صَبْعَةٌ لَوْلَدِ عَمِّهِ، فِيهَا شِرْكَهٌ قَدْ حَبَسَهَا عَلَيْهِمْ، فَتَنَظَّرَ فَإِذَا الَّذِي لَوْلَدِ عَمِّهِ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ أَرْبَعِمِائَةٌ دِرْهَمٌ فَأَخْرَجَهَا وَأَنْفَدَ الْبَاقِي فَقَبِلَ.

۹- الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: وُلِدَ لِي عِدَّةٌ يُبَيِّنُ فَكُنْتُ أَكْتُبُ وَ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَلَا يُكْتَبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ، فَمَا تَوَأَكَّلْتُمْ فَلَمَّا وُلِدَ لِي الْحَسَنُ ابْنِي كَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَأُجِبْتُ بِبَعْضِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

۱۰- عَلِيُّ بْنُ نُجَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: [كُنْتُ] خَرَجْتُ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ بَعْدَ إِذْ فَاسْتَأَذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ، فَلَمْ يُؤْذَنَ لِي، فَأَقَمْتُ اثْنَيْ وَعِشْرِينَ يَوْمًا وَقَدْ خَرَجْتَ الْقَافِلَةَ إِلَى التَّهْرَوَانَ، فَأَذِنَ فِي الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَقَبِلَ لِي: أُخْرِجْ فِيهِ، فَخَرَجْتُ وَأَنَا آتِسٌ مِنْ

عليه السلام پسرى قائل بودند که امام دوازدهم است (وحقوق آنها در وقت مبینى بايشان ميرسيد ، چون امام حسن عسکرى عليه السلام درگذشت ، دستمى از ايشان از عقیده فرزند داشتن امام برگشتند سپس حقوق كسانیکه بر عقیده فرزند داشتن امام ثابت بودند ، رسيد وازديگران بریده شد ونامشان از میان برفت .
والحمد لله رب العالمين .

۸- مردى از اهل سواد مالى بناحیه مقدسه رسانيد پذيرفته نشد و باو گفته شد : حق پسر عموهايت كه ۴۰۰ درهم است از اين مال خارج كن ، آنمرد ملكى از عموزادگانى در دست داشت كه در آن شريك بودند و اوحق آنها را نكه داشته بود . چون حساب كرد ، حق عموزادگانى از آنمال همان چهارسددرهم بود ، آنمقدار را بيرون كرد وبقية را فرستاد ، پذيرفته شد .

۹- قاسم بن علاء گوید : خدا چند پسر بمن داد ومن نامه مینوشتم (بناحیه مقدسه) و تقاضای دعا میکردم ، و هیچ جوابی درباره آنها بمن نمیرسید ، لذا همگی مردند ، سپس چون پسر من حسن متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم ، جواب آمد : باقى ميساند والحمد لله .

۱۰- ابو عبدالله بن صالح گوید : سالى از سالها بيبنداد رفتم (و از حضرت قائم عليه السلام) اجازه خارج شدن خواستم ، بمن اجازه فرمود ، بيست و دو روز در آنجا ماندم ، و كاروان هم بسوى نهر روان (چهار فرسنگى بنفداد) رفت ، تا در روز چهارشنبه بمن اجازه خروج داده شد و بمن گفته شد : در اين روز خارج شو ، من بيرون رفتم ولى ما يوس بودم كه بكاروان توانم رسيد ، تا بنهر روان رسيدم ، ديدم كاروان

القافلة أن الحقا، فواقبت النهران والقافلة مقببة، فما كان إلا أن أعلقت حمالي شيئا حتى رحلت القافلة، فرحلت وقد دعاني بالسلامة فلم ألق سواه أو الحمد لله.

۱۱ - علي، عن النضر بن صباح البجلي، عن محمد بن يوسف الشامي قال: خرج بي ناصور على مفعدي قاربه الأبياء وأنفتت عليه مالا فقالوا: لا نعرف له دواء، فكنت زقمة أسأل الدعاء فوقع بي إلي: ألسك الله العافية وجعلك معنا في الدنيا والآخرة، قال: فما أتت علي جمعة حتى عوفيت وصار مثل راحتي، فدعوت طبيا من أصحابنا وأرئته إياه، فقال: ما عرفنا لهذا دواء.

(۱۳۶۰) علي، عن علي بن الحسين البجلي، قال كنت ببغداد فبشأت قافلة للبياني بنين فأردت الخروج معها، فكنت التمس الأذن في ذلك، فخرج: لا تخرج معهم فليس لك في الخروج معهم حيرة وأتم بالكوفة، قال: وأقمت وخرجت القافلة فخرجت عليهم حنظلة فأجناحتهم وكنت أستاذ في ر كوب الماء، فلم يؤذن لي، فسألت عن المرابي التي خرجت في تلك السنة في البحر فما سلم منها مراكب، خرج علينا قوم من الهند يقال لهم البوارج فقطعوا علينا، ورزت العسكر فأتيت الدرب مع المغيب ولم أكلم أحدا ولم أتعرف إلى أحد وأنا

هنوز آنجا است، باندازه ای که شترانم را علوفه دادم، کاروان کوچ کرد، منهم کوچ کردم و آنحضرت برای سلامتی من دعا فرموده بود، منهم بدی ندیدم والحمد لله.

۱۱ - محمد بن یوسف گوید: در نشینگاهم دمل وزخمی پیدا شد (که گویا در این زمان فیستول نام دارد) من آنرا به پزشکان نشان دادم و بولها خرج کردم، همه گفتند: ما دارومی برایش سراغ نداریم، نامه می (بحضرت قائم علیه السلام) نوشتم و تقاضای دعا کردم، آنحضرت بمن نوشت: و خدا ترا لباس عافیت بوشاند و در دنیا و آخرت همراه مادارده بگفته نگذشت که عافیت یافتم و مثل کف دستم شد، پزشکی از رفقای خود را دیدم و با او نشان دادم. گفت: ما برای این دارومی سراغ نداریم (یعنی اذراء معجزه بهبودی یافته است، نه اذراء دوا).

۱۲ - علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد، خواستم با آنها حرکت کنم، بحضرت نامه نوشتم که: استدعا دارم اجازه فرمائی، جواب آمد، با آنها مرو که رفتن با آنها برای تو خیر ندارد، در کوفه بمان، من ماندم و کاروان خارج شد، قبیله حنظله بر آنها تاخت و تارومارشان کرد، باز نامه نوشتم و سفر از راه آب را اجازه خواستم، یمن اجازه فرمود، من راجع بکشنیهاییکه در آنسال اذراء دریا رفته بودند پرسیدم، معلوم شد هیچکدام سالم نرسیده است و جماعتی از دزدان هند که آنها را بپوارج گویند با آنها زده و اموالشرا برده بودند.

من بزیارت سامره رفتم و هنگام غروب نزد در (مقبره امامین علیهما السلام) بودم و با کسی سخن

أصلي في المسجد بعد فراغي من الزيارة إذا بخادمي قد جاءني فقال لي : قم ، فقلت له : إذن إلى أين ؟ فقال لي : إلى المنزل ، قلت : ومن أنا لعلك أرسلت إلى غيري ، فقال : لأمّا أرسلت إلا إليك أنت علي بن الحسين رسول جعفر بن إبراهيم ، فمر بي حتى أنزلني في بيت الحسين بن أحمد ثم ساره ، فلم أدر ما قال له ؛ حتى أتاني جميع ما احتاج إليه وجلست عنده ثلاثة أيام واستأذنته في الزيارة من داخل فاذن لي فزرت ليلاً

۱۳ - الحسن بن الفضل بن يزيد البجلي قال : كتب أبي بخطه كتاباً فورد جوابه ثم كتبت بخطي فورد جوابه ، ثم كتب بخطه رجل من فقهاء أصحابنا ، فلم يرد جوابه فنظرنا فكانت العلة أن الرجل تحوّل قمر مطياً ، قال الحسن بن الفضل : فزرت العراق ووردت طوس وعزمت أن لأخرج إلا عن بيته من أمري ونجاج من حوائجي ، ولو احتجت أن أقيم بها حتى أتصدق قال : وفي خلال ذلك يصبق صدري بالمقام وأخاف أن يقوطني الحج قال : فحدث يوماً إلى محمد بن أحمد أنقاضه فقال لي : صر إلى مسجد كذا وكذا وإنه يلقاك رجل ، قال : فصرت

گفته و هیچ کس شناسایی نداده بودم ، پس از فارغ شدن از زیارت ، در مسجد نماز میخواندم که خادمی آمد و گفت : برخیز ، گفتم : این هنگام بکجا ؟ گفت : بمنزل ، گفتم : من کیستم ؟ شاید ترا نزد دیگری فرستاده اند . گفت : نه ، فقط نزد تو فرستاده اند . تو علی بن حسین ، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی ، سپس مرا برد تا بخانه حسین بن احمد رسانید و با او درگوشی کرد که من نفهمیدم چه گفت ، آنگاه هر چه احتیاج داشتم برایم آورد ، سه روز نزدش بودم و از او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم ، او بمن اجازه فرمود ، من هم شب زیارت کردم .

۱۳ - حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید : پدرم بخط خود نامه ای (بحضرت قائم علیه السلام) نوشت و جواب آمد ، سپس من هم بخط خود نامه ای نوشتم و جواب آمد . آنگاه مردی از فقهاء هم مذهب ما نامه ای بخط خودش نوشت و جواب نیامد ، چون فکر کردم علتش این بود که آن مرد قمر مطی (۱) شده بود . حسن بن فضل گوید : من ائمه عراق را زیارت کردم و بطوس رفتم (برای زیارت امام رضا علیه السلام) و تصمیم گرفتم که بیرون نروم ، جز اینکه امر (امامت حضرت قائم علیه السلام) و پذیرفتن آنحضرت مرا (برای روشن شدن حوائجم روا گردد ، اگر چه آنقدر بمانم که گدائی کنم . در آن میان دلم از ماندن تنگ شد

(۱) قرامطه جماعتی بودند که در ظاهر با امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام قائل بودند ولی در باطن عقیده آنها الحاد و ابطال شریعت بود ، زیرا بیشتر محرمات را حلال میشدند و نماز راهبان اطاعت امام میدانستند و دادن خمس را با امام ، ذکوة مینامیدند و روزه را نهان داشتن اسرار و زنا را فاش کردن آن میدانستند و چون یکی از رؤسای آنها در ابتدای کار بخط مرمط نوشت ، ایشانرا قرامطه منسوب ساختند - مرآت ص ۴۳۰ -

إِلَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ صَحِكَ وَقَالَ: لَا تَغْتَمَّ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَ
تَنْصَرِفُ إِلَى أَهْلِكَ وَوَلَدِكَ سَالِمًا، قَالَ: فَأَطْمَأْنَنْتُ وَسَكَنَ قَلْبِي وَأَقُولُ ذَا مِصْدَاقِ ذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
قَالَ: ثُمَّ وَرَدَتِ الْمَسْكِرَةُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهَا صُرَّةً فِيهَا دَانَابِرٌ وَتَوْبٌ فَأَغْتَمَمْتُ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي:
حِزَابِي عِنْدَ الْقَوْمِ هَذَا وَاسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ فَرَدَدْتُهَا وَكَبَيْتُ رُفْعَةً وَلَمْ يُشِرْ الَّذِي قَبَضَهَا مِنِّي عَلَيَّ بِشَيْءٍ
وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذَلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: كَهَرْتُ بِرَدِّي عَلَيَّ
مَوْلَايَ وَكَبَيْتُ رُفْعَةً أَعْتَدْتُ مِنْ فِعْلِي وَأَبَوُّ بِالْإِيمِ وَأَسْتَغْفِرُ مِنْ ذَلِكَ وَأَنْقَذْتَهَا وَقُمْتُ أَمْسَحُ فَأَنَا فِي
ذَلِكَ أَفْكَرُ فِي نَفْسِي وَأَقُولُ إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّانَابِرُ لَمْ أَحُلِّ صِرَارَهَا وَلَمْ أُحْدِثْ فِيهَا حَتَّى
أَحْمِلَهَا إِلَى أَبِي فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ، فَحَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ:
أَسَأْتُ إِذْ لَمْ تُعَلِّمِ الرَّجُلَ أَنَا رَبَّمَا فَعَلْنَا ذَلِكَ بِمَوَالِينَا وَرُبَّمَا سَأَلُونَا ذَلِكَ يَتَبَرَّ كُونَ بِهِ وَحَرَجَ
إِلَيَّ أَحْطَأْتُ فِي رَدِّكَ بِرَّ نَا فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ، فَاللَّهُ يَغْفِرُ لَكَ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتُكَ وَعَقْدُ
نَيْتِكَ أَلَّا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثًا وَلَا تُنْفِقَهَا فِي طَرِيقِكَ، فَقَدْ صَرَفْنَا عَنْكَ قَامَةً التَّوْبِ فَلَا بُدَّ مِنْهُ

و ترسیدم که حج اذستم برود . روژی نزد محمد بن احمد آدمم که از او تقاضای کمک کنم ، بمن گفت :
بفیلان مسجد برو که مردی بدیدن تو میآید ، من آنجا رقتم ، مردی زرده آمد ، چون مرا دید بخندید و
گفت : غم مخور که امسال حج میگزاری و سالما بسوی همسر و فرزندان مراجعت خواهی کرد . من خاطر
جمع شدم و دلم آرام گرفت و با خود میگفتم این مصداق آن (تصمیم و خواست من) است و الحمد لله .
سپس بسامره آدمم ، کیسه پولی که در آن چند دینار بود با جامه می بمن رسید ، اندوهگین شدم و
با خود گفتم : پاداش من نزد این مردم (یعنی امه) این است ۱۱۱ (من دعای آنها را میخواهم و آنها
برایم مال دنیا می فرستند و ممکن است مقصودش کمی مبلغ باشد) و نادانی و زهدم و آن را پس دادم و نامه می
نوشتم ، گیرنده نامه در آن باره بمن اشاره می نکرد و چیزی نگفت ، سپس سخت پشیمان شدم و با خود گفتم :
من بسبب رد کردنم بر مولای خود کافر شدم . نامه می نوشتم و از کار خود پوزش خواستم و بگناه خود اقرار
کردم و آمرزش طلبیدم و نامه را فرستادم و خودم ماندم و دست بهم میمالیدم و فکر میکردم و با خود میگفتم :
اگر دینارها بمن برگشت ، بندش را باز نمیکنم و تصرفی نمینمایم تا آنها را بپردازم برسانم که هر چه خواهد
نسبت بآنها انجام دهد ، زیرا او از من داناتر است .

آنگاه نامه می بفرستادم ای که کیسه پول را نزد من آورد رسید که : « بدکاری کردی که بآن مرد
اطلاع ندادی که ما گاهی بادوستان خود چنین کاری میکنیم (هدیه می اندک برای آنها می فرستیم) و گاهی
خود آنها بشنوان تبرک چیزی از ما تقاضا میکنند » و بمن نامه رسید که : « خطا کردی که احسان ما را
رد کردی ، سپس چون از خدا آمرزش خواستی ، خدا ترا میآمرزد . ولی چون تصمیم و قصدت اینست که در
آنها تصرف نکنی و در راه خرج ننمایی ، آن را از تو بازداشتیم ، (پولها را دو باره برایت نفرستادیم) اما

لِحُرْمِ فِيهِ ، قَالَ : وَ كَتَبْتُ فِي مَعْنَيْنِ وَ ارْتَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّالِثِ وَ اَمْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخَافَةَ أَنْ يَكْرَهَ ذَلِكَ : فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنَيْنِ وَ الثَّالِثُ الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ، قَالَ : وَ كُنْتُ وَ افْتَتَّ جَعْفَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيِّ بِنَيْسَابُورَ عَلَى أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ وَ أَرَامِلُهُ فَلَمَّا وَ افْتَتَّ بَعْدَ ذَلِكَ بِذَلِكَ فَاسْتَقْلَنَهُ وَ دَهَبَتْ أَطْلُبُ عَدِيلاً ، فَلَقَيْتَنِي ابْنَ الْوَجَائِدِ - بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِي لِي فَوَجَدْتُهُ كَارِهَاً - فَقَالَ لِي : أَنَا فِي طَلَبِكَ وَ قَدْ قَبِلَ لِي : إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ وَ اَطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً وَ اكْتَرِ لَهُ

١٤ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ : شَكَّكَتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ ، فَجَمَعْتُ شَيْئاً ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ ، فَخَرَجَ إِلَيَّ : لَيْسَ فِينَا شَكٌّ وَ لَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا ، رَدَّ مَامَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدٍ .

١٥ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ : لَمَامَاتِ أَبِي وَ صَارَ الْأَمْرُ لِي ، كَانَ لَا بِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِجُ مِنْ مَالِ الْغُرَيْمِ ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَعْلِمُهُ فَكَتَبَ : طَالِبُهُمْ وَ اسْتَقْضَى عَلَيْهِمْ فَقَضَانِي النَّاسُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ كَانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةٍ دِينَارٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أَطَالِبُهُ فَمَا طَلَبَنِي وَ اسْتَحَفَّ بِي ابْنُهُ وَ سَفِهَ عَلِيَّ ، فَشَكَّوْتُ إِلَى أَبِيهِ فَقَالَ : وَ كَانَ مَاذَا؟ ، فَقَبَضْتُ عَلَى إِخِيَّتِهِ وَ أَخَذْتُ بِرِجْلِهِ وَ سَحَبْتُهُ إِلَى

جامه راناجاری داشته باشی که لباس احرامت سازی .

و باز راجع بدهد موضوع بآنحضرت نامه می نوشتم و میخواستم موضوع سوم را بنویسم . ولی خودداری کردم ، از ترس اینکه مبدا خوش نیاید ، پس جواب آن دو موضوع رسید با تفسیر و توضیح موضوع سوم که دودل گرفته بودم **والحمد لله** .

و نیز در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که در مسافرت همراه او و هم کجاوه او باشم : چون بینداد رسیدم ، پشیمان شدم و قرار دادم دابا او پس گسرقتم و در جستجوی همکجاوه می بر آمدم . نزد این و جناء رقیم و از اوتقانا کردم مرگویی بمن کرایه دهد ، دیدم اضی نیست ، سپس خودش نزد من آمد و گفت : من دنبال تو میگردم ، بمن گفته اند (از جانب امام عصر ع) که او (یعنی تو که حسن بن فضلی) همراه تو میشود ، با او خوش رفتاری کن و همکجاوه پیدا کن و مرگوب کرایه کن .

١٤ - حسن بن عبدالحمید گوید : درباره حاجز (بن یزید) بشك افتادم (که آیا او هم از وکلاء امام عصر ع است یا نه؟) و مالی جمع کردم و بسامره رقیم ، نامه می بمن رسید که : در باره ما شك روا نیست و نه در باره کسیکه با ما ما جانشین ما می شود ، هر چه همراه داری به حاجز بن یزید بده کن .

١٥ - محمد بن صالح گوید : چون پدم مرد و امر (وکالت اخذ جووه و سهم امام ع) بمن رسید پدم راجع بسال غریم (سهم امام ع) از مردم سفته های داشت ، من بحضور (امام عصر ع) نوشتم و او را آگاه ساختم ، در پاسخ نوشت . از آنها مطالبه کن و همه را بگیر [بدون مسامحه از آنها

وَسَطَ الدَّارِ وَرَكَعَتْهُ رُكْلًا كَثِيرًا ، فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَعِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ وَيَقُولُ : قُمِّي رَافِضِي قَدْ قَتَلَ وَالِدِي ، فَاجْتَمَعَ عَلَيٌّ مِنْهُمْ الْخَلْفَ فَرَكَبْتُ دَابَّتِي وَقُلْتُ : أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ تَمْبَلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ ، أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمْدَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّيْءِ وَهَذَا يَنْسِبُنِي إِلَى أَهْلِ قَوْمٍ وَالرَّافِضِيُّ لِيذَهَبَ بِحَقِّي وَمَالِي ، قَالَ : فَمَالُوا عَلَيْهِ وَارَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلَى حَانُوتِهِ حَتَّى سَكَنَتْهُمْ وَطَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السَّفِينَةِ وَحَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُوقِيَنِي مَالِي حَتَّى أَخْرَجَهُمْ عَنْهُ .

۱۶ - عَلِيٌّ ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَالْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ ، عَنْ بَدْرِ غُلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ : وَرَدَّتْ الْجَبَلُ وَأَنَا لَا أَقُولُ بِالْإِمَامَةِ أُجِيبُهُمْ جُمْلَةً ، إِلَى أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَأَوْصَى فِي عِلَّتِهِ أَنْ يُدْفَعَ الشَّهْرِيُّ السَّمْدَ وَسَيْفَهُ وَمِنْطَقَتَهُ إِلَى مَوْلَاهُ فَحَفَّتْ إِنْ أَنَا لَمْ أُدْفَعْ الشَّهْرِيُّ إِلَى إِذْ كَوْتُكَينَ نَالِي مِنْهُ اسْتِخْفَافُ فَقَوْمَتِ الدَّابَّةَ وَالسَّيْفَ وَالْمِنْطَقَةَ

بخواب [مردم همه پرداختند ، جز يك مرد كه سفته می ببلغ ۴۰۰ دينار داشت . نزد او رفتم و مطالبه كردم او امروز وفردا ميگرد و همرش هم بمن توهين و بيخردی مينمود . من بيدش شكايه كردم . پدرش گفت مگر چه شده ؟ (خوب كاری كرده) من ريشش رامش كردم و پايش را گرفتم و بميان منزل كشيتم و لكه بسياری باو زدم .

پسرش بيرون دويد و از اهل بغداد استغاثه كرد و گفت : قمي رافضی پدرم را كشت ، حمايتی از اهل بغداد بر سر من كرد آمدند ، من هم مرگيم را سوار شدم و گفتم : آفرين بر شما ای اهل بغداد ! عليه غريب مظلومی از ظالم جانبداری ميكنيد ؟ ا من اهل همدان و سنی مذهب و اين مرد مرا بقم و مذهب رافضی نسبت ميدهد تا حق مرا بيرد و مال مرا بخورد ، مردم باو حمله كردند و ميخواستند بسد كاش بريزند كه من آرامشان كردم ، صاحب سفته مرا طلبيد و بطلاق زنت قسم خورد كه مال مرا بپردازد ، من هم آنها را بيرون كردم .

شرح - مجلسی (ره) از شيخ طوسی (قده) نقل ميکند كه حضرت صاحب الامر عليه السلام را از باب تقيه غريم ميگفته اند و اين اصطلاح بعنوان رمز از قدیم در میان شيعة معروف بوده است . آنگاه خود مجلسی گويد : كلمه غريم بيستانكار و بدهكار هردو اطلاق ميشود ، اگر معنی اول مراد باشد ، از اينجهت است كه اموال آنحضرت (سهم امام) دست مردم است و آنحضرت بيستانكار است و معنی دوم از اين نظر است كه آنحضرت مديون تعليم و تربيت مردم است و از لحاظ غيبت و پنهانيش گويابانها بدهی دارد .

۱۶ - بدر غلام احمد بن حسن گويد : وارد جبل شدم (قصبه می میان بغداد و آذربايجان بوده) و معتقد بامامت (حضرت صاحب الامر عليه السلام) نبودم ولی اولاد علی را بطور کلی دوست ميداشتم ، تا آنكه يزيدي بن عبدالله مرد و در زمان بيمارش وصيت كرد كه اسب سمنش را باشمير و كمر بندش بمولايش (حضرت قائم عليه السلام) بدهند . من ترسيدم اگر آن اسب را به از كوتكين (يکی از امراء ترك خلفاء عباسی) ندهم

بِسَبْعِ مِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي وَلَمْ أَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا فَاذًا الْكِتَابُ فَذَرَدَعَلِي مِنَ الْعِرَاقِ : وَجِهَ السَّبْعَ مِائَةَ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قَبْلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيِّ وَالسَّيْفِ وَالْمِنْطَقَةِ .

﴿۱۳۳﴾ ۱۷۷. عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو حَدَّثَنِي قَالَ : وَوَلَدِي وَلَدٌ فَكُنْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طَهْرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ فَوَرَدَ لِاتَّفَعَلَ فَمَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوْ الثَّامِنِ ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فَوَرَدَ سَخْلَفُ غَيْرِهِ وَغَيْرُهُ تُسَمِّيهِ أَحْمَدَ وَمِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَرًا ، فَجَاءَ كَمَا قَالَ . قَالَ : وَتَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ وَوَدَّعْتُ النَّاسَ وَكُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فَوَرَدَ : نَحْنُ لِدَلِكْ كَارِهُونَ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ ، قَالَ : فَضَاقَ صَدْرِي وَاعْتَمَمْتُ وَ كُنْتُ أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ غَيْرَ أَنِّي مُغْتَمٌّ بِتَخَلُّفِي عَنِ الْحَجِّ فَوَقَعَ لِأَيُّضٍ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَمَّجٌ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، قَالَ : وَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ ، فَوَرَدَ الْإِذْنَ فَكُنْتُ أَنِّي عَادِلْتُ نَحْبَ بَنِي الْعَبَّاسِ وَأَنَا وَائِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَصِبَانَتِهِ ، فَوَرَدَ : الْأَسَدِيُّ نَعَمْ الْمَدِينِيُّ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَحْتَرِ عَلَيْهِ ، فَقَدِمَ الْأَسَدِيُّ وَعَادَلْتُهُ .

۱۸- الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَلَوِيِّ قَالَ : أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مِرْدَاسَ بْنِ عَلِيٍّ مَالًا لِلنَّاحِيَةِ وَكَانَ

عِنْدَ مِرْدَاسِ مَالٍ لِنَمِيمِ بْنِ حَنْظَلَةَ فَوَرَدَ عَلِيُّ مِرْدَاسٍ : أَنْفِذْ مَالَ تَمِيمٍ مَعَ مَا أَوْدَعَكَ الشَّرَازِيُّ .

از او بمن آزادی رسد ، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود بهفصد دینار قیمت کردم و بهیچکس اطلاع ندادم ، ناگاه از عراق نامه‌ای بمن رسید که : هفتصد دینار یکه بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است ، برای ما بفرست . (از اینجا بامامت آنحضرت معتقد شدم) .

۱۷- مردی گوید : برایم پسری متولد شد ، بحضور نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم ختنه کنم . جواب رسید : نکن ، او هم در روز هفتم یا هشتم مرد . آنگاه خبر مرگش را نوشتم . جواب آمد : « بجای اودیگری و دیگری پتو عطا شود که اولی را احمد و بعد از او جعفر نام خواهی گذاشت ، و چنان شد که فرمود .

و باز عازم حج گشتم و با مردم خدا حافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه‌ای آمد : « ما این کار را خوش نداریم ، خودت میدانی ، من دلنگه و اندوهگین شدم و بحضور نوشتم که : من بشتیدن و فرمان بردن از شما پاهرجا ایستاده‌ام ولی از بازماندن از حج اندوهگینم ، پس نامه آمد : « دلنگه مباش ، سال آینده حج خواهی گزارد انشاء الله .

چون سال آینده شد ، نامه نوشتم و اجازه خواستم ، حضرت اجازه فرمود ، سپس نوشتم : من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده‌ام و بدیانت و سیانت او اطمینان دارم ، جواب آمد و اسدی خوب رفیقی است ، اگر او می‌آید دیگری را انتخاب مکن ، سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم .

۱۸ حسن بن علی علوی گوید : مجروح (شیرازی) مالی از ناحیه مقدسه نزد مرداس بن علی بامانت گذاشت ، و نزد مرداس مالی هم از تمیم بن حنظله (متعلق پناحیه مقدسه) بود ، مرداس نامه آمد : « مال

۱۹ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى الْعَرِيشِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلَى مَكَّةَ لِلتَّاجِبَةِ، فَاخْتَلَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضَى مِنْ غَيْرِ خَلْفٍ وَالْخَلْفُ جَعْفَرٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلْفٍ، فَبَعَثَ رَجُلًا يُكْتَسَى بِأَبِي طَالِبٍ فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَمَعَهُ كِتَابٌ، فَصَارَ إِلَى جَعْفَرٍ وَسَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانٍ، فَقَالَ: لَا يَنْهَبُ فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَصَارَ إِلَى الْبَابِ وَأَنْقَذَ الْكِتَابَ إِلَى أَصْحَابِنَا فَخَرَجَ إِلَيْهِ: أَجْرَكَ اللَّهُ فِي صَاحِبِكَ فَقَدْ مَاتَ وَأَوْصَى بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ إِلَى تَعْمَلِ لِعَمَلِهِ بِمَا يَجِبُ، وَأُجِبَ عَنْ كِتَابِهِ.

۲۰ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَةِ شَيْمَاءَ يُوصِلُهُ وَنَسِيَ سِقْفًا يَا بَنَةً، فَأَنْقَذَ مَا كَانَ مَعَهُ فَكَبَّتِ الْبَيْتَ: مَا جَبُرَ السَّيْفَ الَّذِي نَسِيْتُهُ؟

۲۱ - الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ، عَنِ أَبِيهِ قَالَ: بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ عليه السلام وَمَعَهُمْ خَادِمَانِ وَكَتَبَ إِلَى خَفِيفٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ فَخَرَجَ مَعَهُمْ فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَيْنِ مُسْكِرًا فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْعَسْكَرِ بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِي شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَعُزِّلَ عَنِ الْخِدْمَةِ.

تمیم دابا آنچه شیرازی بتو سپرده بفرست .

۱۹- حسن بن عیسی گوید: چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، مردی از اهل مصر بیکه آمد و مالی متعلق بناحیه همراء داشت، در آن باره اختلاف پیدا شد، بعضی از مردم گفتند: امام عسکری بدون فرزند مرده و جانشین او همان جعفر (کذاب) است. برخی گفتند: او فرزند بجا گذاشته، حسن بن عیسی مردی را که کنیه اش ابوطالب بود. همراء نامه با مره فرستاد، او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست جعفر گفت: اکنون حاضر نیست، او بدر خانه آمد و نامه را با صاحب ما داد، جواب آمد که: خدا در باره رفیقت (حسن بن عیسی) بتو اجر دهد، او مرد و نسبت بمالیکه همراء داشت، ببرد امینی وصیت کرد که هر گونه لازمست [دوست دارد] رفتار کند، و از نامه او جواب داده شد (چون بیکه برگشت چنان بود که حضرت فرموده بود).

۲۰- علی بن محمد گوید: مردی از اهل آبه مالی آورده بود که (بناحیه مقدسه) رساند و یک شمشیر رادر آبه فراموش کرده بود. آنچه همراء داشت رسانید، حضرت با نوشت: از شمشیر بیکه فراموش کردی چه خبر؟

۲۱- حسن بن خفیف از پدرش نقل کند که (حضرت قائم علیه السلام) خدمتگزارانی بمدینه فرستاد (شاید غلامان خود حضرت بوده اند و برای خدمت مسجد و ضریح اعزام شده اند) و همراء آنان دو خادم بودند (که غلام نبودند، بلکه اجیر شده بودند) حضرت بخفیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند، چون بکوفه رسیدند، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید، از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه آمد: خادمیکه شراب آشامیده برگردانیده و از خدمت معزول شود.

﴿۱۳۷۰﴾ ۲۲ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: أَوْصَى يَزِيدُ
بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِذَابَةِ وَ سَيْفٍ وَمَالٍ وَأُفْعِدْتُمُنَّ الذَّابِتَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَلَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ قَوْرَدًا: كَانَ مَعَ مَا
بَعَثْتُمْ سَيْفٌ فَلَمْ يَصِلْ - أَوْ كَمَا قَالَ -

۲۳ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شاذَانَ النَّيشَابُورِيِّ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةَ رِزْمٍ
تَنْقُصُ عِشْرِينَ رِزْمًا فَأَبْعَثُ بِخَمْسُمِائَةِ تَنْقُصُ عِشْرِينَ رِزْمًا قَوْرَدْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ
رِزْمًا وَبَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ وَلَمْ أَكْتُبْ مَالِي فِيهَا؛ قَوْرَدَ: وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةَ رِزْمًا، لَكَ مِنْهَا عِشْرُونَ رِزْمًا .
۲۴ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: كَانَ يَرِدُ كِتَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ غَنِيٍّ فِي الْأَجْرَاءِ عَلَى
الْجَنِيدِ قَاتِلِ فَارِسٍ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ آخَرَ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَرَدَ اسْتِيفَافٌ مِنَ الصَّاحِبِ
لِلْأَجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ وَلَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجَنِيدِ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَأَعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ قَوْرَدَ نَعْيِ
الْجَنِيدِ بَعْدَ ذَلِكَ .

۲۵ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجِبًا بِهَا فَكَتَبْتُ
أَسْتَأْمِرُ فِي اسْتِبْلَادِهَا، قَوْرَدَ اسْتَوْلِدْنَهَا وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فَوَطَّنْتُهَا فَحَبَلْتُ، ثُمَّ اسْقَطْتُ قَمَاتَتِ .

۲۲- احمد بن حسن گوید: یزید بن عبدالله چارپائی را با شمشیر و مالی (برای ناحیه مقدسه) وصیت
کرد، سپس بهای چارپا و غیر آن را فرستاد و شمشیر را نفرستاد (نه خودش را و نه بهایش را) نامه آمد که:
همراه آنچه فرستادید، شمشیری بود که بهما نرسید - یا ببیارتی نظیر این - .

۲۳- محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گوید: پانصد درهمیکه ۲۰ درهم کم بود (از سهم امام) نزد
من جمع شد، مرا ناگوار بود که ۵۰ درهمیکه ۲۰ درهم کمست بفرستم، لذا ۲۰ درهم از مال خودم
روی آن گذاشتم و نزد اسدی فرستادم و ننوشتم چقدر از خودم گذاشتم، نامه آمد که: پانصد درهم رسید
۲۰ درهم از آن تو است .

۲۴- حسین بن محمد اشعری گوید: نامه‌های امام حسن عسکری ^{علیه السلام} درباره اجراء امور بجنید
کشنده فارس و ابوالحسن و دیگران می‌آمد، چون حضرت درگذشت، دستور اجراء امور برای ابوالحسن
و رفیقش از جانب حضرت صاحب ^{علیه السلام} تجدید شد، ولی درباره جنید چیزی صادر نگشت، من از آن جهت اندوهگین
شدم، سپس خبر مرگ جنید آمد .

توضیح- فارس همان پسر حاتم بن ماهویه قزوینی است که غالی مذهب و از کذابین مشهور و بدعت
گزار بوده است. و روایت شده که امام هادی علیه السلام دستور قتل او را صادر فرمود و او را مهدورالم
دانست و برای کشنده او بهشت را ضمانت کرد، جنید بر او دست یافت و او را بکشت .

۲۵- محمد بن صالح گوید: کنیزی داشتم که از او خوشم می‌آمد، بحضورت نامه نوشتم و در امر

۲۶ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : كَانَ ابْنُ الْعَجَّيِّ جَعَلَ ثَلَاثَةَ دِينَارٍ لِلنَّاحِيَةِ وَكَتَبَ بِذَلِكَ وَقَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثَّلَاثَ دَفْعَ مَالًا لِابْنِهِ أَبِي الْمِقْدَامِ ، لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا [۱] فَكَتَبَ إِلَيْهِ : فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي الْمِقْدَامِ .

(۱۳۷۵) ۲۷ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عِبْسِيِّ بْنِ نَعْرِ قَالَ : كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصِّمَرِيُّ يُسْأَلُ كَفْنَا ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ ، فَمَاتَ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ .

۲۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ : كَانَ لِلنَّاحِيَةِ عَلِيُّ حَمْسِمِائَةَ دِينَارٍ فَضَعَتْ بِهَا دَرَعًا ، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي : لِي حَوَائِثُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسِمِائَةِ وَثَلَاثِينَ دِينَارًا قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ ، وَلَمْ أَنْطِقْ بِهَا ، فَكَتَبَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : أَقْبِضِ الْحَوَائِثَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهَا .

۲۹ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : بَاعَ جَعْفَرُ فِيمَنْ بَاعَ صَبِيَّةَ جَعْفَرِيَّةَ كَانَتْ فِي الدَّارِ يُرَبُّونَهَا ، فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِيِّينَ وَأَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَيْرَ هَاقِقَالَ الْمُشْتَرِيَ : قَدْ طَابَتْ نَفْسِي بِرِدِّهَا وَأَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئًا ، فَخَذَهَا ، فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ الْحَبْرَ فَبَعَثُوا إِلَيَّ الْمُشْتَرِيَ بِأَحَدٍ

باردار ساختن او مشورت کردم. جواب آمد : و باردارش ساز. خدا هر چه خواهد میکند ، با او نزدیک کردم و آبتن شد ، سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد .

۲۶ - علی بن محمد گوید : ابن عجمی ثلث دارائی خود را برای ناحیه قرار داد و سند آنرا هم نوشت ولی پیش از آنکه آن ثلث را خارج کند ، مالی بیسرش این مقدم داد که کسی از آن آگاہ نبود ، باو نامه رسید : مالیکه برای این مقدم کنار گذاشتی چه شد ؟

۲۷ - علی بن زیاد صیمری بحضرت نامه نوشت و تقاضای کفنی کرد ، حضرت باو نوشت تو در سال ۸۰ بان احتیاج پیدا میکنی ، سپس او در سال ۸۰ مرد و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفنی فرستاد .

۲۸ - محمد بن هارون گوید : پانصد دینار از ناحیه (بابت سهم امام) بهده من بود ، و من دست تنگه و ناراحت بودم ، با خود گفتم : من دکانهایی دارم که آنها را به ۵۳۰ دینار خریدم ، بجای ۵۰۰ دینار ناحیه میگذارم و اینمطلب را بزبان نیاوردم ، حضرت بمحمد بن جعفر نوشت : دکانها را از محمد بن هارون بگیر بجای ۵۰۰ دینار بیکه از او میخواهیم .

۲۹ - علی بن محمد گوید : جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت ، دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت میشد ، بفروخت . یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاہ ساخت ، مشتری گفت : من او را با رضایت خود پس میدهم ، بشرط اینکه از بهائیکه دادهام چیزی کم نشود ، او را بگیر و ببر ، مرد علوی برفت و خبر را با اطلاع

وَأَرْبَعِينَ دِينَاراً وَأَمْرُوهُ يَدْفَعُهَا إِلَىٰ صَاحِبِهَا.

۳۰ - الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعُلَوِيُّ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ رُوزِ حَسَنِي وَآخَرُ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ: هُوَ ذَا يَجْبِي الْأَمْوَالَ وَلَهُ الْوُكَلَاءُ وَسَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ فِي التَّوَاجِي وَأَنْتَ ذَاكَ إِلَىٰ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْوَزِيرِ، فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ السُّلْطَانُ: اطْلُبُوا أَيْنَ هَذَا الرَّجُلُ فَإِنَّ هَذَا أَمْرٌ غَلِظٌ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ: نَفِضْ عَلَيَّ الْوُكَلَاءَ، فَقَالَ السُّلْطَانُ: لِأَوْلَىٰ كُنْ دَسَّوْا لَهُمْ قَوْمًا لَا يَعْرِفُونَ بِالْأَمْوَالِ، فَمَنْ قَبِضَ مِنْهُمْ شَيْئاً فَبِضْ عَلَيْهِ، قَالَ فَخَرَجَ بَانَ يَتَقَدَّمُ إِلَىٰ جَمِيعِ الْوُكَلَاءِ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً وَأَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ ذَلِكَ وَيَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ، فَاذْشَ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ لَا يَعْرِفُهُ وَخَلَا بِهِ فَقَالَ: مَعِيَ مَالٌ أُرِيدُ أَنْ أُوصِلَهُ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: غَلِظَتْ أُنَالاً أَعْرِفُ مِنْ هَذَا شَيْئاً، فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ وَمُحَمَّدٌ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهِ، وَبَسَّوْا الْجَوَاسِسَ وَامْتَنَعَ الْوُكَلَاءُ كَلِمَةً لِمَا كَانَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ.

۳۱ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: خَرَجَ نَهْيً عَنِ زِيَارَةِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَالْحِجْرَةِ [قَلَمًا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ دَعَا الْوَزِيرَ الْبَاقَطَائِيَّ فَقَالَ لَهُ: أَلْقَ بَنِي الْفِرَاتِ وَالْبُرْسِيِّينَ وَقُلْ لَهُمْ: لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ فَقَدْ

اهل ناحیه رسانید ، اهل ناحیه ۴۱ دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را بساحب خودش برگرداند .

۳۰ - حسین بن حسن علوی گوید : مردی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود باو گفت : اینک او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) اموال مرد مرا (بعنوان سهم امام علیه السلام) جمع میکند و وکلای دارد و وکلای آنحضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند ، این خبر بگوش عیبدالله بن سلیمان وزیر رسید ، وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد ، سلطان گفت : جستجو کنید و به بینید خود این مرد کجاست ، زیرا این کار سختی است .

عیبدالله بن سلیمان گفت : وکلا را میگیریم . سلیمان گفت : نه ، بلکه اشخاصی را که نمیشناسند بعنوان جاسوس با پول نزد آنها میفرستیم ، هر کس از آنها پولی قبول کرد ، او را میگیریم

از حضرت نامه رسید که همه وکلاء دستور داده شود : از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خود داری نمایند و خود را بنادانی زنند ، مردی ناشناس بعنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت باو گفت : مالی همراه دارم که میخواهم آنرا برسانم ، محمد گفت : اشتباه کردی ، من از این موضوع خبری ندارم ، او همواره مهربانی و حيله گری میکرد و محمد خود را بنادانی میزد ، و نیز آنها جاسوسها را در اطراف منتشر کردند و وکلا از گرفتن خود داری میکردند بواسطه دستوری که بآنها رسیده بود .

۳۱ - (از جانب ناحیه مقدسه و حضرت صاحب الزمان علیه السلام) نامه رسید و از زیارت مقابر قریش (کاظمین علیهما السلام) و حائر (کربلای معلی) نهی شد . چون چند ماه گذشت . وزیر (یعنی ابوالفتح جعفر بن فرات) با قاطالی را خواست و باو گفت : بنی فرات و برسیها را ملاقات کن و با آنها بگو ،

أَمْرَ الْخَلِيفَةِ أَنْ يَتَقَدَّ كُلُّ مَنْ زَارَ فَيُقْبَضَ [عَلَيْهِ].

(باب)

ما جاء في الأئمة عشر والنص عليهم عليهم السلام

﴿۱۳۸۰﴾ عَدَّ مَنْ أَصْحَابَنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَمْعَرِيِّ،

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ النَّابِيِّ عليه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنَ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَمَّ عَلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بَيْنَ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قَضَى عَلَيْهِمْ وَأَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُومِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ بِشَرِّ سَوَاءٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: سَلْنِي عَمَّا بَدَأَكَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَدْعَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنْ الرَّجُلِ كَيْفَ يَدْكُرُ وَيُنْسِي؟ وَعَنْ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَحْوَالَ؟ فَالْتَمَعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ

مبادا زیارت متاخر قریش بروند ، زیرا خلیفه دستور داده است ، هر که زیارت کند ، در کمیته باشند و او را بگیرند .

شرح - بنی فرات قبیله می هستند شیعه مذهب بیشتر آنها بمقام وزارت رسیدند . یکی از آنها همین ابو الفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر هجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر ، وزیر محمد ابن جعفر شد و بر سر دهی است بین کوفه و حله و گفته اند همین پیشامد و پیشامد سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال ۳۲۹ اتفاق افتاد .

﴿ آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح با امامت آنها ﴾

۱ - امام محمد تقی علیه السلام فرمود : امیر المؤمنین همراه حسن بن علی علیهما السلام می آمد و بدست سلمان تکیه کرده بود تا وارد مسجد الحرام شد و بنشست ، مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و با امیر المؤمنین عليه السلام سلام کرد ، حضرت جوابش فرمود و او بنشست آنکاه عرض کرد : یا امیر المؤمنین سه مسأله از شما میپرسم ، اگر جواب بگفتی ، میدانم که آن مردم (که بعد از پیغمبر حکومت را متصرف شدند) درباره تو مرتکب عملی شدند که خود را محکوم ساختند و در امر دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان نیستند و اگر جواب نگفتی میدانم توهم با آنها برابری . امیر المؤمنین علیه السلام با او فرمود : هر چه خواهی از من بپرس ، او گفت : بمن بگو : ۱ - وقتی انسان میخواهد روحش کجا می رود ؟ ۲ - و چگونه میشود که انسان گاهی بیاد می آورد و گاهی فراموش میکند ؟ ۳ - و چگونه میشود که بچه انسان مانند عموها و دایه هایش میشود ؟

أَجِبُهُ، قَالَ: فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ
 أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ
 وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَخِيهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلَى نَجِّ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَشْهَدُ
 عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ
 عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ
 عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَا يَكْنِي وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَطْبُرَ
 أَمْرُهُ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ

امیرالمؤمنین علیه السلام رو بحسن کرد و فرمود: ای ابا محمد! جوابش را بگو، امام حسن
 علیه السلام جوابش را فرمود، آن مرد گفت: گواهی دهم که شایسته پرستش جز خدا نیست و همواره
 بآن گواهی میدهم.

و گواهی دهم که محمد رسول خداست و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی رسول خدا هستی و بحجت او قیام کرده‌ای - اشاره بامیرالمؤمنین کرد - و
 همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی او قائم بحجت او هستی - اشاره بامام حسن کرد.

و گواهی دهم که حسین بن علی وصی برادرش قائم بحجتش بعد از اوست.

و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از حسین قائم بامرامت اوست.

و گواهی دهم که محمد علی قائم بامرامت علی بن الحسین است.

و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم بامرامت محمد است.

و گواهی دهم که موسی (بن جعفر) قائم بامرامت جعفر بن محمد است.

و گواهی دهم که علی بن موسی قائم بامرامت موسی بن جعفر است.

و گواهی دهم که محمد بن علی قائم بامرامت علی بن موسی است.

و گواهی دهم که علی بن محمد قائم بامرامت محمد بن علی است.

و گواهی دهم که حسن بن علی قائم بامرامت علی بن محمد است.

و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن است که نباید بکنیه و نام خوانده شود، تا امرش ظاهر

شود و زمین را از عدالت پر کنند چنانکه از ستم پر شده باشد.

و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای امیرالمؤمنین! سپس برخاست و برفت، امیرالمؤمنین گفت:

قَامَ فَمَضَى ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : يَا أَبَا نُجَيْبٍ اتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ أَيْنَ يَقْضُدُ؟ فَحَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَصَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَهُنَّ أَرْضَ اللَّهِ؟ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ ، فَقَالَ : يَا أَبَا نُجَيْبٍ أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ ، قَالَ : هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۲ - وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سِوَاءً . قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى : فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَرِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبْرُ جَاءَ مِنْ غَيْرِ حَبَّةٍ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : فَقَالَ : لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْخَبْرِ بِعَشْرِ سِنِينَ .

۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ طَرْبِقِ بْنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ أَبِي لِحَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفَ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ حَابِرٌ : أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحَبِّبْتُهُ فَحَلَلْتُ بِهِ فِي بَعْضِ

ای ابا محمد ، دنبالش برو ببین کجا می رود ؟ حسن بن علیهما السلام بیرون آمد و فرمود : همینکه پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین خدا را گرفت و برفت ، سپس خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشتم و با او خبر دادم . فرمود : ای ابا محمد ، او را میشناسی ؟ گفتم : خدا و پیغمبرش و امیرالمؤمنین دانانترند ، فرمود : او خضر علیه السلام است .

۲ - و مانند همین روایت را بی کم و زیاد محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن صفار ، از احمد بن ابی عبدالله ، از ابی هاشم نقل کرده است .

محمد بن یحیی گوید : بمحمد بن حسن گفتم : ای ابا جعفر ، دلم میخواست این خبر از غیر طریق احمد بن ابی عبدالله میرسید ، او گفت : وی ده سال پیش از سرگردانی خود : این حدیث را برای من نقل کرد .

شرح - احمد بن ابی عبدالله همان احمد بن خالد برقی است که از ثقات و بزرگان روایت و کتب بسیاری داشته که تنها کتاب محاسن از او باقی مانده است ، او در کتبش از قول ضعیف نقل میکرده و احمد ابن محمد بن عیسی او را بدینجهت از قم اخراج کرد ، ولی سپس با او آشتی کرد و از او عنذر خواست ، پس مقصود از سرگردانی او یا اخراج دوران پیری و یا زمانی است که از قم اخراج شده بود .

۳ - امام صادق علیه السلام فرماید : پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرمود : من با تو کاری دارم ، چه وقت برایت آسان تر است که ترا تنها ببینم و از تو سؤال کنم ؟ جابر گفت : هر وقت شما بخواهی ، پس روزی با او در خلوت نشست و با او فرمود : درباره لوحیکه آنرا در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده امی و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود ، بمن خبر ده .

الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ؟ فَقَالَ جَابِرُ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَيَّئْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَحْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ، شَبَّ لَوْنُ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمَّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَأَعْطَانِي أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ، قَالَ جَابِرُ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَسَخَرْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَهْلَ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ: نَعَمْ، فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقِي، فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَبَ [أَنَا] عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرُ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَاءِي وَاشْكُرْ نِعْمَائِي وَلا تَجْحَدْ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَمُدْبِرُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا

جابر گفت: خدا را گواه میگیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را بولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگه خورشید (درخشان) بود. پادشاه عرض کردم: دختر پیشمیرا! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را بر سولت صلی الله علیه و آله اهدا فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دوسرم و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را بنوان مزدگانی بمن عطا فرموده.

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را بمن داد. من آن را خواندم و در نویسی کردم پدرم پادشاه گفت: ای جابر! آن را بر من عرضه میداری؟ عرض کردم: آری. آنگاه پدرم همراه جابر بمنزل او رفت، جابر ورق صحیفه می بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر، تو در نوشتهات نگاه کن تا من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود تکریمت و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه میگیرم که اینگونه در آن لوح نوشته دیدم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیشمیرا او، نور و سفیر و دهبان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْخَافَ غَيْرَ عَذَابِي، عَذَابُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
فَأَيُّهَا فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَاكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مَدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا
وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِسَبِيلِكَ وَسَبَّطْتُكَ حَسَنًا
وَحُسَيْنًا، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عَلَمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَأَكْرَمْتُهُ
بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَأَرْفَعُ الشُّهُدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي
الْتِمَامَةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِهِ تُسَبِّحُ أَعْقَابُ أَوْلِيَاءِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ وَرِزْقُ أَوْلِيَاءِ
الْمَاضِينَ وَابْنُهُ شَبَهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عَلَمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَبَّحْتُكَ الْمُرْتَابُونَ فِي
جَعْفَرٍ، الزَّادُ عَلَيْهِ كَالزَّادِ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ عِنْتِي لَا كَرَمٌ مَنُوَى جَعْفَرٍ وَلَا سَرَ تَهُ فِي أَشْيَاعِهِ
وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَاءِهِ، أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيًّا جَنْدِسَ لِأَنَّ خَيْطَ قَرْصِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي

ای محمد! اسماء مرا (نامه و اوصیایم را - از مجلسی (ره) -) بزرگه شمار و نعمتهای مرا سپاسگزار و الطاف
مرا انکار مدار .

همانا منم خداییکه جز من شایان پرستشی نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده بظلولمان و جزا
دهنده روز رستاخیز ، همانا منم خداییکه جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد
(باینکه خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد ، (باینکه کیفر مرا ستم انگارد)
اورا عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده باشم ، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما .
من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد ، جز اینکه برای اووسی
و جانشینی مقرر کردم . و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وسی ترا بر اوصیاء دیگر ، و ترا بدو شیرزاده
و دو نوهات حسن و حسین گرامی داشتم ، و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار
دادم و حسین را خزانه داروحی خود ساختم و اورا بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسمادت رسانیدم ،
او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالیتر است . کلمه تامه (معارف و حجج) خود راهبراء او و حجت
ربای خود (براهین قطعی امامت) را نزد او قرار دادم ، بسبب عترت (۱) او ایاداش و کیفر دهم .
نخستین آنها سرور عابدان و ذینت اولیاء گذشته من است .

و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است ، او شاکفنده علم من و کانون حکمت
من است .

و جعفر است که شك کنندگان در باره او هلاک میشوند ، هر که اورا نپذیرد (خود اورا بامامت
نپذیرد یا سخنش را باطاعت) مرا نپذیرفته ، سخن و وعده پا برجای من است که : مقام جعفر را گرامی

(۱) عترت : فرزندان و اخس اقارب مرد یا اهل بیت قریب یا خویشان او از اقارب باشند یا از
اهل بیت - منتهی الارب - .

لَا تَحْفِي وَأَنَّ أَوْلِيَّائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفِيِّ، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ
غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَبِئْسَ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ اتِّقَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عِبْدِي
وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي فِي عِلِّيِّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَصْعَ عَلَيْهِ أَعْبَاءُ التَّبَوُّةِ وَأَمْتَحِنَهُ بِالِاضْطِرَاعِ بِهَا ،
يَقْتُلُهُ عَفْرِيَتْ مُسْتَكْبِرٍ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ النَّبِيِّ بِنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ حَلْفِي ، حَقَّ
الْقَوْلُ مِنِّي لَا سُرَّةَ لَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَحَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ ، فَهُوَ مَعْنِدُنْ عَلِيٍّ وَمَوْضِعُ سِرِّي
وَحُجَّتِي عَلَيَّ حَلْفِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلَتْ الْجَنَّةَ مَنْوَاهُ وَشَفَعَتْهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ
فَدِ اسْتَوْحِبُوا النَّارَ وَأَخْتِمُوا بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ فِي حَلْفِي وَآمِنِي عَلَيَّ
وَخَبِي ، أَخْرِجْ مِنْهُ الذَّاغِيَّ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ الْكَمِيلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ « ح م د »
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَّائِي فِي زَمَانِهِ وَ تَهَادِي
رُؤُوسَهُمْ كَمَا تَهَادَى رُؤُوسُ التَّرِكِ وَالذَّيْلُ فَيَقْتُلُونَ وَ يَحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ حَائِفِينَ ، مَرْعُوبِينَ
وَ جَلِيلِينَ ، تُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُوا الْوَيْلُ وَالزَّلْزَلَةُ فِي نِسَائِهِمْ أُولَئِكَ أَوْلِيَّائِي حَقًّا بِهِمْ

دارم واورا نسبت به پیروان و پاران و دوستانش سرور سازم .

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و کجی کننده فرا گیرد ، زیرا رشتۀ وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند . هر کس یکی از آنها را انکار کند ، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد ، بر من دروغ بسته است . پس از گذشتن دوران بنده و دوست و بر گزیده ام موسی ، دای بر دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسیکه بارهای سنگین نبوت را بهوش او گذارم و بوسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم (گویا اشاره به پذیرفتن امر دشوار ولایت مهدیست) او را مردی پلید و گردنکش (مأمون) میکشد و در شهریکه (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است ، پهلوی بدترین مخلوقم (هارون) بخاک سپرده میشود ، فرمان و وعده من ثابت شده که :

اورا بوجود پرش و جانشین و وارث عیش محمد سرور سازم ، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم میباشد ، هر بنده می باو ایمان آورد ، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت بهفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم . و عاقبت کار پرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین و وحی من است بسادت رسانم .

از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی راهم : خزانه دار علم حسین (امام عسکری علیه السلام) را . و این رشتۀ را بوجود پر او « ح م د » ، که رحمت برای جهانیانست کامل کنم ، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد . در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند ، چنانکه سرهای ترک و دیلم (گنادر) را هدیه فرستند ، ایشان را بکشند و

أَدْفَعُ كُلَّ رِفْئَةٍ عَمِيَاءَ جَنْدِيٍّ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الرِّزْلَ لَزْلًا وَ أَدْفَعُ الْأَضْرَاجَ الْأَعْلَالَ أُوَلِّكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةً وَأُوَلِّكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ .
 قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ : قَالَ أَبُو بَصِيرٍ : لَوْلَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ ، إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ ، فَصْنَهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ .

۴ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عِيَّاشٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ ، وَثُمَّ بِنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنَةَ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنَةَ عَنْ [أَبَانِ] ابْنِ أَبِي عِيَّاشٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ : كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ : أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةُ بْنُ لَيْدٍ ، فَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ أَحَبِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سُنْدَرِكُهُ يَا عَلِيُّ ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سُنْدَرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يَكْمَلُهُ ائْتِي عَشْرَ إِمَامًا

پسوزاند ، و آنها ترسان و بیسناک و هراسان باشند ، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و وایلا در میان زنانشان بلند شود ، آنها دوستان حقیقی منند . بوسیله آنها هر آشوب سخت و تارک را بزدایم و از برکت آنها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم ، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد ، و تنها ایشانند ، هدایت شدگان .

عبدالرحمن بن سالم گوید : ابوبصیر گفت ، اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی ، ترا کفایت کند ، پس آن را از نااهلش پنهان دار .

۴- سلیم بن قیس گوید : شنیدم عبدالله بن جعفر طیار گفت : من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم که میان من و معاویه سخن در گرفت .

من بمعاویه گفتم : من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود : من نسبت بمؤمنین از خود آنها اولی هستم ، سپس برادر من علی بن ابیطالب نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است و چون علی علیه السلام شهید شد حسن بن علی نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است ، آنکاه پس از او پسر من حسین نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است و چون او شهید شود ، پسرش علی بن الحسین نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است ، ای علی (بن ابیطالب) تو او را درک میکنی ، سپس پسرش محمد بن علی ، نسبت بمؤمنین از خودشان اولی است ، ای حسین ! تو او را درک میکنی .

تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ : وَاسْتَشْهَدْتُ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعُمَرَ بْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَشَهِدُوا أَبِي عِنْدَ مَعَاوِيَةَ ، قَالَ سُلَيْمٌ : وَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سُلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدَارِ وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

۵ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَّانِ بْنِ السَّرَّاجِ ، عَنْ ذَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ ، عَنْ أَبِي الطَّقِيلِ قَالَ : شَهِدْتُ جَنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَشَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُوِيعَ وَعَلِيٌّ جَالِسٌ نَاحِيَةَ فَاقِبَلِ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمْبِلٌ [الْوَجْه] بِيَهُودِيٍّ ، عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكِنَانِهِمْ وَآمُرُ نَبِيَّهُمْ ؟ قَالَ : فَطَاطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : إِشَّاكَ أَعْنِي وَأَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لِمَ ذَاكَ ؟ قَالَ : إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَادًا لِنَفْسِي ، شَاكِرًا فِي دِينِي . فَقَالَ : دُونَكَ هَذَا الشَّابُّ ، قَالَ : وَمَنْ هَذَا الشَّابُّ ؟ قَالَ : هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهَذَا رُوحٌ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاقْبَلِ الْيَهُودِيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ : أَكْذَابُ أَنْتَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ

سپس تو دوازده امام را کامل میکنی ، - مقصود ۹ امام از فرزندان حسین است -

عبدالله بن جعفر گوید : من از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن اسلمه و اسامه بن زید (که در محضر معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم ، آنها نزد معاویه سخن من گواهی دادند .
سليم گوید : و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند : ما این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم .

۵- ای الطقیل گوید : روزیکه ابوبکر مرد ، من سر جنازه اش حاضر بودم ، و زمانیکه با عمر بیعت کردند حضور داشتم ، که علی (بن ابیطالب علیه السلام) گوشه ای نشسته بود ، جوانی یهودی ، خوش صورت زیبا ، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود ، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت : یا امیر المؤمنین ! تو می دانمندترین این امت بکنایشان و امر نبوت پیغمبرشان ؟ عمر سرش را پایین انداخت .

یهودی - با تو هستم و سخنش را تکرار کرد .

عمر - چرا این سؤال را میکنی ؟

یهودی - نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم ، زیرا در دینم شک افتاده ام .

عمر - دامن این جوان را بگیر ،

یهودی - این جوان کیست ؟

عمر - او علی بن ابیطالب ، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است . او پدر حسن و حسین

دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است : او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

عَنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ ، قَالَ : فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَ قَالَ : يَا هَارُونَ ! مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعًا ؟ قَالَ : أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَحْبَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ ، قَالَ عَلِيُّ عليه السلام : فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ لَئِنْ أَنَا أَحْبَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَدْعَنَ دِينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي ؟ قَالَ : مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَلِكَ ، قَالَ : فَسَلْ ، قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ ؟ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاصَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، أَيُّ عَيْنٍ هِيَ ؟ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَرَّتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأَخْرَى ، أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّ عليه السلام كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَ مِمَّنْ سَاكَنَهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ ؟ فَقَالَ : يَا هَارُونَ ! إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا ، لَا يَصْرُ هُمْ جِدْلَانُ مِنْ خَدْلِهِمْ وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مَنْ خَالَفَهُمْ وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ ، وَ مَسْكَنُ نَبِيِّ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أَوْلِيَاكَ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأِمَامَ الْعَدْلُ ، فَقَالَ : صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَا جِدْهَا ، فِي كِتَابِ أَبِي هَارُونَ ، كَتَبَهُ بِيَدِهِ

یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت : تو چنین هستی ؟ فرمود : آری .

یهودی - من میخواهم از تو سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله بپرسم .

علی علیه السلام ، لبخندی بدون حقیقت لبخند زد و فرمود : چرا نکفتی هفت مسأله ؟

یهودی - برای اینکه سه مسأله خواهم پرسید ، اگر جواب کفتی ، دنباله آنها را میپرسم و اگر

جواب آنها را ندانستی ، میدانم که در میان شما دانشمندی نیست .

علی علیه السلام - من از تو میپرسم بحق خدائیکه پرستش میکنی ، اگر هر چه خواهی جوابت گویم ،

دینت را رها میکنی و بدین من میگرائی ؟

یهودی - جز برای این نیامده ام .

علی علیه السلام - پس بپرس .

یهودی - بمن بگو : اولین قطره خونیه که بر روی زمین چکید چه خونی بود ؟ و نخستین چشمه تیکه

بر روی زمین جاری گشت کدام چشمه بود ؟ و اولین چیزیکه در روی زمین بجنبش آمد چه بود ؟

امیرالمؤمنین علیه السلام جوابش فرمود : یهودی گفت : سه مسأله دیگر را بگو :

بمن بگو : محمد چند امام عادل (بنوان و سنی و جانشین) دارد ؟ و او در کدام بهشت است ؟ و چه

اشخاصی همراه او در آن بهشت سکونت دارند ؟

علی علیه السلام - ای هارونی ! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها

کند ، بآنها زبانی نرسد و آنها از مخالفت مخالفین وحشت نکنند و در امر دین از کوههای پا برجای روی

زمین استوارترند و محل سکونت محمد در بهشت خود او است و همراهیان او همین دوازده امام عادل باشند .

یهودی - راست کفتی ، بخدائیکه جز او شایان پرستش نیست ، من اینها را در کتب پدرم هارون

وَأَمْلَأَهُ مُوسَى عَمِّي عليه السلام ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ ، أَخْبِرْنِي عَنِ وَصِيِّ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَمِيشُ مِنْ بَعْدِهِ ؟ وَهَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟ قَالَ : يَا هَارُونِي ! يَمِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، لَا يَزِيدُ يَوْمًا وَلَا يَنْقُصُ يَوْمًا ، ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَةً هُنَا - يَعْنِي عَلَيَّ قَرْنِيهِ - فَنُخَضُ هَذِهِ مِنْ هَذَا قَالَ : فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَقَطَعَ كَسْتَيْجَهُ وَهُوَ يَقُولُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ وَصِيُّهُ ، يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ لِاتِّفَاقِي وَأَنْ تَعَظَّمَ وَلَا تُسْتَضَعَفَ ، قَالَ : ثُمَّ مَضَى بِهِ عَلَيَّ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ

(۱۳۸۵) - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْنِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو [د] بْنِ نَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِيهِ مِنْ نُورٍ عَظِيمٍ ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي صِبَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُعَدِّسُونَهُ وَهُمْ الْأَيُّمَةُ عليهم السلام مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم

دیده‌ام که بادت خود نوشته و عمویم موسی عليه السلام املا کرده ، سپس گفت : آن يك مسأله را بگو ، بمن بگو جان شين محمد چند سال پس از او زندگی میکند و آیا خودش میبرد یا او را می‌کشد ؟

علی علیه السلام - ای هارونی او بعد از پینمبر ۳۰ سال زندگی میکند بدون يك روز کم و زیاد (۱) سپس ضربتی با پنجا - یعنی بتارکش - برسد و این ریشش از خون این تارک رنگین شود .
راوی گوید : هارونی فریاد کشید و کستی (۲) خود را برید و میگفت : گواهی دهم که شایسته پرستش جز خدای یگانه بی شریک نیست و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست و تو وصی او هستی ، شایسته آنست که تو برتری داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و ترا تعظیم کنند و ضعیف شمارند .
پس علی عليه السلام او را بمنزل خود برد و معالم دین را با او آموخت

۶ - ابو حمزه گوید : شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود : همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشانرا بصورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایانست) در پرتو نور خود بیاداشت ، او را عبادت میکردند . پیش از آفرینش مخلوق ، خدا را تسبیح و تقدیس مینمودند ایشان ائمه علیهم السلام از فرزندان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم علیه و آله اند .

(۱) مجلسی (ده) در تطبیق این جمله روایت با تاریخ وفات پینمبر و علی علیهما السلام ۴ وجه بیان کرده که یکی از آنها اینستکه : ۳۰ سال بنا بر اصطلاح هرفی و تخصیص است و سپس فرماید : از آنچه خدامین کرده يك روز پس و پیش نیفتد .

(۲) کستی (بضم کاف) رشته‌ایست که یهودیان بعنوان شمار مخصوص خود بجای زنار نساری بر کمر بندند . خاقانی گوید : ریمان سبجه بگستند و کستی بافتند (یعنی رشته تسبیح را پاره کردند و شمار یهود را بکمر بستند) .

۷- محمد بن یحیی ، عن عبدالله بن محمد الحشاب ، عن ابن سماعه ، عن علي بن الحسن بن رباط ، عن ابن ادرنه ، عن زرارة قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : الاثنا عشر الامام من آل محمد عليهم السلام كلهم محدث من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله ومن ولد علي ، ورسول الله وعلی هما الوالدان عليهما السلام ، فقال علي بن راشد - وكان اخا علي بن الحسين لامته - و انكر ذلك فصرز ابو جعفر عليه السلام وقال : اما ان ابن امك كان احدهم .

۸- محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسين ، عن مسعدة بن زياد ، عن ابي عبدالله و محمد بن الحسين ، عن ابراهيم بن ابن ابي يحيى المدني ، عن ابي هارون العبدی ، عن ابي سعيد الخدری قال : كنت حاضرا لما هلك ابو بكر واستخلف عمر اقبل يهودي من عظماء يهود يثرب وترعم يهود المدينة انه اعلم اهل زمانه حتى رفع الي عمر فقال له : يا عمر ! انبي حجتك اربد الاسلام ، فان اخبرتني عما اسالك عنه فانت اعلم اصحاب محمد بالكتاب والسنة وجميع ما اربد ان اسأل عنه ، قال : فقال له عمر : انبي لست هناك لكنني اربدك الي من هو اعلم امتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسأل عنه وهو ذاك - فاوتما الي علي عليه السلام - فقال له اليهودي : يا عمر ! ان كان هذا كما تقول فمالك وليعة الناس ! وانما ذاك اعلمكم ؟ فبره عمر . ثم ان اليهودي

۷ - زراره گوید شنیدم : امام باقر علیه السلام میفرمود : دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی محدثند (۱) و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله و از فرزندان علی باشند ، و پیغمبر و علی علیهما السلام دو پدرند .

علی بن راشد که برادر مادری علی بن الحسین (زین العابدین علیهما السلام) است این مطلب را انکار کرد ، امام باقر علیه السلام فریاد کشید و فرمود : همانا پسر مادر تو (زین العابدین علیه السلام) یکی از آنهاست .

۸ - ابوسعید خدری گوید : زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد ، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد ، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است ، تا نزدیک عمر رسید گفت : ای عمر ! من نزد تو آمده ام و میخواهم مسلمان شوم . اگر هر چه پرسیدم جواب گفنی ، میدانم تو دانشمندترین اصحاب محمد نسبت بقرآن و سنت و آنچه میخواهم از تو بیپرسم هستی . عمر - من چنین نیستم ، ولی ترا رهبری میکنم یکی که دانشمندترین امت است نسبت بقرآن و سنت و آنچه از او بیرسی و او این مرد است . آنگاه اشاره بعلی عليه السلام کرد . یهودی - اگر چنین است که میگوئی چرا مردم با تو بیعت کنند ، در صورتیکه او دانشمندترین شما باشد ؟

قَامَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ ؟ فَقَالَ : وَمَا قَالَ عُمَرُ ؟ فَأَخْبَرَهُ . قَالَ : فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمُ أَنْكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَّمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقِينَ وَمَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمْ الْإِسْلَامَ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ ، سَلْ عَمَّا بَدَاكَ أُخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : يَا يَهُودِيٌّ وَلِمَ لَمْ تَقُلْ : أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ ؟ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيٌّ : إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ ، سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَ إِلَّا كَفَفْتُ ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ ، فَقَالَ لَهُ : سَلْ عَمَّا بَدَاكَ يَا يَهُودِيٌّ ، قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَيَّ وَ جِهَةِ الْأَرْضِ ؟ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غَرَسْتُ عَلَيَّ وَ جِهَةِ الْأَرْضِ ؟ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَيَّ وَ جِهَةِ الْأَرْضِ ؟ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .
 ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيٌّ : أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدَى ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ نَحَّى أَيْنَ مَنَزَلُهُ فِي الْجَنَّةِ ؟ وَ أَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنَّ لِهَذِهِ

عمر باو درشتی و سرزنش کرد . یهودی بجانب علی علیه السلام رفت و گفت : تو چنانی که عمر گفت ؟ فرمود : عمر چه گفت ؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت : اگر تو چنانی که او گوید : من مطالبی از تو میپرسم تا بدانم اگر کسی از شما آنها را بداند ، شما که ادعا میکنید ، بهترین و داناترین آنها هستی راست میگوئید ، بلاوه خودم هم در دین شما که اسلامست وارد میشوم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : من چنانم که عمر بنو گفت ، هرچه خواهی بپرس ، بنو جواب میگویم انشاء الله .

یهودی - سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله را بمن خبرده .

علی عليه السلام - ای یهودی ! چرا نگفتی هفت مسأله را بمن خبرده !

یهودی - برای اینکه اگر سه مسأله را جواب گفتم بقیه را میپرسم و گرنه خود داری میکنم ، و اگر هفت مسأله را جواب گفتم ، می دانم دانشمندترین و برترین مردم روی زمین و نسبت ب مردم از خودشان اولاهستی .

علی علیه السلام - ای یهودی ! هرچه خواهی بپرس .

یهودی - بمن خبرده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختیکه در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید .

امیرالمؤمنین عليه السلام باو پاسخ داد .

یهودی - بمن بگو این امت چند امام دارد ؟ و پینمبرشما منزلش در کجای بهشت است ؟ و بمن بگو همراهان او در بهشت کیانند ؟ .

الْأُمَّةَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى مِنْ دَرِيَّةٍ نَبِيْنَا وَهُمْ مَسِيٌّ وَأَمَّا مَنْزِلُ نَبِيْنَا فِي الْحَجَّةِ فَفِي أَفْضَلِهَا
وَأَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الْإِنْسَاءُ عَشْرٌ مِنْ دَرِيَّةٍ وَأُمُّهُمْ وَجَدَتْهُمْ
وَأُمُّ أُمِّهِمْ وَذَرَارِيَهُمْ ، لَا يُشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ

۹ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن ابن محبوب ، عن أبي الجارود ، عن
أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا
لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا ، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ وَ
ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ .

۱۰ - علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى بن عبيد ، عن محمد بن الفضل ، عن أبي
حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عليه السلام إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ
اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا ، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيِّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةُ وَالْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ

امیر المؤمنین علیه السلام - این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آنها از نژاد من هستند
و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریفترین مقام بهشت بنام جنت عدن است و اما همراهان او در آن
منزل ، همین دوازده تن از نسل او باشند با مادرشان و جد آنها و مادر مادر آنها (خدیجه علیها السلام) و اولاد
ایشان ، کسی دیگر با ایشان در آن منزل شرکت ندارد .

۹ - جابر بن عبدالله انصاری گوید : خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم ، در برابرش لوحی بود که
نامهای اوصیاء از فرزندان او در آن بود ، من شمردم ، دوازده نفر بودند ، آخر آنها قائم عليه السلام بود ،
سه محمد در میان آنها بود و سه علی .

توضیح - این روایت را صدوق در کتاب اكمال الدین و عیون و من لایحضره الفقیه نقل کرده و نیز
شیخ طوسی در کتاب غیبت بهمین سند از جابر نقل نموده است و در همه آنها « چهار علی » ذکر شده است ، پس
در اینجا که سه علی نقل شده از اشتباهات نساخ است و ممکن است مقصود ، امامان از فرزندان فاطمه علیها السلام
باشند و شوهرش را شامل نشود - مرآت المقول .

۱۰ - امام باقر علیه السلام فرمود : هانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را بسوی جن و انس ارسال
فرمود و پس از او ۱۲ وصی قرارداد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت بهروسی سنت
و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم
فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله میباشند بروش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم
دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیر المؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد (یعنی پیروان علی عليه السلام مانند
پیروان مسیح سه دسته شدند ، برخی او را خدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطاکار و کافر پنداشتند و
برخی بتقیده حق پابرجا بودند و با امامتش قائل شدند ، و یا تشبیه آنحضرت بمسیح از نظر زهد و عبادت و

من بعد حجته صلى الله عليه وآله على سنة اوصيائه عيسى وكانوا اثني عشر وكان أمير المؤمنين عليه السلام على سنة المسيح
 ﴿١٣٩٠﴾ محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن أبي عبد الله و محمد بن الحسين، عن
 سهل بن زياد جميعاً، عن الحسن بن العباس بن الحرث، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام أن
 أمير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس: إن ليلة القدر في كل سنة وإنه ينزل في تلك الليلة
 أمر السنة ولذلك الأمر ولاة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد
 عشر من صلبى أئمة محمد بن
 ١٢- و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأصحابه: آمنوا بليلة القدر إن شاءت تكون لعلقي
 ابن أبي طالب ولولده الأحد عشر من بعدي.

١٣- و بهذا الإسناد أن أمير المؤمنين عليه السلام قال لأبي بكر يوماً: لا تحسبن الذين
 قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون، و أشهد أن [محمدًا] رسول الله صلى الله عليه وآله
 مات شهيداً، والله ليأتيتك، فأيقن إذا جاءك، فإن الشيطان غير متخيل به فأخذ عليّ بيد
 أبي بكر فأراه النبي صلى الله عليه وآله فقال له: يا أبا بكر آمن بعليّ و بأحد عشر من ولده، إنهم مني
 إلا النبوة و تب إلى الله مما في يدك، فإنه لأحق لك فيه، قال ثم ذهب فلم ير.

پوشاک و خوراک زهر و عشن است .

١١- ابو جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام فرمود : امیر المؤمنین علیه السلام با بن عباس فرمود
 همانا شب قدر دهر سالی هست و در آن شب امر (سر نوشت و قضا و قدر) آنسال فرود می آید و برای آن
 امر سر پرستانی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله . ابن عباس گفت : آنها کیانند ؟ فرمود : من هستم
 و یازده تن از فرزندان صلبی من که امامان محدث باشند

١٢- رسول خدا صلی الله علیه و آله باصحابش فرمود : بشب قدر ایمان آورید که آن مخصوص علی بن
 ابیطالب و یازده فرزند او میباشد بعد از من .

١٣- روزی امیر المؤمنین علیه السلام با ابو بکر فرمود : کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده گمان
 مکن ، بلکه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی میبیرند - ١٦٩ سوره ٣ - ، و من گواهی میدهم که
 محمد رسول خدا (ص) شهید از دنیا رفت ، و بخدا نزد تو می آید ، چون نزد تو آمد یقین کن ، زیرا شیطان نتواند
 خود را بصورت او جا زند .

سپس علی علیه السلام دست ابو بکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را باو نشان داد ، پیغمبر
 صلی الله علیه و آله با ابو بکر فرمود : « بعلی و یازده فرزند او ایمان آور ، آنها (در وجوب اطاعت) مانند
 منند ، بجز مقام نبوت و از آنچه در دست گرفته امی (خلافت مسلمین) پیش خدا توبه کن ، زیرا ترا در آن
 حتی نیست ، سپس برفت و دیگر دیده نشد .

۱۴ - أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِاطٍ ، عَنْ ابْنِ أَدْنَةَ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : الْإِنْسَانُ عَشْرَ الْأِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلِّهِمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَوَلِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَوَلِدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَعَلِيُّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ .

۱۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَزْرَانَ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : يَكُونُ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ .

۱۶ (۱۳۹۵) الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَائِرِ ، عَنْ أَبَانَ ، عَنْ زُرَّادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْهُمْ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ ثُمَّ الْأَيْمَةُ مِنْ وَوَلِدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام .

۱۷ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَدْمُورِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ نَابِتٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وَوَلَدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ - يَعْنِي أَوْتَارُهَا [و] جِبَالُهَا - بِنَا أَوْتَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسْبَحَ بِأَهْلِهَا ، فَإِذَا دَهَبَ الْإِنْسَانُ عَشْرَ مِنْ وَوَلَدِي سَاحَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا .

۱۸ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ وَوَلَدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا ، نُجَبَاءُ ، مُحَدَّثُونَ ، مُفَهَّمُونَ ، آخِرُهُمْ الْفَلَّاحُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا .

۱۴ - امام باقر علیه السلام میفرمود : دوازده امام از آل محمد همگی محدث و اولاد پیغمبر صلی الله

علیه و آل و علی بن ابیطالب علیه السلام اند ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آل و علی علیه السلام دو پدرند .

۱۵ - امام باقر علیه السلام فرمود ، بعد از حسین بن علی علیهما السلام ۹ امام میباشد و نهمی آنها

امام قائم علیه السلام است .

۱۶ - امام باقر علیه السلام فرمود : ما دوازده امام هستیم ، از جمله آنها حسن و حسین است و امامان

از فرزندان حسین علیه السلام .

۱۷ - رسول خدا صلی الله علیه و آل و فرمود : من و دوازده تن از فرزندانم و توای علی (یعنی یازده

فرزندم با تو که ۱۲ تن میشوید) بند و قفل زمین هستیم - یعنی میخها و کوههای زمین - . سبب ما خدا زمین را

میخ کوبیده تا اهلس را فرو نبرد ، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود ، زمین اهلس را فرو برد و مهلت

داده نشوند [بسوی آنها ننگرد] .

۱۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آل و فرمود : از فرزندان من دوازده نفرند که نقیب (شناسنده و

سرپرست) و نجیب (اسبل و خوش گوهر) و محدث و مفهم میباشد ، آخرین آنها قائم بحق است ، که زمین را

از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد .

کَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا .
 ۱۹ - عَلِيُّ بْنُ تَمِيمٍ وَتَمِيمُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَجِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ كُرِّامٍ قَالَ : حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي أَنْ لَا أَكُلُ طَعَامًا يَنْهَارُ أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : زَجَلٌ مِنْ شِبَعِكُمْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَأْكُلَ طَعَامًا يَنْهَارُ أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ : فَصُمُّ إِذَا يَا كُرِّامُ ، وَلَا تَصُومِ الْعَبِيدِينَ وَلَا مَلَائِمَةَ التَّشْرِيقِ وَلَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِرًا وَلَا مَرِيضًا فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قُتِلَ عَجَبَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهِمَا وَالْمَلَائِكَةُ ، فَقَالُوا : يَا رَبَّنَا ائْتِنَّا لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ يَمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ ، وَقَتَلُوا صَفْوَتَكَ ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَاوَاتِي وَيَا أَرْضِي اسْكُنُوا ، ثُمَّ كَشَفَ حِجَابًا مِنَ الْحُجُبِ فَإِذَا خَلَفَهُ مُحَمَّدٌ وَآئِنَا عَشْرٌ وَصِيًّا لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذَ بِيَدِ فُلَانٍ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ ، فَقَالَ : يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَاوَاتِي وَيَا أَرْضِي بِهِذَا أَنْتَصِرُ [لِهَذَا] . قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

۲۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَابُو بَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

توضیح - راجع به محدث ومفهمم بجلد اول ص ۲۴۸ ونیز بحديث ۶۹۹ این جلد مراجعه شود .
 ۱۹ - کرام گوید : من پیش خود سو گندیاد کردم که هرگز در روز غذا نخورم (یعنی روزه بگیرم) تا قائم آل محمد قیام کند ، پس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم : مردی از شیعیان شما برای خود بگردن گرفته که هرگز در روز غذا نخورد تا قائم آل محمد قیام کند .

فرمود : ای کرام ! بنا بر این باید روزه بگیري ولی دو روز عید (فطر و قربان) سه روز تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجه ایام حج گزاری) و زمانیکه مسافر و بیمار هستی روزه نگیر ، زیرا چون حسین علیه السلام کشته شد : آسمانها وزمین وهرچه بر آنهاست با فرشتگان نالیدند وگفتند ، پروردگارا : بما اجازه بده خلق را هلاک کنیم واز صفحه زمین براندازیم ، برای آنکه چرمت ترا حلال شمردند و برگریده ترا کشتند .

خدا بآنها وحی فرستاد که : ای فرشتگان و ای آسمان و زمین ! آرام گیرید ، سپس يك پرده از پردهها را عقب زد ، پشت آن پرده محمد و دوازده وصی او بود . آنکاه دست فلان قائم میان آنها (امام عصر علیه السلام) را گرفت وفرمود : ای فرشتگان ! وای آسمانها و زمین : بسبب این انتقام میگیرم [از این] - این جمله را سه بار فرمود .

۲۰ - سماعة بن مهران گوید : من و ابو بصير و محمد بن عمران آزاد شده حضرت ابیجعفر علیه السلام در منزلش بسکه بودیم . محمد بن عمران گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود : ما دوازده تن

فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرَانَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا
 فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ : سَمِعْتُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؛ فَحَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ :
 لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام .

(بَابُ)

فِي أَنَّهُ إِذَا قَبِلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ
 أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قَبِلَ فِيهِ

(۱۴۰۰) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، جَمِيعًا عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ
 عَنْ ابْنِ رَبِيعٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي
 وَأَهْبُ لَكَ ذَكَرًا ، سَوِيًّا ، مُبَارَكًا ، يُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ؛ وَجَاعَلَهُ
 رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذَلِكَ وَهِيَ أُمُّ مَرْيَمَ ، فَلَمَّا حَمَلَتْ
 كَانَتْ حَمَلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا عَلَامًا ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ : رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَكَانَ الذَّكَرُ
 كَلَامًا لِي ، أَيُّ لَيْتُكَ الْبِنْتُ رَسُولًا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ ، فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ
 تَعَالَى لِمَرْيَمَ عِيسَى كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانَ وَوَعَدَهُ إِيَّاهُ ، فَإِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ مِثْلَ شَيْءٍ
 وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ .

محدثیم . سپس ابوبصیر گفت : تو از امام صادق علیه السلام شنیده ای و یکبار - یا دو بار - او را سوگند
 داد که آیا شنیده است ؟ (او گفت شنیده ام) سپس ابو بصیر گفت : ولی من این سخن را از امام باقر
 علیه السلام شنیده ام .

✽ هر گاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده او ✽

✽ داشته باشد ، همانست که درباره او گفته شده ✽

۱- ابوبصیر گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : خدا یتعالی بمرمان (پدرم مریم مادر عیسی عليه السلام) وحی کرد
 که من بنو پسری مبینخشم ، سالم و مبارک که باذن خدا کور مادر زاد و سپس رادرمان کند و مردگان را
 زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قراردم ، عمران این مطلب را بهم سرش حنة که مادر مریم است گزارش
 داد ، چون مریم حامله گشت ، فکر میکرد که حملش پسر است ، چون او را زائید (و دید دختر است)
 گفت : پروردگارا ! من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست ، یعنی دختر که پیغمبر نمیشود . خدای
 عزوجل (درباره او) میفرماید : خدا با آنچه او زائیده داناتراست ، سپس چون خدای یتعالی عیسی را بمریم
 بخشید ، او همان پیغمبری بود که بمرمان بشارت داده شده بود و باو وعده کرده بودند .

پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم . و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد
 آنرا انکار نکنید .

٢ - محمد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، عن حماد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا قلنا في رجل قولاً فلم يكن فيه ، وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك ، فإن الله تعالى يفعل ما يشاء .

٣ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن أحمد بن عابد ، عن أبي خديجة قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : قد يقوم الرجل يعدل أو يجور و يُنسب إليه ولم يكن قام به ، فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده ، فهو هو .

شرح - حاصل مقصود این روایت و بلکه مقصود مرحوم کلینی از انعقاد این باب اینستکه : گاهی مصالح عالیّه اقتضا میکند که انبیاء و ائمه علیهم السلام سخنی از راه توریّه و مجاز اظهار دارند و یا از امور بدائیّه ب مردم خبری دهند ، سپس برای مردم خلاف آنچه از ظاهر لفظ شنیده اند هویدا شود ، در این صورت نباید آن سخنها حمل بدروغ نمود ، زیرا گاهی مصالح عظیمه اقتضای توریّه و بدا میکند ، چنانچه در باب بدا و سؤال از امام ذکر شد و یکی از آن اموریکه اقتضای توریّه یا بدا دارد ، قیام و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که بواسطه علتی که در حدیث ٩٣٧ ذکر شد و توضیحی که در آنجا بیان کردیم صلاح نیست که شیعیان زمان ظهور و قیام آنحضرت را بدانند ، بلکه از روایات استفاده میشود که تعیین امام قائم علیه السلام از میان ائمه علیهم السلام هم برای شیعیان صدر اول صلاح نبوده است تا شیعیان زمان امام باقر و صادق علیهما السلام ، بامید اینکه امام قائم علیه السلام فرزند این امام است و آنها درکش خواهند کرد ، مایوس و ناامید نشوند و انتظار فرج داشته باشند و در شدائد و مصیبات شکیبائی و بردباری ورزند زیرا میدانند که امام قائم علیه السلام تقیه نمیکند ، شمشیر میکشد ، حق را میگیرد ، مؤمنین را عزیز و منافقین را ذلیل میکند .

بنا بر این اگر امام صادق عليه السلام بفرماید : فرزند من امام قائم علیه السلام است ، مقصود حضرت اینستکه فرزند هفتم من قائم بمشیر است ، ولی شبهه گمان میکند که فرزند اول آن حضرت قائم بمشیر است از اینرو سبب میکند و انتظار فرج میکشد و افسرده و کسل نمیشود ، سپس چون دید فرزند آن حضرت قیام بمشیر نکرد ، نباید وعده امامشرا حمل بدروغ کند ، بجهت احتمال توریّه و بدا چنانچه اینگونه وعده از خدا پتعالی نسبت بمرمان داده شد ، بشرحیکه در روایت بیان گردید .

٢ - امام صادق عليه السلام فرمود . هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یانوه او باشد ، انکار نکنید ، زیرا خدا پتعالی هر چه خواهد میکند .

٣ - امام صادق عليه السلام میفرمود : گاهی انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده میشود و بان سنجش نسبتش میدهند ، در صورتیکه خودش آن صفت را دارا نیست ، بلکه پسرش یا پسر پسرش بعد از او دارای آن صفت میباشد ، پس او همانست (که آن صفت درباره اش گفته شده) .

۰ (باب) ۰

أَنَّ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ، هَادُونَ إِلَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْشَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ : أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ ، فَقُلْتُ لَهُ : عَلِيُّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَمْ لَا ، فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقِي فَقَالَ : يَا حَكَمُ ! وَإِنَّكَ لَبَيْهِنَا بَعْدُ ، فَقُلْتُ نَعَمْ : إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ ، فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهِنِي عَنْ شَيْءٍ وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ ؟ فَقَالَ : بَكَرَ عَلِيُّ عُدْوَةَ الْمَنْزِلِ ، فَعُدُّوْهُ عَلَيْهِ فَقَالَ عليه السلام : سَلْ عَنْ خَاصَتِكَ ، فَقُلْتُ : إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرًا وَصِدْقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَمْ لَا ، فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابِطُنَا وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ ، فَقَالَ يَا حَكَمُ : كَلِمَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ، قُلْتُ : فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ ؟ قَالَ كَلِمَا نَهَدِي إِلَى اللَّهِ ، قُلْتُ : فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ ؟ قَالَ : كَلِمَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَوَارِثُ السَّيْفِ ، قُلْتُ : فَأَنْتَ

❖ همه امامان عليهم السلام بامر خدايتعالی قائم وبسويش رهبرند ❖

۱ - حکم بن ابی نعیم گوید : در مدینه خدمت امام باقر عليه السلام رسیدم و عرض کردم : من بین رکن و مقام (خانه کعبه) نذر کرده و بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کنم ، از مدینه بیرون نروم تا زمانیکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه . حضرت هیچ پاسخی بمن نفرمود . من ۳۰ روز در مدینه بودم ، سپس درین راهی بمن برخورد و فرمود : ای حکم ! تو هنوز اینجائی ؟ گفتم آری ، من نذری که کرده‌ام بشما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودی .

فرمود : فردا صبح زود منزل من بیا . فردا خدمت من رقتم ، فرمود : مطلبت را بپرس .

عرض کردم : من بین رکن و مقام نذر کرده و روزه و صدقه‌ای برای خدا بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم ، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه ؟ اگر شما هستی ملازم خدمت باشم و اگر نیستی ، در روی زمین بگردم و در طلب معاش بآیم . فرمود : ای حکم ! همه ما قائم بامر خدا هستیم .

عرض کردم : شما مهدی هستی : فرمود : همه ما بسوی خدا هدایت میکنیم .

عرض کردم : شما صاحب شمشیری : فرمود : همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر بما

بارت رسیده و همراه ماست) .

عرض کردم : شما هستی آنکه دشمنان خدا را میکشی و دوستان خدا بوسیله شما عزیز میشوند و دین

خدا آشکار میگردد ؟ فرمود : ای حکم ! چگونه من او باشم ، در صورتیکه به ۴۵ سالگی رسیده‌ام ؟ و

الَّذِي تَقْدُلُ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَعَيْرُكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَيُظْهِرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ ، فَقَالَ : يَا حَكَمُ : كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَقَدْ بَلَغْتُ حَمْسًا وَارْبَعِينَ [سَنَةً] ؛ وَإِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّيْلِ مِنِّي وَأَخْفُ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ .

۲ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَائِذٍ عَنْ أَبِي حَدِيثِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ : كُنَّا قَائِمًا بِأَمْرِ اللَّهِ ، وَوَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كُنَّا .

۳ - (۱۴۰۵) عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ : «إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَهُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ» .

○ (بَابُ) ○

صَلَاةُ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ - الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ غَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَنْ رَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَيَّ مِثْلِي مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَأَفْرِ ، إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» .

حال آنکه صاحب این امر (که تو میبرسی) از من بدوران شیر حواری نزدیکتر و هنگام سواری چالاکتر است ، (چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش بصورت جوان ۳۰ ساله وقوی و نیرومند باشد) .

۲ - ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام راجع بامام قائم علیه السلام پرسید ، حضرت فرمود : همه ما قائم بامر خدایم ؛ یکی پس از دیگری تا زمانیکه صاحب شمشیر بیاید ، چون صاحب شمشیر آمد ، امر و دستوری غیر از آنچه بوده میآورد (پدرانش مأمور بنقیه و صبر بوده و او مأمور بجهاد و برانداختن ظلم است) .
۳ - عبدالله بن سنان گوید : بامام صادق علیه السلام عرض کردم : مقصود از این آیه چیست ؟ « روزی که هر مردمی را بامامشان خوانیم . ۲۸ - سوره ۱۷ - » فرمود : مقصود امامی است که در میان آنهاست و او قائم اهل زمان خود است .

☆ (صَلَاةُ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ☆

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود : کسیکه معتقد باشد که امام بآنچه در دست مردم است احتیاج دارد کافراست . بلکه مردم نیازمندند که امام (خمس و سهم و سایر وجوه را) از آنها بپذیرد ، خدای عزوجل فرماید : « از اموال آنها زکوة بگیر تا آنها را بوسیله آن پاک و بی آلاش سازی . ۱۰۴ - سوره ۹ - » .

۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَيْسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّحَّاسِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنِ الْخَيْرِيِّ وَهُوَ سَنَ بْنِ طَبَّانٍ قَالَ : سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدِّرْهَمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْفَافًا كَثِيرَةً » ، قَالَ : هُوَ اللَّهُ فِي صَلََةِ الْإِمَامِ خَاصَّةً .

۳ - وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ مُغَاذٍ صَاحِبِ الْأَكْبَسِيَةِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضًا مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَى ذَلِكَ ، وَمَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَاتَمَّا هُوَ لَوْلِيهِ .

۴ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ » ، قَالَ : نَزَلَتْ فِي صَلََةِ الْإِمَامِ .

۲ - امام صادق علیه السلام میفرمود ، کاری نزد خدا محبوبتر از رسانیدن دراهم بامام نیست . همانا خدا درهم امام را در بهشت مانند کوه احد قرار میدهد (یعنی ثواب آنرا از اعمال غیر دیگر بزرگتر و بیشتر میدهد ، و این تشبیه معقول بمحسوس است و یا مقصود اینست که دادن یکدرهم بامام مانند دادن دراهمی باندازه کوه احد است بدیگران) خدا بتالی در کتابش میفرماید و کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا خدا وام او را بسیار چند برابر سازد - ۲۴۴ سوره ۲ ، امام فرمود : بخدا این وام خصوص صلۀ امام است .

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود : خدا که آنچه را در دست مخلوقش هست بقرض خواسته ، برای احتیاجش بآن نبوده ، و هر حقی که خدا دارد ، اذن ولی او است .

شرح - کلمه خلقه فرمود و الناس و بنی آدم و امثال آن فرمود تا اشاره کند که دارندگان اموال ، آفریده و مملوک خود وام خواهند میباشند ، پس در بیع و مضایقه سزاوار نیست و نیز دلیل است بر اصل مطلب که عدم احتیاج خدا باشد بوام بندگان و نیز کلمه هافی ایدیهیم برای همین منظور آمده است زیرا اشاره دارد بر اینکه این اموال تنها برای منافع و مصالح آنها بطور موقت در اختیارشان گذاشته شده و چون مردند ، از آنها بدیگری منتقل میشود و مالک حقیقی اموال همان خداست که اکنون قرض خواهی میکند ، پس عدم احتیاج او مسلم است . ولی اگر اموالهم ، دراهمهم ، عطایاهم و امثال این عبارات را میفرمود این نکته اذن استفاده نمیشد .

۴ - اسحاق بن عمار گوید : از موسی بن جعفر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل و کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا برایش چند برابر کند و او را مزدی از جنند است - ۱۱ سوره ۵۷ - ، پرسیدم فرمود : درپاره صلۀ امام نازل شده است .

- ٥ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مِيثَاحَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا مِيثَاحُ ! دَرَاهِمٌ يُوصَلُ بِهِ الْأَمَامُ أَكْثَرُ وَرِزَا مِنْ أَحَدٍ .
- ٦ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : دَرَاهِمٌ يُوصَلُ بِهِ الْأَمَامُ أَفْضَلُ مِنَ الْفَيْ دَرَاهِمٌ فِيمَا يَبْوَءُ مِنْ وَجْهِهِ .
- ٧ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ ، عَنْ ابْنِ بَكِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : ابْنِي لَا خُذْ مِنْ أَحَدٍ كُمْ الدَّرَاهِمَ وَإِنِّي لَأَكْثَرُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا مَا ارْتَدُّ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ تَطَهَّرُوا .

(بَابُ)

(الْفَيْ وَالْأَنْفَالُ وَتَفْسِيرُ الْخُمْسِ وَحُدُودِهِ وَمَا يَجِبُ فِيهِ)

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرِهَا لِخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ : وَإِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ، فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِأَدَمَ وَصَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارٍ وَلِدِهِ وَخَلْفَائِهِ ، فَمَا عَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْغَلَبَهُ سُمِّيَ قَيْنًا وَهُوَ أَنْ يَقِي ، إِلَيْهِمْ بِغَلَبَةِ حَرْبٍ وَكَانَ حُكْمُهُ فِيهِ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» فَهُوَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِقْرَابِهِ الرَّسُولِ فَهَذَا هُوَ الْفَيْ؛

- ٥ - حسن بن ميثاح گوید : امام صادق علیه السلام بمن فرمود : ای ميثاح : يك درهم كه با امام برسد ، از كوه احد سنگين تر است .
- ٦ - امام صادق عليه السلام فرمود : يك درهم كه با امام برسد . بهتر است از دو ميليون درهميكه در راه غير ديگر صرف شود .

- ٧ - ابن بکیر گوید : شنيدم امام صادق عليه السلام مي فرمود ، من از يك نفر از شما پول درهم مي گيرم ، در صورتيكه از همه اهل مدينه متمول ترم ، فقط مقصودم اينستكه شما پاكيزه شويد .

☆ (در باره فیه و انفال و بیان خمس و احكام آن و چیزهائیکه)

☆ (خمس واجب است) ☆

ثقة الاسلام کلینی فرماید : خدای تبارک و تعالی همه دنیا را بخلیفه خود (پیغمبر یا امام) داده ، زیرا بفرشتگان میگوید : « من در زمین خلیفه گذارم - ٢٤ سوره ٢ - » پس همه دنیا از آن آدم بود (که نخستین خلیفه خدا در روی زمین بود) و پس از او فرزندان نیکوکار و جانشینانش رسید ، بنا بر این آنچه را از دنیادشمنان (یعنی کفار و مشرکین) بزور گرفتند و سپس بوسیله جنگ یا غلبه بآنها برگشت فیه نامند ، پس فیه آنستکه : بوسیله غلبه و جنگ بآنها برگردد (و فیه در دلت بمرنی برگشتن است) و حکم فیه آنستکه خدای تعالی فرماید ، « بدانید که هر چه غنیمت گیرید ، پنج يك آن از خدا و پيغمبر و

الرَّاجِعُ وَإِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ فَأَخَذْتَهُمْ بِالسِّيفِ، وَأَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجِبَ عَلَيْهِ بَحِيلٌ وَلَا رِكَابٌ فَهُوَ الْأَنْقَالَ، هُوَ لِلرَّسُولِ خَاصَّةٌ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشَّرِكَةُ وَإِنَّمَا جَعَلَ الشَّرِكَةَ فِي شَيْءٍ قَوْلِيلَ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَةَ أَسْهُمٍ وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَالَّذِي لِلرَّسُولِ بِرَسُولِهِ يَفْتَقِرُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ ثَلَاثَةٌ لَهُ وَثَلَاثَةٌ لِلنَّبِيِّ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَأَمَّا الْأَنْقَالَ فَلَيْسَ هَذِهِ سَبِيلُهَا كَانَتْ لِلرَّسُولِ خَاصَّةً وَكَانَ فَدَكَ لِلرَّسُولِ وَاللَّهِ بِرَسُولِهِ خَاصَّةً، لِأَنَّهُ فَتَحَهَا وَآمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِهَا، لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ قَزَالَ عَنْهَا اسْمُ النَّبِيِّ وَارْتَمَتْهَا اسْمُ الْأَنْقَالَ وَكَذَلِكَ الْأَخَامُ وَالْمَعَادِنُ وَالْبَحَارُ وَالْمَعَاوِزُ هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةٌ، فَإِنِ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ وَ لِلْإِمَامِ خُمْسٌ وَالَّذِي لِلْإِمَامِ يَجْرِي مَجْرَى الْخُمْسِ وَ مَنْ عَمِلَ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَالْإِمَامُ يَأْخُذُهُ كُلَّهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ وَكَذَلِكَ مَنْ عَمَرَ شَيْئًا أَوْ أَجْرَى قَنَاةً أَوْ عَمِلَ فِي أَرْضٍ حَرَابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ فَإِنِ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا وَإِنِ شَاءَ تَرَكَهَا فِي يَدِهِ.

خویشان او ویتیمان و بی چیزان و در راه ماندگانست - ۴۲ سوره ۸ - ۴ پس فیء از آن خدا و پیغمبر و خویشان پیغمبر است . اینست بیان فیء که بر گشت میکند . و برگشتن از این جهاست که در دست دیگران بوده و بزور شمشیر از آنها گرفته شده .

و اما آنچه بدون تاخیر اسب و شتر (یعنی بدون جنگه) با آنها برگردد ، انقال است که مخصوص خدا و پیغمبر است و هیچکس در آن شریک نیست . شرکت تنها در چیز است که روی آن جنگه شده و کشته داده اند که برای جنگجویان چهار سهم از آن غنیمتها مقرر گردیده و برای پیغمبر یک سهم و پیغمبر سهم خود را شش بخش می کند : سه بخش آن از خود اوست و سه بخش دیگرش از آن یتیمان و بی چیزان و در راه ماندگانست .

و اما انقال چنین نیست ، انقال مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و فدک مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ، زیرا او و امیر المؤمنین آنرا فتح کردند و دیگری با آنها نبود ، لذا اسم فیء از آن برداشته و اسم انقال روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابانها که همه بامام اختیاس دارد . و اگر مردمی با اجازه امام در آنها کار کردند ، چهار پنجم در آمد آنها از خود ایشان و یک پنجمش از آن امامست و آنچه بامام تعلق دارد ، حکم خمس را دارد (یعنی باید شش بخش شود) و هر که بدون اجازه امام در آنها کار کند ، امام حق دارد همه در آمد را بگیرد ، و هیچکس را در آن سهمی نیست ، همچنین هر کس بدون اجازه صاحب زمین ، خرابه ای را آباد کند یا فغانی جاری کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد ، از آن اونمیگردد ، و مالک زمین اگر بخواهد از او بگیرد و اگر بخواهد در دست او باقی میگذارد .

شرح - خلیفه بمنی جانشین وهاء آن برای میالنه است و پیغمبر و امام از این نظر جانشین خدا باشند

١ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَمَّاشٍ ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بِذِي الْقُرْبَى ، الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله ، فَقَالَ : «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ ، مِنْهَا خَاصَّةٌ وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ ، أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ وَأَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعَمَنَا أَوْسَاحَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ»

٢ - الْحُسَيْنُ بْنُ عُثْمَانَ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُمَرَ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانَ ، عَنْ ثَمَرِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» قَالَ : هُمْ قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْخُمُسُ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلَنَا .

(١٢١٥) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ ، عَنْ حَقِصِ بْنِ الْبَحْتَرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : الْأَثْقَالُ مَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ يَحِيلٌ وَلَا رِكَابٌ ، أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا ، أَوْ قَوْمٌ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ ، وَكُلُّ أَرْضٍ حَرَبَةٌ وَبُطُونٌ الْأَوْدِيَّةُ فَهِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ .

٤ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ

که دنیا اذ آنها است و حق تصرف در آن را دارند ، ما راجع باین موضوع ، ذیل حدیث ١٠٦٣ توضیحی بیان کردیم .

١ - سلیم بن قیس گوید : شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود : بخدا ما هستیم کسانی که خدا از ذی القربی (خویشان پیغمبر) قصد فرموده و آنها را اهدا خودش خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است : هر چه را خدا از اموال مردم دهکده ها پیغمبرش برگشت داده ، از آن خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی چیزانت - ٧ سوره ٥٩ - این سهم مخصوص ماست و برای ما از صدقه (زکاة واجب) سهمی قرار نداد ، خدا پیغمبرش را و ما را گرامی داشت از اینکه چرک و فنول مال مردم را بنا بخوردند (زیرا مالیکه بعنوان زکوة پرداخت میشود ، چرک و فنولی است که از اصل مال گرفته میشود و آن مال مرکزی و مصفا میگردد) .

٢ - امام باقر علیه السلام درباره قول خدا یتمالی : « بدانید که هر چه غنیمت گیرید ، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشان اوست ٤٢ سوره ٨ - فرمود : ایشان خویشان رسول خدا بنده صلی الله علیه و آله و آن خمس از آن خدا و پیغمبر و ماست .

٣ - امام صادق عليه السلام فرمود : انفال آنستکه : اسب و شتر بر آن رانده نشود (یا جنگ و غلبه بدست نیاید) یا اموال مردمی است که (یا مسلمین) سازش کنند یا مردمیکه با دست خود بپردازند و هر زمین خراب و ته رودخانه ها از پیغمبر است و پس از او از آن امام است ، بهر راه خواهد بمصرف رساند .

العَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ : الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْعَنَائِمِ وَالْفُؤُصِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْمَعَادِنِ وَالْمَلَاحِةِ يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هَذِهِ الصُّوفِ الْخُمْسُ ، فَيُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ وَيُقَسَّمُ الْأَرْبَعَةُ الْأُخْرَى بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَوَلِيِّ ذَلِكَ وَيُقَسَّمُ بَيْنَهُمُ الْخُمْسُ عَلَى سِتَّةِ أَهْمٍ : سَهْمِ اللَّهِ وَسَهْمِ لِرَسُولِ اللَّهِ وَسَهْمِ لِذِي الْقُرْبَى وَسَهْمِ لِلْيَتَامَى وَسَهْمٍ لِلْمَسَاكِينِ وَسَهْمٍ لِإِبْنَاءِ السَّبِيلِ ، فَسَهْمُ اللَّهِ وَسَهْمُ رَسُولِ اللَّهِ لِأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَرِزَاةٌ فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَهْمٍ : سَهْمَانِ وَرِزَاةٌ وَسَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ وَلَهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَا لَهُ وَنِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ وَسَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَسَهْمٌ لِإِبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَالشُّعْفَايَا يَسْتَعْمُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لِلْوَالِي وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَائِهِمْ كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُتَّقِ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَعْمُونَ بِهِ وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ وَإِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمْسَ خَاصَةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَإِبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ ، عِوَضًا لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهُاً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَكَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ عَنِ أَوْسَاجِ النَّاسِ ، فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَةً

۴ - موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : خمس از پنج چیز باید داد. شود : ۱ - غنیمتها ، ۲ - غواصی (منافع دریا) ۳ - گنجها ۴ - معادن ۵ - نمکزارها (که معدن مخصوصی است) از تمام این انواع دریافت میشود و کسانی که خدا بیتیالی مقرر فرموده داده میشود و چهار پنجم آن (یعنی غنائم) میان جنگجویان و متصدیان جنگه تقسیم میشود ، و خمس میان آنها (که خدا مقرر فرموده) به شش سهم تقسیم میشود : ۱ - سهم خدا ، ۲ - سهم پیغمبر ، ۳ - سهم خویشان پیغمبر ، ۴ - سهم یتیمان ، ۵ - سهم تهیدستان ، ۶ - سهم در راه ماندگان .

سهم خدا و سهم پیغمبر پس از وفات پیغمبر از نظر وراثت بوالیان امر (ائمه معصومین) تعلق دارد ، پس برای امام سه سهم است : دو سهم از نظر وراثت و یک سهم بهره خود او است از جانب خدا ، بنا بر این نصف کامل خمس از اوست (که در این زمان سهم امام معروفست) و نصف دیگر میان خاندانش تقسیم میشود : یک سهم به یتیمان آنها و یک سهم بتهیدستان و یک سهم بدر راه ماندگان داده میشود که طبق قرآن و سنت پیغمبر میان آنها تقسیم شود ، بقدریکه یکسالشانرا کفایت کند ، اگر از آنها چیزی زیاد آمد ، بحاکم میرسد و اگر سهم امام قابل قسمت نبود ، یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود ، بعهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشانرا بی نیاز کند ، و مخارج آنها از این نظر بعهده حاکم گذاشته شده که مقدار زیادی از آنها باو تعلق دارد .

و همانا خدا خمس را مختص آنها قرار داد و به تهیدستان و در راه ماندگان مردم دیگر نداد تا بجای صدقات (زکاة واجب) مردم باشد (که بر سادات حرام گردید) و برای اینکه خدا ایشانرا بواسطه قربایشان با پیغمبر (از گرفتن زکاة) بر کنار کند و از چرك اموال مردم در جمدشان دارد ، لذا مال

مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذَّلِيلِ وَالْمَسْكِينَةِ وَالْأَبْسَ يَصَدَقَاتٍ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ .
 وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْخُمْسَ قَرَابَةَ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فَقَالَ : «وَأَنْذِرْ
 مَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَهُمْ بَنُو عَبْدِ الْمَطْلَبِ أَنْفُسُهُمْ ، الذِّكْرُ مِنْهُمْ وَالْأَنْثَى ، لَيْسَ فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ
 بِيُوتَانِ قُرَيْشٍ وَلَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ وَلَا فِيهِمْ وَلَا مِنْهُمْ فِي هَذَا الْخُمْسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ وَقَدْ نَجَلُ
 صَدَقَاتِ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ وَهُمْ وَالنَّاسُ سَوَاءٌ وَمَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ أَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ
 فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَجَلُّ لَهُ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمْسِ شَيْءٌ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ ، وَ
 لِلْأُمَّامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا : الْجَارِيَةَ الْفَارِغَةَ وَالذَّابَّةَ الْفَارِغَةَ وَالنَّوْبَ
 وَالْمَنَاعَ بِمَا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ التَّقْسِمَةِ وَقَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ وَلَهُ أَنْ يَشُدَّ بِذَلِكَ
 الْمَالِ جَمِيعَ مَا يَنْوِبُهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَنْوِبُهُ ، فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ
 شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَقَسَمَ الْبَاقِيَ عَلَيَّ مِنْ وَلِيِّ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ
 سَدِّ التَّوَائِبِ شَيْءٌ ، فَلَا شَيْءَ لَهُمْ ، وَلَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مَا غَلَبُوا عَلَيْهِ إِلَّا مَا

مخصوصی را از جانب خود برای آنها بمقدار بی نیازیشان مقرر فرمود تا در معرض خواری و درویشی قرار
 نگیرند ولی دادن صدقات بعضی از آنها بیعش دیگر باکی ندارد (زکاة سادات بسادات میرسد) .

و این اشخاص که خدا خمس را بر ایشان مقرر فرموده همان خویشان پیغمبرند صلی الله علیه وآله که خدا
 از آنها یاد نموده و فرموده : «خویشان نزدیک خود را بیم ده - ۲۱۴ سوره ۲۶ ، و ایشان خود فرزندان
 عبدالمطلب هستند از زن و مرد (نه دوستان و وابستگان بآنها) و هیچکس دیگر از خاندان قریش و احدی دیگر
 از عرب داخل آنها نیست و وابستگان فرزندان عبدالمطلب (چه آزاد شده آنها باشند و چه هم سوگند با
 ایشان) در گرفتن خمس داخل در آنها و یا در حکم آنها نیستند و صدقات مردم برای آنها حلال است و آنها
 با مردم دیگر برابرند . و کسیکه مادرش از بنی هاشم و پدرش از سائر قریش (یا سایر مسلمین) باشد ،
 صدقات برای او حلال است و از خمس بهره‌ئی ندارد ، زیرا خدایتعالی میفرماید : « آنها را بپدرانشان
 نسبت دهید ۶ سوره ۳۳ - ۴ » .

و بر گزیده اموال غنیمت از امامت و حق دارد بر گزیده این اموال را برای خود بردارد : مانند
 کتیز زیبا ، مرکوب زیبا ، لباس و کالائیکه دوست دارد و میخواهد . این اموال پیش از تقسیم و پیش از اخراج
 خمس از آن او است ، و او میتواند این اموال را بمصرف مخارجیکه برای او پیش میآید مانند بخشیدن به
 مؤلفه قلوبهم و پیش آمدهای دیگر برساند ، اگر پس از آن چیزی باقی ماند ، خمسش را خارج کرده
 میان اهل خمس تقسیم شود و بقیه (دیگر) میان مباشرین جنگه تقسیم شود . و اگر پس از تأمین مخارج
 چیزی نماند ، ایشان حقی ندارند . و جنگجویان از زمین و آنچه بر آن غلبه کرده اند حقی ندارند ، مگر مقداری
 را که بنسرف لشکر درآمده (و در میدان جنگه بر آن دست یافته‌اند) و بادیه نشینان عرب هم سهمی ندارند

اَحْتَوَى عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ وَلَيْسَ لِلْاَعْرَابِ مِنَ الْقِسْمَةِ شَيْءٌ وَإِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْوَالِي لَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَاحَّ الْأَعْرَابُ أَنْ يَدْعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَلَا يُهَاجِرُوا ، عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَدُوِّهِ دَعَاهُمْ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ فَيُقَاتِلُ بِهِمْ وَلَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ ، وَسُنَّتُهُ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَفِي غَيْرِهِمْ وَ الْأَرْضُونَ النَّبِيَّ أَخَذَتْ عَنُودَ بَحِيلٍ وَرِجَالٍ فِيهِ مَوْفُوقَةٌ مَمْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَيُحْيِيهَا وَيَقُومُ عَلَيْهَا عَلَى مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ : النَّصِيفُ [أ] وَ الثُّلُثُ [أ] وَ الثُّلُثَيْنِ وَعَلَى قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلاَحًا وَلَا يَضُرُّهُمْ ، فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ ، بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَعَتِ السَّمَاءُ أَوْ سَقَى سَيْحًا وَنَصَفَ الْعُشْرَ مِمَّا سَقَى بِالْذِّوَالِي وَالتَّوَاضِعِ فَأَخَذَهُ الْوَالِي ، فَوَجَّهَهُ فِي الْجَبَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللَّهُ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْمِهِمُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمَوْلُوفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ، ثَمَانِيَةَ أَسْمِهِمْ ، يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ فِي مَوَاضِعِهِمْ بِقَدْرِ مَا يَسْتَنْفِرُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ بِالْأَضْيَقِ وَ لَا تَقْتَبِرُ ، فَإِنْ قُصِّلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ رُدَّ إِلَى الْوَالِي وَ إِنْ نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ ، وَلَمْ يَكْتَفُوا بِهِ كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَمُوتَهُمْ

اگر چه همراهِ والی (امام یا نایب او) در جنگه شرکت کنند ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله با آنها قرار داد مصالحه بست که در دیار خود باشند و بمدینه هجرت نکنند ، بشرط اینکه اگر دشمن پیغمبر صلی الله علیه وآله بر او حمله کرد ، آنها را بسج دهد و همراهِ او بچنگند و از غضبتم بهره نداشته باشند ، و روش پیغمبر صلی الله علیه وآله درباره آنها و دیگران (اولاد آنها یا باده نشینان دیگر) جاریست (ولی بعضی از فقها این حکم را مختص بهمان اعراب زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله دانسته اند) .

و زمینهاییکه بزور اسب و لشکر اسلام بدست آمده ، در دست کسانیکه آنها را آباد کنند و زنده نگهدارند ثابت و برقرار میماند و طبق قراردادیکه حاکم با آنها مصالحه کند : به نصف یا ثلث یا دو ثلث که توانائی داشته باشند و سلاح آنها باشد و بآنها زیان نرسد ، با آباد کردن آن قیام میکنند ، و چون آنچه را باید خارج کند ، خارج کرد (از مزارع کشت و زراعت) ده یک از همه را خارج میکند ، اگر زمین از باران و آب جاری مشروب میشود و بیست یک خارج میکند اگر زمین با دلو و کشیدن از جاه مشروب می شود ، و حاکم این (زکاة) را بگیرد و در راهیکه خداتبعین فرموده به هشت سهم بمصرف میرساند :

- ۱- فقرا ۲ - مستمندان (تهیدست تران از فقرا) ۳- کارمندان جمع آوری زکاة ۴ - مؤلفه قلوبهم (کفار ، برای اینکه دلشان باسلام گرم شود) ۵ - آزاد کردن بردگان ۶ - بدهکاران ۷ - در راه خدا (مانند خرید اسلحه و ساختن پل و راه و مدرسه) ۸ - در راه ماندگان (کسانیکه در مسافرت بی چیز شده اند) .
- این هشت سهم باید در محلت بمقداریکه یکسال آنها را بدون سختی و تنگی تأمین کند ، تقسیم شود اگر چیزی از آن زیاد آمد ، بحاکم بر میگردد و اگر کم آمد و آنها را کفایت نکرد ، بمده حاکم است که از آنچه در دست دارد ، بمقداریکه درخور آنهاست خرجشان را بدهد تا بی نیازشان کند . و آنچه از عشر

وَمِنْ عِنْدِهِ يَقْدِرُ سَعِينَهُمْ حَتَّى يَسْتَعْنُوا، وَيُؤْخَذُ بَعْدُ مَا بَقِيَ مِنَ الْعَشْرِ، فَيُقَسَّمُ بَيْنَ الْوَالِي وَبَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ عُمَّالُ الْأَرْضِ وَأَكْرَبُهَا، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصَابُهُمْ عَلَى مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ وَيُؤْخَذُ الْبَاقِي فَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقُ أَعْوَانِهِ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَفِي مَصْلَحَةِ مَا يَنْوِبُهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَتَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وُجُوهِ الْجِهَادِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَلْبَلٌ وَلَا كَنْبَرٌ وَلَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَالْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ حَرَبِيَّةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنْ صَالِحُوا صُلْحًا وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَلَهُ رُؤُوسُ الْجِبَالِ وَبَطُونُ الْأُودِيَةِ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لِأَرْبٍ لَهَا، وَلَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجِهَةِ الْعَصَبِ، لِأَنَّ الْعَصَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَهُوَ وَاثَرٌ مَنْ لَا وَاثَرَ لَهُ يَعُولُ مَنْ لِأَجْزَلِهِ لَهُ، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرِكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ قَسَمَهُ وَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ وَالْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِينَ وَكُلَّ صِنْفٍ مِنَ صُنُوفِ النَّاسِ، فَقَالَ: لَوْ عَدِلَ فِي النَّاسِ لَأَسْتَعْنَوْا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَلَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ، قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

باقی بماند میان حاکم و شرکاء او یعنی کارگران در زمین و کشاورزان تقسیم میشود و بهر آنها طبق قرارداد و مصالحه، بآنها پرداخت میشود، و باقی را در مخارج کسانی که حاکم را بر دین خدا کمک میکنند و در راه مصلحت مخارجی که برای او پیش میآید مانند تقویت اسلام و تقویت دین از نظر جهاد و مخارج دیگری که بمصلحت عموم مسلمین است بمصرف میرسانند و خود حاکم از این قسمت هیچ سهمی ندارد.

و برای امام غیر از خمس، حق در انفال است. و انفال هر زمین خرابی است که اهلیت ناپود شده باشند و هر زمینی که اسب و شتر بر آن رانده نشده باشد (با جنگه و غلبه گرفته نشده باشد) بلکه نوعی با مسلمین سازش کرده و بدون جنگه و با دست خود تسلیم نموده اند و نیز سرکوهها و ته رودخانهها و نیز ارها (جنگلها) و هر زمین بائر و بی صاحب از آن امامست. و زبده اموالیکه در دست پادشاهانست (و در جنگه با اسلام مغلوب شده اند) اگر از کسی غصب نکرده باشند با امام تعلق دارد، و هر مال غصبی بساحبش باید برگردد، و نیز امام وراثت کسی است که وراثت ندارد و مخارج هر کس را که چاره ندارد باید بدهد (یعنی امام باید این درآمدها را در راه درماندگان و هر گونه خرجی که برای اسلام و مسلمین پیش میآید و محل ندارد مصرف کند).

و باز فرمود: همانا خدا هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حق هر مستحق را از خاصه و عامه (امام و سایر مردم) و فقراء و مساکین و اصناف دیگر مردم بآنها داده است، سپس فرمود: اگر در میان مردم عدالت حکمفرما باشد، همه بی نیاز شوند و باز فرمود: عدالت از عسل شیرین تر است. و عدالت نکند جز کسیکه عدالت را خوب بداند (پس برای نظام زندگی مردم، امامی عادل لازم است).

يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبُؤَادِي فِي الْبُؤَادِي وَصَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ وَلَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمُ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى تَمَانِيَةٍ حَتَّى يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ نُمْنًا وَلَكِنْ يَقْسِمُهَا عَلَى قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ عَلَى قَدْرِ مَا يَقْبَلُهُمْ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدِّرُ لِسَنَتِهِ، لَيْسَ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مَوْقُوتٌ وَلَا مُسَمًّى وَلَا مَوْأَلَفٌ، إِنَّمَا يَصْعَقُ ذَلِكَ عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى وَمَا يَحْضُرُهُ حَتَّى يَسُدَّ فَاقَةَ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ وَإِنْ فَصَلَ مِنْ ذَلِكَ فَضْلٌ عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَةً إِلَى غَيْرِهِمْ وَالْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي وَكُلُّ أَرْضٍ فَتَحَتْ فِي أَيَّامِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَمَا كَانَ أَفْتِنَا حَا بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَفَى دِمَاؤُهُمْ وَيَسْعَى بِنَمِيئِهِمْ أَدْنَاهُمْ وَلَيْسَ فِي مَالِ الْخُمْسِ زَكَاةٌ، لِأَنَّ فُقْرَاءَ النَّاسِ جُعِلَ أَزْقَاهُمْ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ عَلَى تَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، وَجُعِلَ لِلْفُقْرَاءِ قَرَابَةُ الرَّسُولِ ﷺ وَنَصْفَ الْخُمْسِ فَأَعْنَاهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ وَصَدَقَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَوَلِي الْأُمْرِ، فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقْرَاءِ النَّاسِ وَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقْرَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا وَقَدْ اسْتَعْنَى

ورسول خدا صلی الله علیه وآله زکاة بادیه نشینان را بیادیه نشینان میداد و زکاة شهر نشینان را بشهر نشینان، ولی زکاة را میان هشت صنف آنها برابر تقسیم نمیکرد بطوریکه هر دسته $\frac{1}{8}$ برسد، بلکه بمقداریکه ازان ۸ طایفه حاضر بودند، باندازه مخارج یکسال هر دسته آنها تقسیم میکرد، در این باره وقت و اندازه معینی یا نامبرده و نوشته می نیست، بلکه هر گونه خودپیشوا صلاح بداند و بهر کس دسترسی داشته باشد، پرداخت میکند تا احتیاج هر دسته ازانها را برآورد، و اگر چیزی زیاد آمد، بدیگران عرضه میکند.

و اما امر انفال با والی (پیغمبر یا امام) است و همچنین هر زمینی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله فتح شده است برای همیشه، و نیز هر زمینی که برای دعوت باسلام از جانب پیشوایان ظالم یا عادل فتح شده است امرش با والی است، زیرا تعهد و پیمان پیغمبر نسبت به پیشینیان و پسینیان یکسان است، زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است: مسلمانها برادر یکدیگرند، خونشان با هم برابرست، پست ترین آنها باید به پیمانشان کوشش کند (بحديث ۱۰۴۹ رجوع شود).

و در مال خمس، زکاتی نیست، زیرا اذواق و مخارج فقراء مردم (غیر سادات) بر ۸ سهم در اموال مردم مقرر گردیده و کسی ازانها بی خرجی گذاشته نشده (پس از خمس حقی ندارند) و خدا برای فقراء خویشان پیغمبر صلی الله علیه وآله نصف خمس را مقرر کرد و ایشانرا از صدقات مردم و صدقات پیغمبر صلی الله علیه وآله و والی امر (امام) بی نیاز کرد، پس هیچ فقیری از فقراء مردم (غیر سادات) و هیچ فقیری از فقراء خویشان پیغمبر صلی الله علیه وآله نباشد، جز اینکه بی نیاز گردید، بنا بر این (در میان مسلمین) فقیری وجود ندارد، و از این جهت است که بر مال پیغمبر صلی الله علیه وآله و امام زکاة نیست، زیرا فقیری محتاج باقی

فَلَا قَبِيْرَ . وَلِذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَالِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْوَالِي زَكَاةً لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ فَقْبِرٌ مُّحْتَاجٌ وَلَكِنْ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءُ تَنْوِبُهُمْ مِنْ دُجُوْبِهِمْ ، وَلَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوْبِ كَمَا عَلَيْهِمْ .

۵ - عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَطْنَهُ السَّبَّارِيُّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ : لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ رَأَاهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مَظْلَمِنَا لَا تُرَدُّ ؟ فَقَالَ لَهُ : وَمَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ؟ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلِيٌّ نَبِيَّهُ ﷺ فَدَكَ وَ مَا وَالْأَهْلَاءُ ، لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ ﷺ وَوَاتَّ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ، فَلَمْ يَنْدِرْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهُمْ ؟ فَرَأَجَعْتُ فِي ذَلِكَ جَبْرِئِيلُ وَرَأَجَعَ جَبْرِئِيلُ ﷺ إِلَى رَبِّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ : ادْفَعْ فَدَكَ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا : يَا فَاطِمَةُ ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكَ ، فَقَالَتْ : قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْكَ ، فَلَمْ يَزَلْ وَكَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا وَلِيْتُ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَكَلَاؤَهَا ، فَأَتَنَّهُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيَّ ، فَقَالَ لَهَا : ائْتِنِي بِأَسْوَدٍ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ ، فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَامٌّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا ، فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرُضِ ، فَخَرَجَتْ وَالْكِتَابُ مَعَهَا فَلَمَّبَهَا عُمَرُ فَقَالَ : مَا هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ ؟ قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، قَالَ : أَرَيْنِي فَأَبَتْ ، فَأَنْتَرَعُهُ

نمانده ، بلکه برعهده آنها تنها همان مخارجی است که پیش میآید (و دراول این روایت ذکر شد) و در آمد ایشان هم اذآن راهمست (که ذکر شد) در برابر مخارجی که بهمه دارند .

۵ - علی بن اسباط گوید ، چون موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد ، دید (مشغول دادخواهی است و) آنچه از مردم بظلم گرفته اند بر میگردداند . فرمود : ای امیرالمؤمنین چرا آنچه از ما بظلم گرفته شده بما بر نمیگرداند ؟ مهدی گفت : ای ابوالحسن ! موضوع چیست ؟ فرمود : همانا حدای تبارک و تعالی چون فدک و حومه آنرا برای پیغمبرش فتح نمود ، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (با جنگه گرفته نشد) خدا بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله این آیه نازل فرمود : وَ حَقَّ حُوبِشَاوْنِدَانِ رَا بَدَه - ۲۸ سوره ۱۷ - ، پیغمبر صلی الله علیه و آله ندانست آنها کیانند ، بحیرتیل مراجعه کرد ، حیرتیل هم پیرو در گذارش مراجعه نمود ، خدا با و وحی فرمود : فدک را بفاطمه بده ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و با و فرمود :

فاطمه ! خدا بمن امر فرموده که فدک را بتو بدهم ، فاطمه گفت : یا رسول الله من هم از شما و از خدا پذیرمتم و تا زمانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود ، و کلاه فاطمه آنجا بودند ، و چون ابوبکر بحکومت رسید ، و کلاه او را از آنجا بیرون کرد ، فاطمه نزد ابوبکر آمد و از او خواست فدک را بوی برگرداند ، ابوبکر گفت : شخص سیاه پوست یا سرخ پوستی (هر کس باشد) بیاور تا بشف تو در این باره گواهی دهد فاطمه امیرالمؤمنین ﷺ و ام ایمن را آورد تا بشف او گواهی دادند ، ابوبکر برایش نوشت که متعرض نشوند .

مِنْ يَدَيْهَا وَنَظَرَ فِيهِ ، ثُمَّ تَغَلَّ فِيهِ وَمَعَاهُ وَحَرَفَهُ ، فَقَالَ لَهَا : هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَصَعِيَ الْجِبَالُ فِي رِقَابِنَا ، فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ : يَا أَبَا الْحَسَنِ حَدِّثْهَا لِي ، فَقَالَ : حَدِّثْ مِنْهَا جَبَلٌ أَحَدٌ ، وَحَدِّثْ مِنْهَا عَرِيضٌ مِصْرٌ ، وَحَدِّثْ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ ، وَحَدِّثْ مِنْهَا دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ ، فَقَالَ لَهُ : كُلُّ هَذَا ؛ قَالَ : نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ إِنَّ هَذَا كُلُّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَى أَهْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ، فَقَالَ : كَثِيرٌ ، وَأَنْظُرْ فِيهِ .

۶ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : الْأَنْفَالُ هُوَ النَّقْلُ وَفِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ جَدْعُ الْأَنْفِ .

۷ - أَحْمَدُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ الرَّضَا عليه السلام قَالَ : سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَالَّذِي الْقُرْبَى» ، فَقَبِلَ لَهُ : فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلِمَنْ هُوَ ؟ فَقَالَ : لِلرَّسُولِ ﷺ وَمَا كَانَ لِلرَّسُولِ اللَّهُ فَهُوَ لِلْإِمَامِ ، فَقَبِلَ لَهُ : أَفَرَأَيْتَ

فاطمه بیرون آمد و نامه را همراه داشت که بعمر بر خورد . عمر گفت : دختر محمد ا چه همراه داری ؟ فرمود : نامه ایست که پسر ای قحافه بر ایمن نوشته است ، گفت : آنرا بمن نشان ده ، فاطمه نداد ، عمر آنرا از دستش چنگ زد و مطالعه کرد سپس روی آن آب دهن انداخت و پاک کرد و پاره نمود و فاطمه گفت : این فدک را پدردت با راندن اسب و شتر نکرفته است که تو بخواهی ریسمان بگردن ما گذاری (و ما را محکوم کنی یا برده خود سازی) .

مهدی عباسی بحضرت گفت : ای ابوالحسن ! حدود فدک را بمن بگو ، فرمود : يك حدش کوه احد و حد دیگرش عریش مصر و حد دیگرش سیف البحر و حد دیگرش دومه الجندل است ، مهدی گفت : هه اینها ؟ فرمود : یا امیرالمؤمنین همه اینها ؛ زیرا همه اینها از زمینهای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسب و شتر بر اهل آن نراندند است ، مهدی گفت : مقدار زیاد است و در آن تأمل کرد .

۶ - محمد بن مسلم گوید شنیدم : امام باقر عليه السلام میفرمود ، انفال همان نفل است و در سوره انفال بریدن بینی است .

توضیح - نفل (بروزن قر) بمعنی زیاده و بخشش است و سوره انفال که این حق را پیغمبر صلی الله علیه و آله میدهد ، بینی دشمنان او و دشمنان خاندانش را میبرد یعنی خوار و زبون میگردند ، زیرا پیداست که انفال بعد از وفات پیغمبر (ص) بخانواده او میرسد .

۷ - شخصی از حضرت رضا عليه السلام درباره قول خدای عزوجل : « بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج يك آن ازان خدا و پیغمبرش و خویشاوندان است - ۴۳ سوره ۸ - » پرسید و گفت : سهم خدا ازان کیست ؟ فرمود : ازان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهم رسول خدا (ص) ازان امام است ، بحضرت عرض شد : بفرمائید اگر دسته ای زیاد بودند دسته ای کم ، چه باید کرد ؟ (یعنی چون نصف خمس باید میان سه دسته قرا و

إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ وَصِنْفٌ أَقَلٌّ ، مَا يَصْنَعُ بِهِ ؟ قَالَ : ذَاكَ إِلَى الْأِمَامِ أَرَأَيْتَ دَسُولَ اللَّهِ وَالرَّسُولَ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ أَلَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطِي عَلِيَّ مَا يَرَى ؟ كَذَلِكَ الْأِمَامُ

﴿ ۱۳۲۰ ﴾ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَبْرِئِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّصَاصِ وَالصُّفْرِ ، فَقَالَ : عَلَيْهَا الْخُمْسُ .

۹ - عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَبْرِئِيلِ بْنِ دَرَّازَةَ قَالَ : الْأِمَامُ يُجْزِي وَيُنْقِلُ وَيُعْطِي مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّبْهُامُ وَقَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ نَصِيبًا وَإِنْ شَاءَ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ .

۱۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ الْقَمَدِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ مُؤَدِّ بْنِ عَيْسَى قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى » ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِمَرَقَتِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِبَعَتُهُ فِي حَلِّ إِيرَ كُوا .

مسکینان و ذر را همانندگان سادات تقسیم شود ، اگر یکدسته از آنها زیادتر بودند ، میشود بآنها زیادتر داد یا نه ؟

فرمود : اختیارش با امام است ، بمن بگو پیغمبر صلی الله علیه وآله در این باره چگونه رفتار میکرد ؟ مگر نه این بود که هر طور صلاح میدید رفتار میکرد ؟ همچنین است امام .

۸ - از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره معادن طلا و نقره و آهن و قلعی (سرب) و مس سؤال شد . فرمود :

اینها خمس دارد .

۹ - زاده گوید : امام حق دارد پیش از تقسیم سهام غنیمت ، هر اندازه بخواهد انفاق کند و برای خود بردارد و بدیگری ببخشد - همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله بهمراه مردمی جنگی کرد و از فیه چیزی بآنها نداد - و اگر بخواهد همه را میان آنها تقسیم میکند (و خلاصه اختیار تام تقسیم غنائم جنگی بدست امامست چنانکه در هر جنگی این اختیار با زمامدار و پیشوای آنست) .

۱۰ - ابن عیسی گوید : از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره قول خدا تعالی : « بدانید سر چه غنیمت گیرید پنج يك آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان است » پرسیدم ، حضرت دو آرنج را بر زانو گذاشت و با دست اشاره کرد و فرمود : بخدا که آن استفاده روز بروز است (که باید خمس آنرا داد) جز آنکه پدرم شیمان خود را حلال کرد تا آلوده نباشند .

شرح - توضیح مدلول و سند این روایت با بیان روایات موافق و مخالف آن ، بمقدمه مقام اجتهاد و استنباط است که بحمد الله و المنة فقهاء شیعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشروحاً و مبسوطاً این موضوع را در کتب استدلالی خود بیان فرموده اند .

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ: فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسَ مِنْ قَلْبَلٍ أَوْ كَنْبَرٍ.

۱۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى بْنِ يَزِيدَ قَالَ: كَتَبْتُ: جُعِلْتُ لَكَ

الْفِدَاءَ تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَمَا حَدُّهَا رَأَيْكَ - أَبَقَالَكَ اللَّهُ تَعَالَى - أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِبَيَانِ ذَلِكَ لِكَيْلَا أَكُونَ مُقْتَبَعًا عَلَى حَرَامٍ لِاصْلَاتِي وَلَا صَوْمٍ، فَكَتَبَ: الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا وَحَرْثٍ بَعْدَ الْفَرَامِ أَوْ جَائِزَةٍ.

۱۳ (۱۳۳۵) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الْخُمْسَ أَخْرِجْهُ قَبْلَ الْمُؤُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمُؤُونَةِ، فَكَتَبْتُ بَعْدَ الْمُؤُونَةِ.

۱۴ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ قُوِّلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِنَّ لَنَا خُمْسَهُ وَلَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقًّا،

۱۵ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِنَانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ قَالَ: طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا: ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ، فَدَخَلْتُ أَنَا

۱۱ - سماعه گوید: از حضرت ابو الحسن عليه السلام راجع ب خمس پرسیدم ، فرمود : در هر چیزی که مردم بدست آورند ، کم باشد یا زیاد خمس هست .

۱۲ - احمد بن محمد بن عیسی بن یزید گوید : بحضرت (امام هشتم یا نهم و یا دهم) نوشتم : قربانت کردم ، بمن بیاموز فایده چیست ؟ و اندازه آن کدامست ؟ و رأی شما چیست ؟ - خدا بقمالی شما را باقی دارد - تقاضا دارم با پاسخ این سؤال بر من منت گذاری تا در حرام زندگی نکنم که نماز و روزه ام درست نباشد . حضرت نوشت : فایده چیزیست که از سود تجارت بتو رسد و از زراعت بعد از وضع مخارج یا جائزه ای که بدیگری بدهی [یا جائزه ای که بتو رسد] (پس بنا بر معنی اول جایزه خمس ندارد و جزء مخارج است و بنا بر معنی دوم خمس دادن آن واجبست و در اینصورت بمعنی گرفتن جایزه است ولی در صورت اول بمعنی دادن آن) .

۱۳ - ابن ابی نصر گوید : یا امام باقر عليه السلام نوشتم : خمس را پیش از مخارج بدهم یا بعد از مخارج ؟ نوشت : بعد از مخارج .

۱۴ - امام باقر علیه السلام فرمود ، هر چیزی که برای شهادت لایله الا الله و محمد رسول الله - هر جنگه واقع شود (یعنی غنیمی که مسلمین در جنگه با کفار برای مسلمان شدن آنها بدست می آورند) خمس از آن ماست و برای هیچکس روانیست که از مال خمس چیزی بخورد ، مگر آنکه حق ما را بنا برساند .

۱۵ - عبدالعزیز بن نافع گوید : (با جماعتی از اصحاب) از امام صادق علیه السلام اجازه خواستیم و بحضرت پیغام دادیم ، او پیغام داد که : دونفر دونفر بیایید ، پس من یا مردی دیگر خدمتش رفتم ، من

وَرَجُلٌ مَعِي ، فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ : أُحِبُّ أَنْ تَسْأَلَنِي بِالْمَسْأَلَةِ فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَاءَ بَنُو أُمِيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يَحْرَمُوا وَلَا يَحْلَلُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلْبِلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ ، فَإِذَا ذَكَرْتَ [رَدَّ] الَّذِي كُنْتُ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ فِي حِلِّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ وَكُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ خَالِكَ مِنْ وَرَائِي فَهُوَ فِي حِلِّ مَنْ ذَلِكَ ، قَالَ : فَمَنَّا وَ حَرَجْنَا وَبَقَيْنَا مُعْتَبَبٌ إِلَى النَّقْرِ الْفَعْوَدِ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ إِذْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُمْ : قَدْ ظَفَرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ بِشَيْءٍ مَا ظَفَرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ فَبُئِلَ لَهُ : وَمَا ذَلِكَ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ ، فَقَامَ اثْنَانِ فَدَخَلَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَيِّئِي بَنِي أُمِيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ قَلْبِلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذَلِكَ فِي حِلِّ ، فَقَالَ : وَذَلِكَ إِلَيْنَا ؟ مَا ذَلِكَ إِلَيْنَا ، مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ وَلَا أَنْ نُحْرِمَ ، فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ وَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ : أَلَا تُعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ ؟ يَجِئُنِي فَيَسْتَجْلِبُنِي مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمِيَّةَ ، كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ ذَلِكَ لَنَا ، وَلَمْ يَنْفَعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِقَلْبِلٍ وَلَا كَثِيرٍ إِلَّا الْأَوَّلِينَ فَإِنَّهُمَا عَيْنًا يَخَاجَتُهُمَا .

با نمرود گفتیم : دوست دارم تو از حضرت احازه سوال گیری ، گفت : بسیار خوب ، سپس عرض کرد : قربانت کردم ، پدر من از اسیران بنی امیه بوده و شما می دانید که بنی امیه حق نداشتند حرام کنند یا حلال کنند و هر مال کم و زیادی که در دست داشتند از آنها نبود ، بلکه بشما تعلق داشت ، و من هر گاه بخاطر می آورم که باید آنچه را دارم برگردانم ، حالتی بمن دست میدهد که نزدیکست دیوانه شوم ، امام باو فرمود : آنچه از آنها داری برای تو حلال است و هر کس هم حالتش مثل تو باشد ، پس از من بر او حلال است .
راوی گوید : ما برخاستم و بیرون شدیم .

معتب (دربان امام صادق علیه السلام) پیش از ما خود را بحماعتی که در انتظار احازه امام صادق عليه السلام نشسته بودند ، رسانید و با آنها گفت : عبدالعزیز بن نافع بمقصودی رسید که هر گرسنی مانند او بداند نرسیده است ، باو گفتند : چه بود ؟ او برای آنها توضیح داد ، سپس دو نفر برخاستند و خدمت حضرت رسیدند یکی از آندو عرض کرد : قربانت کردم ، پدر من از اسیران بنی امیه بوده و شما میدانید که بنی امیه چنین حقی نداشتند ، نه کم و نه زیاد و من دوست دارم که شما مرا در حلیت قرار دهی ، فرمود : مگر این کار با ماست ؟ ما چنین حقی نداریم ، ما نمیتوانیم چیزی را حلال کنیم و نه چیزی را حرام نمائیم ، آن دومرد بیرون رفتند و امام صادق علیه السلام خشمگین شد ، در آن شب هر کس خدمتش رسید ، پیش از آنکه چیزی بپرسد ، میفرمود : از فلانی تعجب نمیکنید ؟ نزد من میآید و از کاریکه بنی امیه کرده اند حلیت میجوهد ! خیال میکند این کار بدست ماست ، و در آن شب جز دو نفر اول هیچ کس سودی نبرد ، تنها آن دو نفر بمطلب خود رسیدند .

۱۶ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ صُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ آوَى دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزَّانَا؟ قُلْتُ: لِأَوْلَادِي جُعِلَتْ فِدَاكَ، قَالَ: مَنْ قَبِلَ حُمْسًا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ إِلَّا شَبَعْنَا الْأَطْيَبِينَ، فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمَبْلَدِهِمْ.

۱۷ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ وَلَنَا صَفْوُ الْمَالِ.

۱۸ (۱۴۴۰) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ، لِأَوَارِثِ لَهُ وَلَا مَوْلَى، قَالَ: هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ.

۱۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَنْزِ، كَمْ فِيهِ؟ قَالَ: الْخُمْسُ؛ وَعَنِ الْمَعَادِينِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: الْخُمْسُ وَكَذَلِكَ الرَّصَاصُ وَالصَّفْرُ وَالْحَدِيدُ، وَكُلَّمَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِينِ يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

۲۰ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ صَبَّاحِ الْأَزْرقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمْسِ فَيَقُولَ: يَا رَبِّ حُمْسِي؛ وَقَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشَبَعْنَا لِنَطِيبَ وَلَا دَنُّهُمْ وَلَتَرَوْهُ كَوَّلًا دَنُّهُمْ.

۱۶ - ضریس کناسی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: از چه راهی مردم گرفتار زنا میشوند؟ گفتم: نمیدانم، قربانت کردم. فرمود: از راه خمس ما اهل بیت (که نمیبردازند) مگر شیعیان پاکزاده ما که خمس برای آنها حلال گشت تا حلال زاده بدنیا آیند.

۱۷ - ابوالصباح گوید: امام صادق عليه السلام بمن فرمود: ما مردمی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده و انفال و بر گزیده اموال از آن ماست.

۱۸ - امام صادق عليه السلام درباره مردیکه بمیرد و وارث و مولای (آزاد کننده ای) نداشته باشد، فرمود: او اهل این آیه است: و از تو درباره انفال می پرسند - اول سوره انفال - (یعنی اموال و ما ترک او متعلق بامامت).

۱۹ - حللی از امام صادق علیه السلام پرسید: در گنج چه حتی است؟ فرمود: خمس. پرسید در معادن چه مقدار است؟ فرمود: خمس و همچنین است قلمی و مس و آهن، و هر چه معدنی باشد از آن همان گرفته میشود که از طلا و نقره گرفته میشود.

۲۰ - امام باقر یا صادق علیهما السلام فرمود: سخت ترین حالی که مردم در قیامت دارند اینست که: صاحب خمس بپا خیزد و بگوید: پروردگارا! خمس من، و ما آنرا برای شیعیان خود حلال ساختیم تا و لادنتان حلال و پاک باشد.

۲۱ - محمد بن یحیی ، عن محمد بن الحسین ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن محمد بن علي ، عن أبي الحسن علیه السلام قال : سألتُهُ عما يخرج من البحر من اللؤلؤ والياقوت والزر بَرَجْدٍ وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَا فِيهِ ؟ قَالَ : إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ .

۲۲ - محمد بن الحسين وعلی بن محمد ، عن سهل بن زیاد ، عن علی بن مهزیار قال : كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ دَفَعَ إِلَيْهِ مَالٌ يَجِبُ بِهِ ، هَلْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْمَالِ حَقٌّ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمْسُ أَوْ عَلَى مَا قَضَى فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَقِّ ؟ فَكَتَبَ علیه السلام لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ .

﴿۱۳۳۵﴾ ۲۳ - سهل بن زیاد ، عن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحسين بن عبد ربه قال : سَرَّحَ الرَّحْمَنُ صَلَاتِي بِصَلَةِ إِلَى أَبِي ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي : هَلْ عَلَيَّ فِيهَا سَرَّحَتْ إِلَيَّ خُمْسٌ ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ : لَا خُمْسَ عَلَيْكَ فِيهَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمْسِ .

۲۴ - سهل ، عن إبراهيم بن محمد الهمداني قال : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام : أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ كِتَابَ أَبِيكَ علیه السلام فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَيَّ أَصْحَابُ الصِّبَاغِ نِصْفَ السُّدْسِ بَعْدَ الْمُؤَنَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ مِنْ لَمْ تَقَمَّ صَيَعْتُهُ بِمُؤَنَتِهِ نِصْفَ السُّدْسِ وَلَا غَيْرَ ذَلِكَ فَاخْتَلَفَ مَنْ قَبَلْنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا : يَجِبُ عَلَيَّ الصِّبَاغِ الْخُمْسُ بَعْدَ الْمُؤَنَةِ ، مُؤُونَةُ الصَّنِيعَةِ وَ خَرَايِجُهَا لِمُؤُونَةِ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ فَكَتَبَ علیه السلام : بَعْدَ مُؤُونَةِ عِيَالِهِ وَ [بَعْدَ] خَرَايِجِ السُّلْطَانِ .

۲۱ - محمد بن علی گوید : از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مروارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا استخراج میشود و درباره معادن طلا و نقره پرسیدم ، وجوه آن چقدر است ؟ فرمود : هر گاه بهای آن یکدینار باشد خمس دارد .

۲۲ علی بن مهزیار گوید : بحضرت نوشتم : آقای من ! مردیست که با پولی داده اند تا با آن حج گزارد ؟ آیا از همه پول زمانیکه بدست او آمد باید خمس بدهد یا از آنچه بعد از گزاردن حج زیاد می آید ؟ حضرت نوشت : خمس بر او واجب نیست .

۲۳ - علی بن حسین عبدربه گوید : حضرت رضا علیه السلام سه و هدیة می برای پدرم فرستاد . پدرم بحضرت نوشت : آنچه برایم فرستاده می خمس دارد ؟ حضرت باو نوشت : آنچه صاحب خمس برای تو می فرستد خمس ندارد .

۲۴ - ابراهیم بن محمد همدانی گوید : بحضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم : علی بن مهزیار نامه پدر شما را برای من خواند که ، آنچه واجبست بر باغداران بعد از وضع مخارج ، یک دوازدهم است و کسیکه عایدی مزرعه و باغش مخارجش را کفاف ندهد ، نه یک دوازدهم بر او واجبست و نه چیز دیگر ، و مردمیکه نزد ما هستند در این باره اختلاف دارند و میگویند : بسر مزارع خمس واجبست بعد از وضع مخارج ، یعنی مخارج زراعت و خراج نه آنکه مخارج خود زارع و خانواده اش . حضرت در جواب نوشت : مقصود بعد از مخارج خانواده و خراج سلطان است .

۲۵ - سهل ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُنَسَّى قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ : كَتَبَ جُلٌّ مِنْ تَجَارِ فَارِسٍ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ الْأِدْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ صَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَعَلَى الصِّبْقِ الِتَّهَمَ ، لَا يَجِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْدِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا وَعَلَى عِيَالِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا وَمَا نَبْدُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ ، فَلَا تَزُودُهُ عَنَّا وَلَا تُحَرِّمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَّرْتُمْ عَلَيْهِ ، فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مَفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَتَمَجُّبُصٌ دُنُوبِكُمْ وَمَا تَمَهَّدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَالْمُسْلِمُ مَنْ يَهَيَّ اللَّهُ بِمَا عَهْدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ وَالسَّلَامُ

۲۶ - وَبِهَذَا الْإِشَارَةِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ قَالَ : قَدِيمٌ قَوْمٌ مِنْ حُرَّاسَانَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي جِلٍّ مِنَ الْخُمْسِ ، فَقَالَ : مَا أَمَحَلَّ هَذَا ، تُمْحِضُونَ بِالْمَوَدَّةِ وَالسِّنِّكُمْ وَتَزُودُونَ عَمَّا حَقَّقَ اللَّهُ لَنَا وَجَعَلْنَا لَهُ وَهُوَ الْخُمْسُ ، لَا نَجْعَلُ ، لَا نَجْعَلُ ، لَا نَجْعَلُ ، لِأَنْجَعَلُ ، لِأَنْجَعَلُ ، لِأَنْجَعَلُ ، لِأَنْجَعَلُ مِنْكُمْ فِي جِلٍّ .

۲۷ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا

۲۵ - یکی از تجار فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود ، با آنحضرت نامه نوشت و در باره خمس اجازه خواست . حضرت با نوشت :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ همانا خدا وسعت دهنده و کریم است ، در مورد عمل و کار ضامن ثوابت و در تنگی ضامن غم و اندوه [در مورد مخالفت ضامن کبیر و مجازات] هیچ مالی حلال نیست جز از راهیکه خدا آنرا حلال کرده و خمس موجب کمک ماست برد بین ما و عیالات ما و پیروان ما و آنچه میبخشیم و آبرویکه میخریم از کسانیکه از قهر و زورش میترسیم ، (مانند پولهاییکه برای حفظ آبروی خود بفر مستحقین میدیم) پس آنرا از ما دریغ ندارید و تا میتوانید خود را از دعای ما محروم نکنید . زیرا دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهان شماست و چیز یستکه برای روز بیچارگی خود آماده میکنید . و مسلمان کسی است که بهدییکه خدا با او کرده وفا کند ، مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد و با دل مخالفت کند و السلام .

۲۶ - جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند و در خواست کردند که ایشانرا از پرداخت خمس معاف دارد ، فرمود : این چه نیرنگی است ؟ بزبان خود با ما اظهار دوستی و اخلاص میکنید و حق را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای آن و آن خمس است ، از ما دریغ میدارید انمیکنیم ، نمیکنیم ، هیچیک از شما را معاف نمیداریم .

۲۷ - علی بن ابراهیم گوید : پدرم گفت : من خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم که صالح بن

صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَهْلٍ وَكَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ يَقُمُ ، فَقَالَ : يَا سَيِّدِي ! اجْعَلْنِي مِنْ عَشْرَةِ آلِي فِي حِلِّي ، فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا ، فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ فِي حِلِّي ، فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : أَحَدُهُمْ يَنْبُ عَلَى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَبْنَائِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَفُقَرَاءِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ نَمَّ يَجِيءُ فَيَقُولُ : اجْعَلْنِي فِي حِلِّي ، أَرَأَاهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ : لَا أَفْعَلُ ، وَاللَّهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ سُؤلاً حَتِيناً

﴿ ۱۴۳۰ ﴾ ۲۸ - عَلِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَيَّابَ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْعَنْبَرِ وَعُغُوسِ الْكُلُوبِ ، فَقَالَ عليه السلام : عَلَيْهِ الْخُمْسُ . كَمَلِ الْجُزْءَ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْحُجَّةِ [مِنْ كِتَابِ الْكَافِي] وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

محمد بن سهل که متولی اوقاف قم بود ، وارد شد و بحضورت عرض کرد : آقای من ! آن ده هزار را بمن حلال کن ، زیرا آنها را خرج کرده ام ، با و فرمود : حلال باد . چون صالح بیرون رفت ، امام جواد علیه السلام فرمود : شخصی با اموال آل محمد و یتیمان و مساکین و فقراء مانند گانشان مینازد و میخورد سپس میآید و میگوید : مرا حلال کن ، گمان میکند من میگویم : نمیکنم ! ؟ (من میگویم حلال باد) ولی بخدا که در روز قیامت خدا از آنها بدون مسامحه سؤال خواهد کرد .

۲۸ - حلبی گوید : از امام صادق علیه السلام راجع به عنبر و مرواریدیکه از دریا استخراج میشود پرسیدم ، فرمود : خمس دارد .

جزء دوم کتاب حجت [از کتاب کافی] پایان یافت و بعد از این ، کتاب ایمان و کفر است .

والحمد لله رب العالمين والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

پایان ترجمه و شرح بقلم اقل المباد سید جواد مصطفوی خراسانی .

در این جلد تنها کتاب هر آت العقول مورد مطالعه ما بوده و بیشتر توضیحات و شروح را از آن استفاده کرده ایم ، ولی تنها در موارد مخصوصی که مناسبش بر اهل ذوق و فن پوشیده نیست از آن کتاب یا نویسنده بزرگوارش یاد نموده ایم .

تهران - یکشنبه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۴۴ خورشیدی ، مطابق ۱۵ شوال ۱۳۸۵ قمری .

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴	بیان نسخ کتاب کافی و نسخه صفوانی.	۲	واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام.
۳۶	اموریکه امامت امام را ثابت میکند.	۳	تفسیر آیه «انک لعلی خلق عظیم».
۳۸	ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش ببرادر و خویشان دیگر	۴	بیان عقیده غلات و مغفوضه.
	نصوص خدا و پیغمبر بر ائمه یکی پس از دیگری.	۶	رکاتیکه پیغمبر (ص) در نماز واجب ساخته.
۴۰	اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام از جمله «من کنت مولا فلعلی مولا» که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود.	۹	علت اعطاء اختیار به پیغمبر (ص) در امر تشریح. ائمه بکدام دسته از کذشتگان میمانند و کراهت قول بنیوتشان.
۴۳	اشاره و نص بر امیر المؤمنین علیه السلام.	۹	شرح و توضیح «محدث».
۵۲	جسارت زمشخری بامیر المؤمنین علیه السلام در آیه «فاذا فرغت فانصب».	۱۰	ائمه علیهم السلام محدث و مفهمند.
۶۰	اشاره و نص بر حسن بن علی علیهما السلام.	۱۳	بیان ارواحیکه در ائمه علیهم السلام موجود است.
۶۳	اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام.	۱۵	روحیکه خدا ائمه علیهم السلام را بآن استوار میدارد.
۶۹	اشاره و نص بر علی بن الحسین علیهما السلام.	۱۷	زمانیکه امام از علوم امام پیش از خود آگاه میشود.
۷۵	اشاره و نص بر ابیجعفر امام باقر علیه السلام.	۲۰	ائمه (ع) در علم و شجاعت و اطاعت برابرند.
۷۷	اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام.	۲۱	امام جانشین خود را میشناسد و بیان آیه «ان الله یامرکم...».
۷۹	اشاره و نص برای الحسن موسی علیه السلام.	۲۲	امامت عهدیست خدائی که برای هر یک از ائمه بسته شده.
۸۱	اشاره و نص برای الحسن الرضا علیه السلام.	۲۵	ائمه علیهم السلام جز بیهود و فرمان خداکاری نکنند و از آن تجاوز نمایند.
۸۸	اشاره و نص بر ابیجعفر دوم، امام جواد علیه السلام.	۲۸	
۱۰۳	اشاره و نص بر ابی الحسن امام هادی علیه السلام.		
۱۱۰	علیه السلام.		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۲۴	امام راحز یکی از ائمه فصل نمیدهد .		اشاره و نص بر ابی محمد ، الحسن
۲۲۵	کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام .	۱۱۳	السکری <small>رحمته الله</small> .
۲۳۲	کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دلهای ائمه علیهم السلام .		اشاره و نص بر صاحب الدار امام زمان
۲۳۴	دربیان تسلیم و فضیلت مسلمین .	۱۱۷	علیه السلام .
	توضیح روایاتی که بتسلیم در برابر ائمه علیهم	۱۲۰	ذکر کسانی که آنحضرت را دیده اند .
۲۳۸	السلام د. تور میدهد .	۱۲۶	نهی از نام بردن آنحضرت .
	در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای	۱۲۷	باب نا درستی درباره غیبت .
	حج خدمت امام آیند و معالم دینشانرا بپرسند	۱۳۲	در امر غیبت .
۲۳۸	و ولایت خود را عرضه کنند .		آنچه ادعاه امامت راستگو را از دروغگو
	فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشان	۱۴۵	معلوم میکند .
۲۴۰	گام نهند و برایشان خیر آورند .		جزء سوم
	جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را	۱۹۰	کرامت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام .
۲۴۲	بپرسند و بآنها مراجعه کنند .	۱۹۴	باب بررسی و آزمایش .
	هر گاه امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار		آنکه امامش را شناسد تقدم و تاخر این
	شود بحکم داود و خاندانش حکم کنند و	۱۹۷	امر زیانتش نرساند
۲۴۷	گواه نخواهند .		در باره نا اهللیکه ادعاه امامت کند و کسیکه
	سر چشمه علم در خانه آل محمد علیهم		ائمه یا بعضی از آنها را انکار کند و آنکه
۲۴۹	السلام است .	۱۹۹	امامت را برای نا اهل اثبات کند .
	هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه		کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از
	علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها	۲۰۳	جانیش دینداری کند .
۲۵۰	نیامده باطلست .		کسیکه ببرد و پیشوائی از ائمه هدی
	در بیان اینکه حدیث ائمه صعب	۲۰۷	نداشته باشد .
۲۵۳	و مستصعب است .	۲۰۹	در باره سادات حشمتناش و منکر حق .
	او امر پیغمبر (س) در باره خیر خواهی		آنچه هنگام در گذشت امام بر مردم
۲۵۸	ائمه مسلمین و ملازمت جماعت و معرفی ایشان .	۲۱۱	واجبست .
۲۵۹	خطبه رسول خدا (س) در مسجد خیف .		زمانیکه امام مینهد امر امامت باو
	حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت	۲۱۵	رسیده است .
۲۶۱	بر امام .	۲۱۷	شرافت عجم بر عرب از لحاظ ایمان
۲۶۶	همه زمین متعلق بامام <small>رحمته الله</small> است .	۲۲۰	حالات ائمه علیهم السلام از نظر

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر		روش امام در باره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش .
۳۸۴	علیهما السلام .	۲۷۲	معنی بقیة الله .
۴۰۲	زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام .	۲۷۵	برگزیده هائی از قرآن درباره ولایت .
	زندگانی ابیجعفر محمد بن علی الجواد	۲۷۶	در ذکر روایات برگزیده و کلی راجع
۴۱۳	علیهما السلام .		بامر ولایت .
	زندگانی ابوالحسن علی بن محمد الهادی	۳۱۸	در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری
۴۲۲	علیهما السلام .		کارشان بآئمه علیهم السلام .
	زندگانی ابومحمد حسن بن علی المسکری	۳۲۱	
۴۳۰	علیهما السلام .		ابواب تاریخ
۴۴۹	زندگانی حضرت صاحب الزمان <small>عجل الله فرجه</small> .	۳۲۳	زندگانی و وفات پیغمبر (س) .
	آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح	۳۴۶	نهی از سر کشیدن بر قبر پیغمبر (س) .
۴۶۸	بامامت آنها .	۳۴۷	زندگانی امیر المؤمنین صلوات الله علیه .
	هر گاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته	۳۵۵	زندگانی حضرت زهرا فاطمه علیها السلام .
	باشد و فرزند یا نوه او دارا باشد همانست	۳۶۰	زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما .
۴۸۴	که در باره او گفته شده	۳۶۲	زندگانی حسین بن علی علیهما السلام .
	همه امامان علیهم السلام بامر خدا یتعالی قائم	۳۶۸	زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام .
۴۸۶	و بسویش رهبرند	۳۷۲	زندگانی ابیجعفر محمد بن علی علیهما السلام .
۴۸۷	سله بامام <small>عجل الله فرجه</small>		زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد
	در باره فیه و انقال و بیان خمس و احکام		علیهما السلام .
۴۸۹	آن و چیزهاییکه خمس واجبست	۳۷۷	

کتابخانه حضرت قائم (عج) تا مینیس ۱۳۶۱ منطقه

Handwritten text in Urdu script, possibly a signature or a note, located at the bottom center of the page.



**Elmer Holmes
Bobst Library**

**New York
University**



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قیمت دوره ۱۱۰۰۰ ریال